تفسیر

احمد

جزء - (10 - 11 - 12)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(2023 م) - (1402 هـ. ش)

- چاپ څلورم -

فهرست مضامین
سوره های جزء دهم (10)، یازدهم (11) و دوازدهم (12)

چاپ چهارم

شامل سوره های

الانفال، التوبه، یونس، هود، و یوسف

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الأنفال	**وجه تسمیه**	
1		علت نامگذاری	
2		مفهوم کلي سوره	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره أنفال	
4		ارتباط این سوره با سوره الأعراف	
5		فضیلت سوره الانفال	
6		أهداف سوره الأنفال به صورت کل	
7		پیش در آمد سوره الأنفال	
8		تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر	
9		موضوعات آیات (1 الی 4) درباره تقسیم غنایم، و برخی از صفات مؤمنان.	
10		موضوعات آیات(5 الی 8) درباره ناخشنودی برخی از مؤمنان در جنگ با قریشیان.	
11		موضوعات آیات (9 الی 14) درباره کمک رسانی به مسلمانان به وسیلهی فرشتگان در معرکه بدر، خواب سبک، و نعمت باریدن باران.	
12		اشتراک ملائکه در جنگ بدر	
13		حضرت زبیر(رض) درمعرکه بدر	
14		توضیح در مورد خواب سبک و آرام در بدر	
15		نعمت‌های که در معرکه بدر نصیب مسلمانان شد	
16		پیروزی مسلمانان و خطاب رسول الله به کشته شدگان افتاده درگودال	
17		هلاک شده گان معرکه بدر	
18		به هلاکت رسیدن أبو جهل	
19		به هلاکت رسیدن أُمیه بن خَلَف	
20		به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص	
21		به هلاکت رسیدن أسود مخزومی	
22		شهادت صحابه جلیل القدر	

23	شهادت حارثه بن سراقه	
24	شهادت عوف بن حارث	
25	شهادت سعد بن خیثمه	
26	دعای رسول الله در حق ابو حُذَیفه	
27	شهادت عمیر بن ابی وقاص	
28	موضوعات آیات (15 الی 19) تعلیم مؤمنان در مورد فنون رزمی و حربی، در معرکه بدر	
29	موضوعات آیات (20 الی 26) در باره پیروی از فرمان الله متعال و پیامبر (ص)، حذر از سرپیچی از دستورات شان.	
30	انسانهای لجوج	
31	موضوعات آیات (27 و29) مواظبت کردن از امانتها و خود داری از خیانت.	
33	موضوعات آیات (32 الی 35) در باره تصویری از سفاهت و نادانی مشرکان.	
34	موضوعات آیات(36 الی 37) در مورد به هدر دادن پاداش انفاقی که بدان وسیله راه خدا را برروی مردم میبستند.	
35	موضوعات آیات (38 الی 40) در باره فضل الله متعال نسبت به بندگانش.	
36	موضوعات آیات (41 الی 44) در مورد چگونگی تقسیم غنایم، هکذا منت خداوند متعال در معرکه بدر به، مؤمنان.	
37	غنیمت	
38	یوم الفرقان	
39	ترسیم مؤجزی از معرکه بدر	
40	موضوعات آیات (45 الی47) در باره نصایح و راهنمایی های نظامی، بحث بعمل می آید.	
41	موضوعات آیات(48 الی 49) در مورد اینکه شیطان پس از فریب دادن مشرکان در میدان معرکه بدر، آنان را رها کرد.	
42	موضوعات آیات (51 الی 54) در باره آن چه که بر سر کافران و مشرکان آمد.	
43	موضوعات آیات (55 الی 66) در باره حال و وضع پیمان شکنان، آمادگی برای جنگ بادشمن برحسب توان و قدرت، ایثار و فداکاری در اسلام، امتی یک پارچه، تشویق آنان علیه کفر و دشمن.	
44	«بنی قریظه»	
45	فواید ایجاد: بیم و هراس در دل دشمن	
46	موضوعات آیات (67 الی 75) در مورد شرط اسیر گیری، پذیرش فدیه از آنان، مباح بودن استفاده از فدیه، مؤمنان عصر پیامبر.	
47	نظری کوتاهی به اسرای معرکه بدر	
48	نمونه از فدیه آزادی أسرا	
49	فدیه أبوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول الله(ص)	
50	سهیل بن عمرو در بین أسیران و سخنان سوده.	

51		تعلیم و آموزش سوادبه جای فدیه.	
52		تلاش ترور رسول الله بعد از معرکه بدر.	
	التوبه	**وجه تسمیه**	
1		علت نامگذاری این سوره بنام توبه	
2		نام ها و وجه ده گانه سوره توبه	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره توبه	
4		فضیلت سوره توبه	
5		أهداف تعلیمی و تربیتی سوره توبه	
6		پیام سورۀ توبه	
7		مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره ی أنفال	
8		چرا در اول سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم نیامده است؟	
9		یک نگاه کوتاه به تأریخ نزول سورهی توبه	
10		پیش درآمد سوره توبه	
11		داستان مراسم حج گزاردن أبوبکر صدیق	
12		معلومات مؤجزی از صلح حدیبیه (سال ششم هـ)	
13		عمده ترین نقاط صلح حدیبیه	
14		حکمت وفلسفه إبلاغ برائت توسط حضرت علی	
15		موضوعات آیات (1 الی 6) پیمان شکنی مشرکان، إعلان جنگ و بیزاری از آنان و بی اعتبار کردن پیمانشان و وجوب جهاد با مشرکان، گذشت اسلام در تعامل با کفار.	
16		موضوعات آیات (7 الی 15) سبب بیزاری و سلب مسئولیت از پیمانهای مشرکان.	
17		موضوعات آیات (16 الی 18) سنجش مسلمانان، برگزیدن محرم راز، ساختن مساجد.	
18		موضوعات آیات (19 الی 24) فضیلت ایمان و جهاد، دوستی نکردن با پدران و برادرانی که کفر را بر ایمان ترجیح می دهند، برتری ایمان.	
20		مختصری در مورد غزوه حُنین	
21		موضوعات آیات (28 الی 29) مشرکان، حق ورود به مسجدالحرام را ندارند، و موضوع جنگ با أهل کتاب.	
22		دلیل شرعی جزیه گرفتن	
23		فلسفه مشروعیت جزیه گرفتن	
24		جزیه از چه کسانی گرفته می شود؟	
25		شرایط أخذ جزیه	
26		اندازه جزیه و مقدار آن	
27		کسی که مسلمان شود جزیه از او ساقط میگردد!	
28		موضوعات آیات (30 الی 35) عقاید أهل کتاب، راه و روش أحبار و راهبان در تعامل با مردم،	

29	موضوعات آیات(36 الی 40)برخی از صور جاهلی، جهاد و حذر از ترک آن.	
30	إنفاق در غزوۀ تبوک و شوق صحابه برای جهاد	
31	رسیدن لشکر اسلام به تبوک	
32	توصیه های پیامبر اسلام در حین عبور از کنار مساکن قوم ثمود.	
33	هجرت پیامبر و یار غارش	
34	موضوعات آیات(41 الی 49)حرکت به سوی جهاد در راه الله، همچنان در مورد منافقان و کردارشان، تخلف منافقان در جنگ تبوک.	
35	موضوعات در آیات (61 الی 70) منافقان، پیامبر را آزار می دادند سرپیچی از جهاد و سوگند خوردن دروغ، نگرانی ازنزول قرآن از اینکه رسوایشان کند، إستهزاء به آیات قرآن، اوصاف و مجازات آنان.	
36	موضوعات آیات (71 الی 72) صفات ستودهی مؤمنان و مکافات اخروی آنان.	
37	موضوعات آیات (73 الی 78) موضوع جهاد علیه کافران و منافقان.	
38	أنواع جهاد	
39	موضوعات آیات (79 الی 82) عیب جویی منافقان از کارهای نیک مؤمنان وسزای آنان، خانه نشینان و تخلف کنندگان از جهاد (غزوۀ تبوک).	
40	إنفاق فُقَرا در غزوه تبوک	
41	موضوعات آیات (83 الی 89) برخورد پیامبر باسران منافقان و اجازه گرفتن آنان برای شرکت نکردن در جهاد و دفاع از حق و وطن	
42	داستان نماز خواندن پیامبر اسلام بر جنازه ابن ابی سلول	
43	موضوعات در آیات (90 الی 92) تخلف کنندگان از جهاد و پذیرش معذرت جمعی دیگر، از این تخلفگران.	
44	بازگشت از غزوه تبوک به مدینه: و حکم قرآن در مورد تخلف‌کنندگان و مسجد ضرار.	
45	متخلفین که دارای عذر شرعی بودند.	
46	موضوعات آیات (93 الی 96) تخلف کنندگان ثروتمند بدون عذر وبهانه ازشرکت در جهاد تبوک و قسم های دروغینشان.	
47	موضوعات آیات (97 الی 99) أعراب (صحرا نشینان)، (أعراب) خارج از مدینه چه کسانی آند؟	
48	موضوعات در آیات متبرکه (100 الی 105) در مورد مردم مدینه و پیرامون آن، زکات، توبه.	
49	موضوع آیه (106) در مورد آن سه نفری که فرجام تخلف آنان از شرکت در نبرد تبوک، به پروردگار باعظمت واگذار گردید.	
50	موضوعات آیات (107 الی 110) در باره مسجد ضرار (مسجد منافقان مدینه)، مسجد تقوا (مسجد قباء) و موضع گیری پیامبر ص در این بابت.	
51	مسجد ضرار	

52		دروس حاصله از ماجرای مسجد ضرار.	
53		داستان امام مسجد ضرار	
54		موضوعات درآیات (111 الی 112) مؤمنان راستگو و کامل چه کسانی اند؟	
55		موضوعات در آیات (113 الی 116) دعا عفو بخشش برای مشرکان و...؟	
56		موضوعات آیات (117 الی 121) تفضل و مِنَت بر أهل تبوک وپذیرفتن توبه‌ی آن سه نفر، فرض بودن جهاد بر أهل مدینه و بادیه نشینان و پاداش آن.	
57		موضوعات آیه (122) جهاد فرض کفایی و طلب علم (علم و دانش) واجب است.	
58		موضوعات آیات (123 الی 127) رهنمودهایی در موردجنگ با کافران، موضع گیری منافقان در برابر سوره های قرآن.	
59		اسباب غزوه تبوک	
60		موضوعات آیات (128 الی 129) صفات مشفقانه پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیوندش با اُمت.	
	یونس	وجه تسمیه	
1		ارتباط و مناسبت سوره یونس با سوره‌ی توبه	
2		اهداف سوره یونس بصورت کل	
3		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره یونس	
4		سلسله نسب یونس علیه السلام	
5		محتوای اساسی سوره یونس	
6		موضوعات آیات(1 الی 10) در مورد وحی و پیامبر، و در مورد اینکه الله آفریدگار هستی است.	
7		ایمان، زمینه‌ی قدم صدق و جایگاه بخصوص نزد الله متعال است.	
8		قدم صدق	
9		موضوعات آیات (11 و 12) حال شتابگران در فرود آمدن عذاب بحث بعمل آ مده.	
10		«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرّ»	
11		موضوعات آیات (13 الی 14) بحث از سرشت و غریزه انسانی، سنن الهی و ملتهای پیشین.	
12		موضوعات آیات (15 الي 18) نوعی دیگر از شبهه های مشرکان در طعنه زدن به پیامبری و نبوت.	
13		موضوعات آیات: (19 الی 23) در باره مشرکان و پیشنهاد آنان، واینکه حیله‌گری، دشمنی وبی عدالتی از جمله شیوه‌ی کار کفار میباشد.	
14		موضوعات آیات (24 الی 36) در باره سبب ظلم و نافرمانی مردم وطمع وعلاقه به مال دنیا و زیاده روی در آن.	
15		موضوعات آیات (37 الی آیه 44) در باره قرآن و اینکه کلام الهی و معجزه‌ی پیامبر(ص) است. و دو دستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر(ص).	

16		موضوعات آیه(45) درباره مجازات وسزای آخرت در برابر اعمال مشرکان، اشاره می کند.	
18		موضوعات آیات(57 الی 64) در باره اهداف قرآن، در اثبات وحی و نبوت، مواظبت کردن و احاطه‌ی علم خدا برتمام هستی و بربندگانش، واینکه دوستان خدا کیستند؟.	
19		فضل خداوند، قرآن و رحمت وی اسلام است!	
20		موضوعات در آیات (65 الی 70) عزت و قدرت و برتری، از آن الله متعال است؛ همچنان اهمیت شب و روز، و اینکه الله فرزندی ندارد.	
21		موضوعات آیات (71 الی 74) قصه‌ی برخی از پیامبران از جمله: 1- قصه‌ی حضرت نوح علیه السلام و قومش. 2- قصه‌ی موسی علیه السلام و هارون و فرعون. 3- قصه‌ی حضرت یونس علیه السلام و قومش.	
22		موضوعات ایات (75 الی 93) قصه های پیامبران: 1- قصه‌ی موسی با فرعون. 2- فرعون، ساحران را برای اِبطال دعوت موسی به کمک میخواند. 3- ایمان آوردن جمعی از بنی اسرائیل. 4- موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می کند. 5- غرق‌گشتن فرعون ولشکریانش و نجات بنی اِسرائیل.	
23		توبه فرعون چرا قبول نشد.	
24		موضوعات آیات (94 الی 97) راستگویی قرآن.	
25		موضوعات آیات (98 الی 103) قصه یونس و قومش، انذار و بشارت.	
26		بخشش قوم یونس و مجازات فرعون	
27		موضوعات ایات (104 الي 109) به پیامبر(ص) دستور می دهد که فرق دین واقعی و شرک و بت پرستی را به مردم بفهماند.	
	هود	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ هود	
2		ارتباط سورۀ هود با سوره یونس	
3		فضایل سورۀ هُودِ	
4		خصوصیات بخصوص سورۀ هود	
5		داستانهای وارده در سوره هود:- نوح(ع) (آیات: (25 الی 49)، (هود آیات 50 الي 60)، (صالح(ع): آیات 60 الی 68)، (ابراهیم(ع) آیات (69 الی 76)، (لوط(ع) آیات: (70 الي 83)، (شعیب(ع) آیات (84 الی 95)، (موسی(ع) آیات (96 الی 101)، (قوم صالح: آیهٔ 89).	
6		محتوای کلی سورۀ هود	
7		نگاهی کوتاه به أهداف سوره هود	
8		موضوعات آیات (1 الی 5) بیان اصول دعوت به سوی دین الله متعال، روی گردانی کافران از حق.	

9		موضوعات آیات (6 الی 11) در بارۀ فضل، علم و قدرت پروردگار، و قرار گرفتن انسان در برابر مکافات و مجازات الٰهی.	
10		روزی مخلوقات به عهده الله متعال است.	
11		تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت.	
12		موضوعات آیات (12 الی 17) مشرکان مکه از محمد(ص) میخواستند همراه خودثروت وگنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد.	
13		موضوعات آیات (18 الی 24) در مورد بی باوران، مؤمنان، و مکافات و مجازات هر کدام از آنان.	
14		شاهدان محکمه روز قیامت بر اعمال انسان	
15		موضوعات آیات (25 الی 41) قصه و داستان نوح علیه السلام شتاب ورزیدن قومش در وقوع عذاب، ناامیدی نوح از آنان و ساختن کشتی.	
16		نپذیرفتن نصایح أنبیاء، قهر الهی است!	
17		موضوعات ایات (42 الي 49) در مورد سرانجام توفان وکشتی، نابودی ستم پیشگان، پندپذیری از قصه‌ی نوح علیه السلام.	
18		آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟	
19		موضوعات آیات (50 الی 60) داستان هود.	
20		موضوعات آیات (61 الی 68) در باره قصه‌ی صالح(ع).	
21		ثمودی ها	
22		استثنأت شتر حضرت صالح(ع)	
23		هلاکت قوم ثمود	
24		موضوعات آیات (69 الی 76) فرشتگان بشارت ده، به متولد شدن اسحاق(ع) و پسرش یعقوب(ع) و به نابودی قوم نافرمان لوط برادر زاده‌ی ابراهیم(ع).	
25		موضوعات آیات (77 الی 83) قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن.	
26		دروس حاصله از قصه لوط در این سوره	
27		موضوعات آیا(84 الی 95) قصه شعیب علیه السلام خطیب أنبیاء بیان می یابد.	
28		موضوعات آیات (96 الی 109) زاویه ای از قصه‌ی موسی بافرعون، پند گرفتن از داستانها، ملل ستمکار پیشین در دنیا.	
29		موضوعات آیات (110 الی 111) یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات.	
30		موضوعات آیات(112 الی 115) مجموعه از حاصل آن چه در این سوره گذشت.	
31		کمک گرفتن از نماز	
32		موضوعات آیات (116 الی 123) در مورد سبب نابودی ملتهای پیشین، فایده‌ی عملی سرگذشت پیامبران.	
	یوسف	وجه تسمیه	
1		زمان نزول سورۀ یوسف	
2		تعداد آیات، کلمات وتعداد حروف سورۀ «یُوسُف»	

3	ارتباط سورۀ «يُوسُف» با سوره ای قبلی	
4	از خصوصیت خاص سورۀ «يُوسُف»	
5	تعبیر «احسن القصص» سورۀ یوسف	
6	سیمای سوره «یوسف»	
7	نقش و تأثیرات داستان در تأریخ زندگی انسان	
8	شأن نزول سورۀ «یوسف»	
9	زندگی نامۀ حضرت یعقوب علیه السلام	
10	وفات یعقوب علیه السلام	
11	سلسله نسب یوسف علیه السلام	
12	وفات یوسف علیه السلام	
13	دلایل پاکی وعصمت یوسف علیه السلام	
14	محنت های سه گانه حضرت یوسف علیه السلام	
15	محتوای کلی سورۀ «يُوسُف»	
16	موضوعات مطرح شده: در قصه یوسف علیه السلام	
17	نزول قرآن به زبان عربی است	
18	احسن القصص	
19	داستان حضرت یوسف علیه السلام	
20	ذکر رؤیای های قرانی	
21	رویای صادقه	
22	تعبیر رؤیا	
23	رؤیای (خواب) یوسف علیه السلام	
	اسباط چه کسانی هستند؟	
24	«عُصْبَةٌ»	
25	حسادت	
26	اجرای توطئه، نهان کردن تصمیم از پدر	
27	علاقهی یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام	
28	اشک در قرآن 1- اشك شوق 2- اشك حُزن و حَسرَت 3- اشك خوف 4- اشك قلابی و ساختگی	
29	پیراهن ومعجزه آن	
30	تعبیر خواب در دین مبین اسلام	
31	حقیقت و پایۀ خواب و اقسام آن	
32	رؤیاهایی که روح می بیند بر سه نوع است	
33	معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن	

34		گاهی خواب کافر و فاسق هم میتواند راست در آید	
35		بیان نمودن خواب پیش هرکس درست نیست!	
36		رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف(ع) از زندان	
37		مزاياي عدم شتاب و آرام تصمیم گرفتن یوسف	
38		مبحث نفس اماره	
39		نفس و حالاتی آن در قرآن	
40		زندگی والدین در کنار فرزند، يك لطف ونعمت الهی است.	
41		سجده کردن یعقوب‌علیه‌السلام به‌یوسف‌علیه السلام	
42		ازدواج یوسف با زلیخا	
43		مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها	

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانګړنو مهم ټکي

د «تفسیر احمد» په ژباړه او تفسیر کې تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسیر او د موضوعاتو په بیانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسیر کې د سورتونو تفسیر په مستنده توګه یعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلی الله علیه وسلم له نبوي احادیثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې په تفسیر کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسیر کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجیبو او بې اعتباره احادیثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنیوی وشي. همدارنګه د ټولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدمیکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسیر کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړین او حیاتي ګڼل کیږي، په ځانګړې توګه په ښوونځیو او پوهنتونونو کې د زده کړیالانو لپاره.

د قران کریم د آیتونو او د هدایت کوونکو پیغامون په تشریح او تفسیر کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هیڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسیر په لیکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهیمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بریده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ایتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهیمو سره د بلدتیا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسیر پیل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسیر یوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آیتونو د تفسیر په برخه کې په یوه آیې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهیم يي په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يي په مبارکه آیتونو کې راغلی پیغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضیح په برخه کې مې تر ډېره بریده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتیا او بې ځایه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آیتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتو له مخې ځای پر ځای یې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځلیکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراییلینو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځیني موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.

- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښووني او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالیږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړې.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سوره الانفال

جزء – (9 – 10)

سوره أنفال در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و پنج (۷۵) آیه و ده (۱۰) رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره در غزوه «بدرکبری» (هفدهم رمضان سال دوم هجرت درمنطقه بدر) نازل شد و از أحکام جِهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه های مشرکان علیه رسول گرامی أسلام محمد صلی الله علیه و آله وسلم سخن میگوید.

همچنان در «أنفال»، حکم غنایم جنگی به بیان گرفته شده است.

أنفال :

«آلْأَنْفالِ» یعنی غنایم، جمع نفل، به فتح ألف به معنی زیاده و اضافه است. غنایم به نفل موسوم شد؛ چون اضافه بر حمایت از دین و وطن میباشد، نماز تطوع نیز به نافله موسوم است. لَبید بن ربیعه بن مالک أبو عقیل العامِری گفته است:

«إن تقوى ربنا خير نفل وبإذن الله ريثى و العجل» (پرهیزگاری پروردگارمان، بهترین زیادت است، کندی و شتاب من به فرمان خدا است).

علت نامگذاری:

علت نامگذاری به «سوره أنفال»؛ در این است که: کلمه‌ی «أنفال» دربدایت سوره تذکر یافته است. همچنین به دلیل بیان کردن أحکام أنفال و ثروت های عمومی، به «أنفال» نام گذاری شده است.

برخی از مفسران آنرا بنام «سوره بدر»؛ مسمی نموده اند، چون این سوره در غزوه بدر نازل شده است.

همچنان این سوره بنام «سوره جهاد»؛ هم مسمی شده، زیرا پس از نزول این سوره پیامبر تلاوت آنرا در جنگها برای تقویت روحیه رزمندگان ومجاهدین سنّت قرار داد. این رویّه در زمان خُلفاء الراشیدن نیز ادامه داشته است. (دایرة المعارف قرآن کریم، ج 5، ص 25).

مفهوم کلی سوره:

در این سوره مبارکه، خصوصیات سپاه حقّ و باطل به بیان گرفته شده است و در ضمن در سهایی از تأریخ پیامبر اسلام و چگونگی رفتار آن حضرت با مسلمانان و مسائلی همچون أنفال، بیت‌المال، أحکام جهاد، غنائم، أسیران و خُمس و چگونگی تقسیم آن، داستان هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم با ابوبکر صدیق و لیلة‌المبیت، صفات مؤمنان واقعی، جلوگیری از إختلاف و تفرقه و... بیان شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره أنفال:

طوریکه متذکر شدیم سوره انفال دارای هفتادوپنج (۷۵) آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و دوصدو سي و یک (۱۲۳۱) کلمه وتعداد حروف آن به پنج‌هزار و دوصدو نود و چهار (۵۲۹۴) حرف میرسد.

(لازم به ذکر است که اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن مختلف است) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور تفسیر احمد مراجعه فرماید.

ارتباط این سوره با سوره الأعراف:

در سوره أعراف، داستان أنبياء و در پایان آن از پیامبر اسلام صلي الله عليه وسلم وصفی به میان آمد. اکنون سوره أنفال نیز با نام پیامبر و ماجرایی که میان آن بزرگوار و مردم روی داد، آغاز میشود. (ترجمه تفسير مجمع البيان، ج 10، ص 155).

همچنان در سوره أعراف، ذکری از؛ جهل، عِناد، فسق و فساد أهل کتاب و مشرکین بعمل آمده است. لذا در این سوره بیشتر، در باره مطالبی درباره عاقبت بد آنان بحث به میان آمده وهم چنین در مورد شکست آنان و پیروزی وفتوحات مسلمانان درغزوة بدر مطالبی بهبیان گرفته شده است که در حقیقت برای مسلمانان نوعی اِنعام و اِحسان بود و برای کُفار عذاب و اِنتقام فاحشی به شمار میرفت. چون بزرگترین عامل اِنعام مسلمانان همان خلوص نیت و اِتحاد، و در کل اِطاعت از اوامر الله متعال و رسول الله صلى الله عليه وسلم بود. لذا در آغاز این سوره، مردم را به تقوا و اِطاعت از حق و ذکر الله و توکل و غیره آموزش و دعوت داد.

فضيلت سوره الانفال :

از رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «من قرأ سورة الأنفال و براءة فأنا شفيع له يوم القيامة، و شاهد أنه بريء من النفاق و أعطى عشر حسنات بعدد كل منافق و منافقة، و كان العرش و حملته يستغفرون له أيام حياته في الدنيا» هرکس سوره أنفال و برائت را بخواند، ما روز قیامت برای او شفیع خواهیم بود و شهادت دهد که از نفاق بیزار است و به شمار هر مرد و زن منافق ده نیکی أنجام دهد، عرش الله وکسانیکه آن را بر دوش دارند، طئ زندگانی او دردنیا برای او آمرزش می خواهند.»(کشاف)

أهداف سوره الأنفال به صورت کل:

سوره أنفال، شامل أحکام متعدد دربارهی جهاد و مبارزه است که مهمترین آنها عبارتند از:

1 - چگونگی تقسیم غنایم که أحکامش فقط به الله و پیامبر صلى الله عليه وسلم باز می گردد.

2 - کمک رسانی اِلهی به مؤمنان در غزوه بدر، تا حق ثابت گردد و باطل نابود شود. (آیات: 7 و8).

3 - اِمداد فرشتگان به مؤمنان در جنگ بدر، (آیات:9 و10).

4 - پیروزی حقیقی از سوی الله.

5 - مصؤن ماندن پیامبر از أذیت و آزار قریشیان و از توطئهی کشتن و به بند کشیدن (آیه مبارکه: 30).

6 - برطرف کردن محنتهای فراگیر و همگانی، تا زمانی که پیامبر در میان آنان است. (آیه: 33).

7 - بر الله توکل کردن پس از برگرفتن أسباب لازم برای هر چیز، بخصوص پس از آمادگی برای جنگ با دشمن.

8 - ستم کردن، اعلام باز کردن راه نیستی و شتاب در جهت نابودی است و خوب و بد را فرا می گیرد. (آیه: 25).

9 - دگرگونی أحوال ملتها از پستی و خواری به عزت و سرافرازی و از ناتوانی و درماندگی به قدرت و توانایی، به دگرگونی درونی، وجد وجهد، و از میان برداشتن عقاید فاسد و خُلق و خوی زِشت و پَست، بستگی دارد.

10 - در محک آزمایش قرار گرفتن به وسیله ی دارایی و فرزندان که اگر انسان هوشیار نباشد او را به سوی تباهی میکشانند. (آیه: 28).
11 - هرگونه آمادگی نیروی مادی و معنوی در برابر دشمن. (آیه: 60).
12 - ترجیح دادن صلح و آشتی بر جنگ و پیکار، اگر دشمن آتش افروزی نکند و به آشتی گرایش نشان دهد. (آیه:61).
13 - پایبندی به عهد و پیمان واجب است؛ گرچه به مصلحت برخی از مسلمانان لطمه زند. (آیه: 72).
14 - کسانی که پیمان شکنی میکنند، باید قاطعانه با آنان مقابله کرد و ادبشان نمود، (آیات 56 و57).
15 - هدف و غایت پیکار در مکتب اسلام، برای مصوٴن ماندن آزادی دین و جلوگیری از آشوب و نابسامانی در آن است، (آیه: 39).
16 - مسلمانان، ملتی یکپارچه وبه طور واجب، یاوران و کارسازان همدیگرند، کافران نیز مردمی هستند که میان آنان و مسلمانان هیچ گونه یاوری و دوستی برقرار نیست، (آیات: 72 و73) (بنقل از تفسیر فرقان).

پیش در آمد سوره:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره‌ی انفال یکی از سوره‌های مدنی است که به تشریع و قانونگذاری پرداخته، بخصوص امور مربوط به غزوه‌ها و جهاد در راه الله قواعد و فنون رزم و جنگی، آمادگی برای آن، برتری صلح و آشتی بر جنگ و درگیری مطالبی را بیان میکند به شرط اینکه: دشمن آتش افروزی نکند.

سوره أنفال بعد از غزوه‌ی بدر نازل شد که سرآغاز غزوه‌های تأریخ پراِفتخار اِسلام و سرآغاز پیروزی سربازان رحمان بود، حتی بعضی از یاران پیامبر صلّی الله علیه و سلم آن را «سوره‌ی بدر» نام نهادند؛ زیرا جریانات این جنگ را به تفصیل آورده و نقشه‌های تفصیلی جنگ را ترسیم و طرح نموده است، و رشادت و شهامتی که فرد مسلمان باید از آن برخوردار باشد بیان کرده است و لزوم ایستادگی و مقاومت در مقابل باطل را توضیح داده است.

یکی از جنگ‌هایی که مسلمانان با دل و جان در آن شرکت کردند، غزوه‌ی بدر بود که در ماه رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد، و این اولین رویارویی حق و باطل بود، و اولین بار بود که مسلمانان در پی رفع ستم و طغیان آمدند و برای رها ساختن زنان و مردان و اطفال مستضعف به پا خاستند، آن مردان و زنانی که ضعف و ناتوانی آنان را در مکه زمین‌گیر کرده بود، و از پیشگاه الله عاجزانه التماس می‌کردند که آنها را از محلی که ساکنانش ظالم اند، بیرون ببرد، خدای توانا التماس آنان را اجابت نمود و شرایط چنین غزوه‌ای را برای آنان آماده کرد، که در آن مؤمنان با وجود کمی افراد و کمبود تجهیزات جنگی وعدم آمادگی برای نبرد، پیروز شدند، به طوری که اهل باطل دریافتند که هر اندازه دوران فرمانروایی باطل طولانی باشد و شکوه و اقتدارش نیرومند و تسلطش گسترده و وسیع باشد، باید روزی در مقابل جلال وعظمت حق و نیروی ایمان سر ذلت و زبونی به زمین بساید. پیروزی مؤمنان در غزوه‌ی بدر چنین بود، و شکست مشرکان چنان.

سراسر این سوره از جنگ بدر و شیوه های گوناگون و فنون رزم پیکارگران مؤمن، سخن میگوید. بدر، نخستین و ارزنده ترین و سرنوشت سازترین نبرد مسلمانان با مشرکان بود؛

هر چند مسلمانان مهاجر به قصد نبرد از شهر مدینه به بیرون نرفته بودند؛ بلکه برای به دست آوردن اموال از دست رفته و غارت شده‌ی خود در مکه، سر راه قافله‌ی قریشیان را گرفتند؛ اما اراده‌ی خداوند، چیزی بهتر و برتر از آن بود. کاروان از دست مسلمانان فرار کردند و مردم قریش، آتش جنگ برافروختند و با مسلمانان رو در رو شدند و سرانجام کارزار پیکار نابرابر روی داد.

در سوره مبارکه درخلال نقل جریانات بدر، شش بار مسلمانان را تشویق کرده است که در جنگ با دشمنان خدا صبر و ثبات داشته باشند: يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا...، و به آنان یاد آور شده است که این تکالیفی که بر شما واجب شده است از مقتضیات ایمان است، ایمانی که سبب زینت و زیور انسانی است و خاطرنشان میکند که پیروزی به دست آمده ناشی از ایمان است؛ نه کثرت سلاح و تعداد اشخاص.

در این سوره مسلمانان را از فرار نمودن از میدان جنگ برحذر داشته دشده است. درآیات متبرکه به آنعده از کسانیکه در مقابل دشمنان الله پا به فرار می‌گذارند، به شدیدترین تهدیدات مواجه گردیده اند. طوریکه میفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با (لشکرکشی و) أنبوه کافران برخورد کردید، به آنان پشت نکنید و مگریزید 15انفال».

در این سوره مبارکه: از مسلمانان دعوت بعمل آمده است که ازدستورات الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت و پیروی بعمل ارند.

در آین سوره مبارکه به تمام وضاحت بیان یافته: آنچه پیامبر مردم را به سوی آن دعوت میکند، منشأ حیات و عزت و نیکبختی دنیا و آخرت آنها می باشد.

همچنان در این سوره مبارکه گفته شده که: افشای راز امت برای دشمنان، خیانت به الله و پیامبر و اُمت به شمار می‌آید: «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اَللّهَ وَ اَلرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ 27 انفال.».

سوره هذا توجه مسلمانان را به نتیجه و ثمره‌ی تقوی و پرهیزگاری جلب نموده است، و به آنان یادآور شده است که پرهیزگاری بنیان و أساس هر خیر و برکتی است، و از جمله بزرگترین میوه‌ی پرهیزگاری عبارت است از همان نور ربانی که خدای متعال آن را به قلب شخص مؤمن اِلقا میکند. «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اَللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اَللّهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ 29 انفال.».

سوره طریق کسب عزت و پایه‌های پیروزی را برای انسان به بیان گرفته است، که این هدف باپایداری درمقابل دشمنان وصبر وشکیبایی در موقع رویارویی، و در نظر داشتن عظمت بی‌کران خدا و قدرت غالب او عملی است. «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اُذْكُرُوا اَللّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ 45».(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه باگروهی (از دشمن) روبرو شدید، ثابت قدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید.).

توضیحی تأریخی:

مؤرخان می نویسند: به مسلمانان خبر رسید که کاروان تجارتی قریش با اموال هنگفتی وبه سرپرستی أبوسفیان باسی الی چهل نفر نگهبان در حال گذر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را بنام بسبس بن عمرو را کسب معلومات در باره کاروان فرستاد. هنگامی که بسبس خبر دقیق کاروان را آورد، رسول الله صلی الله علیه سلم به صحابه دستور آمادگی داد و فرمود: این کاروان قریش است و أموال ایشان در آن می باشد بسوی آن حرکت کنید شاید خداوند آنها را نصیب شما بگرداند. (سیره ابن هشام (61/2).

رسول الله در دوازدهم رمضان سال دوم هجری به قصد تعرض به کاروان تجارتی قریش که اموال مغصوبه‌ی زیادی از مسلمانان مهاجر نیز در آن وجود داشت مدینه را ترک کرد. رسول أکرم، عبدالله بن ام مکتوم را بحیث پیش نماز در مدینه تعیین کرد و هنگامی که در محلی به نام روحاء رسید، أبولبا را به عنوان جانشین خود به مدینه فرستاد. (البداية والنهاية (260/3) و مستدرک حاکم (632/3).

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از قبل دو تن از یاران خود را بسوی بدر فرستاد تا أخبار دقیق تری از دشمن و بخصوص در باره این کاروان جمع کند.

تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر:

منابع مورد اعتماد پیرامون تعداد سپاه اسلام در جنگ بدر، اِختلاف نظر دارند. بنابر روایت‌های مختلف تعداد سپاه مسلمانان را 313 یا 340 یا 319 نفر نگاشته اند.

در ضمن قابل یادآوری است که: آنها انتظار نداشتند بجای کاروان تجارتی قریش، با لشکری مجهز که تعداد جنگجویان‌اش بیش از هزار نفر با دوصد أسب ودیگر ساز وبرگ نظامی بود، روبرو خواهند شد. درصورتیکه مسلمانان فقط دواسب وهفتاد شترداشتند. (المسند(411/1)،مجمع الزوائد وجوامع السير.)

همچنان در مورد تعداد مشترکین مسلمانان در معرکه بدر در حدیثی شریف آمده است:

1601- عَنِ البَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ، الَّذِينَ جَازُوا مَعَهُ النَّهَرَ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلاَثَ مِائَةٍ قَالَ البَرَاءُ: لاَ وَاللَّهِ مَا جَاوَزَ مَعَهُ النَّهَرَ إِلَّا مُؤْمِنٌ» [رواه البخاری: 3975].

1601- از براء(رض) روایت است که گفت: کسانی که از أصحاب محمد صلی الله علیه والسلام به جنگ بدر اشتراک کرده بودند برایم گفتند: عدد کسانی که در جنگ بدر اشتراک نموده بودند به عدد کسانی بود که با طالوت از نهر عبور نموده بودند، یعنی: سه صدو ده نفر و اندی بودند.

براء(رض) گفت: قسم به الله که چنین نیست، با طالوت به جز از مؤمن کس دیگری از نهر عبور نکرده بود. (تعداد کسانی که از مهاجرین در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، شصت و چند نفر، و تعداد انصار دوصد وچهل و چند نفر بودند، و هشت نفر روی علتی به جنگ اشتراک نکرده بود، از آنجمله عثمان بن عفان بود که مشغول همسر مریضش رقبه دختر پیامبر صلی الله علیه والسلام بود، و طلحه بن عبیدالله وسعید بن زید که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را برای تجسس از دشمن فرستاده بودند، بودند، و ابو لبابه که سر پرستی مدینه را بر عهده داشت، و عاصم بن عدی که سر پرستی اهل عالیه را بر عهده داشت، و حرث بن خاطب که پیامبرصلی الله علیه وسلم او را بنزد بنی عمرو بن عوف فرستاده بودند، وحرث بن الصمه، و خوات بن جبیر که در راه نسبت به افتادن، پاهای‌شان شکست و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن دو را واپس به مدینه فرستادند.).

ترجمه و تفسير سُورَة الانفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندهٔ ومهربان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١﴾

(ای رسول ما) از تو درباره [تقسیم] أنفال (غنائم وهر گونه مال بدون مالك مشخص) سؤال ميكنند بگو: مال‌های غنیمت متعلق به الله و پیغمبر است، پس از الله بترسید و درمیان خویش صلح و صفا بیاورید و الله و رسول او را اطاعت کنید اگر شما مؤمن هستید.(١)

تفسير :

«يَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْأَنْفالِ»: از تو ای محمد! یارانت در باره تقسیم غنائم جنگ که از بدر به دست آمده است می پرسند که به چه کسانی مي رسد؟ و چگونه تقسیم می شود؟

«يَسْأَلُونَكَ»: بمعنی سوال کردن. قابل یادآوری استکه: کلمه سؤال و مشتقّات آن درحدود 130 بار در قرآن عظیم الشأن موجود می باشد که از «آنجمله 15 بار همانا به عبارت «يَسْئَلُونَكَ» تذکر یافته است.

«قُلِ اَلْأَنْفالُ لِلّهِ وَ اَلرَّسُولِ»: به آنها بگو: حکم تقسیم آن به الله و پیامبر مربوط است نه به شما.

واقعه از این قرار است: طوریکه گفته شد غزوه بدر که از جمله اولین معرکه کفر و اسلام بود، وقتی که مسلمانان پیروز شدند و مقداری مال غنیمت به دست آوردند، پس در باره توزیع آنها میان صحابه کرام اختلاف نظر پیش آمد که مناسب مقام اِخلاص واِتفاق آنها نبود، در صورتی که زندگی صحابه کرام سرشار از اِخلاص و تقوا و اِتحاد بود. در اولين آيه مباركه به پرسش جواب ارايه شد، تا در قلوب اين گروه مقدس بجز صدق، اخلاص، انفاق و ايثار چيز ديگرى باقى نماند.

«اَلْأَنْفالِ»:

«انفال» در کلام عرب به هراِحسان و نیکوکاری‌ای اِطلاق میشود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق‌کسی انجام دهد، بی آنکه انجام آن بر وی واجب باشد.

پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابر این، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل بخصوص بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمد صلی الله علیه وسلم حرام بود.

اِستناد این حکم در حدیثی صحیح که در اِمام بخاری واِمام مسلم به روایت جابر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم منقول است آمده است: «به من پنج چیز داده شده که پیش از من به هیچ پیامبر، و به هیچ امتی نرسیده است، یکی از آنها، این است که: «احلت لی الغنائم و لم تحل الأحد قبلی». یعنی، أموال غنیمت برای من حلال گردانیده شد، در صورتی که برای هیچ یک از اُمتهای قبل، حلال نبود.

طوریکه در آیه متذکره حکم أنفال چنین بیان شده که آنها مال الله و رسول او می باشند؛ مطلب اینکه ملکیت اصلی غنایم، مختص باری تعالی است و متصرف در آن، تنها رسول

گرامی صلی الله علیه وسلم می باشد که مطابق دستورات الهی به مقتضای مصلحت خویش توزیع می نماید.
«فَاتَّقُوا اَللّٰهَ»: پس بر شماست تا تقوای الله متعال و طاعت او را برجای آورید و از او بترسید و به سویش رجوع کنید.
«وَأَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ»: تا به اِصلاح اُمورتان بپردازد و به شما از فضل خود روزی دهد.
«وَأَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ»: از فرمان الله و پیامبر در مورد حکم غنایم، اطاعت کنید. واقعیت امر هم همین است که شخص مؤمن باید در میدان‌های اخلاق، جامعه و سیاست، به دستورات الهی عمل کند که آن دستورات مشروعیّت داشته وبه موفقیّت برسد.
«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ1» این امر برای کسانی است که در ایمان خود صادق و در طاعت خود اخلاص دارد.

خواننده محترم !

آیه مبارکه «اتقوا الله و أصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله إن کنتم مؤمنین» به صحابه کرام خطاب شده که از الله متعال بترسید و روابط فیمابین را اصلاح کنید. در اینجا اِشاره به آن واقعه ای است که درباره توزیع أموال غنیمت در میان أصحاب اِتفاق افتاد و خطر آن وجود داشت که خدا ناخواسته این موضوع در میان آنان به اختلاف و نارضایتی مبدل گردد، آنگاه حق تعالی قضیه دشوار توزیع و مصرف غنایم را در این آیه به گونه ای سهل و صریح، حل کرد. بدین ترتیب رشته های اخلاص و صمیمیت بین قلوب صحابه، مستحکم شده و سرانجام آتش تقوا و خوف الهی در دلشان شعله ورتر شد.
به هر حال تجربه به اِثبات رسانیده که هرگاه تقوا و خوف از الله و آخرت غالب آید، تنازعات بسیار بزرگ در چند لحظه پایان می پذیرند و نفرت و عداوت در بین انسانها به محبت و اخوت مبدل می شود.
طوریکه صحابی جلیل القدر عباده بن صامت(رض) میفرماید: این آیه مبارکه درمورد ما، أصحاب بدر نازل شد، آنگاه اختلاف پیدا کردیم و سوء تفاهماتی در بین ما ایجاد شد، پس الله متعال اختیار غنایم را از ما گرفت و آن را به پیامبر صلّی الله علیه و سلم محول کرد. (التسهیل ۲/۶۰.).
عبادة بن صامت(رض) در باب شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خداوند متعال مشرکان را شکست داد و بعد از شکست دشمن، أصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فرو ریخته دشمن ریخته، أموال واشیای برجای مانده ازآنان‌را جمع‌آوری میکردند وگروه سوم پیرامون رسول الله صلی الله علیه وسلم حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی‌که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست و جوی دشمن وتعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی حق‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول الله صلی الله علیه وسلم حلقه زده و از بیم آن‌که مبادا

دشمن به ایشان گزندی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: «یَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِۖ» (الأنفال: 1) نازل شد، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.
ممکن است برخی از انسانها در آزمایش جانفشانی و حضور در جبهه قبول شوند، ولی در آزمایش مالی و تقسیم غنائم و انفال مردود گردند.
تعدادی از مفسران در تفسیر این آیه کریمه می نویسند: این آیه، غنایم را ملک رسول الله صلی الله علیه وسلم گردانید و سپس این حکم با «آیه:41» از همین سوره: «وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ» منسوخ شد.
در تفسیری دیگر، ابن‌عباس(رض) «أنفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آنرا بعد ازتقسیم غنایم به بعضی ازجنگجویان، افزون بر استحقاق‌شان میدهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، أبو حنیفه(رح) و مالک(رح) این است که أنفال عبارت است از: أموالی که امام بنابر اِجتهاد خود ازحساب خُمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی‌از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح میدهد. بنابر این، انفال از (خمس) پرداخته میشود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

اسباب نزول آیه1:

489- ابو داود، نسائی، ابن حبان و حاکم از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطاب به مسلمین گفت: کسی که جنگجویی از سپاه دشمن را بکشد مکافات او چنین وچنان است، وکسیکه یک نفر از آنان را اسیر کند سزاوار چنین و چنان مکافات هاست. پس سال خوردگان زیر بیرق‌ها ثبات وپایداری کردند و جنگ‌جویان جوان به میدان جنگ به و پیکار و گردآوری غنایم کوشیدند. سپس پیران خطاب به جوانان گفتند: سهم ما را هم از غنایم بدهید، چون ما یار و یاور و همکار شما بودیم و اگر با فشار زیاد دشمن مواجه می شدید به ما پناه می‌آوردید. مسأله را در حضور رسول الله مطرح کردند. خدای بزرگ در این باره این موضوع آیه مبارکه «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ» را نازل کرد.(حسن است، ابو داود 2737-2739، نسائی در«تفسیر» 217، ابن ابوشیبه 356/14، حاکم131/2و 132 و326 و 327، ابن حبان 5093، طبری 15662 - 15664، بیهقی 6 / 291 و 315 روایت کرده اند. حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است.).
از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که گفت: برادرم عمیر در جنگ بدر کشته شد و به انتقام او سعید بن عاص را کشتم و شمشیر او را برگرفتم و از آن خوشم آمد، آن را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آوردم و عرض کردم: الله متعال با کشتن مشرکان دل مرا یخ گردانیده است، (یعنی دلم یخ شد) این شمشیر را به من بخش. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این شمشیر نه از آن من و نه مالي توست، آن را در میان اموال به غنیمت گرفته شده بینداز. من با خود فکر میکردم که هم برادرم کشته شده و هم آنچه را با کشتن مشرکان به دست آورده ام، از من گرفته اند. هنوز از آنجا دور نشده بودم که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی به نزد من آمد که سوره انفال نازل شده بود و فرمود: ای سعد، از من خواستی که شمشیر را به تو بدهم و من گفتم که از آن من نیست و اکنون مال

خودم شده است، برو و آن را بردار. (صحیح است، احمد 180/1 و185، ابن ابوشیبه 370/12، سعید بن منصور 2689، واحدی در «اسباب نزول» 468 از دو طریق از سعد بن وقاص روایت کرده اند. راوی‌های هردو اسناد ثقه هستند. به «کشاف» 409 مراجعه فرماید.).

ـ ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان از رسول الله پرسیدند چهار پنجم غنایم در بین مسلمانان تقسیم می شود، پس بخش پنجم آن چه میشود. در این باره آیه فوق نازل شد. مرسل است، طبری 15660 و 15661 روایت کرده است.

خوانند گان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره موضوعاتی از قبیلی: تقسیم غنایم، همچنان برخی از صفات مؤمنان را مورد بحث قرار داده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴿۲﴾

مؤمنان تنها كساني هستند كه هرگاه نام الله (نزد آنها) ياد شود، دل‌هايشان هراسان گردد، و چون هنگامی كه آيات الله بر آنها تلاوت شود، ايمان شان افزون گردد وتنها بر پروردگار شان توكل می‌كنند. (۲)

تفسیر :

«إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اَللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» مؤمنان كامل كسانی‌اند كه قلب‌های‌شان هنگام ذكر مولای شان میترسد، وقتی نام پروردگارش برده میشود، قلبشان به لرزه در مي آيد و در برابر عظمت خدا قلبشان به طپش می‌افتد. **«وَجِلَتْ»:** هراسناک شد و لبریز از خوف گردید.

مفسر«سدی»(ابو محمد اسماعيل بن عبدالرحمن كوفی (متوفی 127) ميفرمايد: «اين صفت از اوصاف كسی است كه چون می‌خواهد ظلمی بنمايد، يا چون قصد ارتكاب گناهی را ميكند، به‌وی گفته ميشود: از الله متعال بترس! در اين هنگام قلبش ميلرزد و احساس عظمت وعزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تكان داده از آن ظلم وگناه دست بر میدارد.».

در این آیه مبارکه در می یابیم که یاد آلله متعال دلهای مؤمنان را مضطرب میکند، «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» ولی در جای دیگر میفرماید: «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» «رعد، 28.»، با یاد الله دلها آرام میگیرد. باید گفت که این دو آیه با هم منافاتی ندارد، زیرا در يك جا ترس از عظمت الله متعال مطرح است. و در جای دیگر اطمینان داشتن به الله متعال.

و ما نباید از این واقعیت انکار کنیم که: یاد قهر وعقاب الهی دل مؤمن را می‌لرزاند وبا یاد لطف و مهر الهی، قلب مؤمن آرام میگیرد، همچون کودکی که از والدین خود، هم میترسد وهم به آنان محبت می ورزد.

«وَإِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً»: و هنگامی که آیات قرآن برآنان تلاوت شود تصدیق و یقین آنها به خدا افزایش می یابد.

بناءً گفته میتوانیم: آنعده از اشخاصیکه با شنیدن ندای اذان و آیات الهی بی‌تفاوت باشد، باید در کمال ایمان خود شك کند.

«وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ2»: «و»مؤمنان کامل همان کسانی هستندکه «بر پروردگار خود توکل میکنند» نه بر غیر وی.

توکل بر الله متعال: بمعنی تفویض و سپردن کار به ذات پروردگار است، از همین رو، سعیدبن جبیر(رض)گفته است:«توکل برالله متعال، همه ایمان است».
این آیه دلالت بر خوف از الله متعال هنگام ذکر او دارد و اینکه ایمان کم و زیاد می شود و اینکه توکل از جملهٔ بزرگترین اعمال و میوهٔ آن عزّت و نیرومندی است.
در البحر آمده است: خداوند در سه مقام وبا استفاده از اسم موصول از مؤمنین واقعی خبر داده است، سه مقام بس بزرگ یعنی: مقام بیم و خوف، مقام افزایش ایمان، و مقام توکل و تکیه بر رحمان. (البحر ۴/۴۵۷.).

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴿۳﴾

کسانی که نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق میکنند.(۳)
تفسیر :
«اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاةَ»: این مؤمنان صادق کسانی‌اند که نماز را بر کامل‌ترین وجه آن و در اوقات مخصوص توأم با خشوع ورعایت آداب ادا می‌نمایند.
«وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (3)»: و زکات اموال خود را به مستحقان آن میدهند و زیادهٔ روزیی را که خدای‌تعالی به آنها داده صدقه میدهند و به این ترتیب آنها هم زکات روح را که عبادت از نماز است ادا می‌کنند و هم زکات مال را.
واقعیت امر اینست که نشانه‌ی ایمان کامل آن است که دل مؤمن با یاد الله خشیت پیدا کند، «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، باتلاوت و یادآوری آیات الهی، بر ایمانش افزوده شود، «زادَتْهُمْ إِیماناً» و توکّل بر الله کرده، «یَتَوَکَّلُونَ» نماز را به پا دارد، «یُقِیمُونَ» و به دیگران نیز کمك میرساند. «یُنْفِقُونَ».
ملاحظه میکنیم که دردو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اِصلاح ذات‌البین، اطاعت أوامر الله و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می گیرد.
میگویند شخصی از حضرت حسن بصری رحمة الله علیه پرسید که ای شیخ! آیا تو مؤمن هستی، وی گفت: ای برادر! ایمان بر دو قسم است: اگر منظور سؤالت این است که من به الله و فرشتگان او و أنبیاء و جنت و دوزخ و قیامت وحساب ایمان دارم، پس جواب تو این است که بدون شک من مؤمن ام. و اگر هدف و مقصود سؤالت این است که آیا من آن مؤمن کاملی هستم که ذکرش در آیات سوره أنفال آمده، پس من نمیدانم که آیا من در آن داخل هستم یا خیر؟!لذا مراد ازآیات سوره أنفال همین آیات اندکه قبلاً ذکرشان به میان رفت.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴿۴﴾

اینان، مؤمنان واقعی و حقیقی هستند، برای آنان درجاتی پیاپی (عالی) نزد پروردگارشان است، و(همچنین) آمرزش، وروزي بینقص وعیب (در بهشت) است.(۴)
تفسیر :
«أُولئِکَ هُمُ اَلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»: این مؤمنان کسانی‌اند که درایمان خود صادق‌اند، واعمال خویش رابه نیکوئی انجام میدهند. اینها کسانی‌اند که به حقیقت رسیده و بهترین راه را لازم گرفته‌اند. بلی ایمان آنگاه کامل است که همراه با خوف الهی، توکّل، نماز وانفاق باشد. باید گفت که: ایمان صرف به ادای شعار نیست، بلکه به عمل است.

در آیه مبارکه در می یابیم که برای مؤمنین کامل سه چیز وعده فرمود: (1) درجات عالیه، (۲) مغفرت و (۳) رزق عمده.
در تفسیر بحر محیط هم آمده است که صفات مؤمنین سه گونه اند. اول، آن که متعلق به قلب و باطن باشد، مانند: ایمان و خوف الله و توکل علی الله. دوم، آن که متعلق به اعمال جسمانی باشد چون نماز، حج و عمره وغیره. و سوم، متعلق به مال و رزق انسان باشد، مانند: انفاق فی سبیل الله.
بنابر این در قبال این سه نوع صفات عالی، سه نوع اِنعام وعده داده شده است.
1 - درجات عالیه در قبال صفات قلبی و باطنی.
2 - مغفرت در مقابل آنچه که متعلق به ظاهر بدن انسان است. مانند: نماز، روزه وغیره.
3 - رزق کریم در قبال انفاق در راه الله متعال.
طوریکه در این باره در حدیثی آمده است:
اولا: ایمان وخوف از الله وتوکل وغیره که همان صفات باطنی هستند سبب تهذیب و جلای باطن می شوند.
ثانیاً: نماز برای گناهان مؤمن، بزرگترین کفاره به شمار می رود.
ثالثاً: رزق کریم در عوض انفاق فی سبیل الله است آنچه را که او انفاق کرده است، پس در قیامت بهتر و بیشتر به وی اعطا خواهد شد.
اِمام أبو حنیفه(رح)، با استناد به این آیه مبارکه میفرماید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، بلی! من حقا مؤمن هستم! و نگویید: من مؤمنم ان شاءالله».
«لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ» برای این‌ها نزد پروردگارشان منزلت‌هایی بلند و مراتب عالیه، توأم با مغفرت گناهان است و بر آنها هیچگونه عتاب و عقابی نیست و نه هم مؤاخذه خواهند شد. یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر وکرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزل‌ها به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (دربهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علیین قراردارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید».
نباید فراموش کنیم که: رمز دریافت و تحصیل درجات الهی، همانا نماز و انفاق است. یك عمر، برای گرفتن درجه دنیوی می کوشیم، ولی به تاسف باید گفت که: از درجات الهی غافل میباشیم.
چون ایمان مردم قابل کم و زیاد شدن است، درجات الهی هم افزایش یا کاهش می‌یابد.
«وَرِزْقٌ كَرِيمٌ(4)» و روزی دایمی بی منّت، وسیع و خالص همراه با اکرام و تعظیم دارند.
در حدیث شریف آمده است که دریکی از روز ها حارث بن مالک انصاری(رض) به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «كيف أصبحت يا حارث؟ قال: أصبحت مومناً حقاً. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقيقته، فما حقية إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: يا حارث! عرفت فألزم ثلاثا». ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول الله فرمودند: بنگر که چه می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان

تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا باز داشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می دارم و گویی به سوی عرش پروردگارم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به سوی اهل بهشت درحالیکه با هم دیدار میکنند می نگرم و گویی به سوی اهل دوزخ می نگرم که به یک دیگر بانگ میزنند و صدای شان را به فریاد و گریه بلند میکنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

خوانند گان گرامی !

در آیات متبرکه (5 الی 8) در باره موضوعی ناخشنودی برخی از مؤمنان در جنگ با قریشیان در بدربحث بعمل آورده است.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴿٥﴾

همانگونه که پروردگارت تو را به حق از خانه ات (مدینه، به سوی میدان بدر) بیرون آورد، در حالیکه گروهی از مسلمانان (از بیرون شدن) سخت کراهت داشتند (باز راضی شدند).(۵)

تفسیر :

«کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ»: همانگونه که بعضی ازمؤمنان از تقسیم غنائم در روز «بدر» ناخشنود شدند همانگونه بیرون شدن به جنگ را با تو بد بردند در حالی که بیرون شدنت به سوی جنگ مصلحتی است واضح و کاری است که به یقین درست بوده و رشدی است آشکار که خدای‌تعالی به آن اجازه داده و آن را دوست دارد و راه آن را به تو برگزیده است.

ابن عطیه گفته است: این داستان، یعنی اخراج پیامبر از خانه، به داستان قبلی یعنی سوال آنها در باره‌ی أنفال و ناخوشنودی شان از آنچه که واقع شد، تشبیه شده است؛ یعنی وضع آنان در باره‌ی تقسیم غنایم بسان حالت شما است که برای جنگ بیرون آمدی. (طبری ۴۶۱/۴).

و طبری گفته است: یعنی همانطور که الله علیرغم نارضایتی جمعی از مؤمنان شما را به حق بیرون آورد، همانطور آنها هم بعد از روشن شدن حق با تو به مجادله بر می خیزند، حقی که بعد از روشن شدن آن در باره‌اش با پیامبر صلّی الله علیه وسلم مجادله میکردند عبارت بود از جنگ. (طبری ۲۹۳/۱۳).

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می پردازد که در پیروزی بدر، فضل ومنت فقط به او برمیگردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. بلی! از فضل بی پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، در حالیکه اکثرشان از این أمر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالیکه اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسان‌های دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

«وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ 5»: در حالیکه برخی بیرون شدن به جهاد را نظر به کمی آمادگی‌ها و کمبود ابزار جنگی نمی‌پسندیدند و پیروزی را بعید می شمردند.

«کما أخرجک»:

خروج پیامبر صلی الله علیه وسلم از مدینه برای جنگ بدر، به فرمان پروردگار باعظمت و به تدبیر ایشان بود.
مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ابن کثیر طی روایتی درمورد معرکه بدر مینویسد: «بعد از اینکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر رسید که: أبو سفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به أصحاب شان فرمودند: این قافله قریش باأموال آنهاست، به سوی آن بیرون آیید، شاید خدای منان ازفضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی ازمردم برخاستند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای این کار داوطلب خواسته بودند وبیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، أصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.
از آن طرف، أبوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای أخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی درنگ پیامی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

اسباب نزول آیه 5:

493- ک: ابن ابو حاتم و ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده اند: در مدینه بودیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: به من خبر داده اند که کاروان ابوسفیان نزدیک است، شما دراین باره چه فکر میکنید، امید است الله این کاروان را باهمه امکاناتش دردسترس ما قرار دهد. پس از مدینه خارج شدیم ویک یا دو روز راه پیموده بودیم که پیامبر فرمود: در باره این‌ها [سپاه قریش که از مکه آمده است] چه فکر میکنید، گفتیم: ای رسول الله! ما تاب و توان جنگ با قریش را نداریم و تنها برای به غنیمت‌گرفتن اموال کاروان از مدینه بیرون شدیم. مقداد بن اسود (گفت: ای مردم [ازجنگ روگردان نشوید و] مثل قوم موسی (چنین حرفی بر زبان نیاورید: «فاذهب انت وربک فقاتلا». «خودت همراه با پروردگارت برو وبا دشمنانت جنگ کن، اما ما اینجا مینشینیم» ماهمراه شما و درکنار شما خواهیم جنگید، برق شادی از چهره‌ی رسول الله با شنیدن این سخن مقداد، درخشید. (بخاری کتاب المغازی (287/7). همان بود که آیه: «كَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَيْتِکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (5)»، نازل شد. (طبری 4056 روایت کرده است اسناد آن ضعیف است به خاطر ابن لهیعه، با این وصف هیثمی در «مجمع الزوائد» 9950 این را حسن می داند.).

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴿٦﴾

(آن مؤمنان) با اینکه مي‌دانستند این فرمان الله است باز با تو مجادله مي‌کردند (و آنچنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گوئي به سوي مرگ سوق داده مي شوند و (آن را با چشم خود) مي‌نگرند.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«الْحَقِّ»: مراد بیرون رفتن برای جنگیدن در بدر است. «یسَاقُونَ»: رانده می شوند.
تفسیر:
«یُجادِلُونَکَ فِی اَلْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ»: با یاد داشته باشید که: اگر روحیّه‌ها و انگیزه‌ها سالم نباشد، دانستن حقّ به تنهایی کارساز نیست. دربرخی از اوقات انسانها، چنان سقوط میکند که با درنظرداشت شناخت حقّ، باز هم دست به مخالفت میزند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! «با تو درباره حق بعد از آنکه روشن گردید مجادله میکردند» مجادله اصحاب با رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنجا ناشی میشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را به‌قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتی از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را از وقوع جنگ آگاه و مطلع میکردید، قطعاً برای آن آمادگی میگرفتیم و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم.
«فِي الحَقِّ 6»: یعنی باتو درباره جنگ بعد از آن مجادله میکردند که برای‌شان آشکار شد که تو جز به اذن الله متعال به هیچ امری دستور نمیدهی.
«کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی اَلْمَوْتِ وَهُمْ یَنْظُرُونَ (6)»: «گویی به سوی مرگ رانده میشوند و ایشان در آن مینگرند» یعنی: در حالی به میدان جنگ رهسپار شدند که ازپیروزی نا امید بودند واصلاً به فکر آنها خطور نمیکرد که در این جنگ، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به‌طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.
مفسر بیضاوی میفرماید: آنها حال شخصی را دارند که با چشمان باز و در حالیکه دار و طناب را مشاهده میکند او را به میدان اعدام می‌کشند؛ چون هم تعدادشان کم بود و هم آمادگی نداشتند.
مفسر بیضاوی میافزاید: در این بیان اشاره شده است که سبب جر و بحث آنها همانا ترس وهراس بیش ازحد آنها بوده است.(تفسیر بیضاوی صفحه‌ی 209.).

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴿٧﴾

و (به یاد بیاورید) هنگامی را که الله به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست میداشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی الله میخواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشگر قریش درگیر ساخت).(۷)
«وَإِذْ یَعِدُکُمُ اَللّهُ إِحْدَی اَلطّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ»: ای یاران محمد! به خاطر بیاورید زمانی را که الله به شما یکی از دو گروه را وعده داد، دو گروه: یکی کاروان تجارتی قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحُب قافله قریش که حامل کالای تجارتی از شام بود، یا با غلبه برسپاه قریش که از مکه به قصد جنگ با

مسلمانان حرکت کرده بود، «وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ اَلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» وشما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح یعنی: قافله تجارتی «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی **«غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ»:** فاقد قوّت و قدرت. بی نیرو و شکوه بود که به دفاع از قافله بپردازد.

مفسران وسیرت نویسان می نویسند: در ماه رمضان، سال دوم هجری، به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطلاع دادند که أبوسفیان در رأس يك كاروان تجاری بسیار مهم در راه رسیدن به مدینه می باشد. آن حضرت برای تضعیف قدرت کافران و جبران أموالی که کفّار مکّه از مسلمانان مهاجر مصادره کرده بودند، به همراه 310 نفرآمادهٔ حمله به آن کاروان تجاری شدند. أبوسفیان سردسته کاروان، پس از باخبر شدن از این تصمیم، کفّار مکّه را خبردار کرد و کاروان را از بیراهه، راهی مکّه کرد.

از آنجا که بسیاری از مشرکان مکّه در آن کاروان سهمی تجاری داشتند و همچنین بازور و تهدید آنان، حدود هزار نفر به سرعت بسیج شدند و به همراه بزرگان و سرشناسان مکّه و با ساز و برگ کامل نظامی به فرماندهی أبوجهل، برای دفاع از گروه چهل نفری تجّار حرکت کردند.تا به محل بدر رسیدند.

کاروان تجاراتی بدون درد وسر به زرنگی أبوسفیان از تصرف مسلمانان نجات یافت و به سلامت به سوی مکه حرکت کرد.

پیامبر صلّی الله علیه وسلم به یارانش گفت: کاروان از کنار بحر از محل عبور کرده است و حالا أبو جهل در مقابل ما قرار دارد، أصحاب، گفتند: یا رسول الله! کاروان را بگیر و دشمن را رها کن، پیامبر صلّی الله علیه و سلم عصبانی شد، در این موقع سعد بن عباده برخواست و گفت: هر کاری که می‌خواهی انجام بده، ما پشت سرت ایستاده هستیم، و سعد بن معاذ برخاست و گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است اگر به بحر خود را به اندازی ما خودرا به بحر با تو می اندازیم، به یاری و برکت خدا ما را با خود ببر، پیامبر صلّی الله علیه و سلم مسرور شد و به یارانش گفت: به امید الله می‌رویم، و بر شما مژده باد! که خدا وعده‌ی یکی از آن دو را به من داده است، قسم به خدا قتلگاه جماعت (دشمن) را با چشمان خود می‌بینم.(بیضاوی صفحه‌ی 209 با کمی تصرف.).

«وَ يُرِيدُ اَللّهُ أَنْ يُحِقَّ اَلْحَقَّ بِكَلِماتِهِ»: حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمان‌های خویش ثابت کند، با پیروز ساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود.

پیروزی، همیشه تنها وتنها با تعداد نفرات وکمیت عدد افراد و تجهیزات جنگی وابسطه نمیشود، بلکه عامل عمده، ارادهٔ پروردگار با عظمت است.

«يُرِيدُ اللَّهُ»: بلی، اراده الله متعال، غالب بر عوامل طبیعی است.

«وَيَقْطَعَ دابِرَ اَلْكافِرِينَ7»:ومیخواست تابنیاد کافران را از بین ببرد، وآنانرا ریشه کن‌کند. وبدین ترتیب پیروزی نهایی، باعزّت حقّرا برباطل به پیروزی برساند.

در البحر آمده است: یعنی شما به منافع دنیوی زودگذر و سلامت حال و کارهای بی‌ارزش تمایل دارید، در صورتی که الله متعال تحقق امور والا و با ارزش و احقاق و اعتلای حق و نایل آمدن شمابه خیر دو جهانی را مدّ نظر دارد، و تفاوت این دو هدف بسی زیاد است. از این رو برای شما جنگ را برگزید و شکست و زبونی آنان را اشکار و شما را پیروز و آنها را شکست و خوار و ذلیل نمود و شما را قدرتمند و عزیز گردانید. (البحر ۴۶۴/۴.).

بلی! پروردگار باعظمت اراده کرد که مسلمانان ملتی نیرومند و باشکوه و مقتدر گردند و این توان را با نیروی دشمنان کینه توز بیازمایند؛ هرچند برای جنگ آماده نشده بودند و ساز و برگ و زاد و توشه ی مناسب نداشتند؛ زیرا آنچه که الله میداند، آنان از آن بی خبر بودند. (بقره آیه: 216) پیروزی به نیروی پروردگار توانا بستگی دارد، آن نیرویی که تمام هستی در برابرش ناتوان و فروتن است.

اگر کاروان تجارتی ابوسفیان، نصیب مسلمانان می شد، در تاریخ جز داستان غنیمت چیزی باقی نمی ماند که برکاروانی تاخته واموالشان رابه غنیمت گرفته اند؛ اما معرکه بدر همراه عقیده‌ی راسخ و اِیمان راستین و شجاعت و دلاوری در أوراق زرین تأریخ ثبت گشته و آنرا به خود اختصاص داده است. داستان پیروزی، داستان جدایی حق و باطل از هم، داستان پیروزی عده ای معدود؛ اما با ایمان، در برابر عده ای بسیار و بی باور، دلها را به خود جلب کرده است.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴿٨﴾

تا (دین) حق را ثابت کند [و پابرجا و استوار نماید] و باطل (کفر) را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند.(٨)

تفسیر :

«وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»: مراد افراد کفرپیشه است، نه مؤمنانی که نمی خواستند با لشکر قریش درگیر شوند. چرا که کافران اِحقاقِ حق و اِبطال باطل را دوست نمی دارند.

این آیه مبارکه، به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و مسلمانان دلداری میدهد که سرأنجام حقّ پیروز و باطل نابود میشود. طوریکه میفرماید: «لِيُحِقَّ اَلْحَقَّ وَيُبْطِلَ اَلْباطِلَ» تا دین، بندگان، اولیا ودوستان خود را و همچنان رسالت پیامبرش را نصرت دهد وکفر وپیروانش راشکست دهد وخوار و ذلیل نماید، وعده‌های الهی به خاطر منافع شخصی و مادّی افراد واشخاص نیست، بلکه برای تحقق حقّ و محو باطل است، و در این هیچ جای شکی نیست که: حقّ، ماندنی وپابرجاست، و باطل، فانی ورفتنی است «وَلَوْ كَرِهَ اَلْمُجْرِمُونَ (8)»:اگر چه اهل شرک و عبادت کنندگان طاغوت بد برند وناخشنود باشند؛ یعنی از پیروزی اسلام وابطال شرک ناراضی باشند. ما نباید خوف وترسی از عصبانیّت و ناخوشایندی دشمن کافر ومجرمان داشته باشیم، مطمین هستیم که الله متعال اراده‌ی خود را محقّق خواهد ساخت.

خواننده محترم !

در آیات قبلی بیانی از حق و باطل بمیان آمد اینک در آیات متبرکه (9 الی 14) موضوعاتی از قبیلی کمک رسانی به مسلمانان به وسیله‌ی فرشتگان در صحنه‌ی معرکه بدر، خواب سبک، و نعمت باریدن باران در جنگ بدر، و پیروزی مسلمانان به بحث گرفته شده است.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴿٩﴾

(بیاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان یاری خواستید، پس دعای شما را قبول کرد (و فرمود:): من شما را با یک هزار از فرشتگان، که پیاپی فرود می‌آیند، یاری می کنم.(٩)

تفسیر :

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ»: و هنگامی را به خاطر بیاورید که از الله خود التماس میکردید و به اصرار میخواستید تا شما را بر دشمنتان یاری دهد.

فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: نباید نعمت‌ها و امدادهای الهی را در روزهای سخت و دشوار فراموش کنیم، زیرا یاد نعمت‌های الهی، روحیّه‌ی شکر و شجاعت را در انسان بالا می‌برد.
در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، بدون دعا هم می‌تواند آنرا نصیب بندگان مصلح خویش بگرداند، ولی دعا، یکی از راههای تربیت الهی است.
«فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ(9)»: این بود که اوتعالی شما را با یک‌هزار مَلَک که از آسمان فرود آمدند یاری رسانید و این ملائکه درکنار شما بامشرکان می‌جنگیدند وپی درپی و در صف‌هایی محکم و به هم بسته نازل می‌شدند.
«مُردف»: از «ارداف»، به معنای ردیف و پشت سر هم قرار گرفتن است، یعنی نزول فرشتگان امدادگر پیاپی وادامه‌دار است. درآیه‌ی 124سوره‌ی آل‌عمران، از سه هزار فرشته‌ی یاری کننده یاد شده «بِثَلاثَةِ آلافٍ» و در آیه‌ی بعد، سخن از پنج هزار فرشته‌ی نشاندار است. این اختلاف رقمها شاید به میزان مقاومت آنان بوده است. یعنی هرچه مقاومت مسلمانان بیشتر میشد، اِمداد غیبی خداوند متعال نیزبیشتر میشد. بنابراین «مردفین» یعنی این هزار فرشته، فرشتگان دیگری را در پی دارند.
مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند: در خبر است که جبرئیل علیهم السلام با پانصد نفر در جناح راست سپاه و میکائیل با پانصد نفر در جناح چپ وارد کارزار شدند وجز درغزوه‌ی بدر شرکت فرشتگان درجنگ ثابت نشده است، اما در دیگر غزوه‌ها، فرشته به عنوان تکثیر عدد مسلمانان نازل می‌شدند، اما نمی جنگیدند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۱۸/۲.).

شأن نزول آیه 9:

495- ک: ترمذی از عمر بن خطاب(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم [روز بدر] انبوه سپاه مشرکان را که تعدادشان به هزار جنگجو میرسید وقلت یاران خود را که تعدادشان اندکی از 310 مجاهد زیادتر بود مشاهده کرد ورو به قبله ایستاد ودست به‌دعا برداشت وبا پروردگار خویش به راز ونیاز پرداخت: «اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض». «*بار الها! آنچه را که به‌من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمیگیری*». خلاصه رو به قبله دست به دعا آنقدر به درگاه پروردگارش راز و نیاز و فریاد و زاری کرد تا ردای مبارک از دوشش افتاد. (رادی: لباس که روی لباسهای دیگر میپوشند) ابوبکر صدیق (به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ردا را گرفت و بر شانه مبارک ایشان افگند، پس دست در گردن سرور کائنات انداخت و گفت: ای محبوب رب العالمین، همینقدر دعا ونیایش وتضرع وخواهشکه به‌درگاه پروردگارت کردی کافی است، یقیناً الله متعال چاره ساز به همه وعده‌هایی که به تو داده وفا خواهد کرد. به این سبب خدای بزرگ آیه: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَآئِكَةِ مُرْدِفِينَ»: بخاطر بیاورید زماني را (که از شدت ناراحتي در میان بدر) از پروردگارتان کمك میخواستید و او خواسته شما را پذیرفت «و گفت» من شما را به یکهزار فرشتگان که پشت سرهم فرود مي آید یاري میکنم. را نازل کرد. الله متعال مسلمانان را با فرشتگان کمک نمود. (صحیح است، مسلم 1763، ابن حبان 4793، بیهقی

6 / 321 و در «دلائل» 3 / 51 و 52، ترمذی 3081 و طبری 15747 روایت کرده اند.).
قابل یادآوری است که: یک هزار فرشته‌ی کمکی، طلیعه و مقدمة الجیش بود. در پی آنان فرشتگان فرود آمدند که به سه هزار فرشته رسیدند، (آل عمران/آیه: 124)، سپس میفرماید: اگر بردبار و پرهیزگار باشند، تعدادشان به پنج هزار فرشته میرسد. (آل عمران آیه: 125).
باز با این تفصیل پیروزی مسلمانان، نه، به وسیله‌ی فرشتگان بود و نه مردان رزم آرای رزمجو پیروزی را کسب کردند؛ بلکه از سوی خدای متعال بود و بس.
اگر بپرسند: درجنگ بدر فرشتگان نیز جنگیدند؟ درجواب باید گفت: در این باره اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته اند که جبرئیل علیه السلام در رأس پنجاه هزار فرشته که در میمنه قرار داشتند و پنجاه هزار فرشته دیگر که در میسره قرار داشتند، از آسمان فرود آمد و أبوبکر و میکاییل در صف گروه نخست وعلی در صف گروه دوم قرار گرفت و همه فرشتگان در هیئت مردان ظاهر شدند و جامه های سپید پوشیده بودند وعمامه ای سپید بر سر داشتند که دنباله اش را بر شانه افکنده بودند و در رکاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان جنگیدند. برخی هم گفته اند در جنگ بدر جنگیدند، اما در جنگ احزاب و حنین نجنگیدند.
روایت کرده اند که أبو جهل به ابن مسعود(رض) گفت: این صدا از کجا می‌آید که آن را می شنویم و کسی را نمی بینیم؟ در جواب به او گفت: این صداها از فرشتگان است. ابو جهل گفت: آنان برما پیروز شدند نه شما!
چنین روایت کرده اند که یکی ازمسلمانان درحالیکه شتابان یکی از مشرکان را دنبال می کرد، ناگهان از بالای سر او صدای تازیانه ای را شنید و در آن مشرک بازنگریست و دید که نقش زمین شده و چهره اش دو نیم شده است.
آن انصاری به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: راست میگویی، اینها امداد آسمانی هستند.
از ابی داود مازنی روایت کرده اند که گفت: در جنگ بدر یکی از مشرکان را دنبال کردم تا او را بزنم و پیش از آن که شمشیر من به او برسد، سرش پیش پای من بر زمین افتاد.

اشتراک ملائکه در جنگ بدر:

1604- عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ، قَالَ: مِنْ أَفْضَلِ المُسْلِمِينَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا، قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ المَلاَئِكَةِ» [رواه البخاری: 3992].
1604- از رِفاعه بن رافع زُرَقیس که خودش در جنگ بدر اشتراک نموده بود روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: شما اهل بدر را در بین خود چگونه می بینید؟
فرمودند: «از بهترین مسلمانان» - با عبارت دیگری مثل آن- جبرئیل علیه السلام گفت: کسانیکه از ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده اند در بین ملائکه نیزهمین گونه هستند.
(یعنی: ما نیزآنها را دربین خوداز بهترین ملائکه میدانیم، و از این حدیث دانسته می شود که ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، و کسانیکه از آن ها در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، به سبب این اشتراک خود، دارای فضیلت خاص گردیدند.).

1605- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جِبْرِيلُ، آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الحَرْبِ» (رواه البخارى: 3995).

1605- از ابن عباس(رض) روايت است كه پيامبر صلى الله عليه وسلم در روز جنگ بدر فرمودند: «اينک جبرئيل مسلح، و لجام اسپش را به دست گرفته است.»

همچنان از حضرت عمر رضى الله عنه روايت شده است كه فرمود: «ما در اين حقيقت كه فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هيچ شكى نداريم اما در غزوات ديگر بعد از بدر؛ الله متعال خود به آن داناتر است».

همچنين روايات، حاكى از مشاهده عينى فرشتگان در غزوه بدر از سوى صحابه و مشركان هر دو است. (تفسير صفوة التفاسير)

حضرت زبير (رض) در معركه بدر:

معركه بدر اهميت بسيارى را براى تمام اشخاصيكه كه در اين معركه اشتراک نموده بودند داشت ولى افتخارى كه در اين جنگ نصيب حضرت زبير(رض) گرديد از دو نظر داراى أهميت بخصوصى ميباشد.

اولاً: اينكه برخوردارى او از اسب توانست او را بر دلاورى‌هاى بسيار زيادى قادر سازد زيرا موفقيت اسب در ميدان جنگ به مراتب بيشتر از شتر است.

دوم: اينكه حضرت زبير(رض) در معركه بدر عمامه زرد رنگى داشتند كه دو شمله (دو طرف) آن به صورت حضرت زبير(رض) آويزان بود. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: همه فرشتگانى كه براى كمک آنها آمده بود به قيافه حضرت زبير وارد ميدان معركه شده بودند. چنانچه هشام ابن عروه مى‌گويد: رسول الله(ص) فرمودند: «إن الملائكة نزلت على سيماء الزبير» «در روز بدر فرشتگان به همان قيافه زبير وارد ميدان كارزار گرديدند». و اين يكى از اِفتخارات حضرت زبير(رض) است كه محبوبيت او در نزد خداوند متعال به قدرى زياد شده بود كه خداوند متعال فرشتگان را بر هيئت او وارد ميدان جنگ كرد. (ابن عساكر ج 8 / ص 353-354 - سيره مصطفى مولانا اِدريس كاند هلوى. و رساله: زندگى نامه‌ى حضرت زبير عبدالرحمن شكورى).

يادداشت:

در مورد اينكه آيا فرشتگان در روز بدر وارد عمل شدند؟ برخى گويند: فرشتگان وارد نبرد نشدند؛ بلكه مژده‌ى كمک رسانى آنها موجب تقويت دلهاى مؤمنان گرديد، نيروى معنوى فضاى ميدان نبرد را پر كرد و مؤمنان را ثابت قدم نگهداشت. معمولاً فرشته اى به تنهايي از عهده‌ى نابودى تمام دنيا بر خواهد آمد. جبرئيل عليه السلام با يک پر بال خويش، مداين قوم لوط را خراب كرد و سرزمين قوم صالح را با يک نعره در هم كوبيد. شيخ محمد عبده، اين نظر را پسنديده است. (بنقل از تفسير فرقان).

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿١٠﴾

و خداوند اين (يارى و مدد) را تنها براى شادى و اطمينان قلب شما قرار داد، و گرنه پيروزى جز از طرف خدا نيست خداوند توانا و حكيم است.(١٠)

تفسير :

«وَما جَعَلَهُ اَللّهُ إِلاّ بُشْرى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»: و خداى تعالى نزول ملائكه را جز به عنوان بشارتى بر يارى خويش نازل نكرد و تا قلب‌هاى شما از ترس آرام شود، به ياد

داشته باشید زمانیکه یک حرکت صحیح و در خط پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، عنایت پروردگار باعظمت و برطرف شدن عوامل ترس و اضطراب حتمی است.
«وما النصر إلا من عندالله»: یعنی: مپندارید که این یاری از جانب فرشتگان بوده است، بلکه این الله متعال است که هم به شما و هم به فرشتگان یاری میرساند. با این که یاری دادن با فرشتگان اسبابی است که خدا مقرر می دارد و کسی یاری می یابد که الله چنین خواسته باشد.
پیروزی مؤمنان، تنها به ابتکار، طرح نقشه جنگی و نظامی، سلاح وتعداد افراد جنگجویان آنان و یا به خاطر فرشتگان نیست، بلکه أصل، اراده و خواست پروردگارباعظمت است.«وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»چنانکه گاهی به خواست خداوند، گروه أندکی از مؤمنان بر گروه زیادی از دشمنان پیروز می شوند.
«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره، 249.).
باید گفت که: امدادهای الهی و یاری رساندن به مؤمنان، بر اساس عزّت و حکمت است. طوریکه میفرماید: «إِنَّ اَللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (10)» همانا الله غالب است و مغلوب نشدنی است. و قهاری است که هرگز کسی نمیتواند با او بجنگد. او تعالی در کارهای خود حکمت دارد و نظر به علم شامل و حکمت متناهیی که دارد هر چیزی را به جایش می گذارد.
قابل یاد آوری است که: این آیه بین توکل و اخذ به اسباب جمع می‌کند.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب خفیف را بر شما مسلط ساخت، تا باعث امنیت وآرامش شما از جانب الله بگردد، و از آسمان آبی بر شما فرستاد تا با آن شما را پاک بگرداند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد، [وسوسه شیطان را از شما بزداید) و دل‌های شما را ثابت بگرداند، و به وسیله آن قدمهای شما را ثابت سازد.(١١)
تفسیر :
«إِذْ يُغَشِّيكُمُ اَلنُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ»: و یاد آورید روزی را که الله سبحان و تعالی در شب «بدر» بر شما خواب را مستولی نمود تا احساس امنیت و آرامش کنید و از شما ترس و نگرانی را دور کند.
«يُغَشِّيكُمْ»: همچون پرده‌ای بر دیدگان شما افکند. بر شما چیره کرد.
«اَلنُّعاسَ»: خواب سبک وچرت مانندی که باوجود آن حواسّ از کار نمی افتد و ادراک و شعور بر جای است. یعنی مقدمه‌ی خواب، ابتدای خواب یعنی حالت چنان از استراحت یا خوابی که دشمن از آن سوء استفاده کرده نتواند و بر شما شبیخون بزند.
واقعیت أمر اینست که با اراده و امداد الهی، در برابر دشمن مسلّح وکثیر هم مي توان آرامش داشته و آرام خوابید، ولی اگر الله متعال نخواهد، در بهترین قصر ها و بهترین اوضاع و احوال و محیط، نه خوابی هست و نه آرامشی.
مفسران می نویسند که: این هم یکی از معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. که در موقع بیم وترس خواب بر تمام آنها مستولی می شد.
حضرت علی رضی الله عنه فرموده است: در روز بدر جز «مقداد» اسب سواری نداشتیم، و جز پیامبر صلی الله علیه وسلم همه در خواب بودیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به صبح زیر درختی نماز میخواند و گریه می کرد. (روایت از ابو یعلی.).

در برخی از روایت آمده است که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، و أبو بکر صدیق(رض) تمام شب در «عریش» مشغول دعا بودند. در آخر، بر حضرت پیغمبرصلی الله علیه وسلم خواب خفیفی طاری شد؛ چون بیدار شد، فرمود: «شاد باشید که جبرئیل به مدد شما می‌آید»! هنگامی که از(عریش) خارج شد، «سیهزم الجمع ویولّون الدّبر» برزبان مبارك جاری بود. (بنقل از تفسیر کابلی).

ابن کثیر درتفسیر خویش در این بابت می نویسد: این حالت در موقع شدت بیم و هراس، برای مؤمنان امنیت و آرامش و اطمینان ایجاد می‌کرد که یاری و پیروزی از جانب الله متعال خواهد رسید. (مختصر ابن کثیر ۹۰/۲).

باید متذکر شد که: در بسیاری از حالات، استراحت و خواب خفیف وسبك در جنگ، نعمت بزرگ الهی است، که هم خستگی را بر طرف می کند و هم مجال شبخون به دشمن نمی دهد.

توضیح در مورد خواب سبک و آرام در بدر:

در تفسیر فرقان آمده است؛ این خواب سبک آرام بخش، معجزه ی پیامبر بود که همه‌ی مؤمنان را در صحنه‌ی نبرد فراگرفت، فشار روحی و جسمی آنان را سبک گردانید، فرود آمدن باران، آنان را از هرگونه پلیدی جسمانی و وسوسه های شیطانی پاک ساخت، از تشنگی نجات یافتند، ریگزار زیر پاهایشان، محکم شد تا در آن فرو نروند و به راحتی بر دشمن حمله ببرند و دلهایشان به پیروزی امیدوار و پایدار گردد.

«وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً»: و بر شما ابرهایی را فرستاد که آب پاک بارید و شما با آن وضوء گرفته خود را از حدث و از جنابت «لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» با غسل پاک نمودید. یعنی: تا نجاست و پلیدی‌ها را از شما بزدايد لذا به‌آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید.

نزول باران بر شمردن یکی دیگر از نعمت‌های الله متعال است. در غزوه‌ی بدر آب نداشتند، خدای متعال باران را نازل کرد، به طوری که در دره‌ها سیلاب جاری شد، و بعضی از آنها احتلام شده بودند که با آب باران غسل کردند.

قابل تذکر است که تا آن وقت، تیمم در شرعیت دین مقدس اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس(رض) میفرماید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضویی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر ازآب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند».

«وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ اَلشَّيْطانِ»: پاکی ظاهری: «لِيُطَهِّرَكُمْ» و پاکی باطنی: «يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ»، هر يك به تنهايی ارزش است، امّا ارزشمندتر وجود هردو با هم می باشد.

مفسران می نویسند که: مراد از «پاك شدن ازنجاست» ممکن است پاك شدن از وسوسه‌های شیطان و یا پاك شدن از پلیدی جسمانی جنابت باشد، به هر حال باران با توجّه به محتاج بودن شدید مسلمانان، همه‌ی این مشکلات را برطرف کرد.

مفسر بیضاوی میفرماید: روایت شده است: آنها به تپه‌ای ازریگ رسیدند. پس باران شدیدی بارید و آنجا را تر نمود و پایشان در آن فرو رفت، و خوابشان برد و اکثر آنها دچار حدث اکبر(جنابت) شدند. شیطان آنان را وسوسه کرد و گفت: چگونه امید پیروزی دارید در

حالیکه بی آبی بر شما حکمفرماست و شما بدون وضوء و با جنابت به نماز بر مي خیزید وگمان میبرید دوستان خدا هستید و دربین شما پیامبر قرار دارد؟ دراین موقع الله متعال باران رانازل کرد و وسوسه را برطرف کرد وآنها ثابت قدم گشتند.(تفسیربیضاوی صفحه‌ی ۲۱۰).

«وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»: و تا قلب های تان تقویت شود و ثابت قدم شده دچار ترس و وحشت نشوید و تا بعد از نزول باران، «وَ يُثَبِّتَ بِهِ اَلْأَقْدامَ (11)»: و تا به سبب باران جای قدم های تان در زمین ثابت بماند؛ یعنی پای شما قوی و محکم گردد. و پاها در رمل یعنی ریگ فرو نرود.

یکی از نعمت‌های الهی در شبی که قرار بود فردای آن، جنگ بدر آغاز شود این بود که باران شدیدی بارید و مسیر مسلمانان را که ماسه یعنی ریگزار بود قایم و محکم کرد و مسیر کفار را که خاک بود، به گل و لای مبدل ساخت که بدین علت هم نتوانستند به مسلمانان دسترسی داشته باشند.

امام طبری گفته است: با آمدن باران جای پای آنها محکم وقوی شد؛ چون بر روی یک تپه از ریگزار نرم با دشمن روبرو شدند و پاهایشان در ریگ فرو رفت، ولی بر اثر باران ریک ها محکم شد و دیگر پاها در آن فرو نمی رفت. (تفسیر طبری ۴۲۱/۱۳).

همچنان مفسران می نویسند: ممکن مراد از ثبات قدم در آیه مبارکه، همان استقامت و پایداری باشد، نه محکم‌شدن پاها در زمین باران خورده. هر دو احتمال نیز با هم ممکن است.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بنَاءَنٍ﴿١٢﴾

پروردگارت به وسیله‌ی فرشتگان، وحی کرد که: من با شما هستم. [تو ای محمد!] مؤمنان را به پایداری وادارید. من هم در دلهای بی باوران، هراس می افکنم. [ای مؤمنان!] گردنهای آنان را بزنید و تمام سرانگشتانشان را برید. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرُّعْبَ»: خوف. هراس. **«فَوْقَ الأَعْنَاقِ»:** بالاتر از گردن. مراد وارد آمدن ضربه‌های کاری برسر وگردن کافران است. **«بناءَنٍ»**:سرانگشتان. مراد دست‌ها و پنجه‌ها، و یا این که دست‌ها و پاها، و یا همه اندام بدن است. دراین صورت تسمیه کلّ به اسم جزءاست. یعنی هرگونه که ممکن شد. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

«إِذْ يُوحِي رَبُّکَ إِلَى اَلْمَلاٰئِکَةِ أَنِّي مَعَكُمْ»: ویادآورید یکی دیگر از نعمت‌های الله متعال را که به ملائکهٔ خود وحی کرد که من با یاری و تأیید خود با شمایم، دلها به دست الله متعال است، آرامش و اضطراب هم از اوست.

«فَثَبِّتُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا»: لذا مؤمنان را در میدان «بدر» تثبیت و روحیه‌ی آنان را در مقابل دشمنان تقویت نمایید. و به آنها مژدگانی پیروزی بر اهل کفر را بدهید، «سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلرُّعْبَ» و به زودی من ترس و بیم را در دل‌های کافران خواهم انداخت تا پشت به شما نموده فرار کنند.

ملاحظه میداریم که: پروردگار باعظمت، تشویق به استقامت را از طریق فرشتگان قرار داده، «فَثَبِّتُوا» ولی ارعاب کافران را به خود نسبت داده است. «سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ اَلَّذِینَ كَفَرُوا اَلرُّعْبَ»
فَاضْرِبُوا فَوْقَ اَلْأَعْناقِ وَ اِضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ (12): پس شمشیرهای خود را بر گردن‌های آنها بگذارید تا سرهای‌شان را ازتن‌هاشان جداکنید، «فوق الأعناق» که مراد بخش بالای گردن است که مفاصل در آن جاست و امکان گردن زدن در آنجا وجود دارد و چون شمشیر در آنجا فرود آید، بند از بندشان میگسلد وسرهاشان را از تن جدا میکند.
برخی از مفسران هم گفته اند که مراد در این جا سر است، چرا که سر بالای گردن قرار گرفته است، یعنی: بریدن سر، (تفسیر کشاف).
به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. أما قول اول رجحان دارد. «وَاِضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ»: و اطراف انگشتان و کف دست آنها را بزنید. تا نتوانند شمشیر و نیزه به کف گیرند. وبه اصطلاح توان رزم و اسلحه به دست گرفتن را از آنان می‌گیرد.
در التسهیل آمده است: فایده‌ی آن این است که وقتی انگشتان جنگجو ضربت بخورد، از جنگیدن ناتوان میشود، لذا اسیر شدن و کشتنش امکان پذیر میشود. (التسهیل ۶۲/۲).
مفسر تفسیر کشاف مینویسد: مراد از «البنانَ» انگشتان است که منظور از آن به طور کلی اعضای بدن است و معنای عبارت این است که پیکار کننده را بزنید و اطراف دستها و پاها و سرهای آنان را ببرید. زیرا ضربه های شمشیر یا به موضعی میخورد که جای قتل است ویا به موضعی برخورد میکند که جای قتل نیست و در این عبارت فرمان میدهد که هر کجا را که خواستید بزنید.
از توان رزمی خود در نبرد، بهترین وجه استفاده را ببرید و ضربه ها را به جاهای حسّاس وارد آورید.
ربیع بن انس(رض) میگوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردنها و سرانگشتان‌شان می شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿١٣﴾

این حمایت الهی به این سبب است که آنها از الله و رسول او مخالفت کردند، و هر کس که با الله و رسول او مخالفت کند، پس یقیناً بداند که عقوبت الله سخت است.(۱۳)
تفسیر :
«ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ»: قهر، خشم وغضب الهی، نتیجه‌ی سرکشی وطغیان است وبدون دلیل و بی‌حساب نیست، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید که: سبب قتل مشرکان این است که آنها با الله متعال و پیامبرش جنگیدند و با دینش دشمنی وعناد نموده آیاتش را منکر شدند، واقعیت امر اینست که قهر و غضب الهی، نتیجه‌ی سرکشی و طغیان است و بدون دلیل وبی‌حساب نمیباشد.
«وَمَنْ يُشاقِقِ اَللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقابِ(13)»: و هرکس باخدای یکتا ویگانه دشمنی کند و با پادشاه پادشاهان بجنگد یقیناً هلاکت، شکست و نابودی نصیبش خواهد شد که خدای تعالی گرفت سختی دارد و به سرعت مجازات میدهد وکسانی راکه با او می جنگند خوار و ذلیل می سازد و هلاک می نماید.

باید گفت که: مخالفت با رسول الله، مخالفت با الله متعال است، از سنّت‌های پروردگار باعظمت است که هر که با حقّ در افتد، نیست ونابود می شود، و واضح است که کافران، در دنیا گرفتار انتقام و هلاکت می شوند و در آخرت گرفتار عذاب الیم.

ابن‌کثیر میگوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت‌های پیشین بود».

﴿ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ﴿١٤﴾

این [مجازات شما در دنیاست]، پس آن رابچشید، و [بدانید] برای کافران در قیامت، عذاب آتش است.(۱۴)

تفسیر :

ای گروه کفار! این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما در روز «بدر» و توسط ملائکه، مهاجران وأنصار رسید عذاب دنیائی‌تان است پس آنرا بچشید و جام جان کندن آنرا سرکشید وبرای شما درآخرت عذاب آتش توأم باغل وزنجیر وعاقبت وحالت زشت وبد است. یعنی وبدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست، اشاره به‌عذاب پایدار ودراز مدت آینده آنان در آخرت است.

نعمت های که در معرکه بدر نصیب مسلمانان شد:

از امدادهای الهی که در جنگ بدر نصیب مسلمانان شد، همانا ایجاد رعب و وحشت در دل لشکریان کفار بود.

از امداد های دیگری الهی همانا کمک رسانیدن به لشکر بدر، هنگام درخواست کمک از الله متعال بود.

خوابی سبک و آرام بخش، همان گونه که در غزوه احد، پیش آمد. (آل عمران آیه 154).

از امداد دیگری الهی همانا فرود آمدن باران از آسمان، تقویت دلها مسلمانان و زایل گشتن بیم و هراس، ازدلهای مسلمانان، ثابت گشتن گامها مجاهدین اسلام در ریگزار ها بدرپس از باریدن باران و محکم کردن ریگزار ها.

وحی کردن به فرشتگان، مبنی بر این که: الله متعال با مؤمنان و بدریان است.

و در أخیر باید گفت که: قدرت و امکانات، به تنهایی عامل آرامش نیست. (در جنگ بدر، مسلمانان با کمی نفرات، آرامش یافتند، امّا دشمنان فراوان و مجهّز، هراسناك شدند.)

پیروزی مسلمانان و خطاب رسول الله به کشته شدگان افتاده درگودال:

سرانجام، جنگ بدر با شکست قطعی مشرکان و پیروزی آشکار مسلمانان پایان یافت. در این جنگ چهارده تن از مسلمانان شهید شدند که شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. و تعداد کشته های دشمن هفتاد نفر و اسیران نیز هفتاد تن بودند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ازپیروزی، دونفر ازصحابه به نام‌های عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه را برای رساندن مژده‌ی پیروزی به مدینه فرستاد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، سه روز پس از معرکه در میدان باقی ماند. در این مدت مسلمانان به دفن شهدا، جمع آوری غنایم و استراحت پرداختند.

آنحضرت سری به کشته‌های قریش زد وخطاب به آنان فرمود: بد همسایگانی برای پیامبرتان بودید، مرا تکذیب کردید آنگاه که دیگران تصدیق نمودند، تنهایم گذاشتید آنگاه که دیگران یاری ام دادند، بیرونم کردید آنگاه که دیگران جایم دادند.(زاد المعاد 187/3).

سپس دستور داد تا اجساد آنها را در چاهی از چاه‌های بدر بیندازند و لحظاتی بر لبه‌ی چاه ایستاد و یک یک اجساد سران قریش را که در آن انداخته بودند خطاب کرد وفرمود: ای عتبه بن ربیعه! ای شیبه! ای فلان... آیا شما وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ من وعده‌ی پروردگار خود را حق یافتم.
عمر(رض) پرسید: ای رسول خدا! با جسدهای بی‌جان سخن میگویید؟ پیامبر فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است شما برای سخنانم از آنها شنواتر نیستید ولی آنها نمی توانند جواب دهند.(بخاری (234/7).
قتاده میگوید: خداوند آنها را زنده گردانید تا سخنان رسول خدا را بشنوند و درد، رنج و ندامت بیشتری متحمل گردند. (الاساس فی السنة (479/1).
همچنان در حدیث شریف آمده است:
1603- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالعَرْصَةِ ثَلاَثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ اليَوْمَ الثَّالِثَ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فُلاَنُ بْنَ فُلاَنٍ، وَيَا فُلاَنُ بْنَ فُلاَنٍ، أَيَسُرُّكُمْ أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبناءَ حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لاَ أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» [رواه البخارى: 3976].
1603- از ابو طلحه(رض) روایت است که گفت: در روز جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کردند تا بیست وچهار نفر ازبزرگان قریش درگودالی از گودال‌های بدر که متعفن بود انداخته شوند، و همان بود که - در آن گودال انداخته شدند، و روش پیامبر صلی الله علیه وسم آن بود که چون بر مردمی غالب می‌شدند، سه روز در میدان جنگ باقی می‌ماندند.
چون روز سوم شد، امر کردند که شتر ایشان آماده گردد، شتر آماده شد، بعد از آن به طرفی به راه افتادند، وصحابه هم به دنبال‌شان رفتند، وگفتند که ما فکر میکردیم که جز انجام دادن حاجت خود نمی‌روند، ولی رفتند تا آنکه به کنار گودالی [که اشراف قریش در آن انداخته شده بودند] ایستادند، هر کدام از آن‌ها را به نامش و نام پدرش صدا زده و میگفتند: «ای فلان بن فلان، و ای فلان بن فلان! آیا خوش نمیشدید که اگر از خدا و رسولش پیروی میکردید؟ آنچه را که خداوند برای ما وعد داده بود برای ما رسید، و آیا آنچه را که برای شما وعده کرده بود برای شما رسید»؟
راوی گفت که عمر(رض) [برای پیامبر صلی الله علیه وسلم] گفت: سخن زدن شما با اجساد بی روح چه فایده دارد؟
پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او است، [بلا کیف]، چیزی راکه میگویم شما ازآنها بهتر نمیشنوید.». از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

1 - طوری که در روایات ابن اسحاق و احمد بن حنبل آمده است، از جمله کسانی که پیامبر خدا از آنها نام وار یاد کردند این‌ها بودند: عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه، امیه بن خلف، ابوجهل بن هشام، و گویند: أمیه بن خلف بسیار چاق بود، و منتفخ شده بود، بنابراین سر چاه تنگی کرد و در چاه انداخته نشد، بلکه در کنار چاه در زیر سنگ و

خاک او را مدفون ساخته بودند، و احتمال دارد که پیامبر(ص) او را در همان حالتش مخاطب قرار داده باشند.

2 - اینکه آنها سخن پیامبر خدا رابه گوش سر، و یا از طریق روح شنیده باشند، هردو احتمال وجود دارد، ولی خداوند متعال به همه چیز قادر است، و میتواند سخن پیامبر خود را برای آنها به هر طوری که خودش می داند، رسانیده باشد.

3 - عائشه(رض) با استناد بر این قول خداوند متعال که میفرماید: «إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتَي» میگوید که کشتگان مشرکین در گودال بدر، سخنان پیامبر خدا را نشنیدند، بلکه از آن سخنان آگهی یافتند، ویا پیامبر خدا نگفتند که (آنها میشنوند)، بلکه فرمودند که (آنها میدانند).

وعلماء در جواب گفته‌اند: خداوندی که برای آنها در حالت مرگ قدرت دانستن و آگاه شدن را داده است، چه منافات دارد که قدرت شنیدن را نیز داده باشد، ودیگر اینکه مراد از نفی شنواندن در آیه، نفی شنواندن سخن برای آن‌ها در حالت مرگ است، و خداوند قدرت دارد که مردگان گودال را از حالت مرگ خارج ساخته باشد، تا سخن پیامبر او را بشنوند، و علاوه بر آن آیهٔ کریمه برای تمثیل است، و معنایش چنین است که ای پیامبر! همان طوری که سخن خود را برای مردگان-درحالت عادی-شنوند، نمی‌توانی و مردگان از دعوت تو منفعت نمیبرند، کفار نیز سخن تو را به گوش هوش نمیشوند، و ازآن منفعت نمیبرند، و دراین صورت منافاتی بین حدیث وآیت باقی نمیماند.

هلاک شده گان معرکه بدر:

به هلاکت رسیدن أبو جهل:

عبدالرحمان بن عوف میگوید: در روز جنگ بدر در صف ایستاده بودم که متوجه شدم در سمت راست و چپ دو نوجوان ایستاده اند. با دیدن آنها نگران شدم و با خودم گفتم: ای کاش در دو طرف من مردان قوی تری وجود داشتند! یکی از آنها به من گفت: کاکا! آیا ابو جهل را میشناسی؟ گفتم: بلی، با او چه کار داری؟ گفت: شنیده ام او به رسول الله ناسزا گفته است. به الله قسم! اگر او را بیابم باید هر کدام از ما که مرگش فرا رسیده است بمیرد.

عبدالرحمان میگوید: هنوز گفتگوی من با او تمام نشده بود که آن دیگری نیز سخنان او را تکرار کرد. چیزی نگذشت که چشم من به ابوجهل افتاد. او را به آنها نشان دادم. آنها به سرعت با شمشیرهایشان بسوی او رفتند و او را با ضربات شمشیر نقش زمین کردند. اسم آن دو صحابی نوجوان، معاذ بن جموح و معاذ بن عفرا بود(بخاری شماره حدیث: 3988.)

به هلاکت رسیدن أُمیه بن خَلَف :

عبدالرحمان بن عوف میگوید: من به امیه بن خلف در مکه نامه نوشتم که مواظب خانواده و اموالم باشد. روز بدر پس از شکست کفار خواستم او را پناه دهم تاکشته نشود. ناگهان چشم بلال به أُمیه افتاد و درمیان انصار فریاد زد: وای به حالم اگر امیه نجات یابد! و یکپارچه بر او یورش بردند و او را از پای در آوردند. (بخاری شماره حدیث 2301.).

بلی وقتی چشم بلال به دشمن جانی خود که از دست‌اش انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها را چشیده بود افتاد بیدرنگ فریاد برآورد که «نجات یابم اگر او نجات یافت» و دستیابی به یکی از سران کفر، که شب و روز برای اسلام و مسلمانان نقشه میکشید فرصت ونعمتی ازجانب خداوند بود برای این مسلمانان مستضعف که سال‌ها بدست چنین کافرانی تحت شکنجه وعذاب بسر میبردند.

علاوه بر امیه، فرزندش به نام علی نیز کشته شد. بعدها که مادرش ام صفوان مسلمان شد به وی گفتند: این حباب بن منذر قاتل فرزندت می باشد. ام صفوان گفت: نام کسانی را که بر شرک مرده‌اند نگیرید. خداوند او را بدست حباب خوار کرد و حباب را با کشتن او عزت بخشید. این موضعگیری یک زن مسلمان واقعاً ستودنی است. و بیانگر قدرت ایمان و یقین‌اش می باشد او در سایه‌ی ایمان و عقیده، دوست داشتن برای خدا و دشمنی برای خدا را بخوبی فرا گرفته است تا جایی که مسلمانی حتی اگر قاتل فرزند وی باشد برایش دوست داشتنی است وکافری اگر فرزندش باشد برایش دشمن محسوب میشود.

به هلاکت رسیدن عبیده بن سعید بن عاص بدست زُبیر:

زبیر میگوید: روز بدر با عبیده بن سعید که تا دندان مسلح بود روبرو شدم. او که مغرورانه فریاد می‌کشید و مبارز می‌طلبید جز چشم‌هایش جایی برای وارد کردن ضربه آشکار نبود. من شمشیرم را بدرون چشم‌اش فرو بردم و او را از پای در آوردم و به زور شمشیرم را بیرون کشیدم. عروه میگوید: سپس آن شمشیر را رسول الله از زبیر خواست و او آن را به ایشان تقدیم نمود. بعد از وفات رسول الله، ابوبکر آنرا خواست سپس عمر و بعد از ایشان عثمان و بعد از شهادت عثمان، بدست فرزندان علی اُفتاد تا اینکه عبدالله بن زبیر آن را از آنها گرفت و تا روزی که کشته شد نزد او بود.

به هلاکت رسیدن أسود مخزومی:

او مردی بد خو و فتنه أنگیز بود. وی از میان سپاه قریش بیرون آمد و گفت: با خدا عهد کرده أم که باید از حوض مسلمانان آب بنوشم یا آنرا ویران کنم. از طرف مسلمانان حمزه بن مطلب در برابر او بیرون شد و چون در مقابل هم قرار گرفتند حمزه ضربتی به او زد که پایش قطع شد ونزدیک حوض به زمین أفتاد و همچنان خود را به طرف حوض کشید تا سوگندش را عملی سازد ولی حمزه با وارد کردن ضربات دیگری، فرصت را از وی گرفت و او را در کنار حوض از پای در آورد.

شهادت صحابه جلیل القدر:

شهادت حارثه بن سراقه:

انس(رض) میگوید: حارثه که نوجوانی بیش نبود در جنگ بدر به شهادت رسید. بعداً مادرش نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! تو می دانی که من چقدر حارثه را دوست داشتم. میخواهم بدانم اگر واقعاً در بهشت است صبر پیشه کرده، از خداوند امید پاداش خواهم داشت و اگر غیر از این باشد چه خاکی برسرم بریزم؟ رسول خدا فرمود: ای ام حارثه! بهشت درجات مختلفی دارد و فرزندت در فردوس برین جای گرفته است. (بخاری شماره 3982.)

شهادت عوف بن حارث:

عاصم بن عمرو بن قتاده میگوید: عوف بن مالک در روز بدر به رسول الله گفت: ای رسول الله! چه عملی از بنده باعث خندیدن خداوند میشود؟ رسول خدا فرمود: وارد شدن در میدان نبرد بدون پوشیدن زره. او بیدرنگ زره خود راانداخت وسوارد معرکه شد وجنگید تا به شهادت رسید.(صحیح السیرة 245.).

شهادت سعد بن خیثمه:

روز بدر پسر وپدری به نام سعد وخیثمه برای شرکت درجنگ قرعه انداختند.

قرعه به نام سعد بیرون آمد. پدرش گفت: فرزندم! مرا بر خود ترجیح ده و این فرصت را در اختیار من بگذار. سعد گفت: پدرم! اگر غیر از بهشت چیز دیگری در میان بود، این کار را می کردم. آنگاه سعد در جنگ شرکت کرد وکشته شد. پدرش یکسال بعد در جنگ احد شرکت کرد و جام شهادت نوشید. (الاصابة شماره 3118.)

دعای رسول الله در حق ابو حُذَیفه:

عایشه(رض) میگوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد تا اجساد سران قریش را داخل چاه بیندازند و نوبت به عُتبه رسید و او را بسوی چاه میکشیدند و فرزندش؛ حذیفه شاهد قضیه بود رسول الله صلی الله علیه وسلم به حذیفه فرمود: شاید این منظر برایت ناراحت کننده باشد؟ حذیفه گفت: ای رسول الله، من از کاری که بدستور خدا و پیامبر أنجام می‌گیرد ناراحت نیستم، ولی او مرد مهربان و صاحب نظری بود، دوست داشتم که خداوند او را به اسلام رهنمون گرداند. آنگاه رسول خدا برای حذیفه دعای خیرنمود. (صحیح السیرة 251.)

شهادت عمیر بن ابی وقاص:

سعد بن ابی وقاص میگوید: هنگامی که سپاه اسلام آماده‌ی حرکت بسوی بدر میشد دیدم برادرم عمیر که نوجوانی بیش نبود خود را درمیان جمع مخفی میکند. گفتم: چرا چنین میکنی؟ گفت: میترسم رسول الله مرا ببیند و برگرداند.

و من دوست دارم در جنگ شرکت کنم تا خداوند شهادت نصیبم گرداند.

وقتی چشم رسول الله به عمیر أفتاد او را بخاطر خُرد سالی نپذیرفت و برگردانید. عُمیر شروع کرد به گریه کردن. آنگاه رسول الله به ایشان اجازه داد و بند شمشیرش را با دستان خود بست. عمیر در جنگ شرکت کرد و به آرزویش رسید و شهید شد.(صفه الصفوة (294/1).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه هذا (15 الی 19) همانا بحث در تعلیم مؤمنان در مورد فنون رزمی وحربی، در معرکه بدر میباشد. این ایات با آیات قبلی ارتباط و تناسب دارند. طوریکه در آیات قبلی خداوند متعال، به زدن و قطع کردن سر و گردن مشرکان وقلم کردن دست وپای آنان دستور داد. در این آیه ها نیز از حکمی همگانی یاد میکند و آن این که: فرار کردن از میدان نبرد در برابر لشکر دشمن، حرام است مگر در صورت تاکتیک نظامی باشد و با جنگ و گریز، دشمن رادر دام اندازد وبه گروهی دیگر بپیوندد که با هم علیه دشمن بجنگند. (سوره توبه آیه 14)؛ گروه و دسته‌ی شیطان زیانکارند، (سوره مجادله آیه 19) و یاران خدا و پیامبر پیروزند، (سوره مائده آیه 56)، (سوره صافات آیه 173).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ﴿١٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با (لشکر) کفار روبرو شدید، پس به آنها پشت نگردانید (و فرار نکنید).(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَحْفً»: به معنای سپاه انبوهی است که به دلیل شمار بسیارش چون حرکت مورچگان دیده میشود. زحفا: دراصل؛ یعنی، راه‌رفتن، مانند راه‌رفتن‌کودک یا شتری‌که ازخستگی، پاهارا روی زمین میکشاند. لشکر زیاد ومهاجم ویکپارچه به سوی دشمن، دراین جا هدف، جمعیت زیاد وساز وبرگ دشمن است.

«فلا تولوهم الادبار»: به آنان پشت مکنید، فرار مکنید. «الادبار»: جمع دبر، پشت ها.

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً»: ای مؤمنان! هرگاه در برابر کفار صف بستید و با آنها در جنگ روبرو شدید، «فَلا تُوَلُّوهُمُ اَلْأَدْبارَ (15)»: هرگز فرارنکنید و درمقابل آنها شکست نخورید، یعنی به انهزام تن در ندهید، بلکه برشما لازم است تا ثابت قدم، استوار و پایدار و شکیبا باشید و صبر کنید که پیروزی از آن شماست.

«فرار من الزحف»: یعنی، (از جهاد گریختن و در جنگ به کفّار پشت نشان دادن) این گناه بسیار سخت بل «اکبر الکبائر» است.

وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴿١٦﴾

وهرکس که درچنین روزی (به کفار) پشت گرداند، مگر کسی که (قصدش) گوشه گیری برای جنگ (مجدد) یا یاری به گروه (دیگر از مجاهدین) باشد، (در غیر آن) به غضب الله گرفتار میشود، و جایگاهش دوزخ است، و چه بدجای بازگشت است (دوزخ)!.(۱۶)

«وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ»: و هرکس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند یعنی: هرکس در روز رویارویی بدر با قبول اِنهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم الله متعال قرار میگیرد، «إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ»: مگر آنکه برای جنگ مجدد «کناره‌جو باشد» و از روی به‌کار بردن تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت میکند تا این گمان را در وی بیفگند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. تفسیر هروی باید گفت که: عقب‌نشینی تاکتیکی،کدام مانعی ندارد. و درجنگ، خدعه و فریب دادن دشمن جایز است، در این هیچ جای شکی وجود ندارد که نصرت از سوی الله متعال است، ولی بکارگیری فنون و تاکتيك‌های نظامی و سیاست جنگی هم لازم است، «أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ»: یا به گروهی دیگر از مسلمانان بپیوندند و به کمک آنها بشتابد.

«فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّهِ»: با قهر شدید خدا روبرو می شود.

ولی نباید فراموش کنید که: فرار از جبهه، گناه‌کبیره است و الله سبحان وتعالی بر آن وعده‌ی قهر و عذاب داده است. واضح است که ؛ فرار از جنگ، هم ذلّت دنیوی دارد، «باءَ بِغَضَبٍ»: هم عذاب اخروی، «وَمَأْواهُ جَهَنَّمُ»: و مقر و محلی که بدان پناه می‌برد، آتش جهنم است.

«وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (16)»: و بد سرانجام و عاقبتی است!

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: اگر عقب نشینی براساس مصلحت حربی باشد؛ مثلاً، عقب نشستن و مکرّر هجوم نمودن مؤثّرتر باشد؛ ویا يك مفرزه از قشون مرکزی جدا شده، و به غرض حفاظت و مدافعت خود عقب نشسته، به مرکز ملحق شود؛ این پسپائی جرم نیست؛ آن وقت عقب نشستن گناه میباشد، که به نیّت کناره‌گیری و فرار از معرکه باشد.

باید یادآور شد که: پشت کردن در جنگ، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک کننده‌ای است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید. أصحاب پرسیدند: یا رسول الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟

فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که الله متعال قتل او را حرام کرده است جز به حق خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».
أحناف برآنند که عقب نشینی ازمیدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول جبهه أعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی در صورتی جایز است که سپاه اسلام درمیدان جنگ ازدوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار وعقب نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف دراین حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سریه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصد تن و بهترین لشکر ها چهار هزارتن اند و سپاهی که دوازده هزار تن باشد، ازکمی تعداد شکست نمی خورد و هرگز به این علت مغلوب نمیشود». «تفسیر انوار القرآن».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿١٧﴾

(بعد از مدد الله به وسیله فرشته‌ها بدانید که در حقیقت) شما (با نیروی خود) آنان را نکشتید، بلکه الله آنها را (با مددهای غیبی خود) به قتل رسانید. (و درحقیقت) تو (مشت ریگ را) بر آنها نه افگندی، بلکه الله افگند، (الله چنین کرد) تا مؤمنان را از طرف خود به آزمایش نیک بیازماید (که نصرت و غنیمت است) زیرا الله شنوا و دانا است.(١٧)

تفسیر :
«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلـٰكِنَّ اَللّٰهَ قَتَلَهُمْ»: ای مسلمانان! در روز بدر شما مشرکان را با قوت و نیروی خود نکشتید، ولی این خداست که آنها را با قوت و نصرتی که به شما داده ودر دل آنها بیم و هراس انداختن،کشته است.
«وَما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»: در حقیقت ای محمد! تو یک مشت خاک به چشم جماعت نپاشیدی، بلکه خدا آن را انداخت؛ چون مشتی خاک نمی تواند چشمان سپاهی بی شمار را کور کند.
ابن عباس(رض) میفرماید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرارنمی‌گیری». در این أثنا جبرئیل علیه السلام دررسید و به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: مشتی خاک برگیر وآن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول الله صلی الله علیه وسلم مشتی خاک را گرفته و آن را برروی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشم‌ها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. و در نهایت همه شکست خوردند و پا به فرار نهادند. (طبری ۴۴۳/۱۳.).
«وَلـٰكِنَّ اَللّٰهَ رَمى»: بلکه خدا آن خاک را به آنها رساند، بنابر این در حقیقت کار خدا بود.
«وَلِيُبْلِـىَ اَلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاۤءً حَسَناً»: «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمت‌های نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از «بَلَاءً حَسَنًا» بخششی نیکو است.

«بَلاءٌ»: به معنای آزمایش است که اگر با نعمت و پیروزی باشد، «بلاء حَسَن»: است و اگر به وسیله‌ی مصیبت و مجازات باشد، «بلاء سیّیء»، چنانکه قرآن عظیم الشأن درباره‌ی بنی اسرائیل میفرماید: «وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ» (اعراف، 168) درضمن قابل یادآوری است که: جنگ و جهاد، از وسایل آزمایش الهی است تا مؤمنان واقعی از افراد سست ایمان و یا بی ایمان شناخته و تفکیک شوند.

«إِنَّ اَللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (17)»: همانا خدا گفتار آنان را می شنود و از قصد و نیت آنها با خبر است و احوال آنها را می داند.

امداد الهی و پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان اتّفاقی و بی‌حساب نیست، بلکه از روی علم وآگاهی پروردگار باعظمت است.

مفسر تفسیر المیسّر می نویسد: این آیه دلالت بر آن دارد که وجود اسباب و وسایل تنها کافی نیست، بلکه در کنار آن لازم است تا بر الله متعال توکل صورت گیرد و از او کمک خواسته شود.

اسباب نزول آیة 17:

496- حاکم از سعید بن مُسَيَّب و او از پدرش (روایت کرده است: در غزوه احد ابی بن خلف به پیامبر (حمله کرد [مردان مسلمان بر او هجوم آوردند و پیامبر خدا دستور داد] راه او را باز بگذارید، مصعب بن عمیر به رویارویی او شتافت [ولی این دلیر مرد سپاه اسلام به دست ابی بن خلف به درجة رفیع شهادت نایل آمد] (رساله خاتم پیامبران ترجمة حسین صابری: 2 / 517.).

رسول الله قسمتی از شانه او را از شکاف میان کلاه خود و زره دید و آنجا را با نیزه زد. ابی بن خلف از اسب افتاد، اما از زخم وی خون جاری نشد و فقط استخوانی از استخوان‌های پهلویش شکست. در حالیکه مثل گاو بانگ میزد یارانش او را بردند. پس به او گفتند: این که خراشیدگیی بیش نیست، چرا اینقدر عاجز و ناتوانت ساخته است، ابی سخن رسول الله را که گفته بود: من یقیناً أبی را می‌کشم برای یاران خود نقل کرد و گفت: قسم به آن که جانم به اختیار اوست اگر این زخم که بر بدن من است بر بدن همه مردم ذی المجاز بود، جملگی طعمة مرگ می شدند. ابی قبل از رسیدن به مکه با بیچارگی و زبونی درگذشت. الله متعال آیه: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى» را تا آخر در این باره نازل کرد. (ابن العربی 998 و ابن کثیر 2 / 370 و سیوطی در «دار المنثور» 3 / 317 به ابن مسیب نسبت داده اند. در «مستدرک» 2 / 327 و 328 و «أسباب نزول» 471 از موسی بن عقبه از زهری از سعید بن مسیب از پدرش روایت شده. بناءًبر این، موصول و اسنادش به شرط بخاری صحیح است، حاکم و ذهبی این را به شرط شیخین صحیح گفته اند. طبری 15842 از زهری روایت کرده. ابن عربی و ابن کثیر 2 / 370 این قضیه را در غزوة بدر می دانند و شوکانی در فتح القدیر 2 / 339 به این نظر موافق است، مراجعه شود «زاد المسیر» 619)

497- ابن جریر از عبدالرحمن بن جبیر روایت کرده است: رسول الله در غزوه خیبر کمانی خواست و با آن به سوی قلعه تیراندازی کرد، تیری بالا رفت و ابن ابی حقیق در بستر خوابش کشته شد. پس «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» تا آخر آیه نازل شد.

[... رسول الله (روز بدر یک مشت خاک برداشت و به سوی مشرکین پرتاب کرد. در سپاه مشرکان کسی نبود مگر این که ذره‌ای از آن خاک در سوراخ بینی، چشم و دهنش رفت، پس تار و مار شدند و فرار کردند] (تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 205).
498- ابن جریر و ابن ابوحاتم و طبرانی از حکیم بن حزام روایت کرده اند: در روز بدر آوازی شنیدیم که از آسمان به سوی زمین می‌آمد و مانند صدای سنگریزه‌هایی بود که بر طشتی فرو افتد. رسول الله (مشتی از این سنگریزه‌ها پرتاب کرد و ما تارومار شدیم.
499- أبو شیخ نیز به این معنی از جابر و ابن عباس(رض) روایت کرده است.
500- ابن جریر از طریق دیگر به این معنی به صورت مرسل روایت کرده است.(تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 205.).

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ﴿١٨﴾

این (واقعه) چنین بود (که دیدید) و(بدانید که) همانا الله سست کنندۀ مکر (ونقشه های) کافران است. (١٨)
«ذلِكُمْ»، اشاره به وضع مسلمانان وکفّار در جنگ بدر دارد و یادآور امدادهای الهی از آسمان و زمین وشکست دشمن است سرنوشت، این بود [که دانستید].
که بیان کردیم؛ این پیروزیی که خدای‌تعالی به شما در «بدر» ارزانی کرد به منظور امتحان مؤمنان و ابطال کافران و ناکام کردن تدبیر مشرکان صورت گرفته است. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: ایمان، شرط دریافت حمایت الهی وکفر، زمینه‌ی سستی ونابودی انسان است. درضمن این آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: باید در هر شرایطی توکّل بر الله داشته باشیم و نباید از توطئه ها و دسایس دشمان خوف و حراسی داشته باشیم.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٩﴾

(ای کافران!) خواهان فتح وپیروزی (حق) هستید، پس بی گمان فتح وپیروزی (مسلمانان) برایتان آمد، واگر (از کفر ومخالفت وجنگ) دست بردارید، برای شما بهتراست. واگر باز گردید، (ما هم) باز خواهیم گشت، وگروه شما هر چند زیاد باشد، شما را بی نیاز نخواهد کرد، (زیرا) که الله با مؤمنان است.(١٩)
«إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَكُمُ اَلْفَتْحُ»: اگر طلب فتح میکردید پس فتح به شما آمد، این خطاب متوجه به کفار قریش است؛ یعنی ای جماعت کفار! اگر طلب فتح و پیروزی بر مؤمنان می‌کنید، اینک پیروزی را یافتید که عبارت بود از فرار و مغلوب شدن. این بیان به طریق ریشخند و سرزنش آنها آمده است.
مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این خطاب متوجه به کفّار مکّه است، آنها پیش از هجرت به آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند: «متی هذا الفتح ان کنتم صادقین»؛ این فیصله میان ما و شما چه‌وقت به ظهور میرسد؟! باید دانست، فیصله کلی به روز قیامت صورت می‌گیرد؛ و یك نوع فیصله را شما امروز در میدان بدر دیدید که به طریق خارق العاده از دست مسلمانان ناتوان سزا یافتید؛ اکنون، اگر از مخالفت پیامبر صلی الله علیه وسلم و کفر و شرك خود بازآئید، در دنیا وآخرت به شما بهتر است؛ ورنه، اگر باز جنگ کردید، ما باز به مسلمانان چنین امداد می‌کنیم؛ و سرانجام ذلیل و خوار می‌شوید. تا آنگاه که تأیید خدا با مسلمانان است، از اتّحاد و جمعیّت شما هرقدر باشد، کاری ساخته نمی شود!

مفسرطبری میفرماید: در روایت زهری آمده است که در روز بدر ابو جهل گفت: بار خدایا! کدامیک از ما گناهکارتر است و صله‌ی رحم را بیشتر قطع میکند او را نابود کن، آنگاه آیه‌ی «إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جاءَكُمُ الْفَتْحُ» از جانب الله متعال نازل شد. پس آن کس که طلب فتح و غلبه می‌کرد، ابو جهل بود.

«وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: ای جماعت قریش! اگر ازجنگ و ستیز و دشمنی با پیامبر صلّی الله علیه و سلم دست بردارید و از کافر بودن به الله و پیامبرش بس کنید، برای شما در دنیا و آخرت بهتر است. یعنی اینکه برخورداری از لطف و قهر خداوند، به انتخاب وعملکرد خود ما بستگی دارد.

«وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ»: و اگر به جنگ و ستیز با او باز آیید، ما هم دوباره به یاری و پیروزی او می‌آییم و وی را بر شما پیروز میگردانیم. همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم، «وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ» و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد، یعنی، چیزی از عذاب دنیا را از شما نمی‌کاهد و هر اندازه اعوان و انصارتان زیاد باشد برای شما فایده‌ای ندارد.

«وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ(19)»: و بدانید که خدا با مؤمنان است، پس هرکس خدا با او باشد، قطعاً پیروزی است واقعاً هم ایمان، شرط نصرت و همراهی خداوند متعال است.

شأن نزول آیه 19:

501- حاکم از عبدالله بن ثعلبه بن ابوصعیر روایت کرده است: چون در روز بدر دو سپاه صف‌آرایی کردند و رو در روی هم قرار گرفتند، ابوجهل گفت: پروردگارا! هرکدام از ما اتحاد و پیوستگی بین خویشاوندان و نزدیکان را به هم ریخته و آیین یگانه و ناآشنا آورده فردا در میدان جنگ پشت او را خم کن. ابوجهل با این دعا درخواست پیروزی و موفقیت کرد. پس آیه: «إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ(19)» نازل شد.

(احمد 5 / 431، نسائی در «تفسیر» 221، حاکم 2 / 328، طبری 15860 و بیهقی در «دلائل» 3 / 74 روایت کرده اند.

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (20 الی 26) در باره پیروی از فرمان الله متعال وپیامبر صلی الله علیه وسلم، حذر از سرپیچی از دستوراتشان، پذیرفتن آن چه که مایه ی حیات جاودانه است، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ﴿٢٠﴾

اي کساني که ايمان آورده ايد اطاعت الله و پيامبرش را کنيد و سرپيچي ننمائيد در حاليکه امر الله را (در بارۀ اطاعت رسول) می شنوید.(٢٠)

تفسیر :

در آیه قبلی گفته شد: «خدا با مؤمنان است»؛ اکنون به مؤمنان هدایت می‌شود که آنها با الله و پیغمبرش چه معامله داشته باشند، تا در أثر آن مستحقّ نصرت وحمایت الله متعال گردند. بنابرآن، توضیح میشود که کار مؤمن صادق اینست که سراپا فرمانبردار الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و هرقدر احوال وحوادث موجب اعراض وی گردد، چون سخنان الله رادانسته وپذیرفته است، قولاً و فعلاً از احکام الهی روگردانی نکند.

طوریکه میفرماید: «يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّهَ وَ رَسُولَهُ» ای مؤمنان! به اِطاعت الله و پیامبر اِدامه بدهید، أوامر الله متعال را اِجرا کنید و از نواهی او دوری گزینید و از پیامبرش پیروی کنید تا در هر دو سرای خوشبخت و رستگار شوید، همانطوریکه عزت و سربلندی‌ای که در بدر نصیب شما شد، دوام خواهد داشت، «وَلا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ(20)»: ای مؤمنان! و هرگز از هدایت الله متعال وپیامبرش اِعراض نکنید درحالیکه شما قرآن و سنّت و موعظه‌ها ونصیحت‌ها و وعده‌ها وتهدیدهایش را می شنوید.
در این هیچ جای شکی نیست که فرمان الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای هویّتی واحد است واطاعت ازخداوند در گرو اطاعت از رسولش صلی الله علیه وسلم میباشد قصد آیه، شنیدن همراه اندیشه و تدبر و تفکر است، همان گونه که می گویند: «شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگارا! آمرزش تو را می جوییم و فرجام به سوی توست» (سوره بقره آیه: 285).

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴿٢١﴾

مانند کفار نباشید که به گوش می‌شنیدند ولی با قلب نمی‌اندیشیدند، پس شنیدنشان با نشنیدن یکسان بود؛ زیرا غرض از شنیدن اندیشیدن و پند گرفتن است. (۲۱)
تفسیر:
در آیه مبارکه هشدار میدهد که مانند کافران نباشیم که پند نمی گرفتند و از دستور الله متعال بهره‌مند نمی شدند؛ یعنی ومانند کسانی نباشید که به الله متعال کفر ورزیده و ادعای شنیدن هدایتی را نمودند که اوتعالی بر پیامبران خویش نازل کرده است، حال آنکه در حقیقت توأم با قبول و پذیرش، عمل و فهم، و فقه و شناخت نشنیده بلکه سماع او مانند شنیدن چهارپایان بوده که فقط صدا و آواز را می شنوند، بدون اینکه فحوا و محتوا را بفهمند، آن‌ها تنها الفاظ را می شنوند نه معانی را.
به هر حال، در این آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: شنیدن و فهمیدن، مسئولیّت آور است، باید شعار مؤمن صادق مانند یهود و مشرکین و منافقین نباشد؛ صفت او اینست که از دل، از زبان، از عمل، حاضر باشد یا غائب، خویشتن را به احکام الله(ج) و فرامین نبوی نثار کند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴿٢٢﴾

قطعاً بدترین جُنبندگان نزد الله، کرانِ [از شنیدن حق] و گنگانی [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] درک نمی‌کنند.(۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صُمٌّ»: جمع «أصم»، به معنای کر و «بُکْمٌ»: جمع «أبکم»، به معنای گنگ است و در اینجا، کنایه از کسانی است که گوش به شنیدن حقّ نمی‌دهند واز بیان حقّ لب فروبسته‌اند.
قابل یادآوری است که: در تعبیرات قرآنی، آنعده از انسانهای که تربیت الهی أنبیاء را نمی‌پذیرند و دل را تسلیم حقّ نمی‌کنند، گاهی به مرده تشبیه شده‌اند: «فَإِنَّكَ لاتُسْمِعُ الْمَوْتى» (روم، 52.) گاهی به چهار پایان: تشبیه شده اند: «أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ» (اعراف، 179)، «يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ» (محمّد، 12.).
گاهی به بدتر از چهارپایان: «كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف، 179) و گاهی به بدترین جنبنده: «شَرَّ الدَّوَابِّ».

ملاك انسانيّت، فهم پذيرش معارف و مسؤليت های دينی است، وگرنه انسان مانند حيوانات است. (تفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن»)
تفسير :
«إِنَّ شَرَّ اَلدَّوَابِّ عِنْدَ اَللّهِ»: بدترين جنبندگان روی زمين در پيشگاه الله متعال کسانی‌اند، «اَلصُّمُّ اَلْبُکْمُ» که گوش های شان از شنيدن دعوتگر حق کَر و زبان‌های‌شان ازنطق راستی وصدق گنگ است، «اَلَّذِينَ لاَيَعْقِلُونَ (22)» آنانی که فهمی نسبت به معانی ندارند و مقاصد را نمی‌دانند و نفع و ضرر را درک نمينمايند وبين حق و باطل تميز و فرق نمی‌کنند، پس آن ها مانند چهارپايان رها شده وچهارپايان سرگردان‌اند. فطرت‌های آن ها معکوس و چشم‌های‌شان کور شده است. جهل آنها جهلی است کاملاً منطبق برآنها و نادانی‌شان در حق آنها محقق است.
ارزش انسانها به تعقل وتدبر اوست، اگر انسان از تعقّل کار نگيرد، بدترين جنبندگان بحساب می آيد.
بلی! انسان‌هايی که هويّت انسانی خود را از دست ميدهند، واضح است که، جايگاهی شان جز آتش جهنم ندارند، «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «44 فرقان»(آيا گمان ميکنی که اکثر کفّار (حقّ را) می‌شنوند و (در آن) می‌انديشند؟ آنان جز مانند چهارپايان نيستند، بلکه گمراه ترند. (زيرا ارزش انسان به تعقّل و بينش اوست).
قرآن عظيم الشأن به هنگام انتقاد از کفّار، کلمه‌ی «أَكْثَرَهُمْ» اکثر را به کار می‌برد تا حساب آن دسته را که هدايت ميشوند از باقی جدا کند.
سؤال در اين است که: چرا انسان های منحرف از چهارپايان بدتر است؟
مفسرآن در جواب اين سؤال ميفرمايند:
حيوان نمی‌تواند بيش از آنچه که هست رشد کند، ولی انسان می‌تواند و زمينه و امکانات رشد کاملاً برای او فراهم است.
حيوان عقل ندارد تاخوب وبد را بفهمد وحقّ وباطل رابشناسد، ولی انسان‌های منحرف با داشتن عقل، آن را زير پا گذارده و بر اساس هوس عمل می‌کنند.
حيوان از يك غريزه‌ی ثابت پيروی می‌کند، ولی انسان منحرف از صدها هوی وهوس.
انسان منحرف، هم کج ميرود وهم انحراف خود را توجيه می‌کند.
حيوان، نسبت به کسی که به او محبّت کند رام است، ولی انسان منحرف نسبت به الله مهربان کفر می‌ورزد و بسيار ناسپاس است.
حيوانات، تسبيح آگاهانه دارند؛ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ «41 نور» (آيا نديدی که هر که در آسمان‌ها و زمين است و پرندگان بال گشوده (در حال پرواز) برای الله تسبيح می‌گويند، و هر يك نيايش و تسبيح خود را می‌داند؟ و خداوند به آنچه ميکنند، داناست.) ولی امّا انسان‌های منحرف، أهل ذکر وتسبيح نيستند و از خدا غافل أند.
حيوانات، اِستحقاق عذاب الهی را ندارند، ولی انسان منحرف به قهر او گرفتار خواهد شد.

طوریکه خود آنان نیز اعتراف میکنند که اگر دستورات الهی را شنیده بودند و تَعَقُّل میکردند، در جهنّم جای نداشتند. «وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ «10 ملک» (اگر ما (حق را) می‌شنیدیم یا تعقل میکردیم، در زمره اهل آتش نبودیم.)
البته در این هیچ جای شکی نیست که: انسان در داشتن چشم، گوش و زبان، شبیه حیوان است، ولی کیفیّت و هدف بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها باید بهتر و بیشتر باشد، وگرنه همچون حیوان بلکه پست‌تر از اوست.
بلی! داشتن گوش، زبان و عقل زمانی دارای اهمیت و ارزشمند است که استفاده صحیح ومفیدی از آنها بعمل آید. کسیکه مثلًا با زبانش أمر به معروف و نهی از منکر نمیکند، همچون انسان گنگ بشمار می آید. انسان باید علاوه بر ظاهر، ملکوت را ببیند و علاوه بر سر و صداهای ظاهری، زمزمه‌های باطنی و معنوی را بشنود.
وصف کردن کفار به ناشنوایان گنگ درحالیکه به ظاهر هم میشنوند و هم نطق میکنند به سبب عدم بهره برداری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.
مفسر ان می نویسند: آیه مبارکه در مورد جماعتی از بنی عبد الدار نازل شد که میگفتند: ما نسبت به آنچه محمد آورده است کر وگونگه هستیم، و با أبو جهل به جنگ با پیامبر صلّی الله علیه وسلم آمدند. اوج مذمت و نکوهش کافران از این آیه درک میشود؛ چرا که آنها را بدتر از سگ و خوک و الاغ معرفی گردیده‌اند؛ چون ازحواس خوداستفاده مفیده وسالم بعمل نمی‌آوردند، از این رو پست‌تر از هر موجود پستی شدند. (بنقل از تفسر صفوة التفاسر).

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴿٢٣﴾

و اگر الله در آنان خیری می‌دانست، آنها را (به شنیدن سخن حق توفیق میداد و) شنوایشان میساخت، واگر آنان را (در صورت عدم توفیق) شنوا می‌ساخت، البته باز هم روی می‌گردانیدند، در حالیکه اعراض کنان می‌بودند.(۲۳)
تفسیر :
«وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ»: اگر الله متعال در وجود آن گروه کروگنگ خیری میدید، شنوایی اندیشمندانه و مدرکانه به آنها میداد. یعنی اینکه: از سنّت‌های الهی این است که فیض خود را به اشخاص مستعد عطا می‌کند و به هر کس به مقدار لیاقت و استعداد حقّ پذیری که در خود ایجاد کرده، توفیق داده و لطف میکند. بناءً برما است تا زمینه‌های بهره‌گیری از لطف الهی را باید خودمان در شخصیت خود به وجود آوریم «وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (23)»: و چنانچه الله به‌آنها شنوایی عطا میکرد، و خدا به یقین دانست که از آنان خیر نمی خیزد، فی الحقیقت، در نهاد اینها خیر بناءً نشده؛ زیرا، انسان وقتی به خیر حقیقی نایل میشود که در دل وی شوق صحیح طلب حقّ و لیاقت پذیرفتن نور هدایت باشد.
باید گفت که: تنها وتنها فراگیری و شنیدن آیات الهی ملاك نیست، بلکه حقّپذیری وتسلیم بودن نیز لازم است. قومی که یکباراز روح جستجوی حقّ غافل شوند، و قوایی را که الله متعال به آنها موهبت فرموده از دست دهند، رفته رفته در آنها لیاقت و استعداد قبول حقّ باقی نمی ماند. از اینجاست که میفرماید: الله متعال در دل‌های آنها لیاقت قبول خیر وهدایت را ندیده؛ اگر لیاقتی درآنها میدید، بروفق عادت به‌دانستن آیات خودآنها را شنوا میگردانید؛

اگر در حالت فعلی که آنان قرار دارند، آیات الهی به آنها شنوانده و دانانده شود، این مردم معاند و لجوج آنرا نمی پذیرند.
قابل تذکر است که این گروه، هیچ گاه به حق التفات نخواهند کرد وگرنه خداوند مانع خیر و ایمان کسی نیست؛ اما بینش آنها کور و نابود شده وعقل های شان تباه گشته است.
در این شکی نیست که: پروردگار باعظمت از هدایت اشخاص مضایقه‌ای ندارد، ولی لجوجان از سخن حقّ روی بر می یگردانند.
و در نهایت باید بعرض رسانید که: انسان دارای اختیار است و در برابر ندای حقّ میتواند اعراض کند. «وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» بلی کسیکه استعداد رشد را درخود کورکند، واضح است که فیض الهی را هم نمی‌پذیرد.

انسانهای لجوج :

انسانهای لجوج به چند کتگوری تقسیم می شوند:
برخی از این اشخاص حتّی حاضر به شنیدن حقّ هم نیستند. «لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ» (فصّلت، 26.).
برخی از اینها میشنوند، ولی مسخره و اِستهزاء می‌کنند. «قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» (انفال، 31)
برخی این افراد بادرنظرداشت اینکه هم میشنوند وهم می‌فهمند، ولی به تأسف باید گفت که حقایق را تحریف میکنند. طوریکه در آیه (46 سوره نساء) آمده است: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَيْنا»
و برخی از این کتگوری انسانها به خاطر دلبستگی‌های شدید، حسادت‌ها و قساوت‌ها، قدرت تشخیص ندارند. «وَجَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً» (مائده، 13)».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴿٢٤﴾

ای أهل ایمان! وقتی که الله و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت میکنند اِجابت کنید، وبدانید که الله میان شخص و (ارادۀ) قلبش حایل می شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد] و مسلماً همه شما به سوی او گردآوری خواهید شد.(٢٤)
تفسیر :
«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ»: شرط ایمان واقعی، همانا اجابت کردن دعوت الله و رسول است طوریکه میفرماید: ای ایمان داران! به ندای الله متعال و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرا میخواند، لبیک اجابت بگویید یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما صلی الله علیه وسلم و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی‌تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادتمندانه و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است،به یاد داشته باشید که: حرکت در مسیر الله و انبیا، حیات واقعی است و کناره گیری از آن، مرگ انسانیّت است.
قتاده گفته است: دعوت پیامبر عبارت است از قرآن که در آن حیات، اطمینان، نجات و عصمت دنیا و آخرت: نهفته است. (طبری ۱۳/۴۶۸.)
«وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ يَحُولُ بَيْنَ اَلْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»: یعنی خدا متصرف و حاکم بر تمام أشیاء میباشد. قلب را هر طور که خود بخواهد مورد دخل و تصرف قرار داده و اهدافش را تغییر میدهد

و رشد و هدایت را به آن اِلهام می کند و یا آن را از راه مستقیم منحرف می نماید. بناءً کسی که به حضور و اِحاطه خداوند ایمان داشته باشد، هیچوقت از دعوت پیامبران سرپیچی نمی‌کند.
در حديث شريف به روايت اُم سلمه آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم این دعا را بسیار میخواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك».
«*بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار*». گفتم یا رسول الله! مگر دلها را دگرگونی‌ای است؟ فرمودند: «بلی! الله متعال هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این‌که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آنرا راست ومستقیم واگر هم بخواهد کج ومنحرفش می‌گرداند لذا از الله پروردگار باعظمت خویش استدعا میداریم که: دل‌هایمان را بعد از آنکه هدایتمان نموده منحرف نگرداند و از او میطلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید، همانا او بسیار بخشاینده است...».
حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: در بین انسان مؤمن وکفر پرده ایجاد میکند، ودربین کافر وایمان مانع وحجاب قرار میدهد. (روح المعانی ۱۹۱/۹).
مفسر ابو حیان گفته است: بدین ترتیب این آیه مؤمنین را بر هوشیاری و بیم از الله متعال و استجابت فرمان الله عزّ وجل، تشویق وتحریک نموده است. (البحر ۴۸۱/۴).
بناءً باید گفت که: نه مؤمن مغرور شود ونه از کافر مأیوس گردید، چون دلها به دست خداست و او مقلّب القلوب است.
برخی از مفسران آیه مبارکه «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ 24» را برای بیان قرب معنی کرده‌اند؛ یعنی، خداوند متعال چندان برای بنده قریب است که دلش نیز آن قدر نزدیك نمی باشد: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، رکوع 2). پس حکم الله را از سر صدق اطاعت نمائید؛ الله متعال بیشتر از شما بر احوال وأسرار قلوب آگاه است؛ آنجا خیانت پیش رفته نمی تواند؛ کافّه مخلوقات در حضور وی گرد می‌آیند، و همه مکنونات و اسرار، آشکار می شود.
«وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(24)»: و بدانید که به سوی او حشر خواهید شد، در روز قیامت،آنگاه به شمابرحسب سلامت دلها واخلاص درطاعاتتان، پاداش میدهد.
نباید فراموش کنید که: همه‌ی ماخواسته یا ناخواسته درقیامت محشور خواهیم شد، پس به رسولان الهی پاسخ مثبت دهیم این امر مستوجب برحذر بودن از أنحراف قلب وبیم داشتن از بازگشت به سوی دانای غیب هاست و بر لزوم دوری از معصیت‌ها و گناهان دلالت دارد.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿٢٥﴾

و از فتنه اي بترسيد كه تنها به ظالمان شما نمي‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چراكه دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید كه الله سخت عقوبت دهنده است.(۲۵)
تفسیر :
«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لاتُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»: قبل از همه باید گفت که: تخلّف از دین و دستورات الهی، مایه‌ی بروز فتنه و نزول عذاب الهی است.
بناءً نه خود عامل فتنه شویم، نه با فتنه‌گران همصدا شویم و نه در برابرشان سکوت کنیم.
«فتنه»: به معنای شرك، کفر، بلا و آزمایش، شکنجه و عذاب است و در این آیه مبارکه به معنای بلا و مصیبت‌های اِجتماعی میباشد.

در آیه‌ی قبلی، دستور اِطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، در این آیه مبارکه پرهیز از فتنه. پس معلوم می شود که یکی از مصادیق فتنه، همانا عدم اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای مؤمنان! از فتنه‌ای بترسید که شاید به شما به سبب کوتاهی‌تان از اتباع و بی‌توجهی به نصیحت بر شما واقع شود و همه را دربر گیرد و ضرر آن به تمام مردم به علت فعل بدکار و سکوت بریء برسد.

یعنی اگر از فرمان خدا سرپیچی کنید، از ضربت و انتقامش بترسید و بر حذر باشید و از فتنه ومصیبتی بترسید که اگر نازل شود تنها ظالمان را فرا نمی‌گیرد، بلکه همه را در بر میگیرد، و شامل حال خوب و بد میشود؛ چون ظالم با کفر ونافرمانی وظلمش نابود میشود، وغیر ظالم به سبب عدم جلوگیری و سکوتش در قبال ظلم نابود می‌گردد.

درحدیث شریف آمده است: «وقتی مردم، ظالم رامیبینند ودستش رانمیگیرند، نزدیک است الله عموم را عذاب و مجازات بدهد». (روایت از بخاری.).

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: الله متعال به مؤمنین دستور داده است که در بین خود ظلم را نپذیرند، وگرنه عذاب الله متعال همه را شامل می شود وظالم وغیر ظالم را در بر میگیرد. (حاشیه‌ی صاوی ۱۲۲/۲.).

همچنان در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الله متعال عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را اِنکار نکنند، آن وقت است که الله متعال خاص و عام همه راعذاب می‌کند».

افراد جامعه‌ی ایمانی علاوه بر کارهای خود، نسبت به کارهای دیگران نیز باید تعهّد داشته باشند. چون گاهی آثار کارهای خلاف، دامنگیر دیگران هم میشود، همچون کسی که درکشتی، جایگاه خود را سوراخ کند.

«وَاِعْلَمُوا أَنَّ اَللَّهَ شَدِيدُ اَلْعِقابِ(25)»: و بدانید که الله سخت عقوبت دهنده است، وعذاب نمودن کسانی که مباشرتاً ومستقیماً مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به طور غیر مستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. بلی! آنان کسانی‌اندکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر أثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر أهل منکر مخصوصاً فرود نمی‌آید بلکه به طور عام و همگانی، بر أصحاب منکر ومعروف همگی نازل میشود. بنابر این، جهاد در راه الله و أمر به معروف و نهي از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿۲۶﴾

و یاد کنید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک بودید، و ناتوان و زبون شمرده میشدید، وهمواره میترسیدید که مردم [مشرک وکافر] شما را اختطاف کنند، [تا شکنجه و آزار دهند و نابود کنند] پس الله شما را [در شهر مدینه] جای داد و با کمک خود نیرومندتان ساخت، و از [نعمت های] پاکیزه اش به شما روزی بخشید، تا شکر گزاری کنید. (۲۶)

تفسیر :

«وَ اُذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی اَلْأَرْضِ»: و شما ای مؤمنان روزهای قبل از هجرت را به یاد آورید، در آن زمانیکه تعداد شما کم و قلیل بود و ذلیل بودید و در

سرزمین مکه از جانب کفار مستضعف واقع شدید به گونه‌ای که در دینتان فتنه ایجاد می کردند و به اذیت و آزار شما می پرداختند.
«تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ اَلنّاسُ»: بناءً به‌گمان ضعف و قلّت خویش، در پذیرفتن حکم پروردگار باعظمت، یعنی جهاد، کسالت می ورزید.
پیش از هجرت، (از مکه به مدینه) خوف و ترس آنرا داشتید که مبادا مشرکان به سرعت به کشتن و غارت شما بپردازند. خطف به معنی برگرفتن سریع و ربودن است. تعداد شما اندك و قلیل بود؛ تجهیزات کافی در اختیار نداشتید؛ مردم چون ناتوانی شما را می دیدند، طمع میکردند که شما را هضم نمایند و شما را از بین ببرند، شما را تاراج نمایند؛ «فَآواكُمْ» امّا، الله متعال شما را در مدینه مأوی و مسکن داد؛ در میان انصار و مهاجرین رشته بی نظیر مؤاخات (دوستی و برادری) استوار و برقرار نمود؛ «وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ»: سپس در معرکه بدر واضحاً مددهای غیبی به شما رسانید؛ بنیاد کفار را برانداخت؛ به شما پیروزی نصیب کرد؛ و آنان را شکست و فراری ساخت.
«وَرَزَقَكُمْ مِنَ اَلطَّيِّباتِ»: مال غنیمت و فدیه اسیران نیز به شما نصیب شد. خلاصه، چیزهای حلال و طیّب و اقسام نعمت‌های خویش را به شما کرامت کرد؛ تا بندگان شکرگزار او باشید.
«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(26)»: تادر مقابل این همه نعمت های گرانقدر خدا را سپاسگزار باشید.
غرض یادآوری نعمت است؛ چرا که قبل از ظهور پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها در نهایت قلت و ذلت به سر می بردند، و بعد از ظهور ایشان به اوج عزت و والامقامی در آمدند، بنابر این در مقابل این نعمت‌ها واجب است فرمان الله متعال را اطاعت کنند و او را سپاسگزار باشند.
یکی از ستون های شکر این است که انسان به یاد مشکلات پیش از نعمت بیفتد ودرسختی‌ها پیش ازگشایش فکرکند تاشکرش ازدلش سرچشمه بگیرد.

خوانندۀ محترم !

مسلمانان مکّه قبل از هجرت پیامبرصلی الله علیه وسلم به مدینه، همواره مورد اذیّت و آزار و شکنجه‌ی مشرکان مکه قرار داشتند، لذا به مشوره وتدبیر پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت انفرادی ویا هم گروپی به دیگر مناطق هجرت میکردند؛ تعدادی به حبشه، تعدادی به یمن و طائف وتعدادی هم به شعب ابی‌طالب مهاجر شدند، وپیوسته در ترس و اضطراب زندگی بسر می بردند هکذا زمانیکه مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند، هیچ خانه و کاشانه‌ای در اختیار نداشتند و عدّه‌ی بسیاری از آنان جزو اصحاب صُفّه و در مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم سکونت میگردند. أنصار هم نیز در أوائل هجرت پیامبر به مدینه، در فقر و ناداری و قحطی گرفتار بودند به حدّی که به دانه‌ای خرما بسنده می‌کردند، به علاوه گرفتار أذیّت و آزار یهودیان نیز قرار داشتند.
امّا در اواخر بعثت، خداوند متعال به مسلمانان مکنت وتوانایی داد و به چنان قدرتی رسیدند که اهل ذمّه به آنان جزیه میدادند ویا مشرکان همواره در ترس واضطراب ازکشته واسیرشدن وبه غلامی وکنیزی گرفته شدن توسط مسلمانان بودند وبعضی نیز داوطلبانه وبا رغبت اموال خود را تقدیم مسلمانان میکردند.

هدف اساسی درآیه متذکره الله متعال ضعف و ناتوانی آنان را یادآور می شود تا شکرگزار قدرت و أمنیّت که پروردگار باعظمت نصیب شان فرمود باشند.
بناءً یادآوری روزهای ناتوانی و روزهای یاری خداوند متعال، مایه‌ی دور شدن از فتنه هاست. و واقعیت هم همین است که: یادآوری روزهای ضعف و مقایسه‌ی آن با روزهای پیروزی، مایه‌ی شکرگزاری وعشق و توکّل به الله باعظمت است.

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی پروردگار باعظمت ما از روزی پاکیزه و حلال بیان بعمل آورد. اینک در آیات (27 و29) به مواظبت کردن از امانتها و خود داری از خیانت هشدار فرموده است. سپس یاد آور میشود که ثروت و فرزندان، شما را در دسیسه شیطان نه اندازد، بناءً در پیش گرفتن تقوای و پرهیزگار خود را از گزند و آسیب این آزمون بس سنگین، مصؤن بدارید. سپس در آیات متبرکه (30 و31) از نعمت رهایی از نیرنگ مشرکان وحیله گریهای آنان، بحث بعمل می‌آورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿٢٧﴾

اي كساني كه ايمان آورده ايد، به الله و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خویش خیانت روا مدارید در حالیکه شما (سزای خیانت را) می‌دانید.(۲۷)

تفسیر :

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاتَخُونُوا اَللّهَ وَاَلرَّسُولَ»: قبل از همه باید گفت که: خیانت، اساساً بافهم و جوهر ایمان داشتن سازگار نیست. لازمه‌ی ایمان، امانتداری است، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای مؤمنان! از طریق پیمان شکنی و ترک اوامر و ارتکاب گناهان و نقض تعهداتی که بر خود در عقاید، عبادات و معاملات لازم گرفتید به الله متعال و از طریق خارج شدن از هدایت پیامبر و دوری از سنّت ایشان و ایستادن در کنار دشمنانش به پیامبر خیانت نکنید، «وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ»: و در امانت‌های یک دیگر، که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، اِفشاء کردن أسرار، مؤمنان برای کافران و منافقان است.

حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: خیانت به الله سبحان و تعالی عبارت است از ترک فرائض و خیانت به پیامبر صلی الله علیه وسلم یعنی ترک سنت‌ها و ارتکاب نافرمانی او. امانات عبارت از اعمالی است که خداوند انسان را بر آن أمین دانسته است. (روح المعانی ۱۹۵/۹.).

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(27)»: درحالیکه خود می دانید، که این کار خیانت است، اما عمداً مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

شأن نزول آیه 27:

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول میگوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به فیصله وحکم رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول الله صلی الله علیه وسلم را به آنان رساند، با او دراین امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باره خود هرچه که باشد بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره

کرد! یعنی این که: پذیرش حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم به معنی گردن زدن شماست! ولی بی‌درنگ متوجه شدکه با این کار به الله و رسولش خیانت کرده است لذا قسم خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه پذیر شود. آنگاه به مسجدالنبی رفت وخود را محکم به یکی از ستون های مسجد بست و به مدت تقریباً هشت روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می افتاد. همان بود که الله متعال از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و وی را باز کردند...».

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایشی [شما] هستند، و البته نزد الله ثواب بزرگ است.(۲۸)

تفسیر :

«وَ اِعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ»: انسان اکثر برای مال و اولاد با خدا و بندگان وی خیانت می‌کند؛ پس تنبیه شد که امانت نزد الله متعال قیمتی دارد که از مال و اولاد شما و از همه چیزهای دنیا بلندتر است.

خوب بدانید که أموال و اولادتان محنت و آزمایشی سخت از جانب الله متعال میباشد، تا شما را بیازماید که چگونه با وجود آن، حدود الله را نگهمیدارید.

یا معنی این است: أموال و أولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شودکه شماحدود واحکام الهی‌را درموردآنها رعایت می‌کنید یا خیر؟

امام فخر رازی گفته است: از این رو فتنه به شمار می‌آید که قلب را به دنیا مشغول میکند، و در مقابل خدا پرده و حجاب می‌شود.(تفسیر کبیر ۱۵۲/۱۵.).

«وَأَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ(28)»: یعنی پاداش و عطایش برای شما از اموال و اولاد بهتر است. بنابر این بر طاعت خدا کوشا و حریص باشید. و عبادت الله را به سبب آن ضایع می سازید بهتر است.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که این آیه نیز از جمله آیاتی است که در باره ابولبابه نازل شده است، برای این که او برای حفظ اموال و فرزندانش بیش از حد لازم تلاش می کرد. (بنقل از تفسر کشاف)

قابل یادآوری است که: محور بسیاری از لغزش‌های انسان و ریشه‌ی بسیاری از گناهان از قبیل: معاملات حرام، احتکار، دروغ، کم فروشی، ترك انفاق، زکات، حرص و کار شکنی و قسم های دروغ و تضییع حقوق مردم، گریز از میدان جنگ، ترك هجرت وجهاد وغیره وغیره...، علاقه به مال وفرزند است. پس اینها عامل امتحان و لغزشند، آن گونه که ابولبابه را (آیه قبل) به لغزش کشید و برای حفظ مال و فرزندان خود، به همکاری با دشمن واداار کرد.

در برخی از تفاسیر آمده است: آنعده از کسانیکه از مدینه به ابوسفیان خبر دادند که مسلمانان برای تصاحب کاروان تجارتی آنان نیرو بسیج کرده‌اند، از مهاجرانی بودند که در مکّه مال و فرزندی داشتند.

بناءً به صورت کل گفته میتوانیم که: مال وفرزند میتوانند دو دام فریبنده باشند. و علاقه‌ی افراطی به مال و فرزند، انسان را به خیانت می‌کشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴿٢٩﴾

اي کساني که ايمان آورده ايد،اگر [در همه امورتان] از الله بترسيد،، براى شما [بينايى و بصيرتى بخصوص] براي جدائي حق از باطل قرار ميدهد (و روشن بيني خاصي که در پرتو آن حق را از باطل خواهيد شناخت) و گناهان شما را مى‌آمرزد و شما را از فضل خود اجر و ثواب مى‌دهد، چون) الله صاحب فضل بزرگ است.(٢٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فُرْقَاناً»: نصرت و پیروزی، چون دشمنان را از دوستان و محق را از مبطل جدا میسازد. بینش و روشن بینی، چون بدان حق از باطل شناخته میشود. این کلمه مصدر ثلاثی مجرّد است و برای مبالغه به کار میرود. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر :

«يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اَللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً»: قلب‌های شما نوری را روشن میکند که با آن میتوانید حق را بشناسید و از آن پیروی و باطل را درک کنید و از آن اجتناب نمائیدو از طریق بصیرت نافذ و نیروی ادراک و توان تمییز بتوانید بین خیر و شر تفاوت قایل شوید؛ زیرا فاجر وبدکار، دارای قلبی کور است ونظر به تراکم گناهان برقلبش، فهم او در حجاب و پرده قرار دارد.

«وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»: با درپیش گرفتن تقوا خدای‌تعالی گناهان را محو میکند وازآنچه گذشته وگام انسان به خطا رفته وموجب ندامت شده درمیگذرد وخطاها راپنهان میدارد،«وَاَللّهُ ذُواَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ(29)»: چون اوتعالی دارای عطای جزیل است وعطایش عمومی و نعمت هایش بزرگ است.

مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «فرقان»: یعنی: مدد رساندن الله، زیرا حصول چنین امری حق را از باطل جدا میکند وکفر را باخوار داشتن پیروانش واسلام را با نکوداشت و تأیید مسلمانان از همدیگر باز میشناسد، چنانکه الله متعال میفرماید: «یوم الفرقان» (انفال، 41] و با بیان و ظهوری که کار شما را آشکار میکند و آوازه شما را در میان مردم بالا می برد و آثارتان را در گوشه و کنار جهان پخش می کند.

همچنین مراد از این عبارت میتواند آن باشد که آنان را از شبهات بیرون می‌آورد و به الطاف خود مینوازد و دلهاشان را می گشاید و بین شما و پیروان دیگر ادیان جدایی می اندازد و این امر برای شما در دنیا و آخرت مایه برتری و مزیت خواهد بود.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴿٣٠﴾

(به خاطر بياور) هنگامي را که کافران (مکه) در مورد تو حيله سنجى (و نقشه کشى) ميکردند، تا تو را زندانى کنند، يا تو را بکشند، يا تو را (از مکه) بيرون کنند، و آنها در مورد تو حيله مى سنجيدند و الله هم (براى نجات تو) تدبير ميکرد و الله بهترين تدبير کنندگان است.(٣٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«يَمْكُرُ بِكَ»: درباره ات توطئه می کنند، طرح می ریزند. سران مکه در «دار الندوه» درباره ی تو ای محمد! توطئه میکنند. لفظ «مکر» در لغت عرب به این معنی است که به وسیله تدبیر وحیله طرف مقابل از تصمیمات او باز داشته شود، پس این تدبیر اگربرای هدف خوب به کار برده شود، این مکر پسندیده و خوب است. و اگر برای هدف بدی انجام شود، مذموم و ناخوشایند خواهد بود، لذا این لفظ برای انسان هم استفاده می شود و برای الله هم ولی برای الله تنها در چنان محیط و جایی به کار می رود که از روی سیاق و تقابل کلام شائبه مکر مذموم نباشد. (تفسیر مظهری).
«ليثبتوك»: تا تو را به بند کشند و زندانی کنند. يخرجوك: تو را از مکه بیرون کنند.

تفسیر:
«وَإِذْ يَمْكُرُ بِکَ اَلَّذِينَ كَفَروا»: و یادآور ای پیامبر روزی را که مشرکین قریش در «دار الندوه» بر علیه تو توطئه‌ی نموده، و در حق تو دسیسه چیده و اراده داشتند که یا تو را «لِيُثْبِتُوکَ» حبس کنند و یا «أَوْ يَقْتُلُوکَ» یا شما را به قتل برسانند وخونت بر همه‌ی قبایل منسوب نمایند، و یا از خانه و کاشانه‌ات بیرون کنند درحالیکه حبس، اخراج از وطن و اعدام از جملۀ شدیدترین عذاب‌ها و بدترین اذیت‌هاست.
«وَيَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اَللّهُ» علیه تو دسیسه و حیله و نیرنگ به کار می برند و الله متعال برای تو تدبیری مقرر داشته است که حیله‌ی آنها را باطل و کردارشان را افشاء می‌کند.
متاسفانه در طول تاریخ ملاحظه نمودیم که: کفر، انسان را تا سرحدّ پیامبر کشی هم می‌کشاند.
با تمام وضاحت ملاحظه نمودیم که در مقابل سخن حقّ، هیچ دلیل و منطقی وجود ندارد. کافران به جای حلّ مسئله و پذیرش حقّ، برای حذف موضوع حقّ و مردان حقّ اقدام می‌کنند.
مفسر تفسیر کشاف می نویسد: «و يمكرون» انواع نيرنگ ها را در حق او پنهان ميدارند. «ويمكر الله» يعنى: خدا نيز سرنوشتی راکه در انتظار شان است آشکار نميکند تا ناگهان آنان را فرو گیرد. و الله خير الماكرين» يعنى: تدبير الهى بانفوذتر و مؤثرتر از بداندیشی آنان خواهد بود، زیرا الله متعال هیچ حکمی را مقرر نمی دارد مگر آن که حق و به داد باشد و هيچ كيفرى به كسى نمى دهد مگر آن كه شخص سزاوار آن باشد.
«وَاَللّهُ خَيْرُ اَلْماكِرِينَ(30)» یعنی مکر و تدبیر خدا از حیله‌ی آنها نافذتر و پر تأثیرتر است. هرجا لازم باشد، الله متعال اولیای خود را از توطئه‌ها آگاه میسازد. نقشه‌ای را که میخواستند کسی نفهمد، همه‌ی دنیا فهمیدند. چه زیبا است که میفرماید: «وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ»
کفار قریش در حق پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم این دسیسه‌ها را چیدند و در خفا حیله او نقشه کشیدند، ولی خدای تعالی باطل کنندۀ مکر و حیلۀ آن‌هاست که او بهترین کسی است که سنجش می‌کند و قهر می نماید و اوذاتی است که اگر بجنگد غالب می شود و دشمنش خوار و ذلیل است و خصمش هلاک می باشد.
باید گفت که: ذکر و یادآوری امدادهای الهی و خطرهایی که الله متعال از ما دور کرده، مایه‌ی آرامش و قوّت قلب است.
سبحان الله ملاحظه میداریم که پروردگار باعظمت ما امور مهمی را با موجود ضعیفی انجام میدهد و یا توطئه‌های بسیار بزرگی و خطرناکی را با آن خنثی می کند؛ فرزند آدم

از زاغ تعلیم می بیند، مرگ سلیمان علیه السلام با مورچه کشف میشود، بلقیس با هُدهُد دعوت می شود، فیل سواران أبرهه، با پرندگان کوچَکی به نام أبابیل و نمرود با پشه نابود می شوند، و توطئه‌ی کُفّار مکّه با عنکبوتی خُنثی می‌شود. اینها همه برای نشان دادن نهایت ضعف و ناتوانی بشر در برابر قدرت بی‌پایان الهی است.
همچنان نباید فراموش کنید که: توطئه‌ی کفّار علیه مسلمانان همیشگی است ولی در مقابل حمایت پروردگار باعظمت هم از آنها دائمی است. «يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ» (چنین نیست که همیشه دشمنان به اهداف خود نایل گردد، بلکه الله متعال با تدبیر خود، توطئه‌های آنان را خنثی وآنان را روی سیاه می سازند.

شأن نزول آیه 30:

طبری گفته است: از ابن عباس(رض) روایت شده است: جمعی از اشراف قریش در «دار الندوه» گرد آمدند، (دار الندوه محل برگزاری جلسات بزرگان مکه که قصی بن کلاب آن را بناءً و اساس گذاشته بود.)
اِبلیس (یا شخصی ابلیس صفت) در لباس پیرمردی آراسته، ظاهر گشت و وارد جلسه دار الندوه أشراف قریش شد، وقتی او را دیدند از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت: من پیری از عربم، خبر اِجتماع شما را شنیدم، خواستم من هم در این جلسه اشتراک نمایم، بناءً نظر و اندرزهای مرا دست کم نگیرید. گفتند: خیلی خوب بفرمایید. گفت در مورد کار این مرد محمد دقت کنید و بیندیشید، در آن میان یکی گفت: او را در منزلی زندانی کنید، سپس به دقت و با احتیاط از او مراقبت نمایید تا از پا در می‌آید، یعنی منتظر مرگ او باشید تا مثل همتایان پیشینش زهیر و نابغه شاعران مشهور هلاک شود، دشمن خدا، شیطان فریاد کشید وگفت: والله این نظر درست نیست؛ چون امکان دارد هوادارانش حمله‌ور شوند و او را از چنگ شما رها سازد و از او دفاع کنند. یکی دیگر گفت: او را از اینجا اخراج کنید و از شرش آسوده شوید؛ چون وقتی او بیرون برود عملش هر کجا باشد، به شما زیانی نمی رساند.
شیخ نجدی گفت: این تدبیر به شما هم سودی نخواهد بخشید، آیا شیرینی گفتار، فصاحت زبان و تأثیر سخنان دلنشین او را ندیده اید که چگونه قلب شنونده را تسخیر می کند. قسم به الله اگر این کار را بکنید او از قبایل عرب دعوت میکند، آنها برگرد او جمع میشوند و بر شما یورش می‌آورند و از شهر و دیارتان بیرون تان می کنند و بزرگان و اشراف تان را می‌کشند.
گفتند: درست میگوید، تدبیری بیندیشید. آنگاه أبو جهل گفت: من نظری پیشنهاد می کنم و بجز آن نظری نمی بینم، گفتند: کدام است؟ گفت: از هر قبیله جوانی چابک و زیرک اِنتخاب میکنیم و به هر یک از آنها شمشیری برّان می‌دهیم، آنگاه در یک حمله، همه در یک زمان و مانند یک نفر به او ضربت بزنند، آنگاه خونش در بین قبایل تقسیم می شود، گمان نمی‌کنم بنی هاشم بتوانند باتمام قریش به جنگ ومقابله در اُفتند. آنگاه خون‌بها را میپذیرند و ما هم آسوده می شویم. و از زحمت و آزارش رهایی می‌یابیم. شیطان گفت که رأی این است و بجز آن نظری ندارم. بعد از این فیصله همه متفرق شدند، آنگاه جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و او را از ماجرا وفیصله و توطیه آمیز دشمن در دار الندوه با خبر کرد و دستور داد در بسترش نخوابد، و اجازه‌ی هجرت به او داد، وبعد از ورودش به مدینه

این آیه به جهت یادآوری نعمت پروردگار باعظمت براو نازل شد. «وَإِذْ یَمْكُرُ بِکَ اَلَّذِینَ كَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ». (طبری ۴۹۵/۱۳.).

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴿۳۱﴾

و هنگامي كه آيات ما بر آنها خوانده مي شود مي گويند شنيديم (چيز مهمي نيست!)، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می گوییم، این چیزی نیست مگر افسانه‌های مردمان پيشين. (ولي دروغ مي گويند و هرگز مثل آنرا نمي‌آورند).(۳۱)

تشريح لغات واصطلاحات :

«أساطير»: جمع أُسطوره، أفسانه ها، سخنان بیهوده و بی اساس، داستانهای دروغ.

«الأولين»: پیشینیان، گذشتگان.

تفسير :

در آیه قبلی در باره مکرهای پی در پی کفّار و توطئه آنان برای طرد و کشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمد، در این آیه مبارکه یکی از نمونه‌ای و ازمکرهای فرهنگی مشرکین راکه به اِهانت و تحقیر مکتب و قرآن میپردازد مورد بحث قرار میدهد.

«وَإِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا»: و هرگاه تو ای محمد بر مشرکان آیات کتاب خدا را میخوانی، «قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا»: از روی دشمنی وانکار میگویند: آنچه را تلاوت کردی شنیدیم، در آنچه تلاوت نمودی چه چیزی مایۀ تعجب و شگفتی است؟

«إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (31)»: این قرآن که بر ما تلاوت می نمایی، جز اکاذیب و اباطیل و افسانه‌ای که ملت‌های پیشین آن را نگاشته‌اند، کدام چیزی مایۀ تعجب و شگفتی در آن نیست. یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره پردازان، از أخبار و داستان‌های پیشینیان می‌نویسند.

واضح است كه دشمن از همه وسايل برای، عوام فریبی، سبك شمردن و مسخره كردن كه حقّ است. استفاده بعمل می آورد.

ولی یک نقطه را نباید فراموش کرد: همینکه میگویند این قرآن: «إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ» عبارت اسطوره های گذشته است خود،اعتراف دشمن را به برترى و فوق تصوّر بودن قرآن عظیم الشأن نشان میدهد.

آنها در این ادعای خود دروغ می‌گفتند و اِدعا می‌کردند که ما می‌توانیم مانند وشبیه آن سخن بگوئیم و قرآن سخنی کاملاً عادی است. این‌ها در این ادعای خود یاغیگرای میگردند و بدین ترتیب می‌خواستند مانع راه الله تعالی شوند.

مفسر ابوسعود می نویسد: چنین عکس العملی اوج دشمنی و گردنکشی است؛ زیرا اگر چنین کاری از دستشان بر می‌آمد هرگز دریغ نمی‌کردند! پس آنگاه که قرآن ده سال آنها را به مبارزه طلبید چه چیزی مانع آنها بود؟ پس در ناتوانی درغلتیدند، سپس به‌شمشیر پناه بردند وعليرغم تنفر شدید و ناخشنودی بیش از حدشان، برای مغلوب کردنش مخصوصاً در زمینه‌ی بیان، به مقابله برنخاستند. (ابو سعود ۲۳۷/۲.).

شأن نزول آیه31:

508- ک: ابن جریر از سعید بن جُبیر روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در روز بدر عقبه ابن ابومعیط، طعیمه بن عدی و نضر بن حارث را به اسارت گرفت، سپس دستور کشتن آنها را داد. مقداد که نضر را به اسارت گرفته بود، گفت: ای رسول

الله! این رامن به اسارت گرفته‌ام. رسول الله گفت: او راجع به کتاب خدا سخنان ناروا می‌گفت. در باره او آیه: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُواْ قَدْ سَمِعْنَا»نازل شد.(طبری15993 به صورت مرسل روایت کرده).

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (32 الی 35) در باره تصویری از سفاهت و نادانی مشرکان، به بحث گرفته میشود .

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿٣٢﴾

و یاد آور شو زمانی که گفتند: پروردگارا! اگر این (دین) حق از نزد تو است، پس از آسمان سنگهایی بر ما بباران، و یا برای ما عذابی دردناک بیار.(۳۲)

تفسیر :

«وَإِذْ قالُوا اَللّٰهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ اَلْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ»: و وقتی را به یاد بیاورید که میگفتند: ای خدا! اگر این قرآن که محمد آورده حق است، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ اَلسَّماءِ»: پس برما سنگ‌هایی از آسمان بسان قوم لوط، نازل کن تا ما را هلاک کند. آن‌ها این سخن را از روی تمسخر و اِستهزاء می‌گفتند و آن را بعید و دور از حقیقت می دانستند و در ضمن هدف شان تحدی و به مبارزه طلبی نیز بود.

«أَوِ اِئْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ(32)»: یا عذاب دردناک بر ما نازل فرما که ما را نابود کند. این دعا از جانب آنها ریشخند و تمسخر بود.

باید گفت که: این‌گونه نفرین‌ها، یا از شدّت تعصّب و لجاجت است و یا برای عوام‌فریبی است که بر خود نفرین می‌کنند تا مردم ساده‌دل احساس کنند که آنان حقّ هستند و اسلام، باطل است.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات تقدّس‌نمایی و سوگند یادکردن ها، از وسایل کاری دشمن است که برای فریب مؤمنان مورد استفاده قرار داده میشود. به تأسف باید گفت که: عناد و لجاجت، انسان را تا مرز رضایت به نابودی خویش هم پیش می برد.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: این آیه منتهای جهل و شقاوت وعناد مشرکین مکّه را نشان می دهد. یعنی، آنها می‌گفتند: الله، اگر دین اسلام که ما از مدّت دراز و با این همه جدّ و جهد به تکذیب آن می‌پردازیم، حقّ است؛ پس تأخیر برای چیست؟ و ما نیز چرا مانند اقوام سلف سنگبار نمی‌شویم؟ و یا ما نیز به عذابی مانند آنها مبتلا و مستأصل نمی‌شویم؟

ابن کثیر گفته است: این امر از فراوانی نادانی و شدت تکذیب و عداوت آنها ناشی میشود، و برای آنها بهتر بود که بگویند: بار خدایا! اگر این قرآن حق است و از جانب تو نازل شده است مارا بر آن هدایت فرما و توفیق پیروی آن را به ما عطا نما. اما به سبب ابلهی و نادانی خود درخواست تعجیل عذاب کردند. (مختصر ابن کثیر ۱۰۱/۲).

داستان ذی عبرت :

از حضرت معاویه رضی الله عنه نقل است که به یک نفر از أهالی سباء گفت: قوم شما زمانی که زنی بر آنان حکومت می‌کرد چقدر أبله و نادان بودند! آن مرد گفت: نادان‌تر از قوم من قوم شما بود که وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را به سوی حق دعوت کرد گفتند: «اَللّٰهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ اَلْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ اَلسَّماءِ أَوِ اِئْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ» بار خدایا! اگر این حق است و از جانب تو آمده است، از آسمان سنگ بر ما نازل

فرما يا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن. و نگفتند: اگر حق است و از جانب تو آمده است، ما را به سوی آن هدایت فرما. معاویه رضی الله عنه ساکت ماند.

شأن نزول آیه 32:

ابن جریرطبری ازسعید بن جبیر روایت میکند که: «وإذ قالوا اللهم...» در مورد نضر پسرحارث نازل شدکه میگفت: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به اوگفت: «وای برتو! این،کلام پروردگار جهانیان است».

بخاری ومسلم ازأنس نقل میکنند که: أبوجهل پسر هِشام گفت: «اللهم إن كان هذا هو الحق...» خداوند در جواب فرمود: «و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم».

واحدی از ابن عمر نقل میکند که: مشرکان در وقت طواف پیامبر صلی الله علیه وسلم نعره (آواز) می کشیدند و استهزا و تمسخر اش می کردند و کف می زدند که آیه‌ی: «و ما كان صلاتهم عند البيت...»، نازل شد.

مفسرآن می نویسند: هنگامی که أبو جَهل از مکّه به معرکه بدر روان می شد، این دعا را در پیشگاه کعبه مکرّمه نموده بود؛ عاقبت، هرچه خواست نمونه آن را در بدر دید؛ خودش با شصت و نه سردار، به دست مسلمانان ناتوان بی سر و سامان مقتول گردید؛ و هفتاد نفر سردار در ذِلّت أسارت، گرفتار شدند؛ بدین وسیله الله متعال بنیاد آنها را برافگند. البتّه، مانند قوم لوط از آسمان بر آنها سنگ نبارید؛ امّا مشتی سنگریزه که الله متعال به دست محمّدصلی الله علیه وسلم بر آنها افگنده بود، مثال کوچکی از آن سنگباران آسمانی بود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ 17 انفال»(شما (با نیروی خود)، آنان (کفّار) را نکشتید، بلکه خداوند (با اِمدادهای غیبی) آنها را به قتل رساند. (ای پیامبر!) آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه الله افکند (تا کافران را مرعوب کند) و تا مؤمنان را از سوی خویش به آزمونی نیکو بیازماید، زیرا خداوند، بسیار شنوا و داناست.).

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴿٣٣﴾

ولی خداوند بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر میبری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش میکنند، خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود.(۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَنتَ فِيهِمْ»: در حالی که تو در میان آنان بسر می‌بری.**«وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»:** در حالیکه طلب آمرزش را دارند. مراد از عذاب مورد نظردر آیه مبارکه، عذاب و بلای بزرگی است که یکباره ایشان را هلاک و نابود سازد؛ نه عذاب و بلای جزئی و معمولی.

تفسیر :

قابل تذکر است که: دو چیز وسیله امنیت ومحافظت از عذاب الهی است: وجود پیغمبر در میان مسلمین، و استغفار به درگاه ربّ العالمین.البته اوّلی اختصاص به مسلمانان صدر اسلام، و دومی مربوط به همه مؤمنان در تمام قرون و اعصار میگردد.

«وَماكَانَ اَللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»: الله متعال هم به پاس احترام به پیامبر در رد این سخن بیهوده آنان چنین فرمود. ای محمد! تا تو در میان آنان در شهر مکه مقیم باشی، الله عذابشان نمی دهد و اگر به سوی الله باز آیند مورد رحمت او قرار خواهند گرفت.

در آین هیچ جای شکی نیست که آنها مستحق عذاب اند اما به خاطر اکرام و احترام تو، درحالیکه تو ای محمد! دربین آنها هستی، آنها را عذاب نمی‌دهیم. عادت و حکمت الله متعال چنان مقرر است که امتی را در حالی که پیامبرشان در بین آنها است، عذاب ندهد.
ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: هرگز ملتی با وجود پیامبرشان در بین آنان عذاب ندیده‌اند.(البحر ۴۸۹/۴.) در اینجا منظور از عذاب استیصال و نابودی است.
«وَما كانَ اَللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ(33)»: الله متعال عادت نکرده است کفار را عذاب دهد درحالیکه در بین آنان افرادی مؤمن قرار داشته باشند و از خدا طلب آمرزش و بخشودگی میکنند. اشاره است به استغفار مسلمانان مستضعفی که در بین آنها زندگی می‌کردند.
ابن عباس(رض) گفته است: در بین آنان دو حاشیه‌ی امنیت موجود بود، یکی وجود پیامبر صلّی الله علیه وسلم ودیگری استغفار، پیامبر هجرت کرد و رفت ولی استغفار تا روز قیامت باقی است. (تفسیر رازی ۱۵۸/۱۵.).
قابل یادآوری است که: توبه واستغفار، دارای اهمیّت بخصوص و بسزای در نزد الله متعال میباشد، چنانکه توبه و استغفار سرنوشت امّتی را نیز تغییر میدهد.
مفسران مینویسند که: سنّة الله اینست که چون بر قومی بنابر تکذیب أنبیاء عذاب فرود آید، ما پیغمبر را از آنها بیرون می کنیم. زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مکّه جدا ساختیم، اهل مکّه در عذاب بدر گرفتار ساختیم. (بنقل از تفسیر کابلی).
قابل تذکر است که از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که: رفع عذاب از آنان بنابر به دو دلیل بود:

1 - این که پیامبر نور و رحمت در میان آنان بود،
2 - الله میدانست که فرزندان ونسل جدید شان، پرچم اسلام را بر دوش میگیرند وبه الله وپیامبر، ایمان می‌آورند و برخی از خود آنان هم به دین اسلام میگروند. بنابر این، آنان را نابود و ریشه کن نکرد؛ هر چند می بایست نیست و نابود شوند.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٣٤﴾

و چه چیزی مانع آنان است الله آنها را عذاب نکند، حال آن که [مردم مؤمن را] از ورود مسجد الحرام منع می‌کنند، و آنها متولیان مسجد الحرام نیستند، و متولیان آن نیست مگر پرهیزگاران، ولیکن بیشتر آنها (این حقیقت) را نمی‌دانند.(۳۴)
تفسیر :
«وَما لَهُمْ أَلاّ يُعَذِّبَهُمُ اَللّهُ»:چه خصوصیتی در آن‌ها وجود دارد تا خدای‌تعالی عذاب را از آنها باز دارد در حالی که مستحق چنین عذابی‌اند، در حالی که هنوز بر نافرمانی و گمراهی اصرار می‌ورزند؟
«وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ» و چرا آنها را بر عملکردشان عذاب نکند، درحالیکه أهل اسلام را از داخل شدن به مسجد الحرام مانع میشوند، همانطور که در سال حدیبیه مانع پیامبر صلی الله علیه واله وسلم شدند و همانطور که او و مؤمنان را به مهاجرت ناچار کردند.
«وَما كانُوا أَوْلِياءَهُ»: کفّار، خود را به ناحقّ متولّی مسجدالحرام می‌پنداشتند، آنان شایستگی سرپرستی آنرا نداشتند؛ چون مشرک بودند.

به هیچ وجه درست نیست چنین کسانی متولیان وسرپرستی حرم و امانت نگهداران خانهٔ خدا باشند به خصوص درحالتیکه به الله متعال شرک می‌ورزند و پیامبرش را تکذب می‌کنند.
«إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلاَّ ٱلْمُتَّقُونَ»: تولیتِ خانه‌ای که به دست اِبراهیم خلیل علیه السلام و بر اساس تقوا ساخته شده، نباید به دست افراد بی تقوا باشد. بناءً کسی مستحق تولیت خانهٔ خداست که به اوتعالی ایمان داشته باشد و از پیامبرش پیروی و با هدایت او رهیاب شود و اوامرش را اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب کند چنین کسی مستحق سرپرستی وعده داری شرف رعایت خانهٔ کعبه است. این رد سخن مشرکان است که می‌گفتند: ما متولیان کعبه هستیم زیرا اولیای ومستحق بودن خانه خدا جز متقیان نیستند یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن الله متعال است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچگونه ولایتی ندارند.
در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه‌کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص باتقوایی». آنگاه تلاوت کردند: «إِن أَولِيَآؤُهٓۥ إِلَّا المُتَّقُونَ» (الأنفال: 34). «ولی بیشتر آنان نمی دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی الله، یا شایسته تولیت حرم وی است.
«وَلـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَيَعْلَمُونَ(34)»: اما اکثر آنان نادان و ابلهند؛ زیرا میگفتند: ما سرپرست بیت وقوم هستیم، هرکس را که بخواهیم مانع میشویم و به هر کس که بخواهیم اجازه‌ی ورود میدهیم. منظور از آیه بیان این مطلب است که به سبب گناهان زشتشان آنها مستحق عذاب و استیصالند، اما خدا به احترام پیامبر صلّی الله علیه وسلم واستغفار مسلمانان مستضعف آن را از آنان برداشته است.

شأن نزول آیه 33:

512- ابن جریر ازیزید بن رومان ومحمد بن قیس روایت کرده است: قریشیان به یکدیگر می‌گفتند: خدا تنها محمد را از بین ما اعزاز و اکرام کرده است؟ پروردگارا! اگر این قرآن برحق و ازجانب توآمده است، برما از آسمان سنگ ببار، شب که شد از گفتار خود پشیمان شدند و گفتند: بار خدایا! از گناهان ما درگذر. پس خدای عزوجل «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ(33) وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ»(34) را نازل» کرد.(طبری 16015 آنرا روایت کرده است.)

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴿٣٥﴾

ونماز آنها (مشرکین که مدعي هستند ما هم نماز داریم) در نزد کعبه نبود مگر چیزی جزصفیر کشیدن «صوت کشیدن» و کف زدن (یعنی به جای نماز خواندن چنین تمسخری می‌کردند)، پس (به آنها گفته شد که) عذاب را به سزای کفر تان بچشید.(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَلاتُهُمْ»: نماز ایشان. دعا و عبادت ایشان. «مُكَآءً»: سوت‌کشیدن.
«تَصْدِيَة»: کف زدن. از ماده (صدد) و در آن دال دوم به یاء قلب شده است. یا از (صَدي) و ناقص یائی است. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»)
تفسیر :
«وَماكانَ صَلاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلاّ مُكاءً وَتَصْدِيَةً»: از جمله از اعمال ناپسند آنها یکی هم این است. که عبادت و نمازشان در کنار بیت الحرام، نماز مشرکان درکنار حرم جز

شیپور نواختن وکف زدن چیز دیگری نبود، درچنین کارها و چنین حرکات نه عبادت خداست و نه طاعتی مشروع و نه سنتی پیروی شده، تمام این‌ها گمراهی، نادانی وسفاهت است.این کار را وقتی انجام می‌دادند که مسلمانان در نماز بودند تا نماز آنها را به هم زنند؛ یعنی آنها نماز و تقرب به الله را به کف و سوت زدن تبدیل کردند.
ابن عباس(رض) فرموده است: قریش لوچ، عریان، برهنه و بدون لباس سوت زنان وکف زنان به طواف بیت الله می پرداختند. (طبری ۵۲۴/۱۳).
به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ، مراسم دینی و مذهبی دستخوش تحریف و یا آمیخته به اموری لغو و خرافات شده است.
همچنان در برخی از اوقات مقدّس‌ترین مراکز، صحنه‌ی بالاترین خرافات میشود. و در این هیچ جای شکی نیست که: کفر و بی احترامی به مقدّسات، عذاب الهی را بدنبال دارد.
«فَذُوقُوا اَلْعَذَابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ(35)»: لجاجت واستمرار در کفر و انحراف، عامل نزول عذاب است، پس ای دشمنان الله عذاب اوتعالی را در دنیا با کشته شدن، اسارت، شکست در معرکه بدر بچشید و در آخرت با آتش و غضب خدای جبار. این‌ها کفر شما و پیامد جنگ شما با دوستان خداست.

شأن نزول آیه 35:

514- ک: واحدی از ابن عمر(رض) روایت کرده است: در زمان جاهلیت حین طواف کعبه کف میزدند و فریاد می‌کشیدند، پس الله متعال این آیه را نازل کرد (واحدی در «اسباب نزول» 480 از عطیة عوفی از ابن عمر روایت کرده). 515- ابن جریر از سعید[بن جبیر] روایت کرده است: هرگاه قریش در اثنای طواف با نبی کریم (رو به رو می‌شدند با تمسخر و استهزاء کف می‌زدند و صوت می‌کشیدند پس این آیه نازل شد(طبری 16048 از سعید بن جبیر از ابن عباس(رض) و 16049 از سعید به صورت مرسل روایت کرده است.)

خوانند گان محترم !

در آیات متبرکه (36 الی 37) در مورد موضوع به هدر دادن پاداش انفاقی که بدان وسیله راه خدا را بر روی مردم می بستند، بحث می نماید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴿۳۶﴾

مسلماً کسانی که کفر ورزیدند مال‌های خود را برای منع نمودن مردم از راه و دین الله انفاق می‌کنند، پس زود است که آن را انفاق کنند، باز (عاقبت) آن انفاق‌شان سبب حسرت برایشان خواهد شد، و باز مغلوب می‌گردند. و آنانی که کفر ورزیدند به سوی دوزخ حشر می‌شوند.(۳۶).
«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: هرآئینه کافران خرج میکنند اموال خود را، تا بازدارند مردمان را از راه الله؛ یعنی اینکه کافران اموال خود را به منظور جنگ با الله از طریق ممانعت مردم از داخل شدن به دینش و آزار واذیت بندگان و فساد و تباهی‌گری در زمین به مصرف می رسانند و گمان میکنند که این کار، آنها را یاری می رساند و نفعی به حال‌شان دارد.
مفسرآن می نویسند در معرکه بدر، بدر دوازده رئیس کفّار به ذمّه گرفته بودند که هرروز یکی از آنها طعام سپاه را تهیه کنند؛ چنانکه يك نفر در يك روز ده شتر ذبح می‌کرد. چون

شکست افتاد، هزیمتیان در مکّه با ابو سفیان و امثالش گفتند هر قدر متاع تاجرانی که در کاروان است به غرض انتقام گرفتن از محمّد- صلّی الله علیه وسلّم- صرف شود، و همه بر آنها راضی شدند.

«فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً»: یعنی این اموال را خرج می‌کنند و بعدا موجب ندامت وپشیمانی آنان میشود؛ چون مالشان ازدست میرود و به آرزوی خودنرسیده و نمی توانند نور الله را خاموش و آیین کفر را مستقر نمایند.

«ثُمَّ يُغْلَبُونَ»: خبر دادن از غیب است؛ یعنی نهایت و عاقبت آنها شکست و فرار است.

باید گفت، پلان‌ها وتوطیه‌ها وتلاش‌های کافران تنها مواجه به شکست دنیوی نمی شوند، بلکه عذاب اُخروی نیز در بر دارند.

«وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (36)»: آنان که بر کفر می میرند به سوی جهنم برده میشوند، («يُحْشَرُونَ»: یعنی رانده می شوند. گردآورده می شوند.) پس حسرت و ندامت عظیمی است برای آنان که زنده مانده و آنان که بر کفر مردند!

واقعیت اینست که: بی ایمانی و کفر، سبب سقوط انسان و ورود به دوزخ است: چون در این جهان مقهور و مغلوب، و در آخرت معذّب شوند؛ دست افسوس به هم سایند، و گویند: ثروت ما بر باد رفت، و موفّقیّتی حاصل نشد! چنانکه در قدم اول در معرکه بدر؛ و باز در احد، و سایر مواقع، قوای جسمی و مالی خود را صرف کردند، و دیدند که هیچ نتوانستند؛ و در نتیجه هلاك یا مفتضح شده، از کفر توبه کردند!

قابل تذکر است که برخی از مفسران نزول این آیه مبارکه را دربارە‌ی بودجە‌ی سنگینی که کفّارمکّه برای جنگ بدر خرچ کردند، منسوب میدانند، ولی عمومیّت آیه، شامل همه‌ی مصارفی میشود که در مبارزه و مقابله با اسلام و مسلمانان بخرچ میرسد.

در ضمن قابل تذکر است که: کفّار در طول تاریخ برای جلوگیری از نشر و بخش دین مقدس اسلام، أموال خود را به خرچ می رسانیدند، ولی در نهایت نتیجه‌ای جز حسرت و شکست قطعی چیزی دیگری را کمایی نکردند.

شأن نزول آیه 36:

516- ابن اِسحاق میفرماید که: زهری، محمد بن یحی بن حبان، عاصم بن عمیر بن قتاده و حصین بن عبدالرحمن برای من گفته اند: چون قریش در جنگ بدر دچار مصایب درد آور گردید و به مکه بازگشت، عبدالله بن ابو عکرمه بن أبوجهل و صفوان بن ابو اُمَیَّه همراه گروهی از مردان قریش که پدران و فرزندان‌شان در جنگ کفر و ایمان در معرکه بدر هلاک شده بودند، نزد ابوسفیان و همراهان او که کاروان تجارتی قریش را هدایت می‌کردند رفتند و اظهار داشتند: ای گروه قریش، محمد در حق شما ظلم روا داشت و نخبگان شما را کشت. اینک شما با پرداخت أموال این کاروان ما را در جنگ او مساعدت کنید، امید که از وی انتقام بگیریم. قریش این کار را أنجام دادند. و در باره آن‌ها همچنان که از ابن عباس(رض) روایت است آیه: «إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةً ثُمَّ يُغۡلَبُونَۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحۡشَرُونَ(36)» نازل شد. (طبری 16077 از ابن اِسحاق روایت کرده است.).

517- ابن ابوحاتم از حکم بن عتیبه روایت کرده است: ابوسفیان چهل اوقیه (اوقیه، وزنه‌ای است معادل هفت مثقال.) طلا برای تجهیز سپاه شرک خرج کرد و این آیه در مورد او نازل گردید (طبری 16072 روایت کرده و این مرسل است.).

518- ابن جرير از ابن ابزى و سعيد بن جُبَير روايت كرده است: أبوسُفيان در جنگ أُحد دو هزار نفر را از قبايل مختلف أجير كرد تا در جنگ عليه مسلمانان و رسول الله صلى الله عليه وسلم در ميان سپاه شرک باشند. پس اين آيه در باره او نازل شد. (طبرى 16070 از سعيد بن جبير و 16071 از ابن أبزى و واحدى در «اسباب نزول» 482 از سعيد بن جبير و ابن ابزى به قسم مرسل روايت كرده اند).

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿٣٧﴾

تا خدا ناپاكان (كافران) را از پاكان (مؤمنان) جدا كند، وناپاكان را روى يكديگر گذارد، پس همه را متراكم وانباشته سازد و يكجا در جهنم قرار دهد؛ [به راستى] آنانند كه زيانكار واقعى اند. (٣٧)

تفسير :

«لِيَمِيزَ اَللّهُ اَلْخَبِيثَ مِنَ اَلطَّيِّبِ»: الله متعال اين كار را انجام ميدهد تا بين اهل حق و اهل باطل تفاوت ايجاد شود. يعنى مؤمنان پاک را از كافران پست و شرور جدا نمايد. منظور از پاک و ناپاک مؤمن و كافر است.

جداسازى طرفداران حقّ از باطل، از سنّت‌هاى الهى است. «لِيَمِيزَ اللَّهُ» چنانكه در روز قيامت نيز خطاب ميشود: «وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (يس، 59.) و اى گناهكاران امروز [از بى گناهان] جدا شويد. - ٥٩)

بايد گفت كه از نتايج جنگ حقّ و باطل، روشن شدن روحيّات، انگيزه‌ها، عملكردها، تعهّدات و توطئه‌هاست تا جوهره‌ى انسان‌ها كشف شود.

«وَ يَجْعَلَ اَلْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ»: و بعضى از كافران را بر بعضى ديگر قرار دهد و مسلط گرداند.

«فَيَرْكُمَهُ»: جَمِيعاً و آن ها را بر هم انباشته و توده كند و بر اثر شدت تراكم و ازدحام عده‌اى بر بعضى ديگر قرار گيرند.

«فَيَجْعَلَهُ فِى جَهَنَّمَ»: و سپس همه را در آتش دوزخ بيندازد.

«أُولئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (37)»: و حقيقتاً كه اين‌ها زيانكارانى‌اند كه زندگى در سايهٔ نعمت ماندگار را ازدست داده و ازهمه شديدتر عذاب ميشوند، خسارت واقعى انسان، دوزخى شدن اوست.

سپس الله سبحان وتعالى از آنان توبه و پشيمانى خواست، و آنها را از اصرار بر كفر و گمراهى بر حذر داشت و فرمود:

خوانند گان محترم !

در آيات متبركه (38 الى 40) در باره فضل الله متعال نسبت به بندگانش، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴿٣٨﴾

به كسانى كه كافرند بگو: اگر از كفر شان بازايستند [و به اسلام روى آورند] گناهان [چون جنگ با پيامبر و باز داشتن مردم از راه الله، و منع كردن مؤمنان از ورود به مسجدالحرام] از آنان بخشيده خواهد شد، واگر [به كفر وعداوت مسلمانان] بازگردند،

بی‌تردید همان سنت خدا که درارابطه با [عذاب و هلاک] پیشینیان جاری شد [بر آنان نیز جاری می شود.] (۳۸)
تشریح لغات واصطلاحات :
«إنتهاء»، به معنای پذیرش نهی و دست برداشتن و أنجام ندادن کاری به خاطر نهی از آن کار است.
تفسیر :
«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: اگر آنها شرک را ترک کنند و داخل اسلام شوند خدای تعالی گناهان گذشته‌شان را می بخشد.
پیامبر مأمور است سنّت خداوند، (مغفرت در صورت توبه کردن و سرکوبی و نابودی در صورت لجاجت کافران) را به مردم اِبلاغ کند.
در اسلام، همواره راه توبه و اصلاح به روی اشخاص باز است و بن‌بست وجود ندارد.
برخی از مفسران گفته اند معنای این عبارت آن است که اگر کافران از کفر دست بردارند و مسلمان شوند، کفر و گناهان گذشته آنان مورد عفه وبخشش قرار داده میشود و مانند مویی که آنرا از خمیر بر میکشند، آثار آن را از وجودشان بیرون خواهند آورد و از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الاسلام یجب ما قبله، اسلام آنچه را گذشته است، برمی دارد.
همچنین گفته اند: کافر حربی اگر مسلمان شود، دیگر هیچ مسئولیتی نخواهد داشت، اما کافر ذمی اگر مسلمان شود تنها حق مسلمانان بر عهده او خواهد بود و قضای حقوق الله از عهده او برداشته میشود. وامام ابوحنیفه به همین حکم استناد کرده و فتوا داده است که اگر شخص مرتد مسلمان شود، قضای عباداتی که در حال ارتداد انجام نداده است، همچنین عبادات ترک شده پیش از آن نیز بر او واجب نخواهد بود و عبارت «و إن یعودوا» را به ارتداد تفسیر کرده است. و بناءً بر آن که ضمیر به الله برگردد، برخی از قاریان «یغفر لهم» را به صیغه معلوم خوانده اند. (بنقل از تفسیر کشاف)
بصورت کل باید گفت که: دین مقدس اسلام، جنگ طلب نیست، بلکه در پی اصلاح است.
«وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (38)» قانون عادلانه و حکیمانه‌ی الهی در طول تاریخ، نسبت به همه یکسان و تغییر ناپذیر بوده است طوریکه در آیه مبارکه میفرماید:
واگر به جنگ وستیز وتکذیب تو برگشتند، بدانند روش من در نابود کردن وبه هلاکت رساندن تکذیب کنندگان بیان شده و با آنها نیز چنان خواهیم کرد.
این عمل الله متعال مبتنی بر رحمت وسیع و عفو اوست، چون او توبه را بر دشمنان خود عرضه داشته تا آن‌ها را از این طریق به سوی دین ترغیب کند، ولی اگر آن‌ها دوباره به جنگ با مسلمانان بازگردند و به پروردگار عالمیان کفر ورزند، در چنین حالتی روش الله متعال درتعامل با دشمنانش کاملاً واضح و آشکار است، چنان‌چه این روش در امت‌های سابق، گذشته و در میان آن‌ها با تباهی و ویرانی و تعذیب تبلور یافته است.
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿٣٩﴾
و (اگر به عداوت تان بازگشتند پس با آنها بجنگید تا فتنه (شرک) باقی نماند، و دین، همه برای الله باشد. پس اگر باز آمدند (از کفر)، یقیناً الله به آنچه می‌کنند، بیناست.(۳۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَةٌ»: از دین برگرداندن. بلا و آشوب.

«يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»: مراد این است که ادیان باطله از میان رود، و جز دین اسلام بر جای نماند. دین و پرستش همه خاصّ الله باشد. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر :

«وَ قاتِلُوهُمْ حَتّى لاتَكُونَ فِتْنَةٌ»: ای مسلمانان! با مشرکان تا زمانی بجنگید که شأن وشوکت آنها بشکند و سلاح های شان نابود گردد و جمعشان شکست بخورد وتانیرویی که باحق بجنگد ویا گروهکی که در برابر دین بایستد وجود نداشته باشد و تاتمام عبادتها ازآن خدای متعال قرار گیرد و هیچکس جز او پرستش نشود وهیچ حکمی جزحکم اونافذ نگردد وزندگی کلاً اسلامی شود.

ابن عباس(رض) فرموده است: فتنه یعنی شرک؛ یعنی تا یک نفر مشرک بر سطح کرهی زمین باقی نماند.

ابن جریج فرموده است: تا زمانی که مؤمن در دینش دچار فتنه نگردد. (تفسیر طبری ۵۳۸/۱۳.). هدف از جهاد در اسلام، بصورت کل رفع فتنه و سلطهی کفّار و ایجاد فضای سالم برای دعوت به حقّ است.

«وَيَكُونَ اَلدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»: أدیان باطل، مُضمَحِل شده و جز دین اسلام دینی باقی نماند.

مفسر آلوسی گفته است: اِضمحلال أدیان یا با نابودی تمام پیروانش صورت میگیرد و یا با برگشتن آنها از بیم کشته شدن تحقق می یابد. (روح المعانی ۲۰۷/۹.).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در ظاهر، اگر از کفر و شرارت خویش بازآیند؛ قتال به آنها نیست؛ أحوال ضمائر و کیفیّت آینده آنها به الله متعال حواله شود؛ هرچه کنند از علم الهی پنهان مانده نمی تواند.

مسلمانان مکلّفند که صرف بروفق حال ظاهر عمل کنند. و پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرموده است: در حدیث است: «أُمرت ان اقاتل الناس حتّی یقولوا «لا اله الّا الله»؛ فاذا قالوها عصموا منّی دماءهم و اموالهم الّا بحقّها؛ و حسابهم علی الله عزّ و جلّ».

«فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَإِنَّ اَللّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(39)»: دشمنان، در هر مقطع که دست از جنگ بکشند، با آنان، برخوردی مناسب در همان مقطع صورت میگیرد طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و هرگاه اهل باطل از جنگ با اسلام خود داری نموده و سلاح خود را کنار بگذارند و دشمنی را ترک کنند در چنین حالی خدایتعالی أعمال آنها را می داند و اگر راست بگویند و اِیمان بیاورند خداوند به آنها ثواب و پاداش می دهد، ولی اگر بر کفر خویش اصرار ورزند حتماً به آنها کیفر می دهد.

این آیه دلالت بر باز بودن دروازۀ رجا و امید برای هر گمراه دارد تا به سوی رحمت پروردگار خویش بازگردد.

باید متذکر شد که: جنگ و جهاد در اسلام، برای کشور گشایی نیست، بلکه برای گسترش مکتب اسلام و مقابله با فتنه است. در قرآن، فتنه بالاتر از قتل، «الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، 217.) بلکه شدیدتر از آن شمرده شده است.

«الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره، 191)

«فتنه»: معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه اعمال فشار میشود. در قرآن، فتنه به معنایشرك نیز آمده است، شاید به این لحاظ که از سوی مشرکان أنواع محدودیّتها واعمال

فشارها بر فکر و روح حقّطلبان و جامعه‌ی آنان انجام میگیرد، یا ازآن جهت که شرك، موجب عذاب ابدی میشود.همچنین تحمیل کفر بر مؤمنان و انسان‌های پاك فطرت نیز فتنه است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴿۴۰﴾

و اگر روی گرداندند [باک نداشته باشید] بدانید که الله کارساز شماست، و الله بهترین کارساز و بهترین مددگار است.(۴۰)

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلاكُمْ»: واگر کفار ازپذیرش حق دست بر ندارند و از توبه و پشیمانی اعراض کنند، بدانید که الله متعال با یاری و نصرت خود با شماست و به زودی آن‌ها را محو میکند؛ زیرا کسی که خدای تعالی دوست او باشد از هیچ چیزی نمی هراسد که او در مشکلات بهترین کمک کننده و در امور مهم برترین وکیل و در تمام مشکلات بسنده است و چه نیکو یاری دهنده‌ای است که پیامبرش را بر دشمنانش یاری میدهد و بهترین کمک کننده درحالت فتنه ومصیبت است. «نِعْمَ اَلْمَوْلی وَ نِعْمَ اَلنَّصِيرُ(40)»: با برکت است اسم او ومقدس است عظمتش و هر که ارادۀ ولایتش را دارد باید که در طاعت اوتعالی اخلاص داشته باشد و هر کس نصرت و یاری او را دوست دارد باید که از امر اوتعالی اطاعت کند.

واقعاً الله متعال، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می سپارد، نه ما را فراموش میکند، نه ما را برای نیاز خودش میخواهد و نه حقّ و اجر کسی را ضایع میسازد.

«نِعْمَ النَّصِيرُ»: به یاد داشته باشید که: یاری خداوند، برتر از همه ای یاوری ها است.

پایان جزء نهم

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی به برخی از مطالبی معرکه بدر ذکری و اشاراتی بعمل آمد واین که می‌بایست مجاهدین بعد از قِتال، به غنایم، یعنی اموالی که از طریق غلبه و پیروزی ازمشرکین به دست آمده بود بپردازند، در اینجا حکم غنایم و کیفیت تقسیم آن را به بیان میگیرد و به دنبال آن بقیه‌ی حوادث مهم آن غزوه‌ی مبارک را مورد بحث وتوضیح قرار میدهد. طوریکه در آیات متبرکه (41 الی 44) در مورد چگونگی تقسیم غنایم، هکذا منت خداوند متعال در معرکه بدر به، مؤمنان، بادرنظرداشت اینکه تعداد مؤمنان اندک وتعداد مشرکان زیاد بودند اشاراتی بعمل می آورد.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿۴۱﴾

و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای الله و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر)، و یتیمان و مسکینان و مسافر در(راه ماندگان) است، اگر به الله وآنچه بر بنده اش روز جدا کننده حق ازباطل، روز رویارویی دو گروه [مؤمن وکافر در جنگ بدر]

نازل کردیم، ایمان آورده اید [پس آن را به عنوان حقّی واجب به الله و رسول و دیگر نامبردگان بپردازید]؛ و الله بر هرکاری تواناست.(۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غنمتم»: غنیمت به دست آوردید، غنیمت: آنچه در جنگ از کفار گرفته میشود. «فيء»: آنچه بدون جنگ، یا از راه صلح، مانند جزیه از دشمن گرفته میشود. «خمس»: یک پنجم. ذي القربی: نزدیکان و خویشاوندان پیامبر از بنی هاشم و بنی مطلب. «الیتامی»: جمع یتیم، کودکان بی پدر. «المساکین»: جمع مسکین، بینوایان. «ابن السبیل»: در راه ماندگان (مسافرانی که به کمک مالی نیاز دارند وبه محل وشهر خود دسترسی ندارند). «یوم الفرقان»: روز تشخیص، روز جدایی حق ازباطل (روز بدر درسال دوم هجری درآن به وقوع پیوست). «إلتقی»: به هم رسید. الجمعان: دو گروه، دو جمعیت. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَ اِعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ»: و ای مسلمانان بدانید که هر چه را در معرکه از أموال مشرکین به غنیمت گرفتید، کم باشد یا زیاد، «فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ» در پنج دسته تقسیم می شوند. حسن بصري گفته است: این اساس وکلید سخن است، دنیا و آخرت از آن الله است،(قرطبی۸/۱۰.)یعنی به‌عنوان تبرک وتعظیم بایدنام الله برآن ذکرشود.

همانطور که در آیه‌ای (62) میفرماید: «يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ«62»(منافقان) برای شما به الله قسم یاد میکنند تا شما را راضی کنند، در حالی که اگر ایمان آورده‌اند، شایسته‌تر آن است که خدا و رسولش را راضی کنند.).

«وَلِلرَّسُولِ»:یک سهم از یک پنجم به پیامبر صلی الله علیه وسلم داده می‌شود.

«وَلِذِي اَلْقُرْبىٰ»: و نیز به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وسلم میرسد که عبارتند از بنی هاشم و بنی مطلب.

«وَاَلْيَتامىٰ وَاَلْمَساكِينِ وَابْنِ اَلسَّبِيلِ»:ونیز برای این اصناف است ازجمله یتیمان، آنان که پدرشان مرده است، و فقرا و نیازمندان، مسافر مسلمانی که از سفر خویش بازمانده است.

«إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ»: «اگر به خداوند ایمان آورده‌اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و ازآنچه که شمارا در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهار پنجم سهم خود قناعت ورزید، «وَما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ اَلْفُرْقانِ» «و» اگر «و به آنچه که فروفرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه وسلم؛ «در روز فرقان» ایمان آورده‌اید، «يَوْمَ اَلْفُرْقانِ» که درروز بدر؛ چون به وسیله‌ی آن حق را ازباطل جدا کرد. «يَوْمَ اِلْتَقَى اَلْجَمْعانِ» روزی که گروه وجمع مؤمنان باجمع کافران وسربازان رحمان با سربازان شیطان روبرو شدند.

«وَاَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(41)»: خداوند با قدرت است و هیچ چیز او را ناتوان نمی کند، از جمله با وجود قلت عدد شما و کثرت افراد آنها، شما را منصور و غالب کرد.

خواننده محترم !

بر اساس تعالیم الهی در مورد غنایم این موضوع به اثبات میرسد که برای اجرای أحکام شرعی، اول باید فضای روحی و روانی مناسب را فراهم نمود تا حکم شرعی، جایگاه

شایستۀ خود را در ضمیر وعقل مخالفان بیابد و بدین صورت کاملاً ثابت و استوار گردد و نتایج مطلوب را دربرداشته باشد.
بناءًبر این، الله متعال در قدم اول بندگانش را از تعلق به غیر خود و دلبستگی به غنایم منع نمود تا جزو بندگان مخلصی قرار گیرند که لیاقت نصرت و اِتمام نعمت را از جانب الله دارند.
آنان نیز هنگامی که جامۀ عمل به فرامین الهی پوشیدند و مخلصانه جهاد نمودند، خدا آنانرا نصرت نمود و چنان مشمول فضل و کرم خود قرار داد که تصورش را هم نکرده بودند (رساله: صور و عبر من الجهاد النبوی فی‌المدینة، ص 61-62.) طوریکه در روایتی عبدالله بن عمر می‌فرماید: رسول الله صلى الله عليه وسلم با 315 نفر از یارانش به سوی بدر حرکت نمود. وقتی که آنجا رسید، گفت: بارالها این‌ها گرسنه هستند، سیرشان بگردان؛ پابرهنه هستند، سوارشان بگردان؛ برهنه هستند، بپوشانشان و خداوند نیز دعای پیامبر صلى الله عليه وسلم را پذیرفت وآنان را فاتح وپیروز گرداند وغنایم هنگفتی را نصیب آنان نمود. (سنن ابی داوود، ج 5، ص 525، حسنه الالبانی).
پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم نیز در تقسیم غنایم جنبه عدالت و انصاف را در نظر گرفت به گونه‌ای که به تمام کسانی که به دستور ایشان جهت أنجام وظایف مهم موفق به شرکت در جنگ نشده بودند، سهمی به اندازۀ سهام کسانی که حاضر بودند بخشید و بر این اساس که الله، بندگانش را بیش از طاقت آنها مکلف نساخته است، بنابر این پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم نیز خواستۀ خویش را از سپاهیان خود، بر اینِ رویه، استوار گردانده بود؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ٢٨٦» [البقرة: 286].
(خداوند، هیچ نفسی را بیش از طاقتش مکلف نمی‌گرداند. از آنِ هر نفس است ثواب اعمال نیک وی و به ضرر آن است جزای اعمال بدش. بارالها ما را مؤاخذه نگردان به آنچه فراموش و خطا کردیم. بارالها آن بار سنگینی که بر دوش گذشتگان گذاشته بودی، بر ما مگذار و آنچه را طاقت آن را نداریم، بر ما منه. ما را ببخش و از ما در گذر و بر ما رحم نما؛ تو هستی مولای ما؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان».
بر اساس مضامین این آیه، رسول الله صلى الله عليه وسلم نیز مسلمانان را بیش از طاقتشان چه در شرائط عادی و چه در جنگ مکلف نمی‌گردانید. و به این دلیل درجنگ بدر نیز رسول الله، برخی از اصحاب را به جهت ملاحظۀ شرایط خانوادگی از شرکت در جنگ معاف نمود. طوریکه حضرت عثمان(رض) را به خاطرمریضی همسرش، رقیه، که ضرورت به مراقبت داشت، از شرکت در جنگ معاف نمود. (بخاری، کتاب الفضائل، باب مناقب عثمان، ج 4، ص245، شمارۀ 3699)

غنیمت:

آن بخش از أموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی اعم از زمین، کالا، پول و... است که مسلمانان از کفار به غنیمت می‌گیرند و باید امام (زمامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی أحناف در مورد زمین برآنند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن

ودرعوض، مقرركردن خراج بر آن، مخير است ودرصورت تعيين خراج؛ زمين‌كما فی‌السابق ملک مالكان خود ميگردد.
امام شافعی(رح) ميگويد: خمس (يک پنجم) غنايم به پنج قسمت تقسيم ميشود زيرا سهم الله متعال و رسول وی صلی الله عليه وسلم يكی است كه در مصالح مؤمنان به مصرف ميرسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق ميگيرد كه در آيه ذكر شده است. ولی امام أبوحنيفه(رح) ميگويد: خمس غنايم فقط بر سه صنف تقسيم ميشود: يتيمان، مساكين و در راه ماندگان (مسافران).
زيرا حكم سهم رسول خدا ص و أقربايشان با وفات ايشان از بين رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پيامبر(ص) برسد، فقط از باب فقر و مسكنت شان است چنانچه فقير باشند نه از باب قرابت شان. مراد از (لذی‌القربی): اقارب پيامبر(ص)؛ يعنی بنی هاشم و بنی مطلب أند.
اين در مجموع چگونگی تقسيم همان يک سهم «خمس» است، اما چهارسهم باقی‌مانده غنايم بر غنيمت‌گيرانی تقسيم ميشود كه در جنگ حضور داشته اند. مذهب امام ابو حنيفه(رح) در اين باره اين است كه به سوار دو سهم و به‌پياده يک سهم داده ميشود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهماالله بر آنند كه: سوار سه سهم دارد و پياده يک سهم. «تفسير انوار القرآن».

يوم الفرقان:

جنگ بدر را بناءً يوم الفرقان مسمی نمودند. اين نام در زندگی مسلمانان از أهميت بزرگی برخوردار است. مفسير شهيد سيد قطب از توصيف روز بدر با نام «يوم الفرقان» توسط خداوند، اين گونه تعبير و تفسير نموده است: جنگ بدر جنگی است كه با تدبير، توجيه، قيادت و مدد الهی آغاز و به پايان رسيد و جداكنندۀ حق و باطل بود.
بلی! اين جنگ بالفعل فاصله‌ای ميان حق وباطل بود. اما كدام حق وكدام باطل؟ حق اصيلی كه آسمان‌ها و زمين بر آن استوار هستند. حقی كه فطرت زندگان و همۀ اشياء بر آن استوار است. حقی كه به صورت وحدانيت خدا در الوهيت، توانايی، تدبير وتقدير نمايان ميشود وباطل نيز همان باطل واقعی است كه زمين الله را فرا گرفته بود و حق را تحت‌الشعاع قرار داده بود و در زمين، طاغوت‌هايی را برافراشته بود كه در زندگی بندگان خدا براساس خواهشات و تمايلاتشان تصرف می‌كردند. اين فاصله بزرگ ميان حق و باطل در بدر اتفاق افتاد و از آن روز به بعد هرگز با هم ملتبس نشدند.
غزوۀ بدرميان حق و باطل فاصله‌ای كاملاً فراگير، دقيق و عميق ايجاد نمود كه دارای ابعاد و جوانب متعدد بود:

- فاصله‌ای بين حق و باطل در اعماق ضمير و وجدان.
- فرق بين وحدانيت كامل با تمام جوانبش در ضمير و احساس و اخلاق و معاشرت.
- درعبادت وعبوديت و بين شرک با تمام اشكال به شمول بردگی وجدان در برابر غيرخدا، ازاشخاص گرفته تا تمايلات، ارزش‌ها، اوضاع، رسوم و عادات.
- فاصله‌ای بود بين حق و باطل در زندگی واقعی و عملی.
- فاصله‌ای بين بردگی واقعی برای اشخاص، تمايلات، ارزش‌ها، دستورات و قوانين، رسوم و عادات و بين رجوع در تمام اين موارد به سوی خداوند، ذاتی كه غير از او نه معبودی و نه قدرتی و نه حاكمی و نه قانونگزاری وجود دارد.

در جنگ بدر مسلمانان چنان قدرت و نیرو گرفتند که جز در برابر خداوند در مقابل هیچ نیرویی کرنش نمی‌کردند و دارای چنان توان و مقاومتی گردیدند که جز در برابر حاکمیت شرع الهی در مقابل هیچ نیرویی تسلیم نمی‌گردیدند و بالاخره با غزوهٔ بدر توده‌های بشری از زیر یوغ طاغوت‌ها آزاد گردیدند.

جنگ بدر، فاصله‌ای بود بین دوره‌ای از تأریخ حرکت اسلامی که عبارت بود از: دوره صبر، تحمل، اِنتظار و دوره قدرت، حرکت، جهیدن و آغازیدن و با این جنگ، اسلام با تصویری جدید از زندگی، نظامی نوین برای حیات، نظمی جدید برای جامعه و شکلی جدید از دولت روبروشد.(فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1521 – 1522.)

مفسر تفسير في ظلال قرآن درپایان می‌افزاید: جنگ بدر فاصله‌ای بود بین حق وباطل از جهتی دیگر، جهتی که آیهٔ قرآن به آن اشاره دارد: «وَإِذ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحدَى الطَّآئِفَتَينِ أَنَّهَا لَكُم وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيرَ ذَاتِ الشَّوكَةِ تَكُونُ لَكُم وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَتِهِۦ وَيَقطَعَ دَابِرَ الكَفِرِينَ٧ لِيُحِقَّ الحَقَّ وَيُبطِلَ البَطِلَ وَلَو كَرِهَ المُجرِمُونَ٨) [الأنفال: 7-8]. «آنگاه که خدا یکی از آن دو گروه (کاروان یا لشکر قریش) را به شما وعده داد که از آن شما است، شما دوست داشتید که کاروان از آن شما باشد؛ ولی خدا با سخنانش حق را به کرسی می نشاند و ریشهٔ کافران را می خشکاند تا حق را اثبات و باطل را ویران نماید؛ اگر چه مجرمان این را نپسندیدند».

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿42﴾

و[یاد کنید] وقتی که شما در جانب نزدیکتر بودید، و آنان (دشمنانتان) در جانب دورتر بودند و قافله (آینده از شام) در پائین‌تر از شما (در کنار ساحل) قرار داشت. و اگر با یکدیگر وعده (جنگ) میکردید وناگهان حکم جنگ صادر نمیشد. البته در وعده مخالفت میکردید، و لیکن (ناگهانی به شما دستور جنگ داده شد) تا الله کاری را که انجام دادنی بود، به انجام برساند، تا کسی که به دلیل واضح هلاک شدنی بود، هلاک شود. و کسی که به دلیل واضح زنده ماندنی بود، زنده بماند. و یقیناً الله شنوا و داناست. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«العدوة الدنيا»: کناره‌ی نزدیکتر، دامنه ی نزدیکتر کوه به مدینه، پایین کوه.

«العدوة القصوي»: دامنه ای دورتر، طرف دورتر نسبت به مدینه.

«الركب»: کاروان، کاروان ابوسفیان. «أسفل»: پایین تر. «لو تواعدتم»: اگر با هم وعده گذارده بودند، اگر با هم وعده داده بودید. «ليقضي»: تا به انجام برساند، تا پایان ببرد. «ليهلك...» تا [به سبب کفر و پس از دلیل روشن] نابود گردد. «بينة»: دلیل روشن. «يحيي»: به واسطه ای ایمان زنده شود و حیات تازه بگیرد. معرکه بدر به بی باوران مرگ داد و به اهل باور حیات بخشید.

کلمات «ليهلك ويحيي» استعاره از کفر و ایمان است. این آیه، تصویری گویا و دقیق معرکه بدر است که قرآن به شیوه‌ی زیبا آن را ترسیم کرده است که: خداوند از روی حکمت و مصلحتی که خود می داند، اسباب این نبرد را تدارک دید وگرنه قرار وعده گاه پیشینی در میان نبود. پیامبر صلی الله علیه وسلم صحنه ای از معرکه بدر را در خواب دیده بود که

مشرکان در برابر مؤمنان، اندک اند. این خواب، موجب دلداری و تقویت روحی مؤمنان گشت تا با اراده‌ی توانمند بر دشمن بتازند. (تفسیر فرقان).

«إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ اَلدُّنْيا»: ای مؤمنان! به یاد آورید روز «بدر» را هنگامی که شما در قسمت پائین مدینه جاگزین شده بودید. «وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ اَلْقُصْوى» و مشرکین در قسمت دورتر از مدینه جاگزین شده بودند و قرار داشتند. «وَاَلرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» درحالیکه کاروان تجارتی قریش، أبی‌سفیان در مکان پائین‌تر از محلی که شما در کناره ساحل بحر قرار داشت.

«وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لَاَخْتَلَفْتُمْ فِي اَلْمِيعادِ» و اگر بین شما و مشرکین موعدی برای جنگ و نبرد تعیین می شد شما از این موعد تخلف می‌ورزیدید، اما خدا با حکمت بی‌پایانش آن را آسان و تکمیل کرد.

در آیه متبرکه منطقه‌ی عملیاتی جنگ بدر به بیان گرفته شده است که: مسلمانان نزدیکتر از کفار به مدینه بوده اند یا آن ها در منطقه‌ای پایین‌تر و پست‌تر و دشمنان در بلندی و ارتفاع بوده‌اند.

در جنگ بدر، کفّار نه تنها از نظر سلاح و تعداد نفرات و آمادگی روحی و جسمی برتری داشتند، بلکه از نظر منطقه‌ی استقرار نیرو نیزدر حالات برتر قرار داشتند و میتوانستند از کنار بحر أحمر، راهی برای فرار پیدا کنند، ولی خداوند مسلمانان را که تنها به قصد مصادره‌ی أموال کفّار آمده بودند، با آنان روبرو ساخت و چاره‌ای جز درگیری نبود و تنها لطف خدا الله متعال بود که مسلمانان را به پیروزی رساند.

کعب بن مالک گفته است: پیامبر و مسلمانان به قصد یافتن کاروان قریش بیرون رفتند، تا این که بدون قرار و تصمیم قبلی، خدا آنان را با دشمن روبرو کرد.(طبری ۵۶۶/۱۳).

مفسر امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: یعنی اگر شما با اهل مکه قرار جنگ می گذاشتید، به علت کمی تعداد تان و کثرت لشکر آنها، شما تخلّف می کردید. (تفسیر رازی ۱۶۷/۱۵).

«وَلكِنْ لِيَقْضِيَ اَللّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً»: اما بدون وعده و قرار، شما را در مقابل هم قرار داد تا الله اراده و قدرت خود را عملی نماید، اسلام و مسلمانان را قوّت و نیرو بخشد و شرک و مشرکان را خوار و ذلیل نماید.

ابو سعود گفته است: هدف و غرض از آیه مبارکه این است که آنها به یقین بدانند پیروزی به دست آمده جز تحقق فرمان الله چیزی نبود، تا ایمانشان افزایش یافته و نیز خدا را سپاسگزار باشند، و قلبشان در رابطه با مقرر داشتن خمس مطمئن گردد.(ابو سعود ۲۴۰/۲).

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ»: این تقدیر الهی از این روی بود که تا کافر اگر کافر میشود بعد از اقامۀ برهان کافر شود و مؤمن اگر ایمان می‌آورد بعد از وضوح حجّت ایمان آورد وخدای‌تعالی همۀ اقوال را می‌شنود، هم مخفی را و هم آشکار را وتمام افعال رانیز می‌داند چه درخفا انجام شود ویا درأنظار عامه.

برخی از مفسران می نویسند: معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی هیچ گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابر این، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار

عذاب گردید، هلاکت وی بی هیچگونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی ماند زیرا دیگر این حقیقت برای‌شان روشن و آفتابی شده است که دین خدا پیروز است و دوستانش فاتح و مسلط اند.. «بنقل از تفسیر أنوار القرآن».

«وَيَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»: وهرکس ایمان می‌آورد، معلوم و مبین شود. (طبری میگوید: یعنی تا هرکس از خلق خدا می‌میرد، دلیل قاطعی مبنی بر حجت خدا داشته و بهانه‌ای نداشته باشد. و هرکس به زندگی ادامه میدهد، دلیلی داشته باشد. آنچه که ما اختیار کرده‌ایم، همان نظر جلالین است که واضحتر است و آیه‌ی «لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ اَلْقَوْلُ عَلَى اَلْكافِرِينَ»، مؤید آن است.)

همانا معرکه‌ی بدر از دلایل درخشان نصرت و یاری خدا به دوستدارانش می‌باشد و دلیلی است روشن بر خوار کردن دشمنانش.

خداوند متعال قبل از قبل پیروزی مسلمانان را رقم زده بود، لذا صحنه‌ها و تصمیمها دگرگون شد، «لِيَقْضِيَ اللّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً» از همین‌جا میتوان او را شناخت که به همه چیز شنوا وآگاه است. «وَإِنَّ اَللّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ(42)» و او بر اساس سمع وعلم خود تقدیر نیکو نموده و قضا و تدبیر خود را به محکمی و استواری به انجام رسانیده است. او عواقب ومصیر هرکس را میتواند وهرکه را خواست نصرت داد وآنکه را اراده نمود به حکمت خود خوار و ذلیل نمود.

ترسیم مؤجزی از معرکه بدر:

در آیات متبرکه این سوره برخی از امدادهای الهی را پروردگار باعظمت در معرکه نصیب مؤمنان نموده که بشرح ذیل چنین به بیان گرفته میشود: در جنگ بدر شما به فکر مصادره‌ی اموال بودید و اصلاً آمادگی جنگی نداشتید.

«تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» (آیه 7)

جنگ که پیش آمد، بعضی ناراحت بودید. «فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكارِهُونَ» (آیه‌ی 5)

برخی از مرگ می ترسیدید. «كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوْتِ» (آیه‌ی 6)

پریشان بودید و استغاثه می‌کردید. «تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» (آیه‌ی 9)

برای تطهیر از ناپاکی ها و محکم شدن زمین ریگ زار، باران فرستادیم. (آیه‌ی 11)

اطاعت کامل از فرماندهی نداشتید. «قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لايَسْمَعُونَ» (آیه‌ی 21)

برخی از شما قبلاً خیانت کرده بودند. (مانند ابولبابه) (آیه‌ی 27)

رهبرتان در معرض تهدیدها و توطئه‌ها بود. «يَمْكُرُ بِكَ» (آیه‌ی 30)

اگر کار به اختیار شما میبود، با این همه مشکلات، به توافق نمیرسیدید. «لَاخْتَلَفْتُمْ42»

این و نمونه‌های دیگری از آیات متبرکه که همه نشان می‌دهد پیش‌آمد جنگ بدر، يك طرح الهی برای نمایش قدرت مسلمانان و ضربه زدن به روحیّه‌ی کفّار و مشرکان بوده است.

به همین دلیل در آیه‌ی قبل، روز جنگ بدر، «روز فرقان» نامیده شد، زیرا آنقدر امدادهای غیبی نازل شد که حقّ و حقیقت برای همه روشن شد و با این وصف، هرکس بی‌توجّهی کرد، از روی عناد و لجاجت بود.

باید گفت که: پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، حجّتی روشن بر علیه شرك و دلیلی واضح بر حقّانیّت توحید و اسلام است.

﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿۴۳﴾

و [یاد کن] وقتی را که خدا در رؤیاهای مکرّرت [نفراتِ] آنان را [که بر ضد تو و اهل ایمان تصمیم به جنگ داشتند] به تو اندک و ناچیز نشان داد [تا آن را برای یارانت بیان کنی]؛ و اگر آنان را بسیار و زیاد نشان می داد، شما [ای یاران پیامبر!] قطعاً سست میشدید و در کار جنگ نزاع و اختلاف میکردید، ولی خدا شما را [با آگاه شدن از رؤیای پیامبر، از سستی واختلاف] رهایی بخشید؛ زیرا الله از راز سینه‌ها آگاه است.(۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یُرِیکَهُمْ»: آنان را به تو می نمایاند، نشان می دهد. **پیغمبر پیش از درگیری در خواب چنین دید که شمار دشمنان اندک است. مؤمنان از این خواب دل و جرأتی پیدا کردند. والاّ تعداد کافران بیش از هزار نفر بود، در صورتی که مؤمنان 313 نفر بودند.**

«لفشلتم»: البته شست می شدید. «لتنازعتم»: حتما باهم به نزاع بر میخاستید. سلم: سلامت داشت، مصون داشت، محفوظ کرد.

تفسیر :

«إِذْ یُرِیکَهُمُ اَللّهُ فِی مَنامِکَ قَلِیلاً»: ای محمدا! به یاد بیاور از نعمت های که الله لشکر مشرکان را پیش از معرکهٔ «بدر» در خواب تو اندک نشان داد و تو آن را به یارانت خبر دادی تا روحیه‌ی آنان را تقویت کنی و آنها را بر جنگ و ستیز با کفار تشجیع نمایی.

این آیه مبارکه بعد از بیان الطاف و امدادهای الهی نسبت به مسلمانان، از کم جلوه دادن کفّار در چشم آنان یادآوری نموده میفرماید که در چند مرحله انجام گرفت: یکی آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را درخواب، اندك دید ونقل خواب برای مسلمانان، روحیّه‌ی آنانرا بالا برد. دیگر آنکه مسلمانان را در دید کفّار کم جلوه داد، تا آنان لشکر تازه نفس برای امداد، از مکّه درخواست نکنند، که تفصیل آن (در آیه های بعدی به بیان گرفته میشود.).

مجاهد گفته است: خدا در خواب تعداد آنها را اندک به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ارائه داد، پیامبر هم آن را برای یارانش باز گفت که سبب ثابت قدمی و پایداری آنها شد.

«وَلَوْ أَراکَهُمْ کَثِیراً لَفَشِلْتُمْ»: و اگر الله متعال تعداد و لشکر دشمنان را در خواب شما بسیار جلوه می داد و تو مسلمانان را در جریان این امر قرار می دادی یقیناً تردید میکردند، یارانت ترسیده وتوان جنگ وستیز باآنان را از دست میدادند. حسن بیان قرآن را بنگر که شکست و ناتوانی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت نداده است؛بلکه گفته است:«لَفَشِلْتُمْ»:که اشاره است به اصحاب محمد.

توجه بفرماید: آیه با تعبیری دقیق میفرماید: «لفشلتم» اشاره به یاران پیامبر است، نمیفرماید: «لفشلت»: چون مقام حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، نزد پروردگار، بسیار والا و ارزنده است و نسبت سستی و آشفتگی را از ساحت او دور می گرداند.

«وَلَتَنازَعْتُمْ فِی اَلْأَمْرِ»: وای گروه اصحاب! در مورد مسألهٔ جنگ با آنها اختلاف پیدا می‌کردید. با آنها دچار تفرقه و اختلاف می شدند، «وَلکِنَّ اَللّهَ سَلَّمَ»: ولی خداوند متعال شما را از شکست نجات و نگهداشت، و به عنایت خویش گذاشت که از میانه ترس و

تنازع و اختلاف به سلامت بگذرید، و شما را از ذلیل شدن حفظ نمود وحتی شما را با نصرت و یاری خود تأیید نمود و لشکرش را نازل کرد و در پی این امور بود که پیروزی به دست آمد، «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ اَلصُّدُورِ(43)»: الله متعال به آنچه دلها پنهان می دارند داناست، میداند که در دل های شما چه مایه جرئت وترس وپایداری و بی قراری وجود دارد. ازاین روی قضای او بر اساس علم و تقدیرش بر اساس حکمت بود و او هرمسأله‌ای رافراخور حالش مقدر نموده وهرچیزی را درجایش گذاشته است.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴿۴۴﴾

و [یاد کنید] وقتی را که در جنگ بدر باهم برخورد کردید، دشمن را در چشم شما اندک نشان داد، وشما را نیز در چشم آنان اندک نشان داد [اگر چه در گرما گرم جنگ، شما را در نظر آنان بسیار و آنان را در نظر شما اندک نشان داد] تا الله پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده اش] انجام شدنی بود، تحقّق دهد؛ و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.(۴۴)

تفسیر :

«وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ اِلْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ»:
قبل ازهمه باید گفت که: بهره برداری ازحواسّ ظاهری نیز به دست پروردگار باعظمت است طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: ویاد آورید روزی ای جماعت مؤمنان! زمانی را یعنی معرکه «بدر» را که باکفار درگیر شدید ولشکر کفار در نظر ودیدگان شما اندک جلوه‌گر شد و شما در نبرد با آنها تشویق شدید، و جرأت شما افزایش یابد. و تعداد شما را برای آنان اندک جلوه داد، تا برای رویارویی با شما خود را زیاد آماده نکنند. و اگر شما را زیاد می‌دیدند حتماً فرار می کردند.

ابن مسعود گفته است: در روز بدر تعداد آنها اندک به چشم می‌آمد، حتی به یک نفر گفتم: آیا تعداد آنها به یک صد نفر میرسد؟ (طبری ۵۷۳/۱۳.) این حالت قبل از درگیر شدن دو سپاه بود، وقتی معرکه در گرفت الله متعال تعداد مؤمنان را فزون جلوه داد، لذا متعجب وبیمناک شدند، وشوکتشان کم گشت، وچیزی باور نکردنی را دیدند. این هم یکی از دلایل عظمت خدا در آن غزوه می باشد.

«لِيَقْضِيَ اَللّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً»: زیرا پروردگار باعظمت اراده داشت تا این معرکه واقع شود تا دوستان خود را یاری و دشمنانش را شکست دهد و دین خود را غالب گرداند و باطل و أهلش را خوار و ذلیل کند، یعنی: این أندک نمایاندن طرفین در دید یک دیگر، برای آن بود تا خداوند متعال میان آنان جنگ را برأفروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد، «وَإِلَى اَللّهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ(44)»: سرأنجام و عاقبت تمام امور به نزد الله متعال بر می‌گردد. که در آن به میل خود تصرف می‌کند و حکمش قابل تعقیب نیست و همو دانا و با عزت است.

باید یادآور شد که: پیروزی تنها به تعداد وکمیت افراد نیست، بلکه عواملی همچون ایمان و روحیّه‌ی رزمندگان و لطف و تقدیر الهی هم عامل مهم در تعیین کننده بحساب می آید.

یک توضیح مختصر:

قابل تذکر است که قبل از آغاز جنگ، مسلمانان در نظر کافران کمتر از آن شماری که

بودند، نشان میداد؛ اما وقتی معرکه شروع شد، مسلمانان را دو برابر شمار اصلی خود می پنداشتند. ارادهٔ الله بر این بود تا بیم و هراس فرایشان گیرد وتوانشان تضعیف گردد؛ همان گونه که الله متعال میفرماید: «قطعاً در برخورد میان دو گروه، در میدان نبرد بدر، برای شما (یهودیان) نشانه ای و درس عبرتی بود. گروهی در راه خدا پیکار میکردند و دیگری، کافر بودند و شیطان راهنمایشان بود. کافران، مسلمانان را به چشم خویش - نه، به خیال و گمان-، دو چندان میدیدند و بیم و هراس در دلهایشان راه یافت...» (ملاحظه فرماید سوره آل عمرن آیه: 13 که میفرماید: «وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ») حکمت اندک جلوه نمودن مشرکان در دید مؤمنان، به دلیل تأیید و تصدیق رؤیای مبارک پیامبر و تقویت دلهای مؤمنان بود و هم چنین، فلسفه ی اندک جلوه نمودن شمار مؤمنان در دید مشرکان این که: وقتی شمار آنان در نظر مشرکان، اندک آمد، در تدارک و آمادگی علیه مسلمانان، جد و جهد کافی از خود نشان ندادند و در صحنهٔ معرکه هم راه گریز وچاره ای نداشتند؛ هر چند هنگام شروع نبرد در میدان کارزار، مسلمانان را دو چندان شمار واقعی خود دیدند. این بود که مسلمانان چیره و پیروز گشتند. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانند گان محترم !

در آیات متبرکه (45 الی47) در باره نصایح و راهنمایی های نظامی، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(۴۵)

ای کسانیکه ایمان آورده اید، چون با جماعت (کفار در وقت جنگ) روبرو شدید، پس ثابت قدم باشید و الله را بسیار یاد کنید تا به نصرت و پاداش الهی دست یابید و رستگار شوید.(۴۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لقیتم»: برخورد کردید، ملاقات کردند. «فئة»: گروه، دسته، جماعت، در این جا منظور گروه کافران است. «فَاثْبُتُوا»: پایداری کنید. «واذکروا الله»: خدا را یادکنید. پایداری ویادخدا، موجب ظفر است. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا»: ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید و در جنگ با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. یعنی وقتی با جماعتی کافر روبرو شدید، تا آنها را شکست می دهید در ستیز پایدار بمانید. در این هیچ جای شکی نیست که: لازمهٔ ایمان، ثابت قدمی است. پایداری و یاد الله، رمز پیروزی در نبرد و رستگاری جاوید است.

«وَاُذْكُرُوا اَللّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(45)»: و از زیاد گفتن ذکر الله متعال استعانت بجوئید که ذکر او تعالی بهترین کمک و توشه و قوی‌ترین سلاح و ابزار و برترین آمادگی برای جهاد به شمار میرود؛ زیرا با ذکر الله متعال رحمت نازل میشود و برکات الهی انسان را میپوشاند. با ذکر، صبر وشکر رستگاری بزرگ به دست می‌آید.

در یادآوری از ذکر در اینجا این نکته نهفته است که انسان همواره هنگام مشکلات به یاد دوستان و احباب خود می افتد و شکی نیست که بزرگترین دوست یک انسان مؤمن، خدای تعالی و بزرگترین عمل ذکر و سختترین آن جهاد است، از این روی مناسب این است که ذکر یاد گردد، چون کاری است سهل وآسان و دارای فوائد و عوائد نیکوست و

اگر ذکر نفعی هم نمیداشت همین قدر کافی بود. ذکر کنندگان کسانی‌اند که از دیگران به رستگاری دنیا و آخرت پیشی می جویند.
این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده کلي و اساسی می شود که اولین آنها ثبات و پایداری است.
چنانکه در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از الله متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیر هاست».
قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «والله را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بخصوص در هنگام اضطراب و مشوش بودن دلهایتان چراکه یاد الله متعال شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری میکند و او را به زبانهایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنانکه یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد گفتند: «وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُواْ رَبناءً أَفرِغ عَلَينَا صَبرا وَثَبِّت أَقدَامَنَا وَانصُرنَا عَلَى القَومِ الكَٰفِرِينَ» (سوره البقرة: 250). «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش درکسب پیروزی و دریافت پاداش الهی برسید.
بزرگترین اسلحه صحابه(رض) این بود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، رکوع 4). مراد از ذکر و یاد الله متعال در آیه مبارکه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجّه درونی و یاد لطف‌ها و امدادهای و وعده‌های ویاد عزّت، عظمت وفرمان او نیز هدف است، در ضمن بادرنظرداشت اینکه، ما مأمور به ثبات قدم در جبهه‌ایم، «فَاثْبُتُوا» امّا همین پایداری را هم باید از خدا بخواهیم.
«رَبناءَ أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا» (بقره، 250.)

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴿۴۶﴾

و دیگر اینکه در اثنای جنگ الله و رسول او را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع (وکشمکش) مکنید تا سست وبد دل نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمائید که خداوند با استقامت کنندگان است.(۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاتنازعوا»: با هم نزاع مکنید. اختلاف نداشته باشید. «تفشلوا»: سست و ناتوان میشوید. «ریحکم»: توان و نیرو و شکوه شما. «ریح»: باد، کنایه از قدرت و شوکت است، همچون بادی که پرچم‌ها را به اهتزاز در می‌آورد و نشانه‌ی برپایی، کامروایی و عظمت است. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَأَطِيعُوا اَللّهَ وَ رَسُولَهُ»: در تمام اقوال و افعالتان از الله متعال و پیامبرش فرمان ببرید. و هرگز با فرمان آنان مخالفت نکنید.
در آیه‌ی قبل، به دو عامل از عوامل پیروزی مؤمنان یعنی «پایداری» و «یاد الله» اشاره بعمل آمد، و در این آیه مبارکه، عامل اطاعت و وحدت مطرح است، چنانکه در آیه‌ی قبل

به ثبات قدم از جهت جسم و ظاهر اشاره شد و در این آیه، از صبر در جنبه‌ی روانی و باطنی یاد شده است.

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی همانان پیروی، فرمانبرداری واطاعت از الله و رسول اش در همه چیز و از جمله؛ در أمر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات خویش به معرفی گرفته شده است.

«وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا»: و با یکدیگر نزاع واختلاف نداشته باشید؛ که در این صورت بزدل وضعیف میشوید، و از رویارویی با دشمن دوری می‌جویید. ودر ضمن به بروز اختلافات نیرو، توان و هیبت شما از بین می‌رود و از پیروزی و ظفر یافتن بر دشمن محروم می شوید.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی همانا عدم نزاع و اختلاف بایکدیگر و دربین خود است: تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر سبب جُبن و سستی در جنگ می شود.

«وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»: و نیرو واعتبار تان از بین می رود و سستی و خلل بر شما حکمفرما خواهد شد. همچنان در صورت اِختلاف و تنازُع «شان و شوکتتان بر باد میرود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن أمر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده است.

اتّحاد و یکپارچگی و دوری از اِختلاف و تفرقه، از دستورات أکید اِلهی است که در آیات متعدّد به آن فرمان داده است و این فرمان باید در تمام زمینه‌ها رعایت شود، مخصوصاً درحال جنگ ودرگیری بادشمن که ضرورت بیشتری دارد، چنانکه خداوند متعال درسوره صف از اِتحاد، نظم و هماهنگی مجاهدان تعریف کرده است. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» (صفّ، 4) (همانا خداوند کسانی را دوست دارد که صف بسته در راه او پیکار کنند، چنانکه گویی بناء بسیار مستحکم سربی هستند.)

«وَ اِصْبِرُوا إِنَّ اَللّهَ مَعَ اَلصّابِرِينَ(46)»: و بر شماست تا در سختی‌ها ومشکلات صبر کنید و مشکلات را تحمل نمائید که خدای تعالی صبر کنندگان را به کمک و تأیید خود تأیید می‌کند و آن‌ها را با پیروزی خود گرامی می‌دارد.

ایمان به اینکه خداوند باصابران است، انسان را به صبر و پایداری سوق میدهد. نصرت و امداد الهی، با صابران است.

و این هم قاعده پنجم از قواعد جنگ و آداب آن است.

باید گفت که: این آیه دلالت برآن دارد که طاعت از الله و پیامبر و همچنان باجماعت مسلمانان بودن سبب قوت و نیرومندی و راهی به سوی رستگاری و پیروزی است واینکه اختلاف و چند دستگی سبب ناکامی و شکست می‌شود.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۴۷﴾

و مانند کسانی نباشید که به تکبر و غرور و برای خودنمایی (به مردم) از دیار خویش بیرون آمدند و(در حالیکه) دیگران را از راه الله باز می داشتند. (و سرانجام کارشان شکست ونابودي شد) وخداوند به آنچه عمل مي‌كنند احاطه (و آگاهي) دارد.(۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دِيَارِ»: جمع دار، خانه ها و کاشانه ها. «بطرا»: سرمستی، غرور، نعمت و ثروت و

اطرافیان، تکبر و... «رئاء»: به شیوه‌ی ریاکارانه و خودنمایی، نمایش دادن.
«یصدون»: باز می دارند. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر آیه:

«وَلاتَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ اَلنّاسِ»: و ای مؤمنان! بسان ومانند کفار قریش نباشید که باتکبر و برای کسب فخر و عظمت بیرون رفتند.

مفسران درتفسیر آیه مبارکه «بَطَراً وَ رِئاءَ اَلنّاسِ» مینویسند که: تفاوت اصولی جنگ‌های اسلامی وغیر اسلامی در هدف است. هدف مسلمانان از جنگ، رفع فتنه است (آیه‌ی 39 این سوره)، امّا هدف دیگران، سلطه‌جویی و قدرت نمایی است.

مفسران می‌افزایند: بعد از اینکه کاروان تجارتی أبوسفیان- از دست مسلمانان- سالم به مکّه رسید، أبوسفیان به أبو جهل پیغام داد که ما به سلامت به مکّه رسیدیم، شما که برای کمک ویاری ما رفته‌اید، دوباره به مکه برگردید.

ابو جهل مغرورانه گفت: تا مسلمانان را سرکوب نکنیم و به افتخار پیروزی شراب ننوشیم وقدرت خود را نشان ندهیم، برنمی‌گردیم. امّا سرانجام شکست خوردند وابو جهل در آن جنگ، جام مرگ را نوشید.

مفسر قرطبی در تفسیر این آیه می نویسد: أبوجهل عهد کرده بود که پس از شکست رسول الله وسپاه اسلام، پیروزی خودرا درکنار چاه‌های بدر با نوشیدن شراب و ساز و آواز و رقصیدن غلامان جشن بگیرد و برای این کار آمادگی لازم را گرفته بودند.

(طبری از ابن عباس(رض) روایت میکند: زمانی که ابو سفیان کاروان تجارتی قریش را نجات داد. برای قریش پیام فرستاد که: برگردید، قافله و اموال تجارتی شما نجات یافته است. اما ابو جهل ملعون گفت آنچه را که گفت.)

مفسر طبری گفته است: پس به جای جام شراب کاسه‌های مرگـرا سرکشیدند و نوحه خوانان به جای آواز خوانان بر آنان شیون کرده و نوحه (سروده های غم) خواندند.

درحدیث شریف آمده است که بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش را این‌گونه مغرور وسرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «یاالله! این قریش است که با فخر و کبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، یاالله! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف‌آمده است:

«خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

1 - به هنگام تلاوت قرآن.

2 - به هنگام جنگ.

3 - به هنگام حمل جنازه».

«وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ»: از ورود مردم به دین اسلام ممانعت می‌کنند.

«وَاَللّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ(47)»: دشمنان بدانند با همه تلاشی که در برابر الله متعال می‌کنند، امّا هرگز از تحت قدرت الهی خارج نمی‌شوند، خدای سبحان به تمام این امور آگاه است، و به خاطر آن آنها را مجازات می دهد.

توصیف سپاه قریش در قرآن کریم:

الله متعال در آیه مبارکه سه وصف رابرای سپاهیان قریش بیان نموده است که عبارت اند از:

1 - «بَطَرا»: با کبر، غرور و معصیت بیرون شدند.
2 - «رِئَآءَ»: باتظاهر ومانوری که هدف نشان دادن قدرت وتوان رزمی خویش بود.
3 - «وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»: با این هدف بیرون شدند که مردم را از راه الله که همان دین الله ا است باز دارند.

شأن نزول آیه 47:

519- ک: ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: در غزوه بدر قریش از مکه با دَف ودایره، را مشگران و زنان نغمه‌سرا به جنگ آمده بودند. پس پروردگار در باره آنها آیه: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِم بَطَراً» را نازل کرد (طبری 16197).

خوانند گان محترم !

در آیات (48 الی 49) در مورد اینکه شیطان پس از فریب دادن مشرکان در میدان معرکه بدر، آنان را رها کرد، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿۴۸﴾

و [یاد کنید] وقتی را که شیطان اعمالشان را [که در راه دشمنی با پیامبر و لشکرکشی برضد اهل ایمان بود] در نظرشان زینت داد و گفت: امروز [به سبب جمعیت بسیار وآرایش جنگی شما] هیچکس از مردمان [با ایمان] پیروز شونده برشما نیست، ومن پناه دهنده به شمایم، ولی زمانی که دو گروه [مؤمن و مشرک] با یکدیگر برخورد کردند، به عقب برگشت و پا به فرار گذاشت، وگفت: من ازشما [یاران و پیروانم] بیزارم، من چیزی را [چون نزول فرشتگان] می بینم که شما نمی بینید، یقیناً من از الله می‌ترسم. و الله سخت عذاب دهنده است.(۴۸)

تفسیر :

«وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمالَهُمْ»: ویادآورید روزی را که شیطان، جنگ با اهل ایمان را در نظر بت‌پرستان نیکو بیناند بر مکر و حیله به آنها وعدۀ نصر و پیروزی داد و تعداد افراد و قوت‌شان را در نظر آن‌ها بسیار جلوه‌گر کرد.

باید گفت که یکی از راه های فریب شیطان، همانا زیبا جلوه‌دادن بدی‌هاست.

«زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ»: بلی، نیکو پنداشتن کارهای بد ناهماهنگ، وخشونت بار، نشانه‌ی نفوذ شیطان در افکار انسان است.

«وَقالَ لاغالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنّاسِ»: طوری که گمان کردند او آن ها را از دشمنان شان حفظ میکند و هنگام ملاقی‌شان یاری می رساند، طوریکه محمد و یارانش بر شما پیروز نمی شوند.

«وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ»: من پناه دهنده و یاور شما هستم.

واضح است که ایمان، حمایت فرشتگان را به دنبال دارد و کفر، حمایت شیطان را.

به یاد داشته باشد که: شیطان، منافق، فریب‌کار، دروغگو و بی وفاست و نباید در زندگی خویش به گفتار و وعده های آن اعتبار کرد.

«فَلَمّا تَراءَتِ ٱلْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ»: ولی زمانی که مؤمنان و مشرکان روی در روی قرار گرفتند شیطان پیمان خود را شکست و بر خلاف وعده‌ای که به آنان مبنی بر یاری

رسانیدن به آن‌ها داده بود عمل کرد و پا به فرار گذاشت و ناامید و متواری گشت، «وَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ»: و گفت من شما را یاری نمی رسانم و نمی‌توانم در کنار شما باشم، من از شما تبری می‌کنم. این بیانگر اوج ذلت و زبونی آنها می باشد.
سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش‌گفت: «إِنِّي أَرى مالاتَرَوْنَ»: من ملائکه‌ای نیرومند، استوار ودارای شدّت عمل می‌بینم که هیچکس توان مقابله و جنگ با آن‌ها را ندارد.
درحدیث شریف آمده است: «هرگز شیطان را کوچکتر ومنفورتر وعصبانی‌تر از روز عرفه ندیده‌ام، مگر در روز بدر، آنگاه که جبرئیل را دید که فرشته‌ها رابرای نبرد آرایش میداد» (امام مالک آن را در «الموطأ» روایت کرده است.).
از خصوصیات شیاطین، همین است که: آتش فتنه را روشن میکنند، ولی خودش در معرکه قرار را به فرار ترجیح میدهد. واضح است که: روابط غیر الهی، ناپایدار وغیر قابل اطمینان است.
«إِنِّي أَخافُ اَللّهَ وَاَللّهُ شَدِيدُ اَلْعِقابِ(48)»: من از این می هراسم که خدای تعالی عذاب خود را بر من از هر طرف احاطه سازد و هلاکم کند که اوتعالی دارای مجازات وعقاب شدید است وهرگز مغلوب نمی شود، او دارای عذاب قویی است که هرگز کسی با او جنگیده نمی‌تواند.
شیطان، به خداوند متعال معتقد واز شدّت عقوبت آن اطلاع و آگاه است.
ابن عباس(رض) گفته است: روز بدر شیطان با گروهی از سربازانش آمد، او را در شکل «سراقه ابن مالک» دیدم، شیطان به مشرکین گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نمیشود. و من شما را در پناه می‌گیرم، وقتی جنگجویان صف آرایی کردند پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتی خاک را برداشت و آن را به صورت مشرکین پاشید و آنها پا به فرار نهادند. جبرئیل علیه السّلام به طرف شیطان آمد، وقتی شیطان که دستش در دست یکی از مشرکین بود او را دید، دستش را از دست مشرک جدا نمود و با جماعتش پا به فرار نهادند.
مرد مشرک گفت: ای سراقه! آیا تو گمان میکنی که پناهگاه ما هستی؟ گفت: من چیزی را می بینم که شما آن را نمی بینید. من از الله می‌ترسم. دشمن خدا دروغ گفت، می دانست کاری از دستش بر نمی آید؛ زیرا سپاه فرشتگان را دیده بود. (مختصر ابن کثیر ۲/۱۱۱).
این آیه دلالت بر آن دارد که راه شیطان مبتنی بر نیکو جلوه دادن امور خطا و خوش‌نما ساختن گمراهی است واینکه هرگاه بنده‌ای را در ورطه‌ای قرار دهد او را به حال خودش رها می نماید از این روی بر بنده لازم است تا از تلبیس او برحذر باشد و از مخفی‌کاری های شیطان احتیاط کند.

شأن نزول آیه 48 - 49:

520- طبرانی در «معجم اوسط» با سند ضعیف از ابو هریره (روایت کرده است: هنگامی که پروردگار درمکه «سَيُهْزَمُ اَلْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ اَلدُّبُرَ - قمر(45)»، را نازل کرد، حضرت عمر فاروق(رض) پرسید: ای فرستاده الله! آن کدام جمع خواهند بود؟ این پرسش پیش از غزوه بدر بود. چون روز بدر قریش منهزم شد رسول الله را دیدم که باشمشیر برهنه درپی آنان بود و میگفت: «سَيُهْزَمُ اَلْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ اَلدُّبُرَ(45)» بنابر این نزول آیه در باره شکست سپاه مشرکان در روز بدر بوده است. و خدای بزرگ آیه «حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ...(مؤمنون: 64) و أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً...(ابراهیم: 28) را در باره

روز بدر نازل کرده است. نبی کریم صلی الله علیه وسلم در روز بدر یک مشت ریگ به سوی مشرکان پرتاب کرد که همه لشکرگاه آنها را فرا گرفت و چشم و دهان آن‌ها را پر کرد آنگونه که هرکدام از آنها کشته می شد از دهانش ریگ و خاک بیرون می ریخت. والله «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى (انفال: 17)» را در این باب نازل کرد. و آیه: «فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ...» را در باره ابلیس نازل کرد.
[هنگامی که قریش آماده حرکت به سوی بدر شد، دشمنی و جنگی را که با بنی بکر داشت به یاد آورد وترسید که این قبیله از پشت به آنها ضربه میزند حرکت خود را به تأخیر انداخت. آنگاه ابلیس به صورت سراقه بن مالک یکی از سران بنی کنانه در رأس سپاهی از شیاطین ظاهر شد و گفت: امروز هیچکس نمیتواند شما را مغلوب کند من پناة شما هستم و شما را در برابر بنی بکر کمک می‌کنم. چون دو سپاه صف‌آرایی کردند و فرشتگان به کمک مسلمانان برخاستند، ابلیس و همراهانش از میدان بدر فرار کردند]. در روز بدر عُتبه بن ربیعه وعده‌ای از همراهانش گفتند: مسلمانان را دین‌شان مغرور ساخته است. پس «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلاء دِينُهُمْ» (ترجمه)، نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 9117 روایت کرده).

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿۴۹﴾

و[یاد کنید] وقتی راکه منافقان وآنان که دردل هایشان مریضی [شک و تردید نسبت به حقایق] است، میگفتند: مؤمنان را دینشان [با این جمعیت اندک و اسلحه ناچیز برای شرکت در میدان نبرد] فریفت، و [آنان باور نمی کردند که] هر کس بر الله توکل کند [بی تردید پیروز می شود]؛ زیرا الله توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(۴۹)
«إِذْ يَقُولُ اَلْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: ویادآورید روزی راکه منافقان، یعنی همان کسانیکه اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «وکسانیکه در دل‌هایشان مریض است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ میگفتند: «غَرَّ هَؤُلاءِ دِينُهُمْ» مسلمانان به دین خود مغرور گشته‌اند. از این رو خود را در دسری انداخته‌اند که توان آنرا ندارند. خدا در جواب آنها فرموده است: «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَإِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(49)» آیات متبرکه این سوره پیوسته از موقعیت وعبرتهای غزوه بدر، بحث مینماید: از جمله چگونه شیطان در هنگام سختی و ضرورت از صف مشرکان جدا شد و فرار را به قرار ترجیح داده و هم چنین منافقان، بی باکی و دلاوری مسلمانان را مسخره می کردند، طوریکه در حق شان می گفتند که چگونه با جمعیّت و سلاح اندك و قلیلی پیروز شدند، بدین ترتیب آنان را فریب خورده می پنداشتند. مگر پروردگار متعال جواب این منافقان را داد که این غرور نیست؛ توکّل است، هرکه بر قدرت بی‌انتهای خدای مستعان چنین اعتماد و یقین داشته باشد که هر امر و اراده او تعالی عین حکمت و صواب است، ضرور در معامله حق جدّی و دلیر میگردد. وهرکس برالله توکل نماید، بداند که خداوند، عزیز حکیم است، پس هیچ نیرویی نمیتواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که أندک را بر بسیار وضعیف را بر قوی مسلط میکند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی سازد و توکل کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.
در مجموع باید گفت که: توکّل بر الله متعال، از حساب غرور، جداست.

طوریکه: توکّل بر الله در جنگ بدر، عامل پیروزی مسلمانان شد.
و فحوای آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: باید بر کسی توکّل و اعتماد کنیم که شکست ناپذیر و تمام کارهایش حکیمانه است.
«عَزِيزٌ حَكِيمٌ»: و در این هیچ جای شکی نیست که قدرت الله متعال، همراه با عزّت وحکمت است.

خوانند گان محترم !

در آیات متبرکه (51 الی 54) در باره آن چه که بر سر کافران و مشرکان آمد، بحث نموده است.

وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴿٥٠﴾

و اگر ببيني كافران را به هنگامي كه فرشتگان (مرگ) روح آنها را (دربدر) مي گيرند قبض می کردند، در حالی که برروی ها و پشت هایشان می زدند و (میگویند) بچشید عذاب سوزنده را (به حال آنها تاسف خواهي خورد).(٥٠)
«وَلَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلْمَلاٰئِكَةُ»: مفسر تفسير انوار القرآن در تفسير این آیه مبارکه می نویسد: «و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می‌کنند.
«يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبٰارَهُمْ» ملاحظه مینمایم که قهر اخروی خداوند به کافران، از لحظه‌ی جان دادن شان در این دنیا آغاز میشود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: فرشتگان آنها را از پشت و رو میزدند، به روی یعنی صورت و پشت آنها به تازیانه‌ی آهنین ضربه می زدند.
باید متذکر شد که در آیات متعدادی از قرآن عظیم الشأن، به موضوع جان دادن سخت کفّار، اشاراتی بعمل آمده است، از آنجمله در(آیه 27 سوره‌ی محمّد وآیه 93 سوره‌ی أنعام آیه‌ی 93) و در مقابل، همچنان در قرآن عظیم الشأن به جان دادن آسانِ مؤمنان هم اشاراتی بعمل آمده است که از جمله در (آیه‌ی 32 سوره‌ی) نحل میخوانیم: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (آنان که (از آلودگی‌های شرك و گناه) پاك اند، فرشتگانی که جانشان را می‌ستانند، می‌گویند: سلام علیکم.
به پاداشِ آنچه انجام داده‌اید، به بهشت داخل شوید).
«وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ (50)» عذاب شعله‌ور و سوزنده و دوزخ افروخته را بچشید تا مجازاتی در بدل أعمال بد و کفر آمیز و تکذیبگرانهٔ شما باشد. بدین ترتیب مژده‌ی عذاب آخرت را به آنها می‌دهند.
بناءً به قولی آن ملایک شلاق‌های آتشین با خود داشتند و با آن تبهكاران را مي زدند، در نتیجه جراحاتشان بسان آتش مشتعل می شد. (تفسیر بیضاوی صفحه ٢١٥.).
در حدیث شریف آمده است: «چون ملک‌الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین میگوید: ای روح پلید! بیرون آی به‌سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دود تار. آنگاه روح وی در اجزای بدنش متفرق میشود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به

فشار بیرون آورده میشود، به‌گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افگار می شود» .

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴿۵۱﴾

این (عذاب سوزان) به سبب آن کرداری است که دست‌های شما پیش کرده است، و اینکه الله بر بندگان خود ستمگر نیست.(۵۱)

«ذٰلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ»: عذابی که به کفار از قبیل زدن بر روی و پشت میرسد، به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب پیامبر و جنگ با دوستان الله و مانع شدن از راه حق می باشد. یعنی این عذاب ناشی از کفر و گناهانی است که خود مرتکب شده‌اید. یعنی مجازات دستاورد های کاری قبلی شما است که می چشید، در غیر آن شکّی نیست که خداوند بر بندگانش ستمگر نیست.

«وَ أَنَّ اَللّهَ لَيْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ (51)»: و اوتعالی هرگز بر آن‌ها ظلم ننموده که آن ها را بی‌جهت و بدون گناه عذاب کند، بلکه آن‌ها مستحق این مجازات هستند والله متعال هیچگاه بربندگان خود ظلم نمینماید بلکه با فرستادن پیامبران وانزال کتاب‌های آسمانی و واضح ساختن برهان بر آن‌ها اقامه حجّت میکند و اینطور نبوده که آنها را مهمل و سر به خود بگذارد، بلکه برای آنها حق را از باطل بیان نموده و سپس آنها را عادلانه جزا داده است.

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۵۲﴾

[عادتِ اینان] مانند عادت فرعونیان آنانی که پیش از آنها بودند که به آیات الله کافر شدند، پس الله آنان را سبب گناهانشان گرفتار کرد، زیرا الله توانا (و) سخت عذاب دهنده است.(۵۲)

«كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: «دَأْب»: بمعنی عادت همیشگی. پیشه. ملاحظه میداریم که در برخی از اوقات کفر و لجاجت، برای برخی از انسانها، بمثابه عادت، خصلت وپیشه شان مبدل شده که در این صورت، عذاب بر آنان نازل میشود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: عادت این مشرکان مانند عادت قوم فرعون و کسانی است که پیش از آن ها مانند قوم نوح و عاد و ثمود می باشد.

«كَفَرُوا بِآياتِ اَللّهِ»: همهٔ آنها به الله واحد کفر ورزیده و پیامبران الهی را تکذیب نمودند. روش الله متعال در قبال این‌ها مانند روش او با کسانی است که پیش از آنها گذشته، یعنی از قدیم این دستور است که هر وقت مردم به تکذیب و اِنکار آیات الله اصرار کردند و به مقابله أنبیاء علیهم السّلام پا فشردند؛ خداوند آنها را به یك نوع عذاب گرفتار کرد.

«فَأَخَذَهُمُ اَللّهُ بِذُنُوبِهِمْ»: آنگاه الله متعال آنان را به کیفر گناهان و تکذیب شان شان گرفتار کرد، «إِنَّ اَللّهَ قَوِیٌّ شَدِيدُ اَلْعِقابِ (52)»: غضب و قهر خدا سنگین و سخت و عذابش بسی شدید است و هیچ کس بر او چیره نمیشود و هیچ فرار کننده‌ای از دستش در نمی رود.

یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروههای کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی‌بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. «دأب»: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿۵۳﴾

آن (عذاب سخت) به این سبب بود که الله تبدیل کننده نعمتی نیست که بر قومی بخشیده باشد مگر آن که آنان آنچه را که در دل اراده دارند تبدیل کنند (ارادۀ شکر را به ناشکری، و اراده ایمان را به کفر، و اراده اطاعت را به نافرمانی،) و الله شنوای دانا است.(۵۳)

قبل از همه باید گفت که: زوال نعمت‌ها، از ناحیه‌ی خودماست، وگرنه سنّت پروردگار بر اِستمرار نعمت‌هاست. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «ذلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ» عذابی راکه الله متعال بر آنها مقرر نموده مبتنی برروش الله است، روشی که براساس آن هیچگاه نعمت و بخشش را به مشقت تبدیل نمیکند، مگربه سبب گناهی که مرتکب شده است، «حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» تا نعمت الله را به کفر و نافرمانی تبدیل نکنند، همانطور که قریش نعمت فراوان وگشایش وامنیت وآسایش رابه کفر و ایجاد مانع در راه الله و جنگ و ستیز با مسلمانان تبدیل کردند.

مُفَسِر «أبو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، میفرماید: نعمت الله بر قریش همانا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است، ولی به او کافر شدند و او را تکذیب کردند، آنگاه خدا او را به مدینه انتقال داد، و کیفر و عقاب بر مشرکین واجب آمد. (تفسیر قرطبی ۲۹/۸.)

«وَأَنَّ اَللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ(53)» یعنی خدای سبحان گفتار آنان را مي شنود و به اعمال آنها آگاه است. او با سمع خود تمام گفته‌های آنان را شنیده است هم گفتار بد را و هم گفتار خوب را. او با علم خود بر هر عمل و حالتی اطلاع پیدا کرده هم خوب آن و هم زشت آن، پس جزایش براساس عدالت نازل شده و رحمتش براساس فضل.

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴿۵۴﴾

(باز به تاکید گفته میشود که) مانند عادت فرعونیان و (عادت) آنانی که پیش از آنها بودند که آیات (دلائل) پروردگارشان رادروغ شمردند، و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را هلاك نمودیم فرعونیان را غرق کردیم چون همه این گروهها ظالم (و ستمگر) بودند.(۵۴)

«کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است؛ یعنی حال و وضع آنها مانند حال و وضع تکذیب کنندگان پیشین است، که حال خود را تغییر دادند و خدا هم نعمتش را تغییر داد.

باید گفت: تعبیر «کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ» در دو آیه‌ی قبلی نیز آمده بود، امّا این تکرار منافاتی با بلاغت ندارد، چون موقعیّت‌ها متفاوت است. آنجا بحث از مجازات الهی نسبت به ظالم بود، اینجا تغییر نعمت بر اساس تغییر حالات مردم است. البتّه ممکن است در آیه‌ی قبل، عذاب اخروی منظور باشد و اینجا عذاب دنیوی.

برما است تا از سرنوشت گذشتگان درس عبرت بگیریم. و به این حقیقت باید برسیم که: تکذیب آیات الهی، زمینه‌ی ساز هلاکت انسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است و سرنوشت او در گرو عملکرد خودش می باشد.

«فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: پس ما آنان را به سزای گناهانشان، آنان را سنگ باران وبعضی را دربحر غرق کردیم. بناءً درمی یابیم که: ظلم وگناه، عامل قهر الهی است، فرق نمیکند که این ظلم به خود صورت گیرد، ویا به مردم صورت گیرد ویا هم به أنبیاء و شرایع آسمانی باشد.

«وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ»: فرعون و قومش را با هم غرق کردیم. «وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ(54) «همهٔ این کفار با سرکشی وعصیان بر خویشتن ظلم کردند از این روی مستحق زیان و خسران شدند پس هلاکت آنها مبتنی بر عدالتی از جانب الله متعال بوده است.

به همین ترتیب مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب اینکه مرتکب اعمالی چون کفر به الله سبحان وتعالی وآیات وپیامبرانش و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان میگردیدند پس سنت الله متعال این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند.

بر ماست که از این آیات درس عبرت بگیریم، کردارمان را بیازماییم، خلق و خوی خود را بررسی کنیم و راه و روش خویش را مورد دقت و توجه همه جانبه قرار دهیم، تا دریابیم که آیا ما بر روش آنان که پیش از ما گرویده و جانانه ایمان آورده اند، هستیم؟ آیا در پی سلف صالح می رویم؟ آیا پیش از آن که ما دل و درون خود را دگرگون کنیم، الله متعال آنچه را به ما عطا کرده، دگرگون میفرماید و بر خلاف حکم و سنت همیشگی خود با ما رفتار خواهد کرد؟! هرگز چنین نخواهد کرد و به وعده اش وفا می کند، مگر آن گاه که ما سست و بی اراده شویم، از فرمانش سرپیچی کنیم، در پی نیکان نرویم و مال و ثروت و اطرافیان، ما را شگفت زده کنند و بفریبند و غرور بی جا دامنگیر شود، در این صورت، عزت وسربلندی و ارزشهای خدایی و نعمات بی دریغ وسعادت وآقایی، به خواری وسرافکندگی و فقر و درماندگی و بندگی ستمگران مبدل می گردد و راه گریزی باقی نمی ماند.

خوانند گان محترم !

در آیات متبرکه (55 الی 66) در باره حال و وضع پیمان شکنان، آمادگی برای جنگ با دشمن بر حسب توان و قدرت، ایثار و فداکاری در اسلام، امتی یکپارچه، تشویق آنان علیه کفر و دشمن، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٥٥﴾

یقیناً بدترین روندگان (جانوران روی زمین) نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی آورند.(۵۵)

«الدواب»: جنبندگان، مراد یهودیان عصرپیامبر بخصوص بنی‌قریظه و انسانهای نا اهل است که در آیه 22، همین سوره به بیان گرفته شد.

در آیه مبارکه 22، «شَرَّ الدَّوَابِّ» را کسانی دانست که نمی‌اندیشند، این آیه آنان را کسانی می‌داند که ایمان نمی‌آورند وکفر می‌ورزند. پس ریشه‌ی کفر، عدم تعقّل صحیح است. قرآن، ارزش انسان را در گرو عقل و ایمان می‌داند که اگر تعقّل نکند، یا کفر ورزد، از مدار انسانیّت خارج می‌شود. انسان واقعی، کسی است که عاقل و مؤمن باشد.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لايُؤْمِنُونَ(55)» بدترین جنبندهٔ روی زمین کفاری أند که آیات الله را اِنکار نموده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند. اینها نه به وحدانیت اوتعالی

باور دارند و نه او را در الوهیتش یکتا میدانند و طاعت خویش را نیزتنها به خاطر او انجام نمی دهند، بنابر این کافر از چهارپا بدتر است چون کافر خلق شده تا عبادت کند در حالی که چهار پا مکلف به این امر نیست پس کافر گمراه‌تر است.

شأن نزول آیه 55:

ابن عباس(رض) گفته است: این آیه مبارکه دربارهٔی بنی قریظه نازل شده است. دربین آنان کعب بن أشرف ویارانش هم قرارداشتند، بنی قریظه آنانیکه پیمان شکنی کردند، آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم عهد بستند که ما به مشرکین مکّه امداد نمی رسانیم! ولی در غزوه بَدر به مشرکان مکه أسلحه دادند و درنبرد خندق هم، کعب بن اشرف بامشرکان قسم خوار شد که همراه آنان، علیه پیامبر بجنگد. (زاد المسیر ۳۷۱/۳).

«بنی قریظه»:

«بنی قریظه» نام یکی از قبایل یهودی مدینه و نیز نام یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه وسلم است. (غزوه بنی قریظه در (ذوالقعده 5 هجری، 627 م) با بنی قریظه بلافاصله پس از جنگ خندق صورت گرفت.)

گفته می شود که آنان در روزگار «عادیا بن سموئل» یهودی شدند، سپس در کوهی به نام «قریظه» اقامت گزیدند. بناءً برنظر برخی دیگر ازمؤرخین، «قریظه» نام جد اعلای آنها بود.

بنی قریظه سرسخت ترین یهودیان در دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند؛ آن‌ها عهد و پیمان خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم را در روز احزاب نقض کردند و با احزاب همراه شدند و به سب و دشنام و نقض عهد وپیمان با رسول الله صلی الله علیه وسلم روی آوردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پس از هجرت به مدینه، با یهودیان بنی قریظه پیمان صلح و عدم تجاوز بست، ولی آنان بارها عهد و پیمان خود را شکستند وسرانجام در غزوه احزاب به مدینه درسال پنجم هجری قمری، کعب بن اسد، رییس بنی قریظه، به وسوسهٔی حیی بن اخطب، از بزرگان بنی نضیر، پیمان خود را با پیامبر و مسلمانان شکست و به قریش و هم پیمانان آنها پیوست.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: پس از اینکه احزاب شکست خوردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بازگشت؛ ام المومنین عایشه رضی الله عنهما می‌گوید: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم ازغزوه خندق بازگشته و سلاح خویش بر زمین نهاده و غسل نمود، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده و - درحالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گرد و غبار را از سر (مبارکش) می‌تکاند- گفت: سلاح را بر زمین نهادی؟ به الله سوگند من سلاحم را بر زمین نگذاشتم، به سوی آنها خارج شو. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَأَيْنَ» به کجا؟ جبرئیل علیه السلام به سوی بنی‌قریظه اشاره نمود. (بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب مرجع النبي(ص) من الأحزاب (411/7)، (ش: 4121)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسیر، باب جواز قتال من نقض العهد (ش: 1768).

بنابر این رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان خارج شده و 25 شب آن‌ها را در قلعه‌های‌شان محاصره نمود. پس از گذشت این مدت بر حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم تنازل کرده و تسلیم شدند؛ در این شرایط اوس به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم، با بنی قینقاع چنان رفتار نمودی که خود می‌دانی وآنان

هم پیمانان برادران خزرجی ما بودند واینها(بنی‌قریظه)هم‌پیمانان ما می‌باشند، پس به نیکی با آن‌ها رفتار کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَلَا تَرْضَوْنَ أَن يَحْكُمَ فِيهِمْ رَجُلٌ مِنْكُمْ؟» آیا راضی میشوید که در مورد آنها شخصی از میان شما حکم کند؟ گفتند: بلی، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَذَلِكَ إِلَى سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ» پس این امربه سعد بن معاذ محول میگردد. گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم. پس به دنبال سعد بن‌معاذ رضی الله عنه فرستادند. زاد المعاد(3/134).

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴿۵۶﴾

كساني كه با آنها پیمان بستی سپس هر بار عهد خود را مي شكنند و (از پیمان شكنی و خیانت) پرهیز ندارند.(۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ...»:آنانكه ازایشان پیمان گرفتی، مراد یهودیان بنی قُرَیظه **وسایر یهودیان مدینه است** که پیغمبر از آنان پیمان گرفت که با او نجنگند و مشرکان را یاری ندهند، ولی ایشان بارها و بارها پیمان‌شکنی کردند وکفّار مکه را برشوراندند و در جنگ بدر با سلاح یاری دادند. (تفسیر فرقان).

تفسیر :

«اَلَّذِينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِى كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ(56)»

یهودیان بنی قریظه قبلاً نیز با شما پیمان بسته بودند و عهد کردند که هیچگاه مشرکان را یاری وکمک نرسانند، ولی آنها قرار داد و عهد و پیمان خود را بارها شکستند و تقوای الهی را در آنچه تعهد کرده بودند رعایت نکردند و خائنان آن‌ها از عذاب اوتعالی نمی هراسند. پس این جاهل به عظمت خداست که در برابر پروردگار خود تمرد می‌کند و از اوتعالی نافرمانی می نماید.

فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۵۷﴾

اگر آنها را در(میدان) جنگ بيابي آنچنان به آنها حمله كن كه جمعیتهائي كه پشت سرآنها هستند پراكنده شوند، شايد متذكر گردند (و عبرت گيرند).(۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تثقفنهم» (ثقف): بر آنان دست یافتی و پیروز شدی «تَثْقَفَنَّهُمْ» از «ثقف»، به معنای درك چیزی است از روی دقّت و سرعت. یعنی در برخورد با کفّار، کاملًا هوشیار باشید تا غافلگیر نشوید.

«تشرید»: به معنای ایجاد ناأمنی و اِضطراب و مُتَفَرِّق ساختن است، پراگنده گردان یعنی چنان به دشمن حمله کنید و پلان جنگی داشته باشید که حامیان پشت‌پرده و نیروهای پشت جبهه‌ی آنان، به وحشت افتاده و به فکر حمله و پشتیبانی نباشند. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»).

تفسیر :

«فَإِمّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِى اَلْحَرْبِ»: اگر درمیدان معرکه بر آنان غالب شدی، یعنی: اگر درمیدان جنگ برآنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی، «فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ» در کشتن آنان که پشت سر این کافران ایستاده اند به بدترین شیوه ممکن تلاش کن و آنان را پراگنده ساز تا پس از آن کافران دیگر کسی جرئت نکند که با تو دشمنی کند و این مایه پند آنان است و تا مردم از این پس در آنان به دیده اعتبار بنگرند.

قابل تذکر است طوریکه ار فحوای آیه مبارکه فهمیده می شود: برخورد شما با دشمنان، باید غافلگیر کننده، سریع، دقیق وکوبنده باشد و این یکی از اصول دقیق وپلان شده نظامی بشمار مي رود.

«لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ(57)»: و به این ترتیب آنان ازکسانیکه مجازات دیدند عبرت بگیرند و ازپیمان شکنی دست بردارند. همچنان اگر تو کفار قریش را بترسانی یهود مدینه نیز از توخواهند ترسید وباید که حق نیرو، قوّت، چیرگی، غلبه و دولتی داشته باشد تا از خود حمایت کند و نیرومند و مقدس باشد.

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴿٥٨﴾

و اگر از قومی بیم خیانت (عهد شکنی) داری پس به طرف آنها عهدشان را علناً و به طور برابر بینداز (شما و آنها برابر بدانید که عهد شکسته است)، زیرا الله خیانت کاران را دوست ندارد.(۵۸)

تفسیر :

«وَإِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً»: ای محمدا! در صورتیکه یقیین نمودی که دشمنت اراده دارد تا با نقض عهد و پیمان بر تو خیانت کند، «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَواءٍ»: تونیز عهدش رابه سویش بینداز تاتو و او به طور مساویانه نقض وإبطال عهد را بدانید. درآیه هیچ جای شکی نیست که دین مقدس اسلام به قراردادها و معاهدات منعقده شده خویش سخت پایبند است و تا اِحتمال خیانتی نیست، وَفا را به آن لازم وعملی میداند. طوریکه میفرماید: «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ» از «نَبَذَ»، به معنای أفگندن است. مراد از أفگندنِ پیمان به طرف دشمن، این است که قبلاً به آنان اِعلام وسپس پیمان را لغو کنید تاغافلگیر نشوند و شما هم ناجوانمردی نکرده باشید.

مفسر نحاس گفته است: این بیان از جمله معجزات قرآن است که نظیرش در هیچ کلام پیدا نمیشود، که در کمال اِختصار معنی فراوانی در بطن دارد؛ یعنی وقتی از قومی که با تو عهد و پیمان دارند، بیم خیانت داشتی عهد آنها را به خودشان برگردان و به آنها بگو پیمان را شکستم و من با شما می‌جنگم تا بدانند که تو نیز از سوء نیت آنها مطلع شده‌ای، اما تا زمانی که به تو اعتماد و اِطمینان دارند و با تو عهد و پیمان بسته‌اند با آنها به ستیز برنخیز که خیانت و ظلم به شمار می‌آید. (تفسیر قرطبی ۳۲/۸).

هرچند آیه کریمه درشأن یهود مدینه منوره نازل شده ولی حکم آن عام است وشامل هر هم پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر میگیرد، «إِنَّ اَللّهَ لايُحِبُّ اَلْخائِنِينَ (58)» زیرا خدا خائنان را دوست نمی دارد» این هشداری برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی پرده بی اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

باید گفت که: پایبندی به معاهدات، تا زمانی است که احتمال توطئه نباشد، وگرنه اعلام انصراف میشود. اگر از خیانت دشمن در تشویش هستید، ناجوان مردی نکنید طوریکه در فوق هم گفته شد بهتر است لغو پیمان را اعلام کنید.

بادشمن هم باید عدل وانصاف داشته باشید. خیانت از هر طرفی که باشد حرام وبد است، فرق نمی کند که: کافر باشد ویا هم مسلمان.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

1 - کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای الله متعال است.
2 - کسی‌که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.
3 - کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

أسباب نزول آیه 58:

522- ابوشیخ از ابن شهاب روایت کرده است: جبرئیل نزد رسول الله آمد و گفت: تو سلاح را بر زمین گذاشته‌ای و من هنوز در تعقیب دشمن هستم، حرکت کن که پروردگار در باره بنی قریظه به تو اِختیار عمل داد. آیه «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً» در باره آنها نازل شده است.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ﴿٥٩﴾

وکسانیکه کافر شدند گمان نبرند که (از عذاب الهی) سبقت کرده‌اند و جان به سلامت برده‌اند)، چون آنها (الله را) عاجز کرده نمی‌توانند.(۵۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سَبَقُوا»: پیشی گرفته‌اند. مراد این است که از عقاب و عذاب خدا پیشی نگرفته‌اند و نجات پیدا نکرده‌اند والله متعال آگاه از آنان و غالب بر ایشان است. «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :

«وَلا يَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا»: آن دسته از دشمنانت که روز بدراز کشته شدن جان به سلامت و نجات پیدا کردند گمان نکنند که از مجازات الهی و اخذ او فرار نمودند. بلکه آنها در قبضه‌ی قدرت و سلطه‌ی ما قرار دارند، و در اِختیار ما هستند.

«إِنَّهُمْ لايُعْجِزُونَ(59)»: آنها هرگز نمی توانند خدای را از دسترسی به خود باز دارند. اوتعالی حتماً آنها را در وقت مناسب خواهد گرفت.

یهودیان هنگامی که از آنچه به مشرکان در جنگ «بدر» رسید نجات یافتند گمان کردند که آنها الله متعال را از تسلط بر خود و هلاک خویش عاجز ساختند، در اینجا الله متعال خبر میدهد که برای آنها مدتی معلوم است و برای کافران نیز. و خداوند متعال قادر است که در هر لحظه از آنان اِنتقام بگیرد. و هیچ موجودی در زمین و آسمان او را درمانده کرده نمی‌کند.

سعید پسر جبیر میگوید: آیه ی 59 در مورد شش گروه از یهودیان مدینه از جمله «ابن تابوت» که «کعب بن اشرف»-هم چون ابو جهل در مکه- رهبرشان بود، نازل شد. (بنقل از تفسیر فرقان)

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَاسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴿60﴾

و(ای مسلمانان!) برای مقابله با کفار هر چه در توان دارید از انواع قوت، آماده سازید و(خصوصاً) از اسپهای مهیا شده، تا با آن دشمن الله و دشمن خودتان را بترسانید. و(نیز)

دشمنان دیگر غیرازآنها(مشرکین) راکه شما آنها را نمیشناسید (و) الله آنها را میشناسد، و هر چیزی که در راه الله (برای آمادگی جهاد) انفاق می‌کنید، اجر آن به شما کاملاً داده خواهد شد، و به شما ظلم نمی شود.(۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعِدُّوا»: تهیه کنید. آماده سازید. «رِباط»: ریسمانی که چهارپا را با آن میبندند. در اینجا مراد پرورش و نگهداری مَرْکب‌های جهاد است. «ءَاخَرِینَ»: دیگران. «مِن دُونِهِمْ»: سوای ایشان. غیر از آنان. «یُوَفَّ إِلَیْکُمْ»: پاداش آن به تمام و کمال به شما داده میشود. «أَنتُمْ لاتُظْلَمُونَ»: از سوی الله به شما ظلم نمیشود. اگر نیروی کافی برای مقابله با دشمنان فراهم سازید، از سوی آنان ظلم و ستمی به شما نمی شود، چرا که جرأت آن را نخواهند داشت. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :

«وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَااِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّة» ای مسلمانان! برای جنگ و مقابله با دشمنان خود «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» یعنی تمام اسباب قوت و قدرت مادی و معنوی از قبیل: سلاح، أبزار، مال و عِلم را آماده کنید. که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی و جنگی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیزافراد و اشخاص حربی، تأمین سلاح، مهمات، ساختن سنگر های مستحکم، آموزش فنون جنگ وسایر تدبیرات جنگی‌ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

یعنی در هر زمان، پیشرفته‌ترین امکانات جنگی را برای دفاع خودآماده کنید و از هیچ چیز فروگذار نکنید، چه قدرت سیاسی و نظامی، چه امکانات تبلیغی و تدارکاتی.

مفسر شهاب گفته است: از این رو در اینجا نیرو را ذکر کرده است که در بدر آمادگی کامل نداشتند، پس آنها را متوجه کرده است که همیشه و در هر مکان، پیروزی بدون آمادگی قبلی ولازم فراهم نمی شود.

از عقبة بن عامر روایت کرده اند که گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر میگفت: «ألا إن القوة الرمی، مراد از القوة تیراندازی است» و سه بار این عبارت را تکرار کرده و گفته اند که عقبه در راه الله آماج هفتاد تیر قرار گرفت و شهید شد. از عکرمه روایت شده که «مِنْ قُوَّةٍ» به معنای دژها وسنگر ها است.

از فحوای آیه مبارکه برمی‌آید که: ای مؤمنان در قدم اول برای جنگ ومقابله با دشمن، همیشه، حاضر وآماده باشید و از أنواع توان و نیروهای نظامی، روحی، علمی و فنون جنگی کمک بگیرید و از هر گونه وسیله ای که مورد استعمال روز باشد، استفاده کنید. بخصوص برای ساختن و پرداختن و تدارک دیدن أنواع سلاحها و وسایل دفاعی روز مانند طیارات پشیرفته حربی، تانک ها و زره پوش ها، توپ ها و کشتی های جنگی بحری وغیره، تلاش نمایید. در زمان پیامبر بزرگوار، مسلمانان، برای گرفتن تعدادی از قلعه های خیبر از منجنیق استفاده می کردند.

ولی در اتخاذ همه ای این تدابیر نباید فراموش کنید که:وحدت و یکپارچگی هم نوعی قدرت است، که آنرا جداً حفظ نماید، چون با تفرقه، نمی توان دشمن را ترساند وآنان را به شکست مواجه ساخت.

«وَمِنْ رِباطِ اَلْخَیْلِ» «الرباط»: اسمی برای اسبانی است، یعنی چهارپایانی که در راه خدا بند و افسار (دهن بند که آنرا قید و افسار نامند.) شده‌اند. یعنی ای مسلمانان! هر چه در توان

دارید «از أسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت».
«تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّهِ وَ عَدُوَّكُمْ»: با آن نیرو کفار را بترسانید که دشمنان خدا و شما هستند. یعنی همان مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی‌اند که با شما می‌جنگند. باید بُنیه دفاعی مسلمانان در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، عقیدتی و... چنان قوی باشد که دشمن از هرجهت ازآن حراسی داشته باشد وبترسد و توطئه‌هایش خنثی شود.
ولی نباید فراموش کرد که در همه این پروسه ارزشهای الهی و همه حقوق انسانی باید جداً حفظ شود، متوجه باید بود که: در مکتب عالی اسلامی، کرامت انسانی مطرح است، نه اغراض شخصی، نژادی و قومی.
«وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ»: غیر از آنها افرادی دیگر را نیز بترسانید.
مفسر ابن زید گفته است: منظور از آن منافقین است و امام مجاهد گفته است: منظور یهود بنی قرَیظه است اما نظر اول درست تر است؛ چون گفته است: «لاتَعْلَمُونَهُمُ اَللّهُ يَعْلَمُهُمْ» یعنی ازنفاق آنها بی‌خبرید اماخدا ازآنها با خبر است.
«وَما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اَللّهِ»: هرچه را که در جهاد و سایر طرق خیریه خرج میکنید، یعنی: درجهاد «هرچه باشد» أندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار، «يُوَفَّ إِلَيْكُمْ» درروز قیامت پاداش کامل وکافی آنرا دریافت می‌دارید. «وَ أَنْتُمْ لاتُظْلَمُونَ(60)»ازپاداش آن چیزی کم نمیشود. «وشما موردستم قرار نمیگیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت میکنید.
بناءً آنچه شما در راه الله متعال به مصرف می رسانید اعم از مال، سعی و کوشش تمام اینها در پیشگاه خدای متعال محفوظ است و اوتعالی به زودی شما را به خاطر آن در دنیا با عزّت و پیروزی و بهرهٔ نیکو پاداش میدهد و در آخرت با نعمت ماندگار و جایگاه گرامی و خجسته و هیچ چیزی از ثواب اوتعالی کم نمی‌شود، بلکه این ثواب همواره در ازدیاد است و فضل و کرمی از جانب خدای تعالی است.
قابل تذکر است که این آیه، جنگ را به عنوان امری ضروری می پسندد، تا ازکارهای خائنانه‌ی دشمن جلوگیری شود. همچنان این آیه دستور آماده باش همه جانبه‌ی مسلمانان در برابر دشمنان و تهیه هر نوع سلاح، امکانات، وسایل وشیوه‌های تبلیغی حتّی شعار وسروده ها را میدهد که رعایت این دستورات، سبب ترس و خوف کفّار از نیروی رزمی مسلمانان میشود. ولی بصورت کل دین مقدس اسلام طرفدار جنگ نبوده و آنرا مطلوب هم نمی داند.

فواید ایجاد: بیم و هراس در دل دشمن:

قبل از همه باید گفت که: ایجاد رعب، خوف وترس در دل دشمن با هر وسیله‌ای که ممکن باشد حتّی با ظاهرسازی هم باشد، باید صورت گیرد.
این که: دشمنان، علیه مسلمانان از یکدیگر پشتیبانی نخواهند کرد.
گاهی موجب مسلمان شدن گروهی ودسته جمعی مردم میشود. پس، در این هنگام برمسلمانان واجب است ازدرصلح وآشتی پیش آیند. حال اگر دریافتند که دشمنان به فریب، تزویر، دروغ، فریب وشعبده بازی ومکر دست زنند، الله یارو معین مسلمانان است وشعبده بازی های شان به خودشان باز میگرداند.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿٦١﴾

و اگر کفار به سوی آشتی باز آیند، تو نیز بدان گرایش نشان ده، و بر الله تکیه کن که او 4

شنوا و داناست.(۶۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«جنح» یعنی به آن تمایل پیدا کرد و در مقابل آن تسلیم شد. و جنحت الإبل یعنی شتر درحال راه رفتن گردنش را کج کرد وبه همین دلیل به استخوان‌های پهلو جوانح گفته می شود.

(السلم) صلح و آشتی، مفسر زمخشری گفته است: وقتی به صورت مؤنث استعمال شود به معنی جنگ می باشد.

تفسیر :

بعد از این‌که الله متعال فرمان آماده کردن تدارکات را برای ترساندن دشمن داد، دراینجا فرمان صلح را داده است به شرط آن که عزّت وکرامت مسلمانان حفظ شود، در صورتیکه این شرط تحقق پذیرد صلح لازم است؛ چون جنگ ضرورتی است که به منظور پاسداری از اصول و ارزش‌ها، دفع تجاوزگری وآزادی أدیان وپاکسازی زمین از ظلم و عصیان صورت می‌گیرد.

ولی مسلمان پس از صلح باید هوشیار باشد و از نیرنگ دشمن برحذر باشند، چون گاهی نزدیکی دشمن، برای غافلگیر کردن است! نیّت بد آنها کاری پیش برده نمی‌توانند؛ پیغمبر نیّت خویش را پاك نگهدارد.

مفسران می نویسند: ممکن است کفّار هنگامی که آمادگی مسلمانان و قربانی های مجاهدانه آنها را مشاهده کنند، مرعوب شوند؛ و خواستگار صلح گردند.

به پیغمبر ارشاد میشود که او نیز بر وفق مصلحت دست آشتی دراز نماید؛ زیرا، مقصد از جهاد، اعلای کلمة الله و دفع فتنه می باشد، نه خونریزی؛ اگر مطلب بدون آن به دست آید، چه حاجت است که خون‌ها ریخته شود؟! اگر بیم آن است که کافران میخواهند شما را در پرده صلح بفریبند؛ هیچ اِعتنایی به آن مکنید! برالله متعال اِعتماد داشته باشید. زیرا الله متعال، ثبات آنها را می‌داند، و مشوره‌های نهانی‌شان را می شنود.

قبل از همه باید با تمام صراحت اعلام داشت که: اسلام، دین جنگ‌طلب نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» و اگر کفار به صلح، سِلم وآشتی تمایل کردند تو نیز به این کار تمایل نشان بده و با آن‌ها در آنچه خیر و سعادت مسلمانان است و جنگ را دور می‌سازد صلح کن،«وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ» در پذیرش پیشنهاد صلح، بر الله توکّل کنید و در آنچه عهد بستی بر الله خود اعتماد کن که اوتعالی تو را از آنچه از آن بیم داری در امان نگهمیدارد وحمایت مینماید، «إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ(61)»: چون الله متعال أقوال را میشنود و بر تمام أحوال و نیت ها و امور پوشیده و مخفی آگاهی دارد و میداند چه کسی به پیمان خویش وفادار باقی میماند و چه کسی نقض میکند، او میداند چه کسی درستکار است و چه کسی خیانت‌کار.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: این آیه، به آیه «سیف» در سوره «برائه»: «فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ آیه:5» منسوخ گردید. اما ابن کثیر ترجیحاً بر آن است که نه این آیه منسوخ است ونه در آن تخصیصی است بلکه أمر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است. «تفسیر انوار القرآن».

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴿۶۲﴾

و اگر كفار بخواهند كه (به بهانۀ صلح) تو را فريب دهند (پروا مكن)، زيرا الله تورا بس است. همان (الله) بودكه تو را به كمک خود و مؤمنان قوت داد.(۶۲)

تفسیر :

«وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوکَ»: و اگر آنها از صلح نيتى در خيانت به تو داشته باشند، تا خود را براى مقابله آماده كنند.

از فحواى آيه مباركه بر مى آيد كه: زعيم و رهبر جامعه اسلامى بايد پيشنهاد صلح دشمن را بپذيرد تا مسلمانان جنگ طلب معرّفى نشوند، امّا در همه أحوال بايد هوشيار باشد تا فريب دسايس دشمن را نخورد.

«فَإِنَّ حَسْبَکَ اَللّٰهُ»: پروردگار تو را از مكر آنها ضمانت و حفظ مى نمايد.

«حَسْبَكَ»: يعنى كافى و ضامن و مراقب تو است. يعنى اگر مردم آماده باشند و لطف الله متعال شامل شود، همه‌ى توطئه‌هاى دشمن خنثى مى شود.

«هُوَ اَلَّذِی أَيَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ(62)»: با نصرت و يارى خودت و هميارى مؤمنان تو را تقويت كرد و يارى داد.

يعنى اگر آنها بعد از انعقاد صلح، بازهم بخواهند غدر وعهد شكنى كنند؛ هيچ تشويش بخود راه مده؛ الله متعال براى امداد توكافيست؛ تمام فريب و خداعشان را عقيم مي گرداند. در بدر، محض امداد غيبى خدا ترا كامياب گردانيد، و ظاهراً به ذريعه مسلمانان جان نثار و فداكار، ترا تأييد فرمود. اگر ما به وظايف خودعمل كنيم، نبايد ازمشكلات بترسيم، چون خداوند، گشاينده‌ى مشكلات است.

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿۶۳﴾

و هم اوست كه در بين دل هايشان اُلفت و پيوند برقرار كرد كه اگر همه آنچه را در روى زمين است، اِنفاق مى كردى نمى توانستى ميان دل هايشان اُلفت اندازى، ولى الله ميان آنان ايجاد اُلفت كرد؛ زيرا الله تواناى شكست ناپذير و حكيم است.(۶۳)

تفسیر :

«وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»: الله متعال بين قلب‌هاى مسلمانان بعد از اينكه پيش از اسلام باهم بغض، كينه وعداوت داشتند انس والفت ايجاد كرد، **دل‌هايشان را به هم پيوند داد.** و در پى آن مسلمانان باهم در ايمان برادر شده و يكديگر خويش را دوست گرفتند، بايد گفت كه: وحدت والفت و محبّت، از نعمت‌هاى الهى است كه الله متعال از آن يادكرده وآنرا بر مردم و پيامبر، منّت نهاده است.

بايد يادآور شدكه: مهمتر از اِتّحاد ظاهرى، پيوند قلبى و باطنى است، «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» وگرنه كافران هم در ظاهر متّحدند، ولى دلهايشان پراگنده است.

«تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر، 14): (تو آنان را متّحد مى‌پندارى در حالى كه دل‌هايشان پراكنده است).

مفسران مى نويسند: قبايل عرب تا پيش از گرايش به اسلام، گرفتار دشمنى عميق وسرسختى با يكديگر بودند، بين عرب جِدال وقِتال ونِفاق وشِقاق عموميّت داشت. قبائل به أندك سخن با يكديگر در مى‌آويختند. چون ميان دو طايفه جنگ واقع مى‌شد، قرن‌ها آتش آن خاموش نمگرديد. در بين دو قبيله نيرومند مدينه، أوس و خزرج، سلسله رقابت‌هاى

حربی، بغض و عداوت دیرینه، به هیچ صورت خاتمه نمی یافت؛ همه تشنه خون و آرزومند ریختن شرف و آبروی یکدیگر بودند. در این اثنا، حضرت محمّد صلی الله علیه و سلّم، با احکام جهان شمول، توحید و معرفت، اتّحاد و اخوّت مبعوث گردید.
شیخ قرطبی میفرماید: اِیجاد اُلفت دربین قلوب آنها که أعرابی سخت متعصب بودند، از دلایل و معجزات حضرت محمد به شمار می‌آید؛ چون اگر یک نفر از آنها یک سیلی میخورد، به خاطرش به جنگ و ستیز دست می زدند. آنها شدیدترین حمیت و تعصب را در میان خلق خدا داشتند، اما خدا به وسیله‌ی ایمان، در بین آنان اُنس و اُلفت ایجاد کرد، تا جایی که انسان به خاطر دین با پدر و برادر خود می جنگید.
«لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً ما أَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ»: اگر برای اصلاح و آشتی دادن آنها، تمام گنج‌های روی زمین را به مصرف می رسانیدی تا این قلب‌ها را بر محبت جمع کنی نمی توانستی چنین کنی، چون این قلب‌ها را جز ایمان به دانای غیب چیز دیگری نمیتوانند جمع کند؛ «وَلکِنَّ اَللّهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ»: ولی خدای سبحان با قدرت بی نهایت خود با موفقیت آنها را در کنار هم قرار داد؛ چون ذات مبارک شان مالک قلوب است و هرطور که خود بخواهد آنها را زیر و رو می کند.
در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم والله متعال شما را به‌وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند شما را به‌سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس الله متعال به وسیله من میان شما الفت افگند؟».
«إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(63)»: پس حمد و سپاس بر او که غالب و تواناست و أمرش بدون معارضی نافذ است و مردانش بدون غلبه‌گری کامل می‌شود. او در آنچه أنجام میدهد حکمت دارد وحکم خودرا به دقت وبه نیکوئی به انجام میرساند.
ایجاد محبّت و پیوند بین مؤمنان، پرتوی از عزّت و حکمت خداوند است. در آیه مبارکه این فهم عالی به بیان گرفته شده که آلله متعال، دلهای مردم را به هم نزدیک کرد وانس ودوستی وصفا و مودت آفرید و از آنان ملتی بزرگوار ساخت که از برادران نسبی، بسی دوست داشتنی تر وبه هم نزدیک تر بودند. (آل عمرن آیه 103).

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿٦٤﴾

ای پیامبر! الله و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند [از نظر حمایت و پشتیبانی] برای تو بس است.(۶۴)
تفسیر :
«یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ حَسْبُکَ اَللّهُ وَمَنِ اِتَّبَعَکَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ 64»: ای پیامبر! برای تو و پیروانت کافی است که الله متعال یاور باشد وباوجود او به هیچکس احتیاج ندارید.
باید گفت که: پیروی همراه با ایمان دارای ارزش است، نه پیروی بدون ایمان و نه ایمان منهای تبعیّت.
مفسر تفسیر کابلی می نویسد: این آیه را می توان دو معنی کرد: اکثر سلف چنین تفسیر کرده‌اند که «ای پیغمبر، الله متعال کافیست برای تو و رفقای تو؛ یعنی باید از قلّت عدد و عدم تجهیزات خود مشوّش و مضطرب نشوی».

برخی از مفسرین، چنین معنی می کنند: «ای پیغمبر، برای تو، در حقیقت، تنها الله کافیست؛ و به اِعتبار أسباب ظاهری، جمعیّت مسلمانان مخلص، اگرچه اندك است، کفایت می‌کند.
این آیه مبارکه هم برای تقویت روحی پیامبر بزرگوار اسلام است و هم برای این که مؤمنان را به نبرد وپیکار و دفاع تشویق فرماید و آنان را روحیه بخشد تا پایدار وبردبار گردند. (آل‌عمرن آیه 200) واین که در جنگ، مساوی بودن ساز و برگ و نفرات شرط نیست؛ بلکه ایمان قوی و روحیه ی نیرومند و مردانه و پرتوان لازم است. (سوره صف آیه: 4).

أسباب نزول آیه 64:

ابن عباس(رض) میگوید: این آیه در باره مسلمان شدن عمر بن خطاب نازل شده است و از سعید بن جبیر روایت کرده اند که سی و سه نفر به دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه السلام مسلمان شده بودند، آن گاه پس از آن عمر بن خطاب مسلمان شد و خدای متعال این آیه را نازل کرد. (تفسیر کشاف)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴿٦٥﴾

ای پیغمبر! مؤمنان را بر قتال (کفار و جهاد در راه الله) ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر صابر باشد، بر دو صد تن (کفار) غالب می‌آیند، و اگر از شما صد نفر باشد، بر هزار تن از کافران، غالب میشوند. زیرا کفار قومی‌اند، نادان.(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَرِّضِ»: تشویق کن، برانگیز، وادار. «الفا»: هزار. «لایفقهون»: نمی فهمند، درنمی یابند. «الآن»: هم اکنون، هم اینک. «خفف»: سبک گردانید.

تفسیر :

رسول الله صلی الله علیه وسلم، با استفاده از روش ترغیب و ترهیب در دل أصحاب خویش جرأت و شجاعت، بوجود می‌آورد و اراده‌ی آنان را قوی تر و روحیه شان را شادترمی نمود. و آنان را با الهام از کلام خدا برای جنگ آماده میکرد. چنانکه خداوند میفرماید: «يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلَى اَلْقِتالِ»: دراین آیه مبارکه، به مسلمانان ترغیب جهاداست. یعنی، اگرچه اندك باشند، دل از دست ندهند به عنایت الهی بردشمنی که ده برابرشان باشد نیز غالب میشوند؛ زیرا، مسلمانان خاص در راه الله متعال می‌جنگند، و جز رضای وی مطلبی ندارند؛ طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! با تمام قوا و نیرویت مؤمنان را به جنگ با مشرکین تحریک و تشویق کن.
سیرت نویسان می نویسند رسول الله صلی الله علیه وسلم در میدان بدر خطاب به صحابه فرمود: برخیزید بسوی بهشتی که پهنای آن به گستردگی آسمان‌ها وزمین است. فردی به نام عمیر بن حمام انصاری گفت: ای رسول الله! بهشتی به پهنایی آسمان‌ها و زمین؟! رسول الله فرمود: بلی. عُمَیر گفت: بَه! بَه! رسول الله فرمود: چرا به به می گویی؟ گفت: دوست دارم أهل آن باشم. رسول الله فرمود: تو أهل آن هستی. او تعدادی خرما در دست داشت. گفت: اگر این‌ها را تمام کنم دیر خواهد شد. خرماها را أنداخت و به جنگ ادامه داد تا اینکه کشته شد. (مختصر صحیح مسلم ش 1157.)
«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: ابو سعود گفته است: این بیان وعده‌ای است مملو از کرم و فضل خدای متعال که هر گروه از مسلمانان بر ده برابر خود غالب می‌آیند. (تفسیر ابو سعود ۲۴۷/۲.)؛ تا در معرکه صبر کنند و ثبات داشته باشند و به آن

ها بشارت بده که بیست تن صابر شکیبا از آن ها دوصد تن از دشمنان خود را مغلوب میسازند، عامل تعیین کننده در جبهه‌های نبرد، ایمان و پایداری است، نه تنها تعداد نفرات و موازنه‌ی ظاهری نیروها.

خواننده محترم !

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: دتفسیر(البحرالمحیط ۷۱۶/۴.) آمده است: به فصاحت این گفته توجه بعمل آورید که در جمله‌ی شرطیه‌ی اول قید صبر راآورده و درجمله‌ی شرطیه‌ی دوم نظیرش راحذف کرده است، و در دوم قید کافر بودن آنها را آورده، در حالیکه در اولی آن را حذف کرده است، وازآنجایی که صبر طلبی است شدید، در دوجمله تخفیف ثابت مانده است، سپس آیات‌را باگفته‌ی «وَاللّهُ مَعَ الصّابِرِينَ» ختم کرده است تا در شدت طلب مبالغه کند. و در بدیع این نوع را (احتباک) (استوار و نیکو کردن هرچیزی) میگویند. فصاحتش چقدر شیرین و بلاغتش چه زیباست!

«وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: و اگر یکصد جنگجوی صابر داشته باشد هزار تن از کافران را مغلوب خواهند نمود؛ به قولی: این آیه کریمه هرچند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند.

این آیه مبارکه، موازنه‌ی قوا را در عدد نفی می‌کند و به روحیّه، ایمان، صبر و اگاهی تکیه می‌کند و برای اینکه گمان نشود پیروزی بیست نفر بر دویست نفر مبالغه است، تکرار می‌کند که صد نفر بر هزار نفر چیره وغالب می شوند، به شرط آنکه مؤمن و صابر باشند.

درآغاز اِسلام، حکم جهاد با وجود يك دهم نیروهای دشمن، محقّق میشد. «عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: مسلمانان صدر اسلام دارای چنان ایمان، معرفت و یقینی بودند که پیروزی آنان بر ده برابر خود، قطعی و تضمین شده بود. «يَغْلِبُوا»، بیانگر تضمین بودن پیروزی است.

در جنگ های صدر اسلام، هرگز موازنه‌ی آماری وعددی بین مؤمنان و کفّار اصلاً وجود نداشت. از جمله در جنگ بدر، 313 نفر در برابر هزار نفر، در غزوه اُحد، 700 مسلمان در مقابل 3000 کافر، در غزوه خندق، سه هزار نفر در برابر ده هزار نفر و درغزوه موته، ده هزار مسلمان در مقابل صد هزار نفر از کفّار قرار داشتند.

«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لايَفْقَهُونَ(65)»: زیرا کافر، اسرار واقعی جنگ و همچنان مقاصد آنرا نمیداند. چون او سبب بزرگ نصرت و پیروزی را که عبارت از ایمان به الله است ترک نموده، ولی شما برای اعلای کلمه الله جهاد می کنید از این روی بصیرت و بینش او کور شده و شکست در حقش تحقق یافته و حتمی شده است.

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: از اِبن جَریج روایت کرده أند که مؤمنان سزاوار نصرت اِلهی کسانی هستند که پایداری کنند و از میدان معرکه نگریزند که در این صورت یک نفر توانایی رویاروی شدن با ده نفر را خواهد داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت حمزه را، با سی آسب سوار فرستاد و با أبو جهل که فرمانده سیصد نفر بود، روبرو شدند.

برخی از مفسران گفته اند که این حکم بر مسلمانان گران آمد و در مواردی ناخرسندی خود را از آن اِبراز میکردند، البته مدتی از اعلام آن گذشته بود که الله متعال به نسخ آن حکم کرد و فرمان داد که هرکس می تواند در برابر دو نفر از کافران مقاومت کند. برخی

دیگر هم گفته اند که شمار مسلمانان در آغاز کار بسیار اندک بود و چون شمار آنان رو به فزونی گذاشت، این حکم هم سبک تر شد.
قاریان ضعف را مانند مکث ومکث وفقر وفقر هم به فتح و هم به ضم خوانده اند و ضعفا جمع ضعیف است. همچنین فعل اسناد داده شده به «المائة» را نیز در دو جا به تاء و یا خوانده اند. مراد از ضعف، ضعف بدنی است و برخی هم گفته اند که مراد از آن سستی بینش و پایداری در دین است و مسلمانان از این حیث با همدیگر متفاوت بودند.
اگر بپرسند: چرا یک معنی، یعنی: پایداری گروهی در برابر گروه بیش تری، دوبار، یعنی: پیش از تخفیف و پس از آن تکرار شده است؟ درجواب آن باید گفت: تا دلالت کند که اندک بودن یا بسیار بودن در چنین جایگاهی تفاوت نخواهد کرد بلکه تفاوت در مقاومت بیست نفر در برابر دویست نفر و یکصد نفر در برابر هزار نفر و همچنین پایمردی یکصد نفر در برابر دویست نفر وهزار نفر در برابر دو هزار نفر است. (بنقل از تفسیر کشاف)

یادداشت:

ذکر اعداد 20 و 100 ممکن است بدین جهت باشد که در آن وقت تعداد مسلمانان در سریّه، اقلاً بیست؛ و در جیش، صد نفر میبود؛ و آیت آینده بعد از مدّتی فرود آمد که درتعداد مسلمانان افزوده بود: سریّه صد نفر؛ و جیش هزار نفر میبود. این دوآیت، در مواقع آن نسبت تفاوت اعداد را بیان می‌کند، و هنگام نزول آیت آینده شمار مسلمانان بیشتر شده بود. (بنقل از تفسیر کابلی)

شأن نزول آیه 65:

527- اِسحاق بن راهویه در مسند خود به از ابن عباس(رض) روایت کرده است: وقتی که پروردگار بی‌همتا بر مسلمانان تکلیف کرد که یک نفر از آنان به نبرد ده نفر از مشرکان برود. این کلام عزیز«إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ تاآخرآیه»نازل شد. اما این کار برای آنها دشواروسنگین بود، پس الله متعال چنین خواست که یک تن از مسلمین تنها با دو نفر مشرک بجنگد.
(اسحاق روایت کرده چنانچه در «مطالب العالیه» 3633 آمده است. و همچنان طبرانی 11398 و 11650 از ابن عباس روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11033 می‌گوید: این را طبرانی در معجم کبیر و معجم اوسط روایت کرده است، راوی‌های معجم اوسط راویی صحیح هستند، أصل این در بخاری 4652 از ابن عباس(رض) روایت شده است.).

الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴿۶۶﴾

هم اکنون الله از شما تخفیف داد چون دانست که در شما ضعفي وجود دارد بنابر این هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دوصد نفر پیروز میشوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان الله غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است.(۶۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ صَابِرَةٌ...»: دو حکم مذکور در دو آیه، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است. هنگامی که مسلمانان قوی‌الایمان باشند، میتوانند کافران بیشماری را درهم شکنند، و هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی عقیده شوند می‌توانند بر

کافران کمتری پیروز گردند. آیه 65 دالّ بر عزیمت و اراده است و آیه 66 دالّ بر رخصت و اجازه. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :

«اَلْآنَ خَفَّفَ اَللّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً»: امروز خداوند متعال، از این مسؤولیت شما کاست و بار مشقت را از گردن شما برداشته است. و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعف‌شان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان برآنان تخفیف و رخصت داد، لذا در أمر قِتال به شما رحم کرد.

«فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: روی این اساس باید یکی از شما در برابر دوتن از آنها بایستد و به این ترتیب یکصد مرد صابر و محتسب اجر و پاداش به اذن خدا بردوصد تن از دشمنان غلبه خواهند کرد، «وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ» وهزار تن از چنین کسانی دو هزار تن از دشمنان را شکست خواهند داد، «بِإِذْنِ اَللّهِ» با آسان کردن و تسهیل از جانب الله متعال.

«وَاَللّهُ مَعَ اَلصّابِرِينَ(66)»: در این هیچ شکی نیست که: انسان صابر، محبوب الله متعال ودر پناه او و مشمول اِمدادهای الهی است. یعنی همۀ این‌ها به کمک و قوت الله متعال به انجام خواهد رسید چرا که اوتعالی صابران را تأیید می‌کند و بر دشمنان‌شان پیروز می نماید.

این آیه دلالت بر آن دارد که: أهل اسلام هرگاه کم باشند و در برابر تعداد کثیری از دشمنان مسلح قرار گیرند نباید بترسند؛ اینکه مسلمانان در عدم مواجهه با آن‌ها از انواع و اقسام حیله‌ها کار گیرند تا زمانی که جانب مسلمانان تقویه شود؛ و اینکه قوت و نیرو ملازم توکل بر خداست.

از ابن عبّاس(رضی الله تعالی عنهما) در بخاری منقول است: حکمی که در آیه قبلی بیان یافته است که: مسلمانان در مقابل کفّار پافشاری نمایند، اگرچه درعدد ده برابرشان باشند، برمسلمانان گران آمد؛ این آیه مبارکه نازل گردید: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ- الآية» یعنی خداوند متعال ضعف شما را دیده، حکم اوّل را تخفیف نمود؛ اکنون به مسلمانان حکم می شود که اگر دشمن دو چند آنها باشد، اثبات قدم، فرض؛ و گریختن، حرام می باشد. (بنقل از تفسیر کابلی).

خواننده محترم !

در آیات متبرکه (67 الی 75) در مورد شرط اسیر گیری، پذیرش فدیه از آنان، مباح بودن استفاده از فدیه، مؤمنان عصر پیامبر خاتم از جهت اِیمان و هِجرت و نیرومندترین روابط؛ یعنی، روابط دینی، بحث بعمل می آید.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿٦٧﴾

برای هیچ پیغمبری سزاوار نیست و (نبوده) که او را اسیرهایی باشد تا در زمین قتل کند، (به وسیله شکست دشمن) شما متاع (عارضی) دنیا را می خواهید و الله (برای شما ثواب) آخرت را میخواهد، و الله غالب با حکمت است.(٦٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما كان لنبي»: در شأن هیچ پیامبری نیست، هیچ پیامبری را نسزد.

«أسرى»: جمع أسیر. «يثخن»: (ثخن): تار و مار گرداند، نابود گرداند، از پا در آورد، اِستیلاء یابد. عده ی بسیاری از مفسران، إثخان را به معنای استیلا و استقرار یافتن گرفته اند. عرض الدنیا: مال دنیا، کالای بی ارزش در مقابل فدیه ی أسیران. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتّى يُثْخِنَ فِي اَلْأَرْضِ»: یعنی برای هیچ یک از پیامبران مجاز نیست اسیرانی را به منظور اخذ فدیه بگیرد مگر زمانی که در کشتن کفار محارب، آنانیکه مانع راه الله متعال میشوند وبابندگان او می‌جنگند مبالغه کند و از این طریق جانب دولت اسلام تقویت شود و مایهٔ ترس و احترام واقع شود.

خدای سبحان و تعالی در این آیه مبارکه خبر می دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن وگرفتن فدیه از آنان، آنگونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند.

«تُرِيدُونَ عَرَضَ اَلدُّنْيا»: وشما ای مسلمانان در أخذ فدیه اِرادهٔ متاع زندگی دنیای ناپایدار را میخواهید. «وَاَللّهُ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ» درحالیکه خداوند متعال برای شما آخرتی پایدار و همیشگی میخواهد که عبارت است از ثواب آخرت که با اعزاز دین و قتل دشمنانش فراهم می‌شود.

در حالیکه خداوند متعال برای شما ارادهٔ بهشت‌های نعمت و رستگاری بزرگ را از خلال جهاد در راه الله و دفاع از دین دارد.

اوتعالی نیرومندی است که بر کار خود چیره است و کسی را که یاریش دهد یاری میدهد و کسانی را که با او بجنگند محو مینماید. او در تقدیر و تدبیر خود حکمت دارد و با عزّت خود شما را در جنگ یاری میرساند و با حکمت خود به شما احکام خویش از قبیل جنگ، اسارت، غنیمت، صلح وغیره را می‌آموزاند.

هدف اصلی در جنگ و جهاد اسلامی، رسیدن به منافع اخروی (جلب رضای خدا، تقویت حقّ وتلاش برای نجات مستضعفان) است، نه به دست آوردن غنائم و اسیر و فدیه گرفتن.

«وَ اَللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (67)»: او تعالی نیرومندی است که بر کار خود چیره است وکسی را که یاریش دهد یاری میدهد و کسانی را که با او بجنگند محو مینماید. او درتقدیر وتدبیر خود حکمت دارد و با عزّت خود شما را در جنگ یاری میرساند و باحکمت خود به شما احکام خویش از قبیل جنگ، اسارت، غنیمت، صلح وغیره را می‌آموزاند.

این آیه، هشداری است که اسیر و فدیه گرفتن برای آزادی آنان و جمع غنائم جنگی، مسلمانان را از هدف اصلی باز ندارد و ناخودآگاه ضربه نخورند.

همچنان قابل تذکر است که: رهنمودهای خداوند در زمینه‌ی مسائل جنگ، حکیمانه و بکارگیری آنها رمز عزّت وپیروزی است.

شأن نزول آیه 67:

اول: ازحضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که بعد از اینکه مشرکین در روز بدر شکست خوردند و هفتاد نفر از آنها کشته و هفتاد نفر نیز أسیر شدند، پیامبر صلّی الله علیه و سلم با من و أبوبکر و علی مشورت کرد.

أبوبکر گفت یا رسول الله! آنها بنی عم و أفراد عشیره‌ی ما هستند. به نظر من از آنها فدیه بگیر وگرفتن فدیه نشان می دهد که برکفار مسلط هستیم، و شاید هم هدایت شوند و بازوی ما بشوند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: پسر خطاب نظر توچیست؟ گفتم: والله من نظر ابوبکر را ندارم. اما من آرزو میکنم فلان را (یکی از نزدیکان خود حضرت عمر) برای من تسلیم کن تا گردنش را بزنم، وعقیل را به علی بدهی تاگردنش را بزنند، وحمزه را بر برادرش مسلط فرمایی تا گردنش را بزند، تا معلوم شود که درنهاد ما نسبت به مشرکین نرمش و سازش موجود نیست، آنها پیشوایان و بزرگان کفرند، پیامبر صلی الله علیه وسلم به اجرای نظر ابو بکر مایل بود و به سخنان من تمایلی نشان نداد، پس از آنها فدیه گرفت. فردا وقتی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدم، دیدم نشسته و با ابوبکر زار زار گریه می‌کنند، گفتم یا رسول الله! به من بگو: چه چیزی باعث گریه‌ی تو و رفیقت شده است؟ اگر سببی هست تا من هم گریه کنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «به خاطر فدیه‌ای گریه می‌کنم که یارانت آن را به من پیشنهاد کردند، عذاب آنها از این درخت به من نزدیکتر است». درختی در نزدیکی ایشان قرار داشت، آنگاه الله متعال آیه‌ی «ماكانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتّى يُثْخِنَ فِي اَلْأَرْضِ» نازل کرد. (زاد المسیر ۳۸۰/۳ و روایت از مسلم است).

دوم: وقتی عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم (درجنگ بدر) أسیر شد، بیست اوقیه طلا با خود داشت، آن را به عنوان فدیه به حساب نیاوردند، و مکلف شد فدیه‌ی برادرزاده‌اش را بپردازد، پس هشتاد اوقیه طلا را برای آزاد کردن آن دو فدیه داد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: فدیه‌ی عباس را أفزایش دهید، از او هشتاد اوقیه طلا فدیه گرفتند. عباس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مرا رها کردی که در بقیه‌ی عمرم از قریش گدایی کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: پس طلایی که نزد مادر فضل (أم الفضل) گذاشتی چه شد؟ گفت: کدام طلا؟ فرمود: تو به او گفتی: نمی‌دانم دراین سفر چه به‌سرم می‌آید؟ اگر برایم اتفاقی اُفتاد آن طلا برای تو و پسرت. گفت: برادرزاده! چه کسی این خبر را به تو داده است؟ فرمود: الله به من خبر داد. عباس گفت: شهادت میدهم که تو راستگویی، وتا امروز ندانستم که تو پیامبر خدایی. وبه دو برادر زاده‌اش دستور داد هر دو مسلمان شدند و در مورد آنها آیه‌ی «يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ اَلْأَسْرى...» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۴۲/۸).

لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴿۶۸﴾

اگر فرمان و حکم لازمی که از سوی الله گذشته است، نبود [که پیش از اتمام حجت کسی را عذاب نکند] مسلماً شما را به سبب اسیرانی که [بدون اجازه پیامبر و پیش از شروع جنگ] گرفتید، عذابی بزرگ می رسید.(۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابٌ»: فرمان، حکم و دستور.

«ولا کتاب من الله سبق»: اگر حکم پیشین الهی در لوح محفوظ ثبت نبود که شخص مخطیء در اجتهادش کیفر نشود و معذب نگردد.

«لمسکم فیما أخذتم»: به خاطر گرفتن فدیه از آرا در بدر، به عذابی سهمگین گرفتار می شدید. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر :
«لَوْلا كِتابٌ مِنَ اَللّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ(68)» «اگر حکم پیشین الهی نبود» در این‌که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به عنوان فدیه أسیران بدر «عذابی بزرگ میرسید».
روایت است وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «اگر این عذاب نازل می شد جز عمر هیچکس نجات نمی یافت».
بلی! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیه از أسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اِجتهادشان بر این مبنی اِستوار بود که زنده نگهداشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیه، می‌توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته وآینده اهل بدر است.
ابن‌کثیر میفرماید: «حکم أسیران در نزد جمهور علماء بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این‌که، امام (زمامدار مسلمانان) در باره اسیران کافر مُخَیَراست؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با بنی قریظه چنین کردند و اگر میخواهد فدیه (سربها) بگیرد چنانکه ایشان با اسیران بدر عمل کردند». (بنقل از. «تفسیر انوار القرآن».
قابل یادآوری است: که آیات (67 و68) به فدیه ی أسیران بدر و فرجام آن اشاره میکند که مسلمانان پیش از نزول آیات این حکم را اجرا کردند و حکم ازل نیز چنان بود که اگر کسی در اجتهادش به خطا رود، کیفر نمی بیند و این فدیه گرفتن هم درمقابل آزادی مشرکان، ازاحکام پیشین الهی بود و مسلمانان در اجتهادشان سرافراز گشتند و می بایست به حکم کتاب الله بر کافران چیره شوند و قدرت و شوکت نظامی خود را در همان دم آغازین معرکه با دشمن به تمام مردم نشان دهند تا پای از گلیم خویش بیرون نکشند. (حکمت این مبحث در شأن نزول آیه 67) بیان گردید.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٦٩﴾

آنچه از غنیمت [در میدان جنگ] گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.(۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مما غَنِمْتُمْ»: مراد مطلق غنیمت، یا فدیه اسیران است.
«حَلالاً طَيِّباً»: مراد مباح و آزاد است. حال اوّل و دوم (ما)، یا صفت مصدر محذوف(**أَكلاً**) بوده وبرای تأکید ذکرشده‌اند. تفسیرنور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :
مسلمانان از عتاب وتهدید که در آیات قبلی ذکری از آن بعمل آمد چنان ترسیدند که از مال غنیمت که فدیه اسیران نیز در آن شامل بود، بکلّی کنار گرفتند. این آیه به تسلیت آنها فرود آمد؛ یعنی، از عطایای اِلهی به طیب خاطر بخورید. طوریکه میفرماید:
«فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَيِّباً» ای گروه مجاهدین! از غنائمی که در جنگ از دشمنان گرفته‌اید، خدای تعالی بر شما حلال نموده بخورید که از آن جمله گرفتن فدیه از اسیران است، «طَيِّباً» چنین چیزی برای شما پاکیزه، وحلال است ودر آن حرمت و خباثتی نیست، چون ثمر و نتیجه‌ی جهاد شمامیباشد. درحدیث آمده است:«روزی من درسایه‌ی نیزه‌ام قرار دارد».

«وَاتَّقُوا اَللّٰه»: وبا اجرای فرامین پروردگار واجتناب از نواهی او تقوا را رعایت کنید، «إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(69)» والله متعال برای کسیکه گناه کند و توبه نماید بسیار بخشنده است. اوتعالی برای کسی که به سویش بازگردد دارای رحمت فراوان است و از جملۀ مغفرت او یکی هم این است که از کسانی که مرتکب کار بد شوند در میگذرد و از جملۀ رحمت او یکی هم این است که بندگان خود را در جهت کسب رضای خود توفیق می‌دهد.

قابل تذکر است که: از فحوای آیه مبارکه 69 بر می آید: الله متعال به خوردن غنایم جنگی أمر میکند که از مشرکان به دست می آید. خدا آن را مباح فرموده؛ چون ثمره و بهره‌ی پیکار و ایثار مؤمنان در راه دین و عقیده است.

يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به أسیرانی که در زیر دست شما اند بگو: اگر الله در دل‌های شما نیکی را معلوم کند البته به شما بهتر از آن فدیه ای که از شما گرفته شده میدهد، و شما را می آمرزد و الله بسیار آمرزگار (و) مهربان است.(٧٠)

تفسیر :

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که: به أسیران بدر بگوید: اگر در دلهایتان، صِدق و صَفا و اِخلاص و پاکی باشد، خداوند، بهتر از آنچه در راه آزادی خود می دهید، به شما عطا میکند و از پیشینه‌ی شما در می گذرد.

بطور مثال چند نفر از أسیران بدر از جمله: عباس، کاکای پیامبر و برادر زادگانش، نوفل و عقیل که مسلمان شدند و بهتر از أموالی که در راه فدیه ی خود دادند، به دست آوردند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ اَلْأَسْرىٰ» ای پیامبر! به أسیرانی بدر که به أسارت شما در آمده‌اند واز آنان فدیه گرفته‌آید، بگو:

«إِنْ يَعْلَمِ اَللّٰهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً» اگر الله متعال در قلوب شما ایمان و اِخلاصی بیابد و در اِدعای ایمان از جانب شما صداقتی بیابد، یعنی: حسن اِیمان و صلاح نیتی، «يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمّا أُخِذَ مِنْكُمْ» البته بهتر از آنچه از شما گرفته شد، یعنی فدیه، به شما می دهد. یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض میدهد، «وَ يَغْفِرْ لَكُمْ» و گناهان گذشته‌ی شما را پاک می‌کند.

از فهم آیه مبارکه در می یابیم که: حتّی شرکت در جنگ بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، مانع توبه و برگشت و دریافت مغفرت الهی نیست.

پذیرش اسلام، موجب گذشت از خطاها و سبب دریافت لطف ورحمت الهی است طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «وَاَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(70)» والله آمرزنده مهربان است. برای آنکه توبه کند وپشیمان گردد، دایره‌ی بخشایشش وسیع است، و دریای مهر و رحمتش بی‌کران.

شأن نزول آیه 70:

531- طبرانی در «معجم أوسط» از ابن عباس(رض) روایت کرده است: عباس(رض) می‌گفت که به الله این آیه در شأن من نازل گشته است، وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از اسلام‌آوردن خود آگاه کردم و خواهش نمودم همان بیست اوقیه (اوقیه، وزنه‌ای است معادل هفت مثقال.) را که [در روز بدر] نزد من موجود بود به من حساب کند. (پیامبر ابا ورزید) (تفسیر طبری، ج 10، ص 49.) و الله متعال به جای آن به من بیست غلام داد که

همة آن‌ها با سرمایه شخصی من تجارت می‌کنند، به اضافة امیدواری هایی که به مغفرت و آمرزش او دارم.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿٧١﴾

و اگر اسیران آزاد شده بخواهند [پس از آزاد شدنشان] به تو خیانت ورزند، [کار جدید و تازه ای نیست] آنان پیش از این هم به الله خیانت ورزیدند، پس او تو را بر آنان مسلط ساخت؛ و خدا دانا و حکیم است.(٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ قَبْلُ»: پیش از معرکه بدر. «فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ»: بر آنان چیره گردانید، مسلط کرد.

«عَلِيمٌ»: دانا به آفرینش. «حَكِيمٌ»: فرزانه در صنع خود.

تفسیر:

«وَإِنْ يُرِيدُوا خِيانَتَکَ»: و اگر آن اسیران بخواهند در ادعای ایمان قصد خیانت کنند یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام وخیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد، وپیمان خویش را بشکنند و مرتد شوند ودین اجداد خویش را بهتر وخوبتر بدارند.

«فَقَدْ خانُوا اَللّهَ مِنْ قَبْلُ»: قبل از این غزوه، یعنی غزوه‌ی بدر به الله خیانت کردند.

«فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ» :الله تو را نیرومند و برآنان پیروز کرد، و تو را بر آنان مسلط کرد. پس اگر باری دیگر بازهم به خیانت دست زنند، الله بازهم تو را بر آنان مسلط و پیروز خواهد کرد.

«وَاَللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (71)»: والله متعال حکیم است، به تمام جریانات آگاه است پس او سرانجام کارها وحکمتی راکه درآنها نهفته است، بهترمیداند. الله متعال به نیّت‌های دشمن آگاه وبه فرمانی که میدهد، حکیم ومصلحت اندیش است.

از مجموع این آیه مبارکه و آیه‌ی قبل استفاده می‌شود که اصل اصلاح و ارشاد و هدایت را نباید با احتمالات منفی نادیده گرفت. با آنکه مشرکان مکّه سالها نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم و نسبت به مسلمانان صدر اسلام انواع خیانت‌ها را روا داشتند، امّا اگر مصلحت بر آزاد سازی اسرا باشد، احتمال خیانت آنان، مانع عمل به وظیفه نشود.

بلی، باید نسبت به اسیران دشمن، نه سوء ظنّ صد درصد داشته باشیم، نه حسن ظنّ کامل، نه خشونت محض ونه رأفت تنها، بلکه با تیز هوشی، هوشیاری داریت وتوکّل وقاطعیّت وبامهربانی وعطوفت در این قضیه برخورد کنیم.

نظری کوتاهی به اسرای معرکه بدر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از اینکه به مدینه رسید، أسیران را درمیان أصحاب خود تقسیم نمود وفرمود: با آنها به خوبی رفتارکنید. (البداية والنهاية، ج 3، ص 306.)

این توصیه در واقع از این فرمودۀ الهی سر چشمه میگرفت که میفرماید: «وَيُطعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِۦ مِسكِينا وَيَتِيما وَأَسِيرًا ٨» (الإنسان: 8). (به خاطر محبتی که با الله دارند، به مسکین و یتیم و اسیر خوراک میدهند). ابو عزیز بن عمیر، برادر مصعب بن عمیر، مشاهدات خویش را این گونه بیان می‌کند: من در جنگ بدر از جمله أسیران بودم. پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد أسیران سفارش به نیکی نمود. من میان أنصار بودم. به جهت سفارش پیامبر أکرم صلی الله علیه وسلم آنها هر وقت که غذای شب وچاشت می خوردند، غذای بهتر آنرا به من می دادند. (مجمع الزوائد، ج 6، ص 86.).

أبوالعاص بن ربیع نیز میگوید: خداوند به أنصار جزای خیردهد. من درمیان آنها بودم. هروقت نان شب وظهر میخوردند، نان را به من میدادند و خودشان خرما میخوردند؛ چراکه نان کم‌تر یافت میشد. بنابر این، مرا بر خود ترجیح میدادند. ولید بن ولید بن‌مغیره نیز علاوه برتأیید مطالب فوق میگوید: خودشان پیاده راه می رفتند و ما سواره بودیم. (المغازی، واقدی، ج 1، ص 119.).

أساس این رفتار سراسر شفقت آمیز را، قرآن عظیم الشأن طرح ریزی نموده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز آن را به أصحاب و یارانش تعلیم داد و آنان به آن عمل نمودند و چنان در وجود أسیران أثر گذاشت که تعدادی از أشراف و بزرگانشان دین اسلام را پذیرفتند مانند أبو عزیز که قبل از رسیدن به مدینه مسلمان شد و همین طور سائب بن عبید که بعد از پرداخت فدیه اسلام را پذیرفت. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 474.).

أسیران در حالی به خانه هایشان بازگشتند که از دعوت اسلامی متأثر گشته و دل‌هایشان پاک شده بود. آنان در مجالس خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم و مکارم اخلاقی، محبت و گذشت، دعوت و تقوای او سخن می‌گفتند.

حقاً که این نوع برخورد کریمانه بیانگر برتری اسلام در رفتار با انسان‌ها بخصوص دشمنان میباشد. (التاریخ الإسلامی، ج 4، ص 175 – 176.).

نمونه از فدیه آزادی أُسرا:

مردم قریش جهت آزادی أسیرانشان که تعداد شان در حدود(70 نفر) میرسید، مبالغی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرستادند وهریکی ازقبیله قریش، أسیرش را آزاد گردانید. از جمله در فدیه آزادی عباس مبلغ20 اوقیه تعیین گردید.

سیرت نویسان می نویسند که: عباس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای پیامبر اسلام من مسلمان بودم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: الله بهتر میداند. اما ظاهراً علیه ما شمشیر کشیده بودی. بنابر این، خودت را و دو برادر زاده‌ات، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب، وهم پیمانت، عتبه بن عمرو، را باپرداخت فدیه آزاد کنیم. (تفصیل آن در شأن نزول آیه 67 گذشت.).

عباس(رض) میگوید: دربدل بیست اوقیه مالی که از من به غنیمت گرفته شد، خداوند در اسلام، بیست غلام به من داد. أفزون بر مغفرتی که در آخرت أُمیدش را دارم. (البخاری فی المغازی، باب 12، شمارة 4018.).

سیرت نویسان می آفزایند که برخی از: أنصار، ازرسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه خواستند تا فدیۀ عباس را بپردازند وگفتند: اِجازه بدهید فدیۀ خواهرزاده خود را بپردازیم! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به خدا شما نمیتوانید حتی یک درهم از فدیۀ عباس را کم بکنید. (شرح العسقلانی لصحیح البخاری، ج 7، ص 321، به نقل از المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 135.).

این تعبیر أنصار که گفتند: «اِبن أُختنا» (پسر خواهرما)، بدین دلیل بود که مادر بزرگ عباس أُمعبدالمطلب از بنی نجار یثرب بود. در ضمن (ابن اختنا، خواهر زاده ما) گفتن بیانگر أدب آنها در برخورد با رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ چرا که نمی خواستند با پرداخت فدیۀ عباس بر رسول الله صلی الله علیه وسلم منت بگذارند. بنابر این، نگفتند: ابن عمک (بچه کاکایت) از طرفی رسول الله صلی الله علیه وسلم به جهت آنکه این

موضوع را به اثبات برساند که در دین هیچ نوع تبعیض و تساهلی وجود ندارد، پیشنهاد آنان را نپذیرفت.(سیل‌الرشاد، حاحلی، ج 4، ص 135.).

این عملکرد رسول الله برای مسلمانان حاوی این پیام است که در اجرای فرامین الهی هیچ تفاوتی میان أقوام و خویشان و دیگران وجود ندارد؛ بلکه بر عکس، آن حضرت بهای آزادی عباس را سنگین‌ترنمود. (السيرة النبوية، ابی شهية، ج 2، ص 176.)

عباس(رض) بعد از پرداخت فدیهٔ آزادی خود و أفراد زیر نظر خود به مکه بازگشت ودرآنجا اسلامش را مخفی نمود و با مهارت خاصی به عنوان نیروی اطلاعاتی دولت اسلامی در مکه أنجام وظیفه نمود تا اینکه در فتح مکه چند ساعتی قبل از ورود لشکر اسلام، مسلمان بودن خود را اعلام کرد. (التربية القيادية، ج 3، ص 68.).

فدیه أبوالعاص بن ربیع، شوهر زینب، دختر رسول الله(ص):

عایشه(رض) میفرماید: وقتی مردم مکه بهای آزادی أسیران خود را فرستادند، زینب نیز جهت آزادی شوهرش، ابی‌العاص، مالی را فرستاد و آن گردنبندی بود که از مادرش به یادگار مانده بود. رسول الله با مشاهدهٔ آن گردنبند، شدیداً متأثر شد و به صحابه فرمود: اگر دوست دارید، أسیرش را آزاد کنید و مالش را برگردانید! صحابه نیز پذیرفتند و چنین کردند. (صحيح السيرة النبوية، ص 261.).

پیامبر صلی الله علیه وسلم از أبوالعاص تعهد گرفت که بین زینب و آمدنش مانع نشود وبه همین منظور زید بن حارثه وشخصی ازأنصار رافرستاد و فرمود: در وادی (یاجج نام محلی است در نزدیکی مکه) بمانید تا زینب از آنجا بگذرد، سپس وی را به مدینه برگردانید.(ابوداود، الجهاد، باب فی فداء الاسیر بالمال، شماره 2692.).

ابوالعاص بن ربیع، شوهر دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم، کسی بود که در برابر دعوت اسلامی هیچ گونه موضعگیری ننموده و با دست و زبان خود نیز هیچ گونه آسیبی به مسلمانان نرسانیده بود. در جنگ بدر نیز تنها کسی بود که هیچ نقشی نداشت؛ نه صدایی از او شنیده شد و نه اظهار نظری کرد و نه حمله‌ای نمود.

قریشیان چون به آزادی أسیرانشان پرداختند، زینب، دختر رسول الله نیز جهت آزادی شوهرش گردنبندی که مادرش خدیجه هنگام ازدواج به وی داده بود، فرستاد و چون این گردنبند برای رسول الله خاطره انگیز بود، خاطرات پدری و خاطرات زندگی با خدیجه و خاطرات خانوادگی و عاطفی وی زنده شد و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پدری است برخوردار از بالاترین درجات شفقت پدری بنابر این، احساسات و عواطف ایشان به جوش آمد و شفقت مهربانی بر قلب مبارکش طنین أفگند. بنابر این، خطاب به یارانش فرمود: اگر دوست دارید که أسیرانش را آزاد کنید و مالش را برگردانید، این کار را بکنید.(محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 480 - 487.).

سهیل بن عمرو در بین أسیران و سخنان سوده:

عبدالرحمن بن أسعد بن زراره(رض) میگوید: أسیران را به مدینه آوردند. سوده بنت زمعه، همسر رسول الله که درمحل آل‌عفرا بود و هنوز آیات حجاب نازل نشده بود، می‌گوید: من آمدم. مردم گفتند: این‌ها اسیران جنگی هستند. من به خانه‌ام برگشتم ورسول الله آنجا تشریف داشت. ناگهان چشمم به ابوزید، سهیل بن عمر، در گوشه خانه اُفتاد که دستانش با طناب به گردنش بسته شده بود. خطاب به او گفتم: أبوزید! دستانت را در اختیار آنها گذاشتید، چرا با عزت نمردید؟ ناگهان با صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم

از داخل خانه به خود آمدم. فرمود: آیا او را علیه الله و رسولش تحریک می‌نمایی؟ گفتم: به خدا وقتی أبوزید را در این وضعیت، مشاهده نمودم، نتوانستم خود را کنترل کنم و چنین گفتم.(السیرة النبویة، محمد صویانی، ج 2، ص 200).

مکرز بن حفص برای آزاد کردن سهیل بن عمرو به مدینه آمد. چون با مسلمانان به گفتگو پرداخت و به توافق رسیدند به وی گفتند: پس مال مورد نظر را بپرداز! او گفت: مرا به جای سهیل بازداشت نمائید تا او بهای آزادی خود را بیاورد. مسلمانان، سهیل را آزاد کردند و مکرز را بازداشت نمودند. در حدیثی مرسل، آمده است که عمر بن خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: به من اجازه بده تا دندان‌های سهیل را بکشم که زبانش آویزان شود تا کسی دیگر نتواند علیه شما لب به سخن بگشاید!.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من او را مثله نمی‌کنم تا مبادا خدا مرا مثله گرداند؛ هر چند که پیامبر باشم. سپس رسول الله خطاب به عمر فرمود: امید است درآینده به مقامی برسد که وی را سرزنش ننمائی. ابن کثیر میگوید: این همان مقامی بود که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ارتداد عرب و بروز نفاق، سهیل به آن دست یافت و به عنوان خطیب در مکه به ایراد سخن پرداخت و مردم را به ثبات بر دین حنیف تشویق نمود و گفت: «ای قریش، آخرین مردمان در قبول اسلام و اولین آنها در ارتداد نباشید. هر کس ما را نسبت به اسلام دچار شک و تردید گرداند، گردنش را میزنیم» (التأریخ السلامي، حمیدی، ج 4، ص 181).

رسول الله از مُثْله نمودن سهیل صرف نظر کرد واین عمل را؟ آفرینش خدا دانست و این عمل بزرگی است که رسول خدا (ج) آن را برای رهبرانی که در جنگ‌ها پیروز میشوند، آموزش داد. (محمد رسول الله، عرجون، ج 3، ص 474).

تعلیم و آموزش سواد به جای فدیه:

ابن‌عباس(رض) میفرماید: برخی از اسیران قادر به پرداخت فدیه آزادی خود نبودند. بنابر این، رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را مؤظف نمود تا به فرزندان أنصارسوادخواندن ونوشتن رابیاموزند.صحیح السیرة النبویة،ص 261)

وهرکدام از آنها ده کودک را آموزش میداد، این عمل به جای فدیه از او پذیرفته می شد. (التربیة القیادیة، ج 3، ص 74).

پذیرفتن آموزش از أسیران در شرایطی که مسلمانان شدیداً به مال نیاز و ضرورت داشتند، بیانگر نظر عمیق اسلام درباب علم و معرفت و مبارزه با بی‌سوادی است. البته از دینی که اولین فرامینش به خواندن و نوشتن تشویق می‌نماید، این عمل زیاد شگفت‌آور نیست؛ طوریکه در اولین آیه مبارکه آمده است: «اقرَأ بِاسمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ١ خَلَقَ ٱلإِنسَٰنَ مِن عَلَقٍ٢ ٱقرَأ وَرَبُّكَ ٱلأَكرَمُ٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلقَلَمِ٤» [العلق: 1-4]. (بخوان به نام ذاتی که تو را آفرید.

ذاتی که انسان را از خون بسته‌ای آفریده است. بخوان! که پروردگارت بزرگوار است. ذاتی که به وسیلهٔ قلم آموخت.).

با این عمل، رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین شخصیت است که هسته‌های اولیه مبارزه علیه بی سوادی و نشر خواندن و نوشتن را گذاشت. (السیرة النبویة، ابو شهبه، ج 2، ص 164 – 165).

تلاش ترور رسول الله بعد از معرکه بدر:

عروه بن زبیر میفرماید: عمیر بن وهب جمحی وصفوان بن امیه بعد از معرکه بدر در کنار کعبه با هم به مشورت پرداختند. عمیر، یکی از شیاطین قریش بود که همواره رسول الله و یارانش را آزار می داد و مسلمانان در مکه از جانب او مورد أذیت و آزار قرار میگرفتند. پسرش، وهب بن عمیر، جزو أسیران بدر بود. عمیر ازکشته شدگان بدر سخن به میان آورد. صفوان گفت: به الله سوگند! زندگی بعد از آنها هیچ لطفی ندارد.

عمیر گفت: راست گفتی! به الله قسم، اگر توان پرداخت قرضم را می‌داشتم و ازجانب فرزندانم مبنی برتلف نشدن آنان بعد از من، آسوده خاطر بودم، حتماً خود را به محمد میرساندم و او را می‌کشتم. و بهانه و دلیل من نیز بر این امر اسارت فرزندم در دست اوست.

صفوان ازفرصت استفاده نمود وگفت: قرض تورا پرداخت مینمایم وفرزندان تو با فرزندان من هیچ تفاوتی از نظر نفقه نخواهند داشت. عمیر گفت: پس این راز را نگهدار! آنگاه عمیر، شمشیرش را زهرآلود کرد و به سوی مدینه رهسپار گردید.

عمر بن خطاب در جمع مسلمانان، از روز بدر سخن میگفت و لطف و اِحسان خداوند متعال در حق مسلمانان را یادآوری می نمود که ناگهان چشمش به عمیر بن وَهب أُفتاد که جلوی مسجد، در حال خوابانیدن شترش بود و شمشیر خود را نیز به گردن آویخته بود.

عمر گفت: این سگ و دشمن الله، عمیر بن و هب است و جهت توطئه و برپا نمودن شری آمده است. حضرت عمر(رض) نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم رفت وگفت: عمیر بن‌وهب، دشمن خدا، مسلح آمده است.

رسول الله فرمود: بگذارید نزد من بیاید. حضرت عمر(رض) آمد وحمائل شمشیرش را گرفت و خطاب به انصار گفت: نزد رسول الله حاضر شوید؛ چراکه این فرد خبیث و غیر قابل اعتمادی است.

سپس وی را نزد رسول الله آوردند. و چون پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم وی را دید که حضرت عمر(رض) حمائل شمشیرش راگرفته است و میکشد، گفت: «عمر! او را رها کن. عمیر! بیا اینجا». عمیر جلو آمد وگفت: «صبح بخیر» و این خوش آمد زمان جاهلیت بود. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «خداوند خوش امد بهتری از این را که خوش آمد بهشتیان است، به ما عنایت نموده و آن «السلام علیکم» است». (صحیح السيرة النبوية، ص 259.).

عمیر گفت: البته دیری نمیشود که از أحوال پرسی قومت فاصله گرفتی. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «برای چه کاری آمده‌ای»؟ عمیر گفت: به خاطر أسیری که در دست شماست آمده‌ام.

پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «چرا شمشیری با خود حمل نموده‌ای»؟ عمیر گفت: خداوند این شمشیر ها را ناکام گرداند، مگر توانستند برای ما کاری انجام دهند.

پیامبر فرمود: هدف اصلی تو از آمدنت چیست؟ عمیر گفت: برای کاری غیر از آنچه بیان نمودم، به اینجا نیامده‌ام.

رسول الله فرمود: «برای امری غیر از این موضوع آمده‌ای؛ چراکه تو و صفوان کنار خانه کعبه نشسته بودید و ازکشته شدگان بدر، سخن میگفتید. تو گفتی: اگر مقروض نمیبودم و فرزندان خردسال و ناتوانی نمیداشتم، حتماً خودم را به محمد میرساندم و او را به قتل

میرساندم. آنگاه صفوان گفت: من سرپرستی فرزندان تو را عهده‌دار میگردم و قرض تو را نیز پرداخت مینمایم و اکنون الله، میان من و انجام مأموریتی که تو داری حائل است».
عمیر گفت: من شهادت میدهم که تو رسول الله هستی؛ حقاً که تو از آسمان خبر می‌آوری، امّا ما تو را تکذیب مینمودیم؛ چون از این موضوع جز من و صفوان کسی دیگر اطلاع نداشت و یقیین دارم که حتماً خداوند به تو اطلاع داده است. سپاس خدایی را که مرا به سوی اسلام هدایت نمود و مرا به راه درست فراخواند. آن گاه شهادت را بر زبان آورد.
سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به برادرتان مسائل دینی و قرآن بیاموزید و أسیرش را نیز آزاد گردانید!
عمیر گفت: ای پیامبر من در راستای جلوگیری از فرامین و دستورات خداوند تلاش زیادی نمودم وبا مسلمانان با خشونت رفتار نمودم بنابراین، دوست دارم اگر اجازه بدهی به مکه بروم وآنها رابه سوی الله ورسول واسلام، فراخوانم. شاید خداوند آنهارا به وسیلهٔ من هدایت نماید و در غیر این صورت به آزار و اذیت آنها خواهم پرداخت؛ چنانکه درگذشته یاران تورا اذیت و آزار میدادم. پیامبر به وی اجازه داد و او به مکه برگشت.
از طرفی دیگر صفوان بن أمیه بعد از خروج عمیر به مردم می‌گفت: به همین زودی خبر داغ ومهمی از واقعه‌ای بسیار بزرگ به شما خواهد رسید که بدر را هم فراموش خواهید نمود. به همین دلیل هر کاروانی که می‌آمد از آن سؤال مینمود. تا اینکه سوارکاری خبر اسلام آوردن عمیر را به اطلاع او رساند.
صفوان، قسم یادنمود که هرگز باعمیر حرف نزند واصلاً به وی نفعی نرساند.» (صحیح السیرة النبویة، ص 260.).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿۷۲﴾

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مالها و جانهای خود در راه الله جهاد کردند، و آنانی که (مهاجرین را) جای دادند و مدد کردند، این جماعت دوستان و خیرخواه یکدیگراند. و آنانی که ایمان آوردند و (لیکن) هجرت نکرده‌اند، شما را از دوستی آنها هیچ سهمی نیست، تا آن که هجرت کنند (از مکه به مدینه). و اگر (همین مسلمانان غیر مهاجر) در کارهای دین از شما مدد طلب کنند، پس بر شماست مدد کردن آنها، مگر اینکه علیه قومی که میان شما و آنها عهد و پیمان است، و الله به آن چه می‌کنید بیناست.(۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاوَوْا»: منزل ومأوی دادند. پناه دادند، جای دادن. «وَلاَیَة»: نصرت. مدد و یاری «إِسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ»: در امردین ازشما کمک ویاری خواستند تادین خود راحفظ کنند وخویشتن را از شکنجه و آزاری برهانند که به سبب داشتن دین و ایمان، متوجّه آنان میگردد. «میثاق»: مراد پیمان ترک مخاصمه است. «ترجمهٔ معانی قرآن»

خواننده محترم !

در سال سیزدهم بعثت و پس از ده سال از دعوت علنی پیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم به اسلام، هنوز مشرکان مکّه دست از اذیّت و آزار پیامبر ومسلمانان برنداشته بودند

و روز به روز بر شدّت آن می افزودند تا اینکه در نهایت تصمیم اتخاذ نمودند که طی یک پلان منظم و اقدامی دسته جمعی، پیامبر صلی الله علیه وسلم را به قتل برسانند ومطابق تصور خویش طوری فیصله نموده بودند که اسلام را بکلی از روی زمین ریشه‌کن کنند.
بعد از اطلاع رسول الله صلی الله علیه وسلم با یار خویش حضرت ابوبکر صدیق شبانه مقدّمات هجرت فراهم شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اوّل ماه ربیع‌الاوّل ابتدا به غار ثور رفتند و به مدّت سه روز در آنجا به گونه‌ای معجزه‌آسا مخفی شدند، وبعداً با پیمودن مسافتی در حدود چهارصد کیلومتر، روز دوازدهم ربیع الاوّل به محلّه‌ی قبا رسیدند ومردم یثرب، از مهاجران استقبال شایانی به عمل آوردند وآنها را با آغوش باز پذیرفتند و یثرب را به «مدینةالنبیّ» و «مدینة الرّسول»، تغییر نام دادند.
مهاجران، کسانی هستند که در مکّه به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و چون در آنجا تحت فشار بودند، خانه وکاشانه‌ی خود را رها کرده به همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند و انصار، مسلمانانی هستند که از پیامبر اسلام و مهاجران استقبال و آنان را در بین خود جای داده و یاری نمودند.
درآیه مبارکه، محورهایی همچون: پیوند مهاجرین و انصار، ضرورت هجرت، بی‌اعتنایی به مرفّهان گریزان از هجرت، تعهّد متقابل میان مهاجران و انصار و نجات مسلمانان دربند، در صورت عدم ضرر به پیمان‌های قبلی، مطرح شده است.
خداوند متعال این سوره مبارکه را بابیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهارگروه دسته بندی میکند و جایگاه هردسته از آنان را در قبال این حکم بیان میکند تاهرگروه، دوستان‌شان راکه ازآنان یاری میجویند، بشناسند.
«إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا» آنان‌که به الله متعال ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نمودند، «وَ هَاجَرُوا» و از بلاد کفر به خاطر محبت و عشق به الله و پیامبراش، دار و دیار خود را ترک نمودند، به سرزمین اسلام هجرت کرده.
حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا ولبیک گفتن به ندای او، وطن خویش راترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند، «وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ» و با جان و مال خویش در راه الله و به منظور اعلای کلمهٔ به جهاد دشمنان برخاستند، در حالی که خود مهاجر بودند.
«وَ ٱلَّذِينَ ءَاوَوْا وَ نَصَرُوا» و آنان که مهاجران را در دیار خود پناه داده و با جان و مال خویش با آنها همدردی نمودند (یعنی جماعت انصارمدینه) این‌ها باهم در نصرت و جهاد و نیکی و تقوا برادر اند.
«أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» افراد متصف به صفات فاضله و حمیده ولی و یاور یکدیگرند، از این رو در بین مهاجران و انصار برادری را برقرار کرد.
البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می شویم که علما برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.
به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یک دیگر میراث می برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یک دیگر میراث می بردند، سپس الله متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (75) از همین سوره: «وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡض» منسوخ گردانید.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهاجِرُوا» اما آنانی که ایمان آورده ولی در دیار کفر یعنی درمکه باقی ماندند و به مدینه مهاجرت ننمودند، «ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّى يُهاجِرُوا» طبیعی است که بین شما و آنها برادری و دوستیی نیست ارث و ولایت در بین شما و آنان برقرار نمیشود. یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به‌سر می برند، مگر تا زمانیکه بلاد کفر را ترک کنند و به بلاد اسلام هجرت گزینند، و الزامات خویشاوندی دینی رابه جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند.

«وَ إِنِ اِسْتَنْصَرُوكُمْ فِي اَلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ اَلنَّصْرُ» با این حال اگر اینان یعنی گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده اند، از شما برای رفع ظلم وستم کمک و یاری خواستند برشما لازم است به یاری آنها بشتابید و در مقابل دشمنانشان آنان را یاری دهید؛ چون برادر شما می‌باشند.

«إِلاّ عَلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ» مگر زمانی که طرف مقابل آن‌ها قومی باشند که بین شما وآنها معاهداتی باشد که در این صورت باید این عهد و پیمان صلح را محترم بدارید و مسلمانان را بر کافران معاهد یاری نرسانید به خصوص اگر آن مسلمانان با آن کفار در دیارشان باشند.

«وَاَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(72)»:والله سبحان وتعالی نهان و آشکار را می داند و به تمام امور پوشیده و ظاهر آگاهي و بر همه چيز احاطه دارد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴿٧٣﴾

وکسانیکه کفرورزیدند یاران یکدیگرند،(و)اگرشما این دستور راعملی نکنید (و با کفار قطع رابطه نکنید) در زمین فتنه و فساد بزرگی برپا خواهد شد.(۷۳)

تفسیر :

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ»: آنانی که به الله کافر شدند برخی برخی دیگر را یاری میرسانند وباهم دوستی می‌کنند، این بیان، در برگیرنده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است.

کافر ومسلم نه رفاقت حقیقی دارند، و نه وارث یکدیگر شده میتوانند. کافر رفیق و وارث کافر است؛ بلکه تمام کافران در دشمنی با شما از هم فرقی ندارند؛ هر وقت که دست یابند، در آزار مسلمانان ناتوان صرفه نمی‌کنند «إِلاّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي اَلْأَرْضِ وَفَسادٌ كَبِيرٌ(73)»: به یاد داشته باشید که: پذیرفتن ولایت و سلطه‌ی کافران، فساد و فتنه‌ای بزرگ در زمین است. یعنی اگر شما به این قاعده در دوستی و موالات با مؤمنان و دشمنی با کفار عمل نکنید و به اجرای فرامین پروردگار خود نپردازید یقیناً فتنه و فسادی بزرگ واقع خواهد شد و أهل کفر بر أهل اسلام قوت و نیرو خواهند یافت و جانب دین ضعیف خواهد شد آنگاه خواهید دید که همهٔ کفار بر علیه مؤمنان ائیتلاف خواهند کرد و با پیروزی کفر والحاد فساد برپای خواهد گشت. نباید فراموش کردکه: اگر میان شما مسلمانان، پیوند محکم ولایت نباشد، کفّار متّحد شده شما را نابود می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «من جامع

المشرک و سکن معه فانه مثله: هرکس بامشرک درآمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

شأن نزول آیه 73:

ـ ابن جریر و ابو شیخ از طریق سُدّی از ابو مالک روایت کرده اند: شخصي گفت: ما خویشاوندان مشرک خود را از ارث محروم نمی‌کنیم، پس الله متعال آیه: «وَالَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ): را نازل کرد (طبری 16357 روایت کرده و این مرسل است.).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴿٧٤﴾

وکسانیکه ایمان آوردند و هجرت کرده‌اند و در راه الله جهاد کرده‌اند، و آنان که جای دادند (مهاجرین را) و مدد کردند. همین جماعت در حقیقت مؤمنان کامل‌اند (که برایشان آمرزش و روزی عزت مندانه است.(۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

آیات پیشین متضمّن تعهّد و مسؤولیت و یاری مؤمنان با همدیگر است، و این آیه بیان‌گر ستایش و بزرگداشت آنان و مقام و منزلت ایشان است. طوریکه میفرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ» وآنانیکه به الله و پیامبرایمان آورده وازبلد کفر به بلداسلام مهاجر شدند و در راه الله و به منظور اعلای کلمهٔ او جهاد کردند، در جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ملاحظه میداریم که: ارزش کارها، زمانی است که؛ آنها رنگ خدایی و انگیزه‌ی الهی داشته باشد.

تفسیر :

ایمان واقعی، درهجرت، جهاد، پناه‌دادن ویاری‌رساندن مسلمانان مجاهد، بروز میکند.

طوریکه آمده است: «وَ اَلَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا» و آن دسته از أهل مدینه که به آنها یاری رسانیده پناه دادند و ایثار و فداکاری نمودند.

«أُولئِکَ هُمُ اَلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»: این ها کسانی اند که در ایمان خویش صادق و به پروردگار خودمخلص‌أند.آنان کسانی هستندکه ایمان خودرا به‌راستی پیوستند وآنرا محقق ساختند وبه هرکاری که مقتضی بود، تن دادند و از وطن خود هجرت کردند و از خانواده خود جدا شدند و برای دین از مال دنیا دل کندند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ(74)»: و به زودی خدای تعالی گناهان‌شان را خواهد بخشید و به آنها رزق و روزیی پاکیزه و با برکت و گرامی عطا خواهد نمود، این روزی در بهشت نعمت توأم با روشنی چشم و آسودگی خاطر و سرور نفس خواهد بود.

هجرت و جهاد، عامل بخشایش و نزول رزق بخصوص الهی است. اگر به خاطر هجرت و جهاد از رزق اندك بگذرید، مطمین باشید که به رزق کریم و شایسته‌ی الهی دست می یابید.

رزق کریم: عبارت از روزی شایسته‌ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

مفسران گفته‌اند: در این آیات تکرار نیست؛ چون آیات پیشین متضمن ولایت و نصرت بین مؤمنین است، و این آیات متضمن تمجید و تحسین است، و سرانجام حال مؤمنان پاک عبارت است از بخشودگی و روزی سخاوتمندانه در بهشت پرنعمت.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (72 الی 75) در می یابیم که مؤمنان در رویارویی با کافران به چهارگتگوری تقسیم می گردیده اند:
مهاجران پیشگام نخستین پیش از معرکه بدر تا زمان صلح حدیبیه.
انصار مدینه که برادران مهاجر خود را جای دادند وبه اِکرام گرفتند.
مؤمنانی که مهاجرت نکردند.
مؤمنانی که پس از صلح حدیبیه مهاجرت کردند.

گروپ اول: چه مرد وچه زن-که در بدایت آیه 72 ذکری از آن بعمل آمده است، کسانی أند که به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و پیش از معرکه بدر تا صلح حدیبیه (سال ششم هجری) به پیامبرصلی الله علیه وسلم پیوستند و دیار و أموال خود را در مکه بر جای گذاشتند و به خاطر دین الله اِیثار کردند و جان و مال خود را در طبق اِخلاص نهادند. اِینان، بهترین، برترین و کاملترین یاران پیامبر صلی الله علیه والسلام که: اصطلاحات «ایمان»، «هجرت» و«ترک وطن» رابه خود اختصاص دادند وبادین پاک و دلی مالامال از عشق به حق از دست مشرکان گریختند، تا خشنودی ورضای پروردگار و پیام آورش را نصیب خود کنند و با أموالشان، ساز و برگ جنگی تدارک ببینند و علیه باطل به میدان جنگ ومبارزه بروند و از دارایی خود نیز دیگران رابرخوردار نمایند، و از مشقت و سختی خوف وهراسی نداشته باشند.

گروپ دوم: یعنی، انصار که با آغوش باز پیامبر و مهاجران را جای دادند و پشتیبانی کردند ومدینه، پایتخت اسلام و مرکز نشر دعوت به تمام جاهای دور دست سرزمین وپناهگاه مهاجران گردید. انصار با بذل مال خود، آنان را یاری دادند و از هیچگونه کمکی دریغ نورزیدند. به دلیل ظاهر آیه، انصار، در فضیلت و امتیاز پس از مهاجران قرار دارند. هر دو گروه، دوستان و یاران و مددکاران وبرخی سرپرست برخی دیگر و درحقوق ومصالح عمومی مشترک اند. پیامبر نور و رحمت میان آنان برنامه‌ی «إخاء» (برادری) برقرار کرد.

توصیف و تعریف این یاران برجسته‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم در چند جای از قرآن عظیم الشأن آمده است که از جمله: (سوره توبه / آیات 100 و117، سوره حشر/ آیات 8 الی 9).

گروپ سوم: مؤمنانی اند که با وجود توانایی، هجرت نکردند ومکه را به جای نگذاشتند. بنابراین، سایرمسلمانان، تازمانیکه اینگروه هجرت نکنند، هیچگونه تعهد وکمکی در قبال آنان ندارند.
این آیه چنان یاد میدهد که باید مسلمانان در حفظ و رعایت شخصیت ذاتی همدیگر واستقلال شان بسیار کوشا وحریص باشند و هر مسلمانی هرگاه در سرزمین غیراسلامی موردآزار قرارگرفت، بایدکوچ کندوآنجا را ترک نماید.

گروپ چهارم: یا «و الذین اتبعوهم بإحسان»، مؤمنانی اند که پس از صلح حدیبیه، و پس از آن که مؤمنان به شوکت و قدرت رسیدند، دست به هجرت زدند. «والذین جاؤوا من بعدهم...» (سوره حشر/ آیه 10) حکم اِینان نیز در أجر و پاداش و منزلت از زُمره‌ی سایر مسلمانان پیشتاز به شمار می آیند و از فضیلت ویژه ای برخوردارند.

قابل تذکر است که: پس از فتح مکه، هجرت در صدر اسلام پایان یافت؛ چون مکه نیز

سرزمین اِسلام و از جملهی دارالاسلام به شمار آمد.
تکرار این آیات بدین سبب است که: آیه ی 72 نشان می دهد که رابطه ی اسلام از رابطه ی نسبی، بسی قوی ترمی باشد. آیه ی 74 در بیان قدر و منزلت یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم است و آنان، مؤمنان واقعی اند و آیه ی پایانی نیز بیان می دارد که آنان که پس از صلح حدیبیه به مدینه هجرت کرده و ایمان آورده اند، از سایر مسلمانان جدا نیستند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿۷۵﴾

وآنها ئکه بعدا ایمان آوردند بعد (از نزول این آیت) و هجرت کردند و همرای شما جهاد کردند، پس این جماعت نیز از جملهٔ شمااند، و صاحبان قرابت، بعضی آنها به بعضی نزدیکتر اند (در استحقاق میراث نسبت سایر مؤمنان) در کتاب الله. یقیناً الله به هر چیزی داناست.(۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُوْلُوالأرْحَامِ»: اقرباء. خویشاوندان. «أوْلَیا»: سزاوارتر. «كِتَابِ اللهِ»: کتاب خدا قرآن.
باید گفت که: یکی از مصادیق آیه مبارکه، ارث است که پیش از اسلام، در برخی از حالات بر اساس پسر خواندگی و عهد و پیمان بود، ولی اسلام آن را بر محور خویشاوندی و دینداری قرار داد.
در ضمن قابل تذکر است که: مؤمنان سابق و قدیمی باید کسانی را که در آینده ایمان میآورند و هجرت میکنند، همانند خود مؤمن حقیقی بدانند. «وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ... فَأُولئِكَ مِنْكُمْ» بلی آغوش جامعه اسلامی، به روی همه باز است و مسلمانی در مدار بسته و انحصاری نیست، گرچه سابقه مي تواند امتیازات معنوی بیشتری رابه دنبال داشته باشد.(تفسیرنور: «ترجمهٔ معانی قرآن»
تفسیر :
«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولِئكَ مِنْكُمْ»: وآنانی که بعد از این ایمان آوردهاند. یعنی: بعد از نزول این آیات، و هجرت نموده و همراه شما جهاد کردهاند یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوستهاند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در اِستحقاق موالات و یاریگری، کمال اِیمان و مغفرت و برخورداری از روزیای نیک و شایسته، از جمله مهاجران و انصارند. یادآور میشویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند.
«وَأُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللهِ»: یعنی خویشاوندان نزدیک در قضیهی اِرث، در شریعت وحکم خداوند متعال از بیگانهگان برتر و مستحق ترند.
علماء گفتهاند این آیه ناسخ اِرثی است که از طریق «حلف» و بستن پیمان اُخوت حاصل می شد.
«إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ(75)»: علم الله متعال بر همه چیز احاطه دارد، پس هر چه را که خدا قرار داده باشد درست و عین صلاح و حکمت است برای آن که دلی آگاه داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد.

شأن نزول آیه 75:

ابن عباس(رض) میفرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی

عقیده، میراث می بردند تا آنکه این آیه کریمه نازل شد: «وَأُوْلُواْ ٱلأَرحَامِ». آنگاه میراث بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلق گرفت». یعنی: این آیه ناسخ آن حکم است. اما«ولایت عامه» یعنی رابطه نصرت وتعاون میان مسلمانان وخویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

533- ک: ابن جریر از ابن زبیر(رض) روایت کرده است: دو نفر باهم معاهده‌ای مبنی بر ارث بردن هریک از دیگری می بستند، در این باره «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ...» نازل شد(طبری 16368 و 16369 از طریق عیسی بن حارث روایت کرده است.)

534- ابن سعد از طریق هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زبیر بن عوام و کعب بن مالک پیمان برادری بست.

زبیر می‌گفت: چون کعب در جنگ احد مجروح شد با خود گفتم: اگر دنیا را ترک گوید و به جوار رحمت ایزدی بپیوندد، من از او ارث خواهم برد، پس الله متعال آیه: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ» را نازل گردانید. از آن پس ارث به خویشاوندان و نزدیکان محدود شد و ارثبردن برادرخوانده‌ها از یکدیگر پایان یافت (مرسل و ضعیف است. به «زاد المنثور» 3 / 373 نگاه کنید.).

پایان تفسیر سوره‌ی أنفال

اللهم صل وسلم وبارك على محمد وآله وصحبه أجمعين.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التوبة

جزء – (10 – 11)

سوره توبه در مدینه نازل شده و دارای یکصد و بیست و نه (۱۲۹) آیه و شانزده (۱۶) رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است.

طوریکه یادآور شدیم سوره التوبه از جمله سوره های مدنی بوده که در سال نهم هجری درجنگ تبوک نازل شد.

قاضی محمد ثناء الله مظهری مفسر تفسیر مظهری درمورد سوره توبه می نویسد که: سوره توبه که به آن سوره «برائت» نیز گفته می شود؛ برائت از این جهت که در آن ذکر برائت از کار آمده، و توبه به این سبب که در آن بیان تو به مسلمانان به میان آمده است. [تفسیر مظهری]

توبه:

توبه به معنی رجوع و برگشتن.

علت نام گذاری این سوره بنام توبه:

طوریکه در فوق هم یادآورشدیم:

سوره توبه یا براءة در سال نهم هجرت در مدینه نازل شده در حالیکه مکه در سال هشتم هجرت فتح گردید و سال حجة الوداع رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال دهم هجرت بوده است و بناءً به گفته قِتاده و مُجاهد این سوره آخرین سوره ایست که در مدینه به قلب پاك رسول أكرم صلی الله علیه وسلم وحی و نازل شد.

این سوره به نام‌های متعدد موسوم گشته است، وحتی بعضی از مفسرین آن را به چهارده نام مسمی نموده اند.

مُفَسِر کبیر جهان اِسلام علامه جارالله زَمَخشَری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذی‌الحجه ۵۳۸ هـ . ق) أسمای سوره توبه را به ترتیب ذیل شمرده وبیان نموده است:

«برائت، توبه، مقشقشة، مبعثرة، مشرده، المخزیه، الفاضحه، المثیره، الحافره، المنكلة، المدمدمة، و سوره‌ی عذاب».

و گفته است چون در آن پذیرش توبه‌ی مؤمنان آمده است و از نفاق تبری (تقشقش) می‌کند، و أسرار منافقان را پراگنده (تبعثر) می‌کند و آنها را رسوا کرده مجازات می‌نماید، و آنها را سرگردان و خوار نموده و بر آنان غضب می‌گیرد.(تفسیر کشاف ۲۴۱/۲).

ولی باید گفت که نام: این سوره «توبه» از صدر اسلام تا عصر حاضردر مصاحف کشور های اسلامی به همین نام یاد می گردد. سبب نام گذاری این سوره، بنام «توبه» دلایل متعددی دارد، از جمله، استعمال کلمه «توبه» وهم کلمات که مفهوم توبه را میرساند در این سوره نسبت به سایر سوره های قرآنی زیاد بعمل آمده است.

همچنان دراین سوره شرح حال درس آموز توبه 3 تن از متخلفان غزوه تبوک به بیان گرفته شده است.

از آن جهت که در این سوره، بارها از توبه‌ی انسان و بازگشت لطف الهی سخن به میان آمده است و «برائت»، بدان جهت که این سوره با اعلام برائت از مشرکان آغاز شده است.

نام‌ها و وجه ده گانه سوره توبه :

1 - «برائة» و وجه تسمیه بدین نام آن است که سوره بدین لفظ شروع شده و گذشته از آن درباره اِظهار «برائت» و بیزاری ازکفار نازل گشته است.

2 - «توبة» و این نام بدان جهت است که ذکر توبه در آن بسیار شده مانند این آیات: «وَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلى مَنْ یشاءُ-15»، «فَإِنْ یتُوبُوا یک خَیراً لَهُمْ 74»، «وثُمَّ تابَ عَلَیهِمْ لِیتُوبُوا -118».

3 - «فاضحة» (رسوا کننده) سعید بن جُبَیر گوید: پیش ابن عباس (رض) نام سوره توبه را بر زبان جاری کردم گفت: این سوره فاضحه است زیرا همچنان آیات (این سوره) درباره منافقین پشت سرهم نازل شد تاجایی که ما ترسیدیم نام هیچیک از آنان را نیز باقی نگذارد و خلاصه بدان جهت آن را بدین اسم نامیدند که موجب رسوایی منافقین گشت.

4 - «مبعثِرة» ابن عباس(رض) گوید: وجه تسمیه سوره بدین نام آن است که از أسرار درونی منافقان کاوش می کند.

5 - «مقشقشه» (رهاننده) ابن عباس(رض) گوید: آن را بدین نام خواندند بخاطر آنکه هرکه بدان ایمان داشته باشد ازنفاق وشرک رها گردد، زیرا در این سوره دعوت به اخلاص شده، و در حدیث است که سوره «قُلْ یا أَیهَا الْکافِرُونَ» وسوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را«مقشقشان» می نامیدند، و این نام بهمان خاطر بود که این دو سوره انسان را از شرک می رهاند.

6 - «بحوث»،ابو ایوب انصاری وجه تسمیه بدین نام را نیز همان کاوش از أسرار منافقان ذکر کرده.

7 - «مدمدمة» (نابود کننده) چون «دمدم» بمعنای هلاکت آمده و آیه: «فَدَمْدَمَ عَلَیهِمْ رَبُّهُمْ» نیز بهمین معنا است. و این نام را سفیان بن عیینه ذکر کرده.

8 - «حافرة» (آشکار کننده) چون ازروی مقاصد قبلی منافقین پرده برداشته و آنچه در دل مستور می داشتند آشکار ساخت. و این نامی است که حسن برای این سوره ذکر کرده.

9 - «مثیره» (أفشاننده) بخاطر آنکه زشتیها ورسوایی‌های منافقان را بر ملا سازد. این وجه از قتاده نقل شده است.

10 - «سوره عذاب» و این را حذیفه ذکر کرده، بخاطر آنکه در باره عذاب کافران نازل گشته. و عاصم به سندش از حذیفه روایت کرده که گفته: مردم این سوره را سوره توبه نامند، ولی سوره عذاب است. (بنقل از تفسیر فارقان شیخ بها الدین حسینی).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره توبه:

طوریکه درفوق یادآورشدیم تعداد آیات مبارکه سوره توبه به (صدوبیستونه آیه) (129) میرسد و تعداد حروف آن به ده‌هزاروچهارصدوهشتاد حرف (10480) میرسد (لازم به ذکر است که أقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است.) برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.

فضیلت سوره توبه:

قَالَ ابن عباس «التَّوْبَةُ هِيَ الْفَاضِحَةُ، مَا زَالَتْ تَنْزِلُ وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ، حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهَا لَمْ تُبْقِ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلاَّ ذُكِرَ فِيهَا».

ابن عباس(رض) میفرماید: سوره توبه سوره ای است که بسیاری را رسوا کرد. این سوره همچنان نازل میشد و می‌گفت: بعضی از آنها (منافقان) این کار را میکنند و بعضی از آنها این گونه می‌گویند تا جایی که منافقان گمان میکردند که از همه آنان در این سوره، سخن به میان آمده و هیچ کس باقی نمانده است. (صحیح بخاری و مسلم.)

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «ما نزل علی القرآن إلا آیة آیة و حرفة حرفا، ما خلا سورة براءة و قل هو الله أحد، فإنهما أنزلنا علی و معهما سبعون ألف صفت من الملائکه/همه قرآن آیه آیه و حرف به حرف برمن نازل شده، مگر سوره برائت و قل هو الله احد، که این دو سوره در حالی بر من نازل شدند که هفتاد هزار نفر از فرشتگان آنها را مشایعت میکردند.».

اهداف تعلیمی و تربیتی سوره توبه:

بصورت کل اهداف تعلیمی و تربیتی این سوره را میتوان در نکات ذیل خلاصه و جمعبندی نمود:

بیان قوانین اساسی ارتباطات مسلمانان با مشرکان که شالودهٔ حکومت اسلامی بر آن نهاده شده است؛ اِفشاگری در مورد حالات روانی و درونی منافقان و پیروان سُست عنصری که در لابه لای صفوف مؤمنان رَخنه کرده بودند.

پیام سورهٔ توبه:

پیام سورهٔ توبه توجه دادن مسلمانان به مسئله مهم «تولا وتبرا» یعنی دوستی با الله ودوستان وی و دشمنی با دشمنان الله اطلاق میشود و زیب و مزین ساختن فکر و عمل مسلمانان از شائبه‌های گوناگون کفر و نفاق، و توبه دادن ایشان از اسلامِ سود جویانه و مصلحت طلبانه است و برحذر داشتن ایشان از آمیزش و سازش باکافران‌ومشرکان باتوجیه همزیستی وهمنوعی وهمسایگی باآنان‌است.

مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره‌ی أنفال:

مناسبت و پیوند سوره توبه با سوره أنفال ، به مانند متممی است که در مورد اصول روابط بین المللی، قوانین صلح و پیکار، أحوال مؤمنان راست گفتار، کافران و منافقان و چگونگی پیمانها و قرار داد ها سخن می گوید. سوره ی أنفال به پیمانها، وفاداری و أهمیت به آن اشاره میکند و سرآغاز سوره ی توبه دربیان الغای آن پیمانهاست. هردو سوره به مشرکان اشاره می کنند که چگونه مردم را از رفتن به مسجدالحرام منع می داشتند.

هر دو سوره مردم را به چگونگی جهاد ومبارزه با مشرکان اهل کتاب تشویق می کنند و از منافقان نیز سخن می گویند.

این دو سوره، هرچند دارای موضوعات همانندی هستند و در خصوص جهاد نازل شده أند؛ اما هر کدام سوره ی مستقلی به شمار می آیند.

چرا در اول سوره توبه بسم الله الرحمن الرحیم نیامده است؟

در مورد اینکه چرا در اول سوره التوبه، «بسم الله الرحمن الرحیم» نیامده است؟ مفسران اکثراً مینویسند چون این سوره با اعلان جنگ با دشمن پیمان شکن و بیزاری الله و پیامبر و تند و تیز برخورد کردن با آنان شروع میشود و بیانگر خشم خدا بر آنان است و با بسم

الله که نشانه‌ی صلح و دوستی و محبت و بیان کننده‌ی صفت مهر و بخشایش است، سازگار نیست.
مفسرکبیر امام قرطبی به نقل ازمفسرعبدالکریم بن هَوازِن قشیری(986 /1072) میفرماید: بسم الله درآغاز این سوره نوشته نشده؛ چون جبرئیل آنرا بدون بسم الله آورده است و صحابه‌ی بزرگوار نیز در «مَصحَف اِمام» به پیروی از امیر المؤمنین، عثمان ذي النورين رضی الله عنه آنرا نوشته أند. (روایت از ترمذی).
حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن می نویسد: و یکی از خصوصیات سوره توبه این است که در ابتدای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته نمی شود؛ در حالی که در ابتدای سایر سوره های قرآن «بسم الله الرحمن» نوشته میشود.
قبل از هر چیز دانستن این نکته ضروری است که قرآن مجید ظرف بیست و سه سال بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم به تدریج نازل شده است. آیات یک سوره، در اوقات مختلف نازل شده‌اند؛ هرگاه جبرئیل امین وحی می‌آورد مطابق دستورات الهی، نشان می داد که این آیه را در فلان سوره بعد از فلان آیه بگذارید و طبق آن، رسول کریم صلی الله علیه وسلم به کاتبان وحی راهنمایی می نمود که چنان بنویسند.
و هرگاه یک سوره به پایان میرسید و سوره دیگری آغاز می گشت پس قبل از شروع سوره، «بسم الله الرحمن الرحیم» نازل میشد و از آن فهمیده میشد که سوره قبلی به پایان رسیده، و سوره های دیگر آغاز می شود. در تمام سوره ها قرآن عظیم الشأن این چنین روش انجام پذیرفت.
سوره توبه به اِعتبار نزول، کاملاً از آخرین سوره هاست، و در ابتدا طبق دستور عمومی نه بسم الله نازل شد، ونه رسول کریم به کاتبان وحی درباره آن راهنمایی فرمود، ودرهمین وضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم رِحلَت فرمود.
جامع قرآن، حضرت عثمان (رضِی الله عنه) و چون در عهد خلافت خویش قرآن مجید را به صورت کتاب مرتب و مدون کرد، دید که برخلاف تمام سوره های دیگر در ابتدای آن بسم الله نبود، لذا متردد شد که شاید این سوره مستقل نبوده، و جزیی از سوره دیگر باشد، لذا در این فکر فرو رفت که اگر این جزیی از سوره دیگر است پس آن سوره کدام است؟ با توجه به مضامین ومحتوای آن بر وی چنان معلوم شد که با سوره أنفال مناسبت دارد.
و در یک روایت از خود حضرت عثمان (رضی الله عنه) و این هم منقول است که در عهد آن حضرت به این دو سوره «قرینتین» یعنی با هم وصل شده، میگفتند. [مظهری]
لذا آن را بعد از سوره أنفال قرار داد، و این احتیاط به این سبب أنجام شد که اگر جزء سوره دیگری باشد، باید باآن یکجا باشد و نیز این احتمال هم وجود داشتکه ممکن است سورهای مستقل باشد؛ لذا درنوشتن این سوره مصلحت چنان شد که بر اِختتام سوره أنفال قبل از ابتدای سوره توبه جای خالی گذاشته شود همانگونه که در عموم سوره های جای «بسم الله» می باشد.
این تحقیق نه نوشتن بسم الله در ابتدای سوره توبه یا برائت از خود جامع قرآن حضرت عثمان در جواب به سؤال مُفَسِر قرآن حضرت عبدالله ابن عباس در سُنَن أبی داؤود، نسایی، مَسنَد اِمام أحمد و ترمذی منقول است. در این سؤال حضرت ابن عباس از حضرت عثمان این را هم استفسار کرده بود که ترتیبی که در سوره ها به کار برده شده که از همه اول

سوره های بزرگ قرار داده شده اند که بالغ بر صد آیه می باشند و در اصطلاح به آنها «مئین» گفته میشود سپس آن سوره های بزرگ که ازصد آیه کمتر باشند به آنها «مثانی» میگویند، و بعد سوره های کوچک که به آنها «مفصلات» میگویند. (تفاصیل بیشتر در مورد أنواع این سوره ها در.... سوره، آیایات و..... صفحه مقتضای این ترتیب هم این است که سوره توبه قبل از سوره أنفال گذاشته شود، زیرا آیات سوره توبه بیش از یکصد آیه است. وآیه های سوره أنفال کمتر از یکصد آیه هستند و در ردیف هفت سوره بزرگ که به آنها «سَبع طوال» میگویند. سوره توبه نسبت بهسوره أنفال مناسب تراست. پس درمخالفت بااین، چه مصلحتی وجود دارد؟ حضرت عثمان فرمود که: همه این سخنان صحیح أند اما در رابطه با قرآن، مقتضای احتیاط همان است که اختیار گردید؛ زیرا که اگر سوره توبه سورهای مستقل نباشد، بلکه جزء سوره أنفال باشد و این هم معلوم است که آیات سوره أنفال قبلاً نازل شده اند وآیات سوره توبه بعد؛ لذا تقدیم آنها بر آیات سوره أنفال بدون وحی جایز نیست و در وحی نیز هیچ رهنمودی در این زمینه به ما نرسیده است؛ لذا أنفال مُقَدم و توبه مؤخر گردید.

بعد از این تحقیق واضح گردید که علت ننوشتن بسم الله در ابتدای سوره توبه این است که شاید سوره توبه، سورة مستقلی نباشد، بلکه جزء أنفال باشد؛ پس با توجه به این احتمال، نوشتن بسم الله صحیح نمی باشد، همان طور که نوشتن بسم الله در میان سوره ای، جایز نیست. بنابر این فقهاء فرموده اند که اگر کسی سوره أنفال راتلاوت کرده، سوره توبه را آغاز نمود، بسم الله را نخواند؛ اما کسی که تلاوت خود را از ابتدای این سوره یا از وسط آن شروع میکند، برای او مناسب است که بسم الله را خوانده، تلاوت را شروع کند.

بعضی افراد ناآگاه چنین فهمیده أند که در تلاوت سوره توبه، در هیچ حال خواندن بسم الله جایز نیست؛ که این اشتباهی بزرگ است وعلاوه برآن، اشتباه دیگر اینکه به جای بسم الله، آنها أعوذ بالله من النار می خوانند، در صورتیکه چنین چیزی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و صحابه ثابت نیست.

وآنچه از حضرت علی(رضی) وبروایت حضرت ابن عباس(رض) منقول است که علت نه نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدای سوره توبه این است که بسم الله نوعی أمان است در حالی که در سوره برائت أمان و عهد و پیمان کار خاتمه داده شده است. این یک لطیفه و نکته ای است که منافی سبب اصلی نیست؛ یعنی سبب اصلی، همان اِحتمال یک سوره بودن أنفال و توبه است و می تواند این لطیفه ای هم برای نوشتن آن باشد که در این سوره برائت و رفع امان از کار مذکور است که مناسب با بسم الله نیست. لذا تکوینا در اینجا اینگونه أسباب پدید آمده که بسم الله در اینجا نوشته نشود؛ برای فهم آیات مذکور سورة توبه، دانستن چند واقعهکه سبب نزول این آیات هستند ضرورت دارد؛ لذا توضیح مختصری از آن وقایع در ذیل نوشته می شود.

1 - در کل سوره توبه چند غزوه و وقایع مرتبط به آنها و در ضمن بسیاری از أحکام و مسائل بیان گردیده است؛ مثلاً، به پایان رسانیدن معاهدات تمام قبایل عرب، فتح مکه، غزوه حنین(سال هشتم هجری)، غزوه تبوک (ماه ذی الحجة، سال ۹ هجری)، از جمله این وقایع، فتح مکه (در سال 630 میلادی برابر20 رمضان سال هشتم هجری)

و سپس غزوه حنین در همین سال و بعد از آن غزوه تبوک در ماه رجب سال 9 هجری، و آنگاه اعلان ختم معاهدات از تمام قبایل عرب در ماه ذی الحجة سال 9 هم به وقوع پیوست.

2 - مطالبی که در این آیات در پیرامون عهد، یعنی به پایان رسانیدن معاهدات ذکر شده، خلاصه آنها از این قرار است که در سال 6 هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به قصد عمره عازم مکه شد وکفار قریش از اِجازه ورود آن حضرت به مکه، خودداری کردند که آخر الأمر درمقام حدیبیه صلحی برقرار شد و میعاد این صلح طبق نقل روح المعانی تا ده سال بود.

در مکه علاوه بر قریش قبایل دیگری هم سکونت داشتند؛ ویکی از مواد صلح این بود که علاوه بر قریش از قبایل دیگر هرکس بخواهد میتواند حلیف (هم پیمان) و همراه با قریش باشد و هر کس بخواهد میتواند حلیف رسول الله صلی الله علیه وسلم و با او همراه شود؛ چنان که قبیله خزاعه حلیف بودن با رسول الله را پسندیدند و با او همراه شدند و بنوبکر رفاقت با قریش را اختیار نمودند؛ طبق این معاهده لازم بود که ظرف ده سال، نه با هم بجنگند و نه جنگ کننده ای را کمک و حمایت کنند. و هرکس که حلیف یکی است، آن هم در این حکم داخل است که حمله بر او یا کمک به حمله کننده علیه او خلاف معاهده به شمار میرود. این معاهده در سال 6 هجری مُنعَقِد شد و در سال 7 هجری، آن حضرت طبق معاهده، باصحابه کرام جهت قضای عمره فوت شده، عازم مکه شد و در آنجا تا سه روز مانده، طبق وعده، برگشتند، و تا این زمان از هیچ طرف، نسبت به معاهده صلح، خلافی واقع نشده بود.

پس از آن، پنج یا شش ماه گذشته بود که بنوبکر شبانه بر بنی خزاعه شبخون زد و قریش هم به فکر این که رسول کریم خیلی دوراند و شب هنگام است، و آگاه شدن آن حضرت از تفاصیل واقعه مشکل است، در این حمله با بنوبکر به سلاح و نیرو کمک کردند. و مطابق این وقایع و أحوال که بالاخره قریش هم تسلیم این تصمیم گیری شد و معاهده صلح حدیبیه که تا ده سال جنگ را غیر ممکن میساخت، شکست. قبیله خزاعه که حلیف رسول الله صلی الله علیه وسلم بود آن حضرت را مطلع ساخت؛ رسول الله با آگاه شدن از عهد شکنی قریش، علیه آنها در نهان، به آمادگی جنگی مشغول شد.

قریش در جنگهای بدر (غَزوه بَدْر یا بَدْرُ الْکُبری، اولین جنگ بین مسلمانان با مشرکین مکه بود که در 17 الی 21 رمضان سال دوم هجری قمری (13 الی 17 مارچ 624 میلادی)، غزوه اُحُد (که در نزدیکی کوه احد بین مسلمانان و مشرکین قریش مکه به رهبری ابو سفیان بعد از غزوه بدر در سال سوم هجرت در سال 625 میلادی)، و جنگ احزاب یا غزوه خندق که (در 17 شوال سال پنجم هجری مطابق با سال 627 میلادی)، که نیروی غیبی و خدایی مسلمانان را تجربه کرده بودند، غرور طاقت و نیروی آنها خاموش شده بود؛ همان وقت پس از عهد شکنی شان، از طرف مسلمانان، خطر وقوع جنگ پدید آمده بود؛ بخصوص پس از اطلاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نقض معاهده، و سکوت ایشان از پاسخ، خطر جنگ قوی تر شد؛ به طوری که قریش مجبور شدند، أبوسفیان را به مدینه گسیل دارند تا ضمن بررسی از أوضاع و أحوال، نظر آن حضرت را در وقوع اِحتمالی جنگ جویا شود و از حادثه أنجام شده، پوزش و معذرت طلبیده، درخواست تجدید پیمان نماید.

أبوسفیان بارسیدن به مدینه از آمادگی قوای جنگی آن حضرت آگاهی یافت و به نزد هر یک از بزرگان صحابه رفت تا نسبت به تجدید معاهده سفارش کند. أما هر کدام از صحابه کرام، درخواست وی را به خاطر سوابق بد قریشیان، به شدت رد کرد؛ به طوری که أبوسفیان مأیوس به مکه برگشت و خوف و هراس بر قریش چیره شد.
و بدین ترتیب آن حضرت مطابق روایت بدایه والنهایه و ابن کثیر به تأریخ دهم رمضان سال ۸ هجری با جمع کثیری از صحابه، جهت حمله، مدینه را به قصد مکه ترک گفتند، و بالاخره مکه مکرمه فتح شد.

یک نگاه کوتاه به تأریخ نزول سورهی توبه :

سورهی أنفال در همان سالهای اول هجری، هنگام رویداد جنگ بدر نازل شد. سورهی توبه در سال نهم هجری، قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک علیه مشرکان و قسمتی دیگر در وقت تدارک این جنگ و قسمت دیگر آن پس از بازگشت از جنگ تبوک، نازل شد.
جنگ تبوک در ماه رجب سال نهم هجری رُخ داد که پیامبر(ص) به سوی تبوک حرکت کرد و در ماه رمضان به مدینه بازگشت که جمعاً پنجاه روز طول کشید. بیست روز در تبوک اِقامت گزید و بقیه را در رفت و برگشت سپری کرد. این جنگ، آخرین جنگ پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است.
خبر بازگشت پیامبر به مدینه، به گوش مردم رسید زنان، کودکان و کنیزان از شهر بیرون رفتند و با شور و عشق فراوان، به استقبال لشکر اِسلام شتافتند و به سرود خواندن پرداختند.
(باده ی ناب، ص ۸-۵۴۷، بحث تبوک، با اندکی تصرف.، بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).
غزوه تبوک، امتحان بس بزرگی بود؛ چون با فصل رسیدن خرما، یعنی «خرما پزان» وگرمای سخت وسوزان روبه رو گشت. مؤمنان از این سنجش بار دیگر پیروز گشتند و منافقان، رسوا و درمانده شدند.

پیش در آمد سوره توبه :

طوریکه در فوق یادآور شدیم سوره توبه از جمله سورههایی است که در مدینه نازل شده است، و جنبهی تشریع و قانونگذاری را مورد توجه خود قرار داده است.
این سوره از جمله آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم نازل شده است، بخاری از براء بن عاذب روایت کرده است: آخرین سورهای که نازل شد سورهی برائت است. (بخاری ۲۲۷/۸).
و حافظ ابن کثیر روایت کرده است که ابتدای این سوره وقتی بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد که از غزوه تبوک بر میگشت و أبوبکر صدیق را به عنوان أمیرحاجیان فرستاد تا مراسم و مناسک را برای مردم اقامه کند، وقتی أبو بکر حرکت کرد پشت سر او علی بن أبی طالب رابه عنوان مُبَلِغ از جانب پیامبر صلّی الله علیه و سلم اِعزام شد تا أحکام وارده در این سوره را به حُجاج اِبلاغ بدارد.
این سوره در سال نهم هجرت نازل شد؛ یعنی همان سالی که پیامبر صلّی الله علیه و سلم برای غزوه روم بیرون آمد، این غزوه به نام غزوهی تبوک شهرت یافت. وطوریکه در فوق یادآور شدیم، این غزوه در گرمای شدید صورت گرفت و سفر ایشان سفر دور بود.
در آن زمان میوهها رسیده و مطبوع گشته بود و مردم به نعمتهای زندگی أنس و اُلفت پیدا کرده بودند، پس آزمایش ایمان مؤمنین بود. وخدا صداقت واخلاص آنانرا دردین امتحان

کرد. و تفاوت بین آنان و منافقان را مشخص نمود. این سوره در کنار دیگر أحکام، دو هدف اساسی را پیگیری می‌کند:
اول: بیان قانون اسلامی در برخورد با مشرکین و اهل کتاب.
دوم: افکار و احساسی که مردم به دنبال فراخوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای غزوه‌ی روم پیدا کردند.
در مورد هدف اول: این سوره پیمان‌های مشرکین را مطرح و برای آن حدی را مقرر کرده است، و مشرکین را از حج و زیارت بیت الحرام منع و ولایت و دوستی آنان را با مسلمانان قطع کرد، و اساس و مقررات بقای اهل کتاب را در جزیرة العرب بنا نهاد و معامله با آنان را مباح نمود. در بین پیامبر صلّی الله علیه‌وسلم ومشرکین وهمچنین در بین او و اهل کتاب پیمان‌ها و قرار دادهایی وجود داشت، اما مشرکین پیمان را نقض کرده و در مورد پیامبر به توطئه چینی دست زدند و چندین مرتبه با یهود بر علیه پیامبر دسیسه سازی کردند و قصد جنگ را با مسلمانان نمودند، و طوایف یهود «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قیتقاع» خیانت کردند وعهد و پیمان را چندین بار زیر پا نهاده و نقض کردند، پس در حالیکه دشمنان مسلمانان به نقض عهد وپیمان می پرداختند، دیگر رعایت آن از جانب مسلمانان حکمت به شمار نمی‌آمد، لذا سوره آن پیمان‌ها را لغو اعلام کرد و به طور آشکار آن را کنار نهاد؛ چون پیمان شکنان در صورت یافتن فرصت از خیانت ابا نداشتند.
از این رو الله متعال رابطه‌ی مسلمانان را با مشرکین قطع کرد و بعد از آن عهد و پیمانی باقی نماند و صلح و امانی مورد نظر نبود. الله چهار ماه به آنان فرصت داد که آزادانه و در کمال امنیت در زمین جولان دهند، تا در باره‌ی کار خود به فکر و اندیشه فرو روند و راه مصلحت خود را اختیار کنند. آغاز سوره در این مورد نازل شده است:
«بَراءَةٌ مِنَ اَللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ....» بعد از آن در مورد پیمان شکنان أهل کتاب آیاتی نازل شده است: «قاتِلُوا اَلَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلابِالْيَوْمِ اَلْآخِرِ». نزدیک به بیست آیه درباره‌ی آنان به بحث پرداخته است. خدای توانا پرده را از روی نهانی‌های اهل کتاب کنار زد و ناپاکی و زشتی مکنون در نفوس و نهاد آنان را برملا ساخت و کینه‌ی آنها را به اسلام و مسلمانان متجلی نمود.
این سوره همچنین به موضوع دوم نیز می‌پردازد که عبارت است از بیان و شرح روحیات مسلمانان در موقعی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنان را برای غزوه‌ی روم فرا خواند. آیات درباره‌ی سهل انگاران و متخلفان و باز دارندگان به بحث پرداخته و از فتنه‌ی منافقان به عنوان خطری که اسلام و مسلمانان را احاطه کرده بود، پرده برداشت وروش نفاق و تفرقه افگنی و انواع فتنه‌گری وتضعیف مؤمنان را از جانب منافقان بر ملا ساخت، تا جایی که تمام توطئه‌ها وترفندهای آنان را آشکار ساخت، وآنها را به گونه‌ای برای مسلمانان معرفی نمود که آنها به راحتی میتوانستند منافق را از مؤمن تشخیص دهند و او را دستگیر کنند.
طوریکه برخی از صحابه آن را سوره‌ی افشا نام نهادند؛ چون منافقین و اسرار آنها راافشا کرده است. سعید بن جبیر گفته است: از ابن عباس(رض) درباره‌ی سوره‌ی «برائت» پرسیدم، گفت: آن سوره‌ی افشاگر است، و این آیه نازل می‌شد: (ومنهم، و منهم) تا جایی که بیم داشتیم احدی از آنان را باقی نگذارد. (تفسیر قرطبی ۶۱/۸.)

از حذیفه بن یمان روایت شده که گفته است: شما آنرا سوره‌ی توبه میخوانید در صورتی که فقط سوره‌ی عذاب است. به خدا قسم هیچ منافقی را بی‌نصیب نگذاشته است.
(تفسیر کشاف ۲۴۱/۲.) و راز نبودن «بسم الله» در آغاز آن نیز همین است. ابن عباس(رض) گفته است: از علی بن ابی طالب پرسیدم، چرا در سوره‌ی «برائت» بسم الله نوشته نشده است؟ گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» امان است و سوره‌ی «برائت» در رابطه با شمشیر و قضیه‌ی جنگ نازل شده و در آن امانی نیست. سفیان بن عیینه گفته است: «بسم الله» در آغاز این سوره نوشته نشده است؛ چون «بسم الله» رحمت و امان است و این سوره با شمشیر در باره‌ی منافقین نازل شده است، و برای منافقین امنیتی وجود ندارد. (تفسیر قرطبی ۶۳/۸.)
خلاصه این سوره «ستون پنجم» را که در صفوف مسلمانان خود را جا زده بودند مورد بحث قرار داده و بیان کرده است که آنها «منافقین» هستند و خطرشان از مشرکین بیشتر، از این جهت آنها را افشا و اسرار و توطئه‌های آنها را بر ملا ساخت به گونه‌ای که نزدیک بود احدی از آنها باقی نماند؛ زیرا آنها به دسیسه وحیله علیه اسلام پرداختند تا جایی که خانه‌ی خدا را مرکز و لانه‌ی خرابکاری و ویرانگری قرار دادند، و در مسجد شان که به نام «مسجد ضرار» موسوم شد به ایجاد فتنه و تفرقه در بین صفوف مسلمین پرداختند. در این سوره درباره‌ی این مسجد چهار آیه نازل شده است: (107 الی 110). و به محض این که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم وحی را دریافت کرد به یارانش گفت: «بروید این مسجد را که صاحبانش ظالمین اند ، خراب کنید و آتش بزنید». مسلمانان آنرا ویران و خدا شر و حیله و ناپاکی آنها را از مسلمانان کم کرد، وتاروز قیامت آنهارا مفتضح ورسوا نمود.(بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر)

داستان آمو زنده :

اما م و مفسر مشهور جهان اسلام شیخ قرطبی می نویسد: که یک مرد عرب به مدینه‌ی منوره آمد و گفت: چه کسی از آنچه بر محمد نازل شده است برای من چیزی میخواند؟ یک نفر سوره‌ی برائت را خواند تا به آیه‌ی «أَنَّ ٱللَّهَ بَرِیٓءٌ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِینَ وَ رَسُولُهُۥ» رسید و به صورت «رسوله» خواند و مرد عرب گفت: من هم از رسولش تبری می‌کنم، این امر بر مردم گران آمد و خبر آن به امیر المؤمنین حضرت عمر(رض) رسید، عمر او را خواست و گفت: ای عرب! آیا تو از پیامبر خدا تبری می‌کنی؟ گفت: ای امیر مؤمنان! من به مدینه آمدم، یک نفر سوره‌ی برائت را بر من خواند، من هم گفتم: اگر الله از پیامبر تبری کند من هم تبری می‌کنم. عمر گفت: آن آیه این گونه نیست که تو شنیده‌ای. گفت: یا امیر المؤمنین! پس چطور است؟ حضرت عمر آیه را به ضم لام «و رسوله» خواند، آنگاه عرب گفت: قسم به خدا من هم تبری می‌کنم از آن کس که خدا و پیامبرش از او تبری کرده‌اند، آنگاه عمر فرمان داد جز فرد آشنا به زبان عرب هیچ کس برای مردم قرآن نخواند. (تفسر قرطبی ۲۴/۱۰.)

ترجمه و تفسیر سُورَة التوبة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندهٔ و مهربان

اعوذ بالله من النار ومن غضب الجبار ومن شر الكفار

العزة لله الواحد القهار و لرسوله المختار

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿١﴾

جواب آشکار (بیزاری است) از طرف الله و رسولش او نسبت به آن مشرکانی که با آنها عهد کرده اید. (۱)

تفسیر :

یعنی پروردگار باعظمت و پیامبرش از مشرکان اعلان برائت می‌کنند و عهد آنان را که با مسلمانان داشتند ساقط می نمایند؛ چون آنها پیمان خویش را با پروردگار نقض کردند.

«بَرَآءَةٌ»: بیزاری. مراد اعلام مقاطعه و ترک معاهده است.

«بَراءَةٌ»: برئت من الشيء یعنی بنا به دلایلی رابطه‌ی خود را با او قطع نمودی.

مفسر ابراهیم بن سری بن سهل ابواسحاق زجاج مینویسد: برئت من الرجل و الدين یعنی از آن مرد و از آن دین تبری جستم. برئت من المرض یعنی از مریضی بهبود وصحتمند شدیم. (زاد المسير ۳/۳۹۲.).

واقعیت اینست که: برائت، نشانه‌ی قاطعیّت و اقتدار است، همانطوریکه سکوت در برابر توطئه‌ها و پیمان‌شکنی‌ها نشانه‌ی ضعف است.

خوانندهٔ محترم !

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» که نشانه صلح ودوستی وبیان‌گر رحمانیت ورحیمیت الله متعال است در ابتدای این سوره نیامده است. همچنان ملاحظه میداریم که در اولین آیه سوره مبارکه توبه؛ از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و أهل کتاب بحث خویش را آغاز میکند. این آیه مبارکه سر فصلی تعیین کننده را در روابط اجتماعی مسلمانان با منافقان، کافران ومشرکان بیان نموده، و در إدامه، همراه با نوید فتح وظفر وإعلام پذیرش توبه مسلمانان به درگاه الله متعال وأمر مقدس قتال وجهاد برضد دشمنان سرسخت تشویق میکند؛ و به مسلمانان وکافران آگاهی میدهد که إمتیازات إجتماعی دوران جاهلیت کعبه أز قبیل پرده داری، سقاویت حجاج که مشرکان به آن افتخار میکردند، هرگز باشرف و إفتخار إسلام و إیمان و جهاد در راه الله که مکافات و پاداش آن نعیم مقیم «و» أجر عظیم است برابری نمیکند، بحث بعمل می‌آورد.

«این» آیه «اعلام برائتی است از طرف الله و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی‌که با آنان عهد بسته بودید».

«عَاهَدْتُمْ» عهد: عقد و پیمانی است که با قسم محکم ساخته شده باشد. الله متعال به مسلمانان خبر میدهد که او و پیامبرش به سبب پیمان شکنی هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری میکنند بنابر این، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمان‌های آنان را بی اعتبار اعلام کنند.

مفسر تفسیر أنوار ألقرآن می نویسد: در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود: یا اینکه آنها بامسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند وکسانیکه با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یاپیمان‌شان مدت معینی داشت یانداشت وکسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن وکسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهارماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر.

بنابر این، اعلام شد که:

1 - کسانی که نیت خیانت و پیمان شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم شان این است که پیمان شان لغو و بی إعتبار إعلام شود.

2 - کسانیکه به تعهدات خود وفادارند و پیمان شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.

3 - کسانیکه پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد چنانکه در آیه بعد میخوانیم و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار إعتبار نیست.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: به دنبال إین آیه أعراب شروع کردند به نقض کردن پیمان هایی که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند، آنگاه الله متعال به او دستور داد پیمان هایی را که با آنها منعقد کرده بود باطل کند و دور بینداز‌د.

داستان مراسم حج گزاردن أبوبکر صدیق:

مفسران مینویسند: رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از عودت از غزوه تبوک (که در ماه رجب سال 9 هجری (630 میلادی)، در این فکر شد که غرض أدای مراسم حج سفرحج نماید، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف میکنند پس از این که با آنان یکجا باشند، إحساس کراهت کردند، بناءً پیامبر صلی الله علیه وسلم در ماه ذی قعده یا ذی حجه‌ی سال 9 هجرت أبوبکر صدیق(رض) را «أمیر سفر حج» تعیین کردند تا مناسک حج را با مردم، به جای آورد.

پس از حرکت کردن أبوبکر صدیق(رض) به سمت مکه، آیات اول سوره‌ی توبه، مبنی بر نقض یک طرفه‌ی قرار داد های بسته شده، نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم، علی(رض) بن أبی طالب را به مکه فرستاد تا این مطلب را به سمع مردم در مراسم حج برساند. این أمر در إرتباط با قرار دادهای همه جانبه برمبنای ساختار عادات و رسوم مردم عرب جاهلی رخ داد.

علی(رض)، در محلی به نام «عرج» یا «ضجنان» به ابوبکر(رض) رسید. ابوبکر صدیق(رض) به او گفت: به عنوان امیر حج آمده ای یا مأمور هستی؟ جواب داد: من مأمورم (و رساندن امر دیگری را برای مردم دارم). سپس به راه خود ادامه دادند. ابوبکر(رض) با مردم مناسک حج را برگزار کرد. و روز ترویه (هشتم ذی الحجه) بود که أبوبکر(رض) برای مردم سخنرانی کرد ودر باره مناسک حج با آنان أحکامی را بیان داشت.

و علی(رض) بن ابی طالب، یوم النحر، در جمره عقبه و در میان مردم به پا ایستاد وآنچه را که از سوی پیامبر فرمان یافته بود، به مردم ابلاغ واعلام داشت و تمام قراردادها را به

صاحبانشان باز گردانید، سپس به همه ی هم پیمانان مسلمانان و آنان که با مسلمانان پیمانی نبسته بودند؛ چهار ماه فرصت داد تا وضع خود را روشن کنند.
حضرت علی(رض) در این بیان به صدای بلند به چهار نقطه اشاره بعمل آورد:

1 - بعد از اِمسال نباید هیچ مشرکی به بیت الحرام نزدیک شود.
2 - کسی که لوچ و عریان است، نباید بیت الله را طواف کند.
3 - جز مسلمان هیچ کس وارد بهشت نمی شود.
4 - هر کس با پیامبر صلی الله علیه و سلم برای مدت معینی پیمان بسته است، تا آخر مدت، پیمانش برقرار است، و خدا و پیامبر از مشرکین بری می‌باشند.

سبب بیزاری از مشرکان و نقض پیمان با این صراحت و روشنی این بود که میان حضرت محمد در صلح حدیبیه و آنان تا ده سال، آتش بس دو طرفه بسته شد. مبنی بر این که: هرکس دوست بدارد وارد پیمان محمد صلی الله علیه وسلم گردد، آزاد است و هرکس بخواهد به قریشیان بپیوندد و پیمان آنان را بپذیرد، آزاد است. پس، هر قبیله ای به هر کدام از طرفین پیوست از آن دسته به شمار می‌آید و هرکدام از طرف مورد تعرض قرار گرفت، در واقع تجاوز به طرف مقابل محسوب می شود؛ اما مشرکان، پیمان شکستند. وقتی «بنی بکر»، هم پیمان آنان به «خزاعه» هم پیمان پیامبر تعرض نمودند؛ قریشیان مردانی با ساز و برگ جنگی به کمک بنی بکر گسیل داشتند. از این رو، الله متعال به پیامبر دستور داد تا پیمان فی مابین را قطع نماید و در برابر آن، هیچ گونه مسؤولیتی نداشته باشد و سرانجام به فتح مکه انجامید.

این بود که پیامبر(ص)، ابوبکر(رض) را به عنوان امیر سفر حج به مکه فرستاد تا با مردم مراسم حج را به جای آورد. به دنبال او نیز علی(رض) را فرستاد تا آیات مَطلَع مطلع سوره را به مردم اعلام کند.

معلومات مؤجزی از صلح حدیبیه (سال ششم هجری):

صلح حُدیبیه پیمانی است که محمد صلی الله علیه وسلم و پیروان وی از مدینه با بت پرستان قریش بستند. این پیمان در سال 628 پس از میلاد برابر با ذی القعده 6 هجری بسته شد.

عمده ترین نقاط صلح حدیبیه:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم إمسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان میتوانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و إجازه دارند سواری و أسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ أما شمشیر ها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.
2 - تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در أمانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.
3 - هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، إلحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه‌ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می‌آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه‌ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می رود.
4 - هرکس از قریش بدون إجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی(رض) را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را إملا می فرمود:
به حضرت علی(رض) گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحیم» سهیل گفت: به خدا نمی دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته شود و سپس إملا فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و.... سهیل گفت: اگر می دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگرچه شما ما را تکذیب کنید و به علی(رض) دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی(رض) قبول نکرد، پیامبر اسلام با دست خودش، آنرا حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید.(تفصیل معلومات درمورد صلح حدیبیه را درسوره الممتحنه تفسیر احمد وجود دارد. مطالعه فرماید.)

حکمت و فلسفه إبلاغ برائت توسط حضرت علی(رض):

فلسفه‌ی إبلاغ برائت به وسیله‌ی علی(رض) بن أبی طالب، این بود که در میان مردم عرب، چنان رسم بود که تنها کسی میتواند پیمان را نقض کند که آن را منعقد کرده باشد یا یکی از خانواده اش باید آن را اعلام نماید. بنابر این، برای آن که سخنی برای مردم عرب باقی نماند، پیامبر إسلام برای نقض پیمان و سلب مسؤولیت در برابر آن، پسر کاکای خود، علی(رض) را به مکه فرستاد تا عرف وعادت مردم جاهلی را مراعات کرده باشد. البته برخی از صحابه از جمله: ابو هریره(رض) در امر برائت از مشرکان، یار و مددگار علی(رض) بودند. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 6) موضوعاتی از قبیلی: پیمان شکنی مشرکان، إعلان جنگ و بیزاری از آنان و بی اعتبار کردن پیمانشان و وجوب جهاد با مشرکان، گذشت اسلام در تعامل با کفار، مورد بحث قرار گرفته است.

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾

(به ایشان بگو:) پس در زمین (حدود مسلمانان) تا چهار ماه (از شوال تا آخر ماه محرم) بگردید و بدانید که شما الله را عاجز کرده نمی‌توانید (از عقوبت مجرمان)، و اینکه الله رسواکننده کافران است. (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيحُوا»: بگردید، به آرامی سیر و سیاحت کنید. این سیر وسیاحت اختیاری و بدون درگیری از روز دهم ذیحجه، روز عید قربان سال نهم هجری تا روز دهم ماه ربیع الاخر سال دهم هجری است.

«فَسِيحُوا فِى اَلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»: ای جماعت مشرکین! پس در هرجائی از زمین که میخواهید به مدّت چهار ماه در أمن و آسایش و با امنیت کامل در زمین بگردید و به هرجایی که میخواهند بروند و در این مدت از جانب ما به شما گزندی نمیرسد. یعنی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی‌که یافته شوند، کشته

میشوند. (این مدّت از آغاز اعلان برائت در دهم ذی الحجه سال نهم هجرت شروع می شود.) ملاحظه میشود که أمر برای إباحه و متضمن تهدید است.
ابن کثیر ترجیحاً برآن است که آغاز این مدت، روزحج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الأخر سال دهم هجری بود.
«وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اَللّهِ»: هر چند این مهلت را به شما داده است، باید یقین داشته باشید که شما مشرکان هرگز با فرار از الله متعال و عذاب او رهائی حاصل نخواهید کرد، بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از الله متعال راه گریزی وجود ندارد و نمی‌توانید او را به ستوه آورید. ازفحوای آیه مبارکه بر می آید آنانیکه نمیخواهند که دین مقدس اسلام را بپذیرند، باید با صراحت وتمام یقیین هم بدانند هرجا بروند، مطمین باشند که نمی‌توانند از حکومت الله فرار کنند. در ضمن نباید فراموش کنند که: جنگ با اسلام، بمثابه جنگ با الله است.
«وَ أَنَّ اَللّهَ مُخْزِى اَلْكافِرِينَ(2)»: اینکه الله متعال کافران رادر دنیا از طریق به اسارت در آمدن و کشته شدن آنان را خوار و ذلیل میکند و در آخرت آنها را به عذاب سخت آزار میدهد. وسنّت الهی همین است که اگر فرصت بازگشت را از دست بدهید، مطمین باشید که بدبخت شوید.
مؤرخان می نویسند که در مدت چهار ماه مدت عدم جنگ تعداد کثیری از مشرکان به دین اسلام گرویدند.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در سال 6 هجری پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیبیّه با قریش پیمان صلح بعمل آورد؛ بنی خزاعه حلیف مسلمین، و بنی بکر حلیف قریش گردید. بنی بکر خلاف پیمان بر بنی خزاعه حمله کرد. قریش با حمله‌آوران ستمگار مدد کرد و اسلحه داد، و با حلیفان خود پیمان حدیبیّه را شکست.
مقابلتاً، رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال 8 هجری، پس از هجوم ناگهانی مکّه معظّمه را به سهولت فتح نمود.
مسلمین با دیگر قبایل عرب معاهده میعادی یا غیر آن داشتند، که از آنان برخی بر عهد خود استوار ماندند؛ اکثر قبایلی هم بودند که با ایشان هیچ گونه پیمان بسته نشده بود.
آیات مختلف این سوره درباره قبایل مختلف نازل شده در بخش نخست غالباً ذکر مشرکینی آمده است که با آنان پیمان غیرمیعادی بسته شده بود به آنها آگهی داده شد که نمیخواهیم معاهده را در آینده دوام بدهیم؛ چار ماه مهلتی است که به شما داده میشود تا در این مدّت در اخوّت الامی داخل شوید و در غیر آن، دار و دیار خویش را بدرود گفته مرکز ایمان و توحید (مکّه معظّمه) را ترک نمائید یا آنکه آماده پیکار باشید امّا، نیك بدانید که آنچه خدا (ج) خواهد نتوان آن را مانع شد؛ اگر ایمان نیاورید او تعالی شما را در دنیا و آخرت رسوا می‌کند و شما را توان آن نیست که او تعالی را به تدابیر بی‌اساس و حیل عاجز سازید؛ شاید به قبایلی که با ایشان پیمانی در میان نبود نیز چهار ماه مهلت داده شده باشد.

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿٣﴾

واعلان است از طرف الله و پیامبرش به(عموم) مردم در روز حج اکبر و رسول او برای مردم جهان در روز حج اکبر (حج فرضی روز عید قربان) به اینکه الله از مشرکین بیزار است و رسول او (نیز از آنها بیزار است)، پس اگر توبه کنید (از شرک) پس آن برای شما خیر است، و اگر روی بگردانید (و بر شرک باقی بمانید)، پس بدانید که شما الله را عاجز کرده نمی‌توانید، و کافران را به عذاب دردناک بشارت بده. (۳)

تفسیر :

«وَ أَذانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلنّاسِ يَوْمَ اَلْحَجِّ اَلْأَكْبَرِ»: «و اذانی است».

«أذان»: یعنی: اعلام و اعلان عامی است از سوی الله متعال و پیامبرش بر برائتی واضح، آشکار وعامی خطاب به همهٔ مردم از تمام پیمان های مشرکان در روز اتمام اعمال حج (یوم نحر روز قربان که بزرگترین ایام مناسک است) میباشد. اعلام میدارند.

«در روز حج أکبر» که این روز، در مذهب امام مالک صاحب روز عید أضحی و در مذهب أحناف و شافعی، روز عرفه است.

مفسر زمخشری مینویسد: حجّ را از اینرو موصوف به صفت «اکبر» شد که «عمره» حجّ أصغر است و از «یوم الحج الاکبر» مراد روز دهم عید الاضحی و یا روز نهم «عرفه» می‌باشد (تفسیر کشاف ۲۴۵/۲.)

«يَوْمَ الْحَجِّ الأكْبَرِ»: روز بزرگترین حجّ. طوریکه در فوق هم یادآور شدیم مراد روز عید قربان است که مهم‌ترین مناسک حجّ در آن انجام می پذیرد و در واقع قسمت اصلی أعمال آن به پایان مییابد. در مقابل حجّ أکبر، حجّ أصغر است که عُمره نام دارد و در آن وقوف در عرفات أنجام نمی‌گیرد.

دلیل تعیین این وقت خاص برای إبلاغ این اعلامیه، مهم وحیاتی این است که إعلام آن دراین روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر میباشد که بعد از آن، تهمت پیمان شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

«أَنَّ اَللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ»: یعنی الله و پیامبر از مشرکین و عهد و پیمانشان بری می باشند.

متن این اعلامیه این است: «که الله متعال از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان شکن برائت میجوید «و رسول او نیز» قطعاً از آنان بیزار است.

مفسر تفسیر انوار القرآن: می نویسد: ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «برائت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «برائت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام برائت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان.

«فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: و اگر کفار با داخل شدن در اسلام و ترک پرستش بت‌ها توبه کنند و به توحید رو آورند این امر برای شان، هم در دنیا و هم در آخرت از تداوم بر شرک بهتر است، «وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اَللّٰهِ» اما اگر از ایمان و طاعت الله متعال روی گردانند یقین داشته باشید که در قبضهٔ خدای تعالی قرار دارید و هرگز از عذاب او فرار کرده نمی توانید. قابل یادآوری است که: مهلت چهار ماهه، نشان لطف خداست، نه عجز او.

«وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(3)»: و تو ای محمد صلی الله علیه وسلم! به کفار خبر بده که در سرای دوزخ بر عملکرد گناه آلود خود دچار عذابی دردناک خواهند شد.
مفسرابو حیان فرموده است: به طریق تمسخر تهدید را به صورت مژده قرار داده است و این هم متضمن تهدیدی است بس عظیم.(البحر ۸/۵).
مفسیر تفسیر کابلی می نویسد: این اطلاع دهی غالباً در حق آن قبایل بود که پیمان میعادی خود را خود شکسته بودند (بنوبکر یا قریش و غیرهم) یعنی با چنین مردم حرف ایفای معاهده در میان نمانده ولی باز هم اگر از شرك و کفر توبه کنند دنیا وآخرتشان نیکو شود و الا اراده خدای متعال (تطهیر جزیرة العرب از کفر و شرك) هر آئینه شدنی است و هیچ نیرو و تدبیر آن را مغلوب نتوان کرد؛ کافران سزای کفر و پیمان‌شکنی خود را می‌بینند.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴿۴﴾

مگر کسانی از مشرکان که با آنها پیمان عهد بسته اید و باز از آن (تعهدات خود) چیزی را نسبت به شما کم(نقض) نکردند، وکسی را بر(علیه) شما یاری ندادند، پس پیمان آنها را تا مدت (پیمان) شان به آخر (واتمام) برسانید، همانا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.(۴)
تفسیر :
قبل از همه باید گفت که: وفا به پیمان لازم است، گرچه با مشرکان هم باشد.
در آیه مبارکه درمی یابیم که اعلام برائت، تنها شامل مشرکان پیمان شکن و توطئه‌گر میشود، و گرنه کسانی مانند بنوضمره و بنوخزیمه که وفادار ماندند، این آیه آنان را استثنا میکند. طوریکه میفرماید: «إِلاَّ ٱلَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً»: جز مشرکانی که با آنها عهد و پیمان دارید و پیمان را به هم نزده‌اند، پس شما پیمان آنها را تا پایان مدت رعایت کنید.
از مدّت تعیین شده برای مشرکان که تا چند ماه است کسانی مستثنی می‌شوند که با آنها پیمان بستید و آنها هیچ شرطی از شروط پیمان را نقض نکردند.
در تفسیر کشاف آمده است: این إستثناء به معنی إستدراک است؛ یعنی اما آنان که پیمان رانقض نکرده‌اند، پیمانشان راکامل وتمام کنید. وآنان را همانند پیمان شکنان به حساب نیاورید. و وفا کننده را مانند غدر کننده قرار ندهید. (تفسیر کشاف ۲۴۶/۲).
«وَلَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً»: هیچ یک ازدشمنان را علیه شما کمک نکرده‌اند.
«فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ(4)»: بنابر این، شما باید مدّت معینه را تکمیل نمائید؛ زیرا خدای تعالی کسی را که از طریق وفای به عهد ولازم گرفتن قرار دادها و نقض نکردن آن تقوای او را رعایت کند دوست می دارد. و نباید فراموش کنیم که: وفا به پیمان، نشانه‌ی تقواست.
امام بیضاوی فرموده است: این بخش از آیه بیانگر آن است که وفای به عهد از باب پرهیزگاری است. (تفسیر بیضاوی صفحه‌ی ۲۱۸).
ابن عباس(رض) فرموده است: پیمان طایفه‌ای از بنی کنعان نه ماه مدتش مانده بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم پیمان آنان را تا آخر مدت رعایت کرد.
مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این إستثنا برای قبایلی است که عهدشان میعادی بوده، و در ایفای عهد کوتاهی ننموده نه خود برخلاف عهد کاری کردند، ونه با ناقضین دیگر (مانند بنی حمزه و بنی مدلج) معاونت کردند. درباره ایشان اعلان شد

که تا هنگام إنقضای میعاد معاهده مسلمانان هم مدّت پیمان را احترام کنند؛ پس از سرآمدن زمان میعاد، هیچ گونه عهد جدید بسته نمی شود؛ و در آن وقت، آنچه درباره دیگران می شود در حقّ ایشان نیز چنان خواهد بود.

قابل تذکر است که این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته وکسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان و تعالی به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان شکنی کرده‌اند، پیمان شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان شکنی نکرده‌اند تا به سررسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه میکنیم که این آیه، أمر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه دوم آمده است، در مورد این گروه إستثناء کرد و در مورد شان مجال را از آن فراتر برد.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿۵﴾

پس هنگامی که ماه های حرام سپری شود، (یعنی مُهلت مُشرکان) به پایان رسد، پس آن مُشرکان را در هر جایی یافتید بکشید، و آنها را (اسیر) بگیرید و آنها را از داخل شدن در حدود حرم) منع کنید و برای منع آنها در هر کمین گاهی بنشنید، پس اگر (از شرک) توبه کنند و نماز را بر پاکنند وزکات بدهند، پس راه را بر آنها باز کنید، (و آنها را از مسجدالحرام و حدود حرم منع نکنید). چون الله آمرزگار (و) مهربان است.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شهر»: شهر: ماه. أشهر: ماهها. «حرم»: محرم‌ها. مفرد آن، حرام است. کلمه‌ی «حَيْثُ» هم در مورد زمان بکار می‌رود و هم در مورد مکان، یعنی هر جا و هر زمان که مشرکان را یافتید. «احصروهم»: حصر: تنگ گرفتن و حبس کردن. «احصروهم»: حبس کنید آنها را. «مرصد»: رصد: مراقبت کردن و زیر نظر گرفتن (کمین کردن). «مرصد»: کمینگاه. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

قبل از همه با تمام قوت بایدگفت: کافران که 13 سال پیامبر صلی الله علیه و مسلمانان را در مکّه آزار وأذیت دادند و پس از هجرت نیز 9 سال از هیچ توطئه‌ای و دسیسه علیه او و مسلمانان دریغ نه ورزیدند، مستحقّ سرکوبی شدیدند.

در این آیه مبارکه چهار دستور در مورد مشرکین دیده می شود: بستن راه ها، محاصره کردن، أسیر ساختن، و بالآخره کشتن و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امرتخییری نیست، بلکه با درنظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان وأشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد. اگر تنها با أسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد و اگر چاره‌ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است.

«فَإِذَا انسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ»:

«إنسَلَخَ»: به پایان رسید. وقتی چهار ماهی که جنگ در خلال آن حرام است، منقضی شد. یعنی: همان چهارماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ **«الأَشْهُرُ الْحُرُمُ»: ماه‌های حرام که عبارتند از: ذیقعده، ذیحجّه، محرم، رجب.**

«فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: مشرکان را هر جا که یافتید بقتل برسانید، یعنی اینکه به آنان در هر زمان و هر مکانی‌که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتل‌شان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند متعال در جنگ با کفار مشروع گردانیده است.
یعنی پس از طیّ همه‌ی مراحلِ دعوت، استدلال و پیمان بستن، اگر مشرکان باز هم توطئه ودشمنی کردند، برای سرکوبشان از همه‌ی شیوه‌ها استفاده کنید.
مثل کشتن، اسیر گرفتن، راه بستن و محاصره.
ابن عباس(رض) گفته است: در «حرم» و «حل» و در ماه‌های حرام (زاد المسیر ۳۹۸/۳.)
«وَخُذُوهُمْ»: وآنان را دستگیر و اسیر کنید زیرا کسی که از آنان دستگیر میشود، أسیر است،
«وَ اُحْصُرُوهُمْ» و آنان را حبس و زنداني کنید.
«حصر»: باز داشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به إجازه خود آنهاست، یعنی هم قاطعیّت لازم است هم نرمش، ولی باید گفت که: آزادی مذهب آسمانی بلی، ولی إنحراف فکری وسقوط عقل و إنسانیّت، قابل تحمّل نیست.
از ابن عباس(رض) روایت کرده اند که مراد از حصر و بازداشت آنان این است که آنان را از مسجد الحرام باز دارند.
«وَاُقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ»: مسلمانان باید همواره در کمین توطئه‌گران باشند.
و برای آنان در هر مرصدی بنشینید، یعنی هر راهی را که می روند در کمینشان بنشینید و در هر رهگذر مراقبشان باشید، و در سفر آنان را زیر نظر بگیرید.
برای سرکوبی دشمنان توطئه‌گر، مرزها وتمام راه‌های نفوذ راکنترل کنیم یعنی: برای آنان درمواضعی بنشینید که ازآن مواضع، آنانرا مراقبت وترصد کنید.
ابن عباس(رض) گفته است: اگر در قلعه و در تحصن ورزیدند، آنها را در آن حبس کنید. تا سرانجام کشته شوند و یا ایمان بیاورد.
در البحر آمده است: این بیان یادآوری می‌کند که هدف آزار دادن آنها است به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، به طریق جنگ یا ترور.(البحر ۱۰/۵.)
مفسر تفسیر انوار القرآن: می نویسد: این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنای‌شان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیر محارب شناخته میشوند و اهل کتابی که جزیه میپردازند.
همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ میکند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند.
از ابن عمر(رض) در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم (مراد از مردم در این حدیث شریف ، به اجماع علماء مشرکان عرب‌اند.) تا آنکه گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول الله است و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و چون این گونه کردند، خون‌ها و اموال‌شان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان باخداست».

«فَإِنْ تابُوا وَأَقاموا اَلصَّلاةَ وَآتَوُا اَلزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»: اگر از شرک توبه کردند، وفرض‌ها را ازقبیل نماز و زکات ادا نمودند، دست از سر آنها بردارید و متعرض و مزاحم آنها نشوید.
یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره‌شان درآورید و نه آنان را بکشید.
فحوای آیه مبارکه به‌ما می‌آموزاند که: توبه را حتّی هنگام جنگ هم بپذیریم.. چون اسلام دین سماحت وبزرگواری است، نه عقده‌گشایی و انتقام.
ولی باید به یاد داشته باشید که: توبه باید همراه با عمل باشد. و نباید از توبه‌ی بی‌عمل، فریب بخوریم.
توبه از شرك، ایمان است و نشانه‌ی توبه‌ی واقعی، همانا نماز و زکات است.
و نماز، در رأس عبادت هاست. به کسی‌که به شعائر دینی (نماز و زکات) احترام می‌گذارد، نباید مورد هجوم وتعرّض قرار گیرد.
«إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(5)»: برای آنان که توبه کرده و پشیمان میشوند، خدا بخشودگی ورحمتش بی‌کران است. آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام از کفر و خیانت مرتکب گشته‌اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدن شان بر می دارد.
خوانندگان محترم !
مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بُت پرستی از روی کره زمین بوده، و همانطور که می دانید، مساله آزادی مذهبی، یعنی ترک إجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش إسلام، منحصر به أدیان آسمانی وأهل کتاب مانند یهود و نصاری است، وشامل بت پرستان نمیشود، زیرا بُت پرستی مذهب و دین نیست که محترم شمرده شود، بلکه إنحطاط وخرافه و إنحراف ومریضی است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند میتوانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه میکند اگر آنها توبه کنند وبه سوی حق باز گردند ونماز را بر پا دارند و زکاة را أدا کنند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید.
«فَإِنْ تابُوا وَأَقاموا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»: و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است، و کسي را که به سوی او باز گردد، از در خود نمی راند. (إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).
سپس این موضوع را در آیه بعد با دستور دیگری تکمیل می‌کند تا تردیدی باقی نماند که هدف إسلام از این دستور تعمیم توحید و آئین حق و عدالت است، نه إستعمار و إستثمار و قبضه کردن أموال یا سر زمین های دیگران، طوریکه میفرماید:
وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾
و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام الله را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان، این (فرمان امان دادن به سبب آنست که آنها قوم نادان‌اند (تا چیزی از دین ما را بدانند).(۶)

تفسیر :
یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آن را بپذیرند. بعد اضافه میکند که او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و أمانش برسان تاکسی در أثناء راه مزاحم او نگردد. «ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ» (ترجمه تحت اللفظی اگر تکرار هم باشد احسن است).
و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می کند که: این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لایَعْلَمُونَ». بنابر این اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید میرود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود علم و دانش است گام بگذارند.
«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ اِسْتَجارَکَ»«إِسْتَجارَكَ»: **از تو پناه خواست.** یعنی و اگر یکی از مشرکان از تو طالب امان خواست و به تو پناه آورد، یعنی به درخواست پناهندگی دشمن برای تحقیق و شناخت عقاید و افکار اسلامی، جواب مثبت دهید. راه فکر و تعقّل، حتّی برای مشرکان مهدورالدّم ، باز است و برای إحتمال هدایت يك نفر هم باید دوسیه جداگانه باز کرد. باید یادآور شدکه دین مقدس اسلام، دین رأفت، شرافت وکرامت است. وبدین ترتیب با تمام وضاحت در جمله «اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ» این فهم را میرساند که: به دشمن هم فرصت فکر و انتخاب بدهید و حتّی در شرایط جنگی نیز مردم را نباید از فکر کردن منع کرد.
از سعید بن جبیر روایت کرده اند که یکی از مشرکان به نزد علی(رض) بن ابی طالب آمد و گفت: اگر کسی از ما پس از سپری شدن این مدت برای شنیدن کلام الهی و یا هر حاجت دیگری می آمد، کشته می شد؟ فرمود: خیر. زیرا خدای متعال میفرماید: «و إن أحد من المشرکین استجارک». (تفسیر کشاف)
«فَأَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اَللّهِ»: وما نباید فراموش این واقعیت را فراموش کنیم که؛ انتخاب حقّ وپذیرش عقاید صحیح، مهلت می‌طلبد، تا آن قسمت از قرآن را که به دسترس داری به او بشنوانی و او آن را بفهمد و در آن بیندیشد.
در ضمن باید گفت که: قرآن، کلام قابل فهم است که زمینه‌ی هدایت را فراهم می سازد و چنان نیست که فهمش خارج از توان وتعقل انسان باشد.
مفسر زمخشری می نویسد: یعنی اگر بعد از سپری شدن چهار ماه، یکی از مشرکین که با تو پیمان ندارد، نزد تو آمد و طلب امان کرد تا توحید و قرآن را بشنود، او را امان بده تا گفته‌ی الله متعال را بشنود و در آن بیندیشد و به حقیقت آن آگاه گردد. (تفسیر کشاف ۲۴۸/۲.) می‌گویم: این اوج برخورد پسندیده و اخلاق کریمانه را می رساند؛ چون هدف از میان بردن کفار و ضربه‌زدن به آنان نیست، بلکه هدف اقناع و هدایت آنان است، به گونه‌ای که حق را دریابند و از آن پیروی کنند و گمراهی را رها نمایند.
درضمن قابل توجه مسؤلین امور در کشور های اسلامی میدانم تا: باید زمینه‌ی شنیدن کلام الله متعال و فرصت مطالعه آن را برای منحرفان فراهم کند، چون إنحراف بعضی، به خاطر عدم تبلیغ ماست، نه از روی کینه ودشمنی. چه بسا اگر حق را بشنوند، تغییر یابند.
اسلام، دین آزادی است وایمان که ازروی فهم باشد دارای ارزش است، نه آن آیمان که؛ ازروی ترس یا اجبار صورت گیرد.

«ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»: یعنی اگر بعد از آن مسلمان نشد، او را به سرزمین خودش بفرست که در آنجا از جان و مالش در امان است و غدر و خیانتی نمی بیند.
ملاحظه می نمایم: مکتبی که منطق دارد، عجله هم ندارد. به دشمن جان ، مال و دین خویش فرصت مساعد می سازد تا احکام و واقعیت های دین را بشنود، در ضمن فضای اطمینانی را مساعد می ساز تا به فکر ارام و آسوده راه ثواب و واقعی را انتخاب و در پیش گیرد.
«ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَایَعْلَمُونَ(6)»: یعنی دستور پناه دادن به مشرکین به این سبب است که آنها حقیقت اسلام را نمی دانند، لذا امان دادن آنها لازم است، تا گفته‌ی الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را بشنوند و در باره‌ی آن نیک بیندیشند.
زیرا کفار به خیر و منفعت خود نمی فهمند و آنها ادراک نیکو و توان تمیز را ندارند تا آن‌ها را بر قبول اسلام وا دارد.
یعنی: آنان از علم نافعی که وسیله تمییز خیر از شر است، بی‌بهره‌اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده‌ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.
مفسر تفسیر أنوار القرآن مینویسد: آیه کریمه مفید عام بودن حکم أمان برای أهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است چنانچه این أمان از إمام (زمامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته أحناف بر این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و میتواند فقط به مدت چهار ماه برای ضرورتی در دار اسلام اقامت گزیند پس بر إمام (زمامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به إقامت در کشور إسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک طبعه ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را بپردازد.

خوانندگان گرامی !

در آیات (7 الی 15) موضوعاتی از قبیلی؛ سبب بیزاری و سلب مسئولیت از پیمانهای مشرکان، چگونگی برخورد با آنان (یا با توبه یا با جنگ) پیمان شکنان جز جنگ علیه خود، راهی باقی نگذاشتند.
آنگاه الله متعال حکمت برائت از عهد و پیمان مشرکین در آیه ذیل چنین بیان کرده و مفرماید:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴿٧﴾

چگونه برای مشرکین نزد الله و رسول او عهدی بماند؟ به جز آنانی که با آنها کنار مسجد الحرام عهد بسته بودید، پس تا وقتی که با شما (بر عهد و پیمان شان) وفادار باشند، شما نیز به عهده تان با آنان وفادار باشید. بی‌گمان الله پرهیزگاران را دوست دارد.(٧)
«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اَللّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ»: هرگز برای مشرکانی که دست به غدر و خیانت می زنند عهدی در پیشگاه الله متعال و پیامبرش نیست؛ یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد الله و نزد رسولش داشته باشند، حال آنکه أضداد شما هستند وغدر وخیانت رابرای شماپنهان داشته ودرپی فرصتی هستند تاعهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث

نفس هم نکنید. سپس میفرماید: «إِلاَّ اَلَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ» جز آنان که در مسجد الحرام با آنها پیمان بستید و آنها پیمان را نقض نکردند.
ابن عباس(رض) میفرماید: آنها عبارتند از أهل مکه. و ابن اسحاق گفته است: آنها عبارتند از قبایل بنی بکر که در موقع صلح حدیبیه، از ذی‌القعده سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان إستمرار داشت تا آنکه قریش عهد خود را شکسته و قبیله بنی‌بکر را که هم پیمان‌شان بودند بر قبیله خزاعه که هم پیمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول الله به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح کردند. (البحر ١٢/٥.)
«فَمَا اِسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»: تا زمانی که بر عهد و پیمان خود استقامت دارند، شما هم استقامت داشته باشید. یعنی با دشمنان خود، در وفاداری به پیمان‌ها یا نقض آن، مقابله به مثل کنید.
امام طبری میفرماید: تا پیمان را با شما برقرار می دارند شما هم به عهدشان وفا کنید. (طبری ٨١/١). «إِنَّ اَللّهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ(7)» خدا از آن که از خدایش میترسد وبه عهدش وفا میکند و غدر و خیانت را ترک می‌کند، خشنود است.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

چگونه [مشرکان بر عهدپیمان خود پای بندند؟] و در صورتی که اگر بر شما غالب شوند، نه [پیوندِ] خویشاوندی را در حقّ شما رعایت می کنند، نه عهد را!! شما را با زبانشان خشنود می کنند، ولی دل هایشان [از خشنود کردن شما] امتناع دارد و بیشترین آنها فاسق (نافرمان و عهدشکن)اند.(٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذِمَّةً»: به معنای عهد وپیمانی است که وفای به آن لازم است واگر نقض شود، مردم، عهدشکن را مذّمت می‌کنند. «تَأبيا»: **سر باز می زند. خود داری می‌کند.** «فَاسِقُونَ»: **افراد نافرمانبردار و دررونده از پذیرش دستورالله.** «كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ»: از این نظر که وفای به عهد آنها بعید به نظر می‌آید، آن را تکرار کرده است؛ یعنی چگونه به تعهداتی که با مشرکان بستید پایدار باقی میمانید در حالیکه آنها هرگاه بر شما قدرت و غلبه یابند، «لايَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَلا ذِمَّةً»: هرگز درحق شما نه پیمانی را رعایت میکنند و نه نزدیکی و تعهدی و از هیچ آزار و أذیتی نسبت به شما خودداری نمیکنند. بلکه همه را میکشند؛ چون دارای عهد وأمان نیستند. واقعیت هم همین است که: عمق کینه‌ی دشمن را هنگام قدرتش باید شناسایی کرد، نه هنگام ضعف او. در ضمن باید گفت که: سکوت و ساده اندیشی درباره‌ی دشمنی که اگر چیره شود مراعات هیچ مسأله‌ای را نمی‌کند، گناه است.
مفسرشیخ أبوحیان میفرماید: تمام اینها بیانگر عدم ثبات قلوب آنها بر عهد و پیمان است. (البحر ١٣/٥).
از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که مشرکان، نه مراعات مسائل عاطفی و همسایگی را می کنند، نه به پیمان ها و تعهّدات احترام می‌گذارند.
«يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»: اگر شما بر آنان غالب وچیره شوید، آن‌ها رضایت شما را با سخنانی شیرین جلب میکنند، «وَ تَأْبى قُلُوبُهُمْ»: در حالیکه قلب‌های آن‌ها از شدّت حقد و کینه و خشم مانند نیزه است.

امام طبری مینویسد: با زبان چیزی را به شما می‌گویند که مخالف باوری است که در درون دارند، دردل کینه وعداوت دارند وبه زبان خلاف آن را میگویند (طبری۱۰/۸۵.) و قلبشان از پذیرفتن آنچه که به شما می‌گویند إبا دارد.
«وَأَكْثَرُهُمْ فاسِقُونَ(8)»: و بسیاری از آنها از دایرهٔ حق خارج اند و عهد ندارند و در پیمان‌هاپابند نیستند.
قابل تذکر است که اکثریّت مشرکان فاسق اند، (چون از حکم عقل و فطرت سرپیچی کرده است) ولی افراد سالم هم در میانشان پیدا می‌شود.
فسق مشرکین همانا: تمرد و بی باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۹﴾

آنها آیات الله را به قیمتی ناچیزی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند (و خودشان نیز از آن اعراض کردند) و یقیناً بد است آنچه می‌کنند.(۹)
«اِشْتَرَوْا بِآياتِ اَللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ»: آنها در بدل آیات قرآن عوضی حقیر و بی‌ارزش از متاع زائل دنیا گرفتند و در این راستا مردم را از داخل شدن به اسلام باز داشتند.
باید گفت که: در برابر از دست دادن آیات الهی، هر چه به دست آوریم، کم است، چرا که همه‌ی دنیا و آنچه در آن است، در برابر إلطاف الهی به مؤمنان، متاع قلیل و ناچیز بشمار می رود.
ونباید فراموش کنیم که: دنیا طلبی، سبب مبارزه با دین و باز داشتن مردم از راه پروردگار باعظمت است. ورضای الهی وبهشت ابدی را به دنیای زودگذر وپرآفت فروختن، بدترین عمل وبدترین معامله بحساب می آید.
«إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ(9)»: «به راستی آنان چه بد اعمالی أنجام می دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴿۱۰﴾

(نه تنها درباره شما) درباره هیچ مؤمنی حق قرابت و عهد را رعایت نمی‌کنند، و این جماعت تجاوزکاران‌اند.(۱۰)
«لايَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَلا ذِمَّةً»: آنها در حق مؤمنان هیچ سوگند «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی‌کنند» یعنی: نزد آنان مطلقا وبه هیچ وجه، مراعات هیچ حقی ازحقوق مؤمنان مطرح نیست. اگر به مؤمنی دست بیابند و بتوانند او را به قتل برسانند، نه عهد و پیمانی را رعایت می‌کنند و نه ذمه‌ای را.
به این ترتیب در آیه(8) عدم رعایت حق از سوی آنان را درخصوص اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر کرد ولی در این آیه تعبیرِ «لايَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ»: آمده که ستیزه جویی آنانرا باهمه‌ی اهل ایمان بیان می‌کند.
باید گفت که: مشرکان با مؤمنان دشمنی دارند، پس دربرخورد شدید با آنان، هیچگونه شک وتردیدی نداشته باشید.
«وَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُعْتَدُونَ(10)»: پیمان شکنی، تجاوزگری است. بناءً دارندگان چنین اوصافی ناپسند و مذموم، در ظلم و یاغی‌گری از حد تجاوز کرده‌اند.

رعایت حقوق خویشاوندان و وفاداری به پیمان، واجب و بی‌اعتنائی به آنها برخاسته از روح تجاوزگری است.
یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شر وتمرد به منتهای آن رسیده‌اند. پس کسانیکه دارای وضع وحالی این چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می توان از جنگ با آنها دست برداشت؟
جنگ با مشرکان پیمان شکن، جنبه دفاعی دارد و همان گونه که در آیه 13 بیان می یابد، ما آغازگر این جنگ نیستیم.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿١١﴾

پس اگر [از پیمان شکنی، قطع رحم، کفر و شرک] توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، پس آنها برادران شما در دین هستند، ما آیات خود را برای مردمی که می دانند، به تفصیل بیان می‌کنیم.(١١)
«فَإِنْ تابُوا وَأَقامُوا اَلصَّلاةَ وَآتَوُا اَلزَّكاةَ»: و اگر آنها از کفر وپیمان شکنی توبه نموده و پشیمان شدند و اسلام را بمثابه دین خویش قبول نمایند یعنی مسلمان شوند و نماز را اقامه و زکات اموال خویش را پرداخت نماید.
در جمله: «فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا»: ملاحظه میداریم که: توبه‌ی واقعی، همراه با عمل است.
یعنی اینکه: اگر مشرکان توبه کرده و نماز خواندند و زکات پرداختند، دیگر نباید به آنان متعرّض شد، پس «فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» پس نه تنها مزاحمشان نشوید، بلکه گذشته ها را فراموش کرده، و به آنان بمثل برادر برخورد و رفتار نماید.
«فَإِخْوانُكُمْ فِی اَلدِّينِ»: در چنین حالتی آنان با شما در اسلام برادر اند و از تمام حقوقی که شما دارید آنها نیز بر خوردار خواهند بود و تمام التزامات شما بر آنها نیز میباشد بنابر این، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. و تمام شرارت ها و پیمان شکنی های که درگذشته مرتکب شده‌اند مورد عفو قرار داده میشود.
از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با أهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است».
از فحوای آیه مبارکه می آموزیم که: در شیوه‌ی برخورد، مسأله‌ی گام به گام و تدریج را باید مراعات داریم. إبتدا عدم تعرّض، «فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ» سپس اُلفت و برادری. «فَإِخْوانُكُمْ فِي الدِّينِ»: در ضمن از این آیه مبارکه آموختم: آنانیکه تارك نماز و زکاتند، برادران دینی ما نیستند، زیراشرط ورود به دایره‌ی اخوّت دینی، در آیه مبارکه نماز و زکات معرفی گریده است.
بدینوسیله دریافتیم: آنانیکه تا دیروز، واجب القتل بودند، در سایه‌ی توبه و نماز و زکات، حقوق اجتماعی برابر ومساوی با مسلمانان در می‌یابند و جنگ با آنان حرام می شود.
بصورت کل میتوان نتیجه گرفت که: هدف جنگ‌های اسلامی، بازگرداندن مشرکان به توحید است.
«وَنُفَصِّلُ اَلْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(11)»: والله متعال آیات و نشانه‌های خود را برای کسی بیان مینماید که نزد او فهمی نسبت به حقایق و درک شرع وجود دارد.
«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»: برای کسانیکه آگاهند و أهل فهم و شعورند. این جمله انسان را به تدبّر و تأمّل دعوت می نماید وواضح است که: علم و دانش، زمینه‌ی اندیشه و تفکّر در آیات الهی

است. أبوبکر صدیق (رض) در جنگ با باز دارندگان زکات به این آیه کریمه و أمثال آن از آیات استناد می کرد.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿١٢﴾

ولی اگر (مشرکین) قسمهای خود را بعد از عهد خویش (با شما) شکستند، و به دین تان (دین اسلام) زبان طعنه زدند، در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] دست بردارند. (۱۲).

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ»: اگر مشرکان پیمان ها و معاهدات مؤکد را بعد از اینکه با شما سر آن ها توافق کردند «نَكَثُوا» نقض و بشکنند.

«وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ»: و به علاوه آن به شما در دینتان عیب میگیرند یعنی: پیمان شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام گویی و به عیبجوئی آن همراه کردند و قرآن و پیامبر را دشنام گویند

«فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ»: پس با زعما و رهبران‌شان به جنگ برخیزید، تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهمتر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند.

«أَئِمَّةَ الْكُفْرِ»: هدف از آن رهبران وزعمای کفر و ضلال ایشان از قبیل ابوسفیان و حرث‌بن هشام است. یا مراد خود این افراد است که خویشتن را سران و متقدّمان در این کار می‌دانستند. به هر حال این عبارت پیروان سردستگان کفر و ضلال را نیز شامل می شود.

«إِنَّهُمْ لاأَيْمانَ لَهُمْ»: سوگند و عهد و پیمانی ندارند تا بدان وفا کنند. آنها نه عهدی دارند و نه پیمانی یعنی: سوگندهای کافران هر چند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به خاطر آن سزاوار مصوٴن ماندن خون و مال شان باشند. هر سوگندی شما را نفریبد. سوگند پیمان شکنان، بی‌اعتبار است.

«لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (12)»: تا از نافرمانی و گناه دست بکشند، و طعنه زدن به اسلام را ترک نمایند. شاید که این جنگ شما آنها را از کفر و جنگ با مؤمنان باز دارد بنابر این بر آنها راهی نیست جز اینکه توبه کنند و یا آمادهٔ جنگ باشند.

و یکی از أهداف جهاد اسلامی، جلوگیری از توطئه دشمن است.

مفسر ناصر الدین عبد الله بیضاوی فرموده است که: «لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»: متعلق به (قاتلوا) است؛ یعنی مقصود شما از ستیز با آنها باید خاتمه دادن به کفری باشد که برآنند، نه اذیت وآزار دادن آنها، همچنان که موذیان اینگونه عمل میکنند (تفسیر بیضاوی صفحه‌ی ۲۱۹.).

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٣﴾

چرا و برای چه نمی جنگید؟ با قومی که قسم‌های خود را شکستند، و به بیرون کردن پیغمبر (از مدینه نیز) عزم کردند، و آنها (جنگ و عهد شکنی را) برای بار اول آغاز نمودند؟ آیا از آنها می ترسید؟ پس الله سزاوارتر به آن است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید.(۱۳)

تفسیر:
«أَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ»: ای گروه مؤمنان! شما را چه شده که با این کفار نمی جنگید، کفاری که پیمان‌های خویش را که با شما داشتند نقض نموده و آنرا زیر پا نهاده و به دین شما طعنه می زنند؟
«وَهَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ»: ودر دارالندوه به مشاوره نشستند و تصمیم به إخراج و بیرون کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه را گرفتند.
این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی‌که پیمان را بشکنند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از مکه اخراج کنند وخود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آنند که با آنان پیکار شود و هرکس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است.
«وَهُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: آنها اول جنگ را آغاز کردند که با طایفه‌ی خزاعه که هم پیمان شما بودند جنگیدند، وآغازگر بیشتر مقصر است. پس چه چیزی شما را از جنگیدن با آنها باز می‌دارد؟
و همین ها بودند که آغازگر جنگ بوده و از همان روزهای اول طلوع رسالت اسلام شروع به آزار و اذیت‌تان کردند. جنگ شما جنگ تدافعی است و دشمن آغازگر تهاجم بوده است.
«أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ»: ای مسلمانان! آیا از جنگیدن با مشرکان میترسید؟ یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرو میگذارید؟ سزاوار این است که از الله متعال بترسید؛ زیرا همه چیز به دست اوست آن هم اگر به وعده و وعیدش و به کتاب و پیامبرش باور دارید پس ترس‌تان تنها از او باید باشد.
«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(13)»: الله سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان رسان ونفع رسان حقیقی فقط ذات پروردگار است پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی‌که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر الله متعال نترسید.
مفسر امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی إیمان صحیح چنان إقتضاء میکند که فرد مؤمن جز از پروردگارش از کسی نترسد و به غیر از او به هیچکس و هیچ چیز أهمیت ندهد. (تفسیرکشاف ۲۵۲/۲.)
بعد از این تحریک و تشویق به صراحت فرمان قِتال با آنها را به مؤمنان داده و میفرماید:
قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴿١٤﴾
با آنان (کفار عهدشکن) بجنگید، الله آنها را به دست شما عذاب می دهد، و رسوایشان می سازد، و شما را بر آنها پیروز می گرداند، و سینه‌های [پر سوز و غم] مؤمنان را شفا می بخشد.(۱۴)
تفسیر :
«قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اَللّهُ بِأَيْدِيكُمْ»: ای مؤمنان با کفار بجنگید، خدای تعالی آنها را بادستان شما عذاب مینماید وجنگ شما باآنها جهاد است. جبهه‌های جنگ، بستر امدادهای الهی است.
«قاتِلُوهُمْ، يَنْصُرُكُمْ»: (ازشما حضور و جهاد، از خدا نصرت و إمداد)

مفسرتفسير أنوار القرآن می نويسد: در جنگ شما با مشركان، فوايد و آثار مثبت بسياری مترتب است، كه از جمله:

1 - عذاب نمودن كفار به دست مؤمنان؛ با كشتن و أسير كردن آنان.

2 - رسوا ساختن آنان، كه اين رسوا ساختن يا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، يا با ذلت و پستی‌ای كه بر آنان فرود می‌آيد.

3 - پيروز ساختن و مسلط كردن مسلمانان بر آنان.

شفا بخشيدن و خنک گردانيدن دلها و سينه‌های قوم مؤمنی كه خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنابر روايات؛ اين قوم، قبيله «خزاعه» هم پيمان رسول الله صلى الله عليه وسلم بودند كه حق تعالی سينه‌هايشان را از سركوب قبيله «بنی‌بكر» تشفی داد و آنان را به شكست شان دلشاد كرد.

«وَيُخْزِهِمْ»: وبا أسارت وشكست آنهارا خوار وذليل نموده، الله متعال خواستار شكست وذِلّت دشمنان دين و پيروزی و عزّت مؤمنان است. و يكی از أهداف جنگ، محو كفر و ذِلّت كافران و آرامش مؤمنان است.

«وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ»: به شما پيروزی و غلبه بر آنان عطا ميفرمايد.

«وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ(14)»: و با اين پيروزی دل‌های شما را از غم و أندوهی كه به شما از ناحيهٔ آزار و اذيت‌های مشركان و مكر آنها رسيده شفا ميدهد، مراد از آنان بنی خزاعه است، شما اسباب را فراهم كنيد و عاقبت نيكو بر الله متعال است. گرچه در جنگ، عدّه‌ای شهيد و داغدار ميشوند، ولی امّت اسلامی در عزّت و آرامش زندگی می‌كنند. سرنوشت مؤمنان در مسائل اجتماعی، به هم پيوند دارد و پيروزی شما، شفای دل ساير مؤمنان است. ابن عباس می گويد: آنان قبايلی از يمن و از قوم سبا بودند كه به مكه آمدند و مسلمان شدند، اما مردم مكه بسيار آنان را آزردند و شكنجه دادند و آنان به رسول الله صلى الله عليه وسلم پيام فرستادند و از رفتار كافران به او شكايت بردند و آن حضرت فرمود: «به شما نويد می دهم كه به زودی گشايشی در كار خواهد بود.». (ابو سعود ٢٥٨/٢.)

شأن نزول آيه 14:

- أبوشيخ از قتاده روايت كرده است: خزاعه بنی بكر را در مكه مورد كشتار قرار داد، در باره آنها اين آيه نازل شد. (طبری 16511 با اختلاف اندک روايت كرده و اين مرسل است.).

- و نيز از عكرمه روايت می‌كند: اين آيه در باره خزاعه نازل گشته است. (مرسل است، طبری 16512 از مجاهد مثل اين روايت كرده. به تفسير بغوی 1029 مراجعه فرمايد.).

- و از سدی روايت كرده است: «وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ(14)» در باره خِزاعه (هم پيمان های پيامبر صلى الله عليه وسلم نازل شده است، الله متعال درد ورنجی را كه بنی بكر بر سينه‌های آنها گذاشته بود شفا داد. (طبری 16555 از وی به قسم مرسل و بازهم 16554 از مجاهد روايت كرده است.)

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿١٥﴾

و خشم دلهای مؤمنان را از ميان مي برد و الله توبه هر كس را بخواهد (و شايسته بداند) مي‌پذيرد و خداوند عالم و حكيم است.(١٥)

تفسیر :

«وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ»: «ویذهب غیظ» خشم دل هاتان که به موجب رفتار ناپسندی که از آنان دیده اید، ایجاد شده، فرو خواهد نشست و خدای متعال همه این وعده‌هایی راکه به‌آنان داده بود، به‌راستی پیوند دادوبه راستی پیوستن این وعده ها خود دلیل بر صدق دعوت آن بزرگوار و درستی نبوتش بود.

امام فخر رازی فرموده است: خدای متعال فرمان قتال با آنها را داده و پنج نوع فایده رابرای این کار ذکر کرده وهریک به تنهایی بس عظیم است تا چه رسد به این که همه یک جا با هم جمع شوند. (تفسیر رازی ۲/۱۶).

«وَيَتُوبُ اَللّٰهُ عَلَى مَنْ يَشاءُ»:کلامی است مستانف؛ یعنی خداوند متعال باقبول توبه وهدایت به اسلام برهریک از آنهاکه بخواهد منت مینهد، مانند ابو سفیان.

او توبه‌اش را براساس صداقتی که نسبت به توبه دارد می پذیرد چنان‌که توبه کسانی ازمردم مکه راکه درروز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلام شان نیک به سامان شد،پذیرفت.این هم خبری استکه قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان وتوبه آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست.

«وَاَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(15)»: الله متعال به اسرار آنها آگاه است و هیچ نهانی بر او پوشیده نمیماند وحکیم است هیچ امری را بدون حکمت ومصلحت انجام نمیدهد. ابو سعود میفرماید: خداوند متعال تمام وعده‌های خود را به نیکوترین وجه انجام داد. پس خبر دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از وقوع آنها معجزه‌ایست بس عظیم. (ابو سعود ۲۵۸/۲).

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه الله سبحان وتعالی ، بیزاری خود و پیامبرش را از پیمانهای مشرکان یاد کرد و اعلان نمود که پس از چهار ماه مهلت، باید مسلمانان - جز با کسانی که پناهنده می شوند و برای گوش فرادادن به کلام الله متعال یا مأموریت و تجارت، امان خواسته اند - با پیمان شکنان بجنگند.هکذا در آیه های ۸ و ۱۰ از مراعات نکردن حق خویشاوندی و وفا به عهد مشرکان ، بحث بعمل آمد ودر نهایت دو راه، پیش روی آنان قرار داده شد :

1 - توبه ی واقعی. 2- جنگ و رویارویی.

همچنان در ایه 12 مبارزه وجنگ با رهبران کفر، اشاره بعمل آورد ، سبب این جنگ را نیز در آیه های بعد این گونه بیان گرفت :1 - پیمان شکنی 2- تعرض کردن به مؤمنان 3- آغاز گر بودن در آزاررسانی به مؤمنان و درجنگ و ستیزه جویی 4- آواره کردن پیامبر و مؤمنان از شهر و دیار خود. پس جنگ کردن با این ظالمان ومتجاوزین ،موجب تطهیر جزیرة العرب از شرک و بت پرستی گردید.

اینک درآیات متبرکه (16 الی 18) در باره موضوعاتی سنجش مسلمانان، برگزیدن محرم راز، ساختن مساجد، که از جمله حق مسلمانان است، بحث بعمل می آید.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿۱۶﴾

آیا گمان کرده اید که (بدون إمتحان) گذاشته می شوید، در حالیکه تا هنوز الله (إخلاص) آنانی از شما را که جهاد کرده‌اند، معلوم (ظاهر) نکرده است. و (نیز) کسانی راکه غیر از

الله ورسول او ومسلمانان دوست پنهانی (همراز) نگرفته‌اند (معلوم نکرده است). و الله به آنچه شما می‌کنید باخبر است.(۱۶)

تفسیر :

این آیه نیز همچون آیات پیشین،برای تشویق به جهاد است. طوریکه میفرماید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا»: صرف ادّعای ایمان کافی نیست، آنچه صف‌ها را از هم جدا میکند، عمل وجهاد وآزمایش‌هاست. ای گروه مؤمنان! گمان نکنید که خدای‌تعالی شما را بدون امتحان وآزمایش وبدون این که صادق وکاذب معلوم گردد رهامیشوید؟بدون اینکه درست ونادرست شمادردین معین شود؟!

یعنی کسانی که به زبان دعوی بندگی و إیمان می‌کنند بسیاراند ولی تا محك إمتحان درمیان نباشد خالص ومغشوش تمیّزنگردد خدای تعالی به وسیله جهاد آشکار میسازد که کدام مسلمان در راه وی به نثار هستی و دارائی آماده است.

«وَلَمّا يَعْلَمِ اَللّهُ اَلَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ»: و هنوز مجاهد و غیر مجاهد شما معلوم نشده است؟ منظور ازعلم، علم ظهور است نه علم خفی و نهان؛ چون الله متعال از نهان آگاه است، پس قصد ابراز چیزی را کرد که آن را می‌دانست تا در مقابل آن پاداش یا مجازات بدهد.

«وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اَللّهِ وَلا رَسُولِهِ وَلاَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»: در راه خدا به جهاد برخیزند و از مشرکین رازدار و دوست برنگیرند، و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش نکنند.

«ولیجة»: رازداری محرم راز، دوست، همدم، همراز، وابسته بودن به کسی بیگانه.

«ولیجه»: مسایل نیمه سری، بطانه مسایل تمام سری مسلمانان.

حاصل معنی آیه مبارکه اینست که: الله متعال حتما گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را ازکسانیکه جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان همراز و دوست پنهانی گرفته‌اند و أسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاه‌شان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند.

منظور از آیه این است: خدا بدون آزمایش و مشخص کردن خوب و بد انسان را رها نمی‌کند.

«وَاَللّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (16)»: «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می دهد.

قابل تذکر است که: خداوند از وضع مردم آگاه است و نیازی به آزمودن ندارد، ولی امتحان، یك سنّت الهی است.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴿١٧﴾

مشرکان حق ندارند مساجد الله را آباد کنند، در حالیکه بر کفر خود گواهی میدهند. این گروه کسانی‌اند که نیکی‌هایشان برباد شده و آنها در دوزخ برای همیشه‌اند. (۱۷)

تفسیر :

«ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اَللّهِ»: از شأن مشرکان این نیست که مسجدی را آباد کنند. مشرکان اجازه ندارند. أن یعمروا مساجد: که مساجد را آباد کنند یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطل‌شان مورد بهره برداری قرارداده وبه أمرآبادانی وخدمت مساجد بپردازند.

به قولی: مراد این آیه، مخصوصاً مسجدالحرام است. قابل تذکر است تولیت مسجدالحرام، تعمیر و رسیدگی به آن، در صدر أسلام تا قبل از فتح مکّه، در دست مشرکان بوده است.
«شاهِدِينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ»: کسانیکه تظاهر به بی دینی میکنند، حقّ دخالت در امور مذهبی را ندارند. به خصوص در حالتی که کفر خویش را اظهار و به کفر خود اعتراف میکنند و آنرا بر زبان می آورند و با گفتار و اعمال خود آنرا نشان داده و در موقع تلبیه میگویند: (لبیک لاشریک لک إلاشریکا واحدا هو لک تملکه و ما ملک) «شریکی نداری جز یکی که از آن تو می باشد، او و ملکش از آن تو می باشد».
منظورشان بت ها بود. آنها بت‌های خود را در خارج بیت قرار داده بودند، و لوچ وعریان به طواف آنها می پرداختند، و بعد از طواف برای بت‌ها سجده می بردند. (صاوی بر جلالین ۲/۱۴۱).
یعنی نمی توانند دو امر منافی با یکدیگر را با هم داشته باشند؛ آباد کردن مساجد الله را با کفر جمع کنند، در حالی که به خدا و عبادتش کافر باشند.
«أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ»: الله متعال به زودی اعمال آنها را باطل ونابود میکند وتمام آنچه را کسب نموده‌اند از بین میبرد یعنی به سبب همراه بودن اعمالشان با شرک، اعمال آنها باطل است. کفر، سبب نابودی و فساد و بی‌ارزش شدن اعمال نيك كافران است. و در روز قیامت بادستان خالی به محضر حق ایستاده می شود. [أنعام/۸۸]، [فرقان/۲۳]، [زمر/۶۵].
«وَ فِي اَلنّارِ هُمْ خالِدُونَ (17)»: و مصیر آنها در آتش دوزخ و به صورت دائم و همیشگی و در عذابی مداوم است.

شأن نزول آیه‌ی 17:

مفسران می نویسند که این آیه در مورد عباس کاکای پیامبر، شرف نزول یافته است. وقتی که مسلمانان در جنگ بدر، پیروز شدند، گروهی از سران قریش اسیر شدند، و در میان آنها «عباس بن عبدالمطلب» قرار داشت، جمعی از یاران پیامبر به آنها رو آوردند و ننگ شرک را به آنها گوشزد کردند، علی(رض) ابن ابی طالب عباس را سرزنش می‌کرد که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده و صله‌ی رحم را قطع کرده است. عباس گفت: چه شده شما فقط بدی‌های ما را یادآور میشوید و خوبی های مارا پنهان و مکتوم می دارید؟ علی(رض) گفت: مگر شما خوبی هم دارید؟ عباس گفت: بله، ما مسجد الحرام را تعمیر می‌کنیم، پرده و حجاب کعبه را فراهم می‌کنیم، به حجاج آب می‌دهیم، و أسیر را آزاد می‌کنیم. آنگاه این آیه نازل شد: ماكانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَساجِدَ اَللّهِ شاهِدِينَ عَلى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ....»(زاد المسیر ۳/۴۰۷).

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴿١٨﴾

مساجد الله را تنها کسانی آباد می‌کنند که به الله و روز آخرت (قیامت) ایمان داشته و نماز را برپا کنند و زکات دهند و به جز الله از کسی نمی‌ترسند. پس امید است که این جماعت از راه یافتگان باشند.(۱۸)
تفسیر :
بایدگفت‌که:مسجد، پایگاه مهّم عبادی واجتماعی جامعه اسلامی بشمار میرود. بنابر این، هم متولّیان آن باید صالح و پاك باشند و هم باید مساجد پروگرام ها سازنده و تربیت کننده، داشته باشند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است:

«إِنَّما يَعۡمُرُ مَساجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ»: آباد كردن مساجد فقط برازنده و شایستهی مؤمنان راستین که به وجود الله و یکتایی او - با دل و زبان - إعتراف میکنند، و تنها او را میپرستند بر او توکل می نمایند، به روز واپسین باور و یقین دارند، همهی دستورات دین را پذیرفته، به آن عمل میکنند و از بت و بت خانه بیزارند.

«إنما يعمر مساجد الله» برخی از قاریان «مساجد» را مفرد خوانده أند. یعنی: آباد کردن مساجد به درستی از سوی اینان أنجام میگیرد و به عنوان شیوه مرسوم آنان در می آید و آباد کردن و عمارت مساجد شامل بازسازی بخش ویران شده، ساختن مناره، پاکیزه نگاه داشتن، چراغانی کردن، بزرگداشت و همواره برای پرستش و ذکر در آنجا حضور یافتن وامثال آن میشود. همچنین آموزش علم نیز از مصادیق ذکر و حتی ارزشمندترین و بزرگترین مصداق آن است.

وآباد کردن مساجد به معنای آن است که این مکان های پاک را از اموری از قبیل سخن گفتن در باره امور دنیا و دیگر سخنهای ناروا که مساجد را برای آنها مقرر نداشته اند، مصون نگهدارند. از پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم روایت کرده اند: «يأتي في آخر الزمان ناس من أمتي يأتون المساجد فيقعدون فيها حلقة ذكرهم الدنيا و حب الدنيا لاتجالسوهم فليس الله بهم حاجة / در آخرالزمان گروهی از امت من خواهند بود که به مسجد می آیند و به دور هم می نشینند واز دنیا وحب دنیا سخن میگویند، با آنان همنشین نشوید و خدا هم به چنین بندگانی نیاز ندارد. همچنین در حدیث آمده است که: «سخن گفتن در مسجد، چنان نیکویی های انسان را فرو میخورد که چارپایان علف را.» و آن حضرت میفرماید: «خدای متعال میفرماید: إن بيوتى في أرضى المساجد، و إن زوارى فيها عمارها، فطوبى لعبد تطهر في بيته ثم زارني في بيتى، فحق على المزور أن يكرم زائره / مساجد ساخته شده در زمین خانه های من هستند، کسانیکه در آن جا برای دیدار من آمده اند، در واقع آن جا را آباد می کنند، خوشا به حال بنده ای که در خانه اش، خود را پاکیزه می کند، آن گاه در خانه من به دیدارم می آید، البته کسیکه به دیدارش آمده اند، می باید دیدارکننده خود را گرامی بدارد.»

و میفرماید: «من ألف المسجد ألفه الله / هرکس به مسجد خویگر شود، خدا هم با او اُنس میگیرد.» و میفرماید: «فإذا رأيتم الرجل يعتاد المساجد فاشهدوا له بالإيمان / هرگاه دیدید که کسی با مساجد خوی گرفته است، گواهی دهید که إیمان در دل او جای گرفته است.»

از أُنس بن مالک روایت کرده اند که گفت: «اگر کسی چراغی به مسجد آورد، تا هنگامی که نور آن چراغ در آن مسجد میدرخشد، فرشتگان وحاملان عرش برای او ازخدا آمرزش میخواهند.» (بنقل از تفسر کشاف).

«وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ»: و نماز های فرض را مطابق شروط اقامه کرده و زکات فرض شده را مطابق شروطش ادا می کند.

«وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَ» :از الله میترسد و جز او از احدی هراسی ندارد. پس، اینها شایستگی آبادانی مادی و معنوی مساجد را دارند.

آبادانی مادی، عبارت از: ساختن و پرداختن، ترمیم و تعمیر، پاک و پاکیزه نگاه داشتن، فرش کردن، روشن و چراغانی نمودن و... می باشد.

و آبادانی معنوی، عبارت است از: نماز خواندن و حاضر شدن پنج وخته در نماز جماعت، از الله فراوان یاد کردن، اعتکاف و دعا و اوراد خواندن، مجلس علم و حلقه درس داشتن، مشکلات و نیازهای فرد و اجتماع را در آن حل و فصل کردن وغیره.

علماء می نویسند که: آباد کردن مسجد دو نوع است: حسی و معنوی، حسی عبارت است از تعمیر بنا وساختمان، و معنوی به وسیلهی نماز و یاد خدا تحقق پذیر است. الله متعال آباد کردن مسجد را به ایمان مرتبط ساخته و در حدیث آمده است: «اگر یک نفر را دیدید که بامسجد انس گرفته است، گواهی بدهید که ایمان دارد؛ چون الله متعال میفرماید: إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اَللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ، پس آباد کردن حقیقی با نماز و یاد خدا تحقق پذیر است و بس». (روایت از ترمذی.)

«فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ اَلْمُهْتَدِينَ (18)»: پس شاید آنها در روز قیامت از جملهی هدایت شدگان (مهتدون) به شمار آیند.

ابن عباس(رض) در بابت میفرماید: در هر جای قرآن عسی آمده باشد معنی واجب میدهد، الله تعال به پیامبراش گفته است: عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً یعنی خدایت شما را به درجه و منزلتی ستوده یعنی مقام «شفاعت» مبعوث خواهد کرد. (تفسیر طبری ۹۴/۱۰.).

همچنان مفسر أبوحیان میفرماید: در هر جای قرآن که عسی آمده است معنی وجوب میدهد، و در اینجا تعبیر به عسی قطع امید مشرکین را از هدایت نشان میدهد؛ زیرا امید میرود که دارندهی این چهار خصلت از هدایت یافتگان باشد، پس آن که این چهار خصلت را ندارد، چگونه امید هدایتش میرود؟ و در آن بیم و هراس بر أُمید و رِجا ترجیح داده شده است، و نیز مغرور شدن به عمل نیکو مردود شمرده شده است. (البحر المحیط ۲۰/۵.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی از قبیلی فضیلت ایمان و جهاد، دوستی نکردن با پدران و برادرانی که کفر را بر ایمان ترجیح میدهند، برتری ایمان بر هشت چیز، بحث بعمل می آید.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿١٩﴾

آیا(شما مشرکان)آب دادن به حاجیان وآباد کردن مسجدالحرام رامانند[عمل] کسی قرار دادهاید که به الله و روز قیامت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟!این دو عمل نزد الله برابر نیستند و الله قوم ظالم را هدایت نمیکند.(۱۹)

تفسیر :

«أَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ اَلْحاجِّ وَ عِمارَةَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اَللّهِ»: در این آیه مبارکه مشرکین مورد خطاب أند طوریکه میفرماید: ای مشرکان آیا دادن آب «سِقَايَة»: به حُجاج و بنای مسجد الحرام را مساوی با إیمان به روز آخرت و جهاد در راه الله متعال قرار دادید در حالیکه اینها اصلاً در أجر و ثواب باهم مساوی نیستند؛ بدین ترتیب بیانات عباس را رد میکند که گفته بود: اگر شما قبل از ما به اسلام گرویده و مهاجرت کردهاید، ما هم در مقابل به تعمیر مسجد و سقایت حُجاج پرداختیم، بدین مناسبت این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که؛ عباس، کاکای پیامبر صلى الله علیه وسلم یکجا با شِیبه به یکدیگر إفتخار میکردند؛ عباس به آبرسانيِ خود به زائران خانه‌ی خدا می‌بالید و شِیبه به کلید داری کعبه.
«سِقَايَةَ»: میر آبی. آب دادن. و ظرفی که با آن آب می دهند. در اینجا، معنای مصدری مراد است. و در این آیه مبارکه **هدف پیشه آب دادن به حاجیان در مسجدالحرام است که در زمان خود دارای منزلت و مقامی بود.**
إمام طبری گفته است: خدای متعال بدین وسیله جماعتی را سرزنش می‌کند که به سقایت و پرده داری بیت الحرام افتخار و مباهات می‌کردند و به آنها یادآور شده است که افتخار فقط از آن کسی است که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد و در راه خدا جهاد می‌کند. (تفسیرطبری ۱۰/۹۴.).
لایَسْتَوُونَ عِنْدَ اَللّهِ مشرکین ومؤمنین/ در نزد خدا یکسان نیستند. و أعمال آنها نیز با هم برابر نیست و قابل مقایسه نمی باشد و مقام و منزلتشان یکسان نیست.
«وَاَللّهُ لایَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ(19)»: و الله متعال گروه ستمگر را هدایت نمیکند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حال‌شان ندارد.
برابر دانستن رزمندگانِ با ایمان با دیگران، مورد توبیخ و یکی از ظلم‌های اجتماعی میباشد.
در البحر آمده است: آیه مبارکه این مطلب را إنکار میکند که مشرکین با مؤمنین مساوی باشند و أعمال باطل آنها همانند أعمال پاک مؤمنان باشد. و بعد از این که مساوات و یکسانی بین آنان را نفی کرد، توضیح داد که کافران به خدا ستمکاراند و به سبب عدم ایمان، به خود ظلم کردند، و به مسجد الحرام نیز ظلم کردند؛ چون آن را محل پرستش بت‌هایشان قرار دادند، و در آیه‌ی پیشین برای مؤمنین هدایت را ثابت کرده است و در اینجا آن را از مشرکین نفی کرده و میفرماید: «وَاَللّهُ لایَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّالِمِينَ». (البحر المحيط ۵/۲۰). سپس گروه برتر را معرفی نموده، میفرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴿٢٠﴾

(بلکه)کسانیکه ایمان آورده وهجرت کرده‌اند و درراه الله بامالها وجانهای‌شان جهاد کرده‌اند، نزد الله مقام والاتر دارند، واین جماعت به موهبت عظیم رسیده اند.(۲۰).
تفسیر:
«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِيلِ اَللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اَللّهِ »: مؤمنان به الله ومهاجران و مجاهدان در راه پروردگار باعظمت با جان ومال، دارى منزلت و رتبه‌ای بلندتر در پیشگاه خداوند متعال اند وآنها کسانی اند که به تمام خواست‌های خود خواهند رسید چنان‌چه هر امر مرغوبی راکه درآن فضل ورضوان وسکونت دربهشت است رانیزحاصل خواهند کرد.
ویاد و نامشان از ساقیان حجاج و تعمیر کاران مسجد الحرام که به خدا کافرند بالاتر است.
واقعیت أمر اینست که: إیمان، هجرت وجهاد، همچون تقوا، در رأس همه‌ی ارزش‌هاست.
ونباید فراموش کنیم که: در محاسبات الهی، ایمان، هجرت و جهاد، ملاكِ ارزش است.
«وَأُولئِکَ هُمُ اَلْفائِزُونَ(20)»: آنها در بهشت به کامیابی عظیم نایل می‌آیند. فوز و رستگاری، تنها در سایه‌ی ایمان، هجرت و جهاد است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ﴿٢١﴾

پروردگار، آنها را به رحمتي ازطرف خودو خشنودي و باغهاي بهشتي كه در آن نعمت هاي جاودانه دارند بشارت مي دهد.(۲۱)

تفسیر :

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوانٍ»: «يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ»: الله متعال ، خود به مؤمنان مهاجر ومجاهد، بشارت به رحمت وبهشت داده است. یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود وبه خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج است.

رحمت و رضای الله، بر نعمت های مادّی دنیوی مقدّم است. «بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَجَنَّاتٍ» (نام رحمت و رضوان قبل از بهشت تذکر یافته است.

برخورداری از رحمت و رضوان بهشت، نمودی از فوز و رستگاری است.

«وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ(21)»: باغ های بلند پایه با شاخه هایی از میوه سر آویخته، رهاشده، این بهشت که پر از نعمت و برکت است و هرگز فناء نمی پذیرد از آن آنها می باشد. اگر به خاطر پروردگار باعظمت از نعمت‌های فانی دنیا بگذریم، مطمین باید بود که به نعمت‌های ابدی می‌رسیم.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴿۲۲﴾

همیشه و تا ابد در این باغها (و در لابلای این نعمتها) خواهند بود زیرا نزد خداوند ثواب غظیم است.(۲۲)

تفسیر :

«خالِدِينَ فِيها أَبَداً إِنَّ اَللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ(22)»: این مؤمنان همیشه در بهشت‌های نعمت جاودان ساکن خواهند بود و هرگز در آن زوالی نخواهند داشت و از نعمت خویش انتقال نخواهند یافت و نزد خدای تعالی برای اهل طاعتش ثوابی بزرگ و فضلی عمومی در بهشت‌های نعمت است.

«أَجْرٌ عَظِيمٌ»: نعمت بزرگی که عقل‌ها از توصیف آن عاجزند.

واضح است که: پاداش بزرگ، تنها در انحصار اوست، پاداشهای دیگران از هر کس و هرچه که باشد، کوچك است.

«عِنْدَهُ» قبل از «أَجْرٌ عَظِيمٌ» نشانه‌ی انحصار است. پروردگار باعظمت ما که به همه‌ی دنیا«قَلِيلٌ» میگوید، به‌پاداش مجاهدان، «عَظِيمٌ» خطاب نموده است.

الله متعال، قلیل و فانی ما را به گرانبهاترین قیمت میخرد، «أَجْرٌعَظِيمٌ» با آنکه ما هر چه داریم، از خود اوست.

ثواب و درجات نزد او تعالی فراوان است هرکه را به قدری که خواهد ارزانی می‌دارد.

در آیت ماقبل ذکر سه چیز بعمل آمد:

(1) ایمان، (2) هجرت، (3) جهاد و این سه را به سه نعمت بِشارت داده است که عبارتند از: (1)رحمت، (2) رضوان، (3) خلود فی الجنة (أبدیت در جنت).

مفسر ابوحیان در این مورد مینویسد رحمت بر ایمان مرتب است، آنکه ایمان ندارد از رحمت الهی محروم است، رضوان (که بلندترین مقامات است) صله جهاد فی سبیل الله می باشد زیرا، مجاهد فی سبیل الله جمیع لذّات نفسانی و تعلقات شخصی را ترک کرده جان و مال خود را در راه الله متعال نثار می‌کند و برای خشنودی وی تقدس و تعالی قربانی آخرین

خود را هدیه می‌کند پس عوض آن هم باید نهائی باشد و آن مقام رضای باری تعالی است هجرت ترك وطن مألوف و گذاشتن خانه و متاع را در راه الله گویند و این بس عزیز میباشد پس مهاجر را مژده داده شده است که بهتر از وطنت وطن و نیکوتر از خانه‌ات خانه دریابی و جاویدان در آن جائی که به کمال آسایش و اطمینان زندگی کنی و هرگز از آنجا به هجرت مجبور نگردی(البحر ۲۱/۵.)

و مفسرآلوسی فرموده است: توصیف جنات به «بهشتی که در آنجا برای مؤمنان «نعیم مقیم» وجود دارد»، توصیفی بسیار لطیف است؛ چون هجرت مستلزم سفر است وسفر نیز عذاب آور وطاقت فرسا است. (تفسیرروح المعانی ۷۰/۱.)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴿۲۳﴾

ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هرکس از میان شما (با پدران و برادران کافر خود) دوستی کند، پس آنان همان ظالمان‌اند.(۲۳)

تفسیر :

«یاأَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ»: ای مؤمنان! اگر پدران و برادران‌تان کفر را به عنوان دین بر ایمان برگزیدند آن‌ها را دوست و انصار نگیرید و متولیان خود نسازید.

یعنی پدر کافر، بر فرزند مسلمان ولایت ندارد و روابط مکتبی بر هر رابطه‌ای مقدّم است و این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است. ولایت کافر ممنوع است، حتّی اگر نزدیکترین افراد باشد.

ابن مسعود(رض) میفرماید: «وقتی شنیدی الله میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا» به دقت گوش فراده که یا به چیزی امر شده است و یا از شری نهی به عمل آمده است»؛ یعنی پدران و برادران کافر خود را یار و یاور قرار ندهید.

علامه شیخ قرطبی میفرماید: آیه‌ی «لاتَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَ إِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ» بیانگر آن است که نزدیکی همان نزدیکی دینی است؛ نه نزدیکی و قرب جسمی (بنقل از صفواة التفاسیر).

«إِنِ اِسْتَحَبُّوا اَلْکُفْرَ عَلَی اَلْإِیمانِ»: اگر کفر را بر ایمان برتری و ترجیح دادند و به عوض ایمان آن را اختیار کردند و بر آن اصرار داشتند آنها را سرپرست و یاور خود قرار ندهید.

«وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ اَلظّالِمُونَ(23)»: و هر کسیکه آنها را به غیر از الله متعال ولی و دوست بگیرد، یقیناً در عصیان خود از حد تجاوز نموده و بر نفس خویش با دشمنی خدای رحمان ظلم و ستم روا داشته است.

ابن عباس(رض) است: یعنی او هم مانند آنها مشرک به حساب می‌آید؛ چون هر کس که به شرک راضی باشد مشرک است. (تفسیر قرطبی ۹۴/۸.).

خواننده محترم !

متوجه باید بود که: تهدیدهای قرآن عظیم الشأن نسبت به پذیرش ولایت کفّار، بی نهایت سخت و تکان دهنده است. بطور مثال در سوره مائده آمده است: «یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ«51»(ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را سرپرست و یاور

نگیرید، (زیرا) بعضی ازآنان یار ویاور بعض دیگرند و هرکس از شما که آنان را ولیّ خود قراردهد پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.
پروردگار باعظمت از بندگان مؤمنش، انتظارات خاصّی دارد. دین مقدس اسلام تبرّی از دشمن، از شرایط ایمان دانسته است. کفّار تنها نسبت به تعهّدات میان خودشان وفادارند، ولی نسبت به تعهّدات با مسلمانان هم پایبند نیستند.
«وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (مائده، 51.) هر که ولایت آنان را بپذیرد، جزو آنان است. نه کفّار را «ولیّ» خود گردانید ونه با آنان که ولایت کفّار را پذیرفته‌اند، رابطه ولایت بر قرار نماید. واضح است که: نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفّار، قطع ولایت الله متعال است. و در نهایت تکیه بر کفّار، ظلم است.
همچنین درسوره آل‌عمران میفرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»(ال‌عمران، 28.) هر که چنین کند، رابطه‌اش با الله متعال قطع شده است.

شأن نزول آیه مبارکه:

صحابی جلیل القدر دحیه بن خلیفه کلبی معروف به دحیه کلبی میفرماید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور مهاجرت به مدینه را دریافت کرد، مسلمانان به پدر و برادر و همسر خود میگفتند: به ما فرمان مهاجرت داده شده است، پس بعضی خوشحال شده وازآن استقبال کردند، وبعضی نیز با خواهش و التماس همسر وفرزندانش مواجه شدند که می‌گفتند: تو را به خدا مارا ترک نکنید، مابدون شما از بین میرویم. او هم دلش به رحم آمده وبا آنها میماند و هجرت رارها میکرد، آنگاه آیه نازل شد و آنها راموردعتاب قرارداد طوریکه میفرماید:
«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَ إِخْوانَكُمْ أَوْلِياءَ.»

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴿٢٤﴾

بگو: «اگر پدرانتان، وفرزندانتان، وبرادرانتان وهمسرانتان، وخویشاوندانتان، واموالی که به دست آورده اید، وتجارتی که از بی‌رواجی (و بی‌بازاری) آن می ترسید، وخانه هایی که بدان دلخوش هستید، در نزد شما از الله وپیامبرش وجهاد در راه او محبوب تر است، پس منتظر باشید، تا الله فرمان (عذاب) خویش را بیاورد، و خداوند گروه نافرمان را هدایت نمی کند».(۲۴)

تفسیر :

«قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ»: ای پیامبر! برای کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده بگو: اگر پدران، برادران، همسران، «وَ عَشِيرَتُكُمْ»: عشیره (عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند) و قبیله، «وَ أَمْوالٌ اِقْتَرَفْتُمُوها»: و اموالی که از طریق کسب وکار آنرا به دست آورده‌اید، «وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها»: و تجارتی که از رکود آن میترسید، مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها»: و خانه‌های خوبی مسکونی که مشتاقید در آن اقامت کنید، «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اَللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِی سَبِيلِهِ» بلی! اگر این چیزها نزد شما از اطاعت الله تعالی و پیامبرش و جهاد به منظور اعلای کلمه دوست داشتنی‌تر است، میزان ایمان را هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی دنیا و آخرت میتوان شناخت.

«فَتَرَبَّصُوا»: منتظر باشید. این آیه کریمه، اِنذار وهشدار بزرگی است برای کسانیکه با پیش کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند.
«حَتَّى يَأْتِيَ اَللّهُ بِأَمْرِهِ»: تا الله متعال عقوبت عاجل یا آجلش را نازل می‌کند. عواطف فامیلی و خانواده گی و امور مادّی نباید مانع جهاد شود و هرکجا مانع شد، زمینه ساز قهر الهی است. اگر رفاه در زندگی اصل شد، انسانیّت سقوط مي کند و سبب دوری از الله و رسول است و قهر و غضب نامعلومی را در انتظار دارد.
«وَاَللّهُ لاَيَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِينَ(24)»: والله آنهایی را که از طاعتش مخالفت می‌ورزند به راه نیکبختی هدایت نمی‌کند. و این هم برای آنان که خانواده و مال و وطنش را بر هجرت و جهاد ترجیح می دهد وعید است.
درحدیث شریف آمده است: «آنگاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] وآنگاه که دمهای گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم وجور است) وآنگاه که به زراعت راضی شده وجهاد در راه الله متعال راترک کردید، بی‌گمان الله متعال بر شما ذلتی را مسلط میگرداندکه تابه دین خویش برنگردید، قطعاً آنرا از شما دور نمیکند».
سپس خدای متعال به آنها تذکر داده است که در موقع رویارویی آنها را بر دشمنان غالب و پیروز کرده و میفرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴿٢٥﴾

بی تردید الله شما را در میدانهاي زيادي ياري كرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنين (نيز ياري نمود) در آن هنگام كه فزوني جمعيتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولي هيچ مشكلي را براي شما حل نكرد و زمين با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) كرده فرار نموديد.(٢٥)
تفسیر :
در آیات قبل، تشویق به جهاد و هشدار نسبت به وابستگی‌ها بود، در این آیه مبارکه إلطاف وإمدادهای إلهی رابازگو میکند تا أنگیزه‌ی جهاد تقویت شود.
«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اَللّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ»: شما را ای مسلمانان الله متعال درغزوات متعددی قبل از غزوه حُنَین برمشرکان پیروز گردانید. در حالیکه تعداد شما اندک وضعیف بود و دشمنان‌تان نیرومند و بسیار بودند، ولی در برابر آن‌ها خدای تعالی با شما بود.
«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اَللّهُ»: در این آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: عامل اصلی پیروزی جنگ‌ها در صدر اسلام، نصرت و امداد الهی بود. و نباید فراموش کنیم که: یاد الطاف الهی، از عوامل تقویت روحیّه و ایمان است.
«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ»: ویادآورید روزی راکه الله متعال شمارا در معرکۀ «حُنین» یاری داد، در این هیچ جای شکی نیست که بشریت: به امدادهای الهی در همه حال نیازو ضرورت است، چه درحال ضعف و چه در حال قدرت وقوت. در جنگ بدر با مسلمانانِ اندك، از نصرت الهی برخوردار شدند و در جنگ حُنین با تعداد زیاد، باز هم نصرت الهی به یاری آمد.
«إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً»: هنگامی که از بسیاری لشکر خود مغرور شدید وبا خود گفتید که ماهرگز از ناحیۀ کمی افراد مغلوب نمی‌شویم، و در حالی که تعداد شما

دوازده هزار نفر و تعداد افراد دشمن چهار هزار نفر بود، کَثرت عدد فایده‌ای برایتان در بر نداشت و مصیبتی را از شما دفع نکرد.
در بسیاری از اوقات همین کثرت جمعیّت وامکانات مادّی، سبب غرور و غفلت و قهراً سبب شکست میشود. به یاد داشته باشیدکه: بدون ارادهٔ الهی، اسباب مادّی بی‌اثر است.
«وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ(25)» ولی وقتی آزمون تلاش و مجاهدت فرا رسید شکست خوردید، و زمین با این همه وسعتی که داشت از فرط ترس و هراس بر شما تنگ گشت. و فرار نمودید و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با گروه اندکی از یارانش تنها گذاشتید تا خدای‌تعالی به شما نشان دهد که پیروزی از جانب اوست نه از ناحیهٔ کثرت عدد و قوت سلاح.
در جمله «ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ»: آیه مبارکه، درس وعبرت و درس بینهایت عالی نهفته است که: برای إیجاد روحیّهٔ تعبّد و تواضع، گاهی باید نقاط ضعف را به رُخ کشید، تا غرورهای بیجا بشکند. إمام طبری گفته است: خدای متعال به آنها خبر میدهد که پیروزی به دست او و از جانب اوست، و پیروزی در گِرو کثرت عدد نیست و اگر بخواهد تعداد قلیل را بر جماعت کثیر غالب می‌کند، کم را نصرت و زیاد را شکست می دهد.
به براء بن عازب گفتند: آیا در روز حنین از کنار پیامبر صلی الله علیه و سلم فرار کردید؟ براء گفت: من گواهم که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرار نکرد، او را دیدم بر استر سفیدش سوار بود، ابو سفیان لجام آن را گرفته و می برد، وقتی مشرکین اطراف او را گرفتند: از آن پیاده شده و فرمود: من پیامبرم و دروغ نمیگویم، من پسر عبد المطلب هستم، سپس مشتی خاک را بر گرفت و آنرا به صورت مشرکین پاشید، وگفت: روسیاه شوید، آنگاه فرارکردند در حالیکه یکایک آنها خاک از چشمان خود پاک می‌کردند.(طبری ۱۰/۱۰۳.)
براء میگوید: به خدا قسم وقتی شعله‌های آتش بیشتر زبانه می‌کشید و ترس و وحشت مستولی می‌گشت، به پیامبر پناه می بردیم و آنکه در میان ما از همه شجاع‌تر بود بیشتر به او می‌چسبید.

شأن نزول آیه: 25:

543- بیهقی در «دلائل» از ربیع بن انس روایت کرده است: روز حنین (حنین وادیی است بین طایف و مکه.) تعداد سپاهیان اسلام دوازده هزار نفر بود. شخصی گفت: امروز مطمئناً به خاطر کمی افراد شکست نخواهیم خورد. این سخن برپیامبر اکرم دشوارآمد. پس خدای متعال آیه:«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ... را نازل کرد.) (بیهقی در «دلائل» 5 / 123 و 124 به قسم مرسل روایت کرده.).

مختصری در مورد غزوه حُنین:

در شوال سال هشتم هجری بعد از فتح مکه، دو طایفه‌ی هوازان و ثقیف - که پس از قریش خود را نیرومند بحساب می آوردند، همدست شدند و چند طایفه‌ی کوچک هم به آنان پیوستند. اینها به دلیل خودپسندی وخود خواهی، خود را بزرگتر از آن می پنداشتند که در برابر اسلام، سر تسلیم فرود آورند. ازاین رو، به دور مالک پسر عوف نصری گِرد آمدند و علیه مسلمانان، آتش جنگ رابرأفروختند.
مالک فرمانده‌ی کل نیروهای عرب مخالف مسلمانان؛ با لشکر، أموال و زنان و فرزندان خود به سوی وادی «اوطاس» حرکت کرد. أوطاس در هوازن، نزدیک حُنین قرار دارد. وادی أوطاس سوای وادی حنین است. مسلمانان غافلگیر شدند و چنان تصور میکردند که

در منطقه ی أوطاس با دشمن روبه رو می شوند؛ أما در حُنین، جنگ رُخ داد. حُنین، در جوار «ذی مجاز» است که از طرف عرفات با مکه بیش از ده مایل و باطایف سه مایل فاصله دارد.

مسلمانان، دوازده هزار تن و دشمن چهار هزار تن بودند. فراوانی لشکر مسلمانان، عده ای ازآنان را حیران ومغرور کرد وگفتند: «هرگز در این جنگ، شکست نمی خوریم». اما این سخن بر پیامبر سنگین بود.

سپاه إسلام در شب سه شنبه، دهم ماه شوال سال هشتم ه به حنین رسید؛ اما مالک نصری پیش از آنان در آن منطقه مستقر شده و - شبانه - اردویش را در درەی حُنین قرار داده و در گذرگاهها، تنگه ها، سوراخها و هر جایی دیگر کمین نموده بودند و دستور صادر کرده بود که هر وقت مسلمانان پدیدار شدند، تیربارانشان کنند و همگی، یکباره بر آنان یورش برند.

جنگ و درگیری پس از نماز صبح بود و مسلمانان که از حملەی قبایل هوازن غافلگیر شده بودند، و بسیاری از آنان هراسان و سراسیمه وپا به فرار نهادند و نظام سپاه اسلام در هم ریخت، ولی با مقاومت سرسختانەی گروهی، سرانجام فراریان به فراخوانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بازگشتند و مجدّداً حمله آغاز شد و با کشته شدنِ صد نفر از مشرکان و تسلیم شدن بقیّه و به دست آمدن غنایم بسیار، جنگ حُنین با یاری خداوند به سود مسلمانان خاتمه یافت.

در بارەی تعداد إسرا و میزان غنایم و کیفیّتِ تقسیم آنها و مسائلی که پیش آمد و نتایج این نبرد، حرف های گفتنی بسیار است که باید به کُتُب تأریخ مراجعه کرد.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴿۲۶﴾

آنگاه الله آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است] بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی که آنان را نمی دیدید [برای یاری مؤمنان] فرود آورد، و کسانی را که کفر می ورزیدند، به عذاب سختی مجازات کرد؛ و این است سزای کافران.(۲۶)

تفسیر :

«ثُمَّ أَنْزَلَ اَللّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ»:

سپس خدای‌تعالی آرامش را بر پیامبر گرامی خویش و بر پیروان مؤمنش نازل نمود و قلب‌ها آرامش یافت. یعنی: پس از شکست مؤقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر إیشان شد بر ایشان فرودآورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم که پایدارانه در میدان بودند، بپیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی‌که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم برکسانیکه فرار کردند اما مجدداً باز گشتند وجنگیدندکه اغلب آنها از أنصار بودند هر دو نازل نمود ابو سعود گفته است: یعنی رحمتی را نازل کرد که موجب آرامش و اطمینان قلب می شود. (ابو سعود ۲/۲۶۳.)

«سَكِينَتَهُ»: بمعنی آرامش، وآرام گرفتن است، واین کلمه در قرآن عظیم الشأن شش مرتبه به‌کار رفته که پنج بار آن در مورد جنگ است.

در جنگ حنین، خداوند چهار نوع لطف به مؤمنان داشت: سکینه، جنود نامرئی، قهر بر کفّار و پذیرش توبه‌ی فراریان (که در آیه‌ی بعد مورد بحث قرار میگیرد.).
«وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»: و اوتعالی ملائکه را به منظور جنگ در کنار آن‌ها و همچنان پیروزی را نازل فرمود و به این ترتیب موفقیت حاصل شد و اهل کفر دچار قتل و اسارت شدند. باید گفت که: اعتقاد وباور به حضور فرشتگان و مأموران الهی در جنگ برای کمک و مساعدت مؤمنان، يك عقیده‌ی قرآنی است. ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی الله تعال فرشتگان را فرستاد.
«وَعَذَّبَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ ذلِکَ جَزاءُ اَلْکافِرِینَ(26)» وقوع این حالت بر آن‌ها کیفر محاربه‌ای بود که با الله متعال و پیامبرش صورت دادند و عذابی به خاطر اعمال بدشان است.
کشته شدن، برای کسی‌که به مبدأ و معاد ایمان دارد افتخار است، ولی برای کافران، مایه‌ی عذاب. و در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت همه‌ی کفّار، شِکست و ذِلّت است.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾

آنگاه الله بعد از آن واقعه (جنگ حنین) از سر تقصیر هر که میخواهد (از مؤمنانی که فرار کرده هر که توبه نمود، و از کافران هر که إیمان آورد) در می‌گذرد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.(٢٧)

تفسیر :
«ثُمَّ یَتُوبُ اَللّهُ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عَلی مَنْ یَشاءُ» توبه را از هر کس که بخواهد می‌پذیرد و توفیق هدایت به اسلام را به آنها میدهد. چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند.
قابل یادآوری است که پذیرش توبه، بر الله متعال واجب نیست، بلکه تفضّلی است که به حکمت خود او مربوط است.
«وَ اَللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (27)» میدان بخشودگیش بی‌کران و رحمتش وسیع است.

خوانندگان محترم !

درآیات (28 الی 29) موضوعات از قبیلی: مشرکان، حق ورود به مسجدالحرام راندارند، وموضوع جنگ با أهل کتاب، را مورد توضیح وتشریح قرار میدارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿٢٨﴾

ای کسانیکه ایمان آورده ايد! حقیقت این است که مشرکان ناپاکند پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزديك شوند، و اگر [به سبب قطع رابطه با آنان و تعطیل شدن خرید و فروش با ایشان] از فقر بیمناکید پس به زودی خدا اگر بخواهد شمارا به فضل خویش غنی میسازد، خداوند دانا و حکیم است. (٢٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَجَسٌ»: مصدر؛ یعنی، ناپاکی، پلیدی. **در اینجا مراد (نَجِس) باکسر جیم است که به معنی شخص پلید و ناپاک است و برای مبالغه به صورت مصدر ذکر شده است و مقصود أشخاص شرور بدطینت است.**
«عَیْلَةً»: بینوایی وتنگدستی، فقر و نداری. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل)

تفسير :
«يآأَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»: ای مؤمنان! همانا مشركان در ذات خودنجس ودرصفات خود خبيث‌اند وباورهای‌شان به‌عِلت كفروظلم بد است.
إبن عباس(رض) فرموده است: خود آنها مانند سگ و خنزير نجسند، و حسن بصری، گفته است: هركس با مُشرک مصافحه كند، بايد وضوء بگيرد. (تفسير قرطبی ۱۰۳/۸)، از إبن عباس و حسن بصری نقل كرده و رازی و آلوسی آن را ترجيح داده‌اند). و جمهور برآنند كه اين تعبير برای باب تشبيه است؛ يعنی آنها به منزله‌ی نجاست يا همچون نجاست هستند؛ چون عقيده و باوری ناپاک دارند و به خدا كافرند. و همين أمر به صورت مبالغه آنها را بسان نجس العين قرار داده است. (بنقل از تفسير صفوة التفاسير).
مُفَسِر شيخ صابونی مرحوم مینويسد: «إِنَّمَا اَلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» صيغه و قالب آن برای إفاده‌ی حصر است وشامل تشبيهی بليغ است؛ يعنی در ناپاكی باطن و ناپاكی عقيده همچون ماده‌ای نجس ميباشند. ادات و وجه شبه در آن حذف شده تا به صورتی بليغ در آيد. واِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً - نيز چنين است؛ يعنی در إطاعت و إمتثال أمرشان در خصوص تحليل و تحريم، آنها را همانند خدای خود قرار دادند.».
مفسر تفسير أنوار القرآن مینويسد: «اَلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ». هدف ومراد همانا نجاست معنوی، يعنی نجاست شرک، ظلم، اخلاق و عادات زشت آنهاست.
لذا كافر ذاتاً نجس‌العين نيست زيرا الله سبحانه و تعالی، خوردن غذای كفار أهل كتاب را بر مسلمانان حلال گردانيده است، همچنان ثابت شده كه رسول الله صلی الله عليه وسلم در ظروف كفار خوردند وآشاميدند، در ظروف آنها وضوء گرفتند و كفار را در مسجد خويش فرود آوردند. و اين قول جمهور علماء است. ولی به قولی: كُفار ذاتاً نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌كنند بنابر اين، جسماً هم نجس‌أند.
«فَلا يَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا»: يعنی بعد از إمسال برای آن‌ها مجاز نيست بعد از سال نهم هجری كه أبوبكر(رض) برائت از مشركان را إعلان نمود وارد حرم مكی شوند.
مفسر أبوسعود گفته است: طبق نظر عده‌ای از صاحب نظران منظور منع حج و عمره ميباشد؛ يعنی بعد از إمسال نبايد به حج و عمره بپر دازند؛ يعنی سال نهم بعد از هجرت نبايد به حج وعمره بپردازند و در حديث آمده است: وألاّ يحج بعد هذا العام مشرک/ خبردار! بعد از إمسال نبايد هيچ مشركی به حج بپردازد. (ابو سعود ۲۶۴/۲). آن سال همان سالی بود كه در آن سوره‌ی برائت نازل شد و حضرت علی(رض) در مراسم حج آن را به سمع مردم رساند.
شيخ صابونی مینويسد: «فَلا يَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ» به منظور مبالغه ورزيدن در وارد نشدن مشركين به داخل مسجد الحرام گفته است: حتی نبايد به آن نيز نزديک شوند. (بنقل از تفسير صفوة التفاسير).
مفسر تفسير أنوار القرآن: درتفسير آيه مباركه: «فَلا يَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا» می نويسد: كفار نبايد به حرم مكی از جمله به مسجدالحرام وارد شوند، هرچند به منظور أنجام دادن حج وعمره زيرا به آنان اجازه داده نميشود كه مطابق آيين‌های شركی خود، حج يا عمره بگزارند.

اما درباره مساجد دیگر بجز مسجدالحرام باید گفت: أهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجدالحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک (رح) است. ولی أحناف، ورود به مساجد را أعم از مسجدالحرام یا غیر آن برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است.
أمام شافعی(رح) بر آن است که مشرکان باید مخصوصاً از مسجدالحرام باز داشته شوند.
«بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که أبوبکر(رض) طبق فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم، امارت حجاج را برعهده داشت. پس برمبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد.
مفسر تفسیر فرقان می نویسد: ای مسلمانان! مشرکان از جهت عقیده و باور، پلید و در این پلیدی فرورفته اند؛ چون که بتان و همانندهای آن را پرستش میکنند. باید از اندیشه‌ی آنان دوری جست و از آغاز سال دهم به بعد نگذارید خانه‌ی أمن إلهی را طواف کنند و وارد هیچ نقطه ای از نقاط حرم شوند.
منظور از نجس در آیه، نجاست و پلیدی معنوی و اعتقادی است، نه پلیدی ظاهری وبدنی وبدانید که: الله متعال به بزرگی خویش شما را از هرگونه نعمتی برخوردار خواهد کرد ودر روزی را بررویتان می گشاید و روزی ده شماست. [زخرف/۳۲].
«وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تنگناهای اقتصادی و فشارهای مالی، مارا نباید نسبت به‌دینمان بی‌تعهّد سازد. طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: پس ای مؤمنان به کفار اجازۀ دخول به حرم را ندهید و اگر از این بیم داشتید که با این کار درتجارت خود زیاتمند شوید خدای تعالی اگر ارادۀ نماید حتماً از فضل و عطای شامل خود به شما عوض میدهد. و شما را بی نیاز میکند.
فحوای آیه مبارکه این أصل را باتمام وضاحت به بیان گرفته میفرماید: رِزق ما به دست دیگران (کاروان های تجاراتی) نیست، بلکه به دست الله متعال است.
مفسران می نویسند: بعد از این که مشرکین که خوراک و کالاهای تجاری را درموسم حج برای ساکنان حرم می‌آوردند، از ورود به حرم منع شدند، شیطان غم واندوه را به قلب مسلمانان اِلقا نمود وگفت: از کجا غذا و خوراک به دست می‌آورید وچگونه زندگی میکنید در حالیکه أرزاق و کالاهای تجارتی از شما منع شده است؟! پس خدا آنان را از بی نوایی و گرسنگی نجات داد و غنایم و جزیه را روزی آنان قرار داد. (طبری ۱۰۷/۱۰).
«إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (28)»: أحکام دین، بر پایه‌ی علم و حکمت الهی است، بناءً این وعده تحقق یافت ومسلمانان بعداز غزوات وجنگ‌ها وفتوحات به غنامندی رسیدند و اوتعالی به مصالح بندگان خود داناتر است و مصالح و مفاسد آن ها را میداند و او در تدبیر امور حکمت دارد از اینروی بهترین را با علم خود بر میگزیند وباحکمت خود آنچه نفع بیشتری دارد را حکم و مقدر مینماید.
ابن عباس(رض) گفته است: یعنی به آنچه که صلاح شما در آن است آگاه می‌باشد و حکمش در باره‌ی مشرکین حکیمانه است.

شأن نزول آیه 28:

- : ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: مشرکان به مکه می‌آمدند و به قصد بازرگانی و تجارت مواد غذایی با خود می‌آوردند، پس زمانیکه آنها از ورود به مسجدالحرام و زیارت کعبه منع شدند، مسلمانان گفتند: بعد از این مواد غذایی از کجا به دست ما میرسد؟ الله متعال آیه مبارکه: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ» را در این مقام نازل کرد.

545- ابن جریر و أبو شیخ از سعید بن جُبَیر روایت کرده اند: هنگامی که پرروودگار عزوجل آیه: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» را نازل کرد، این أمر بر مسلمانان دشوار آمد و گفتند: حالا دیگر کدام تاجرانی میتواند مواد غذایی و وسایل مورد نیاز ما را وارد کند. پس الله متعال آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ» را نازل کرد.

خواننده محترم !

بعد از این که حکم مشرکین را بیان نمود، به ذکر حکم أهل کتاب پرداخته و میفرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴿٢٩﴾

(ای مسلمانان!): باکسانی ازأهل کتاب که به‌الله وروز قیامت ایمان نمی‌آورند، و آنچه را الله و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی‌شمارند، و دین حق را نمی‌پذیرند، بجنگید تا بادست خود درحالیکه [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن أند، جزیه بپردازند.(۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَسُولُهُ»: مراد محمّد بن عبد الله، پیغمبر اسلام است. «لايَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ»: معتقد به دین حق که اسلام است نمی باشند، متدین نیستند. **«الْجِزْيَة»:** کلمه جزیه از جزاء گرفته شده است که عبارت است ازمالی ومالیات سرانه سالانه‌ای که برأهل کتاب **از طرف حکومت اسلامی تعیین واز مردان بالغ و سالم و عاقل ثروتمند اهل کتاب به اندازه توانائی دریافت می شود؛ نه افراد فلج و کور و بنده و فقیر و حقیر، و نه از زنان و کودکان و راهبان گوشه‌گیر.** و در مقابل، آنان إجازه إقامت در دار إسلام داده می‌شود.

«عن ید»: به دست خود، به اندازه‌ی توان.

«صاغرون»: در نهایت حقارت، خاکسارانه، فروتنانه. صاغر: کوچک، حقیر، بی ارزش.

تفسیر:

در آیات قبلی، بحث نجس بودن مشرکان و جنگ با آنان به بیان گرفته شد ، در این آیه مبارکه شیوه‌ی برخورد با أهل کتاب را بیان میکند که یکی از دو راه در پیش آنان است: جنگ، یاپرداختِ جزیه، را به بیان میگیرد. البته این آیه إتمام حجتی علیه أهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا درتورات و انجیل میدیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«قاتِلُوا الَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: در مقابل کفّار اهل کتاب که إیمان نمی‌آورند، دو راه وجود دارد: یا جنگ، یا پرداخت جزیه. طوریکه در آیه مبارکه بیان یافت است: ای مؤمنان با کفار یهودی و نصرانی که به الله و روز قیامت إیمان نمی‌آورند بجنگید، زیرا آن‌ها به عبودیت خدای یگانه اقرار ندرادند و به زنده شدن بعد از مرگ اعتراف نمی نمایند.

بادرنظرداشت اینکه: چون یهودیان میگویند: عُزَیر پسر الله است و نصاری به ربوبیت مسیح معتقدند، و به تثلیث یعنی سه گانگی باور دارند.
«وَلا یُحَرِّمُونَ ماحَرَّمَ اَللّٰهُ وَرَسُولُهُ»: و حرامی را که خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم در سنّت خود حرام کرده أند حرام نمیکنند، بلکه مطالبی را که توسط أحبار و راهبانشان (رهبران وعلمای دینی شان) مطرح میشود را برگرفته أند، مانند زنا، سود، شراب، خود مرده و از این قبیل را حرام نمی دانند، بلکه آنرا حلال میدانند. در این هیچ جای شکی نیست که: أهل کتاب، اگر به دستورات أنبیای خود عمل نکنند، مجرم شناخته می‌شوند.
«وَلا یَدِینُونَ دِینَ اَلْحَقِّ»: و به اسلام به عنوان دین باور نمی نمایند و این دین را داور و حکم قرار نمی دهند. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با إنحراف و عِناد و تَکَبُر از تسلیم شدن به حق است.
«مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا اَلْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ (29)» پس باید با آنها (یعنی منحرفان یهود و نصاری که تورات و انجیل بر آنان نازل شده است.) تا زمانی جنگ صورت گیرد که جزیه را بر خود لازم گیرند و با پرداخت جزیه دربرابر حکومت اسلامی خاضع وفروتن باشند. (گرفتن مالیات سرانه از اهل کتاب، الزامی است وباید از موضع قدرت و به صورت نقدی باشد و آنان نیز با تواضع وتسلیم بپردازند.)
یعنی آنها جزیه را باید به دست خود بدهند این بدین معنی است که: بدون آنکه کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل ونماینده خویش سازند. و در برابر سلطه وقدرت اسلام در کمال ذلّت و خواری سر تسلیم و فرمانبرداری را پایین می اندازند.
مذهب شافعی واحمد بن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثال شان چون مجوس گرفته نمی شود. اما امام ابوحنیفه(رح) بر آن است که از تمام عجم های غیر مسلمان چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان جزیه گرفته میشود ولی از اعراب جزیه گرفته نمیشود مگر اینکه از اهل کتاب باشند لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک(رح) برآن است که گرفتن جزیه از تمام کفار اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست جایز است.
ابن کثیر میفرماید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می‌دیدند».
در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بر یهود ونصاری در سلام گفتن جلو نیفتید وچون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر(رض) شروطی را بر ذمیان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگونساری آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن‌کثیر نقل می‌کنیم:
«...در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...»
آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی‌کنیم...
دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی بندیم و همیشه در

آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.
کسانی ازمسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و إیشان را إطعام میدهیم.
در منازل، یا کلیسا های خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم....
هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به إسلام چنانچه بخواهند به آن درآیند باز نمی داریم.
به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.
به مسلمانان در چیزی از لباس‌هایشان أعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر خود را مشابه نمی گردانیم.
به زبان مسلمانان سخن نمیگوییم وألقاب وکنیه‌های آنانرا برخود نمیگذاریم.
بر چهارپایان به طور برهنه بدون زین سوار می شویم.
بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی برنمی‌گیریم...
موهای جلو سرخود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هرجا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.
بر کمرهایمان زنار می‌بندیم.
بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».
به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی‌که قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم جزیه پرداختند، اهالی شام بودند. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

دلیل شرعی جزیه گرفتن:

دلیل شرعی جزیه در آیه 29 سوره توبه به بیان گرفته شده است. همچنان حدیثی در امام بخاری و ترمذی از عبدالرحمن بن عوف روایت گردیده که: پیامبر صلی الله علیه وسلم از مجوسیان «هجر» (سرزمینی در جزيرة العرب) جزیه گرفت. وترمذی روایت کرده استکه پیامبر صلی الله علیه وسلم از مجوسیان بحرین جزیه‌گرفت و حضرت عمر(رض) از ایرانیان جزیه گرفت و حضرت عثمان(رض) عفان از ایرانیان یا بربرها جزیه‌گرفت.

فلسفه مشروعیت جزیه گرفتن:

اسلام در برابر فرض زکات بر مسلمانان، بر اهل ذمه جزیه واجب کرده است تا هر دوگروه با هم مساوی باشند، چون هر دوی مسلمانان و اهل ذمه، در زیر سایه یک پرچم واحد هستند و ازهمه حقوق و مزایای یک دولت بیک نسبت استفاده می‌کنند و برخوردار می‌باشند و چون مسلمانان در سرزمین اسلامی از اهل ذمه حمایت می‌کنند و آزادی آنها را تامین می‌نمایند، پس اهل ذمه در برابرآن دفاع و حمایت از آنان، باید به مسلمانان جزیه بپردازند و خداوند این وظیفه را بر آنان واجب‌کرده است و تا زمانی‌که اهل ذمه این وظیفه را انجام دهند، حمایت ومحافظت ودفع اذیت، از آنان بر مسلمانان واجب می‌باشد.] و یا میتوان گفت: یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیّتهای دینی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد ، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می شود.

جزیه از چه کسانی گرفته می شود؟

جمهور فقهاء وعلمای اسلام گفتند: جزیه فقط از سه گروه: یهود و نصاری و مجوس گرفته میشود، و ازآنها خواسته میشود که اسلام بیاورند، اگر نپذیرفتند باید جزیه دهند، بعبارتی

آنها مخیرند یا اسلام بیاورند یا جزیه بدهند، اما بقیه مشرکان یا اسلام بپذیرند یا با آنها پیکار می شود، و این رای را علامه ابن باز ترجیح داده است. (مجموع فتاوی الجزء السادس.)
مذهب مالک اوزاعی وفقهای شام برآنست که: جزیه از همه ملتهای مغلوبه‌ای که با آنها عقد ذمه و پیمان حمایت بسته شود گرفته خواهد شد، خواه اهل کتاب یا مجوسی یا غیرآنها باشند و خواه عرب یا عجم باشند، اما امام شافعی گفته است: تنها از اهل‌کتاب و مجوسیان جزیه گرفته می شود خواه عرب یا عجم باشند و از بت‌پرستان بطور مطلق جزیه پذیرفته نمی شود. و ابوحنیفه میگوید: از عربها جزیه پذیرفته نمی شود یا باید اسلام بیاورند یا برای جنگ آماده باشند.
با نص صریح قرآن‌کریم گرفتن جزیه از اهل کتاب به اثبات رسیده و از راه سنت صحیح ثابت شده که از مجوسیان نیز جزیه گرفته میشود] و بعضی از اهل علم گفتند: از دیگر مشرکان هم جزیه گرفته میشود، و این رای را علامه ابن عثیمین ترجیح داده است. مجموع فتاوی (60،61/1).

شرایط أخذ جزیه:

برای گرفتن جزیه، حُریت، عدل و رحمت، شرط است پس باید از کسانی گرفته شودکه دارای این شرایط باشند:
1- مذکر بودن، 2- أهل تکلیف، 3- حریت. چون خداوند میفرماید: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ...» [التوبة: 29]. یعنی ازکسانیکه از روی قدرت و دارايي قادر بپرداخت جزیه باشند، جزیه بگیرید، پس جزیه بر زن و کودک و برده و بنده و دیوانه واجب نیست، همانگونه که ازمسکینی که مستحق صدقه است، نیز گرفته نمی‌شود و همچنین ازکسی‌که قدرت‌کارکردن ندارد وکسی که کور است یا زمین‌گیر و ازکار افتاده است و أمثال آن از بیماران و ناتوانان.

اندازه جزیه و مقدار آن:

صاحبان سُنَن از معاذ بن جبل روایت کرده أند که پیامبر صلی الله علیه وسلم چون او را به یمن روانه‌کرد به وی دستوردادکه: «یأخذ من کل حالم دینا را أو عدله معافر» صحیح، إبن ماجه (1803). یعنی: از هر مرد بالغی که مُحتَلِم، شده باشد یک دینار جزیه بگیرد یا معادل آن لباس أهل یمن. سپس حضرت عمر(رض) مقدار آنرا أفزایش داد که از صاحبان طلا برای هرنفر چهار دینار و از صاحبان نقره و سیم ، چهل دِرهم برای هرسال مقرر فرمود. بیهقی (9 / 195). واین أمر ازاین ناشی میشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از فقر و تنگ دستی مردم یمن خبر داشت و حضرت عمر(رض) از ثروتمندی و توانمندی أهل شام إطلاع داشت، پس هریک با توجه باوضاع مالی مردم مبلغ وأندازه آنرا معین فرموده أند.

کسی که مسلمان شود جزیه از او ساقط می‌گردد!

أبو عُبیده گوید: «یکنفر یهودی إسلام آورد و از او جزیه مطالبه‌کردند به او گفته شد بدینجهت إسلام آوردی تاجزیه ندهی گفت: برمسلمان جزیه نیست، موضوع را بحضور أمیرالمؤمنین عمر خطاب(رض) گزارش دادند: او در جواب نوشت که بر مسلمان جزیه نیست وهدایت فرمود که: نباید از او جزیه گرفته شود». «إرواء الغليل» (1259) و حسن است.
(منبع: فقه السنة استاد سید سابق).

خوانندۀ محترم !

در آیات (30 الی 35) موضوعاتی در باره عقاید أهل کتاب، راه و روش أحبار و راهبان در تعامل با مردم، به بحث گرفته میشود:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴿۳۰﴾

(از دلایل ایمان نیاوردن شان این است که) یهودی‌ها گفتند: عزیر پسر الله است. و نصارا گفتند: مسیح (عیسی بن مریم) پسر الله است. این أست سخن آنها (که در دهانهایشان وجود دارد) به سخن آنانی که از پیش کفر ورزیده بودند مشابهت دارد. الله آنها را هلاک کند (پس) چگونه (با وجود دلایل واضح) باز گردانیده می‌شوند؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُزَير»: نزد یهودیان به نام عُزْرا منسوب به عازار پسر هارون، معروف است. «أفواه»: جمع فوه، دهانها. «وَقالَتِ اَلْيَهُودُ عُزَيْرٌ اِبْنُ اَللّهِ»: یهودیان از روی دروغ و باطل گفتند «عزیر» فرزند الله است. این سخن را هنگامی گفتند که عزیر تورات را برای آنان بعد از آنکه آن را فراموش کرده بودند از حافظه خود املا کرد.

إمام بیضاوی گفته است: این سخن را از این جهت می گفتند که بعد از بخت النصر در بین آنان أحدی باقی نماند که تورات را از بر داشته باشد، و بعد از این که خدا عزیز را پس از یک صد سال زنده کرد، تورات را بر آنان خواند، لذا از این أمر در شگفت شدند و گفتند: چنین شخصی جز فرزند خدا کسی نیست. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲۲۲.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: پس از آنکه خداوند متعال به جنگ با أهل کتاب دستور داد به برخی از گفته ها و سخنان پلیدشان اشاره نمود تا مؤمنانی را که به خاطر پروردگار و دینشان غیرتشان به جوش می آید تحریک شوند و با آنها بجنگند و آنچه را در توان دارند در راه مبارزه با آنها مبذول نمایند.

پس فرمود: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ» و یهودیان گفتند: عزیر، پسر الله است، و این گفتار وعقیده همه آنها نبود، ولی دسته ای از آنان چنین إعتقادی را داشتند. پس این بر پلیدی و بدی یهودیان دلالت می نماید، به نحوی که آنها در این زمینه به ساحت مقدس(وجود، پیشگاه، مقام) خدا جرات کرده و شکوه و بزرگی او را مورد طعنه قرار دادند. و گفته شده است که علت اینکه آنها میگفتند: «عزیر پسر خدا است» این بودکه وقتی پادشاهان بر بنی اسرائیل مسلط شدند و آنها را کاملاً شکست دادند، وحاملان وعلمای تورات را به قتل رساندند، بنی اسرائیل دریافتند که عزیر تورات را کاملاً حفظ نموده و از بردارد، و یا بیشتر آنرا حفظ کرده است، وآنرا برآنان املا نمود وآنها برای خود نسخه نوشتند. به این خاطر چنین ادعای زشتی در مورد عزیر کرده اند.».

قابل یادآوری است با آنکه فقط تعداد از جماعت یهودی، عُزیر را فرزند الله میدانستند، ولی چون دیگران نیز سکوت کردند، درآیه مبارکه نسبتِ إنحراف به همه داده شده است.

«وَ قالَتِ اَلنَّصارى اَلْمَسِيحُ اِبْنُ اَللّهِ»: و نصرانیان نیز بنابر باطل و دروغ گفتند عیسی فرزند خداست. آنها می‌گفتند: عیسی بدون پدر به دنیا آمده است، و فرزند بدون پدر ممکن نیست، پس باید الله پدر او باشد، این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می‌کند، و طوریکه یادآور شدیم او خود هم بدون پدر به دنیا آمده است.

الله متعال در رد گفته‌ی آنان میفرماید: «ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ» چنان گفتاری ناپسند، فقط ادعای محض است که از زبان آنها خارج شده و هیچ دلیل و برهانی بر آن ندارند.
در ألتسهيل آمده است: این بخش از آیه متضمن دو معنی است: یکی نسبت دادن چنین سخنی به آنها و تأکید بر این که آنها چنین ادعایی داشته‌اند و دوم این که آنها هیچ دلیل وسندی بر صحت ادعای خود نداشتند. (التسهيل ۷۴/۲).
«يُضاهِؤُنَ قَوْلَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»: این گفتار آنها شبیه این ادعای مشرکان است که «لات» «عزی» و «منات» دختر اند و ملائکه نیز دختران خدایند.
مشرکان، بُت‌ها را شريك الله و فرشتگان را دختران خدا می دانستند، یهود و نصاری، عُزیر وعیسی را پسرخدا، از این جهت کلامشان به کلام کفّار شباهت داشت. بدین ترتیب در میيابیم که: ریشه‌ی خرافات در مذهب یهود و نصاری، در عقاید کفّار پیشین است.
«قاتَلَهُمُ اَللّهُ أَنّى يُؤْفَكُونَ(30)» الله متعال آنان را بکشد. این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود میشوند؛ زیرا کسیکه الله متعال او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. بلی! الله آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده میشوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن‌که برای‌شان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می روند؟!.
امام فخر رازی فرموده است: صیغه برای تعجب است و بر طبق عادتی که عرب در محاوره دارند به خلق بر میگردد. خدای متعال از این که آنها حق را رها کرده و بر باطل إصرار ورزیده‌اند، پیامبرش را شگفت زده کرده است. (تفسر فخر رازی ۳۶/۱۶).

خواننده محترم !

این هشدار و تهدید تند وتیز تنها وتنها به اهل کتاب اختصاص ندارد، بلکه هشدار است که به مسلمانان هم است وآنان را از خواب غفلت بیدار می کند تا به سرنوشت اهل کتاب گرفتار نشوند.

شأن نزول آیه30 :

547- ک: ابن أبوحاتم از إبن عباس(رض) روایت کرده است: سلام بن مشکم، نعمان بن اوفی، محمد بن دحیه، شاس بن قیس و مالک بن صیف به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم، در حالی که تو قبله ما را ترک گفته‌ای و باور نداری که عزیر پسرالله است. در این باره آیه «وَقالَتِ الْيَهُودُ...» نازل شد. (طبری 16635 از ابن عباس(رض) روایت کرده در این اسناد محمد بن ابو محمد مجهول و اسناد ضعیف است. به «تفسیر بغوی» 1057 و «زاد المسير» 692) مراجعه فرماید.

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۳۱﴾

(سبب گمراهی‌شان این بود که) علماء وگوشه نشینان (پیران) خود را به جای الله معبودهای خود گردانیدند، ومسیح پسر مریم را(نیز) معبود خود قرار دادند.
حال آن که امر نشده بودند مگر این که معبود یگانه را عبادت کنند که هیچ معبودی برحق غیراز او نیست. وپاک است او ازآنچه باوشریک میسازند.(۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أحبار»: علمای یهود. «رهبان»: رَهابين، رَهابِنَة، رُهبانون، (ناظم الاطباء). فی الفارسی

اصله روهبان، مركب معناه: صاحب الزهد ثم خففوه وقالوا رهبان. (تاج العروس)
«رُهبانیت»، دیرنشینان ، یا ترک دنیا، بریده از دنیای شیوه‌ای است که برخی از معتقدان به بعنضی مذاهب در زندگی در پیش میگیرند و معمولاً شامل دوری از بیشتر جنبه‌های مادی زندگی و توجه بسیار به عبادت است. کسانی که به رهبانیت می‌پردازند راهب (مرد) یا راهبه (زن) نامیده می‌شوند.
در مذاهب مختلف سنت‌های رهبانیت وجود داشته و دارد، اما راهبان بودایی و مسیحی در مذاهب جهان مشهور ومعروف هستند. رهبانیت در ابتداء در میان مسیحیان به صورت مطلوب وجود داشت؛ اما پیروان مسیح، با تحریم ازدواج و إنزوای إجتماعی، آن را به إنحراف کشاندند و همین مسئله باعث مخالفت اسلام بآن شد؛ چون انسان موجودی اجتماعی است و بایستی زندگی اجتماعی داشته باشد. البته زهد اسلامی که همان ساده زیستی وحذف تجملات در زندگی است هیچ ارتباطی با رهبانیت ندارد. در دین مقدس اسلام، رهبانیت وگوشه نشینی وجود ندارد، وگوشه گیری در عبادت گاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه ها از دین اسلام نیست. در حدیث شریف آمده است: «إن لكل أمة رهبانية، و رهبانية هذه الأمة الجهاد في سبيل الله». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. (تفصیل موضوع را میتوانید در آیه 27 سوره حدید تفسیر احمد مطالعه فرماید)
«أرباباً»: جمع رب، خدایان.

تفسیر:

«اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّهِ»: نباید فراموش کنید که: انسان پرستی به هر شکل، از اشکالی که باشد، شرك است. هیچ شخصیّتی نباید بت شود. طوریکه یهودیان علما و نصرانیان عبّاد خود را به غیر از الله متعال معبود خویش قرار دادند. یعنی یهود از احبار خود و نصاری از رهبان خود در مورد حلال و حرام اطاعت و پیروی کردند و فرمان الله متعال را کنار گذاشتند وتاحد پرستش ازآنها اطاعت نمودند؛ یعنی همانطورکه از پروردگار اطاعت میشود، از آنان اطاعت کردند، اگر چه آنانرا نمیپرستیدند. چنین تفسیر و بیانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم نیزنقل شده است: عدی بن حاتم گفته است در حالیکه یک صلیب طلایی در گردن داشتم به خدمت پیامبر آمدم. وی فرمود: عدی! این بت را از گردنت باز کن، شنیدم سوره‌ی براءة را میخواند: «اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّهِ». عرض کردم یا رسول الله! آنها را پرستش نمی‌کردند، فرمود: آنها چیزی را حرام می‌کردند که خدا آن راحلال کرده بود وچیزی را حلال میکردند که الله آنرا حرام کرده بود. گفتم: بله چنین میکردند. سپس فرمود: این همان پرستش است. (آلوسی ۸۴/۱۰).
بصورت کل باید گفت که: تنها و تنها الله متعال حقّ قانونگذاری را دارد. آنان که قانون غیر الله را می پذیرند، از دایره اسلام، خارج اند.
«وَاَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ»: نصرانیان عیسی بن مریم را به غیر ازپروردگار، الله معبود خود قرار دادند، «وَما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً» در حالیکه او آنها را به إینکار أمر ننموده بود، توسط پیامبران به آنان أمر شده بود که جز الله یگانه و پروردگار عالمیان، کسی دیگر را نپرستند.
«لا إِلهَ إِلاّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُونَ(31)». غلوّ و زیاده روی درباره‌ی انبیا، پرستش انبیا و یا آنان را فرزند الله دانستن، شرك است. خدای تعالی از شرک آنها آنگاه که به الله متعال

نسبت پسر دادند و با او خدایان دیگری قرار دادند پاک و منزه است، اوتعالی یکتا و بی‌نیازی است که نزائیده و نه زاده شده و نه هم برای او هیچکس کفو و سیال نیست.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴿٣٢﴾

میخواهند نور الهی (چراغ توحید) را با سخنان دور از واقعیت خویش خاموش کنند و الله ابا می‌ورزد مگر اینکه نورش را کامل کند، اگر چه کافران دوست نداشته باشند.(۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يُطْفِئُوا» (طفئ): که خاموش کنند.

«نور الله»: دین اسلام، شرع و قانون الهی را چون اسلام با نور پرفروغ و دلایل قاطعش همچون آفتاب پرتو افکن است. پس از باب استعاره می باشد. صفوة التفاسیر(کافران میخواهند که نورالله را بادهانشان (به نَفس تیره وگفتار جاهلانه خود) خاموش کنند والله نگذارد تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور وحد إعلای کمال برساند هرچند کافران ناراضی و مخالف باشند.)

تفسیر :

باید گفت که :«نُورَ اللَّهِ»: أحکام اسلام و دین الله، نور است و نور، سرچشمه‌ی حیات بشمار میرود. «يَأْبَى»: خود داری می کند، نمی گذارد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اَللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»: آن گروه از کافران مشرک و أهل کتاب یعنی یهودیان ونصرانیان وهمچنان مشرکان قصد دارند باگفتار باطل وافتراهای دروغین خود وبا مجادلات پوچ وافترایشان نور إسلام و شریعت محمد صلی الله علیه وسلم نوری را که در همه أفقها پرتو گسترده را خاموش کنند، نوری که خدای متعال برای خلق خود قرار داده است.

حال آنان دراین مورد مانند حال انسانی است که می‌خواهد با نیروی خود پرتو آفتاب یانور ماه را خاموش کند غافل ازاین که چنین أمری ممکن نیست.

به یاد داشته باشید که: دسایس و توطئه های دشمنان، دائمی وبی‌وقفه است.

«يُرِيدُونَ»: (فعل‌مضارع، نشانه إستمرار و تداوم این دسیسه و توطیئه را نشان میدهد.).

ولی باید گفت که: تلاش‌های کافران در مبارزه با دین، مثل پوف کردن آفتاب به دهن است.

«وَ يَأْبَى اَللّهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ»: الله جز تفوق خود و والایی مقام خود چیزی را نمی‌پذیرد. الله متعال فروغ دین را نه تنها حفظ می‌کند، بلکه آنرا گسترش وتفوق هم می دهد.

«وَلَوْ كَرِهَ اَلْكافِرُونَ(32)»: هر چند که کافران از آن ناخرسند هم باشند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴿٣٣﴾

او(الله) همان ذاتیست که که پیامبرش را با (اصول) هدایت و دین حق فرستاد، تا آنرا بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.(۳۳)

تفسیر :

«لِيُظْهِرَهُ»: تا آن را امتیاز بخشد، تا پیروز گرداند. «هُوَ اَلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ اَلْحَقِّ»: این تنها ذات پروردگار باعظمت است که محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خود را با دین اسلام فرستاد. این دین مشتمل برعلم نافع وعمل صالحی است که انسان ها را

به سوی هر هدایتی راهنمایی مینماید واز هر فرومایگی برحذر می دارد. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى اَلدِّينِ كُلِّهِ»: تا آن را بالاتر و غالب بر سایر ادیان قرار دهد.
«وَلَوْكَرِهَ اَلْمُشْرِكُونَ(33)»: جواب لومحذوف است؛ یعنی هرچند که مشرکین از ظهور آن ناخشنود هم باشند.
در حدیث شریف آمده است: «إن الله زوی لی الأرض مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملك أمتی ما زوی لی منها». «الله متعال زمین را با مشارق و مغارب آن برای من درهم پیچید (به‌طوریکه همه‌این گستره رادیدم)وبه زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».
مفسر تفسیر کابلی می نویسد: غلبه دین مقدس اسلام بر جمیع أدیان به اعتبار عقل وحجّت بحمد الله در هر عصر آشکار و قائم بوده است أمّا، به إعتبار حکم وسلطه در وقتی حاصل بود که مسلمانان چنانکه می‌شایست پابند اصول إسلام بودند وإقدامشان در راه إیمان و تقوی و جهاد فی سبیل الله محکم و إستوار بود؛ و در آینده نیز این مال بسته به این شرط است و غلبه دین حق طوری که أدیان باطل را همگان مغلوب سازد و از صفحه هستی معدوم نماید بعد از نزول مسیح نزدیك قیامت حتما شدنی است.
قابل تذکر است که دین مقدس اسلام از نظر منطق و استدلال همیشه پیروز بوده است، امّا این آیه، غلبه‌ی ظاهری و وعده‌ی حاکمیّت اسلام بر جهان را بیان می‌کند. چنانکه در آیات دیگری نیز «ظَهَرَ» به معنای استیلا یافتن آمده است، مثل: «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ» (کهف، 20.) اگر بر شما غالب شوند، سنگسارتان می‌کنند. و در باره‌ی کفّار آمده است: «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لايَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلا ذِمَّةً» (توبه، 8) اگر بر شما غالب شوند، هیچ عهد و پیمانی را مراعات نمی‌کنند.
بناءً بر ما است تا اراده و حرکت خود را با اراده‌ی الهی هماهنگ سازیم، در غیر آن محو ونابود خواهیم شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿٣٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علمای(یهود) وگوشه نشینان (نصارا) مال‌های مردم را به ناحق میخورند، و مردم را از راه (و دین) الله منع میکنند. و آنانی که طلا و نقره (مال دنیا) را ذخیره می‌کنند و آن را در راه الله انفاق نمی‌کنند، پس آنها را به عذاب دردناک مژده بده. (۳۴)
تشریح لغات واصطلاحات :
«بالباطل»: به ناحق، مانند رشوه خواری و...
«یصدون»: می بندند، باز می دارند.
تفسیر:
«یا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلْأَحْبارِ وَ اَلرُّهْبانِ»: ای کسانیکه الله متعال و پیامبر را تصدیق می‌کنید! بدانید که بسیار از علمای یعنی (احبار) و علمای نصاری یعنی(رهبان)،«لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ اَلنّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ»: أموال مردم را بنابر باطل و با أنواع و أقسام حیله‌ها، دجل، مخفی کاری‌ها، رشوت به صورتی حرام میخورند، و أتباع خویش را از داخل شدن به دین إسلام منع می‌کنند.

ابن کثیرگفته است: منظور برحذر داشتن مردم ازعلمای سوء وگمراهان است.
سفیان‌بن عیینه میگوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است وهرکس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». (مختصر ابن کثیر ۱۳۸/۲).
«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: و آنانی را که طلا و نقره را ذخیره میسازند و زکات آن را ادا نمینمایند و از آن صدقه نمیدهند، یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هرچند هم بسیار باشد که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره و گنج شود.
ابن عمر (رض) فرموده است: کنز آن است که زکاتش داده نشده باشد وهرچه زکاتش داده شود، کنز نیست.
«يَكْنِزُونَ»: أصل کنز در لغت به معنی جمع و در کنار هم بودن است، و در حدیث نیز این کلمه به کار رفته است: «ألا أخبركم بخير ما يكنز المرء؟ المرأة الصالحة»: بهترین چیزی که آدمی به دست می‌آورد زن شایسته است. سپس استعمال آن برای طلا و نقره‌ای که در زیر زمین پنهان می‌ماند غالب شد.
مفسر طبری میفرماید: کنز عبارت از هر چیزی است که بعضی از آن در کنار بعضی دیگر قرار گرفته باشد، خواه در زیر زمین یا در روی آن. (طبری ۱۲۱/۱.)
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ (34) بشارت به عذابی بده که تاب وتوانش را هیچکس ندارد، این عذاب بسیار دردناک است و به علت اعمال بدشان به آنها میرسد.
امام زمخشری گفته است دلیل این که زراندوزان و یهود و نصاری را در کنار هم آورده است شدت مؤاخذه‌ی آنان است، و نیز بیانگر این است کسی که حرام می‌خورد و آن که از مال پاک خود به مسلمانان نمی‌دهد، در إستحقاق این مژده‌ی عذاب دردناک یکسانند. (تفسیر کشاف ۲۶۶/۲).
روایت شده است که یک مرد عرب به عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت: مرا از این فرموده‌ی الله خبر فرما: وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ گفت: وای به‌حال آنکه آنرا اندوخته میکند! این تهدید مربوط به قبل ازفرض شدن زکات بود، اما هنگامی که آیه‌ی زکات نازل شد الله متعال آنرا وسیله‌ی پاک نمودن اموال قرارداد، پس بیمی ندارم اگربه اندازه‌ی احد طلا داشته باشم؛ چون زکاتش را میپردازم وفرمان خدا را در آن عملی میکنم. (روایت از ابن ماجه.)

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴿۳۵﴾

روزی که آن گنجینه‌ها (طلا و نقره) در آتش دوزخ گداخته شود، پس به وسیله آن پیشانی و پهلو و پشت‌های آنها داغ کرده شود و گفته شود که این است آنچه برای خود ذخیره کرده بودید، پس آنچه را ذخیره میکردید، بچشید.(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یحمی»: حمی: حرارت شدید «حمی التنور: اشتد حره». يُحْمَى عَلَيْهَا: حرارت داده می شود، سرخ کرده می شود. «تکوی» «کیّ»: به معنی قرار دادن وسیله‌ی داغ و گداخته از

قبیل آهن وغیره برپوست میباشد تاحدی که پوست را سوزانده و پاره کند. در مثل آمده است: آخرین درمان داغ کردن است. «جباهم»: جبهه: وسط پیشانی. جمع آن جباه است.

تفسیر:

«يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ»: روزی که برطلا ونقره در دوزخ آتش دمیده میشود یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و لمبه وشعله شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند.

«فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ»: به وسیله‌ی آن پیشانی‌های‌شان که در برابر گدایان اخم کرده و همچنان پلهوهای‌شان که هنگام طلب گدایان، اعراض نموده وپشت‌های‌شان که از روی تکبر و بخل به نیازمندان پشت کرده است بسوزد.

ابن مسعود(رض) گفته است: قسم به ذاتی که جز او پروردگاری نیست هر انسانی که به سبب زراندوزی داغ شود، طوری به وسیله‌ی آن درهم و دینارها داغ میشود که درهم ودینارها بر روی هم قرار نمیگیرند بلکه پوستش فراخ میشود تا هر دینار و درهم در جای جداگانه قرار گیرد. (طبری ۱۰/۱۲۴).

این سه محل (پیشانی، پهلو و پشت) به طور إختصاصی داغ میشوند؛ زیرا انسان بخیل و خسیس وقتی فقیری را رو بروی خود می‌بیند، چهره در هم کشیده و وقتی نزدش بیاید چهره از او بر میگرداند و اگر از او درخواست إحسان بکند به او پشت می نماید.

إمام قرطبی گفته است: داغ کردن در چهره نمایان‌تر و زشت‌تر و در جنب و پشت دردناکتر است. به همین دلیل این سه عضو را اختصاصاً یاد آور شده است. (تفسیر قرطبی ۱۲۹/۸).

مفسران میفرمایند: إنتخاب این سه موضع از بدن برای داغ نهادن، یا برای آن است که گرما از این سه نقطه زودتر به درون جسم سرایت می‌کند، یا برای این است که ثروتمندان با چهره به فقیران عبوس می‌کنند، با پهلو بی‌اعتنایی و با کمر، پشت به آنان می‌کنند، یا اینکه مراد از صورت، جلوی بدن است و مراد از کمر، عقب بدن ومقصود ازپهلو، دوطرف بدن. یعنی کنایه از گداختن همه‌ی بدن است.

«هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ(35)»: یعنی به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته میشود: این عاقبت ذخیره سازی أموال‌تان است، این عذاب را توأم باحسرت، داد و فریاد وهمراه زنجیرها و عذاب بچشید، زیرا شما حق آنرا نه پرداخته اید. خداوندی که انسانها را به همان صورت اوّل زنده میکند،میتواند جمادات وطلا ونقره راهم به همان صورتِ دنیوی، حاضر سازد.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: یکی از أبزارهای شکنجه در قیامت، أموال دنیوی است. در قیامت، خداوند شیرینی مال و ثروت را از ذائقه‌ی زراندوزان در می‌آورد.

درصحیح مسلم آمده است: هر زراندوزی که زکات مالش را تادیده نه نماید، در روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برایش تهیه میشود و با آن چهره و پهلو وپشتش در طول روزی داغ می‌شود که مقدارش پنجاه هزار سال است وتاخدا درباره‌ی بندگانش قضاوت میکند ادامه می‌یابد، آنگاه راهش را پیش میگیرد، یا به بهشت و یا به دوزخ می‌رود.

ابن عمر(رض) درتفسیر آیه کریمه میفرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال اندوزی قبل ازفرضیت زکات است وچون زکات فرض شد، الله متعال آن را پاک کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به اینکه شمار آنرا بدانم و زکات آنرا بدهم و در آن به طاعت الله متعال عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم إني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علاَّم الغيوب».

«بار خدایا! من از تو در کار(خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم میطلبم و از تو میخواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمتت را ارزانی بداری و از تو میخواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق میطلبم و از تو از خیر آنچه که میدانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه که میدانی، پناه میبرم و از تو از آنچه که میدانی، آمرزش میخواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی».

همچنین در حدیث شریف به روایت عمر(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج میکند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به‌سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

خوانندگان محترم!

در آیات (36 الی 40) در باره برخی از صور جاهلی، جهاد و حذر از ترک آن ، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴿٣٦﴾

در حقیقت شماره ماه ها نزد الله از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام (قابل احترام و بزرگداشت) است. دین راست و درست همین است، پس در آنها (چهار ماه حرام؛ به وسیله جنگ) به خویش ظلم مکنید. و با مشرکان بجنگید، قسمی که آنها همه (به همکاری یکدیگر) با شما می‌جنگند، و بدانید که الله با پرهیزگاران است.(۳۶)

تفسیر :

«إِنَّ عِدَّةَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اَللّٰهِ اِثْنٰا عَشَرَ شَهْراً»: تعداد ماه‌های معتبر در شرع وحکم خدا بر مبنای منازل ماه، دوازده ماه است، پس معتبر ماه قمری است؛ زیرا مدار احکام شرعی بر آن می چرخد.

تعداد ماه های سال در علم و تقدیر خدای تعالی دوازده ماه مشخص و محدد است وبرآن نه أفزون میگردد ونه کم میشود. و کلمه‌ی «شَهْرُ» (ماه) نیز دوازده بار در قرآن آمده است. منظور از ماه های دوازده گانه در آیه‌ی مورد بحث ماه های قمری یعنی، [محرم، صفر، ربيع الاول، ربيع الثاني، جمادي الاول، جمادي الثاني، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذوالقعده و ذوالحجه مي باشند. چرا که چهار ماه از آنها ماه های حرام دانسته شده و از ضروریات است که اسلام چهار ماه از ماه های قمری (محرم، رجب، ذوالقعده و ذوالحجه] را حرام دانسته است.

«فِی کِتٰابِ اَللّٰهِ»: یعنی در لوح المحفوظ.

يَوْمَ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضَ: إبن عباس(رض) گفته است: روزی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، آن را در کتاب، نوشت که نزد الله است.

«مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ»: ازاین دوازده ماه، چهار ماه باعظمت است که درآن هرگونه جنگ و خون ریزی ممنوع و حرام است که عبارتند از ماه‌های: ذوالقعده، ذوالحجة، محرم و رجب.

از آنجایی که این ماه‌ها بزرگ و با احترام هستند و در خلال آنها عبادت زیاد انجام می شود و در خلال آنها جنگ حرام است، به حرام موسوم شده‌اند.

دلیل این‌که ماه‌های حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج وعُمره به خوبی فراهم شود. بلی! ماه ذوالقعده قبل از شروع ماههای حج حرام قرار داده شد تا مردم در آن از جنگ توقف کنند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی‌الحجه حرام قرارداده شد تا مردم با أمنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرارداده شد تا در آن با امنیت کامل به سرزمین‌ها و مناطق‌شان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداده شد تا در آن با أمنیت تمام عمره انجام دهند.

«ذلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ»: «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماه‌ها به این شیوه وحرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است.

«فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ»: بازیر پا نهادن حرمت این ماه‌ها و ارتکاب گناهانی که خدا آن را حرام کرده است، در خلال این ماه‌های حرام به خود ظلم روا مدارید. یعنی: درماه‌های حرام، یا درتمام ماهها با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماه‌ها بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این‌آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده.

اما به‌قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه الله در همه ماهها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است.

قابل تذکر است که: احترام ماههای حرام تا زمانی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند و در این ماه ها حمله و هجوم نیآورد والا اگر دشمن حمله کرد، دفاع آن لازم است. مطابق حکم آیه(194سوره بقره) که میفرماید: «وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ، فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ»، همه‌ی چیزهای مورداحترام، قابل قصاص است. هرکس از قانون عدم تعرّض، سوء استفاده کرد و بر شما تجاوز کرد، شما هم به همان گونه عمل کنید.

«وَ قاتِلُوا اَلْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً»: و بر شماست تا با مشرکان به صورت همگانی بجنگید همانگونه که آنها باشما به صورت همگانی میجنگند.

قابل دقت وتذکر است که اساساً در دین مقدس اسلام اصل بر جنگ نیست، بلکه بر فکر، برهان، حکمت، موعظه و زندگی مسالمت آمیز است؛ مگر برای رفع مزاحمان اجتماعی وسرکوبی مستکبران یا برای دفاع، حتّی در ماه های حرام.

بر مسلمانان است تا اجازه ندهند که: دشمن از مقدّساتِ دینی و احکام فقهی شان سوء استفاده کنند. «قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» اگر دشمن در ماههای حرام حمله کرد، مقدّس‌مآب نشوید، بلکه شما هم مقابله کنید.

«وَاِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ مَعَ اَلْمُتَّقِينَ (36)»: در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی در سایه‌ی تقواست و یقین داشته باشد که خدای تعالی اگر اخلاص را رعایت کنید وحدودش رانگهداریدباشماست، این‌هم مژده‌ای است برای پرهیزگاران.
این آیه دلالت بر إباحت با مشرکان در تمام ماه‌های سال و حتی ماه‌های حرام دارد اگر آن‌ها در این ماه‌ها با مسلمانان بجنگند.

خوانندگان محترم !

توجه بفرماید: دین مقدس إسلام، هم مکان أمن دارد، (مکّه معظمه) هم زمانِ أمن (ماههای حرام). جالب آنکه محور سه ماه (ذوالقعده، ذوالحجه و محرّم) از این چهار ماه حرام، ماه حجّ (ذوالحجه) است.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴿۳۷﴾

بی تردید که تأخیر أنداختن ماهای حرام و بی‌جا کردن آن، فزونی در کفر است که کافران به سبب آن گمراه ساخته میشوند، چون که (جنگ در) آن را، یک سال حلال می‌شمارند، و یک سال دیگر آن را حرام قرار میدهند، تا شماره ماههای که الله جنگ را در آن حرام قرار داده است موافق سازند، پس در نتیجه چیزی را که الله حرام گردانیده است، بر خود حلال گردانند.(در حقیقت) اعمال بدشان برای آنها مزین شده است. والله قوم کافر را هدایت نمی‌کند.(۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلنَّسِيءُ»: نسأ: تأخیر انداختن. «نسأ الشيء نسئا: اخره». نسیء نیز مصدر است، به معنی تأخیر انداختن. مراد جابه جائی ماه ها و بهم زدن ترتیب طبیعی آنها است که عرب ها بنا به مصالحی چنین میکردند و مثلاً اعلام می کردند که ماه محرم امسال به تأخیر انداخته میشود و ماه صفر جایگزین آن می‌گردد. یا ماه ذی‌الحجّه که مراسم حجّ در آن انجام میگیرد، از تابستان به زمستان انداخته می شود، و...

«يُحِلُّونَهُ... يُحَرِّمُونَهُ»: مرجع ضمیر(هُ) اصطلاح (أَلنَّسيءُ) است و میتوان آیه را چنین معنی کرد: کافران سالی، به تأخیر انداختن و جابجا کردن را حلال میدانند و سالی، حرام.

«لِيُوَاطِئُوا»: از مصدر مُواطاه به معنی موافقت و مطابقت است. یعنی تا این که شماره چهار را تکمیل می‌کنند، هرچند که ماه‌های حرام جابجا شوند. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن).

تفسیر :

«إِنَّمَا اَلنَّسِيءُ زِيادَةٌ فِی اَلْكُفْرِ»: همانا جابجا کردن حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیادتی در کفر است که از سوی مشرکان صورت میگیرد، چراکه آنها احکام الله متعال را تغییر میدهند و شریعتش را تبدیل می نمایند. یعنی تأخیر حرمت یک ماه به ماهی دیگر زیاده روی کفر است؛ زیرا حرام کردن چیزی است که الله آنرا را حلال و حلال قرار دادن چیزی است که خدا آن را حرام کرده است. بنابر این کفری دیگر است که به کفر اول افزوده می شود.

باید به مقدّسات الیه احترام بگذاریم. طوریکه در آیه مبارکه بیان گردید:دخل وتصرّف وبازی کردن با قانون الهی، کفر است. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ» تعطیلی کردن چهارمطرح نیست، بلکه نافرمانی درآنچه خدافرموده مهم است.
مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: أعراب أهل جنگ و غارت و چپاول بودند، در ماه‌های حرام جنگ بر آنان حرام بود. وقتی در حال جنگ ماه حرام فرا میرسید، ترک جنگ برایشان دشوار بود، لذا آن ماه را حلال کرده و ماهی دیگر را به جای آن حرام قرار مي دادند، و حرمت ماهی را به ماهی دیگر قرض می دادند. چه بسا محرم را حلال کرده و صفر را حرام قرار می دادند تا چهار ماه حرام در سال کامل گردد.
مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسد: در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماه های حرام دخل و تصرف می‌کردند؛ اول این‌که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی‌القعده، ذی‌الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این‌که: عبادت و تجارت در موسم حج در فصل تابستان که فصل گرماست، بر آنان سخت تمام می شد. شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کبیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (8/2 ثانیه + 44 دقیقه + 12 ساعت + 29 روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریبا یازده روز کمتر می شود و از طرفی، ماه‌های قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابر این، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سر و سامان دهند.
روش دوم: نسی بود؛ نسی: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به‌خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی ازسالها ماه محرم راحلال وبجای آن ماه صفر را حرام میگردانیدند لذا حق تعالی تصرف شان در جابجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: «يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا» یکی ازعوامل گمراهی کفّار، جابه‌جایی ماههای حرام بوده است. طوریکه میفرماید: این کار شما (فزونی‌ای در کفر است).
یعنی: این کار بر کفر شما به الله متعال و رسول وی و روز آخرت می افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزونی در کفر وی است.
«يُحِلُّونَهُ عاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عاماً»:یکی ازعوامل إنحراف مردم، تفسیر تحلیل‌های غلط، تصرف در احکام و قوانین الهی است طوریکه میفرماید: ماه محرم را برای مدت یک سال حلال وماه حلال را برای مدت یک سال حرام قرار میدهند. این را در جای آن قرار میدهند و بالعکس.
«لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اَللّٰهُ»: تا با چهار ماه حرام توافق حاصل نمایند.
بادرنظرداشت اینکه أعراب جاهلی با اینکه ماه‌ها را جابجا می‌کردند، ولی به مقدار زمان آن معتقد بودند.
«فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اَللّٰهُ»: بدین ترتیب چیزی را حلال قرار می دهند که خدا آن را حلال کرده بود.

امام مجاهد فرموده است: هر ساله یک نفر از بنی کنانه سوار بر الاغ به موسم می‌آمد و میگفت: عیب و نقصی متوجه من نمیشود و جوابگو هم نیستم و سخنم رد نمیشود: ما محرم را حلال کرده و حرمت آن را تا صفر به تأخیر أنداخته‌ایم.

سپس سال بعد می‌آمد و میگفت: ما صفر را حرام قرار داده‌ایم و محرم را بتأخیر أنداخته‌ایم، و این همان معنی فرموده‌ی خدا است که میفرماید: لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اَللّهُ.(طبری ۱۳۴/۱۰.)

«زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ»: کردارهای بد آنان برای‌شان آراسته شده است یعنی: شیطان بدکرداری هایشان و از جمله «نسیء» را برای شان آراسته است، تا حدی که آن را نیکو پنداشتند.

آنکه کار خود را بد بداند، شاید هدایت شود، امّا آنکه اعمال وکردار ناپسند خویش را زیبا می‌بیند، هدایت او دشوار است.

«وَاَللّهُ لايَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْكافِرِينَ(37)»: والله متعال هیچ کافر را به سوی آنچه صلاح اوست رهنمایی نمی‌کند و او را در راستای منفعتش توفیق نمی دهد.

شأن نزول آیه 37:

548- ک: ابن جریر از أبومالک روایت کرده است: در جاهلیت اینگونه معمول بود که مشرکان یک سال را سیزده ماه حساب میکردند، محرم را صفر می پنداشتند و کارهای حرام و ناروا را در آن ماه جایز می شمردند. الله متعال آیه: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلِّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً...» را نازل کرد. (طبری16730 به قسم مرسل روایت کرده، است.).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴿۳۸﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته میشود به سوی جهاد درراه الله حرکت کنید سنگینی برزمین میکنید (وسستی به خرج میدهید) آیا به زندگي دنیا به جای آخرت راضی شده اید! با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت ، اندکی بیش نیست.(۳۸)

تفسیر :

این آیه مبارکه إشاره به غزوه تبوک (در ماه رجب سال نهم هجری (630 میلادی)، دارد که برخی از شرکت در آن سستی نشان می دادند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در رجب سال نهم هجری یعنی شش ماه بعد از محاصرهٔ طائف، مدینه را به قصد غزوهٔ تبوک ترک نمود. (تفسیر طبری، ج 14، ص 540 - 542 - السیرة النبویة فی ضوء المصادرالاصلیه، ص 614. و فتح الباری، ج 16، ص 237.).

علّت نامگذاری این غزوه تبوک این بود که لشکر مسلمانان تا چشمه‌ای به نام تبوک پیش رفت؛ چنانکه در صحیح مسلم روایتی از معاذ بن جبل آمده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود: شما فردا در وقت ظهر به چشمه‌ای به نام تبوک خواهید رسید؛ پس از آن ننوشید تا به شما بپیوندم. (صحیح مسلم، ج 4، ص 1784، شماره 706.).

خوانندهٔ محترم !

پس از فتح مکّه و غزوه حنین در سال نهم هجری به رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم گردید که پادشاه نصرانی شام (ملك غسان) می‌خواهد به مدد قیصر روم بر مدینه حمله

آورد، رسول الله صلی الله علیه وسلم مناسب دید که مسلمین به حدود شام اقدام کنند و به جواب آن بپردازند، حکم عمومی تهیه جهاد داده شد.
مؤرخان می نویسند: هوا در این موسم بی نهایت سخت گرم بود، قحطی به وسعت آن در جامعه وجود داشت، گرانی وقیمتی أجناس در حد بالای آن قرار داشت، در ختان خرما در حاصل بود و سایه درختان گوارا وخوش آیند بود، راه دور، تنها ملك غسان نبود بلکه لشکر مسلح و آزموده قیصر روم با او همراهی می‌کرد.
مجاهدین و مبارزین حقیقی حِراسی نداشتند و حاضر به جانبازی و فداکاری بودند. در این میان منافقین حیله پیش آوردند؛ بهانه کردند و خواستند از اشتراک در این غزوه کناره گیری کنند.
در ضمن تعدادی قلیلی از مسلمانان هم از میدان آزمون هراس داشت و توان پیمودن آن همه راه سخت و دور را در خود نمی دید. ولی اکثریت مسلمانان کمر همت بستند و به ندای رسول الله صلی الله علیه وسلم لبیک گفتند.
عمده ترین عوامل و بهانه‌های سستی، همانا فاصله‌ی زیاد مدینه تا تبوك، گرمی هوا، فصل برداشتِ محصول و تبلیغات منافقان نسبت به عظمت و قدرت سپاه روم بود.
ولی سپاه اسلام که تعداد شان به سی هزار نفر میرسید، به زعامت رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را به مرز شام رسانید و در تبوك خیمه زدند.
تبوک درشمال حجاز وبه فاصله778 مایلی مدینه واقع شده است ودرآن زمان متعلق به قضاعه و تابع دولت روم بود. (لمجتمع الاسلامی، عمری، ص 229.)

إنفاق در غزوۀ تبوک و شوق صحابه برای جهاد:

ازآنجاکه قرار بود این غزوه در منطقه‌ای دور دست إتفاق بیفتد و لشکر اسلام از امکانات کمی بهره‌مند بود، بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان را به انفاق در راه الله تشویق نمود و پاداش چنین انفاقی را نیز بیان داشت.
بر این اساس هر یک از صحابه به اندازه توان خود انفاق کردند و در این غزوه حضرت عثمان(رض) از دیگران، گوی سبقت راربود. (السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص 615.)
در این مورد حضرت عبدالرحمان(رض) میفرماید: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مسلمانان را برای إنفاق بر لشکر عسره، تشویق مینمود، حضرت عثمان(رض) برخاست و گفت: ای رسول الله! من صد شتر با تمام تجهیزات در راه الله انفاق می‌نمایم. پیامبر(ص) با تشویق و ترغیب إدامه داد و از مردم برای تجهیز این لشکر کمک درخواست می نمود. باز دوباره عثمان(رض) برخاست و گفت: من دوصد شتر با تمامی تجهیزات در راه الله انفاق می نمایم وبرای بارسوم وقتی رسول الله تشویق نمود و از مردم کمک درخواست نمود، عثمان(رض) برخاست وگفت: من سیصد شتر باتمامی تجهیزات در راه الله انفاق مینمایم. راوی میگوید: پیامبر اسلام درحالی از منبر پائین می‌آمد که میگفت: عثمان(رض) بعداز امروز هرکاری بکند، برایش ضرری ندارد و این جمله را دو بار تکرار فرمود. (سنن ترمذی، مناقب، ج 5، ص 625 - 626، شماره 3700.)
در روایت دیگری عبدالرحمان بن مره(رض) میفرماید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای لشکر عسره، کمک جمع‌آوری می نمود، حضرت عثمان(رض) هزار دینار به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تحویل داد. آن حضرت آنها را با دستش زیرورو میکرد

و میگفت: ابن عفان بعد از این هر کاری بکند، ضرر نخواهد کرد و این سخن را چندین بار تکرار نمود. (مسند احمد، ج 5، ص 63).
حضرت عمر(رض) نیز نصف دارایی خود را آورده بود و گمان میکرد بر ابوبکر(رض) پیشی گرفته است؛ چنانکه میگوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از ما کمک طلبید. من درآن روزها مال داشتم. باخود گفتم: امروز از ابوبکر(رض) سبقت خواهم گرفت. بنابر این، نصف دارایی خود را آوردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پرسید: برای زن وفرزندانت چه گذاشته‌ای؟ گفتم: همین مقدار را برای آنها گذاشته‌ام. بعد از آن ابوبکر(رض) با تمام دارایی‌اش آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، از او پرسید: برای زن و فرزندانت چه گذاشته‌ای؟ گفت: (اطاعت) خدا و پیامبرش را برای آنها گذاشته‌ام. با خود گفتم: هیچگاه از تو پیشی نخواهم گرفت. (سنن ابو داود، الزکاه، ج 2، ص 312 – 313، شماره 1678).
همچنین روایت است که عبدالرحمان بن عوف(رض)، دوهزار درهم که نیمی ازدارایی اورا تشکیل میداد، کمک کرد.(السیرة فی ضوءالمصادر الاصلیة،ص 616) وبرخی دیگرازصحابه مانند: عباس، طلحه، محمد بن مسلمه وعاصم بن عدی(رض) نیزاموال هنگفتی،کمک نمودند(مغازی، واقدی، ج 3، ص 391).
بدین صورت مسلمانان به این أمر واقف گردیدند که از أموالی که در إختیار آنان قرار دارد، باید از آن استفاده نمود؛ چنانکه ثروتمندان صحابه توانستند ثابت نمایند که هر آنچه در توان داشته باشند، در راه خدمت به دین، انفاق خواهند نمود؛ انفاقی که برخاسته از میل و رغبت درونی خودشان است.
مسلمانان ثروتمند، دارای تاریخ درخشانی هستند. آنان مال و اموال را در اختیار داشتند، نه اینکه آنان در اختیار اموال قرار گرفته بودند.
برای آنان همان طور که جهاد با نفس مطلوب بود، جهاد با مال نیز مدنظر بود وآنانی که تربیت شده بودند تا جانهای خود را فدا سازند، خیلی راحت حاضر بودند، اموال خود را در راه خدا فدا نمایند.(معین السیرة، ص 449).

رسیدن لشکر اسلام به تبوک:

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و لشکر اسلام به تبوک رسیدند، اثری از رومیان و قبایل عرب نیافتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم در اولین قدم به قیصر روم نامه نوشتند ووی را به قبول اسلام دعوت نمودند.
آن پیام قدسی در دل قیصر اثر کرد ولی قوم با او موافق نشد و بدین‌گونه از شرف اسلام محروم بماند. هنگامی که شامیان از عزم پیغمبر صلی الله علیه وسلم آگاه شدند به قیصر رسانیدند. قیصر به ایشان مدد نبخشید، ناچار مطیع شدند، ولی اسلام نیاوردند.
و با آنکه لشکر اسلام حدود بیست روز در آنجا اقامت گزیدند، رومیان و قبایل عربی نیزکه ازیاری رومیان برخوردار بودند، به‌خود اجازهٔ آمادگی برای جنگ با مسلمانان را ندادند، اما حاکمان شهرهای حومه‌ی شام، صلح باپیامبر و پرداخت جزیه را بر جنگ ترجیح دادند؛ چنانکه پادشاه ایله، قاطری سفید رنگ با یک چوره عبایی به عنوان هدیه به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد و با پرداخت جزیه، مصالحه نمود.
همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم در اقدام دیگری خویش، حضرت خالد ابن ولید را با چهار صد و بیست اسب سوار به سوی دومه‌الجندل فرستاد. خالد توانست در این سفر اکیدر

بن عبدالمالک کندی را که پادشاه آن دیار بود و به قصد شکار بیرون شده بود، دستگیر کند و نزد پیامبر بیاورد آن حضرت با او به پرداخت جزیه به توافق رسید. (الاصابه، ج 1، ص 412 - 415.).
هنگامی که برخی از مسلمانان از عبای گران قیمتی که اکیدر پوشیده بود، شگفت زده شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: شما از این شگفت زده شده‌اید؟ به خدا سوگند لباسهایی که سعد ابن معاذ در بهشت می پوشد، خیلی زیباتر ازاین هستند. (السيرة النبوية، ابن هشام، ج 4، ص 180.) در مورد غنایمی که خالد ابن ولید از دومه‌الجندل به دست آورد، میگویند: هشتصد اسیر، هزار شتر، چهارصد زره و چهارصد نیزه بوده است. (البداية والنهاية، ج 5، ص 17.
در سند این روایت فردی به نام ابن لهیمه وجود دارد که ضعیف شناخته شده است.).
همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پیمان صلح با اهل جربا، اذرح ومقنا امضاء نمود که بر اساس آن می بایست عربهای مسیحی جزیه پرداخت نمایند و تابع إسلام شوند و بدین صورت تنها اسلام بر امارتهای شمال شبه جزیرۀ حکومت میکرد و از آن پس، از این ناحیه احساس امنیت می نمود.
این معاهدات، موجبات ضرر و زیان دولت روم را فراهم ساخت؛ چراکه قبلاً همه این امارتها و قبایل تحت سیطرۀ حکومت روم بودند و این ممالک، مالیات‌های سنگینی به دولت روم پرداخت می نمودند، اما این ممالک از زیر بار ظلم رومیها بیرون آمدند و با پرداخت مالیات بسیار أندکی تحت حمایت دولت اسلام درآمدند و این أمر شکست بزرگی برای حکومت روم محسوب میگردید وپیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با این سیاست حکیمانه‌اش توانست، از طرفی پایه‌های دولت اسلامی را مستحکم نماید و از طرفی زمینه را برای دعوت مردم به دین اسلام فراهم سازد؛ چنانکه میان مسلمانان و دولت روم سد محکمی از امارتهای تحت پیمان، ایجاد نمود که در زمان خلفای راشدین از این مناطق به عنوان مراکز إعزام نیرو به سوی إهداف دیگر استفاده میشد. (الصراع مع الصليبيين، ص 221. وکتاب الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اسلام نوشته: علی محمد الصلابی).

تفسیر:

«يا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مالَكُمْ إِذاقِيلَ لَكُمُ ٱنْفِرُوا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ»:
ای مؤمنان! شما راچه شده است که چون به شماگفته میشود: درراه خدا بیرون آیید، سنگین شده به سوی زمین میل میکنید» تا درخانه ودیارتان باقی بمانید. وبه دنیا و هوس‌هایش تمایل پیدا میکنید و از سختی و ناراحتی سفر بیزارید؟!
«نفیر»: بیرون رفتن برای جنگ است. اصل «اثَّاقَلتُم إِلَى الأَرضِۚ»، «تثاقلتم» است، یعنی: سست وگرانجان شده وبه باقی ماندن درسرزمین خودمیل کردید.
باید گفت که: دلبستگی به دنیا ومادیّات، مانع جداشدن انسان از زمین وخاك و رسیدن به‌کمال و افلاك می شود.
در باب شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک تخلف کردند.
«أَرَضِيتُم بِٱلْحَياةِ ٱلدُّنْيا مِنَ ٱلْآخِرَةِ»: آیا به جای نعمت وثواب جاویدان آخرت به نعمت و متاع ناپایدار دنیا راضی شدید؟ یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمیدانید

که نعمتهای آخرت باجهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمتهای مادی؟

«فَما مَتاعُ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا فِى اَلْآخِرَةِ إِلاّ قَلِيلٌ(38)»: بهره‌گیری و کام برگرفتن از لذایذ دنیا در مقایسه با آخرت جز چیزی حقیر و بی أرزش و ناچیز نیست.

واقعاً کسی که آخرت را برتر از دنیای أندك بداند، به جبهه‌ی جنگ رو میکند، نه دنیا.

در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را و به سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می آورد!».

شأن نزول آیه 38:

549- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: بعد از فتح مکه و غزوه حنین مسلمانان مأموریت یافتند به شتاب رهسپار غزوه تبوک شوند. در این هنگام که اوج گرمای شدید تابستان بود و میوه درختان خوب رسیده و میل و رغبت مردم به سایه‌های خوشگوار زیاده از حد، رفتن به طرف میدان کار زار بر آنها سخت و دشوار می نمود. پس الله متعال آیه: «مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِى سَبِيلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ» را نازل کردد. (طبری 16734 و 16735 از وی به قسم مرسل روایت کرده است.)

توصیه های پیامبر اسلام در حین عبور از کنار مساکن قوم ثمود:

ابوکبشهٔ أنصاری میفرماید: در مسیر غزوهٔ تبوک، هنگامی که به محل سکونت قوم ثمود رسیدیم، مردم به خانه‌های ویران شدهٔ آل ثمود وارد میشدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این موضوع، آنان را برای نماز فراخواند.

راوی میگوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در حالتی دیدم که مهار شترش را گرفته بود و میفرمود: چرا وارد خانه‌های ملتی میشوید که مورد خشم وغضب الهی قرار گرفته‌اند.

مردی ازآنان گفت: به خاطر عبرت گرفتن. پیامبر فرمود: آیا به امری عجیب‌تر از این، شما را انذار ننمایم؟ مردی از خودتان، شما را به آنچه قبل از شما گذشته است وآنچه بعد از شما می‌آید، با خبر میسازد؟ پس راست بایستید و جاهای خالی را پر کنید. (الفتح الربانی، ج 21، ص 195.).

در روایتی، ابن‌عمر میگوید: مردم در رکاب پیامبرصلی الله علیه وسلم وارد سرزمین قوم ثمود شدند و از چاه آبی که آنجا بود، آب برداشتند و با آن آرد، خمیر نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این أمر، دستور داد، آبها را بریزند و آردهایی را که با آن خمیر کرده بودند، به شتران بدهند و دستور داد تا از آن آبی که ناقه، صالح از آن می نوشید، آب بردارند، سپس فرمود: وارد خانه های کسانیکه بر خویشتن ستم نموده اند، نشوید مگر گریه‌کنان تا مبتلای عذابی که آنها شده‌اند، نگردید و دستور داد تا از آنجا با شتاب بگذرند. (بخاری، کتاب الأنبیاء، شماره 3379.).

بدین صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم یارانش را به پندگرفتن از دیار ثمود و اینکه متذکر بشوند که در این مکان خشم وغضب الهی برکسانیکه الله و پیامبرش را تکذیب نمودند، نازل شده است، فراخواند بنابر این، از استفادهٔ آب چاههای آنجا و تماشای آثار به جا ماندهٔ آنان، نهی کرد و نیز دستور داد تا گریه‌کنان و یا در حالت گریهٔ تصنعی هرچه زودتر آنجا را ترک نمایند و اگر آنان از کنار آثار گذشتگانی که بادیدن معجزه و با دعوت پیامبران، ایمان نیاوردند ودلهایشان سخت‌تر شد ومورد خشم وعذاب الهی قرار گرفتند،

بدون تفکر و ترس و استغفار می گذشتند، آن طور که ما می گذریم، یقیناً خود در معرض خشم الله قرار می‌گرفتند.
خداوند، بابیان سرگذشت این ملتها در قرآن، میخواهد تا این حوادث موجب عبرت انسان‌ها را فراهم آورد، پس دیدن آثار و دیار آنها، می‌بایست برای انسان‌ها باعث ترس بیشتر از عذاب خدا و با باعث پند و عبرت بیشتر گردد.
بنابر این، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هنگام عبور از چنین اماکنی، لباسش را بر خود می پیچید و به سرعت مرکبش می افزود و یارانش را نیز از وارد شدن در خانه و کاشانه گذشتگان ستمگر، منع میفرمود، مگر اینکه در حال گریه و استغفار از آنجا بگذرند تا آنان را غفلت و عذابی که آنها گرفتار شده بودند، نجات یابند. (البخاری، کتاب الانبیاء، شماره 3381.)

إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿٣٩﴾

اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، الله شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد وقومی دیگر به‌جای شما برمیگمارد وشما به‌خدا زیانی نمیرسانید، و الله بر هر چیز تواناست.(۳۹)
تفسیر :
«إلاّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً»: اگر به سوی جهاد در راه الله همراه پیامبر بیرون نشوید او شما را با ذلّت و شکست و آفات و مصیبت‌ها مجازات می‌کند و به ذلت‌کشیدن تان به دست دشمنان تان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی.
ابن عباس(رض) گفته است: عبارت است از بند آمدن باران بر آنان. (طبری ۱۳۱/۱۰.).
«وَيَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ»: و به جای شما بندگانی صالح و مجاهد می‌آورد که دین الله متعال را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرارگیرد.
یعنی مجازات و عقوبت ترکِ جبهه، هم عذاب و ذلّت دنیاست، هم عقوبتِ دوزخ در آخرت است.
و دراین هیچ جای شکی نیست که: دست پروردگار باعظمت، برای جایگزین ساختن دیگران به جای ما باز است و هرلحظه اراده کند، چنان خواهد کرد.
«وَلاتَضُرُّوهُ شَيْئاً»: با نشان دادن سستی درجهاد، به خدا زیانی نمیرسانید؛ چون خدای سبحان از تمام کائنات بی‌نیاز است.
«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(39)»: والله بر همه چیز تواناست، هر چه را بخواهد میتواند آنرا انجام دهد، ازجمله بدون وجود شما میتواند بر دشمنان غالب آید.
امام فخر رازی گفته است: این آیه یادآور شدت زجر و عذاب است؛ چرا که خدا بر هرچیزی توانا میباشد، پس اگر وعده‌ی کیفر بدهد، آنرا عملی می‌کند. (تفسیر فخر رازی ۶۱/۱۶.)
آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

شأن نزول آیه 39:

550- ک: إبن أبوحاتم ازنجده بن‌نفیع روایت کرده است: از ابن عباس(رض) درباره شأن نزول این آیه پرسیدم، در جواب فرمود: رسول الله (از برخی قبایل عرب در جنگ [تبوک]

یاری خواست، اما آنها نپذیرفتند و برای حمایت از مسلمین ازجا نجنبیدند. به همین خاطر آیه: «إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً...»، نازل شد، زمانی نگذشت که قادر متعال، آنان را به رنج و عذاب خشک سالی گرفتار کرد.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿۴۰﴾

اگر پیامبر را یاری ندهید (هیچ پروایی نیست) چون او را الله یاری کرد، آن وقتیکه اورا کافران (ازمکه بیرون کردند درحالیکه او دوم آن دوتن بود، وقتی که هردو درغار بودند(بلکه)وقتیکه به‌هم صحبت خود(أبوبکرصدیق) میگفت: غمگین مشو، چون الله با ماست، پس الله آرامش و اطمینان خود را بر پیغمبر نازل کرد و او را به لشکری که آنها را ندید کمک کرد، وکلمهٔ کافران راپست گردانید وکلمهٔ الله بلند است، و الله غالب (و) با حکمت است.(۴۰)

تفسیر :

«إِلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اَللّهُ»: اگر شما پیامبر الله را یاری نرسانید، یعنی: اگر یاری رسول الله صلی الله علیه وسلم را فروگذارید، بدانید که تنها خدای‌تعالی او را یاری میرساند وتأیید میکند و عزّت میدهد، باید گفت که: اسلام وابسته به حمایت مانیست، حامی اسلام پروردگار باعظمت است. پس نباید به نصرت خود مغرور شویم.

«إِذْ أَخْرَجَهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا»: درست همانگونه که او را در روزی یاری داد که کفار آنانرا از مکه إخراج کردند، إخراج وی را به کفار نسبت داده است؛ چون آنها او را به مهاجرت ناچار کردند و برای کشتنش توطئه چیدند تا او را به هجرت ناچار کردند. یعنی اخراج پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکّه، به خاطر جوّ و فضای إرعاب، ترس و فشار کفّار بود.

«ثانِيَ اِثْنَيْنِ»: یکی از دو نفر بود و نفر سوم همراه نداشتند. فقط حضرت محمد و ابوبکر صدیق بودند.

«إِذْ هُما فِي اَلْغارِ»: زمانی که او و ابوبکر در غار ثور مخفی بودند. این غار در کوه «ثُوُر» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول الله(ص) با یارشان ابوبکر(رض)، سه روز را در آن به سر بردند.

«إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لاتَحْزَنْ إِنَّ اَللّهَ مَعَنا»: وقتیکه به رفیقش یعنی أبوبکر صدیق إطمینان خاطر می‌داد و دلش را آرام میکرد و میگفت: أندوهگین نباش که الله با ماست، با یاری و نگهداری‌اش و هرکس که خدا با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هرکس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد.

امام طبری از انس(رض) روایت کرده است که أبوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است: وقتی من و پیامبر صلی الله علیه وسلم در غار بودیم، و پاهای مشرکین در بالای سر ما قرار داشت، گفتم: یا رسول الله! اگر یکی از آنها پایش را بلند کند ما را می بیند، فرمود: ای ابوبکر! درباره‌ی دو نفری که خدا سوم آنهاست چه فکر میکنی؟ سبب اندوه ابو بکر بیم از جان پیامبر صلی الله علیه و سلم بود، پس پیامبر او را از آن نهی کرد تا آرامش بیابد.

یادآوری:

آیه‌ی «إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لاتَحْزَنْ»: عظمت مقام ورفعت منزلت حضرت ابو بکر صدیق را

نشان می دهد؛ چون الله متعال او را رفیق غار پیامبر قرار داد و در سفر هجرت همراه او بود. از این رو علما گفته‌اند: هر کس مصاحبت حضرت ابو بکر را انکار کند کافر است؛ چون کتاب خدا را رد کرده است.
«فَأَنْزَلَ اَللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»:پس الله متعال سکینه خودرا براو فرو فرستاد. سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش وتلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیرون رفت وکاملاً آرامش یافتند. به‌قولی مراد این است: الله متعال إضطراب أبوبکر(رض) را تسکین داد. ولی قول اول راجح است (انوار القرآن) باید گفت که: آرامش و إطمینان، هدیه‌ی الهی است که پروردگار با عظمت نصیب برخی از انسانها میسازد که آرامش به قیمتی و با هیچ ابزار مادّی فراهم نمی شود.
«وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها»: او را به وسیله‌ی سربازانی از فرشتگان تقویت کرد که آنها را ندیدند و از پیامبر صلی الله علیه و سلم در غار حمایت می‌کردند.
و او را به لشکریانی که آنها را نمیدیدید، قوت داد، که این لشکریان فرشتگان بودند وچهره‌ها ودیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم برگردانیدند. یابعد ازآن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنانکه در بدر چنین کرد،
«وَ جَعَلَ كَلِمَةَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلسُّفْلى»: آیین کفر را خوار و بی ارزش و ناچیز قرار داد و نیز مشرکین را پست و ذلیل گردانید.
«وَكَلِمَةُ اَللّهِ هِيَ اَلْعُلْيا»: و کلمه خداست که برتر است، که این کلمه؛ کلمه توحید یعنی (لا اله الا الله) و دعوت اسلامی می باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است.
بلی واقعاً دین مقدس اسلام همیشه برتر است، هیچ گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی یابد.
«وَاَللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (40)»: خدا توانا و غالب است و مغلوب نمي شود. یعنی: با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه راکه با حکمت و صواب منطبق باشد،انجام نمیدهد،که ازآنجمله است ذلیل ساختن اهل شرک.
عزّت واعتلای کلمة الله و خنثی شدن توطئه‌های کفّار، علامه از عزّت و حکمت خداوند است.

هجرت پیامبر و یار غارش:

بعد از اینکه مشرکان مکه در دارالندوه (پارلمان قریش)، تصمیم گرفتند تا یازده نفر از سران قبایل مختلف، شبانه به خانه ی پیامبر یورش برند و به قتلش برسانند. جبرئیل از طرف الله متعال توطئه‌ی آنان را به او خبر داد و گفت: باید هجرت کنی و امشب در بسترت نخوابی. پیامبر صلی الله علیه وسلم ظهر هنگام به خانه‌ی ابوبکر(رض) رفت تا او را با خبر کند و مقدمات هجرت را فراهم آورد. ابوبکرصدیق(رض) مدتها پیش دوشتر آماده کرده بود؛ هرچند حقیقت امر برایش روشن نبود. پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از پایان گفتگو درباره ی سفر پرخطر هجرت، دوباره به منزل خود برگشت و علی را در بستر خود قرار داد و نیمه ی شب از خانه بیرون رفت و از میان صفوف آن یازده نفر محاصره کننده، گذشت وکسی متوجه او نشد. و به خانه‌ی رفیقش ابوبکر صدیق(رض) رفت، سپس هر دو از راه کوچک پشت منزل و پیش از برآمدن آفتاب، از مکه بیرون رفتند و چون پیامبر میدانست قریش او را دنبال میکنند و آن راه اصلی که از شمال مکه به مدینه میرود

و مورد شناسایی آنان قرار میگیرد، بنابر این، راه جنوب مکه را - که به سوی یمن میرفت - در پیش گرفت و خود را به غار کوه ثور که صعب العبور بود، رسانیدند.
ابوبکر صدیق، اول به غار رفت و آنرا بررسی و پاکسازی کرد؛ آنگاه حضرت وارد غارشد. سه شبانه روز؛ یعنی، جمعه، شنبه ویکشنبه در غار ماندند. عبدالله، پسر ابوبکر صدیق(رض)، شب را با آنان به سر میبرد. عبدالله جوانی نورسیده، ماهر، زرنگ و بسیار باهوش بود و چنان صبح زود، خود را به مکه میرسانید که کسی نمیفهمید. گفتگوهای روزانه‌ی قریش را حفظ میکرد و در تاریکی شب به غار می رفت و به پیامبر خبر می داد...
در این مدت، اسماء دختر ابوبکر صدیق(رض)، برایشان خوراک می برد و توشه‌ی سفر را تدارک می دید؛ اما فراموش کرده بود که طنابی بیاورد و وسایل سفر را با آن ببندد، کمربندش را دو نیم کرد: نیمی را به وسایل سفر بست و نیم دیگر را به کمر خود. از آن تاریخ به «ذات النطاقین»: صاحب دو کمربند شهرت یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (41 الی 49) در مورد موضوعاتی از قبیلی: حرکت به سوی جهاد در راه خدا، همچنان درمورد منافقان وکردارشان، تخلف منافقان درجنگ تبوک بدون عذر و بهانه... دلیل تخلف بدون بهانه‌ي آنان... شادی آنان به وقت گرفتاری مسلمانان... بی پاداش ماندن کردارشان... سوگندهای دروغین آنان و فرصت طلبی علیه پیامبر، بحث بعمل می آید.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾

بیرون شوید (برای جهاد) در حالت سبکی و گرانی تان (بانشاط و بی‌نشاط)، و با مالها و جانهای خود در راه الله جهاد کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است.(۴۱)

تفسیر :

«انفروا»: از نفر، به معنای آماده شدن و بیرون رفتن برای أمری واجب است: حرکت کنید، آماده شوید بروید.
«خفافا و ثقالا»: پیران و جوانان، پیادگان و سواران، سبکباران و سنگین باران، فقیران و ثروتمندان. خفاف: جمع خفیف، ثقال: جمع ثقیل، ضعیف و ناتوان از این حکم آزاد می شوند. [همین/۹۱].
«انفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا»: ای مؤمنان! به سوی جهاد در راه الله متعال به صورت پیاده و سواره، فعالانه وغیر فعالانه و در تمام شرایط و اوضاع، در سختی و آسایش به جهاد بروید. در برابر فرمانِ بسیج عمومی برای جبهه، مانع‌تراشی نکنید. (مشکلات زندگی، بهانه‌ی تخلّف از جهاد نیست).
«وَجاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِی سَبِيلِ اَللّهِ»: به منظور برتري بلند شدن دین الله تعالي با مال و جان جهاد کنید. یعنی اموال خود را به مصرف برسانید و جان‌های خود را در راه اعلای کلمهٔ پروردگار خود تقدیم کنید.
«ذٰلِکُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ(41)»: جنگ و جهاد در راه خدا برای شما بسیار بهتراست ازچسپیدن به‌زمین وراضی بودبه متاع ناچیزدنیا،اگرنیک بدانید.
در البحر آمده است: نیک بودن دنیوی عبارت است از غلبه بر دشمن و وارث شدن زمین. و نیکی آخرت عبارت است از پاداش و ثواب بزرگ و کسب رضایت الله (البحر ۴۴/۵.).

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما اعم از پیر و جوان را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! الله متعال بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول الله جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر(رض) جهاد کردی تارحلت کرد، سپس همراه عمر(رض) جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدرجان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابو طلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند مگر بعد از نه روز از درگذشتش ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».
همچنان در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: کسانی همچون ابو ایّوب انصاری، مقداد و ابو طلحه، در سنّ پیری آماده‌ی جبهه می‌شدند. وقتی به آنان گفته می شد که شما سال خورده‌اید، در جواب این آیه را تلاوت می‌کردند.

داستان ذی عبرت :

از حیان بن زید روایت شده که گفته است: با صفوان بن عمرو به جهاد رفته بودم، پیرمردی دمشقی را بر راحله‌اش دیدم که یورش میبرد، از بس که پیر شده بود ابروهایش بر چشمانش فروافتاده بود، نزد او رفتم و گفتم: کاکا جان! خدا تو را معذور داشته است، ابروهایش را بالا برد و گفت: برادر زاده! خدا مارا پیر وجوان و سواره و پیاده به جهاد فرا خوانده است، آگاه باش! خدا هر کس را دوست داشته باشد او را آزمایش می‌کند. آنگاه او را برمی‌گرداند و خدا فقط بندگان شکیبا و سپاسگزار و ذاکر را آزمایش می‌کند که فقط الله را می پرستند. (طبری ۱۰/۱۳۸.)
از زهری روایت کرده اند: سعید بن مسیب که بینایی یک چشمش را از دست داده بود، برای جهاد رفت و به او گفتند: تومریضی و جهاد برایت زیان دارد.
گفت: خدای متعال سبکبار و یا گرانبار ما را به جهاد فرا خوانده است و اگر نتوانم جهاد کنم بر سیاهی لشکر می افزایم و از وسایل حفاظت می کنم. «و جاهدوا بأموالكم و أنفسكم» این عبارت متضمن حکم وجوب جهاد با مال و جان است. اگر چنین امکانی وجود داشته باشد و همچنین به اقتضای وضع و نیاز مسلمانان با یکی از آن باید این مهم به انجام رسد.

خوانندۀ محترم !

تعدادی از علماء در تفاسیر خویش می نویسند که: حکم آیه (41 این سوره به آیه91 سوره توبه) منسوخ گشته، ذکری همچو موضوعات پسندیده نمی باشد، بلکه حکم این آیه به حال خود باقی و پایدار است؛ زیرا هر وقت دشمن به منطقه ای از سرزمین مسلمانان حمله آورد، بصورت قطع جهاد بر تمام مردم آن دیار از بزرگ گرفته تا کوچک، وازپیر و جوان و... هر کس در حد توان خود، «فرض عین» خواهد بود که باید همه با هم، دست در دست هم در برابر دشمن استوار وپایدار قیام کنند و به دفاع جانانه بپردازند. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

شأن نزول آیه 41:

551- ابن جریر از حضرمی روایت کرده که به او گفته شده است: عده‌ای از مردم که مریض، علیل ویا سالخورده بودند میگفتند: ما به خاطر نرفتن به جهاد گناهکار شمرده

نمیشویم. پروردگار آیه: «انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً»، را نازل کرد. (طبری 16768 از وی روایت کرده و این مرسل است.).

لَوْكَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿۴۲﴾

اگر [برای مسلمانان سست اراده و منافقان مسلمان نما] غنیمتی [بی رنج و مشقت] در دسترس بود و [راه] سفر [به سوی میدان جنگ] کوتاه و آسان بود، حتماً از تو پیروی میکردند، ولی مسافت طولانی راه برای آنان دشوار است. به الله سوگند می خورند که اگر میتوانستیم با شما بیرون می‌شدیم، خود را هلاک میکنند و الله میداند که آنها دروغگو اند.(۴۲)

بعد از آنکه الله متعال فرجام ترک جهاد رابیان کرد وبه نفیر عام فرمان داد؛ اینک به موضوع درمان آفت تخلف از جهاد می پردازد: میفرماید: «لَوْكَانَ عَرَضاً قَرِيباً» اگر منفعتی زودیاب در پیش میبود یعنی: ای پیامبر! اگر آنان را به غنایمی نزدیک و سهل الوصول فرا میخواندی، «وَ سَفَراً قاصِداً»: و آنان را به مسافرتی متوسط آسان و بی درد سر دعوت می‌کردی، «لَاتَّبَعُوکَ» تو آن متخلفان را می دیدی که همه با تو بیرون می‌شدند با تو می‌آمدند، اما نه به خاطر الله بلکه به طمع غنیمت.

«وَلـكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ اَلشُّقَّةُ» اما راه و فاصله بر آنان طولانی و پر مشقت آمد، لذا از بیرون آمدن معذرت خواستند، آن هم با عذرهای نادرست و کاذب.

واقعیت امر اینست که: جهاد معیار خوبی و عالی برای آزمودن انسان هاست، غزوه تبوک برای منافقان گران آمد زیرا از یک سو این غزوه سفری دور و پر مشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود. ولی منافقان خواستار سفر اسان و سبک و بدست آوردن غنیمت بودند.

«وَسَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَوِاسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ» قسم دروغ یاد میکردند و میگفتند: اگر میتوانستیم با شما بیاییم، یعنی که اگر شرائط به ما اجازه می داد حتماً با تو به سوی جهاد بیرون می شدیم وهرگز تأخیر نمی‌کردیم، و اگر قدرت مالی و بدنی داشتیم، با شما به جهاد می آمدیم.

ملاحظه میشود که: دروغ و نفاق، ملازم یکدیگرند و منافقان برای فرار از کار، به دروغ قسم‌می‌خورند. وواضح است که سوگند دروغ، یکی از شیوه های کاری منافقانه است.خدای متعال در رد و تکذیب آن ها میفرماید: «يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ» با این قسم های دروغین، خود را به نابودی می‌کشند.

قابل یادآوری است که: آثار ترك جهاد را نمی توان با توجیه نابجا و دروغ از بین برد، بلکه شقاوت و هلاکت، پیامد قطعی آن است. پیامدهای فرار از جبهه، دامنگیر خود فراریان است.

«وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ(42)»: و الله متعال می داند که آنها در سوگندهای دروغین و عذرهای باطل خویش دروغ می‌گویند. چون آنها توانایی رفتن به جهاد را داشتند و نرفتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴿۴۳﴾

(ای رسول) الله تو را مورد بخشش و لطف قرار دهد، چرا پیش از آنکه [راستگویی] راستگویان بر تو روشن شود، و دروغگویان را بشناسی [از روی مهر و محبتی که به ایشان داری] به آنان اجازه [ترک جنگ] دادی؟(۴۳)

«عَفَا اَللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» ای پیامبر! خداوند ازتو درگذشت و تو را مؤاخذه نکرد، چرا به آنها در ترک جهاد وباقی ماندن در مدینه و بیرون نشدن به‌سوی تبوک اجازه دادی.
مفسر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد: در سرزنش پیامبر صلّی الله علیه وسلم کمال لطف ومهربانی را نشان میدهد؛ چرا که عفو را قبل از عتاب آورده است، بدین وسیله احترام او را رعایت کرده است.
«حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ اَلَّذِینَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ اَلْکاذِبِینَ(43)»:چرا قبل از این که صادق از کاذب و منافق مشخص می شد آنها را رها کردی؟
در حالیکه باید انتظار می‌کشیدی اهل عذر از اهل نفاق و فرار مشخص شوند و امر راستگویان و دروغگویان نیز معلوم گردد، حال آنکه در قبول عذرهای آنها عجله نمودی!
باید گفت که: حضور منافقان در جبهه، دارای ارزش نیست، ولی فرارشان از جبهه، موجب رسوایی آنان است.
امام مجاهد گفته است: این آیه درباره‌ی منافقین نازل شد، چند نفر از آنها گفتند: از پیامبر رخصت بخواهید، اگر اجازه داد بنشینید و اگر اجازه هم نداد باز بمانید. (طبری ۱۴۲/۱۱.)
آنها بر ماندن و نرفتن به جهاد اصرار داشتند و قطعاً به جهاد نمی رفتند هر چند که به آنها اجازه هم نمی داد. از این جهت الله متعال خبر داده است که اهل ایمان درخواست رخصت نمی‌کند و میفرماید:

شأن نزول آیه 43:

552- ابن جریر از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است: رسول اکرم (دو کار را انجام داد که به اجرای آن‌ها مأمور نشده بود. یکی این که منافقان و متخلفین [از جنگ تبوک] را اجازه داد و دیگر این که از أسیران [بدر] فدیه گرفت. الله متعال آیه: «عَفَا اللهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ» را در این خصوص نازل کرد. (مرسل است، طبری 16780 از عمرو بن میمون اودی و سیوطی در «أسباب نزول» 573 از عمرو روایت کرده أند. به «تفسیر قرطبی» 8 / 139 و «تفسیر شوکانی» 2 / 419 و «زاد المسیر» 705) مراجعه فرماید.

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴿۴۴﴾

کسانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند، درباره اینکه با مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی طلبند. و الله به احوال (همچون) پرهیزگاران داناست(۴۴).
«لایَسْتَأْذِنُکَ اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ»: ای محمد! اهل ایمان آنانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند درباره‌ی جهاد و غزا از تو درخواست رخصت نمی‌کنند.
واقعیت اینست که: ایمان به مبدأ و معاد، عامل اصلی تقوا و شهادت طلبی و حضور در جبهه هاست.
و کسانیکه به الله و روز آخرت ایمان دارند «أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ» به بذل جان و مال و جهاد سرعت به خرج می دهند، و مجاهد شخصی است که با مال و با جان خویش فداکاری کنند.
«وَاَللّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ(44)»: و الله متعال میداند چه کسی تقوای او را رعایت مینماید و از رضوان او پیروی میکند، او می‌داند چه کسی در نیّت خود صادق و در عمل خود نیکوکار است. معروف است که: متّقی را در باید در جنگ و جبهه شناخت، نه در خانه و أیّام صلح.

قابل یادآوری است: مؤمن واقعی که عاشق جهاد وشهادت است، از شهادت خوف و ترس ندارد، و انتظار و ضرورت به اجازه و مرخّصی هم نمی کشد.
طوریکه در صدر اسلام کسانی بودند که با اصرار از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند که آنان را به جبهه اعزام کند، و هنگامی که پیامبر به دلیل نبود امکانات، جواب منفی به آنان میداد، از جواب رد متاثر می شدند وحتی گریان هم میکردند. طوریکه در آیه (92 همین سوره) میآید: «تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ» یعنی اگر إفلاس وغیره ایشان را از شرف جهاد فی سبیل الله بی بهره سازد دل هایشان بی قرار و چشمانشان پر سر شك گردد رفتار ننگینی که از جهاد کناره مي جویند و اجازه نرفتن می طلبند شیوه طایفه‌ای است که بر وعده‌های کردگار یقین ندارند و زندگی آخرت را نمیشناسند و در بشارت های الله متعال به پیروزی اسلام و مسلمین به نظر شكّ مینگرند.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴿۴۵﴾

فقط کسانی از تو اجازه می خواهند تا به جهاد نروند که (از طی دل) به الله و روز آخرت ایمان ندارند، و دل هایشان از شک پر شده است، لذا آنها در شک خود (مبتلا بوده) سرگردان‌اند.(۴۵).

تفسیر :

«إِنَّما يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: ای محمد! فقط منافقانی و کسانی از تو در ترک جهاد اجازه می طلبند که به الله متعال و روز آخرت ایمان ندارند، ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه الله متعال است. واقعیت أمر اینست که جهاد میدان آزمونی برای باورها و اعتقادات است و منافقان چون ایمان به هدف ندارند، درپی بهانه جوی وفرار واجازه‌ی مرخّصی هستند. عامل اصلی حضور درجبهه یا فرار از جنگ، بود و نبود ایمان است.
«وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ(45)»: و در وعدهٔ الهی و تهدید او شک دارند و آنها در این شک خود نیز آرام نیستند، بلکه بین کفر و اسلام حیران و سرگردانند. باید گفت که: بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شكّ است.
باید گفت که: آنها به‌سوی راه صواب ره نیافته وبه پاداش الهی امیدی ندارند.

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴿۴۶﴾

و اگر اینان (منافقان) به راستی ارادهٔ بیرون شدن (برای جهاد داشتند البته برای آن سامان و وسایل جنگ را آماده میکردند، و لیکن الله روان شدن آنها را (به جهاد) خوش نداشت پس آنان را از حرکت (باشما) منصرف گردانید و (گویا به آنها) گفته شد: بنشینید (درخانه‌های‌تان) بانشستگان (ضعیفان و أطفال).(۴۶)

تفسیر :

«وَلَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً»: اگر این منافقان صادقانه قصد خروج داشتند تا در کنار تو جهاد کنند و یا نیت غزا را می‌کردند، بیرون شدن با تو را به منظور اعلای کلمهٔ الله را دوست می داشتند حتماً آماده می شدند و تمام اموری را که برای یک مجاهد در سفر لازم است از سلاح گرفته تا توشه را تدارک میدیدند چنانکه مؤمنان برای این امر

آمادەگی گرفتند، وخود را آماده میکردند. پس عدم آمادگی از جانب آنها دلیل بر قصد تخلف آنها میباشد. لذا آنها در این ادعایشان دروغگویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند. واضح است که منافقان هرگز تصمیم جبهه رفتن ندارند. بالعکس مؤمن، آمادەی جهاد و منتظر رفتن به جبهه است، نه بی تفاوت و بی انگیزه.

«وَلـٰكِنْ كَرِهَ اَللّهُ اِنْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ»: «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان‌را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبورشویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان بر می‌انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود. واقعیت اینست که: شرکت در امرجهاد، از جمله توفیق الهی است که از نا اهلان سلب شده است.

«وَقِيلَ اُقْعُدُوا مَعَ اَلْقاعِدِينَ(46)»: و برای آنها گفت در خانه‌های خویش در کمال ذلّت و خواری بمانید و با اهل عذر از معلولان، فقرا، اطفال و زنان در خانه‌های خود بنشینید.

این بیان برای آنان ذم است؛ چون آنها نشستن را بررفتن به جهاد ترجیح دادند. و آیه قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم را دربارەی عدم خروج منافقین تسلی میدهد؛ زیرا رفتن آنها به جهاد بی‌فایده است و مصلحتی در آن نیست، بلکه موجب اذیت و مضرت هم میشود، از این رو خدا فرمود:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴿۴۷﴾

(الله آنها را از بیرون رفتن باشما منع کرد که) اگر آنان با شما بیرون می‌آمدند، جز شرّ و فساد (و ایجاد تفرقه، نفاق و اختلاف) به شما نمی افزودند، و البته با سرعت در میان شما به فساد انگیزی می‌پرداختند و در حق شما فتنه جویی می‌کردند، در حالیکه در میان شما کسانی (سست و ضعیف) هستند که سخن آنها را می شنوند. و الله به احوال ظالمان داناست.(۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَبال»: به معنای اضطراب و تردید است. «خَبَل»، یعنی جنون و «خَبْل»، یعنی فساد.
«اوضعوا»: از «ایضاع»: به معنای سرعت در حرکت و نفوذ است. «فِتْنَةٌ»: در اینجا به معنای تفرقه اختلاف و گمراهی است. «سَمّاع»: به معنای جاسوسی است که طبق منافع دشمن، سخن چینی کند.

تفسیر :

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ ما زادُوكُمْ إِلاّ خَبالاً»: اگر این منافقان با شما به جهاد بیرون شوند این بیرون شدن آن‌ها برای شما جز ضرر، شر، فساد و شکست چیزی دیگری به ارمغانی نخواهد داشت الله متعال به مؤمنان دلداری می‌دهد که به خاطر تخلّف گروهی از منافقان از جبهه، نگران نباشند.

«وَلَأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ اَلْفِتْنَةَ»: زیرا آنها اهل توهین وذلّت اند و در سخن چینی در بین شما سرعت به خرج میدهند، تحرّکات منافقان شان، بسیار سریع است، منافقان میخواهند، صف‌های شمارا بشکنند، و در بین قلب‌های‌تان با اختلاف و ایجاد دشمنی مخالفت ایجاد نمایند و بدین ترتیب شما را از کفار می ترسانند.

«وَ فِيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ»: در بين شما هستند افراد ضعيف القلبی كه به گفته‌های آنان گوش فرا می دهند.
امام مجاهد گفته است: يعنی در بين شما افرادی هستند كه به اخبار شما گوش ميدهند و آن را به آنها ميگويند، معنی اول روشن‌تر و مشهورتر است. قتاده و ابن كثير آن را اختيار كرده‌اند).
يعنی همه‌ی مسلمانان، خطر منافقان را درك نمی‌كنند و بعضی ساده لوحانِ زود باور، تحت تأثير قرار می‌گيرند.
«وَاَللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ(47)»: و الله متعال به احوال ظالمان علم كامل دارد و بر او هيچ امری از امور آنها پوشيده نيست و به زودی آن ها را براساس اعمال‌شان جزا می دهد.
و ميداند كه اگر با شما به جهاد بيرون آيند، چه آفاتی از سوی آنان عليه شما متصور خواهد بود! از اين جهت، حكمت بالغه وی چنين اقتضا كرد كه همراه شما به جهاد بيرون نيايند.
شايان ذكر است كه اين گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن‌ابی ابن سلول رئيس منافقان از جمله آنان بود. آری! در ميان بيرون رفتگان به جهاد از انصار مدينه، كسانی بودند كه از اين رؤسای خويش سخن شنوی داشتند چرا كه هنوز برای آن رؤسا در ميان قوم‌شان شأن و هيبتی بود. (بنقل از تفسير انوار القرآن).

لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴿٤٨﴾

(دليل فساد طلبی‌شان اين است كه) البته پيش از اين فتنه را (در غزوۀ تبوک نيز) طلب كرده بودند و بر ضد تو نيرنگها و چاره انديشی‌ها كردند، تا آن كه حق (غلبۀ مسلمانان) آمد و امر (دين) الله آشكار شد، در حاليكه (منافقين) آن را خوش نداشتند.(۴۸)
تفسير :
«لَقَدِ اِبْتَغَوُا اَلْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ»: نبايد فراموش كنيد كه: منافقان با قصد و انگيزه، سراغ فتنه می روند، بناءً منافقان فتنه‌انگيزی نموده و در اين راستا پيش از غزوۀ تبوک تلاش كردند تامؤمنان را ازكفار بترسانند آنها را متزلزل نموده و دست به فساد و تباهی بزنند و در بين صفوف مسلمانان اختلاف ايجاد كنند طوريكه عبدالله بن ابي در روز احد با يارانش كنار كشيد و منصرف گشت. هميشه به ياد داشته باشيد، در زمانيكه تفرقه وفتنه، بروز ميكند بايد در اين وخت ردّ پای منافقان را جستجو كنيم.
«وَقَلَّبُوا لَکَ اَلْأُمُورَ»: چنان‌چه در حق پيامبر صلی الله عليه وسلم نيز دست به دسيسه و مكر زدند و اموری را ظاهر كردند كه در نهاد آن ها نبود و در انجام مكر وحيله تلاش نموده و در راستای اجرای اين مكرها درحق مسلمانان تبادل افكار و آراء نمودند،
«حَتّى جاءَ اَلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اَللّهِ وَهُمْ كارِهُونَ(48)»: تا اينكه پروردگار باعظمت دين و پيامبر خود را نصرت داد ودينش غالب گرديد و بر ساير اديان پيروز شد. در حالی كه منافقان از اين پيروزی نفرت داشتند و از اين ناحيه كه دين اسلام بلندی و برتری حاصل كرد در خشم شدند. به ياد داشته باشيد كه: فتنه‌گری وتفرقه افگنی، كار هميشكی ودايمی منافقان بوده و تا پيروزی قطعی جبهه‌ی حقّ، شيطنت می كنند.

خواننده محترم !

از روزی كه پيامبر صلی الله عليه وسلم به مدينه تشريف آورد يهود و منافقان مدينه برخلاف پيامبر صلی الله عليه وسلم هرگونه فتنه انگيزی دريغ نه ورزيدند، تقلب كردند و دست و

پا زدند تا نگذارند اسلام افزونی گیرد ولی چون دربدر ستون‌های کفر وشرك به ناکامی مواجه شدند واسلام غلبه خارق العاده حاصل کرد؛ عبد الله بن ابی و رفقای او گفتند: انّ هذا امر قد توجّه (چنان مینماید که دیگر نتوان جلو کار را باز گرفت) بسا مردم از روی ترس به خواندن کلمه پرداختند چون در دلشان کفر نهان بود هنگامی که پیروزی اسلام را میدیدند رشك میبردند وحسد میخوردند، و سخت به قهر می‌آمدند.

فتنه انگیزیشان تازه نبود از اوّل شیوه شان این بود؛ در معرکه احد با جمع خود برگشته بودند ولی درپایان دیدند که چگونه حق غالب و باطل مغلوب و ذلیل می شود.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد مدینه شد تمام عرب یک صدا با او مخالفت ورزیدند و یهود و منافقین مدینه با او از درستیز وارد شدند. زمانیکه پیروزی بدر تحقق یافت و دین الله تعالی پیروز شد، عبدالله ابن سلول و یارانش گفتند: کاری است که پیش آمده است، لذا به صورت ظاهر به اسلام در آمدند، آنگاه هر گاه مسلمانان و اسلام به عزتی نایل می آمدند، کینه و غیظ آنها بالا می‌گرفت، از این رو خدا فرمود: «وَ ظَهَرَ أَمْرُ اَللّٰهِ وَ هُمْ كٰارِهُونَ». (مختصر ابن کثیر ۱۴۷/۲.)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴿۴۹﴾

و از منافقان کسانی هستند که می گویند: (به پیغمبر) مرا اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) ومرا درفتنه میانداز، آگاه باش که همین اکنون در فتنه افتیده‌اند و یقیناً دوزخ احاطه کننده کافران است.(۴۹)

تفسیر :

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اِئْذَنْ لِي وَ لاٰ تَفْتِنِّي»: بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می پردازد که هریک از آنها، معرف ومصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: در بین منافقان کسانی‌اند که به تو ای محمد صلی الله علیه وسلم میگویند از من به خاطر تخلف از اشتراک در جهاد درگذر، به من اجازه و رخصت بده که بمانم، زیرا اگر تو این اذن را به من ندهی من گناهکار خواهم بود.

«لاتَفْتِنِّي»: مرا دچار فتنه و آشوب مساز. مرا شیدا و مفتون زیبارویان رومی مساز و گناه آلودم مکن.

در این هیچ جای شکی نیست که؛ بعضی از منافقان برای فریب متدیّنین، از عنوان‌ها و مسائل مذهبی استفاده می‌کنند.

«وَلا تَفْتِنِّي»: (به بهانه اینکه گویا به دختران رومی نبیند، فرمان الله ورسولش را زیرپا می‌گذارند!) ولی به یاد داشته باشند که: بهانه‌گیری منافقانه برای فرار از جهاد، مایه‌ی کفر است.

ابن عباس(رض) فرموده است: این آیه در مورد «جد بن قیس» نازل شده است، وقتی پیامبر صلّی الله علیه و سلم او را به جهاد با بنی اصفر یعنی رومیان فرا خواند، گفت: یا رسول! به من اجازه بده بمانم، و به وسیله‌ی زنان مرا با فتنه روبرو مفرما.

مفسر تفسیر کابلی مینویسند: منافق بزرگ (جد بن قیس) گفت: «مرا بگذارید؛ زنان روم زیبایند چون بدیشان بنگرم تاب نیارم بهتر آن است که آنجا نروم و مرا نبرید تا گمراه نگردم» این را گفت و به ترس و کذب پرده تقوی و زهد دروغی را بر جبین فرو آویخت

و در مغاك گمراهی افتاد و هم كفر و نفاقش او را در مغاك جهنم جا خواهد داد، برخی دیگر حكم آیه‌را در باب همه منافقان گرفته و مطلب «لاتَفْتِنِّي» را چنین بیان كرده‌اند «اگر ما را با خود میبرید به خسارت مال مبتلا میكنید» و بنابر آن به «أَلا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا» به ایشان جواب داده شد.

«أَلا فِی اَلْفِتْنَةِ سَقَطُوا»: آنان كه از فتنه‌ی جنگ نگران و گریزانند، در فتنه‌ی بالاتری خواهند افتاد. طوریكه در آیه مباركه آمده است: بدانید كه آنها در اعماق فتنه‌ای كه ازآن گریز داشتند سقوط كردند، بلكه درفتنه‌ی بسی بزرگتر یعنی تخلف از جهاد و برملا شدن كفر و نفاقشان سقوط كردند.

ابو سعود گفته است: فتنه را به منزله‌ی پرتگاه مهلك قرار داده است، از این رو برای آن«سقوط» به كار برده است كه بیانگر فرو افتادن آنها در پرتگاه‌های اسفل السافلین است. (ابو سعود ٢/٢٧٥.)

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ(49)»: آتش دوزخ بركافران از هر جهت احاطه دارد و برای آنها هیچ مجالی برای فرار وجود ندارد. زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است این بیان متضمن وعیدی شدید است.

شأن نزول آیه 49:

553- طبرانی و ابو نعیم و ابن مردویه از ابن عباس(رض) روایت كرده اند: هنگامی كه رسول الله (قصد خروج به سمت تبوک را نمود به جد بن قیس گفت: ای جد بن قیس، نظرت در باره جهاد با رومیان چیست؟ گفت: ای رسول الله! من معاشرت با زنان را بی‌نهایت دوست دارم، می‌ترسم چون زنان روم را ببینم شیفته و مفتون آنها شوم، لذا به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز. پس آیه:«وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلاَ تَفْتِنِّي»: نازل شد. (طبرانی در معجم كبیر 2154 و 12654 از ابن عباس(رض) روایت كرده. و هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 /30 میگوید: «در این اسناد یحیی حمانی ضعیف است» برای تفصیل به «دُر المنثور» 3 / 49 و «زاد المسیر» 707) مراجعه فرماید.

إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ﴿٥٠﴾

اگر به تو خیری برسد آنها را میرنجاند، و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: البته ما از پیش احتیاط خود را گرفتیم و (از نزد تو) شادمان بر می‌گردند.(٥٠)

تفسیر :

«إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»: ای پیامبر اگر دربعضی ازغزوه‌ها خوبی و نیكوئی مانند پیروزی ویاغنیمت نصیب توشود، منافقان اندوهگین می‌شوند. بر ما است تا دوستان و دشمنان خود را هنگام سختی‌ها و حوادث تلخ و شیرین بشناسیم.

حسنه: غنیمت وفتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است.

«وَإِنْ تُصِبْکَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»: واگر به تومصیبت، اندوه، نكبت وشكست برسد منافقان میگویند ماخویشتن رانگهداشته، مسرور میشوند و میگویند: ما خود احتیاط كردیم، و هوشیاری را به كار گرفتیم، پس قبل از این كه با بلا روبرو شویم، برای جنگ بیرون نرفتیم.

ملاحظه میداریم كه: منافقان فرصت طلب، از اذیت و ازار مسلمانان به نفع مقاصد خود، سوء استفاده و از تیز هوشی و آینده نگری خود تبلیغ می‌كنند.

«وَيَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ(50)»: با سرور و شادی از انجمن خود بیرون می‌آیند. (قرطبی گفته است: یعنی از ایمان اعراض مي کنند و از این عمل خود بسیار راضی هستند)
در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور می دهد که برای شان سه اصل زیر را تفهیم کند:

شأن نزول آیه 50:

556- ک: أبوحاتم از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: منافقانی که در [غزوه تبوک نرفته در] مدینه مانده بودند، شایعات بد و ناگواری را در باره رسول الله صلی الله علیه وسلم (بین مردم پخش می‌کردند و می‌گفتند: محمد و یارانش در این سفر به دشواری‌ها و مشکلات زیاد گرفتار و عاقبت هلاک گشته اند. سپس خبر سلامتی نبی کریم و یارانش رسید و آنها را دروغگو و اندوهگین ساخت. در این باره آیه: «إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ...» نازل شد.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴿٥١﴾

بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا لازم و مقرّر کرده، نخواهد رسید، او سرپرست و یار ماست و مؤمنان فقط باید بر الله توکل کنند.(٥١)
تفسیر :
«قُلْ لَنْ يُصِيبَنا إِلاّ ما كَتَبَ اَللّهُ لَنا هُوَ مَوْلانا»: ای پیامبر بگو هرگز به ما مصیبتی جز به قضا و قدر الهی نمیرسد و او تعالی درسختیها و آسانی ها متولی امور ماست، چون برای هر شدّت و سختيی صبری است و برای هر رخا و آسایشی شکری، وبصورت کل گفته میتوانیم که: مقدّرات به دست پروردگار باعظمت است.
«هُوَ مَوْلانا»: آنچه پروردگار باعظمت برای مؤمن مقدّر کرده خیر است، چون مولی برای بنده‌اش، بد نمی‌نویسد. «هُوَ مَوْلانا، اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد هر چند در ظاهر امر شر باشد در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست.
بالاترین درجه‌ی توحید، حرکت درمدار قانون الهی وسپردن سرنوشت به دست خدای حکیم است.
«وَ عَلَى اَللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ(51)»: مؤمنان کار خود را به خدا تفویض کرده و جز او به هیچکس توکل ندارند. و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴿٥٢﴾

بگو: آیا در بارۀ ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار دارید (یا بر شما پیروز میشویم و یا شربت شهادت مي نوشیم)؟ و ما در باره شما انتظار می‌کشیم که الله از نزد خود یا دستان ما به شما عذابی برساند. پس انتظار بکشید و ما هم با شما در انتظاریم.(٥٢)
تفسیر :
قبل از همه باید گفت که این آیه مبارکه: توضیحی بر آیه‌ی قبل است که الله متعال را مولای مؤمنان دانست، پروردگاری که جز خیر نمی نویسد و حتّی اگر شهادت هم مقرّر کند، خیر وخوبی است.

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحْدَى اَلْحُسْنَيَيْنِ»: اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم برای منافقان بگو شما در حق ما چه انتظاری دارید که با ما جز یکی از دو عاقبت نیکو برسد؟ یکی پیروزی و عزّت در دنیا و دیگری شهادت و پاداش بزرگ آخرت. و هر یک از آن دو نیکوست.!

نباید فراموش کرد که: دیدگاه «إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ»: را باید برای دوست و دشمن، تبیین، تبلیغ و واضح ساخت، وآن اینکه ارزشها و ملاكهای ارزش گذاری، دربینش مؤمنان ومنافقان متفاوت است. بطور مثال«إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ» در دید اهل ایمان، عمل به وظیفه مهم است، رفتن یا ماندن مهم نیست، مهم در خط بودن است، لذا فتح یا شهادت، هر دو پیروزی است.

«وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اَللّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينا»: ولی ما در حق شما منتظریم تا اوتعالی بر شما عذابی کوبنده از آسمان بفرستد ،تا ریشه‌ی شما از بیخ کنده شود یا ما شما را با دستان خود، با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت‌کردن و به بندکشیدن شما.

باید یادآور شد: منافقان، اگر در جنگ و در مقابله با نظام اسلامی و مجاهدین کشته شوند، دوزخی‌اند و اگر بدون جنگ هم بمیرند، اهل دوزخاند. پس در هردو صورت به دست مؤمنان، یا هم از سوی الله متعال مبتلا به عذاب میشوند.

«فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ(52)»: ملاحظه مینمایم که: مؤمن، به هدف و نتیجه‌ی کار یقین دارد طوریکه میفرماید: پس شما منتظر باشید تا ببینید چه به سر ما می‌آید؟ که همانا سرانجام میمون وخجسته و ما هم در انتظار سرانجام امرشما می‌نشینیم. که همانا فرجام نامیمون راکه کار شما بدان خواهد انجامید. این بیان متضمن تهدید و وعید است.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿٥٣﴾

بگو: [ای منافقان!] چه از روی میل و رغبت یا بی میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ چراکه شما قوم فاسقي بودید.(۵۳)

تفسیر :

مفسران می نویسند: منافقانی که درجنگ تبوك شركت نكردند، می‌خواستند با كمك مالی به جبهه، خود را شريك پيروزی بدانند. طوریکه در آیه مبارکه واضح شد:

«قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ»: اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: ای پیامبر برای منافقان بگو! ای جماعت منافقین! در هر حالتی صدقه بدهید چه از روی رضایت میل ورغبت باشد یا اجبار، خدای‌تعالی هرگز صدقات شما را قبول درگاه خود نمی سازد.

نباید فراموش کرد که: انفاق تنها برای سیر کردن شكم نیست طوریکه برخی آنرا تعبیر و تفسیر می نمایند بلكه در انفاق اصلاح روح و رشد معنوی هم مورد نظر اسلام است.

وواضح است که: روح، نیّت و باطن اشخاص، در ارزش اعمالشان اثر دارد. منافقی كه از پيروزی مسلمانان ناراحت و از آسيب رسيدن به آنان خوشحال می‌شود، اعمالش با اين آلودگی باطن، بی اثر است.

امام طبری میفرماید: امربه معنی خبر است، مانند: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ یعنی از شما پذیرفته نمی شود اعم از این که به میل و رغبت انفاق کنید یا به اجبار. (طبری ۱۵۲/۱۰.).

«إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِينَ(53)»: علت عدم قبول انفاق آنها را بیان می‌کند؛ یعنی چون شما جماعتی نافرمان و متمرد هستید و از اطاعت الله متعال خارج شده و از جماعت مسلمانان خود را کنار کشیدید بنابراین شما در برابر اوامر الله متعال سرکشی نموده‌اید. در حالیکه الله متعال انفاق را فقط از تقوا پیشگان می پذیرد.

«فسق»: به معنی نافرمانی و تمرد است. و واضح است که؛ فسق، مانع قبولی أعمال است.

مفسران می نویسند: عدم قبول انفاق منافقان، یا به این معنی است که در دنیا کمك‌های مالی از آنان دریافت نمی شود، یا آنکه در آخرت پاداشی ندارند.

همچنان باید گفت که: شرط قبولی اعمال، تقوا و پاکدلی است و مسائل سیاسی، اجتماعی، عبادی و اخلاقی با هم پیوند دارند.

شأن نزول آیه 53:

557- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: جد بن قیس [به پیامبر اکرم که عازم غزوه تبوک بود] گفت: من زنان [روم] را که ببینم تاب نیاورده شیفته ومفتون آنها میشوم، ولی از دارایی خود کمکت می‌کنم. این آیه «أَنفِقُواْ طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ» درباره اوکه گفته بود تو را از نظر مالی حمایت میکنم نازل شده است. (طبری 16818 روایت کرده است).

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴿۵۴﴾

و هيچ چيز مانع پذيرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز اين كه به الله و پيامبرش كفر ورزيدند، و نماز بجا نمي آورند جز با كسالت و انفاق نمي كنند مگر باكراهت!(۵۴)

تفسیر :

«وَما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ»: با کفر، کسالت و کراهت، اعمال خیر پذیرفته نیست طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: علت عدم قبول صدقات آنها کفرشان به الله متعال وپیامبرش است. صدقهٔ کافر مردود و نمازش توأم با کسالت وإکراه وریا و سنگینی است و عمل کسی که ریا کند قبول نمیشود. والله متعال در آیاتی متعدادی، منافق را کافر دانسته است. و متخلّفان از غزوه تبوك، به ظاهر مسلمان، ولی در باطن کافرند.

«وَلا يَأْتُونَ اَلصَّلاةَ إِلاّ وَ هُمْ كُسالى»: جز در حالت سستی و سنگینی و بی‌میلی به نماز نمی‌آیند. یعنی اهمیت دهنده اساسی به کارها، نیّت و نشاط و عشق است. واقعاً در عبارت انگیزه مهّم است، نه حرکات فیزیکی وظاهری!

نقش نیت وانگیزه را دراعمال میتوان در داستان زیبا یوسف علیه السلام بخوبی درک وملاحظه نمایم: بعد از اینکه زلیخا تمام دروازه های قصر را با دست خود بست و از یوسف کام خواست. اما یوسف علیه السلام به سوی در فرار کرد و زن هم به دنبال او می دوید. در این صحنه یوسف و زلیخا از نظر ظاهر و حرکات فیزیکی، هردو می‌دویدند، امّا انگیزه‌ی یکی فرار ازگناه و انگیزه‌ی دیگری گناه کردن بود. و این است معنای نقش نیّت و انگیزه در اعمال انسان.

«وَلا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَهُمْ كارِهُونَ(54)»: نکتهٔ دیگر اینکه آنها جز به اکراه و بدون رغبت صدقه نمی دهند، چون نفاق بر قلب های آنها تراکم کرده است.

در آیه‌ی قبلی، به صورت فرض بیان شد که منافقان، چه با علاقه و چه از روی بی میلی اگر انفاق کنند، پذیرفته نیست. در این آیه مبارکه صورت واقعی و وجود خارجی را به بیان گرفته میفرماید که: انفاقشان از روی کراهت است، نه علاقه.
الله متعال در این آیه، سه عاملی را به عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر میکند: اول کفر. دوم اینکه جز در حال کسالت و کاهلی نماز برپا نمی دارند، زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می‌ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم اینکه: «إنفاق نمی‌کنند» أموال‌شان را«جز باکراهت» نه بارغبت ودلخوشی، ازآن‌رو که آنها می‌پندارند؛ انفاق مال در راه الله متعال، قراردادن آن در معرض ائتلاف و نابودی است چرا که به وعده‌های الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.
همچنان در ألبحر آمده است: خدای متعال سبب عدم قبول نفقات آنها را کفر ذکر کرده است. و سپس لازمه‌ی کفر یعنی سستی و تنبلی آنها در نماز را به دنبال آورده است. و آنگاه ادای نفقه‌ی إجباری را یادآور شده است؛ چون از آن أُمید ثواب وبیم از عِقاب ندارند. از میان أعمال نیکو این دو عمل أرزشمند وبزرگ یعنی نماز وإنفاق را خاطرنشان ساخته است؛ چون نماز شریفترین اعمال بدنی و انفاق در راه خدا نیز شریفترین أعمال مالی است.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴿٥٥﴾

و (فزونی) أموال و اولاد آنها تو را در تعجب نه اندازد، چون الله میخواهد آنها را به وسیله اینها (مال و اولاد) در زندگی دنیا عذاب دهد، و جانشان در حالی بیرون آید که کافر باشند.(۵۵)
تفسیر :
«فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اَللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِی اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا» ای شنونده! تو در أموال و أولاد و زینت دنیا این منافقان تعجب نکن، چون به ظاهر نعمت است ولی در باطن عذاب و بدبختی است.
الله متعال إراده دارد تا إین أموال و اولاد را سبب بدبختی و حزن آن ها در دنیا بگرداند چون قلب های آنها از ایمان، رضایت و شکر خالی گشته وبه سرمایه‌ها و فرزندان‌شان بسته شده است. همین‌ها در آخرت نیز موجب عذاب شدن آن ها در آتش دوزخ خواهد بود، چون زکات این اموال و سایر حقوق واجب آن ها را رها کردند.
مفسر بیضاوی میفرماید: عذاب دنیوی آنها عبارت است از تلاش و مشکلاتی که به منظور کسب و نگهداری آن متحمل می شوند، و سختی مصایبی که به سبب آن می‌چشند. (بیضاوی ص ۲۲۶)
همچنان مفسران می نویسند: راه‌های عذاب شدن به وسیله‌ی مال از این قبیل است: عذاب در تهیّه آن، در نگهداریِ آن از سرقت و حریق و مردم حسود، به جا گذاشتن و رفتن هنگام جان دادن، پاسخگویی در قیامت برای چگونگی تهیّه و مصرف آن.
به ذلّت کشاندن ثروتمندانِ منافق، از سنّت‌های الهی است. و باید یادآور شد که: عذاب الهی تنها در آخرت نیست، در دنیا هم وجود دارد.
«وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ(55)»: دیگر اینکه مرگ آنها در حالی خواهد آمد که از مرگ نفرت دارند. «تَزْهَقَ» به معنای خارج شدن همراه با دشواری و تأسّف و حسرت

است. از این‌روی ارواح آنها به مشقت بیرون می‌شود و در این راستا به شدّت درد خواهند کشید، چراکه آنها به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم کفر ورزیدند. پیام‌های منزله برانبیا علیهم السلام را نپذیرفته و بر کفر مصمم‌اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته‌اند.

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ﴿۵۶﴾

و آنها (برای آنکه نفاق خود را پنهان کنند) به الله قسم می‌خورند که آنها از شما (مسلمانان) اند، و حال آنکه از شما نیستند، و لیکن آنها قومی هستند که می‌ترسند (و تقیه می‌کنند). (۵۶)

تفسیر :

«وَ يَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ ما هُمْ مِنْكُمْ»: یکی از ابزار کار منافقان، سوگند دروغ است. منافقان به الله قسم میخورند که در جنگ و یاری رسانیدن، با مؤمنان اند درحالیکه دروغ میگویند. چون قلباً کافرند. ونهاد وعواطف‌شان با کفار است بناءً در قبول توبه‌ی منافق و باورکردن ادّعایش عجله بخرچ ندهید، چون آنان دروغگو هستند.

«وَلـٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ(56)»: از شما میترسند که مانند مشرکین آنها را نیز به قتل برسانید.

«يَفْرَقُونَ»: به معنای شدّت خوف است، گویی قلبشان از ترس متلاشی می شود.

وواضح است که: ترس و وحشت قلبی، از نشانه‌های دیگر منافقان است.

بناءً آن‌ها نسبت به شما با زبان خویش اظهار مودت و دوستی می‌کنند در حالی که قلب‌های آنها پُر از دشمنی و عداوت نسبت به شماست، علت اینکه آنها اسلام را اظهار داشتند وکفر را پنهان این است که ازشما به شدّت هراس دارند روی این اساس با نفاق، خود را از شما حفظ و وقایه می‌نمایند.

لَوْيَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ﴿۵۷﴾

اگر پناهگاهی یا سنگری در مغاره هاي كوه ها يا هر گريزگاهی ديگر بيابند (كه از تسلط مسلمانان در امان باشند)، البته با سرعت به طرف آن روی می‌آورند (تا از شما مخفی شوند).(۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلْجَأً»: مکان پناه گرفتن، پناهگاه. «مَغاراتٍ»، جمع «مَغارة» به معنای غار. «مُدْخَلَ»: دهلیز، سرداب، سوراخ، زیرزمینی است. «يَجْمَحُونَ»: از «جماح» به معنای حرکت شتابانی است که نتوان جلوی آن را گرفت.

تفسیر:

«لَوْيَجِدُونَ مَلْجَأً»: منافق، هراسان و در پی فرصت است تا از وضع موجود بگریزد، طوریکه میفرماید: اگر منافقان پناهگاهی بیابند که به آن پناه برند، وخود را در آن از آسیب شما نگهدارند.

«أَوْ مَغاراتٍ»: یا غارهایی را بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهتان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید، «أَوْ مُدَّخَلاًی» یاسوراخی را یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن ازدید شما مخفی شوند «لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ(57)» قطعاً شتاب زده به سوی آن روی می‌آورند، یعنی: چنان باشتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده واز نزد شما میگریزند که هیچ چیز آنها را برنمیگرداند چنانکه اسب اگر برآن مهار نزنند به تندی می‌گریزد. باید یادآور شد که: محیط جامعه‌ی

اسلامی برای منافقان، قابل تحمّل نیست. (زندگی منافقان آوارگی است و با مسلمانان زندگی اضطراری دارند).

منظور از این آیه تذکر و یادآوری به مؤمنان است که اگر منافقین امکان فرار بیابند، از آنها فرار مي كنند هر چند که بدترین و پست‌ترین مکان هم بیابند؛ چون کینه‌ی شدید شما مسلمانان را در دل دارند، پس به قسم‌های دروغین آنها فریب نخورید؛ چون که با شما و از شما نیستند.

پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فراروی‌شان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾

و بعضی از آنها (منافقین) درباره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و ایراد میگیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی می شوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) می‌شوند.(۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يلمزك»: از تو عیبجویی می کند، از تو ایراد می گیرد، عیبگویی می کند، طعنه می زند. «لَمز»: عیب جویی روبروست و اگر پشت سر عیب جویی کنند، «هَمز» است.«يسخطون»: خشمگین می شوند.

تفسیر :

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُکَ فِی اَلصَّدَقاتِ»: درآیه متبرکه الله متعال به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می پردازد: ای محمد! بعضی از منافقان در تقسیمی و توزیع که نسبت به صدقات (تقسیم زکات) انجام می دهي عیبجوئی می‌کنند و تو را متهم به جانبداری و عدم رعایت عدالت مي نمایند، «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا»: اگر از آن صدقات به آنها بدهی کارت را تحسین می‌کنند. و اگر به آنها مطابق میل و رغبت آنها بدهی ازتو راضی میشوند وبه ستایشت میپردازند.

«وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ يَسْخَطُونَ(58)»: منافق به حقّ خود قانع نیست، خود خواه وبی‌منطق است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و اگر به آن ها آنچه را توقع دارند و از آن صدقات ندهی خشمگین می شوند و دست به عیبجوئی وعیب میزنند و در عدالت تو طعن وارد می نمایند. چنین صفاتی از آن بندگان دنیاست که در غنائم طمع دارند و در غرامت‌ها جزع و فزع می‌نمایند.

شأن نزول آیه 58:

558- بخاری از أبوسعید خُدری روایت کرده است: زمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول تقسیم غنایم بود، ذو خویصره به حضور مبارک ایشان آمد و گفت: عادلانه تقسیم کن، پیامبر أکرم(ص) گفت: وای به حالت! اگر من عادلانه تقسیم نکنم دیگر چه کسی عدالت را رعایت میکند؟ در این باب آیه: «وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقَاتِ...»، نازل شد. (صحیح است، بخاری 3610 و 5058 و 6163 و 6931، مسلم 1064، نسائی در «تفسیر» 240، ابن ماجه 169، طبری 16832 و واحدی در «وسیط» 2 / 505 همه از ابوسعید روایت کرده اند.به «زاد المسير» (709) مراجعه فرماید.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴿۵۹﴾

و اگر آنان بدانچه الله و پیامبرش به ایشان داده اند راضی میگشتند و میگفتند الله ما را بس است به زودی الله و پیامبرش از کرم خود به ما میدهند، البته ما به سوی الله مشتاق و راغبیم (این برای‌شان بهتر بود).(۵۹)

تفسیر :

«وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اَللّهُ وَرَسُولُهُ»:منافقان هرگز از الله متعال و تقدیرهای او راضی نمیشوند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و اگر منافقان به آنچه خدای تعالی به آنها توسط پیامبر خود داده قناعت کنند و به همان قسمت هر چند کم هم باشد قانع می شدند، برایشان بهتر بود.

یعنی بهتر این است هر چه راکه الله متعال به وسیله پیغمبر خویش ارزانی فرموده مسلمان باید بر آن شاد و قانع باشد و بر الله متعال متعال توکّل کند و بداند که وی هرچه خواهد به فضل خویش کرامت می‌کند.

ابو سعود گفته است: آوردن نام الله برای تعظیم است. و یادآور این است که پیامبر صلّی الله علیه وسلم هر کاری را انجام داده است به فرمان او بوده است. (ابو سعود ۲۷۷/۲.)

«وَقالُوا حَسْبُنَا اَللّهُ»: الله متعال برای ماکافی است و او هرگز ما را ضایع نمیسازد و متولی امور ماست. مانباید متاع فانی دنیا را نصب العین خویش قرار دهیم، تنها قرب و رضای حضرت ربّ العزّه را خواستگار بود، به دولت ظاهر و باطن که از بارگاه أحديّت می رسد مطمئن و مسرور باشد.

«سَيُؤْتِينَا اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ»: الله صدقه یا غنیمتی بهتر و بیشتر از آنچه به ما داده است به ما خواهد داد. زیرا فضل او نا محدود و عطایش ردّ نمی‌شود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در آینده به ما زیادتر و بیشتر خواهد داد. ما نباید تنها و تنها به محدودیت، سختی ها و فشار ها در نظرخود داشته باشیم وبه نظر اندازیم، بلکه باید صبر پیشه خود سازیم، زیرا صبر، آینده بهتری را پیش می‌آورد. نباید فراموش کرد که: تلخی محرومیّت‌های دنیوی، با وعده‌های قطعی پروردگار باعظمت به مؤمنان و نعمت‌های بهشتی، شیرین می شود.

«إِنّا إِلَى اَللّهِ راغِبُونَ(59)»: محبّت الله، زمینه‌ساز صبر، رضا و قناعت است، ما در فضل الله متعال طمع داریم و در طاعتش رغبت، اگر آن‌ها چنین سخنانی بر زبان بیاورند و گمان نیکو داشته باشند حتماً برای آن‌ها بهتر است.

امام فخر رازی میفرماید: ترک جواب درچنین موضعی بیشتر برتعظیم وتهویل دلالت دارد. مانند آن است که به یک نفر بگویی: اگر پیش ما بیایی. و جواب را ذکر نکنی؛ یعنی اگر چنان کنی کاری بس مهم و بزرگ می‌دیدی. (تفسیر رازی ۹۹/۱۶.)

نگاه کوتاه به مفاهیم آیات (56 الی 59):

1 - منافقان با قسم خوردن، ایمان خود را ثابت می کنند و آن ایمان دروغین را در معرض نمایش قرار می دهند. [منافقون/۱].

2 - منافقان در ادوار مختلف تأریخ بشریت، از بیم رسوایی و بدنامی، مردمی سرگردان، حیران، آشفته و پریشان و دشمن شادی مؤمنانند و میترسند، ماهیت ناپاکشان آشکار گردد. بنابر این آرزو می کنند به جاهای امن پناه ببرند.

3 - یکی از بدترین منشها و رسوایی هایشان طعنه زدن به پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که از عدالت عدول کرده است. [بقره/۱۴].
4 - این آیات مبارکه به ما می آموزاند که هر کس، فقط در پی گردآوری أموال دنیا باشد، نشان دورویی است؛ ولی آن کس که به فرمان خدا از متاع دنیوی بهره مند گردد و هدفش از آن، توسل و پیوستن به مصلحتهای دین مبین باشد، راه حق را میجوید و از راه رفتگان است: «ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله...».

خوانننده محترم !

در این آیه کریمه آداب بزرگی وپر مفهومی نهفته است و چهار مرحله را مطرح میدارد:
1 - رضا و تسلیم به تقدیر الهی. «رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ» یعنی خشنود بودن به آنچه که خداوند و پیامبر به او عطا کرده است.
2 - اظهار رضایت وخشنود بودن به زبان. به آنچه که خداوند و پیامبر به او عطا کرده است. «قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ»
3 - امید به فضل وکرم الهی.انسان،سپاسگزار میگوید: الله وفرستاده اش رحمت ونعمت خودرا درهر دوجهان به ماعطا میکند. «سَيُؤْتِينَا اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»
4 - بی‌توجّهی به دنیا و رغبت به خداوند. و میگوید: ما به الله مشتاقیم و به سوی او می گراییم. «إنا إلي الله راغبون».

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿۶۰﴾

صدقه‌ها تنها برای فقیران و مسکین‌ها و وظیفه داران (و کارکنان) جمع آوری صدقات و برای آنانی که دل‌هایشان به طرف اسلام رغبت داده می‌شود و در راه آزادی بردگان (از غلامی) و دینداران و در راه الله (مجاهدان) و برای مسافران (بازماندگان در سفر) اختصاص دارد، فریضه ای از طرف الله است. و الله دانا و باحکمت است.(۶۰)

تفسیر :

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) زبان به طعن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم گشودند از این جهت تنبیه می شود که طریق تقسیم صدقات را الله متعال مقرّر فرموده و مصارف آنرا تعیین نموده شرح آنرا به پیامبر صلی الله علیه وسلم اعطا فرموده است، ورسول الله صلی الله علیه وسلم بروفق آن تقسیم مینماید و نمیتواند پیروخواهش دیگران شود. و بدین ترتیب به فتنه انگیزی منافقان پایان دهد:

الله متعال در آیه متبرکه موارد مصرف صدقات (أموال زکات) رابشرح ذیل بیان فرموده است؛ طوریکه میفرماید: «إِنَّمَا اَلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ اَلْمَسَاكِينِ»: إمام طبری در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: جز فقرا و مساکین و آنان که الله آنها را ذکر کرده است هیچ کس دیگر از صدقات بهره‌ای ندارد. (تفسیر طبری ۱۰/۱۵۷).

و از فحوای آیه مبارکه چنان معلوم میشود که: صدقات یعنی زکات منحصرا به این هشت صنف بوده، پس جایز نیست زکات به غیر آنان داده شود.

اوّل: فقراء کسانی اند که: (هیچ دارائی نداشته باشند) زیادبن‌حرث (رض) میفرماید: «مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: از أموال زکات به من بدهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بدانکه الله متعال به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات

(اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن أصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می‌دهم».
دوم: مساکین (که به قدر کفاف حاجت خود چیزی نداشته باشند) در حدیث شریف آمده است که اصحاب گفتند: مسکین کیست یا رسول‌الله؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند».
در نزد أحناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد أحناف، کسیکه مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی‌که منزل و خادمی دارد، به اجماع علماء از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.
«وَٱلۡعَامِلِينَ عَلَيۡهَا»
سوم: برای عاملین (که حکومت اسلامی آنها را به تحصیل صدقات و سایر امور مأمور و مؤظف کرده باشد. یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع آوری اموال زکات میفرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشتگانه مستحق اموال زکات به شمار می روند.
«وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ»
چهارم: برای مؤلّفة القلوب (کسانی که به اسلامشان توقّع رود، یا در اسلام ضعیف و ناتوان باشند.
مفسران می نویسند که: مؤلّفة القلوب زعمای قبایلی بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دل‌هایشان را به دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند.
مفسر امام نسفی علیه الرحمه میفرماید: «مؤلفه القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم با داد و دهش(عطا و بخشش)، آنها را به اسلام علاقه‌مند میساختند تامسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف ودسته سوم کسانی بودندکه شرشان ازمؤمنان به وسیله مال دفع میشد».
پیروان مذهب حنفی وپیروان مذهب مالکی میفرمایند که: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه‌القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه القلوب را احیا کند».
امام طبری از صفوان بن امیه روایت کرده است: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در نظر من منفورترین انسان بود، به من صدقه عطا می‌کرد، تا به صورت محبوب‌ترین انسان در قلب من جا گرفت. (طبری ۱۶۲/۱۰).
«وَ فِي ٱلرِّقَابِ»:
پنجم: برای رقاب (غلامی که به تادیه بدل کتابت آزاد میشود یا آن را میخرند و آزاد می‌کنند و اسیرانی که به تأدیه فدیه رها میشوند این مذهب شافعی‌ها وحنفی‌هاست.) اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها میگویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.
اصطلاح بردگان مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی باز خرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

«وَ ٱلْغارِمِینَ»:
ششم: برای غارمین: کسی که بنابر کدام حادثه نادار شده باشد یا مقروض باشد یا در اثر ضمانت دیگری بینوا شده باشد.
مراد از آنها: اشخاصی اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آنکه از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول‌اکرم ص خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین طور به یاری‌کردن‌شان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.
«وَ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ»:
هفتم: سبیل الله (اعانت مجاهدین) این صنف عبارت از اشخاصی هستند که: مجاهدان و مرزدارانی که در سنگر ها و سرحدات کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت میشود، هر چند توانگر هم باشند. ولی پیروان مذهب احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می شوند، هرچند توانگر هم باشند.
«وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِیلِ»:
هشتم: ابن السبیل: (مسافری که دراثنای سفرمالك نصاب نباشد اگرچه درخانه خود مال داشته باشد) نزد حنفیه تملیك در هرصورت ضرور و فقر شرط است در غیرعامل غنی، تفصیل این مبحث را درکتب فقه مطالعه خواهند فرمود.
«فَرِیضَةً مِنَ ٱللَّهِ»:
خدا آن را فرض و مقرر کرده است. یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات دراصناف یادشده؛ حکمی ثابت ولازم است که حق تعالی آنرا بربندگانش فرض نموده وایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت بندگانش وبه آنچه که درتوان آنهاست وبرایشان دشوار نیست.
وَٱللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ(60):
به منافع و مصلحت بندگان آگاه است. و جز به مقتضای حکمت کاری را انجام نمی‌دهد.
در التسهیل آمده است: به منظور قطع امید و طمع منافقین مصرف زکات را بر این هشت صنف منحصر شده است. با این برداشت، این آیه با آیه‌ای که در آن از نحوه‌ی تقسیم غنایم ایراد گرفته شده بود ارتباط پیدا می‌کند. (التسهیل ۷۹/۲).
فواید زکات:
1 - ادای زکات، داروی رفع امراضی دنیا پرستی از قلب آدمی و سبک کردن علاقه به مال دنیاست. به همین دلیل قرآن میفرماید: «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها»: [همین سوره/۱۰۳].
2 - زکات، لذت های دنیا را محدود و مرزبندی می کند و شخص را به عالم بندگی و خداپرستی و آمرزش خواهی وا می دارد.

3 - ایستادن در برابر طغیانهای مال دنیا و سنگ دلی: «إن الإنسان لیطغي أن رآه إستغني» [علق/۶ و ۷].
بی نیاز بودن همان و طغیان و نافرمانی همان. بی گمان آن کس که با جان و دل، زکات بپردازد، طغیان وخواسته های مادی اش فرو کش میکند و میکاهد و با دل از خدا آمرزش میخواهد و به سوی او باز می گردد.
4 - پرورش روح و روان از راه همدردی با بینوایان، نیکویی و احسان، تلاش درجهت رسانیدن خوبیها به جامعه وزدودن گرفتاریها وآسیبها از این وآن، تا صفات پاک آفریدگار رامخصوص خود بگردانید که پیامبر میفرماید: «تخلقوا بأخلاق الله»: رفتار و منشهای خدا را کسب کنید، به اخلاق خدا در آیید.
5 - انفاق کردن از راه نیکی و خیر و مصلحت عمومی، موجب آوازه‌ی نیک در دنیا و پاداش پایدار در آخرت است.
6 - زکات، سعادت اجتماعی را برای آدمی محقق می گرداند، همان گونه که ایمان، سعادت و شادکامی روحی و نماز سعادت بدنی را می آفریند.
7 - زکات؛ یعنی، شکر گزاری در برابر نعمت الهی که طبع شکر منعم هم واجب است. پس شکر نعمت، هزینه کردن آن در طلب خشنودی منعم خواهد بود.
8 - زکات، الفت، مودت و صمیمیت را میان مسلمانان ایجاد می کند و کینه و حسد را از دلهایشان برمی دارد...
شایان ذکر است که زکات دهنده، برای زکات گیرنده هیچ گونه شرط و شروطی قرار ندهد.
یادداشت:
حرف جر چهار گروه اول در آیه، حرف «لام» و حرف جر چهار گروه دوم حرف «فی» اند که تفسیر آن چنین می باشد: حرف جر لام، مفید ملکیت و تصرف مستقیم است و سهم این دسته‌ی اول به خودشان داده میشود و آنان، مخیرند آزادانه در آن دخل و تصرف کنند؛ اما سهم دسته‌ی دوم باید در جهتی قرار بگیرد که آنان، مستحق آن باشند: مثلاً: سهم بردگان باید در برابر آزادی آنان به اربابشان داده شود، سهم وامداران در مقابل وام، به طلبکار برسد، سهم مبارزان مجاهد هم باید هزینه‌ی ساز و برگ و تدارکات جنگی گردد و سهم در راه ماندگان برای مخارج و نیازمندی های سفر آنان، منظور شود. پس، سهم دسته‌ی دوم مستقیماً تحویل آنان داده نخواهد شد مگر آن که در جهت تأمین هزینه های بر آورده شده باشد. (بنقل از تفسیر فرقان)
خوانندگان محترم !
در آیات متبرکه (61 الی 70) در باره موضوعاتی از قبیلی: منافقان، پیامبر را آزار می دادند سرپیچی از جهاد و سوگند خوردن دروغ، نگرانی از نزول قرآن از این که رسوایشان کند، إستهزاء به آیات قرآن، اوصاف و مجازات آنان، بحث بعمل آمده است.
وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۶۱﴾
و از منافقان کسانی‌اند که پیغمبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او سراپا گوش (خوش باور) است. بگو: گوش خیری برای شماست (زیرا از شما در میگذرد، و چونکه) به الله ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای آنانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمتی است. و آنانی که رسول الله را می‌آزارند، عذاب دردناک در پیش دارند.(۶۱)

تفسیر :
هنوز در این سوره مبارکه بحث در باره منافقان إدامه داشته و خطرات آنها را گوشزد میکند تا مسلمانان بطور بهتر وخوبتر ازحیله ونیرنگ آنها برحذر باشد.
در این آیات متبرکه مجموعه سوم از منافقان را ذکر کرده است که عبارت است از اذیت و آزار رساندن به پیامبر صلی الله علیه وسلم، یاد کردن سوگند دروغین، مسخره کردن به آیات و شریعت پاک پروردگار باعظمت ودیگر اعمال ناپسند و کردار ناپاکشان. طوریکه می فرماید:«وَمِنْهُمُ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَلنَّبِيَّ»: برخی از منافقان اشخاصی هستند که با قول و عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم را اذیت می‌کنند.
«أذن»: جوهری گفته است: «رجل أذن» یعنی گفته‌ی همه کس را می‌شنود،.
مفرد و جمع در آن یکسان است.(صحاح جوهری.)
ومفسر زمخشری گفته است: اذن یعنی مردی که هر شنیده‌ای را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند.
عضوی که وسیله‌ی شنیدن است بدان موسوم گشته است (تفسیر کشاف ۲/۲۸۴.)
یعنی بصورت کل باید گفت که: اذن: به شخصی گفته می‌شود که سخن هر کسی راکه میشنود، وطوریکه گفتیم آنرا تصدیق میکند ومیان سخن‌درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نسبت دادند که به حلم آن حضرت(ص) و گذشت‌شان از جنایات خویش که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم پوشی ایشان بود غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است.
«وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»: ومدعی میشوند که ایشان به هر سخنی گوش فرا می‌دهند و هر خبری را تصدیق می‌نمایند.
«قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ»: الله متعال این اتهام آنها را اینگونه رد می نماید که: او شنوای خیر است نه شر، خیر را می‌شنود و به آن عمل می‌کند ولی در صورت شنیدن شر به آن عمل نمی‌کند.
«يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»: الله هر چه بگوید آن را تصدیق می‌کند و خبر و گزارش مؤمنان را می پذیرد؛ چون از اخلاص آنها با خبر است.
«وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»: یعنی محمد از این جهت که سبب ایمان مؤمنین است برای آنان رحمت می‌باشد. و مقتدای آن‌ها به سوی هدایت است
«وَ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (61)»: و هر که برای پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب و ننگ میسازند وچیزی را به زبان می‌آورند که شایسته‌ی ذات مبارکش نیست، در آخرت عذابی دردناک ودائمی خواهند داشت.
شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» مینویسد: «گوش‌سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قلمداد کردند، در حالی که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول الله به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقا هوشمندانه بوده است به‌طوری که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

شأن نزول آية 61:

560- ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: نبتل بن حارث به حضور پیامبر

صلی الله علیه وسلم می‌آمد و در مجلس مبارک وی می‌نشست، نظرات وسخنان سودمند آن بزرگوار را می‌شنید و سپس گفتار او را به منافقان انتقال می‌داد. پس الله متعال آیه: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ...» را نازل کرد.
طبری 16915 از ابن اسحاق به قسم مرسل روایت کرده و واحدی در «اسباب نزول» 508 بدون اسناد آورده. به «زاد المسير» 712 مراجعه فرماید.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴿۶۲﴾

(آن منافقان) برای (از روی حیله وتزویر وبرای معذور نشان دادن خود نسبت به کارهای شنیع شان) در نزد شما به الله قسم می‌خورند تا شما را راضی کنند، حال‌آنکه الله ورسول اوسزاوارترند که راضی‌شان کنند، اگرمؤمن هستند.(۶۲)

تفسیر
:

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ»: منافق، پیوسته در بیم، وحشت و اضطراب است و می‌خواهد با سوگند و تظاهر، از اعتقادات مذهبی مردم سوء استفاده کرده و توجّه آنان را به خود جلب کند. طوریکه میفرماید:
ای مؤمنان! منافقان به شما قسم می خورند آنچه از آنها نقل شده را نگفته‌اند، این سخن‌شان به منظور جلب رضایت مؤمنان است.
منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طعنه میزدند وچون این خبرها به‌مؤمنان میرسید، نزد مؤمنان آمده وبه ایشان سوگند میخوردندکه آنچه درباره آنها به‌گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته اند، بناءً بر مسلمانان است تافریب هر قسم را نه خورند، چون گاهی مقدّسات، دستاویزووسیله نامقدس نامقدّسین قرار میگیرد.
«وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ(62)»: درحالیکه الله وپیامبرش بر این امر سزاوارتر اند تا رضایت‌شان به دست آورده شود، اگر این‌ها واقعاً آنگونه که می‌گویند مؤمن اند. الله متعال ذاتی است که نفع و ضرر آنها به دست اوست وپیامبر گرامی‌اش مبلغی از جانب الله است و مردم را به سوی راه اوتعالی و به سوی همهٔ خوبی ها رهنمائی می نماید.
و نباید فراموش کنید که: برای شخصی مؤمن، رضایت الله متعال اصل واساس است، نه پسند مردم، رضایت رسول، همان رضایت الهی است، هرکس رضای خلق را بر رضای خالق ترجیح دهد، سهمی از نفاق دارد و باید توبیخ شود.
در بیان شأن نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد. (تفسیر أنوار قرآن).

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴿۶۳﴾

آیا (منافقان) نمیدانند هر کس که باالله و رسول او مخالفت کند بی‌گمان برای او آتش دوزخ است که همیشه در آن میماند، و این یک رسوایی بزرگ است.(۶۳)

تفسیر :
«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحادِدِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ»: آیا آن منافقان نمیدانند که هر کس از در دشمنی و مخالفت با الله و پیامبر درآید.
«يُحادِدِ اَللّهَ»: به‌معنای دشمنی کردن با الله و تجاوز کردن از حدود الهی است.
مفسر فخر رازی، این کلمه را از «حدید» به معنای سرسختی دانسته و گفته است: «محادّة»: یا به معنی تجاوز از قانون الهی است یا به معنای آنکه خود را یك طرف و الله را در سوی دیگر پنداشتن است.
«فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِيها»: به طور حتم داخل جهنم گشته و برای همیشه در آن خواهد ماند؟
«ذلِكَ اَلْخِزْىُ اَلْعَظِيمُ(63)»:عجب خفت و ذلت عظیمی است! و شقاوتی است بزرگ که با بی‌آبرویی مقرون است؛ چون در مقابل عموم آبروریزی می‌شود.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ﴿۶۴﴾

منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می‌ترسند که سوره ای درباره آنان نازل شود که از آنچه در دل‌هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقینا الله آنچه را که از آن می‌ترسید، آشکار می‌سازد.(۶۴)
تفسیر :
«يَحْذَرُ اَلْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِى قُلُوبِهِمْ»: منافقان از آن بیم دارند که: بر پیامبر صلی الله علیه وسلم سوره‌ای نازل شود که آنان را رسوا ساخته، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان را در جریان محتویات نفاق قلب‌های‌شان قرار دهد.
تفسیر :
در این هیچ جای شکی نیست که: منافق، هر لحظه از افشا شدن چهره منافقانه خویش در خوف و حراس است. در ضمن منافقان می‌دانستند که الله متعال بر کارشان آگاه است، همچنان می دانستند که پیامبر اسلام حقّ است و با خدا رابطه دارد، به همین دلیل تشویش ونگرانی نزول سوره‌ای و افشا شدن هویت شان بودند.
«قُلِ اِسْتَهْزِؤُا»: ای محمد! از روی تهدید به آن‌ها بگو، بر روش خویش آنگونه که میخواهید باقی بمانید و استهزا کنید، در این هیچ جای شکی نیست که: إستهزا، یکی از شیوه های دایمی منافقان است. (شاید مراد از استهزا، در آیه مبارکه نفاق باشد).
«إِنَّ اَللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ (64)»: الله آنچه را که از بر ملا شدنش می‌ترسید و آنرا پنهان میکنید از قبیل نفاق، بر ملا می‌سازد. یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا باآگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنانه‌تان. باید یادآور شدکه: سنّت و وعده‌ی الهی درمورد منافقان، افشاگری است، پس ازنیش‌های آنان نباید نگران باشیم.
مفسر امام زمخشری گفته است: اسلام را مورد تمسخر قرار می دادند. و میترسیدند الله متعال به وسیله‌ی وحی آنهارا افشاکند. تاجاییکه بعضی میگفتند: بدترین مخلوق الله فقط ما هستیم، آرزو میکردیم صد تازیانه بخوریم ولی چیزی نازل نشود که هویت ما را افشا کند.(تفسیرکشاف ۲/۲۸۶.)

همچنان مجاهد فرموده است: منافقین در بین خود به پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب می بستند، سپس میگفتند: امید است الله راز مارا برملا نکند، آنگاه آیه‌ی «يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِي قُلُوبِهِمْ.»، نازل شد. (زاد المسیر ۴۶۳/۳.).

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴿۶۵﴾

واگر ازآنها بپرسی(چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته میگویند: ما شوخی و بازی میکردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر میکردید؟ (۶۵)

تفسیر :

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ»: ای محمد! اگر منافقان در بارهٔ استهزای‌شان به قرآن، به خود و به اسلام در غزوهٔ تبوک سوال کنی، ضمن اینکه عذر می‌آورند میگویند: ما فقط به منظور وقت گذرانی و تفریح وبه اصطلاح شوخی چنین می‌گفتیم تا راه بر ما کوتاه گردد. برای آنها بگو آیا به خدای بزرگ و کتاب حکیم و رسول گرامی‌اش استهزا می‌کنید؟ آیا غیر از این، سخن دیگری نیافتید؟!

منافقان برای تبرئه خود هم سوگند خوردند و هم قصد خود را صددرصد شوخی دانستند. (لام در «لَيَقُولُنَّ» حرف قسم و «إِنَّما» حصر را میرساند) وباید گفت که: دروغ گفتن و توجیه‌گری، از جمله کارهای دائمی منافقان است.

امام طبری گفته است: در حالیکه پیامبر برای غزوه‌ی تبوک میرفت، جمعی از منافقان در اطرافش بودند میگفتند: این مرد را نگاه کنید! میرود قلعه‌های شام را بگشاید. این کار بسی دور است! الله او را باخبر کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش آنها رفت و گفت: چنین و چنان گفتید. گفتند: ای پیامبر خدا! سرگرم شوخی ومزاح بودیم وجدی نگفته‌ایم. آنگاه آیه‌ی «قُلْ أَ بِاللهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ (65)»: نازل شد؛ یعنی به آن منافقان بگو: آیا دین و شرع خدا و کتاب و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ استفهام برای توبیخ است.

باید یادآور شد که: اساساً مسخرگی وشوخی با مقدّسات دینی جایز نیست، تمسّخر به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم استخفاف به احکام الهی است و اگر زبانی و به طور شوخی نیز باشد کفر عظیم است چه جای که مانند منافقان از راه شرارت و خبث باطن چنین حرکت سرزند.

شأن نزول آیه 65 - 66:

561- ابن ابوحاتم از ابن عمر(رض) روایت کرده است: در غزوه تبوک یک روز مردی در میان گروهی از مردم گفت: ما هرگز نظیر قرآن این‌ها را ندیده ایم و نه شکم پرورتر و دروغگوتر از این‌ها پیدا میشود و در میدان جنگ نیز، هیچکس بزدلتر و ترسوتر از این‌ها نیست. مردی در جوابش گفت: تو یک دروغگوی منافقی، سخنانت را به اطلاع رسول الله میرسانم، و جریان را به آگاهی پیامبر رساند. پس وحی الهی نازل گردید. ابن عمر میگوید: همان شخص را دیدم در حالیکه به زین اسب رسول الله آویزان بود و پوست بدنش در اثر اصابت به سنگ‌ها کنده و زخمی میشد و در همان حال میگفت: ای فرستاده الله! ما بین خود برای شوخی و مزاح این حرف‌ها را می‌گفتیم و رسول الله میگفت: آیا الله، پیغمبر و احکام الهی را تمسخر و استهزا می‌کنید؟ (طبری 16928 از زید بن اسلم از ابن عمر روایت کرده است، راوی‌های آن راویی مسلم هستند بدون هشام بن سعد مدنی بسیاری

از علما او را ضعیف می‌دانند. طبری 16927 از زید بن اسلم به قسم مرسل روایت کرده، این صحیح‌تر است. «فتح القدیر» 1194).

562- و از طریق دیگر همین قضیه را به نقل از ابن عمر به همین معنی روایت کرده و آن شخص را عبدالله بن ابی ابن سلول دانسته است.

563- از کعب بن ماکل روایت کرده است: مخشی بن حمیر گفت که: حاضرم محاکمه شوم و هرکدام از شما مرا صد ضربه تازیانه بزند در عوض از نزول وحی در بارەمان نجات پیدا کنیم. پس گفتار منافقان به گوش رسول الله رسید و آنها نیز آمدند و از حضور سرور کائنات پوزش خواستند. در اینجا الله متعال آیه «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ(66) را نازل کرد. کسی که الله او را مورد عفو قرار داد مخشی بن حمیر بود که از آن به بعد عبدالرحمن نامیده شد، او از خدای بزرگ استدعا کرد به درجهٔ رفیع شهادت نایل آید، در حالی که محل کشته شدنش بر کسی معلوم نباشد، سپس در جنگ یمامه شهید شد و از قاتل و محل شهادتش هیچکس آگاه نیست. («در المنثور» 3 / 456 به ابن اسحاق، ابن منذر و ابن ابوحاتم نسبت کرده شده است.)

564- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از منافقان در غزوهٔ تبوک گفتند: این مرد امیدوار است قصرها و قلعه‌های شام را فتح کند، اما این امر بسیار بعید به نظر میرسد. الله تعالی فرستادهٔ خویش را از گفتار آنان آگاه ساخت. پیامبر (آنها را احضار کرد و گفت: شما چنین و چنان گفته اید، در جواب گفتند: شوخی و مزاح می کردیم. در اینجا بود که این کلام عزیز نازل شد (طبری 16931 به طور مرسل روایت کرده است.)

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴿٦٦﴾

(بگو) عذر خواهي نكنيد (كه بيهوده است، چرا كه) شما پس از ايمان آوردن كافر شديد، اگر گروهي از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهيم، گروه ديگري را عذاب خواهيم كرد، زيرا آنها مجرم بودند.(۶۶)

تفسیر :

«لاتَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إيمانِكُمْ»: ای منافقان! از این استهزاهای خود عذرخواهی دروغین نکنید که تمام این عذرها باطل و تمام اعمال‌تان موجب گناه و سخن‌تان کاملاً دروغ است، شما با استهزای خود کافر شُدید.

«إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ»: و اگر الله متعال توبهٔ گروهی از شما را که به سوی اسلام بازگشتند و بر عملکرد خود نادم و پشیمان شده‌اند قبول کند، «نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ(66)»: در مقابل، حتماً کسانی را که بر کفر اصرار ورزیده ونفاق را پنهان داشتند و توبه نکردند را عذاب خواهد نمود.یعنی دلیل مجازات ِمنافقان، کفر وجرم سابقه دار آنان است.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴿٦٧﴾

مردان منافق وزنان منافق (در نفاق و بی‌دینی مانند) یکدیگراند (که به گناه امر و از نیکی نهی میکنند ودست‌های خود را از انفاق کردن در راه الله) میبندند.

الله را فراموش كردند، پس الله نيز آنها را از رحمت خود فراموش (محروم) كرد، واقعاً كه منافقان فاسق و نافرمان‌اند.(۶۷)

تفسير :

«اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»: مردان منافق و زنان منافق بعض ايشان (متّحد و متشابه) با بعض ديگرند (در كردار و دين)؛ يعنی مردان و زنان منافق همه اعضای يک حزب‌اند و بر كفر به خدای رحمان و جنگ با اهل ايمان اتفاق دارند. و در نفاق و دوری از ايمان به هم شباهت دارند و همانند اجزاء يک چيزند.

ميان منافقان رابطه‌ای قوی می باشد منافقان، هرچند سوگند بخورند كه از شمايند، باور نكنيد، زيرا آنان جزء باند خود شانند.

يعنی زن و مرد هر دو، در اصلاح يا فساد جامعه نقش دارند ،بايد گفت كه: نفاق دارای مراتبی و درجاتی است: بعضی از منافقان نقش رهبری دارند و بعضی ديگر، تأثير پذيرند. ولی اهلِ نفاق با درجات مختلفشان، اصول و عملكردهای مشتركی دارند.

در تفسيركشاف ميفرمايد: و منظور از گفته‌ی بعضهم من بعض اين است كه از جمله‌ی مؤمنان نيستند. و نيز آنان را در اين كه به خدا قسم می‌خورند كه از شما نيستند، تكذيب می كند. (تفسر كشاف ۲۸۷/۲).

سپس يكی از اوصاف آنان را آورده است كه بيانگر اختلاف حال آنان و مؤمنان بوده و ميفرمايد: «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمَعْرُوفِ»: به كفر و نافرمانی و گناه امر می كنند، و از ايمان و اطاعت كردن نهی می نمايند.

«وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»: و دستهای خود را فرو می بندند يعنی: از انفاق مال در صدقه و صله رحم و جهاد كه اموری لازمی است، بخل می ورزند، بصورت كل بايد گفت كه: در فرهنگ منافقان، اساساً خير رسانی وجود ندارد.

«نَسُوا اَللّهَ فَنَسِيَهُمْ»: طاعت الله را رها كردند و خدا هم آنها را از رحمت و فضل و كرمش محروم كرد و آنها را بسان فراموش گشته‌ها قرار داد. ملاحظه ميداريم مجازات الهی، با كردار انسان متناسب است.

واقعيت اينست كه: تركِ امر به معروف، نهی از منكر و انفاق در راه الله، نشانه‌ی فراموش كردن الله متعال است.

و بايد گفت كه منافقان در محاسبات خود، مردم را در نظر می‌گيرند، نه الله متعال را.

«إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ هُمُ اَلْفاسِقُونَ(67)» منافقان در ياغيگری و نافرمانی و خروج از طاعت الله به حدّ كمال رسيده‌اند. يعنی: منافقان در فسق‌شان كاملند، فسقی كه عبارت از تمرد و بريدن از هر گونه خيری است.

مفسران مينويسند كه: «**اَلْفَاسِقُونَ**»: كسانی كه از فرمان خدا بيرون می روند و عاصی و كافر و گمراه می شوند.

مفسر تفسير كابلی درتفسير اين آيه مباركه مينويسد: نافرمان‌تر از همه، منافقان بد باطن‌اند كه مردان و زنان آنها با وجود آنكه اسلام خود را به زبان اظهار و اقرار مي نمايند در صدد آن اند كه به انواع حيل مردم را فريب دهند و از حسنات باز دارند و به اعمال زشت مستعد گردانند و هنگام مصرف مشت خويش را فروبندند خلاصه كلمه بخوانند، ولی از زبان و از دارائی‌شان مفادی به كس نرسد؛ چون آنها خدا را ترک كردند الله متعال نيز آنها را فرو گذاشت اينكه بعد از فرو گذاشتن آنها را كجا افگند در آيت آينده ذكر می شود.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴿۶۸﴾

الله به مردان وزنان منافق وكفار وعده آتش دوزخ داده، همیشه در آن خواهند ماند، همان(دوزخ) براي آنها كافي است، و الله آنها را از رحمت خود دور ساخته، و برای آنها عذاب همیشگی است.(۶۸)

تفسیر :

«وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُنافِقِينَ وَاَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ»: الله متعال به مردان و زنان منافق وعده داد كه مصیر و مرجع آنها به سوی آتش جهنم است كه در آن، «خالِدِينَ فِيها»: برای همیشه خالد و جاویدان در آن خواهند ماند.

«هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ»: این آتش و همچنان حرمان آنها از بهشت و طرد كردن‌شان از رحمت الهی به عنوان وكیفر كافی است، «وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (68)» و برای آن ها عذابی است ثابت و هولناك كه هرگز نه كم می شود و نه متوقف می گردد.

نباید فراموش كنید كه: منافقان، بادرنظرداشت اینكه در دنیا خود را در كنار مؤمنان جابجا می سازند، ولی در آخرت، در ردیف كفّار خواهند بود.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿۶۹﴾

[همه شما منافقان و كافران در نفاق و كفر] مانند كسانی هستید كه پیش از شما بودند؛ آنان از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان بیشتر بود؛ آنان از سهمشان [كه در دنیا از نعمت های الله داشتند در امور باطل] نفع گرفتند؛ پس شما نیز از سهمتان همان گونه كه آنان از سهمشان بهره گرفتند بهره گرفتید، و به صورتی كه [آنان در شهواتشان] فرو رفتند فرو رفتید؛ اینانند كه اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر است و در حقیقت اینانند كه زیانكارند.(۶۹)

تفسیر :

«كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: باید گفت كه: راه كفر ونفاق همیشه بوده وسنّت الهی نیز یكسان است. و تاریخ و سرنوشت امّت‌ها، به یكدیگر شبیه است. طوریكه در آیه مباركه آمده است: حال و وضع شما ای منافقان! مانند پیشینیان تان از كفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیانتان است، «كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً» با این تفاوت كه كفار گذشته از این منافقان از لحاظ جسم و نیرو از شما قوی‌تر بودند.

«وَأَكْثَرَ أَمْوالاً وَأَوْلاداً»: و دارای اموال و اولاد بیشتری بودند؛ با این وجود الله آنها را نابود كرد، پس شما برحذر باشید كه به چنان سرنوشتی گرفتار نشوید. باید گفت كه داشتن ومالك بودن قدرت نظامی، «قُوَّةً» و اقتصادی، «أَمْوالًا» و نیروی انسانی، «أَوْلاداً» مانع قهر الهی نیست.اگرچه منافقان وكفّار، همیشه به قدرت، مال و فرزند خود تكیه می ورزند وبدان افتخار می ورزند.

«فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ»: و از شهوات دنیا و لذت‌های آن حد اكثر بهره را بردند، باید گفت كه در بهره‌مند شدن از منافع دنیوی، ایمان شرط نیست، كفّار و منافقان نیز نصیب دارند.

«فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَمَا اِسْتَمْتَعَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ»: و شما نیز از این شهوات و بهره‌های دنیوی وخواست‌های پست مانند گذشتگان بهره بُردید، به یاد داشته باشید که کامجویی‌ها وکامیابی‌های دنیوی، زود گذر است. وهر کامیابی و نعمتی، نشانه‌ی لطف الهی هم نیست.
«وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا»: و در باطل، گناهان و مخالفت‌ها مانندی که آنها در باطل فرو رفتند وگناه کردند و دست به مخالفت زدند شما نیز فرو رفتید و به این ترتیب شما و آنها در لهو و لعب و تنعم و تلذذ توأم با مخالفت امر خدای تعالی و مانع شدن از راه او بسیار عمل کردید.
یعنی اینکه فرو رفتن و غرق شدن در فساد و دین ستیزی، عامل سقوط است. «خُضْتُمْ، خاضُوا» و گرنه، توبه و بازسازی پس از هرگناه، مي تواند نجات بخش باشد.
مفسرطبری میفرماید: یعنی ای منافقان! شما هم راه آنان را از بهره‌گیری از لذایذ دنیا در پیش گرفتید و مانند ملت‌های قبل از خود از آن استفاده کردید و مانند آن ملت‌ها در لجنزار باطل و دروغ فرو رفتید، بنابراین از گرفتار شدن به سرنوشت آنها برحذر باشید، تا کیفری را که آنان از جانب خدا دیدند، نبینید. (طبری ۱۷۵/۱۰).
«أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ»: و هر کسیکه چنین اعمالی انجام دهد در واقع عملش باطل شده و تمام تلاشش در دنیا و آخرت برباد رفته و مصیر او به سوی هلاکت است. «حبط شد» یعنی: تباه، نابود و برباد شد «اعمال‌شان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، أعمال نیک أست.
همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: هدف از حبطِ عمل در دنیا، شاید إفشای چهره‌ی واقعی منافقان و بی‌ارزش شدن کارهای نيك آنان باشد.
اما تباهی أعمال منافقان در دنیا به این مفهوم است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می أنجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذِلت می پیوندد و قوتی‌که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید.
ولی تباهی أعمال شان در آخرت بدین مفهوم است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قُربَت می پنداشتند، بهره مند نمی‌شوند.
در نهایت باید گفت که: عامل کفر و نفاق، سبب حبط اعمال انسان میگردد.
«أُولئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (69)»: و آن گروه همان زیانکارانند زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و مکافات ندارند. الله متعال ثروت آنها را تبدیل به فقر وعزت‌شان را تبدیل به ذلّت و نعمت‌شان را به عذاب مبدل کرد.
در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعاً شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنت‌های پشینیانتان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری در آمده باشند، شما هم به آن وارد میشوید». أصحاب(رض) گفتند: یا رسول الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی‌اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۷۰﴾

آیا به آنها(مشرکین ومنافقین)خبر کسانیکه پیش از آنها بودند به آنان نرسیده؟ (یعنی) قوم نوح وقوم عاد وقوم ثمود وقوم ابراهیم وباشندگان مدین وقریه‌های زیر وزبر شده که پیغمبرانشان دلائل واضح وروشن برایشان آوردند (لیکن کفر ورزیدند و به سبب آن بر ایشان عذاب آمد) پس الله هرگز به آنها ظلم نکرده بود، ولی آنها بر خود ظلم می‌کردند.(۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نبأ: خبر مهم. خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا ظن باشد و اگر دارای این سه شرط نباشد، آن را نبأ نگویند.

عاد: نام قومی است که هود علیه السّلام بر آنها مبعوث شد. آنها در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند «وَاذْكُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ 21 احقاف».

ثمود: نام قومی است که صالح علیه السّلام بر آنها مبعوث گردید. از قبائل عرب ما قبل تاریخ هستند. در محلّی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند(قاموس قرآن/ثمد).اصل ثمد، آبی است که ماده نداشته باشد.

مدین: نام شهری بود که شعیب علیه السّلام در آن مبعوث گردید. و این کلمه ده بار در قرآن مجید تذکر رفته است. در قاموس کتاب مقدس آن را مدیان ضبط کرده و گوید: به قول بعضی زمین مدیان از خلیج عقبه تا به موآب و کوه سینا امتداد داشت. شاید همان شهر «معان» در اردن باشد.

«مؤتفکات»؛ افك: ساخته. بر گرداندن چیزی از حقیقتش. مؤتفکه: بادی که از مسیر خود بر میگردد و آن را عوض میکند و نیز زمین زیر و رو شده.

مراد از مؤتفکات، شهرهای ویران شده و زیر و رو شده است.

تفسیر :

«أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: آیا به این منافقان خبر کفار پیشین به گوش شان نرسیده است؟ آن خبرو گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ وآن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان‌شان وجزایی که در قبال آن در زمانیکه از پیامبران شان نافرمانی کردند با چه جزای مواجه شدند؟

قابل یادآوری است که هر کسیکه از تأریخ عبرت نگیرد باید توبیخ شود. «أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» بهترین درس برای زندگیِ امروز، عبرت از تاریخ گذشتگان است.

الله متعال در این آیه مبارکه از آن پیشینیان و گذشتگان فقط شش گروه از پیشنیان را ذکر میکند که اعراب فی الجمله اخبارشان را شنیده و از داستان هایشان آگاه بودند.

«قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ»:

اول: خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

دوهم: خبر قوم «عاد» که به وسیله‌ی تندباد نابود گردیدند.

سوم: خبر قوم صالح، «ثمود» که به وسیله‌ی غرش صاعقه از میان رفتند.

«وَ قَوْمِ إِبْراهِيمَ»

چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که نعمت ها از آنان سلب شد و به جای آن مورد عذاب قرار گرفت و الله متعال پشه را بر آنان مسلط کرد، و نمرود ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«وَ أَصْحابِ مَدْيَنَ»

پنجم: خبر «أصحاب مدين» قوم شعیب که به عذاب «یوم الظلة» (روز سایه شدند)، زلزله آنان را فروگرفت و نابود شدند.
«وَ اَلْمُؤْتَفِكاتِ»:
ششم: خبر «أهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط، که خداوند متعال باسنگباران با سنگ‌هایی از نوع سجیل به هلاکتشان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.
«مؤتفکات»: از «ائتکاف» به معنای زیر ورو شدن است که در این جا اشاره به سه آبادی محل زندگی قوم لوط دارد که با عذاب زیرورو شد.
«أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ»: پیامبرانشان آن گروه‌ها وطوایف شش‌گانه با معجزات روشنی به نزد ایشان آمدند، اما آنان را تکذیب کردند.
ملاحظه میشود که: قهر الهی در طول تاریخ بشریت همیشه؛ پس از اتمام حجّت به وقوع پیوسته است.
«فَما كانَ اَللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: الله متعال آنها را از روی ظلم و ستم نابود نکرد، بلکه در مقابل گناهانشان آنها را نابود کرد.
«وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(70)»: اما آنها با ارتکاب نافرمانی وکفر به خود ستم کردند. به سبب کفر به الله متعال و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش. بناءً باید گفت که: سرپیچی از دستورات الهی، ظلم به خویشتن است. همچنان قابل یادآوری استکه: انسان دارای اختیار است ومیتواند در برابر همه‌ی معجزات، خودش تصمیم بگیرد. ولی میخواهم این مطلب را به تمام وضاحت بیان بدارم که؛ قهر الهی به خاطر اصرار و استمرار بر ظلم است.
الله متعال هیچکس را بدون سبب و بی موقع وبی موجب سزا نمی دهد مردم خود گناه میکنند ولابد عذاب الهی برآنها فرود می‌آید. که ازالله متعال استدعا میداریم که الهی ما را از عذاب الهی در امان بداری. آمین یارب العالمین.

نگاهی مؤجز به دروس حاصله از این آیات:

دورویی و نفاق، دردی بی درمان و ریشه دار است و کسانی که این صفت پست را دارند، در هر عصر و دورانی با منافقان پیشین و پسین، یکسانند و در مقابل کار نیک دستانشان را فرو می بندند. [منافقون /7].
آنان، گرفتار عذاب اند: 1- عذاب آتش خاموش نشدنی دوزخ. 2 - در آن ماندگار بودن. مکافات ومجازات از جنس کردار انسان است: طوریکه در ایه متبرکه آمده است: «نسوا الله فنسيهم 67»: آنان، فرمان خدا را فراموش کردند، خدا نیز رحمت خود را از آنان بر گرفت. [جزاء سيئة سيئة مثلها شوری/۴۰]، [جاثیه/۳۴] (بنقل از تفسیر فرقان)
علت هشدار عذاب به کافران و منافقان در هر عصری، مشترک است؛ و آن، این که: متاع و زیورهای فانی دنیا را بر جهان آخرت، ترجیح می دهند و با شیوه های نادرست از آن استفاده میکنند و از مکر، حیله ، تزویر، خیانت و تکذیب پیامبران، خود داری نمی ورزند.
آیه‌ی «كالذين من قبلكم»: بر مشروعیت قیاس و الحاق أشباه و نظایر ، دلالت میکند و آیه‌ی «فاعتبروا يا أولي الأبصار» مؤکد آن است.[حشر/۲].
در قیامت کافران، ازمزد وپاداش کردارشان محروم اند: «أولئك الذين حبطت أعمالهم»، «وأولئك هم الخاسرون».

نابودی ملل پیشین به سبب ستم و کفر پیشگی و تکذیب کردن پیامبرانشان، مایه‌ی عبرت و پند و اندرز خردمندان است.
کیفر بدون ارتکاب گناه ممکن نیست: «فما كان الله ليظلمهم»: خداوند، آنان را نابود نکرد، مگر آنگاه که پیامبران را فرستاد و آن ملل نافرمانی کردند و به کارهای موجب کیفر دست زدند. پس، خودشان ستمگر بودند و نابودی خود را فراهم آوردند.

خواننده محترم !

بعد از این که الله متعال اوصاف زشت و ناپسند منافقان را به بیان گرفت، اینک به دنبال آن در آیات متبرکه (71 الی 72) در باره صفات ستوده‌ی مؤمنان و مکافات اخروی آنان، بحث بعمل می آورد.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿٧١﴾

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته امر می کنند و از کارهای بد و ناپسند منع می کنند ، و نماز را برپا می کنند، وزکات می پردازند، و از الله و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً الله آنان را مورد رحمت خویش قرار میدهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أولياء»: جمع ولی، سرپرستان، یاران و پشتیبانان، دوستداران.
أولياء بعض: یاران یکدیگرند. حکیم: فرزانه، کسیکه هرچیزی را درجای خود قرار میدهد و تمام کردار و رفتارش عین صواب و صلاح است. (تفسیر فرقان)

تفسیر :

«وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ»: مردان و زنان مؤمن دوست و یاور و پشتیبان یکدیگرند. یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطوفت دوجانبه، با همدیگر متحد است وعاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین وایمان به الله متعال است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می گرداند، آنگاه انگشتان‌شان را در یک دیگر داخل کردند».
بناءً باید گفت که جوامع اسلامی مؤمنان، نسبت به یکدیگر از طرف خداوند، حقّ ولایت و نظارت همراه با محبّت دارند و بی‌تفاوت نیستند.
أمر به معروف ونهی از منکر که بر همه‌ی مردان وزنان با ایمان واجب است، برخاسته از حقّ ولایت بر یکدیگر است.
«يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ»: ایمان در اصلاح فرد و جامعه، نقش به سزایی دارد، این‌ها همواره مردم را به خیر و نیکی مورد رضایت الله دعوت می‌کنند و آنان را از هر عمل ناپسند که قهر وغضب الله متعال را برانگیزد منع می‌کنند. یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید الله سبحان و تعالي و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است و از هر منکری اعم از عمل بد، گفتار زشت و حالات نادرست نهی می نمایند. یعنی آنها به عکس منافقین هستند که به ناپسندی امر و از نیکی نهی می‌نمایند.

«وَيُقِيمُونَ اَلصَّلاةَ»: و نماز را بر کامل‌ترین وجه آن اقامه میکنند. «وَيُؤْتُونَ اَلزَّكاةَ» به خاطر جلب رضایت خدا زکات را به مستحقان می‌دهند.
«وَيُطِيعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ»: و از الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم با انجام اوامر و اجتناب از نواهی اطاعت میکنند، «أُولئِکَ سَيَرْحَمُهُمُ اَللّهُ» این‌هایی که دارای چنین صفاتی‌اند به زودی خدای‌تعالی آنها را با تحقق وعدهٔ خود مبنی برثواب وپاداش رحم میکند وهرگونه عذاب را ازآنها بازمی‌دارد و نجات‌شان می‌دهد و به این ترتیب هر آنچه را طلب کرده‌اند برای آن‌ها محقق می‌سازد و آن‌ها را از هرترس وهراسی در امان می‌سازد و از حکمت اوتعالی ثواب دادن نیکوکار و کیفر دادن بدکار است.
«إِنَّ اَللّهَ عَزِيزٌ»: همانا الله غالب و مقتدر است و کسی که از او اطاعت کند مغلوب نمیشود. و هرکس از او نافرمانی کند ذلیل می‌گردد. «حَكِيمٌ (71)» حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را درجای مناسب آن قرار می دهد. و در بخشش و انتقام حکمت را رعایت می‌کند.
باید متذکر شد که: أمربه معروف ونهی از منکر، اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات واطاعت ازالله ورسول، وظیفه و عملکرد دائمی مؤمنان است. «يَأْمُرُونَ، يَنْهَوْنَ، يُقِيمُونَ، يُؤْتُونَ، يُطِيعُونَ» (فعل مضارع رمز استمرار را بیان داشته است.).
امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: بعد از این که الله مؤمنان را به عنوان یاران یکدیگر توصیف کرد، پنج امر را برای جدا کردن مؤمن از منافق آورده است: منافق به منکر أمر نموده و از معروف نهی میکند، جز با حالت سستی و تنبلی به نماز برنمی‌خیزد، اززکات وسایر واجبات دریغ می ورزد و اگر دستور رفتن به جهاد را دریافت کند، تخلف می ورزد و دیگران را باز می دارد. اما مؤمن به عکس آن به معروف امر و از منکر نهی میکند، نماز را به شیوه‌ی اکمل ادا میکند، زکات را پرداخت میکند و به اطاعت خدا و پیامبر میشتابد، از این رو خدا صفات مؤمنان و منافقان را در ترازوی موازنه قرار داده و میفرماید: وَاَلْمُؤْمِنُونَ وَاَلْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ، همان طور به مقایسه‌ی آتش جهنم وبهشت پرداخته که مقایسه و موازنه‌ای لطیف است. (تفسیر رازی ۱۶/۱۳۰).

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿۷۲﴾

الله به مردان وزنان باایمان باغهایی ازبهشت وعده داده است که اززیر (درختان وقصرهای) آن نهرها جاری است در آن همیشه خواهند بود و [نیز] قصر های پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است] و رضا وخشنودی الله از همه چیز بزرگتر است. (در حقیقت) این است کامیابی بزرگ.(۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جنات»: جمع جنت: باغ انبوه و در هم فرورفته که زمین اطراف خود را فراگرفته باشد. «مساکن»: جمع مسکن، سراها، منازل. «طیبة»: پاکیزه، زیبا، گیرا و جذاب. «جنات عدن»: اسم خاص، برای جایگاهی دربهشت ومنزلی ازمنازل آنجاست. مانند فردوس، به دلیل: «جنات عدن التي وعد الرحمن» [مریم/۶۱]. «رضوان»: خشنودی و خرسندی.
تفسیر :
«وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ»:

در مقابل ایمان به مؤمنان وعده‌ى باغ هایى را داده است كه درختانش برگ سايه دار دارند، و اززير درختانش نهرهاى آب جارى است. خَالِدِينَ فِيهَا براى هميشه در آن اقامت مى كنند. نعمت‌هايش زوال‌پذير و نابود شدنى نيست.

خداوند متعال به مردان و زنان مؤمن وعده نموده تا آنها را وارد بهشت‌هايى سازد كه درختانش برگ سايه دار دارند، و از زير درختانش نهرهاى آب جارى است.

«خَالِدِينَ فِيهَا»: براى هميشه در آن اقامت ميكنند. نعمت هايش زوال پذير و نابود شدنى نيست. و اين نعمت براى هميشه ماندگار و جاويد بوده كه بزرگترين امتياز بهشت، خلود در آن و جاودانگى نعمت‌هاى آن است.

«وَمَساكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنّاتِ عَدْنٍ: و نعمتى مستمر در قصرهاى آباد، نيكو و منازل جذاب و زيبا در بهشت خُلد است كه توأم با اقامت دائم بدون انقطاع، بدون كدورت و إخراج خواهد بود.

زندگى آخرت تنها معنوى نيست، بلكه مادّى و جسمانى است. مسكن خوب، وقتى ارزشمند است كه در منطقه‌ى خوب باشد.

مفسر حسن ميفرمايد: عبارتند از كاخ هاى ساخته شده از مرواريد و ياقوت قرمز رنگ و زبرجد. (تفسير كشاف ٣٨٩/٢).

«جَنَّاتِ عَدْنٍ»: طبق روايات، بهترين و شريف‌ترين منطقه‌ى بهشت و جايگاه پيامبران و صدّيقان وشهداست، منطقه‌اى كه ازنظر خوبى، به خيال كسى خطور نكرده است.

«عدن» به‌قول راجح: نام شهرى در بهشت است. در حديث شريف به روايت ابو هريره س آمده است كه فرمود: «گفتيم؛ يا رسول الله! به‌ما از بهشت بگوييد كه ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتى از طلا وخشتى از نقره است، ملاط آن مشك است، ريگهاى آن مرواريد و ياقوت و خاك آن زعفران، هركس كه به آن در آيد، خوش برخوردار شده و هرگز آزارى نمى‌بيند، جاودانه در آن ميماند ونمى ميرد، نه جامه هايش كهنه مى شود و نه جوانى‌اش از بين مى رود».

«وَ رِضْوانٌ مِنَ اَللّهِ أَكْبَرُ»: و علاوه بر اين ها براى آنها رضوانى بزرگتر از هر نعمتى، از جانب خداست.

زيرا اوجاى سعادت ونعمت، وامنيت ازخشم پروردگار دركسب رضوان الهى است بناءً بايد گفت كه: لذّت هاى معنوى، بالاتر از لذّت هاى مادّىِ بهشت است. در حديث شريف به روايت ابى سعيد (رض) آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت ميفرمايد: اى اهل بهشت! ميگويند: لبيک اى پروردگارما! به فرمان حاضريم و خير همه در دست توست. ميفرمايد: آيا راضى شديد؟ ميگويند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است كه راضى نباشيم درحالى‌كه تو به ما چيزهايى بخشيده‌اى كه به هيچ يک از مخلوقاتت عطا نكرده‌اى؟ ميفرمايد: آيا به شما بهتر از اين را عطا نكنم؟ ميگويند: پروردگارا! مگر چه چيز بهتر از اين است؟ ميفرمايد: خشنودى‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمى‌گيرم».

«ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ(72)»: واين پيروزيى ميباشد كه هيچ پيروزى و سعادتى ديگرى با آن برابرى كرده نمى تواند، جايى كه در آن راحت نفس و روشنى چشم وسرورخاطر وبهرۀ جسم توأم بامقام نيكو وقرارگاه خوب است.

خوانند گان گرامی!
در آیات متبرکه (73 الی 78) موضوع جهاد علیه کافران و منافقان، ثعلبة بن حاطب مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴿۷۳﴾

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است.(۷۳)

تفسیر :

«يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ جاهِدِ اَلْكُفّارَ وَ اَلْمُنافِقِينَ»: ای پیامبر با کافران و منافقان با مال و جان و زبان خویش جهاد کن و بر آنها با عمل و قول خود سخت بگیر تا حق از آزار و اذیت آن‌ها در امان بماند.

در این آیه مبارکه میفرماید که: هم با دشمنانِ آشکار خارجی مبارزه کنیم، «جاهِدِ الْكُفَّارَ»، هم بادشمنانِ پنهانِ داخلی. که همانا «وَ الْمُنافِقِينَ» که منافقین هستند. ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی با کفار با شمشیر و با منافقین با زبان ستیز کن. «وَ أُغْلُظْ عَلَيْهِمْ» باجهاد و جنگ و تهدید، بر آنان سخت بگیر.

با در نظر داشت اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم ، سرچشمه‌ی رحمت است، ولی به خاطر کفر و نفاق دشمنان، مأمور به خشونت می شود.

«وَمَأْواهُمْ جَهَنَّمُ»:مرجع آنها به‌سوی دوزخ است مسکن وجایشان جهنم است.

«وَبِئْسَ اَلْمَصِيرُ(73)» و چه بد قرار گاهی است دوزخ. این ها نظر به عملکرد بد خویش برای همیشه در دوزخ جاودان خواهند بود.

واقعیت همین است که منافق، بدعاقبت است.

ابن کثیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم با چهار شمشیر مبعوث گشته است: شمشیری برای مشرکین: «فَإِذَا انْسَلَخَ اَلْأَشْهُرُ اَلْحُرُمُ فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ» وقتی ماه‌های حرام سپری شد، با مشرکین بجنگید. و شمشیری برای أهل کتاب: «قاتِلُوا اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ اَلْآخِرِ....» و شمشیری برای منافقین. «جاهِدِ اَلْكُفّارَ وَ اَلْمُنافِقِينَ» و شمشیری برای طاغیان و گردنکشان. «فَقاتِلُوا اَلَّتِي تَبْغِي حَتّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اَللّهِ». (مختصر ابن کثیر ۱۵۶/۲.) آنگاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته میشود که منافقان اگر نفاق‌شان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: جهاد عبارت از منتهای کوشش است. در دفع چیز های ناپسند گاهی به سلاح؛ وقتی به شمشیر؛ زمانی به قلم؛ نزد جمهور امّت در مقابل منافق (که لساناً به اسلام معترف است و از دل مسلمان نمیباشد) جهاد بالسیف مشروع نیست و در عهد نبوت نیز چنین نشده ازین جهت لفظ جهاد در این آیت به معنی عام می‌باشد یعنی با زبان با شمشیر با قلم به هرچه مصلحت باشد جهاد شود بعضي علماء برآن‌اند که اگر نفاق منافق تمام آشکار شود با وی نیز باید به شمشیر جهاد کرد؛ به‌هرحال چون در غزوه تبوك نفاق منافقین سرتاسر آشکار شد در این آیت هدایت آمد که نسبت به آنها به سختی رفتار کنند، پیامبر صلی الله علیه وسلم چون فطرت بس ملایم و مهربان داشت. «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اَللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ اَلْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران، آیه 159) و این حکم از

بارگاه الهی به وی شده بود که «وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (آیه 215 شعرا) و منافقان به ظاهر در زمره مؤمنان بودند حضرت پیغمبر در باره آنها نیز به عفو و مهربانی رفتار میکرد امّا، هنگامی که درتبوك عناد و عداوت خویش را آشکار کردند و ازناموس حیا گذشتند فرمان الله متعال به پیغمبر در رسید که اکنون با منافقان به سختی رفتار کند این بدکاران به نرمی و ملایمت راه حق را نمی‌پذیرند.

انواع جهاد:

درتفسیر فرقان آمده است که: جهاد سه نوع است: 1- جهاد با دشمن آشکار و رودررو 2- جهاد با شیطان، جهاد با نفس بدفرمای هوسها. [توبه/۴۱]، [حج/۷۸]. 3- جهاد با کفار و دشمن آشکار که به مسلمانان و آب و خاک و سرزمینشان یورش می‌آورند، این جهاد، به وسیله‌ی أسلحه‌ی زمان، پیش میرود؛ أما جهاد با منافقان و دو چهرگان با قدرت بیان و إقامه ی حدود بر آنان است. حال اگر منافقان هم در صف دشمنان جنگی قرار گرفتند، باید آنان را نیز با اسلحه و امکانات زمان، جواب داد. منافقان در برگشت از نبرد تبوک قصد جان پیامبر را کردند؛ اما به آرزو نرسیدند.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴿٧٤﴾

(منافقان) به الله قسم میخورند که (سخن کفر) نگفته‌اند، در حالیکه بدون شک سخن کفر را گفتند، و پس از (اظهار) اسلامشان کافر گشته‌اند و عزم انجام کاری را نمودند که آنرا حاصل کرده نمیتوانند، و به اعتراض نپرداختند مگر به سبب آن که الله آنان را از فضل خود توانگر ساخت و پیغمبرش. پس اگر (از نفاق) توبه کنند برایشان بهتر است، و اگر روی بگردانند الله در دنیا و آخرت آنان را به عذابی دردناک مبتلا میکند و آنان در روی زمین هیچ کارساز و مددکاری نخواهند داشت.(۷۴)

تفسیر :

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا»: قبل از همه باید گفت که: دروغگویی وقسم خوردن به دروغ، از نشانه‌های منافق است. طوریکه میفرماید: منافقان قسم یاد می‌کنند خبرهایی که راجع به سبّ و طعن‌شان نسبت به دین به تو رسیده را نگفته‌اند، آن‌ها در این ادعای خود دروغ می‌گویند. این منافقان سخن کفر را بر زبان آورده و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دشنام دادند و در دینش طعن زدند و به این ترتیب ازاسلام بیرون شده ونتوانستند کاری را که بر آن مبنی بر قتل پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم هنگام بازگشت از تبوک عزم کردند انجام دهند.

قتاده گفته است: این آیه مبارکه در باره‌ی ابن سلول نازل شده است؛ یک نفر ازطایفه‌ی جهنه ویک انصاری به نزاع برخاستند: مرد جهنی برمسلمان انصاری غالب آمد. ابن سلول به‌جماعت انصار گفت: آیا برادر خود را یاری نمیدهید؟ به خدا قسم داستان ما و محمد همان ضرب المثلی است که میگوید: سگ راچاق کن تاتو را بخورد. یک نفر از مسلمانان مسأله را به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم گزارش داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصی را به دنبال ابن سلول فرستاد. ابن سلول قسم خورد که چنان چیزی را نگفته است، آنگاه

این آیه نازل شد. (مراجعه شود به محاسن التأويل ٣٢٠٤/٨. محمد جمال الدين بن محمد سعيد بن قاسم الحلاق القاسمي (المتوفى: 1332ه).

«وَلَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ اَلْكُفْرِ»: كلمه‌ى كفر عبارت است از سخنان ابن سلول كه گفته بود: «اگر به مدينه برگشتيم شريف و محترم پست را بيرون مى‌كند».

«وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ»: و پس از اسلام آوردنشان كفر ورزيده‌اند يعنى: بر فرض صحيح بودن اسلامشان، آنچه را كه موجب كفر است انجام داده‌اند، يا بعد از اظهار اسلام، إظهار كفر كرده‌اند، «وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا» و قصد كارى را كرده‌اند كه موفق به أنجام آن نشدند. مفسران مى نويسند كه: پيامبر صلى الله عليه وسلم هنگام مراجعت از تبوك، جداً از لشكر اسلام از راهى عبور مى‌كرد كه بر فراز كوه واقع بود تخميناً دوازده تن از منافقان در حاليكه روهاى خويش را پوشيده بودند؛ خواستند در تيره‌گى شب به حضرت وى گزندى رسانند يا از كوه فرود افگنند حذيفه و عمار در موكب(گروه سواران يا پياده‌گان) پيغمبر- صلى الله عليه وسلم- بودند؛ عمار محصور شد و حذيفه چنان جنگ كرد كه روى شترانشان را باز گردانيد؛ چون منافقان روهاى خويش را پوشيده بودند حذيفه و عمار آنها را نشناختند پيامبر صلى الله عليه وسلم به حذيفه وعمار يكيك اسامى آنها را تشريح فرمود و امر كرد آنرا اظهار نكنند در«وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا» اشارت است به اين واقعه نيّت ناپاكى كه آنها نمودند به فضل خدا انجام نشد بعضى علماء گويند وقتى ميان لشكر إسلام نِزاع افتاد منافقان كوشيدند نزاع مهاجر و أنصار را دامن زنند امّا، ناكام ماندند و پيامبر صلى الله عليه وسلم آن را اصلاح فرمود. (بنقل از تفسير كابلى) همچنان امام ابن كثير رحمه الله در تفسير آيه‌ى 74 سوره ى توبه نوشته است؛ پيامبر صلى الله عليه وسلم پس از بازگشت از غزوه‌ى تبوک مورد هجوم دوازده نفر قرار مى گيرند كه آن دوازده نفر جزو منافقانى بودند كه به ظاهر خود را ميان مسلمانان جا زده بودند و در آن هنگام پيامبر صلى الله عليه وسلم به عمار و حذيفه رضى الله عنهم امر نمود تا آن دوازده نفر را تعقيب نمايند سپس آنها نيز آن دوازده نفر را شناسايى كرده و به پيامبر صلى الله عليه وسلم گزارش دادند ولى ايشان بدانها فرمود كه اين موضوع را كتمان كنند.

«وَما نَقَمُوا إِلاّ أَنْ أَغْناهُمُ اَللّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» از پيامبر صلى الله عليه وسلم عيب جويى نكرده‌اند جز به خاطر اين كه خدا آنها را با بركت و فضل خود از ديگران بى نياز كرده است و پيامبر جز بى نيازى از آنان گناهى ندارد. چنين عبارتى وقتى گفته مي شود كه طرف بى گناه باشد. سپس الله متعال از آنها خواست توبه كنند.

و فرمود: «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ» اگر از نفاق توبه كنند، توبه و رجوعشان براى آنان بهتر و برتر است. ملاحظه ميداريم كه: راه توبه حتّى براى آنان كه نقشه قتل پيامبر را كشيدند، باز است.

«وَإِنْ يَتَوَلَّوْا» و اگر از توبه اعراض و بر نفاق اصرار ورزند، «يُعَذِّبْهُمُ اَللّهُ عَذاباً أَلِيماً» خداوند آنان را عذاب ميكند به عذابى دردناك در دنيا «فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ» در دنيا از طريق كشته شدن وبه اسارت در آمدن آنها را عذاب ميدهد و در آخرت با آتش و خشم خداى توانا.

برخى از مفسران مى نويسند كه: عذاب منافقان در دنيا؛ بى‌پناهى، سرگردانى و وحشت درونى است كه همواره مضطربند. «وَما لَهُمْ فِي اَلْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ(74)» و براى

آنها هیچ دوستداری نیست تا حفظشان کند و به آنها منفعت برساند و هیچ یاری دهنده‌ای نیست تا عذاب را از آن‌ها دفع کند.

شأن نزول آیه 74:

565- ک: ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: جلاس بن سوید بن صامت ازکسانی بود که درغزوۀ تبوک ازدستور نبی کریم (سرپیچی کردند و گفتند: اگر این مرد راستگو باشد بدون تردید ما از خران پست‌تریم.

عمیر بن سعید این سخن او را به رسول الله رساند. جلاس در حضور رسول الله سوگند یاد کرد که این سخن را نگفته است. خدای متعال آیه: «يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُواْ....» را نازل کرد. گفته اند: او پشیمان شد و توبه کرد و به توبه خود پایبندی خوبی نشان داد.

568- ک: ابن أبو حاتم از أنس بن مالک روایت میکند: نبی أکرم (مسلمانان را پند و اندرز میفرمود که شخصی از منافقان گفت: اگر گفتار این آدم راست باشد ما از خران هم پست‌تر و بدتریم. این سخن را زید بن ارقم شنید و به گوش پیامبر رساند، اما آن شخص گفتار خویش را انکار کرد. همان وقت آیه: «يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُواْ...»، نازل شد (بیهقی در «دلائل» 4 / 57 از موسی بن عقبه از عبدالله بن فضل از انس روایت کرده اسناد این قوی نیست از جهت اسماعیل بن ابواویس. به فتح القدیر 1202) مراجعه شود.

569- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: روزی رسول الله (در سایه درختی در میان گروهی از مسلمانان نشسته بود، گفت: کسی نزد شما می‌آید که با چشمان شیطانی نگاه می‌کند. سپس مردی چشم‌آبی پدیدار شد، رسول الله او را به حضور خواست وگفت: تو و یارانت چرا مرا دشنام میدهید؟ آن شخص رفت و رفقای خویش را به حضور مبارک پیامبر آورد.

آنها قسم یاد کردند که چنان سخنی نگفته اند و پیامبر ایشان را عفو کرد. در این باره آیه: «يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُواْ...» نازل شد(طبری 16988، طبرانی 12307، احمد 2407 و 3277 از ابن عباس روایت کرده اند. هیثمی در مجمع الزوائد 11407 میگوید: «این حدیث را أحمد و بزار روایت کرده أند، راوی‌های آن‌ها راوی صحیح است» به فتح القدیر 1203 مراجعه شود.

570- از قتاده روایت کرده است: دو نفر - یکی از قبیلۀ جهینه و دیگری از بنی غفار - باهم درگیری و نزاع پیدا کردند. جهینه با أنصار هم پیمان بود و غفاری بر جهینی غالب شد. ابن سلول به طایفه أوس گفت: برادر خود را یاری نمایید، به خدا سوگند مَثَل ما و این‌ها آنچنان است که گفته اند سگ خود را فربه کن تا پاره‌ات کند. اگر به مدینه برگردیم عزیزان و گران‌مایگان آن دیار، زبونان و فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد. یکی از مسلمانان پیامبر را در جریان ماوقع گذاشت. پیامبر ابن ابی را به حضور خواست و جریان را از او جویا شد، ولی وی قسم یاد کرد که این سخن را هرگز نگفته است. آیه: «يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا قَالُواْ...» در آن مقام نازل شد (طبری 16989 از قتاده به صورت مرسل روایت کرده است.).

وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿٧٥﴾

و از آنان (منافقین) کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش (مال وثروت) به ما عطا کند حتماً صدقه می‌دهیم و از نیکان خواهیم شد.(٧٥)

تفسیر :
باید گفت که در این آیات متبرکه: بحث دربارهی منافقین ادامه مییابد. أسرار آنها را إفشا می نماید و أحوال آنانرا برملا میسازد، وآنها رابه عنوان خطری برای اسلام و مسلمین معرفی میکند.
«وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اَللّهَ»:
و از منافقان کسانیاند که با الله تعهد و پیمان می بندد، «لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ» که اگر الله متعال به ما از فضل وکرمش روزی فراوان دهد، «لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلصّالِحِينَ(75)» ما حتماً صدقهٔ واجب وسایر حقوق مالی را به فقرا و بینوایان ادا خواهیم کرد و بر آنچه الله متعال از قبیل أنجام طاعات و دوری از گناهان امر نموده، راست و برابر خواهیم شد.

شأن نزول آیة 75 – 77:

573- طبرانی، ابن مردویه، ابن أبوحاتم و بیهقی در «دلائل» با سند ضعیف از أبوأمامه روایت کرده اند: ثعلبه بن حاطب گفت: ای رسول خدا، به درگاه پروردگار دعا کن که مرا مال فراوان نصیب گرداند. پیامبر گفت: وای بر تو ای ثعلبه! دارایی اندکی که شکر آن را به جا آوری بهتر است از فراوانی که توان به جاآوردن شکر آنرا نداشته باشی. ثعلبه گفت: به الله پاک سوگند، اگر خدا روزیی مرا زیاد کند حق هر صاحب حقی را به او میرسانم. پیامبر او را دعا کرد. او گوسفند خرید و تعداد گوسفندانش چنان فزونی یافت که کوچههای مدینه بر آنها تنگ شد. مدتی بعد، ثعلبه چنان فریفتهٔ مال دنیا شد که تنها برای ادای نمازهای پنجگانه به مسجد میآمد و پس از اقامهٔ نماز دوباره به طرف گوسفندان خود بر میگشت، تعداد گوسفندان او روز به روز بیشتر شد تا آنجا که چراگاههای اطراف مدینه گنجایش آنها را نداشت و او آنقدر به مال و دارایی پرداخت و از مسلمانان کناره گرفت که تنها هفتهای یکبار برای ادای نماز جمعه حاضر میشد و سپس به شتاب دنبال گوسفندانش میرفت. گوسفندان او زیادتر شدند و او تمام وقت متوجه آنها گردید و نماز جمعه و نمازهای جماعت را نیز ترک گفت. در آن زمان خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا (توبه: 103) نازل شد. پیامبر دو نفر را طی نامهای مأمور جمعآوری زکات کرد. آنها نزد ثعلبه آمدند و نامه فرستاده خدا را برایش خواندند. او گفت: فعلاً پیش دیگران بروید وقتی از کار بقیه فراغت حاصل کردید نزد من بیایید، ایشان نیز چنان کردند. آنگاه ثعلبه گفت: زکات جز خواهر جزیه چیز دیگری نیست. آنها به مدینه برگشتند، پس خدا آیه «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ(75) فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُواْ بِهِ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ(76) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ(77)»، را نازل کرد.
مفسران می أفزایند: یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... واین آیه نازل شده است. راوی میگوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول الله صلی الله علیه وسلم تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما میکنم. اما رسول الله خطاب به وی فرمودند: الله متعال مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول الله از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، أبوبکر صدیق(رض) نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت،

بعد از او، عمر(رض) و عثمان(رض) نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، درخلافت عثمان(رض) مُرد.

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۶﴾

پس چون (الله) از فضل خويش به آنان بخشيد بدان بخل ورزيدند و سرپيچي كردند، و روي گردان شدند.(۷۶)

تفسير :

«فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: وقتی خداوند متعال بر آنها با دادن روزی فضل وکرم کرد و آنها را بعداز فقر بی‌نیاز ساخت، «بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (76)»: دست به بخالت زدند از إنفاق آن دریغ ورزیده و پیمان را نقض و از اطاعت الله و پیامبرش سرباز زدند. در حالیکه بر این اعراض خویش مصر و احرار کننده بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴿۷۷﴾

پس در عقب عهدشکنی‌شان (و به سزای آن، الله) نفاق را در دل‌هایشان باقی گذاشت تا روزی که با او ملاقات کنند، به سبب اینکه در چیزی که با او وعده کرده بودند وعده خلافی کردند و به سبب اینکه دروغ می‌گفتند. (۷۷)

تفسير :

«فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اَللّهَ ما وَعَدُوهُ»: این بُخل منجر به رُسوخ نِفاق در قلب های آنها تا هنگام مرگ شد، چون پیمان خویش را با الله متعال شکستند و دست به وعده خلافی زده، واضح است که خلف وعده با الله متعال و بخل نسبت به محرومان، انسان را بدعاقبت می‌کند.

از جمله «فِي قُلُوبِهِمْ»: برمی‌آیدکه نفاق، درجاتی دارد: نفاقِ زبانی، نفاق رفتاری و نفاق قلبی. «بِما أَخْلَفُوا اَللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ(77)» و با اظهار غیر از آنچه در نهادشان بود دروغ گفتند و سوگند دروغ یاد نمودند و دست به مکر وحیله زدند. پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. در نهایت امر در می یابیم که: سرچشمه‌ی همه بدبختی‌های انسان، خود اوست.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴿۷۸﴾

آیا ندانستند که الله رازهای پوشیده و سخنهای پنهانی آنها را می‌داند، و اینکه الله از همه غیوب (و پنهانیها) آگاه است.(۷۸)

تفسير :

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْواهُمْ»: استفهام برای توبیخ و سرزنش است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی دانند که الله متعال بر آنچه در دل های خود از قبیل کفر ودشمنی پنهان می دارند مطلع است و اوتعالی اقوال آنها را که در نهان و در بین خود راجع به دشنام دین و طعن پیامبر اُمّی میگویند اطلاع دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: منافقان برای مخفی نگهداشتن توطئه‌های خود تلاش میکنند، ولی خداوند آنان را به اسرارشان هشدار می‌دهد وشناخت ناقص، به سبب عملکرد ناقص است.

«وَأَنَّ اَللّهَ عَلاَّمُ اَلْغُيُوبِ(78)»: و خداوند دانای غیبهاست پس هیچ چیز ویک ذره از جمله آنچه که از منافقان سر می زند بر وی مخفی نمی ماند.
واقعیت اینست که: اگر انسان بداند که الله متعال از آشکار و پنهان او آگاه است، تقوایش زیاد شده، نفاقش از بین می رود و توبیخ نمی شود.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (79 الی 82) در مورد موضوعاتی از قبیلی عیب جویی منافقان از کارهای نیک مؤمنان وسزای آنان، خانه نشینان و تخلف کنندگان از جهاد (غزوۀ تبوک)، بحث بعمل آمده است.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٧٩﴾

کسانیکه برمؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب] از روی میل صدقات [مستحب نیز] میدهند عیب می گیرند و [همچنین] از مردمانی که جز به اندازه توان‌شان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی‌یابند، عیبجویی می‌کنند و آنان را مسخره میکنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد(سزای إستهزاء کنندگان را به آنها میدهد) و براي آنان عذاب دردناكي است.(٧٩)

تفسیر :

«اَلَّذِينَ يَلْمِزُونَ اَلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ فِى اَلصَّدَقاتِ»: مسخره کردن، که بمثابه کار همیشگی منافقان میباشد، خودشان حاضر نیستند به مردم کمک کنند، در مقابل سعی می ورزند؛ کمک های دیگران را هم زیر سؤال و مسخره کردن قراردهند. طوریکه درآیه مبارکه میفرماید:این منافقان کسانی‌اند که دست به عیبجوئی مؤمنانی می زنند که از تَه دل و داوطالبانه صدقه وتبرع میدهند. باید متذکر شد که: تضعیف روحیّه‌ی كمك كنندگان به جبهه، حرام و کاری منافقانه است. منافقان بدین ترتیب می خواهند با تبلیغات واستهزا، مردم را نسبت به جهاد دلسرد و بی‌انگیزه کنند.

«وَاَلَّذِينَ لايَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ»: اگر مقدار اندکی تصدّق کنند، می‌گویند این مقدار اندک در تجهیز لشکری بزرگ چه نفعی دارد؟! و اگر بسیار صدقه دهند می‌گویند اینکار را از روی ریا انجام می دهند و به این ترتیب نه صاحب اندک را معذور می‌دانند و نه ممنون کسی هستند که تصدّق بسیار کرده است.

بصورت کل ملاحظه میداریم که در دید ومنطق منافقان مقدار مال مهّم است، نه انگیزه ها و خصلت ها، لذا إنفاقِ أندك را بر فقیرانِ مؤمن، مورد انتقاد قرار میدهند.

ولی در مقابل بر ما است تا آنچه بر ما لازم است باید بدان عمل کنیم و از استهزای دشمن خوف و ترسی نداشته باشیم. «لایَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ» زیرا پروردگار باعظمت جزای آنان را می دهد. در ضمن قابل تذکر است که در شرع اسلامی مسئولیّت هرکس به اندازه‌ی توان اوست.

مُفَسِر طبری از ابن عباس(رض) روایت کرده است که عبدالرحمن بن عوف چهل اوقیه طلا را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد و یک نفر از انصار فقط یک صاع خرما آورد، منافقین گفتند: عبدالرحمن از روی ریا آن را آورده است. وخدا و پیامبر از آن صاع خرما بی‌نیازند. آنگاه آیه‌ی «سَخِرَ اَللّهُ مِنْهُمْ» نازل شد؛ (طبری ۱۹۴/۱۰.) یعنی الله درمقابل مسخره و ریشخندشان آنها را مجازات می‌کند. یعنی الله متعال سزای طعن و استهزاءشان

را داد اگر به ظاهر روزی چند به آنها مهلت داده شد که تمسّخر نمایند در حقیقت بنیاد سعادتشان قطع میشود و عذاب الیم آمادهشان است. «وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (79)»
عذابی دردناکی را خواهند چشید که عبارت است از عذاب روز آخرت.
قابل یادآوری و دقت است که: مال و ثروت داشتن، شرط إنفاق نیست، باید إخلاص، إیمان و سخاوت داشته باشیم. در آیه‌ی 79 خواندیم که ثعلبه با آن همه ثروت، حقّ واجب الهی را نپرداخت و ابوعقیل که کارگری ساده بود، با اخلاص چند عدد خرما را به جبهه‌ی اسلام کمك کرد.

شأن نزول آیه 79:

در بیان سبب نزول این آیه مبارکه آمده است: زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، مسلمانان را ترغیب نمود که صدقه دهند عبدالرحمن ابن عوف چهار هزار درهم یا دینار حاضر آورد، عاصم بن عدی یکصد وسق خرما که قیمت آن نیز به چهار هزار درهم بالغ میشد تقدیم نمود؛ منافقان گفتند اینها به خود نمائی این مبالغ را میدهند یکی از بینوایان اصحاب ابو عقیل حجاب که برنج و مشقت آمدنی اندکی داشت صاعی از تمر صدقه نمود، منافقان به استهزاء شروع کردند وگفتند وی میخواهد بینی خودرا بەخون به مالد تا در زمره شهدا داخل شود ازیك پیمانه خرمای اوچه ساخته میشود، خلاصه اگر اندك صدقه میدادند یا زیاد از زخم زبان آنها در امان نمی ماندند یکی را طعنه میدادند وآن دیگر را تمسخر میکردند، «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» یعنی الله متعال سزای طعن و استهزاء شان را داد اگر به ظاهر روزی چند به آنها مهلت داده شد که تمسّخر نمایند در حقیقت بنیاد سعادتشان قطع می شود و عذاب الیم آماده‌شان است.
575- بخاری و مسلم از ابومسعود (عقبه بن عمرو) (روایت کرده اند: هنگامی که آیه صدقه نازل گردید ما صدقات را بر پشت خود حمل می‌کردیم و می‌آوردیم. مردی آمد و اموال فراوانی را صدقه داد. برخی گفتند: او این عمل را از روی ریا کرد. دیگری آمد و یک صاع (معادل 04 / 2948 گرم. (فرهنگ دهخدا) خرما صدقه داد. همان‌ها باز گفتند است. پس آیه «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ...» در باره آنان نازل شد(صحیح است، بخاری 1415، مسلم 1018، نسائی در «تفسیر» 243 و ابن ماجه 4155 روایت کرده اند. فتح القدیر 1207).

إنفاق فُقَرا در غزوه تبوک:

فقرا و مستضعفان صحابه نیز از إنفاق مال أندکی که در إختیار داشتند، دریغ نورزیدند و با إحساس شرم آنچه در بساط داشتند، تقدیم نمودند؛ چنانکه ابو عقیل، نصف صاع خرما، آورد و برخی بیشتر و کمتر آوردند و مورد تمسخر منافقان قرار گرفتند.
مؤرخان می نویسند که: بسیاری از مسلمانان فقیر که مالی برای إنفاق و همچنین توشه‌ای برای شرکت در جهاد نداشتند، بسیار اندوهگین گردیدند؛ چنانکه عُلَىَبه بن زید، شبی را در نماز و گریه به صبح رساند و چنین می‌گفت: بارالها! أمر به جهاد نمودی و بدان تشویق کرده‌ای و من چیزی ندارم که در کنار پیامبرت در جهاد شرکت کنم. بنابر این، من حقوقم را بر هر مسلمانی که در حق من ظلمی مرتکب شده است، صدقه می‌کنم و همه را می بخشم. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به او اطلاع داد که الله تمامی گناهنش را آمرزیده است.(المجتمع المدنی، عمری، ص 235.)

بر اساس این داستان و محتوای آن علاوه براینکه نشانه‌هایی از إخلاص و محبت و شوق جهاد برای نصرت دین الله وانتشار دعوت آن درزمین مشاهده میشود، از لطف خدا نیز که شامل مؤمنان مستضعف گردد، نیز سخن گفته شده است. (محمد رسول الله، صادق عرجون، ج 4، ص 443.)
یکی دیگر از این مستضعفان به نام واثله بن أسقع، حکایت خود را این گونه بیان میکند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم ، مسلمانان را به سوی غزوۀ تبوک فراخواند، من نزد خانواده‌ام بودم. وقتی به مدینه آمدم، متوجه شدم که دسته‌هایی از صحابه بیرون شده بودند. درمیان مردم به جستجو پرداختم و اعلان نمودم که چه کسی مرا بر مرکب خود سوار مینماید تا در عوض، سهم خود را از مال غنیمت به او بدهم؟ پیرمردی از انصار گفت: اگر تو را بر مرکب خود سوار نمایم و خوراک بدهم، سهمت از آن من است؟ گفتم: بلی.
گفت که پس به نام الله حرکت کن. بدین صورت من با او رهسپار تبوک شدم و همسفر بسیار خوبی برایم بود. وهنگامی که خداوند، ما را از غنایم برخوردارنمود.(واثله در سریه دومة الجندل با خالد بود.)، سهم من چند شتر بود؛ آنها را از نزد او آوردم تا به او بدهم. او مرتب آنها را از جلو و عقب نگاه کرد؛ سپس گفت: این‌ها همان غنیمت بدست آمده است که با من شرط گذاشته بودی؟ گفتم: بلی. گفت: عجب شتران فربه و خوبی است! آن‌گاه رو به من کرد و گفت: برادر زاده‌ام! شترانت را بگیر و برو، من سهم دیگری در نظر داشتم (هدفش اجر اخروی بود) (جامع الاصول، شماره 6188 - معین السیرة، ص 453.).
بدین صورت واثِله برای برخورداری از أجر أُخروی، از سهم خود در دنیا صرف‌نظر نمود، اما آن مرد انصاری نیز به این دلیل که واثله از ثواب و پاداش اخروی برخوردار گردد، او را بر مرکب خویش سوار نمود و به وی خوراک و توشه داد.
بنابر این، جامعه‌ای که بر اساس تعالیم الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تربیت شده است، دارای چنین مفاهیم ارزشمندی است و تمامی افراد این جامعه، بر اساس معیارهای اصیل اسلامی تربیت شده‌اند و اعضای آن مکمل یکدیگرند. (معین السیرة، ص 453.).
أشعریها نیز به سرپرستی أبو موسی أشعری آمدند تا پیامبر أکرم(ص) آنها را جهت شرکت در غزوه، تجهیز نماید، اما پیامبر نتوانست آنان را تجهیز نماید و سرانجام فقط سه شتر در اختیار آنها گذاشت. (المجتمع المدنی، ص 236.)

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴿٨٠﴾

(لذا ای پیغمبر)، چه برای آنها آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی (برابر است، چون) اگر هفتاد بار برای آنها مغفرت بخواهي الله هرگز آنها را نمی‌آمرزد، این (نیامرزیدن) به سبب آن است که آنها به الله و رسولش کفر ورزیدند و الله مردم فاسق (و کافر) را هدایت نمی‌کند.(۸۰)
تفسیر :
«اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»: ای پیامبر! اگر در حق این منافقان خواه استغفار کنید یا نکنید (طلب بخشودگی بکنی یا نکنی) آنها اهل و شایستۀ مغفرت نیستند، الله متعال هرگز آنها را نمی‌بخشد.

یعنی: طلب بخشودگی و عدم آن از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان طلب بخشودگی بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد. ملاحظه میفرماید که: گناه مسخره کردنِ وتمسخردر دین تا آنجاست که استغفار پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز کارساز نمی اُفتد.

«إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اَللّهُ لَهُمْ»: اگر برای آن‌ها هفتاد مرتبه و بیشتر از آن هم یعنی به دفعات بسیار و با پافشاری و أصرار زیاد، طلب مغفرت بکنی حق تعالی هرگز آنها را نمی‌بخشد. واقعیت همین است تا زمانیکه انسان در خود تغییر إیجاد نه کند و به اصطلاح دردرون خود تحول نیآورد، دعای پیامبر نیزهم در حق اش کارساز نیست.

مفسر زمخشری فرموده است: کلمه‌ی سبعون به صورت مثل درآمده و در سخنان عرب برای تکثیر به کار می رود؛ (تفسیر کشاف ۲۹۵/۲).

«ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ»: به سبب این که آنها به صورتی بسیار ناپسند به الله و پیامبر کافرند؛ چون ایمان را ابراز می دارند و کفر را در نهاد دارند. باید گفت که: الله متعال، در هدایت بخل ندارد، متاسفانه منافقان از قابلیّت اُفتاده أند.

«وَاَللّهُ لايَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِينَ(80)»: والله متعال گروه فاسقان را، آنانی که از طاعت او خارج شده‌اند، یعنی متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی شوند. کفر، مانع مغفرت، و فسق، مانع هدایت است.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴿٨١﴾

تخلف کنندگان از جهاد (غزوۀ تبوک) به نشستن خود در خانه‌هایشان بر خلاف رسول الله خوشحال شدند، و خوش نداشتند که با مالها و جانهایشان در راه الله جهاد کنند، وگفتند: (به پیروان خود) در گرما (به جهاد) بیرون مشوید، بگو: آتش جهنم بسیار گرمتر و سوزانتر است اگر می‌دانستند.(۸۱).

تفسیر :

«فَرِحَ اَلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اَللّهِ»: آن دسته ازمنافقین که درغزوه‌ی تبوک، از پیامبر صلی الله علیه وسلم تخلف ورزیدند، و به عنوان مخالفت با فرمان او بعد از خروج آنها نشستند و بیرون نرفتند، یعنی آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و در نهایت شیطان لعین، آنها را از همراهی بارسول الله در غزوه تبوک بازداشت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به آنان اِجازه فرمود تا در مدینه برجای شان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و تخلف از جهاد، شادمان شدند.

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ» واقعیت امر اینست که: شادی به خاطر نرفتن به جبهه و تخلّف از فرمان پیامبر، نشانه‌ی نفاق است.

کلمه: «مخلفون» از خلف به معنی پشت سرکسی است که رفته است.

«بِمَقْعَدِهِم» میگوید: این آیه به دو معناست: یعنی با نشستن خود، ابن‌جوزی در مورد آیۀ: «خِلَفَ رَسُولِ اللَّهِ» یا به معنی بعد از رسول الله و یا به معنی مخالفت با رسول الله است. (زادالمسیر، ج 3، ص 478.)

إبن کثیر میفرماید: در این آیات الله، به نکوهش منافقانی پرداخته است که در غزوه تبوک همراه مسلمانان شرکت نکردند و ماندن در مدینه را بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم ترجیح دادند؛ چراکه که آنان، جهاد با مال و جان را در راه الله ناپسند دانستند و به یکدیگر گفتند: «لَا تَنفِرُواْ فِي الحَرِّ» در این گرما بیرون نشوید. خداوند به پیامبرش میگوید: در جواب آنها بگو: «قُل نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّا»: یعنی آتش دوزخ که به خاطر أعمالتان، منتظر شما است، گرمای بیشتر از این دارد. (تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 376.)

«وَكَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اَللهِ»: سبب این نفرت منافقان از جهاد، حِرص و بُخل شان بر مال و جان، عدم إیمان وإخلاص و نِفاق‌شان بود و دوست نداشتند به جهاد بروند.

«وَقالُوا لاتَنْفِرُوا فِی اَلْحَرِّ»: منافقان برای بازداشتن مردم از جهاد، با تبلیغ دلسرد کننده وإخلال‌گری، مشکلاتی چون گرم بودن هوا رابهانه قرار میدهند. و به یکدیگر میگفتند: در این گرما بیرون نروید، منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا عزم آنها رادر رفتن به جبهه جِهاد سُست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان الله و رسولش سفارش کنند.و یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند.

مفسرابو سعود گفته است: از این رو گفته است: «وَكَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اَللهِ»: تا اعلام دارد: علی رغم این که جهاد در راه الله برای رسیدن به آمال ومقاصد شریف است و داوطلبان در آن به مسابقه برمی‌خیزند، اما آنها ازآن ناخرسند بودند، همان‌طور که ازناپسندترین زشتی‌ها یعنی نشستن وگوش ندادن به دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم مسرور و خوشحال بودند وبرادران خودرا به شرّ وفساد توصیه کرده و میگفتند: در فصل گرما به جهاد نروید. آنها در ذات خود سه خصلت زشت وبدی را جمع کرده بودند: کفر وگمراهی و شادی از نشستن، ناخرسندی از رفتن به جهاد، و نهی دیگران از رفتن به جهاد. (ابو سعود ۲۸۶/۲.) خدا در رد آنها فرمود: «قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» ای محمد! به آنها بگو: آتش جهنم که به سبب این سست کاری و سهل انگاری و امتناع از رفتن به جهاد در آن در می‌افتید گرمتر از هر گرمایی است که خود را از آن برحذر می دارید؛ چون گرمای دنیا ناپایدار است و رفتنی، اما گرمای جهنم پایدار است و تمام نشدنی، پس چرا از جهنم هراس ندارید؟

مفسر امام زمخشری در این مورد می نویسد: این بیان به منزله‌ی جاهل دانستن آنها است؛ زیرا آن که مشقت یک ساعت را تحمل نمی‌کند و به همین سبب با سختی ابدی مواجه میشود، از هر نادانی نادانتر است. (تفسیرکشاف ۲۹۶/۲.)

«لَوْكانُوا يَفْقَهُونَ(81)»: منافقان، ظاهربین بودند وشناخت عمیق نداشتند، اگر واقعاً منافقان فهم، شعور و درک حقایق این امور و نصوص شرعی و اسرار احکام را میدانستند دست به فساد نمی زنند و از جهاد و معصیت الله متعال تخلف نمی ورزند.

خواننده محترم!

این آیه مبارکه که در مورد جنگ تبوك است، سه نشانه را برای منافقان ذکر کرده است:

الف: از جبهه نرفتن به جای پشیمانی شادند.

ب: جهاد با مال و جان بر ایشان سنگین است.

ج: دیگران را از جبهه رفتن منع می‌کنند.

طبق آيات گذشته، منافقان مانع كمك مالی ديگران می‌شدند، مطابق اين آيه نيز از حضور در جبهه، تخلّف می‌كنند و ديگران را هم دلسرد می‌كنند.

شأن نزول آيه 81:

- : ابن جرير از ابن عباس(رض) روايت كرده است: رسول الله در ايام تابستان دستور داد مسلمانان بسيج شوند و با او به جنگ كفار بشتابند. چند نفر گفتند: ای رسول الله! گرما بسيار شديد است وماتوان رفتن به جنگ را نداريم، در اين گرمای شديد إعلام جهاد نكن. پس الله متعال آيه: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ-٨١» را نازل كرد (طبری 517048 در اين اسناد عطية عوفی ضعيف و متروک است.).

578- و نيز از محمد بن كعب قرظی روايت كرده است: رسول الله در اوج گرمای هوا به سمت تبوک حركت كرد. مردی از بنی سلمه گفت: در اين گرمای سخت به جنگ نرويد. پس «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً...»، نازل شد (طبری 17050 به قسم مرسل روايت كرده است.).

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿٨٢﴾

اكنون آنها بايد خنده كم و گريه بسيار كنند، اين جزای كارهايی است كه می‌كردند. (٨٢)

تفسير :

«فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً»: بايد گفت: خنده‌ها وخوشی‌های چند روزه‌ی منافق، حسرت وگريه‌های طولانی در پی‌دارد.

منافقان اگر بدانند كه به خاطر ترك جهاد، چه مكافات وپاداش‌هايی را از دست داده و چه فرصت‌ها و نعمت‌هايی را كفران كرده‌اند، بايد كمتر شادی كنند و بسيار بگريند، گرچه گريه‌ی مادام‌العمرشان هم در برابر گريه‌های طولانی قيامت، چيزی نيست!

مفسر تفسير الميسّر می نويسد: بگذار تا در دنيا بخندند، چقدر بقای آن‌ها در آن كوتاه است؟! اين‌ها به علت إسرافی كه در استهزای به دين و در كنار الله كردند و به مؤمنان تمسخر زياد نمودند در آخرت گرية بسيار خواهند نمود.

ابن عباس(رض) گفته است: دنيا مدتش كوتاه است، پس تا می‌خواهند در آن بخندند و وقتی زمان دنيا سر آمد و نزد پروردگار باعظمت رفتند گريه را شروع می‌كنند كه پايان ندارد. (مختصر ابن كثير ١٦٠/٢.)

«جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ(82)»: اين عذاب پاداش انواع نافرمانی است كه مرتكب شده‌اند.

قابل تذكر است كه: اين آيات، ما را به مطالب زير آشنا می كند:

1- اينكه در هر دوره و زمانی - مردمی سرگشته و بيماردل هستند و حقيقت را درک نمی كنند و برای سرپوش گذاشتن بر نفاق و حمايت از خود و از كارهای ناپسندشان، از مؤمنان، انتقاد می كنند. قرآن نيز رازشان را آشكار و نيت پليدشان را بر ملا می كند و سپس به سرانجام كردارشان گرفتار می شوند و آمرزش برايشان سودی ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (83 الی 89) در مورد مسايلی از قبيلی برخورد پيامبر با سران منافقان و اجازه گرفتن آنان برای شركت نكردن در جهاد و دفاع از حق و وطن بحث بعمل می آيد.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴿٨٣﴾

پس اگر الله تو را (از غزوۀ تبوک) به سوی طائفۀ از منافقین باز گرداند پس ایشان از تو برای بیرون شدن به جهاد اجازه خواستند، بگو: هرگز با من برای جهاد بیرون نخواهید شد، و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید، چون شما اول بار به نشستن راضی شدید پس اکنون هم با خانه نشینان بنشینید. (۸۳)

تفسیر :

«فَإِنْ رَجَعَکَ اَللّهُ إِلی طائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ»: و اگرالله متعال تو را سالم ازغزوۀ تبوک بازگردانید وگروهی ازمنافقان بدون عذر تخلف ورزیدند نزد تو آمدند، واز تو برای بیرون آمدن همراهت در غزوه دیگری اجازه خواستند، «فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَلَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا»: «بگو» به آنان: شما هرگز بامن برای جهاد بیرون نخواهید آمد. هرگز افتخار وشرف آنرا نخواهید یافت که در کنار من بادشمنان الله وارد کارزار شوید، بس است همّت و شجاعت شما به ما معلوم شد و اسرار دل‌های شما در وهله اوّل مکشوف گردید شما هیچگاه نمی توانید با ما برآئید و در مقابل دشمنان اسلام جوهر شجاعت خود را نشان دهید، به زحمت شما حاجتی نیست.

تعجب باید کرد منافقان: هنگام حرکت به جبهه جهاد (غزوه تبوک)، اجازه‌ی ماندن را می خواستند و عذرهای متعددی را پیش کش میگردند، و هنگام بازگشت، اجازه‌ی خروج وحرکت!

«إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» در بار اول از آمدن با من خودداری کردید و برای غزوه‌ی تبوک بیرون نیامدید. «فَاقْعُدُوا مَعَ اَلْخالِفِينَ (83)» پس در مدینه در نهایت ذلّت و حقارت و در کنار متخلفان دیگر از قبیل ناتوانان و زنان به کنج خانه قرار گیرید و آنچه را پسندیده‌اید، بر آن بمیرید تا مزه عذاب الهی را خوب بچشید.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴿۸۴﴾

بر هيچيك از آنها كه بميرد نماز (جنازه) نخوان، و بر كنار قبرش (براي دعا و طلب آمرزش) نايست چرا كه آنها به الله و رسولش كافر شدند، و در حالي كه فاسق وبی ایمان بودند از دنیا رفتند.(۸۴)

تفسیر :

«وَلا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَلا تَقُمْ عَلی قَبْرِهِ» وتو ای پیامبر! بر جنازۀ هیچ یک از این منافقان نماز اقامه مکن؛ چون نماز تو رحمت است حال این که آنها شایسته‌ی رحمت نیستند. و بر قبرش به منظور دعا نایست.

دومین مجازات منافقان این است: «وهرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان که بمیرد، نماز جنازه نگذار و بر سر قبرش نایست، قبلاً چنان بود که وقتی کسی دفن می شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر قبر وی می‌ایستادند وبرایش دعا میکردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه تان» و بر آن نماز نمی‌گزاردند.

همچنین عمر(رض) بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حذیفه بن یمان(رض) بر او نماز نگزارد زیرا حذیفه، امین راز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقا می‌شناخت.
«إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ»: چون آنها در طول زندگی منافق بودند، ایمان را به ظاهر ابراز می‌داشتند و در باطن کافر بودند.
«وَماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ (84)»: بر نفاق خود مردند و از اسلام خارج بوده سر تمرد و نافرمانی داشتند.
بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خباثت که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است.
این آیه مبارکه درباره‌ی عبدالله ابن ابي ابن سلول نازل شده است.

شأن نزول آیه84 :

580- بخاری و مسلم از ابن عمر(رض) روایت کرده اند: چون عبدالله بن‌ابی سرکرده منافقان در مدینه مرد، پسرش به حضور رسول الله (آمد و از ایشان خواهش کرد پیراهن خود را بدهد تا آن را کفن پدرش کند، پیامبر پیراهن خود را به او داد. پس از پیامبر خواست که بر جنازه پدرش نماز بخواند. سرور کائنات برخاست تا بر او نماز بخواند، اما عمر بن خطاب (جامه رسول الله را گرفت و گفت: ای فرستاده الله! آیا می خواهی بر جنازه او نماز بخوانی؟ با وجود این که پروردگارت تو را از نمازخواندن بر منافقان منع فرموده است. پیامبر گفت: ایزد تعالی در این باره مخیرم ساخته و گفته است: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً (توبه: 80)» و من بیش از هفتاد بار بر ایشان طلب آمرزش میکنم. عمر فاروق گفت: اما او منافق بود. سپس رسول الله بر جنازه او نماز خواند. آیه «وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ» نازل شد. ازآن پس رسول الله برجنازه منافقان نماز نخواند. (صحیح است، بخاری 1269، مسلم 2774، ترمذی 3098، نسائی 4 / 37، 37، در «تفسیر» 244، ابن ماجه 1523، واحدی 520، بیهقی 3 / 402 و در «دلائل» 5 / 287 از ابن عمر روایت کرده اند. به «زاد المسیر» 741).
قابل تذکر است که: نهی الله متعال از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتاً بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربت‌ها در حق مؤمنان می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هرکس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است».
از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه اُحُد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان(رض) راجع به فضیلت ایستادن برسرقبر مؤمن آمده است:رسول‌الله صلی الله علیه وسلم چون ازدفن مرده فارغ میشدند، برسرقبرش می‌ایستادند و میفرمودند: «برای برادرتان آمرزش بخواهید وبرایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم‌اکنون مورد پرسش قرار می‌گیرد».

یادداشت:

عبدالله بن اُبَی بن سلول که به إبن سُلول نیز شهرت دارد، یکی از اشخاص مشهور یثرب بشمار میرفت که رهبریت و ریاست قبیله خزرج را بر دوش داشت.

مسلمانان وی را رهبر منافقان صدر اسلام بشمار می اورند. نام وی عبدالله و کنیه‌اش ابو حباب گزارش شده است. نسب وی به قبیله خزرج می رسد و شجره‌اش را «ابو الحباب، عبدالله بن أُبّی بن مالک بن حارث خزرجی» نقل کرده اند. (ابن هشام الحمیری السیرة التبویه صفحه 306 جلد2).
عبدالله ابن ابی ابن سلول، در ذیقعدۀ سال نهم هجری در گذشت. (تاریخ الاسلام، ذهبی، المغازی، ص 659).

داستان نماز خواندن پیامبر(ص) بر جنازه عبدالله ابن ابی ابن سلول:

نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه وسلم بر جنازه عبدالله ابن ابی بنا بر تظاهر نامبرده به مسلمانی بود و از طرفی دیگر در این صدد بود تا دلگرمی فرزندش را که مسلمانی مخلص بود، بدست بیاورد. و فرزندش در غزوۀ بنی مطلق از پیامبر اجازه خواست که گردن پدرش را بزند. همچنین هدف از نماز خواندان پیامبر صلی الله علیه وسلم بر جنازه ابن ابی سلول همانا تألیف قلب پیروان و خویشاوندان عبدالله ابن ابی سلول بود؛ زیرا او سرپرستی گروه بزرگی از منافقان مدینه را بر عهده داشت و این عمل پیامبر شاید آنان را وادار می‌نمود تا توبه نمایند و دست از نفاق بردارند به طور حتم ابا ورزیدن پیامبر از خواندن نماز بر جنازۀ عبدالله ابن ابي ابن سلول، مذلتی بزرگ برای خویشاوندان و فرزندان او به حساب می‌آمد. بنابراین، پیامبر آن چه را صلاح می دانست، در حق ایشان اعمال نمود تا اینکه از جانب خداوند به صراحت از خواندن نماز بر منافقان منع گردید. (السیرة النبویة، ابی شهبه، ج 2، ص 533-534).
پیامبر از اینکه جامۀ خود را به عبدالله بخشید تا او را در آن کفن نمایند، و از طرفی دیگر بیانگر این که هرگاه از ایشان چیزی خواسته می‌شد به خاطر مناعت طبعی که داشت، از آن ابا نمی ورزیدند. (صحیح السیرة النبویة، ص 621-622.) درصدد جبران احسانی بود که عبدالله در حق عباس، کاکای پیامبر، انجام داده بود؛ چرا که روز بدر وقتی عباس اسیر شد، عبدالله به او جامه‌ای داد.
مرگ سر کرده منافقان موجب گردید تا حرکت نفاق در مدینه رو به زوال نهاد؛ چنانکه در سال دهم هجری نمی‌توان هیچ گونه حضور چشمگیری از منافقان درمدینه، مشاهده نمود و به جز تعداد اندک و ناشناسی که فقط رازدار پیامبر، حذیفه ابن یمان، آنها را می‌شناخت، کسی دیگر باقی نماند. (در اسات فی عهد النبوه، شجاع، ص 221.) حتی عمر ابن خطاب بر جنازه افراد مجهول‌الحال نماز جنازه نمی خواند مگر اینکه حذیفه در آن جنازه شرکت می‌داشت؛ زیرا پیامبر به ایشان اسامی منافقان را گفته بود. (معین الرسول السیرة النبویة، ض 464.)

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴿٨٥﴾

مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، (این براي آنها نعمت نیست بلکه) الله مي خواهد به وسیله آن، آنها را در دنیا عذاب کند، و جانشان در حال کفر بیرون رود.(٨٥)
تفسیر :
باید یادآورشد که: منافقان صدر اسلام، از مال، فرزند و امکانات فراوانی برخوردار بودند،ولی مسلمانان این گونه نبودند وخطر مجذوب شدن مسلمانان در کار بود که این آیه

مباركه و آيه‌ی اين سوره كه با اندك تفاوتی در لفظ، مشابه اين آيه است، به مسلمانان هشدار می دهد (مختصر ابن كثير ۱۳۸/۲).
امام نسفی در حكمت تكرار آن ميگويد: «تكرار آن برای تأكيد است تا مخاطب هميشه اين معنی را در نظر داشته باشد، در عين حال كه هر آيه در جای خود پيام خاص خود را دارد، از جمله آنكه اين آيه، بيانگر سومين مجازات معنوی منافقان است».
«وَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ أَوْلادُهُمْ»: و آنچه را خدای تعالی به آن ها از قبيل اموال و اولاد داده را نيكو نشمار و مايه‌ی تعجبت نشود.
«إِنَّما يُرِيدُ اَللّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِها فِي اَلدُّنْيا»: الله متعال اراده دارد تا اين پديده‌ها را مايهٔ مشكلات و مشقت‌های آنان بگرداند، و در دنيا به وسيله‌ی مصايب و گرفتاری آنها را عذاب دهد. چون اين منافقان بر اين اموال حرص و در آن اضطراب دارند و رضايت از قلب‌های آن‌ها بيرون شده است.به ياد داشته باشد ومتوجه باشيد كه: مال و اولاد، گاهی مايه‌ی آزمايش وعذاب الهی است، نه رفاه و خوشبختی.
«وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ(85)»: ارواح اين‌ها از بدن‌های‌شان به سختی و مشقت توأم با كفرشان كه به سبب آن در دوزخ جاودان شدند بيرون خواهد شد بنابر اين زندگی آن‌ها كلاً بدبختی و مرگ‌شان مشقت است. بايد گفت كه: ملاك ارزشها، حسنِ عاقبت و با ايمان مردن است، نه زرق و برق چند روزه‌ی دنيوی.
«زَهوق»: به معنای خارج شدن همراه با سختی، تأسّف و حسرت است.

وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ﴿۸۶﴾

وهنگاميكه سوره ای نازل شود كه به الله ايمان آوريد و همراه پيغمبرش جهاد كنيد، كسانی كه از آنها (گروه منافقان) توانائی دارند از تو اجازه مي‌خواهند و مي‌گويند: بگذار ما با قاعدين (آنها كه از جهاد معافند) بوده باشيم.(۸۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

مراد از «سُورَةٌ» مجموعه‌ای از آيات است كه موضوع خاصّی را بيان می‌كند.
لذا به قسمتی از يك سوره نيز «سوره» گفته شده است.
تفسير :
«وَإِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ»: و اگر خدای تعالی بر پيامبر خود سوره‌ای از قرآن نازل كند كه «أَنْ آمِنُوا بِاللّهِ وَجاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ»: به صدق و يقين به الله ايمان بياوريد وبا پيامبرش برای نصرت و ياری حق و اعزاز دين تلاش و جهاد كنيد، و جهاد در راه او فرا بخواند. و نبايد فراموش كنيم كه: جهاد، لازمه‌ی ايمان به خداست. «اِسْتَأْذَنَكَ أُولُوا اَلطَّوْلِ مِنْهُمْ»: افراد ثروتمند واهل وسعت روزی آنهارا خواهی ديد كه از پيامبر در تخلف از جهاد اجازه می‌طلبند. ضعف، نفاق و ترس خود را ازرفتن به جهاد، با اجازه‌ی مرخّصی توجيه نكنيم. منافقان عذری می تراشند و از تو اجازه ميخواهند كه بگذاری در شهر مدينه بمانند؛ گويا از كمال بی‌غيرتی و نامردی شادند كه چون نام جنگ وخطر را بشنوند ميخواهند مانند زنان، أطفال وضُعَفا وريش سفيدان در خانه بنشينند، و بعد از إينكه خطر جنگ از بين رفت و زمان أمن و آسايش آيد سخنها كلان كلان می زنند طوريكه در (سوره أحزاب/آيه 19) اين خصوصيت منافقان چنين بيان نموده است: «فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ

بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ» (هرگاه (لحظات) بیم (و جنگ) پیش آید، آنان را می‌بینی چنان به تو می‌نگرند که چشمانشان (در حدقه) میچرخد، همچون کسی که مرگ او را فرا گرفته، پس همین که ترس ازمیان رفت، زبان‌های تند وخشن (خود را) بر شما می‌گشایند، در حالیکه نسبت به خیر (مال و غنیمت) بخیل هستند، آنان ایمان (واقعی) ندارند و الله متعال اعمالشان را محو نموده؛ و این کار بر خداوند آسان است.).

«سَلَقُوكُمْ»: از «سلق»، به معنای مغلوب کردن و شکست دادن است، یعنی میخواهند باتبلیغات وزخم زبان خود مسلمانان رامغلوب کنند و شکست دهند.

منافقان، هرگز خیرخواه شما نیستند؛ به هنگام خطر از کمك و حضور در جبهه بُخل می ورزند.

«أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ»: و پس از برطرف شدن خطر، به جمع غنائم حریص هستند.

منافقان، کم کار و پُرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترین مردم و هنگام آرامش طلبکارترین مردم هستند.

ترس، بخل، زخم زبان و توقّع نابجا از نشانه‌های بارز منافقان بشمار می رود.

«وَ قالُوا ذَرْنا نَكُنْ مَعَ اَلْقاعِدِينَ(86)»: میگویند: بگذار ما هم با آنهایی بمانیم که به خاطر عذر به جهاد نمیروند. این خواست آنها ازین روست که در دل‌های‌شان جبن و احساس شکست فراوانی نهفته است.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴿٨٧﴾

(به جهاد نرفتند بلکه) راضی شدند که همرای تخلف کنندگان باشند، و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده است، پس آنها نمی‌فهمند.(۸۷)

تفسیر :

«رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ اَلْخَوالِفِ»: راضی شدند که با زنان ومریضان و ناتوانان که تخلف ورزیده و در منزل ماندند، بمانند.

منافقان راضی شدند تا با زن هایی خویش باشند و مانند زنان اطفال و مریضان و ناتوانان نمی خواهند به جهاد بروند.

«وَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ»: برقلبشان مُهر زده شد، صفات مردانگی از قبیل شجاعت، ثبات و هِمّت بلند از آنها سلب شد. واضح که دل های منافقان مرده‌اند.

«فَهُمْ لايَفْقَهُونَ(87)»: پس آن ها نمی فهمند که در جهاد و اطاعت پیامبر چه سعادتی و در تخلف چه بدبختی و شقاوتی مقرر است؟ واقعیت هم همین است که: دنیا طلبی، رفاه زدگی و روحیّه‌ی نفاق، دید صحیح و شناخت عمیق را از انسان می‌گیرد.

لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿٨٨﴾.

ولی پیامبر وکسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، ایناننـدکه همه نعمت‌های[دنیا وآخرت]برای آنان است واینها کامیاب‌اند.(۸۸).

«لكِنِ اَلرَّسُولُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ»:

تفسیر :

مفسر إمام رازی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: بعد از اینکه حال وأحوال منافقان شرح یافت، به شرح حال، پیامبر و مؤمنان را به بیان میگیرد؛ که آنها از بذل مال و جان و طلب رضایت الله متعال و تقرب به او دریغ نورزیدند. (تفسیر رازی ۱۵۷/۱۶.)؛ یعنی

اگر آنها تخلف ورزیده و به جهاد نرفتند، دیگران با اعتقاد و نیتی خالصانه‌تر به جهاد رفتند. بناءً ما نباید از عدم شرکت منافقان و مرفّهان در غزوات، نگران و تشویش داشته باشیم.
قابل ٍ تذکر میدانم که: تنها إیمان به پیامبر کافی نبوده، بلکه معیت و همراهی با او نیز لازم است. و به تمام صراحت باید گفت که: رستگاری حقیقی وواقعی، تنها وتنها در سایه‌ی ایمان و جهاد است.
«وَ أُولئِکَ لَهُمُ اَلْخَيْراتُ وَ أُولئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (88)»: برای این‌ها خوبی‌های دوجهان یعنی دنیا و آخرت از قبیل نصرت، عزّت، کسب حلال از طریق به دست آوردن غنائم، شهادت و بخشش گناهان است و آنها با رضوان إلهی رستگار خواهند بود و در بهشت سکونت خواهند کرد، چون این‌ها پیروزی را دریافتند و از هر خطری نجات یافتند. مجاهدان در همه حالات رستگاراند، چه به پیروزی دست یابند و چه در ظاهر شکست بخورند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿٨٩﴾

الله برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر [درختان] آن نهرها روان است و در آن همیشه اند این همان پیروزی بزرگ است.(٨٩)
تفسير :
«أَعَدَّ اَللّهُ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ»: پاداش مجاهدان، پیش از پیش آماده شده است، یعنی در مقابل ایمان و جهادشان الله متعال برای مؤمنان مجاهد، بهشت‌هایی را تدارک دیده که از زیر درختان و قصرهایش نهرها جاری است.
«خالِدِينَ فِيها»: آنها در نعمت مستمر جاودان در بهشت خواهندماند. «ذلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ(89)»: این است رستگاری بزرگ وسعادتی که بعد از آن هیچ سعادتی باتری از آن یافت نمیشود و اصلاً بهتر از آن وجود هم ندارد. إقامت دائمی در بهشتِ رحمت الهی، سعادت واقعی است.که الله متعال نصیب همه ای ما بگرداند.

خوانند گان گرامی!

در آیات (90 الی 92) در مورد تخلف کنندگان از جهاد و پذیرش معذرت جمعی دیگر، از این تخلفگران بحث بعمل می آید.

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٩٠﴾

و معذوران بادیه نشین (نزد تو) آمدند تا برایشان اجازه داده شود (به تخلف از جهاد). و آنانی که به الله و رسول او دروغ گفتند، (بدون هيچ عذري در خانه خود) نشستند. به زودي كساني را كه از آنها كافر شدند (و معذور نبودند) عذاب دردناكي خواهد رسيد.(٩٠).

خواننده محترم !

در آیات متبرکه هذا بعد از بیان أحوال منافقان مدینه اینک به بیان أحوال منافقان عرب پرداخته است. از مجموعه دیگری از معذورین به جهاد بحث بعمل آمده است: همچنان در مورد اینکه: چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می شویم:

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المعذرون»: جمع معذر، عذرخواهان، معذرت تراشان. «أعراب»: عربهای بادیه نشین،

صحراگرد، مانند: بنی أسد و غطفان. «کذبوا الله»: به خدا دروغ گفته اند. «سیصیب»: (صوب): خواهد رسید.
تفسیر :
«وَجاءَ اَلْمُعَذِّرُونَ مِنَ اَلْأَعْرابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ»: در غزوه تبوك ، بعد از اینکه فرمان سپه بری عمومی برای مسلمانان صادر شد، و همچنان برای آنعده از کسانیکه که: إمکان إشتراک در غزوه را نداشتند، إبلاغ شد تا معذرت و دلیل عذر خویش را خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان بدارد، و رسماً إجازه عدم إشتراک در غزه تبوک أخذ نمایند.
در آیه مبارکه میفرماید: «جاءَ الْمُعَذِّرُونَ» یعنی: گروهی از بادیه نشینان عرب، عذر و بهانه‌هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان أعراب بودند. مفسر بیضاوی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: آنها عبارت بودند از طایفه‌های «أسد» و «عطفان» که ناتوانی و كَثرَت عیال را بهانه قرار دادند. (تفسیر بیضاوی ص ۲۳).
«وَ قَعَدَ اَلَّذِينَ كَذَبُوا اَللّهَ وَ رَسُولَهُ»: دروغ، تنها با زبان نیست، عمل إنسان نیز گاهی نشانِ دروغ بودن إدّعاست. طوریکه میفرماید: آنهایی که در إدعای إیمان به الله و پیامبر کاذب بودند، تخلف ورزیده دروغ گفتند و به جهاد نرفته و نشستند. آنها جمعی بودند که نه تنها به جهاد نرفتند بلکه برای تخلف خود معذرت هم نتراشیدند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

1 - کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
2 - کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی اساسی پیش‌افگندند و اجازه نشستن خواستند.
3 - کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«سَيُصِيبُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ(90)» برای آنان وعیدی است سخت و شدید؛ یعنی خدا به آن متخلفانی که در ادعای ایمان دروغ گفتند، به وسیله‌ی کشته شدن و به اسارت در آمدن در دنیا و آتش دوزخ در آخرت عذاب دردناک خواهد داد.
ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: که این آیه درباره گروهی از قبیله بنی‌غفار نازل شد.

توضیح مختصر در باره این آیات:

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم تصمیم گرفت به غزوه تبوک یعنی به جنگ رومیان برود، به یارانش اعلام نمود که برای جنگ با ارتش روم آماده باشند. هیئات های هم به أطراف گسیل داشت و به مردم عرب و أهل مکه خبر داد که: در این جنگ شرکت کنند. خیلی کم اتفاق می أفتد که پیامبر به جنگ برود و این گونه آشکارا مسیر جنگ را اعلام نماید. اکنون که موقعیت بسیار حساس و دشمن، سرسخت و ستیزه گر و قضیه بغرنج است، بی پرده به همه کس إعلام نمود که: عازم جنگ با أرتش روم می باشد و جنگ أفزار و آمار دشمن را برای مسلمانان گفت، تا آمادگی بیشتر داشته باشند. پیامبر، مؤمنان را برای این پیکار، تشویق می کرد که همان‌دم قسمتی از سوره‌ی توبه نازل گشت و آنان را برای نبرد با باطل و بذل أموال خویش فراخواند تا در این راه قدم بردارند.

مسلمانان تا ندای جان بخش پیامبر را شنیدند، بر همدیگر پیشی میگرفتند و با شتاب تمام، ساز و برگ رزم را تدارک دیدند و همه ی قبایل و دسته ها از هر سو به مدینه سرازیر شدند و به جز اشخاصی مریضی منافق درمانده و سه نفر از مسلمانان به همه در برابر فرمان خدا و پیامبر گردن نهادند، و حتی مساکین وفقرا هم از محضر پیامبر می خواستند که مرکب سواری و جنگ افزار را در اختیارشان بگذارد تا شرکت کنند. پیامبر در جواب اینها فرمود: «لا أجد ما أحملكم عليه...» این امکان را ندارم تا در اختیارتان بگذارم... (بنقل از تفسیر فرقان).

بازگشت از غزوه تبوک به مدینه:
و حکم قرآن در مورد تخلف‌کنندگان و مسجد ضرار:

پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از بیست روز اقامت در تبوک، عازم مدینه شد. (صحیح السيرة النبوية، ص 603) و قبل از رسیدن به مدینه، دستور به تخریب مسجد ضرار داد شد.

مؤرخان مینویسند بعد از اینکه مردم شهر از قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع حاصل کردند؛ مردم، زنان وکودکان در خارج از مدینه به استقبال ایشان رفتند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم اول به مسجد تشریف برد و در آنجا دو رکعت نماز خواند؛ سپس به مجالست با مردم پرداخت و متخلفان آمدند. آنها از چهار قشر بودند: عذر برخی از آنان، عذر شرعی بود و خداوند آنها را معذور ساخته بود؛ عده‌ای از متخلفان هیچ گونه عذری نداشتند، اما توبه نمودند و توبهٔ آنان نزد الله متعال پذیرفته شد و گروهی دیگر از منافقان اطراف مدینه وعده‌ای از منافقان داخل شهر مدینه بودند که به ترتیب در مورد هر یکی از آنها بحث بعمل می آید:

متخلفین که دارای عذر شرعی بودند:

در آیه متبرکه ذیل بحث در مورد آنعده اشخاصیکه از اشتراک در غزه تبوک اباء وامتناع ورزیدند وعذر شرعی وواقعی داشتند. عبارت بودند از:

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٩١﴾

(در نشستن از جهاد) بر ضعیفان گناهی نیست و بر مریضان گناهی نیست ونه برکسانیکه چیزی نمی یابند، تا اِنفاق کنند (در جهاد خرج کنند) گناهی نیست. بر آنانی که چیزی نمی‌یابند تا إنفاق کنند (در جهاد) گناهی نیست، به شرطی که برای الله ورسول او خیرخواهی کنند. (چون) بر نیکی کنند گان هیچ راهی (عِتاب و عِقاب) نیست. و الله آمرزنده مهربان است. (٩١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الضُّعَفَاءِ»: جمع ضعیف، پیران، مریضان، کوران، زمین گیران. حَرَجٌ: گناه، ایراد. «نَصَحُوا»: خالص، و صمیمی شدند، نیک اندیش بودند. «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»: بر نیکوکاران ایرادی نیست، سرزنش کنندگان، حق ندارند نیکوکاران را ملامت کنند. (تفسیر فرقان).

تفسیر :

«لَيْسَ عَلَى اَلضُّعَفاءِ وَلا عَلَى اَلْمَرْضى وَلا عَلَى اَلَّذِينَ لايَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ»:

اولین دسته از متخلفان که عذر معقول داشتند عبارتند از: پیرمردان، زنان، کودکان، ناتوانان، مریضان، معلولان، کسانی که ناتوانی عقلی داشتند مانند: دیوانگان، کوران و فقرایی که فقرشان آنها را از اشتراک در جهاد باز میدارد. (زاد المسير، ج 4، ص 485.)
در کتگوری دیگری آنعده از أشخاصی شامل میشوند که به خاطر نداشتند توشهٔ راه نتوانسته أند در غزوه شرکت نمایند؛ «وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ 91». نیز حراجی نیست. یعنی بر بینوایانی که هزینه‌ی جهاد را ندارند، هیچ گناهی وحَرَجٌ در نشستن و نرفتن به جهاد، بالای آنان نیست.
به شرط آنکه عبادت خود را خالص برای الله متعال بگردانند و از پیامبرش پیروی نموده و از نفاق سالم بمانند جهاد از آنان ساقط بوده و برای‌شان فرض نیست. در ایه متبرکه ملاحظه نمودیم که: تکالیف إلهی وشرعی به قدر توان بشر ی وضع شده، وتکالیف خارج از شرع نمی باشد.
«إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ»: یعنی إیمان و عمل صالح داشته باشند، در دل مردم تردید ونِفاق إیجاد نکرده و آنها را مانع نشوند و به فتنه أنگیزی نپردازند، پس اگر چنین أشخاصی به جهاد نروند گناهی بالای شان نیست، طوریکه گفته شده این گتگوری انسانها درشرع معذور شمرده میشوند. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 226).
باید متذکر شد که: عذر گاهی لازم ذات شخص می‌باشد، مانند ضعف پیری که عادتاً به هیچ صورت از انسان جدا نمی‌شود؛ و گاهی عارضی می‌باشد؛ و عارضی نیز یا بدنی میباشد، مانند مرض وغیره؛ و یا مالی، مانند إفلاس و فقدان أسباب سفر؛ چون در غزوه تبوك مجاهدین مجبور بودند که مسافه دور، دراز و طولانی را طی کنند.
«ما عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»: همچنان بر نیکوکاران گناهی نیست، یعنی نیکو کاران از جمله أشخاص معذور در جنگ شمرده میشوند.
در التسهيل آمده است: آنها را محسن نامیده است؛ چون به خاطر الله و پیامبر نصیحت و أندرز می‌دهند. و کیفر و سرزنش و سختگیری از آنها برداشته شده است. (التسهيل ٢/٨٣).
إمام طبری در تفسیر آیه مبارکه: «مَا عَلَى المُحسِنِينَ مِن سَبِيل» می نویسد: یعنی بر چنین کسانیکه به خاطر نداشتن امکانات ویا نداشتن توانایی جسمی تخلف ورزیده‌اند، أما حق را میشناسند و بدان اعتراف دارند و خدا و پیامبرش را دوست دارند، جای إعتراضی نمی ماند. (تفسیر طبری، ج 10، ص 211.).
«وَاَللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(91)»: و الله بخشاینده، مهربان است، کسانی که حقیقتاً معذورند؛ اگر دل‌های آنها پاك باشد، و با الله و رسول به درستی معامله کنند، برای اینها هیچ ملامتی وسرزنشی نیست چون الله متعال آنها را مشمول مغفرت خود می‌نماید و عذرهای‌شان را می‌پذیرد و از سر تقصیرات‌شان دَرمی‌گذرد و بر آن‌ها رحم می نماید و آن ها را به آنچه توان ندارند مکلف نمی سازد.
قرطبی میفرماید: در این آیه اصلی بیان گردیده است و آن اینکه حرجی بر کسانی که توان مالی ندارند، نیست. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 226.)

شأن نزول آيه 91:

582- ک: ابن ابوحاتم از زید بن ثابت (روایت کرده است: من برای رسول الله مینوشتم، در شب و روزی که سوره توبه را می‌نوشتم، برای چند لحظه قلم را بر گوشم نهاده بودم که إیزد تعالی دستور جهاد علیه کفار را داد، سرور کائنات در آن باره می‌اندیشید که ناگاه

نابینایی به حضور مبارک ایشان آمد و گفت: من که نابینایم، تکلیفم چیست؟ آیه: «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء...»، همان هنگام نازل شد.
ابن‌کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی از جمله عائذ بن عمرو مزنی و بخش دوم، درباره بنی‌مقرن‌بن مزینه و غیر آنان از أنصار که «بکاءون: گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴿٩٢﴾

و همچنین گناهی نیست بر کسانیکه چون پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی، (براي میدان جهاد) گفتی: چیزی نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم، و ایشان (از نزد تو) برگشتند در حالیکه چشمانشان از شدت اندوه پر از اشک بود از آن که چرا چیزی نمی یابند که در راه الله انفاق جهاد کنند.(٩٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أتوك»: پیش تو آیند. «لتحملهم»: تا تو آنان را بر مرکبی سوار کنی، برای هریک ازآنان مرکبی فراهم آوری.«تَوَلَّوا»: برگشتند، پشت کردند. «أعینهم»: چشمانشان، اَعین، جمع عین. «تفیض»: فرو میریزد. «الدمع»: أشک. «حزنا»: غم و أندوه.

تفسیر :

«وَلا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ»:

آیه در مورد گریه کنندگانی نازل شده است که می‌خواستند با پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهاد بروند اما پیامبر اسلام وسیله‌ی سواری برای آنان نداشت.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: گناه و مؤاخذه‌ای بر آن دسته از مسلمانان نیست که ای پیامبر نزد تو آمده و طالب مَرکَب شدند تا به جهاد بروند ولی تو نظر به عدم وجود مرکب از آنها عذر خواستی.

امام بیضاوی می نویسد: گریه کنندگان هفت نفر از أنصار بودند که نزد پیامبر صلّی الله علیه وسلم آمدند و إظهار داشتند: نذر کرده‌ایم به جهاد برویم، وسیله‌ی سواری به ما بدهید تا به جهاد برویم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وسیله‌ی سواری برای شما نداریم، آنها با چشمانی أشکبار رفتند.

«قُلْتَ لاأَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ»: گفتی: مال سواری برای شما موجود نیست.

در آیه‌ی قبل، سخن از کسانی بود که توان مالی برای كمك به جهاد نداشتند و دراین آیه مبارکه سخن ازفقیرانی است که به خاطر فقر، مرکبی برای حضور در جبهه ندارند لذا غُصّه میخورند وأشك می ریزند، به این جهت در پاداش رزمندگان شریکند.

«تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ حَزَناً»: ولی آنها چون نمی‌توانستند در جهاد شرکت کنند از نزد تو گریه کنان دور شدند، زیرا چیزی برای انفاق در راه اشتراک در جهاد نیافتند و فقرشان مانع اشتراک آنها در جهاد شد، چه زیبا است که: مؤمن از شرکت نداشتن در جبهه، متاثر، غمگین ودر نهایت امر گریان میکند.

ازفحوای آیه مبارکه«أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»، بر می آید که: أرزش انسان‌ها، به أنگیزه‌ها و روحیّات آنان است، نه تنها حرکت و إمکانات مادّی ومالی. همچنان آیه مبارکه کسانی را

مورد تقدیر قرار می دهد که: پول و امکانات ندارند، ولی ایمان و سوز و شور جبهه رفتن دارند.
«أَلاّ يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ (92)»: چون برای رفتن به جهاد نفقه نداشتند و پیامبر هم وسیله‌ی سواری برای آنان در اختیار نداشت. این‌ها معذور و در عین حال مشکورند؛ زیرا درحد توان خود تلاش کردند ونیّت صادق داشته وبر اشتراک نکردند در جهاد حزین و غمگین شدند.

شأن نزول آیه 92:

583- و از طریق عوفی از ابن عباس(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (برای رفتن به میدان جنگ با کفار دستور سپه بری سرتاسری بسیج عمومی صادر کرد. گروهی از اصحاب، که عبدالله بن معقل مزنی هم با آنان بود، آمدند و گفتند: ای رسول الله برای همراهی با خودت، به وسیلة سواری ببخش. گفت: نزد من چیزی نیست که در اختیار شما گذارم. آن‌ها گریه‌کنان از حضور مبارک پیامبر بازگشتند. بازماندن از سپاه اسلام به خاطر نداشتن امکانات ووسیلة سواری، بر آنها بسیار گران آمد. آیه: «وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ» در باره آنان نازل شد(طبری 17094 روایت کرده در این اسناد عطیة عوفی ضعیف است.).
[آن‌ها هفت نفر بودند: سالم بن عمیر از بنی عمرو بن عوف، حرمی بن عمرو از بنی واقف، ابولیل عبدالحمن بن کعب از بنی مازن بن نجار سلمان بن صخر از بنی معلی، عبدالرحمن بن یزید از بنی حارثه، عمرو بن غنمه از بنی سلمه عبدالله بن معقل مزنی] (تفسیر طبری، جلد 10، صفحه 213.).

پایان جزء دهم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (93 الی 96) در مورد تخلف کنندگان ثروتمند بدون عذر و بهانه ازشرکت درجهاد تبوک وقسم های دروغینشان ، بحث بعمل آمده است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٩٣﴾

راه مؤاخذه تنها به روي كساني باز است كه از تو اجازه مي خواهند در حاليكه كه بينيازند (وامكانات وثروت كافي دراختيار دارند) آنها راضي شدند به اينكه باخانه نشينان باشند، (و به جهاد حاضر نشوند) و الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است، پس آنها نمی‌دانند.(٩٣)

تفسیر :

باید متذکر شد که :هنوز آیات از منافقینی بحث میکند که از رفتن به جهاد تخلف ورزیدند و با قسم‌های دروغین عذرهای خود را مؤکد می‌کردند. طوریکه میفرماید:
«إِنَّمَا اَلسَّبِيلُ عَلَى اَلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ وَهُمْ أَغْنِياءُ»: همانا گناه، مؤاخذه وسرزنش برآنعده اشخاصی است که با وجود مکنت و توانایی رفتن به جهاد و داشتن نفقه ازتو اجازه میخواهند. باوجود قدرت واستطاعت، از جهاد پهلو ته میکنند، «رَضُوا بِأَنْ يَکُونُوا مَعَ اَلْخَوالِفِ»اینها ازنهایت ذِلتی که دارند به بسیار بی‌حمیّتی این عار را گوارا میدارند و

راضی شدند تا با معلولان مریضان و زنان (خوالف: زنان خانه‌نشین هستند) وعاجزان باشند و به این ترتیب این‌ها نه مردانگی دارند و نه شجاعت و نه توان هجوم؛ «وَ طَبَعَ اَللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لايَعْلَمُونَ(93)»: خدا مهر غفلت بر قلب آنها زد، از این رو آنها راه هدایت را نمی‌دانند.

از این‌روی الله متعال بر قلب‌های آنها مُهر نهاد طوری که حق را نمی‌بینند و نمی‌دانند چه چیزی به نفع یا ضررشان است.

روی این اساس جهاد و فضائل بزرگش را ترک کردند. چنین عملی از کسانی سَر می‌زند که جهل و نادانی، او را تحت پوشش خود قرار داده و از علم نافع محروم کرده است.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٩٤﴾

هنگامیکه باز گردید (از غزوه تبوک) به سوی آنها (منافقین) نزد شما عذر خواهی میکنند. بگو: عذر خواهی نکنید که هرگز سخن شما را باور نمی‌کنیم (چون) الله ما را از سخن‌های شما خبر داده است و الله و پیغمبرش عمل شما را خواهند دید، باز به‌سوی ذاتی که از پنهان و آشکار آگاه است باز گردانیده می‌شوید و شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می سازد. (و جزا میدهد).(۹۴)

تفسیر :

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ»:تخلّف کنندگان ازغزوه‌ی تبوک وقتی شما ازسفر جهاد نزدآنان برگردید، زبان معذرت وعذرتراشی پیش شما میگشایند.

منافقان تخلّف کنندگان از غزوه‌ی تبوک در هنگام بازگشت شما به مدینه به زودی نزد شما آمده وبرای‌تان درمورد تخلف‌شان از آن غزوه عذر می‌آورند، وقسم میخورند و میگویند: عزم جزم داشتیم با شما برویم، اما نسبت بوقوع موانع و عوایق مجبور شده باز ماندیم، بگو حیله و دروغ شما فائده ندارد.

درس حاصله از آیه مبارکه اینست که: مسلمانان باید از چنان قوت، عظمت وإقتدار قوی بر خوردار باشند که متخلّفان، خود را مؤظّف و وادار به عذر خواهی و معذرت کنند.

«قُلْ لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ» به آنها بگو: عذر نطلبید؛ زیرا دروغگو هستید.

«قَدْ نَبَّأَنَا اَللّهُ مِنْ أَخْبارِكُمْ» هرگز هیچ عذری را از شما نخواهیم پذیرفت؛ از آن رو که الله متعال أحوال شما را به وسیلهٔ وحی برما برملا گردانیده وخبر داده است ورسوایی های درون تان و نفاقی را که پنهانش می دارید بر ما نمایان ساخته است. واضح است که علم الله متعال نسبت به غیب و شهود، پیدا و پنهان، یکی است و چیزی از او پنهان نیست.

«وَسَيَرَى اَللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ»: در آینده الله و پیامبر عمل شما را خواهند دید، آیا توبه می کنید و از نفاق پشیمان می شوید یا بر إنفاق پایدار می مانید؟

«ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهادَةِ»: بعد از مرگ به سوی الله متعال دانای نهان و آشکار باز گردانیده می‌شوید؛ همان ذاتی که آنچه را از دیده‌ها نهان یا آشکار است میداند و هیچ امر پنهان در آسمان‌ها و زمین بر وی مخفی نیست.

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(94)»: إنسان در برابر تمام کارهای خود مسئول است وقیامت، روز رسوایی است طوریکه میفرماید: سپس در آخرت به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده میشوید؛ همان ذاتی که آنچه را از دیده‌ها وقتی در محضرش ایستادید، شمارا از

تمام اعمال تان نهان یا آشکار است با خبر می سازد و هیچ امر پنهان در آسمان ها و زمین بر وی مخفی نیست.و در مقابل آن به صورتی عادلانه جزای شما را می‌دهد.
در شأن نزول این آیه مبارکه به نقل از ابن عباس(رض) آمده است که: این آیات در مورد: «جد بن قیس» و «معتب بن قشیر» و سایر دوستان منافقشان که حدود هشتاد تن بودند، نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی از تبوک برگشت به مؤمنان دستور داد با آنان همنشین و هم سخن نشوند.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿۹۵﴾

وقتی به سوی آنان برگردید برای شما به الله قسم خواهند خورد تا از (جرم) آنان صرف نظر کنید، پس از آنها روی بگردانید، چون آنها پلیدند و به سزای آنچه می‌کردند، جایگاهشان دوزخ است.(۹۵).

تفسیر :
«سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ»: چون به سوی آنان باز گردید، یعنی آن منافقان برای شما قسم خواهند خورد. یعنی: به زودی عذرهای بی‌اساسی را که آورده‌اند، با قسم های دروغ مؤکد خواهند ساخت، از جمله یکی از خصوصیات منافقان است که همیشه از مقدّسات و نام خدا، سوء استفاده می‌کنند.
«إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ»: وقتی از تبوک به مدینه باز گردید این گروه منافق برای‌تان به نام الله قسم یاد میکنند.
«لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ»: هدف و مقصد منافقین از قسمهای دروغ و عذرهای بیمعنی این بود که، پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را به قسم های خویش فریب خوشنود و مطمئن گردانند، تا از بارگاه رسالت بر آنها عتاب و ملامت و مواخذتی نباشد.
«فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ»: با تارکانِ بدون عذر جبهه و جهاد، قطع رابطه کرده و آنان را بایکوت ومنزوی وعرصه را بر آنان تنگ کنیم. طوریکه میفرماید: پس آنان را به نفاق‌شان واگذارید؛ نه ازسر عفو وگذشت بلکه از روی تحقیر. و ترک شان کنید؛ زیرا آنان پلیدند، کارهای‌شان پلید و احوال‌شان بس منفور است.
ابن عباس(رض) میفرماید: منظور ترک کلام و سلام با آنها مي باشد. (رازی ۱۶/۱۶۴.)
قابل تذکر است که: إعراض و روگردانی، یا بر اساس بزرگواری و گذشت است، یا بر اساس قهر و بی‌اعتنایی، و در این آیه، به هر دو معنی به کار رفته است؛ منافقان درخواست اعراض وچشم پوشی از خطا داشتند، خداوند دستور اعراض قهرآمیز داد. (تفسیر کبیر فخر رازی.) سپس خدا علت آن را یادآور شده و فرموده است: «إِنَّهُمْ رِجْسٌ»: به خاطر ناپاکی باطنشان صورت نجس را پیدا کرده‌اند. باید از افراد و محیط فاسد، فاصله بگیریم. چون روحیّه‌ی نفاق وعیوب انسانی، به افراد دیگر منتقل میشود. و نفاق، پلیدی باطن و از جمله مریضی روانی وروحی بشمار می رود.
«وَمَأْواهُمْ جَهَنَّمُ»: سر انجام به جهنم می روند وجهنم مسکن و مأوایشان خواهد بود.
«جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ(95)»: و به علّت أعمال کینه توزانه و نفرت أنگیز، قرارگاه همیشگی و أبدی‌شان آتش جهنم می‌باشد. باید گفت که: دوزخ، سزا و نتیجه‌ی عملکرد خودِ انسان است، نه انتقامِ الهی.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴿۹۶﴾

(منافقين) برای شما قسم میخورند تا از آنها راضی شوید، پس اگر شما هم از آنان راضی شوید قطعاً الله از قوم نافرمان راضی نمی شود.(۹۶)

تفسیر :

«يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ»: همچنین منافقان بدین منظور که از آنان خشنود گردید برای شما قسم یاد میکنند. یعنی: هدف حقیقی آنها از قسم خوردن های شان این است تاقسم های شان شما را راضی سازد و بنابر این، دشمنی‌تان به دنیای‌شان زیان نرساند.

باید گفت که: منافقان، برای رضایت قلبی مسلمانان ارزشی قائل نبودند، إصرارشان بررضایت، تنها برای مصوٴن ماندن ازعکس‌العمل قهرآمیز مسلمانان بود، تا بتوانند پایگاه اجتماعی و نفوذ خود را در جامعه حفظ کنند!

«فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اَللّهَ لايَرْضى عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْفاسِقِينَ(96)»: پس اگر شما از آنها راضی هم شوید برایشان سودی ندارد؛ چون الله متعال از آنان خشنود نخواهد شد و بر آنان خشمگین است؛ زیرا آنان از دایرۀ اطاعتش بیرون رفته و بر شریعتش تمرد ورزیده‌اند. بنابر این ممکن است گاهی فریب ظاهر حال‌شان را بخورید اما الله متعال نفاقی را که پنهان داشته‌اند می داند و از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.

ابو سعود گفته است: فاسقین را در جای ضمیر قرار داده است، تا فسق و خروج آنها را از طاعت تثبیت کند. (ابو سعود.)

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانیکه الله متعال از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی دهد. این تعبیر بدان جهت به‌کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

چون الله از منافقان راضی نیست، آنان که از منافقان راضی شوند، راهشان را از خدا جدا کرده‌اند. هرگز از فاسق، مادامی که در فسق است، راضی نشوید.

نظر کوتاهی به این آیات:

1 - باور نکردن به عذرخواهی منافقان پس از آن که الله تعالی از حقایق امر و احوال آنان خبر داد.

2 - آینده، بهترین شاهد و ضامن افشای دروغهای آنان است.

3 - الله متعال به همه چیز داناست و از پلیدی، نیرنگ، دو رویی و دروغ و حیله گری آنان خبر دارد.

4 - مزد و پاداش هر عملی ثابت و روشن است و هر آدم فاسق و نافرمان و ستمکاری را بر زمین می زند.

5 - منافقان ازجهت بینش وعقاید، نجس و پلیدند و باید از آنان دوری ورزیم، همان گونه که از پلیدیهای محسوس دوری می گیریم، که مبادا کردارشان در ما اثر نهد و به سوی آنان میل نماییم.

6 - باید از چیزهایی که موجب إعتذار و پوزش طلبی از گناهان بزرگ و کوچک است، پرهیز کنیم.

7 - خشنودی مردم که خشم الله متعال را برانگیزد، سود نمی دهد؛ زیرا نزد خرمندان و اهل ایمان و حق طلبان به دست آوردن خشنودی پروردگار، از همه چیز برتر است.
8 - خشم خدا برمنافقان وامثالشان فقط به سبب خروجشان از راه حق و دایره‌ی فرمان حتمی الله وپیامبر است ودریچه‌ی احساس و درک و آگاهی آنان بسته شده و گیرایی آنان از کار افتاده است.

خوانندگان محترم!

بعد از شرح حال عرب مؤمن و عرب منافق در مدینه،که به بیان گرفته شد، اینک درآیات متبرکه ذیل:(97 الی 99) درمورد اینکه؛ أعراب (صحرانشینان)، (أعراب) خارج از مدینه چه کسانی آند؟ به بحث می پردازد.
و آنان را به دسته های: کافر، منافق و مؤمن تقسیم می کند.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿۹۷﴾

(منافقان) أعراب (صحرانشینان) در کُفر و نِفاق سخت‌تراند، و سزاوارتراند به اینکه شریعتی را که الله بر پیغمبر خود نازل کرده، ندانند، و الله دانا (و) حکیم است.(۹۷)

تفسیر :

«اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفاقاً»: بادیه نشینان عرب درکُفر و نِفاق از دیگران سر سخت‌تراند؛ از آن روی که جاهل‌اند و از علم دور. آنان اخلاقی خشن، قسی القلب و طبیعتی خشک و درشت دارند. و أهل خیر و صلاح را کمتر می‌بینند.

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: «چون بادیه نشینان فطرتاً تندخو و سخت مزاج اند، چنانکه درحدیث است «من سکن البادیة جفاً» وازمجالس علم و حکمت دورند، فروغ تهذیب ومدنیت علم و عرفان در آنها کمتر تأثیر میکند، کفر ونفاق آنها نسبت به کفّار ومنافقین بلاد شدیدتر می باشد، موقع نمي‌یابند که به صحبت أهل علم وصلاح برسند. اصول دیانت و تهذیب را که الله متعال به پیغمبر خویش صلی الله علیه وسلم فرستاده بیاموزند. بدیهی است بدون علم و معرفت دل انسان ملایم و مهذب نمی گردد، پس کسانیکه مستغرق جهالتند هرآئینه دلهایشان سخت می باشد و در راه کفر و نفاق که خود اختیار میکنند، مانند سباع و بهایم کورکورانه روان می باشند. سنگدلی أعراب در أحادیث متعدد وارد است دریکی از احادیث وارده به روایت عائشه(رض) که فرمود: گروهی ازبادیه نشینان عرب نزد رسول الله آمده بودند، آنها از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا شما کودکانتان را میبوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این أثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وقتی الله متعال رحمت و مهر را از دلهایتان برداشته است، من چه می توانم بکنم!».

واقعیت أمر همین است که: انسانهای نا آگاه و دور از فرهنگ، گاهی آلت دست کافران و منافقان قرار می گیرند و از خود آنها هم بی‌منطق‌تر می شوند.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: محیط اجتماعی و فرهنگی انسان، در بینش و موضع‌گیری او در مورد حقایق و معارف مؤثّر است.

«وَ أَجْدَرُ أَلاّ يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اَللّهُ عَلى رَسُولِهِ»: همچنان آن‌ها به ندانستن احکام شرعی، آداب و هنجارهای اجتماعی نیز سزاوارتر می باشند؛ زیرا از اماکن آموزش و از ملاقات با وارثان أنبیاء دوراند.

آنها باالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیامهای پیامبران وی دورترند.
چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است.
باید گفت که متوجه باشید: دانستن احکام دین، لازم است وگرنه اعرابی هستیم.
اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند.
پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» وکسانی ازآنانکه در بادیه و صحرا سکونت دارند، «أعرابی» نامیده می‌شوند.
«أعراب» یعنی بادیه نشینان. مفردِ آن «أعرابی» است، نه «عَرب»
اعرابی بودن به معنای دوری از فرهنگ دینی و تعالیم مکتب است. کلمه‌ی «اعراب» ده بار در قرآن آمده و جز یك مورد، بقیّه‌ی موارد، مثل روایات، نكوهش‌آمیز است.
ولی نباید فراموش کرد که: شهرنشینان جاهل به حدود إلهی، به منزله‌ی اعراب و بادیه نشینان، بلکه بدتر از آنان هستند.
مردم عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم دو گروه بودند: شهرنشین و بادیه نشین.
چون آیات قبل درباره‌ی پیروزی مسلمانان در جنگ تبوك بود، این آیه شاید اشاره به این باشد که از بادیه‌نشینان جاهل و همجوار، غافل نباشید که ممکن است با تحریك دشمنان، دست به آشوب بزنند.
در ألبحر آمده است: علت این که اعراب در کُفر و نِفاق شدیدتر بودند این بود که بسیار به خود می‌بالیدند، مهاجم وسبک‌سر بودند، بدون مربی ومؤدّب بارآمده بودند، تربیت خاصی نداشتند، به میل خود بار آمده‌اند و نیز از محضر علماء ور بودند، و از آشنایی با کتاب خدا و سنت پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم محروم بودند. ازاین رو زبان آنها از زبان منافقان مدینه، در بیان کفر آزادتر و رساتر بود.
«وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(97)»: و خدا دانای حکیم است بر أحوال شان داناست و از روی دانایی این اوصاف را برای‌شان بیان کرده است. الله متعال در هر آنچه که مقدر و مشروع ساخته و فیصله نموده، صاحب حکمت است.
ابن کثیر میگوید: «به‌سبب درشت خویی و سنگدلی بادیه نشینان بود که الله متعال از آنان پیامبری بر نه أنگیخت بلکه پیامبران علیهم السلام را از مردم شهرها برانگیخت».

سبب نزول آیه‌ی 97:

عالم دانشمند واحدی میفرماید: این آیه مبارکه در شأن بادیه نشینان و بیابان گردان بنی اسد و غطفان و بادیه نشینان مدینه نازل شده است.

قصه زیبا:

اعمش روایت کرده است که یک مرد عرب در مجلس «زید بن صوحان» که در نهاوند دستش را از دست داده بود، نشست در حالی که زید با یاران خود صحبت می‌کرد. مرد عرب گفت: قسم به خدا سخنانت مرا شیفته می‌کند و دستت درمن شک و تردید برمی‌انگیزد.
زید گفت: چرا دست من در تو شک ایجاد میکند؟ این که دست چپ است؟ عرب گفت: قسم به خدا نمیدانم آیا دست راست را قطع می‌کنند یا دست چپ؟ آنگاه زید گفت: خدا درست فرموده است آنجا که میفرماید: «اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّ يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اَللّهُ عَلى رَسُولِهِ....» این عرب مشکوک بود که دست زید به خاطر دزدی قطع شده است یا خیر؟(محاسن التأویل ۸/۳۲۳۹.)

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿۹۸﴾

وازأعراب(صحرانشينان) كسانى هستند كه آنچه راكه (درراه الله) انفاق ميكنند غرامت وتاوان ميشمارند، و براى شما پيش آمد بد و ناگوار را انتظار مى‌كنند، حال آنكه پيشامد بد بر خود آنها خواهد بود، و الله شنواى داناست.(۹۸)

تفسير :

«وَمِنَ اَلْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ مايُنْفِقُ مَغْرَماً»: درمنافقين أعراب كسانى مى باشند كه اگر گاهى به مصرف چيزى در راه الله متعال مجبور شوند، چنان بكراهت آنرامصرف ميكنند، كه گوئى غرامت ميدهند وهميشه منتظر آنند كه مسلمانان از گردش روزگار به مصيبتى گرفتار آيند و آنها شادى كنند. ولى خبر ندارند گردش بد روزگار بر خودشان طارى مى شود.

يعنى آنان صدقه را براى رضاى الله متعال صرف نمى كند، بلكه اين كار را از روى ريا و شهرت طلبى انجام داده‌اند. پس اميد ثوابى هم ندارد.

«مَغرَم»: از «غرامت»، به معناىِ ملازمت است. به قرضدار وطلبكار كه يكديگر را رها نمى كنند، «غَريم» گفته مى شود. و به قرضدارى كه ملازم انسان است تا آن قرض را بپردازد، «مَغْرَمِ» گويند.

توجه بفرمايد: منافق وآنكه علم وايمان به حدود الهى و فرهنگ اسلامى ندارد، انفاق را ضرر مى پندارد، «وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ اَلدَّوائِرَ»: همچنان آن‌ها براى شما پيش آمدهاى بدى، مانند مصيبت‌ها و شكست‌ها، را اِنتظار مى برند از آنكه نسبت به شما بغض دارند.

شايان ذكر است كه بعد از درگذشت رسول الله صلى الله عليه وسلم مصداق اين خبر قرآنى به تحقق پيوست پس اين آيه، معجزه‌اى از معجزات غيبى قرآن كريم است. (تفسير انوارالقرآن).

«عَلَيْهِمْ دائِرَةُ اَلسَّوْءِ»: ولى بدانند كه پيش آمدهاى بد و مصيبت بار همچون تلخكامى و تيره روزى، فرجام ناميمون، خشم خداى ذوالجلال توأم با خوارى و خفت و اضم حلال، دامنگير خودشان خواهد شد.

در اين هيچ جاى شكى نيست كه: منافق، حسود است وبراى ديگران جز شرّ نمى خواهد. به ياد داشته باشيد، كسيكه براى ديگران تمنّاى شرّ دارد، خودش گرفتار آن مى‌شود

«دوائر»: جمع «دائرة»، حوادثى است كه از هر طرف انسان را احاطه مى‌كند.

«وَ اَللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (98)»: پروردگار باعظمت، به گفته‌ها و خصلت‌هاى انسان آگاه است، الله شنواى چيزى است كه گفته‌اند، داناست به آنچه كرده‌اند؛ پس به زودى آنان را در قبال سخنان بد و اعمال زشت‌شان مورد محاسبه قرار خواهد داد.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿۹۹﴾

و از اعراب صحرانشينان كسانى هستند كه به الله و روز آخرت ايمان دارند و آنچه را كه در راه الله انفاق ميكنند، سبب تقرب نزد الله قرار ميدهند و دعاهاى پيغمبر الله (را نيز). آگاه باشيد! بى‌گمان آن (إنفاق مال) برايشان مايه تقرب نزد الله است. به زودى الله آنها را در جوار رحمت خود (جنت) داخل مى‌كند. چون الله آمرزگار مهربان است.(۹۹)

تفسیر :
«وَمِنَ اَلْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَاَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ»: برخی دیگر ازبادیه نشینان اعراب کسانی‌اند که به الله متعال، پیامبرش و روز بازپسین ایمانی راستین دارند.
و واقعیت امر اینست که: بادیه نشینی و محیط اجتماعی، اختیار رشد را از انسان نمی گیرد.
«وَيَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اَللهِ»: و طاعات و عبادات دیگر را مایهٔ تقرب نزد الله متعال دانسته و از وی جویای أجر و پاداش هستند.
اینجا تأثیر معجزه آسای قرآن مبین و تعلیمات حیرت انگیز رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بیان می شود.
«يُؤْمِنُ، يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ»: ایمان، زمینه ساز انفاق و آرامش است. از امکانات مادّی برای رسیدن به قرب الهی بهره بگیریم.
بادیه نشینان درشت مزاج سنگدل تندخو که از کفر و دورنگی از بی دانشی و سرکشی سزاوار آن نبودند که به آداب و قواعد آسمانی پی برند تربیت حضرت پیغمبر و ندای قرآن از آنها نیز عرفای مخلص پدید آورد که بر امور مؤمن به مبدأ و معاد ایمان دارند و از هرچه در راه الله متعال صرف میکنند جز استحصال قربت الهی ودعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقصودی ندارند.
«وَصَلَواتِ اَلرَّسُولِ»: همچنان برآنند تا از راه انفاق، آمرزش خواهی پیامبر صلی الله علیه وسلم و دعای رحمت و رضوانش را برای خود حاصل کنند، واضح است که: مؤمنِ انفاق‌گر، مشمول دعای رسول الله صلی الله عیه وسلم قرار می‌گیرد.
«أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ»: بدانید که هم صدقهٔ شان و هم دعای پیامبر در حق‌شان نزد الله متعال سودمند و پذیرفته است از آن رو که اهل اخلاص‌اند.
آنچه موجب قرب به الله سبحان وتعالی است، نیّت خالص است، نه صِرف عمل. مؤمن و منافق هر دو انفاق می‌کنند، ولی انفاق مؤمن ستوده است.
«سَيُدْخِلُهُمُ اَللهُ فِي رَحْمَتِهِ»: بنابر این پاداش‌شان بهشت‌های پر از نعمت است که به رحمت أرحم الرّاحمين وارد آن میشوند؛ مؤمن، غرق در رحمت إلهی است، «فِي رَحْمَتِهِ» و منافِق، غرق در حوادث تلخ است. «عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ» (آیه قبل)
«إِنَّ اَللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(99)»زیرا الله متعال برتوبه‌کاران گناهان‌شان را می‌آمرزد، بر أنابت جویان رحم میکند و از کسانی که بد کرده و سپس پشیمان شده و باز گشته‌اند درمی‌گذرد.
رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا وبهشت آخرت به إیشان عنایت میکند «همانا خداوند آمرزنده و بخشاینده است» و عیب مقصران را میپوشاند «مهربان است» وتلاش وکوشش أندک مایه‌گان را می پذیرد.
شأن نزول آیه 99 :
584- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: این آیه و آیه: «وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ....» (توبه: 92) در باره بنی مُقرن از مُزینه نازل شده است (طبری 17112 به قسم مرسل روایت کرده است.).
585- و عبدالرحمن بن معقل مزنی روایت کرده است: این آیه در باره ما ده نفر از خانواده مقرن نازل شده است. (طبری 17113 روایت کرده اسناد آن منقطع و ضعیف است.

خوانندگان محترم!

پس از بیان فضایل و بزرگواریهای برخی از أعراب (بادیه نشینان) که أموالشان را در راه الله متعال و به اُمید دعای خیر از سوی پیامبر، هزینه می کردند، اینکه در آیات متبرکه (100 الی 105) در مورد مردم مدینه و پیرامون آن، زکات، توبه، کردار نیکو، بحث بعمل می آید.

همچنان در این آیات متبرکه در باره منافقان مدینه و پیرامون آن و سپس گروهی که کار نیک و بد را به هم آمیخته اند و هم چنین به آن چند نفر که در کار خود سرگردان بودند و به أمرالله واگذاشته شدند، إشاره می کند.

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿١٠٠﴾

و سبقت کنندگان نخستین (در هجرت و نصرت) از مهاجرین و أنصار و آنانی که با نیکوکاری از آنها (صحابه) پیروی کرده‌اند، الله از آنها راضی شده است و آنها از او راضی شده‌اند، و برای آنها باغهایی آماده کرده است که از زیر آن نهرها جاری است، همیشه در آن جاودانند، این است همان پیروزی بزرگ.(١٠٠)

تفسیر :

«وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ»: پیشکسوتان اول در هجرت و نصرت که از میان یاران پیامبر در إیمان پیشی گرفتند.

الله متعال طاعات نخستین پیشگامان به سوی إیمان به الله، هجرت در راهش و به سوی جهاد و صدقه را پذیرفته و از آنان خشنود شده است.

از شعبی روایت شده است که آنها افرادی هستند که بیعت رضوان ، را أنجام دادند، وعده‌ای میگویند: عبارتند از نمازگزاران به سوی دو قبله و ما میگوییم: «سابقون اوّلون» عبارت از تمام أصحابی است که در هجرت و نصرت از دیگر نسل‌ها پیشی گرفته‌اند. طبری و رازی این نظریه را ترجیح داده‌اند.

خوانندگان محترم !

«بعد از اعراب مؤمن» مناسب آنست که از زعماء و اعیان مؤمنین هم ذکری به میان آید. طوریکه در این آیه مبارکه میفرماید: یعنی: مهاجرینیکه در هجرت شرف اولیت و سبقت حاصل کردند، و انصاریکه در نصرت و اعانت مرتبه اول را احراز نمودند.

«وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ» «وکسانی‌که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و أنصار، پیروی کرده‌اند.

ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه (رض) و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی‌که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند.

در این آیه، مسلمانانِ صدر إسلام به سه گروه تقسیم شده‌اند:

1 - پیشگامان در اسلام و هجرت.

2 - پیشگامان در نصرت پیامبر و یاری مهاجران.

3 - متأخّران که راه آنان را ادامه داده‌اند.

«رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» خدا از ايشان خشنود شد وطاعات و عباداتشان را پذيرفت و از تقصيراتشان در گذشت و برآنان خشم نگرفت. بالاترين منزلتی كه تلاشگران در راه رسيدن به آن تلاش ميكنند و مسابقه دهندگان برايش مسابقه ميدهند اين است كه الله متعال از آنان راضی باشد و آنها را راضی كند، امام طبری گفته است: از اين جهت مؤمنان از او راضی‌اند كه ثواب و پاداش جزيل طاعت و ايمان را به آنها داده است.اگر مؤمن، به قضای الهی راضی باشد، خدا هم از او راضی است.
«وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا اَلْأَنْهٰارُ»: و برای‌شان در آخرت باغ هايی آماده كرده كه از زير درختان وقصر های شان نهرهای آب جاری است.
«خالِدِينَ فِيها أَبَداً»: برای هميشه در آن مقيم خواهند بود.
«ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ(100)»: اين همان كاميابی بزرگ و رستگاری سترگی است كه هيچ كاميابی و رستگاريی با آن همطراز و همتا نمی باشد.
در البحر آمده است: بعد از اين كه الله متعال فضايل اعراب مؤمن را بيان كرد، به دنبال آن حال آن پيشكسوتان را يادآور شد، اما بين آن دو تمجيد فاصله‌ی بسيار است، در آنجا فرموده است: «أَلاٰ إِنَّهٰا قُرْبَةٌ لَهُمْ»، و در اينجا گفته است: «ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ.» (البحر ٩٢/٥).
«و سابقون الأولون از مهاجران و أنصار» سابقون الاولون از مهاجران: پيشگامان و سبقت كنندگان نخستين از اصحابی اند كه به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، يعنی سابقه آنها در اسلام به عهدی ميرسد كه هر دو قبله را دريافته‌اند. يا كسانی‌اند كه‌شاهد «بيعت‌الرضوان» بوده‌اند. يا اهل «بدر» اند؛ و بهترين‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتيب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آنگاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آنگاه اهل «بيعت‌الرضوان» در «حديبيه». وسابقون الاولون از انصار: اولين پيشگامانی از انصار هستند كه با رسول الله صلی الله عليه وسلم در «بيعت عقبه اول و دوم»، بيعت كرده اند، كه تعدادشان در بيعت عقبه اول هفت تن و در بيعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و كسانی‌كه با نيكوكاری از آنان پيروی كرده‌اند» يعنی: كسانی كه از نخستين پيشروان پيشگام مهاجر وانصار، پيروی كرده‌اند. ايشان دنباله روان و از پی آيندگان آنانند؛ از صحابه(رض) و تابعينی كه بعد از ايشان آمده‌اند، يا تا روز قيامت می‌آيند، در صورتيكه از نخستين پيشگامان دين و دعوت، با نيكوكاری در كردار و گفتار پيروی كنند. آری! همين پيشگامان نخستين از مهاجران و انصار و پيروان راستين آنان هستند كه: «خدا از ايشان خشنود شد» و طاعات و عباداتشان را پذيرفت و از تقصيراتشان در گذشت و برآنان خشم نگرفت «و ايشان نيز از او خشنود شدند» بر آنچه كه از فضل خويش به آنان عطا كرد و از نعمت دينی و دنيوی خويش بر آنان سرازير كرد «و برای آنان» همراه با رضای خويش «باغهايی آماده كرده كه از زير آن نهرها روان است، هميشه در آن جاودانند، اين است همان كاميابی بزرگ».
پس اين آيه، شهادت و مژده و بشارتی است از سوی الله متعال به بهشت و رستگاری در آخرت برای پيشروان و پيشگامان از اصحاب پيامبر صلی الله عليه وسلم چنان‌كه اين آيه مژده بخش كسانی نيز هست كه رهرو راه ايشان بوده و ايشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می‌دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاق شان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ﴿١٠١﴾

واز(میان) اعراب صحرانشینان که در اطراف شما هستند و بعضی از أهل مدینه منافق‌اند که برنفاق مهارت پیدا نموده‌اند، و تو (ای پیغمبر) آنها را نمی‌شناسی، (بلکه) ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را در دنیا دو مرتبه عذاب خواهیم داد، (مجازاتي به وسیله رسوائي اجتماعي، و مجازاتي به هنگام مرگ)، باز به طرف عذاب بزرگ (و سخت در آخرت) گردانیده می‌شوند. (۱۰۱)

تفسیر :

در آیات متبرکه ذیل که به برخی بیشتری از زوایای از اوصاف و روش‌های منافقان را برای ما روشن ساخته وهکذا در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می‌کند: طوریکه میفرماید:

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْأَعْرابِ مُنافِقُونَ» ای اهل مدینه! آگاه باشید در بین اعراب بادیه نشینان، دور و برتان افرادی منافق قرار دارند.که اسلام را آشکار و کفر را پنهان میدارند. «وَ مِنْ أَهْلِ اَلْمَدِينَةِ» از مردم مدینه نیز اشخاص منافق هستند.

ولی بایذ متذکر شد که: کفر و نفاقِ بادیه نشینان، شدید، ولی علنی است، امّا نِفاق شهرنشینان مرموزانه‌تر است. و در این هیچ جای شکی نیست که نفاق، مراحلی دارد؛ گاهی سطحی و گاهی ریشه‌دار است.

«مَرَدُوا عَلَى اَلنِّفاقِ»: بر نفاق لجبازی و إصرار دارند.

بایدگفت: آنانکه بر إنحراف إصرار ورزند و خو بگیرند، عذابشان بیشتر است.

ابن عباس(رض) فرموده است: بر آن تمرین و پایداری دارند، از جمله ابن سلول و جلاس و عامر راهب. (تفسیر ابن جوزی ۴۹۱/۳).

«لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»: ولی آنها تا بدانجا در پنهان‌سازی نفاق ماهر أند و میکوشند که تو ای محمد! آنها را نمی شناسی، به طوری که کارشان بر بسی ازمردم پوشیده است. ولی ما آنها را میشناسیم وأحوال آنانرا به تو خبر میدهیم.

«سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ»: ما به‌زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم، مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاق‌شان و دیگری عذاب نمودن‌شان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر أموال و أولاد و جان‌هایشان و دیگری عذاب قبر استدر این هیچ جای شکی نیست که: منافق، دردنیا وآخرت گرفتار عذاب است وگرفتاریش چندان دور نیست.

«ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ(101)»: سپس در قیامت به عذابی بزرگ و سخت دردناک یعنی: به سوی درک أسفل در دوزخ.

واضح است که: عذاب بزرگ عبارت از دوزخ است. «إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء رکوع 21) اما پیش از آن نیز اقلاً دوبار گرفتار عذاب میشود. یکی عذاب قبر،دوم عذابیکه درحیات این جهان به آنها میرسد.

ابن عباس(رض) روایت میکند، در یکی از أیام جمعه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاد و تقریبا سی و شش نفر را بنام صدا کرده، فرمود: «اخرج فإنك مُنافق» (یعنی: از

مسجد برآی که منافقی) این رسوائی یکنوع عذاب بود یاآنکه الله تعالی دارایی و فرزندان شانرا عذاب شان گردانیده است چنانکه قبلا درهمین سوره گذشت. «فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَياةِ الدُّنْيا- الآية» و یا بعضی از آنها در گرسنگی و دیگر آفات ارضی و سماوی مبتلا شده بمرگ ذلت مردند، (بنقل از تفسیر کابلی).

متخلفانی مبنی برعدم حضور درجهاد که عذر شرعی نداشتند، ولی مورد مغفرت قرار گرفتند:

در مورد سرگذشت این متخلفان سه آیه در قرآن نازل شده است:

1 - 102 سوره توبه

2 - آیه 105 سوره توبه

3 - آیه 118 سوره توبه که در ذیل به تفصیل بیان می یابد:

وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٠٢﴾

و گروهي ديگری‌اند که به گناهان خود اعتراف نموده‌اند (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نموده‌اند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است.(١٠٢)

تفسیر :

«وَآخَرُونَ اِعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»: در این آیه، الله متعال به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می پردازد که تخلف‌شان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است.

مفهوم این آیه مبارکه آنست که: این جماعت مسلمانان بدون هیچگونه عذری شرعی، از شرکت در غزوه تبوک، تخلف ورزیدند، و بعد از این کار خویش پشیمان شدند و مانند منافقان عذرهای دروغین نتراشیده أند؛ بلکه توبه نمودند و به واقعیت إعتراف کردند و أُمیدوار عفو و بخشش الهی شدند و اینکه فرمود: عمل نیک را با عمل بد نیامیزید؛ یعنی، این‌ها قبل از این غزوه، دارای سوابق نیکی مانند مسلمان شدن، عمل به أحکام اسلام و جهاد در راه الله بودند که با تخلف از غزوه تبوک عمل بدی بر آن افزودند و سپس با توبه و پشیمان شدن عمل نیک دیگری انجام دادند، اما اعتراف محض بدون توبه، برای جبران گناه کافی نخواهد بود؛ مگر اینکه شخص، از عمل گذشتهٔ خود توبه نماید و تصمیم راسخ بگیرد که در آینده مرتکب آن نشود و آیهٔ «عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِم» دلیل این امر است که إعتراف آنها با هدف و قصد توبه بوده است بنابر این، فرمود: امید است که خداوند توبهٔ آنها را بپذیرد؛ زیرا او غفور و رحیم است؛ یعنی، گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش ترحم می نماید. (تفسیر شوکانی، ج 2، ص 399.).

إمام فخر رازی در مورد فرموده است: آنها گروهی از مسلمانان بودند که از غزوه‌ی تبوک ، تخلف ورزیدند اما نه به أنگیزه‌ی نِفاق، بلکه به علتِ تنبلی و سُستی. بعدا از عمل خود پشیمان شدند و توبه کردند. (تفسیر رازی ١٧۴/١۶.).

«خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً»: آنان عمل نیک را که عبارت از تَمَسُک به شریعت است با عمل بد که تخلف از غزوهٔ تبوک می‌باشد در آمیخته‌اند.

سپس از آن واپس پشیمان شده و از حق تعالی آمرزش خواسته‌اند.

«عَسَى اَللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»: إينان ميتوانند به مغفرت (آمرزش) گناه خود از سوى الله متعال از آن رو اميدوار باشند، كه توبه كردهاند.
امام طبرى گفته است: «عسى» از جانب الله معنى واجب مى دهد، يعنى خدا توبهى آنها را قبول خواهد كرد. اما در زبان عرب «عسى» معنى اميد و رجا مىدهد. (تفسير طبرى ۱۲/۱۱.).
إعتراف به گناه، إنتقاد از خود و داشتن كارهاى خوب و صالح، زمينهساز بخشايش الهى است.
گرچه خداوند وعدهى آمرزش داده، امّا انسان بايد ميان خوف و رجاء باشد.
«إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (102)»: والله متعال بر كسى كه توبه كند آمرزگار و بر باز آمدگان مهربان است؛ در را به روى ايشان باز و حجاب را از برابر پشت كنندگان به گناه برداشته است. بايد گفت كه: خطاكار پشيمان، به أُميد نيازمند است و آغوش اسلام براى پذيرش او باز است.

شأن نزول آيه 102:

586- ابن مردويه وِ إبن أبوحاتم از طريق عوفى از إبن عباس(رض) روايت كرده اند: رسول الله (به غزوة [تبوک] رهسپار شد و ابولبابه و پنج تن ديگر، از همراهى با سپاه اسلام خود دارى كردند. أبولبابه و دو نفر ديگر از ياران او با خود انديشيده، و پشيمان شدند و به هلاكت و نابودى خود يقين كردند و گفتند: ما اينجا با زنان زير سايههاى خوشگوار آرام و آسوده به سر مىبريم، در حالى كه رسول الله همراه با ياران صديقش در راه دين حق مشغول جهاد و كارزار است. به الله پاک سوگند خود را به ستونها مىبنديم و تا خود پيامبر ما را باز نكند، همچنان در بند مىمانيم و اين كار را كردند. و سه نفر ديگر خود را به ستون نبستند، سپس رسول الله از جهاد بازگشت و گفت: آنها كه خود را به ستونها بسته اند كدامها هستند؟ مردى گفت: ابولبابه و يارانش هستند كه از رفتن با شما سرپيچى كرده بودند. آنها با الله (پيمان بسته اند كه تا شما شخصاً آنها را رها نسازيد هرگز خود را از ستونها باز نكنند.
پيامبر صلى الله عليه وسلم گفت: تا دستور آزادى آنها به من داده نشودهرگز آزادشان نميكنم.
پس الله متعال آيه: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ...» را نازل كرد. چون وحى الهى نازل گرديد، پيامبر از بند رهايشان ساخت و عذرشان را پذيرفت، اما سه نفر ديگر كه خود را به ستون نبسته و در بارهشان چيزى گفته نشده بود باقى ماندند. پس خداى بزرگ در باره آن ها فرمود: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ...» (توبه: 106) پس مردم در باره آنها به گفتگو پرداختند، عدهاى ميگفتند: اگر وحى الهى مبنى بر پذيرش توبه اينها نازل نشود، يقيناً هلاک و نابود ميشوند و برخى ديگر مىگفتند: اميد است خدا توبه اينها را نيز بپذيرد.
در اين خصوص «وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ»(توبه: 118) نازل شد.
(طبرى 17152 روايت كرده است.)
587- ابو شيخ و ابن منده در «الصحابه» از طريق ثورى از اعمش از ابوسفيان از جابر (روايت كرده اند: آنان كه به جنگ تبوک شركت نكردند شش نفرند: أبولبابه، أوس بن خزام، ثعلبه بن وديعه، كعب بن مالک، مراره بن ربيع، هلال بن أُميه. از آن ميان أبولبابه، اوس و ثعلبه خود را به ستونها بستند و أموال خود را خدمت رسول الله (آوردند و گفتند: اى فرستاده الله اين أموال را كه مانع همراهى ما با شما در جنگ دشمنان گرديد از ما بگير،

پیامبر گفت: تا جهاد و پیکاری در راه نباشد این کار جایز نیست. پس آیه «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ»، نازل شد. اسناد این حدیث قوی است (محقق کسی را که از ثوری روایت کرده نشناخته است، اما ثوری و بالاتر از او ثقه و مشهور هستند. مؤلف در «دُر المنثور» 3 / 490 اسناد این حدیث را قوی شمرده است.).

588- ابن مردویه با سندی که در آن واقدی است از اُم سلمه(رض) روایت کرده است: وحی إلهی مشتمل بر پذیرش توبه أبولبابه در خانه من نازل شد.

سحرگاهی شنیدم که رسول الله (می خندد. گفتم: چه چیز سبب خنده شما شده؟ پیامبر گفت: توبه أبولبابه قبول شد. گفتم: میخواهید از جریان آگاهش کنم، گفت: میل خودت است. به دَرِ حُجره رفتم هنوز حکم حجاب نازل نشده بود. گفتم: ای أبولبابه بِشارَتت می‌دهم که خدا (توبه‌ات را پذیرفت.

عده‌ای برخاستند تا او را از بند رها سازند. أبولبابه گفت: باید سرور کائنات شخصاً مرا رها سازد. چون رسول الله برای أدای نماز بامداد آمد، رهایش کرد. آنگاه آیه «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ» نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است، از جهت محمد بن عمر واقدی زیرا او متروک است.)

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿١٠٣﴾

(ای پیغمبر!) از مال‌های آنها (مسلمانان) صدقه بگیر تا آنها را با آن پاک سازی، و برای آنها دعا کن، زیرا دعای تو سبب آرامش آنها است، و الله شنوای داناست.(١٠٣)

تفسیر :

«خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها» ای محمد! از أموال گروه توبه‌کار از تخلف در غزوۀ تبوک، صدقه‌ای بگیر تا نفس های شان را از به وسیله‌ی همان صدقه حَسنات آنها ازگناه و بُخل پاک گردانی و أموال‌شان را پاکیزه سازی؛ در نتیجه نفس‌های‌شان به صلاح و سامان آمده به درجه و مقام مخلصان إرتقا یابندو أموال‌شان نیز رشد نماید.

«تطهیر»: درین جا تطهیر به معنای از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود.

«تزکیه»: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است.

«وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَكَنٌ لَهُمْ»: و برای‌شان دعای مغفرت و دعای بخشودگی بکن؛ زیرا دعایت برآنان سبب نزول آرامش برروان‌های‌شان است.

مفسر تفسیر أنوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از أموال‌شان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، درحق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است». سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد.

ابن عباس(رض) گفته است: «سَكَنٌ لَهُمْ»: یعنی «رحمة لهم» برای آنان رحمت است.

عبدالله بن ابی اوفی(رض) میگوید: «چون زکات قومی را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می آوردند، رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان دعا می‌کردند...».

«وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ(103)»: والله شنوای إعتراف شان به تقصیر خویشتن و شنوای دعایت بر إیشان به عفو و مغفرت از بارگاه لطیف خبیر است. او به این أمر که چه کسی در توبه‌اش نیتی راستین دارد و چه کسی ندارد داناست.

آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

شأن نزول آیه 103:

589- ابن جریر از علی بن ابوطلحه از ابن عباس(رض) به همین معنی روایت کرده و افزوده است: چون ابولبابه و یارانش آزاد شدند دارایی خود را به حضور رسول الله(ص) آوردند وگفتند: ای رسول الله! دارایی مارا در إستحکام دین حق صرف کن و از درگاه پروردگار برای ما آمرزش و مغفرت بخواه، پیامبر فرمود: به من دستور داده نشده که از أموال شما چیزی بگریم.

آنگاه الله متعال آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...» را نازل کرد. (طبری 17168 و بیهقی در «دلائل» 5 /271 و 272 روایت کرده اند.).

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴿۱۰۴﴾

آیا نمي دانند که تنها الله توبه را از بندگانش می‌پذیرد، و زکات و صدقه را قبول می‌کند، و الله توبه پذیر (و) مهربان است؟(۱۰۴)

تفسیر :

«أَلَمْ يَعْلَمُوٓا أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ»: إستفهام برای تقریر است؛ یعنی آیا آن توبه کنندگان نمی دانند که فقط الله توبه‌ی بندگان تواب را قبول می‌کند و بس؟

آیا این گروه توبه‌کار ندانسته‌اند که الله متعال بر باز آمدگان توبه می پذیرد و بر نادمان رحم نموده، لغزش های شان را می آمرزد، «وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَاتِ» و صدقات‌شان را که نیتش خالص است قبول میکند. «وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ(104)»، زیرا او برکسانیکه گناه را ترک کرده، به طاعت روی آورند و از گناه پشیمان شوند بسیار آمرزگار و بر توبه‌کاران راستین مهربان است، بناءً ایشان را برگناهان گذشتهٔ شان مؤاخذه و مجازات نمی‌کند.

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۱۰۵﴾

و بگو: عمل (نیک) کنید پس به زودی الله أعمال شما را می‌بینند، و همچنین پیغمبرش و مؤمنان أعمال شما را می بینند، و به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد، باز شما را به آنچه می کردید آگاه می سازد. (۱۰۵)

تفسیر :

«وَقُلِ ٱعْمَلُوا فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُۥ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ»: و بگو» ای محمد! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: که کارهای خوب انجام دهید زیرا الله متعال اعمالتان را چه خوب باشد و چه بد می‌بیند وازالله متعال چیزی پوشیده نمی ماند و در روز قیامت و در روز حساب أعمالتان بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم و مؤمنان عرضه می شود. و ایشان شاهدان حق تعالی در زمینش هستند.

«وَسَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ اَلْغَيْبِ وَاَلشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(105)»: و به زودی در روز قیامت به سوی الله متعال بر میگردید که هیچ أمری بر او پوشیده نیست.
و تمام أعمال و سخنان پیدا و پنهان بر وی عیان است و او شما را در آنجا از أعمال‌تان آگاه ساخته و در قبال آن به شما پاداش مناسب خواهد داد؛ اگر اعمال‌تان خوب ونیکو باشد جزای نیک و اگر بد باشد جزای بد دریافت خواهید کرد.
اعمال انسان حقایقی دارد که در قیامت برای او روشن خواهد شد. طوریکه در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را هرچه که باشد برای مردم بیرون خواهد افگند».
همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا أعمالتان بر أقارب و عشایر متوفای تان عرضه میشود پس اگر أعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان میشوند واگر غیراز این باشد، میگویند: بارخدایا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنانکه ما را هدایت کردی».

خوانندگان گرامی !

در آیه متبرکه (106) در مورد آن سه نفری که فرجام تخلف آنان از شرکت در نبرد تبوک، به پروردگار باعظمت واگذار گردید، بحث بعمل آمده است.

وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿١٠٦﴾

و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیّت الله است، یا آنان را عذاب می کند یا توبه آنان را می پذیرد؛ (هر طور که شایسته باشند) و الله دانا و حکیم است. (١٠٦)

تشریح لغات و کلمات:

«وَآخَرُونَ»: گروه دیگری، عده ی دیگری، چند نفری غیر ازآنان که یاد شده اند.
«مُرْجَوْنَ»(رجو): واگذاشته شدگان، به فرمان الهی، کار و بارشان بسته به حکم الهی واگذار گشته. مرجون: اسم مفعول از باب افعال که در اصل مرجوؤن بوده و برای تخفیف همزه‌ی آن حذف شده ومفردش «مرجی» است.به تأخیر أنداخته شدگان. تأخیری همراه با رجاء وامید. (بنقل از تفسیر فرقان).

تفسیر :

«وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ»: در این آیات متبرکه الله متعال از گروه دیگری از متخلفان مؤمن یادآوری بعمل آمده است که: همچون گروه اول، در توبه سعی ومجاهده نکردند والله متعال قبول توبه آنانرا به تأخیر افگند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت:
این افراد با وجود اینکه قصد داشتند تا به پیامبر أکرم صلی الله علیه وسلم مُلحِق شوند، امّا به دلیل سُستی سرأنجام موفق نگردیدند به سپاه بپیوندند.
بنابراین، این افراد ازمنافقان نبودند؛ بلکه ازمسلمانان مخلص بودند وهنگامیکه پیامبر به‌مدینه آمد، اینها نزد آنحضرت رفتند ونه همانند دیگران عذرو بهانه‌ای مطرح کردند و نه همچون ابولبابه و غیره خود را به ستونهای مسجد بستند.
بر این اساس، پیامبر صلی الله علیه وسلم به مسلمانان دستور داد تا با آنها قطع رابطه نمایند؛ چنانکه تا پنجاه روز درهمین حال بسر بردند و نمی دانستند که نتیجه چه خواهد شد. (تفسیر آلوسی، ج 11، ص 17.)
ابن عباس(رض) فرموده است: آنها عبارتند از کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن أمیة که به توبه و اعتذار نشتافتند، و از جمله‌ی یاران بدر بودند.

پیامبر تقویت مسلمانان را از سخن گفتن با آنها نهی کرد، در نتیجه در انتظار فرمان خدا نشستند که از سر تقصیرشان در گذرد؛ (ابو سعود ۲۹۵/۲.) چون فقط تنها الله متعال توبه را قبول می‌کند و بس.

«إِمّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»:درتربیت خطاکاران مختلف، باید برخوردهای مختلفی صورت گیرد. در صورت توبه نکردن آنها را عذاب می دهد، و یا این که توفیق قبول توبه را به آنها می‌دهد و آنها را می بخشاید.

«وَ اَللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (106)»: و الله دانای حکیم است، داناست به‌راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیر افگندن پذیرش توبه از ایشان. و باید گفت که: قهر یا لطف الهی، براساس علم و حکمت است، نه انتقام جویی! واین همان سه نفری هستند که نامشان در آیه‌ی «وَعَلَى اَلثَّلاثَةِ اَلَّذِينَ خُلِّفُوا» آمده است و کار آنها به مدت پنجاه روز متوقف ماند، و مردم آنها را ترک گفتند تا سرانجام آیه‌ی قبول توبه‌ی آنان نازل شد.

خوانندگان گرامی !

در آیات (107 الی 110) موضوعاتی در باره مسجد ضرار (مسجد منافقان مدینه)، مسجد تقوا (مسجد قباء) و موضع گیری پیامبر صلی الله علیه وسلم در این بابت مورد بحث قرار داده میشود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿۱۰۷﴾

(گروهي ديگر از آنها) به منظور زیان رساندن و (ایجاد و إشاعه) کفر و تفرقه اندازی بین مؤمنان مسجد ساختند تا کمینگاهی برای کسانی که پیش از این با الله و پیغمبرش جنگیده بودند باشد، و قسم میخورند که جز نیکی منظوری نداشته‌ایم، اما الله گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند. (۱۰۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«وَالَّذِينَ»: منافقانی که شمارشان دوازده تن بود. «ضِرَارًا»: زیان وارد کردن، ضرررساندن. «إِرْصَادًا» (رصد): کمین گرفتن، انتظار کشیدن. لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: برای آن کس که پیش ازساختن مسجد ضرار با الله و پیامبرش سر جنگ داشت. آنکس، أبوعامر راهب ترسای خزرجی بودکه پیش از ورود محمد صلی الله علیه وسلم به مدینه، مسیحی شده بود و کینه ی پیامبر را در دل داشت. «لَيَحْلِفُنَّ»: قطعاً سوگند می خورند. «الْحُسْنَى»: نیکی، کردار نیک، خصلت پسندیده.

قبل از همه باید گفت که در این آیه مبارکه: به داستان مسجد ضِرار اِشاره بعمل آمده مسجد که جماعتی از منافقان به بهانه‌ی أفراد ناتوان و مریض و یا هم روز های بارانی، در برابر مقابله مسجد قُبا مسجدی ساختند که در واقع میخواستند آنرا بمثابه پایگاه قوی تجمّع خودشان مبدل نمایند، در این ضمن خواستند در آستانه‌ی عزیمت غزوه تبوک پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا اِفتتاح و در آنجا نماز بجا آرد. بعد از مراجعت پیامبر صلی الله علیه وسلم از تبوك، وحی آسمان نقاب از چهره آنان برداشت و پیغمبر چه رسد به این که در آن نماز نخواند، دستور داد که آن را بسوزانند و زباله دانش نمایند.

طوریکه در آیه مبرکه میفرماید:

تفسیر :
«وَالَّذِينَ اِتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً»: باید گفت که: مسجد سازی مهّم نیست، بلکه مهم آن است که مسجد سازی و إعمار آن انگیزه‌های خیر و باید بانیان و متولّیان آن نیتی خالص و برای خیر مسلمانان و نمازگزاران داشته باشد.
ولی بنیان وتهداب مسجد ضرار طوریکه یادآور شدیم أهداف دشمنانه داشت که توسط منافقان غرض توطئه و نیرنگ، غرض دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و ایجاد شکاف وتفرقه بین صفوف مسلمانان و غرض إیجاد مقابله با مسجد قبا، أساس و تهداب گزاری شد بود. این مسجد بنام «مسجد زیان رساندن به مؤمنان» در بین مسلمانان شهرت یافت که بعد از نزول وحی تخریب و به زباله دانی تبدیل شد.
متوجه باید بود که: در طول تأریخ دشمن در بسیاری از حالات، از مسجد و مذهب، علیه مذهب و پیروان مذهب سوء استفاده بعمل می أورند، و از شعار ها و ألقاب به ظاهردینی به فریب مردم و بخصوص مسلمان می پردازند.
در دین مقدس اسلام، هرگونه ضرر، با در نظر داشت اینکه ولو تحت نام مسجد وألقاب و مقدسات اسلامی هم صورت گیرد ممنوع است.
«وَكُفْراً»: وبرای کمک به کفری که آنرا در نهاد داشتند وآنرا پنهان میکردند. «وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ اَلْمُؤْمِنِينَ»: تا بتوانند؛ به وسیله‌ی آن جماعت مؤمنان را متفرق کنند، و آنها را از رفتن به مسجد قباء منصرف نمایند.
برخی از مفسران گفته اند: هر مسجدی را که از روی مباهات، ریا و یا جلوه فروشی و هر هدف دیگری غیر از کسب خشنودی خدا و یا با مال حرام بسازند، جزو مسجد ضرار است.
از شقیق روایت کرده اند که در مسجد بنی عامر نماز گزارده بود، به او گفتند: در مسجد بنی فلان هنوز نماز گزارده اند و او گفت: دوست ندارم که در آنجا نماز بگزارم، زیرا برای ضرار/ زیان ساخته شده است. و هر مسجدی که آن را برای ضرار، ریا و آوازه بسازند، اصل آن به مسجد ضرار بر می گردد.
ازعطاء روایت کرده‌اند که درزمان حضرت عمر(رض) چون کشورها گشوده شدند، به مسلمانان فرمان داد که در آن جا مسجدهایی بسازند، اما در هر شهر دومسجد راچنان نسازندکه یکی به‌دیگری زیان برساند.(بنقل ازتفسیر کشاف)
علماء مفسران بصور کل در تفاسیر خویش با تمام صراحت نگاشته أند که: هر مسجدی که عامل تفرقه میان صفوف مسلمانان باشد، دارای حکم مسجد ضرار است. و هر مسجد که: برای شکستن وحدت صفوف مسلمانان، إیجاد و تأسیس گردد، همطراز کفر است.
«وَإِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اَللّهَ وَرَسُولَهُ» وإنتظار کشیدن برای آمدن أبوعامر فاسق که به پیامبر گفته بود: هرکه را بیابم که علیه تومیجنگد درکنارش با تو خواهم جنگید. أبوعامر به‌آنها دستورداد مسجد رابسازند تااو آن را در خود قرار دهد.
إمام طبری در روایت ضحاک گفته است: آنها جمعی بودند که در قباء مسجدی را برای زیان رساندن به پیامبر ومسلمانان ساختند و میگفتند: وقتی أبو عامِر برگردد در آن نماز می خواند و بر محمد چیره و غالب می شود. (تفسیر طبری ۱۱/۲۵.).
«وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ اَلْحُسْنى»: آن منافقان بدکار بدطینت به زودی سوگند خواهد خورد که از بنای آن مسجد جز إیجاد سهولت بر حضور ضعیفان و ناتوانان در جماعت هدف

دیگری نداشته‌اند؛ ضعیفانی که باران یا گرما إیشان را از پیمودن فاصلهٔ دورتر از آن باز می دارد. نباید فراموش کنید که: سوگند دروغ، از شیوه‌ی دایمی منافقان است.
«وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ(107)»: اما الله متعال گواهی میدهد که آن‌ها دراین سوگندهای گناه آلود دروغگویند. از آیهٔ کریمه چنین برمی‌آید که: ممکن است بعضی از راه‌های در ظاهر خیر، به وسایلی در خدمت شرّ و آزار رسانی علیه اسلام و مسلمین تبدیل شوند. الله متعال از قسم ها دروغین آنها با خبر است. آوردن «إن» و «لام» در آیه مبارکه برای إضافه تأکید است. سپس الله متعال پیامبر را از اقامه‌ی نماز در آن منع کرد.

شأن نزول آیه 107:

دربیان سبب نزول آیه مبارکه آمده است که: أبوعامر راهب، مردی از أشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه و ظهور إسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست ورهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست وگروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من عزم سفر نزد قیصر شاه روم را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به‌آن، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید!

توجه بفرماید توطئه‌گران می خواهند حتّی از نمازِ پیامبر نیز به نفع خود سوء استفاده کنند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد.
چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر برگشت در ذی آوان که یک ساعت از مدینه فاصله داشت جاگزین شد. خدا همانجا در باره آن مسجد آیه: «وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا» را نازل فرمود. پس پیامبر مالک بن دخشن و معین بنی عدی و یا برادرش عاصم بن عدی را به حضور خواست و گفت: به سوی آن مسجد که أهل آن ظالم وستمگرانند بروید و آن را ویران و طعمهٔ حریق سازید. آنها نیز طبق دستور پیغمبر عمل کردند.
توجه باید داشت: إحترام و قداست مسجد، در شرایطی که مورد سوء استفاده دشمنان باشد، برداشته می شود و از بین می رود. (سیرة ابن هشام 4 / 124 و 125، تفسیر طبری 17200 و زاد المسیر 755.).
593- ابن ابو حاتم و ابن مردویه از طریق عوفی از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله مسجد قُبا را بنا کرد، گروهی از أنصار که یخدج با آنان بود مسجد ضرار را ساختند. رسول الله گفت: بدا بحالت ای یخدج، از ساختن آنچه من مشاهده می‌کنم چه نیتی داری، گفت: ای رسول خدا به جز کار خیر وپاداش نیکو نیت وقصد دیگری نداریم. آنگاه پروردگار (این آیه را نازل کرد (طبری 17202 از ابن عباس(رض) روایت کرده است در این اسناد عطیة عوفی واهی است، أما طبری با اسناد از گروهی از تابعین بیان داشته است. به فتح القدیر 1228)، مراجعه شود.

مسجد ضرار:

قبل از هجرت پیامبر أكرم صلی الله علیه وسلم به مدینه، مردی از خزرج به نان أبو عامر راهب كه مسیحی و أهل كتاب بود، درمیان طایفهٔ خزرج از مقام والایی برخوردار بود، اما پس از ورود پیامبر اكرم صلی الله علیه وسلم به مدینه و گسترش إسلام و أفزایش قدرت حكومت اسلامی وبخصوص پس از پیروزی مسلمانان در بدر (أولین غزوه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مواجهه با مشركان مكه بود كه در17 تا 21 رمضان سال دوم هجرت(13تا 17 مارچ 624 میلادی)، رُخ داد. أبو عامر دشمنی وعداوت خویش را در مقابل دین مقدس اسلام و مسلمانان آشكار ساخت وبرای تحقیق این اهداف دشمنانه خویش به صف مشركان قریش پیوست و برخی از قبائل عرب را برای جنگ با اسلام برأنگخیت؛ فعالیت ابوعامر زمانی شدت یافت كه مسلمانان درغزوه أحد دچار خسارتهای متعددی گردیدند، (غزوه اُحُد دومین جنگ سپاه مكه با مسلمانان؛ كه پس از غزوه بدر در سال سوم هجرت برابر با (625 میلادی) در جنوب كوه اُحُد بین سپاه مسلمانان و سپاه مكه به رهبری أبوسفیان صورت گرفت.

أبو عامر فاسق نیز بر سر راه لشكر إسلام، حفرههایی كنده بود كه پیامبر اكرم صلیالله علیهوسلم دریكی ازآنها افتاد وسرش زخمی شدودندانهایش شكست.

أبوعامر قبل از شروع جنگ با أنصار به گفتگو پرداخت وآنان را به یاری خود فراخواند. آنها به او پاسخ منفی دادند و نفرینش كردند و گفتند: ای دشمن خدا چشمانت خنک مباد. ابو عامر در حالی برگشت كه می گفت: قوم من بعد از من چقدر بیتربیت شدهاند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم او را قبل از فرار از مدینه به إسلام دعوت داده و برای او قرآن تلاوت كرده بود، اما او نپذیرفته بود و راه تمرد و سركشی را در پیش گرفت. پیامبر اكرم صلی الله علیه وسلم نیز دعا نمود كه دور از وطن و تنها بمیرد و سرانجام چنین شد.

پس از إتمام جنگ أحد و بعد از اینكه متوجه گسترش إسلام و نفوذ قدرت مسلمانان گردید، به سوی هر قل، بزرگ روم، رفت و از او علیه پیامبر كمک خواست. هرقل نیز به او وعدههایی دادكه براساس آن أبو عامر به برخی از منافقان طایفهٔ خود در مدینه نامههایی فرستاد كه به آنها مژدهٔ لشكری را میداد كه به زودی مدینه را درخواهد نوردید.

بنابر هدایت و رهنمای اش منافقان در نزدیكی مسجد قبا، مسجدی ساختند و چند روزی قبل از بیرون شدن پیامبر اكرم صلی الله علیه وسلم به غزوه قصد تبوک، آن را به إتمام رساندند و از پیامبر اكرم صلی الله عهلیه وسلم خواستند كه مسجد آنها رابا اقامهٔ نماز افتتاح نماید و این طور وانمود كردند كه این مسجد را برای افرادی كه توانایی رفتن به مسجد قبا را ندارند، ساختهاند.

از آنجا كه خداوند نمی خواست، پیامبرش در این مسجد نماز بخواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اكنون كه من آمادهٔ سفر هستم، بعد از اینكه از سفر برگشتم، آنجا نماز خواهم خواند.

در مسیر بازگشت از تبوک به مدینه و هنگامی كه تا مدینه فقط مسافت یک روز یا كمتر باقی مانده بود، جبرئیل آمین نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به ایشان اطلاع داد كه این مسجد توسط كافران به خاطر ضرر رسانیدن به اسلام مسلمانان ساخته شده است و نباید در آن نماز بخوانی. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم افرادی راپیشاپیش فرستاد تا آن مسجد را تخریب نمایند. (تفسیر ابن كثیر، ج 2، ص 388.).

خداوند متعال در آیاتی که در این مورد نازل گردانده است، انگیزه‌های بنای مسجد ضرار را این گونه شرح می دهد.

1 - ضرر رسانیدن به مسلمانان.
2 - تقویت منافقان و کفار و شکست مسلمانان.
3 - ایجاد تفرقه بین مسلمانان و کاهش تعداد نمازگزاران مسجد قبا.
4 - مرکزی برای جمع نمودن افرادی که نقشهٔ جنگ علیه الله و پیامبرش را کشیده بودند (تفسیر شوکانی، ج 2، ص 403.)

خداوند متعال نیز نقشه منافقان را برملا نمود و پیامبرش را به تخریب آن واداشت و اینکه فرمود: «وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ 7»
منافقان را نکوهش نمود که آنها به دروغ قسم میخورند که ما اراده‌ای جز نیکی نداشته‌ایم؛ چنانکه در دنبالهٔ آیه میفرماید: «وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ»
یعنی خداوند گواهی میدهد که آنها دروغ میگویند و خداوند، پیامبرش و مسلمانان را از خواندن نماز در این مسجد، منع کرد و فرمود:
«لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدًا» هرگز در این مسجد اقامهٔ نماز ادانکن؛ زیرا نماز خواندن پیامبر در آن، به معنای رسمیت دادن به آن بود و مسلمانان به جای خواندن نماز در مسجد قبا، خواندن نماز در مسجد جدید را ترجیح می‌دادند.
بنابر این، پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس دستور الله متعال، به عمار ابن یاسر و مالک بن دخشم و عده‌ای دیگر مأموریت داد تا آن مسجد را تخریب نمایند و به آتش بکشند و آنها نیز چنین کردند. (السیرة النبویة، ابن هشام، ج 4، ص 184.)
طوریکه الله متعال میفرماید: «لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ 8 توبه» (به جای خواندن نماز در مسجد ضرار، در مسجدی نماز بخوان که شایستهٔ نماز خواندن است و از روز نخست براساس تقوا پایه‌گذاری شده است).
«وَإِن يَتَوَلَّوۡاْ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيما فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَا لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِير» [التوبة: 74]. (اگر ازتوبه رویگردان شدند و بر نفاق خود اسرار ورزیدند، آنگاه خداوند آنها را در دنیا با ترس و اضطراب و سلب آرامش و در آخرت با عذاب دردناک، عذاب خواهد داد.) (حدیث القرآن الکریم، ج 2، ص 661.)

دروس حاصله از ماجرای مسجد ضرار:

کفر ملتی واحدی است:

طوریکه در فوق هم یادآوری شدیم که أبو عامر از شکست مشرکان در بدر، علیه مسلمانان خشمگین شده بود، دشمنی خود را با اسلام و پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلام نمود و مدینه را به قصد پایتخت شرک، مکه، ترک نمود و در آنجا مشرکان را برای جنگ با پیامبرصلی الله علیه وسلم تشویق نمود؛ چنانکه خود در جنگ احد علیه مسلمانان شرکت نمود وسعی کرد تا در صفوف لشکر اسلام تفرقه وتزلزل به وجودآورد. (کتاب الصراع مع الصلیبیین، ص 179.)

توطیئه برای فریب مسلمانان:

منافقان در این صدد بودند تا به مسجدشان رسمیت بخشند تا مسلمانان را بفریبانند وامیال خویش رابرآورده سازند بنابراین، از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواستند که در مسجد آنها

نماز اقامه نماید و اگر این امر، عملی میگردید و پیامبر در آنجا به اقامه نماز می پرداخت، به اهداف خویش نائل می گردیدند. (کتاب الصراع مع الصلیبیین، ص 179.)

حفاظت خداوند متعال از رسول الله صلى الله عليه وسلم:

حوادث ذکر شده بیانگر عنایت بخصوص الله متعال نسبت به پیامبرش میباشد؛ چنانکه خداوند ایشان را از اهداف ونقشه‌های منافقان از تأسیس این مسجد مطلع گرداند واگر الله متعال، پیامبرش را مطلع نمینمود، آن حضرت به اهداف آنها پی نمی‌برد و با خواندن نماز در آن به مسجد شان رسمیت می داد و بدین صورت منافقان دارای مرکز وجایگاهی می‌شدند و می‌توانستد مسلمانانی که از ایمان ضعیفی برخوردار بودند، تحت تأثیر افکار و سخنان خود قراردهند. (کتاب الصراع مع الصلیبیین، ص 179.)

عکس العمل قاطعانه پیامبر با مسجد ضِرار:

پیامبر صلى الله عليه وسلم با عکس‌العملی قاطع و بی نظیر دستور به إنهدام مسجدی داد که براساس ضرر رسانیدن به اسلام و مسلمانان ساخته شده بود و این عملکرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم نمونه دستور عملی واضح و روشن برای رهبران وزعا اسلامی درتمامی ادوار است، تاهرگاه با أمری روبرو شدند که هدف آن، ایجاد تفرقه بین مسلمانان وآسیب رساندن به اسلام است، درصدد ازبین بردن آن برآیند؛ زیرا عضو فاسدشده را نمی‌توان معالجه نمود و تنها را معالجه آن، قطع آن عضو از جسم میباشد تا از شیوع آثار آن به اعضای دیگر جسم، جلوگیری گردد. (کتاب التاریخ الاسلامی، ج 8، ص 130.)

اموری که أحکام آن همانند مسجد ضرار است:

مفسران به بیان برخی وجوه پرداخته‌اندکه احکام آن همانند مسجدضرار است:

الف - زمخشری میگوید: گفته شده است هرمسجدی که به خاطر ریا و تظاهر و یا به خاطر أهدافی جز رضایت الله متعال ویا با مال حرام ساخته شود، حکم آن همانند مسجد ضرار است. (تفسیر زمخشری، ج 2، ص 310.)

دکتر عبدالکریم زیدان در تعلیق بر این کلام زمخشری می‌نویسد: آیا چنین مسجدی مانند مسجد ضرار منهدم شود؟ خیر؛ چراکه به نظر بنده، تشابه این گونه مساجد به مسجد ضرار فقط به این دلیل است که مانند آن براساس تقوا و إخلاص بنیان‌گذاری نگردیده است، اما محکوم به انهدام نمی‌گردند. (تفسیر زمخشری، ج 2، ص 310.)

ب - قرطبی میگوید: علمای ما بر این عقیده‌اند که تأسیس هر مسجدی به قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان و به خاطر ریا و تظاهر أنجام گیرد، در حکم مسجد ضِرار است و از ادای نماز در آن باید خود داری نمود. (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 254.)

ج - سید قطب در تفسیر خود می نویسد: این تصویری از مسجد ضرار بود، مسجدی که در عهد پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم علیه إسلام و مسلمانان ساخته شد. این مسجد امروز نیز ساخته میشود و با ظاهری زیبا و پررونق، جلوه می‌نماید تا بیننده و بخصوص داعیان دین را متقاعد سازد که إسلام زنده است و مساجد آباد است. در حالی که این نوع مساجد، سنگرهایی جهت نابودی اسلام و مسلمانان با غیرت و با شهامت هستند. (فی ظلال القرآن، ج 3، ص 1710 - 1711.).

قاعده‌ای برای شناخت أموری که میتوان حکم آنان را همانند حکم مسجد ضرار دانست دکتر عبدالکریم زیدان میگوید: اموری که به ظاهر مشروع میباشد، اما متولیانش با ایجاد آن، أهداف نامشروعی را دنبال نمایند یا به عبارتی هر امری که از نظر ظاهری مشروع

باشد، امّا بانیان آن، قصد ضرر رسانیدن به مسلمانان را داشته باشند، در حکم مسجد ضرار می باشد.(المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 506.)
بنابر این قاعده، نمی توان اماکن شرک و فساد را همانند مسجد ضرار دانست؛ زیرا این أماکن از نظر ظاهری نیز فاقد مشروعیت هستند؛ گرچه به خاطر اینکه از نظر ظاهری و باطنی جزو منکرات هستند، امّا از بین بردن آنها مانند نابودی مسجد ضرار الزامی است. (المستفاد من قصص القرآن، ج 2، ص 506.).

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾

هرگز در آن نایست (و نماز مگزار)، البته مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیان گذاری شده سزاوارتر است که در آن بایستی (و نماز بگزاری)، در آنجا مردانیاند که دوست دارند خود را پاکیزه دارند و الله پاکیزگان را دوست میدارد.(١٠٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَقُمْ فِيهِ»: درآن درنگ مکن، درآن نماز مخوان، برای نماز در آن مایست. «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى»: مسجدی که روز نخست بر تقوا بنا نهاده شد، مسجدی که از روز نخست پیامبر، وقتی وارد قبا شد از دوشنبه تا روز جمعه آن را بر پایه ی تقوا بنا نهاد.
«أَحَقُّ»: شایسته، صفت ساده است نه برتر تا به کلی ارزش مسجد ضرار را نفی کند.
«فِيهِ رِجَالٌ»: در آن مردانی اند، مراد از آنان، أنصار است. (تفسیر فرقان)
تفسیر :
«لاتَقُمْ فِيهِ أَبَداً»: ای محمد! هرگزنماز مگزار درآن مسجد که بنیاد آنرا به کینه؛ به کفر ونفاق؛ به عداوت اسلام؛ و به مخالفت خدا و پیغمبرش نهاده اند! «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوى»: شایان نماز تو خجسته مسجدی است که از روز اول به تقوی و پرهیزگاری تأسیس شده، چه مسجد نبوی باشد و چه مسجد قبا. که بر اساس تقوی بنا شده است.
«مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»: از همان روز آغاز. «أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»: شایسته ولایقتر است که در آن نماز بخوانی تامسجد ضرار. «فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»: در این مسجد مردانی پرهیزگار- یعنی أنصار - هستند که دوست دارند از گناهان و نافرمانیها پاک شوند.
کسانیکه آنجا نماز می گزارند، یعنی أنصار، دوستدار طهارت حسّی و طهارت معنوی هردو می باشند؛ طهارت حسّی با وضوء و مانند آن و طهارت معنوی با ایمان و توبه از آثار گناهان و خطاها.
«وَاَللّهُ يُحِبُّ اَلْمُطَّهِّرِينَ(108)»: والله کسانی را دوست دارد که در پاکیزگی ظاهری وباطنی خود مبالغه میکنند. زیرا او پاک است وجزپاکان را نمیپذیرد.
ابن ماجه در مورد این فرمودۀ الهی: «فِيهِ رِجَال يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ 8» یعنی در آن مسجدی که براساس تقوا پایهگذاری شده است، مردانی هستند که دوست می دارند خوب و پاکیزه بشوند، می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به أنصار فرمود: خداوند در این آیه از پاکیزگی شما سخن گفته است، طهارت شما چیست؟ گفتند: ما وضوء میگیریم و غسل جنابت مینماییم و با آب إستنجاء میگیریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: پس به خاطر همین است وافزود که براینها مواظبت نمایند. (سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة، باب الاستنجاء بالماء، ج 1، ص 127.).

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: در این آیت ذکر مسجد قباست؛ لیکن بعضي روايات تصریح می کند که مراد از «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى» مسجد نبوی است.
ابن عباس(رض) در بیان سبب نزول میگوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قباء نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک میسازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز إستنجاء میکنیم.
آیه کریمه، دلیل بر إستحباب نماز گزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نماز گزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است.
درحدیث شریف آمده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای یاران خود نماز صبح را إقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به إشتباه أُفتادند وچون از نماز فارغ شددند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده میشود، [علت این استکه] مردمانی از شما همراه ما نماز میخوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمیدهند پس هرکس همراه ما در نماز حاضر میشود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿١٠٩﴾

آیا کسی که بنیاد (أمور) خویش را برتقوای الله وخشنودی او بنیان نهاده است بهتر می باشد یا کسی که بنیاد (کار) خود را بر کنارۀ وادی نزدیک به سقوط بنیان گذاری کرده است و با آن در آتش جهنم میافتد؟ و الله قوم ظالم را هدایت نمیکند. (١٠٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رضوان»: خشنودی. «بنیانه»: پایه و اساس آن، شالوده ی آن مسجد. «علی شفا»: بر لب، حد، طرف، برکنار. «جرف»: پرتگاه، چاله دیواره، گودال. «هار»: فروریختنی، نزدیک به سقوط. «فانهار به» (هور): که خود شخص با آن بنا فروریخت، او را پرت کرد. فانهار به: یعنی، فانهار معه: هم سازنده و هم ساخته با هم فرو ریختند، هر دو را با هم به پایین پرت کرد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

در آیه قبل، مقایسهی مسجد ضِرار و مسجد قُبا بود، ولی در این آیه مقایسهی بانیان آن دو مسجد است. طوریکه میفرماید: «أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ»
آیا کسی که بنایش را براساس متینی از تقوی وطلب رضای الهی إستوار کرده وهدفش از آن دریافت رضای پروردگار باعظمت و عمل به طاعتش هست. ارزش کارها به نیّت آنان است، نه ظاهر اعمال. مسجد قبا برای الله ساخته شد و مسجد ضرار با انگیزهی تفرقه افکنی!
«خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ»: آیا کسی که بنیاد (أمور) خویش را بر تقوای الله و خشنودی او بنیان نهاده است بهتر میباشد یا کسی که بنیاد (کار) خود را بر کنارۀ وادی نزدیک به سقوط بنیان گذاری کرده است.
واقعیت أمر اینست که بنیاد باطل در نهایت بر باد است، «فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ» هرگز برابر نیست از آن رو که بنیاد کار دومی سست و نا استوار است و چون فرو أُفتد با صاحب خود در آتش جهنم فرو می أُفتد. با تأسف باید گفت که گاهی مسجد، بانیان خود را به قعر دوزخ میافکند.

«وَٱللَّهُ لَايَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ (109)»: این است حال صاحبان مسجد ضرار که آن را بر پایۀ نفاق و نیرنگ و به مثابۀ کمینگاهی برای پوشانیدن مکر و دسیسه‌های خود بنا کرده‌اند. والله متعال کسانی را که با نفاق و نبرد علیه إسلام بر خویشتن ستم کرده‌اند توفیق رشد وصلاح أرزانی نمی دارد. در نهایت باید گفت که: سوء إستفاده از مراکز مذهبی و باورهای دینی مردم، ظلم است.

داستان امام مسجد ضرار:

مفسر تفسیر کشاف در باره امام مسجد ضرار می نویسد: روایت کرده اند که مجمع بن حارثه در مسجد ضِرار، که در آنزمان بحیث إمام مسجد ضرارایفا امامت میگرد .ازجمله پیروان قوم بنی عمرو بن عوف که در مسجد قبا نماز می خواندند، بشمار میرفت . در زمان خلافت أمیرالمؤمنین عمر بن خطاب، از او خواستند که إجازه بدهد مجمع در مسجدشان برای آنان نماز بگزارد و ایشان گفتند: نه، در این کار خیری نخواهد بود، او در مسجد ضرار إمام بود. مجمع گفت: ای امیرالمؤمنین، در باره من به شتاب فیصله نکن، الله متعال می داند که من برای آنان نماز گزاردم و نمی دانستم که آنان در دل خود چه نهفته دارند. اگر می دانستم هرگز با آنان در آنجا نماز نمی گزاردم. من جوان و قاری قرآن بودم و آنان پیر بودند و نمی توانستند قرآن بخوانند. وقتی عمر این سخنان او را شنید، عذرش را پذیرفت و سخن او را تصدیق کرد و به او فرمان داد که برای قوم خویش امامت کند. (بنقل از تفسیر کشاف).

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴿١١٠﴾

همیشه آن عمارتی که (بر اساس نفاق) بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان سبب شک و پریشانی است، مگر آن که دل‌هایشان پاره پاره شود، (واقعاً که) الله دانای حکیم است.(١١٠)

تفسیر :

مفسر تفسیر کشاف درتفسیر آیه مبارکه می نویسد: «ريبة»: یعنی: شک و تردید و نفاق در دین، زیرا آنان مردمانی منافق بودند، و کفر و نفاق آنان بود که آنان را به ساختن این مسجد واداشت، چنانکه خدای متعال نیز در این باره میفرماید: «ضرارا و کفر» (توبه، 107]. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم آن مسجد را ویران ساخت، از خشم این کار و از آن حیث که ویرانی آن مسجد بر آنان بسیار گران آمد، بر میزان نفاق و دشمنی خود با اسلام هرچه بیشتر افزودند و عبارت «لا يزال بنيانهم الذي بنوا ريبة في قلوبهم»: به معنای آن است که پیوسته ویرانی آن سبب تردید و نفاق افزون تر آنان از شک و نفاقی است که همواره از پیش داشته اند و اکنون نشاني آن بر دل هایشان نقش بسته است و أثر آن از بین نمی رود.

«إلا أن تقطع قلوبهم»: پاره پاره شود و اجزای آن از هم بپاشد، آنگاه است که آرام می گیرند، اما تا هنگامی که دلهاشان سالم و به هم پیوسته باشد، شک در آن همواره بر جای و إستوار است.

همچنین ذکر پاره پاره شدن دلهاشان می تواند تصویری از زوال شک از آن باشد. همچنین پاره پاره شدن می تواند در معنای حقیقی اش به کار رفته باشد، چنان که با کشته شدن و یا در گور و یا در دوزخ به چنین حالتی دچار شوند.

برخی از قاریان آن را «یقطع»: به «یاء» و «تقطع» بدون تشدید خوانده اند و «تقطع» به فتح تاء به معنای تقطع» است. همچنین بنا بر آن که خطاب متوجه رسول خدا(ص) باشد آن را «تقطع» نیز خوانده اند، یعنی: تو با کشتن آنان دلهاشان را پاره پاره کنی. حسن بصری، «إلا أن» را «إلى أن» خوانده و در قرائت عبدالله «و لو قطعت قلوبهم» آمده است و از طلحه روایت کرده اند بنا برآن که خطاب متوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا هر مخاطب دیگری باشد، آن را «لو قطعت قلوبهم» خوانده است و گفته اند معنایش آن است: مگر آن که چنان توبه ای کنند که با آن توبه از روی پشیمانی و تأسف از آنچه کرده اند، دل هایشان از هم بپاشد. (بنقل از تفسیر کشاف)

خوانندگان محترم!

درآیات (111الی112) در مورد اینکه مؤمنان راستگو و کامل چه کسانی اند؟ بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿١١١﴾

بی‌گمان الله از مؤمنان جانهایشان وأموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می جنگند، پس میکشند (کفار را) و کشته میشوند، این وعده ای است که در تورات و أنجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، وچه کسی از الله به وعده خود وفا کننده‌تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است.(١١١)

تفسیر :

«إِنَّ اَللّٰهَ اِشْتَرىٰ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ اَلْجَنَّةَ»: بعد از اینکه الله متعال رسوایی های منافقان راشرح داد، دراینجا بحث در مورد مؤمنان راستگو و صادق، و در مورد فضیلت جهاد بیان می یابد.

«همانا خداوند از مؤمنان جانها و مال‌هایشان را به این‌که بهشت برای‌شان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جان‌هایشان را به الله متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مال‌هایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است. الله تعالی تنها از مؤمن خریدار است، نه از منافق و کافر.

در آیه مبارکه با تمام وضاحت ملاحظه میداریم که در پذیرش الهی، جهاد با جان بر جهاد مالی مقدّم است. طوریکه مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در این مورد می نویسد: مثال است برای پاداش مجاهدین و در بالاترین نقطه‌ی بلاغت و فصاحت قرار دارد. الله پاداش آنها را در مقابل بذل مال و جان و در قالب معامله‌ی خرید و فروش، مثل زده است.

مفسر حسن در این مورد فرموده است: در این معامله بیشترین بها را به آنها داده است. کرم و فضل الله را بنگرید! جان را که خالقش همو است و مال را که او آن را عطا کرده و به آنها بخشیده است در مقابل این بهای گرانقدر، از آنها خریداری می‌کند! واقعاً معامله ایست بس پرمنفعت وپرسود.

همچنان برخی از مفسران نوشته اند: توجه تو را به معامله‌ای جلب می‌کنیم که فروشنده در آن مؤمن است و مشتری الله صاحب عزت و قیمت وبدل آن بهشت و چک آن کتب آسمانی است و واسطه حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم است.

«يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»: همان کسانیکه درراه الله با دشمنانش و برای إعتلای دین الله به جهاد می‌پردازند یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش میتازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن میدهند پس اگرچنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعداز تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته شدن، کشته هم نشدند.

اگر هدف از جهاد، الله باشد، کشته شدن یا کشتن، تفاوتی نمی‌کند. هدف مؤمن از جنگ، ابتدا نابود کردنِ باطل و اهل آن و سرانجام شهادت است.

«وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِی اَلتَّوْراةِ وَ اَلْإِنْجِيلِ وَ اَلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اَللّٰهِ»:

گرچه ما بر خدا حقی نداریم، امّا خداوند برای ما بر عهده‌ی خودش حقوقی قرار داده است. الله متعال در تورات، إنجیل و قرآن به إیشان وعده‌ی قطعی بهشت را داده است. وعده‌اش لازم، ثابت و تثبیت شده است و هیچ‌کس در وفا به وعده و برآوردن عهد از الله متعال یکتای یگانه وفادارتر نیست؛ حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند.

در معامله با الله، سود یقینی و قطعی است. «وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا» در مزایده با خداوند هرچه هست حقّ و به سود انسان است، بر خلاف دیگران که یا قصد جدّی نیست یا بی‌انگیزه و دروغ است، یا غلّو، یا از روی هوس و یا برای طرد کردن رقیب است.

مفسرزمخشری میفرماید: چون خلاف وعده زشت است از إنسان محترم و با فضیلت نمی‌خیزد تا چه رسد به الله متعال بی‌نیازی که زشتی از او جایز نیست؟ این أُسلوب بیان در ترغیب بر جهاد از آن نیکوتر و بلیغتر به چشم نمی‌آید. (طبری ۳۶/۱۱ و رازی ۱۹۹/۱۶.).

قابل تذکر است که: أرزش جهاد، مجاهدان و شهیدان، مخصوص إسلام نیست، درتورات وإنجیل هم مطرح است. واگر امروزه در آن کتاب‌ها نیست، نشان تحریف آنهاست.

«فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ اَلَّذِی بايَعْتُمْ بِهِ» بهترین بشارت، تبدیل فانی به باقی و دنیا به آخرت است وغیر آن خسارت و حسرت است پس ای مؤمنان! مژده تان باد به این معامله‌ای پرسود که با پروردگارتان کرده‌اید! این همان کامیابی بزرگتر و پیروزی برتر است؛ زیرا در آن خریدار الله متعال، فروشنده مؤمنان، کالا جان‌های ایشان، بها بهشت و مجلس عقد، میدان جنگ و مبارزه است.

وَ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (111): و این همان کامیابی بزرگ است، زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با الله خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟ و باید گفت که: بالاترین رستگاری تنها در سایه‌ی معامله با الله متعال است.

خوانندگان محترم!

در ایه مبارکه به زیبای و اعجازی تشریح یافته است که: دنیا، بمثابه بازاربوده ومردم در آن معامله‌گر. فروشنده، مردم‌اند و خریدار الله متعال. متاعِ معامله، مال و جان است و بهای معامله بهشت. اگر به خدا بفروشند، سراسر سود و اگر به دیگری بفروشند، یکسره خسارت است.

إمتیازات معامله با الله:

خود ما و توان و دارایی ما از اوست، سزاوار نیست که به جز او بدهیم.

خداوند، اندك را هم می خرد. «مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ»

عیوب جنس را اصلاح می‌کند و رسوا نمی سازد.
به بهای بهشت می خرد. خداوند در خریدن وارد مزایده می‌شود و نرخی را پیشنهاد می‌کند که فروختن به غیر او احمقانه و خسارت است.
پس زمانیکه در معامله خریداری ما پروردگار باعظمت باشد پس چرا به سراغ دیگران برویم؟

شأن نزول آیه 111:

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از أنصاری نازل شد که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه (رض) در بیان این رخداد می‌نویسد: «در آنجا من به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم: هرچه می خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مال‌هایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاداش شما بهشت است». أنصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می شویم! همان بود که آیه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤمِنِينَ» [التوبة: 111]. نازل شد.

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴿١١٢﴾

آنان (مؤمنان فداکار کساني هستند که) توبه کنندگان‌اند، عبادت کنندگان‌اند، حمد گویان‌اند، سفر کنندگان‌اند (در راه الله) رکوع و سجده کنندگان‌اند، به نیکی امرکنندگان‌اند، و از بدی منع کنندگان‌اند، و نگاه کنندگان حدود الله اند، و مؤمنان را (به این انجام نیک) مژده بده.(١١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لْعَابِدُونَ»: مخلصان در عبادت. «الْحَامِدُونَ»: سپاسگزاران در همه حال. «السَّائِحُونَ»: جمع سائح، از ریشه‌ی «سیح» روزه داران، مجاهدان راه الله، محققان. «الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ»: نمازگزاران. «وَالنَّاهُونَ»: جمع ناهی، بازدارندگان، منع کنندگان. «لِحُدُودِ اللَّهِ»: مقررات و قوانین الهی. «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»: مؤمنان را به بهشت مژده بده.

تفسیر:

«اَلتَّائِبُونَ اَلْعابِدُونَ اَلْحامِدُونَ»: اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده میکنند؟: «آنان توبه‌کنندگانند» یعنی: بازگشت کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به‌سوی طاعت الله متعال. آنچه مطلوب است، ملکه شدن کمالات در انسان است.
ملاحظه میداریم که: در مسیر کمال، اوّل خودسازی است، بعد جامعه‌سازی.
اسلام دینی جامع است، اشك را در کنار شمشیر و عبادت را در کنارِ سیاحت قرار داده است.
«عبادت کنندگانند» یعنی: قیام‌کنندگانند به عبادت الله متعال همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند برخی از مفسران میفرمایند که: «التائبون» به عنوان بدل از ضمیر «یقاتلون» رفع گرفته است. همچنین میتواند مبتدا و خبر آن «العابدون» باشد و ما بعد آن

خبر دوم است، یعنی: کسانی که از کفر به راستی توبه کرده اند و همه این خصوصیت ها هم در آنان وجود دارد.
از حسن بصری روایت کرده اند: آنان کسانی بودند که از شرک توبه کردند و از نفاق بیزاری جستند. (تفسیر کشاف)
«اَلسّآئِحُونَ»: آنان که درسفر غزا وجهادند یا درطلب علمند. از سیاحت گرفته شده و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می باشد. و به معنی سیر و سفر در شهر و دیار و بیابان به منظور پند و عبرت گرفتن می باشد.
(- بعضی سائحون را به روزه داران تفسیر کرده‌اند و عطاء گفته است: عبارتند از غازیان و ابن زید گفته است: عبارتند از مهاجرین و رازی تفسیر ما را ترجیح داده است و برای تفسیر آن همان بهتر است، به دلیل: فَسِیحُوا فِی اَلْأَرْضِ. و الله اعلم.)
و «السائحون»: روزه داران به کسانی همانند شده اند که در امساک و امتناع از شهوات و خواسته های خویش به گردشگران همانند شده اند. برخی از مفسران هم گفته اند که مراد از آنان جویندگاني دانش هستند که در زمین می گردند و در هر کجا که ممکن باشد، دانش می جویند.
«اَلرّاكِعُونَ اَلسّاجِدُونَ»: «رکوع و سجده‌کنندگانند» نماز گزاران یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگهبانند.
در این آیه مبارکه رکوع و سجود را مخصوصاً ذکر کرده است؛ زیرا فضیلت این دو عمل بسیار زیاد است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بنده در حال سجده از هر وقت دیگر به خدا نزدیکتر است».
«اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَلنّاهُونَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ»: «امر کننده‌گانند به معروف» دعوتگران به سوی خدا که مردم را به رشد و هدایت میخوانند یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی کنندگانند از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند
«وَاَلْحافِظُونَ لِحُدُودِ اَللّهِ»: و نگاه دارندگان حدود خدایند و آنان‌که بر ادای فرایض خدا پایدارند وآن را پاس می‌دارند و به حلال و حرام مشروع از جانب خدا متمسک می باشند. و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند.
امام طبری گفته است: یعنی آنان که فرایض خدا را به جا می‌آورند و در مقابل امر و نهی اش سر فرو می نهند. (طبری ۳۹/۱۱.).
«وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (112)»: و ای پیامبر! مؤمنان را به پاداش أعمال شایستهٔشان به باغهای پرناز و نعمت بشارت ده.
ابن عباس(رض) میگوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه الله است».

خوانندهٔ محترم !

در آیات (113 الی 116) در مورد دعا عفو بخشش برای مشرکان و...؟ بحث بعمل آمده است.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴿۱۱۳﴾

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند هر چند خویشاوند [آنان] باشند.(۱۱۳)

تفسیر :
«ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ»: قبل از همه باید گفت که پیامبر وسایر مسلمانان، در برابر قانون الهی یکسان‌اند، طوریکه در آیه مبارکه آمده است که:
بر پیامبر وکسانیکه ایمان آورده‌اند روا نیست که از پیشگاه الله متعال برای مشرکان طلب آمرزش و بخشودگی کنند، واضح است که شرك، گناهی نابخشودنی است وحتّی استغفار پیامبر برای مشرکان بی‌اثر است.
«وَلَوْ كانُوا أُولِي قُرْبى»: ازیاد نبرید که: خویشاوندی باپیامبر، مانع دوزخ نیست. هر چند آن مشرکان خویشان نزدیگ شان باشند؛ زیرا الله متعال شرک آوردن به خود را نمی‌آمرزد.
«مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِيمِ(113)»: زیرا خدای سبحان شرك آوردن به خود را نمی‌آمرزد. یعنی بعد از این که برای آنها مشخص شد که آنها به خاطر این که بر کفر مرده‌اند أهل آتش أند. بنابر این هر کس بر شرک بمیرد، آمرزش خواهی برایش حرام است.
مفسران می نویسند که آین آیه در مورد ابو طالب نازل شده است.
مفسر تفسیر کابلی در تفسر این آیه مبارکه می نویسد: مؤمنان که هستی و دارائی خویش را به الله متعال بیع کرده اند؛ باید همه تن خاص او باشند، و با کسانی که عداوتشان با الله است، و به اثبات رسیده باشد که أهل جهنم اند، علایق محبت نداشته باشند؛ اگرچه اینها مادر و پدر، یا کاکا ویا ماما و یا برادر حقیقی شان باشد. دشمن الله دوست آنها نمی شود! پس درباره کسی که وحی الهی محقّق شود که دوزخی است، یا به کفر و شرك علانیه مرده باشد؛ استغفار و طلب آمرزش ممنوع است.
در بعض روایات است که این آیه درباره والده پیامبر صلی الله علیه وسلم (آمنه) فرود آمده، و برطبق بعضی از أحادیث نسبت به کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم أبو طالب فرود آمده. بعضی گویند: مسلمین خواستند در باره پدرانشان که به شرك مرده أند إستغفار کنند، آمرزش و مغفرت طلبند؛ در این آیت منع شدند- به هرحال، شأن نزول هرچه باشد، حکم این است که در حق کفّار و مشرکین که خاتمه آنها به کفر و شرك محقّق گردد، إستغفار جایز نیست.

یادداشت:

علمای إسلام را در باره والدین حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم دارای إختلاف است. بعضی به غرض إثبات إیمان و نجاتشان رسائل مستقل نوشته اند، و شارحین حدیث در این باره به آئین متکلمان بحث‌ها نموده اند؛ امّا احتیاط و اعتدال متقاضی آنست که زبان بسته شود و از غور در چنین مباحث نازك احتراز گردد. حقیقت حال محض به الله متعال معلوم است، و ذات متعال او تمام مسائل را بدرستی فیصله می کند.

شأن نزول آیه: 113

600- بخاری و مسلم از طریق سعید بن مسیب (از پدرش روایت کرده اند: چون هنگام مرگ أبوطالب رسید، پیامبر به عیادتش رفت. أبو جهل و عبدالله بن ابوأُمیه نیز نزد او بودند. سرور کائنات خطاب به أبوطالب گفت: ای کاکا، بگو: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا، تا نزد الله (این کلمه را دلیل مسلمانیت بگیرم. أبو جَهل و عبدالله گفتند: ای أبو طالب، آیا از کیش عبدالمطلب رو میگردانی؟ آن دوآنقدر به سخنان‌شان إدامه دادند که أبوطالب در آخرین دم به آنها گفت: من بردین عبدالمطلب هستم. رسول الله گفت: تا منع نشوم برای تو از درگاه الهی آمرزش و مغفرت میخواهم. پس خدای بزرگ آیه: «مَا كَانَ

لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد و آیه: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص: 56) در شان أبوطالب نازل شد. ظاهر حدیث بیانگر آن است که آیه در مکه نازل شده است (صحیح است، بخاری 1360 و 4772 و 4776 و 3884 و 6681، مسلم 24، نسائی 4 / 60).

601- ک: ترمذی به وجه حسن و حاکم از علی بن أبوطالب (روایت کرده اند: شنیدم که مردی برای پدر و مادر مشرک خویش، طلب آمرزش می‌کرد. به او گفتم: آیا برای پدر و مادر مشرک ات طلب آمرزش می‌کنی؟ گفت: إبراهیم (نیز برای پدرش که مشرک بود طلب مغفرت کرده است. این سخن او را به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نقل کردم. پس خدای متعال آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ» را نازل کرد. (ترمذی 3101، نسائی 4 / 91، أحمد 1 / 99 و 130 و 131، ابویعلی 335 و 619).

602- حاکم، بیهقی در «دلائل» و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده أند: روزی رسول الله (به سوی قبرستان رفت و آنجا کنار قبری نشست و راز و نیاز کرد و بعد به شدت گریست. من نیز با گریه او گریستم. أندکی بعد گفت: قبری که من کنار آن نشستم آرامگاه مادرم بود، از پروردگار اجازه خواستم در حق او دعا کنم، اما به من اجازه این کار را نداد. الله آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ» را در این باره نازل کرد.(حاکم 2 / 236، واحدی در «اسباب نزول» 532 آورده اند.).

603- احمد و ابن مردویه (لفظ از ابن مردویه است.) از بریده روایت کرده أند: با رسول الله همراه بودم، زمانی که به عسفان توقف کرد، قبر مادرش را نشانش دادند. وضوء گرفت ونماز خواند و به سوز گریست و گفت: از خدای خود اجازه خواستم که برای مادرم طلب مغفرت کنم، ولی پروردگار مرا از این کار منع کرد. پس الله متعال آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد.(احمد 5 / 356 و 357 به همین معنی روایت کرده است. به «کشاف» 494 و «زاد المسیر» 764 مراجعه نماید.

604- طبرانی و ابن مردویه نیز به همین معنی از إبن عباس(رض) روایت کرده اند: نبی کریم (بعد از بازگشت از غزوه تبوک، برای أدای عُمره به مَکه سفر کرد و سرِ راهش بر تپه عسفان پیاده شد. آنگاه این آیه نازل گردید.(ابن کثیر» 3686) مراجعه فرماید.

حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد این آیه به چندین سبب نازل شده باشد، ابتدا در باره ابوطالب و بعد به ترتیب در باره آمنه و قصه علی (علمای دیگر نیز به همین نظر متفق اند.

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴿١١٤﴾

و طلب آمرزش (مغفرت) إبراهیم برای پدرش نبود مگر به سبب وعده ای که به او داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن الله است از او إبراز بیزاری نمود، بی‌گمان إبراهیم بسیار دست به دعا و بردبار و مهربان بود.(۱۱۴)

تفسیر :

در آیه‌ی قبلی، بحث در مورد این بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان حقّ دعا کردن برای مشرکان را ندارند، هرچند از أقارب وخویشاوندانشان باشند. این آیه، جوابگوی آن شبهه‌ای است که پس چرا حضرت ابراهیم، برای پدرخویش که مشرك بود دعاکرد وبه او وعده‌ی استغفار داد؛ «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» (مریم، 47.)، این آیه میفرماید،

وعده‌ی إبراهیم به أُمید هدایت او بود. امّا چون پدرش در حال شرك مُرد، إبراهیم هم إستغفار را رها كرد.
«وَماكانَ اِسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ»: البته درخواست آمرزش (مغفرت) از سوی إبراهیم (علیه السلام) برای پدر مشركش نبود ، یعنی إبراهیم إقدام به إستغفار نكرد، «إِلاّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ» جز به خاطر وعده‌ای كه قبلاً به او داده، گفته بود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّی». و این أمر قبل از إصرارش بر شِرک بود.
«فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»: وقتی برای ابراهیم مشخص شد كه به درستی بر كفر اصرار می‌ورزد و بر آن پایدار است، به طور كلی از پدر تبری نمود، چه رسد به این كه برایش بخشودگی بطلبد.
سپس الله متعال توضیح داده است كه شدت علاقه و محبتش نسبت به پدر او را وادار كرد كه برای پدرش إستغفار كند.
«إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوّاهٌ»: ولی هنگامی كه برای ابراهیم روشن شد كه او دشمن الله است، از او بیزاری جُست چرا كه إبراهیم اواهی حلیم بود.
«اواه»: زاری‌كننده فروتنی است كه چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و میگوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی كه به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم !
«حَلِيمٌ (114)»: صبور و باتحمل بود، مشكلات و ناگواری پیش آمده را تحمل میكرد، از این‌رو با وجود این كه با آیه‌ی «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ»: او را تهدید كرده اما دلش برای پدر می‌سوخت.
ولی هیچكس حق ندارد در این مورد به او تأسی كند. مفسرابو حیان در این بابت نوشته است: إستغفار إبراهیم برای پدرش به این انگیزه بود كه شاید از او پیروی كند. الله متعال علت استغفارش رابیان كرده وآن عبارت بود از وعده‌ای كه به او داده بود؛ چون امیدوار بود ایمان بیاورد، اما همین كه از طریق وحی دریافت كه دشمن خداست و به كافری می‌میرد، امیدش به یأس مبدل شد و از او تبری نمود و استغفارش را متوقف و قطع كرد. (البحر ۵/۱۰۵.)
«حلیم»: شخص بردباری است كه از إشتباهات در می گذرد و بر آزارها صبر می‌كند.

خوانندۀ محترم !

برای پیامبر و مؤمنان درست نیست برای آنعده أشخاصیكه مُرده و از إیمان بویی نبرده و با شِرک و نِفاق به خاک گور رفته أند، آمرزش و مغفرت طلب كنند؛ اما تا زمانی كه در قید حیات است، باید او را به دین إسلام دعوت نماید و از بارگاه پروردگار برایش آمرزش و طلب بخشش در خواست نماید.
پس از مرگ و یا محقق بودن كُفر و نِفاق، جایز نیست برای هیچ كس از مشركان و منافقان. چه خویش چه بیگانه به آمرزش بطلبیم؛ بلكه از آن، خود داری ورزیم. و ابراهیم علیه السلام به این امید كه آزر، ایمان می آورد و از شرک و بت پرستی و بت سازی دست می كشد، به او وعده داد كه برایش آمرزش طلبد. «سأستغفر لك ربي»: [مریم/۴۷] ، [شعراء/86] اما به محض این كه از ایمان آوردنش ناامید گشت؛ دیگر او را كنار زد و پیوند صِله ی رحم را گُسُست و برایش طلب إستغفار نكرد؛ چون از راه وحی یقین پیدا

کرد که بر سر کفر می میرد؛ هر چند مورد آزار آزر قرار می گرفت. ابراهیم دلی بس دردمند و دلسوز و نازنین داشت.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿١١٥﴾

والله هرگز قومی را پس از آنکه هدایتشان کرده است گمراه نمیسازد تا زمانیکه آنچه را باید از آن بپرهیزند برایشان روشن نماید. چون الله به هر چیزی داناست.(١١٥)

تفسیر :

«وَماكانَ اَللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً»:دربارە‌ی جمعی ازمؤمنان نازل شد که برای مشرکین طلب بخشودگی میکردند، سپس به خاطر این عمل از خود بیم پیدا کردند، تا سرانجام این آیه نازل شد و آنها را دلداری داد. (التسهيل ٢/٨٦).

اقتضا و جریان حکم و عدالت الله متعال چنین نیست که گروهی را بعد از هدایتشان به اسلام بر گمراهی مؤاخِذه کند.

«بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ»: بعد از این که توفیق ایمان را به آنان عطا کرد.

«حَتّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ»: باید یادآور شد که مجازات الهی، پس از تبیین و روشنگری و اتمام حجّت است. یعنی بعد از اینکه حق را از باطل و حلال را از حرام برای‌شان روشن ساخته و حُجّت را بر آنان إقامه کرده باشد؛ و بعد از آنکه حلال و حرام را برای‌شان روشن ساخت، آن وقت فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند.

«إِنَّ اَللّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ(115)»:ازآن‌رو که الله متعال به تمام أحوال بندگانش - أعم از نیک و بد، صلاح و فساد، و شایستگان ثواب و عقاب - داناست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴿١١٦﴾

یقیناً الله است که مالکیّت و بادشاهی آسمان ها و زمین در سیطره اوست؛ زنده می کند و می میراند؛ و شما را هیچ سرپرست و یاری جز الله نیست.(١١٦).

تفسیر :

«إِنَّ اَللّهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضِ»: در حقیقت فرمانروایی ومالکیت آسمان‌ها، زمین و مابین آنها از آن الله است؛ وی را در مالکیّت، آفرینش، اداره و کارگردانی آنها شریکی نیست.

«يُحْيِى وَ يُمِيتُ»: حیات و مرگشان فقط در دست اوست. «وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (116)» ای مردم! برای شما جز خدا أ هیچ یاوری هم نیست که شما را از حفظ، حمایت، نصرت و پشتیبانی خود بهره مند ساخته، منفعت را برای‌تان پیشکش نموده و زیان را از شما برگرداند؛ بلکه تنها الله متعال است که عهده‌دار همهٔ این امور می باشد.

باید یادآور شد که: به جای تحکیم روابط با خویشاوندانِ مشرك، به فکر رابطه با الله متعال باشید که مالك آسمان‌ها و زمین است و آنها در برابر این الله، قدرت هیچ گونه نصرتی ندارند. لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ.. ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍ.

مفسرآلوسی گفته است: بعد از اینکه آنان را ازطلب بخشودگی برای مشرکین منع کرد، و این متضمن تبری از مشرکین هم بود، توضیح داد که خدای سبحان مالک تمام موجودات است و سرپرستی امور آنها را در دست دارد، و بر آن غالب است و جز از جانب او یاری

و نصرتی نخواهند یافت، تا به طور کامل به پیشگاه او رو آورند و از غیر او تبری نمایند، و جز به درگاه او پناه نبرند.(روح المعانی ۳۹/۱۱.)

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام(رض) آمده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب‌شان بودند، در این أثنا خطاب به إیشان فرمودند: «آیا آنچه را من میشنوم، شما نیز می‌شنوید؟» أصحاب(رض) گفتند: ما چیزی نمی شنویم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این‌که ناله می‌کند، سرزنش کرد؛ درحالیکه جای وجبی در آن نیست مگر این‌که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند، یا به عبادت ایستاده است».

آیه کریمه برانگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (117 الی 121) در مورد تفضل و مِنَت برأهل تبوک و پذیرفتن توبه ی آن سه نفر، فرض بودن جهاد بر أهل مدینه و بادیه نشینان و پاداش آن، بحث بعمل می آید.

مؤجز برارتباط این آیات با آیه های پیشین :

باید یادآور شد که: در آیات قبلی بطور تفصلی ازغزوه تبوک وأحوال تخلف کنندگان، بحث بعمل آمد، در این آیات متبرکه آیات نیز بقیه ی مطالب و احکام این نبرد را بیان میکند. معمولاً شیوه‌ی قرآن عظیم الشأن این است که موضوعی را شروع می کند و سپس با فاصله ای بقیه را ادامه می دهد، تا بیشتر اثر بگذارد و ضمن یاد آوری، تلاوتش نیز دلگرمی بخشد. دیگر این که میفرماید: «وکونوا مع الصادقین» چون مردان حق و راستان راه پروردگار، هیچ گاه از فرمان پیامبر سرپیچی نمی کنند.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴿۱۱۷﴾

بی‌گمان الله بر پیغمبر و مهاجرین و انصار (به رحمت متوجه شد و) ببخشود، آنانی که در هنگام سختی (غزوهٔ تبوک) از او پیروی کردند، بعد از آنکه نزدیک بود دل های گروهی از آنان [به سبب سختی مسیر جنگ از حق] منحرف شود، [و از ادامه مسیر بازایستند و به مدینه برگردند] سپس الله توبه آنان را پذیرفت زیرا الله نسبت به آنان بسیار رؤوف و مهربان است. (۱۱۷)

تفسیر :

«لَقَدْ تابَ اَللّهُ عَلَى اَلنَّبِيِّ وَاَلْمُهاجِرِينَ وَاَلْأَنْصارِ»: همانا خداوند متعال توبهٔ پیامبرش را پذیرفت که به منافقین اجازه‌ی تخلف داد، و از مهاجرین صرف نظر کرد که در غزوه‌ی تبوک لغزش‌هایی داشتند، که بعضی از آنها در رفتن به جهاد سستی و سنگینی از خود نشان دادند.

منظور این است: توبه‌ی مؤمنان متخلف از غزوه‌ی تبوک که پشیمان شده و توبه نمودند و خدا از صداقت توبه‌ی آنها با خبر بود، مورد پذیرش واقع شده و به خاطر آرامش خاطر آنان در صدر آن توبه‌ی پیامبر و اصحاب بزرگوار را آورده است، تابه منزلت آنها اشاره کرده ومؤمنان را به توبه تشویق و تحریک نماید؛ چرا که هر مؤمنی به توبه و استغفار احتیاج دارد، حتی پیامبر و یاران مهاجر و انصارش. (تفسیرکشاف ۳۱۶/۲.)

«اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ اَلْعُسْرَةِ»: یعنی آنان که در غزوه‌ی تبوک و أیام شِدت و سَختی و کمبود آذوقه و تنگی شدید از او پیروی کردند.

در سفر پر خطر و طولانی و سخت و گرمای طاقت فرسا - که مسلمانان زاد و توشه ی بس اندک داشتند و از تشنگی و کمبود آذوقه به تنگ آمده بودند و دلها نزدیک بود، از جای بلغزد-خداوند به پیامبر و یاران باوفایش تفضل نمود و رحمت آورد و از وسوسه‌ی درون برخی نیز در گذشت و یار و یاورشان گشت و در آن هنگام بسیار دشوار به فریادشان رسید. آن سفر، به حدی تلخ وسنگین بود که به «جیش العسرة» و «غزوة العسرة» شهرت یافت.

مراد از «ساعت دشواری» ایام غزوه تبوك است. چندین مشکلات در آن فراهم آمده بود: گرمای سخت؛ راه دور ودراز؛ موسم چیدن خرما؛ لشکر کشی در قبال سلطنت نیرومندی که دارای عظمت و بزرگی بود؛ فقدان تجهیزات، چندانکه برای دونفر سپاهی، روزانه يك خرما تقسیم میشد، و آخر چنان شد که آب يك خرما را چند مجاهد به نوبت می چشیدند و به جای آب شکمبه شتر را فشرده عصاره آن را می خوردند، و بر يك شتر ده نفر به نوبت سوار می شدند. این تنها جذبه ایثار و فداکاری بود که جماعت محدود چنین بی ساز و برگ بر تمام ملل عالم پیروز گردید؛ فلله الحمد و المنه.

طبری از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده است در گرمای بسیار شدید با پیامبر برای غزوه‌ی تبوک بیرون آمدیم و در جایی توقف کردیم، سخت تشنه بودیم تاجایی که گمان میکردیم گردنمان دارد قطع میشود. انسان شترش را میکشت وشکمبه‌اش را بیرون می‌آورد وآب داخل آن را می‌نوشید.

حضرت أبو بکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! خدا دعایت را مایه‌ی خیر قرار داده است، پس برای ما دعا کن. فرمود میخواهی؟ گفت: بله. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم دست‌هایش را بلند کرد، هنوز آنها را پایین نیاورده بود که از آسمان باران بارید، یاران تمام ظروفی را که با خود داشتند از آب پر کردند، سپس نگاه کردیم، دیدیم باران از اردوگاه تجاوز نکرده است.(طبری ۵۵/۱۱.)

«مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ»: بعد از این که نزدیک بود به سبب روبرو شدن با شدت و سختی در غزوهٔ تبوک چیزی نمانده بود دل‌های بعضی از آنان با تخلف از جهاد مُنحَرِف شود؛ «ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ» باز بر ایشان توبه‌پذیر شد یعنی: بر کسانی‌که نزدیک بود تخلف کنند، یا برهمگی مؤمنان، «إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (117)» چرا که او نسبت به آنان رئوف و رحیم است.

شأن نزول آيات 117 - 119:

- : بخاری و غیره از کعب بن مالک (روایت کرده اند: به جز بدر، از هیچ کدام از جنگ‌های پیامبر سرپیچی نکرده بودم، تا این که غزوه تبوک (آخرین غزوه بنی أکرم پیش آمد) پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور تجهیز و آمدگي براي جنگ و حرکت عمومی به میدان جهاد داد. سپس حدیث را به طور مفصل بیان داشته و در آن گفته است که خدای تبارک و تعالی: لَقَد تَّابَ اللہ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ(117) وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)، را به نشانة پذیرش توبه ما نازل کرد. کعب میگوید: اتَّقُواْ اللهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ (119) نیز در باره

ما نازل شده(صحيح است، بخارى 4418، مسلم 2769، ترمذى 3102، نسائى در تفسير 252، عبدالرزاق 9744، احمد).

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴿١١٨﴾

و(الله) توبۀ آن سه كس را پذيرفت كه باز مانده بودند تاآنكه زمين با همه فراخى اش بر آنان تنگ شد و جانهايشان بر آنان تنگ آمد، و يقين كردند كه هيچ پناهگاهى از الله جز به سوى او نيست، باز از آنان درگذشت (و آنها را به توبه توفيق داد) تا توبه نمايند. بى‌گمان الله بسيار توبه پذير (و) مهربان است.(١١٨)

تفسير :

«وَ عَلَى اَلثَّلاثَةِ اَلَّذِينَ خُلِّفُوا»: همچنين الله متعال توبۀ آن سه نفر هريک: هلال ابن اُميه، كعب إبن مالک و مرار إبن ربيع را كه از غزوۀ تبوک تخلف كرده ولى منافق نيستند پذيرفت.

«حَتّى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ اَلْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ»: بعد از آنكه زمين با همۀ فراخى و وسعتش بر آنان تنگ شد «وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ» و از شدّت اندوه، نگرانى و غم از خود نيز به تنگ آمده و يقين كردند كه از نزد خدا جز با توبه به مفسران مينويسد كه: اُلفت و اُنس و سُرور و شادى از قلب آنان رَخت بَر بَسته بود؛ چون پيامبر صلى الله عليه وسلم از مردم خواسته بود كه با آنها قطع رابطه كنند و با آنها گفتگو نكنند، به طورى كه اگر به نزديكترين كسان سلام مى‌دادند جواب نمى‌يافتند. و زنان و خانواده و أقوامشان آنان را ترک نمودند تا زمانى كه خدا توبه‌ى آنان را قبول نمود.

«وَظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اَللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ»: يقين حاصل كردند كه پناهگاه و محافظى وجود ندارد كه آنها را از عذاب خدا محفوظ بدارد جز اين كه به پيشگاه او برگردند و توبه كنند.

«ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»: در اين موقعيت بودكه الله متعال بر ايشان مِنّت گذاشته توبه‌شان را پذيرفت و دروازه‌ى رحمتش را به رويشان گشود تا به توبه و انابت ادامه دهند.

توفيقِ توبه نيز در سايه‌ى لطف و عنايت الهى است. اوّل خداوند لطف خود را به انسان باز مى‌گرداند، «تابَ عَلَيْهِمْ» تا انسان توفيق پشيمانى و عذرخواهى و توبه پيداكند، «لِيَتُوبُوا» وهمين كه توبه كرد، بازخداوند توبه‌ى او را مى‌پذيرد.

«إِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلتَّوّابُ اَلرَّحِيمُ(118)»: بى ترديد الله متعال بر توبه‌كاران بخشايشى وسيع داشته و رحمتش به منيبان بسيار است از اين رو لغزش كسانى را كه گام كج گذاشته‌اند به شرط پشيمانى‌شان مى‌بخشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴿١١٩﴾

اي كساني كه ايمان آورده ايد از (مخالفت فرمان) خدا بپرهيزيد و با صادقان باشيد.(١١٩)

تفسير :

«يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَكُونُوا مَعَ اَلصّادِقِينَ(119)»: اى مؤمنان! ازالله پروا كنيد ودر تمام اعمال و اقوالتان الله را در نظر داشته باشيد و با اهل صدق و يقين مأنوس شويد و با آنان باشيد، آنان كه با قول و عمل صداقت خود را در دين ثابت كرده و مى‌كنند.

واقعیت اینست که:دوستی، همنشینی و همراهی با راستگویان، یکی از عوامل تربیت و جلوگیریِ انسان از انحراف است.
این آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.
امام نسفی با این آیه، برحجیت اجماع استدلال کرده زیرا الله متعال به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخن‌شان نیز هست.
باید یادآور شد که:
تکرار آن همه تفضل و توبه پذیری در آیه، دلیل بر این است که خداوند پایداری در دین را روزی آن بزرگواران فرمود؛ چون مهربان و دلسوز و باعطوفت است و نیز از خطای آن سه نفر أنصاری (کعب، هِلال، مِراره) که در این نبرد شرکت نکردند، در گذشت و پس از مدتی مورد رحمت و لطف خود قرارشان داد.
خداوند در توصیف این سه تن میفرماید:

1 - زمین با همه‌ی وسعت و گستردگی بر آنان تنگ گشت و تا پنجاه روز یا بیشتر حیران و سرگردان میگشتند و همسرانشان نیز - در آن مدت - ترکشان کرده بودند و کسی با آنان حرف نمی زد.
2 - از خودشان به تنگ آمده بودند و دلهایشان مالامال از غم و اندوه گشت، دوستانشان، بیگانه گشته بود و...
3 - سرانجام یقین داشتند که برای رهایی ازخشم خدا، جزبه خود او پناهگاهی نخواهند داشت.

پس ای‌مؤمنان! اگرهمدم وهمنشین راستان باشید، ازفرمان پیامبرپیروی میکنید.
راستی موجب پایداری در دین و قوانین آن، اجرای دستورات حق و پیروی از پیام آور راستین است.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴿١٢٠﴾.

برای أهل مدینه وآنانی که در أطراف آنها هستند از بادیه نشینان سزاوار نیست که از همراهی رسول الله پس مانند، و جانهای خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند، (این پس ماندن به خاطری سزاوارشان نیست) که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه الله به آنان نمی رسد، وهیچ گامی بر نمی دارند که کافران را به خشم آورد و هیچ چیزی از دشمن حاصل نمی‌کنند، مگر اینکه به سبب آن ثواب عمل نیکی برای‌شان نوشته می شود، زیرا الله اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌کند.(١٢٠).
تفسیر :
«ما كانَ لِأَهْلِ اَلْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ اَلْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اَللّهِ»:
در این آیه مبارکه خداوند متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از أعراب بادیه نشین (چون قبایل مزینه، جهینه وأشجع) راکه از همراهی با رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عِتاب و سرزنش قرار می دهد:

اطاعت بی چون وچرا ازپیامبر لازم است وکسی حقّ تخلّف ازفرمانِ حکومتی رسول الله صلی الله علیه و آله را ندارد. ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ.. أَنْ يَتَخَلَّفُوا.

«وَلا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»: و جان خویش را عزیزتر از جان گرامی پیامبر صلی الله علیه و سلم برتری ندهند، به گونه‌ای که خود از بدی و ناملایمات دوری جویند و او را حمایت نکنند.

یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به نفس نفیس وتن پاکیزه خویش به‌سوی جهاد می شتابد، آنان از همراهی آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه در غزوه تبوک وچه درغیر آن ازغزوات بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از أعراب زیرا بدون شک مردم مدینه وپیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول الله صلی الله علیه وسلم سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر صلی الله علیه وسلم به غزوه تبوک بروند.

مفسر جار الله زمخشری در این مورد میفرماید: به آنها أمر شده است در سختی و تنگی در کنارش باشند و هر مشکل و رنجی را که او تحمل می‌کند، آنها هم با جان و دل پذیرا باشند، و بدانند که عزیزترین و گرامی‌ترین فرد در نزد خدا فقط اوست. نه این که مشکلاتی را بر خود هموار سازند که او به خود اجازه‌ی آن را داده است، و این نهی بسیار بلیغ است و مردم را به پیروی از او تشویق و تحریک می‌کند. (کشاف ۳۲۱/۲.)

«ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ»: به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج وگرسنگی‌ای در راه خدا یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمیرسد»

«ظمأ»: تشنگی، «وَلانَصَبٌ»: و هیچ خستگی رنج، تعب و زحمتی را دچار نمیشوند، «وَلا مَخْمَصَةٌ» و گرسنگی شدید را تحمل نمی‌کنند.

«مخمصه»: گرسنگی شدیدی است که شکم بر اثر آن فرونشیند، به‌گونه‌ای که گویی پنهان شده است، «فِي سَبِيلِ اَللّهِ» به خاطر راه الله.

«وَلايَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ اَلْكُفّارَ»: و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند یعنی: هیچ جایی از أماکن کفار را با گام هایشان، یا با سُم أسبان شان نمیکوبند، که آنها رابه سبب این کوبیدن، به خشم وغیظ درآورند: «وَلا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً» و از دشمنان چیزی از قبیل کشتن و به أسارت گرفتن به دست نمی‌آورند، «إِلاّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ» مگر این که در نزد خدا برای آنان احسان و قربت به شمار می‌آید.

«إِنَّ اَللّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ(120)» زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند، یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که الله پاداش‌شان را ضایع نمی کند.

یقیین پیشة باشیم که: إیمان به رضایت و پاداش الهی، مشکلات را آسان می‌کند.

وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۲۱﴾.

و هيچ سرزميني را (به سوي ميدان جهاد و يا در بازگشت) نمي‌پيمايند، مگر اينکه براي آنها نوشته مي شود تا خداوند آن را به عنوان بهترين اعمالشان پاداش دهد.(۱۲۱)

تفسیر :

«وَلا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً» «و» این گروه مجاهد در راه الله هيچ مال كوچك يا بزرگی را (در اين راه) إنفاق نمي‌كنند.

در انفاق، کمیّت و مقدار مهّم نیست، چه کم باشد چه زیاد، در نزد الله متعال دارای أجر است. ابن عباس(رض) میفرماید: از یک دانه خرما و بالاتر از آن، «وَلاَيَقْطَعُونَ وادِياً» و هیچ وادیی را در راه کسب رضا وإعلای کلمۀ الله نمی‌پیمایند، «إِلاّ كُتِبَ لَهُمْ»، مگر این که پاداش چنان عملی برای آنان نوشته می شود.

«لِيَجْزِيَهُمُ اَللّهُ أَحْسَنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (121)»: در مقابل بهترین عمل آنها خدا نیکوترین پاداش را میدهد. یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمال‌شان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بپیوندد تا پاداش‌شان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی اعمال آنان دارای پاداش نیک و پاداش نیکوتر است، و خدای سبحان پاداش نیکوتر را برای آنها اختیار کرده است. (روح المعانی ۱۱/۴۷.)

امیرالمؤمنین عثمان(رض) از این آیه‌کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن‌عفان هیچ عملی زیان نمی رساند».

خوانندگان محترم !

در آیه متبرکه (122) در این مورد اینکه : جهاد فرض کفایی و طلب علم (علم و دانش) واجب است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴿١٢٢﴾

لازم نیست مؤمنان، همگی برای جهاد بروند، بهتر آن است از هر فرقه ای از آنان، عده ای بروند و در دین آگاهی و دانش پیدا کنند و آنگاه که نزد قوم بازگشتند، آنانرا هشدار دهند [و راه نمایند]، تا پارسا و پروا پیشه گردند.(۱۲۲)

تفسیر :

«وَماكانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»: و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند و مدینه را خالی گذارند.

إبن عباس(رض) روایت کرده است: بعد از اینکه الله متعال بر متخلفان سخت گرفت، گفتند: هیچ یک از ما هرگز از سپاه و یا سریه تخلف نخواهد ورزید.

بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه برگشت و سریه‌هایی را به سوی کفار اعزام داشت، تمام مسلمانان برای غزوه بسیج شدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم را در مدینه تنها گذاشتند، تا این آیه نازل شد: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ» وقتی بسیج همه‌ی مردم ممکن نیست و مصلحتی هم در آن نیست، پس چرا از هر طایفه‌ای گروهی بیرون رفته و دیگران باقی بمانند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي اَلدِّينِ» تا در مسایل دین آگاه و فقیه شوند و مشقت و زحمت طلب علم را تقبل نمایند. و این گروهی که بیرون رفته‌اند، دانش سودمندی در دین فرا گیرند سپس چون باز گشتند «وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ(122)» باقی ماندگان را در دین الله آموزش داده و ایشان را از نافرمانی‌ها و سرپیچی‌ها از دستور پروردگار متعال بیم دهند باشد که آنها با عمل به کتاب پروردگار وسنّت پیامبرش صلی الله علیه وسلم پروردگار خویش را پروا دارند.

مفسر آلوسی گفته است: ظاهراً می‌بایست به جای (لینذروا) میگفت: (لیعلموا) و به جای (یحذرون) میگفت: (یفقهون)، اما به منظور اشاره به این که هدف معلم باید ارشاد و اندرز باشد و هدف متعلم کسب بیم و هراس نه تسلط و استکبار، همان نظم عالی اختیار شده است. (روح المعانی ۱۱/۴۸).

قابل تذکر است: آنان که به فرمان پیامبر در سریه ای برای دفاع از دین و وطن ودفع آشوبگری های دشمن از شهر خارج می شدند، حکمی واجب بود و بقیه‌ی مؤمنان در محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌ماندند و به کسب دانش دین وراه درست زیستن می پرداختند تا وقتی آن دسته از جهاد باز می گشتند.

آنگاه آنچه را از پیامبر آموخته و اندوخته بودند، به آنان یاد می دادند، تا آنان نیز از هرگونه دانشی که سرمایه‌ی هردو جهان است، فراگیرند و کم و کاستی نداشته باشند، و دریابند که کسب دانش، واجب و غفلت از آن نارواست. این فرمان در طول تاریخ، همراه بشریت است وانسان باید در راه علم و دانش کوتاهی نورزد و کمترین وقفه و فاصله ای در آن ایجاد نگردد. مگر ممکن است کسی در شبی تاریک چراغی در دست داشته باشد و هر ساعت یک بار آن را خاموش کند و در تاریکی مطلق راه برود؟! قطعا جز سرگردانی و گم کردن راه و نرسیدن به مقصد فرجامی نخواهد داشت.

ارتباط این آیه با آیات قبلی:

این آیه، متمم بقیه‌ی أحکام جهاد و چگونگی آن است که اگر پیامبر، شخصاً به جنگ دشمن نرود، لازم نیست همه ی مؤمنان برای جهاد و پیکار علیه دشمن بروند؛ بلکه تدارک سریه ای کفایت می کند. اکنون که سایر مؤمنان فرصت مناسب دارند، باید به دنبال دانش بروند و به تحقیق وتَتَبُّع در دین و در زمینه های مختلف بپردازند تا از هر گونه دانشی آگاه شوند و اهل نظر کردن؛ چون - در واقع - جِهاد و درک و فهم شیوه‌ی آن، بر دانش و آگاهی تکیه میکند و دانش، وسیله‌ی جِهاد است وتبلیغ و نشر اسلام در اصل به بیان و حجت و دلیل گویا بستگی دارد.

شأن نزول آیه 122:

606- ابن أبوحاتم از عکرمه روایت کرده است: چون آیه: «إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً» (توبه: 39) نازل شد، گروهی که در بادیه قوم خود را احکام شرع و مسائل اسلام می‌آموختند، نتوانستند با پیامبر صلی الله علیه وسلم همراهی کنند. منافقان گفتند: حالا که عده‌ای از مردم بادیه نتوانستند در جهاد شرکت نمایند، یقیناً ساکنان بادیه هلاک شدند. پس الله عزوجل آیه: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً» را نازل فرمود (طبری 17491 از عکرمه به طور مرسل روایت کرده، این ضعیف است.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (123 الی 127) رهنمودهایی در موردجنگ با کافران، موضع گیری منافقان در برابر سوره های قرآن، به بیان گرفته شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴿١٢٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که با شما متصل (و هم سرحد اند) بجنگید، و باید که در شما سختی و قوت را بیابند (و محسوس کنند) و بدانید که نصرت الله با پرهیزگاران است. (١٢٣)

تفسیر:
«يآأَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا قاتِلُوا اَلَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ اَلْكُفّارِ»: الله سبحان وتعالی به مؤمنان هدایت و فرمان میفرماید که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در آغاز باکسانی ازکافران‌که نزدیک شماهستند بجنگید، ودراین جنگ سخت کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به جنگ مشرکان درجزیرة العرب حق أولویت دادند.منظور راهنمایی آنها است به راه درستتر و صالحتر؛ یعنی از نزدیک و نزدیکتر شروع کنند تا به دور و دورتر برسید.
«يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»: دفع شَرّ دشمنان نزدیکتر، دراولویّت قرار دارد. مفسران می نویسند که: (استراتژی جنگی اسلام، ابتدا مقابله با دشمنان نزدیکتر آغاز می یابد: طوریکه در مبارزه‌ی فکری و عقیدتی ابتدا به شبهاتِ رایج و موجود جواب ارایه میگردد.
«وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»: و برآنان نیرومند و سرسخت باشید تا هیبت حق در دل‌های شان جای گرفته و دین اسلام مورد احترام شان قرار گیرد، سپاه إسلامی، باید صلابت و هیبت خویش را نشان دهد. شجاعت درونی باید با صلابت بیرونی همراه باشد. هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ باکفاری که به مجاهدان نزدیک اند، مهمتر ومقدم‌تر می‌باشد، سپس درمرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه بندی می شود.
«وَاِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ مَعَ اَلْمُتَّقِينَ (123)»: بدانید هر کس از خدا بترسد، خدا او را یاور و معین است.
باید گفت: هرکه از الله میترسد، از کفّار نمی ترسد و مرعوب آنها نمیشود؛ تا هنگامی که مسلمانان ازالله مبترسیدند، به اندازه ترس خود برکفّار غلبه داشتند.
مفسران می نویسند: چون در جنگ، غرائز، هوسها و کینه‌ها ممکن است پیش آید، بناءً داشتن تقوا برای رزمندگان شرطِ اساسی است.
از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: مسلمانان باید اول با دشمان دین و سرزمینشان که به آنان نزدیکترند، پیکار کنند، تا هم از شر آنان نجات یابند و هم از وطن و زادگاهشان حفاظت وپاسداری کرده باشند و هم به خاطر نوع دوستی آنان را به راه راست دعوت کنند و هم چنین اگر پیشتر رفتند از فتنه مکر و فریب خاطر جمع میگردند و از عقب جبهه خویش مطمئن می باشند و به اصطلاح مورد حمله و شبخون قرار نمی گیرند، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم اول از یهودیان پیرامون مدینه، سپس از مشرکان جزیرة العرب شروع کرد و پس از آن به سوی رومیان اهل کتاب که سرزمین شام را در شمال مدینه، مستعمره‌ی خود کرده بودند، رفت وتوطئه وفتنهی آنانرا برچید.
سیاست نبرد، شدت و تندی و قدرت نشان دادن است تا شکوه و شوکت، دل دشمن را بلرزاند. [سوره توبه ۷۳].
قابل تذکر است که: مشروعیت جنگی که این آیه بدان اشاره میکند، برای تأمین دعوت و فرصت فراخوانی به سوی دین حق و دفاع از کیان خانواده و وطن و آب و خاک است. (تفسیر فرقان)

اسباب غزوه تبوک:

شیخ علی الصلابی در کتاب خویش بنام (الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم

صلی الله علیه وسلم) اسباب و انگیزه‌های متعددی را برای جنگ تبوک یادآور شده‌اند. آنان بر این عقیده‌اند که توسط نبطی‌هایی که از شام به مدینه روغن می‌آوردند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر رسید که رومیها لشکر بزرگی با همکاری طوایف لحم، جذام و دیگر عربها فراهم نموده‌اند و قصد یورش به مدینه را دارند و دسته‌های نخست آن تا بلقا رسیده است پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن شد تا بر دشمن پیشگام باشد و برای این منظور به راه افتاده اند.(الطبقات الکبری، ابن سعد، ج 2، ص 165.).

اما ابن کثیر بر این عقیده است که غزوۀ تبوک انگیزه‌ای جز ادای فریضۀ جهاد و نبرد با کفار نداشت. بنابر این، پیامبر قصد نبرد با رومیها را نمود که از سایر کفار آن زمان به پیامبر نزدیکتر بودند وبه فرمان آیه (123 سوره توبه) جامۀ عمل بپوشاند.

امّا عقیده ابن‌کثیر درست به نظر میرسد؛ چراکه مسلمانان در این آیه مؤظف به جنگ باتمام کافران شده‌اند، بخصوص کافران اهل کتاب که بیشتر از سائرین برای مسلمانان ایجاد مزاحمت می نمودند. (البدایة والنهایة، ج 5، ص 3.)

این انگیزه با آنچه دیگر مؤرخان نوشته‌اند که رومیها قصد یورش به مدینه را داشتند، تضادی ندارد؛ زیرا اگر رومیها چنین عزمی بکنند، به خاطر آن است که از جانب مسلمانان تهدید می‌شدند.

﴿وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴿١٢٤﴾

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از منافقان به أهل إیمان (به طور إستهزاء) میگویند: این سوره، إیمان کدام یک از شما را افزود؟ (بگو:) اما آنانی که ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها (به فضل و موهبت الهي) خوشحالند. (۱۲۴)

تفسیر :

«وَإِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ»: ای پیامبر! و چون الله متعال سوره‌ای از سوره‌های قرآن را بر تو نازل کند،

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً»: از جمله منافقان کسانی هستند که از روی إنکار، إستهزا وتمسخربه یاران خود میگویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را به الله و رسولش زیاد کرد؟ و با لحنی إهانت‌آمیز میگویند: چه امری عجیب در این قرار وجود دارد و چه دلیلی در آن نهفته است؟ مطلبشان این بود که در سور قرآنی تأثیری نیست، و حقایق و معارفی که موجب یقین و ایمان است در آن پدیدار نمی باشد!

واقعیت امر همین است که: استهزا و موضع‌گیری منفی به هنگام نزول قرآن، نشانه‌ی نفاق است. منافقان با مطرح کردن همچو سؤال‌ها میخواهند روحیّه‌ی منفی خود را به دیگران انتقال می دهند.

الله متعال به جواب آنها فرماید: «فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً»: بدانند که آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، یقیناً مؤمنان راستین را ایمانی بر ایمان‌شان افزوده است؛ و از شنیدن کلام ما بدون شک إیمان مؤمنین تازگی می یابد و ترقّی می کند، واضح است که إیمان، مراتبی دارد وقابل کم و زیاد شدن است، همان گونه که نفاق، قابل توسعه و افزایش است از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیف‌شان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال أفزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عبادات‌شان، إیمان‌شان نیز افزون میشود و قرآن، وسیله‌ی خوبی برای شناختِ مؤمن از

منافق است. «وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ(124)»: به نزول آن شاد و مسرور میشوند؛ إحساس شادی و نشاط روحی پس از شنیدن آیات قرآن، نشانه‌ی تکامل و رشد ایمان است یعنی: مؤمنان همراه با أفزایش إیمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که برآن مترتب است، شادمان می‌شوند. باید گفت که: قرآن، مایه‌ی بشارت و مژده به أهل إیمان است.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴿١٢٥﴾

اما کسانی که در دل هایشان مرض (شک و نِفاق) است، (آن سوره) پلیدیی بر پلیدی سابق‌شان أفزود و سرانجام در حالت کفر می میرند.(۱۲۵)

تفسیر :

«وَأَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»: اما منافقان که قلبشان ازمریضی نفاق و تردید در امر دین الله لبریز است، «فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ»: به نفاق و کفرشان می افزاید. پس ناپاکی وگمراهیشان أفزون گردید وعلاوه برناپاکی و گمراهی موجود، چیزی هم به آن افزوده شد.

یعنی: کفری بر کفرشان «أفزود» بنابر این، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و برآن إستمرار می‌ورزند.باید گفت که: أمراض روحی وروانی، مثل أمراض جسمی است، اگر به فکر چاره نباشیم، گسترش یافته، انسان را نابود می‌کند.

«وَماتُوا وَهُمْ کافِرُونَ (125)»: «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تادم مرگ برکفر قرار دارند. بنابر این قرآن برهدایت ره یافتگان افزوده ولی گمراهان را جز نابینایی نمی افزاید. روحِ لجاجت وتکبّر درانسان، سبب میشود که با نزول آیات قرآن، بیماردلان، متکبّرتر شوند و لجاجت، تعصّب و عناد بیشتری از خود نشان دهند.

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ﴿١٢٦﴾

آیا (منافقان) نمی بینند که آنها در هرسال، یک یا دو بار[به وسیله جهاد یا پیش آمدهای دیگر] آزمایش میشوند، ولی نه توبه میکنند ونه پند وعبر ت میگیرند. (۱۲۶)

تفسیر :

«أَوَلا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ»: همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می شوند؟

«آیا نمی بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می شوند» همزه برای انکار و توبیخ است؛ یعنی مگر آن منافقان نمی بینند که هر سال در موقع نزول قرآن یک یا دو بار رسوا می شوند؟

«یفتنون»: آزموده میشوند به قحطی و سختی و أمراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم.

«ثُمَّ لايَتُوبُونَ وَلا هُمْ يَذَّکَّرُونَ (126)»: ولی با آن هم نه با اجابت دعوت الله متعال و ترک نفاق توبه‌کار شده، نه از برملا شدن کارخود می‌ترسند و نه هم از عبرت‌ها بهره می‌برند؟!

ملاحظه میشود که: سنگدلی و سوء عاقبت، نتیجه‌ی نفاق است.

وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴿١٢٧﴾

و هنگامی که سوره ای نازل شود منافقان به یکدیگر نظر می‌کنند (از روی استهزاء، و از یکدیگر می‌پرسند که) آیا کسی (از مؤمنان در این مجلس) شما را می‌بیند؟ باز (از مجلس پیغمبر) بر می گردند. الله دل‌های ایشان (را از قبول حق) بازگردانیده است، زیرا آنها قومی هستندکه[حقایق را] نمی فهمند.(۱۲۷)

تفسیر :

«وَإِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا»: منافقان، از افشای ماهیّت پلید خود تشویش و اضطراب دارند و بدنبال پنهان کاری هستند. و در ضمن از نزول آیات الهی اکراه دارند طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: وچون الله متعال برپیامبرش سوره‌ای نازل کندکه حال منافقان را برملا ساخته، پردهٔ نفاق‌شان را بدرد و کارشان را رسوا سازد برخی ازآنان ازروی شک و دودلی و به منظور سنجش کار فرار از مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم، به سوی بعضی دیگر دزدانه نگاه میکردند، و این طرف و آن طرف می نگریستند؛ و باهم میگویند: آیا هیچ یک از مؤمنان ما را می‌بینند تا از مجلس خارج شویم، ما توانایی و تحمل شنیدن آن را نداریم که ما را افشا کند وآبروی مارا ببرد، سپس همینکه می دانستند توجّه حضّار از آنها منصرف شده، شتابان از مجلس می برآمدند.

«صَرَفَ اَللّهُ قُلُوبَهُمْ»: الله قلب های شان را بازگردانیده است، از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است یعنی الله قلب آنان را از هدایت منحرف سازد!

«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لايَفْقَهُونَ(127)»: دلیل اعراض از قرآن، نداشتن درك و فهم صحیح است زیرا آن‌ها مردمی‌اند که آنچه را او بر پیامبرش نازل کرده است از روی فهم، تعقل، تدبر و قبول در نمی‌یابند.

خوانند گان گرامی !

آیات متبرکه (128 الی 129) در مورد صفات مشفقانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیوندش با اُمت، بحث بعمل آورده است.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴿١٢٨﴾

قطعاً برای شما پیغمبری از خودتان آمده است. رنج و مصیبتی که به شما برسد بر او دشوار است، به شما حریص است و نسبت به مؤمنان مشفق (و) مهربان است. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من أنفسكم»: از خود شما، همنوع شما. «عزيز»: دشوار و سخت و سنگین. «عنتم»: (عنت): در رنج افتادید، سختی و تلخی کشیدید. «حريص»: مشتاق، طرفدار، علاقه مند، وابسته و دل بسته. رؤوف: دلسوز، مهربان.

تفسیر:

«لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: ای مردم! قطعاً برای شما پیامبر بزرگوار از نژاد خودتان

و از عرب قریشی آمده است.که پیام و رسالت الله متعال را به شما ابلاغ نماید. که به نسب و تبار شریفش، راستی و امانتداری‌اش آشنایی کامل دارید.
مفسرانوار القرآن می نویسد: قابل یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این‌که با رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است.
اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که الله متعال وی را به عنوان رحمتی به‌سویشان فرستاده است.
«عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ»: رسول الله صلی الله علیه وسلم غمخوار امّت است، مشقت و رویارویی شما با ناگواری و سختی‌ها برای او سخت است.
عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است.
«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»: بر شما حریص است یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما، باید گفت که: از عوامل تأثیر کلام در دیگران، خیرخواهی، دلسوزی، مهربانی، بی‌توقّعی و تواضع است. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ(128)» با مؤمنان مهربان و با گناهکاران با رحم است، سخت بر آنان شفقت و رحمت دارد. ابن عباس(رض) گفته است: او را به دو اسم از اسم‌های خود نام برده است. (تلخیص الباقی ۱۵۲).
خداوند متعال جز بر پیامبر اسلام، بر هیچ یك از پیامبران دو نام از نام‌های خویش را اطلاق نکرده است. «رَؤُفٌ، رَحِيمٌ»
توجّه به صفات رهبران آسمانی که در این آیه مطرح است و مقایسه‌ی آنها با صفات دیگر رهبرانِ بشری، لطف الله متعال را به بشر و لزوم اطاعت مطلق از این گونه رهبران را نشان می دهد.
و در مستدرک از ابی بن کعب روایت است گفت: آخرین آیه ای که نازل شده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» است.

خوانندگان محترم !

الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد که تکالیف ودستورات قاطع و تند و تیز این سوره را به مردم برساند تا توفیق یافتگان با جان و دل از آن استقبال کنند. سوره را به آن چه که موجب سهولت و آسانی است، پایان میبرد. و آن، این که: پیامبر خاتم از نوع شماست و تمام عزت و سرافرازی و سعادت از سوی او و به شما باز میگردد. الله نمیفرماید: «جائکم رسول منکم»؛ میفرماید: «من انفسکم» تا پیوند و نزدیکی عمیق و بیشتری نشان دهد، چون پیامبر پاره ای از آنان است و با یکدیگر پیوند مستحکم دارند. پس برای او بسیار سخت ودشوار است که شما در رنج و عذاب افتید و زیان بینید و با تمام عشق و علاقه مندی، خیر و خوشی هر دو جهان را برای شما می خواهد و هم چون طبیبی حاذق و دلسوز وقتی به مداوای دردی گران می پردازد، هدفش خیر و سلامت و تندرستی است.
پس، شما، ای مردم! به این دستورات که از سوی الله متعال صاحب عرش، برایتان آورده، عمل کنید، تا رستگار شوید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴿١٢٩﴾

پس اگر [منافقان] از حق روی گرداندند، (از تو ای محمد) بگو: خدا مرا بس است، هیچ معبودی جز اونیست، فقط بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش بزرگ است.(۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تولوا»: روی گردانیده، روی گردان شدند.

«العرش»: عرش، تخت فرمانروایی و قدرت. [أعراف / ۵۴، علی لعرش)، [حاقه / ۱۷، و یحمل عرش ربک...].

تفسیر :

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اَللّهُ لاإِلٰهَ إِلاّ هُوَ»: ای پیامبر! پس اگر مردم قدر شفقت و خیرخواهی و دلسوزی بی کران پیغمبر را نشناسند، باکی نیست؛ بالفرض، تمام دنیا از آن حضرت صلی الله علیه وسلم روگردان شوند، تنها پروردگار با عظمت به حضرت وی کافیست؛ بجز الله متعال، دیگری لایق پرستش و قابل اعتماد نیست؛ مالك سلطنت زمین وآسمان و «عرش عظیم» (تخت شهنشاهی) اوست؛ نفع و ضرر، هدایت و ضلالت، همه در قدرت وی می باشد.

«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: اعتماد و توکلم فقط به اوست و غیر از او از هیچ کس امید و بیمی ندارم.

«وَهُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ(129)»: خدای سبحان صاحب عرش است که بزرگترین مخلوقات می باشد به همه چیز محیط است؛ چون بزرگترین آفریده می‌باشد که جز الله متعال احدی از میزان عظمتش آگاه نیست. پس هرچه او بخواهد تحقق یافته و هرچه او نخواهد به حیطۀ هستی قدم نمی‌گزارد. از ابن عباس(رض) روایت کرده اند که حقیقت عرش را کسی نمی تواند بشناسد.

در سنن ابو داود، از ابو الدرداء روایت است: هرکه صبح و شام هفت (روز هفته)،هفت مرتبه«حسبی الله لا اله الا هوعلیه توکلت وهو رب العرش العظیم»: خواند؛ حضرت أحديّت همه هموم و غموم او را کفایت می کند.

درباره عظمت عرش،تفصیل درروح المعانی تحت آیت حاضره ملاحظه شود.

یادداشت:

پنج صفت از صفات پیامبر در این دو آیه به قرار زیر أند:

1 - «مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: از خودتان، از خود شما، مردم عرب و از نوع بشر

2 - «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»: گرفتاری و مشکلات شما بر او سخت و دشوار و غم و شادی شما با او شریک است.

3 - «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»: بسیار علاقه‌مند به هدایت و خوشبختی هر دو جهان شماست.

4 - و 5 - «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»: نسبت به همه‌ی مؤمنان بسیار با رأفت و دلسوز و مهربان است.

اللهم صل وسلم و بارك على محمد و آله و صحبه أجمعين.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسۡمِ اللَّهِ الرَّحۡمَٰنِ الرَّحِيمِ

سوره یونس

جزء – (11)

سورۀ یونس در مکه نازل شده و دارای یکصد و نه آیه و یازده رکوع است.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که: سوره یونس پس از سوره‌ی اسراء و پیش از سوره‌ی هود نازل شده است، و چون که داستان یونس علیه السلام در آیۀ نودوهشت این سوره آمده است، این سوره بنام سورۀ یونس مسماء و مشهور گشته است. (تفسیر قرآن مهر، جلد 9، صفحه 21).

سورۀ یونس متضمن پند و عبرتی است که در دفع عذاب از قوم یونس آمده است. این دفع عذاب قریب الوقوع چنان بود که بعد از نزدیک شدن به عذاب و قبل از اینکه به آن گرفتار شوند، بنابر هدایت اِلهی ایشان ایمان آوردند، والله متعال به خاطر صدق اِیمان شان، عذاب را از آنها دفع کرد. لازم به ذکر است که این یک خصوصیت بینظیری است که الله متعال فقط وفقط قوم یونس علیه السلام را از آن برخوردار کرده است.

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: سورۀ یونس از سوره های مکی است؛ ولی برخی از مفسران در تفاسیر خویش تنها سه آیۀ از آن را مدنی گفته اند که پس از هجرت به مدینه منوره نازل گردیده است.

باید یادآور شد که دراین سوره هم مقاصد اساسی قرآن و اسلام که عبارت از توحید، نبوت ومعاد ودیگر تأکیدات اسلامی‌اند، با استدلال ازکاینات و برخی پدیده‌های موجود درعالم هستی، با ذکر برخی از قصص و وقایع مهم تاریخی و در عین حال عبرت انگیز به منظور ترسانیدن (انذار) مردم بیان شده است.

ارتباط و مناسبت سورۀ یونس با سوره‌ي توبه:

باید گفت که: پایان سوره‌ی توبه، بیان صفات والای پیامبر صلی الله علیه وسلم و سر آغاز و شروع سوره‌ی یونس در مورد شک، بد دلی و اوهام ناسپاسان، نسبت به اِنزال وحی بر پیامبر، خاتم و بِشارت به مؤمنان و هشدار به کافران است. بیشتر سوره‌ی توبه از احوال منافقان و موضعگیری آنان در برابر قرآن و سوره‌ی یونس از أحوال کافران، مشرکان و گفتارشان، سخن میگوید.

پس، پیوند این دو سوره با هم بسیار روشن و واضح است.

اهداف سوره یونس بصورت کل:

اهداف سورۀ یونس؛ بیان چند محور اساسی در بارۀ مسائل عقیدتی در موضوعات ذیل می باشد:

توحید و بیان شواهد وجود الله و مظاهر قدرت او در هستی؛ معاد؛ نبوت؛ پندآموزی و عبرت گیری از تاریخ ملت ها و پیامبران گذشته (تفسیر قرآن مهر، جلد 9، صفحه 24)

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ یونس:

طوریکه گفته آمدیم سورۀ یونس دارای صدونه آیه بوده وبه تعداد هزارو هشتصدوسی ودوکلمه، وتعداد حروف آن به‌هفت‌هزاروپانصدوشصت وهفت حرف می رسد.

(لازم به تذکر است که اقوال علماء در حساب کردن تعداد کلمات و حروف این سورة بنابر طریق حساب کردن، متفاوت بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سورة طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.).

سلسله نسب یونس علیه السلام :

تأریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده اند. تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته اند: متّی مادر یونس بوده و در میان أنبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است.

أهل کتاب او را (یونان بن امتای نام می برند.

سیرت نویسان می نویسند که: یونس علیه السلام اصلاً از بنی اسرائیل است و سلسلة نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می‌رسد.

بناءً به یک روایت منقول از ابن عباس(رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس(رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرسَلنَهُ إِلَى مِاْئَةِ أَلفٍ أَو يَزِيدُونَ - ١٤٧» [الصافات: 147]. (و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم.).

محتوای اساسی سورة یونس :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم سوره‌ی یونس یکی از سوره‌های مکی بوده، بناءً سبک وشیوه ی این سوره هم چون شیوه ی سوره های مکی است: که به اصول عقیده اسلامی یعنی ایمان به ذات خداوند متعال وایمان به‌کتب آسمانی و پیامبران و زنده شدن بعد از مرگ و پاداش و کیفر می پردازد. وجه تمایز این سوره با دیگر سوره‌ها در این است که بیشتراز هر سوره‌ای به موضوع ایمان به رسالات‌های آسمانی بخصوص ایمان به «قرآن عظیم الشأن» می پردازد، قرآنی که آخرین کتاب آسمانی و معجزه‌ی جاودانی و أبدی در طول دوران و عصور می باشد.

سورة یونس در ابتدا از پیام و پیامبری سخن به میان آورده و توضیح داده است که سنت الله متعال در أولین وآخرین چنین بوده و هست که هیچ ملتی وجود ندارد مگر این که پروردگار باعظمت پیامبری برای هدایت آن مبعوث داشته است. بنابر این دلیل و انگیزه‌ای نیست که مشرکین از بعثت خاتم پیامبران در شگفت شوند.

سوره یونس موضع‌گیری مشرکین را در قبال رسالت و قرآن بررسی کرده و یادآور شده است که این قرآن عبارت است از معجزه‌ی ابدی که بر صدق و درستی پیامبر «أمی» دلالت دارد و حامل دلیل قاطع و محکمی است که مبنی بر صحت ادعای او میباشد؛ چون با وجود این که آنها در فصاحت قهرمان و در فن بیان فرمانروا بودند، آنها را به مبارزه طلبید که سوره‌ای مانند آن بیاورند: «أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» میگویند آن را به افتراء آورده است، بگو: اگر راستگو و درست‌کردار هستید، سوره‌ای مانند آن را بیاورید و از هر کس که میتوانید غیر از الله متعال یاری بجویید.

در این سوره در بارة عظمت دین مقدس اسلام که: دین اسلام، دین فطرت و سرشت سالم، عقل و اندیشه، علم و حکمت، برهان و حجت، ضمیر و وجدان و آزادی و استقلال است بحث بعمل آمده است:

دین اسلام دین فطرت است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»: پاکدلانه به سوی دین روی آور. این، همان سرشتی است که خدا مردم را بر آن سرشته است. در آفرینش خدا تغیری راه ندارد. این، همان دین پایدار است؛ هر چند بیشتر مردم نمی دانند. [روم/۳۰].

دین اسلام دین عقل و اندیشه: [بقره/۱۶۴]، [أنعام/۱۵۱]، [یونس/۱۶]، [حج/۴۶]، [ملک/۱۰] و....

دین اسلام دین علم و حکمت: [بقره/۲۶۹]، [، نساء/۱۱۳]، [یونس/36]، [نحل /۱۲۵]، [إسراء/36]، [لقمان/۱۲] و...

دین اسلام دین دلیل و برهان است: [نساء/۱۷۴]، [مؤمنون/۱۱۷]، [قصص/۷۵]، [مؤمن/۳۵] و...

دین اسلام دین قلب، دین وجدان و ضمیر است: [شعراء/۸۹]، [ق/۳۷] و...

وپیروی نکردن ازپیشینیان گمراه وخود داری ازتقلید کورکورانه: [بقره/۱۷۰]، [مائده/۱۰۴]، [أعراف/۲۸]، [زخرف/۲۲] و....

پیروی از سنت پیامبر خاتم – صلي الله عليه وسلم - سیره‌ی خلفای راشدین و سلف صالح، برهرمسلمانی، واجب وضروری است تا گرفتار بیراهه و گمراهی و کیفر سخت الهی نشود.

سپس سورة مبارکه موضوع را عوض کرده و به آشنا کردن مردم با صفات معبود حق پرداخته است و برای آشنا کردن آنها با صفات الله متعال، آثار قدرت و رحمتش را خاطر نشان کرده که بیانگر تدبیر حکیمانه‌ی او است، و آثار روشن و نمایان قدرت مکنون در بطن عالم هستی را یاد آور شده که واضحترین و آشکارترین دلایل بر عظمت و جلال و سلطنت خدا می باشند.

همچنان دراین سوره درباره‌ی داستان حضرت نوح و قومش و داستان حضرت موسی و فرعون ظالم وقصه‌ی حضرت «یونس» بحث بعمل آمده است وحتی این سوره بنام سوره یونس مسمی گریده است. تمام این قصه‌ها برای بیان سنت خدا در عالم هستی و نابود کردن ظالمان و نصرت مؤمنان است.

در خاتمه‌ی این سوره‌ی مبارکه، الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستورفرموده است که به شریعت الله متعال متمسک باشد و آن را نصب العین خویش قرار داده و در مقابل درد و رنجی که در راه الله متحمل میشود صبور و شکیبا باشد: «وَ اِتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ وَ اِصْبِرْ حَتّى يَحْكُمَ اَللّهُ وَ هُوَ خَيْرُ اَلْحاكِمِينَ» از آنچه که به تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا حکمش را اجراء کند و بهترین حاکمان فقط اوست.

ترجمه و تفسیر سُورَة یونس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴿١﴾

(الر) (الف. لام. را) مفهوم این حروف به الله معلوم است، (از أسرار وحی الهی است) این آیات همان کتاب پُر از حکمت است.(1)

تفسیر :

«الر»: به این حروف «حروف مقطعه» گویند که در ابتدای بسیاری از سوره ها آمده است. مانند: (الم، حم، عسق) وغیره در ارتباط با معانی «حروف مقطعه»، مفسرین کرام بحث‌های مفصلی را به رشته تحریر آورده اند که: تحقیق صحابه و تابعین و جمهور سلف در ارتباط با «حروف مقطعه» این است که اینها رمزهای خاصی هستند که معانی آنها غالباً به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نشان داده شده است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم امت را تنها از آن علوم و معارف آگاه فرمود که اذهانشان گنجایش و تحمل فراگیری آنها را داشته باشد و به همین منظور مردم را از حقایق رمز آن، آگاه نکرد تا آنهایی که فاقد علم اند، در کارهای شان حرجي واقع نگردد.

قابل تذکر است که: رموز حروف مقطعه چنان نیستند که با ندانستن آنها، در جریان امور امت خللی ایجاد شود، برای همین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم، معانی و رموز آنها را غیرضروری دانست و در این باره آگاهی نداد، لذا ما هم درصدد کشف رموز آن برنیاییم و بر درک معانی آن اصرار نورزیم و فرضیه هایی ارائه ندهیم. چرا که اگر کشف معانی و رموز آنها، عوایدی را برای امت به أرمغان می‌آورد، یقیناً رسول گرامی که رحمت عالمیان است، در بیان آن تعلل نمی فرمود. (بنقل از تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در مورد وحی و پیامبر، ودر مورد اینکه الله آفریدگار هستی است. بحث بعمل آمده است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ﴿٢﴾

آیا برای مردم (کفار) تعجب آور است که به‌سوی مردی از خودشان وحی فرستادیم که مردم را (از عذاب الله) بترسان؟ و کسانی را که ایمان آورده‌اند بشارت بده به اینکه آنها مقام عالی نزد پروردگارشان دارند، (لیکن) کافران گفتند: همانا این شخص جادوگر آشکار است.(٢)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: ریشه‌ی کفر، غالباً همانا استبعاد و تعجّب از وحی است. کافران در ردّ رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گونه دلیل ومنطقی را آورده نتواسند، بلکه با بعید دانستن آن، از پذیرش آن شانه خالی می‌کردند.

در این آیة متبرکه، الله متعال تعجب و شگفتی در أمر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد انکار ومعترضان به قرآن را مورد محکومیت وسرزنش قرار داده و میفرماید:

«أَكانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُلٍ مِنْهُمْ» آیا برای مردم تعجب آور و تکان دهنده است که به مردی از خودشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم وحی فرود آوردیم؟
«أَنْ أَنْذِرِ اَلنّاسَ»: تا بندگان را در صورت عصیان‌شان از عذاب خدا بترساند. و پیامهای حق را که در قرآن عظیم الشأن و در این سورة مبارکه می آید، به طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالیکه در وحی فرستادن به سوی مردی از أهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با أهل یک جنس و نژاد، بهتر ازأهل همان جنس میتواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابر این، فقط چنین کسی می تواند پیامها، أخبار و ارشادات اِلهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می گردید چرا که انسانها به او اُنس نمی‌گرفتند. این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، أما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، باید گفت؛ این أمر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خِصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته أمانتداری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ وجه شگفت‌آور وتعجب آور نیست.
«وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» و به مؤمنان مژده بده که در مقابل أعمال صالحي که تقدیم داشته‌اند در پیشگاه الله متعال خود سابقه و منزلتی رفیع و والا دارند.
«قالَ اَلْكافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ(2)» با وجود واضح بودن صدق پیامبر صلی الله علیه و سلم و اعجاز قرآن، مشرکین گفتند: محمد آشکارا به سحر و افسونگری می پردازد و ادعایش باطل است.
در ضمن قابل یادآوری است: که ما هر آنچه را که نمی فهمیم، آن را نباید رد کنیم. زیرا مطابق إرشادات قرآنی اِنکار و تُهمت زدن، از جملهٔ شیوه‌ی کفّار بشمار می آید. طوریکه در آیة مبارکه آمده است. «قالَ الْكافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ2»
مُفَسِر مشهور جهان اِسلام ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791هـ) مینویسد: این بیان نشان میدهد که آنها اموری خارق العاده و معجزاتی را از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم دیده‌اند و از مخالفت با آن ناتوان مانده‌اند. آنها ناخودآگاه اِعتراف کردند که آنچه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آورده است از توانایی بشر خارج است. (أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی ۲۳۵.».
مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیراین آیة مبارکه می نویسد: واقعیتی مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قبل از آنکه از سوی الله متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف وخصلتهای کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از أنوار آفتاب نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «آمین» می نامیدند.

ایمان، زمینه‌ی قدم صدق وجایگاه بخصوص نزد الله متعال است:

«قَدَمَ»: صِدْقٍ لیث گفته است: قدم یعنی سابقه و پیشینه. ذو الرمة گفته است: و أنت امرؤ من أهل بیت ذؤابة لهم قدم معروفة و مفاخر (تفسیر کبیر ۷/۱۷)

«تو ازخاندانی که آبرو و سابقه‌دار و مشهور هستی که اِفتخارات بسیاری دارد» أبو عبیده گفته است: هرکس که در خیر پاشر دارای پیشینه باشد، «قدم» است. و اخفش گفته است: «قدم» یعنی داشتن پیشینه در اخلاص.

قدم صدق:

یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برای شان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است.

بنابر این، معنی آیۀ مبارکه «وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» چنین میشود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند.

شأن نزول آیۀ 2:

608- ابن جریر از طریق ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: هنگامی که پروردگار محمد صلی الله علیه وسلم را به رسالت برانگیخت، عرب یا جماعتی از أعراب نبوت او را اِنکار کردند و گفتند: خدا بزرگوارتر از این است که فرستادۀ او انسان باشد. الله متعال آیۀ: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَا...» وآیۀ: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالاً...» (نحل: 43) را در آن هنگام نازل کرد. چون الله عزوجل بر آنها دلایل و شواهد را تکرار کرد. گفتند: اگر هم پیامبر ضروراً باید از انسان ها باشد، دیگران از محمد به رسالت سزاوارترند «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (31)» «چرا این قرآن بر مردی از این دو قریۀ بزرگ فرو فرستاده نشد» و همچنین می‌گفتند: از محمد بزرگوارتر نیز هستند، مرادشان ولید بن مغیره از مکه و مسعود بن عمرو ثقفی از طایف بود. پس خداوند متعال این خصوص آیۀ: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ...-زخرف: 32» را برای رد سخنان آنان نازل کرد.

طبری 175 42 از بشر بن عماره از ابو روق از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده، اسناد آن جداً ضعیف است، زیرا بشر ضعیف و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقات نکرده. واحدی در «اسباب نزول» شمارۀ 534 از ابن عباس(رض) بدون اسناد روایت کرده است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴿٣﴾

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس (طوریکه شایستۀ شکوه و جلال اوست) بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر واداره می کند. هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر بعد از اجازه او، این است الله پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، آیا عبرت نمی‌گیرید. (٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِتَّةَ أَيَّامٍ»: هدف از آن شش دوره است (ملاحظه شود: اعراف / 54، حجّ / 47، معارج / 4). «ثُمَّ اِسْتَوَى عَلَى اَلْعَرْشِ»: بر عرش استیلا یافت، بر عرش فرمانروایی کرد، بر تخت قدرت مسلط و چیره گشت. **«عرش»**: بزرگترین مخلوقات خداوند متعال و سقف همه آنهاست و چنانکه در تفسیر ابن کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ فام. **«يُدَبِّرُ الأمْرَ»: کار جهان را به مقتضی حکمت و مصلحت می گرداند**، امور هستی را حکیمانه تدبیر می کند. «ذلکم الله»: این آفریدگار مدبر شما. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :
«إِنَّ رَبَّكُمُ اَللهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ»: پروردگار شما ذاتی است که: آسمانها و زمین را در شش روز از روزهای دنیا (که قول صواب در نزد جمهور همین است.) به استواری و محکمی تمام اِبداع و بنا کرده و آنها را نو پدید آورده است، البته و اگر می‌خواست، می‌توانست آن را در یک چشم به هم زدن بیافریند. اما خواست الله متعال همین بود که: در این حکمت خویش؛ دقت و حوصله و عدم شتاب را به انسان ها بیاموزد.
اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنانکه در (آیة 47 سورة حج) آمده است: «وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ«47» (و بی‌گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می‌شمرید).
«ثُمَّ اِسْتَوى عَلَى اَلْعَرْشِ»: ودرحالیکه برعرش مستقر وقرارگرفت که شایسته‌ی ذات ذو الجلال و عظمتش می باشد، بدون این که بتوان کیفیت و تشبیهی برای آن قایل شد و یا این که آن را تعطیل کرد و یا تأویل نمود.
مفسر ابن کثیر (عماد الدین اِسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی(متوفی 774ق) می نویسد: در این مقام باید روش سلف و پیشینیان صالح را در پیش گیریم؛ یعنی بدون تشبیه وتعطیل وهمان‌طور که آمده از کنار آن می‌گذریم. در مورد الله هرچه به ذهن تشبیه کنندگان بیاید بعید و مردود است؛ چون هیچ یک از مخلوقات به خدا شباهت ندارد، بنابر این هر کس که مطالبی را برای الله مقرر بدارد که در آیات و اخبار صحیح به صراحت از آن بحث کرده و شایسته‌ی ذات ذو الجلال خداوند متعال می باشد، چنین انسانی راه هدایت را پیش گرفته است. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۵.)
مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی در این مورد می فرماید: به شیوه‌ای که خود عنوان کرده است بر عرش مستقر گشت، و آن هم صفتی است برای الله بدون داشتن کیفیت و از تمکن و اِستقرار منزه است.
اشاره است به ملک وسیع وسلطنت گسترده‌ی الله. و قبل از این نیز به بیان عظمت و بزرگواری خود پرداخته است (تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم ابو سعود ۲/۳۰۷.)
مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی تفسیر معارف القران در تفسیر آیة مبارکه: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» می نویسد: سپس بر عرش قرار گرفت.
از قرآن و حدیث ثابت است که «عرش رحمان» چنان مخلوقی است که بر همه آسمانها و زمین و تمام کاینات عالم محیط است و همه جهان در آن جای گرفته است و بیش از این آگاه شدن به حقیقت آن، در توان انسان نیست. (بنقل از تفسیر معارف القران سوره یونس)
«یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ»: کار خلقش بر مقتضای حکمت و مصلحت امور خلایق را تدبیر می کند و ترتیب می دهد. یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش وسایر مخلوقات رابه مقتضای حکمت خویش، به‌یگانگی سامان میدهد.
ابن عباس(رض) گفته است: یعنی أحدی در أمر تدبیر خلق او را یاری نمیدهد و سرگرم نمی‌کند.

«ما مِنْ شَفِيعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»: در روز قیامت هیچ شفاعتگری در پیشگاه الله شفاعت نمی‌کند، جز در صورتی که او خود به وی اذن شفاعت دهد و از کسی که مورد شفاعت قرار میگیرد راضی باشد. این آیه مبارکه این نظریه وعقیده مشرکین را با تمام قوت و صلابت ردمیدارد، طوریکه به گمان آنها بت‌ها برای آنان شفاعت می‌کنند.

همچنان در تفسیر آیه متبرکه مفسران نگاشته اند: یعنی: به کسی این امکان داده نمی شود که نزد الله متعال در امری از امور جز بعد از اذن و دستور خود وی شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب داناتر است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست.

«ذلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»: پس الله رابه یگانگی بپرستید و تنها او را به الوهیَت بخوانید، زیرا او پروردگار آفرینندۀ روزی دهندۀ شایسته این کار است. یعنی فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او.

«أَفَلا تَذَكَّرُونَ(3)»: باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: انسان به آفریدگار خویش باورمند است، تنها ضرورت به تذکر دارد طوریکه در آیة مبارکه آمده است: آیا پند و اندرز نمی گیرید و نمی دانید فقط او خالق و ایجاد کننده است؟ با وجود این همراه با او دیگری را عبادت می‌کنید.

ویا هم در تفسیر آن آمده است: آیا از ادلّه‌ای که بر یگانگی‌اش وجود دارد پند نگرفته وبه برهان‌هایی که برخداوندیش وجود دارد تأمل نمی‌نمایید؟ بناءً کسی که کمترین استعدادی برای پند آموزی و پایین ترین توانی برای عبرت‌گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟ وبه صورت کل باید گفت که: عبادت، سزاوار کسی است که خلقت و تدبیر به دست اوست، نه دیگران.

طوریکه در آیة مبارکه بیان یافت که: الله متعال هستی را آفریده، «خَلَقَ»: و در قبضه دارد، «اسْتَوى»: وبا حکمت دائماً آنرا اداره می‌کند، «يُدَبِّرُ»: و بدون اِذن او کسی را نفوذی نیست، «ما مِنْ شَفِيعٍ» و توجّه به این حقایق، زمینه‌ی پیدایش روح بندگی و پرستش است. همانا که فرموده است: «فَاعْبُدُوهُ» پس او را عبادت کنید.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴿۴﴾

بازگشت همۀ شما فقط به سوی اوست، این وعده راست الله است، چون او آفریدن مخلوقات را آغاز میکند، باز آن را باز می‌گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کفر ورزیده اند نوشیدنی از آب داغ و سوزان دارند و عذابی دردناک در پیش دارند، به سبب آنکه کفر می ورزیدند.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حمیم»: آب نهایت داغ و جوشان را میگویند.

تفسیر :

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»: ای مردم! بازگشت همۀ شما در روز قیامت تنها وتنهابه پیشگاه پروردگار است، پس بیهوده به فکر راضی ساختن این و آن نباید باشیم. «وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا»

این وعدۀ ثابت الله متعال است که درآن شکّی نیست یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آنرا هرگز خلاف نمی کند. بدین ترتیب گمان منکران بعثت را رد میکند که می‌گفتند:
«ماهِيَ إِلاّ حَياتُنَا اَلدُّنيا نَمُوتُ وَنَحْيا وَما يُهْلِكُنا إِلاَّ اَلدَّهْرُ» جز همین زندگی دنیا چیزی نیست، مرگ ما را میگیرد و زندگی می‌کنیم، و فقط روزگار است که ما را به هلاکت می رساند.
«إِنَّهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» همانطوریکه خلق را اوّل بار ایجاد می‌کند، سپس آنرا بعداز مرگ باز میگرداند، در این آیة مبارکه این حقیت با تمام صراحت به بیان‌گرفته شد که: زنده کردن برای ذات ذوالجلال، بسی ساده و سهل است. همانطورکه به قدرت او، موجودات عالم، از عالم نیستی به منصة ظهور پیوست، درقدرت لایزال اوست که بعدازفنا، نیزدوباره بیافریند و زنده گرداند.
همچنان در آیه یک اصل دیگری نیز یافت که: نه تنها انسان دوباره زنده میشود، بلکه همه‌ی آفرینش بار دیگر آفریده میشود. همان گونه که تمام هستی، برای بشر آفریده شده، در آخرت نیز اعاده‌ی خلق برای پاداش گرفتن بشر است.
«لِيَجْزِیَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا اَلصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ»: تا فرمانبران را در قبال ایمان شان به الله متعال و پیروی شان از پیامبر صلی الله علیه وسلم به بزرگترین پاداش نایل سازد، البته این جزای عادلانه‌ای از سوی اوست.
مقصود اصلی از معاد، پاداش مؤمنان است. «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» و کیفر کافران به خاطر عدل الهی است. و ارزش کارهای خوب، به انگیزه وهدف خوب آن است.
«وَاَلَّذِينَ كَفَرُوا»: و کسانیکه الوهیّت خداوند متعال و رسالت پیامبرش را اِنکار و تکذیب کردند برای‌شان به سبب گمراهی و تکذیب‌شان، «لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ» در جهنم شربتی از آب جوشان و بی نهایت داغ دارند.
«وَعَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ(4)» و به سبب کفر و شریک قرار دادنشان برای الله متعال عذابی دردناک دارند.
امام بیضاوی مفسر کبیر جهان اسلام در این مورد مینویسد: آیه برای ما قبلش صورت تعلیل را دارد؛ چون از آنجایی که مقصود از خِلقت اولیه و اِعاده کردن آنها، همانا مجازات کردن أفراد مکلف در مقابل أعمالشان است، بدون شک سرانجام همه به سوی اوست. (تفسیر بیضاوی صفحه: ۲۳۶).

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿٥﴾

او (الله) ذاتی است که آفتاب را درخشان و ماه را تابان گردانیده و برای ماه منازلی (مسیرهایی) مقرر نموده است تا شماره سالها و حساب (روز و ماه) را بدانید. الله آن را جز به حق نیافریده است. الله آیات را برای آنانی که می دانند به تفصیل (و روشنی) بیان می‌کند.(۵)

تفسیر:

«هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَلشَّمْسَ ضِياءً وَاَلْقَمَرَ نُوراً»: آیة مبارکه بیانگر قدرت و یگانگی ذات پروردگار است؛ یعنی الله متعال با قدرت و نیروی خود آفتاب را در روز، تابان و درخشان قرار داده و بسان چراغ پر نور پرتو أفشانی می‌کند.

تنهاخداوند متعال استکه آفتاب راروشنگر جهان وماه را نورکائنات گردانید.
«ضِيَاءً»: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش وچراغ، اما «نُور»: روشنی‌ای است که ازچیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به وسیله پرتوافگنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آیینه. و از آنجا که نور ماه از نور آفتاب پدید می آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است.
«وَٱلْقَمَرَ نُوراً»: و ماه را در شب نور أفشان کرده است. این هم از جمله کمال مهر و محبت او نسبت به بندگان است، وچون حجم آفتاب بزرگتر است می‌درخشد؛ زیرا از خود فروغ و درخشش دارد. طبری فرموده است: یعنی آفتاب را پر فروغ و ماه را روشن کرده است. (تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن تفسیر طبری ۸۶/۱۱).
«وَقَدَّرَهُ مَنازِلَ»: وحرکتش را درمنازلی تعیین کرده‌است که عبارتند از برج‌ها.
لفظ «منازل» «جمع» «منزل» است که معنی اصل آن «جای نزول» است. لذا الله تعالی برای آمد و شد شمس و قمر (هر دو) حدودی خاصی مقرر فرمود، که به هر یک از آنها منزل گفته می شود. چون ماه دوره خود را در هر ماه تکمیل می کند بنابراین منازل او «۳۰ یا ۲۹» می باشند ولی چون در هر ماه یک روز غایب می شود، لذا عموماً منازل آن «۲۸» روز گفته شده است و دوره آفتاب در ظرف یکسال تمام می شود. منازل آن سیصد و شصت یا سیصد و شصت و پنج روز می باشد. (معارف القرآن).
«لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِينَ وَ اَلْحِسابَ»: تا شما حساب اوقات را بدانید. به وسیله‌ی آفتاب، روزها شناخته و معلوم می شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته می شود.
و اوست که ماه را به منزل‌هایی در برج‌هایی معلوم فرود آورد «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِينَ وَ اَلْحِسابَ» تا شمارۀ سال‌ها و حساب را بدانید؛ پس به وسیله آفتاب، روزها شناخته و معلوم می شود و با گردش ماه، حساب ماه‌ها و سال‌ها دانسته میشود. این آیۀ مبارکه انسان را به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند.
باید گفت که: آفرینش، بیهوده نیست، بلکه بر اساس حقّ است طوریکه در آیۀ متبرکه می خوانیم «ما خَلَقَ اَللّهُ ذلِکَ إِلاّ بِالْحَقِّ» خداوند آفتاب و ماه را جز برای حکمتی بزرگ و راهنمایی روشن بر حسن آفرینش و استواری صنع خود نیافریده است.
واقعیت أمر همین است که پی بردن به رازهای آفرینش، نیازمند فکر و تعلیم است، طوریکه آمده است: «يُفَصِّلُ اَلْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(5)» او برهان‌ها را برای گروهی که در آفرینش نشانه‌ها به مقاصد و اهداف آن‌ها راه می‌برند، به روشنی بیان می‌کند.
ابو سعود گفته است: یعنی از حکمتی که در خلقت کائنات نهفته است سر در می آورند و به وسیله‌ی آن بر حکمت و قدرت خالق آن استدلال می‌کنند. (ابو سعود ۳۱۰/۲).

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴿۶﴾

مسلماً در اختلاف (رفت و آمد) شب و روز و آنچه الله در آسمان‌ها و در زمین آفریده است، دلائلی واضح (بر توحید او تعالی) است برای مردمی که پرهیزگاری می‌کنند. (و گناه چشم دلشان را نابینا نکرده است).(۶)
تفسیر :
در آیه‌ی قبل، نشانه‌های الهی و تفصیل آیات، برای دانشمندان بیان شده بود، «لِقَوْمٍ

یَعْلَمُونَ» و در این آیة مبارکه، برای أهل تقوا «لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ»، نتیجه آنکه کسانی کامیابند که هم بدانند و هم پروا پیشه ومتّقی باشند، وگرنه متقیّن ناآگاه و یا دانشمندان گناهکار، از آیاتِ الهی بهره‌ی کافی نمی‌برند.
«إِنَّ فِی اِخْتِلافِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهارِ» به راستی در پیاپی آمدن شب و روز، یعنی شب فرا میرسد و روز میرود و روز فرا میرسد و شب رخت را بر مي بندد. در آیة مبارکه به یک اصل مهم اشاره بعمل أورده شده است وآن اینکه: تمام هستی در حال تغییر و تغیّر است.
«وَما خَلَقَ اَللّهُ فِی اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضِ»: وآفریده‌های متنوعی که در آسمان‌ها و زمین ایجاد کرده است، خداوند متعال ذاتی است که: مخلوقات متنوع، عجیب و غریب را در آسمان‌ها و زمین آفریده است و در زیبایی، نو آوری، نظم و کمالی که هستی از آن بر خوردار است، «لَآیاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (6)»: بناءً ما نباید از کنار پدیده‌ها، به سادگی عبوروگذرکنیم، زیرا در آن دلایل بزرگ و براهینی گرانقدر بر وجود و یگانگی صانع نهفته است. کمال قدرتش برای قومی معلوم است که پرهیزگارند و از عذاب الله متعال می‌ترسند. این بدین معنی است که: گناه و آلودگی، در شناخت، تشخیص وتحلیل انسان اثر منفی می گذارد، و واقعیت هم همین است که: تقوا، وسیله‌ی بینش صحیح در هستی میباشد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴿٧﴾

مسلماً کسانی که دیدارِ [قیامتِ] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده اند و به آن آرام یافته اند و آنانکه از آیات ما بی خبرند.(۷)
تفسیر:
«إِنَّ اَلَّذِینَ لایَرْجُونَ لِقاءَنا»: کسانی که به دیدار الله متعال در روز قیامت طمع و امید ندارند و راه توشۀ این ملاقات را که ایمان عمل صالح است آماده نمیسازند، واقعاً هوی و هوس چشم آنها را از تصدیق و پذیرفتن زندگی بعد از مرگ کور کرده است.
به یاد داشته باشید: انسان، هرچه بیشتر از قیامت غافل ومأیوس شود، دنیا گراتر میشود.
پس توجه بایدداشت‌که معتقدان به‌قیامت نباید دنیاگرا باشند.
«وَرَضُوا بِالْحَیاةِ اَلدُّنْیا وَ اِطْمَأَنُّوا» و به زندگانی دنیا دل خوش کرده و فقط آن را بهرۀ خویش گرفته‌اند نه آخرت راو بدان اطمینان یافته و آن را بر پاداشی که نزد حق‌تعالی است ترجیح داده‌اند، و به آن دل خوش و مسرور گشته‌اند و بدان دل بسته‌اند. یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته وخوش وخرم شده است به طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است.
نباید فراموش‌کنیم که: اطمینان واقعی تنها با یاد الله متعال است و دنیا، آرام بخش کاذب آن هم برای غافلان است.
«وَاَلَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ(7)»:وکسانیکه از آیات کَونی و شرعی ما غافل ورویگردان وبی‌خبراند وبا چشم عبرت آن را نمی‌نگرند و در آن نمی‌اندیشند.

عوامل دوزخی شدن:

عوامل دوزخی شدن در آیة متبرکه به شرح ذیل به معرفی گرفته شده است:
اِنکاراز روز جزا مکافات ومجازات اُخروی. «لا يَرْجُونَ لِقاءَنا»،
راضی شدن به دنیای زودگذر. «رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا»،
غفلت از آیات اِلهی. «هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ»،

و عملکرد ناپسند. طوریکه در آیة مبارکه آمده است:

أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿٨﴾

اين گروه جايگاه شان آتش دوزخ است، به خاطر كارهائی که انجام ميدادند.(٨)

تفسير :

جایگاه و منزل‌گاه آن گروه به علت اعمال زشت‌شان، از کفر، گناه و نافرمانی پروردگار دانای اسرار - آتش سوزان است؛ که در آن همیشه ماندگار اند. و بدین ترتیب در یافتیم که: جهنّم، دست‌آورد خود انسان است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴿٩﴾

بی تردید کسانی که اِیمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان شان، به باغ‌های پر ناز و نعمت جنت هدایت می‌کند که جوی‌ها در زیر آن روان است.(٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**بِإِيمَانِهِمْ**»: به سبب داشتن ایمان صحیح و درستی که دارند. «**جَنَّاتِ النَّعِيمِ**»: بهشت پرناز ونعمت. جای لذّت و شادخواری و خوشگذرانی. **(**تفسیر نور مصطفی خرّم دل).

تفسير :

«إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ»: آنان که به الله و پیامبرش ایمان آورده و با اخلاص و متابعت، اعمال نیک و مشروع را انجام داده‌اند خداوند متعال ایشان را به سبب ایمان‌شان به خیر دنیا و آخرت ارشاد و به استوارترین راه‌ها رهبری می‌کند.

قابل یادآوری است که: اِیمان، از عمل جدا نیست. گرچه مؤمن هدایت یافته است، ولی همواره نیازمند هدایت الهی است. بناءً بر ما است تا زمینه‌ی هدایت الهی را باید خود ایجاد کنیم.

اگر در فحوای آیة مبارکه دقت بعمل آوریم در خواهیم یافت که: در مقایسه بین ایمان و عمل، ایمان محور است. زیرا در أیه متبرکه آمده است: «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ» و نفرمود: «بایمانهم و عملهم» و در ضمن هدایت خدا نسبت به مؤمنان، مطلق وفراگیر است. «يَهْدِيهِمْ» مطلق است.

«تَجْرِى مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهارُ فِى جَنّاتِ اَلنَّعِيمِ(9)»: وبرای‌شان در آخرت باغهایی پر ناز و نعمت است که از زیر درختان آن نهرها روان است؛ در سرای قرار، در محل ابرابر، در جوار پروردگار عزیز غفّار. باید گفت که: نهرهای بهشتی، نه تنها از زیر درختان، بلکه از زیر خانه‌های جنتیان نیز جاری أند.

خوانندگان محترم !

هدایت الهی، جریانی مداوم است. هرلحظه بر هدایت مؤمنان می‌افزاید و آنان را از سقوط حفظ میکند و در بن‌بستِ دنیا راهی به روي شان باز می‌کند: طوریکه میفرماید: «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (طلاق، 2) راه را براي شان نمايان ميكند: «نُوراً يَمْشِي بِهِ» (انعام، 122.): گره از کارشان میگشاید: «أَصْلَحَ بالَهُمْ» (محمّد، 2.)، همه جا كفايتشان ميكند: «فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، 3.) و درقيامت هم به بهشت رهنمایی شان میکند: «يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»

(حدید، 12.) همه‌ی این هدایت‌ها از مفهوم کلّیِ «يَهْدِيهِمْ» بر می‌آید، که مورد آن را مشخّص نفرموده است تا شامل همه‌ی اینها بشود.

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٠﴾

[آغاز] دعای آنها در جنت این است «سبحانك اللّهمَّ»: كه ای الله! پاكی تو راست، وكلمه ملاقات آنها در آنجا سلام (علیکم) است، و پایان دعایشان این است «الحمد لله رب العالمین»: كه شكر و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.(١٠)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت كه: یاد الله تنها وتنها در دنیا نیست، بلكه آخرت هم جای ذكر الهی است. دعاء، ندا و نیایش جنتیان در جنت می باشد طوریكه میفرماید: «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ»: بار خدایا! پاک و منزه توای.

همچنان باید گفت: انسان به جایی می رسد كه دعا و خواسته‌اش هم تمجید پروردگار میشود. «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ»: و همین تسبیح و تمجید است كه آنان را كامیاب می سازد.

مؤمن، عاشق الله متعال است. بهشت و لذّت‌های بهشتی هم او را از یاد محبوب باز نمی‌دارد، بلكه در همه چیز، لطف و قدرت الله با عظمت را می‌بیند.

درحدیث شریف آمده است: «یلهمون التسبیح و التحمید كما تلهمون النفس». «براهل جنت تسبیح و تحمید همان‌گونه اِلهام می‌شود كه نفس‌كشیدن به آنان اِلهام می شود، یعنی جنتیان از گفتن حمد و تسبیح الله متعال، هیچ نوع دشواری‌ای اِحساس نمی‌كنند بلكه یاد الله باعظمت آرام بخش جانها و روان‌هایشان است.

«وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ»: و به یكدیگر (سلام علیكم) میگویند و فرشتگان از هر دری (برای تبريك و تهنيت) بر آنان وارد میشوند. «وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ» 23 24)(سوره رعد).

«سَلَامٌ»: كلام اهل جنت است و درجنت، سلام فضای همه جا را پر می‌كند: سلام از سوی الله متعال، «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» (يس، 58)، سلام از سوی فرشتگان «سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» (زمر، 73.).

همچنان قابل تذكر است كه: در آنجا سخن بیهوده و نسبت گناه به دیگری را نمیشنوند. سخنی جز سلام و درود نیست. «لايَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَلا تَأْثِيماً «25» إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً «26» «إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً» (واقعه، 25 26)

«وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ(10)» و پایان نیایش آنان این است: «الحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العَلَمِينَ» ستایش ویژهٔ پروردگار جهانیان است. بیگمان آفریننده و مدبّر عالَم كه برای جویندگان رضایش بخششی فراوان ارزانی داشته است، سزاوار شكر و سپاس می‌باشد.

و همچنان قابل یادآوری است كه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، كلام انبیا است، طوریكه حضرت نوح علیه السلام بعد از اینكه از دست قوم ظالم نجات یافت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گفت، (مؤمنون، 28.) و ابراهیم علیه السلام نیز الله متعال را حمد كرد كه در سنّ پیری اسماعیل واِسحاق را به او بخشیده است. (ابراهیم، 39.) و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» سخن مؤمنان (أعراف، 43) و كلام بهشتیان است.

مؤمنان، در برابر صفات الهی میگویند: «سُبْحانَكَ»، در برابر سایر مؤمنان میگویند: «سَلامٌ» و درمقابل كامیابی از نعمت‌های الهی میگویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز سخن مؤمنان با

«سُبْحانَ اللَّهِ» و پایان آن با «الْحَمْدُ لِلَّهِ» میباشد. (از عبارت «آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» استفاده می شود که اوّل سخن آنان «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ» است.)

خوانندۀ محترم !

در آیات قبلی از تعجب بی باوران به نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمد ودرضمن دلایل توحید وزنده شدن بعدازمرگ راهم به‌بیان گرفت.

در آیات (11 و 12) نیز از حال شتابگران در فرود آمدن عذاب بحث بعمل آورده و میگویند که این درخواست شان (یعنی شتاب در فرود آمدن عذاب) دروغی بیش نیست، زیرا هر زمانیکه به آسیبی گرفتار شوند، فریادشان به عرش اعلا میرسد و می نالند.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴿١١﴾

و اگر الله به همان شتابی که مردم خیر را می طلبند، شر را به آنها به شتاب میرسانید، حتما اجلشان به زودی میرسید، اما کسانی را که به ملاقات ما امید ندارند، بحال خودشان رها می کنیم تا در سرکشی و نافرمانی خود سرگردان شوند.(۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُعَجِّلُ»: شتاب می ورزد. إستعجالهم: شتاب خواستن آنان. إستعجال: شتاب خواستن. «لقضي»: حتم فرا رسیده بود. البته به سر آمده بود. «طغيان»: سرکشی، نافرمانی. «یعمهون» (عمه): سرگردان می مانند.

تفسیر :

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اَللّهُ لِلنّاسِ اَلشَّرَّ اِسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ»: و اگر خداوند متعال به همان شتاب که دعای طالبان خیر را اجابت می کند، دعای درخواست کنندگان شرّ را نیز اجابت می نمود یقیناً این دعا کنندگان هلاک می‌شدند.

به قولی معنی آیه مبارکه اینست که: اگر خداوند متعال دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکان‌شان، همانند دعاهای خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعاً هلاکشان میساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین میکنند و بر آورده شدن این نفرین ها را به شتاب می‌طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعاهای بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت بالغه او به بندگان است.

از همین رو در حدیث شریف آمده است: «لاتدعوا على أنفسكم، لاتدعوا على أولادكم، لاتدعوا على أموالكم، لاتوافقوا من الله ساعة فيها إجابة فيستجيب لكم». «در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانتان دعای بد نکنید، در حق اموالتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا أ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می‌شود، موافق نیفتید».

چنان‌که مشرکان مکه دعا میکردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/32».

ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

مفسر کبیر جهان اسلام مُجاهِد بْن جَبْر (104 21 هـ) 722 642م فرموده است:

عبارت است از این که خود یا فرزندش را دعا کند و وقتی عصبانی شود بگوید: خدایا او را نابود کن، خدایا خیر نبیند! طبری گفته است: یعنی اگر خدا همان‌طور که دعای خیر انسان را با عجله اِجابت میکند، دعای شرش را نیز با عجله اِجابت کند، «لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ» نابود می شدند و مرگشان زود فرا می رسید. (تفسیر طبری ۹۱/۱۱.) و بعضی از مفسرین فرموده اند: این آیه در رابطه به کفار مکه نازل شده است که می‌گفتند: «وَإِذْ قالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ«32» سوره انفال) (و (به یاد آور) زمانی که مخالفان (دست به دعا برداشته) گفتند: خدایا! اگر این (اسلام و قرآن) همان حقّ از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناك برای ما بیاور.).

مفسر زمخشری میگوید: یعنی اگر دعای شرآنان رافوری اجابت کنیم همچنان که دعای خیر آنان‌را زود اجابت می‌نماییم، می‌مردند و به هلاکت میرسیدند.)

«فَنَذَرُ اَلَّذِينَ لايَرْجُونَ لِقاءَنا» پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند و در کار رستاخیز و معاد نمی‌اندیشند، «فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ(11)» در گمراهی‌شان رها میکنیم تا سرگردان بمانند و در دنیای پست طغیان - آلود خویش مشغول بازیگوشی باشند.

خوانندۀ محترم !

هلاك نشدن کفّار، نشانه‌ی حقّانیّت آنان نیست، بلکه یکی از سنّت‌های الهی، «استدراج» در عذاب و مهلت دادن به ظالمان است. مشابه مفهوم این آیه، در سوره‌ی کهف آیه‌ی 58 وسورة فاطر آیه‌ی 45 نیز آمده است که اگر خداوند مردم را زود به سزای أعمال شان برساند و مؤاخذه کند، همه نابود میشوند. به علاوه اِختیار که اساس تکلیف است از بین میرود و اطاعت، جنبه‌ی اضطراری پیدا می‌کند.

ممکن است معنای «اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ» این باشد که سنّت خداوند در خیر رسانی، سرعت و در شرّ رسانی، با مهلت است و معنای جمله این باشد که خداوند در خیررسانی سرعت و عجله دارد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۲﴾

وقتی به انسان زیان(ورنجی) برسد (در هرحال که باشد،خواه) به پهلویا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک میخواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود میرود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَسَّ»: رسید، دست داد. «الضر»: آسیب، محنت، بلا و رنج. «لجنبه»: بر پهلوی خود، در حالت دراز کشیده. «قاعده»: نشسته. «مرّ»: راه خود را ادامه داد، گذشت، رفت.

تفسیر:

«وَإِذا مَسَّ اَلْإِنْسانَ اَلضُّرّ‌ُ»: به يادداشته باشيد کسانیکه دعا و نیایش موسمی و فصلی دارند، مورد انتقاد و کارشان بی‌ارزش است، طوریکه میفرماید: وچون انسان با سختی‌هایی از قبیل مریضی و یا فقر وبیچاره گی روبرو شود، نیایش خالصانه، سبب رفع مشکلات و مصیبت های اش میگردد، در ضمن تذکر است که: «دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً» دعا

در هر حال جایز است؛ فرق نمیکند که دعا به صور ایستاده صورت گیرد ویا هم نشسته یا خوابیده صورت گیرد. طوریکه در آیة مبارکه آمده است: بر پهلو خوابیده، یا نشسته یا ایستاده به سوی پروردگارش زاری و تضرع و شکوه و اِلتماس میکند که آن مشکل را از او برطرف کنیم. از بس که صبرش أندک و در سختی بی قرار است، «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ» اما وقتی مشکل اش را برطرف کرده و گره از مشکلش بگشاییم، مجدداً به نافرمانیش ادامه میدهد؛ و فراموش میکند که در چه زحمت و بلایي بود، یا خود را به نادانی میزند گویی او با سختی‌ها مورد آزمون قرار نگرفته و هرگز بر وی گرفتاريی رُخ ننموده است.
و در ضمن آیة مُتَبَرِکه: سرزنش برای آنعده از اشخاص وانسانهای است که درسختی‌ها و مصیبت ها از الله متعال مساعدت میخواهند ولی در اسانی وآسایش الله متعال را فراموش میکنند.
در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشده». «*الله متعال را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد*».
شعار مؤمن باید این باشد که در هیچ حالتی از زندگی پروردگار خویش را فراموش نکند؛ باید در وقت سختی و درماندگی صبر پیشه نماید، و در هنگام فراخی وخوشحالی شکررا؛ که این توفیق جز برای مؤمن میسّر نشود.
پس بار الهی! ما را بر شکر نعمت‌هایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگاه بدار تا شکرت را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم.
«كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ(12)»: طوریکه در فوق هم تذکر دادیم از فهم آیات متبرکه در یافتیم که: انسان مخلوق، ناسپاس است. آنعده از انسانهای که الله را فراموش می کنند، زندگی مادّی در نظرشان زیبا جلوه می‌کند. فراموش کردن که الطاف خداوند، نوعی اسراف است. طوریکه در آیۀ مبارکه می فرماید: همان‌گونه که این دسته از انسان‌ها در سختی و تنگناها ما را مي خوانند و از ما یاری می طلبند ولی در حالت رفاه و آسایش روی بر میگرداند و این عمل خود را زیبا و آراسته می‌بینند، مسرفین نیز که حدود الهی را زیر پا می‌گذارند و از یاد خدا روی برگردانند و از هوی و هوس پیروی می‌کنند، عمل خود را نیکو می‌بینند.

خوانندۀ محترم !

شتاب عجله و بی تابی در سرشت وفطرت انسان است که متاسفانه بی صبرانه دراِنتظار فرارسیدن خیر وشروخوشی است وآن را دوست هم می دارد.
همچنان همین اِنسان در هنگام قهر وغضب و به ستوه آمدن، با عجله وبدون حوصیله و بدون تأمل به نفرین خود و یا دیگران می پردازد. [أنفال/۳۲] حال اگر خداوند، همچون اجابت کردن دعای خیر، دعا و نفرینشان را جواب دهد، بی تردید نابود میشوند وشاید هم کره زمین از سکنه خالی بماند؛ اما لطف و شفقت الهی چیزی دیگر است و درپذیرفتن دعای شر، شتاب نمی ورزد؛ میداند که از ته دلشان برنمی‌آید و همچنان گنهگاران را که به دیدار الله متعال امیدوار نیستند، به حال خود رها می کند تا سرگردان و حیران به سر برند.

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ»:

ترسیمی بینهایت زیبا ومثالی از انسانهاست که پیوسته در زندگی تکرار میگردد و در زمانهای مختلف مشاهده میشود. بطور مثال اگر انسان وقتی که از صحت کامل وتندرستی وتوانمندی وسلامتی جسمی برخوردار باشد وشرایط گوناگون به آرزوی او بگردد، وزمان وحوادث به خواهش ومیل خودش باشد، خود را به امواج سیلاب زندگی می سپارد، به چیزی جز خوشگذرانی و پیروی از فرمان نفس سرکش نمی اندیشد، راه خطا را طی، گناه می کند، گنهگار می شود در برابر آنچه نفس بدفرمایش نپسندد، سرپیچی می کند و به بیهوده کاری و گزاف و زیاده روی می پردازد مگر آنان که رویشان به راستی به سوی بارگاه آفریدگار است.

پس بدکاران باسرشت غیرطبعی وغیر نورمال که دارند، هنگام عیش و خوشی و قدرت و توانایی و برخورداری از فراوانی نعمت الهی، طغیان می کنند و تنها در وقت مبتلا شدن به سختی ها، بلا ها و مصایب، به طور مؤقت بیدار میشوند وبه دعا والتماس فراوان می پردازند (فصلت آیه 51) و به خود می‌آیند وپس ازدفع بلا همه چیز رابه فراموشی می سپارند و به کارهای ناپسند پیشین خود، ادامه میدهند. اما با کمال تأسف وقتی دعایشان پذیرفته گشت و آسیبها و مصیبتها از نزد دور شد، باز همان راه پیشین را در پیش میگیرد وبه کارهای بی‌شرمانه وجنایت کارانه خویش دست میزنند وگذشته رابه فراموشی میسپارند و بی تأمل و دور از دغدغه به پیش می تازند.

خوانندگان گرامی!

درآیات (13 الی 14) همچنان ازسرشت وغریزه‌ی انسانی، سنن الهی و ملتهای پیشین، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴿١٣﴾

یقیناً اقوام پیش از شما را هلاک کردیم وقتی ظلم کردند، پیغمبرانشان با معجزهای روشن نزد آنان آمدند، ولی هرگز آماده نبودند که ایمان بیاورند، این طور قوم مجرم را سزا می‌دهیم.(۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«القرون»: جمع قرن، مردم پیشین، مردم یک عصر و زمان، نسلها.

تفسیر :

«لَقَدْ أَهْلَكْنَا اَلْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّا ظَلَمُوا»: واقعیت امراینست که: ظلم وستم، زمینه‌ساز سقوط ملّت‌هاست. طوریکه میفرماید: ای مشرکان! نیک بدانید، که: امّت‌ها و نسل‌های گذشتۀ پیش ازشما رابه علت کفر، عصیان ونافرمانی شان به الله متعال و تکذیب پیامبرانش به هلاکت رساندیم.

«وَجاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ»: و پیامبران‌شان با معجزات وحجّت‌هایی روشن و برهان‌هایی قاطع برراستگویی خویش به سوی‌شان برانگیخته شدند. در فحوای آیه مبارکه، ملاحظه نمودیم که: عقاب وقهر الهی، بعد ازاتمام حجّت برانسانها نازل میگردد.

«وَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا»: قبل از همه باید گفت که: هلاکت، برای آنعده از انسانهای ظالمی است که امیدی به ایمان واصلاحشان وجود نداشته باشد طوریکه میفرماید: آن امّت‌ها به خاطر استیلای کفر بر دل‌های‌شان حاضر نبودند که آن پیامبران را تصدیق نمایند. یعنی

راه ظلم را در پیش گرفتند وحاضر نشدند که ایمان نیاوردند. از این توضیح معلوم می‌شود که سبب نابودی آنها دو چیز بود: یکی ظلم شان و دیگری عدم ایمانشان.
«كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ(13)»: سنّت‌های الهی، همگانی و همیشگی است: و آنگونه که این امّت‌های اِنکارپیشه را نابود ساختیم هرظالم دیگر متجاوز از حدود الهی را نیز نابود می‌سازیم.
و این هشداری است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا ابد الابد.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴿۱۴﴾

سپس شما را پس از آنها(روی) زمین جانشینان قرار دادیم، تا بنگریم که چگونه عمل می کنید.(۱۴)

تفسیر :

«خَلَائِفَ»: جمع خلیفه، جانشینان «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي ٱلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ»: سپس ای اهل مکه! بعد از نابودسازی آن نسل‌های تکذیب پیشه، شما را در زمین جانشین قرار دادیم.
«لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ(14)»: تا ببینیم آیا به اعمال نیک و خیر می‌پردازید یا مرتکب بدی و شر میشوید؟ آنگاه مطابق عملتان شما را محاسبه می‌کنیم. که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیانتان عبرت گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟
ملاحظه میشود که: همه‌ی اقوام، نزد الله متعال یکسان اند و قانونِ آزمایش الهی، در باره‌ی همه جاری می شود. و ملاحظه می شود که: سرنوشت مردم، نتیجه‌ی عملکرد خودشان است. درحدیث شریف آمده است:«بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».
امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: یعنی برای رعایت عدالت مانند آزمایشگر با شما برخورد می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۱۸/۸.).
و در التسهیل آمده است: یعنی تا عمل شما انجام پذیرد و نمایان شود، آنگاه دلیل بر شما اقامه می شود. (التسهیل ۹۰/۲.).
خلاصه‌ی مطلب این که الله متعال از قبل به اعمال آنها عالم بوده اما آنها را آزمایش می‌کند تا علم ازلی خدا نمایان گردید.

مشرکان خواهان قرآنی دیگر و تغییر برخی از آیات هستند:

بعد از اینکه از آیات متبرکه به بیان شبهه های مشرکان که: از اِنزال وحی بر بشری چون خودشان در شگفت بودند و از محمد درخواست عذاب فوری می کردند و هم چنین پس از اِثبات اُلوهیت، توحید و قدرت خداوند بر اِنزال وحی و دوباره زنده کردن در جهانی دیگر و بیان سرشت و نهاد انسان؛ در آیات (15-18) نیز نوعی دیگر از شبهه های مشرکان را در طعنه زدن به پیامبری و نبوت به بیان گرفته که از پیامبر صلی الله علیه وسلم می خواستند یا قرآنی دیگر بیاورد که از بتان شان عیبجوی نکند، چون به زعم شان این بت ها شافع اند، همچنان درضمن خواستار آن بودند که پیامبر آیات را به دلخواه خود عوض کنند.
نمونه ای از خواست در دوران جاهلی عبارتند از:

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿١٥﴾

و هنگامی که آیات روشن ما برآنها خوانده شود کسانی که به ملاقات [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند، میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی میشود از آن پیروی می‌کنم. من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ (قیامت) می‌ترسم. (۱۵)

تفسیر :

در طول تأریخ بشری همیشه کسانیکه تعلیمات وحیانی را مخالف هوای نفس خود می‌دیدند، تقاضا تغییر آنرا بعمل می آوردند طوریکه در این آیه مبارکه میخوانیم:

«وَإِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ»: وقتی آیات روشن وواضح قرآن ما را بر کافران بخوانی،«قالَ الَّذِينَ لايَرْجُونَ لِقاءَنَا»آنانکه به رستاخیز وحشر وحساب باورندارند، امیدوار ثواب و بیمناک از عقاب نیستند میگویند: «اِئْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا» ای محمد! برای ما قرآنی دیگر غیر از این قرآن را بیاور که مطلبی از قبیل عیب‌گویی از خدایان ما و أبله دانستن أفکار و عقل ما در آن نباشد.

«أَوْبَدِّلْهُ» یا آنرا تغییر بده، مثلاً آیه‌ی رحمت را در جای آیه‌ی عذاب و تمجید از خدایان ما را در جای سب و ذم آنها قرار بده. یعنی معانی‌اش را تحریف کن؛ بدین‌گونه که حلال را به حرام، حرام را به حلال، هشدار عذاب را به مژده و مژده را به هشدار تبدیل نمایی و آنچه را در آن از بدگویی به بتان و نسبت دادن نادانی و سبک مغزی به مشرکان است محو گردانی!

مشرکین این را به طریق استهزاء وتمسخر میگفتند. در حالیکه هیچکس حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم، نمیتواند قانون الهی را تغییر دهد. بناءً بر ما است که دراین عصر حاضر که عصر فتنه و دسیسه می میباشد، در هیچ صورتی تسلیم بهانه‌جویی‌ها و هوسهای جاهلانه، انسانهای هوس باز که خواستار تبدیل و تعدیل احکام قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، شویم.

ابن عباس(رض) میفرماید: این آیه مبارکه در مورد تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان مکه نازل شد که قرآن را مسخره کرده ومیگفتند: ای محمد! قرآنی دیگر بیاور که مطالب درخواستی ما در آن باشد. (البحر ۵/۱۳۱.)

«قُلْ ما يَكُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی»: ای محمد! به آنها بگو: نباید و درست نیست با میل و خواست خودم چیزی را تغییر و تبدیل دهم.

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحی إِلَيَّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: نه من چنین توانم کرد و نه این کار برایم سزاوار است بلکه کار من این است: از همین قرآن در هر امر و نهیی پیروی کنم. من بنده‌ی ماموره و پیامبر و پیام رسانم، رسالت خدا را به شما ابلاغ می‌کنم.

«إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ(15)»: من می‌ترسم که اگر از دستور پروردگار متعال سرپیچی کنم درروز قیامت به عذاب سخت هولناک و پر هراس، نصیبم شود.

درضمن به آن فرمایش کنندگان بیهوده نیز تعریض شد که چون شما مرتکب چنان نافرمانی شدید، باید از عذاب روز بزرگ بترسید.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿۱۶﴾

بگو: اگر الله می‌خواست آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم، و خود او هم شما را به آن آگاه نمی‌کرد، البته پیش از این عمری را در میان شما سپری کرده ام، آیا نمی‌فهمید؟(۱۶)

تفسیر :

خطاب آیه مبارکه به تقاضا ودرخواست آنعده از مشرکین است که خواستار تغییر قرآن شده بوند و میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم مدت چهل سال در میان شما زندگی کرده است، اگر قرآن تراوشات فکری او بود، می‌بایست در این مدّت نمونه‌های دیگری از افکارش بر زبان او جاری می‌شد.

«قُلْ لَوْ شاءَ اَللّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ»: ای پیامبر! به آنان بگو: اگر خدا می‌خواست این قرآن را بر شما نمی خواندم و نه حق‌تعالی شما را از آنچه در آن است آگاه می‌ساخت. پس متیقن باشید که از جانب او آمده است نه از جانب من.

«وَلا أَدْراكُمْ بِهِ»: و به زبان خودم آن را به شما اعلام نمی‌کردم.

«فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ»: مسلّماً روزگار درازی در میان شما به سر برده‌ام، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم یعنی: مدت زمانی درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی وامانتداری می شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابر این، کتاب‌های نازل‌شده برپیامبران صلی الله علیهم السلام را نخوانده‌ام و علومی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آنگاه در چنین اوضاع واحوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به‌شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی‌که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید.

«أَفَلا تَعْقِلُونَ(16)»: پس چگونه فرق و تفاوت بزرگی را که در میان حالم قبل از نزول وحی و حالم بعد از نزول آن پدید آمده است با عقل‌های‌تان مورد تدبّر قرار نمی دهید تا بدانید که این وظیفه نه از سوی من و نه در اختیارم بلکه فقط از سوی الله متعال است؟!

بناءً با قاطعیت باید گفت که: قرآن معجزه‌ی الهی است، نه محصول فکر بشر.

شیخ الاسلام امام فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ) فرموده است: کافران از اول عمر تا آن موقع پیامبر را دیده بودند. و به حال و وضعش آگاه بودند و میدانستند کتابی را مطالعه نکرده و نزد هیچ استادی شاگردی نکرده و از أحدی چیزی نیاموخته است، آنگاه بعد از سپری شدن چهل سال این کتاب با عظمت را آورد که شامل با ارزش‌ترین اصول و دقیق‌ترین علم احکام و لطیف‌ترین علم اخلاق، و اسرار داستان پیشینیان است، وعلماء و فصیحان و بلیغان و تمام خردمندان از معارضه و مبارزه‌ی با آن ناتوان شدند. آنان که از عقل سلیم برخوردارند می‌دانند که چنین کتاب و بیانی جز وحی چیز دیگری نمی‌تواند باشد. (تفسیر کبیر فخر رازی ۵۷/۱۷.)

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ﴿۱۷﴾

پس کیست ظالم‌تر از آن که بر الله دروغ ببندد، یا آیات او را دروغ بشمارد، مسلما مجرمان رستگار نخواهند شد. (۱۷)

تفسیر :
«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللهِ كَذِباً»: بزرگترین ظلم، ظلم فرهنگی، اعتقادی وتحریف آیات است. طوریکه میفرماید: پس چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر الله متعال ادعاهایی دروغین بربندد، یا چیز را به وی نسبت دهد که او سزاوارش نیست.
مقصود نفی دروغ از مقام والای پیامبر اسلام است؛ چون مشرکین گمان می‌بردند این قرآن ساخته و پرداخته‌ی دست حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.
«أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ»: یا آیاتش را انکار ورزد؟ یعنی تکذیب کند.
«إِنَّهُ لايُفْلِحُ اَلْمُجْرِمُونَ(17)»: واقعیت همین است که: بدعت، جرم است. بی‌شک هرکس چنین کند، بدکار، گنهگار و مجرم است و هر کس چنین صفتی داشته باشد هرگز نه به رستگاری خواهد رسید و نه هم روی پیروزی و کامیابی را خواهد دید.
عبدالله بن سلام(رض) میفرماید: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاصله گرفتند و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان فاصله گرفتم ولی چون ایشان رادیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این‌حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اِطعام کنید، صله ارحام را برقرار کنید و در شب هنگامی که مردم در خوابند نماز بگزارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می‌شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿١٨﴾

و آنان غیر از الله چیزهایی را می پرستند که به آنان نه زیانی می رسانند و نه نفعی به آنان میرسانند، و میگویند: اینها شفاعت کنندگان ما نزد الله هستند. بگو: آیا الله را به آنچه که در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟ منزه است او، و برتر است از آن شریکهائي که قرار میدهند. (١٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِما»: آیا خدا را از وجود بت‌ها و شریک وهمتا باخبر می‌سازید که الله متعال از وجود آنها بی‌خبر است؟ یعنی اگر خدا شریکی می داشت قبل از همه خودش از آن خبر می‌داشت.
تفسیر :
«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللهِ مالا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ»: تا اینجا بیان معامله آنها با الله متعال وپیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ اکنون صورت خدا پرستی شان را بشنوید: این گروه کفر پیشه خدایان دیگری جز الله متعال را می‌پرستند که هیچ نفع به آنان نه میرسانند و نه زیانی را از آنان دفع می‌کنند. یعنی جماداتی هستند و توانایی جلب نفع یا دفع ضرری را ندارند.
«وَيَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اَللهِ»: همین گروه مشرک می‌گویند: این خدایان یعنی اصنام را به خاطر آن پرستش می‌کنیم که نزد الله برای ما شفاعت کنند.
«قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اَللهَ بِما لايَعْلَمُ فِي اَلسَّماواتِ وَلا فِي اَلْأَرْضِ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا میخواهید به الله خبر بدهید که در آسمان‌ها و زمین شریکی یا شفیعی قرار دارد که الله

متعال از آن بی‌خبر وبس اطلاع است، در حالی که او به تمام نهان‌ها آگاه است و علمش تمام کاینات را در بر می‌گیرد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر به آنها آمده است.
«سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمّايُشْرِكُونَ(18)»: بیگمان حق تعالی ازآنچه این گروه با وی در الوهیّتش شریک می‌آورند منزّه و از شرک آوری غیر خود با خود، برتر و متعالی است و بیگمان هیچ معبودی جز او وجود ندارد.

خوانندگان گرامی !

پرستش بت‌ها، یا برای ترس است و یا هم برای امید و رساندن نفع. ولی با علم الیقین باید گفت که: بُت‌ها، نه به انسان زیان رسانده می تواند که بخاطر ترس عبادت شوند، ونه هم سودی می به انسان می رسانند تا لایق ومستحق عبادت باشند، پس اصلاً بهانه‌ای برای بت‌پرستی نیست. بصورت کل باید گفت که: بت‌پرستان، منطق ندارند و بت‌پرستی کاری بی‌منطق است.

اصل در سرشت انسانها، بر دین حق بودن است!

مبحث که در (آیات: 19 الی 23) مورد بحث وبیان قرار میگرد: عبارتند از: مشرکان و پیشنهاد آنان، و اینکه حیله گری، دشمنی و بی عدالتی از جمله شیوه‌ی کار کفار میباشد.
قرآن عظیم الشأن، پس از اِقامه ی دلایل بر باطل بودن بندگی بتها در آیه های قبل، سبب پیدایش این راه و رسم فاسد را بیان میکند که این شرکت در میان مردم به دلیل پیروی آنان از هواهای نفسانی است؛ هر چند مردم در گذشته یک ملت و بر یک دین حق بوده اند.
قرآن عظیم الشأن، پس از بیان شبهه های مشرکان و طعنه زدنهایشان به نبوت ورسالت، درآیه‌ی 20 این سوره نیز به شبه‌ی دیگری اشاره میکند.
اما مشرکان خوب می دانستند که قرآن دارای آیات علمی و عقلی است و بر نبوت و رسالت دلالت دارند. پس از آن که خداوند متعال در خواست مشرکان را - که خواهان فرود آمدن نشانه ها و معجزات دیگر غیر از قرآن بودند - مردود شمرد و بیان فرمود که آنها از امور غیبی است و به الله متعال اختصاص دارد؛ به آنان جواب دیگری داد که اگر مشرکان سرسخت، چنان آیاتی را با چشم خود مشاهده کنند، باز قانع نخواهند شد؛ زیرا که عادتشان حیله گری، دشمنی، لجبازی و بی عدالتی است.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿١٩﴾

و(در آغاز) همه مردم امت واحدي بودند (پيرو دين حق) سپس اختلاف كردند، و اگر سخنی كه سابقا از طرف پروردگار تو صادر شده است نبود، البته فيصله می‌كرد در ميان آنها (با هلاک نمودن کفار و نجات مسلمانان) در چیزی كه در آن اختلاف دارند.(١٩)
تفسير
:
«أُمَّةً وَاحِدَةً»: یک ملت، از زمان آدم تا نوح بر سر یک راه و روش بودند.
برای آشنایی به معنای دیگر امت مراجعه بفرماید [بقره/٢١٣]، مردم، بر فطرت اسلام و توحید بودند.
ولولا كلمة سبقت من ربك: اگر وعده ی پروردگارت از قبل مقرر نگشته بود كه دستور عذاب را به تأخير اندازد. لقضي بينهم: در دنيا بين مردم فيصله ميشد وهمه‌ی بی باوران نابود میگشتند. آیة: معجزه ای مادی و محسوس هم چون، معجزه‌ی پیامبران پیشین از قبیل: ناقه‌ی صالح، عصا و ید بیضای موسی و مائده‌ی عیسی – علیه السلام.

تفسیر آیة مبارکه: «وَماكانَ اَلنّاسُ إلاّ أُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»: بشر از آغاز يك امّت واحد، همفکر و هم عقیده در توحید بودند یعنی مردم از عهد حضرت آدم تا زمان حضرت نوح جز یک دین یعنی اسلام، دین و آئینی دیگری نداشتند.
از روایات حدیث و سیرت معلوم میشود که تا زمان حضرت نوح علیه‌السلام همین شیوه برقرار بوده است در زمان حضرت نوح علیه السلام بود که آثارو کفر ظاهر گشت و حضرت نوح عملاً با آن مبارزه کرد. [تفسیر مظهری].
ابن عباس(رض) فرموده است که: در فاصله‌ی بین حضرت آدم تا حضرت نوح ده ملت بودند که همگی بر دین اسلام بودند. بعد از آن در بین مردم اختلاف بوجود آمد، و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند، لذا خدا پیامبران را به عنوان مژده دهنده و ترساننده اعزام داشت. (مختصر ابن کثیر ۲/۱۸۸).
«وَلَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ»: اگر خدا حکم سزای آنان را تا روز قیامت به تأخیر نمی‌انداخت، «لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيما فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (19)»: به سبب اختلافشان در دین، کیفر و عقاب آنها زود فرا می رسید.
مفسر نسفی میفرماید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حُجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران علیهم السلام چنان‌که میفرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبعَثَ رَسُولا»: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/15».
نتیجه ای سخن این است که: برانگیختن پیامبران علیهم السلام و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدی‌شان می باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می شوند؟ (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴿۲۰﴾

و میگویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [چون عصای موسی وناقه صالح وغیر آن] بر او نازل نشده؟ بگو: جز این نیست که علم غیب مخصوص الله است، پس انتظار بکشیدکه من هم باشما ازانتظار کنندگانم. (شما در انتظار معجزات اقتراحي و بهانه جويانه باشيد و من هم در انتظار مجازات شما!).(۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آيَةٌ»: معجزه. مراد معجزه مادی وحسی، از قبیل معجزات پیغمبران پیشین است یامعجزات پیشنهادی دیگر «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ»: غیب، تنها و تنها از آن الله است، و فقط و فقط او بر آن آگاه است.

تفسیر :

«وَيَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: آن کافران میگویند: چه میشد اگرمانند دیگر پیامبران از جانب خدا معجزه‌ای برمحمد صلی الله علیه و سلم نازل شود. معجزه‌ای از قبیل شتر و عصای دست.
مفسران می نویسند: این سخن رامردم مکه مطرح ساختند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده بود، هیچ

اهمیتی نداده و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل‌نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند.
همچنان مفسران درتفسیرآیة:«لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ»مینویسند: بهانه‌گیران، کفار، قرآن وصدها آیه قرآنی را نادیده می گیرند و خواستار آیه‌ی دیگری میشوند.
باید گفت که: معجزه، به خواست الله متعال است، نه در اِختیار پیامبر و نه تابع هوسها و تمایلات مردم. طوریکه میفرماید: «فَقُلْ إِنَّمَا اَلْغَيْبُ لِلَّهِ» به آنها بگو: کار غیب فقط در دست الله است یعنی: فروفرستادن معجزه، امری غیبی است وعلم آن به خود الله متعال اِختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را.
«فَانْتَظِرُوا إِنِّى مَعَكُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِينَ(20)»: سنّت و قانون خداوند متعال، مهلت دادن است طوریکه میفرماید: «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم الله متعال را درباره خود و در باره شما.
ابن‌کثیر می فرماید: «اگر الله متعال می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابت‌شان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افگنده‌اند پس آنان را در عناد و لجاجت‌شان واگذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبرصلی الله علیه وسلم و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حُجت بر پا کرد و شُبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد».

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴿٢١﴾

هنگامی که به مردم رحمتی پس از زیانی که به آنها رسیده مي‌چشانيم آنها ناگهان در آيات ما مکر مي‌کنند (و دست به توجيهات ناروا برای آن نعمت و رحمت مي‌زنند) بگو خداوند از شما سريعتر چاره جوئی مي‌کند، و رسولان ما آنچه مکر مي‌کنيد (و نقشه مي‌کشيد) مي‌نويسند.(٢١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَذَقْنَا»: چشانیدیم. حس چشايی زبان و دهان است؛ أما مجاز برای چیزهای معنوی مانند: رحمت و عذاب و کیفر به کار میرود. «ضَرَّاءَ»: آسیب، سختی، گزند، رنج و محنت. «مستهم»: به آنان رسیده است. مكر في آياتنا: نیرنگ [برای طعنه زدن] درآیه‌های ما. «رُسُلَنَا»: فرشتگان ما (کراماً کاتبین: نگارندگان گرانقدر). (بنقل از تفسیر فرقان)

تفسیر :
در آیه‌ی قبلی به بهانه‌گیری آنان اشاره بعمل آمد که می‌گفتند: چرا آیه‌ای نازل نمی شود.
در این آیه مبارکه یکبار دیگر به لجاجت کفار اشاره بعمل آورده، که پس از نزول آیه هم به جای تقدیر، نیرنگ می‌کنند.
درتفسیر فی ظلال القرآن و تفسیر کبیر فخر رازی آمده است که: در مکّه خشکسالی و قحطی سختی آمد و خداوند متعال به برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم باران فرستاد. ولی مشرکان گفتند که باران به خاطر بت‌ها ما بوده است! در همین وخت بود که این آیه مبارکه نازل شد واین ادعای شان را رسوا کرد.
طوریکه در آیة مبارکه آمده است: «وَإِذا أَذَقْنَا اَلنّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُمْ»: منظور از ناس کفار مکه اند (چون ناس اسم جمع شد لذا اند درستر است).

روایت شده است که خداوند متعال هفت سال قحطی را بر مردم مکه مسلط کرد، تا حدی این قحطی زور گرفت که قرار بود از گرسنگی نابود شوند. بناءً مردم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و از او درخواست کردند که برایشان دعا کند تا آسایش و نعمت فراوان برایشان فراهم شود و به او وعده‌ی ایمان دادند، اما وقتی الله متعال آنها را مشمول رحمت خود قرار داد و باران را نازل فرمود، آنها به کفر وعناد وسرسختی بازگشتند؛ یعنی وقتی بعد از سختی و کمبود و قحطی، گشایش و وفور نعمت و رفاه را برای آن مشرکان فراهم آوردیم، «إِذا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آياتِنا» مفسر مُجاهِد بْن جَبْر میفرماید:
یعنی آنها به مسخره و تکذیب برخاستند.
با تأسف باید گفت برخی از انسانها از نعمت‌های الهی سوء استفاده می‌کند و به جای شکر، دست به مکر می زنند.
«قُلِ اَللّهُ أَسْرَعُ مَكْراً»: ای پیامبر! به آنان بگو استدراج خدای سبحان در مورد شما سریعتر، عمل میکند.(حیله‌ی خدا که بسیار سریع می‌باشد عبارت است از مجازات آنها. از باب مشاکله با افعال آنها، آن را مکر نامیده است.).
مکر وی بر شما سخت‌تر و مجازاتش نیرومندتر است؛ یعنی کسی که مکر کند، بدون شک به تدبیر و مکر قهرآمیز الهی گرفتار می‌شود.
«إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ماتَمْكُرُونَ(21)»: او فرشتگان نگهبان را به سوی شما میفرستد که نیرنگ‌ها، جرایم و جنایات شما را ثبت وضبط وبنویسند تا شما را در روز قیامت در برابر آن‌ها مجازات کند. مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿۲۲﴾

او کسی است که شما را در خشکی و بحر می‌گرداند تا آنکه در کشتی‌ها نشینید، و با بادی ملایم و آرام حرکت دهند و کشتی نشینان به آن باد ملایم و آرام شادمان شوند، و ناگهان بادی تند وسخت به بر آن کشتی وَزَد و از هر سو موجی سهمگین به سویشان آید، و آنان یقین کنند که در محاصره [امواج خطرناک] گرفتار شده‌اند [و راهی برای نجات ندارند]، در (آن وقت) الله را در حالیکه دین و عبادت را برایش پاک و خالص کرده‌اند، به فریاد می‌خوانند و می‌گویند: اگر ما را از این حال نجات دهی، مسلماً و قطعاً از سپاس گزاران خواهیم شد.(۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسَيِّرُكُمْ»: شما را میگرداند، شما را به حرکت در می آورد. «الْفُلْكِ»: کشتی، کشتیها. «بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»: با بادی ملایم، با باد موافق، با باد شرطه. «رِيحٌ عَاصِفٌ»: بادی تند، بادی ناموافق، تندباد، بادی توفنده. «أُحِيطَ بِهِمْ»: محاصره شده اند، گرفتار گشته اند، راه گریز ندارند.
تفسیر :
«هُوَ اَلَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ»: تنها ذات پروردگار است که مردم را در خشکی بر اسب شتر، قاطر، الاغ و غیره و در بحر بر کشتی و غیره گردش و سیر می دهد.

«حَتّی إِذا کُنْتُمْ فِی اَلْفُلْکِ»: تا زمانی که در قلب این کشتی‌ها قرار می‌گیرید،
«وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ»: متضمن التفات است؛ یعنی به وسیله‌ی وزش بادی ملایم که کشتی‌ها را به حرکت در می‌آورد آنها را به حرکت در آوردیم.
«وَ فَرِحُوا»: بها مسافران از آن باد شادمان ومسرور شدند.
«جاءَتْها رِیحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ اَلْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ»: به ناگاه بادی تند، طوفانی ویرانگر برآنها بتازد و موج از هرطرف بر آنان یورش برد و یقین کنند که هلاکت بدی‌شان فرود آمدنی است، «وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ» به هلاکت خود یقین حاصل کردند.
«دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ»: در این هنگام به خدای متعال از اعماق قلب توسّل جسته، در دعا به زاری اصرار نموده بت‌های مورد پرستش خود را رها وبه فراموشی می سپارند. و از الله متعال طالب نجات می‌شوند، چه مخلصانه به بارگاهش تضرع کرده و چه مؤمنانه تعهد می‌بندند.
دیده می شود که: حوادث طبیعی، چطور غرور و تکبّر انسان را می شکند و او را در برابر پروردگار باعظمت خاضع ومطیع می‌سازد. ایمان و اخلاص باید دائمی باشد، نه موسمی و به هنگام احساس خطر.
باید گفت که: درهنگام خطر، فطرت انسان به یك مبدأ نجات متوجّه می‌شود.
طوریکه امام مفسرقرطبی در تفسیر خویش می نویسد: این آیه نشان می‌دهد که فطرت انسان به هنگام حدوث شداید و مشکلات به خدا رو می‌آورد، و دعای درمانده هر چند کافر هم باشد اجابت می شود؛ چون دستش از همه جا قطع شده و به پیشگاه پروردگار رجوع کرده است.(تفسیر قرطبی ۳۲۵/۸.).
با تأسف باید گفت که خصوصیت برخی از انسانها همین است که: در هنگامه‌ی خطر قول میدهد، ولی زمانیکه به رفاه رسید غافل می‌شود. طوریکه میفرماید: «لَئِنْ أَنْجَیْتَنا مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلشّاکِرِینَ (22)» اگر آنان را از آن و رطهٔ سخت بیرون آورد، یقیناً با ایمان و عمل صالح و توبه از گناهان، از شکر گزاران نعمت‌هایش خواهند بود.
و از شما اطاعت نموده و رضایت و خشنودی شما را طلب خواهیم کرد.
در ضمن قابل تذکر است که: ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، یکی از زمینه‌های بروز سختی و عذاب است.
در البحر آمده است: معنی اخلاص این است که تنها او را بطلبند و بت‌ها و غیره را در آن شرکت ندهند.
و حسن بصري گفته است: آنها مخلصند، اما این بدان معنی نیست که ایمان و اعتقاد خالص پیدا کرده‌اند، بلکه به خاطر این که یقین می‌دانند جز خدا هیچ کس آنها را از آن مهلکه نجات نمیدهد. پس به منزله‌ی ایمان اضطراری می‌باشد. (البحر ۱۳۹/۵.)

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۲۳﴾

پس هنگامی که آنان را نجات بخشد، ناگهان در زمین به ناحق تجاوز و سرکشی میکنند.
ای مردم! تجاوز و سرکشی شما فقط به زیان خود شماست؛ [چند روزی محدود از] کالای زندگی دنیا [بهره می برید]؛ آن گاه بازگشتتان به سوی ماست؛ پس شمارا به اعمالی که همواره انجام می دادید، آگاه میکنیم.(۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْغُونَ»: سرپیچی می کند، ظلم وستم می ورزند. بغي: سرکشی، نافرمانی، ستم.
«متاع»: بهره، کالا. باید گفت: انسان کافر بی‌وفا، عهدشکن و ناسپاس است.
تفسیر :
«فَلَمَّا أَنْجاهُمْ، يَبْغُونَ»: (در آیه‌ی قبل، وعده داد اگر نجات یابد شکر کند، ولی پس از نجات ناسپاسی می‌کند) طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَلَمّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ»: بعد از اینکه خداوند متعال از این محنت و دعای‌شان را اِجابت کرد. ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمان‌ها و عهدهایی را که با الله متعال بسته بودند، فراموش می‌کنند.
ابن عباس(رض) گفته است: در دعا از حق سرپیچی می‌کنند؛ چون غیر الله را می خوانند، و به نافرمانی و معاصی می پردازند.(البحر ۵/۱۳۰.)
الله متعال در رد آنان فرمود: «يا أَيُّهَا اَلنّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ»: ای مردم! فرجام این ستم وتجاوز بهخود شما برگشته وپیامد شوم گناه وبال گردن خودتان خواهد شد. باید گفت که ظلم به مردم، ظلم به خویش است، چون همه از یکدیگریم. «بعضکم من بعض» آل‌عمران، 195.»
همچنان در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند».
«مَتاعَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا»: بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست.
نباید فراموش کردکه: کامیابی ظالمان، تنها در چند روزه‌ی دنیا می باشد، که این کامیابی در برابر سزا و مجازات قیامت، بسیارناچیز است.
«ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (23)»: بعد از مرگتان پیش ما بر می‌گردید آنگاه شما را مجازات می‌کنیم. در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال به همه‌ی کارهای انسان آگاه است وانسان نیز در قیامت از همه‌ی کارهای خود آگاه خواهد شد.
آیه متضمن وعید و تهدید است و طبیعت و فطرت انسان منکر را به تمثیل می‌کشد که جز در وقت مشکل وپرابلم وسختی در فکر و یاد الله می افتند در غیر آن الله ویاد آنرا فراموش میکند.وبه سوی الله متعال رجوع نمی کند.
خصوصیت تعداد ازانسانها همین است، وقتیکه الله متعال او را از تنگی نجات دهد و مشکل را از او بر طرف کند، به کفر و نافرمانی و فرو رفتن در گرداب شر و سرکشی باز می‌گردد. آنگاه برای حیات ناپایدار و کوتاه دنیا مثلی را زده و میفرماید:

موضوعات و مباحث آیات (24 الی 36):

خداوند در آیه های ذیل، سبب ظلم و نافرمانی مردم را از طمع و علاقه به مال دنیا و زیاده روی در آن یاد کرد، سپس مثال شگفت انگیز را برای ظالمان و فریفته شدگان به دنیا بیان نموده وکسانیکه ازآخرت روی گردانیده است بیان نموده است: در آیات متبرکه دنیا بمثابه زمینی است که سیراب شده و انواع گل و ریاحین را به بار آورده و هنگام بهره برداری واستفاده از آن نزدیک شده است که ناگهان، بلاهای پی در پی آن را ریشه کن می کند.

امثال این تشبیه در قرآن فراوان است از جمله: در [کهف/۴۵]، [زمر/۲۱]، [حدید/۲۰]. به بیان گرفته شده است.
آیه های ۲۵ تا ۲۷ نیز از دو گروه نیک و بد سخن میگوید که گروهی پایبند جلوه های کاذب دنیا و گروهی دیگر در بند آخرت هستند.
آیه های ۲۸ تا ۳۰ هم از روز قیامت، خدایان دروغین و پرستش کنندگان آنها سخن میگوید.
آیه های 31 تا ۳۶ پس از بیان جنایت مشرکان نسبت به خودشان که بتان را همتای خدا می دانستند، دلایل تباهی راه و رسم ودین آنها را بیان می کند و سپس به اثبات یکتایی خدا می پردازد که تنها خدا جان میدهد و جان میستاند و نیز بر یکتایی و ربوبیت خود استدلال می کند و این که اوست همه را در عالمی دیگر زنده می گرداند و بس.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴿۲۴﴾

در حقيقت، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، که بر اثر آن گياهان گوناگون که مردم و چهار پايان از آن مي خورند، مي رويد، تا زماني كه روي زمين زيبائي خود را (از آن) گرفته و تزيين ميگردد و اهل آن مطمئن مي شوند كه مي توانند از آن بهره مند گردند (ناگهان) فرمان ما شب هنگام يا در روز براي نابودي آن) فرا ميرسد (سرما يا صاعقه اي را برآن مسلط ميسازيم) و آنچنان آنرا درو ميكنيم كه (گوئي) هرگز نبوده است اينچنين آيات خود را براي گروهي كه تفكر مي كنند شرح مي دهيم.(۲۴)

تفسیر :
قبل از همه باید گفت که: عُمرِ انسان در دنیا همچون عمر سبزه‌ها وگلها کوتاه وگذراست طوریکه میفرماید: «إِنَّما مَثَلُ ٱلۡحَيَاةِ ٱلدُّنۡيا كَماءٍ أَنۡزَلۡناهُ مِنَ ٱلسَّماءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِ نَباتُ ٱلۡأَرۡضِ» بعد از آنکه خدای متعال از بهره دنیا یاد آوری بعمل آورد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلی را می‌آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است:
«جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است.
ابن عباس(رض) گفته است: یعنی آب با زمین در آمیخت سپس به سبب آب انواع گوناگونی از گیاهان روییدن گرفت. (تفسیر طبری ۱۰۲/۱۱).
«مِمّا يَأۡكُلُ ٱلنّاسُ وَٱلۡأَنۡعامُ»: سبزیجات و میوه‌جات و حبوباتی که انسان‌ها از آن میخورند و کاه و علوفه‌ی جو که حیوانات از آن تغذیه می‌کنند.
«حَتّىٰ إِذا أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَها»: تا زمین زیبایی و طراوتش را بر گرفت و آراسته شد.
«وَٱزَّيَّنَتۡ»: با دانه و ثمر و گل مزین و آراسته گشت. تشبیه به عروس است که با زیور آلات و لباس آرایش میشود. باید گفت که: زینت انسان، ایمان است «حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمۡ» حجرات، 7.»: وزینت زمین، گیاهان او هستند.

«وَظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها»: صاحبان آن گمان می برند که می توانند از آن بهره برگیرند، و میوه و غله‌ی آن را به دست آورند. دنیا، انسان را فریب داده و به خیال و گمان وا می‌دارد.
«أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ»: فرمان نابودی میوجات درخلال شب یا روز هنگام از جانب ما به آن میرسد. باید گفت همان گونه که رویاندن گیاهان به دست الله متعال است، (ءَانتم تزرعونه ام نحن الزارعون» واقعه، 64.) خشکاندن و نابود کردن آن هم به دست اوست.
قهر خداوند متعال چنان شدید است که هیچ أثری راباقی نمی‌گذارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده‌ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته است، این‌گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجت‌ها و أدله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است: «كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(24)» «برای مردمی که اندیشه میکنند» و از این مثل‌ها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می برند و درس عبرت می‌گیرند، «به روشنی بیان می‌کنیم».
جمله:«لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»:این فهم عالی را برای ما میرساند که: دلبستگی و مغرور شدن به دنیا، نشانه‌ی کوتا فکری و مغرور نشدن، نشانه‌ی اندیشه وفکر است.
مفسر آلوسی فرموده است: از این رو این دسته از میوجات و حبوبات را مخصوصاً ذکر کرده است که انسان‌ها و حیوانات از آن بهره میبرند. (روح المعانی ۱۰۲/۱۱.)

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿۲۵﴾

والله (شما را به وسیله این آیات) به‌سوی سرای سلامتی (جنت) دعوت میدهد. و هر کسی را بخواهد به راه راست هدایت می‌کنند.(۲۵)

تفسیر :

«وَاَللّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ اَلسَّلامِ»: خداوند متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش به بیان گرفته، و با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب هایش بندگانش را به سوی بهشت برین ترغیب میکند و میفرماید: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا میخواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است. باید گفت که: دعوت الهی، نشانه‌ی لطف خاصّ او بر بندگان است. در ضمن قابل یاد دهانی است که: سلامتی دنیا گذراست، ولی سلامت آخرت، پایدار میباشد.
«دارِ السَّلامِ»: یکی از نامهای بهشت است، زیرا در آنجا کینه وعداوت در دلها نیست، تا جنگ وجدال و استفاده جوی پیش بیاید. «وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» (سوره عراف، 43.).
«وَيَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ(25)»: خداوند متعال، هم دعوت می‌کند و هم راه نشان میدهد. «يَدْعُوا، يَهْدِي»: هر کس را که بخواهد هدایت شود به طریق مستقیم یعنی دین اسلام هدایت میکند. یعنی: توفیق میدهد. واقعاً خداوند متعال همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می خواند، اما جز هدایت یافتگان به آن وارد نمی شوند.

باید گفت که: صراط مستقیم، مایه‌ی آرامش است و علاوه بر آخرت، همین دنیا را هم برای انسان دارالسلام می سازد. وحرکت در صراط مستقیم، توفیق الهی می خواهد. که از الله متعال میخواهم که نصیب ما هم بگردانی.

«يَهْدِي مَنْ‌يَشاءُ»: دعوت الهی برای همه است، ولی هدایتِ خاص، مخصوص کسانی است که او بخواهد وخواست خداوند هم متوقف است بر آگاه سازی خود فرد.

در حدیث شریف به روایت جابر(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری میگوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من میگوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آنگاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، الله متعال است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هرکس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هرکس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هرکس به بهشت درآمد، از نعمت‌ها بهره مند شد».

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿٢٦﴾

برای کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک (= بهشت) است وافزون بر آن (=رؤیت باری تعالی است). و تیرگی و خواری چهره هایشان را نپوشاند، اینان اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند.(٢٦)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که :دریافت الطاف الهی، مخصوص نیکوکاران است طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اَلْحُسْنى»: برای کسانی که در ایمان و عمل صالح خود به نیکویی کار کرده‌اند، یعنی: برای کسانیکه به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را نگاه داشته اند، بهشت برین است؛ «وَزِيادَةٌ»: و اضافه برآن ذات پروردگار را نیز خواهند دید. (طوریکه این موضوع در حدیثی صحیح وارد شده است که مسلم آن را روایت کرده است.)

باید گفت آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می باشد.

در حدیث شریف به روایت اِمام احمد و امام مسلم از صهیب(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت کردند، آنگاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی‌ای چنین ندا می‌کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد الله متعال وعده‌ای دارید که می‌خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. میگویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از

برابر آنان کنار می زند و ایشان به سوی او می‌نگرند. سوگند به خداوند متعال که او چیزی را دوست داشتنی‌تر و آرام بخش‌تر برای آنان، از نظرکردن به سوی خویش نبخشیده است».
«وَلايَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ»: به عکس دوزخیان، چهره هایشان را غُبار و ذِلّت و «وَلاذِلَّةٌ» خواری وخفتی نمی پوشاند بلکه طراوت و نور و سرور بر چهره‌های شان موج می زند.
«رهق»:به معنای پوشاندن اجباری است و«قَتَرٌ» به‌معنای غبار، دود و خاکستر.
«أُولئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ(26)»: این گروهی که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند، همانا اصحاب بهشت‌اند که به طور ابد از نعمتی پایدار و ملکی عظیم در آن بر خوردار و ماندگار اند. واضح است که: احسان و نیکی در دنیای زودگذر و فانی، زندگی در بهشت جاودان را بدنبال دارد.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿٢٧﴾

اما كساني كه مرتكب گناهان شدند (بدانند) سزای بدي بمقدار آن دارند و ذلت وخواري چهره آنهارا ميپوشاند وهيچ چيز نمي تواند آنها را از (مجازات) الله نگهدارد، (چهره هاشان آنچنان تاريك است كه) گوئي قطعه های از شب تاريك چهره آنها راپوشانده، آنها دوزخيانند وهميشه درآن خواهند ماند.(٢٧)

تفسير :
«وَاَلَّذِينَ كَسَبُوا اَلسَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها»: اما کسانیکه مرتکب بدی‌ها شده و از الله نافرمانی‌هایی چون کفر، ارتکاب محرّمات و پایمال نمودن حدود الهی فرورفته‌اند، حق تعالی به‌آنان جزایی همانند آن ازعذاب آخرت چشانده، (در الجوهرة آمده‌است کیفر اعمال بد باآن برابروپاداش حسنات چند برابر است.).
از کلمۀ «کَسَبُوا» آیۀ مبارکه بر می آید که: انسان‌ها با اراده وخواهش خود به سراغ گناه می روند، نه به اِجبار. در عدالت الهی جای هیچگونه شک و تردید وجود ندارد، و از جمله «جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها» آیۀ مبارکه منطقاً هم بر می آید که رفتار خداوند با بدکاران، عادلانه است.
هکذا در کلمۀ: «السَّيِّئاتِ» الف ولام اِستغراق دارد که شامل همه ای بدی و مهمتر آنها کفر است.
«وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ»: ذلت و خواری آنان را فرا می‌گیرد. قابل تذکر است که ذلت و روسیاهی مخصوص کفّار است، نه مؤمنان گنهکار.
«ما لَهُمْ مِنَ اَللّهِ مِنْ عاصِمٍ»: راه فرار و نجات و شفاعت به روی کافران بسته است یعنی اینکه نه هیچ باز دارنده‌ای عذاب خدا را از آنان باز می دارد، نه هیچ شفاعتگری برای شان شفاعت می کند و نه هیچ نیرویی مجازات الهی را از آنان دفع می نماید؛
«كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اَللَّيْلِ مُظْلِماً»: گویی چهره‌های‌شان از بس که سیاه و تیره میباشد، طوری میباشد که گویا با قسمتی از شب تار و ظلمانی پوشانده شده است؛ «أُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ(27)»: آنان اهل دوزخ‌اندکه درآن همراه بابلا ونکبت وخواری وخشم خدای جبَار ماندگاراند.

خوانندگان محترم!
از فحوای آیات متبرکه مانند آیۀ «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ. تَرْهَقُها قَتَرَةٌ. أُولئِکَ هُمُ الْكَفَرَةُ

الْفَجَرَةُ» (عبس،40- 42.) و آیه‌ی «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ» (آل‌عمران، 106.) چنین استنباط کرد که سزای آیه‌ی: «أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اَللَّيْلِ27» متوجه کفّار می باشد.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ﴿۲۸﴾

(و به یاد آورید) روزی که همه‌ی آنها را گِرد آوریم، سپس به کسانی که شِرک ورزیده أند میگوییم: «شما و معبودهایتان در مکان خودتان بمانید» پس آنها را از یکدیگر جدا می کنیم، و معبودهایشان (به آنها) میگویند: «شما ما را عبادت نمی کردید، (بلکه شیاطین را پرستش می‌کردید).(۲۸)

تفسیر :

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»: و آن روزی را یاد کن که حق‌تعالی تمام اهل زمین؛ اعم ازانس وجن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای حساب وجزا گرد می‌آورد، آنگاه به کسانی که غیر وی را با وی شریک قرار داده‌اند میگویند: «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ»: شما وشریکان‌تان که در دنیا جز الله متعال را به پرستش میگرفتید، در جای خود بمانید و تکان نخورید یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید، تا معلوم شود که الله متعال در مورد شما چه فرمانی صادر می‌کند؟

باید یادآور شود که: قیامت مخصوص انسان‌ها نیست، بلکه همه‌ی معبودهای ساختگی که انسانها در دنیا آنرا پرستش میکردند، نیز حاضر می شوند.

«فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ»: روز قیامت، روزجدایی است. درروز قیامت برای تحقیق، میان انسان‌ها جدایی می اُفتد، مشرکین و مؤمنین را از هم جدا و متمایز می‌کنیم.

یعنی: معبودان را از عبادت کنندگان‌شان جدا می‌کنیم، یامشرکان و مؤمنان را از یک دیگر جدا میکنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم همچنان که درجای دیگری میفرماید: «وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ «59» (یس) و (گفته میشود) ای گناهکاران و مجرمین! امروز (از نیکوکاران) جدا شوید.)

«وَقالَ شُرَكاؤُهُمْ ما كُنْتُمْ إِيّانا تَعْبُدُونَ(28)»: در این اوضاع و احوال است که معبودان باطل اهل شرک از آنها بیزاری جسته و خطاب به آنها میگویند: در حقیقت شما ما را در دنیا نمی پرستیدید بلکه دروغگو و تهمتگر بوده‌اید.

از جمله «ماكُنْتُمْ إِيَّانا تَعْبُدُونَ»: آیة مبارکه در می یابیم که: در قیامت بت‌ها دارای شعور ونطق میشوند ومعبودانشان را اِنکار و یا اِظهار بی‌اطلاعی میکنند.

در آیة مبارکة قبلی، بحث از این بود که برای مجرمان وکافران هیچ راه نجاتی نیست، و در این آیة مبارکه میفرماید: حتّی واسطه های خیالی هم به جای شفاعت، از آنان بیزاری می جویند.

مجاهد گفته‌است: خدا بتها را به زبان می‌آورد و میگویند: ما احساس نمی‌کنیم شما ما را پرستش کرده باشید. ما فرمان پرستش را به شما نداده بودیم. (تفسیر قرطبی ۳۳۳/۸.) و مانند (آیه 166 سوره بقره) که میفرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ» (در آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند و پیوند میانشان بریده (و دستشان از همه چیز قطع) گردد، پیشوایان (کفر)، از پیروان خود بیزاری جویند.).

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ﴿۲۹﴾

پس همین، بس است که الله میان ما و شما گواه باشد، که ما یقیناً از عبادت شما بی خبر بودیم».(۲۹)

تفسیر :

«فَكَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ»: پس الله به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است.

یعنی: خدای سبحان گواه است براینکه: ما شما را به عبادت خویش دستور ندادەایم، یا گواه است بر اینکه: ما به این کار شما راضی و خشنود نبودەایم.

«إِنْ كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ(29)»: به راستی ما پرستش شما را برای خود احساس نمیکردیم و از آن غافل بودیم؛ زیرا ما اختیار هیچ سود و زیانی را نداریم.

در آیه مبارکه قبلی، معبودها میگفتند که شما ما را عبادت نمیکردید. اینجا میگویند: ما از عبادت شما غافل بودیم. نتیجه اینکه: هر عبادتی که معبود از آن بی اطلاع و بی خبر باشد، در جمله عبادت بشمار نمی رود.

این آیه مبارکه سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی شعوری را به پرستش گرفتەاند.

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشأن، بارها به مسألەی تنفّر و برائتِ معبودها از مشرکان و عمل آنها اشاره بعمل آمده است که از جمله: آیة 17 / سورة فرقان وآیة 63 سورة قصص، گواه این حقیقت است.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿۳۰﴾

آنجا هرکس هرچه پیش فرستاده است، میآزماید،(که آیابه نفع خود فرستاده یا به ضرر خود) و همه به سوی الله مالک حقیقی شان بازگردانده میشوند، وآنها را که به دروغ شریك خدا قرار داده بودند گم و نابود میشوند.(۳۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**هُنَالِكَ**»: آنجا که صحرای محشر است.

«**تَبْلُو**»: می آزماید. مراد این است که هرکسی نتیجه عمل خود را می بیند.

«**أَسْلَفَتْ**»: از پیش فرستاده است. تقدیم داشته است (نگا: حاقّه / 24).

«**ضَلَّ**»: نهان ونِهان شد. مخفی وغائب گردید. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :

«هُنالِکَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ»: قیامت، روز دریافت کارنامەی آزمون دنیوی برای همەی ما انسانهاست.

«تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ»: در آن موقع یعنی در آنجا در روز جزا و در آن مقام بزرگ است که هر کس آنچه را گفته، عمل کرده و پیش فرستاده است در می یابد و حسابش را پیش رویش می بیند؛ اگر خیر باشد، خیر و اگر شر باشد، شرّ. حسابرسی در قیامت، برای همەی انسانهاست.

«وَ رُدُّوا إِلَى اَللهِ مَوْلاهُمُ اَلْحَقِّ»: و به سوی الله متعال، مولای حقیقی خود باز گردانیده می شوند. یعنی: آنانکه شرک ورزیدەاند، به سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می شوند، نه به سوی معبودات باطلی که برگرفته اند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ ماكانُوا يَفْتَرُونَ(30)»: گمان این که بت‌ها برای آنان شفاعت میکنند، باطل و پوچ از آب در آمد و به هدر رفت. پس قبل از آن که چنین روزی فرا رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند. همچنان در این آیه مبارکه سرزنش سخت و توبیخ مشرکین مقرر است که چیزی را پرستش میکردند که نمیشنود و نمی بیند و آن ها را از چیزی بی نیاز نمی‌کند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴿٣١﴾

بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد؟ یا کیست که بر گوش‌ها و چشم ها مالکیّت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر و حکم خود را در آن تنفیذ می‌کند؟ (در جواب) خواهند گفت: «الله»، پس بگو: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟!.(۳۱)

تفسیر :

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ»: در این آیه دلایل یگانگی و ربوبیت الله مقرر است؛ یعنی کیست که با فرود آوردن بارانی خوش و طراوت بخش، برشما ازآسمان روزی فرود می‌آورد؟ کیست که از زمین انواع میوه‌ها، دانه‌ها، سبزی‌ها، محصولات بامزه وگوارا را برای شما و حیواناتتان بیرون می‌آورد؟

بایدگفت‌که: رزق دادن، آفریدن واداره کردن، ازسنّت‌های دائمی الهی است.«يَرْزُقُكُمْ، يَمْلِكُ، يُخْرِجُ، يُدَبِّرُ»: (فعل مضارع در آیه مبارکه رمز استمرار را بیان میکند.)

«أَمَّنْ يَمْلِكُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصارَ»: کیست آنکه به این صورت شگفت و محیّر العقول، گوش و چشم (شنوایی وبینایی) انسان را بیافریده؛ که به وسیله‌ی آن می بینید و میشنوید؟ که هرگاه بخواهد آنها را از شما بگیرد، چه کسی میتواند آنها را به شما باز پس دهد؟ همچنان که در جای دیگری میفرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اَللّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ».

رزق ما، شنیدن و دیدن ما، زندگی و مرگ ما، همه وهمه به دست الله متعال است و جز او کسی و چیزی در این زمینه‌ها توانایی و حاکمیّت ندارد.

درمورد اینکه در آیه مبارکه چرا از میان تمام اعضای بدن انسان، تنها وتنها نام چشم و گوش را مثال آورده است، احتمالاً به خاطر آن باشد که در میان اعضای بدن، کار آمدترین قوا این دو عضو از بدن می باشد، زیرا اکثراً ورود معلومات به ذهن از این دو راه وچینل صورت می پذیرد.

«وَمَنْ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ اَلْمَيِّتَ مِنَ اَلْحَيِّ»: کیست که زندگان را از مردگان بیرون می‌آورد؛ همچون بیرون آوردن جوجه از تخم؛ و مردگان را از زندگان بیرون می‌آورد؛ همچون بیرون آوردن تخم از مرغ، میوه از درخت و مانند آن؟

«وَمَنْ يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ»: کیست که تمام امور آسمان‌ها و زمین را تدبیر می‌کند؛ چون امور فرشتگان، جنّ انس، حیوان و هر آفریدۀ دیگری را؟ وبصورت کل امور کائنات را اداره می‌کند؟ باید گفت که: جهان آفرینش، پیوسته به تدبیر نیاز دارد و وحدت تدبیر، نشانه‌ی وحدت ربوبیّت است.

«فَسَيَقُولُونَ اَللّهُ»: ای پیامبر! از آنان دربارۀ همۀ این امور بپرس، در جوابت خواهند گفت: انجام دهندۀ همۀ این کارها تنها الله متعال که همانا پروردگار جهانیان است؛ چون جای جدل و سرکشی نیست؛ زیرا کاملاً واضح است.
«فَقُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ(31)»: پس به آنان بگو: اکنون که به این حقیقت اعتراف دارید، پس آیا با شریک قرار دادن دیگران با الله متعال از عذاب و وغضب اش نمی ترسید؟
بنابراین باید اورا به یگانگی پرستش کرده و عبادت را برایش خالص گردانید.
قابل یادآوری است که: فکر در نعمت‌ها و قدرت الهی، از شیرین‌ترین، ملموس‌ترین، عمومی‌ترین، ساده‌ترین و عشق آفرین‌ترین راههای خداشناسی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».
دکتر عایض بن عبدالله القرني تفسير الميسّر در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: آیۀ کریمه از دلیل عقلی و شیوۀ گفتگوی منطقی کار گرفته، دلایل آشکار نه پنهان را به کار بسته، از مقدمات به نتایج رسیده و أصل تدرّج در حُجّت و پله به پله پیمودن راه مقابلۀ منطقی را آیینه داری نموده است.

فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴿٣٢﴾

پس آن الله پروردگار حقیقی شماست، پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه (از پرستش او) روی گران میشوید؟!(۳۲)
تفسیر
:
با وجود خدای حاکم، رازق، خالق و مدبّر، که در آیه قبل بیان گردید مجالی برای پروردگاری غیر از باقی نمی ماند. پس ذاتیکه دارای اوصاف فوق - از آفرینندگی روزی بخشی و کار پردازی - وصف شد، همانا خداوند بزرگ پروردگارتان است.
«فَما ذا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلالُ»: اِستفهام اِنکاری است؛ یعنی بعد از حق جز گمراهی چیزی نیست. پس فقط او شایستۀ پرستش می باشد، او را شریکی نیست. بناءً وقتی این همان حق باشد دیگر بعد از حق جز گمراهی چیست؟ از این رو شما در پرستش غیر وی گمراهید.
یعنی میان حقّ و باطل راه دیگری وجود ندارد، واضح است در آنجا که حقّ نباشد، باطل است و بیطرف ماندن در میان حق و باطل مردود است.
«فَأَنّى تُصْرَفُونَ(32)»: پس چگونه از پرستش الله منحرف میشوید و چیزی را عبادت میکنید که نه می آفریند و نه روزی زنده‌ای را می دهد و نه زنده‌ای را می‌کشد و نه مرده‌ای را زنده میکند؟ یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!.

خوانندگان گرامی!

باید گفت که: انسان، ذاتاً دارای فطرتی حقگرا است، ولی این شیاطین ملعون ، و خیالات اِبلیسی اوهام و عوامل دیگری است که: انسانها را به اِنحراف و گمراهی سوق میدهد.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٣٣﴾

این چنین سخن پروردگارت برکسانیکه فاسق شدند؛ ثابت شده (و به حقیقت پیوست) که آنها ایمان نمی آورند(و اهلیت هدایت را ندارند).(۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقَّتْ»: واجب و ثابت شده است. «کلمه»: حکم و قضاوت. (تفسیر نور)

تفسیر :
مفسر تفسیر المیسّر در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: و همان طوری که الوهیت و ربوبیت حقّهٔ خداوند به إِثبات رسیده است، به همانسان این فرمان تکوینی و این حکم عادلانه و فیصلهٔ برگشت ناپذیر وی بر کسانی که از دایرهٔ دستورش خارج شده‌اند نیز به حقیقت پیوسته است که: آنان به عبودیتش باورمند نشده وبه یگانگی‌اش اِذعان نمی‌کنند، به پیامبرش صلی الله علیه وسلم اِیمان نیاورده و از هدایتش پیروی نمی نمایند؛ زیرا خدای سبحان فقط کسانی را به سوی حق هدایت می کند که رهرو راهش باشند نه کسانی که بروی تمرد ورزیده پرچم ستیز را برافرازند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴿٣٤﴾

بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند باز آن را برگرداند؟ بگو: تنها الله آفرینش را آغاز می‌کند باز آن را بر می‌گرداند. پس چگونه (از حق) منحرف می شوید؟!(۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْدَأُ الْخَلْقَ...»: نیستی را هستی می بخشد و هستی را به نیستی تبدیل میکند، و جان به پیکر خاک میدمد و جان را از آن باز پس میگیرد. پیدایش جهان از او و برگشت همگان بدو است.**«فَأَنَّي تَوْفَكُونَ»: چگونه از حق و ایمان، به سوی باطل و بی‌دینی منحرف و منصرف می شوید.** (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر :
«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»: ای محمد! به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا در آنجا کسی از خدایان شما که جز الله پرستش‌شان میکنید هست که بتواند آفرینش را از عدم ایجاد کرده و سپس آن را بعد از فنایش به صورت اوّلیه‌اش برگرداند؟ یعنی اینکه معدوم را ایجاد و فانی را به عرصهٔ وجود بر گرداند؟! قطعاً این چیزی است که آنها توانش را ندارند و محالی است که هرگز بر آن قادر نیستند.

مفسر شیخ طبری می نویسد: از آنجایی که قدرت چنین کاری را نداشتند و دلیل قاطع و روشن نیزوجود داشت که آنها در ادعای ارباب بودن دروغ گفته وافترا بسته‌اند، به پیامبر امر کرد که در جواب آنان بگوید: (این نظر طبری است و بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور رؤسا و سران گمراهی است که خود به راه راست نمی پیوندند مگر این که راهنمایی شوند.).

«قُلِ اَللّهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»: باید گفت که: ملاك پرستش دو چیز است: یکی توانایی بر پدید آوردن و دیگری قدرتِ برپا کردن دوباره‌ی آن طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای محمد! به آنها بگو: «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می کند و باز آن را بر می گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را اِدعا کنید.

«فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ(34)»: پس چگونه و چرا از حق منصرف گشته و رو به سوی باطل می‌آورید؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴿۳۵﴾

بگو: آیا از معبودان شما کسی هست که مردم را به سوی دین حق راهنمایی کند؟ بگو: فقط الله است که (مردم را) به سوی دین حق راهنمایی می‌کند.

پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] حکم (نادرست) می‌کنید؟(۳۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لايَهِدِّي إِلاّ أَن يُهْدَيا»: راهنمائی نمی‌کند، و بلکه نیازمند راهنمائی است و راهنمائی میشود. از قبیل: بتها و ستارگان و ماه وآفتاب. راهنمائی نمی‌کند مگر این که از جانب الله متعال راهنمائی شود. از قبیل: عیسی و عُزَیر و فرشتگان (أنبياء / 73). (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِى إِلَى اَلْحَقِّ»: توبیخی دیگر است که به صورت اِستفهام آمده است؛ یعنی ای پیامبر! به مشرکان بگو: آیا از معبودانی که پرستش میکنید یکی پیدا می شود که شما را به سوی راه راست هدایت کند؟ یا سرگردانی را هدایت کند یا راهنمای راه حق بشود؟

«قُلِ اَللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ»: به آنها بگو: قطعاً آن‌ها توان آن را ندارند بلکه فقط الله متعال است که گمراهان از راه هدایت را به‌سوی حق رهبری کرده و منحرفان را ارشاد میکند. و می‌تواند راه را روشن و حق را بیان کند.

«أَفَمَنْ يَهْدِى إِلَى اَلْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلاَّ أَنْ يُهْدى»: مفسر تفسیر المیسّر می نویسد: پس کدام یک از این دو گروه آتی به پیروی سزاوارترانده: کسیکه به خاطر علم تامّه، حکمت کامله وقدرت نافذه‌اش به‌سوی حق رهبری میکند؟ یا کسی که به‌علت جهل، گمراهی و بی‌دانشی توان راهنمایی به سوی حق را ندارد؟ این گروه همان خدایان پنداری شمایند که نه به مقصدی راه می برند و نه غیر خویش را هدایت میکنند، بلکه خود نیازمند کسی‌اند که راهنمایی‌شان کند، بناءً نه‌راه برند ونه راه یافته بلکه تحت هدایت قرارمیگیرند.

«فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ(35)»: ای مشرکین! پس دیگر چرا بین الله هدایتگر که جلال وعظمت و کمالش متعالی و بی‌نهایت است و میان این مخلوقات عاجز حیران بینوا، برابری ومساوات قایل می شوید؟ بیگمان این حکمی است باطل و قضاوتی است بیداد گرانه وظالمانه.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴿۳۶﴾

و بیشترشان (مشرکان) جز از گمان پیروی نمی‌کنند، حال آنکه گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی‌کند. البته الله به آنچه می‌کنند آگاه است. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ»: مراد این است که بیشتر کافران، نادان و خرافی هستند و تحت تأثیر نصایح اشتباه وغلط بت‌ها را میپرستند، ولی گروه کمی هم رهبران سیاه دل و آگاهی هستند

و بت‌پرستی را به خاطر منافع خود و فریب دیگران پیشه می‌کنند. **«ظنّاً»:** گمان بسیار ضعیف. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ اَلظَّنَّ لايُغْنِي مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً»: باور این گروه مشرک در پرستش بتان، اعتقاد به نفع و زیان رسانی آنان و باور به اینکه آن‌ها نزدیک کنندهٔ انسان به حق تعالی‌اند جز از گمان و خیال پیروی نمی‌کنند؛ نه بر این راه و روش باطل دلیل روشنی دارند و نه برهان قاطعی و پیداست که گمان نه در کار بر پاداشتن حق سود و ثمری به همراه دارد و نه در دفع باطل؛ بلکه ناگزیر یقین در کار باید کرد تا از شک شفا حاصل شود و از حیرت، عصمت و پناه؛ «إِنَّ اَللّهَ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ(36)»: همانا خداوند از کذب و کفری که آنها بر آن قرار دارند، کاملاً آگاه است و به زودی در روز قیامت آنان را در قبال آن مورد محاسبه قرار می دهد.

خوانندگان گرامی!

آنچه دارای ارزش واقعی است، «علم» است. گمان قوی و اطمینان نیز اگر مبنای صحیح استوار باشد، ارزش دارد همچون گمانی که از ظاهر آیات و روایات، در شناخت حکم الله (آن هم در مسائل فرعی) برای فقیه حاصل میشود. امّا گمان در عقیده، اگر منشأ آن تقلید از نیاکان و تعصّبات جاهلی باشد، بی‌آرزش است.

مطالعه کننده گرامی!

در آیات (37 الی آیه 44) مبحثی در باره قرآن عظیم الشأن، اینکه کلام الهی و معجزه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم است آغاز می یابد، همچنان موضوعاتی در باره: دودستگی مشرکان در برابر قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مطالبی را به بیان میگیرد.

باید گفت با استناد آیه20 این سوره مبارکه، مشرکان، قرآن را معجزه نمیشمرند و بدین عقیده بودند که: قرآن ساخته ی دست پیامبر است. الله متعال درجوابشان میفرماید: پیامبر هم، چون سایر مردم، نمیتواند قرآنی از سوی خود بیاورد. سپس به چندین دلیل، شرک مشرکان را در هم کوبید و باطل کرد. باید گفت که در آیات: (37 تا 39) نیز به حقیقتی پایدار و اساسی که قرآن و وحی کلام الهی اند اشاره میکند و پیامبر کمترین دخالتی در کم و زیاد کردن آن را ندارد.

پس از بیان طعنه ها و ایرادهای بی جای کافران در مورد وحی و نبوت، خدا به تندی هشدار میدهد و آنان را به دو دسته تقسیم می کند: دسته ای به ظاهر قرآن را سخن الله میدانند؛ اما با این وصف، دشمنی می ورزند و به انکار حقایق میپردازند و دسته ای دیگر به دلیل نادانی وجهل اصلاً آنرا کلام حق نمیشمرند و پیامبر را تکذیب می کنند؛ چون لیاقت ایمان آوردن را در وجود خود نمی بینند و امیدی به اصلاح شدن و هدایتشان نیست. پس به این دلیل، خداوند، آنان را به مجازات اخروی، هشدار می دهد.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۳۷﴾

و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر الله [و] به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق [کننده] آن کتاب‌های آسمانی است که پیش از آن نازل شده‌اند، و تفصیل دهنده کتاب است که در آن هیچ شکی نیست و از سوی پروردگار جهانیان است.(۳۷)

تفسیر :
واقعیت امر چنان است که: جامعیّت قرآن و محتوای آن به گونه‌ای است که اِفتراء و اِنتساب آن به غیرالله به آن نمی‌چسبد. طوریکه میفرماید: «وَ ما کانَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرى مِنْ دُونِ اَللّهِ» «و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از الله متعال به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل و اندیشه‌ی سالم برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به الله متعال باشد زیرا جز خداوند متعال، هیچکسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست.
«وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ اَلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ»: اما آمده است تا کتاب‌های آسمانی قبل از خود را تصدیق نماید، بصورت کل باید گفت که: کتب آسمانی سلسلة دساتیر الهی برای عالم بشریت و مؤیّد یکدیگرند. فقط تفاوت در اجمال و تفصیلِ محتوای آنهاست.
«وَتَفْصِيلَ اَلْكِتابِ»: این قرآن حاوی روشن‌ترین برهان و کامل‌ترین بیان از برنامۀ شریعت الله متعال وآیین نامۀ وی برای انسان می‌باشد؛ یعنی: بیانگر همه چیز است،اعم ازحلال وحرام وغیر آن ازاحکامی که برمردم مقرر گردیده چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماست و حکم آنچه در میان شماست».
«لارَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِينَ(37)» «درآن هیچ شبهه‌ای نیست، از جانب پروردگار عالمیان است» بنابر این، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٣٨﴾

آیا (کفار مکه) میگویند: آن (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت داده است؟! بگو: اگر راست میگویید، پس یک سوره همانند آن بیاورید،و برای کمک خود هر کسی را که می‌توانید، غیر از الله، طلب کنید، اگر (در دعوای تان) راستگو هستید.(۳۸)
تفسیر :
«أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَراهُ»:
«أَن يُفْتَرىا»: **این که سرهم کرده شود و به دروغ ساخته باشد.** کافران مکه اِدعا داشتند که: پیامبر، قرآن را از پیش خود ساخته و آن را به خدا نسبت داده است؟ و او هم بشری مانند خودشان است؟!
قرآن برای اِثبات اِعجاز خود، ساده‌ترین راه را مطرح می‌کند، وآن عبارت از دعوت مردم برای آوردن سوره‌ای مثل آن است. «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» ای پیامبر! به آنان بگو: اگر آنطور است که شما گمان برده‌اید وراستگو می‌باشید، نه تنها مثل کلّ قرآن، بلکه حتّی يك سوره ازجنس قرآن در بلاغت و اعجاز، فصاحت و ایجاز، نظم و هدایت، نورانیت و طراوتش بیاورید.
همچنان قرآن عظیم الشأن برای مبارزه طلبی، تخفیف و سهولت را برای متهمین کاذب، قایل گردیده و به آوردنِ يك سوره مثل قرآن هم قانع است.
بدین ترتیب ناتوانی آنان را نشان می دهد و بر آنان اقامه‌ی حجت می‌کند.
«وَاُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ(38)»: و در این راه بر هر کسی از انس وجنّ هم که میخواهید توسّل جسته و از آنان یاری بگیرید تا شما را بر ساختن تنها یک سوره مانند قرآن یاری ومساعدت کنند.

اِمام طبری میفرماید: منظور این است: اگر چنان نکنید، بدون شک معلوم میشود شما دروغگو هستید؛ چون محمد صلی الله علیه و سلم یک انسان مانند شما بیشتر نیست، وقتی تمام مردم از آوردن سوره‌ای مانند آن ناتوان باشند، یک نفر از آنها از آوردن تمام آن ناتوان‌تر است. (تفسیر طبری ۱۱۸/۱۱.)

باید گفت که: مبارزه طلبی قرآن، مخصوص زمان و مکان معیّنی و مشخصی نیست، این مبارزه طلبی تا روز قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است. در ضمن قابل یادآوری است که: مبارزه طلبی قرآن، مخصوص عوام الناس نیست، بلکه همه‌ی حقوق دانان، ادیبان، نویسندگان، و نوابغ وغیره علماء را به مبارزه می‌طلبد. در این مبارزه طلبی، امکانات و نفرات خاصّی را تعیین نکرده است. و در این مبارزه طلبی، حتی مخالفین را تحريك هم نموده وبا زیبای فرموده است: «إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» صادق و «اگر راستگو هستید».

ولی مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه ولجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند. ابن‌کثیر میفرماید: «این سومین مورد از اعلام هماورد طلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

خوانندۀ محترم !

قرآن عظیم الشأن چندین بار بر معجزه بودن کلام الهی و عجز جنّ و انس از آوردن مثل آن و به آوردن نظیر قرآن، یا حتّی آیه‌ای همانند آن، تحدّی و مبارزه طلبیده است، که شما میتوانید این مبحث را در (آیه 13 سوره‌ی هود (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

برخی از امتیازاتِ اعجازی قرآن:

قرآن یگانه کتابی است که تهذیب اخلاق، تمدّن و معاشرت، حکمت و سیاست، معرفت و روحانیّت، تزکیه نفس، تنویرقلوب، خلاصه طرق وصول الی الله، و قوانین انتظام و آسایش خلق الله، در آن پدیدار است.

گنجاندن معارفی بلند در کلماتی کوتاه: مثلًا در مورد زن و مرد تعبیر می‌کند، «هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ» (بقره، 187.) زنان لباس شما و شما لباس آنها هستید. برای بیان سستی قدرت‌های غیر الهی، آنها را به خانه‌ی عنکبوت تشبیه می‌کند. (عنکبوت، 41) و یا اینکه از آفریدن يك پشه آنان را ناتوان می‌داند.«لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً» (حج، 73.)

هرگز ساخته و پرداخته ی دروغین بشر نیست و از توان بشر بیرون است.

قرآن از سوی الله به وسیله ی جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر نازل شده است.

قرآن، مؤید و مبین کتاب های پیشین در اصول دین و فضایل آن است و از رویدادهای آینده خبر می دهد. [نور/۵۵]، [فتح /۲۷).

شیرینی کلام و نفوذ: هزار بار هم خوانده شود کهنه نمی شود، بلکه هر بار نکته‌ای به دست می‌آید.

آهنگ کلام: طنین و آهنگ کلمات آن، مخصوص است و اگر آیه‌ای از قرآن در میان سخنان هر عرب زبان، یا در میانِ روایات باشد، مشخّص است.

جامعیّت قرآن: از برهان تا مثل، از دنیا تا آخرت و نیز مسائل خانوادگی، حقوقی، سیاسی، نظامی، اخلاقی، تأریخی و... را دربر دارد.

از نیازمندیهای انسان از احکام شریعت، دانشهای متعدد هردو جهان و علم و عقاید و دین خبر می دهد.
واقعگرایی: محتوای آن مبتنی بر حدس و گمان نیست. حتی داستان‌هایش مستند و واقعی است.
همه گیر و جهانی: مردم در هر سطح و هر کجا باشند، از آن بهره می‌برند و قرآن به صورت کتاب تخصّصی نیست.
ابدی: هرچه ازعمر بشر وعلوم می‌گذرد، اسرار بیشتری از قرآن کشف میشود.
رشد فزاینده: با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.
معجزه‌ای در دست: این معجزه در دست همه است و از نوع سخن و کلمه است که در اختیار همه است.
هم معجزه و هم کتاب دستور و قانون است.
از فردی درس نخوانده و در منطقه‌ای محروم از سواد است.
چیزی به آن افزوده یا از آن کاسته نشده است و مصون از تحریف است.
- شک و تردید در آیات الهی و قرآن، برازنده‌ی شان خردمندان نیست.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴿۳۹﴾

(قرآن ساختۀ بشر نیست) بلکه چیزی را تکذیب کردند که به علم آن آگاهی نداشتند و هنوز تأویلش به آنان نیامده است، این گونه کسانی که پیش از آنان بودند، تکذیب کردند، پس بنگر که سر انجام عاقبت کار ظالمان چگونه شد؟!.(۳۹)

تفسیر :
«بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»: آن مشرکان قرآن کریم را تکذیب کردند، و قبل از این که آن را بفهمند و در آن بیندیشند، و در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده. یعنی در همان اولین مرحلۀ شنیدن قرآن پیش ازاینکه آنرا بفهمند به تکذیبش مبادرت کرده و آن را رد نمودند؛ زیرا آنها حقایقش را ندانستند؛ و انسان دشمن ندانسته‌های خویش است. در غیر آن اگر آن ها قرآن را چنان‌که بایستۀ فهم آن است می فهمیدند قطعاً تصدیق به اعماق دل های شان راه می یافت.
بصورت کل باید بعرض رسانید که: قرآن از دو جهت کتاب اعجازگری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آنکه در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند.
«وَلَمّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»: حقیقت آنچه در این قرآن بدان وعده داده شده‌اند؛ همچون رستاخیز و جزا، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب برای‌شان نیامده و به وقوع نپیوسته است.
«كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مانند امّت‌های پیشین نیز همین‌گونه کتاب‌های پیامبران سابق را تکذیب کردند. از فحوای آیات قرآم با تمام و ضاحت بر می‌آید که: مخالفت با أنبياء در طول تأريخ، اغلب بر اساس جهل بوده است.

«فَانْظُرْ کَيْفَ کانَ عاقِبَةُ اَلظّالِمِينَ(39)»: پس ای پیامبر! در این حقیقت تأمّل کن که فرجام تکذیب پیشه‌گان و کسانی که با نافرمانی پروردگار خود بر خویشتن ستم کرده‌اند چگونه بوده است، وچسان ما آنها را با انواع مجازات‌ها ویران ساخته‌ایم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴿۴۰﴾

و (مردم در مورد قرآن دو گروه اند) بعضي از آنها ايمان به آن مي‌آورند و بعضي ايمان نمي‌آورند، و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر مي‌شناسد).(۴۰)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لايُؤْمِنُ بِهِ»: ای محمد! از میان آنان که تو برای آنان مبعوث شده‌ای کسانی اند که قرآن را تصدیق می‌کنند و از آنان کسانی تکذیبش می‌نمایند تا در حال تکذیب با پروردگار خود ملاقات کنند.

«وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (40)»: و پروردگار تو به آن که استحقاق هدایت را دارد آگاه است و او را هدایت میکند و می‌داند چه کسی استحقاق گمراهی را دارد پس او را گمراه میکند. و به زودی در برابر این عملکرد ناصواب مجازات‌شان خواهد کرد.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴿۴۱﴾

و اگر (کافران) تو را تکذيب کردند، پس بگو: عمل من به خودم است، و عمل شما به خود شما است، (من جوابگوی عمل خود و شما جوابگوی عمل خودتان هستید) شما از آنچه من میکنم بيزاريد و من هم از آنچه شما می‌کنيد بيزارم.(۴۱)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: مردم را نمی توان به ایمان آوردن مجبور کرد.

وظیفه‌ی پیامبران فقط ارشاد و هدایت است، نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید:

«وَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ لِی عَمَلِي وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ»: ای پیامبر! اگر بازهم مشرکین تو را تکذیب کردند، به آنان بگو: من جزای عمل خود را می‌یابم و شما نیز جزای عمل خود را، حق باشد یا باطل می‌یابید.

سود وزیان هرکس تنها به خود او برمیگردد. یعنی در مقابل تکذیب کنندگان احساس شکست نکنیم، چون پاداش هدایت و ارشاد را می‌بریم و مخالفان نیز به سزای تکذیب و لجاجت خود می‌رسند ولی برنده‌ی این معامله ما هستیم. «لِي عَمَلِي وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ»

«أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ(41)»: پس نه شما بر آنچه من عمل کرده‌ام مورد مؤاخذه قرار میگیرید و نه من از عمل شما مورد باز پرس واقع می‌شوم از این رو هر کس در گروه عمل خویشتن است و بر مبنای آن مورد محاسبه قرار خواهد گرفت.

یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴿۴۲﴾

وبرخی از(تکذیب کنندگان کسانی هستند که (به ظاهر) به تو گوش می‌دهند، [ولی گویا نمی شنوند] آیا تو می توانی کران را بشنوانی؟ اگر چه عقل و خرد نیز نداشته باشند.(۴۲)

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْکَ»: «و» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم «بعضی از آنان کسانی

هستندکه به‌سوی توگوش فرامیدهند» آنگاه که قرآن میخوانی واحکام وبرنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی شنوند.
باید گفت که: همه‌ی شنوندگان، حسن نیّت ندارند. بلکه در برخی از أوقات انسانهای لجوج برای یافتن بهانه و دستاویز قراردادن، مکرّراً گوش می دهند.
با تأسف باید گفت که مریضی قلبی در برخی از انسانها به مرحله ای میرسد که دیگر هدایت وکلام رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را درمان کرده نمیتواند.
«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ»: ای محمد! تو نمیتوانی انسانی را شنوا کنی که خدا شنوایی را از او گرفته است.
یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می دارد؟ پس هرکس ناشنوا ولایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمیفهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود.
«وَلَوْ كانُوا لايَعْقِلُونَ(42)»: زیرا آن‌ها از شنیدن فهیمانه و هوشمندانهٔ حق، کر اند؛ بلکه صدا رابدون درک معنی وندارابی راهیابی وراهجویی می‌شنوند. بناءً اگر عقل وشنوایی هردو باهم یکجا نباشد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.
شنیدن (مستقیم یا غیرمستقیم) مهّم نیست، آنچه در هدایت مهّم است، تعقّل و پذیرش است مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی سخنان نیک تو و قرآن سودمند را می شنوند، اما امر هدایت آنها در دست تو نیست، پس همانطور که نمی‌توانی ناشنوا را شنوا کنی، همانطور هم نمی توانی آنان را هدایت کنی مگر این که خدا بخواهد.(مختصر ابن کثیر ۲/۱۹۵.)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴿۴۳﴾

واز آنها کسانی اندکه به تو مینگرند، آیا تو کوران را اگر چه نبینند راهنمایی کرده می‌توانی؟ (۴۳)

تفسیر :

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِى اَلْعُمْىَ وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ(43)»: ای پیامبر! و دربین کافران کسانی‌اند که به سوی تو و به سوی برهان‌های قاطع رسالتت می نگرند؛ اما کورند و از مشاهدات خود سود نمی‌گیرند. یعنی انوار هدایتی را که الله متعال به تو نصیب فرموده اند نمی بینند و حقایقی را که در عرصهٔ علم نافع و وحی مبارک نزدت وجود دارد، درک نمی‌کنند.
طوریکه قرآن عظیم الشأن درآیات(124-126. سوره طه) میفرماید: «وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى... كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى»: گروهی در قیامت، کور محشور می شوند و این نتیجه‌ی کوردلی و فراموشی آیات الهی در دنیاست و چنین کسانی گویا کورند: پس ای پیامبر! با وجود کوردلی بصیرتشان میتوانی آنها را هدایت کنی؟! آنها را به نابینا تشبیه کرده است؛ چون عملاً از دیدن حق خود را به کوری میزنند.
در طول تأریخ خداوند متعال، بهترین رهبران، بهترین کتب و بهترین دین را برای هدایت مردم فرستاده است، در صورتیکه آن را نپذیرند درحقیقت به حال خودشان ظلم کرده اند.
با تأسف باید گفت که اگرانسانها یک بار کور دل شود حتّی پیامبران هم نمیتواند تاثیری بر کوردلان داشته باشد.

مفسر شیخ قرطبی میفرماید: منظور تسلی دادن دل پیامبر است؛ یعنی همان‌طور که نمیتوانی به نابینا بینایی بدهی تا راهیاب شود، همان‌طور هم نمیتوانی توفیق ایمان را به آنها بدهی. تفسیر قرطبی ۸/۳۴۶.).

همچنان مفسران می نویسند: این آیه مبارکه در حقیقت برای؛ تسلیت و دلجویی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم میباشد.

بلی! اگر طبیب مریضی را ببیند که اصلاً مریض ناعلاج است وامکان بهبود آن وجود ندارد، از وی روی میگرداند واز مشغول شدن به وی صرف نظر میکند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز که طبیب دلها می باشد، باید از این کوردلان بی بصیرت روی برگردانند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۴۴﴾

یقیناً الله به هیچ وجه به مردم ظلم نمی‌کند، بلکه مردم به خویشتن ظلم می‌کنند.(۴۴)

تفسیر :

«إِنَّ اَللّهَ لا يَظْلِمُ اَلنّاسَ شَيْئاً»: در حقیقت، الله متعال به هیچ وجه برمردم ظلم نمی‌کند، با افزودن گناهی بر گناهان‌شان که آن را انجام نداده‌اند، یا با کاستن ثوابی از حسانتی که انجامش داده‌اند.

«وَلكِنَّ اَلنّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(44)»: آری! نه او ظلم میکند و نه حق کسی را تلف مینماید، بلکه این خود بندگان‌اند که با تکذیب و عصیان و ظلم و عدوان بر خویش ظلم روا می‌دارند. بنابر این الله متعال نجات‌شان را می‌خواهد اما آن‌ها خود در نابودسازی خویش تلاش می‌ورزند!!

امام طبری میفرماید: این بیانگر آن است که خدا از همان ابتداء و بدون جرم قبلی ایمان را از آنها سلب نکرده است، بلکه آن را به سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند از آنها سلب کرده است. بنابر این شایسته است که خدا بر قلب آنها مهر بزند. (طبری ۱۱/۱۲۰.)

خواننده محترم!

دنیا با سرعت درگذر است، و بدون شک آزار دیدن مشر کان در هر دو جهان است:
بعد از اینکه در آیات قبلی کفار را به بی توجهی و بی تفکری و انکار قرآن به معرفی گرفت، در آیه (45) به مجازات و سزای آخرت در برابر اعمال شان، اشاره میکند. سپس آیه های بعد از آن، الی (آیات 56) زیان و خسران و پشیمانی مشرکان که به معاد اعتقاد ندارند، به بیان گرفته، و از اینکه به سرنوشت بدی مواجه می شوند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴿۴۵﴾

و یاد کن روزی را که الله آنان را (در میدان محشر) گرد می آورد (چنان معلوم خواهد شد که) گویا به قدر ساعتی از روز نمانده‌اند، (در آن وقت) باهم آشنا میشوند، (و لیکن به یکدیگر نفعی رسانده نتوانند). البته آنانی که دیدار الله را (در روز محشر) تکذیب کردند، سرمایه وجودشان را تباه نمودند و از راه یافتگان نبودند.(۴۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ساعَةً مِنَ النَّهارِ»: زندگی دنیا، نسبت به روز رستاخیز بسیار اندك است.

«يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ»: در قیامت، مردم یکدیگر را می‌شناسند.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا»: زیانکاران واقعی آنانند که با تکذیب قیامت، از بهره‌های ابدی آخرت محرومند و تنها به لذّات دنیوی قانع اند. در حالی که مؤمنان، هم در دنیا از نعمت‌های الهی کامیابند، هم در آخرت نصیب دارند.

تفسیر :

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّ ساعَةً مِنَ اَلنَّهارِ»: و روزی که خداوند متعال گروه کافران را برای میعادی که هیچ شکی در آن نیست گرد می‌آورد یعنی حشر می کند، تا جزای اعمال‌شان را به تمامی به آنان بپردازد؛ گویی پیش از این گردهمایی جز به اندازۀ ساعتی از روز در زندگانی دنیا به سر نبرده‌اند!!

باید یادآور شد که: عظمت روز قیامت چنان است که زندگانی پیش از آن بسیار کوتاه جلوه می کند. این حقیقت در آیات دیگر هم مطرح شده است، از جمله: «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها»: (نازعات، 46.) گویا در دنیا یا برزخ شبی بیشتر نبودند.

«وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا»: (اسراء، 52.): گمان می‌کنید جز مدّت کمی قبل از قیامت نبوده‌اید.

«إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْراً»: (طه، 103.): فکر می‌کنید جز ده روزی ساکن نبوده‌اید.

«لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»: (مؤمنون، 112) فکر می‌کنید روز یا پاره‌ای از روز در دنیا یا برزخ بوده‌اید.

«ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ» (روم، 54.): فکر می‌کنید يك ساعتی بیشتر نبوده‌اید.

کوتاهی عمر دنیا، یا به جهت زودگذری آن است، یا به خاطر بهره نگرفتن از زمان وفرصت، یادر مقایسه با عمرآخرت و یا بدان جهت که انسان‌ها در برزخ گویا درخوابند و پس از بیداری احساس می‌کنند که زمان اندك بوده است.

به هر حال هم متاع دنیا نسبت به آخرت قلیل است و هم زمانش، چنانکه گویا ساعتی بیش نبوده است.

«يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ»: همانطور که در دنیا بودند، یکدیگر را میشناسند. این آشنایی توبیخ و افتضاح است، یکی به دیگری میگوید: تو مرا اغوا و گمراه کردی. البته این شناسایی، آشنایی محبت و دوستی نیست.

«قَدْ خَسِرَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اَللّهِ وَما كانُوا مُهْتَدِينَ(45)»: در حقیقت همان ستمکاران که حشر و نشر را تکذیب کردند، ضرر دیدند و در این دنیا توفیق خیر نداشتند.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ ﴿۴۶﴾

و اگر بعضی از چیز های را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم، یا تو را بمیرانیم، (در هر دو صورت) باز گشت شان به سوی ماست، پس خداوند بر آنچه که می کنند، گواه است.(۴۶)

تفسیر :

«وَ إِمّا نُرِيَنَّکَ بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ فَإِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ»: ای محمد! و اگر خداوند متعال بعضی از مصایبی را که بر دشمنانش فرود می‌آید، به تو نشان دهیم چشمت از این عمل روشن میشود، و اگر قبل از آن مرگ دامان تو را بگیرد، سرانجام آنها در آخرت نزد ما بر میگردند و باید دیر یا زود آنها مجازات شوند.

یعنی اینکه: الله متعال به حساب کافران می رسد و سزای شان را می دهد، چه این زمان و چه زمان دیگر. پس مسلمانان از تأخیر قضای الهی نباید گرفتار یأس و نگرانی شوند.
«فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ»: بازگشت همه به سوی الله متعال است و هیچ کس را توان فرار از دادگاه عدل الهی نیست.
«ثُمَّ اَللّهُ شَهِيدٌ عَلَى مايَفْعَلُونَ(46)»: خدای سبحان ناظر اعمال و گناهان آنان میباشد؛ یعنی الله متعال گواه بر اعمال ماست، پس به زودی آنان را در قبال آن جزایی تمام عیار خواهد چشاند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿۴۷﴾

و برای هر اُمتی پیغمبری میباشد، پس وقتی پیامبر شان [در قیامت] به سویشان بیاید، به عدل و اِنصاف در میانشان فیصله میشود، و هیچ ظلمی به آنها نمیشود.(۴۷)
تفسیر :
از سنّت‌های الهی آن است که هیچ امّتی بدون پیامبر نباشد. بناءً برای هر یک از امّتی از امّت‌هایی را که پیش گذشته‌اند؛ پیامبری جهت هدایت آنها مبعوث شده است.
همانگونه که محمد صلی الله علیه وسلم را به سوی امّتش فرستاد. پس چون پیامبر پیامش را نزد اُمّتش بِبَرَد و حُجّت را بر آنان اِقامه کند آنگاه الله متعال در میان‌شان به طور عادلانه فیصله کرده برای باورمندان مؤمن، ثواب و به کافران عذاب می‌چشاند. یا معنی این است: وقتی پیامبرشان در آخرت باید؛ جزای هر کس بدون ظلم بروی واقع خواهد شد بنابراین هیچ مؤمنی نابود نشده و هیچ تکذیب پیشه‌ای نجات نخواهد یافت؛ بلکه کیفری مناسب با جرم خود دریافت خواهد کرد.
امام مجاهد گفته است: یعنی روز قیامت در بین آنان به عدالت حکم می‌شود.
ابن کثیر فرموده است: اعمالنامه هرملتی با حضور پیامبرش در پیشگاه خدا عرضه میشود و پیامبر ناظر آن است و فرشته‌های نگهبان نیز شهاد اند.(مختصر ابن کثیر ۱۹۶/۲.).

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۸﴾

و (مشرکان) [به صورتی مسخره آمیز] میگویند: این وعده [آمدن قیامت و محاسبه اعمال] چه زمانی است، اگر راستگویید؟(۴۸).
تفسیر :
کفّار بارها بطور تمسخر واِستهزاء، ازأنبیاء میپرسیدند که اگر راست میگویید، زمان قهر خدا چه وقت است؟! قیامت چه وقت برپا خواهدشد؛ در شب یا در روز؟ پس اگر تو ای پیامبر، و پیروان باورمندت در این ادعا که قیامت حتماً روی خواهد داد راستگو هستید، اینک به ما از وقت تعیین شده‌اش خبر دهید!!
این سؤالِ تحقیرآمیز، نوعی تقویت دل برای آنعده از اشخاصی بود که: تحت تأثیر آنها قرار میگرفتند. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور شدند تا این‌گونه به آنان جواب فرماید:

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴿۴۹﴾

بگو: «من برای خودم مالک هیچ زیانی وسودی نیستم، جز آنچه خدا بخواهد، برای هر امتی سر اجلی است، پس چون اجلشان برسد، نه ساعت تأخیر شود و نه ساعتی پیش افتد.(۴۹)

تفسیر :

هیچکس حتّی أنبیاء، از پیش خود قدرتی و مالکیّتی ندارد. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: «قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلاَنَفْعاً»: ای پیامبرا! به کافران بگو: من بندۀ مأموری هستم که برای خود سود و زیانی را در اختیار ندارم، همۀ این‌ها تنها در اختیار خداوند متعال است؛ هرچه را بخواهد بر من و بر شما مقدر می‌کند.

در آیه‌ی قبل، خواندیم که فرمود: برای هر امّتی «رسول» بود، در اینجا برای هر امّتی «أجل» است. شاید بتوان گفت: فرارسیدن زمان شقاوت یا سعادت هر قومی وابسته به پیروی از رسول یا بی‌اعتنایی به اوست.

«لاأملك لنفسی نفعاً ولا ضرّا»: نشانه‌ی صداقت پیامبر صلی الله علیه وسلم، گفتن است.

«إلاّ ما شاءَ اَللّهُ»: مگر این که خدا بخواهد چنان قدرتی داشته باشم، پس من چگونه می توانم عذابی که شما خواستار تعجیل آن هستید انجام دهم؟!

«لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»: برای هر عصر، هر نسل، هر امّت، هر دولت و هر ملتی اجلی است زمان معیّن، پس چون أجل موعودشان فرا رسد؛ آن نسل؛ فنا شده، آن امّت؛ نابود گشته، آن دولت؛ ساقط گردیده و آن ملّت از صحنۀ روزگار بر می اُفتد؛ مهلت دادن به اُمّت ها، از سنّت های الهی است. پس ای تکذیب کنندگان! به نزول عذاب شتاب نه ورزید.

«إذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلايَسْتَقْدِمُونَ(49)»: وقتی موقع وزمان نابودی آنها فرا برسد، برای آنان ممکن نیست یک ساعت آن را به تأخیر بیندازند و مهلت بیابند، و یا آن را پیش بیندازند؛ چون حکم و قضای خدا در موقع خود تحقق می پذیرد و اجرا می شود.

مقدّراتِ امّت‌ها، بر اساس سنّت‌های الهی است و تقدیم و تأخیردر آن وجود ندارد. پس نباید در مقدّرات الهی شتاب کنیم.

امام شوکانی در تفسیر «فتح القدیر» میفرماید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که خوی وعادتشان بر آن قرار گرفته که رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصایبی که جز الله سبحان هیچکس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم استغاثه (التماس، الحاح، تضرع، زاری، فزع، گریه، مدد طلبی) کند.

همچنین در این آیة مبارکه، درسی بس بزرگ و هشداری بس بلیغ برای کسانی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزهایی را می‌طلبند که جز الله متعال، کس دیگری به برآوردن آن قادر نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فروگذاشته و به‌جای آن یا به جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم یا به دیگر أموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لااله‌الاالله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را رأسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است «وَهُم يَحسَبُونَ أَنَّهُم يُحسِنُونَ صُنعًا»: (آنان می

پندارند که این کار نیکی است که أنجامش می‌دهند) «کهف/104». پس بر این مصیبت عظمی إنا لله و إنا إليه راجعون می‌گوییم». (بنقل تفسیر انوار القرآن)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ﴿۵۰﴾

بگو: (ای پیغمبر) مرا خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما بیاید، [چه قدرتی بر دفع آن دارید؟] پس مجرمان (کافران) بخاطر چه چیز عذاب را به زودی می خواهند؟ (۵۰)

تفسیر :

باید گفت که: وقوع قهر الهی، ناگهانی است ووقوع آن شب وروز نمیخواهد، طوریکه میفرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً»: به آن تکذیب کنندگان بگو: اگر عذاب الله متعال درشب نازل شود یا در روز، برای شما چه سودی دارد؟

ای پیامبرا! به کافران بگو: به من خبر دهید که اگر خداوند عذابش را در شب یا روزی فرود آورد، شما از آن چه سودی می برید حال آنکه عذاب امری ناخوشایند است که دل‌ها از آن نفرت داشته و سرشت‌ها آن را برنمی‌تابند؛

«ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ اَلْمُجْرِمُونَ(50)»: اِستفهام برای ایجاد خوف وترس است؛ پس موجب و مقتضای شتاب خواهی شما برای عذاب چیست؟! بناءً برای خردمند، با احتمال عذاب باید احتیاط کند، نه شتاب مشرکان همواره خواهان تسریع در عذاب الهی بوده‌اند.

أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴿۵۱﴾

سپس آیا هنگامی که عذاب تحقق یابد به درستی و حق بودنش ایمان می‌آورید؟ [در لحظه فرا رسیدن عذاب به شما گفته می شود:] حالا و ایمان؟! [این همان عذابی است] که همواره به رسیدن آن شتاب ورزیدید!(۵۱)

تفسیر :

« أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ »: در کلام چیزی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا بعد ازآنکه عذاب ومجازات خدا برشما واقع شد، به آن ایمان می‌آورند؟ پس وقتی زمان عذاب فرا برسد و آن را با چشمان خود ببینید در آن موقع ایمان چه سودی دارد؟ درآن موقع ایمان آوردن هیچ فایده‌ای ندارد.

مفسرطبری در ین مورد فرموده است: یعنی ای مشرکین! وقتی با عذاب روبرو بشوید آن را تصدیق می‌کنید در صورتی که در آن موقع تصدیق برایتان سودی ندارد. (طبری ۱۲۲/۱۱.).

«آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ(51)»: آری! شما از روی دروغ پنداشتن عذاب و دور پنداشتن نزول آن و تنها از سر عناد و سرسختی آن را به شتاب درخواست کردید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴿۵۲﴾

باز (در روز قیامت) به ظالمان گفته شود عذاب ابدی را بچشید، آیا جز به آنچه کسب می‌کردید (در دنیا) سزا داده می شوید.(۵۲)

تفسیر :

هدف از عذاب در آیه‌ی قبل، سزای الهی در دنیا بود و در این آیة مبارکه، عذاب رستاخیز مطرح است، لذا فرمود: «ذُوقُوا» و نفرمود: «يذوقون» طوریکه در آیة مبارکه آمده است: «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ اَلْخُلْدِ»: سپس به کسانی که با شرک و معصی برخویشتن ظلم وستم کرده‌اند گفته می‌شود: عذاب سخت همیشگی در آتش دوزخ

را به عنوان جزایی بر اعمال بد کفر آلود و تکذیب‌گرانۀ خود که در عین حال نبردی آشکار علیه خدا و پیامبرش بود، جُرْعَه جُرْعَه بچشید.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴿۵۳﴾

از تو مي پرسند آيا آن (وعده مجازات الهي) حق است؟ بگو آري و قسم به پروردگارم كه آن البته حق است، وشما (الله را ازفرستادن آن عذاب) عاجز كننده نيستيد.(۵۳)

تفسير :

«وَيَسْتَنْبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ»: ای محمد! کافران در مورد عذاب قیامت از تو میپرسند که: آیا آن عذاب راست است و در وقوعش شکی نیست؟

طوریکه عین حکم در (آیه 8 سوره طور) نیز آمده است: «إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ ما لَهُ مِنْ دافِعٍ» قطعاً عذاب الهی واقع خواهد شد و هیچ مانعی جلوگیر در آن نیست.

«قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ»: به آنان بگو: آری! قسم به پروردگارم که راست است و هیچ شکی در آن نیست، «وَما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ(53)»: و شما نمی‌توانید الله متعال را در مانده کنید که شما را بعد از مرگ‌تان برنیانگیزد و مجازت نکند؛ زیرا او بر این کار تواناست و شما در زیر ملک و تحت تصرف و فرمانش قرار دارید.

با فرار یا امتناع ورزیدن نمی توانید الله متعال را ناتوان سازید، بلکه شما در قبضه‌ی قدرت او قرار دارید. (و گویا به این معنی است: نمی‌توانید از عذاب فرار کنید بلکه هرکجا باشید عذاب شما را فرا می‌گیرد. تفسیر طبری.)

ابن‌کثیر میگوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿۵۴﴾

و اگر (بالفرض) برای هر کسی که ظالم کرده است، اگر تمام آنچه در زمین است داشته می بود، حتماً آن را برای نجات خود می پرداخت. و چون عذاب الله را ببینند پنهانی اظهار ندامت می‌کنند و در میان آنان به عدل و انصاف فیصله می‌گردد، و بر آنها ظلم نمی شود.(۵۴)

تفسير :

ملاحظه می نمایم که: حبّ نفس، قوی‌ترین غریزه ای که در بین انسانها وجود دارد، زیرا حاضر است همه‌ی هستی را برای نجات خود فداوقربان کند طوریکه میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مافِي اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ»: و اگر برای هرکسیکه به الله کفر ورزیده، تمام آنچه درزمین از پول و سرمایه و جود دارد می‌بود و این امکان برایش وجود می‌داشت که آن همه را برای باز خرید خود ازعذاب الله متعال در روز قیامت بپردازد قطعاً چنین می‌کرد، لیکن هرگز فدیه و شفاعتی از کافران پذیرفته نمی‌شود و برای‌شان یار و یاوری نیست.

قابل تذکر و یادآوری است که فدیه دادن برای نجات از عذاب، درسایر آیاتی قرآنی نیز مطرح گردیده است: از جمله در (آیه‌ی 18 سوره رعد وآیه 47 سوره زمر) نام برد طوریکه آمده است درهمین هردو سوره آمده است: «ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ»: (اگر هر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند، قطعاً حاضرند آن را (برای رهایی خود از عذاب) فدیه بدهند، همچنین در سوره‌ی معارج میفرماید: مجرم

دوست دارد آن روز، همه‌ی فرزندان، همسر، برادر و فامیل و آنچه را در زمین است فدیه دهد تا نجات یابد، امّا پذیرفته نمی‌شود. (معارج، 11- 15.)
سپس از تأسف و پشیمانی آنها خبر داده و میفرماید: «وَ أَسَرُّوا اَلنَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا اَلْعَذابَ» وقتی عذاب را باچشم سرخود دیدند، تأسف وپشیمانی را دردل پنهان میکنند.
در تفسیر جلالین آمده است: یعنی رؤسا و سران آنها از بیم این که مبادا در این رهگذر رسوا شوند آن را از ضعیفانی که آنها را گمراه کرده‌اند پنهان میکنند. (تفسیر جلالین ۱۹۲/۲.). همچنان در البحر آمده است: به این علت پشیمانی را مکتوم می دارند که چیزی را می بینند که به ذهنشان خطور نکرده بود و حسابی برای آن باز نکرده بودند. پس قدرت گریه و فریاد را از دست میدهند همانطور که کسی که به طرفدار اعدام برده می‌شود نمی‌تواند لب به سخن بگشاید و بهت زده می شود.).
ولی بعداز ورود درعذاب میگویند:«يَحَسرَتَنَا عَلَى مَافَرَّطنَا فِيهَا» [الأنعام: 31].
«ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» و بدین‌گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند.
«وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لايُظْلَمُونَ(54)»: «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و برآنان ظلم نمی شود.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿۵۵﴾

آگاه باشید! مسلماً آنچه در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی الله است. آگاه باشید که وعده الله حق است، ولی بیشترشان [این حقایق را] نمی دانند.(۵۵)
تفسیر :
«أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: «الا» کلمه‌ی تنبیه و آگاهی است و شنونده را متنبه میسازد و در اول کلام می آید؛ یعنی آگاه باشید چه چیزی به شما می‌گویم:
هرچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، از آن خداست و هیچ کس در آن دخل و قدرتی ندارد، فقط خدا خالق و مالک است. (بنقل از صفوة التفاسیر)
«أَلا إِنَّ وَعْدَ اَللّهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ(55)»: بدانید که در حقیقت روز قیامت و صواب و عقاب در آنکه الله متعال و قوعش را وعده داده است حقّ است و در آن هیچ شکی وجود ندارد، یعنی: وعده او خواه ناخواه شدنی و تحقق یافتنی است، لیکن بیشتر مردم نسبت به این امر جاهل اند، بدان ایمان نیاورده و حقیقت آن را درک نمی‌کنند.

هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۵۶﴾

او است كه زنده مي‌كند و مي‌ميراند و به سوي او باز مي‌گرديد.(۵۶)
تفسیر :
حیات ومرگ وسرانجام کار همه به دست الله و به سوی اوست، تنها الله متعال است که مردگان را زنده کرده و زندگان را می‌میراند، تنها اوست که از عدم به هستی می‌آورد.
پس همانگونه که زنده ساختن بعد از میراندن او را عاجز نمی‌گرداند همچنان میراندن پس از زنده کردن نیز او را ناتوان نمیسازد. سپس مردگان به سوی او باز می‌گردند تا آنان را بعد از اعمال‌شان مورد حسابرسی قرار دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات (57 الی 64) در باره اهداف قرآن، گونه ای دیگر در اثبات وحی و نبوت،

مواظبت کردن و احاطه ی علم خدا بر تمام هستی و بر بندگانش، و در مورد اینکه دوستان خدا کیستند؟، بحث بعمل می آورد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٥٧﴾

ای مردم (جهان)؛ به راستی که برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد، و شفایی برای آنچه در سینه هاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است.(٥٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَوْعِظَةٌ»: پند و اندرز. «شِفَآءٌ»: بهبودی. وتداوی. «الصُّدُورِ»: سینه‌ها. هدف از آن دل‌هائی است که در سینه‌ها است (حجّ / 46).

در جسم انسان دو کانون وجود دارد به نام: «قلب» و «مغز» که هر کدام مظهر بخشی از أعمال روانی أند.

مسائلی که برای روح اتّفاق می افتد، تا اندازه‌ای در این دو مرکز نمودار و برای انسان‌ها آشکار می‌گردد. این است که آنچه به روح مربوط باشد بیشتر به قلب و مغز نسبت داده می شود. «شِفَآءٌ لِّما فِي‌الصُّدُورِ»: مراد پاکسازی روح از رذائل اخلاقی است. (تفسیر نور).

تفسیر:

«یا أَيُّهَا اَلنّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: آية مبارکه در خطاب به تمام عالم بشریت است؛ ای مردم! به یقین الله متعال قرآن را به عنوان بزرگترین اندرز برای شما فرود آورده است. این کتاب شمارا به سوی هدایت ورهنمایی نموده واز دنائت و پستی بر حذر می‌دارد. پس در قرآن بزرگترین اندرزها، ولاترین سفارش‌ها و سودبارترین رهنمودهاست. اما برای کسانی که بینایی باطن‌شان سالم و چراغ خردشان پرتو افکن است.

«مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: معنی اصلی موعظه و وعظ، بیان کردن چیزهایی است که با شنیدن آنها برای انسان رقت قلب پدید آید و در او تأثیر گذارد به طوری که متوجه ذات باری تعالی شود، پرده دنیا به کنار رفته تصویر وحشتناک آخرت پدیدار گردد.

قرآن عظیم الشأن با نهایت بلاغت، از اِبتدا تا اِنتها، بیانگر همین موعظه نیکوست که در آن هر جا یادآوری وعده، وعید، ثواب، عذاب، پیروزی دنیا و آخرت و عدم پیروزی توأم بیان شده است. علاوه بر آن، اعجاز بیان قرآن که در دگرگون ساختن دلها بی نظیر است، مبین همین معنی است.

و قید «من ربکم» در آية مبارکه با موعظه، مقام وعظ قرآن را بیشتر بالا برده است ازآن معلوم میگرددکه این وعظ ازاِنسان عاجزوناتوانی ساخته نیست زیرا که اختیار نفع وضرر یا ثواب و عذاب را ندارد. تنها گفتار رب العالمین است که عاری ازاشتباه ونقص است. و در أنجام وعید و وعده خود کاملاً تواناست.

«وَشِفاءٌ لِمافِي اَلصُّدُورِ»: درقرآن تداوی ومعالجه امراض شک وشرک و نفاق و شهوات و شبهات است. یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، معالجه نموده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند.

واقعیت همین است که قرآن کریم «شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ»، یعنی مایه‌ی پاکی روح و قلب از آفات روحی است. زیرا أمراض روحی سخت‌تر از امراض جسمی است و هنر قرآن نیز در همین شفا بخشی به امراض روحی است.

معنی «شفاء» زایل شدن مرض است و «صدور» جمع صدر است که به معنی سینه می باشد و مراد از آن قلب است. مقصود این که قرآن کریم معالجه پیروزمند أمراض دلها و نسخه اکسیر صحت و شفاست.
حضرت حسن بصری(رح) فرموده است که از این صفت قرآن، معلوم شد که آن شفای بخصوص أمراض قلوب است و معالجه أمراض جسمانی نیست. [روح المعانی].
ولی اسر مفسران بدین عقیده اند که: در حقیقت قرآن شفای هر مرض است فرق نمیکند چه مرض قلبی باشد ویا أمراض روانی. بدلیل اینکه خطرات أمراض روانی از أمراض جسمانی به مراتب بیشتر و خطرناکتر است و معالجه آن هم کار هر کس نیست. لذا در اینجا تنها أمراض روانی و قلبی ذکر شدند و این مستلزم این نیست که برای امراض جسمانی شفایی وجود ندارد.
روایات حدیث و تجربیات بی شمار علمای اُمت بر این گواه اند که آن چنان که قرآن کریم برای أمراض قلبی أکسیر أعظم است برای امراض جسمانی نیز، بهترین معالج به شمار می آید.
از حضرت ابو سعید خدری روایت شده است که شخصی در خدمت رسول کریم حاضر شد و عرض کرد که: در سینه من درد است. آن جناب ؟ فرمود که قرآن بخوان، زیرا خدا تعالی فرموده: «شفاء لما فی الصدور»، یعنی همه أمراض که درون سینه هاست قرآن یگانه معالج آنهاست. (روح المعانی از ابن مردویه) هم چنین از حضرت واثلة بن أسقع روایت شده است که شخصی در خدمت حضرت رسول اکرم حاضرشد وعرض کردکه درگلویم درد احساس میکنم آن حضرت به او نیز فرمود که: قرآن بخوان. علمای امت از بعضی روایات و آثار و از بعضی تجربیات خویش خواص و فواید آیات قرآنی را در کتابهای مستقل جمع کرده اند در کتاب «خواص قرآنی» امام غزالی در این باره مشهور و معروف است که حضرت حکیم الامت مولانا اشرف علي تهانوی آنرا به نام «اعمال قرآنی» تلخیص فرموده است ومشاهدات وتجربیات به قدری هستند که نمی توان آنها ارا نکار کرد که آیات مختلف قرآن در معالجه أمراض گوناگون جسمانی شفای کامل قرار گرفته اند. البته این ضروری است که هدف اصلی از نزول قرآن اِزالة امراض روح است و در ضمن برای امراض جسمانی نیز بهترین معالج است. (تفسیر معارف القران: مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی»
«وَهُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ(57)»: «و هدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانیکه از آن پیروی کرده اند.
قرآن برای همه‌ی مردم موعظه است، ولی تنها گروه حقّپذیر، مشمول هدایت ورحمت الهی میشوند. قرآن در برگیرندۀ تمام مساحت رشد و بالندگی و تمام گسترۀ کمال و برازندگی است، ولی طوریکه یادآور شدیم برای کسانیکه از آن پیروی کرده و در آیاتش تدبر نمایند این کتاب از آسان‌ترین دروازه به سرای صواب راهنمون می شود. این کتاب برای کسانی که به چلچراغ هدایتش بیاویزند، رحمتی است بی‌پایان؛ ایشان را از کجی‌ها نگاه داشته و از پرتگاه‌های هلاک نجات میدهد، از گمراهی عافیت بخشیده و از نگونبختی و تیره روزی دور میگرداند. اما همۀ این امتیازات مخصوص کسانی است که آن را تصدیق کرده و باورمندانه و نیرومند به آن تمسک جویند و با عشق و اشتیاق به آن روی آورند.

صاحب تفسیر کشاف (به فتح کاف و تشدید شین) گفته است: قرآن یعنی کتابی جامع و در بر گیرنده‌ی تمام این فواید ارزشمند است و پند و یادآوری توحید را برایتان در بر دارد، و مرض و فساد عقیده را شفا می دهد و انسان را به سوی حق می خواند و برای مؤمنین رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴿۵۸﴾

بگو: به فضل و رحمت الله است که مسلمانان باید به آن شادمان شوند. و این از هرچه (از مال و متاع دنیا) جمع می‌کنند بهتر است.(۵۸)

تفسیر :

فضل خداوند، قرآن و رحمت وی اسلام است!

ابن عباس(رض)میفرماید: فضل خدا یعنی قران و رحمتش یعنی اسلام. (تفسیر کشاف ۳۵۳/۲.) یعنی به این «قرآن و اسلام» که از جانب او آمده است، شاد و خرم باشید که شایسته‌تر همان است که به آن شاد و مسرور شوند.

«فَلْيَفْرَحُوا»: به قانونی همچون قرآن که شفا، موعظه، هدایت و رحمت است افتخار کنیم که از همه‌ی قوانین بشری برتر و والاتر است.

مفسر «تفسیر الميسّر» دکتر عايض بن عبدالله القرني در تفسیر آية «قُلْ بِفَضْلِ اَللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْيَفْرَحُوا»: مینویسد: ای پیامبر! به تمام بشر بگو: بدان الله متعال از وحی مبارک، آيات روشنگر و حکمت‌های والا و بليغ بر سرور و سالار اولاد آدم عليه السلام نازل کرده شاد باشيد؛ زيرا اين ره آورد ارمغان آور فضل و شرف، عزّت و نجات، رحمت و استقامتی است پناه بخش از هرکجی وهوی و هلاکت. پس مراد از «فضل» در آيۀ کريمه: رهبری و پيشاهنگی و فزونی و سعادت و سالاری است؛ و مراد از «رحمت»: عصمت و نجات و توبه است. با «فضل» به بزرگترين نعمت‌ها دست می يابيد و با «رحمت» از همه نکبت‌ها به سلامت می مانيد اين است همان دستاوردی که سزد تا بدان شادمان بود نه به خرده بهره‌های ناچيز ناپايدار از رونق افتاده و رمق باخته، و نه به شکوفه‌های دنيای فانی گذار که بردگان درهم ودينار، شيدای آن وکوته بينان سبک خرد بی خبر از حقيقت پيام های منزلۀ خدای يگانۀ قهّار، عاشق دلباخته و بی‌قرار آنند.

«هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ(58)»: از تمام آنچه در دنیا جمع می‌کنند و از زیبایی های ناپایدار و نعمت‌های تمام شدنی، بهتر همین است؛ چون همان‌طور که در حدیث آمده است: دنیا وآنچه که در آن قرار دارند، أرزش بال پشه‌ای ندارند.

باید گفت: نعمت‌های مادّی، گاهی سبب فتنه و فساد شده و زود گذر است، ولی نعمت‌های معنوی، پایدار و سبب رشد است.

همچنان در حديث شريف به روايت أنس(رض) از رسول الله صلى الله عليه وسلم آمده است كه فرمودند: «الله متعال بر پيشانى كسى‌كه او را به اسلام هدايت كرده و به او قرآن را آموخته ولى او از فقر و فاقه شكايت مى‌كند تا روزى كه او را ملاقات كند فقر را مى‌نويسد. آنگاه اين آيه كريمه را تلاوت كردند: «قُل بِفَضلِ ٱللَّهِ وَبِرَحمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَليَفرَحُواْ هُوَ خَير مِّمَّا يَجمَعُونَ٥٨» [يونس: 58]».

و در نهایت باید گفت: نعمت‌های معنوی، برتر از تمام نعمت‌های مادّی جهان ماساست. «خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»: (کسی که بهره‌ای از قرآن دارد، نباید از فقر و تنگدستی خود و دارایی دیگران غمگین باشد.)

نقاط برجسته آيات 57 و58:

بصور كل بايد گفت كه: خطاب اين آيات متبركه، به همه ى مردم است كه خداوند كتابى جامع وكامل ومملو از اندرز وسفارش نيكو را كه موجب اصلاح رفتار وكردار گردد وانسان را از پليديها باز دارد به آنان عطا كرده كه شفا بخش دلها و روانها، برطرف كننده‌ى شک و شبهه ها و راهنماى راستين به سوى حق ويقين و راه راست و سعادت هر دو جهان است كه به طور موجز اين كتاب، ويژگيهاى چهارگانه‌ى زير را دارد:

1 - قرآن، در واقع اندرز و راهنماى نيكوست. (آل عمرن: 138).

2 - شفابخش دلها و آرام بخش روانها و زداينده‌ى شک، دورويى، كفر، بى باورى و كينه و دشمنى است. (إسراء آيه: 82).

3 - هر كس بخواهد، قرآن او را به سوى حق و راه راست هدايت مى كند تا به منزل خوشبختى دست يابد. (سوره فصلت آيه 44).

4 - قرآن، سراسر رحمت است، به ويژه مؤمنان پارسا و خيرخواه را از چاه نادانى و تيرگى هاى زمانه به سوى نور و ايمان، راهنماي و هدايت مينمايد... (بلد 17).

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴿٥٩﴾

بگو: به من خبر دهيد كه آنچه خدا از رزق و روزى براى شما نازل كرده پس (چرا) بعضى آن را حرام و بعضى آن را حلال قرار داده ايد؟ بگو: آيا الله اين حرام و حلال كردن را به شما اجازه داده يا بر الله دروغ مى بنديد؟! (و پيش خود تحريم و تحليل مي‌كنيد).(٥٩).

تفسير :

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اَللّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: خطاب به كفار عرب است؛ يعنى بگو: اى مشركين! از رزق حلالى كه خدا به شما داده است، مرا با خبر سازيد.

«فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً» بعضى را حرام كرده و بعضى را مانند بحيره و سايبة و ميته، حلال كرده‌ايد.

ابن عباس(رض) گفته است: به منظور تقبيح است كه بحائر و سوائب و حرث و إنعام را حلال و حرام مى‌كردند. (مختصر ابن كثير ١٩٨/٢.).

«قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اَللّهِ تَفْتَرُونَ(59)»: اى محمد! به آنها بگو: به من بگوييد آيا از جانب خدا به شما اجازه‌ى تحليل داده شده است و شما فرمان او را اجرا مى‌كنيد، يا اين كه فقط افتراى محض است كه به صاحب عزت و جلال نسبت مى دهيد؟

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اَللّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: خطاب به كفار عرب است؛ يعنى بگو اى پيامبر! به اين گروه كفّار فجّار بگو: به من از رزق حلالى كه الله متعال به شما داده است، خبر دهيد، كه چرا بخشى از آنرا حرام وبخشى از آن را حلال گردانيده‌ايد، درحاليكه حرام ساختن وحلال ساختن، فقط حق الله متعال است.

قابل يادآوري است كه مشركان اين حلال و حرام ساختن را در گوشت چهار پايان اعمال مى‌كردند، برخى از آن را حلال و بعضى را بدون حجّت و برهان درستى حرام گردانيدند.

ابن عباس(رض) گفته است: به منظور تقبيح است كه بحائر و سوائب و حرث و انعام را حلال و حرام مى‌كردند. مختصر ابن كثير ١٩٨/٢.)

قابل يادآورى است كه: مثالهاى از حلال و حرام و به اصطلاح تحريم هاى بى دليل مشركان، در (آيه‌ى 103 سوره مائده) نيز بيان گرديده است. طوريكه ميفرمايد: «ما

جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلا سائِبَةٍ وَلا وَصِيلَةٍ وَلا حامٍ» آنان سهمی از کشاورزی خود را برای بت‌ها وبتکده ها قرار داده و برخود حرام می‌کردند و یا آنچه را در شکم حیوانات بود، برای مرد ها حلال و برای زنان حرام میدانستند؛ «وَقالُوا مافِي بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَمُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا» (انعام، 139).

ولی قرآن عظیم الشأن همه‌ی اینها را اِفتراء بر الله متعال و ناروا بحساب آورده، طوریکه میفرماید: «قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللّهِ تَفْتَرُونَ (59)» ای محمد! به آنها بگو: آیا به راستی الله قانونگزاری در امر حرام سازی و حلال سازی را برای شما روا شناخته است؟ یا که بر الله متعال دروغ و باطلی می بندید و از روی بهتان و اِفتراء محض چنین ادعایی در میان می‌افکنید؟

به من بگویید آیا از جانب خدا به شما اجازه‌ی تحلیل داده شده است و شما فرمان او را اجرا می‌کنید، یا این که فقط افترای محض است که به صاحب عزت و جلال نسبت می دهید؟

باید یادآور شد که: آیة متبرکه 59 وآیة مبارکه 20 برای مشرکان منکر وحی، دلایلی می آورد تا در برابرش به ناحق نپردازند، قاعده‌ی تشریع و قانونگذاری عملی در مورد تحریم و تحلیل، مخصوص پروردگار باعظمت است. و هرکس دخالت کند و پای کج نهد، جز دروغ و اِفتراء، کاری نکرده است.

پس، آنچه که مشرکان از محصول و چهار پایان خود، سهم الله و سهم بُتان را جدا میکردند و به زَعم خود، وضع قانون، در دست آنان است، راهی نادرست در پیش گرفته بودند که غرض توضیح بیشتر توجه خوانندگان را به آیه های (103 سورة مائده) و آیات متبرکه: (136، 138، 139 و 144 سورة أنعام) و (آیه: 116 / سورة نحل) جلب می دارم.

در ضمن قابل تذکر میدانم: قانون اصلی و کلّی در خوردنی‌ها حلال بودن آن است، مگر آنکه حرمت آن از طریق وحی به اِثبات رسیده باشد. در تطبق احکام شرعی نباید قبل حکم شارع حکم صادر کرد، که در نتیجة حرام الله را حلال کرد، و حلال‌ها را در جمله حرام بحساب آورد. وضع قانونِ بدعت‌آمیز وباز آنرا به الله متعال نسبت دادن، جرم وگناه است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴿۶۰﴾

و کسانی که بر الله دروغ می بندند، گمانشان به روز قیامت چیست؟ بی تردید خدا نسبت به همه مردم، صاحب فضل و احسان است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند.(۶۰)

تفسیر :

«وَما ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللّهِ ٱلْكَذِبَ يَوْمَ ٱلْقِيامَةِ»: آنهایکه بر الله متعال دروغ می بندند، و از خود چیزی را حلال و چیزی را حرام معرفی می نمایند، چه گمان می‌کنند؟ که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ نباید فراموش کرد که: افترا و تهمت بستن به الله متعال، مجازات شدید دارد.

نباید به مهلت دادن خدا در دنیا مغرور شویم و از دادگاه قیامت غفلت کنیم.

قابل یادآوری است که: تحریم نعمت‌های حلال الهی، هم محرومیّت دنیوی دارد، هم شرمندگی و عقوبت در قیامت.

«إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّاسِ»: همانا خداوند متعال خدا بر مردم صاحب فضل است، زیرا به‌آنان عقل وخرد بخشیده و در کنار آن، کتاب‌های آسمانی را نازل نموده و پیامبران علیهم السلام را به سویشان فرستاده و حلال و حرام را برای‌شان تبیین کرده «ولی» با این همه این فضل واحسان‌ها «وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ(60) اما اکثر آنها شکر نعمت را به جا نمی آورند بلکه ناسپاس و کافر و منکرند. و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.
نباید فراموش کنیم که: نعمت‌ها، فضل خداست نه طلب ما، پس باید سپاسگذار باشیم، تحریم کردن و حرام شدن حلال‌های الهی، نوعی ناسپاسی از پروردگار باعظمت است.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴿٦١﴾

و در هیچ کار(و حالی) نباشی، (تو ای انسان) و هیچ بخشی از قرآن را تلاوت نمیکنی، و هیچ عملی را انجام نمی دهید، مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که درآن (عمل) وارد می شوید، و به اندازه ذره ای در زمین و آسمان از پروردگارت پنهان نمی ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگتر از آن مگر اینکه(همه آنها) در کتابی روشن (لوح محفوظ، ثبت) است.(٦١)

تفسیر :
«وَما تَكُونُ فِی شَأْنٍ»: خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است؛ یعنی در هر کاری دخالت کنی و هر عملی را انجام دهی، «وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ»: و هر چه از کتاب خدا را بخوانی، «وَلاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ» و شما ای انسان! هر عملی را که أنجام دهید، خیر باشد یا شر، «إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»: وقتی شما سرگرم آن هستید و به آن مشغولید ما ناظر و مراقب هستیم و اعمال شما را ثبت می‌کنیم.
«وَما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ»: از پروردگارت چیزی مخفی و پنهان نمی شود، «مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ وَلاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ»: به اندازه‌ی یک ذره یا یک مورچه‌ی کوچک در تمام کائنات و در میان همه‌ی موجودات، «وَلاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِی كِتٰابٍ مُبِينٍ(61)»: نه کوچکتر از اتم و نه بزرگتر از آن، مگر این که برای ما و نزد ما معلوم و مسجل است و در لوح المحفوظ ثبت است.
مفسر امام طبری در تفسیر خویش می نویسد: آیه خبر می‌دهد که کوچکترین چیز و کم وزن ترین موجود و بزرگتر از آن بر خدا پوشیده نیست. پس ای مردم! عملتان در جهت کسب رضایت خدا باشد، و بدانید ما آن را حساب کرده و بر مبنای آن برایتان جزا تعیین می‌کنیم. (تفسیر طبری ١٣٠/١١).
همچنان شیخ عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر آیة مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: «و نمی باشی« ای پیامبر صلی الله علیه وسلم «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، «و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن راکه از سوی باری تعالی آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امتت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندنت دانسته شود «وشما هیچ عملی نمیکنید» خطاب برای رسول الله صلی الله علیه وسلم وامت ایشان است «مگر اینکه ما بر شما گواهیم» شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم «آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید» به‌گفتار و کردار «و هم وزن ذره‌ای، نه در زمین ونه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» «ذره»: موریانه

سرخ رنگ، یاکوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر ازآن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون ونوترون) «ونه بزرگتر» ازآن «چیزی نیست، مگراینکه» آن چیز نزدخدا «درکتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!.

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن أهل خِرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴿٦٢﴾

آگاه باشید! یقیناً بر دوستان الله (مردمانی که اعمال نیک انجام می‌دهند) هیچ ترسی نیست و (در روز قیامت) آنها غمگین نمی‌شوند. (۶۲)

تفسیر:

در این آیة مبارکه خصوصیات اولیای الله را بازگو نموده و میفرماید شعار آنان این است که «إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا...» (انسان، 10) و نتیجه‌ی این خوف، تقواست وثمره‌ی تقوا: «لايَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» (أنبياء، 103.): طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: این عدم خوفِ اولیای الله، هم در دنیاست و هم در آخرت.

«لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ»: آگاه باشید و بدانید ای انسان! بر اولیای الله دوستداران خدا نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از از خوف و ترس آن روز در امان باشند.

نه به ایشان آزاری میرسد، ونه بر آنچه از بهره های دنیا از دست داده‌اند محزون میشوند؛ زیرا حق تعالی سعادت و رضای همراه با نعمت های پایدار و پاداش عظیم را برای شان تضمین نموده است. پس کسی که خواستار زندگی پاکیزه، رستگاری ابدی و پیروزی همیشگی است باید به طاعت الله متعال و تمسک به راه و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم چنگ بزند؛ زیرا دوستی و ولایت الله متعال آیینه‌دار کمال عزت، تمام فلاح و سعادت، نهایت فوز و منت‌های رشد و سلامت است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴿٦٣﴾

(این دوستان الله) کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و از الله می‌ترسند و تقوی پیشه کرده‌اند. (۶۳)

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكانُوا يَتَّقُونَ(63): این اولیای الهی؛ کسانی اند که الله متعال به حیث پروردگار، معبود و مقصود خویش ایمان آورده، بناءً به اوامرش عمل کرده، از نواهیش اجتناب ورزیده، پیامبرش را تصدیق نموده و او را در تمام امور خویش پیشوا ونمونه قرار داده‌اند. اینان از حق تعالی در تمام امور خود پروا داشته‌اند؛ زیرا هدف از عمل شان در گسترۀ طاعت، فقط طلب رضای الهی و منظورشان از ترک معصیت، ترس از عذابش بوده است.

و در حدیث آمده است: خداوند بندگانی دارد که نه پیامبرند و نه شهید، در روز قیامت پیامبران و شهدا به منزلت آنها در نزد خدا رشک می‌برند. به پیامبر گفتند: به ما بگو: آنها

چه کسانی هستند؟ تا ما هم محبت آنها را داشته باشیم. فرمود: آنها جمعی هستند که به خاطر جلب رضایت خدا افرادی را دوست دارند که از خویشاوندان آنها نیستند و در این راستا امید دریافت مالی هم ندارند. به خدا قسم سیمای آنان پرفروغ است و بر منبرها و سکوهای نورین قرار دارند، موقعی که مردم در هراسند آنها بیمی ندارند، و زمانی که مردم غمگین و محزونند، آنها غمی ندارند. آنگاه چنین خواند: «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اَللّٰهِ...» (تفسیر طبری ۱۱/۱۳۲.)

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿۶۴﴾

آنان را در زندگی دنیا وآخرت مژده و بشارت است، وعده هاي الهي تخلف ناپذير است، و اين رستگاري بزرگي است.(۶۴)

تفسیر:

«لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ فِي اَلْآخِرَةِ»: چیزی دارند که در دو دنیا آنها را شاد میگرداند؛ چون ملائکه در حال احتضار بشارت رضایت الله متعال را به آنها میدهند و مژده می دهند که در آخرت باغ های پر نعمت و کامیابی عظیم دارند. (بعضی از مفسرین می‌گویند: بشارت دنیوی آنان همان «رؤیای صالحه» است که مؤمن آن را می بیند. همچنان که این مسأله در حدیثی که حاکم آن را روایت کرده وارد شده است. طبری میگوید: بشارت به دو صورت حاصل می شود؛ یکی از طریق «رؤیای صالحه» و دومی از طریق فرشتگان به هنگام قبض روح.).

دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسّر» در تفسیر این آیة مبارکه مینویسد: برای این اولیای مخلص وارستهٔ راستگو، از جانب الله متعال در زندگی دنیا بشارتی است بزرگ بدان چه حق تعالی از سعادت و زندگی پاکیزه، امنیت، رضا ومقبولیت، خوشنامی وآراستگی أحوال، سامان یابی أمور، ثبات، نظم و صلاح برای‌شان میسّر و آماده ساخته است. و برای‌شان در آخرت نیز بشارتی است بزرگ؛ با غفران ذنوب، پوشاندن عیوب و همجواری ذات علام الغیوب در بهشت‌های پر ناز و نعمت، در جایگاهی فاخر ووبلند و در رستگاریی عظیم. این وعده‌ای است تغییر ناپذیر از سوی حق تعالی که هرگز دگرگون نمی شود. به راستی دستاورد شان که رسیدن به بزرگ‌ترین پیروزی در ستیغ آرامان ها و بر بام بلند آرزوهاست؛ دستاوردی است عظیم؛ زیرا نجات از هر امر ناخوش آیند و رسیدن به هر امر دوست داشتنی، کمال مطلوب و کامیابی بزرگ برای هر انسان است.

خوانندگان گرامی!

درآیات (65 الی 70) در مورد اینکه عزت و قدرت و برتری، از آن الله متعال است؛ همچنان اهمیت شب وروز، واینکه الله فرزندی ندارد، بحث بعمل می‌آورد.

وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿۶۵﴾

و گفتار [بی اساس و تبلیغاتِ ناروایِ] مخالفان، تو را غمگین نکند؛ زیرا همه عزت و توانمندی کاملاً برای الله است؛ و او شنوای داناست.(۶۵)

تفسیر :

کفّار به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبتِ شاعر، کاهن، ساحر ومجنون میدادند، علاوه بر اینها، گاهی می‌گفتند: او برما امتیازی ندارد، بلکه انسانی مثل ماست. «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا»(ابراهیم،10):، گاهی می‌گفتند: حرف‌های او را گروهی ساخته و پرداخته و به او

القا می‌کنند. «أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان، 4.)؛ گاهی می‌گفتند: ما نیز اگر بخواهیم مثل قرآن را می آوریم. «لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» (انفال، 31.): و گاهی می‌گفتند: حرف‌های او داستان‌های پیشینیان است. «أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (نحل، 24.) و در باره‌ی پیروان او نیز می‌گفتند: آنان افراد فرو مایه‌ای هستند. «ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا» (هود، 27.) ولی اراده‌ی پروردگار باعظمت بر این است که در برابر آن همه تحقیرها، توهین ها و تمسخرها، پیامبر و مؤمنان عزیز باشند.

«عزّت»: به معنای نفوذ ناپذیری است. هم خداوند چنین است، هم پیامبر، هم مؤمنان، «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ 8» (سوره منافقون) و هم مکتب. «وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ» (فصّلت، 41.) خداوند متعال میفرماید: هدف تبلیغات دشمن، تحقیر دین و اُمّت اسلامی است، ولی خداوند پیامبر را دلداری داده و کفّار را به این هدف نمیرساند. طوریکه میفرماید: «وَلا يَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ» ای محمد! از این که آنان تورا تکذیب میکنند ومیگویند: توفرستاده‌ی خدا نیستی، و سخنی میگویند که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست، افسرده و غمگین مشو!

از فحوای آیۀ مبارکه می آموزیم که: مؤمن نباید تحت تأثیر تبلیغات مسموم و تمسخر آمیز کفّار ودشمنان اسلام قرارگیرد واحساس ضعف رابخود راه دهد.

در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال پشتیبان اولیای خویش است وپیروزی مکتب و پیامبران را تضمین کرده است. طوریکه در (آیۀ 21 / سورۀ مجادله)میخوانیم:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَاوَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ21»:(خداوند حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) چیره خواهیم شد. همانا خداوند قدرتمند شکست ناپذیر است.) بناءً باید گفت که:عِزّت، به دست الله است و این عزت با گفته‌ها وتبلیغات مسموم آمیز این و آن از بین نمیرود ونمی‌شکند.

طوریکه پروردگار باعظمت ما میفرماید: «إِنَّ اَلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (65): زیرا الله سبحان وتعالی هم در الوهیّت و هم در ربوبیّت یگانه است، (او را است) کمال مطلق، نیروی غالب، غنای تام وتمام، قدرت برتر وخلل ناپذیر، حکمت بالغه ورحمت واسعه و او شنوای هر سخن و دانا به هر عمل است.

سخنان بندگانش را می شنود و به احوال‌شان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴿٦٦﴾

آگاه باشید! یقیناً هرکه درآسمان ها و هر که در زمین است در سیطره مالکیّت و فرمانروایی الله است؛ و کسانی که به جای الله معبودانی را می پرستند، از حق پیروی نمی کنند؛ آنان [در این پرستش] فقط از گمان و ظن پیروی می کنند، و کارشان جز تخمین و دروغ نیست.(۶۶)

تفسیر :

نباید فراموش کنیم که: همه مِلك خداي اند، چگونه مملوك را شريكِ مالك قرار می‌دهيد؟

طوریکه میفرماید: «أَلا إِنَّ لِلّهِ مَنْ فِی اَلسَّماواتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ» آگاه باشید که تمام ساکنین آسمان‌ها و زمین اعم از فرشتگان، جنّ، انس، حیوان، نبات وجماد همه خلق الله متعال،ملک وی و تحت تصرف و تدبیرش هستند وکسی از دایرۀ ملک وی خارج نیست.

«وَما يَتَّبِعُ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ شُرَكاءَ»: آن مشركان درحقيقت معبودانى غيراز خدا راشريک خدا نمیدانند بلكه گمان میبرندآنها برايشان شفاعت كرده يا براى آنان سودى دارند در صورتى كه براى آنان زيان و سودى ندارند.
«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ»: مشركان منطق و پايگاه علمى ندارند. فقط از گمان باطل خود پيروى مى‌كنند.
«وَإِنْ هُمْ إِلاّ يَخْرُصُونَ(66)»: «وآنان جز دروغگو نيستند» يعنى: آنان به حدس وگمان، معبودات باطل راشركاى الله سبحان وتعالى فرض مى‌كنند، درحاليكه اين حدس وگمان، فرضيه‌اى باطل و دروغى محض است. مشركان از خيالات و اوهام خود پيروى مى‌كنند، نه از شركاى الهى، چون خداوند شريك ندارد. پس آنان دروغ مى‌گويند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴿٦٧﴾

اوست آن ذاتى كه براى شما شب را آفريده تا در آن آرام گيريد و روز را روشن [گردانيد] بى گمان در اين [امر] براى مردمى كه مى شنوند (كلام الله را) دلائل واضح است. (٦٧)
درآيه‌ى قبل اشاره به مالكيّت خداوند و در اين آية مباركه به تدبير حكيمانه‌ى او در نظام هستى اشاره بعمل آمده است: طوريكه ميفرمايد: «هُوَ اَلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ اَللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ» يادآورى قدرت كامل الله متعال ست؛ يعنى اى انسان! تنها الله متعال است كه شب را براى تان آفريد و آن را بسترى آماده براى استراحت، خواب خوش و آرام بخشتان از رنج كسب و كار روزانه و مشغله روزگار، و رهايى از خستگى و سختى حاصل از طلب معاش قرار داده است.
پيدايش شب وروز، با تدبير و با هدف بهره‌گيرى انسان و حكيمانه برنامه‌ريزى شده است. درقرآن آرامش روحى، با عناوينى همچون: تلاوت قرآن، تهجّد، تسبيح الهى، قنوت، سجود وشب زنده دارى مطرح شده است، (سوره هاى: آل‌عمران، 113؛ اسراء، 79؛ طه، 130؛ زمر، 9 و مزّمل، 2.) امّا آرامش جسمى، با خواب و استراحت است.
«وَاَلنَّهارَ مُبْصِراً»: «و روز را روشن» و روشنگر «گردانيد» كه در آن ديدنى‌ها، آشكار و قابل رؤيت ميشوند و در نتيجه، انسان‌ها در اين عرصه‌گاه روشن، به كار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگى و معيشت خويش را سامان مى بخشند.
«إِنَّ فِى ذلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (67)»: همانا در نشانۀ روز و شب و آنچه كه در آن از شگفتى‌هاى قدرت و كمال حكمت وجود دارد، دلايلى است روشن و برهان‌هايى است آشكار بر اينكه تنها خداوند متعال مستحق پرستش مى باشد. و كسانى كه حجّت‌ها را به گوش جان مى شنوند و در آن انديشيده وبه مقتضاى آنكه عبوديّت خالصانه براى خداى يكتا و يگانه است عمل مى‌كنند، همانان‌اند كه از اين نشانه‌ها بهره مى‌برند و بس.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿٦٨﴾

[مشركان بر پايه گمان واهى خود] گفتند: خدا براى خود فرزندى گرفته است!! (پس فرزند الله را عبادت بايد كرد) او پاک و منزّه است و او (از هر مخلوقى) بى‌نياز است. هر آنچه در آسمان ها و زمين است، در سيطره مالكيّت و فرمانروايى اوست؛ نزد شما بر اين ادعا

[یِ پوچ] هیچ دلیل و برهانی نیست، آیا چیزی را از روی جهل و نادانی به خدا نسبت می دهید؟!(۶۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**وَلَداً**»:فرزند. فرزندان. این کلمه هم برای مفرد وهم برای جمع مورد استعمال قرار میگیرد. هدف از آن ملائیکه به گفته کافران (نحل / 57) و عیسی و عُزَیر به گفته مسیحیان ویهودیان است (توبه/30). (تفسیر نوردکتر مصطفی خرّم دل)

تفسیر:

«قالُوا اِتَّخَذَ اَللّهُ وَلَداً»: یهود و نصاری به خدا فرزند نسبت می دهند. (آنها چه احمقند! چیزی را به الله نسبت میدهند که راهبان را از آن منزه می دارند و گمان میکنند مقدس هستند و ازدواج نمی‌کنند) و میگویند: عزیر پسر الله است یعنی یهود «عُزیر» را پسر الله می داند و مسیحیان «عیسی» را فرزند الله دادند. و طوریکه در فوق یادآور شدیم؛ کفار مکه می‌گفتند: فرشته‌ها دختران الله می باشند.

«سُبْحانَهُ هُوَ اَلْغَنِيُّ»: خدای سبحان از این افتراها برتر، پاک و منزّه است؛ بناءً نه به همسری نیاز دارد، نه به فرزندی و نه به منفعت کسی. او از ما سوای خود بی‌نیاز است حال آنکه ماسوایش همه به وی محتاج‌اند.

الله متعال، نه از تنهایی وحشت دارد تا فرزندی برای انس بگیرد، نه وارثی میخواهد تا فرزندی بگیرد، نه محتاج به مددکار دارد تا معاون بگیرد و نه برای بقای نوع، نیاز به فرزند دارد.

«لَهُ مافِي اَلسَّماواتِ وَما فِي اَلْأَرْضِ»:تمام موجودات آسمان‌ها و زمین و ملک او میباشند.

«إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا»: «شما را براین ادعا» که الله متعال دارای فرزند است «هیچ حجتی نیست» وهیچ دلیل وبرهانی بر این ادعا ندارید.

«أَتَقُولُونَ عَلَى اَللّهِ مالا تَعْلَمُونَ (68)»: «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا افترا می‌بندید؟» و با نسبت دادن شریک و اولاد به او دروغ می‌گویید؟ بدین ترتیب به سبب جهل و نادانیشان آنها را توبیخ کرده است.

یادداشت:

عزیر یا به زبان عبری عزرا همان شخصی است که دین یهود را تجدید نمود وتورات را بعد از آن که در واقعهٔ بخت النصر پادشاه بابل و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معبد و سوزاندن کتاب های ایشان به کلی از بین رفت دوباره آن را به صورت کتابی به رشته تحریر درآورد.

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴿۶۹﴾

بگو: یقیناً کسانی که بر الله دروغ می بندند، یقیناً کامیاب نمی شوند.(۶۹)

تفسیر :

بگو ای پیامبر! در حقیقت کسانی که با گرفتن شریک یا نسبت دادن فرزند و همسر به خدای سبحان بر وی ادعایی دروغین می‌بندند، آنها هرگز از عذابش نجاتی نداشته و به رضایش دست نمی یابند. بنابر این نه به مطلوب میرسند و نه از ترس و هراس ایمن اند.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴿۷۰﴾

در دنیا [متاعی آنان از دروغ بستن] متاعی [اندک] است؛ آنگاه بازگشتشان به سوی ماست؛ باز عذاب سخت را به سبب کفری که می ورزیدند به آنها می‌چشانیم.(۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَتاعٌ» و«متعه»، به بهره گیری کوتاه مدّت گفته میشود. از آنجا که بهره گیری انسان از دنیا و نعمت‌های آن کوتاه است، لذا قرآن در مورد امور دنیوی تعبیر «متاع» را به کار برده است.

تفسیر:

«مَتاعٌ فِي الدُّنْيا، نُذِيقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدِيدَ»: کامیابی موقّت اگر عذاب دائمی در پی داشته باشد، بی‌ارزش است.

«مَتاعٌ فِی اَلدُّنْیا»: بی‌گمان این گروه کافر در این زندگی دنیا و در مدت حیات از متاعی زودگذر همانند بهره‌مندی چهارپایان بهره‌مند می شوند؛ زیرا کسی که بی‌ایمان زندگی کند بی‌شک شبیه حیوان است، «ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ» سپس برای محاسبه و مجازات پیش ما بر خواهند گشت.

«ثُمَّ نُذِیقُهُمُ اَلْعَذابَ اَلشَّدِیدَ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ (70)»: «سپس بازگشت‌شان به سوی ماست» با مرگ «آنگاه به سزای آنکه کفر می ورزیدند، به آنان عذاب سخت میچشانیم» یعنی: اِفتراءکنندگان رابه سبب کفرشان‌که عللی چون دروغ بستن برخدای سبحان درپشت سرآن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب میکنیم.

خوانندۀ محترم !

سؤال اگر افترکنندگان رستگار نمی شوند، پس چرا در زندگی مادّی آنان را در رفاه بیشتری می‌بینیم؟

جواب: همین است که: این رفاه و کامیابی شان در دنیا موقّتی است، «مَتاعٌ فِي الدُّنْيا» ولی سزا و مجازات اصلی شان در آخرت و زمانی است که به سوی الله متعال بازگردند.

دروس حاصله از آیات (68 الی 70):

در آیات متبرکه (68 الی 70) به دو أمر مهم إشاره بعمل آمده است:

1 - دلایل بطلان سخن مشرکان و یهودیان و ترسایان که گویند: خدا برای خود فرزند برگزیده است، (مریم آیات 88 الی 95).

2 - این دروغ پردازی و نسبت ناروا، شایان شان پروردگار نیست.

آن دلایل، عبارتند از:

1 - پاک ومقدس بودن ذات آفریدگار از داشتن زن و فرزند و شریک و همتا. [سوره‌ی توحید]. راستی را، این دروغ بافیها بسیار ابلهانه و جاهلانه است.

2 - خداوند از همه کس و همه چیز بی نیاز است و ماسوی، نیازمند اویند.

3 - تمام هستی ملک و پدیده ی اوست. پس چگونه ممکن است از پدیده‌ی خود فرزند برگزیند و این فرزند چه سودی به او میرساند، حال آن که بقای همه‌ی موجودات به ذات او بستگی دارد.

4 - هیچ گونه دلیل بر درستی گفتار خود ندارند و این ادعای بی دلیل، بی پایه و بنیان است.

5 - چیزهای بی اساس را برای اثبات نسبت دادن فرزند به الله به هم بافیده اند در صورتی که وجود فرزند مقتضی هم جنس و همانند بودن است و خدا نیز از این صفت منه است و همانند و همتا ندارد.

باور داشتن به اينكه الله متعال، فرزند دارد، باورى ابلهانه واحمقانه و دليلش كوتاه بينى در جهان بينى است. آن كس كه چنين فكر ميكند به قانون زاد و ولد توجه ندارد. زاد و ولد انسان براى تكميل نسبى نقص انسانى است كه الله متعال چنين نقصى ندارد. انسان مى ميرد و فرزند، سلاله ى او را تداوم مى بخشد. انسان پير وكهنسال و ناتوان ميگردد، فرزند، نيرويى است جوان و جاى او را پر مى كند.
انسان درزندگى به يار و پشتيبان نيازمند است كه فرزند در اين شرايط مددكار اوست. و..؛ اما ذات پاک پروردگار از همه‌ى اينها برى و بى نياز است. پس وجود فرزند براى خدا منتفى است؛ چون به چيزى نيازمند نيست.

خوانندگان محترم !

پس از بيان دلايل توحيد و بى همتايى خدا، رسالت و نبوت و معاد، پاداش روز قيامت و دروغ شمردن شبهه هاى مشركان و دشمنى آنان با پيامبر صلى الله عليه وسلم كه در آيات متذكر بيان يافت. اينک درآيات (71 الى 74) اين سوره به قصه ى برخى از پيامبران اشاره بعمل آمده است، تا موجب دلدارى وتسلى پيامبر صلى الله عليه وسلم گرديده ودر نتيجه مشكلات و سختى‌ها و ناملايماتى كه برايش پيش مى‌آيد آسان و قابل تحمل شود. واز جانب ديگر أعمال وكردارناپسند پيشينيان، گوشزدى براى مشركان باشد و از فرجام بد دروغ پردازان آگاه شوند.

داستان و قصه هاى پيامبران روايت شده در اين سوره:

1 - قصه‌ى حضرت نوح عليه السلام و قومش.
2 - قصه‌ى حضرت موسى عليه السلام و هارون و فرعون.
3 - قصه‌ى حضرت يونس عليه السلام و قومش.

بايد گفت كه در هر يک از اين قصه‌ها براى اشخاصيكه عبرت بگيرند، پند و أندرز نهفته است وبراى كسانى كه متذكرشوند، تذكر ويادآورى وجود دارد.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ﴿٧١﴾

قصه و داستان [پر فايده و عبرت آموز] نوح را براى آنان بخوان، آنگاه كه به قوم خود گفت: اى قوم من! اگر اقامت طولانى من ميان شما و پند واندرزم به وسيله آيات الله، برشما سخت ودشوار است [از هيچ كارى بر ضد من كوتاهى نكنيد] من برالله توكل كردم، لذا شما تصميم قاطع بگيريد همراى شريكان خويش، باز كارتان بر شما پوشيده نباشد. باز آنچه را كه مى‌خواهيد در حق من انجام دهيد، دريغ نكنيد و مرا مهلت ندهيد. (٧١)

تفسير :

بايد گفت كه: مطلع ساختن مردم از أخبار مهم و مفيدگذشته و تأريخ و فلسفه‌ى آن، از وظايف رهبران الهى است.

طوريكه در آيۀ مباركه ميفرمايد: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ» اى محمد! خبر نوح عليه السلام وقوم تكذيب كننده‌اش‌را بركافران بخوان؛ تامعلوم گردد كه رستگارى حقيقى نصيب مكذّبان ومفتريان نيست. تبختر وتابش آنها روزى چند بيش نمى باشد؛ عاقبت به هلاك جاويد منته ميشوند. مكّيان از شنيدن داستان نوح(ع) عبرت گيرند، و بدانند اگر از دشمنى و تكذيب

خاتم الانبياء- صلى الله عليه وسلم - و از شرك خود باز نمی آيند، سرانجام آنها مانند مكذّبان قوم نوح خواهد بود!
«إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ»: روزی كه به قوم منكر و معاند خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در ميان شما «و اندرز دادن من به آيات خدا» يعنی آيات تكوينی و تنزيلی وی «بر شما سخت وگران آمده است».
ملاحظه می شود كه أنبياء از مردم و با مردم بودند و حتّی تا آخرين لحظه با مخالفان خود برخورد عاطفی داشتند.
«مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اَللّهِ»: ماندن و توقف طولانی من و اين كه شما را به وسيله‌ی آيات خدا می ترسانم و برحذر می‌دارم، و تصميم به قتل و اخراج من گرفته‌ايد. «فَعَلَى اَللّهِ تَوَكَّلْتُ» من «بر خدا توكل كرده‌ام» بنابر اين، روش شما را جز با توكل برالله متعال، به شيوه ديگری جواب نداده و بی باک از عملكرد شما، به‌راه دعوت خويش ادامه می‌دهم.
«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكاءَكُمْ»: تصميم خود را بگيريد و شركای خود را به طلبيد، و برای نيرنگ زدن به من هر تدبيری را كه می خواهيد بينديشيد.
أنبياء عليه السلام با توكّل به الله، قدرت‌های مخالف را تحقير وبه مؤمنان شجاعت می‌دادند وهمه قدرت‌ها را پوچ می شمردند.
«ثُمَّ لايَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً» «باز كارتان بر شما پوشيده نباشد» يعنی: در توطئه عليه من، هيچ پرده پوشی نكرده و هر تصميمی كه عليه من می‌گيريد، به‌طور آشكار و عريان بگيريد.
«ثُمَّ اُقْضُوا إِلَيَّ وَلاتُنْظِرُونِ(71)»: تأريخ أديان به اِثبات رسانيده است كه: أنبياء عليهم السلام ازشهادت ترسی نداشتند، طوريكه نوح عليه السلام، با تمام قوت اِعلان داشتند؛ هر كاری كه در مورد من می خواهيد أنجام دهيد دريغ نورزيد «ومهلتم ندهيد» بلكه دركارتان تعجيل هم كنيد و آنچه می‌خواهيد با من انجام دهيد زيرا من از شما هيچ پروايی ندارم و می دانم كه از دست شما هيچكاری هم آمدنی نيست.
اين سخن نوح عليه السلام، ازروی اعتماد و اطمينان كامل وی را به نصرت پروردگارش و اهميت ندادن و بی‌پروايی وی به تهديدهای قومش بود.
ابو سعود گفته است: از اين رو آنان را چنين مخاطب قرار داده است تا عدم مبالات خود را نشان دهد و اطمينان خود را به وعده و حمايت خدا بنمايانَد.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿٧٢﴾

اگر [از قبول دعوتم] روی بگردانيد [خود زيان كرده ايد] من از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] مزدی نمی خواهم؛ مزد من فقط بر عهده الله است و مأمورم كه از تسليم شدگان [در برابر فرمان های حق] باشم. (٧٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمسْلِمِينَ»: مطيعان و فرمانبرداران. تسليم‌كنندگان خود به الله متعال.

تفسير :
قبل از همه بايد گفت: نگرانی‌ها اغلب يا به خاطر جان است، و يا هم به خاطر مال و اولاد. در آيه‌ی قبلی، بيم وخوف نداشتن پيامبران از توطئه‌ی دشمنان در مورد جان خود مطرح شد، و در اين آية مباركه بی‌توقّعی آنان نسبت به مال و پاداش از سوی مردم

است. طوریکه میفرماید: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ»: اگر از پندها، موعظه‌ها ونصایح من روگردان شوید، به این علت نیست که من از شما پاداشی خواسته و شما امتناع ورزیده باشید، بلکه ناشی از شقاوت و گمراهی خودتان می‌باشد.
باید گفت: أنبیاء هیچگونه أجرت از مردم نمی خواستند، نه مال، نه خدمات و امثال آن.
«إِنْ أَجْرِىَ إِلاّ عَلَى اَللّهِ»: پاداش من جز بر عهده الله متعال است و فقط اوست که أجر و ثواب مرا عنایت می نماید، فرق نمیکند که ایمان آورید و چه روی گردانید درمقابل تبلیغ رسالت جز ازخدا ثواب وپاداشی نمی‌جویم، و نصیحتم فقط به خاطر رضایت خدا بوده؛ نه به خاطر غرضی از أغراض دنیا.
«وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ(72)»: «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از أهل تسلیم و از أهل اِسلام باشم، اسلامی که دین همه أنبیای علیهم السلام است، هرچند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.
بناءً باید گفت: کسیکه میخواهد مردم را به تسلیمِ الله متعال وادارد باید خودش تسلیم باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴿٧٣﴾

اما آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند [از آن توفانِ مُهلک] نجات دادیم، آنها را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس ببین عاقبت کار آنها که اِنذار شدند (و به اِنذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود؟!(٧٣)
تفسیر :
برخی از مفسران در تفاسیر خویش مطابق روایات تأریخی می نویسند که یاران نوح علیه السلام به هشتاد نفر می رسیدند وتعداد کافران بینهایت زیاد بودند، امّا به اِمداد واِستعانت الهی، کافران نابود و مؤمنان وارثِ زمین گشتند.
همچنان در این آیة مبارکه، به فرجامِ نیك مؤمنان و هلاکتِ مخالفان دعوت أنبیاء اشاره بعمل آمده میفرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِى اَلْفُلْكِ»: پس قوم نوح رسالتش را تکذیب کرده، یعنی: قوم نوح علیهم السلام به تکذیب خود استمرار از فرمانش سرپیچیدند. سر أنجام الله متعال او و مؤمنان همراهش را در کشتی از طوفان نجات داد و تکذیب پیشگان رابه وسیلۀ طوفان غرق ساخت. ملاحظه نمودیم که در نهایت امر، پیروزی با اهل ایمان است و رسوایی با أهل کفر و شِرك.
قابل یادآوری است که: تنها ایمان کافی نیست، بلکه در جَنبِ اِیمان همراهی و همگامی با رهبران الهی لازم است تا به نجات برسیم. طوریکه ملاحظه میداریم که در آیة مبارکه «مَنْ مَعَهُ» به جای «آمَنُوا بِهِ» آمده است.
«وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ»: مؤمنان پیرو او را در زمین مستقر کرده و آنان را جانشین غرق شدگان قرار دادیم.
«وَ أَغْرَقْنَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا»: از سنّت‌های الهی، همین است که در اِبتدا مُهلت میدهد و سپس قهر و غضب بر عاصیان است. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند، مخالف و دشمن با نوح علیهم السلام آنان را به وسیله توفان غرق کردیم. به یاد داشته باشید: نتیجه‌ی اِصرار بر کفر و بیراهه رفتن، همانا هلاکت است.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلْمُنْذَرِينَ (73)»: پس ای محمد! بنگر سرانجام آنان که پیامبران خود را تکذیب کردند چگونه شد؟ یعنی: پایان کارشان چه عبرت انگیز بود؟ وما با دروغ پردازان حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. منظور تسلی خاطر پیامبر و برحذر داشتن کفار مکه است از این که مبادا بلایی به سر آنها بیاید که به سرپیشینیان آمد. تأریخ مفید وسازنده آن استکه به طرفداران حقّ دلگر میدهد و پیروان باطل را مورد تهدید قرار دهد.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴿۷۴﴾

سپس بعد از نوح، پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم، پس به آنها دلائل واضح آوردند، اما ایشان هرگز آماده آن نبودند که به آنچه که قبلا تکذیب نموده بودند، ایمان بیاورند. این طور ما بر دل‌های متجاوزان مُهر [بدبختی] میزنیم. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**رُسُلاً**»: پیغمبران فراوان و بزرگواری. تنوین آن برای تکثیر و تفخیم است.

«**كَذَٰلِكَ**»: بدین شیوه. از این راه. یعنی: تجاوزهای پیاپی به حریم احکام الهی وحق وحقیقت، کمکم قوّه تشخیص را از متجاوزان می‌گیرد و کارشان به جائی میرسد که سرکشی و بغاوت وعصیانگری برای ایشان طبیعت ثانوی میشود، به گونه‌ای که دیگر در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی‌شوند. این است که سرانجام مهر باطل می خورند.

تفسیر:

فرستادن پیاپی پیامبران، يك سنّت الهی بوده است طوریکه میفرماید: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ»: سپس خداوند متعال بعد از نوح علیهم السلام پیامبران دیگری را مانند هود و صالح و لوط و ابراهیم و شعیب به سوی قومش فرستاد.

«فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: آن پیامبران از سوی پروردگار باعظمت باحجّت‌های روشنی (معجزات واضح که همه‌ی پیامبران دارای معجزه بود ند) را آوردند.

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ»: «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر تکذیب پیامبران، توفیق اِیمان نیافتند. انسان آزاد است، با دیدن معجزه و شنیدن قهر الهی، باز هم نافرمانی می‌کند.

مفسر تفسیر أنوار القرآن می نویسد: أقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند.

«كَذَلِکَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ(74)»: واقعیت أمر اینست کسانیکه: با دیدن این همه معجزات، ایمان نمی‌آورند، متجاوزند. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: بدین ترتیب بر قلوب آنهایی که به کفر وتکذیب و لجبازی ادامه داده و از حد تجاوز می‌کنند، مهر می زنیم. و از اینکه قلب های شان پذیرای ایمان نمی شود. بنابر این، مهرنهادن، به سبب تجاوز خود آنهاست.

پس همانطوریکه الله متعال بر قلب های تکذیب پیشگان امّت‌های سابق مهر نهاد، همچنان بر دل‌های تکذیب پیشگان بعدی، یعنی کسانیکه محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کرده و دعوتش را اجابت نگفتند، مهر می‌گذراد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (75 الی 93) مطالب وموضوعات ذیل به بیان گرفته شده است:

1 - قصه ی موسی با فرعون.

2 - فرعون، ساحران را برای اِبطال دعوت موسی به کمک می خواند.

3 - ایمان آوردن جمعی از بنی اسرائیل.

4 - موسی، فرعون و اشراف را به سوی خدا دعوت می کند.

5 - غرق گشتن فرعون و لشکریانش و نجات بنی اِسرائیل.

قصه ای موسی علیه السلام :

دومین قصه و داستان این سوره داستان موسی علیهم السلام به بیان گرفته شده است:

قبل از همه باید گفت که: حضرت موسی علیه السلام سومین پیامبر الو العزام است که دارای شریعت مستقل و کتاب بود. او از نسل یعقوب وقوم بنی اسرائیل بود. نام مبارکش در قرآن عظیم الشأن، 136 مرتبه تذکر رفته است وبصورت کل زندگی نامه و دعوت حضرت موسی در 36 سوره قرآن و در قالب حدود 420 آیه به بیان گرفته شده است. این مطلب نشان می دهد، که قرآن به عنوان کتاب کامل دعوت و انسان سازی و جامعه سازی به زندگی حضرت موسی توجه زیادی داشته است.

همچنان باید گفت که: قرآن برای آسان شدن فهم معارف سنگین، از مثل و قصه استفاده کرده است و قصه‌های حقیقی را به صورت گزینشی و با بهترین شیوه‌ها، با هدف اصلی درس و عبرت آموزی بیان کرده است؛ و هر قصه‌ای را که درس و عبرت بیش‌تری دارد، تکرار کرده است؛ از این رو قصه‌های حضرت موسی علیه السلام بیشتر تکراریافته است.

قصه و داستان موسی و فرعون، داستان یک شخص عادی با پادشاهی ظالم نیست و نه تنها داستان پیغمبری بزرگوار با پادشاهی جبار نیست بلکه داستانی است که نمونه آن در هر زمان و مکانی تکرار می‌یابد، داستانی که یک واقع دردآور را به تصویر می کشد. داستانی است که مبارزه‌ی بی‌امان بین حق و باطل، جنگ بین سربازان خدا و شیطان را به تصویر می‌کشد. جنگی که از ابتدای پیدایش هستی تا به امروز بین دشمنان و دوستان خدا جریان داشته و دارد. از روزی که دعوتگران و مصلحان، أنبیاء و رسولان پا به عرصه‌ی حیات نهاده‌اند، وجود داشته و دارد.

حضرت موسی و فرعون، در دو طرف نقیض همدیگر قرار داشتند؛ یکی حق محض، و دیگری باطل محض بود؛ موسی علیه السلام دارای مقام «کلیم اللهی» بود امّا فرعون در نهایت کفر بود و «أنا ربکم الاعلی»: سر می داد؛ در حالیکه کفار عصر سایر پیامبران، در گردن کشی، مثل او نبودند، ولی پیروزی نهایی از آن موسی علیهم السلام شد که تکرار آن درس صبر برای مؤمنان، و عبرت برای کافران است.

حضرت موسی علیه السلام در زمان طاغوت بزرگ، دشمن خدا (فرعون) که در طغیان و جبروت مشهور جهان بود، تا آنجا که خود را خدا می‌دانست وبا او به نزاع برمی‌خاست و ادعای ربوبیت می‌کرد و می‌پنداشت خدا و معبود است بدنیا آمد، این طاغی سرکش (ولید پسرمَصعَب) ملقب به فرعون بود لقب تمامی پادشاهان مصر فرعون بود. طوریکه پادشاهان ایران ملقب به کسری بودند و لقب پادشاهان رومی قیصر بود.

فرعون بعد از مرگ برادرش (قابوس) (که حضرت یوسف علیهم السلام او را به توحید فراخواند اما نپذیرفت) به پادشاهی رسید حضرت یوسف در زمان قابوس وفات یافت.
دوران پادشاهی قابوس دوران طولانی بود که در نهایت به هلاکت رسید وبعد از آن برادرش فرعون به پادشاهی رسید، او از برادرش خشن‌تر بود و بنی اسرائیل را مورد انواع شکنجه و عذاب قرار داد خیلی کافر و فاجر بود، بنی اسرائیل در دوران حاکمیت او بر دین پدران خود (یعنی دین ابراهیم) بودند فرعون آنها را مورد تاخت و تاز و انواع عذاب قرار داد.
فرعون بیش از 400 سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آن‌ها را مورد انواع عذاب و تاخت و تاز قرار داد، به خدمت و تمسخر و تحقیرشان می‌گرفت.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴿۷۵﴾

آنگاه پس از آنان موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم، پس آنان تکبّر ورزیدند و آنان گروهی گنهکار بودند.(۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ملأ»:، چهره‌های چشم پُر کن مثل قصرنشینان و درباریان است که أطرافیان فرعون محسوب می شدند. فرعون جامعه را به دو بخش تقسیم نموده بود قصر نشینان که همانا قبطی ها بودند و محرومینِ سبطی، تقسیم کرده بود و یك گروه را به بردگی کشیده بود و گروه دیگر کاخ نشینان بودند. «وَ جَعَلَ أَهْلَها شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ» (قصص، 4.).

تفسیر :

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى وَ هارُونَ إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ»: «سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از اُمتهایشان «موسی وبرادرش علیهم السلام را با آیات خویش به سوی فرعون و سران و اشراف قومش اِعزام داشتیم.
«بِآياتِنا»: با دلایل و معجزات درخشان و روشن. آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که تفصیل آن در سورة الاسرا بعمل آمده است.
«فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ(75)»: از باور داشتن به آن تکبر و اِبا کرده و مفسد شدند و به ارتکاب جرایم و گناهان کبیره عادت کردند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ﴿۷۶﴾

پس هنگامی که حق از نزد ما به سویشان آمد، گفتند: مسلماً این جادویی است آشکار. (۷۶).

تفسیر:

«فَلَمّا جاءَهُمُ اَلْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا»: پس چون موسی و هارون حقی را که راهنمای راستگویی‌شان بود آوردند، هدف از «**الْحَقُّ**»: همان معجزات حضرت موسی علیه السلام است، از قبیل: عصا و ید بیضاء.
از فحوای جمله «جاءَهُمُ الْحَقُّ» چنین فهم گرفته میشود که: مردم به سراغ حقّ کمتر میروند ویاهم اصلاً نمیروند، بناءً طرفداران حقّ باید به سراغ مردم بروند.
«قالُوا إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ(76)» فرعون و قومش معجزات حضرت موسی را علیه السلام را تکذیب کردند و گفتند: قطعاً دلایل و معجزاتی که موسی آورده، سحری و افسونی است آشکار و روشن، که موسی خواست ما را مسحور کند. واقعیت أمر اینست که: تهمت

جادوگری، بُرنده ترین، ساده ترین و شایع‌ترین تهمت‌ها به پیامبران علیهم السلام که در طول تأریخ بدان متهم شده اند. و سرچشمه‌ی تهمت، همانا روحیّه‌ی سرکش انسانی است.

قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ﴿٧٧﴾

موسی (در جواب) گفت: آیا وقتی حق به شما آمد، می‌گویید: (این جادو است؟ آیا این جادو است؟ حال آنکه جادو گران (در مقابل دین حق) کامیاب نمی‌شوند. (٧٧).

تفسير :

«قالَ مُوسى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَكُمْ أَسِحْرٌ هذا»:

«أَتَقُولُونَ»: مقول قول محذوف است و تقدير چنين است: **«أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَما جَآءَكُمْ سِحْرٌ، أَسِحْرٌ هذا»**. موسی از تکذیب‌شان به أدلهٔ قاطع تعجب کرد و گفت: چگونه به ستم و بُهتان اِدعا می‌کنید که آنچه را از حق روشن و راستی آشکار آورده‌ام، سحری آشکار است؟ از عادت همیشگی دشمنان بود که، حقّ را سحر و پیامبران را ساحر معرّفی می‌کردند.

و باید گفت: ساحر در نهایت أمربه خاطر اِغفال مردم و به کار بردن أبزار نامشروع و شهرت طلبی، رستگار نمي شود: طوريكه ميفرمايد: «وَلا يُفْلِحُ اَلسّاحِرُونَ(77)» اگر من ساحر می بودم هرگز نصرت نیافته و به مردم دست نمی یافتم؛ زیرا کار ساحر بسیار زود برملا شده، دروغ و افترایش برهنه میشود و او رسوا و مفتضح می‌گردد.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ﴿٧٨﴾

گفتند: آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از چیزهایی که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم باز داری؟ و می‌خواهید در این سرزمین بزرگی و ریاست برای شما دو نفر باشد؟ و ما به شما دو تن ایمان نمی‌آوریم.(٧٨)

تفسير:

«قالُوا أَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا»: فرعون و قومش به موسی گفتند! «آیا به سوی ما‌آمده‌ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم» منصرف نمایی **«لِتَلْفِتَنَا»**: تا ما را منصرف کنی.آیا به میان ما آمده‌ای تا با دین جدید خود ساخته‌ای که ازنزدت آورده‌ای، ما را از راه و روش پدران ما بر گردانی؟ ملاحظه می شود که: اساس حکومت فرعونی، عقاید خرافی نیاکان مردم بود.

در ضمن قابل يادآوري است كه: در بسیار از اوقات همین بهانه اِحترام به نیاکان و حفظ میراث‌های کهن أبایی وأجدادی بهانه ای برای مقاومت در برابر نهضت راستین أنبیاء گردیده است. در حالیکه تقلید کورکورانه از أباء وأجداد، بدون منطق و دلیل باطل است.

با تأسف تأریخ نشان داده است که: به نام حفظ میراث فرهنگی و تعصبات خانوادگی، هرکار غلطی را جایز وبرحق شمرده اند.

«وَتَكُونَ لَكُمَا اَلْكِبْرِياءُ فِى اَلْأَرْضِ»: هدف تو و برادرت هارون اصلاح شیوهٔ پرستش مردم نیست؛ بلکه شما آمده‌اید تا قدرت ومنصب وجاه و ملک دنیوی را ازآن خود سازید. چون طاغوت‌ها ریاست طلبند، تلاش های اصلاحگرانه‌ی مصلحان را هم به عنوانِ «ریاست طلبی» قلمداد می‌کنند.

«وَما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ(78)»: بناءً ما آنچه را آورده‌اید تصدیق نکرده و به شما دوتن باور نداریم. البته این تهمتی است که هر طاغوتی به هر دعوتگری که دعوت اصلاحی‌اش را پیشکش نماید، عنوان می‌کند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ﴿٧٩﴾

و فرعون گفت: [برای درهم کوبیدن این دو نفر] هر جادوگر (ماهر، دانا و زبردستی) را نزد من آورید.(٧٩)

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی علیه السلام را دید، برای این‌که موضع خویش در قبال دعوت موسی علیه السلام را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: تمام ساحران ماهر و آگاه به فنون سحر را برایم احضار کنید. زیرا فرعون بر این باور بود که معجزات موسی علیه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده بازی و ایجاد آشوب و هیاهو و غوغا سالاری، با پیام موسی موسی علیه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد. هدف کلی فرعون همین بود که: می‌خواست به کمك جادوگران ماهر، حرکت الهی موسی علیه السلام راخنثی کند، اومیخواست بابراه انداختن جار وجنجال وتبلیغات، جلوی حرکت أنبیاء را بگیرند. چنان‌که میفرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ﴿٨٠﴾

هنگامیکه جادوگران (برای مقابله) آمدند موسي به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) مي توانيد (در ميدان) بيندازيد.(٨٠)

تفسیر :

پس چون جادوگران وساحران فرعون (به میدان مبارزه) آمدند و مردم اجتماع کردند، موسی به ساحران فرعون گفت: ریسمان‌ها و عصاهای خود را بر زمین بیفگنید.

پیامبران چون به هدف خود وامداد الهی اطمینان کامل داشتند، قاطعانه گفتند: «أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ» آنچه (از وسایل سحر) میتوانید (در میدان) بیندازید.

طاغوت‌ها در بسیاری از أوقات دانشمندان و متخصّصان را خریده و در راه اهداف خود از آنها استفاده میکنند. «جاءَ السَّحَرَةُ» طوریکه فرعون پلان داشت که به کمك جادوگران ماهر، حرکت الهی حضرت موسی علیه السلام را خنثی وزیر سؤال ببرد.

جادوگران، وسایلی همچون طناب، چوب و... داشتند که با آغشتن آن به موادّی خاصّ، در برابر آفتاب به حرکت در می‌آمدند.

مفسر «تفسیر أنوار القرآن» می نویسد: دلیل این‌که موسی علیه السلام آنها را به پیشگام شدن در أجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمان‌های خود را در میدان واقعیت به مارها واژدرهای حقیقی تبدیل کنند وچون آنها این خیال افگنی هایشان را به میدان افگنند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمان‌هایشان، جادوی شان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می افگند و پس از تبدیل آن به اژدرها، مجددا آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمان‌ها و عصاهای ساحران نابود میشود، از آن رو که تخیل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴿٨١﴾

پس هنگامی که (عصاها و ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: آنچه را که شما آورده اید همه جادوست، مسلماً الله آن را به زودی باطل خواهد کرد، قطعاً خدا، کار مفسدان را [که برای تقویت طاغیان انجام می دهند] درست (و سودمند) نمی‌کند.(٨١)

تفسیر :

«فَلَمَّا أَلْقَوْاْ قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ»: چون آن ریسمان‌ها و عصاها را بر زمین أنداختند موسی به آنان گفت: آنچه در میان أنداخته‌اید چیزی جز سحر نیست، آنچه که تهمتش رابه من می زنید. یعنی: آنچه را که بر زمین انداختند، باطل قلابی‌ای است که به‌وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افگنید، به‌خلاف آورده من که حق وواقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات الله متعال میباشد.

«إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ»: ویقیناً خداوند متعال آورده‌های شما را از بین خواهد برد و خدا آن را باطل و محو خواهد کرد و نادرستی آن را برای مردم برملا خواهد کرد. ومردم به حقیقت امر آن پی خواهند برد.در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، کار مؤمنان را اصلاح می‌کند: «وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ» (محمّد، 2.)

«إِنَّ اَللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ اَلْمُفْسِدِينَ(81)» الله متعال عمل انسانی را که در تلاش فساد است اصلاح نمی‌کند.

قبل از همه باید گفت که: ساحر، مفسد است و سحر فساد. پس باید با آن مقابله کرد و حق تعالی کار کسانی را که در زمین به ویرانگری، گردنکشی و تجاوز کوشایند، به سامان نمی آورد بلکه نیرنگ شان را در گمراهی و عمل‌شان را به بی‌سرانجامی و تباهی کشانده و برای‌شان فاجعه بار می‌گرداند.

آنگاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و میفرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴿٨٢﴾

و الله حق را به وعده خویش تحقق مي‌بخشد هر چند مجرمان اکراه داشته باشند.(٨٢)
تحقّق بخشیدن و پیروز ساختن حقّ، از وعده‌ها و سنّت‌های الهی است.

تفسیر :

طوریکه میفرماید: «وَ يُحِقُّ اَللَّهُ اَلْحَقَّ بِكَلِماتِهِ»: والله متعال با کلمات تکوینی قدری، (فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمان‌ها و عصاهایشان را فرو بلعد) و همچنان با اوامر شرعی خود حق را نصرت داده، جایگاه آن را برتر می‌گرداند و انجام کار را به نفع حق و زیان باطل قرار می دهد.

«وَلَوْ كَرِهَ اَلْمُجْرِمُونَ(82)»: هر چند کافران تبهکار اهل بغی و فساد و کج و عناد را خوش نیاید؛ زیرا الله متعال بر کارش غالب است.

باید یاد آور شد که: خواستِ مستکبران و مجرمان در جلوگیری از پیروزی حقّ، بی‌تأثیر است.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴿۸۳﴾

(در آغاز) هیچکس به موسي ايمان نياورد مگر گروهي از فرزندانی ازبنی اسرائیل (آن هم) با ترس از فرعون و سران قوم او كه مبادا آنان را در فتنه اندازند (و از دین برگردانند). چون فرعون در زمين طغيان كرده بود و از زمره تجاوزكاران بود.(۸۳)

تفسیر :

در قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی آمده است: «آمَنَ بِهِ»، در برخی از آیه آمده است: «آمَنَ مَعَهُ»: و در برخی از آیات متبرکه آمده است: «فَآمَنَ لَهُ»: هر کدام از این کلمات دارای خصوصیات ومعانی خاصی خویش می باشد. «آمَنَ بِهِ»: به معنای ایمان و «فَآمَنَ لَهُ»: به معنای تسلیم است. طوریکه در این آیۀ مبارکه آمده است: «فَما آمَنَ لِمُوسى إِلاّ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» با وجود مشاهدهی آن همه آیات و دلایل، جز تعدادی کم از اولاد بنی اسرائیل کسی به موسی ایمان نیاوردند و داخل دین او نشدند. باید گفت که: با در نظر داشت نظام ظالمانه خَفَقان، اِختناق و نظام شکنجهگر فرعونی نتوانست جلوی اِیمان درونی یک تعداد انسانها را بگیرد.

و به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعون بودند.

یعنی جز شماری اندک از قوم و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی علیه السلام اِیمان نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان میداشت و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی.

امام مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از اولاد کسانی که موسی به نزد آنان اعزام شده بود و در طول زمان پدران خود را از دست داده بودند.(امام جلال الدین گفته است: جمعی از آل فرعون به موسی ایمان آوردند، و آنچه ما یادآور شدهایم نظر طبری و جمهور میباشد و أرجح همان است.).

«عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِى اَلْأَرْضِ»: زیرا از خشم و عذاب فرعون و اطرافیانش بیمناک و سخت نگران آن بودند که ایشان را با ابزار عذاب از راه صواب باز دارد.

«وَإِنَّهُ لَمِنَ اَلْمُسْرِفِينَ(83)»: در حقیقت فرعون ستمگری سرکش، متکبری برتری جوی و در ظلم و عناد و بغی و فساد از حدّ تجاوزگر بود.

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ﴿۸۴﴾

موسی (برای دلداری و تشجیع مؤمنان) گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به الله ایمان دارید بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کردهاید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**إِن كُنتُمْ...**»: برخی دو چیز را به دو شرط تعلیق کردهاند و معنی آیه همان است که در فوق بیان شد. برخی هم تعلیق یک چیز را به دو شرط جائز دانستهاند و معنی چنین میشود: اگر خود را تسلیم الله کردهاید و اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، بر او توکل کنید. «**مُسْلِمِينَ**»: فرمانبرداران. تسلیمکنندگان خود به الله. (**تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»**

تفسیر :

«وَ قالَ مُوسى يا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ»:

وقتی موسی دید که قومش از فرعون در هراسند، موسی به قومش گفت: ای قوم من! اگر به الله متعال ایمان آورده و مرا تصدیق کردید.
«فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ(84)»: باید گفت که ایمان، از توکّل جدا نیست. وتسلیم شدن در برابر رضای الهی، بالاتر از ایمان است. طوریکه درآیة مبارکه میفرماید: فقط به الله متعال متکی باشید وبه نصرتش مطمئن باشید و فقط برذات پروردگار توکل کنید وخود رابه او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به‌هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿٨٥﴾

پس گفتند: ما فقط بر الله توکل کردیم. پروردگارا! ما را فتنه برای قوم ظالم مگردان. (٨٥)

تفسیر:

«فَقالُوا عَلَى اَللّهِ تَوَكَّلْنا»: قوم موسی به وی گفتند: توکل و اعتماد و اطمینان خویش را تنها به پروردگار باعظمت سپرده و بر او توکل کرده‌ایم، او ما را بس است و نیکو کارسازی است.
به یادداشته باشید کسیکه به الله متعال توکّل کند، هم الله او را دوست می‌دارد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل‌عمران، 159) و هم او را تأمین می‌کند.
«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، 3) و چنین دعا کردند:
«رَبَّنا لاتَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ(85)»: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله مابفریبند، بدین‌گونه که به آنان بگویند: اگراین گروه برحق میبودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی شدیم که این گونه در بندشان کشیده و شکنجه شان کنیم.

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴿٨٦﴾

و ما را به رحمتت از (دست) گروه کافران رهائي بخش.(٨٦)

تفسير :

«و»: نیز بنی‌اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و به فضل و کرمت خودت ما را از حیله‌ی فرعون و یاران منکرش برهان.
این چنین اند مؤمنان که باخداترسی وامید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.
اِبتداء باید برای حفظ هویّت مکتبی خویش دعا کرد، «لاتَجْعَلْنا فِتْنَةً»: وسپس برای سلامتی شخصی. «نَجِّنا»: چون اگر ستمگران پیروز شوند، خطّ ظلم و کفر حاکم شده، مؤمنان تحقیر و مبتلا می شوند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴿٨٧﴾

و به موسي و برادرش(هارون) وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هایی در مصر ترتیب دهید وخانه‌هایتان را رو به قبله (و محل برگزاری نماز) قرار دهید، و نماز را بر پا کنید و به مؤ منان بشارت ده (که سرانجام پیروز مي‌شوند).(٨٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«تَبَوَّءَا»: انتخاب کنید. مأوی بسازید. «قِبْلَةً»: مقابل یکدیگر و نزدیک به هم. قبله نماز که مراد مصلّی و محلّ برگزاری نماز است.
تفسیر:
«وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً»: به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی به منظور اقامت نماز و عبادت بسازید و انتخاب کنید.
«وَاِجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً»: و در آن خانه‌ها محراب‌هایی برای نماز در هنگام ترس از فرعون بسازید بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است و خانه‌هایتان را نمازخانه قرار دهید. (بر طبق یکی از اقوال یعنی خانه‌ها را رو به قبله بسازید.) که درموقع بیم و هراس در آن نماز بخوانید.
ابن عباس(رض) گفته است: آنها در هراس بودند، پس به آنها امر شد که در منازل نماز بخوانند. (تفسیر طبری ۱۵۴/۱۱.)
«قِبْلَةً»: هم به معنای مقابل و رو بروی هم است و هم به معنای جهت کعبه، یعنی خانه‌سازی روبه قبله. شاید معنای این آیه چنین باشد که تا قدرت فرعون باقی است و تصمیم بر نابودی شما دارد، شما مراسم عبادی را در خانه‌هایتان برقرار سازید.
یعنی به گونه‌ای خانه بسازیم که انجام مراسم مذهبی و اقامه‌ی نماز در آن عملی باشد.
«وَأَقِيمُوا اَلصَّلاةَ»: و بر نمازهای فرض پایبند بوده و به علت ترس از گرفتاری به دست بیدادگران نمازها را ترک نکنید. بناءً پنهان سازی عبادت در هنگام خطر، أمری جایز و مباح است. «وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ(87)»: و ای موسی! مطیعان پروردگار و مخلصان دینش را که کار خود را بدو سپرده‌اند؛ به نصرت، تمکین، پیشوایی در دین و رضای ربّ‌العالمین بشارت ده.
خوانندگان گرامی !
قوم بنی اسرائیل که عامل به دین موسی بودند همه طبق عادات عمومی نمازها را تنها در صومعه ها (عبادتگاهای خویش ادا میکردند و حکم أمم گذشته هم همین بود که نماز آنها در خانه های شان ادا نمی شد و این تسهیل تنها به امت محمدیه اعطا گردید که هر جا و هرکجا که بخواهند می توانند، نماز بخوانند.
در حدیثی از صحیح مسلم آمده که رسول کریم صلی الله علیه وسلم از شش خصوصیت خویش یکی این را نیز فرمود که تمام روی زمین برای من چون مسجد قرار داده شده است. نماز خواندن بر هر نقطه آن، قابل اداست. این امر جداگانه ای است که ادا کردن فرایض با جماعت در مساجد «سنت مؤکده» قرار داده شده است و ادای نوافل در خانه ها افضل است. و عمل رسول کریم بر این بود که در مسجد تنها نماز فرض میخواند و سنن و نوافل را در خانه اداء می کرد. اما بنی اسرائیل طبق مذهب خویش موظف بودند که نماز را تنها در عبادتخانه های خویش ادا نمایند و فرعون که انواع و اقسام مظالم را بر آنها روا می داشت با مشاهده آن، عبادتخانه آنها را منهدم کرد تا نتوانند مطابق مذهب خویش نماز بخوانند. بنابر این حق تعالی به هر دو پیامبر بنی اسرائیل حضرت موسی و هارون غیر دستور داد که در این آیه ذکر شده است که برای بنی اسرائیل در مصر خانه های جدیدی ساخته شود و روی آنها به سوی قبله قرار گیرد تا بتوانند در خانه‌های مسکونی

نمازشان را ادا کنند.
از این معلوم شد که در امم گذشته اگر چه حکم عمومی این بود که نمازها تنها در عبادت خانه ها ادا گردند، اما به سبب این حادثه بخصوص به بنی اسرائیل موقتاً اجازه رسید که در خانه هایشان نماز بخوانند و روی خانه های خویش را به سوی قبله متوجه سازند. و این را هم می توان گفت که در این وقت اضطراری به آنان اجازه رسید که در خانه های مخصوص خود که روی آنها به سوی قبله متوجه شده به ادای نماز بپردازند. همانگونه که پیشتر اشاره شد، در آن وقت در همه جا و همه خانه ها، مجاز به ادای نماز نبودند. در حالی که جهت سهولت کار به امت محمدی این امکان داده شد که در هر شهر، جنگل، کوه، دشت و بلاخره هر جا نمازشان را ادا کنند. [روح المعانی] در اینجا این نکته هم قابل توجه است که در این آیه که به بنی اسرائیل دستور رسیده که به سمت قبله روی بگردانند مراد از آن کدام قبله است؟ آیا منظور کعبه است یا بیت المقدس؟ حضرت عبدالله بن عباس میفرماید که: مراد از آن کعبه است. چرا که کعبه قبله حضرت موسی علیه‌السلام و قوم او بوده است. [قرطبی و روح المعانی]
بلکه بعضی از علما فرموده اند که قبله همه انبیا علیهم السلام در اصل کعبه بوده است درحدیثی آمده که یهود درنماز روی به سمت صخره بیت المقدس می آوردند. در حالیکه این عمل منحصر به مقطع زمانی خاصی بوده چون حضرت موسی علیه‌السلام مصر را گذاشته عازم بیت المقدس شد و این با آن منافات ندارد که به وقت سکونت در مصر قبله او بیت الله باشد.
در این آیه این هم ثابت شد که استقبال قبله برای نماز در زمان انبیای سابقین هم شرط بوده است. هم چنین شرط طهارت و سترعورت در شرایع همه انبیاء علیهم السلام از روایات معتبر ثابت است.
هدف از ساختن خانه ها به سوی قبله این بود که در آنها نماز ادا گردد. لذا بعد از آن دستور «أقيموا الصلوة» داده چنین ارشاد شد که اگر فرعون از ادای نماز در عبادتگاهها جلوگیری می کند از ممانعت آن نماز ساقط نمی شود و باید در خانه هایتان نماز بخوانید.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴿٨٨﴾

موسی گفت پروردگارا تو فرعون و شراف قومش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که (بندگانت را) از راه تو گمراه مي‌سازند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت (و سنگین) ساز، تا عذاب دردناك را نبینند ایمان نیاورند.(٨٨)
تفسیر :
«وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّکَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوالاً فِى اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا»:
موسی به‌بارگاه پروردگارش دعا کرد وگفت: پروردگارا! تو فرعون و اشراف قوم اش زینت و جمالی از متاع دنیا و اسباب و اثاث و سهم وافری از ثروت و مال دنیا عطا کرده‌ای، اما آنان به تو ایمان نیاورده و از پیامبرت پیروی نکردند بلکه از نعمتت بر معصیت و بازداشتن از راهت مدد گرفتند.
ملاحظه میداریم که: مال و دارایی، نشانه‌ی محبوبیّت نزد پروردگار با عظمت نمی باشد.

«زِينَةً»-زینت: نام هر چیزی است که وسایل آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیله زیورات، فرش، سلاح و غیره.
«رَبَّنا» از جمله کلمات است که در دعا نقش مهمی دارد. بناءً این کلمه سه بار دراین آیه متبرکه تکرار شده است.
«رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِکَ»: لام برای تعقیب است؛ یعنی (این لام مانند لام فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا می باشد. در حدیث هم آمده است: «لدوا للموت و ابنوا للخراب» یعنی تا سرانجام با مرگ و ویرانی روبرو بشود.). تو آن همه مال فراوان به آنها عطا کرده‌ای و عاقبت کارشان این است که مردم را از دین گمراه میکنند و مانع میشوند که به طاعت تو گردن نهند و یگانگی تو را بپذیرند. یعنی اینکه طاغوت‌ها هم خود گمراهند، هم دیگران را به سوی گمراهی سوق میدهند.
همچنان قابل یادآوری است که: نفرین انبیا، نه بر اساس کینه‌ی ودشمنی شخصی بوده، بلکه به خاطر حفظ دین و امّت است.
«رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوالِهِمْ»: دعای شر بر آن است؛ یعنی بار خدایا! اموال آنها را نابود کن! و باید گفت که: سرمایه و مال نزد افراد ناصالح، سبب انحراف واغفال، وفقر نیز زمینه‌ی کفر میشود، «وَ اُشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ» قلب آنان را بسان سنگ در آور و بر آن مهر قسوت بزن که ایمان نیاورند.یعنی: آنها را سنگدل گردان وبر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، «وَاُشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ» «شد» استعاره از تغلیظ عقاب وکیفر وچند برابر شدن عذاب است. ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی به قلب آنان ایمان راه مده.
واقعیت همین است که: انسانهای سنگدل تازمانکه تا اجبار وقهر الهی را نبینند، حاضر نیستند تا برحقّ اِعتراف نمایند. طوریکه میفرماید: «فَلا يُؤْمِنُوا حَتّى يَرَوُا اَلْعَذابَ اَلْأَلِيمَ (88)» یعنی بار خدایا! توفیق ایمان را به آنان عطا مکن تا عذاب دردناک ببینند و به آن یقین حاصل کنند، یعنی: ایمان آنها با دیدن عذابت همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.
موسی علیه السلام به سبب شدت گمراهی آنان آنها را نفرین کرد و از طریق وحی می‌دانست که آنها هرگز ایمان نمی‌آورند. لذا آنها را نفرین کرد.
ابن عباس(رض) گفته است: موسی دعا می‌کرد و هارون «آمین» می‌گفت، از این رو دعا به آن دو نسبت داده شده است. (البحر ۱۸۷/۵.)
ابن کثیر فرموده است: نفرین و دعای موسی بر فرعون به جهت قهر و کینی بود که به خاطر دین پیدا کرده بود، همانطور که نوح قوم خود را دعا و نفرین کرد وگفت: «رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْكافِرِينَ دَيّاراً إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَکَ» از این رو همانطوریکه دعای نوح را اِجابت کرد، دعای موسی و برادرش، هارون را نیز اِجابت کرد. طوریکه میفرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴿۸۹﴾

(الله) گفت: دعاي شما قبول شد، پس (به راه راست) استقامت بخرج دهيد و از راه (و رسم) کساني که نمي‌دانند تبعيت نکنيد.(۸۹)

تفسیر :
در آیه‌ی قبل، نفرین موسی علیه السلام مطرح بود و در این آیه اجابت دعای موسی و

هارون علیهما السلام است. و بدون شک دعای انبیا مستجاب است طوریکه میفرماید:
«قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما» الله متعال به موسی و هارون گفت: دعای شما در مورد مجازات فرعون واشراف قومش را اجابت گفتم.
استجابت دعای موسی علیه السلام و هارون، نشانه‌ی صحّت و درستی درخواست‌های او درهلاکت فرعونیان است. و چنان بود که موسی دعا میکرد و هارون آمین می‌گفت از این رو دعا به هر دوی آن‌ها نسبت داده شد.
قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا، یعنی دعای هردو پذیرفته شد.علتش این استکه حضرت موسی دعا میکرد، حضرت هارون آمین میگفت. ازاین جا معلوم شد که آمین گفتن بر دعا نیز نوعی دعاست و چون طریقه مسنون دعا در قرآن به آهسته گفتن است؛ پس بهتر آن است که آمین گفتن هم با صدای آهسته شود.
«فَاسْتَقِيما» سپس حق تعالی به موسی و هارون گفت: در استقامت بر طاعت الله متعال و دعوت به سوی ایمان به وی استمرار دهید.حتی پس از قبولی دعا هم صبر و پشتکار لازم است.
رهبران الهی باید در برابر افکار جاهلانه، با صلابت و قاطع باشند، زیرا سستی نشانه‌ی جهل است طوریکه میفرماید: «وَلاتَتَّبِعانِّ سَبِيلَ اَلَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ(89)» راه جاهلان نادان را در استعجال عذاب و عدم اطمینان به وعده‌ی خدا پیش نگیرید. یعنی: از شریعت الله متعال منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. عمل نکنید و در سد نمودن راه و ترک عبودیتش به دشمنانش مشابهت نورزید.
علامه ألوسی در تفسیر «روح‌المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر ازحیث این‌که کفر است، کفر میباشد، اما رضا به کفر کافر نه از این حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود». (بنقل از تفسیر انوار القرآن).
طبری روایت کرده است که چهل سال بعد از این دعا الله متعال فرعون را غرق نمود. (تفسیر طبری ١٦١/١١.).

وَجاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرائِيلَ وَأَنا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿٩٠﴾

وبني اسرائیل را ازبحر (رود عظیم نیل) عبور دادیم، و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز به تعقیب آنها رفتند، تا هنگامي که غرقاب فرعون را احاطه کرد وگفت: یقین کردم که هیچ معبودی جزآن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست. و من هم اکنون از مسلمانانم.(٩٠)
تفسیر :
«وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»: خداوند متعال عبور از بحر را بر بنی‌اسرائیل آسان ساخت؛ در نتیجه از آن سالم و کامیاب بیرون وبه ساحل رسیدند.
«الْبَحْرَ»: مراد از «بحر»، در این آیه مبارکه همان رودنیل است. عبور از آن، به فرمان الهی بودکه به موسی علیه السلام فرمان داد که عصاي خویش را به رود نیل بزند، آب شکافته و خشك شد و موسی و همراهانش از آن عبور کردند.
«فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا»: پس فرعون و سربازانش از روی ظلم ناروا، تجاوزو مقابله وعداوت با الله و پیامبرش آنان را دنبال کردند، «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ»

«تاوقتیکه» فرعون «در شرف غرق شدن قرارگرفت» و موج بحر از همه سو بر وی احاطه کرد، وآب تا دهانش بالا آمد، و به هلاکت خود یقین پیدا کرد.
«قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ» در این موقع گفت: اقرار وتصدیق میکنم که جز الله معبودی به حق نیست وهمو پروردگار جهانیان است، خدایی که بنی اسرائیل به آن مقر و معترف می‌باشند.
در این موقع گفت: ایمان آوردم اقرار وتصدیق که هیچ معبودی بجز آن‌که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست، و اینک من از یکتا پرستان فرمان پذیر تسلیم شده هستم. بعد از اینکه فرعون و سربازنش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به بحر رسیدند و خواستند تا از همان راه از بحرعبور نمایند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرق‌شان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به الله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوای الوهیت باقی مانده بود «و»: گفت وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ(90) «من از مسلمانانم» یعنی من جزو افرادی هستم که خود را به خدا تسلیم کرده و در ایمان خود مخلصند. سبحان الله: قدرت‌های غیرالهی، تار عنکبوتی بیش نیستند و روزی تسلیم حق می‌شوند.
باید یادآور شد که: توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر وبی فایده است. چنانکه میفرماید: «وَ لَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» (نساء، 18.) توبه‌ی خلافکارانی که در اثنای نزع روح توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست.
ابن عباس گفته است: (طبری ۱۶۳/۱۱) منظور از اِدراک رحمت، نجات یافتن از غرق شدن است، همان‌طور که فرعون در طلب آن بود.
ابو سعود این را فرموده است. جبرئیل کمی گیل را در دهان فرعون گذاشت تا مشمول رحمت خدا نشود.
امام فخر رازی در تفسیر خویش نگاشته است: فرعون سه بار ایمان آورد: اول گفت: آمَنْتُ، دوم گفت: لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ، سوم گفت: وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ پس علت عدم قبول اِیمانش چه بود؟ در جواب گفته شده است: تا وقت نزول عذاب اِیمان نیاورد و در چنین حالتی اِیمان مقبول نیست؛ چون حالت اِضطرار و ناچاری است که در آن نه توبه قبول میشود و نه ایمان. خدا فرموده است: «فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا...» (تفسیر رازی ۱۵۴/۱۷).

آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴿۹۱﴾

[به اوگفته شد:] اکنون [که به نابودی خود یقین داری و زمان بازگشت به الله سپری شده ایمان می آوری؟!] درحالیکه پیش ازاین عصیان می ورزیدی و ازمفسدان بودی؟(۹۱)
تفسیر :
ای فرعون! اکنون ایمان می‌آوری، در لحظاتیکه در کمینگاه هلاک دست و پا می زنی، از زندگی ناامید گشته‌ای تسلیم شده‌ای درحالیکه قبل از این تکذیب پیشه کرده از اطاعت خدا سر باز زدی. و با موسی جنگیدی، در زمین فساد بر پا کرده و از راه الله باز داشتی؟ بدانکه توبه در ساعت مرگ از تو پذیرفتنی نیست؛ زیرا فرصت از دست رفته، دروازه بسته شده و وعدۀ حق تعالی در گرفتاری و عذابت تحقق یافته است. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

از فحوای آیة مبارکه «آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٩١» از اینجا ثابت شد که ایمان آوردن آن هم در لحظه مرگ، قابل قبول نمی باشد؛ چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: الله تعالی توبه بنده اش را می پذیرد تا وقتی که زمان غرغرة موت نرسیده باشد. [ترمذی].

مراد از غرغرة موت، هنگامی است که فرشته برای نزع روح حاضر می شود. لذا در آن وقت هیچ عملی قابل قبول نیست؛ نه ایمان و نه کفر. پس کسی که در این وقت اِیمان بیاورد به او مؤمن اطلاق نمی گردد و در تجهیز و تکفین او مانند مسلمانان عمل نمی شود؛ چنان که در این جا واقعه فرعون ثابت میگردد که بالاجماع مرگ فرعون با کفر أنجامیده است. و از نصوص قرآن هم این موضوع روشن میگردد و کسی که این نوع اِیمان فرعون را معتبر دانسته یا باید قول او را تأویل کرد یا به آن اشتباه گفت.[روح]

هم چنین اگر خدای نخواسته در چنین حالتی (نَزع روح) از زبان کسی کلمة کفر آمیزی خارج هم شود، به او کافر هم گفته نمی شود. بلکه بر جنازة او نماز خوانده میشود ومانند مسلمانان تجهیز وتکفین میگردد. چنان که از أحوال بعضی از أولیاء الله تأیید میگردد که کلمه ای که از زبانشان خارج شده، مردم آن را کفر دانسته و پریشان شده اند که او به هوش آمده و مطلب خود را بیان کرده، همه مطمئن شده اند که آن عین کلمة ایمان بوده است.

خلاصه این که هنگامی که روح، نزع شود آن نوع کلمات در شمار زندگی دنیا به شمار نمی آیند. و هیچ چیزی در آن وقت شرعاً معتبر نیست.

حال آن که قبل از آن، همه أعمال معتبراند. أما مشاهده کنندگان در این، باید اِحتیاط لازم را معمول دارند چرا که فهمیدن چنین حالتی، بس دشوار است که آیا این وقت همان نزع روح و غرغرة موت است یا قبل از آن. (بنقل از تفسیر معارف القران)

توبة فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطرقبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اِضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانیکه فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمی بود، بناءً توبه وپشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین وگناهکاران وگمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

طوریکه در آیة (90 یونس) خواندیم: «حَتّی أذا أدْرَكَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أنَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُواِسْرائِيلَ وَ أنا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون راگرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسیکه بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم».

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبلُ وَ كُنْتَ مِنْ الْمُفْسِدِينَ؛ 91» (یونس) اکنون ایمان می‌آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرارداشتی؟!»

خوانندۀ محترم !

این حکم مختص فرعون نیست بلکه یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم میفرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ

يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ»؛ برای کسانی که کارهای سؤ انجام دهند و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسأ: آیة ۱۸).

البته این آیه با مفاهیم آیات که میگوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته میشود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴿۹۲﴾

پس امروز تو را با جسدت (جسد بی‌جانت) را از آب نجات مي دهيم تا عبرتي براي آيندگان باشي، و یقیناً بسیاری از مردم از نشانه‌های (قدرت) ما غافل‌اند.(۹۲)

تفسیر :

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ»: امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از دریا بیرون می أندازیم وآنرا نجات میدهیم، پس امروز جنازه و لاشه‌ی تو را از بحر بیرون می‌اندازیم و آن را نجات می دهیم، «لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً» و برای جباران و فرعون‌ها مایه‌ی پند و درس عبرتی شوی، وکذب وبهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت أعلی شد، بدانند و در نتیجة از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان بپرهیزند، تا مانند تو راه طغیان و گردنکشی را پیش نگیرند. به راستی که در مصیبت‌های گروهی برای مردمانی دیگر فوایدی است.

ابن عباس(رض) گفته است: بعضی از بنی اسرائیل در مورد مرگ فرعون شک داشتند، خدا به بحر فرمان داد تاجسد او را سالم و بدون جان به ساحل آورد تا از مرگش یقین حاصل کنند. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۰۶.).

همچنان مفسران گفته‌اند: از این رو بدن فرعون را بعد از غرق شدن نجات داد که جمعی به خدائیش معتقد بودند و گمان می‌کردند چنان شخصی را مرگ نیست، لذا الله متعال خواست آن جماعت و مردم، پستی و خِفَت و خواری او را مشاهده کنند تا از مرگش یقین حاصل نمایند، و دریابند آن که تا دیروز در نهایت بزرگی و عظمت بود، سرأنجامش به پستی وخواری گراییده است. تا برای خلق خدا پند وعبرت گردد واهل طغیان و گردنکشی را باز دارد.

«وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ(92)»: وبسیاری از بندگان از أدلّه و حُجّت‌های الله متعال غافل‌اند، در آنها تدبر نکرده، از آنها فهم و شناختی نمی‌اندوزند؛ و از تأريخ وحوادث گذشته، درس عبرت نمیگیرند، بلکه از برابر آن اِعراض کنان می‌گذرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿۹۳﴾

به راستی ما بنی اسرائیل را در جایگاهی [خوش آب و هوا و منطقه ای سرشار از نعمت ها] جای دادیم وبه آنان از أنواع روزی های پاکیزه، روزی بخشیدیم [ولی آنان در نبوّت موسی و در دین الله روی به اختلاف آوردند]؛ و اِختلاف نکردند مگر پس از آنکه دانش [به حقایق و معارف] برای آنان آمد؛ یقیناً پروردگارت روز قیامت میان آنان در باره آنچه در آن اِختلاف میکردند، فیصله خواهد کرد.(۹۳)

تفسیر:
«وَلَقَدْ بَوَّأْنا بَنِی إِسْرائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ»: بعد از نابود کردن دشمنان بنی اسرائیل، خداوند متعال برای بنی‌اسرائیل منزل‌هایی مبارک و نیکو برگذیده ایشان را در سرزمین خرم در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم.
«صِدْقٍ» کلمه‌ی «صدق» در فرهنگ قرآن، گاه در پی کلماتی می‌آید و مفهومِ شایسته، خوب ومناسب را میرساند، مانند: «قَدَمَ صِدْقٍ» (یونس، 2.)، «مُدْخَلَ صِدْقٍ»، «مُخْرَجَ صِدْقٍ» (اسراء، 80.) «لِسانَ صِدْقٍ» (مریم، 50.)، «وَعْدَ الصِّدْقِ» (احقاف، 16.)، «مَقْعَدِ صِدْقٍ» (قمر، 55.) و «مُبَوَّأَ صِدْقٍ». یعنی صدق و مطابق با واقع بودن، برای همه چیز ارزش است. مکان صدق یعنی آنچه واقعاً جایگاهِ درست است، آنگونه که باید باشد. مسکن بنی اِسرائیل هم دارای تمام شرایط زندگی بود و هم بسیار حاصل خیز که جمله‌ی «رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» بیانگر آن است.
«وَرَزَقْناهُمْ مِنَ اَلطَّیِّباتِ» «وازچیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی وخوردنی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع، را روزی بخشید؛ به این ترتیب مسکن خوب، غذای خوب و امنیت خوب همراه با نصرت و اقتدار برای‌شان فراهم شد.
«فَمَا اِخْتَلَفُوا حَتّی جاءَهُمُ اَلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (93)» «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دین‌شان و درآن به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آنکه بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آنکه علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آنکه تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اِختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم یعنی قرآن به آنان آمد، آنگاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن اِیمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان درباره آنچه بر سر آن اِختلاف می‌کردند» از اُمور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به‌حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد. («تفسیر انوار القرآن»
مفسرطبری گفته است: بنی اسرائیل قبل از مبعث حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در مورد نبوتش اِجماع و وحدت نظر داشتند، وقتی محمد صلی الله علیه وسلم آمد و او را شناختند، آنگاه بعضی از آنان به او کافر وبعضی ایمان آوردند و او را تصدیق کردند، و اختلافشان چنین بود. (طبری ۱۶۷/۱۱).

خوانندگان گرامی!
درآیات متبرکه(94 الی 97) بحثی درتأیيند راستگویی قرآن، بعمل‌آمده است.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴿۹۴﴾

تشریح لغات و اصطلاحات:
«**فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ...**»: مخاطب رسول اکرم است و مراد غیر او است (ملاحظه شود سوره یونس / 104) همان‌گونه که عرب‌ها میگویند: «**إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يا جارَةُ**».
«**أَلَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتابَ**»: مراد أهل کتاب است. «**الْكِتَابَ**»: مراد جنس کتاب است وشامل

تورات و انجیل هم میگردد. «**الْحَقُّ**»: آیات راستین قرآن. «**الْمُمْتَرِينَ**»: متردّدان. گمان برندگان. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)
تفسیر :
و [به فرض محال] اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردیدهستی، از آنان که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خوانند بپرس [کتابی که نزول قرآن را از سوی خدا خبر داده] تا روشن شود که حق از سوی پروردگارت به سوی تو آمده؛ بنابراین از شک کنندگان مباش. (البته او در چیزي که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت، این درسي بود براي مردم).(۹۴)
مرحوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفواة التفاسیر می نویسد: «فَإِنْ كُنْتَ فِی شَکٍّ مِمّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ» این نکته فرضیه است؛ یعنی اگر فرضاً شک داشتی بپرس. ابن عباس(رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم هرگز شک نکرد و نپرسید.
و مفسر زمخشری میفرماید: این گفته مبتنی بر فرض و تمثیل است و میفرماید: اگر مثلاً شک پیش آمد و شیطان امری را به تو وسوسه کرد از علمای اهل کتاب بپرس. و در بین گفتهی وَإِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ که شک را ثابت می‌کند و گفتهی.
«فَإِنْ كُنْتَ فِی شَکٍّ»: که به معنی فرض و تمثیل می‌باشد، فرق و تفاوتی عظیم موجود است. (تفسیرکشاف ۳۷۰/۲.) و برخی دیگری از مفسران می نویسند: خطاب به پیامبر است و منظور دیگران می‌باشند.
«فَسْئَلِ اَلَّذِينَ يَقْرَؤُنَ اَلْكِتابَ مِنْ قَبْلِکَ» از اهل کتاب که با تورات و انجیل آشنایی کامل دارند بپرس همان‌طور که برایتان بازگو کردیم چنان امری در نزد آنان محقق است.
منظور دفع شک از قصه‌های قرآن است. «لَقَدْ جاءَکَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ» ای محمد! بیان حق و خبر صادق که هیچ شک و شبههای بر آن عارض نیست برایت آمده است. «فَلا تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِينَ(94)» از جمله افراد شکاک و با گمان مباش.
مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیة مبارکه می نویسد: و اگر از آنچه به‌سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی، خطاب برای هر شنونده یا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خوانند، بپرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوتت ایمان آورده‌اند همچون عبدالله بن سلام (رض) بپرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق الله متعال است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعاً حق از جانب پروردگارت به‌سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل‌پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آورندگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.
از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما خبررسیده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بی‌درنگ پس از نزول این آیه مبارکه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «ازاهل‌کتاب» سؤال می نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک آورندگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به‌کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در این مورد شکی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو

به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.
ابوالليث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند متعال خود به این أمر داناتر است که نه آن حضرت صلی الله علیه وسلم شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی علیه السلام فرمود: «آیا توبه مردم گفتی که من و مادرم را معبود خویش بگیرید؟» «مائده/116» در حالی‌که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفته‌ام».
صاحب تفسیر «المنیر» میگوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابر این، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن شکی داشته‌اند».
تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب میکنند در حالیکه غیر او را اراده دارند چنان‌که میگویند: «اياك أعني و اسمعى يا جاريه». «هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».
یادآور می شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد. (بنقل تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی).

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿٩٥﴾

و هرگز از جمله کسانی مباش که آیات الهی را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی شد.(۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَكُونَنَّ»: حتماً مباش. مراد پیروان پیغمبر است. «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ ٱللَّهِ»: ای پیامبر! جزو کسانی مباش که حجّت های منزلّۀ الهی را تکذیب و دروغ شمار یده‌اند. فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ(95): تا از زمره‌ی زیانمندان دنیا و آخرت نشوی.
این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر صلی الله علیه وسلم و امتشان بر راه حق و قطع طمع های باطل پرستان است. (بنقل از تفسیر أنوار القرآن).
تفسیر :
شیخ بیضاوی گفته است: این از باب تحریک و تهییج و تثبیت پیامبر و قطع امید مشرکین (تفسیر بیضاوی ص ۲۴۵)
قرطبی گفته است: در هر دو آیه مورد خطاب پیامبر و منظور دیگری است. (تفسیر قرطبی ۳۸۳/۸.).

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٩٦﴾

مسلماً کسانیکه حکم پروردگارت بر آنها ثابت شده است (که بر کفر از دنیا می‌روند)، ایمان نمی‌آورند. (۹۶)

قبل از همه باید گفت: با توجّه به جملهی «حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ»: در آيهی 97 و جملهی «كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ»: در آية 98، مراد از «كَلِمَتُ رَبِّكَ»، قهر الهی میباشد.
طوريكه درآية مباركه آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ٩٦»
در حقيقت كسانی كه قضای الهی بر طردشان از رحمت وی سبقت گرفته و او در نظام قضا و قَدَرش، شقاوت‌شان را نوشته است هرگز به آيات وی و به پيامبرانش ايمان نمی‌آورند؛ نه اورا پرستش میكنند و نه به يكتايی‌اش ميخوانند تا آنكه سرانجام فيصلۀ الهی در موردشان تحقّق يافته و گرفتار عذاب شوند.

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴿٩٧﴾

هر چند تمام آيات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد، (بازهم ايمان نمی‌آورند) تا زمانی كه عذاب اليم (دردناك) را ببينند (چرا كه قلوبشان را تاريكی گناه فرا گرفته و راهی به روشنائی بر آنها نيست!).(٩٧)

تفسير :

«هر چند هرگونه آيتی برای شان بيايد» از آيات تكوينی و تنزيلی خداوند تعالی زيرا آيات (نشانه‌ها و معجزات) هيچ سودی به حال آنان نمی‌كند «تا وقتی كه عذاب دردناك را ببينند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است كه ايمان می آورند چنان‌كه فرعون ايمان آورد ولی اين ايمان، نه فايده‌ای به حالش داشت و نه نجات بخش او بود. طوريكه در حديث شريف آمده است: «همانا خدای متعال توبه بنده را تا آنگاه كه او در غرغره جان‌كندن نباشد می‌پذيرد». حالت غرغره، حالت مرگ است كه انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.
متكبرين زمانيكه قهر وعذاب الهی را با چشم خود ببينند، از وحشت و اضطراب ايمان می‌آورند، ولی هيچ فايده ای به حال شان نمی رسد.

خوانندگان گرامی !

در آيات متبركه (98 الی 103) بحث در باره قصه ی يونس و قومش، انذار و بشارت اورا بيان ميدارد:

قصه حضرت يونس عليه السلام و قومش:

طوريكه درآيات متذكر بيان يافت كه تعدادی از انسانها بادرنظرداشت اينكه تمام نشانه های وجودی و عقلی و عملی را دريابند وآنرا به چشم سر هم مشاهده نمايند حاضر نيستند كه ايمان بياورند، ولی زمانيكه عذاب را مشاهده نمايند از اينكه فرصت را از دست داده اند، طوريكه گفتيم ايمان آوردن ايشان بی اثر است. اما در آيات كه ذيلاً (98 الی 103) می ايد به سودمند بودن ايمان قوم يونس، پس از كفر و نافرمانی اشاره ميكند و ميگويد: چون ميدان عمل و زمان جبران داشتند، ايمانشان پذيرفته شد و اين كه: اراده و حكمت الهی به كردارانسان تعلق می گيرد و بايد انسان هوشيار وعقلمند، خير و شر را از هم بازشناسد و با ديده‌ی حقيقت بين بنگرد؛ چون كه دين با خرد و درايت و اختيار نيكو، مساعد است. (به نقل از تفسير فرقان شيخ بها الدين حسينی).

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴿٩٨﴾

چرا هيچ يك از شهرها و آباديها ايمان نياوردند كه ايمانشان به آنان نفعی برساند مگر قوم يونس كه چون ايمان آوردند عذاب رسواگر را در زندگی دنيا از آنان برطرف نموديم و آنان را تا مدتی معيني (پايان زندگي و اجلشان) آنها را بهره مند ساختيم.(٩٨)

تفسیر :
داستان قوم یونس علیه السلام سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی علیهما السلام میباشد.
یونس بن متی علیه السلام پیامبر قوم بنی اسرائیل در شهر نینوا،زندگی میکرد، بحث حضرت یونس علیه السلام در چهار سوره‌ی (نساء، أنعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره‌ی أنبیاء با لقب ذی النون و در سوره‌ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده است. «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَضِبا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقدِرَ عَلَيهِ» [الأنبياء: 87]. (یاد کن یونس ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم.
«فَاصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الحُوتِ إِذ نَادَى وَهُوَ مَكظُوم٤٨» [القلم: 48]. (در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه خدا را به فریاد خواند.
پس در مجموع 6 بار در قرآن بحث از یونس علیه السلام بعمل آمده است که چهار بار با ذکر اسم و دو بار با ذکر لقب و وصف آن میباشد.
قابل یادآوری است که در این سوره، تأریخ حضرت نوح و موسی علیهم السلام به تفصیل به بیان گرفته شده است، ولی داستان توبه‌ی قوم یونس در نصف آیه و با اشاره آمده است، ولی نام این سوره را به سوره یونس مسمی نموده است، شاید به خاطر حسّاسیّت و اهمیّت کار قوم یونس باشد که در آخرین لحظه‌ها توبه کردند و خداوند توبه‌ی آنان را نیز پذیرفت.
«فَلَوْ لاكانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها إِلاّ قَوْمَ يُونُسَ»:
«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن‌گاه که عذاب را می‌بینند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟
«إِلاّ قَوْمَ يُونُسَ»: مگر قوم یونس، که ایمانشان به عنوان یک استثنا در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاک شان ساختیم، نبودند که ایمانی به هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند، چنان ایمانی که برای الله متعال خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان‌که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس.
از فحوای آیة مبارکه به این درس عالی دست می یابیم که: انسانها زمانیکه اراده کنند میتوانند حتی در آخرین پله سقوط خود را از مصیبت نجات دهند که بهترین مثال آن قوم یونس.

خوانندۀ محترم!

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت مردم به دست خودشان است. و واقعیت هم همین است که: ایمان و توبه‌ی به موقع، عذاب اِلهی را برطرف میسازد «لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنا» (از میان تمام أقوام تکذیب کننده‌ی گذشته، تنها قوم یونس بود که به موقع حاضر به توبه شدند و ایمان آوردند) واقعیت همین است که: رمز خوشبختی وسعادت انسان‌ها در دنیا نیز ایمان است.
طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: «لَمّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ اَلْخِزْيِ فِي اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلي حِينٍ (98)» «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس علیه السلام نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن

را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.
ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آن‌ها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان اِلقا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و اطفال شان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و دارای خوف وحراس بود خداوند متعال به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بربالای سرآنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد.
(بنقل از کتاب پیغمبری وپیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی) همچنان قتاده در تفسیر آیۀ مبارکه می نویسد: «حالتی که برای قوم یونس علیه السلام روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند بجز ایمان قوم یونس علیه السلام سودمند واقع نگردید بنابراین، الله متعال قوم یونس علیه السلام را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، اِستثناء کرد.
قتاده (ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتادة بن دعامة (۶۱ - ۱۱۷ق)، ازجمله تابعین ویکی از علمای معروف فقه در بصره بود) اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس علیه السلام در نینوی از سرزمین موصل زندگی بسر می بردند، پس چون پیامبرشان را گم کردند زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب برآنان بود دراین هنگام، خداوند متعال گرایش به توبه را در دل‌هایشان افگند پس پوشاک‌های زیر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل شبانه روز در این حالت به‌سوی الله متعال بانگ ناله وتضرع سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پرکرده بود پس چون الله متعال صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه وندامت راستین‌شان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آنکه عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود.
این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد».(طبری ۱۷۱/۱۱).
سبحان الله ملاحظه کردیم که: دعا و نیایش، که از طی قلب طوری صادقانه و راستین از دل بیرون شود و توبه وندامت راستین از اعمال گذشته بوجود آید، این دعا وتوبه هم بلا را رفع می‌کند، هم کامیابی را به بار می آورد.

دعوت یوُنس علیه السلام :

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: خداوند متعال یونس علیه السلام را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آنها رواج پیدا کرده بود. بتی را پرستش می‌کردند که «عشتار» نام داشت.
حضرت یونس علیه السلام از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت‌ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند.

مطابق روایات سیرت نویسان: یونس علیه السلام در حدود، سی و سه سال قوم خویش را به خدا پرستی و دست برداشتن از گناه دعوت کرد، جز دو نفر کسی به او ایمان نیاورد، یکی آن به نام روبیل و دیگری به نام تنوخا.
روبیل از خانواده ای بزرگ و دارای علم و حکمت بود و با یونس علیه السلام سابقه دوستی داشت، تنوخا مردی بود عابد و زاهد، و کارش تهیّه هیزم و فروش آن بود.
یونس علیه السلام از دعوت خویش چیزی زیادی بدست نیاورد، در نهایت؛ به درگاه الهی ازدست قوم نینوا شکایت کرد، عرضه داشت: سی و سه سال است این مردم را به توحید و عبادت و کناره گیری از گناه دعوت می کنم و از خشم و عذابت می ترسانم ولی بجز از سرکشی، تکذیب و بغاوت جواب دیگری نمی شنوم. آنان به من به چشم حقارت می بینند، و به کشتن تهدیدم می کنند. پروردگارا! آنان را دچار عذاب کن که دیگر قابل هدایت نیستند.
چون نافرمانی و سرکشی قوم به درازا کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را میرساند آنجا که میفرماید: «وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧» [الأنبياء: 87]. (یادکن یونس را ملقب به) ذاالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام.)
او خشمگین از میان قومش بیرون رفت، از قومش خشمگین بود نه از خداوند، چون خشمگینی ازخداوند معصیت است وباعصمت أنبیاء منافات وتضاد دارد.
ابن مسعود(رض) وامام مجاهد وگروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است الله متعال توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند. و همه مردم پیر وجوان أطفال تضرع کنان از شهر خارج شدند.

بخشش قوم یونس و مجازات فرعون :

در مورد اینکه چرا قوم یونس که در آخرین لحظات ایمان آورد مورد بخشش قرار گرفت ولی فرعون مورد مجازات قرار گفت و غرق شد.
باید گفت که توبه: مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست و شخص و اشخاص معینی را شامل نمیشود و هکذا زمان و مخصوصی و محدودی ندارد.
یگانه استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن عظیم الشأن بدان اشاره بعمل آمده است اینست که اگرانسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ (نزع روح) قرار گرفته و مقدمات اِنتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسیده باشد پذیرفته نمی شود و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند توبه او اضطراری است نه اختیاری و توام با میل و رغبت.
طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیة 18/ سوره نساء) میفرماید: «وَ لَيۡسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ

كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً 18» (و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تاوقتی که مرگ یکی از آنان فرارسد، آنگاه میگوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناك مهيّا كردهایم.
بناءً در می یابیم که توبه در حال اختیار و آزادی دارای ارزش است، نه در حال اضطرار یا مواجهه شدن با خطر. در ضمن قابل یادآوری است که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان زئیل می سازد، طوریکه کلمهی «يَعْمَلُونَ» نشانه استمرار و کلمهی «سیئات» به معنای تعدّد و تکرار گناه است.
حکم شرعی همین است که انسان ها نباید توبه را به تأخیر به اندازند، زیرا لحظات مرگ معلوم نیست و توبه هنگام معاینهی مرگ، پذیرفته نمی شود.
طوریکه در قصه فرعون مطالعه نمودیم بعد از اینکه فرعون ولشکریان شان در تعقیب موسی علیه السلام وارد بحر شدند، بطور ناگهانی آب از هر طرف بالا گرفت وفرعون در حالیکه در غرق شدن قرار داشت گفت: «قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست و من از مسلمین هستم» آیه (90 سوره یونس) ولی بلافاصله جواب شنید: «آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ 91» (الان ایمان می آوری در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی) (آیه 91 / سوره یونس).
قرآن عظیم الشأن در مورد امت هایی دیگریکه در هنگام نزول عذاب توبه میکردند میفرماید: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ 84» (آية 84 / سورة غافِر) (پس چون عذاب مارا دیدند گفتند: «به خداوند یکتا ایمان آوردیم وبه آن چه(ازقبل) شرك میورزیدیم کافر شدیم.).
بناءً به صورت کل باید گفت که: توبه در یک مورد پذیرفته نمی شود وآن اینکه مسأله از شکل اِختیاری بودن بیرون رود و شکل اِضطراری و اِجباری به خود بگیرد.
در مورد قوم یونس یک مطلب را نباید فراموش کرد، وان اینکه ایمان قوم حضرت یونس قبل از نزول عذاب بود لذا مورد پذیرش پروردگار باعظمت قرار گرفت.
طوریکه در(آیه 98 سوره یونس) آمده است: «چرا هیچیک از شهرها و آبادی ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) مفید به حالشان افتد مگر قوم یونس، به هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره مند ساختیم».
مطابق روایات تاریخی داستان قوم یونس از این قرار است: بعد از اینکه یونس علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین نینوا در عراق زندگی میکردند مأیوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها زندگی بسر می برد قوم را نفرین کرد درحالیکه علماء و دانشمندان هم درهمین قوم بوندند که یونس علیه السلام به دعا بیشتر وارشاد مزید تشویق وتر غیب می کرد. وبه حضرت یونس علیهم السلام صبر بیشتر واینکه نباید مأیوس شود، میخواهستند.
به همه حال یونس علیه السلام پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت.
قوم یونس علیه السلام به نزد آن عالم و دانشمند که در قوم شان زندگی میکرد رفتند، هنوز فرمان قطعی عذاب فرا نرسیده بود، ولی نشانه های عذاب کم و بیش به چشم می خورد، ابری بس مهیب و سیاه أطراف آسمان را فراگرفت. دود غلیظ وتیره از آن برآمد، وآهسته

آهسته به خانه های مردم نزديك گرديد، چندانكه فضای منازل بكلّی تاريك شد. مردم از مشاهده اين آثار و علايم به هلاك خويش متيقن شدند.
آنها موقع را غنيمت شمرده ويكجا با عالم ودانشمند قوم از شهر بيرون شدند، در حاليكه همه شان دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ايمان و توبه كردند و برای اينكه انقلاب و توجه بيشتری در روح و جان آنها پيدا شود، مادران را از فرزندان جدا ساختند ولباسهای كهنه وفرسوده وكم اهميت رابر تن كردند، و به جستجوی يونس عليه السلام برخاستند اما اثری از او نديدند از چهار طرف آه و گريه بلند شد و همه فرياد برآوردند: آمنّا بما جاء به يونس» (آنچه يونس(ع) با خود آورده برآن ايمان آورديم). ولی اين توبه وايمان و بازگشت به سوی پروردگار كه به موقع انجام يافته بود، و با آگاهی و اخلاص توام بود كار خود را كرد، نشانه های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت، و هنگامی كه يونس پس از ماجرای طولانيش به ميان قوم خود بازگشت، او را از جان و دل پذيرا گشتند.
درخاتمه يكبار ديگر قابل تذكر ميدانم كه: قوم يونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند و گرنه توبه آنان نيز پذيرفته نمی شد، بلكه اخطارها و هشدارهائی كه معمولاً قبل از مجازات نهائی می آيد برای آنها به قدر كافی بيدار كننده بود، در حاليكه در مبحث فرعونيان بارها اين اخطارها را ديده بودند، (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراكی و دگرگونی شديد آب نيل وامثال آن) ولی هيچگاه اين اخطارها را جدی نگرفتند، و تنها از موسی خواستند كه مشكلات را خداوند ازآنان بر طرف سازند تا ايمان بياورند، ولی با آنهم، هرگز ايمان نياوردند. (برای تفصيل معلومات مراجعه شود به سوره الصافات تفسير احمد).

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴿٩٩﴾

و اگر پروردگار ميخواست تمام آنها كه در روي زمين هستند همگي (از روي اجبار) ايمان ميآوردند، آيا تو مي خواهي مردم را مجبور سازي كه ايمان بياورند؟ (ايمان اجباري چه فايده ای دارد؟!)(٩٩)

تفسير:

«وَلَوْشاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً» ای پيامبر! و اگر پروردگارت ميخواست تمام كسانيكه در زمين به سر ميبرند ايمان می‌آوردند و كسی كفر نمی‌ورزيد، به طوری كه همه برايمان يكدل ويكدست می‌بودند و در آن هيچ پراكندگی و اختلافی نمی‌داشتند، ليكن حكمتش چنين اقتضا كرده است كه گروهی ايمان آورده وگروهی ديگر كفر ورزند. خدا متعال ايمان اختياری از بندگان می طلبد، نه ايمان اجباری و ناچاری. و حكمت بالغه پروردگار هم در اين است كه قضيه ايمان را به اختيار خود انسانها واگذار نموده است.
«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ اَلنّاسَ حَتّی يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ(99)» ايمان بر مبنای انتخاب است، نه اجبار و تحميل طوريكه ميفرمايد: «آيا تو» ای محمد! «مردم را به اكراه و اميداری تا مؤمن شوند؟» بدان كه نه اين كار در وسع و توان توست و نه جزء تكاليف تو زيرا در امر پذيرفتن دين هيچگونه اجباری نيست و سنت الهی بر آن رفته كه فاسقان ستمگر متكبر و گردنكش را هدايت نكند. و هدايت به دست الله متعال است، هركسی راكه بخواهد هدايت می كند وهر كسی را بخواهد گمراه ميگذرد.

این آیه برای تسلی خاطر و آرامش قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است که پیامبر سخت بر ایمان آوردن آنها از روی دلسوزی حریص بود.
ابن عباس(رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ایمان آوردن تمام بشریت حریص وکوشا بود. اما الله متعال به او خبر داد که جز افرادی که سعادت آنها رقم خورده است، کسی ایمان نمی‌آورد و جز آنان که در اذل شقاوتشان ثبت شده است، کسی گمراه نمی شود. (تفسیر قرطبی ۳۸۵/۸.)

خوانندگان محترم !

باید گفت که پروردگار باعظمت ما: هم قدرت دارد، هم حکمت و از قدرتش آنجا و آن گونه استفاده میکند که خلاف حکمت نباشد و چون حکمتش اقتضا دارد که مردم آزاد باشند، هرگز با قدرت قهری خود آنان را به ایمان اجباری وادار نمی‌کند.
ولی مشرکان میگفتند: «لَوْشاءَ اللّهُ ما أَشْرَكْنا» (انعام، 148.) اگر الله میخواست ما مشرك نبودیم، پس شرك مابه خواست الله بوده است و ما بالاجبار مشرك شده‌ایم! این آیه مبارکه می تواند جوابی به رد این اتهام بی منطق آنان باشد که اگر اراده الله متعال بر اجبار کردن است، چرا اجبار به انحراف و شرك کند و لااقل اجبار به هدایت و ایمان بکند!؟

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴿١٠٠﴾

(اما) هیچکس نمي‌تواند ایمان بیاورد جز به اذن الله (و توفیق و یاري و هدایت او)و پلیدي(وناپاكي كفر وگناه رابر آنها قرار میدهد كه تعقل نمي‌كنند.(100)

تفسیر:

مردم نه مجبور به ایمانند (طبق آیه‌ی قبل) و نه بدون هدایت و توفیق الهی، به ایمان آوردن موفّق میشوند. طوریکه میفرماید: «وَما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ» و هیچکس را نرسد و نه در توانش می باشد که به الله متعال ایمان آورد مگر درصورتی که پروردگار باعظمت خود بخواهد و وی را برایمان توفیق بخشد. یعنی جز به‌اجازه ورضایت خدا هیچ کس نمیتواند ایمان بیاورد.
«وَيَجْعَلُ اَلرِّجْسَ عَلَى اَلَّذِينَ لاٰيَعْقِلُونَ(100)» عقل سالم، زمینه ساز ایمان است و بی ایمانی، نشانه‌ی بیعقلی است بناءً لطف الهی و توفیق ایمان، شامل اهل فهم و تعقّل میشود و آنکه با اختیار خود فکر و تعقّل نکند، مشمول قهر الهی میشود. وطوریکه در آیه مبارکه آمده است: مجازاتش را بر کسانی فرود می‌آورد که در اوامرش نیندیشیده وپیام هایش راکه پیامبران را بدان برانگیخته است نمی فهمند.

قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴿١٠١﴾

بگو: بنگرید چه چیز (ازنشانه های یگانگی اش)درآسمانها وزمین است؟ و این آیات و هشدار ها به حال گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمیبخشد.(۱۰۱)

تفسیر :

در آیه‌ی قبل، عدم تعقّل دلیل کفر به شمار آمد، در این آیه، تفکّر و تدّبر، راه ایمان دانسته شده است. طوریکه میفرماید: «قُلِ اُنْظُرُوا ما ذا فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ» ای پیامبر! به آن کفار بگو: که در آفرینش آسمانها وزمین و آنچه در میان آن ها است با دیده‌ی عبرت واندرز بنگرید که چیست؟ یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید. یعنی مطالعه و تدبّر در آفرینش، بهترین

و ساده‌ترین و عمومی‌ترین راه خداشناسی است. در ضمن نگاهی ارزشمند و مؤثّر در تصمیم‌گیری است که با اراده‌ی انسان باشد، نه صرف دیدن و انعکاس اشیا در مغز و اعصاب.

«وَما تُغْنِی اَلْآیاتُ وَاَلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ(101)» «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت انگیز وهشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران علیهم السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی بخشد»

یعنی آیات الهی و هشدارها، تنها در انسان‌های پاك نهاد و غیرلجوج مؤثّر است.پس هرکس این‌چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سود بخش نیست و هیچ دافعی هم نمیتواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبر در این دلایل نیز، برای‌شان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود. بناءً باید گفت که: انسان، در انتخاب دین آزاد است، بنابر همین اصل است که برخی از انسانها در برابر انبیا وکتب آسمانی ونشانه‌های قدرت خداوند متعال درهستی جهان ایستاده میشود و از آوردن ایمان انکار می ورزد.که الله متعال ما را از آن نگاه دارد. آمین یارب العالمین.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴿١٠٢﴾

پس آیا جز مانند روزهای [سخت و شکننده] کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می برند؟ بگو: پس منتظر بمانید که من [هم] با شما از منتظرانم.(١٠٢)

تفسیر
:

«فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّ مِثْلَ أَیّامِ اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ»: پس آیا مشرکین مکه جز وقت نزول عذاب و وقوع عذاب را (همانند آنچه بر کفر پیشگان پیشین نازل شد) انتظار می برند؟ در حالیکه سنّت و قانون خداوند نسبت به همه‌ی مردم یکسان است.

«قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ(102)» ای محمد! به آنها بگو: منتظر عذاب الله متعال باشید من نیز همراه با شما فرود آمدن این کیفر را به شما انتظار برده و همچنان منتظر نصرت الله متعال هستم که مرا (آنگونه که به من وعده داده است) بر شما پیروز گرداند. پس من منتظر رحمتش هستم و شما منتظر عذاب و نقمتش. پایان بی دینی، تباهی است. لجاجت مردم، گاهی انبیا را نیز مأیوس کرده به حدّی که یأس خود را اعلام می‌کردند.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٠٣﴾

آن گاه ما رسولان خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم، ما بر خود فرض کردیم که این چنین اهل ایمان را نجات بخشیم.(١٠٣)

تفسیر
:

«ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ»: سپس خداوند متعال پیامبرانش و پیروان مؤمن‌شان را درهنگام نزول عذاب برکافران، نجات میدهد، یعنی اینکه همانطوریکه در ملل سابق عادت داشتیم که مکّذبان را هلاك کنیم؛ پیغمبران ومؤمنان رانجات بخشیم، درباره مؤمنان کنونی و آینده وعده میدهیم که آنها را در آخرت از عذاب الیم، و در دنیا از شداید و مظالم کافران نجات بخشیم، به شرطی که مؤمن باشند، یعنی دارای صفات و خصایلی باشند که در قرآن و حدیث از مؤمنان بیان شده.

«حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ اَلْمُؤْمِنِينَ(103)» و این سنّت الله متعال است که هر مؤمنی را از عذاب نجات می بخشد. و از کسانی که نجات‌شان داده است محمد صلی الله علیه وسلم و پیروانش هستند که تا روز جزا از عذاب نجات می دهد.

ربیع بن انس گفته است: اول آنها را از عذاب و انتقام ترساند، آنگاه به آنان خبر داد که وقتی چنین امری اتفاق افتاد، خدا پیامبران و مؤمنان را با هم نجات داد. (تفسیر طبری ۱۱/۱۷۶.)

پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

خواننده محترم !

در طول تاریخ بشریت در برخی از أوقات حوادث طور پیش آمده است که:خوب و بد (خشك و تر) با هم سوخته اند، و در آیه مبارکه 25 سوره‌ی انفال نیز هشدار میدهد که بترسید از فتنه‌ای که تنها به ظالمان نمیرسد، بلکه به مؤمنان نیز میرسد، بنابر این چگونه در این آیه مبارکه میفرماید: مؤمنان را به هنگام نزول بلا نجات می دهیم؟

جواب واضح است:اهل ایمان اگر در میان کفّار و مجرمان ساکت باشند، قهر خدا همه را فرا میگیرد، ولی اگر به وظیفه‌ی الهی خود، یعنی نهی از منکر عمل کنند، خداوند هنگام خطر آنان را نجات می دهد. و از سنّت‌های الهی و از جمله حقوقی که مؤمنان بر الله متعال دارند، نجات و حمایت آنان به هنگام عذاب و خطر است.

خوانندگان گرامی !

پس از شرح دلایل دین درست و یکتایی آفریدگار و نبوت راستین، خداوند در این آیات ذیل (104 الی 109) به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میدهد که فرق دین واقعی وشرک و بت پرستی را به مردم بفهماند تا بدانند که بتها و امثال آنها سود و زیان نمی رسانند وهیچ کاری از دست آنها برنخواهد آمد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۱۰۴﴾

بگو: ای مردم! اگر شما در [حقّانیّت] دین من در شک و تردید هستید (از من امید چیزی نکنید زیرا من کسانی را نمیپرستم که شما به غیر از الله می‌پرستید، بلکه الله را می پرستم که شما را می‌میراند. و به من دستور داده شده که از مؤمنان باشم.(104)

تشریح لغات و اصطلاحات :

یتوفاکم: روح شما را می گیرد، شما را می میراند، جان شما را می ستاند.

تفسیر :

«قُلْ يا أَيُّهَا اَلنّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي» ای پیامبر! به مردم بگو: اگر شما در حقیقت و راستی دعوت و درستی رسالتم در تردید و شک هستید، «فَلا أَعْبُدُ اَلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ» پس بدانید که من بر دین و اعتقاداتم ثابت و پایدارم؛ زیرا من از استواری راه وسلامت روش و برنامه‌ام کاملاً متیقن میباشم بنابراین من آن بتان و شریکانی را که شما می پرستید نمی پرستم، بتانی را نه سود وزیانی رسانده می تواند.

«وَلٰكِنْ أَعْبُدُ اَللّهَ اَلَّذِي يَتَوَفّاكُمْ» بلکه خدای یکتا و یگانه‌ای را می‌پرستم که شما را می میراند همچنان که زنده‌تان گردانید؛ همان که مجدداً شما را بر می‌انگیزد تا محاسبه‌تان کند.

با آنکه مرگ و حیات وزندگی هر دو تنها وتنها به دست الله متعال است، امّا در این آیه مبارکه، تنها از مرگ یاد آوری بعمل آورده است، دلیل آن اینست که: مرگ، بهترین وسیله‌ی هشدار می باشد.
مفسر طبری گفته است: این تعریض و لحنی لطیف است، طوریکه به آنها میگوید: نباید در دین من شک و تردید داشته باشید، بلکه باید در پرستش بت‌ها شک داشته باشید که نفع و ضرری از آنها متصور نیست. اما خدایی که من او را می پرستم همان است که تمام کائنات در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و از او نفع و ضرر میرسد. (تفسیر طبری ۱۷۶/۱۱.)
«وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ(104)»: و پروردگارم به من دستور داده است و ماموورم ساخته تا مؤمن باشم و خدا را یگانه و یکتا بدانم و در عبادت برایش همتا و شریک قرار ندهم. واقعاً کسیکه مرگ و حیات به دست اوست، سزاوار پرستش است.
این آیه مبارکه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به الله خویش روی آورد. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿۱۰۵﴾

و [دستور یافته ام] اینکه به سوی دینی روی آور که خالی از هرگونه شرک و انحراف است. و اینکه هرگز از مشرکان مباش. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

وأن أقم وجهك: روی آور، پایدار باش، برسر دین حق پایداری کن. «حَنِيفاً»: شخص مخلصی که کار و بار خود را به الله واگذارد و از راه رسات دین به هیچ وجه منحرف نشود. واز شرک گریزان است. راست و درست.خالص و بی غلّ و غشّ باشد. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَ أَنْ أَقِمْ وَجهَکَ لِلدِّينِ حَنِيفاً» ای پیامبر! و به الله متعال شریک نیاور همچون کسانی که غیر وی را پرستیده و جز او معبودان دیگری را می خوانند که در آن صورت، دنیا وآخرت را از دست میدهی. با در نظر داشت اینکه خطاب آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم است ولی خطاب به امّت‌شان می‌باشد.
«وَجْهَکَ» وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره انسان شریف‌ترین اعضای او بشمار میرود. «حَنيف»، به معنای راست و مستقیم است که در او هیچگونه انحرافی به چپ و راست وجود نداشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که دین اسلام، آئینی بی انحراف است
وَلا تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ(105): «و» به من دستور داده شده که ازجمله افرادی نباشیم که در عبادت برای خدا شریک می‌آورند.
یعنی از جمله: مشرکان مباش، نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.
این آیه مبارکه به ما می آموزاند که مسلمانِ راستین، پس از پذیرش اسلام به هیچ شرکی آلوده نمی شود و به طاغوت‌ها نمی‌گراید.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ﴿۱۰۶﴾

و (به من دستور داده شده) اینکه به غیر از الله کسی (و چیزی) را مخوان که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، اگر چنین کنی در آن صورت یقیناً از ظالمان خواهی شد.(۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لا تدع: فرا مخوان، بندگی مکن، یاری مجوی.

تفسیر:

«وَلا تَدْعُ مِنْ دُونِ اَللّهِ مالا يَنْفَعُکَ وَلا يَضُرُّکَ» تأکید نهی مذکور است؛ یعنی غیر از خدا چیزی دیگر (از بتان، معبودان، کاهنان و پیشگویان) را نخوان؛ زیرا آنها برایت نفعی رسانده نتوانسته و زیانی را نیز از تو دفع نمی‌کنند بلکه در حقیقت سود رسان و زیان رسان تنها الله متعال است.

عاقلان، یا برای سود کار می‌کنند، یا برای رفع خطر ودفع ضرر. بت‌ها نه نفعی دارند و نه قدرت دفع ضرر. پس شرك، نوعی ازحماقت وجهالت است.

«فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ اَلظّالِمِينَ(106)» اگر چنان خدایان مزعوم را پرستش کنی، به خود ظلم کرده‌ای؛ چون نفس خود را در معرض عذاب خدا قرار داده‌ای. پس کمک و مساعدت خواستن از اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به الله متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم میباشد. در اینجا آیه مبارکه خطاب به پیامبر است و منظور غیر او است.

آنگاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او و به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿۱۰۷﴾

و اگر الله گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر خیری به تو بخواهد پس فضل او را هیچ ردکننده ای نیست؛ خیرش را به هرکس از بندگانش بخواهد میرساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.(۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یمسسك: به تو برساند. ضر: ضرر و زیان. کاشف: برطرف کننده، بازدارنده را رد کننده، بازدارنده، مانع، برگرداننده. یصیب: می رساند، شامل میکند.(تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَإِنْ يَمْسَسْکَ اَللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ» اگر الله بخواهد به توزیانی ویا مصیبتی برساند، هیچکس جز او نه آن را از تو برطرف میکند و نه از آن عافیت می بخشد.

از جانب دیگر قابل تذکر است که: هر تلخی و ضرری شرّ نیست، گاهی در زندگی انسانی، حوادث تلخ برای بیداری فطرت یا آزمایش انسانها به وقوع می پیوندد.

مفسر محمود أفندی آلوسی (1217 - 1270ق) مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» در مورد اینکه چرا در آیه متبرکه در برطرف کردن ضرر، تعبیر «إِلَّا هُوَ» آمده، امّا این تعبیر در برطرف کردن خیر نیامده، مینویسد: الله متعال ضرری را که به انسان برسد برطرف می‌کند، امّا فضلی را که به انسان برسد او برنمی دارد، مگر آنکه اعمال ما آن را تغییر دهد. «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» طوریکه این مفهوم عالی در قرآن عظیم الشأن به این زیبای بیان یافته است: «إِنَّ اَللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى

يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، 11.) (همانا خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنکه آنان حال خود را تغییر دهند).
«وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ» خیر و شرّ تنها وتنها به دست الله متعال است، طوریکه میفرماید: اگر الله بخواهد نعمتی یا رفاهی به تو برسد هیچ کس نمی‌تواند مانع آن بشود.
باید گفت: از کلمه «لِفَضْلِهِ» بر می آید: خیری که به انسان می رسد، فضل الهی است، نه استحقاق انسان.
و بصورت کل باید گفت که: هدف الله متعال، خیر رساندن است. از این رو در مورد خیر، «يُرِدْكَ» و اراده به کار رفته و در ضرر، تعبیر «يَمْسَسْكَ» آمده است. «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم».
«يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ» هر کدام از بندگانش را که خود او بخواهد از این فضل وکرم بهره‌مند میگرداند. یعنی: هیچ‌کس نمیتواند میان او و آن فضل وبخشش حائل گردد وهرخیری که به انسان میرسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی‌است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمت‌ها را بی هیچ استحقاقی بر آنان میفرستد که آفرینش‌شان، نیکو ساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادن‌شان درزمین و هر نعمت دیگری که برآنان ارزانی میدارد، از جمله این نعمت هاست و از آن جمله است هدایت نمودن شان به راه راست و از آن جمله است نبوتی که محمد صلی الله علیه وسلم را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمت‌ها جملگی از فضل خداوند متعال است و هیچکس قادر به بازداشتن آنها نیست.
وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ(107) خدای سبحان گناه بندگان را می بخشاید و نسبت به هدایت شدگان مهربان است. و او آمرزگار گناهان کسی است که توبه کند؛ بر منیبان مهرورز است، خطاهای شان را می‌بخشد، ایشان را مورد بازپرس قرار نمی‌دهد و به علاوه با توفیق بخشیدن شان بر آنچه که صلاح و فلاح‌شان در آن است، مورد مرحمت‌شان نیز قرار می دهد.
پس حال که دانستید؛ خیر وشر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار الله متعال است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.
در حدیث شریف به روایت انس بن مالک(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اطلبوا الخير دهركم كله، وتعرضوا لنفحات ربكم، فإن لله نفحات من رحمته يصيب بها من‌يشاء من عباده، واسألوه أن يستر عوراتكم ويؤمن عوراتكم»: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش وبخشش های پروردگارتان پیش اندازید زیرا الله متعال را و زش‌هایی ازرحمت است که آنرا به هرکس از بندگانش که بخواهد میرساند و از او بخواهید تا عیوب شما را بپوشاند و ترس ها و نگرانی های شما را برطرف گرداند».
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴿۱۰۸﴾
بگو: ای مردم! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد و هر که گمراه گردد، فقط به زیان خود گمراه می شود، و من بر شما وکیل و نگهبان نیستم. (۱۰۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:
الحق: قرآن، پیامبر، دین اسلام. وکیل: مراقب، نگهبان، مسؤول.

تفسیر:

«قُلْ یا أَیُّهَا اَلنّاسُ قَدْ جاءَکُمُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ»: ای پیامبر! به مردم بگو: «حق» با دلایل وبراهین آشکار ازجانب پروردگارتان برای شما آمده است. و هیچکس عذر معقول ندارد که آن را نپذیرد. یعنی در حقیقت پیامبر قرآن و ایمان و عبادت رحمان را برای‌تان آورده است، یعنی آنچه ازسوی پروردگار باعظمت آمده است، (مثل قرآن و تعالیم انبیا) همه حقّ و از شئون ربوبیّت اوست. و هدف بعثت انبیا و فرستادن کتب آسمانی، تربیت تمام انسان‌هاست.

بدین ترتیب در جمله: «قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ» خداوند متعال حجّت را تمام کرده است و ما عذری و مجالی در نپذیرفتن حقّ نداریم.

«فَمَنِ اِهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ»: پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است یعنی بیگمان ثمرۀ اجابت و طاعتش به خودش بر می‌گردد. یعنی اینکه الله متعال از هدایت یافتن ما بی‌نیاز است، سود و زیان هدایت و گمراهی تنها به خود ما باز می‌گردد.

«وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها» :و هرکه گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه میشود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمیشود و الله متعال را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست.

«وَما أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ(108)»: من حافظ اعمال شما نیستم بلکه فقط مژده دهنده و برحذر دارنده هستم. یعنی من فقط پیامرسان هستم که دعوت رحمان را به شما رسانده و حجّت و برهان را بر شما اقامه می‌کنم. انسان دارای اختیار است وسرنوشت هرکس به دست خود اوست، حتّی انبیا هم حقّ اجبار برمردم را ندارند. باید با تمام صراحت بیان داشت که: وظیفه ورسالت انبیا کرام را، ارشاد و تبلیغ تشکیل میدهد، نه اجبار واکراه.

خوانندگان گرامی !

مفاهیم آیات(106 الی 109) بمثابه یک دعوت وفراخوان عمومی ودستجمعی است به سوی عقیده‌ی اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را به گوش همه‌ی انسانهای روی زمین تا روز قیامت - برساند و به آنان اعلام کند: دینی که من آورده ام و شما را به آن دعوت می کنم، پاک و خالص و دور ازهرگونه شرک وآلودگی است وآن آفریدگار که نامه‌اش در دست شماست به کسی نیاز و ضرورت ندارد؛ بلکه همه کس نیازمند درگاه بی کران او هستند. پس ای مردم به سوی راه راست و دین پایدار حق بگرایید و از خدایان باطل و از کسانی که به فریادشان می خوانید - و قطعاً کاری از دستشان ساخته نیست - روی برگردانید و الوهیت و ربوبیت را به باطل آلوده نکنید و با قلبی مالامال از عشق به خالق هستی، این آیات را زمزمه کنید و بارها با اندیشه و تدبر به آن بنگرید تا حقایق را دریابید: [بقره/۱۱۲]، [آل عمرن/۲۰]، [نساء/۱۲۵]، [أنعام/۷۹]، [روم/۳۰ و۴۳]، [لقمان/۲۲]، [یونس/۲۲].

وَاتَّبِعْ مَا یُوحَى إِلَیْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى یَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاكِمِینَ﴿۱۰۹﴾

و (ای محمد) از آنچه که بر تو وحی می‌شود، پیروی کن. و صابر و شکیبا باش تا آن که الله (در میان تو و مخالفان تو) فیصله کند و او بهترین فیصله کنندگان است.(۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«إتبع»: پیروی کن. «یحکم»: فیصله میکند، قضاوت میکند. «الحاکمین»: فیصله کنندگان.

تفسر :

«وَٱتَّبِعۡ ما یُوحی إِلَیۡکَ»: دراین آیه به‌حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلیت داده شده است. که اگرمردم حق را نپذیرند، تومَلول مباش. طوریکه میفرماید: ای محمد! از آنچه بر تو وحی میشود در علم و عمل و با زبان حال و با فرا خواندن به سوی آن پیروی کن! فرق نمیکند که مردم ایمان آورند، چه کفر ورزند، ما نباید از وحی و دستورات پروردگار با عظمت خود جدا شویم. واز فحوای جمله: «وَ اتَّبِعْ... اصْبِرْ» معلوم می شود که: پیروی از وحی، نیاز به صبر واستقامت را دارد.

«وَٱصۡبِرۡ حَتَّی یَحۡکُمَ ٱللَّهُ»: بر مشقات و زحمات تبلیغ صبور و شکیبا باش و در وظیفه تبلیغ منهمك باش! شدایدی که در راه پیش آید بر آن شکیبائی کن. بر آزارِ آزار جویانت صابر باش و بر ابلاغ رسالت مولایت پایداری کن تا آنکه او میان تو و کسانی که قضای وی را تکذیب کرده‌اند فیصله کرده، در نتیجه تو و پیروانت را یاری دهد و دشمنانت را محو گرداند.

«وَ هُوَ خَیۡرُ ٱلۡحاکِمِینَ (109)»: الله سبحان و تعالی بهترین فیصله دهنده‌ی حکم و قضاوت است؛ از آن روی که عدالتش تامّ و تمام و فیصله اش کاملاً حقّ و صواب است و در فیصله‌اش زره‌ای از ظلم وجود ندارد.

و پیامبر صلی الله علیه وسلم از دستور پروردگارش فرمان برد و بر راه راست پابرجا ماند تا اینکه خداوند دینش را بر سایر ادیان و پیامبرش را بر دشمنانش پیروز گرداند، بعد از اینکه او را با دلیل و برهان بر آنها چیره گرداند. آیه مبارکه تسلی پیامبر صلی الله علیه و سلم و وعید مشرکین را در بر دارد.

خوانندگان گرامی !

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از آنچه بر تو وحی میشود، پیروی کن و شکیبا باش (و در برابر اذیّت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت آسمانی به تو میرسد، استقامت کن) تا الله متعال (میان تو و دیگران) فیصله می‌کند (و فرمان خود را صادر می نماید) و او بهترین فیصله کنندگان است.

این خاتمۀ مناسبی است که با سرآغاز سوره میخواند و با آن سازگاری دارد، و با محتویات سراسر سوره هماهنگ و هم آوا است، بدان گونه که روش قرآن در کار به تصویر زدن و به رشتۀ نظم و نظام کشیدن است.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.

ومن الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره هود

جزء – (11 – 12)

سوره هُودِ در مکه نازل شده و دارای یکصد و بیست و سه آیه و ده رکوع است.

وجه تسمیه :

طوریکه متذکر شدیم سورۀ هُودِ پس از سورهٔی یونس، در مکۀ مکرمه، شرف نزول یافته و چون قصهٔی حضرت هود علیه‌السلام که در آیات 50 تا 60 این سوره ذکر شده، به نام سورۀ «هود» مسماء و شهرت یافته است. (تفسیر قرآن مهر، ج9، ص163)

نام سوره:

هُودِ:

هود علیه‌السلام از أنبياء کرام مي باشد و نام مبارکش بصورت کل هفت بار در قرآن عظیم الشأن و از آنجمله پنج مرتبه در همین سوره آمده است.
آن حضرت بر قومی به نام عاد مبعوث شد. (قاموس قرآن، ج 7، ص 168).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ هود:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم سورۀ هود دارای (10) ده رکوع، و (123) یک صد وبیست وسه کلمه، و (1936) یک هزار ونه صد وسی وشش، و (7924) هفت هزار ونه صد وبیست وچهار حرف، و (3516) سه هزار وپنج صد وشانزده نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)، فیض البارئ فی شرح «التجرید للجامع الصحیح».

ارتباط سورۀ هود با سوره یونس:

ارتباط هود با سورهٔی یونس، این که: این سوره، در معنی، موضوع، اِفتتاح و إختتام خود با سورۀ «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادیٔای مانند تعریف إسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه وسلم، دعوت به‌سوی إیمان، إثبات وحی، توحید، معاد، ثواب وعقاب، إعجاز قرآن، محاجه (استدلال، وبرهان) با مشرکان و ذکر داستان‌های بعضی از أنبیاء علیهم السلام به إجمال بیان شده است، در این سوره با أندک تفصیل بیشتری بیان می دارد.
چون الله متعال سورۀ یونس را با بحث از وحی به پایان رسانید، و فرمود: «وَ اتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ...» سورۀ هود را با بیان وحی مزبور اِفتتاح فرموده است.
(ترجمه تفسیر مجمع البیان، جلد12، صفحه 4).

فضایل سورۀ هُودِ:

سورۀ هود از سوره هایی است که در آن نزول قهر الهی و عذاب گوناگون دیگر بر مِلَل گذشته و وقایع خطرناک قیامت و جزاء در یک أندازه خاص ذکرشده است. از إینجاست که وقتی چند تار موی از ریش مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید شد، حضرت أبوبکر صدیق به صورت إظهار تأسف عرض نمود که: یا رسول الله شما پیر شدید! فرمود: بلی سورۀ هود مرا پیر کرد و در بعضی روایات سورۀ واقعه و مرسلات وعم یتساءلون و تکویر هم با سورۀ هود ذکر شده أند. [رواه الحاکم و الترمذی].

منظور این است که در اثر خوف و دهشت این وقایع، آثار پیری بر چهرۀ مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است.
طوریکه در حدیثی روایت شده ای ابن عباس(رض) آمده: «قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ شِبْتَ. قَالَ: «شَيَّبَتْنِي هُودٌ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلاَتُ وَ (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) وَ(إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)».
(ابوبکر صدیق(رض) گفت: ای رسول الله! پیر شده‌اید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم یتساءلون و إذا الشمس کُورت - پیر کردند.) (روایت ترمذی و حاکم نیشابوری، ملاحظه شود سلسله صحیحه.).
همچنان از ابوجحیفه(رض) روایت است که: «قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، نَرَاكَ قَدْ شِبْتَ، قَالَ: «قَدْ شَيَّبَتْنِي هُودٌ وَأَخَوَاتُهَا». (مردم گفتند: ای رسول الله! می‌بینیم که پیر شده اید؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرا سورۀ هود و سوره‌های مشابه آن پیر کردند.) (روایت طبرانی ونگاه سلسله صحیحه و صحیح الجامع) (فضایل صحیح آیات وسوره‌های قرآن کریم، فخر الدین بن زبیر بن علی محسنی).

خصوصیات بخصوص سورۀ هود:

قبل از همه باید گفت که: در میان سوره‌های قرآن، سوره‌های هود و شُعراء، در بیان قصص أنبیاء جامعیّت بیشتری دارند.
سورۀ هود با حروف مقطعه شروع شده است و از سُوَر رائیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و إبراهیم و حجر را رائیات یا راآت می نامند.
ابن مردویه از أنس(رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رائیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479) رائیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند.).
این سوره جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141) (گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی إسرائیل، کهف، مریم، طه، أنبیاء، حج و مؤمنون (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه ۳۷) برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، أنبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند. (التمهید فی علوم القرآن، ج1، ص313).
روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای أنجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصّل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34).
سورۀ هود به ترتیب نزول در قرآن جای گرفته است؛ یعنی این سوره بعد از سورۀ یونس و قبل از سورۀ یوسف فرود آمده و در قرآن نیز همین گونه جای گرفته است.

فضیلت سورة هود:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سورۀ هود را در روز جمعه بخوانید».

داستانهای سوره هود:

در سورۀ مبارکه نوح داستان ها وقصه های ذیل مورد بیان قرار میگیرد:
نوح علیهم السلام (آیات: 25 الی 49)، (هود آیات 50 الی 60)، (صالح علیه السلام: آیات 60 الی 68)، (ابراهیم علیه السلام آیات 69 الی 76)، (لوط علیه السلام آیات: 70 الی 83)، (شعیب علیه السلام آیات 84 الی 95)، (موسی علیه السلام آیات 96 الی 101)، (قوم صالح: آیۀ 89).

محتوای کلی سورۀ هود:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سورەی هود در مکه نازل شده است و به اصول عقیدەی اسلامی یعنی به یگانگی و رسالت، بعث و جزاء می‌پردازد.
سورۀ هود در سال های آخر حضور پیامبر صلی الله علیه در مکّه نازل شده است، سال هایی که مسلمانان درشرایط بسیار بی نهایت به سختی بسر میبردند.
مفسران می نویسند که: و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در قبال أذیت و آزار مشرکین، مخصوصاً بعد از مدت پر ملالت و سختی که بر أثر درگذشت کاکا اش، «ابو طالب» و همسرش، «خدیجه» برایش پیش آمد، آیات نازل شده و قصه‌های پُر ماجرا و آزمایش پیامبران را برای او بازگو می‌کند تا در صبر، پایداری و شکیبایی به آنها اقتدا نماید.
سورەی مبارکه با تعریف و تمجید از قرآن مجید شروع شده است، قرآنی که آیاتش إستوار است. خلل و تناقضی بدان راه ندارد؛ زیرا از جانب خداوند متعال، حکیم و آگاه نازل شده است، خدایی که هیچ چیز از امور بندگانش بر او پوشیده نیست. سپس از طریق دلایل عقلی(نزدیک کننده به عقل بشری) به عناصر دعوت اسلامی پرداخته و به مقایسەی گروه هدایت یافته و گمراه پرداخته است، و برای هر یک از آن دو مَثَل‌ها زده و به وسیلەی آن تفاوت فاحش مؤمنان و کافران را بیان نموده است.
سپس در بارەی تأریخ پیامبران علیهم السلام بحث خویش را إدامه داده و از قصەی حضرت «نوح»، (پدر دوم انسان) شروع کرده است؛ چون جز نوح و مؤمنانی که با او سوار کشتی شدند، هیچکس از طوفان نجات نیافت. و تمام افراد روی زمین غرق شدند و نیز عمرش از عمر تمام پیامبران بیشتر بود و از همەی آنها بیشتر آزمایش و مصیبت دید و از همه بیشتر شکیبایی داشت.
باید گفت از دقّت در تأریخ أنبیاء إستفاده میشود که حرکت أنبیاء يك جریان مُستَمِر تأریخی است، نه يك حادثەی زود گذر. تأریخ پیامبران و أقوام آنان قانون مند است و مطالعەی آن رمز سقوط یا عزّت ملّت ها را روشن می سازد و نشان میدهد که دین از جامعه جدا نیست و سرنوشت جامعه بستگی تمام به دین و آئین مردم آن جامعه دارد.
همچنان درسورۀ هود؛ داستان «هود» به بیان گرفته شده وسوره به نام او موسوم شده است و بدین وسیله تلاش و کوشش او را در دعوت به سوی الله جاودانه کرده است. خدا او را به میان قوم سرکش و ستمکار «عاد» إعزام داشت. آنها به قوت ودرشتی أجسام خود مغرور گشته ومیگفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اما الله متعال به وسیلەی تندباد ویرانگر آنان را نابود کرد. در این آیات به تفصیل دربارەی آنها سخن گفته شده است تا مستکبران و گردنکشان عبرت بگیرند: «وَ تِلْكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ

اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ «59» وَ أُتْبِعُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ «60».

سپس قصه‌ی پیامبر خدا، «صالح» وآنگاه داستان «لوط» وسپس قصه‌ی «شعیب» وآنگاه قصه‌ی «موسی و هارون» علیهما السلام را آورده است و پشت سر آن پند و عبرت‌هایی را که در این قصه‌ها وجود دارد از جمله نابود کردن ظالمان را به بیان گرفته است.

سوره هود با بیان حکمت ذکر داستان پیامبران خاتمه یافته است و این أمر به این منظور است که از آنچه برای تکذیب کنندگان پیشین پیش آمده است، پند و اندرز گرفته شود. و نیز قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم در مقابل آنهمه سختی‌ها و حوادث دشواری ثابت و استوار گردد.

آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می کند که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان و حملات شدید آنان میدان را خالی کنند، بلکه باید هر روز بر استقامت خویش بیفزایند.

سورۀ هود همان‌طور که باموضوع توحید آغازشده است، همچنین باآن خاتمه می‌یابد، تا آغاز و آخر بر یک نهج باشند. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

نگاهی کوتاه به أهداف سوره هود:

توحید در الوهیت: آنچه پیامبر خاتم و سایر پیامبران بزرگوار، مردم را به بندگی خدا فرا میخوانند تا آنان را از بندگی غیر خدا رها سازند (همین /۲۶، ۵۰، ۶۱، ۸۴). چون آنچه غیر از خدای یگانه مورد پرستش و کرنش قرار بگیرد، شرک نام دارد و در دین اسلام و نص قطعی قرآن، ناصواب است. این پرستش خواه از بت سنگی و چوبی، ستاره و فرشته باشد و خواه پیامبر و صالحانی پرستش شوند، یکسان است. در گذشته‌ی دور، مردان صالح و نیکو کاری به نامهای: «ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر» که نزد مردم عصر خود دوست داشتنی بودند، دوستان و نزدیکانشان پس از فوت آن بزرگواران به عنوان یادبود و تبرک، تصاویری از آنان ترسیم کردند و به زیارتگاه تبدیل شد و مردم به رسم احترام ازمقام آنان، سحرگاهان و شامگاهان به آن جایی که محل سکونت وتصاویر آنان بود، میرفتند و دیداری تازه می کردند؛ سپس تصاویر به مجسمه و تندیس تبدیل گشت و نسلهای بعد رسماً به پرستش آنان پرداختند و بت پرستی از آن تأریخ شکل گرفت. [نوح /۲۳ و ۲۴].

توحید در ربوبیت: «اله» کسی است که بندگانش با دعا و لابه و خشوع و فروتنی همراه اِیمان به پیشگاه او روی می آورند.

«رب»، آفریدگاری است مربی، مدبر وچاره ساز و سامان دهنده‌ی کار بندگان و متصرف در امور آنان، بر مبنای حکمت و نظام سنن خود...

بیشتر مردم عرب جاهلی وسایر مشرکان پیش از آنان باورشان این بود که رب، تنها پروردگار مدبر در هستی است و بس؛ اما اله را متعدد می دانستند و برای نزدیکی به خدا به آنها - که ساخته و پرداخته ی خودشان بود - متوسل می شدند و در محضر خدا شافع قرارشان می دادند. پیامبران خدا، برای مردم دلیل می آوردند که: توحید در ربوبیت مقتضی توحید در الوهیت است و بندگی و عبادت وقتی درست است که فقط برای یک پروردگار سجده بُرد و آیات قرآن در این مورد فراوان أند؛ از جمله: [همین آیۀ 52 و90].و چگونه خداوند برای پیامبرش تبیین میکند که رزق و روزی تمام جنبندگان روی زمین به عهده ی

خداست. [همین/۶ و۷]. مراد پروردگار در این دو آیه این است که: عبادت و بندگی جز برای خدای یکتا، نه سزاوار است و نه صحیح.
به سخن نوح - ع - بیندیشید که چگونه به قومش - که اولین ملتی بودند که بت پرستی را دایر و مردان صالح را پرستش کردند. میگوید: گنجینه های نعمت خدا در نزد من نیست، من از علم غیب خبر ندارم، فرشته نیستم.... [همین/۳۱]. همانند این آیه نیز پیامبر خاتم خطاب به مشرکان میفرماید: گنجینه های خدا در نزد من نیست، غیب نمی دانم، فرشته نیستم... [أنعام/ ۵۰] در مفهوم این آیات نیز به [اعراف/۱۸۷] و [یونس/۴۹] مراجعه شود....
دیدگاههای آدمی متعدد ومتفاوت وامری طبیعی است. این اختلاف ومتفاوت بودن، فواید علمی وعملی در پی دارد که بدون آن مزایای دیگر میان آنان ظاهر نمیگردد. هم چنین زیانهایی دارد که بدترین آن تفرق و دشمنی است و خداوند برای تکمیل فطرت بشر و داوری در وقت اختلاف نظر به وسیله ی قرآن، آن را درقانون دین جایز شمرده است؛ چون در قرآن مجال اختلاف باقی نخواهد ماند و سرانجام قرآن مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: سعادتمندان و تیره بختان...
خداوند به این انسان، استعداد و توانایی داده و او را در زمین خلیفه کرده تا علوم و معارف فراوان کسب کند. اکنون می بینی که این انسانها دربارهی همه ی موجودات، زمین وآسمان، کشف قطب شمال و جنوب، فتح بلندترین قلههای کوههای سربه فلک کشیدهی کرهی زمین، فرو رفتن در أعماق دریاها و اقیانوسها، تا هزاران پا پرواز کردن در هوا، تسخیر کردن کُرات دوردست، هزینه کردن أموال بیشمار در راه آرزوهای نفسانی و زندگانی گذرا و.... به تحقیق و پژوهش می پردازند. آیا نسبت به این استعدادهای والای بسیار مهم، حماقت و جنایت نیست که انسان به راحتی - اراده اش را در خدمت این زندگانی مادی و جلوه های فریبایش بگذارد و از سویی منکر و مخالف زندگانی سرمدی و جاودانه ی آخرت باشد؟! [همین/۱۵ و۱۶].
شکیبایی و صبوری، کردار نیکو، فروتنی در برابر پروردگار در دین آن گونه که فرمان خداست، برپا داشتن نماز در اوقات خود، إخلاص در دعوت به سوی دین خدا بی آن که این دعوت و تبلیغ وسیله ی تجارت و مال اندوزی گردد، مهمانداری و إکرام گرفتن مهمان، سر و سامان دادن کار مردم در حد توش و توان، بر خدا توکل کردن و.... (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

ترجمه و تفسیر سُورَة هُودِ

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴿١﴾

(الف، لام، را) (معنای این حروف را الله میداند)، این [قرآن] کتابی [باعظمت] که آیاتش استوار،سپس روشن شده، ازنزدحکیم آگاه(نازل گردیده)است.(1)

تفسیر :

(الف، لام، راء)؛ از جمله حروف مقطعه است که الله سبحان و تعالی مرادش از آنها را بهتر می داند.

الر بیانگر إعجاز قرآن است وآن اینکه این قرآن ازاین حروف هجایی ترکیب یافته است.

ابن عباس(رض) فرموده است: «الر» یعنی منم الله که می‌بینم.

قرآن از همین حروف ألفباء تشکیل شده که همواره در إختیار همه هست، امّا خداوند از همین حروف ساده، کتابی ساخته که کسی نمی‌تواند مشابه آن را بیاورد. چنانکه انسان ازخاك، خشت پخته وظروف کلی میسازد، ولی خداوند از همین خاك، هزاران نوع گل، گیاه، میوه، حیوان و إنسان خلق می‌کند. بلی، همان گونه که قدرت خداوند را در نظام تکوین می‌بینیم، قدرت او را در کتاب تشریع نیز مشاهده می‌کنیم.

این قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وحی نموده، کتابی است که معانیش استوار ساخته شده و الفاظش به تفصیل و روشنی آراسته شده؛ در نتیجه آیاتش از خلل سالم است و جملاتش از عِلَل.

«كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ»: یعنی کتابی است گرانقدر، آیاتش به صورتی استوار تنظیم شده است به گونه‌ای که خلل و تناقضی بر آن عارض نمی‌شود.

یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون تعمیر وبنای استوار، از هرگونه نقص ونقض وکوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب برخلاف تورات و انجیل منسوخ هم نشده است.

قرآن کریم کتابی است مُحکمی یافته به اصول أحکام، مفصّل به فروع حلال و حرام؛ از نزد خدایي است که در شرع و صنع خویش حکیم است و به سرانجام امور و عواقب أشیا خبیر و آگاه.

قرآن کتابی است هم محکم و هم مفصّل، نه تناقض دارد و نه تهافت ونه سقوط و لغزش، هم فصیح است و هم بلیغ، محتوایش در فصل‌ها و سوره‌های مختلف، جدای از یکدیگر امّا به دنبال هم و پیوسته آمده است.

فصاحت: در لغت به‌معنای ظهور، بیان و آشکار میباشد و در اصطلاح کلامی است که فصیح، روان، مستعمل بوده و از حسن و زیبایی برخوردار باشد و کلام فصیح عبارتی است که کلمات آن علاوه بر فصاحت، هماهنگی و تناسب کامل با یکدیگر داشته و از هرگونه حروف و کلمات ثقیل، نامأنوس، بدآهنگ، ناموزون و همچنین تعبیرات، سبك، گوش‌خراش، ناهماهنگ، پیچیده، گنگ و مبهم مصوّن باشد.

بلاغت: در لغت به معنای رسیدن و انتها می باشد و در اصطلاح بلاغت در کلام، عبارت است از کلام فصیحی که مطابق با مقتضای حال باشد. بلاغت لفظ در واقع به اعتبار قابلیت

افاده آن لفظ در مقایسه بامعنا و مراد گوینده آن می‌باشد و به تعبیر دیگر، بلاغت ناظر به کیفیت معنا و محتواست.
قرآن، کتابی است بس محکم که یك روح دارد و آن روح توحید است و تمام داستانها، ومواعظ، واحکام وآیات قرآن، تفصیل همان روح‌توحید است.
قرآن کتاب بس مهم است: بنیان قرآن، محکم و استوار است و هیچ چیزی نمی‌تواند سبب تزلزل آن شود، بلکه با پیشرفت علم، اسرار این کتاب بیشتر و بیشترکشف می شود. قرآن کتابی است محکم، نه تغییر و تحریف یافته و نه قابل شكّ و تردید است.
بنای آن بر حدس و فرض نیست، بلکه همه‌ی مطالبش محکم و استوار است.
قرآن، هم استدلالی و تزلزل ناپذیر است و هم جامع تمام ابعاد زندگی دنیوی و اخروی می‌باشد.
مُجاهِد بْن جَبْر(104 - 21 هـ) (722 - 642 م) فقهی، محدث و مفسر شهیر اسلام و مفسير قتادة: (ابو الخطاب سدوسی بصری، معروف به قتادة بن دِعامة (۶۱ - ۱۱۷ق)، در تفسیر آیة مبارکه می نویسد: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی هر دو کامل میباشد».
«كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ»: کلیّات قرآن یکجا بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، آنگاه در مدّت بیست و سه سال تفصیل داده شده است.
«ثُمَّ فُصِّلَتْ»: سپس امور حلال وحرام، نیازمندی‌ها، ضروریات روزمره و امور معاد بندگان درآن به تفصیل بیان شده است.
چون خداوند حکیم است، کتابش محکم است و چون خبیر است، تمام نیاز ها ومایحتاج انسانی را به تفصیل بیان داده است.
«مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ(1)»: از جانب پروردگار که به چگونگی امور آگاه است، از این رو به بهترین وجه تنظیم یافته و به بهترین شیوه بیان شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (1 الی 5) موضوعاتی در بیان اصول دعوت به سوی دین الله متعال، روی گردانی کافران از حق مورد بیان قرار گرفته است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴿۲﴾

[پس ای مردم!] جز «الله» را نپرستید که من برای شما از سوی او هشدار دهنده و بشارت آورم.(۲)
تفسیر :
باتمام صراحت در می یابیم که دعوت به یکتاپرستی، درسرلوحه‌ی پیام همه‌ی أنبیاء الهی بشمار میرود. «أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّهَ» تا جز الله متعال چیزی را پرستش نکنید. فلسفه‌ی نزول همه ای کتب آسمانی، همانا توحید و پاکسازی جامعه از شرك است.
مطابق وحی آسمانی در می یابیم که: شیوه‌ی تبلیغ پیامبران، همان هشدار و بشارت است «إِنَّنِی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ(2)» من از جانب او فرستاده شده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب الله متعال، امّا برای سعادت بشریت آمده است.
و از این که کافر شوید شما را از عذابش بر حذر بدارم و اگر ایمان بیاورید مژده‌ی پاداش و ثواب او را به شما بدهم.

وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ﴿۳﴾

و اینکه: از بارگاه پروردگار تان آمرزش بجویی و [علاوه بر آن] به در گاهش باز گردید و توبه کنید تا شما را در زندگانی تا زمانی معین، به خوبی بهره مند سازد وبه هر بزرگوار شایستهای از فضل خویش، پاداش بزرگی اش را ببخشد و اگر روی برگردانید، [بدانید] که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیم دارم.(۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**أَجَلٍ مُّسَمّيً**»: پایان عمر با فرا رسیدن مرگ. پایان عمر جهان. «**ذِي فَضْلٍ**»: محسن. نیکوکار. «**فَضْلَهُ**»: پاداش احسان و نیکوکاریش. «**تَوَلَّوْا**»: پشت بکنید و روی بگردانید. اصل آن (**تَتَوَلَّوْا**) است. ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر :

در آیهی قبل، مبحث توحید مطرح شده بود ولی در این آیۀ مبارکه، بازگشت به الله متعال و قرار گرفتن در مدار توحید مطرح بحث است.

باید گفت که: اساساً زندگی خوب، مورد توجّه اسلام است. «مَتاعاً حَسَناً» یعنی زندگی دلنشین همراه با آرامش روحی، در برابر کسانی که به خاطر اعراض از یاد الله، معیشتی ضنك و زندگی تلخ دارند، گرچه از نظر مادّیات در آسایش و رفاه هستند.

باید گفت که: یکی از وظائف پیامبران الهی، بازسازی منحرفان است: «وَ أَنِ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» همچنین ازپروردگارتان برای گناهانتان آمرزش و بخشودگی خواسته و بر طاعت و توبهی خالصانه پایداری کنید.

و واقعیت هم همین است: تا زمانیکه انسان خود را از گناه پاك نکند وسبکبال نشود، نمتواند به سوی حقّ پرواز کند. در ضمن قابل یاد آوری است که: محو گناه به تنهای خویش کافی نیست، بلکه حرکت بسوی الله نیزلازمی وضروری پنداشته میشود.

در آیۀ مبارکه آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر ومطلوب ازتوبه، مغفرت وآمرزش است وتوبه سبب دست یافتن به آن میباشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به سوی الله متعال ازگناهان کبیره توبه واجب است. وتوبه ازگناه، سبب بازگشت إلطاف مادّی الله متعال نیز می شود.

«يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً»: تا در این دنیا شما را از منافع گرانقدر از قبیل وسعت رزق و آسایش معیشت بهرهمند کند.

مفسیر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی در تفسیر آیۀ «يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» می نویسد:

سپس به کسانی که درست توبه میکنند به فلاح و عیش و راحتی هر دو جهان مژده داده میفرماید: «يُمَتِّعْكُم مَّتَاعاً حَسَناً إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»: یعنی کسانیکه کاملاً از گناهان گذشته استغفار کردند و در آینده به إجتناب از آنها تصمیم قطعی گرفتند تنها این نیست که گناهان آنان آمرزیده می شوند بلکه زندگانی خوبی به آنان داده خواهد شد.

و ظاهر این است که این زندگی عام و شامل هر دو زندگی فانی دنیا و جاوید آخرت خواهد شد. چنان که در آیۀ ۹۷/سورۀ نحل دربارۀ این گونه أشخاص فرموده که: «لَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»: یعنی: ما حتماً به آنان زندگی پاکیزه عنایت میکنیم.

در رابطه با این آیه، تحقیق عموم مفسرین این است که حکم این شامل هر دو نوع زندگی دنیا وآخرت است و درآیۀ 11 و12 سورۀ نوح صراحتاً چنین آمده است که در ارتباط با استغفار کننده فرمود: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (11) وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا». یعنی اگر شما درست از الله متعال مغفرت خواسته باشید. الله تعالی بر شما باران رحمت می باراند و شما را به اموال و اولاد پیروز می گرداند و به شما باغها و جویها عنایت می کند و بدیهی است که باران رحمت و مال و اولاد متعلق به حیات این جهان اند.

بنابر این بیشتر مفسرین «متاع حسن» را چنین تفسیر فرموده اند که الله تعالی به شما در نتیجه توبه و استغفارتان وسعت رزق و سهولت عیش عطاء میفرماید و شما را از آفات و عذابها حفظ میکند و چون حیات دنیا باید یک روز به پایان برسد و عیش و راحت آن مطابق قانون قدرت، جاودانی نیست، لذا «إلی أجل مسمی» فرمود، إرشاد فرمود که زندگی پاکیزه دنیا و سهولتهای عیش تا میعاد مخصوص یعنی تا موت حاصل میگردد. سرأنجام، موت به همه آنها خاتمه میدهد. اما پس از این موت، فور زندگی جهان دیگر آغاز می گردد و در آن هم توبه کنندگان وإستغفار کنندگان، به راحتی های جاودانی نایل می گردند.

حضرت سهل بن عبدالله فرموده که: مراد از «متاع حسن» این است که توجه انسان از مخلوق منصرف شده متوجه خالق شود و بعضی از بزرگان فرموده اند که: «متاع حسن» این است که انسان به متاع موجود دنیوی قناعت کرده و بر فقدان آن نیندیشد. یعنی هر مقداری که از دنیا میسر گردد به آن مطمئن باشد و آنچه به دست نیامده نسبت به آن اندوه نخورد.

«وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»: و هر نیکوکاری را به پاداش عمل خود نایل می‌گرداند.

ابن مسعود(رض) در تفسیر «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضل فَضلَهُ» [هود: 3] میفرماید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته میشود و هرکس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می‌شود.

پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می ماند واگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگان‌های او بر دهگان‌هایش غلبه کرد».

«وَإِنْ تَوَلَّوْا»اگر از ایمان وطاعت خدای رحمان رویگردان شوید،«فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ(3)» من میترسم که در روز قیامت دچار عذاب شوید. عذاب به «کبیر» توصیف شده است؛ چون شامل خوف وترس شدید است.

این تهدید و هشداری است برای هر کس که از راه الله متعال باز داشته و از دینش روی بر گرداند.

مطالعه کنندۀ محترم !

نباید فراموش کنید که: همین ایمان و توبه است که، زندگی انسان را تا آخر عمر بیمه وضمانت میکند. از الله متعال می طلبیم تا ما را هم از این نعمت برخوردار نماید. آمین یارب العالمین.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿۴﴾

(بدانید) باز گشت شما به سوی خداست و او بر همه چیزقادر تواناست.(۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَرْجِعِ»: مصدر میمی و به معنی رجوع است.

تفسیر:

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»: بازگشت شما به سوی الله است یعنی بعد از مرگتان نزد الله متعال بر میگردید. پس از وی با طاعتش و پیروی از پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم اطاعت کنید.

به یاد داشته باشید واین را همیشه در ذهن و هوش داشته باشید که: بازگشت ما تنها به سوی الله است، نه دیگران: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(4) واو ذاتی است که بر زنده ساختن و میراندن و برانگیختن و حسابرسی‌تان توانا است و هیچ چیز او را ناتوان کرده نمی‌کند.

در آیات متبرکه قبلی مبحث توحید و نبوّت مطرح بود، این آیۀ مبارکه مبحث أصل معاد را مطرح نموده است. همچنان بصورت کل آیۀ مبارکه دارای تهدیدی عظیم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿٥﴾

آگاه باش که آنها (مشرکان) سینه‌های خود را می‌پیچند تا خود را از الله پنهان کنند، آگاه باش، وقتی که آنها خود را با جامه‌هایشان می‌پوشانند، الله آنچه را که پنهان میکنند و آنچه را آشکار میسازند، میداند. چرا که او به راز سینه‌ها داناست.(۵)

تفسیر:

«يَثْنُونَ»: به معنای نزديك قرار دادن و خم کردن دو چیز است؛ («اثْنانِ» یعنی دوتا) وبه کینه دردل گرفتن نیز گفته میشود. بنابر این جمله «يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ» یا به معنای آن است که کفّار سینه‌های خود را برای حرف‌های محرمانه و توطئه علیه أنبیاء به هم نزديك می‌کنند و یا به معنای آن است که آنها کینه‌ی انبیا را در دل دارند.

در آیۀ 7 سوره‌ی نوح میخوانیم: «جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ» یعنی کفّار انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌گذارند و لباس خود را بر سرشان می‌کشند تا ندای أنبیاء را نشنوند.

مشرکان، در دشمنی سختی با پیامبرصلی الله علیه وسلم و مؤمنان قرار داشتند، در دلهایشان کینه وعداوت آنان را پیچانده بودند، هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم را می دیدند از او پشت میکردند و روی ها و صورتهای خویش را با چادر های خویش می پوشاندند، که او را نبیند و گمان می بردند که خدا از کارشان بی خبر است و با پوشاندن سر و روی شان، الله متعال هم از کینه‌ی دلشان بی‌خبر میماند، غافل از این که اودرکمین وشب وروز مراقب أحوالشان بود و راز درونشان را خوب می دانست.

طوریکه در آیۀ متبرکه به موضوع اشاره بعمل آمده است میفرماید: با در نظر داشت اینکه اهداف شوم خود را از پیامبر صلی الله علیه وسلم مخفی بدارید، الله متعال که عالم به أسرار سینه‌هاست.

قابل یاد آوری و دقت است که: مهم ترین اعتراض منکرین را دو مطلب تشکلیل می داد:

الف: چه قدرتی میتواند مردگان را بعد از مرگ زنده کند، که در آیۀ 4 این بحث صورت گرفت وگفته شد: «هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» الله متعال بر هر کاری قادر است.

ب: چگونه ذرّات پخش شده یکجا جمع میشوند، که در آیه‌ی 5 میفرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ».

شأن نزول آیهٔ مبارکه:

امام قرطبی از ابن عباس(رض) روایت کرده است که: «أخنس بن شریق» شخصی چرب زبان و خوش کلام و خوش بیان بود. در ظاهر با پیامبر صلی الله علیه و سلم ابراز محبت می‌کرد ولی در نهادش بدی او را می‌خواست، در این مورد آیه‌ی «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ...» نازل شد.

همچنان ابن عباس(رض) میفرماید که آیهٔ: «أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ»: درباره‌ی «أخنس بن شریق» نازل شده است. أخنس در مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر می‌شد و قسم می‌خورد که او را دوست دارد. اما عکس آن را در دل داشت. (البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی ۲۰۲/۵).

و امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: از دشمنی مشرکین با پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان خبر داده است که گمان می بردند أحوالشان بر خدا پوشیده می ماند. (تفسیر قرطبی ۵/۹.).

یعنی آنها دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان را کتمان می‌کنند، و میخواهند بدین ترتیب نهان خودرا ازخدا مخفی بدارند تا کارشان إفشاء نشود.

پایان جزء یازدهم

خوانندگان گرامی!

پروردگار باعظمت ما در آیات قبلی بیان فرمودند که: نهان و آشکار انسانها را می داند و اینک در آیات (6 الی 11) در بارهٔ فضل، علم و قدرت پروردگار، و قرار گرفتن انسان در برابر مکافات و مجازات الهی بحث بعمل می أورد.

الله متعال در آیات متبرکه ذیل بیان میدارد که ذات پروردگار از همه ی هستی خبر دارد و بر همه چیز توانا و روزی رسان همگان است؛ و این که کافران، پیامبر راتکذیب میکنند وقرآن راسحر میدانند ونوعی دیگر از بیهوده گوییهای شان را بیان میکنند که هرگاه عذابشان را به تأخیر اندازد با تمسخر و ریشخند میگویند: چراعذاب به‌تأخیر افتاد، چه چیز آنرا بازداشت؟! طوریکه میفرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴿۶﴾

هیچ جنبنده ای (جانداری) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه مؤقت آنان را می داند؛ همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «دَابَّةٍ»: از «دَبیب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم های کوچك برداشتن است، ولی به صورت کل به هر جنبنده‌ای اطلاق میشود. و «دَآبَّةٍ»: **جانور. جنبنده. شامل‌انسان هم می‌گردد (بقره / 164).**

«مُسْتَقَرّ»: قرارگاه. محلّ زیست. «مُسْتَوْدَع»: آرامگاه. محلّ دفن. «كِتَابٍ مُّبِينٍ»: نوشته آشکار. کتاب روشن. مراد لوح محفوظ است (انعام / 59). «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَما مِنْ دَابَّةٍ فِي اَلْأَرْضِ إِلاّ عَلَى اَللّهِ رِزْقُها»: الله متعال کفیل و ضامن روزی تمام جنبندگان روی زمین از قبیل انسان و حیوان و سایر مخلوقات می باشد؛ وآنرا تضمین کرده است؛ و آنها را از روی فضل و کرم خود روزی می‌دهد، پس همان طور که خالق است رازق هم هست. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب الله متعال است، نه این‌که بر وی واجب باشد. پس هرگاه الله متعال از حال هیچ جانداری به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده است غافل نمی ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می ماند؟

«وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها»: ذات پروردگار جای استقرار آن مخلوق را در زندگی وپس ازمرگ نیز میداند، وجایگاهی راکه درآن می‌میرد نیز دانا است.

حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: «مستقرها» یعنی محلی که در روی زمین به آنجا پناه می برد، و «مستودعها» یعنی محلی که در آنجا مرده دفن میشود. (تفسیر البحر ۲۰۴/۵).

شاه ولی الله دهلوی؛ درمعنی: «وَيَعلَمُ مُستَقَرَّهَا وَمُستَودَعَهَاۚ»: میگوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد ورحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن میماند؛ مانند خانه».

«كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ(6)»: تمام این‌ها؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها در کتابی روشن که همانا (لوح المحفوظ) میباشد، نوشته و ثبت است؛ و آن همان کتاب پیشین در أمر قضا و قَدَر است که حق تعالی از تسوید آن فارغ شده است. در آن کتاب تفصیل همه چیز نگاشته است؛ از آفرینش و روزی گرفته تا زندگی و مرگ.

مفسر تفسر فرقان شیخ بهاءالدین حسینی در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: باید بدانیم که روزی هر کس، مشروط به سعی و کوشش اوست که هرگاه شرط تحقق یافت مشروط هم مقدور می گردد.

قرآن، عقل انسان را آزاد گذاشته، تا در دایره‌ی خود به تکاپو و کار و تلاش بپردازد و در پرتو آزمایشها و سنجشها به حقایق دست یابد. خداوند، ترکیب و تشکیل هستی انسان را به شیوه ای فراهم ساخته است که بتواند با جهان هماهنگ و دمساز گردد و با جد و جهد تمام برای زیستن به پا خیزد.

پروردگار، زمان و مکان حیات و ممات هر کس را می داند. [انعام/۵۹].

پروردگار، آسمان و زمین آفرید و در پیش، کار عرش را به پایان برد تا قدرت خود را نشان دهد. [اعراف/ ۵۴] خدا، زندگانی این جهان را وسیله ی آزمون انسان قرار داد تا نیک و بد از هم جدا شوند. آفرینش جهان بیهوده نیست و فرمان حق قطعی و بازگشت همه به سوی اوست. [مؤمنون/ ۱۱۵].

روزی مخلوقات به عهده الله متعال است:

در نزد برخی از انسان ها سؤال مطرح میگردد، در حالیکه روزی حیوانات را الله متعال به عهده گرفته است پس چرا چنان حوادثی اتفاق می افتد که بعضی حیوانات به سبب گرسنگی یاتشنگی میمیرند؟درجواب آنان مفسران‌مینویسند:

اولین جواب اینست که مسؤلیت؛ روزی رسانی تا وقتی است که اجل مقدر یعنی عمر او تمام نشده باشد. هرگاه عمر او تمام بشود قهراً باید بمیرد و از این جهان بگذرد وعموماً أسباب آن أمراض می باشد گاهی علت سوختن و یا غرق شدن یا زخمی ومجروح شدن هم

می باشد. و هم چنین این هم می تواند سبب باشد که روزی او خاتمه می یابد و به سبب آن مرگ واقع می شود.
شیخ امام قرطبی در حاشیه این آیه واقعۀ از ابو موسی و ابو مالک و غیره از قبیله «اشعریین» ذکر فرموده که ایشان هجرت کرده، وارد مدینه شدند. توشه و آذوقه خوراکی آنها پایان یافته بود. یکی از أفراد خود را پیش آن حضرت و به این خاطر فرستاد که برای ایشان غذا را تدارک نماید. وقتی که او به درب خانۀ آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید صدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از داخل خانه شنید که این آیه را میخواند «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»: او با شنیدن این آیه به فکر افتاد که وقتی خداوند متعال مسئولیت روزی همه حیوانات را به عهده گرفته پس ما اشعریین هم از حیوانات دیگر بدتر نیستیم او یقیناً به ما نیز روزی عطا خواهد کرد با این تفکر از آنجا برگشت و آن حضرت ضلی الله علیه وسلم را از احوال خویش آگاه نکرد و برگشته به دوستانش گفت که دل خوش دارید که کمک الله متعال به شما خواهد رسید دوستان اشعری أو فهمیدند که قاصد آنها مطابق دستور، نیازمندیهای خویش را به رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشته و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت به إنتظام آن وعده فرموده است. لذا با کمال اطمینان نشستند. او هنوز ننشسته بود که دو نفر یک کاسه پر از نان و گوشت آوردند و این کاسه یک ظرف بزرگی بود طعام آوران طعام را به اشعریین دادند به قول معروف آنها شکمی از عزا در آوردند باز هم مقداری باقی ماند چنان صلاح دیدند که باقی مانده را به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم ارسال دارند تا که آنها را آنجناب صلی الله علیه وسلم در ضروریات خویش صرف کنند، آنها را به دست دو نفر به خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادند، و سپس همه آنان به خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند، عرض کردند که یا رسول الله! طعام فرستاده شما بسیار زیاد، نفیس و لذیذ بود آنحضرت فرمود که: من غذا نفرستادم، آنگاه آنان داستان را کلا به عرض آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند که ما فلان شخص را از طرف خود در محضر شما فرستادیم. او این جواب را برای ما آورده و ما فهمیدیم که غذا را شما فرستاده اید. آنحضرت صلی الله علیه وسلم با شنیدن این واقعه فرمود که من نفرستاده ام بلکه آن غذا که از جانب ذات أقدس فرستاده شده و اوست که روزی هر حیوانی را به عهده دارد.(بنقل از تفسیر معارف القران شیخ محمد شفیع عثمانی).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿٧﴾

و او (الله) همان ذاتیست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت، تا [با این آفرینش شگفت آور] شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر هستید. و اگر بگویی شما پس از مرگ زنده می شوید، بیتردید کفر پیشگان می گویند: این سخنان جز جادویی آشکار نیست.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**سِتَّةِ أَيَّامٍ**»: أیام در عربی روز را گویند ولی درینجا به معنای شش دوره (اعراف / 54، یونس / 3).

«**عَرْش**»: قوام کار. تخت سلطنت که مراد تصرّف و قدرت است. موجود ناشناخته‌ای که فراتر از درک و علم انسان‌ها است (اعراف / 54، توبه / 129، یونس/3). مجموعه جهان هستی، چرا که تخت قدرت الهی محیط بر همه جهان است.
«**الْمآءِ**»: آب. شاید مراد موادّ مذاب و آب گونه‌ای باشد که در آغاز جهان، به صورت گازهای فوق العاده فشرده در پهنه کائنات پراکنده بوده است (أنبیاء/ 30، فصّلت/11).
«**مَبْعُوثُونَ**»: برانگیختگان. زنده شدگان.
«**سِحْر**»: جادو. در اینجا مراد سخن عاری از حقیقت وگفتار بی اساس، و به تعبیر دیگر، حُقّه وکلک است. (**«ترجمۀ معانی قرآن»**).

تفسیر:

گرچه قدرت الهی میتواند همه چیز را در يك لحظه بیافریند، ولی حکمت الهی اقتضاء می‌کند که آفرینش تدریجی باشد. طوریکه میفرماید: «وَ هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّماواتِ وَٱلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيّامٍ» و تنها ذات پروردگار است که در مدتی برابر با شش روز از ایام دنیا [یعنی شش مرحلۀ زمانی] آسمان‌ها و زمین را خلق کرد. بدینترتیب انسان را به تأنی و عدم شتاب در کارها تشویق می‌کند؛ زیرا خدایی که میتواند کائنات را در یک چشم به هم زدن خلق نماید، آن را در شش روز خلق کرد.
«وَكانَ عَرْشُهُ عَلَى ٱلْماءِ»: در حالیکه قبل از خلق آسمان و زمین عرش عظیم الله متعال بر آب قرار داشت. فحوای آیه مبارکه این حقیقت را میرساند که:
آب، قبل از آسمان‌ها و زمین وجود داشته است.
مفسر زمخشری میفرماید: یعنی در زیر آن خلقی قرار نداشت و این هم نشان میدهد که عرش و آب قبل از زمین و آسمان‌ها خلق شده اند. (تفسیر کشاف ۲/۳۸۰).

تخت فرمانروایی او روی آب قرار داشت:

«وَكانَ عَرْشُهُ عَلَى ٱلْماءِ»: قبل از همه باید گفت که: چگونگی عرش برای ما انسانها روشن نیست. وطوریکه در فوق هم یادآورشدیم عرشه همان **موجود ناشناخته‌ای که فراتر از فهم، درک و علم انسان‌ها است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 54، توبه/آیة 129، یونس آیه 3)**. اما به نقل از «أم سلمه» این آیه برچگونگی آغاز پیدایش وخِلقَت پیش ازآفرینش آسمانها وزمین، دلالت میکند و آفرینش عرش وآب، پیش ازآسمان وزمین بوده اند وآفرینش عرش هم پیش از آب بوده و این ماده‌ی حیاتی زیر عرش قرار داشته است.
[أنبیاء/ 30]. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)
عرش: کلمه‌ی «عرش» به سقف و مکان مسقّف و داربست و همچنین به تختِ بلند و بزرگ پادشاهان اطلاق میشود و گاهی به عنوان کنایه از قدرت بکار رفته است. مثلاً میگویند: فلانی برتخت نشست، یا آنکه فلانی را از تخت پائین انداختند، یعنی قدرتش از بین رفت.
همچنان عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله متعال و مصدر تدبیر اوست که از آسمان‌ها و زمین بزرگـتر است. از ابن عباس(رض) پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش وآب قبل از آفرینش آسمانها وزمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افگنده است.
(بنقل از تفسیر انوار القرآن).

بایدگفت که: آسمان و زمین برای کار نيك آفريده شده، نه برای کامیابی و لذّتطلبی و غافل بودن. طوریکه درآیۀ مبارکه میفرماید:«لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» اینها را بر مبنای کمال حکمت خلق کرده است تا شما را بیازماید که کدام یک ازحیث اخلاص عمل برایش و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه وسلم، نیکوکارتر و در عبادت و طاعت آراسته ترید.
در ضمن قابل یاد دهانی است که هدف از آفرينش همه‌ی موجودات، رشد معنوی و اختیاری انسان بوده است.
دليل این‌که در آیه مبارکه فرمود: «أَحسَنُ عَمَلا»: (نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اکثر عملا!: بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کيفيت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای الله متعال خالص نبوده و با شریعت پیامبرش محمد صلى الله عليه وسلم منطبق نباشد.
پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی ثمر است. (بنقل از تفسير انوار القرآن)
پس گفته میتوانيم که: کيفيّت عمل مهم است، نه کمیّت آن.
«وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ»: ای پیامبر! و اگر به کفار مکه بگویی: شما به زودی بعد از مرگ‌تان برای محاسبه برانگیخته شده و به سوی پروردگارتان باز گردانیده خواهید شد، «لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ (7)» منکرین حشر و نشر که فاقد برهان اند وخصوصیت شان همان وارد کردن تهمت است درجوابت خواهند گفت: این قرآنی که تو می‌خوانی، جز سحری آشکار نیست. حال آنکه این سخن به طور قطع؛ دروغ، بهتان، تمرّد و تفتینی بیش نیست.

خوانندۀ محترم!

از فحوای آيۀ مبارکه «لِيَبْلُوَكُمْ» معلوم میگردد که هدف خلقت را آزمایش انسان معرفی نموده است ولی در سایر آيات متبركه هدف از خلقت انسان را امور دیگری به بیان گرفته است از جمله:
در آيۀ 37 سورۀ أنفال آمده است: «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» آزمایش، برای جدا کردن خوبان از بدان است.
در آيۀ 22 سورۀ جاثيه آمده است: «لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ» جدا کردن خوبان از بدان، برای جزا و کیفرِ متناسب است.
در آيۀ 104 سورۀ أنبياء، آمده است: «وَعْداً عَلَيْنا» جزا و کیفرِ متناسب، برای عمل به وعده بوده است.

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٨﴾

و اگر عذاب را از آنها تا مدت اندک به تأخیر اندازیم، البته (به طور تمسخر) میگویند: چه چیز مانع (آمدن آن عذاب) میشود؟ آگاه باش! روزی که عذاب به آنها برسد از آنها بازگشتنی نیست و چیزی را که به آن استهزاء می‌کردند، آنان را فرو خواهد گرفت.(٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَ»: **روزی. مراد قيامت است.** «مَصْرُوف»: **برگردانده. دفع شده.** «حَاقَ بِهِمْ»: **آنانرا فروگرفت. ایشان را احاطه کرد.** «ترجمۀ معانی قرآن» «وَلَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ»: و اگر الله متعال نزول عذاب را تا مدّت معلومی از کافران به تأخير اندازد،

«لَيَقُولُنَّ ما يَحْبِسُهُ» از روی استهزا و تمسخر خواهند گفت: ای محمد! چرا این عذابی که تو ما را به آن هشدار می دهی واقع نمیشود و علت تأخیر آن چیست؟
باید گفت که: تأخیر در نزول عذاب، نشانه‌ی لطف الله متعال است، نه دلیل ضعف الله. پس نباید آنرا به تمسخر گیریم.

تفسیر:

«ألَايَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ» نیک بدانند و بیدار باشند روزی که عذاب برآنان نازل گردد، هرگز هیچ باز گرداننده‌ای آن را از آن‌ها بازداشتنی نیست.
و درضمن باید گفت که: قهر الهی، ازمسخره کنندگان کافر برداشته نمی‌شود.
«وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ(8)» و حتماً «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزاء و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این أمری قطعی است.

شأن نزول آیهٔ 8:

611- ابن ابوحاتم از قتاده روایت کرده است: وقتی که الله متعال آیهٔ: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» (أنبياء: 1) را نازل کرد. عده‌ای گفتند: حتماً قیامت نزدیک شده است از ارتکاب مناهی خود داری نمایید، ولی بعد از مدت مختصری باز هم به شرارت‌ها و حیله‌گری‌های خویش إدامه دادند. پس الله متعال آیهٔ: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّة مَّعْدُودَة...» را در این خصوص نازل کرد.

وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ﴿٩﴾

و اگر از جانب خود به انسان رحمتی [چون صحت و سلامتی، ثروت، اولاد و امنیت] بچشانیم، باز آنرا از وی بگیریم البته بسی نا امید و ناسپاس میگردد.(٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَذَقْنَا»: چشاندیم. «رَحْمَةً»: احسان. نعمت که از رحمت سرچشمه می‌گیرد. «نَزَعْنَا»: سلب کردیم. به در آوردیم. بازپس گرفتیم. «يَؤُوسٌ»: بسیار ناامید و مأيوس. «كَفُورٌ»: بسیار ناشکر و ناسپاس. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَئِنْ أَذَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنّا رَحْمَةً»: و از خوی وعادت انسان است که: اگر از جانب خود به انسان رحمتی ارزانی بداریم، مانند مال و ثروت، جاه و مکنت، فرزند و صحت، آسایش و امنیّت، «ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ» «سپس آن نعمت‌ها را از وی برگیریم یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم، «إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ(9)» که باتأسف باید گفت که از دست دادن دوباره این نعمتی، از رحمت گسترده‌ی الهی سخت مأیوس و ناامید میشود وحتی نعمت‌های پیشین را هم انکار و ناسپاسی میکند. بیگمان انسان کم سپاس است؛ خیر و احسان را زود به فراموشی میسپارد.
البته نا امیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر(هر دو) میشود. ولی ایمان ما به الله متعال نباید وابسته به کامیابی‌ها وشیرینی‌های زندگی زود گزر دنیوی باشد.
انسان چون حکمت الهی و مصالح امور را درک کرده نمیتواند؛ و از جانب دیگر نمیداند که: دادن‌ها وگرفتن‌ها به دست الله متعال است، بناءً زود قضاوت میکند، وزود هم مأیوس میشود وکفر می ورزد. در حالیکه باید گفت که: نه هر نعمتی نشانه‌ی محبّت خداست و نه

گرفتن هر نعمتی، نشانه‌ی قهر و غضب الهی، بلکه در همه ای آن باید آزمایش و امتحان الهی را در نظر داشته باشد.
یأس از رحمت الهی، مقدّمه‌ی کفر و ناسپاسی است. طوریکه در (آیه‌ی 87 سورۀ یوسف)میفرماید: «لايَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ»: (از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.)

وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴿١٠﴾

و اگر بعد از رنج و مصیبتی که به او رسیده است خیر و نعمتی به او برسانیم، میگوید: بدیها وسختی‌ها ازمن دور شد. مسلماً درآن حال[که غافل از حوادث آینده است] او شادمان (و) فخر فروش است. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**نَعْمَآءَ**»: نعمت. «**ضَرَّآءَ**»: شدّت. ناخوشی. «**مَسَّتْهُ**»: بدو رسیده است. دامنگیرش شده است. «**السَّیِّئَات**»: بدی‌ها. مصائب و بلایا. «**فَرِحٌ**»: شادمان. «**فَخُورٌ**»: بسیار فخر فروش (نساء / 36). **«ترجمۀ معانی قرآن»**

تفسیر:

«وَلَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ»: و اگر الله متعال به انسان بعد از نزول زیان ومصیبت و بلا وپس از فقر، محنت، مریضی و ضعفی که به وی رسیده، نعمتی همچون روزی زیاد، زندگی خوشحال وسعادتمند، سلامتی، نیرومندی و امنّیت عطا و نصیب فرماید.
«لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ اَلسَّيِّئاتُ عَنِّی»: حتماً خواهد گفت: تنگی و مصایب و فقر و بدیختی‌ها از من دور شد و دیگر هرگز بر نخواهد گشت.
ولی انسان نباید فراموش کند که: روزگاردنیا دارای دوروی است: این بدین معنی که گاهی با تو و گاهی بر علیه توست. بناءً لحظاتیکه به نفع توست، نباید مغرورشوی، و لحظاتیکه به ضرر توست، صبررا باید پیشه کنی، زیرا در هر حال مورد آزمایش الهی هستی.
در ضمن باید به یادآور شد که: دو چیز شادی را خطرناك می سازد: یکی تحلیل غلط، «ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي»: (بدیها و سختی‌ها از من دور شد) و دیگر آنکه این شادی سبب تحقیر دیگران و فخرفروشی خود شود.
انسان این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه میگوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آنکه در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزارپروردگار باعظمت خویش، یا منت پذیر ذات پروردگار باشد.
نعمت‌هایی که پس از سختی‌ها و مشکلات به انسان میرسد، باید عامل شکر و ذکر باشد، نه وسیله‌ی فخر و طرب. طوریکه میفرماید: «إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (10)»
در این هیچ جای شکی نیست که: انسان ذاتاً کم ظرفیّت است و با اندك نعمتی، شروع به فخر فروشی میکند، به فکراینکه سختی‌ها دیگربه انسان روی نمی‌آورد، که البته این یک تصوّر باطلی میباشد. همچنان همین انسان از فراوانی نعمت دچار طغیان شده و بدان مغرور میگردد، و بر سایر انسان ها دست به فخر فروشي وگردنکشی میزند. خودستای و برتری جوی وی از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده میگردد.

در حقیقت باید گفت که: انسان ذاتاً ناسپاس وبردیگران فخرجوی و برتری خواه است.
که درآیۀ مبارکه همچون انسانها را مورد نکوهش قرار داده وهدایت میفرماید که: در سختی‌ها نباید ناامید و در موقع وجود نعمت نباید مغرور شوند.
با تأسف باید گفت که شخصیّت انسان بینهایت متزلزل و وابسته به حوادث بیرونی است، نه کمالات درونی. گاهی «لَيَؤُسٌ كَفُورٌ» (ناامید و ناسپاس) وگاهی «لَفَرِحٌ فَخُورٌ» (بسیار فخر فروش) است.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴿١١﴾

مگر کسانیکه [در خوشی‌ها وآسیب‌ها] شکیبایی ورزیدند وکارهای نیک انجام دادند، که [دراین صورت] ازپاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد.(١١)

تفسیر:

«إِلاَّ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ»:
مگر کسانیکه از روی ایمانداری و تعهّد، حسابگرانه هم بر سختی‌ها و هم بر شکوه نعمت صبر کرده و در طلب ثواب، به سوی کار خیر شتاب ورزیده‌اند. یعنی آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده الله متعال را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال مصیبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمت‌ها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند.
قابل یاد آوری است ؛تمام مواردی که در قرآن عظیم الشأن از عمل صالح بحث بعمل آمده، در کنار ایمان است، «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» جز در این آیۀ مبارکه که میفرماید: «صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» که البتّه مراد از صابران در این آیه نیز همان مؤمنان واقعی است، لکن چون در برابر افراد کم ظرفیّت مطرح شده است، به جای «آمَنُوا» تعبیر به «صَبَرُوا» شده است. باید گفت که: صبر، تنها در برابر تلخی‌ها نیست، بلکه در رفاه وشادی نیز باید انسان صبر کرد در غیر آن سبب طغیان درانسان خواهد شد. ودر این هیچ جای شکی نیست که: صبر در برابر حوادثِ تلخ وشیرین زندگی، از بهترین مصادیق عمل صالح بشمار میرود. و در ضمن نباید فراموش کردکه: صبر و پایداری وسیله‌ی آمرزش گناهان میگردد.
«أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبِيرٌ(11)»: دفع خطر، مهمتر از جلب منفعت است.
اوّل «مَغْفِرَةٌ»، آنگاه «أَجْرٌ کَبِيرٌ» آنهاییکه به چنین صفات پسندیده‌ای موصوف اند، الله تعالی گناهان این گروه را برای‌شان می‌آمرزد و بر طاعاتی که انجام داده‌اند، بهترین پاداش را ارزانی می دارد. بنابر این گناهان‌شان آمرزیده وتلاش وکوشش‌شان مورد سپاس وتقدیر است. درآخرت به مغفرت و پاداشی بس بزرگ، یعنی بهشت نایل می گردند.
در البحر المحیط في التفسیر القرآن: أبو حیان الأندلسی آمده است: از این جهت ثواب را به صفت «کبیر» موصوف کرده است که حاوی نعمت‌های پایان ناپذیر است؛ از قبیل امنیت از عذاب، حصول رضایت خدا و نظاره کردن ذات حق.
در حدیث شریف آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خداوند متعال درباره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به اوشادی و گشایشی برسد، شکر میگزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج

و سختی‌ای برسد، صبر میکند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ کس دیگر چنین حالی ندارد».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه در یافتیم که: مشرکان، قرآن عظیم الشأن را سحر قلم داد میکردند، وبدین ترتیب ازآن روی برمیگشتاندند، تاصدای دلنشین آنرانشنوند.

اینک در آیات (12 الی 17) در مورد اینکه: مشرکان مکه از محمد صلی الله علیه وسلم میخواستند همراه خود ثروت وگنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی خواستند.

ولی خداوند متعال درجواب به آنان گفت که: ده سوره چون قرآن را بیاورند؛ ولی هرگز از عهده‌ی آن برنیامدند و روشن شد که آن همه دشمنی، هوای نفسانی، حسد وکینه و عشق و علاقه به خاطر مال دنیا بود و بس.

ولی در مقابل آنعده از کسانیکه؛ آخرت را فراموش نمی کنند و کار نیکو انجام می دهند، به خوبی یاد می کند و در آخرت گواه آنان است.

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴿١٢﴾

مبادا بعضی ازآنچه راکه به سویت وحی می‌شود رها کنی و از اینکه میگویند: چرا گنجی بر او نازل نشد یا چرا فرشته ای با او نیامد (تا رسالت او را تصدیق کند) دلتنگ و ناراحت شوی، حال آنکه تو تنها بیم دهنده هستی و الله بر همه چیز مراقب و نگاهبان است.(١٢)

با تأسف باید گفت که: عقل تعداد از انسانها درچشم آنهاست، رسالت را در کنار ثروت می پذیرند. بطور مثال مشرکان مکه از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه السلام میخواستند همراه خود گنجینه‌ی آسمانی و فرشته بیاورد، با قرآن به مبارزه برمی خواستند. آنان که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و آنان که به آخرت ایمان دارند.

تفسیر :

«فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَایُوحَی إِلَیْکَ» مشرکان ازپیامبر نیز درخواست میکردند که گنج وخزانه ای بیاورد، یا فرشته ای با او بیاید، و قرآن را مورد تمسخر قرار میدادند، از این رو الله متعال به او فرمود: ای پیامبر! به هر قیمتی خواهان إرضای مشرکان نباش؛ که اگر چنین باشد شاید به علت نیرنگ‌ها، آزارها، مقابله‌ها ونبردهایی که ازجانب کفّار می‌بینی چیزی از آیات نازل شدۀ قرآن را که الله تعال به تبلیغ آن‌ها مأمورت ساخته است ترک نمایی.

«وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ»: و از ترسی تکذیب از طرف آنان دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ آنچه که از جانب پروردگارت بر تو نازل مخالفت بدخواهان اهمیت ندهد.

و همچنان از بیم سرسختی، عِناد، پرسش‌ها و زیاده خواهی‌های کافران؛ دلت تنگ و گرفته شود و از تبلیغ نشر و پخش آن ها در فشار قرار گیری.

دیده میشود که: کفّار علاوه بر أذیّت‌ها و آزارهای جسمانی، با بهانه‌گیری‌های مختلف، پیامبر صلی الله علیه را در فشار قرار می دادند، ازجمله مطرح کردن این در خواست شان: «أَن یَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ» که بگویند مال بسیاری بر تو فرود آید، یا با تو فرشته‌ای از آسمان بیاید که بر رسالتت شهادت دهد.

ولی الله متعال وظیفه و رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم را معین نموده و میفرماید: «إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَ اَللهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ وَكِيلٌ(12)»: ای محمد! تو فقط برحذر دارنده و ترساننده ی مجرمین از عذاب خدا هستی و بس.

الله متعال به پیامبر میفرماید: ما ضامن وظیفه تو هستیم، نه نتیجه، تو به وظیفه‌ات عمل کن، باقی امور را به الله متعال واگذار. پس بر او توکل کن و وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن‌که به إستکبار و إستهزای آنان پروا وتوجه داشته باشی و یا هم به عِنادشان أهمیت بدهی؛ زیرا بر تو جز إبلاغ آشکار چیز دیگری نیست، بنابر این هیچ چیز را پنهان مکن و مطمئن باش که الله متعال به حساب همگی خواهد رسید؛ زیرا او نگهبان و کارگزار همه چیز است و از آن جمله: پاداش دهی به ابرار و کیفر رسانی به فجّار، فرود آوردن نشانه‌ها واشکار ساختن معجزات. پس بر تو جز هشدار دهی بدان چه از وحی نزدت وجود دارد، مسؤلیّت دیگری نیست.

سپس خداوند متعال اِعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هماورد طلبی گذاشته میفرماید:

شأن نزول آیات 12 و 16:

از اِبن عباس(رض) روایت شده است که: رؤسای مکه گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر خدایی، کوه های مکه را برایمان به طلا تبدیل کن. جمعی دیگر گفتند: فرشتگانی پیش ما بیاور تا پیامبری تو را گواهی کنند. پیامبر فرمود: اینها در اختیار من نیست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿١٣﴾

یا میگویند: این قرآن خود ساخته و افترای پیغمبر است؟ بگو: اگر راست میگوید، پس شما ده سوره ساخته شده (دروغین) مانند آن را بیاورید و غیر از الله هرکس را که می توانید به یاری طلب کنید، اگر راستگو هستید.(١٣)

تفسیر :

«أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرَاهُ»: کافران میگویند محمد این قرآن را خود ساخته است و حال آنکه میگوید الله بمن وحی کرده است این سخنی که میگویند و پیغام که میرسانند محمد دروغ میگوید و به الله اِفترا می بندد و سخنی را که خود ساخته است به خدا نسبت می دهد پس: ای پیامبرا! به آنان بگو: اگر کار چنان است که شما می‌پندارید.

«قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ» بگو: اگر چنین است شما که مدعی عرب فصیح زبان هم هستید؛ پس بفرمایید ده سورۀ ساخته شده مانند آن را که در فصاحت و بلاغت مانند آن باشد، بیاورید.

«وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللهِ»: و جز الله از هر کسی که بر وی دستی دارید بخواهید تا شما را بر آوردن آن ده سوره کمک کند. که این منت‌های مبارز طلبی و چلنج است.

«إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (13)»: اگر راست میگویید که این قرآن افترا می‌باشد.

واقعیت أمر اینست که قدر وجایگاه کتاب الله یعنی قرآن عظیم الشأن از حیطۀ معارضۀ بشر برتر است و جنّ و انس همه در برابر آن ساکت و بی‌جواب اند.

باید گفت که: قرآن، تنها از نظر فصاحت و بلاغت معجزه نیست، بلکه از نظر معارف، مواعظ، براهین، أخبار غیبی و قوانین نیز معجزه است، زیرا جمله‌ی «وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ»: دعوت از همه‌ی مردم است، نه فقط عرب‌هایی که فصاحت و بلاغت قرآن را می فهمند، طوریکه در (آیۀ 88 / سورۀ اسراء) نیز میفرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ

وَالْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْكانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهِيراً» اگر تمام انس و جنّ جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن را بیاورند.).
جهات إعجاز قرآن بسیار است: حلاوت و شیرینی الفاظ آن در قرائت، یکنواخت بودن محتوای آن با آنکه در مدّت 23 سال نازل شده است، بیان علومی که تا آن زمان خبری از آنها نبود، پیشگویی اموری که بعداً به وقوع پیوست، اخبار از تأریخ أقوام گذشته که آثاری از آنها باقی نمانده است، بیان قوانینی جامع وکامل درهمه‌ی أبعاد وعرصه شخصی واجتماعی زندگی انسان، دور ماندن از هرگونه تحریف، تغییر، کهنه شدن و به فراموشی سپرده شدن در طول قرن‌های متمادی.
تأریخ ثابت کرده است که دشمنانی که جنگ های متعددی را علیه اسلام به‌راه انداخته‌اند، توطئه‌ها چیده‌اند، امّا هرگز نتوانستند حتّی يك سوره مثل قرآن بیاورند، آیا معجزه غیر از این است؟ کفّار بجای آنکه دلیل وبرهانی بیاورند، به پیامبر صلی الله علیه تهمت می‌زدند که قرآن ساخته‌ی خود توست، نه کلام خدا. والی در یک کلمه باید گفت که: قرآن، معجزه‌ی جاودان، أبدی تأریخ بشریت است.
شاه ولی الله دهلوی میفرماید: «در قدم اول به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سورۀ تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه میخواند وچون عجز ودرماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، میگوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این‌چنین برإعجاز قرآن حُجَّت إقامه کرد و این حُجت تا روز قیامت برپاست».
ابن‌کثیر میگوید: «إعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد مقدس و منزه است، پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴿١۴﴾

پس اگر آنان دعوت شما را إجابت نكردند [كه هرگز إجابت نمى كنند]، پس بدانيد كه قرآن به [مقتضاى] علم الله، نازل شده است و (بدانيد) كه هيچ معبودى برحق جز او نيست، پس آيا شما تسليم [حق] مى شويد؟ (١۴)
تفسیر :
قبل از همه باید گفت که: قرآن حدس وفرضیه یا خیال و اندیشه بشری نیست، بلکه بر اساس علم خداوند است. طوریکه کفّار به پیامبر صلی الله علیه وسلم تهمت وارد میکردند که قرآن‌را ازنزدشخصی آموزش دیده است: «فَهِيَ تُمْلى عَلَيْهِ» (فرقان، 5.) قرآن به آنان چنين جواب فرموده که: منشأ این کتاب، علم الهی است، نه إملای دیگران، در برخی از أوقات کفّار به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: قرآن از خود اوست، لکن دیگران به او كمك كرده‌اند.
«أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان، 4.) این آیۀ مبارکه در رد تمام این اتهامات وارده پرداخته و به شدت آنرا رد می نماید.
«فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اَللّهِ»: ای پیامبر! آنهایی که از آنان درخواست یاری کرده‌اید دعوت شما را إجابت نکرده و از أنجام دادن آن ناتوان ماندند، به تو ایمان نیاوردند و برای تو و مؤمنان همراهت تسلیم نشدند، پس بدانیدکه این قرآن حکیم فقط به‌علم

خدای علیم نازل شده واز سخن بشر نیست. قرآن حدس وفرضیه یا خیال و اندیشه بشری نیست، بلکه بر اساس علم خداوند است. و اسرار قرآن، همچون علمِ بی‌نهایت خداوند نامتناهی است.

«وَ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ»: و بدانید که هیچ معبود برحق دیگری جز الله متعال وجود ندارد تا مورد پرستش قرار گیرد.

یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند.

کفر و تردید دشمنان، سبب تزلزل شما در حقّانیّت قرآن و وحدانیّت خداوند نشود «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (14)»: در لفظ استفهام و در معنی امر است. یعنی بعد از ظهور این دلیل قاطع ایمان بیاورید؛ چون دیگر عذر و بهانه‌ای باقی نمانده است که مانع آن بشود.

در التسهیل آمده است: إستفهام به معنی فراخوانی به سوی إسلام و إلزام کفار است مبنی بر این که راه اسلام را پیش گیرند؛ زیرا ناتوانی آنها از آوردن شبیه این قرآن، دلیل بر درستی إسلام است. (تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل: ۱۰۲/۲).

مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴿١٥﴾

کسانی که زندگانی دنیا و زینت آن را بخواهند، ثمرۀ أعمالشان را در همین دنیا به‌تمام کامل به‌آنها میدهیم، ودرآن کم وکاستی به آنان داده نمیشود.(۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا يُبْخَسُونَ»: حقّی ازآنان ضایع نمیگردد و نتیجه اعمال‌شان نقصان نمی‌بینند.

تفسیر :

«مَنْ كانَ يُرِيدُ اَلْحَيَاةَ اَلدُّنْيا وَزِينَتَها»: انسان اختیار دارد و میتواند هر طوریکه میخواهد اراده کند. یعنی هرکس که از انجام دادن اعمال صالح فقط زندگی دنیا را بخواهد تا بدان فخر ورزد و به بهره‌های ناپایدار و لذت‌های فانی‌اش (از مال و جاه و منصب) دست یابد پس ما بهرۀ أعمال‌شان را که برای دست یافتن به دنیا أنجام داده‌اند، میدهیم.

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیرمعارف القرآن در تفسیر این آیۀ مبارکه می نویسد: سخن واضح و أرجح این است که این آیه متعلق به کسانی است که اعمال صالح خویش را فقط به خاطر فواید دنیا، ثروت، عزت، صحت و غیره انجام می دهند چه آنها کافر باشند که به آخرت قایل نیستند یا مسلمان که شفاهاً به آخرت قایل اند اما عملاً در فکر آن نیستند بلکه جملگی هم و غم آنها تنها وابسته به دنیا است. از جمله مفسرین چون مجاهد و میمون بن مهران و معاویه رضي الله عنهم همین قول را اختیار کرده اند.

و از حدیث مشهور رسول کریم صلی الله علیه وسلم: «انما الاعمال بالبينات» هم همین مطلب تأیید می گردد که هر کسی در عمل خویش هر چیزی را که نیت میکند، به او همان خواهد رسید. کسی که دنیا را اراده کند به او دنیا میرسد و کسی که آخرت را نیت میکند به او پاداش آخرت می رسد، کسی که هر دو را اراده کند به پاداش هر دو دست خواهد یافت. و این اصل که، اساس هر عمل بر نیت استوار است، در هر مذهب و ملت از مسلمانان به شمار می آید. [تفسیر قرطبی].

لذا در حدیث آمده که روز قیامت کسانی إحضار می گردند که در دنیا تنها به این خاطر عبادت میکردند که در نظر مردم عزت داشته باشند. به آنان گفته میشود که شما نماز

خواندید، صدقه دادید، جهاد کردید وقرآن تلاوت نمودید اما همه ؤ اینها به این خاطر بود که شما را، عابد سخی، غازی و قاری گویند پس آنچه شما میخواستید در دنیا به شما رسید و به این القاب نایل آمدید اکنون همه آن اعمال تان فاقد ارزش و پاداش اند و بدین ترتیب از همه پیشتر، در جهنم انداخته خواهند شد.
حضرت ابو هریره(رض) بعد از نقل این حدیث به گریه افتاد و فرمود که آیه قرآن کریم «من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها» تصدیق این حدیث است.
در صحیح مسلم به روایت حضرت انس(رض) منقول است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود که: الله تعالی بر کسی ظلم نمی کند. مؤمن که کار نیک انجام دهد در دنیا به او پاداش میرسد و در آخرت ثواب. اما کافر که در فکر آخرت نیست لذا حساب او کلاً در دنیا به او داده می شود در پاداش اعمال نیک او ثروت دنیا، عشرت، صحت و راحت به او عنایت می گردد تا اینکه وقتی که وارد آخرت می شود، هیچ چیزی نزد او نباشد که پاداش آن را در آنجا بیابد.
در تفسیر مظهری آمده است که مؤمن اگر چه خواهان فلاح دنیا هم هست ولی اراده آخرت غالب می باشد لذا به او در دنیا بقدر نیاز می رسد و پاداش بزرگ را در آخرت خواهد یافت.
روزی حضرت فاروق أعظم رضی الله عنه، در خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد و در آن چشمش به چند چیز معدود افتاد. در محضر عرض کرد که یا رسول الله دعا بفرمایید که الله تعالی به اُمت شما وسعت دنیا عنایت کند زیرا که ما فارس و روم را می بینیم که آنان در وسعت و رفاه وسیعی از دنیا به سر می برند. در صورتی که آنان عبادت الله را به جا نمی آورند.
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکیه زده بود با شنیدن این الفاظ راست نشست و فرمود که: ای عمر شما هنوز در این اندیشه اید؟ ایشان کسانی اند که پاداش اعمال نیک آنها در این جهان به آنان داده شده است. [مظهری].
در جامع ترمذی و مسند أحمد بروایت أنس(رض) منقول است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کسی که نیت او از اعمالش طلب آخرت باشد خداوند در دنیا دل او را غنی می گرداند و ضروریات او را بر می‌آورد ودنیا نزد او ذلیل وخوار میشود و هرکس که اراده او طلب دنیا باشد، الله تعالی نیازهای او را درمقابل او قرار میدهد، به طوری که هیچوقت نیازهای او بر آورده نخواهد شد زیرا خواسته ها و خواهش های مادی امکان هر گونه آرایش فکری و جسمی را از او سلب می کند. قبل از برآورده شدن یک نیاز، نیاز دیگری به سراغ او می آید و بدین ترتیب همواره احساس نیاز و کمبود می کند و افکار و اوهام بیشماری در سر می پروراند.
ولی تنها به همان مقدار دست می یابد که رب العالمین در ازل برای او تعیین کرده است.
آنچه در آیه مذکور فرمود که به اراده کنندگان دنیا عوض اعمالشان در دنیا کاملاً به آنان می رسد، در اینجا ممکن است این تصور پیش آید که بسیاری مردم هستند که با وجود اراده به دنیا و کوشش فراوان هم به مقاصد مادی و دنیوی خویش نایل نمی شوند و بسا اوقات اصلاً به آنان چیزی نمی رسد. جوابش این که این آیه قرآن مجمل است تفصیل کامل آن در این آیه ۱۸ سورهٔ اسراء است که فرموده: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»: یعنی کسی که تنها دنیا را می خواهد ما به او نقدا دنیا می دهیم مگر با

دو شرط نخست اینکه چقدر بخواهیم همان قدر می دهیم و دادن طبق تقاضای او انجام نمی‌شود. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به سورۀ الاسراء تفسیر احمد).
«نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فِيها لايُبْخَسُونَ(15)»: خداوند متعال عادل است، حتّی کسانی که برای او کار نکنند، پاداش اعمال آنان را بدون کم و کاست در دنیا به دلخواهشان و به طور کامل میدهد. یعنی در دنیا یک ذره از پاداش آنها کم نمی شود.
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْرِی می نویسد: هر کس در أنجام «حسنات» قصد و منظوری دنیوی داشته باشد، الله متعال در دنیا پاداش او را میدهد. آنگاه در حالی به آخرت روانه میشود که در آنجا پاداشی ندارد. و مؤمن در دنیا پاداش حسناتش را می‌گیرد و در آخرت ثواب آن را. (مختصر ۲۱۴/۲.)
شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر «وَهُم فِيهَا لَا يُبخَسُونَ» میفرماید: «پاداش صدقه وصله رحمی که کفار انجام میدهند، در دنیا باگشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان داده می شود».
طرح یک سؤال وجواب آن:
سؤال طوری مطرح میگردد که در آیۀ (15) آمده است: ما به دنیاطلبان بدون کم و کاست و به طور کامل نتیجه‌ی اعمالشان را در دنیا خواهیم داد، همچنان در (آیۀ 18 / سوره اسراء) آمده است: «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» به هرکس و به هرمقدار که بخواهیم عطا می‌کنیم.
میان این آیات چگونه میتوان تطابق وتلفیق ایجاد کرد؟
جواب: دراین آیه میفرماید: نتیجه‌ی کارشان را می دهیم، «أَعْمالَهُمْ»: ولی در آن آیه مسئله‌ی کار مطرح نیست، بلکه آرزو مطرح است که خداوند میفرماید: بعضی به گوشه‌ای از آرزوهای خود می‌رسند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۶﴾

اینان کسانی هستند که در آخرت، (جزایی) جز آتش برای آنان نیست و آنچه [در دنیا از کار خیر] کرده اند، در آخرت تباه و بی أثر می شود، و آنچه همواره [ریاکارانه] انجام می دادند، باطل است.(۱۶)
آنجا که وظیفه‌ی انسان عبادت بوده و نیاز به قصد قربت داشته است، عمل بدون قصد و نیت قربت باطل است و آنجا که قصد و نیت قربت لازم نبوده و عمل به خاطر دنیا انجام شده است، نتیجه‌ی آن محدود به دنیاست و در قیامت آن عمل حبط و محو می‌شود. طوریکه میفرماید: «أُولَئِکَ اَلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَةِ إِلاَّ اَلنّارُ» اما این گروه که هدف شان متاع دنیوی است باید بدانند که برای شان نزد الله متعال هیچ پاداش، کرامت و هیچ قدر و قیمتی نیست در آخرت جز آتش دوزخ و عذاب أبدی نصیبی ندارند. واین بدین معنی است که: دست دنیا گرایان در آخرت خالی است. «وَحَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها» عمل براىِ دنيا ويا ازروى ريا، درآخرت پوچ و تباه است. «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از أعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در أهداف و عدم خلوص نیت، أعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند.

«وَباطِلٌ ماكانُوا يَعْمَلُونَ(16)»: «وآنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمال‌شان از اصل واساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است.
شایان ذکر است که هردو آیه فوق در حکم خود عام أند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن. (بنقل از «تفسیر أنوار القرآن»)

أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴿۱۷﴾

آیا کسی که دلیل آشکاری از جانب پروردگار خویش دارد و گواهی از سوی الله به دنبال آن باشد، وپیش از قرآن (هم)، کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده است (مانند کسی است که درگمراهی قراردارد)؟! ایشان به آن (حقایقی که پیغمبر آورده) ایمان می‌آورند، و هرکس از این احزاب و گروهها به آن کفر ورزد، پس آتش وعدگاه اوست. پس دربارۀ آن در شک و تردید مباش، بی‌گمان آن (قرآن) حق است و از سوی پروردگارت آمده است، ولی بسیار مردم ایمان نمی‌آورند. (۱۷)

تفسیر:

«أَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش صلی الله علیه وسلم، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایشهای آن است؟ مراد از بینۀ: قرآن است که حُجت روشن حق تعالی می باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم اند.
«وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»: «و شاهدی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است.
ابن عباس(رض) و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل علیه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن‌حجت، گواه و شاهدی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً»: قبل از قرآن، کتاب موسی یعنی تورات بود که الله متعال آن را بر موسی علیه السلام نازل کرد، تا در أنجام کارهای نیک و راهنمایی آنان به سوی حق، هدایتگر آنان باشد. بناءً باید گفت که: کتب آسمانی و قوانین الهی، راه هدایت و وسیله‌ی رحمت برای مردم هستند «أُولئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» آنهایی که از جانب الله به نور هدایت نایل آمده‌اند، قرآن را کاملاً تصدیق می‌کنند.
«وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ اَلْأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ»: هر کس از أهل ملت‌ها و ادیان به قرآن کافر باشد، بدون تردید در آتش دوزخ جا دارد.
چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود».
«فَلا تَکُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ»: پس در این قرآن شک و تردیدی نداشته باش. یعنی: از نزول قرآن، یا از وعدگاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش.

«إِنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ»: قرآن حقیقتی است که از جانب الله متعال نازل شده است. پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای. جود ندارد.
«وَلـٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لایُؤْمِنُونَ(17)»: «ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجبه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی درباره دو گروه ازمردم: بحث بعمل آمد: یکی دنیادوست دنیا پرست و دیگری از اشخاصی یادی بعمل آمد که: مشتاق آخرت می باشند.
اینک در آیات (18 الی 24) در مورد بی باوران، مؤمنان، و مکافات ومجازات هر کدام از آنان، مورد بحث بعمل می آورد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴿۱۸﴾

چه کسی ظالم تر از آن کس که بر الله دروغ ببندد، ایشان بر پروردگارشان [در قیامت] عرضه می شوند، و گواهان می گویند: اینها همان کسانی‌اند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید! لعنت الله بر ظالمان است.(۱۸)

تفسیر :

کذب، افتراء ودروغ بستن بر الله، از جمله بزرگترین ظلم بشمار می رود، قرآن عظیم الشأن در این آیۀ مبارکه وتعدادی دیگری از آیات متبرکه؛ سیما و سرنوشتِ شخص افترازننده بر الله متعال را چنین بیان میفرماید: کسانیکه بر الله متعال افتر وبهتان می بندند از جمله؛ ظالمترین إنسانها بشمار می روند که: از إلطاف إلهی محروم است، به قیامت ایمان ندارد، حقائق را تحریف میکند، راه الله را می‌بندد، نه در دنیا قدرت فرار از سلطه‌ی الهی را دارد و نه در قیامت یاوری، عذابش چند برابر، عمرش بر باد رفته، کوشش‌هایش تباه گشته و نفس و جان باخته است. طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است:
«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللّهِ کَذِباً»:هیچکس ظالمتر از آن کس نیست که برالله سبحان وتعال دروغ بسته است؛ وشریک وفرزند رابه او نسبت داده است.
«أُولـٰئِکَ یُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ»: به یادداشته باشید که در قیامت پرده‌ها کنار زده میشود وأمری پنهان اصلاً باقی نمی ماند. طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: آنان به منظور حساب در روز قیامت همراه با دیگر خلایق در پیشگاه خالق و مالک خود حاضر می‌گردند، تا در قِبال عملکرد بدشان مجازاتشان کند.
«وَیَقُولُ اَلْأَشْهادُ هؤُلاءِ اَلَّذِینَ کَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ»: و شاهدان که شامل فرشتگان، پیامبران و غیر ایشان هستند میگویند: این گروه همان کسانی‌اند که بر الله متعال افترا بسته و در ادعای خویش دروغگوی اند؛ آنها را در ملاء عام رسوا نموده و پستی و خِفَت و خواری آنها نمایان میگردد.
«أَلا لَعْنَةُ اَللّهِ عَلَى اَلظّالِمِینَ(18)» :اینک حق تعالی آنان را از رحمت خویش طرد نموده، ازجنّت خویش بازداشته و خشم خود را بر آنان روا داشه است؛ از آنرو که باشرک برخویشتن ستمگر بوده ودر گفتار و رفتار، دروغگو بوده‌اند.
بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر (رض) روایت کرده‌اند که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای متعال در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک میکند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور

میگرداند، سپس او را به گناهانش مُقِر ومُعتَرِف ساخته وبه او میگوید: آیا فلان گناه راکه در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن میگوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام میفرماید: اما من این گناهان را دردنیا برتو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را برایت می‌آمرزم. سپس نامه حسناتش به وی داده میشود. اما گواهان دربارۀ کافر و منافق میگویند: «هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ»: اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت الله بر ستمگران باد».

شاهدان محکمه روز قیامت بر اعمال انسان:

شاهدان روز قیامت مطابق تعریف آیات قرآنی بشرح ذیل معرفی شده اند:

اولین شاهد همانا ذات پروردگار باعظمت است که: بر همه اعمال بندگان خویش ناظر وشاهد می باشد طوریکه (در آیۀ 17: سورۀ حج) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

دومین شاهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بود طوریکه در(آیة 41 / سورة نساء) میفرماید: «فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً»

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نوح(ع) در روز قیامت فراخوانده میشود، پس به وی گفته می شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ میگوید: بلی! آنگاه قومش فرا خوانده میشوند و به آنان گفته میشود: آیانوح پیام حق رابه شمارساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشدار دهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچکسی نیامده است! آنگاه به نوح گفته میشود: چه‌کسی برای توگواهی می دهد؟ میگوید: محمد(ص) و اُمتش».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله(ص) فرمودند: «أنا وأمتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبي كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلّغ رسالة ربه عزوجل». «من و امتم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلایق قرار داریم، هیچیک از مردم نیست مگر اینکه آرزو می‌کند که کاش او هم ازجمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگراین که ما گواهی می دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است».

امت مسلمه «وَكَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره، 143.): ما شما را اُمّت میانه - متوسط قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید.

فرشتگان. «وَجاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ»: (ق، 21.) در قیامت همراه هر انسانی دو فرشته می‌آید، یکی او را سوق می‌دهد و یکی شاهد بر اوست.

زمین. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها» (زلزال، 4.): در قیامت زمین اخبار خود را بازگو می کند.

وجدان. «اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً» (اسراء، 14.): نامه‌ی عملت را بخوان و خود قضاوت کن که با تو چه برخورد شود.

اعضای بدن. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ» (نور، 24.) روز قیامت زبان و دست و پا به سخن آمده و علیه انسان گواهی می دهند.

عمل. «وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً» (کهف، 48.) در قیامت اعمال انسان تجسّم یافته و در برابر او نمودار می شوند.

توجه باید کرد: که در روز قیامت شاهدان بسیاری شهادت خواهند داد، پس مراقب اعمال وکردار خود باید باشیم.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴿١٩﴾
آن ظالمانى كه [مردم را] از راه الله منع ميكنند، و براى آن، كجى را ميخواهند و آنها از آخرت هم منكرند.(١٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**يَبْغُونَهَا عِوَجاً**»: آن را كج مى خواهند. يعنى هميشه در صدد آن هستند كه جاده مستقيم الهى را كج نشان دهند و نادرست جلوه بنمايند.

تفسير:

دشمنان با شيوه‌هاى مختلف از راه الله متعال جلوگيرى بعمل مى آورند از جمله: در مرحله‌ى اوّل راه را مى بندد و اگر اين كار از توان شان خارج شد، مسير را منحرف ميسازند، دست به ترويج بدعت، تهمت، ايجاد شبهه، موانع درفعاليتهاى علماء ومساجد، نهى از معروف، بهانه تراشى، ايجاد سرگرمى‌هاى ناسالم، مطرح كردن مسائل فرعى، شخصيّت تراشى، ترويج باطل، تحريف معارف دينى وبد جلوه دادن دين، تحقير مؤمنان، تحريم مباحات، تشويق نابجا، تبليغ ناروا وبزرگ نشان دادن طاغوت‌ها وغيره وغيره مى زنند.
«اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ»: همانان كه بندگان را از پيروى از راه الله متعال باز ميدارند، در راه خلق به سوى الله متعال سد و مانع ايجاد كرده تا راه هدايت و رسيدن به الله را پيش نگيرند. و مى خواهند تا اين راه بر وفق هواهاى‌شان و آنچه كه شياطين‌شان ديكته مى‌كنند، معرفى بدارند.
«وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً»: مى‌خواهند راه كج و منحرف باشد، مى خواهند دين خدا مطابق خواست و هوس آنها كج و پرپيچ و خم باشد.
«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ(19)»: همانان‌اند كه ديدار الله متعال را دروغ پنداشته، منكر آخرت و حشر و نشرند. پس آن ها ظالمان زيانكارى‌اند كه جاودانه در آتش مى مانند.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ﴿٢٠﴾
اينان (نميتوانند الله را) در زمين ناتوان وعاجز كنند و آنان به غير از الله كارساز و مددگارى ندارند، (در آخرت) عذاب براى آنها دو چندان خواهد شد (چرا كه هم گمراه بودند و هم ديگران را به گمراهي كشاندند)، آنها هرگز توانائي شنيدن (حق را) نداشتند و حقايق را) نمي‌ديدند. (٢٠)

تفسير ::

عذاب الله متعال نسبت به آنها مضاعف است. (چرا كه هم خود گمراه بودند و هم ديگران را بابستن راه خدا ياكج نشان دادن آن به گمراهى كشاندند)، آنان (از شدّت لجاجت و عناد) توان شنيدن (حقّ) را ندارند و (آن را) نمى‌بينند.
ظالمان، تحت سيطره‌ى قهر و قدرت الهى قرار دارند و عاقبت كار خود را خواهند ديد. طوريكه در آية مباركه ميفرمايد: «أُولئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِى اَلْأَرْضِ»: آن گروه كفّار از عذاب پروردگر باعظمت در دنيا گريزى ندارند و نه او را درمانده توانند كرد تا آنان را به دست آورده نتواند؛ «وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ مِنْ أَوْلِياءَ»: براى‌شان يار و ياورانى هم نيست كه از سزاى الهى حمايت‌شان كند. يعنى اينكه عقوبت وى را از آنان دفع كند. چنان‌كه در حديث شريف آمده است: «همانا الله متعال به ظالمان مهلت مى دهد تا اين‌كه چون او را فروگرفت، ديگر او را از در گرفت وى نجاتى نيست».

«يُضاعَفُ لَهُمُ اَلْعَذابُ»: رهبران گمراه که سبب اِنحراف دیگران شوند، گناه آنان را نیز بر دوش می‌کشند. یعنی «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب اِفترایشان بر الله متعال، بازداشتن‌شان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی ونقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها رامرتکب نشده‌اند، مضاعف میباشد.

کفر ولجاجت و تعصّب، چنان چشم و گوش منحرفان را کور و کر نموده که نمی‌توانند حقّ را ببینند و یا بشنوند طوریکه میفرماید: «ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ اَلسَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ (20)»: یعنی سبب تشدید عذاب بر آنها این است که الله متعال شنوایی و بینایی را به آنها عطا کرده بود، اما آنها در برابر شنیدن حق ناشنوا و از پیروی از حق نابینا شدند و از حواس خود سود نجستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿٢١﴾

اینان کسانی هستند که به خود خساره و زیان زده‌اند و آنچه (بر الله) دروغ می‌بستند، از آنها گم و ناپدید گردید. (٢١)

تفسیر :

«أُولئِکَ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»: آن گروه کفّار نیک بختی دنیا وآخرت و آسایش نفس خود را به سبب ورودشان به آتش از دست دادند. زیرا خود را به عذاب أبدی دوزخ در افگنده‌اند.

«خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»: خود را زیانبار کرده و وجود خویش را باخته‌اند. به خویشتن زیان رسانده‌اند.

«مَا»: مراد معبودهای دروغین و أکاذیب و دعاوی باطل است که در قیامت کاری ازدست معبودهاشان ساخته نیست،ودرجهانِ حقائق، أباطیل بی‌ثمراست.

گفتارهای باطل و ناحقّ گرچه به ظاهر جلوه دارند، امّا همه تباه شدنی هستند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ (21)»: «وآنچه برمی‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که برخدای سبحان اِفترا می‌بستند و مدعی شفاعَتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برای‌شان باقی نماند.

خوانندگان محترم !

در فحوای این آیة مبارکه هشدار مهم وذیقیمتی نهفته است که باید بدانیم: هر ضرر و زیانی قابل جبران است، مگر گذران عمر که دیگر باز نمی‌گردد.

بالاترین خسارت‌ها، خسارت نفس و عمر انسان است، نه زیان‌های مالی گاهی مال ومسکن، یا مقام وقدرت ویا مدرك و عنوانِ انسان از بین می رود، امّا گاهی انسان خودش را می بازد وانسانیّت خود را به هدر می دهد که این از جمله بالاترین خسارت است. خسارت‌های دنیوی جبران پذیر است، یعنی میتوان آنراجباران کرد، ولی مهم خسارت در قیامت است که چاره‌ای ندارد که الله متعال مارا از نگاه دارد.

در فرهنگ اسلام، دنیا بازاری است که مردم فروشنده‌اند، و جان، مال و عمل، کالای این بازار است و خریداران دو دسته‌اند: دسته اول الله متعال که آنرا به قیمت گران می‌خرد و دسته دیگر غیر از الله متعال، مانند: شیطان، هوای نفس که به قیمت ناچیزی، این کالاها را میخرند. لذا کلمات «أجر»، «ثواب»، «ضِعف» و«اضعاف»، برای سود وواژه‌های

«خُسر»، «خسرانمبین» و «أخسرین»، در مورد ضرر و زیان، در قرآن زیاد مطرح شده است. (تفسیر نور).

لَاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ﴿۲۲﴾

بدون شک آنها در آخرت زیانکارترند. (۲۲)

تفسیر :

«لاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی اَلْآخِرَةِ هُمُ اَلْأَخْسَرُونَ (22)»: در حقیقت آنان در روز قیامت زیانمندترین انسانها اند، و هیچ کس را مانند آنها در خسران نمی‌بینی؛ چون نعمت پایدار را به عذاب دوزخ بدل کرده، درجات علیا را به درکات سفلی، بهشت رضوان و رضای رحمان را به ذلّت و خذلان معامله نموده‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿۲۳﴾

قطعاً کسانی که ایمان آوردند وکارهای نیک کردند وبه پروردگارشان تواضع و فروتنی نمودند، آنها اهل جنت‌اند که در آن جاودانند.(۲۳)

تفسیر :

کلمة «أَخْبَتُوا» از «خبت» گرفته شده، که هم به معنای تسلیم و خضوع آمده و هم به معنای آرامش و اطمینان بکار رفته است. یعنی در کنار هشدار و تهدید، تشویق آمده است.

بعدازبیان حال أشقیا وسیه روزان، به بیان حال نیک بختان میپردازد و میفرماید:

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ»: بیگمان کسانی به آلله ایمان آورده و به آن سخنانی که موجب محبت و رضای وی است عمل کرده‌اند و درعین حال در کار اجتناب از نواهی و بندگی به مقام ولایش، أهل خشوع و فروتنی و اِنکِسار بوده‌أند، «أُولَئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (23)»: همانان اهل بهشت‌اند؛ در آن جاودانه زندگی می کنند، نه از آن بیرون می‌شوند و نه می‌میرند. چه نیکو اقامتی است برای‌شان در دارالسّلام همراه با أمنیت و إنعام.

باید گفت که: به اِیمان و عمل صالح خود نباید مغرور شویم، بلکه تسلیم مطلق بودن، شرط عبودیّت است. و در ضمن باید گفت که: حالات قلبی و معنوی، در پاداش انسان مؤثّر است.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴿۲۴﴾

حال و وصف این دو گروه مؤمن و کافر مانند کور و کر، و بینا و شنواست، آیا حال این دو گروه باهم برابر است؟ چرا بیدار نمی شوید؟ [چرا پند نمیگیرید؟](۲۴).

تفسیر :

همان سان که بینا و نابینا، شنوا و ناشنوا، یکسان نیستند، مؤمن و کافر هم، درجات مساوی ندارند. مفسر مشهور جهان اسلام زمخشری درتفسیر آیه: مَثَلُ اَلْفَرِيقَيْنِ یعنی مثال مؤمنان و کافران، كَالْأَعْمى وَ اَلْأَصَمِّ وَ اَلْبَصِيرِ وَ اَلسَّمِيعِ، مینویسد: گروه کافران را به نابینا و ناشنوا و گروه مؤمنان را به بینا و شنوا تشبیه کرده است. (تفسیرکشاف ۳۸۷/۳).

یعنی حال شگفت‌انگیز این دو گروه مانند حال دو نفر است که یکی نابینا است و دیگری ناشنوا.

الله متعال أهل کفر را به نابینا تشبیه کرده و اینگونه مَثَل زده است که: اهل کفر همچون نابینا وناشنوایی هستند که نمی بیند و نمی شنود؛ زیرا کافر راه صواب را نمی‌بیند تا از آن پیروی کند و پیام هدایت را نمی‌شنود تا از آن نفع برد. طوریکه در آیه 18 سورة بقره آمده است. «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَيَرْجِعُونَ» آنان (از شنیدن حقّ) کر و (از گفتن حقّ) گنگ و (از دیدن حقّ) کورند. پس ایشان (به سوی حقّ) باز نمی‌گردند.
قابل یاد آوری است که «نظر»، غیر از «بصیرت» است. در سورة أعراف میخوانیم: «تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لا يُبْصِرُونَ»: (اعراف، 198) می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند، در حالیکه نمی بینند. یعنی چشم بصیرت ندارند که حقّ را ببینند. عدم بهره گیری صحیح از امکانات و وسائل شناخت، مساوی با سقوط و از دست دادن انسانیّت است. در (سورة أعراف آیه‌ی 179) می خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَيُبْصِرُونَ بِها وَلَهُمْ آذانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ» آنان قلب دارند، ولی نمی‌فهمند، چشم دارند ولی نمی بینند، گوش دارند ولی حقّ را نمی شنوند، این گروه همچون چهارپایان بلکه از آنها پست‌تر و گمراه‌ترند، ایشان غافل هستند.
جزای کسی که در دنیا خود را به کوری و کری وگنگ می زند، کوری و کری و گنگ آخرت است. «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّامَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً» (أسراء، 97.) (و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خزنده) کور وکر وگنگ محشور میکنیم و جایگاه شان دوزخ است، که هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم.
«هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلاً أَفَلا تَذَكَّرُونَ (24)» اما مَثَل مؤمن همانند شخص بینایی است که راه هدایت را دیده و به آن روان شده است. ندای دعوتگر الله متعال را شنیده و به آن لبّیک گفته است؛ مسلماً این دو گروه با هم برابر نیستند. پس چرا در حجّت‌ها و أدلّه تدبر نکرده و از برهان‌ها و مَثَل‌ها درس نمی‌گیرند و در آن‌ها نمی اندیشند؟!
پس بر ماست که به این درس بیدار کننده و اندرز هشدار دهنده، هوش و گوش بسپاریم تا در جمله سعادتمندان و خدا جویان بپیوندیم.
در ضمن قابل یادآوری است: شخصیکه فهم دیدش محدود به محسوسات مادّی باشد و معنویّت و آخرت را نبیند، بمثابه انسان کور بشمار می رود.

لطیفه:

بعضی از صالحان گفته‌اند: طلب مغفرت بدون ریشه‌کن کردن گناه، توبه‌ی دروغگویان است. (تفسیر قرطبی ۳/۹.)

خوانندگان محترم !

بعد از این که خداوند متعال دشمنی و انکار کافران مکه را یادآور شد و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از طرف آنان و افترای آنان را مبنی بر این که قرآن ساخته و پرداخته‌ی محمد است، بیان کرد، در آیات متبرکه ذیل: (25 الی 41) قصه وداستان نوح علیه السلام شتاب ورزیدن قومش در وقوع عذاب، ناآمیدی نوح از آنان و ساختن کشتی به بحث گرفته میشود.
داستان حضرت نوح علیه السلام بصورت کل درشش سوره‌ای از قرآن کریم به بیان گرفته شده است از جمله:سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعراء، قمر، نوح که مفصّل‌ترین آنها در همین سوره (هود) است.

داستان و قصة نوح عليه السلام:

نام نوح عليه السلام 40 مرتبه در قرآن عظيم الشأن آمده، امّا از محلّ تولّد، مسكن، شُغل، كار وبار، وفات و محل دفن او چيزی گفته نشده است. او اوّلين پيامبر اولوالعزم است كه رسالت جهانی و كتاب و شريعت داشت.

بعثت اين پيامبر اولوالعزم، بعد از حضرت آدم و به هنگام شيوع شرك و بت‌پرستی و ظلم بوده و رسالت او را توحيد، نماز، أمر به معروف و نهی از منكر، عدالت و صدق و وفا تشكيل ميداد.

مدّت رسالت آن حضرت به روايت أصح، 950 سال بوده است، وقتی در پايان، خداوند به او فرمود: كسی به رسالت تو ايمان نخواهد آورد، مأيوس شد و نفرين كرد و در نتيجه، حتّی زن و فرزندش كه در راه او نبودند، به همراه كفّار غرق شدند.

حضرت نوح عليه السلام، كه به پدر دوّم بشر شهرت گرفته، خداوند او را به پيامبری برگزيده، «إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحاً... عَلَى الْعالَمِينَ» (آل‌عمران، 33) و درميان جهانيان بر او سلام فرستاده است. «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ» (صافّات، 79.).

داستان حضرت نوح عليه السلام با تفاوت‌هايی در تورات نيز آمده است. كُتُبِ كلدانيان، هنديان، چينی‌ها، يونانيان وپارسيان، طوفان نوح را قهر خداوند به سبب ظلم و فساد مردم دانسته‌اند.

رسالت حضرت نوح عليه السلام جهانی بوده است، چون زمين بدون حجّت نميشود و غرق شدن همه‌ی كفّار با نفرين حضرت نوح عليه السلام كه فرمود: «وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً» (آيه 26 سورح نوح) (و نوح گفت: پروردگارا از اين كافران هيچ كس بر زمين باقی نگذار) شاهد بر آن است و از طرفی اگر رسالت آن حضرت منطقه‌ای و سيل هم در همان محدوده بوده، ديگر به سوار كردن يك جفت از هرحيوانی نيازی نبوده است، درحاليكه اينكار برای حفظ نسل حيوانات دركره‌ی زمين انجام گرديده‌است.

سرگذشت حضرت نوح عليه السلام؛ تاريخی هزار ساله‌است، كه داستان يك سيل عالمگير، ماجرای انقراض يك نسل و آغاز جامعه‌ای نوين، تابلويی از پيروزی حقّ بر باطل، جلوه‌ای از مستجاب شدن نفرين پيامبر، نمونه‌ای از قطع رابطه‌ی پدر وپسر به خاطر مكتب، آيتی ازتسليم هستی دربرابر فرمان خداوند، حفظ نسل حيوانات و كشتی سازی دور از بحر را در خود جای داده است.

اين داستان نشان ميدهد كه گاه انسان در ضلالت وگمراهی به حدّی سقوط ميكند كه موعظه‌ی انبيا عليهم السلام هم در او كارساز نمی شود، بلكه به پيروان آنها نسبتِ اراذل می دهد و در برابر قهر الهی به كوه پناه می‌برد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿٢٥﴾

بی ترديد نوح را به سوی قومش فرستاديم [كه به آنان بگو:] من برای شما بيم دهنده ای آشكارم.(٢٥)

تفسير :

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ»: حضرت نوح عليه السلام از جمله اوّلين پيامبر اولوالعزم است كه عليه شرك و بت‌پرستی قيام كرد. بعد از اين كه زمين از شرک و شرارت قوم نوح لبريز شد، نوح را به ميان قومش اِعزام داشتيم.

«إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (25)»: او به قومش گفت: اگر ایمان نیاورید، من از جانب الله متعال برای شما هشدار دهنده‌ای آشکار هستم؛ شما را از عذاب الله متعال بر حذر میدارم و میترسانم؛ یعنی با این پیام آمده‌ام: ملاحظه میداریم که: أنبیاء علیهم السلام، هم خیرخواه و هم دلسوز مردم بوده‌اند، پیامبران هم هشدار می‌دهند، هم مصالح مردم را بیان می‌کنند. ودر این هیچ جای شکی نیست که: اصل پرستش و عبادت در هر انسانی وجود دارد، لکن پیامبران مسیر و جهت آن را معیّن می‌کنند.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴿۲۶﴾

(دعوت من این است که) جز الله (الله واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکي ميترسم! (۲۶)

تفسیر :

«أَنْ لاتَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّهَ»: سپس نوح علیه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است که: شما را دعوت می‌کنم به این که: جز خدای یگانه را نپرستید و به وی چیزی را شریک نیاورید؛ «إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ(26)» میترسم درصورتی که غیر اورا پرستش کنید به‌عذاب روزی سخت وسهمگین و دردناک گرفتار شوید. نوح علیه السلام این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود وآنرا برای شان تفسیر نکرد. وتفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴿۲۷﴾

پس سران واشراف قوم او که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مانند خودما نمی‌بینیم و ما میبینیم که جز افراد حقیر و فرومایه و کوتاه فکر ما کسی از تو پیروی نکرده‌اند، و برای شما بر خود هیچ فضل و برتری نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغگو تصور ميکنيم.(۲۷)

تفسیر :

سرشت وشیوۀ کاری مخالفانِ حقّ، در طول تأریخ أدیان اِبراهیمی همین بود که دشمنان گاهی رهبران الهی را تضعیف کرده و می‌گفتند: شما انسان‌هایی مثل ما هستید، نه برتر از ما و در برخی از حالات پیروان آنها را کوچك می‌شمرند و می‌گفتند: آنها افرادی بی‌سر و پا و بی‌شخصیّت هستند. و گاهی مکتب راه و روش او را تضعیف مي کردند و می گفتند: سخن شما دروغ و اِفتراء یا سحر یا افسانه‌های پیشینیان است و یا سخنان شما حرف‌های عادّی است که اگر بخواهیم ما نیز مثل آن را می‌آوریم.

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَوْمِهِ»: بطور معمول أشراف وأعیان قوم در خط اوّل مخالفان أنبیاء قرار داشتند، اولین إعتراض أعیان و أشراف کُفار قوم نوح به نوح علیه السلام این بود که میگفتند: «مَا نَرَاکَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا»: تو را فقط انسانی مانند خود می بینیم و بر ما برتری نداری. یعنی تو فرشته که نیستی بلکه بشری مانند ما هستی از این رو تو را بر ما برتریی نیست.

اولین اِعتراض آنان بر رسالت و نبوت حضرت نوح علیه السلام این بود که: «مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»: یعنی: شما مانند ما انسان و آدمی هستید که به مثل ما می خورید، به مثل ما می نوشید، راه می روید، می خوابید و بیدار می شوید پس ما چگونه برای شما امتیاز فوق العاده ای قایل شویم که شما رسول و پیامبر خدا هستید؟

آنها چنین می پنداشتند که وقتی کسی از جانب خداوند به پیامبری مبعوث میشود نباید از نوع انسان باشد بلکه فرشته ای باشد تا همه مردم با توجه به امتیازاتی که بر نوع بشر دارند، برای او ارزش و احترام قائل شوند و به دستورات او گردن نهند.

راجع به این اعتراض شان در آیة 28 چنین جواب داده شده است: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ(28)» از اینجا نشان داده شد که بشریت به نبوت و رسالت منافاتی ندارد بلکه اگر بیندیشید لازم همین است که رسول مردم، باید از خود مردم باشد تا که یادگرفتن دین برای مردم آسان باشد. در میان انسان و فرشته تفاوت مزاج مانند زمین و آسمان وجود دارد،اگر احیاناً فرشته ای به پیامبری مبعوث گردد، برای مردم یاد گرفتن دین از او بسیار مشکل خواهد بود زیرا که به فرشته نه گرسنگی عارض میشود و نه تشنگی، نه نیازی به خواب دارد ونه خسته میشود ونه چون آدمیان بر او نیاز و ضرورتی پیش می آید، وانگهی فرشته از کجا می تواند به ضعف ها و نقایص انسان پی برد تا مردم بتوانند از او پیروی کنند؟ این مطلب درآیات دیگر قرآن با صراحت وبطور اشاره در چندین جای آمده است. بجای ذکر آن در اینجا فقط به این اِکتفاء گردید که اگر از عقل کار بگیرید، پس برای رسول و پیغمبر لازم نیست که او انسان نباشد.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می نویسد: آنها می خواستند به طور کنایه بگویند از نوح به پیامبری لایقترند و اگر الله می خواست انسانی را به پیامبری بفرستد، یکی از آنها را پیامبر قرار می داد. (تفسیر کشاف ۳۸۸/۲.).

«وَما نَراکَ اِتَّبَعَکَ إِلاَّ اَلَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا»: از جانب دیگر ما می‌بینیم که پیروانت از فرومایگان و ناتوانند نه از اشراف و توانگران؛ آن هم بدون اندیشه و سنجش و بی آنکه در قضیه تأمّل کرده باشند از تو پیروی نموده‌اند.

در التسهیل آمده است: آنها را به خاطر فقر مالی به پستی متصف کردند؛ چون از روی جهالت معتقد بودند که شرف انسان به مال است و مقام؛ نه کمال، در صورتی که کار بدین منوال نیست. بلکه مؤمنان با وجود فقر مالی و گمنامی از آنان شریف‌ترند. (التسهیل ۱۰۳/۲.).

«بادِيَ اَلرَّأْيِ»: یعنی به نظر ظاهر و بدون اندیشه و یا تعقل.

«وَ ما نَرى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ»: در عین حال پیروی از این دین جدید شما را بر ما امتیازی - چون مال و جاه و قدرت - نیفزوده است.

در دید دنیا پرستان، مال و ثروت ارزش است، نه حقّ و حقیقت.

«بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبِينَ(27)»: بناءً ما معتقدیم که در آنچه آورده‌اید دروغگو و اهل اِفترایید.

از جمله «بَلْ نَظُنُّكُمْ»: با تمام صراحت معلوم می گردد که: مخالفان أنبیاء، برهان ندارند و آنچه میگویند بر اساس ظنّ، گمان و وهم است.

مفسر مشهور شیخ صابونی در تفسیر خویش می نویسد: آنها می‌خواستند از دو جهت با نوح به مجادله بپردازند:

اول: این که پیروان نوح افراد پست وقشرپائین جامعه هستند نه پیشوا و الگو.

ملاحظه مینمایم که: مستکبران، ازمساوات باتوده‌ی مردم و خصوصاً محرومان ناراحت هستند.

دوم: پیروانش به تبعیت از او نیندیشیده بودند و در مورد درستی آنچه آورده بود عمیقاً فکر نکرده بودند، بلکه بدون أندیشه و تعمق به چنان امری اقدام کرده بودند. مقصودشان این بود که دلیلی علیه آنها نباشد که چرا بعضی از آنان ایمان آورده و نوح را تصدیق کرده‌اند؟

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴿٢٨﴾

(نوح) گفت: ای قوم من! به من بگویید اگر دلیلی روشن از سوی پروردگارم داشته باشم و رحمتی از نزد خود به من داده باشد (و این رحمت الهی) بر شما پنهان مانده باشد، (آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟). آیا من می‌توانم شما را به پذیرش آن ملزم کنیم در حالیکه شما آن را دوست نمی‌دارید؟ (٢٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَاذِل»: جمع أَرْذَل، اشخاص بسیار کوچک و فرومایه.

«بَادِيَ الرَّأْيِ»: سطحی نگر و کوتاه فکر. ساده لوح و ظاهربین. با توجّه بدین معانی، کلمهٔ (**بادِيَ**) از ماده (**بَدْو**) است. امّا به معنی: در نگاه اوّل. سهل و ساده.

بدون تفکر و اندیشه زیاد. از مادهٔ (بَدْء) است. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

در این آیهٔ مبارکه بر دو اعتراض مخالفان که در آیه‌ی قبل مطرح شد بود جواب ارایه می شو.

کفّار میگفتند: تو انسانی مثل ما هستی. در این آیهٔ مبارکه جواب داده میشود: گرچه من در ظاهر مانند شما هستم، امّا مورد لطف و رحمت مخصوص پروردگار قرار گرفته‌ام و به من وحی می شود.

مخالفان مي گفتند: پیروان تو انسان های ساده لوح و کوته فکر هستند. در آیه مبارکه جواب داده شده که: چنین نیست. گرچه آنها در ظاهر از شما ضعیف ترند، امّا با دیدن بیّنه و برهان ایمان آوردند، نه بی دلیل. در این هیچ جای شکی نیست که: انبیا در برابر مخالفان خود سعه‌ی صدر داشتند، دعوت أنبیاء همراه با بیّنه و برهان بوده است در مقابل آن همه سخنان ناروا و تهمت‌های نابجا، باز هم سخن از منطق و برهان و عاطفه می‌زنند. انبیا در شیوه‌ی تبلیغ، از اهرم عاطفه استفاده می کردند.

«قَالَ يا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّی»: نوح علیه السلام برای این که آنان را به ایمان آوردن تشویق کند با آنها از در لطف و مهربانی پیش آمد نموده است؛ یعنی نوح به آنها گفت: ای قوم! به من بگویید: اگر من در کار خود بر یقینی راسخ و راه استواری قرار داشته باشم و با من دلیلی روشن و برهانی درخشان بر درستی پیامی که بدان فرا می خوانم نیز وجود داشته باشد، «وَ آتانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ» در عین حال پروردگارم مرا با رسالت ربّانی خود مورد مرحمت قرار داده و به سوی عبودیّت راستین رهمونی‌ام کرده باشد، «فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ» وانگه این حجّت‌های روشن به علّت پیروی‌تان از هوی و رویگردانی‌تان از راه هدی بر شما پنهان مانده باشد، «أَنُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ (28)»: آیا این امر درست است که بعد از این همه روشنی و نور باز شما را بر هدایت مجبور ساخته و شبه زور بر ایمان واداریم؟ بی‌آنکه شما با قناعتی درون ذاتی و اجابتی از عمق جان بدان باورمند شده باشید؟! هرگز! پس کار ما اجبار دعوت شدگان به ایمان نیست بلکه مأموريّت

ما فقط محدود و منحصر به این امر است که حجّت را اقامه نموده و راه حق را برای‌تان روشن سازیم آنگاه کارتان را به حق‌تعالی واگذاریم.
باید گفت که: انسان در اِنتخاب دین و مذهب اِختیار دارد. تا انسان زمینه‌ی پذیرش حقّ را دارا نباشد، نمی تواند از نور وحی استفاده کند.

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

و ای قوم من! من از شما [در برابر تبلیغ رسالتم] هیچ پاداشی نمی خواهم ؛ چرا که پاداش من جز بر الله نیست. ومن مؤمنان را (ازخود) نمیرانم، آنان پروردگار خود را ملاقات می کنند ولی من شما را قومی (نادان) می‌بینم که جهالت می‌کنید.(۲۹)

تفسیر:

«وَيا قَوْمِ لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مالاً» (نوح علیه اسلام ادامه داد که) ای قوم من! در مقابل تبلیغ دعوت وارشاد خویش از شما به سوی ایمان به الله یگانه، از شما طالب مال و مزدی نیستم.
در این آیه مبارکه به دواصل بی نهایت مهمی اشاره بعمل آمده است:
اول: بی توقّعی پیامبران، که مبین یکی از نشانه های حقّانیّت آنهاست.
دوم: اگر احیاناً انبیا دنبال سوء استفاده بودند، بناءً به سراغ اشراف می رفتند، نه فقرا.
«إِنْ أَجرِىَ إِلاّ عَلَى اَللّهِ»: زیرا فقط الله متعال است که مرا بر خیر خواهی‌ام برای شما پاداش می دهد. بنابر این نه من باری را بر دوش شما نهاده‌ام و نه از شما مالی را در خواست کرده‌ام.
«وَما أَنَا بِطارِدِ اَلَّذِينَ آمَنُوا»: این را هم بدانید که من مؤمنان را بدین حجّت که از ضعفایند نه از اشراف و اغنیا، از مجلس خود طرد نمی‌کنم.
طوریکه یادآور شدیم؛ اشراف برای ایمان آوردن خود شرط می گذاشتند، که اگر فقرا از صفوف شما رانده شوند، ما به شما ایمان خواهیم آورد، ولی دیده می شود که: این شرط شان توسط انبیا بطور قاطعانه رد و به آن مخالفت صورت می گیرد.
همچنان کفّار مؤمنان را اراذل می‌شمردند، امّا پیامبر صلی الله علیه وسلم با تمام وضاحت وقاطعیت بیان داشت که: من آنها را با شماعوض نمی‌کنم.
«إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ»: زیرا ایشان به زودی نزد پروردگار خویش باز خواهند گشت و فضیلت نزد وی به تقوی است نه به مال و مکنت دنیا؛ و به زودی او عهده‌دار امرشان خواهد شد.
«وَلكِنِّى أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (29)»: البته این واقعیّت نیز پنهان نیست که شما به اسباب برتری و معیارهای فضیلت و همین طور به موجبات مصالح و منافع خویشتن نادانید؛ هم به علّت جهل است که از حق پیروی نکرده و از هدایت روی برمی‌گردانید. ملاحظه میداریم که قرآن عظیم الشأن کسانیکه مؤمنان را اراذل می‌شمرند، آنان جاهل و نادان معرّفی میدارد.

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴿٣٠﴾

و ای قوم من! اگر آنان را از خود طرد کنم، چه کسی مرا در برابر [عذاب] الله یاری می دهد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟ (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَن يَنصُرُنِي مِنَ اللهِ»؟: چه کسی مرا از عقاب خدا مصؤن و محفوظ می‌کند؟ «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:
طرد و تحقیر مردمِ با ایمان، (حتّی اگر از طرف أنبیاء) هم باشد قهر الهی را به دنبال خواهد داشت. نوح علیه السلام در جواب تقاضای طرد مؤمنانِ فقیر وگمنام گفت: «وَیا قَوْمِ مَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اَللّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ» و ای قوم! من اگر دوستان الله متعال را از مجلس خویش برانم چه کسی مرا از عذاب خداوند متعال باز خواهد داشت؟ باید گفت که: هیچکس نمی‌تواند مانع قهر الهی شود. وما نباید رضای مخلوق را با غضب خالق خویش به معامله بگزاریم.
در ضمن قابل تذکر است که: مردمداریِ أنبیاء، از روی وظیفه‌ی الهی بوده است، نه به خاطر موقعیّت شخصی یا اجتماعی خودشان.
«أَفَلا تَذَکَّرُونَ(30)»: پس چرا در صحَت آنچه به شما می‌گویم نمی‌اندیشید تا اشتباه نظر خود را بدانید و از آن منصرف شوید؟

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴿٣١﴾

وبه شما نمیگویم که خزانه‌های الله، نزد من است، غیب هم نمیدانم، نمیگویم من فرشته ام و به آنان که در نظر شما خوار می آیند [و حقیرشان میشمارید]، نمی گویم که الله هیچ وقت خیری به آنان نخواهد رسانید. (بلکه) الله به آنچه در دل‌های آنان است آگاه تر است. [پس اگر به آرزوی شما عمل کنم،] در این صورت از ظالمان خواهم بود.(۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«تزدری»: زری: عیب گرفتن و حقیر شمردن.
«تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ»: چشم شما حقیر می شمارد. (در نظر شما حقیر هستند).

تفسیر :
قبل از همه باید گفت که :أنبیاء هیچ وخت ادّعای بی اساس وبنیاد نداشتند، وکار و رسالت أنبیاء، دعوت وهدفشان وآنهم در چارچوب بندگی پروردگار باعظمت است.
طوریکه نوح علیه اسلام فرموده است: «وَلا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اَللّهِ» من به هیچ وجه ادعا نمی کنم که اختیاردار تصرف در گنجینه‌های الله هستم، نمی گویم مالی فراوان را در اختیار دارم تا به هر کس هرچه که دلم بخواهد ببخشایم و از هر کس هرچه بخواهم بازدارم.
بناءً ارزاق بندگان و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست حق تعالی است. نوح علیه السلام میخواهد به آنان بفهماند که: أنبیاء ادّعای بی مفهومی را مطرح نمیسازند، بلکه رسالت و وظیفه أنبیاء؛ دعوت و هدفشان ارشاد است، در ضمن میخواهد اِذعان بدارد که: شرط نبوّت، علم غیب و دردست داشتن گنجینه‌های هستی نیست. بلکه هدف اِنبیاء ارشاد معنوی است، نه تقسیم خزائن مادّی.
مراد از گنجینه‌های الله: گنجینه‌های روزی وی است.
«وَلا أَعْلَمُ اَلْغَیْبَ»: من غیب را هم نمیدانم؛ یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس، «وَلا أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ» نمیگویم که من فرشته‌ای از فرشتگان آسمان‌ها هستم؛ بلکه بنده‌ای اعزام شده هستم که حق تعالی مرا به نبوّت گرامی داشته است. «وَلا أَقُولُ لِلَّذِینَ تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ لَنْ یُؤْتِیَهُمُ اَللّهُ خَیْراً.». همچنان من در بارۀ محرومان و مستضعفانی که شما خُردشان می شمارید و ایشان را به چشم حقارت می‌بینید

چنین نمی‌گویم که: هرگز الله متعال در برابر اعمال شایسته‌شان - هرگاه بدان رضای وی را جویا باشند - هیچ پاداشی به ایشان نخواهد داد؛ «اَللّهُ أَعْلَمُ بِما فِي أَنْفُسِهِمْ» الله به رازو و نهاد آنها آگاه است.
ملاك لطف الله متعال همانا، لیاقت باطنی ومعنوی انسان است. بیگمان پاداش آخرت بر حسب جایگاه بنده در دنیا نیست.
«إِنِّي إِذاً لَمِنَ اَلظّالِمِينَ(31)» از جانبی من آنچه را نمی‌دانم بر الله ادعا نکرده، نه با به هم بافتن دروغ بر الله سبحانه و تعالی، به خویشتن ظالم بوده‌ام و نه بر دیگران چنان حکم ظالمانه‌ای را نداده‌ام که برای‌شان ستم نموده باشم.وباید گفت که: طرد ونالایق پنداشتن محرومان ومستضعفان به عنوان اینکه فقیر وتهی دست هستند، ظلم است. همچنان ادّعاهای پوچ وتوخالی و سوء استفاده از عناوین و مناصب دروغین، ظلم شمرده می شود.
بدنترتیب نوح علیه السلام باجواب های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنان‌شان را رد کرد.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿۳۲﴾

گفتند:ای نوح؛ باما مجادله کردی وبسیارهم مجادله کردی. اگر ازراستگویانی آن عذاب راکه به ما وعده داده ای ([هم اکنون] بر سر ما بیاور.(۳۲)
تفسیر :
«قالُوا يا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا» قوم نوح به وی گفتند: ای نوح! به راستی با ما بسیار جدال مخاصمه کردی و به طور طولانی گفتگو نموده‌ای؛ و در خصومت با ما از حد فراتر رفتی. باید گفت که اگر: مجادله بر حقّ باشد، دارای ارزش است، طوريكه قرآن عظیم الشأن در (آیة: 126 سوره نحل) میفرماید:«وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ولی اگرمجادله برباطل باشد، این مجادله بی مفهوم و بی ارزش است. طوری که درآیه (5 سوره مؤمن) میفرماید: «وَجادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»
از اینکه: کفّار چون منطق ندارند استدلال و حرف منطقی را نیز نمی پذیرند، بناءً پیشنهاد کفایت مذاکرات می‌دهند. طوریکه در آیة مبارکه میفرماید: «فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِينَ(32)» اگر در گفته‌ی خود صادقی، جدال را فرو گذار و عذابی را که از آن هشدارمان می‌دهی، برای ما بیاور!! با تأسف باید گفت که: انسان حتّی در نزول عذاب هم بر خود عجول است.
باید گفت که: کفّار، در صداقت أنبیاء یا شك داشتند و یا در بیان، اظهار شك میکردند. اگرچه نوح علیه السلام بطور مکرر و پی‌درپی به کفّار وعده‌ی عذاب می‌داد. زیرا در آیة مبارکه کلمه «تَعِدُنا» بجای «وَعَدْتَنا» آمده است.
این چلنجی بود که: از سوی قوم نوح به وی داده شد؛ زیرا آن‌ها تکذیبگر عذاب بوده و وقوع آن را بعید می‌پنداشتند، از این جهت در آخر سخن خود افزودند: اگر از راستگویان هستی؛ یعنی اگر از باب جدل، فرض را بر راستگویی‌ات بگذاریم حتی در آن صورت هم تصدیق کننده‌ات نیستیم.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴿۳۳﴾

(نوح) گفت: تنها الله است که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد، و شما (الله را) عاجز کننده نیستید. [تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید.](۳۳۱)

تفسیر :
«قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ»: در آیه مبارکه این واقعیت را به بیان گرفته است که: پیامبر مأمور ابلاغ است و سزا و مجازات گمراهان بدست پروردگار باعظمت است.
نوح به قومش گفت: تعجیل عذاب در دست الله متعال است ونه در دست من، اوست که در میان بندگان برنامه ریزی و حکومت می‌کند؛ اما من نه اختیاردار جلوانداختن عذاب هستم و نه واپس افکندن آن؛ بلکه من فقط هشدارگر شما از عذاب وی می‌باشم.
«وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ(33)»: کفّار نه میتوانند از نزول عذاب جلوگیری کنند وهمچنان نه میتوانند خود را از آن نجات دهند. ایشان میتوانستند با انتخاب راه درست و الهی از عذاب رهایی یابند اما با انتخاب خود با رفتن به راه خطا و گناه، عملاً نمی توانند از ورود عذاب بر ایشان بنابر ظلم و گناه خود شان، از آن جلوگیری کنند. فرصت های زندگی برای انتخاب درست الهی را از دست دادند. پس بدانید که هرگاه الله متعال عذاب شما را خواسته باشد نه می‌توانید از نزدش بگریزید و نه می توانید وی را درمانده کنید. و مگر بندۀ مسکین از نزد پروردگار جلیل احکم الحاکمین به کجا می‌تواند بگریزد؟!
و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتنی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او میباشید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۳۴﴾

و اگر من بخواهم شما را نصیحت کنم، اندرز من به شما سودی نمی‌رساند، اگر الله بخواهد شما را گمراه کند. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می شوید. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «نصح» به کار یا کلامی گفته میشود که به قصد اصلاح و از روی اخلاص باشد وکلمه‌ی «غی» به جهلی گفته میشود که ناشی از اعتقاد فاسد باشد.
فرق میان «اِضلال» و «اِغواء»، آن است که ضالّ هدف را می‌داند، ولی راه را گم کرده، امّا در اغواء، مقصد وهدف، هر دو را گم کرده است.
نسبت اضلال و اغواء به الله متعال، از باب سزا لجاجت و فساد اخلاق گمراهان است، نه آنکه الله از اِبتدا و بدون مقدّمه کسی را گمراه کند. طوریکه در (آیة 26 سورة بقره آمده است: «وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ» (امّا آگاه باشید که) که خداوند جز افراد فاسق را بدان گمراه نمی‌کند.؟ «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر :

نپذیرفتن نصایح أنبیاء، قهر الهی است!

«وَلا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ»: از آنجائیکه أنبیاء دلسوز ترین مردم می باشد، میفرماید: و نصیحت من برایتان سودی ندارد. «إِنْ كانَ اَللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ» اگر خدا گمراهی شما را بخواهد. جواب عبارت پیشین است، یعنی: اگر خدا خواهان شقاوت و گمراهی شما باشد، نصیحت من چه سودی خواهد داشت؟
«هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(34)»: الله متعال ذاتی است، خالق و متصرف در أمور شما، و سرانجامتان نزد او است و بر مبنای اعمالتان محاسبه می شوید. نباید فراموش کنید که: بازگشت به سوی الله سبحانه و تعالی اِجباری است. اگر برفرض محال در این دنیا مجازات هم نشویم، سر و کار ما در قیامت با پروردگار با عظمت است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ﴿٣٥﴾

آیا (مشرکین مانند قوم نوح) میگویند: محمد، قرآن را خود ساخته و پرداخته است. بگو: اگر آن را خود ساخته باشم، [در این صورت] مسؤولیت گناه من با خود من است؛ ولی از گناهی که به من نسبت می دهید، پاکم. (٣٥)

تفسیر :

اکنون در میانه داستان نوح علیه السلام، آیه معترضه‌ای می‌آید که رفتار قوم محمد صلی الله علیه وسلم را در قبال داعی حق به زیر سؤال می‌برد:

«أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرَاهُ»: آیا کفار قریش می‌گویند: محمد خود این قرآن را ساخته و تراشیده است؟ (نظر اکثر مفسرین چنین است. و ابن عطیه و ابو حیان گفته‌اند: آیه جزو قصه‌ی نوح است، و ضمیر به نوح راجع است، یعنی آیا می‌گویند: نوح این اخبار را تراشیده و از خود در آورده است... الخ).

«قُلْ إِنِ اِفْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِی»: ای محمد! بگو: اگر این قرآن را خود ساخته و تراشیده‌ام، گناه آن بر خود من است و شما به گناه من سزا نمی‌بینید.

«وَأَنَا بَرِیءٌ مِمّا تُجْرِمُونَ(35)»: من ازگناهان و کفر و تکذیب شما بری هستم.

آیه به صورت جمله‌ی اعتراضیه در خلال قصه‌ی نوح آمده است تا نشان دهد که موضع گیری مشرکین مکه در کله شخی و تکذیب مانند موضع‌گیری مشرکین قوم نوح است. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسر).

وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴿٣٦﴾

و به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز کسی ایمان نخواهد آورد؛ بنابر این از کارهایی که همواره [بر ضد حق] انجام می دادند، غمگین مشو.(٣٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تَبْتَئِسْ»: محزون مشو. غمگین مباش. **«ترجمۀ معانی قرآن».**

تفسیر :

«وَ أُوحِیَ إِلی نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاّ مَنْ قَدْ آمَنَ»: در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال اخبار آینده ها را در اختیار أنبیاء خویش قرار می دهد. بناءً خداوند متعال به نوح وحی فرستاد که: در حقیقت خداوند متعال بر قومت کفر را نوشته است از این رو جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند، دیگر کسی از آن‌ها ایمان نخواهد آورد بناءً برحال آنان غم مخور.بنابراین، این سخن خداوند متعال نوح علیه السلام را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، ناامید می کند. باید گفت انسان در برخی از حالات به مرحله‌ای سقوط می‌کند که هیچ امیدی به نجات آن دیده نمیشود.

«فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا يَفْعَلُونَ (36)»: به خاطر کفر و تکذیب آنان غصه مخور؛ وبدان که گاه انتقام از دشمنانت به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است. باید گفت بادرنظرداشت اینکه: انبیا دلسوز مردم اند، ولی برافراد لجوج نباید تأسف خورد.

از فحوای این آیة مبارکه برمی آید که: نفرین حضرت نوح علیه السلام در باره‌ی قومش که فرمود: «رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً» (آية: 27/ سورة نوح) پرودگارا! أحدی از کفّار را بر زمین باقی مگذار، بر اساس اطلاعی بود که خداوند طبق این آیة مبارکه به او داده بود.

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ﴿٣٧﴾

و با نظارت ما و [بر اساس] وحی ما کِشتی را بساز، و با من درباره کسانی که ظلم کرده اند، سخن مگو که یقیناً آنان غرق شدنی هستند.(٣٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**بِأَعْيُنِنَا**»: تحت رعایت و نظارت ما (طه / 39، طور / 48). «**بِوَحْيِنَا**»: با راهنمائیها و تعلیمات وحی ما. «**مُغْرَقُونَ**»: غرق شدگان. در آب خفه‌شدگان.

تفسير :

«**وَاِصْنَعِ اَلْفُلْکَ بِأَعْيُنِنا**»: ای نوح! و کشتی را با تایید، توجّه، حفظ، حمایت، عنایت و زیر نظر و وحی و اطلاع ما براساس آنچه که به‌سوی تو از کیفیت ساختن آن وحی میفرستیم، بساز. باید گفت که: توجّه به حضور خداوند، به انسان نشاط و دلگرمی می‌دهد و او را در برابر ناگواری‌ها مقاوم می‌کند.

«وَوَحْيِنا» با تعلیم ما. مجاهد گفته است: یعنی آن‌گونه که به تو دستور می‌دهیم آن را بساز. قتاده میگوید: «طول کشتی نوح علیه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه‌گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان.

«وَلا تُخاطِبْنِي فِي اَلَّذِينَ ظَلَمُوا»: یعنی به شفاعت ظالمان برنخیز؛ یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن چون حتماً آنها را نابود می‌کنم.

«إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (37)»: ظالمان در معرض گرفتار شدن به عذاب‌های دنیوی هستند زیرا خداوند متعال در مورد آنها غرق شدن به وسیلۀ توفان را فیصله نموده است. وحکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی‌برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به‌سوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعاً در وقتی که تعیین شده است، غرق‌شدنی هستند.

مفسر تفسير الميسّر دکتر عايض بن عبدالله القرني می نویسد:آیة کریمه صفت «عین، چشم» را برای حق تعالی به همان وجهی که لایق ذات ذوالجلال اوست، اثبات می‌کند.

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴿٣٨﴾

و [نوح] کشتی را می ساخت و هرگاه گروهی از [اشراف و سرانِ] قومش بر او می گذشتند، او را به مسخره میگرفتند. گفت: اگر (امروز) شما ما را مسخره می کنید، مسلماً ما هم شما را [به هنگام پدید آمدن توفان] همان گونه که ما را مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد.(٣٨)

تفسير :

«وَ يَصْنَعُ اَلْفُلْکَ»: نوح علیه السلام کشتی را می ساخت تا بدان از طوفان نجات یابد و کشتی را آن طور که الله متعال به او آموخته بود، بساخت.

«وَكُلَّما مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ»: از آيۀ مباركه طورى معلوم ميشود كه: محل كشتى سازى حضرت نوح، در ملاى عام و محل عبور ومرور مردم قرار داشت، بناءً هر بارى كه جمعى از بزرگان قومش از كنارش مى‌گذشتند، او را به باد اِستهزاء و تمسخر گرفته و مى‌خنديدند و مى‌گفتند: اى نوح! تو تا ديروز پيامبر بودى و امروزپيشه نجارى را درپيش گرفته اى!

همچنان به باد تمسخر ميگفتند جالب است: براى خشكه كشتى مى سازى، آخر كشتى در خشكى چگونه شناور مى شود؟

از فحواى آيه مباركه به ما مى آموزاند كه انسان نبايد در زندگى خويش از: تمسخر دشمنان خويش، سستى غفلت و بى علاقه گى را به خود راه دهد، هميشه در اين فكر باشد كه حتى پيامبران هم مورد تمسخر قرار گرفته اند و بدين ترتيب عزم واراده خويش را قوى و شكست ناپذيرى سازد. هميشه بايد به ياد داشته باشيم كه در طول تاريخ دشمنى كه منطق و برهان ندارد، دست به مسخره و استهزاى مؤمنان مى زند. و ما نبايد به خاطر فشار وحرف مردم، از اصلاحات و زمينه سازى براى آيندگان غفلت كنيم.

گرچه مخاطب دشمنان شخص نوح عليه عليه السلام بود، ولى بصورت كل هدف و تمسخر اشراف قوم؛ دين وآئين نوح عليه اسلام و پيروان او را هم در بر ميگرفت. بصورت كل بايد يادآور شد كه ساحه اى حركت هاى تبليغاتى و ايذائى وازار رسانى دشمن، همه‌جانبه، هميشگى و فراگير بود.

«قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنّا»: نوح گفت: اگر امروز ما را مسخره مى‌كنيد، واضح است: «فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَما تَسْخَرُونَ (38)» «ما نيز شما را همانگونه كه مسخره ميكنيد، مسخره خواهيم كرد» در فرداى عذاب، به هنگام غرق شدنتان در توفان.

به ياد به خاطر فشار وحرف مردم، از اصلاحات و زمينه‌سازى براى آيندگان غفلت نكنيم.

مفسر تفسير الميسّر دكترعايض بن عبدالله القرني مينويسد: اين آيه درس آموز توسّل به اسباب همراه توكّل به ربّ‌الارباب است.

يادداشت :

قابل يادآورى است كه: اولين كشتى اى كه به آب انداخته شد، كشتى نوح عليه السلام بود، يعنى نوح، اولين كشتى ساز و راهنماى بشر به سوى نيروى دريايى بشمار مى رود.

﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴿٣٩﴾

سپس به زودى خواهيد دانست كه چه كسى را [در دنيا] عذابى خواركننده و [در آخرت عذابى] پايدار خواهد رسيد.(٣٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**يُخْزِيهِ**»: رسوايش مى سازد. خوارش مى‌كند.

تفسير:

مفسر تفسير صفوة التفسير در تفسير اين آيه مباركه مينويسد: «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (زود است بدانند) وعيد و تهديد است. يعنى در آينده از سرانجام تكذيب و تمسخرتان باخبر خواهيد شد، «مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ»: كه عذاب ذلت و خوارى يعنى غرق شدن چه كسى را در كام خود فرو مى برد؟ «وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ (39)»: و عذاب دايمى و مستمر يعنى عذاب جهنم بر چه كسانى نازل مى شود؟

درين جا به نحوی تجاهل عارف که جواب را میداند اما از مخاطب میپرسد که برای پند، تعمق و عبرت است.
بناءً بر ما است که: تلخی مسخره شدن در راه الله متعال را با عذاب مقیمِ کفّار مقایسه و تحمّل کنیم.

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴿۴۰﴾

[رویاروییِ نوح و قومش هم چنان ادامه داشت] تا هنگامی که فرمان ما فرا رسید، و آب از تنور فوران کرد، گفتیم: از هر جنسی دو تن (نر و ماده) در آن سوار کن و خانواده ات را، مگر کسانی که فرمان ما بر (هلاک آنان) از پیش صادر شده است. و کسانی را در آن بردار که ایمان آورده‌اند. و با او جز افراد کم ایمان نیاورده بودند.(۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**فَارَ**»: فوران کرد. جوشیدن گرفت. «**التَّنُّورُ**»: سطح زمین (قمر / 12). چشمه ساران. تنور پخت و پز نان. که جوشیدن آب از آن بیان‌گر دگرگونی و پیدایش حادثه‌ای نو ظهور بود. «**فَارَ التَّنُّورُ**»: کنایه از آب زیاد و همچنین شدّت خشم الله متعال است. همان‌گونه که میگویند: (**حَمِيَ الْوَطِيسُ**): تنور گرم شد، که مراد گرمی معرکه وکارزار است.
«**سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ**»: درباره او قبلاً سخن رفت که(**إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ**) است (هود / 37).
این فرمان شامل کافران به طور عام و شامل همسر نوح (**واعِلَة**) و پسرش (**كَنْعان**) به طور خاصّ است. «**ترجمهٔ معانی قرآن**»

تفسیر:

«حَتّی إِذا جاءَ أَمْرُنا»: باید گفت که: مسخره کردن کفّار تا لحظه‌ی آمدن قهر الهی ادامه داشت، یعنی تا زمانی که فرمان ما مبنی بر وزش طوفان عملی شد.
و وقت هلاکت قوم نوح فرا رسید، «وَ فارَ اَلتَّنُّورُ» و آب از محل اشتعال آتش فوران کرد. یعنی اینکه کار به نهایتش و مقدرات به غایتش رسید و آب از تنور نانوایی (به مثابهٔ اشاره‌ای بر رسیدن عذاب) برجوشید.
خداوند متعال هم سبب ساز است و هم سبب سوز، تنورِ آتش را محل فوران آب قرار می دهد، چنانکه آتش را بر ابراهیم علیه السلام گلستان می‌کند.
ملاحظه میشود آب که مایه‌ی حیات وزندگی است، سبب هلاکت و اِنقراض يك نسل می شود.
دانشمندان گفته‌اند: خداوند متعال این نشانه را به نوح اِرائه داد تا او را از موقع نابود کردن قومش آگاه نماید.
ابن عباس(رض) گفته است: تنور یعنی روی زمین. و طبری گفته است: عرب چهره و روی زمین را تنور می نامند. به او (نوح) گفته شد وقتی جریان آب را روی زمین مشاهده کردی، خود و همراهانت سوار کشتی شوید. (امام طبری بعد از این که اقوال سلف را در مورد تنور ذکر کرده گفته است: نزدیکترین قول برای ما نظری است که میگوید: تنور همان محل پختن نان است؛ چون مشهور درکلام عرب همان است وکلام خدا حمل بر اغلب میشود. طبری ۱۲/۴۰.)

ابن کثیر هم گفته است: تنور یعنی روی زمین؛ یعنی زمین به صورت چشمه‌هایی درآمد که آب از آن می‌جوشید. حتی آب از تنورهای محل برافروختن آتش فوران کرد. این نظر جمهور سلف و خلف است. (مختصر ۲۲۰/۲).

«قُلْنَا اِحْمِلْ فِيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اِثْنَيْنِ»: در این هنگام حق تعالی به نوح فرمان داد که: از هر نوعی زنده جان‌ها یک جفت نر و ماده را در کشتی حمل کن.

در تفسیر روح المعانی آمده است که: حضرت نوح علیه السلام علاوه بر حیوانات، درختان را نیز با خود به کشتی برده است. که این مطلب با توجّه به اینکه زوجیّت نر و ماده بودن مخصوص حیوانات نیست، با فحوای این آیة مبارکه سازگار است که میفرماید: «مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» یعنی از هر موجودی يك جفت.

«وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»: یعنی نزدیکان و فرزندان و زنانت را نیز سوار کن جز آن که خدا فرمان هلاکش را داده است. منظور از آن، پسر کافرش به نام (کنعان) و همسرش به نام «واعله» می‌باشد.

«وَ مَنْ آمَنَ» همچنان هر مؤمنی را با خود سوار کشتی کن.

سپس خدای سبحان قلت ایمان آورندگان همراه با نوح عليع السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده میفرماید: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ(40)» «و با او جز عدة اندکی ایمان نیاورده بودند» یعنی با وجود اینکه نوح علیه السلام اِقامت طولانی یعنی نه صدو پنجاه (۹۵۰) سال در بین آنان جز تعدادی ناچیز کسی به نوح ایمان نیاورد.

ابن عباس(رض) گفته است: آنها عبارت از هشتاد نفر بودند که سه تن از پسران نوح علیه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسران‌شان نیز در جمله آنان قرارداشتند. و از کعب روایت شده است که آنها هفتاد نفر بودند وبرخی نوشته که گویا ده نفر بودند. (مختصر ۲۲۰/۲).

همچنان در تفسیر روح المعانی آمده است که: حضرت نوح علیه السلام چهار پسر داشت: بنام کنعان که هلاك شد، سام پدر عرب، حام پدر سودان و يافِث پدر ترکان بشمار می رود.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴿۴۱﴾

و(نوح به همراهان خود) گفت: بر کشتی سوار شوید، و [بدانید که به حرکت در آمدن و لنگر انداختنش به نام الله است. و پروردگارم آمرزنده‌ی مهربان است.(۴۱)

تفسیر:

«وَ قالَ اِرْكَبُوا فِيها بِسْمِ اَللّهِ مَجْراها وَ مُرْساها»: نوح به مؤمنان گفت: با من سوار کشتی شوید؛ به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام الله متعال و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند.

حرکت و توقّف، هر دو باید با استمداد از الله متعال باشد.

امام طبری میفرماید: یعنی موقعی که حرکت می‌کند و زمانی که توقف میکند نام الله را بر زبان ببرید؛ یعنی حرکت و توقفش به نام خدا است. (تفسیر طبری ۴۴/۱۲).

«إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِيمٌ(41)»: همانا پروردگارم گناه توبه‌کاران را می‌آمرزد و برباز آمدگان رحم میکند لذا بعداز بازگشت واِجابت، دیگرعذاب‌شان نمیکند.

این آیه درس آموز توکّل بر خدای متعال در آغاز و پایان کار و گمان نیک داشتن نسبت به خدای متعال است. شروع هر کار با نام خداوند، رمز توکّل و استمداد، صبغه و رنگ الهی دادن به آن کار است.
قابل تذکر است: که بر مبنای سنت نوح علیه السلام، بردن نام الله متعال در آغاز سوار شدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب استچنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «امان امتم از غرق وقتی‌که به کشتی سوار میشوند این است که بگویند: بسم‌الله الملك «وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ قُلۡ مَنۡ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورٗا وَهُدٗى لِّلنَّاسِۖ تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗاۖ وَعُلِّمۡتُم مَّا لَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنتُمۡ وَلَآ ءَابَآؤُكُمۡۖ قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ» «انعام/91»، «وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه نوح علیهم السلام به خانواده‌ی خود و سایر مؤمنان دستور داد، که سوار کشتی شوند، اینک درآیات(42 الی 49) در مورد سرانجام توفان و کشتی، نابودی ستم پیشگان، پندپذیری ازقصه‌ی نوح، بحث بعمل آمده است.

وَهِيَ تَجۡرِي بِهِمۡ فِي مَوۡجٖ كَٱلۡجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿۴۲﴾

و آن کشتی، آنها را در میان موجی مانند کوه‌ها (با خود) می‌برد و نوح (در وقت سوار شدن) پسرش را در حالیکه در کناری [دور از او] ایستاده بود،، صدا کرد که ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش.(۴۲)

تفسیر :

«وَ هِیَ تَجْرِی بِهِمْ فِی مَوْجٍ کَالْجِبالِ»: کشتی حامل آنها به لطف و عنایت خدا از میان أمواجی به سان کوه‌های مرتفع و عظیم حرکت می‌کرد.
احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) مؤلف«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» می نویسد: روایت شده است که به فرمان خدا چهل روز باران بارید و آب به صورت چشمه‌سارها از زمین جوشید: فَفَتَحْنا أَبْوابَ اَلسَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ وَ فَجَّرْنَا اَلْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى اَلْماءُ عَلى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ - آب چهل ذراع از بلندترین قله‌ی کوه‌ها بالا رفت تا همه چیز را غرق کرد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/۲۱۶.)
«وَ نادی نُوحٌ اِبْنَهُ وَ کانَ فِی مَعْزِلٍ»: کمی قبل از حرکت کشتی، نوح پسرش، «کنعان» را که از او دور بود و با مؤمنان سوار نشده بود، صدا کرد: «یا بُنَیَّ اِرْکَبْ مَعَنا» ای پسرم! با ما سوار شو و خود را نابود مکن، «وَلا تَکُنْ مَعَ اَلْکافِرِینَ(42)» با کافران مباش که مانند آنها غرق می شوی.
این آیه بر این اصل دلالت دارد که: هدایت ارشادی در صورتی که با هدایت توفیق یکجا نشود، هیچ سودی به همره ندارد. (بنقل از تفسیر المیسّر).
در تفسیر روح‌المعانی آمده است که: ظاهراً گفتگوی حضرت نوح با فرزندش قبل از حرکت کشتی بوده است، زیرا بعد از حرکت، آنهم در میان امواجی همچون کوه، امکان سوار شدن وجود ندارد.
درموردداینکه چرانوح علیه‌السلام فقط فرزند خودرا به‌سوار شدن دعوت کرد؟
مفسران می نویسند: انسان نسبت به فرزند خود وظیفه‌ی سنگین‌تری دارد.

ثانیاً: چون فرزند به کناری رفته بود، نوح گمان کرد پشیمان شده و آمادگی پذیرش حقّ در او پدیدار گشته است. و ممکن است هشداری باشد به دیگران که عذاب جدّی است، چون فرزندش را دعوت به رهایی می‌کند.

﴿قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴿٤٣﴾

(پسر در جواب) گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می برم که مرا از آب نگاه دارد، نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده ای از عذاب الله نیست، به جز کسی که الله به او رحم کند، (در این هنگام بود که) موج میان آن دو حائل شد، پس (پسر) از غرق شدگان شد.(۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَئَاوِیا»: پناه خواهم برد. منزل و مأوی خواهم ساخت.

«عاصِمَ»: بازدارنده و حفظکننده. این کلمه میتواند به معنی ذی‌عصمت، یعنی محفوظ و مصوُن باشد، و معنی چنین شود: امروز هیچ کسی از مرگ نجات پیدا نمی‌کند مگر آن کسی که مشمول رحمت خدا گردد.

«حَالَ بَیْنَهُمَا»: میان آن دو حائل شد و میان آن دو جدائی أنداخت (انفال / 24، سبأ / 54). «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر :

«قالَ سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْماءِ»: از قهر الله باید تنها به الله پناه برد، نه کوه. در آیه مبارکه پسر نوح به پدرش میگوید: به زودی در کوهی بلند پناه می برم و از خطر غرق مصؤن می مانم. پسر طوری فکر کرد که فوران آب به قلهٔ کوه نمی رسد.

سبحانه الله در خطرات و مشکلات، موَحّد به الله متعال پناه می برد و مشرِك به کوه پناه میبرد. اگر قهر خداوند فرا رسد، کوه‌های مستحکم و استوار نمیتوانند در مقابل آب نرم و روان، سبب نجات باشند.

«قالَ لاعاصِمَ اَلْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اَللّهِ إِلاّ مَنْ رَحِمَ»: ولی در مقابل نوح علیه السلام در جوابش گفت: امروز هیچ نجاتبخشی در برابر مقدرات پروردگار باعظمت و فرمانش وجود ندارد جز آن کس که الله متعال خود رحمت و نجاتش را خواسته باشد.

کسیکه الله متعال بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت خویش نگاه می دارد و این رحمت شدگان فقط کشتی نشینانند و بس.

«وَحالَ بَیْنَهُمَا اَلْمَوْجُ فَکانَ مِنَ اَلْمُغْرَقِینَ(43)»: در این أثنا موجی بزرگ در میان پدر و پسر حایل شد و پسر از نابود شدگان در کام أمواج آب گشت.

چنین بود که نزدیکی نسب با وجود اختلاف در دین هیچ سودی به همراه نداشت.

ابن‌کثیر نقل میکند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت».

«مِنَ الْمُغْرَقِینَ»: گرچه خداوند رحیم است، امّا حکیم نیز هست. گاهی از رحمت، سینه‌ی مادر را قبل از تولّد فرزند پر از شیر میکند وگاهی از حکمت، فرزند را در برابر چشم پدر هلاك می‌سازد.

﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿٤٤﴾

و [پس از هلاک شدن کافران] گفته شد: ای زمین! آبت را فرو بر وای آسمان [بارانت را] فرو بند. [آنگاه] آب، فروکش کرد وفرمان به فرجام رسید وکشتی بر کوه جودی قرار گرفت و آواز داده شد: مرگ بر قوم ستم پیشه! (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَع»: به معنای فروکشیدن و «اِقلاع» به معنی اِمساك و «غِیض» به معنی جذب شدن و کم شدن آب است. «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر :

«وَقِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ»: بعد از هلاکت کفار الله متعال به زمین هدایت و فرمان داد: ای زمین! آب خود را فروبر و خشک شو! به یکباره، نه آنگونه که زمین عادتاً و به تدریج آب را در خود فرو میبرد. «وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي»: و به آسمان فرمان داد: فرو ریختن باران را بس کن. «أقلع المطر!: باران باز ماند» آنگاه که از باریدن باز ایستد، «وَ غِيضَ اَلْماءُ» «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد آب در اعماق و شکاف‌های زمین فرو رفت. مجاهد گفته است: یعنی آب کم شد. «وَ قُضِيَ اَلْأَمْرُ» «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و الله متعال قوم نوح علیه السلام را جملگی نابودکرد، «وَاِسْتَوَتْ عَلَى اَلْجُودِيِّ» «وکشتی برکوه جودی قرار گرفت».

أبوالخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْرى درتفسیر خویش مینویسد: «نوح علیه السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد وپنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند.

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است.

ابوحیان توحیدی در تفسیر «البحرالمحیط» می نویسد: «به رغم آن‌که این آیة شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی درآن بیستویک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...».

ابوحیان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است. (ملاحظه شود حاشیه تفسیر «البحرالمحیط 5/227». بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

«وَقِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ(44)»: نابودی و خسران از آن کافران باد! ظالمانی که:از حدود الله متعال تجاوز کرده و پیامبرش را تکذیب نمودند.

مفسر محمود أفندی آلوسی. (1217- 1270ق) «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می نویسد: آیه آشکارا بر نابودی عموم کافران و تمام ساکنان زمین جز کشتی نشستگان دلالت دارد. روایت شده است که زنی طفلی در بغل داشت، وقتی آب به طفل رسید آنرا بر دوش نهاد و وقتی آب به آن رسید طفل را روی دو دست بالای سر برد اما غرق شد. اگر الله متعال به یک نفر از ساکنان زمین رحم میکرد به آن زن رحم میکرد.(تفسیر روح المعانی ۶۲/۱۲.).

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْرى (۶۱ ه- ۱۱۸ ه، ۷۳۶-۶۸۰م) در خویش «تفسیر قَتادة» مینویسد: «نوح علیه السلام و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه

رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند.

خوانندۀ محترم !

این آیه از رساترین وبلیغ‌ترین آیاتی از قرآن عظیم الشأن است که از عصر پیامبر تا کنون سخن شناسان و ادیبان را به تحسین وتعجّب واداشته است و کسانی که در فکر مبارزه با قرآن و آوردن کلامی مانند آن بوده‌اند، وقتی به این آیه رسیده‌اند از کار خود صرف نظر کرده‌اند.

همچنان علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و میداندارن علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است.

همچنان در تفسیر روح المعانی آمده است که: یک مرد عرب این آیه را شنید: «وَقِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَيا سَماءُ أَقْلِعِي...» گفت: این گفته‌ی قادران است و به گفته‌ی مخلوقان شباهت ندارد. و روایت شده است که ابن مُقَفَع که فصیح‌ترین فرد زمان خود بود، خواست به معارضه‌ی قرآن برخیزد، بدین منظور گفتاری را تنظیم کرد و آنرا در چند فصل آورد و آن را سورۀ نام نهاد. روزی ازکنار طفلی گذشت که آیه‌ای را می خواند، به منزل برگشت وگفته‌ی خود را پاک نمود و گفت: گواهم که با چنین گفته‌ای هرگز نمیتوان معارضه کرد؛ چرا که کلام انسان نیست. (تفسیر روح المعانی ۶۳/۱۲).

مفسر «آنه طواق آخوند گلشاهی» درتفسیر خویش «گلشاهی» به نقل ازترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد 2 ص 306-305، حسن عرفان) می نویسد: با توجه به اینکه آیه فوق هفده کلیمه دارد. دارای حداقل بیست و دو صنعت ادبی در آن دیده می شود.

1 - مناسبت تام: «ابلعی» و «اقلعی»

2 - استعاره: «ابلعی» و «اقلعی» برای «ارض» و «سماء».

3 - طباق: در دو کلمه «ارض» و «سماء».

4 - مجاز «یا سماء» که حقیقت آن «یا مطر السماء» است.

5 - اشاره: در «غیض الماء» واقع شده که خدای سبحانه و تعالی - با این دو لفظ معانی بسیاری را بیان داشته است؛ زیرا آب فرو نمیرود مگر باران آسمان بایستد و زمین آبهای جاری از چشمه ها را ببلعد و در نتیجه آبهای جمع شده روی زمین کاهش یابد.

6 - ارادف: در «استوت علی الجودی» خداوند از استقرار کشتی بر این مکان و نشستن آن بدون انحراف و کجی با لفظی نزدیک به حقیقت خبر داده است.

7 - تمثیل: که در جمله «قضی الامر» تحقق یافته است، با آن جمله، نابودی نابود شدگان و رهایی رهایی یافتگان را با لفظی بیان داشته که نسبت به معنی نزدیک است.

8 - تعلیل: از آن روی که فرو رفتن آب، علت استقرار کشتی است.

9 - تقسیم: خداوند همه اقسام آب را در حال کاهش یافتن برشمرده است.

10 - احتراس: در قول خدای متعال: «وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» که خداوند به واسطه آن جمله از پندار کسی که می پندارد چه بسا هلاک شدن شامل کسانی شده که سزاوار هلاک شدن نبوده اند، جلوگیری کرده است.

11 - انسجام: بی تردید آیه منسجم است و در روانی مانند آب جاری است.

12 - حسن التنسيق: بی شک خدای متعال قصه را حکایت کرده است و برخی از آن را با ترتیب نیکو بر برخی دیگر عطف کرده است.
13 - ائتلاف اللفظ مع المعنى: برای اینکه هر لفظی تنها برای معنای خود شایسته است.
14 - ایجاز: خداوند متعال در این آیه فرمان داده، نهی کرده، خبر داده، صفت و نام آورده، نابود ساخته، پایدار کرده، خوشبختی و بدبختی داده، و آنقدر از خبرها حکایت کرده که اگر شرح داده شود قلم خشک می گردد.
15 - تسهیم: زیرا اول آیه بر پایان آن دلالت دارد.
16 - تهذیب: برای اینکه تک تک الفاظ به صفات نیکو متصف است و مخارج حروف هر یک از کلمه ها آسان و دارای رونق فصاحت است، و از الفاظ متنافر تهی است، و ترکیب الفاظ تعقید ندارد.
17 - حسن البيان: برای این که شنونده، در فهمیدن معنای آن دچار مشکل نمیشود.
18 - اعتراض: و آن «وغيض الماء و اسْتَوَتْ على الجودى» است.
19 - کنایه: بی تردید به آن کس که آب را فرو برد، قضیه را پایان داد و کشتی را استقرار بخشید، تصریح نشده است، همین طور گوینده «قيل» صریحا نامش ذکر نشده است. و به گوینده «يا أرض ابلعي ماءک و يا سماء أقلعى» در آغاز آیه تصریح نشده است، تا روش کنایه در همه ایه پیموده شده باشد.
20 - تعریض: خداوند متعال به همه کسانی که ظالمانه راه آنان را می پیمایند و پیامبران را تکذیب می کنند گوشه زده است، آن طوفان و تصویر هراسناک تنها پدیده ستم آنان بود.
21 - تمکین: به سبب این که فاصله ایه در مقر خود استقرار دارد و در مکان خود جایگزین شده است.
22 - ابداع: که ما قصد داریم برای آن گواه بیاوریم، و در این آیه صنایع ادبی دیگری نیز وجود دارد. ویژه این آیه ومسایل بلاغی ای که دارد چندین کتاب نگارش یافته است تاآنکه برخی صد وپنجاه صنعت بدیعی دراین آیه برشمرده اند. و همه حق ستیزان اتفاق کرده اند: آوردن ایه ای مانند این آیه در توان بشر نیست.(ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد 2 ص 306-305، حسن عرفان)

کوه «الْجُودِيِّ»: کوهی معروف و مشهوری است در نزدیکی «موصل» (کشور فعلی عراق). در ضمن یادآور می شویم که الله متعال کشتی نوح علیه السلام را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آرارات» است.

گفتنی است که ماهواره‌ها، و قبل از آنها یکی از جهانگردان بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوه‌های ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم».

بصورت کل باید گفت: هدف از «الْجُودِيِّ»، یا مطلقِ کوه سخت است و یا اسم کوهی خاص که در مورد محلّ آن در مناطق ذیل دارای اختلاف میباشد:

میگویند **نام کوهی است که آن را کوه کارد و یا اکراد نزدیک** موصل شمال عراق موقعیت دارد.

این کوه در حدود و سرحدات شام است.

این کوه میان موصل و الجزیره است.
این کوهی است که در قلمرو قبیله طی در عربستان موقعیت دارد.
ویا هم این کوه در سلسله جبال آرارات در ارمنستان.

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴿۴۵﴾

و نوح [پیش از توفان] پروردگارش را ندا داد و گفت: پروردگارا! به راستی که پسرم از خاندان من است و یقیناً وعده ات [به نجات خاندانم] حق است و تو بهترین (عادل ترین) حکم کنندگانی.(۴۵)

تفسیر :

«وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ اِبْنِی مِنْ أَهْلِی»: نوح به بارگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! پسرم «کنعان» جزو خانوادەی من بود که وعدەی نجات آنها را به من دادی.

«وَإِنَّ وَعْدَکَ اَلْحَقُّ»: پس از تو میخواهم که رحمتت را شامل حال وی نیز گردانیده واو را نیز همانند ایشان نجات دهی و تو وعدەات را خلاف نمیکنی؛ «وَأَنْتَ أَحْکَمُ اَلْحاکِمِینَ (45)» «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم کنندگانی.

از آنجا که خداوند بر نجات خاندان نوح وعده داده بود، (مطابق آیه 40) و نوح گمان می‌کرد تنها همسر او محکوم به هلاك است، لذا طبیعی بود که در مورد پسرش، هم دعوت به سوار شدن کند وهم از خداوند نجات او را درخواست نماید.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴿۴۶﴾

الله فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست، چون این (نمونه) عمل ناشایست است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه، البته من به تو پند می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.(۴۶)

تفسیر :

«قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»: الله سبحانه وتعالی به نوح علیه السلام خبر داد که: پسرت جزو خانوادەی تو نیست که من وعدەی نجات آنها را به تو دادەام؛ چون او کافر بود و در بین مؤمن و کافر ولایت بر قرار نیست.

ابن عباس(رض) مفسر مشهور جهان اسلام در مورد آیة «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» می نویسد: پسر واقعیش بود اما مؤمن نبود و هرگز زن هیچ پیامبری خیانت نکرده است و معنی آیه چنین است: از جملەی افراد خانوادەی تو که وعدەی نجات آنها را به تو دادەام نیست.(تفسیر طبری ۵۱/۱۲).

مرحوم صابونی(رح) مفسیر تفسیر صفواة التفاسیر در مورد این آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» میفرماید که: أهل بیت اش همانا صالحان بودند، یعنی پیروان دین و شریعت او، لذا آن که صالح نیست، رستگار نیست و مدار أهلیت عبارت است از قرابت دینی نه قرابت بدنی.

«إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُصالِحٍ»: عمل اوبد وناصالح بود. زیرا او دردین با ایشان مخالفت کرده و عملش مخالف عمل صالحان است، «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» بناءً نوح علیه السلام

را از درخواست أمری از الله متعال که نسبت به آن علم ندارد نهی کرد؛ از من چیزی را مخواه که نمی دانی درست است یا نادرست؟

«إِنِّي أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ اَلْجاهِلِينَ (46)»: لذا خداوند متعال نوح علیه السلام را اندرز میدهد و میفرماید: من تو را نصیحت می‌کنم که مبادا از جمله‌ی نادانان بشوی.

در التسهيل آمده است: این بیانگر توصیف او به جهل نیست، بلکه متضمن لطف و اکرام است. (التسهيل ۲/۱۰۶.).

و چون نوح علیه السلام دانست که این درخواستش مطابق رضای الله متعال نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او درآن به سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد.

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر خویش «تفسير الميسّر» مینویسد:

آیۀ کریمه بر این احکام دلالت دارد که:

1 - کافر در حقوق قرابت هیچ حقی ندارد.

2 - درخواست امر ناروا از الله متعال حرام و شامل مصداق تجاوز در دعا میباشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿۴۷﴾

عرض کرد: پروردگارا! من از اینکه چیزی راکه به آن علم ندارم ازتو بخواهم به تو پناه می برم و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود.(۴۷)

تفسیر:

«قالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»:

«أَعُوذُ بِکَ»: به تو پناه می‌آورم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم. نوح گفت: پروردگارا! من از درخواست چیزی که نسبت به آن علم ندارم و درخواستش برایم روا نیست، و از چیزی را که به (خیر و شرّ) آن آگاهی ندارم به تو پناه میبرم واِلتجا می‌کنم.

باید گفت که: در دعاها نباید از کلمه‌ی «رَبِّ» غافل شویم، استعاذه و پناه بردن به الله متعال، بهترین راه بیمه‌ی انسان درسختی ها و پرابلم ها، مصیبت ها و مشاکل است.

«وَإِلاّ تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَکُنْ مِنَ اَلْخاسِرِينَ(47)» و اگر لغزش مرا نبخشی و با ترک مؤاخذه ات برمن رحم نکنی، قطعاً ازکسانی خواهم بود که بهرۀ خویش را باخته، از رحمتت طرد شده و هلاک آنان را دریافته است.

در این آیۀ کریمه درس آموزنده ای وجود دارد وآن اینکه: أنبياء علیه السلام از پیامد گناه بیم ناک اند چنان‌چه الله متعال ایشان را به رحمتش در نپوشاند.

هر گونه سؤال بیجا وکلام بیجا، نیاز به توبه دارد. «وَ إِلَّا تَغْفِرْ لِي» (اگر پیامبران از تقاضای بیجا به خداوند پناه می برند، پس تکلیف ما که دائماً برای خداوند تعیین تکلیف می‌کنیم چگونه است؟)

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۴۸﴾

نِداء آمد: ای نوح! فرودای (از کشتی) با سلامتی از جانب ما با برکت‌های فرود آمده بر تو و بر اُمت‌هایی که با تو هستند و امت‌های دیگراند که به زودی آنها را (در دنیا) بهره مند می‌کنیم باز به آنها از جانب ما (به خاطر ایمان نیاوردن شان) عذاب دردناک می رسد.(۴۸)

تفسیر :
«قِيلَ يا نُوحُ اِهْبِطْ بِسَلامٍ مِنّا»: پس الله متعال به نوح فرمان داد: (اینك) با سلامتی ازجانب ما و برکاتی برتو و بر تمام امّت‌هایی که با تو هستند، از کشتی فرود آی وپیاده شو، و بزودی امّت‌هایی (از نسل همین نجات یافتگان) را از نعمت‌ها برخوردار خواهیم ساخت، (امّا) سپس (به خاطر غفلت وکفر و گناه،) عذابی دردناك از طرف ما به آنان خواهد رسید.
هدایت ودستور «هبوط»، هم درباره‌ی حضرت آدم علیه السلام و هم در مورد حضرت نوح علیه السلام آمده و به دنبال آن، مردم به دو دسته‌ی مؤمن و کافر تقسیم شده‌اند.
منظور از «امّت‌هایی» که با نوح علیه السلام بودند، یا هر نفر از همراهان آن حضرت است که بعدها سر سلسله قبیله‌ای شدند و یا اینکه مراد، هر کدام از مؤمنانی است که سوار کشتی شده و از یك قبیله‌ای بودند.
«وَ بَرَكاتٍ عَلَيْکَ وَ عَلى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ»: برکت با خیرات سرشار و عظیم بر تو و ذریت و نسل آنان که در کشتی با تو بودند.
امام قرطبی گفته است: این امر تا آخر زمان شامل مؤمنان می شود. (تفسیر قرطبی ۴۸/۹.)
همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح علیه السلام نیز میشود زیرا آنها نیز امتها، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».
«وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ (48): «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند میکنیم، سپس به آنان از جانب ما» **در آخرت** «عذابی دردناک میرسد».
مراد: گروه‌هایی از نسل امتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند.
پس الله متعال آنان را در دنیا بهره مند و برخوردار میسازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.
بدین ترتیب خداوند نوح را به پدید آمدن جامعه‌ها و امّت‌هایی کافر، از نسل مؤمنانی که سوار کشتی شدند، خبر داد.

آیا توفان نوح جهانگیر بوده است یا خیر؟

در مورد اینکه توفان نوح، توفان جهان شمول بود ویا خیر؟ نص صریح و قاطعی در قرآن که بر جهانگیر گشتن توفان و رسالت عام نوح علیه السلام دلالت نماید، موجود نیست؛ وآنچه در سنت وارد است، بر فرض صحت سند، آحاد است و مفید یقین نیست؛ اما نظر اهل کتاب و دانشمندان دینی جامعه ی اسلامی، توفان را جهانگیر میدانند و بسیاری از صاحب نظران هم بر این باورند وبرای اثبات نظریه‌ی خود به صدف و ماهی خشک شده و اسکلت گشته‌ی روی قله ی کوه‌ها، استدلال میکنند و میگویند وجود این دو چیز، جز در آب و بحر مقدور نیست؛ از این رو، توفان همه‌ی قله های کوه ها را فتح کرده و پس از فرمان فروکش کردن، ماهی و صدف بر جای مانده اند. والله می داند که چه اتفاقی افتاده است: دورانهای حیات بشر بر روی زمین با این همه کاوشها وتحقیقات دانشمندان ذی ربط، هنوز در حد نظریاتی بیش نیست وجز نص قرآن، و مشاهده‌ی واقعیات عینی وغیر قابل انکار، نمی توان با قطعیت، نظر داد.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴿۴۹﴾

اینها از خبرهاي غیب است که به تو (اي پیامبر) وحی ميکنیم. پیش از این، نه تو و نه قومت آن را نمی دانستید پس صبر کن، یقیناً عاقبت نیک از پرهیزگاران است.(۴۹)

تفسیر :

باید گفت که قرآن بهترین منبع برای آشنایی با تأریخ بشر است. بسیاری از بخش‌های تأریخ، برای انسان پنهان مانده که یکی از آنها تأریخ داستان حضرت نوح علیه السلام است.

طوریکه در آیة مبارکه آمده است: «تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ اَلْغَیْبِ» این أخباری قصه ها وأمثال الله متعال بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وحی کرده، از خبرهای غیب گذشته است که نه پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از راویان تأریخ دریافت کرده.

بناءً سالم‌ترین و مفیدترین اخبار تأریخی را باید از طریق وحی دریافت کرد، زیرا از سرچشمه‌ی علمِ بی‌نهایتی است که هیچ گونه حادثه، فشار و غفلتی در ناقل آن وجود ندارد.

درضمن قابل تذکر است که: میزان علم غیب انبیا علیهم السلام به همان مقداری است که خداوند در اختیار آنان قرار داده است.

«نُوحِیها إِلَیْکَ»: نه قبل از وحی از آن ها هیچ آگاهیی داشته و نه هم این اخبار در دوران جاهلیّت به أعراب رسیده بود بلکه فقط از نزد الله متعال به وی آمده است.

«ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا»: نه تو و نه هیچ یک از افراد قومت، قبل از نزول این قرآن از آن خبر نداشتید.

سپس حق‌تعالی پیامبرش را به شکیبایی و پایداری در برابر آزارهای کفار و دشواری‌های راه فرمان میدهد؛ زیرا در نهایت امر سرانجامی که زندگی پاکیزه، عزّت و پیروزی و سپس نعمت‌های آخرت در آن رقم خورده است از آن کسانی است که از پروردگار خود پروا داشته، از مولای خود بیمناک بوده و از آفریدگار خویش اطاعت کرده‌اند.

«فَاصْبِرْ إِنَّ اَلْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ(49)»: بسان نوح بر امر خدا و در تبلیغ و دعوت صبور و شکیبا باش، که سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. این بیان متضمن تسلی دادن پیامبر صلی الله علیه و سلم در مقابل آزار مشرکین میباشد.

سر أنجام، حقّ پیروز و باطل رفتنی است:

آیۀ کریمه بر این امر دلالت دارد که: با نیکوکاری و صبر می‌توان به پیروزی و اجر دست یافت. پس «بِرّ» همان عمل به طاعات و «صبر» عبارت از ترک مخالفات است.

نگاهی کوتاه به آیه های 48 و 49:

1 - سلامت، در أمن و امان بودن، درود و سلام و احترام، بر کات و نعمات از سوی خدای متعال برای کشتی نشستگان و سایر مؤمنان راستین تا روز قیامت.

2 - بهره مندی از کالاهای رنگارنگ دنیا وبه فراموشی سپردن خدای بخشنده، موجب عذاب و درد و رنج در آخرت است.

3 - قرآن رازها و رمزهای فراوان را برای پیامبر نقل فرمود و نیز رویدادهای دوران طولانی نوح را که از امور غیبی بود، بر پیامبر عرضه کرد.

4 - هدف از بیان قصه‌ی نوح در سوره‌ی یونس برای شناسایی «وجه شبه» میان سران قوم نوح و سران قوم محمد است که هر دو ملت، پیامبرشان را تکذیب میکردند و برای آمدن عذاب از سوی خدا شتاب می ورزیدند. پس وجه شبه، همان شتاب ورزیدن است.

آوردن قصه‌ی نوح در این سوره (هود) هدفی دیگر را دربر دارد که آن، آزار دادن نوح از سوی کافران است اما سرانجام با آن شکیبایی و آن عده مؤمن اندک، بر آنان ظفر یافت و خدا به پاس اخلاص و صداقت آن عده مؤمن اما بسیار مخلص و درستکار، پدیده ی هستی را دگرگون کرد.

5 - قطعاً صبر و شکیبایی در برابر سختیها هنگام تبلیغ دین و دستور خدا به بندگانش و از سوی آنان اذیت و آزار چشیدن، کلید گشایش و رهایی و رمز پیروزی است و همه ی پیامبران، به خاطر دین خدای صبور و بردبار بوده اند. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها ء الدین حسینی).

خوانندگان محترم!

آیات (50 الی 60) داستان و قصه‌ی هود، به بیان گرفته شده است.

داستان هود:

دومین قصه‌ی این سوره، قصه‌ی هود علیه السلام است که برای قوم عاد فرستاده شده بود، قابل تذکر است که: داستان و قصه هود علیه السلام در سوره‌ی اعراف نیز به شیوه و نظم دیگری به بیان گرفته شده است.

هود اولین پیامبر از نسل نوح است که به زبان عربی صحبت وتکلم می کرد.

الله متعال این داستان را به تفصیل در این سوره بیان کرده است، از این‌رو سوره هم به نام سوره‌ی هود مسمی گردیده است.

آوردن این قصه در این آیات، همانند قصه ی نوح و قوم اوست. هود، دعوت مردم را جدی می گرفت و تکالیف و مسؤولیت های قومش را برای آنان تشریح میکرد؛ ولی نپذیرفتند. سرأنجام به دو دسته تقسیم شدند: سرنوشت مؤمنان، به رستگاری و سرانجام نیک انجامید و سرنوشت بی باوران دغل کار به نابودی کشید.

شرح و بیان داستان هود:

قوم عاد، دو دسته بودند: عاد اولین و عاد دوم یا عاد ارم. زمخشری میگوید: عاد، پسر عوض، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح، مشهور به قوم عاد. عاد نخستین، همین قوم هود علیه السلام است.

قصه‌ی هود در هشت آیه در سوره‌ی اعراف و در این سورة در یازده آیه یعنی [۵۰ تا ۶۰] مبحث هود به بیان گرفه شده است، همچنان بحث در سوره‌ی شعرا نیزبانظم وسیاقی دیگر آمده است. هم چنین سوره های مؤمنین وأحقاف بدون نام هود علیه السلام و کیفر قومش در سوره های فصلت، ذاریات، قمر، حاقه و فجر به این رویداد اشاره نموده اند.

هود به قومش هشدار داد که فطرت و سرشت سالم من برای یکتاپرستی است و از بت پرستی - که قوم نوح آورده اند - بیزار است. چرا خوب و بد را از هم باز نمی شناسید، سود و زیان خود را نمی دانید و فرجامش را نمی بینید؟ بیایید از این کردار و پرستش نادرست، از بارگاه آفریدگار هستی، آمرزش بخواهید تا باران رحمت خود را بر هستی شما فرو ریزد، در الطاف بی کرانش را بر رویتان باز کند و توان و نیروی مالی و شخصی شما را افزون گرداند.

واقعاً! این سخنی است که سایر پیامبران الهی آن را بر مردم عرضه داشته و به آنان ابلاغ کرده اند. سومین قوم عاد، در یمن و در شمال «حضرت موت» و جنوب «جزیرة العرب» «أحقاف» نام داشت که در زمان خود از قدرت و توان و ثروت و مکنت فراوان برخوردار

بودند؛ اما از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و بدان سبب مدت سه سال باران بند آمد و قحط سالی و گرانی و کمبود بیداد میکرد. زراعت و باغ هایشان به آب باران نیاز مبرم داشت، بخصوص خاکش چون از ریگزار ترکیب وتشکیل شده بود از محصول کشاورزی و باغداری، محروم گشتند.

هود علیه السلام چیزی از مال دنیا و ثروت عادیان نمی خواست، بلکه آنان را به یکتاپرستی، دینداری، حق دوستی و حذر از شرک و باطل فرا می خواند و می گفت: چرا نمی اندیشید وسخن ناصح مشفق را گوش نمی کنید؟ نعمتهای خدا رابه یادآورید. [أعرف/ ۶۹]، [شعراء/۱۲۸ تا ۱۳۵] اما آنان بسیار خودپسند بودند، به خود می نازیدند، حقیقت را درک نمی کردند و می گفتند: کسی از ما تواناتر نیست. [فصلت/۱۵]

عادیان، آن چنان گمراه گشته بودند که گمان میبردند، هود پریشان گوست، خدایانشان او را گرفتار رنج وبلا وجنون کرده اند، بدون دلیل سخن میگوید و از سوی پروردگار نیامده است. با این یاوه گوییها خود را دلداری دادند و از پرستش سنگ و چوب و تصویر مردان صالح بعد از نوح، کوتاه نیامدند و برجهل و بدگمانی و بیمار قلبی خود افزودند و ایمان نیاوردند. هود نیز در جوابشان چند مورد مطرح نمود.

1 - بیزاری از شرک و خدایان دروغین آنان.
2 - خدا را در انجام مسؤولیت خود، به شاهد گرفت و در مورد بیزاری از شرک نیز، خود آن مردم را گواه گرفت.
3 - سرانجام به آنان اعلام می کند: هرچه در توان دارید، همراه خدایانتان علیه من به کار بگیرید و از ترفند و نیرنگ دریغ نورزید و فرصتم ندهید. [أعراف/ ۱۹۵]، [یونس/۷۱].
4 - از شما و از خدایان باطل شما باکی ندارم، خدای توانا یار و نگهدار من است و زمام امور زندگی در این هستی و در تمام آفرینش او وراست. من پیام الهی را به شما رسانده ام، اگر به راه راست نیاید، نابودی شما قطعی است و نسلی دیگر جایتان را می گیرند.

هود با یقین و ایمان کامل به وعده ی الله، او را شاهد و ناظر قرار می دهد و می داند که کار بت پرستان سرگرمی و بدنامی و سیاه بختی است و زیانی که دارد به خود آنان باز می گردد و بس.

پس از آن که هود از ایمان آوردن قومش ناامید شد، و آنان علیه دستورات خدا، بسی سرسختی نشان دادند؛ تندبادی ویرانگر بر آنان تازیدن گرفت تا عبرت همگان شود وهود و مؤمنان رستند. عادیان، صفات پست فراوان داشتند از جمله:

انکار دلایل معجزات نافرمانی دستور پیامبر خود که به منزله ی نافرمانی تمام پیامبران است. [بقره/۲۸۵]

پیروی کردن از سران خود بی آن که به حقایق توجه داشته باشند.

قوم عاد، از یک پیامبر نافرمانی کردند؛ اما آیه میفرماید: «و عصوا رسله...» از دستور پیامبران خدا سرباز زدند، زیرا فرمان همه ی پیامبران یکی است.

هود بسیار شجاعانه ایستادگی کرد؛ از عمق درون به ذات آفریدگار ایمان داشت، خدا را خوب می شناخت و ذرات وجودش به حق پیوسته بود.

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ﴿٥٠﴾

و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را [فرستادیم] (هود) گفت: ای قوم من! (تنها) الله را بپرستید که شما را جز او هیچ معبودی نیست، شما [که شریکانی برای الله قرار داده اید] جز مردمی دروغ پرداز نیستید.(۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هود»: از جمله أنبیاء ما قبل تأریخ است. نام مبارکش، هفت بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته، او بعد از نوح و پیش از صالح بوده است.

سرگذشت این پیامبر الهی، در آیات 65 تا 72 از سوره‌ی أعراف نیز آمده است. از آنجا که هود علیه السلام از قبیله‌ی عاد بود، لذا در آیه از او به «أَخاهُمْ» «برادرِ عاد» تعبیر شده است.

«عاد»: نام قومی است: که هود علیه السلام بر آنها مبعوث گردید. آنها در سرزمین احقاف کشور فعلی یمن سکونت داشتند. أحقاف در جنوب جزیرة العرب از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بوده است. چنان که آمده: «وَاذْكُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ.» (احقاف/ 21)

تفسیر:

«إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً»: خداوند متعال هود علیه السلام را به سوی قوم عاد به رسالت فرستاد، رسالت حضرت هود، مخصوص قوم عاد بود.

درجملة: «ارسلنا وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» کلمه «ارسلنا» در آن محذوف است. - فعل و فاعل محذوف - أخا: مفعول به - هودا: بدل و به قوم عاد برادر ایشان هود را فرستادیم چنانچه در سورة أعراف گذشت و پادشاه قوم عاد خلجان بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، نژاد این عاد همه ظالمان و طاغیان و ستمگران بودند و در عصر خود جهانداران بودند و در سرزمین یمن مسکن داشتند و اولاد، سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند.

«قالَ يا قَوْمِ أَعْبُدُوا اَللّهَ»: دعوت به توحید، سرلوحه‌ی وظایف أنبیاست، طوریکه هود به آنان گفت: ای قوم من! فقط الله را به یگانگی بپرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید؛ زیرا اِله دیگری جز او برای شما وجود نداشته، «ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ» و هیچ معبود راستینی غیر وی وجود ندارد که مستحق پرستش باشد.

«إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ مُفْتَرُونَ(50)» پس در حالیکه دین را برای او خالص می‌سازید فقط از او اطاعت کنید؛ بدانید که شما در این شرک خود دروغ پردازید.

در این آیۀ کریمه درس آموزنده این حکم به بیان گرفته شده است که: توحید زیربنای همۀ اصول و اولین حقیقتی است که باید به سوی آن دعوت بعمل آید.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿٥١﴾

ای قوم من! از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ مزدی نمی خواهم، مزد من فقط بر عهده کسی است که مرا آفریده؛ آیا نمی اندیشید؟ (۵۱)

تفسیر :

«ياقَوْمِ لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً»: ای قوم من! من از شما در مقابل دعوت‌تان به یگانگی الله متعال و پرستش وی به تنهایی، هیچ مزد و پاداشی درخواست نمی‌کنم.

موضوع مزد وپاداش نخواستن و بی توقّعی أنبیاء علیهم السلام از مردم در چندین آیات قرآنی مطرح و بیان گردیده است، معلوم می‌شود که امور مادّی از بزرگترین موانع گرایش مردم به حقّ است.
«إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلَی اَلَّذِی فَطَرَنِی»: زیرا اجر پاداش دعوتم بر پروردگار من است که مرا فرستاده است. واضح است که: أنبیاء هدف مادّی ندارند، هدف آنها از کارشان، جلب رضایت الله متعال است.
«أَفَلا تَعْقِلُونَ(51)»: باید گفت که: تعقّل، ما را به تبعیّت از انبیا و پیروی از وحی راهنمایی میکند. (عقل، ضدّ وحی نیست، بلکه زمینه ساز پذیرش وحی است) طوریکه میفرماید: پس شما را چه شده است که در این أمر نمی‌اندیشید تا میان حقّ و باطل فرق بگذارید؛ مگر این به تنهایی کافی نیست که هر کس قومش را به سوی امری فرا خواند و بی آنکه در آن امر منافعی داشته باشد به انواع آزارها در راه آن تن در دهد، این خود دلیل راستگویی و اخلاصش در دعوتش می باشد؟
آیهٔ کریمه بر این امر دلالت دارد که: دعوتگر نباید از مردم در برابر عملش انتظار پاداشی مادی را داشته باشد و نباید از هیچکس جز الله متعال در این راه عوض و پاداشی بگیرد. (بنقل از تفسیر المیسّر).

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴿۵۲﴾

ای قوم من! از پروردگار تان آمرزش بخواهید، باز به سوی او توبه کنید که آسمان را بر شما با رنده می کند، و قوتی بر قوت (سابق) تان می افزاید. و مجرمانه (از ایمان و توبه) روی نگردانید.(۵۲).
تفسیر :
«وَيا قَوْمِ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ»: اِستغفار و توبه از گناهان، واجب است طوریکه میفرماید: ای قوم من! و از الله درخواست بخشودگی کفر و شرکتان بکنید.
«ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»: سپس گناهان را ترک کرده و بر نافرمانی‌های گذشته نادم و پیشیمان باشید. وحقیقت أمر همین است که: اِستغفار از گناهان، مقدّمه‌ی بازگشت به سوی الله است.
«يُرْسِلِ اَلسَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ»: پس اگر چنین کردید و انابتتان به سوی حق صحیح شد آنگاه الله متعال بر شما از آسمان بارش فراوان میفرستد، در نتیجه خیر و برکت بسیار شده، فراوانی عام میشود و آن وقت شما از زندگی آسوده‌ای متنعّم شده و با صحّت ابدان، کثرت اولاد و اموال و پیاپی رسیدن اِرْزَاق، نیرویی بر نیروی شما می‌أفزاید. بناءً نباید گمان کنیم که ایمان به الله متعال و توجّه به او، به معنای دور شدن از مال و سرمایه است. بلکه اگر ایمان بیاوریم، نه تنها از اموال ما چیزی مطالبه نمی‌شود، بلکه به آنها افزوده‌هم میگردد، طوریکه درآیهٔ مبارکه میفرماید: با(سرتعظیم فروبردن) در پیشگاه الهی و توبه و استغفار به درگاه او، نه تنها کوچك نمیشویم، بلکه قوی، بزرگ و عزیزتر هم می‌گردیم.
روایت شده است که سه سال پشت سر هم باران در سرزمین قوم عاد نبارید تا جایی که نزدیک بود نابود شوند، هود به آنها دستور توبه و استغفار داد و به آنها وعده‌ی نزول باران رحمت داد. آیه نشان می‌دهد که توبه و استغفار سبب رحمت و نزول باران می شود.

مجاهد گفته است: یعنی موجب افزایش توان شما میشود؛ (تفسیر طبری ۵۸/۱۲.) چون آنها در بالاترین میزان قوت و قدرت قرار داشتند، تا جایی که میگفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً؟ وَلا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (52)» و ای قوم! از اِجابت حق روی برمگردانید، برگناهان پای مفشارید و ازپذیرش حقیقت اِستکبار نورزید. بوجود آوردن جامعه‌ای سالم وبرخوردار از نعمت ونیرومند، از اهداف أدیان آسمانی است. در ضمن باید گفت که: روی‌گردانی از أنبیاء و بی اعتنایی به راه آنها، جُرم وگناه است.

خواننده محترم !

آیهٔ کریمه بر برکت اِستغفار و توبه دلالت داشته و مفید این فایده است که استغفار وتوبه، اصل و اساس هر خیری در جان، مال و فرزندان است. طوریکه در حدیثی شریف آمده است: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لايحتسب: هرکس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد».

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴿۵۳﴾

گفتند: ای هود! دلیل روشنی [که پسند خاطر ما باشد] برای ما نیاوردی، و ما به گفته تو رهاکننده معبودهای خود نیستیم، و ما به تو ایمان نمی آوریم.(۵۳)

تفسیر :

«قالُوا يا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَيِّنَةٍ»: قوم هود گفتند: ای هود! دلیلی روشن بر صدق ادعایت بر درستی و راستی دعوتت به ما نیاورده‌ای پس ما به خاطر سخنی که از صحّت وسلامت آن آگاهی نداشته و به راستگویی صاحب آن باور نداریم.

در این هیچ جای شکی نیست: کسانیکه در برابر سنگ و چوب عبادت می‌کنند و هیچ دلیل معقولی برای کار خود ندارند، پیامبری را که سیره‌اش ارائه معجزه و دلیل روشن است، زیر سؤال می‌برند!؟

مفسر محمود أفندی آلوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می نویسد: این را به خاطر شدت انکار و عداوت گفته‌اند، یا از روی کوری بصیرتشان آن را گفته‌اند. (آلوسی ۸۱/۱۲).

«وَما نَحْنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ»: به خاطر حرف تو از پرستش بت‌ها و خدایان‌مان راترک نمیکنیم. «وَمانَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ(53)» وماپیامبری ورسالت تو را تصدیق نمی‌کنیم. یعنی هرگز تو را در ادعایت تصدیق نخواهیم کرد.

حرف اصلی کفّار این بود که ما به خاطر «حرف تو» دست از بت‌هایمان بر نمی‌داریم، نه به جهت نبودن دلیل. «بِتارِكِي آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ» نشانه‌ی اینکه آنها دنبال دلیل نبودند، آن است که دو بار گفتند: «وَ ما نَحْنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا، وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ»

درطول تأریخ أنبیاء در اوّلین مرحله دعوتشان ازجانب مشرکان، با سرسختی آنان مواجه می شدند، ولی هرگز دست از تبلیغ بر نمی داشتند. ذکر این استدلال واهی هود علیه السلام را از ورود آنان به دینش ناامید می‌کند. سپس او را به سبکسری و جنون متهم کرده و می‌گویند:

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴿۵۴﴾

[ما درباره تو] جز این نمیگوییم که برخی ازمعبودهای ما به تو آسیبی [روحی] رسانده اند (و عقلت را ربوده اند) هود گفت: من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که یقیناً من از آنچه شریک او قرار می دهید، بیزارم.(۵۴)

تفسیر :

«إِنْ نَقُولُ إِلاَّ اِعْتَراکَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ»: قوم عاد طوری فکر وتصور داشتند که هریکی از بت های شان در بخشی از امور جهان دارای قدرت اجرایی میباشد. بناءً در خطاب به هود علیه السلام گفتند: سخن ما در مورد تو این است که تو مصاب به جنون و دیوانگی شده‌ای و این جنون را خدایان ما از سر انتقام آنکه ما را از پرستش‌شان نهی کرده‌ای، به تو رسانده‌اند!

باید گفت که: نسبت جنون دادن به انبیا و مصلحان جامعه که برعلیه خرافات قیام و مبارزه را به راه می انداختند وبه پیش می بردند موضوع جدید نبود.

امام زمخشری میفرماید: جواب‌های قبلی آنها نشان میدهد که گروهی ستمکار و سنگ‌دل بودند و به پندو نصیحت توجهی نمی‌کردند و تکبرشان در مقابل هدایت و ارشاد فروکش نمی‌کرد و گفته‌ی اخیرشان بر نادانی بیش از حد و أبلهی بی‌غایت آنان دلالت دارد؛ چون معتقد بودند سنگ‌ها به آنها یاری می‌رسانند و اِنتقام آنها را می‌گیرند. (تفسیر کشاف ۲/۴۰۳).

«قالَ إِنِّی أُشْهِدُ اَللّهَ وَاِشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ (54)»: پس هود سخن‌شان را اینگونه رد کرد: گفت: من الله را و سپس شما را بر این امر شاهد می‌گیرم که از آنچه شریک می‌آورید. بیزارم! یعنی: من از پرستش‌آنها برائت می‌جویم و اعلام میکنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک‌آوری شما بیزارم.

اعلام برائت و بیزاری از شرك و افراد مشرك، سیره و روش انبیای الهی بوده است. بناءً در برابر خرافات باید قاطعانه ایستادهگی وقیام کنیم. دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر تفسیر المسیر می نویسد: بنابر این از لوازم عقیدۀ توحید، بیزاری جستن از شرک به خداوند است.

مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ﴿۵۵﴾

به جز الله (از تمامی معبودانتان متنفرم، پس) همگی دربارۀ من به حیله و چاره جویی بپردازید، باز مرا مهلت ندهید. (اما بدانید کاري از دست شما ساخته نیست!)(۵۵)

تفسیر:

حضرت هود علیه السلام برای اثبات پوچی قدرت‌های خیالی بت‌پرستان، آنان را به مبارزه طلبید، همان گونه که حضرت نوح علیه السلام به مردم گفت: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ» (یونس، 71.) شما هر کاری می‌خواهید انجام دهید، ولی بدانید که ضرری به من نخواهد رسید.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز میفرمود: «قل ادعوا شرکائکم ثم کیدون فلا تنظرون» (آیه 192 سوره اعراف) همدستان خود را فرابخوانید و بر علیه من اقدام کنید و مهلت أم ندهید.

«فَكِيدُونِى جَمِيعاً ثُمَّ لاتُنْظِرُونِ(55)»: أنبياء از هيچ قدرتی خوف وحراسی نداشتند. مبارزه‌طلبی هود عليه السلام، دليل حقّانيّت وقاطعيّت او وراه اوست.

بناءً هود گفت: «پس همه شما درباره من هر كيد و نيرنگی كه داريد به‌كار بريد» يعنی: شما و خدايانتان اگر می‌پنداريد كه آنها بر آسيب رساندن به من توانايند هر تصميمی كه ميخواهيد درباره من بگيريد و هر آنچه ميخواهيد با من بكنيد «سپس مهلتم ندهيد» زيرا من از شما ونيرنگ شما هيچ پروايی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هيچ ارزش و اعتباری قايل نيستم. وبت‌های شما هيچ قدرتی ندارند.

شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) مفسر «تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مينويسد: اين تحدی از بزرگترين معجزات به شمار ميرود؛ زيرا حضرت هود تک و تنها در بين جمعی بی‌شمار از أشخاص قوی قوم عاد قرار داشت، آنها را تحقير كرده و با خوار كردن خدايان آنها، آنان را تحريک و به هيجان درآورده بود، و آنها را تحريک و تشويق می‌كرد و اصرار می‌ورزيد كه دست به سويش بلند كنند اما آنها يارای هيچ چيزی را نداشتند و نتوانستند اقدامی به عمل آورند. و ناتوانی آنها در اين مورد كاملاً آشكار شد. (تفسير ابو سعود ۱۵/۳.)

همچنان مُفَسِر زمخشری در تفسير خويش می نويسد: اين كه يک نفر تک و تنها با چنين سخنانی با ملتی روبرو شود كه تشنه‌ی خونش بودند و عموماً با او دشمن بودند، بزرگترين دليل و آيت به شمار می‌آيد و بيانگر آن است كه به خدايش اِطمينان دارد كه از او محافظت و حمايت می‌كند، و چنگال آنها در گوشت او فرو نمي رود، بسان گفته‌ی نوح كه گفت: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ» (تفسير كشاف ۴۰۳/۲.)

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿۵۶﴾

يقيناً من بر [اِلطاف] الله كه پروردگار من و پروردگار شماست توكل كردم؛ هيچ جنبنده ای نيست مگر اينكه او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروايی خود] گرفته است، بی‌گمان پروردگارم بر راه راست است. (۵۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**ءَاخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا**»: موی پيشانی او را در دست دارد. مراد اين است كه بر آن تسلّط كامل دارد وبه هر سو كه بخواهد می‌برد و از هرچه بخواهد باز می‌دارد.

تفسير:

«إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اَللهِ رَبِّى وَرَبِّكُمْ»: توكّل، زمينه‌ی شجاعت است طوريكه ميفرمايد: در حقيقت من بر الله متعال، پروردگارم و پروردگار شما توكل كردم؛ و كارم را به او محول می‌كنم همان ذاتی كه مالک هستی و متصرف و مدبر همه اجزای كائنات است و همه چيز به قضا و قَدَر اوست.

از اين رو من هرگز بی قرار و مضطرب نمی شوم؛ زيرا مطمئنم كه جز آنچه در سرنوشتم نگاشته شده، هيچ چيز ديگر به من نمی رسد؛ «ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها»: هيچ جنبنده‌ای بر روی زمين نيست جز اينكه در مالک وقبضه قدرت و تحت تصرّف و سلطه‌اش قرار داشته و در برابر سيطره‌اش رام است.

و هيچ جنبنده‌ای بدون اراده‌ی خداوند، قادر بر ضرررسانی به ديگری نيست.

«أخذ الناصية»: گرفتن پیشانی، کنایه از ملکیت و قدرت است و این جمله بیانگر توکل زیاد او به خدا و بی مبادلاتی به مخلوقات است.
«إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ(56)»: خدایم قطعاً عادل است خداوند، هم بر همه چیز سلطه‌ی کامل دارد و هم عادل است، در قضا و تقدیرش عادل است، در شرع و حکمش بیناست و به نیکوکار در مقابل نیکیش پاداش می‌دهد و بدکار را مطابق عملش سزا میدهد. و به هیچکس ظلمی روا نمی دارد. پس بر کسی تکیه کنیم که علاوه بر قدرت، عدالت نیز داشته باشد. در مقابل عناد و لجاجت کفّار، باید از قهروعدل الهی سخن گفت به‌حق که این سخنان هود علیه السلام، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

خواننده محترم !

آیۀ کریمه برفضیلت توکل به الله متعال و پناه بردن به وی در هر تنگنا و مصیبتی دلالت دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴿٥٧﴾

پس اگر روی [از حق] بگردانید، [زیانش متوجه خود شماست] همانا من آنچه را که به رسانیدن آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، رسانیدم. و پروردگارم (شما را هلاک نموده) قومی دیگر را به جای شما جانشین خواهد کرد و شما هیچ زیانی به او نمی رسانید. یقیناً پروردگارم بر همه چیز (ناظر و) نگهبان است.(٥٧)

تفسیر :

پس اگر از ایمان به الله یگانه روی بگردانید و به راه وی پشت کنید به یقین من شمارا هشدار داده‌ام وپیام پروردگارم را که عبارت از دستور به یکتاپرستی و نهی از شرک آوری به وی است به شما رساندم و قطعاً حجّت بر شما اقامه شده است.

هرگاه کفر بورزید، بیگمان الله متعال قومی دیگر را در سرزمین‌تان جانشین‌تان خواهد ساخت، قومی که به او ایمان داشته و دین و عبودیّت را برایش خالص گردانند.

بدانید که شما با کفرتان هیچ زیانی به الله متعال نمی‌زنید؛ زیرا او از همه‌گان بی‌نیاز است، به راستی پروردگارم بر هر چیز نگهبان است و مطمئناً مرا از آزارتان حفظ خواهد کرد.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ»: أنبیاء علیهم السلام، پس از دعوت وإبلاغ أمر الهی، اِتمام حجّت میکنند. طوریکه میفرماید: اگر از قبول دعوتم اِبا کنید و اگر از ایمان به خدای یگانه روی بگردانید و به راه وی پشت کنید به یقین من شما را هشدار داده‌ام وپیام پروردگارم را که عبارت از دستور به یکتاپرستی و نهی از شرک آوری به وی است به شما رساندم و قطعاً حجّت بر شما اِقامه شده است. مسئولیّت مبلّغ، بیان ورساندن معارف دینی است، نه اجباربر آن. قابل تذکر است که: مبلّغ دین و رهبر امّت نباید اعراض مردم را نشانه‌ی ضعف و یا هم شکست خود به حساب آورد. «وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّى قَوْماً غَيْرَكُمْ» هرگاه کفر بورزید خدا شما را نابود خواهد کرد و قومی دیگر را جانشین شما خواهد نمود. اینهم وعیدی شدید است.

«وَلا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّى عَلى كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ (57)»: کفر، سرپیچی، مرگ و نابودی ما، ضرری را متوجّه خداوند نمی سازد. بدانید که شما با کفرتان هیچ زیانی به خداوند نمیزنید؛ زیرا او ازهمه‌گان بی‌نیاز است، به راستی پروردگارم بر هرچیز نگهبان است و

مطمئناً مرا از آزارتان حفظ خواهد کرد. «إِنَّ رَبِّی عَلى كُلِّ شَیْءٍ حَفِيظٌ(57)» او مرا از شر وآسیب شما حفظ و حمایت میکند. خداوند بر همه چیز و همه کس مراقب، حافظ و نگهداراست، لذا کفر و توطئه‌ی ما بر خداوند ضرری نمیرساند.

خوانندگان محترم !

آیۀ کریمه بر امور ذیل دلالت دارد:

1 - هرگاه انسان کفر ورزد، نزد الله متعال بسیار بی‌قدر و قیمت است.

2 - اساس هر ویرانیی در امّت‌ها رویگردانی از الله سبحانه وتعالی است.

3 - الله متعال از بشر بی نیاز می باشد. (بنقل از تفسیر المسیر).

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴿٥٨﴾

و هنگامی که فرمان ما (به هلاکت آنها) فرا رسید، هود و آنان را که با او ایمان آورده بودند به واسطه رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و آنها را از عذاب سخت نجات دادیم.(۵۸)

تفسیر :

«وَلَمّا جاءَ أَمْرُنا»: عبارت بود از نزول باد عقیم، باد نازا و بی‌باران بر آنان، «نَجَّيْنا هُوداً وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِيظٍ (58)» به فضل و منت عظیم خود هود و مؤمنان همراهش را (با قبول حسنات‌شان) و به عنوان رحمتی ازسوی خود (بآمرزش گناهان‌شان) ازعذاب دردناک و سخت نجات دادیم. همان گونه‌که نزول عذاب به فرمان الهی صورت میگیرد، نجات از آن نیز به اراده‌ی اوست. در ضمن قابل یادآوری است که: صرف ایمان داشتن به أنبیاء، کافی وکارساز نیست، بلکه همراه بودن و حمایت از آنان نیز لازم وضروری است.

باید گفت که: سرچشمه‌ی رحمت، اوست، «بِرَحْمَةٍ مِنّا» امّا سرچشمه‌ی قهر و غضب او عمل ماست. «عَذابٍ غَلِيظٍ» و نفرمود: «عذاب منّا».

«از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود و بنیان برانداز که دیار وساختمان های شانرا ازبیخ وبن برکنده ویران و خودشان را نابود ساخت وآنها را بر خاک انداخته و به صورت نخل‌های ریشه‌کن شده درآورد. به یقین ایمان به الله متعال و عمل به صالحات، پناه هر بلایی است.

درضمن باید یادآور شدکه: از کلمه «أَمْرُنا» معلوم میشود که: بادها نیز از جمله مأموران الهی هستند. طوریکه در(سوره‌ی فصّلت، آیه‌ی 15) آمده است: «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيّامٍ نَحِساتٍ» ما باد تندی را در روزهای شومی فرستادیم.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴿٥٩﴾

این هم [سرنوشت] قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را باور نداشتند و از دستور پیامبرشان سرپیچی کردند و از (دستور) هر متکبر و سرکش پیروی نمودند. (۵۹)

تفسیر :

«وَتِلْکَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» «و این است عاد» در آیه مبارکه اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد گردیده است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده وآن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند

«وَعَصَوْاْ رُسُلَهُ» از فرستادگانش یعنی هود عاصی شدند یعنی: فقط هود علیه السلام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود پیامبر دیگری غیر از وی نبود.
آوردن «عصوا» به صورت جمع به منظور زشت نشان دادن حال ها است و اوج کفر و سرکشی آنها را میرساند و نشان می دهد که نافرمانی آنها نسبت به هود نافرمانی به تمام پیامبران قبلی و بعدی است؛ زیرا تمام پیامبران بر کلمه‌ی توحید اتفاق داشتند.
طوریکه گفته شد: اِنکار يك پيامبر، بمثابه انكار تمامی أنبياست ولی آية کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هرکس یکی ازپیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند. «وَ اِتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنِيدٍ(59)» از فرمان هر فخرفروش و متکبری اطاعت و پیروی کردند، دستورات منحرفان از حق را اِجرا کردند، منحرفانی که حق را نشناخته و نپذیرفتند.
«جبار»: متكبر، و«عنيد»: سرکش طغیانگر وستيزنده‌ای است كه حق‌را نمیپذیرد و به آن گردن نمیدهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت الله متعال وطاعت پیامبرش و به سبب پیروی از سران سرکش و رهبران حق ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.
قابل تذکر است: خطراتی که يك جامعه را تهدید می‌کند عبارتند از:
كفر به آيات الهی. «جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ»
نافرمانی از أنبياء و رهبران حقّ. «عَصَوْا رُسُلَهُ»
پیروی از طاغوت‌ها. «اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ»

وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ﴿٦٠﴾

و در این دنیا و روز قیامت با لعنتی بدرقه شدند. آگاه باشید که [قومِ] عاد به پروردگارشان کافر شدند، هان! دوری [ازرحمت الله] برعاد، قوم هود باد.(٦٠)
تفسیر :
«وَ أُتْبِعُوا فِی هذِهِ اَلدُّنْیا لَعْنَةً وَ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ»
در این هیچ جای شکی نیست کسیکه: آیات الهی را اِنکار و پیامبران آنرانافرمانی و از طاغوت پیروی کند، از رحمت الهی دور است.
و بعد از آنکه الله متعال قوم عاد را هلاک کرد، او لعنت، طرد از رحمت و خشم دایمی تا روز قیامت را بدرقهٔ راه شان گردانید.
امام رازی می نویسد: نفرین را قرین آنها قرار داده است، که در دنیا و آخرت همراه آنان است و از آنان جدا نمی شود. لعنت یعنی: دور شدن از هر رحمت و خیری. (تفسیر فخر رازی ١٨/١٦.)
«أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ»: آگاه باشید که قوم عاد به الله متعال کفر ورزیده، و در مقابل نعمات خدا ناسپاسی کردند؛ آیاتش را انکار و پیامبرانش را تکذیب کردند. چون پیامبرش را تکذیب کردند از این رو شایسته‌ی لعنت و نفرین دنیا و آخرت گشتند. آگاه باشید که خداوند متعال آنان را به علت تکذیب و عناد، کفر وفساد نابود خوار و شرمسار گردانید.
«أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ(60)»: الله آنها را از هر خیر و برکتی محروم و دور کند، و آنها را از بیخ و بن برکند! جمله‌ی دعایی است و معنی نابودی و نفرین را می دهد.

قابل تذکر است که: (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

خوانندگان محترم!

در آیات (61 الی 68) در باره قصه ی صالح بحث بعمل آمده است.

قصه و داستان صالح علیه السلام :

داستان وقصه صالح علیه السلام؛ سومین قصه در این سوره میباشد. صالح دومین پیامبر از نسل عرب است. نظم و سیاق این قصه، هم چون نظم و سیاق قصه‌ی هود است، با این فرق که صالح در بیان توحید دو دلیل می آورد:

1 - پدید آمدنشان از زمین.

2 - زمین را آباد کنند و به کار کردن روی آن بکوشند.

قابل یادآوری است که: در سوره‌ی اعراف هم قصه ی صالح علیه السلام به بیان گرفته شده است ودر سوره های: شعرا، نمل، حجر، قمر و... وغیر قصه صالح به شیوه‌ی خاص خود بیان گردیده است.

مضمون قصه، دعوت مردم به سوی حق، گفتگو و هشدار به آنان، شتر خدا معجزه‌ی تأیید کننده‌ی او ثمودیان، پاسخ منفی دادند و سرانجام به وسیله‌ی صدای تند و مهیب و یا صاعقه آسمانی نابود گشتند و آثار خرابه ی شهرشان در حجر تاکنون پا برجا مانده است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴿۶۱﴾

و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]، (صالح) گفت: أي قوم من! تنها الله را عبادت کنید که برای شما هیچ معبودی (برحق) نیست مگر الله (که) او شما را (در آغاز خلقت) از زمین آفرید و شما را آباد کنندگان زمین ساخت، پس از او آمرزش بخواهید، و باز به‌سوی او توبه کنید، که بی‌گمان پروردگار من نزدیک و اجابت کننده [ی دعا] است.(۶۱)

تفسیر :

«وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً»: الله سبحانه وتعالی به سوی قوم ثمود، پیامبر خود صالح علیه السلام را که برادر نسبی‌شان بود فرستاد. قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند.

«قالَ یا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ»: پس او آنان را به عبادت الله یگانه وعدم شرک آوری به وی فرا خواند به ایشان از سر دلسوزی و خیرخواهی گفت: «هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ»: خدا شما را از زمین خلق کرد. آدم را از خاک ونسلش او را از صلب آدم علیه السلام خلق نمود. «وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا» یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید. «وَ اِسْتَعْمَرَکُمْ فِیها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ» «پس از او آمرزش بخواهید» یعنی: از الله متعال بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناهانی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامرزد «سپس به‌سوی او توبه کنید» یعنی: به‌سوی عبادت الله یکتا بازگشته و بر قصورو تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید، «إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ (61)»: که بی‌گمان پروردگار من نزدیک، است به رحمت خود «اِجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدین‌گونه است که می بینیم؛ دعوت پیامبران علیهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می باشد.

ثمودی ها :

ثمود نام قوم صالح علیه السّلام است. یکی از قبائل عرب ما قبل تأریخ بودند و در محلی به نام وادی القری ما بین حِجاز و شام، سکونت داشتند. لفظ ثمود به تأویل شخص منصرف و به تأویل قبیله غیر منصرف آید. به نقلی آن لفظ عربی و به نقلی عجمی است. این کلمه 26 بار در قرآن مجید منصرف و غیر منصرف به کار رفته است.

صالح علیه السلام :

صالح پسر عبید پسر آصف است. نسب‌اش به سام پسر نوح منتهی میشود. خداوند متعال او را به سوی یکی از قبایل عرب بائده به نام ثمود فرستاد، این قبیله از باب انتساب به یکی از اجدادش، ثمود پسر عامر به این نام شهرت پیدا کرده است او از اولاد سام پسر نوح بوده است.

اعرابی که قبل از اسماعیل بوده‌اند «عرب عاربه» نامیده میشوند. قبایل کثیری چون عاد، ثمود، جرهم، مدین و قحطان از جمله‌ی این اعراب به شمار می‌روند. اما «عرب مستعربه» آن عده از اعراب هستند که از نسل اسماعیل پسر ابراهیم بر جای مانده‌اند. اسماعیل اولین کسی بوده که به زبان فصیح عربی سخن رانده است. او زبان عربی را از قبیله جرهم (که در کنار مادرش (هاجر) در مکه اقامت گزیده بودند) یاد گرفت. (البداية والنهاية ج1 ص 120.).

الغرض: قبیله ثمود قبل از اسماعیل بر روی زمین زیسته‌اند و از اعراب عاربه به شمار می روند.

قابل تذکر است که: در سورة اعراف آية 73 مبحث را در مورد صالح علیه السلام به بحث گرفته است.

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴿۶۲﴾

گفتند: ای صالح! پیش از این در میان ما [به عنوان انسانی عاقل و خردمند] مورد امید بودی، آیا مارا ازپرستیدن آنچه پدرانمان میپرستیدند، باز میداری؟ ویقیناً ماراجع به‌چیزی که مارا به آن دعوت می دهی سخت در شک‌ایم.(۶۲)

تفسیر
:

«قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا»

باید گفت که: تمجید و ستایش منحرفان، ما را در دعوت به حقّ سست نسازد.

«قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا» (تعریف و تمجید دشمنان، بی‌غرض نیست).

طوریکه کفّار در اِبتدا به حضرت صالح علیه السلام گفتند: تو مایه امید ما بودی وتو را دوست می‌داشتیم. تا شاید آن حضرت برای حفظ روابط حسنه گذشته، از دعوت آنها به یکتاپرستی دست بردارد.

امت ثمود به صالح نبی علیه السلام اضافه نموده گفتند: ما اِنتظار داشتیم که شما رهبر و پیشوای محبوب ما شوی، و مورد اطاعت باشی، ولی بعد از آنکه این سخن غریب و ناپسند را در مورد دعوت به پرستش خدای یگانه بر زبان آوردی، ما حقیقتاً از تو ناامید شدیم.

عجبا برآن قوم! که چون صالح علیه السلام آنها را به سوی الله واحدی دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!
«أَتَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما یَعْبُدُ آباؤُن:» ای صالح! آیا ما را از پرستش چیزی نهی میکنی که پدران ما آنها را پرستش میکردند؟ «وَ إِنَّنا لَفِی شَکٍّ مِمّا تَدْعُونا إِلَیْهِ مُرِیبٍ(62)» بیگمان ما در دعوتت شک داشته و در رسالتت دچار تردیدیم؛ زیرا تو ادلهٔ روشن و حجت های آشکاری برای ما نیاوردهای. البته این سخنشان از روی عناد و لجاجت محض بود.
در ضمن باید گفت که: مردم به آسانی از عقاید و باورهای نیاکان خویش دست بر نمی دارند. بناءً نباید انتظاراصلاح فوری را داشت، هر کلام و طرح تازهای، برای عدّهای از مردم مشکوك و مورد تردید است.
مفسیر تفسیر المسیر مینویسد: این آیه دلالت دارد بر این حکم که: تقلید، بینایی باطن را کور ساخته، حق را در پردۀ حجاب قرار داده وانسان را از شناخت راه صواب باز می دارد.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴿۶۳﴾

(صالح) گفت: اي قوم من! آيا اگر من دليل آشكارى از پروردگارم داشته باشم ورحمت او به سراغ من آمده باشد (ميتوانم از ابلاغ رسالت او سرپيچى كنم) اگر من نافرمانى اوكنم چه كسى ميتواند مرا دربرابر وى يارى دهد؟ بنابر اين (سخنان) شما چيزى جز اطمينان به زيانكار بودنتان بر من نميافزايد.(۶۳)
تفسیر :
«قالَ یا قَوْمِ أ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلى بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی»: بایدگفت: ادیان آسمانی ورهبران الهی، نه با زور و تهدید و جهل، بلکه با بیّنه، معجزه و دلیل‌های روشن، مردم را به خدا و توحید دعوت می‌کنند. بناءً صالح به قومش گفت: ای قوم من! به من بگویید اگر در این دعوت خود بر حجتی روشن وآشکار قرار داشته و به درستی آن تماماً متیقن باشم و الله متعال مرا با نبوت وحکمت گرامی داشته باشد، چه کس مرا از مجازات الله متعال باز می دارد چنان چه فرمانش را مخالفت کرده، رسالتش را ابلاغ نکنم و شما را از عذابش هشدار ندهم؟
«وَآتانِی مِنْهُ رَحْمَةً» والله تعالی مرا با نبوت و حکمت گرامی داشته باشد، «فَمَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اَللهِ إِنْ عَصَیْتُهُ» پیامبران در صورت سهل أنگاری در رسالت، گرفتار قهر الهی می شوند طوریکه میفرماید: اگر از امر خدا سرپیچی کنم چه کسی چه کس مرا ازمجازات الله متعال بازمیدارد چنان‌چه فرمانش را مخالفت کرده، رسالتش را ابلاغ نکنم و شما را از عذابش هشدار ندهم؟
«فَما تَزِیدُونَنِی غَیْرَ تَخْسِیرٍ(63)»: در صورتی که در نافرمانی از أوامر خدا با شما موافق شوم، و اگر بر فرض، من از شما اطاعت کنم فرمان بردن از شما و نزدیکيِ به شما جز گمراهی، دور از خیر و نابودی در آخرت چیز دیگری بر من نمی‌افزاید. پس با بینه و برهان است که انسان حق و صواب را درک می‌کند و با رحمت است که از عذاب نجات می‌یابد.
یعنی: شما باسست کردن وبازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا عملم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند پیش می افگنید.

مفسر زمخشری میفرماید: «غَيْرَ تَخْسِيرٍ» یعنی اعمال مرا تباه و باطل می‌کنید. (تفسیر کشاف ۴۰۸/۲.).
باید یادآورشویم که: بخاطر خوشی ورضایت مردم نباید دست از الله متعال وراه او برداریم، ریرا این عمل جز خسارت چیزی دیگری را ببار نمی أورد. و بصورت کل باید گفت که: مخالفت با حق، خسارت است.

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴿۶۴﴾

و ای قوم من! این ماده شتر (آفریدۀ) الله است که برای شما معجزه است، پس بگذارید آن را که در زمین الله [به راحتی] بچرد، و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی زود هنگام شما را خواهد گرفت.(۶۴)

تفسیر :

«وَيا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اَللّهِ لَكُمْ آيَةً»: دلیل و معجزه‌ی پیامبر الهی باید برای مردم، محسوس، قابل فهم و در معرض دید باشد طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و ای قوم من! این ماده شتر الله تعالی است که دلیل راستگوییِ‌ام و نشانه‌ای آشکار بر صحّت رسالتم میباشد. به عنوان تشریف و احترام ناقه را به الله متعال اضافه کرده است؛ زیرا بر اساس درخواست آنان و با قدرت و اراده‌ی خدا از سنگ خارا بیرون آمد. یعنی این شتر معجزه و نشانه‌ی صدق ادعای من است.

«فَذَرُوها تَأْكُلْ فِی أَرْضِ اَللّهِ»: «پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر ازآن میخورند پس آنرا آزاد بگذارید تادر سرزمین خدا بچرد و بخورد و بنوشد؛ چرا که روزی آن به گردن شما نیست.

استثنأت شتر حضرت صالح :

ناقه‌ی حضرت صالح علیه السلام از جهات زیادی و متعددی دارای صفات ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

این شتر دارای بعضی از صفات و ویژگی‌های بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت میکرد.

1 - از یک سنگ سخت و جامد بیرون آمد که این امر سابقه نداشته است.

2 - در روزی که نوبت او بود تمامی آب قبیله را به تنهایی می‌آشامید. «لَّهَا شِرب وَلَكُم شِربُ يَوم مَّعلُوم ١٥٥» [الشعراء: 155]. (یک روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شماست.) واین امر که شتری آب یک قبیله را بیاشامد عجیب و باور نکردنی است.

امام فخرالدین رازی/ میگوید: قرآن به صراحت ناطق است که این شتر یک آیه بود، اینکه از چه راه‌هایی آیه بوده خداوند متعرض این امر نگشته است.

«هَذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُم ءَايَةً فَذَرُوهَا تَأكُل فِيٓ أَرضِ ٱللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓء فَيَأخُذَكُم عَذَابٌ أَلِيم٧٣»[الأعراف:73]. (این شتر خداست که بعنوان معجزه‌ای برای شما آمده است پس آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان میگرداند.) این نشانه‌ی واضح، دلیل و معجزه‌ی نبوت صالح علیه

السلام بود، چون به دنبال درخواست آن‌ها از حضرت صالح از سنگ بیرون آمده بود، زیرا بدو وعده داده بودند اگر شتری از دل سنگ بیرون آورند، ایمان بیاورند.
ابن کثیر میفرماید: مفسرین ذکر کرده‌اند که، روزی قوم ثمود در مجلس خویش جمع شدند حضرت صالح به نزد آنها آمد و ایشان را به خداوند دعوت کرد و از عذاب او بیم داد، و گفتند: اگر از این سنگ بزرگ شتری بیرون بیاوری که در آستانه‌ی وضع حمل و دارای فلان و فلان صفت باشد، ایمان خواهیم آورد و تو را تصدیق خواهیم نمود. پیغمبر خدا عهد و پیمان از آنان گرفت بعد به طرف مصلای خویش رفت و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت. خداوند دعای اورا مستجاب فرمود، سنگ شکافته شد و شتر بزرگی از دل آن بیرون آمد که در آستانه‌ی وضع حمل بود درست به همان شیوه که خواسته بودند. آن‌ها با امری مهم و منظره‌ای هول‌انگیز و قدرتی سرسام‌آور روبروشدند. برخی ایمان آوردند ولی بیشتر آنها بر کفر وضلال و عناد ماندند. «وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبۡصِرَةٗ فَظَلَمُواْ بِهَاۚ» [الإسراء: 59]. (ما برای قوم ثمود شتر (از سنگ برآوردیم) و به ایشان گسیل داشتیم که (معجزه هویدا و شک زدا) و روشنگری بود اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ صابونی)

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ﴿٦٥﴾

اما ثمودیان آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز[فرصت دارید که] در خانه‌های خود از زندگی برخوردار شوید، این، و عده ای است که در آن دروغی نخواهد بود.(٦٥)

تفسیر:

«فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِی دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَیّامٍ»: قوم صالح به رسالتش کفر ورزیده آنها شتر را سر بریدند و صالح به آنها گفت: سه روز در محل و مسکن خود از زندگی و عیش و عشرت بهره برگیرید آنگاه نابود می‌شوید.
امام قرطبی گفته است: عده‌ای از آنها شتر را سر بریدند و آن را به همه نسبت داده است؛ چون بقیه هم موافق و راضی بودند. آن را در روز چهارشنبه سر بریدند و روز پنجشنبه و جمعه و شنبه ماندند، و روز یک شنبه عذابشان سر رسید. (تفسیر قرطبی ٩/٦٠.).
«ذلِكَ وَعْدٌ غَیْرُ مَكْذُوبٍ(65)»: این وعدۀ راستینی است از سوی الله متعال که هیچ دروغی در آن نیست و پی از آن، حتماً و یقیناً بر شما عذاب نازل میشود. هشدارهای الهی را نباید شوخی و دروغ بحساب آورد. ودر ین هیچ جای شکی نیست که: توهین به مقدّسات، عذاب قطعی را بدنبال دارد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴿٦٦﴾

پس هنگامی که فرمان ما [بر عذاب آنان] فرا رسید، صالح و آنان را که همراه او ایمان آورده بودند با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و از خواری و رسوایی آن روز [رهایی بخشیدیم]. مسلماً فقط پروردگارت نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.(٦٦)

تفسیر :

«فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا صالِحاً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ»: پس چون زمان نابودی قوم ثمود فرارسید الله متعال صالح و همراهان مؤمنش را به لطف سبحانی و رعایت ربانی خود نجات داد و بر قومش هلاکت و خواری و رسوایی فرود آمد. در این هیچ جای شکی

نیست که الله متعال، پیامبران و یاران آنها را از قهر و عذاب خویش محفوظ می دارد.
شرط نجات از قهر الهی همانا، ایمان وپیروی از پیامبر است. «بِرَحْمَةٍ مِنّا» به فضل و نعمتی بس عظیم از جانب خود آنها را نجات دادیم.
«وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ» و از خزی آن روز نجات دادیم. و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلت وحقارت و خواری است. «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَلْقَوِیُّ اَلْعَزِیزُ(66)» هرآینه خدایت در انتقام گرفتن نیرومند و در ملک خود با تسلط است و چیزی بر او چیره نمی شود و هیچکس بر او غالب نمی‌آید. و بدین ترتیب خداوند متعال به پیامبر اسلام تسلّی می‌دهد که من با مخالفان تو نیز می‌توانم این گونه رفتار کنم، زیرا که من قوی و عزیزم.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴿۶۷﴾

و کسانی را که ظلم کرده بودند، آواز سخت صیحه (آسماني) فراگرفت، پس در خانه‌هایشان (مرده و) بر زانو افتیدند.(67)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**الصَّيْحَةُ**»: صوت شدید. صدای مهیب (یس/49 و 53). در جاهای دیگر قرآن، (**صاعِقَة**) و (**رَجْفَة**) به کار رفته است که همه لازم و ملزوم یکدیگرند (اعراف / 78، فصّلت / 13).
«جاثِمِينَ»، از «جَثْم» به معنای نشستن بر زانو ویا افتادن به روی است، حالتی مثل برق‌گرفتگی که انسان را در هر حالی که هست خشك می‌کند وقدرت فرار را از او می‌گیرد.

تفسیر:

نزول قهر و عذاب الهی بر ظالمان، نتیجه‌ی ظلم وستم خود آنهاست، متوجه باید باشیم که: سزای الهی فقط در قیامت نیست، بلکه به ظلم و ستم، در همین دنیا نیزسزا داده می شود.
مفسرعبدالرؤف مخلص هروی، در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: بانگی سخت و مرگبار برآنان درداده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل علیه السلام بود، وبه قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان برروهای خویش چنان درافتاده وبی جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که برخاک در میغلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو برآنان فرود آمد. كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَكَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ(68)
چنان هلاک شدند که گویی هرگز در آن دیار سکونت نکردند، آگاه باشید که ثمود به پروردگارشان کفر ورزیدند، آگاه باشید که قوم ثمود دور از رحمت ابدی الله گردیدند.(۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «يَغْنَوْا»: از ماده «غنی» به معنای اقامت در مکانی است.
«كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها»: گویی قوم ثمود پس از نابودی نه هرگز در دنیا زیسته بودند و نه در آن بهره مند بودند. یعنی در آن دیار، خانه و بار و بنه ننهاده بودند. «كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها» گویا از اول در آن مکان نبوده اند. «أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ(68)» ای قوم! آگاه باشید که ثمود به آیات کفر ورزیده، حجت‌های روشنی را که صالح علیه السلام آورده بود تکذیب کردند. پس ذلت و نابودی و دوری از رحمت خدا بر آنها باد!

هلاکت قوم ثمود:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ حضرت صالح علیه السلام از أنبیای عرب و قوم ثمود بوده که در وادی القری (سرزمینی میان مدینه و شام) زندگی بسرمی‌کردند و شغلشان زراعت و باغداری بوده است.

در مورد چگونکی هلاکت قوم ثمود در ایات متبرکه آمده است که:حضرت ثمود آن‌ها را از دست درازی به شتر بر حذر داشت و آن‌ها را در صورت تعرض به آن از عذاب خدا بیم داد. «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓء فَيَأۡخُذَكُم عَذَابٌ أَلِيم ٧٣» [الأعراف: 73]. (و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند.).

اما نفس سرکش و درون خبیث آن‌ها موعظه پذیر نبود و نصیحت قبول نمیکرد. چرا که بر أثر طغیان و تمرد کور گشته و گوش‌هایشان از شنیدن حق کر گشته بود. این بود که اقدام به پی کردن شتر نمودند: «فَعَقَرُواْ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوۡاْ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِمۡ وَقَالُواْ يَٰصَٰلِحُ ٱئۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٧٧» [الأعراف: 77]. (پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح اگر از زمره پیغمبرانی آنچه که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور.).

در سورة الشمس این داستان چنین به بیان گرفته شده است: «كَذَّبَتۡ ثَمُودُ بِطَغۡوَىٰهَآ١١ إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا١٢ فَقَالَ لَهُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقۡيَٰهَا١٣ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا١٤ وَلَا يَخَافُ عُقۡبَٰهَا١٥» [الشمس: 11- 15]. (قوم ثمود با ضعیفان و سرکشی خود (پیغمبرشان صالح را) تکذیب کردند. آنگاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند) فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند و پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را با خاک یکسان کرد و خدا از عاقبت ایشان نمی ترسد.

اولین کسی که بر شتر حمله ور شد بدبخت لعین (قُدار پسر سالف) بود شتر را پی کرد آنگاه نعش بر زمین شد بقیه مردان که 9 نفر بودند با شمشیر های خود برآن حمله ور شدند. خداوند میفرماید: «وَكَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡط يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ٤٨» [النمل: 48]. (در آن شهر (که حجر نام داشت) نُه گروهک بودند که درسرزمین تباهی می‌کردند و به اصلاح نمی‌پرداختند.).

بعد از کشتن شتر خواستند، حضرت صالح، را نیز بکشند بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد.

خداوند سنگ‌هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن‌ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گراييد. درروز دوم سرخ گردید و درروز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع خورشید صیحه (صدای) شدید از آسمان برآنها فرود آمد وزمین زیر پاهایشان به غرش ولرزش درآمد و همگی هلاک ونابود شدند وجثه‌های بی‌جان ولاشه‌های پوسیده وگندیده‌شان نقش برزمین شد: «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا ١٤ وَلَا يَخَافُ عُقۡبَٰهَا ١٥» [الشمس: 14- 15]. (پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و خدا از عاقبت کارشان نمی ترسد.)

خداوند متعال برای هلاک آنها از انواع عذاب «رعد وبرق»، «صیحه»، «صدای دلخراش» و «زمین لرزه» استفاده کرد و همگی نابود شدند، حتی یک نفر هم جان سالم بدر نبرد.
خداوند از این عذاب‌ها این چنین یاد کرده است:

1 - «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيۡنَٰهُمۡ فَٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡعَمَىٰ عَلَى ٱلۡهُدَىٰ فَأَخَذَتۡهُمۡ صَٰعِقَةُ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡهُونِ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ١٧» [فصلت: 17]. (و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند و لذا به سبب کارهایی که می‌کردند، صاعقه عذاب خوار کننده‌ای ایشان را فرو گرفت).

2 - «إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَكَانُواْ كَهَشِيمِ ٱلۡمُحۡتَظِرِ ٣١» [القمر: 31].(بی گمان ما بانگ مرگباری بر آنان فرستادیم، در نتیجه مانند خاشاکی شدند که از سایه‌بان ساز بازماند.).

3 - «فَعَقَرُواْ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوۡاْ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِمۡ وَقَالُواْ يَٰصَٰلِحُ ٱئۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٧٧ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ٧٨» [الأعراف: 77- 78].(پس شتر راپی‌کردند و ازفرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر از زمره‌ی پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور! زلزله‌ای ایشان را دربرگرفت و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.)

خوانندگان محترم!

این، چهارمین داستان موجز این سورة مبارکه میباشد. البته قابل تذکر است که داستان و سرگذشت حضرت ابراهیم علیهم السلام در سوره ی بقره نیز آمده، در قرآن عظیم الشأن به کثرت از اوتذکری بعمل آمده است، و درباره ی پدر و قومش هم یادآوری گردیده است، واینک در آیات (69 الی 76) فرشتگان بشارت ده، به متولد شدن اسحاق و پسرش یعقوب و به نابودی قوم نافرمان لوط برادر زاده‌ی ابراهیم اشاره می کنند. مسکن قوم لوط در سرزمین شام و ابراهیم در سرزمین فلسطین بود.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ﴿٦٩﴾

و به راستی فرستادگان (فرشتگان) ما برای ابراهیم مژده آوردند، و گفتند: سلام (بر تو ای ابراهیم)، گفت: سلام (بر شما باد)، پس دیری نپایید که ابراهیم گوساله بریان آورد.(۶۹)

تفسیر:

«وَلَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى»: به راستی فرشتگان ما نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند تا وی را به فرزندش اسحاق و بعد از وی یعقوب، مژده و بشارت دهند. بدین ترتیب قصه‌ی از قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده. یعنی فرشته‌هایی راکه برای نابود کردن قوم لوط اعزام داشتیم، نزد ابراهیم آمدند و مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند.

امام قرطبی در این مورد می نویسد: وقتی فرشته‌ها برای عذاب قوم لوط فرود آمدند، پیش حضرت ابراهیم علیه السلام رفتند، ابراهیم گمان برد که مهمانند، بنابه گفته‌ی ابن عباس(رض) آنها عبارت بودند از جبرئیل، میکائیل و اِسرافیل.

مفسر کبیر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، (متوفای 128) هجری قمری می نویسد: یازده فرشته بودند که به صورت نوجوانان زیباروی در آمده

بودند.(بشارت تولد فرزند است و گویا مژده‌ی نابودی قوم لوط است. مفسر زمخشری میفرماید: ظاهراً برای فرزند است.).

«قالُوا سَلاماً»: فرشتگان به ابراهیم علیه السلام سلام گفتند. قالَ سَلامٌ ابراهیم در جواب آنها گفت: «سلام علیکم».

مفسران می نویسند: جواب سلام آنها را به شیوه‌ی نیکوتر از سلام آنها داد؛ چون جمله‌ی اسمیه را آورده است که بر ثبات و استمرار دلالت دارد.

«فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ(69)»: اِبراهیم علیه السلام، شخصیت میهمان دوست و سخاوتمندی بود. بناءً طولی نکشید و شتابان بر خاسته برای‌شان به رسم میهمانی گوساله‌ای کباب شده را برای تناول آماده ساخت.

بلی! ابراهیم علیه اسلام از میهمانان ناشناخته خود بدین ترتیب به گرمی استقبال و پذیرایی بعمل آورد.

در حدیث شریف آمده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره و من كان يؤمن بالله واليوم الآخرفليكرم ضيفه» هرکس به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرامی بدارد و هرکس به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرامی بدارد.

مفسر جار الله زمخشری مؤلف «تفسیر الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاويل فی وجوه التأویل» می نویسد: عجل به معنی «گوساله» است و آن را «حسیل» می‌نامند. اما گوساله‌ی ابراهیم علیه السلام گاو بود، و «حَنِيذٍ» به معنی برشته و کباب شده می باشد، کبابی که به وسیله‌ی سنگ‌های داغ شده در کوره‌ی آتشدان کباب شده باشد.

و بناءً به قولی یعنی چربی از آن می‌چکد و آیه‌ی «بِعِجْلٍ سَمِينٍ» بر آن دلالت میکند. (تفسیر کشاف ۴۰۹/۲.) طوریکه درسوره‌ی ذاریات میخوانیم که پذیرایی حضرت اِبراهیم علیه السلام از میهمانانش با کباب کردن گوساله چاقی بوده است.

آداب و احکام حاصله از آیة مبارکه:

1 - بشارت دهی به خیر(بشری: بشری و بشارت: مژده و خبر مسرت بخش که اثر آن در پوست و بشره چهره انسان آشکار می شود.)

2 - خوشحالی و شادمانی به تولد فرزند.

3 - آغاز نمودن سخن وکلام به سلام. (سلام: سلام به معنی سلامت و کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است. سلام قولی در اسلام، سلامت خواستن از خدا برای شخص است. و باید گفت که سلام، يك شعار آسمانی و شیوه‌ای ملکوتی است).

4 - جواب دادن سلام.

5 - گرامی داشت از میهمان. (از جمله «فَما لَبِثَ» از فحوای آیة مبارکه بر می‌آید تا حد ممکن باید در پذیرایی مهمان باید سرعت نمود، در ضمن باید گفت که: پذیرایی از میهمان يك ارزش است، اگر چه ناشناس باشد. قابل یادآوری است: از میهمان در مورد غذا سؤال نکنیم. (آیا غذا میل دارید؟ آیا غذا خورده‌اید؟ چه غذایی می خواهید؟)

حضرت اِبراهیم علیه‌السلام اولین شخصیت است که در دنیا رسم مهمان نوازی را رواج داد. [قرطبی] و عادت مبارکشان این بود که به تنهایی غذا نمیخوردند و سعی شان بر این بود که با مهمان غذا بخورند.

امام قرطبی از بعضی روایات اسرائیلی نقل کرده است که روزی به وقت غذا حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای یافتن مهمان بیرون آمد و به مردی بیگانه برخورد کرد وقتی که او آمد و بر سفره غذا نشست، حضرت ابراهیم علیه السلام به او گفت بگو بسم الله او گفت من نمی دانم الله کیست حضرت ابراهیم علیه السلام او را از سر دسترخوان خویش رخصت کرد. وقتی او بیرون رفت، جبرئیل امین نازل شد و گفت که الله تعالی میفرماید که: ما به او با وجود کفرش در تمام عمر رزق دادیم و شما به دادن یک وعده غذا نسبت به او بخیلی کردی؟!

حضرت ابراهیم علیه‌السلام با شنیدن این، بدنبال او راه افتاد و او را برگردانید. او گفت: تا وقتی که تو علت این را بیان نکنی که چرا اول مرا بیرون راندی و الان چرا مرا خواندی من با شما نمی‌آیم. حضرت ابراهیم علیه‌السلام داستان را برای او بیان کرد و این داستان سبب مسلمان شدن او قرار گرفت و گفت کسی که این دستور را داده خیلی کریم است من به او ایمان می آورم. باز به همراه ابراهیم علیه السلام رفت و مؤمن شده طبق قانون بسم الله گفت و غذا خورد. (بنقل از تفسیر معارف القران).

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

وقتی مشاهده کرد که دست‌هایشان به آن (غذا) نمی‌رسد (و نمی‌خورند) این کار را از آنان ناپسند (و ناشناخته) دانست و از آنها در دل احساس خوف نمود، (فرشته‌ها) گفتند: نترس، چون مابه سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.(۷۰)

تفسیر :

«فَلَمّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لاتَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ»: وقتی ابراهیم علیه السلام دید که فرشتگان به غذایی که برای‌شان تقدیم کرده بود، دست دراز نمی‌کنند، و غذا نمیخورند از آنها رمید.
این حال و رویه را نامأنوس یافت و از ایشان هراسی بر دل گرفت، «وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» از آنها بیم و هراس احساس کرد و ترسید.

مفسران می نویسند که: غذا نخوردن میهمان در عصر ابراهیم علیه السلام، نشانه‌ی خصومت با میزبان بود.

مفسر قتاده می نویسد: عادت عرب بر این بود که اگر مهمان بر آنان وارد شود و غذایشان نخورد گمان می‌کردند به قصد خیر نیامده است و قصد شری دارد و با نیتی بد آمده است. (تفسیر طبری ۷۱/۱۲).

قابل تذکر است که: احساس خطر کردن حضرت ابراهیم علیه السلام، غیر از ترس و ضعفی است که معمولاً انسان‌ها در برخورد با مسائل به آن دچار می‌شوند، زیرا او بت شکن تأریخ بود و هرگز از چیزی نمی‌ترسید، امّا توجّه به خطر و سوء قصد، مسئله دیگری است.

«قالُوا لاتَخَفْ إِنّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ(70)»: اما فرشتگان به وی گفتند: از ما نترس؛ زیرا ما فرشتگانی هستیم و خوراک نمی‌خوریم ما فرستاده از سوی الله متعال به سوی قوم لوط اعزام شده‌ایم، تا (قلع و قمع) نابودشان سازیم.

آداب و احکام حاصله از آیة مبارکه:

این آیه بیانگر تعلیمات ذیل می باشد:

1 - تقدیم غذا برای میهمان.

2 - فهم این نکته که فرشتگان از غذاهای مادّی نمی خورند.
3 - ضرورت آرامش دادن به کسی که ترس وی را فرا گرفته است؛ با کنار زدن پردۀ ابهام و بیان حقیقت حال.
4 - از جمله «أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ» آیة مبارکه معلوم میشود که یکی از مأموریّت های فرشتگان، آوردن عذاب است.

وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴿٧١﴾

پس همسر ابراهیم، [پشت پرده] ایستاده بود؛ [از این مژده] خندید. سپس او را به اسحاق و از پی او به (تولد) یعقوب بشارت دادیم.(۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**ضَحِكَتْ**»: خندید و مسرور گردید. شادمانی او از شنیدن (**لا تَخَفْ إِنّا أُرْسِلْنا إِلي قَوْمِ لُوطٍ**) بود. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل)

تفسیر:

«وَامْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ»: «ساره» همسر حضرت ابراهیم علیه السلام که در پس پرده ایستاده بود وسخنان شان را میشنوید، از تعجب بر این سخن شگرف فرشتگان خندید؛ زیرا او خود پیرزن و همسرش نیز پیرمردی کهن‌سال بود، پس چگونه می شد که آنها صاحب طفل شوند.

شاه ولی الله دهلوی میفرماید: «خنده او به سبب خوشحالی‌اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم علیه السلام در این اثنا حیض شد در حالی‌که پیره زنی عقیم بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابر این توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ (71)»: اما فرشتگان ساره را از سوی الله متعال به ولادت اِسحاق فرزند اِبراهیم و این که به زودی از اِسحاق نیز یعقوب به دنیا خواهد آمد، مژده دادند.

دلیل این‌که ساره زن اِبراهیم علیه السلام به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر میشوند، نیز به این دلیل که ابراهیم علیه السلام از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل علیه السلام است در حالی‌که ساره فرزندی نداشت.

ابن‌کثیر میفرماید: «این آیه از صحیح‌ترین، واضح‌ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد». (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

آداب و احکام حاصله از آیة مبارکه:

آیة مبارکه دارای تعلیمات ذیل می باشد:

1 - جواز سخن گفتن با زن از پس پرده.
2 - مژده دادن زن به أخبار خوب و مسرت بخش.
3 - قدرت عظیم الله متعال در حامله شدن پیر زن کهن سال وزن که در سن یائسگی قرار داشته باشد.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴿٧٢﴾

[همسر ابراهیم] گفت: ای وای بر من! آیا فرزند می‌زایم حال آنکه من پیره زنم، و این شوهرم نیز پیر مرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیب است.(۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا وَيْلَتِي»: ای وای من! «عَجُوزٌ»: پیرزن. «بَعْل»: شوهر. «شَيْخاً»: پیرمرد [۱۰۰ تا ۱۲۰ ساله]. **حال بَعْل است.** (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل).

تفسیر:

«قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً»: بعد از اینکه فرشتگان ساره را به اسحاق بشارت دادند، با تعجب و شگفتی گفت: ای وای بر من! آیا معقول است که من با آن پیرزنی ناامید از حمل و ولادت هستم طفلی به دنیا آورم؟! در عین حال شوهرم ابراهیم هم نیز پیرمردی کهن سال است، پس چگونه دارای فرزند می‌شویم؟

زن میتواند به مرحله‌ای برسد که با فرشتگان سخن بگوید: باید گفت که: اظهار تعجّب از اعمال قدرت الهی، منافاتی با ایمان به الله متعال ندارد.

در ضمن قابل دقت است که: قدرت الله متعال را در امکانات محدود انسانی خود محصور ومحدود نسازیم. «أَنَا عَجُوزٌ، بَعْلِي شَيْخاً»: (همیشه اسباب و علل ظاهری، کارساز نیست) «إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (72)»: واقعاً این چیز بسیار عجیبی است یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی حامله نمی‌شوند. یعنی چنین امری غریب است و عادت بر آن جاری نیست.

مفسر مجاهد میفرماید: در آن موقع ساره نود و نه سال عمرداشت و ابراهیم در سن یک صد و بیست سالگی بود. (بیضاوی ۲۵۳.) واقعیت أمر اینست که ساره باید زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام حقّ داشت که تعجّب کند، زیرا او «عَجُوزٌ عَقِيمٌ» بود (آیه: 29 سورة ذاریات) در ضمن علاوه به داشتن عمری پیری و داشتن سنّی حدود نود سال، در جوانی نیز، عقیم نا امید از حمل و ولادت بود. ولی قدرت پروردگار باعظمت نافذ و دستورش غالب است.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴿۷۳﴾

فرشته‌ها گفتند: آیا از امر الله تعجب میکنی؟ (در حالیکه) رحمت الله و برکات او بر شماست ای اهل این خانه، بی‌گمان او ستوده (و) بزرگوار است.(۷۳)

تفسیر:

«قالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اَللّهِ»: فرشتگان به ساره گفتند: آیا از قدرت و حکمت الله متعال در آفریدن فرزند از زن و شوهری پیر تعجب می‌کنی؟ بی‌شک الله متعال بر هر چیز توانا است پس در آنچه که فیصله کرده، هیچ جای تعجب در آن وجود ندارد.

با آنکه تعجب ساره در أمری از امور خارق العاده بود این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون اویی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدورات خدای سبحان است. بلی! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت ها و موهبت‌های دیگر (بنقل از: «تفسیر انوار القرآن».

«رَحْمَتُ اَللّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ اَلْبَيْتِ»: رحمت و برکات الله بر شماست ای خانوادهٔ ابراهیم! یعنی: ای أهل بیت نبوت که تو ای همسر اِبراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان هستی، پس به رحمتش عذاب را از شما برمی‌گرداند و به برکاتش ثواب را برای شما مضاعف می سازد.

و واقعیت أمرهم همین است که: فرزند صالح، رحمت وبرکت ازجانب الله متعال میباشد. که الهی همه ای مارا ازآن نصیب بگردانی. آمین یارب العالمین.
«إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ(73)» بناءً او در أسماء و صفات خود ستوده است و همهٔ کارهایش از عیب و نقص مبرّا ست، او صاحب مجد و عظمت و کبریا و جبروت است.
بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر صاحب پسری باشد، اما به سبب کِبرِ سن خود، از داشتن فرزند مأیوس بود تا این‌که پروردگار باعظمت او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴿۷۴﴾

پس هنگامی ترس از ابراهیم زایل شد و بشارت (فرزند) به او رسید، شروع کرد به جدال کردن با ما درباره (عذاب) قوم لوط.(۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّوْعُ»: خوف و هراس. وحشت.

تفسیر:

«فَلَمّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ اَلرَّوْعُ»: قبل از همه باید گفت که: ترس در أنبیاء، عارضی است، نه خصلتی و ذاتی؛ در آیة مبارکه آمده است؛ بعد از اینکه ترس اِبراهیم علیه السلام از فرشتگان به علت نخوردن‌شان از غذایش زایل شد و خاطرش نسبت به مهمانانش آسوده شد و دریافت آنها فرشته هستند، «وَ جاءَتْهُ اَلْبُشْرى» و آنها وی را به اسحاق و یعقوب مژده دادند.
«يُجادِلُنا فِی قَوْمِ لُوطٍ(74)»: در مورد عذاب نابود کردن قوم لوط با فرشتگان ما به جدل و بحث پرداخت. هدفش این بود تا به آنان مهلت داده شود وعذاب آنان را به تأخیر بیندازد تا شاید توبه کنندو ایمان بیاورند.
مفسران گفته‌اند: وقتی فرشته‌ها گفتند: ساکنین این ده را نابود می‌کنیم، اِبراهیم علیه السلام به آنها گفت: اگر در آنجا پنجاه نفر مؤمن وجود داشته باشند باز آنها را نابود میکنید؟ گفتند: خیر، گفت چهل نفر چه؟ گفتند: نه، ابراهیم باز تعداد را پایین‌تر آورد تا سرأنجام به آنها گفت: اگر تنها یک نفر مسلمان در آنجا باشد آیا آنها را نابود میکنید؟ گفتند: خیر. به آنها گفت: در آنجا لوط که هست، گفتند: ما به ساکنانش آشناتریم، ولوط وخانواده‌اش را نجات میدهیم، جز همسرش. که جزو باقیمانده ها و نابود شدگان خواهد بود. (تفسیر طبری ۱۲/۸۰.).
همچنان مفسران می نویسند: شاید مجادله‌ی حضرت اِبراهیم علیه السلام همان باشد که در سوره‌ی عنکبوت، آیه 31 آمده است که او به فرشتگان گفت: چگونه منطقه را زیر و رو می‌کنید درحالی که حضرت لوط علیه السلام پیامبر الله، در میان آنهاست. آنها جواب دادند: ما به‌احوال آنان شناخت کامل داریم و لوط و یارانش را نجات می‌دهیم.
قابل یادآوری است که: حضرت لوط علیه السلام و قوم او و یکی از شاخه‌های تحت امر حضرت ابراهیم علیه السلام بودند. لذا برای هلاکت قوم لوط، ابتداء حضرت ابراهیم علیه السلام در جریان قرار می‌گیرد.
دروس حاصله از آیة مبارکه:
1- از فحوای آیة مبارکه: «ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ الرَّوْعُ... يُجادِلُنا» به هنگام هیجان، نباید موضع‌گیری کنیم.

2 - از آیۀ مبارکه «جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ» بر می آید که: نباید بشارت به نعمت، ما را از سرنوشت دیگران غافل سازد.
3 - وآیۀ «يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ» این فهم را برای ما آموزاند: که تنها وتنها به فکر قوم و طایفه‌ی خویش نباشیم.
4 - در مواردی که مقدّرات الهی حتمی نیست، اصرار کردن و شفاعت و دعا و توسّل مؤثّر است.
5 - زیرا جدال با فرشتگان و مأموران الهی، جدال با الله است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴿٧٥﴾

چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی الله) بود.(٧٥)

تفسیر :

«إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ»:

به راستی ابراهیم در برابر بدکاران بسیار بردبار بود؛ وحضرت ابراهیم در اِنتقام گرفتن از بدکار شتاب به خرج نمی داد.

در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: انبیا، دلسوزترین رهبران جامعه‌ی بشری هستند، وبا حلم و ناله وانابه، برای نجات مردم سعی وتلاش بلیغی بخرچ می دهد.

خوانندگان محترم !

طوریکه در آیه‌ی 74 خواندیم که: حضرت اِبراهیم علیه السلام با فرشتگان در باره‌ی عذاب قوم لوط جدال کرد، در آیه‌ی 76 میفرماید: ای ابراهیم! از این جدال واصرار دست بردار. در میان این دو آیه که به جدال اِبراهیم علیه السلام و تذکّر خداوند به او می‌کند، برای حفظ شخصیّت و مقام او و اینکه جدال او تنها بر اساس دلسوزی برای امّت است، نه انکار و یا چیز دیگر، در آیه‌ی 75 میفرماید: ابراهیم علیه السلام حلیم و اوّاه و مُنیب است.

«أَوّاهٌ مُنِيبٌ (75)» دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسیر المیسّر» مینویسد: در عین حال ابراهیم به بارگاه الله متعال بسیار دعا گوی و اهل اِلتجا بود، درهرحالی به بارگاه او توبه میکرد و درهر امری به سوی او باز می‌گشت، بنابر این او با بدکاران خلق بردبار، درخواسته‌هایی که از خالق متعال داشت بسیار اهل دعا و مناجات و از تقصیر و کوتاهی سخت توبه‌کار بود.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴿٧٦﴾

[گفتند:] ای ابراهیم! از این بحث و گفتگو بگذر، چون فرمان پروردگارت (به هلاک آنها) رسیده است وعذابی بی چون وچرا آنانرا فرا خواهد گرفت.(٧٦)

تفسیر :

«يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ»: فرشتگان گفتند: ای ابراهیم! دست از جدل درباره‌ی تأخیر عذاب برقوم لوط بردار، «إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ» فرمان عذاب الهی و وقت نزول عذاب برنبودی آنان فرا رسید و خواست و فرمان الله متعال را هیچ برگرداننده‌ای نیست؛ «وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ(76)» عذابی دفع نشدنی بر آنها نازل میشود. یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر میگرداند ونه جدال و چون و چرایی بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه برآنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع شدنی.

دروس حاصله:

شفاعت اِبراهیم برای مردم، قبل از اطلاع او به قطعی شدن عذاب بوده است.

«قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»
عذاب الهی نیز در مسیر تربیت انسان است. «أَمْرُ رَبِّكَ» به یاد داشته باشید؛ گاهی شفاعت أنبیاء هم پذیرفته نمی شود. زمانی که فرمان حتمی خداوند صادر شد، هیچ مقامی نمی تواند مانع آن شود. «یا إِبْراهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا»

خوانندگان محترم !

این پنجمین قصه‌ی این سورة مبارکه است؛ که در بارة قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کنندهٔ آن، در آیات (77 الی 83) به بیان گرفته میشود.

قصه‌ی قوم لوط و نابود شدن قوم تکذیب کننده آن:

قوم لوط علیه‌السلام علاوه بر این که کافر بودند به چنان کار زشت و کثیفی مبتلا بودند که هرگز مشابه آن قبلاً دردنیا یافت نشده بود بطوری که حیوانات بیابان هم از آن نفرت داشتند یعنی مرد با مرد لواط کند و سزای آن از عموم بدکاری به مراتب بیشتر است بنابراین بر قوم چنان عذاب شدیدی آمد که بر عموم بی حیایی و بدکاری هیچ وقت نیامده بود.
قصه‌ی لوط و قومش مردم سدوم در سرزمین اوردن که با محل سکونت ابراهیم، حدود چهار فرسخ فاصله داشت. فرشتگان به صورت جوانانی زیبارو و تازه رسیده بر او وارد شدند.

شرح کوتاه و مختصر:

ابراهیم و برادرزاده اش لوط، پسر هارون از زادگاه خود، اور کلدانیان عراق به سرزمین کنعانیان آمده بودند. ابراهیم درکنعان و لوط در سدوم، ساکن شدند.
قوم لوط مردمی بخت برگشته و پلید کار بودند، به زنان عشق نمی ورزیدند، به انحراف جنسی هم جنس بازی گرایش یافته بودند، از این کار شرم آور نامردمی، شرم نمیکردند و فطرت و سرشت را زیر پا نهاده بودند. این مریضی روانی و همجنس بازی، میانشان رایج و اجتماعات شان را آشفته و دردمند کرده بود.
این است که: وقتی فرشتگان از سوی الله متعال برای ریشه کن کردن آنان، پس از دیدار از ابراهیم، در قالب وصورت پسرانی نوجوان و زیبارو و ناشناس مهمان لوط شدند، برایش روز بسیار سخت و تلخی بود و از حمایت و دفاع از آنان در برابر هجوم جاهلانه و أبلهانه‌ی قومش در مانده شد؛ چون وقتی این مهمانان وارد منزل او شدند به مردم خبر رسید که لوط چنین مهمانانی دارد.
آنان نیز به خانه ی لوط هجوم بردند تا ازآن نوجوانان کام برگیرند.
[شعراء/۱۶۵ و ۱۶۶] لوط علیه السلام، تلاش فراوان کرد که شاید فطرت سالم را در وجود قومش بیدار کند و از آن آرزوی ناجوانمردانه و شهوانی بازشان دارد و به سوی ازدواج با دختران متوجه شان سازد. از این رو خطاب به آنان گفت: دخترانم را به عقد شما در می آورم که از هر جهت پاک و پاکیزه اند.
از این کار زشت دست بکشید، خردمندانه بیندیشید. چرا عاقلی در میان شما یافت نمی شود؟

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ﴿۷۷﴾

وقتی فرشتگان ما پیش لوط آمدند، از آمدنشان سخت نگران و از کمک کردن به آنان در مانده شد (از غم محافظت آن خوبرویان) و گفت: امروز، روز دشواری است. (۷۷)

شرح لغات و اصطلاحات:

«سِيءَ بِهِمْ»: حضور ایشان لوط را بدحال و ناراحت کرد، چرا که ایشان را انسان گمان برد.
«ضَاقَ بِهِم ذَرْعاً»: سخت به تنگنا افتاد و کاری برای ایشان از دستش بر نمی‌آمد. دلش به حال آنان سوخت و بسیار نگران ایشان گردید.
«ذَرْعاً»: تاب و توان. ضيقِ ذِراع یا ذَرْع، کنایه از فقدان طاقت و عدم توانائی است، و رَحْبِ ذِراع یا ذَرع، کنایه از تاب وتوان انجام کار است. ذرع را کنایه ازصدر وقلب هم گرفته‌اند.(ذِراعاً) تمییز است ومحوَّل ازفاعل، یعنی: «عَجَزَتْ قُوَّتُهُ عَنْ حِمَايَتِهِمْ مِنْ أذي قَوْمِهِ».
«ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً»: یعنی دستش کوتاه شد، کنایه از اینکه عاجز گردیده و راه بروی او بسته شد. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل)
تفسیر:
«وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ»: از اینکه رسولان الهی (فرشتگان) در قالب جوانانی زیباروی به سراغ حضرت لوط آمدند و میهمان او شدند، لذا آن حضرت از سوءقصد قوم فاسد خود نسبت به میهمانانش نگران شد. یعنی خوف و ترس او را فرا گرفت؛ چون گمان برد که انسانند و ترسید که قومش به آنها آسیبی برسانند.
«وَضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً» و از حضور شان غمگین شد؛ زیرا نمی‌دانست که ایشان فرشته‌اند بناءً از قوم بدکار وشرور خود برای شان ترسید، «وَ قالَ هذا يَوْمٌ عَصِيبٌ (77)» و گفت: امروز روزی سخت است که شرّ آن فراوان و بلای آن بسی سنگین است.
حفظ میهمان، برعهده‌ی میزبان است. لوط علیه السلام فکرکرد که: برای جلوگیری قومش از اعمال‌آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می‌کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می‌شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.
سدی میگوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می‌گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین‌جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده‌اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدن‌شان آگاه کرد و آنها به‌مجرد شنیدن این خبر، شتابان به‌سوی خانه لوط روی آوردند. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴿٧٨﴾

قوم لوط [که از آمدن جوانان باخبر شدند] شتابان به سوی او هجوم آوردند، آن قومی که از پیش به کارهای شرم آور دست زده بودند. لوط گفت: ای قوم من! این دختران (قوم) من‌اند، اینها دختران من هستند و برای شما [از همجنس بازی] پاکیزه ترند [آنان را به عقد شما در می آورم] و از الله بترسید و در بارۀ مهمانانم مرا رسوا و شرمنده نکنید، آیا در میان شما هیچ مرد رشید نیست (تا شما را از این کار زشت منع کند)؟(۷۸)
تفسیر:
«وَجاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ»: قوم لوط چون میهمانانش را دیدند، به قصد انجام دادن بدکاری با ایشان شتابان به سوی خانه لوط آمدند از این رو بدون شرمساری قصد خود را علنی

کردند. با هجوم و تهدید. به قولی: «يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ» بدین معنی استکه آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به شتاب ازیک دیگر پیشی میگیرند.. ملاحظه میشود که: نفس سرکش، انسان را چگونه به سوی گناه سوق می‌دهد.
باتأسف بایدگفت: دربرخی ازحالات جامعه‌ی انسانی چنان سقوط میکند که مردم باشتاب سرعت وعجله به سوی انحراف وگناه می‌روند ومی دوند.
«وَ مِنْ قَبْلُ كانُوا يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئاتِ»: طوریکه یادآور شدیم عادت قوم لوط بود که: برای ارضای شهوت جنسی به جای زنان از مردان استفاده کنند و با آنها عمل زشت لواط انجام دهند.
امام قرطبی مینویسد: انگیزه‌ی شتاب آنها این بود که زن کافر لوط وقتی مهمانان را جوان و خوبرو دید، نزد قوم خود دوید و به آنها گفت: امشب برای لوط مهمانانی جوان آمده است که من تا کنون این چنین جوانانی خوبرو ندیده‌ام. با شنیدن این سخن آنها به عجله آمدند.(تفسیر قرطبی ۷۵/۹.)
«قالَ يا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»: باید گفت که: برای جلوگیری از منکرات باید ابتدا راههای معروف را باز کرد و به مردم نشان داد، بناءً لوط به آن‌ها گفت: اینان دختران منند؛ با ایشان ازدواج کنید؛ زیرا از فحشایی که میخواهید انجام دهید برای شما پاکتر و با فضیلت‌تراند.
بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می شویم که در عهد وی، به نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود.
از این جهت گفته است «بناتی» یعنی دخترانم؛ چون هر پیامبر برای آحاد امتش در زمینه‌ی مهر و شفقت پدر محسوب می‌شود.
به قولی دیگر: این سخن ازسوی لوط به‌شیوه مدافعه صادر شد تامیهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتماً دخترانش را به عقد نکاح آنان در می‌آورد.
همچنان تذکر باید داد که: ازدواج، تنها راه صحیح و پاك برای ارضای غریزه‌ی جنسی است و راه های دیگر نادرست و ناپاك است. «فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ لاٰتُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»: سپس لوط به آن‌ها گفت: از عذاب و خشم الله بترسید و با ارتکاب فعل بد با میهمانانم، آبروی مرا نریزید و در انظار مهمانانم مرا خوار و خفیف نکنید. مرا رسوا نسازید.
ملاحظه میداریم که: ارزش میهمان نوازی به اندازه‌ای است که شریف‌ترین انسان‌ها بیشترین زجرها را برای آن تحمّل می‌کنند.
«أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (78)» استفهام برای توبیخ است. یعنی آیا در بین شما یک نفر عاقل پیدا نمیشود که از این عمل زشت ممانعت کند؟ باید با تمام قوت بیان بداریم که: همجنس بازی، با مردانگی، رشادت و غیرت سازگار نیست.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ﴿۷۹﴾

(بدکاران قوم) گفتند: البته تو خوب دانسته ای که ما به دخترانت هیچ حقی و رغبتی نداریم (چون در نکاح ما نیستند) و یقیناً تو خوب میدانی ما چه می‌خواهیم. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ**»: ما به دختران صلبی تو یا زنان خودمان که آنان را دختران

خود میدانی چندان نیازی نداریم. یا این که: ما بر زنان خود حق داریم و مالک آنان هستیم، امّا... «حَقٌّ»: مالکیت. نیاز. احتیاج. (**تفسیر نور**)

تفسیر:

«قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِي بَناتِكَ مِنْ حَقٍّ»: قومش به وی گفتند: تو خوب میدانی که ما را به زنان حاجتی نیست بلکه ما به مردان متمایلیم!

با تأسف باید گفت که: انسان در اثر گناه، چنان مسخ میشود که طبیعی‌ترین راه برای او زشت، و زشت‌ترین راه برایش حقّ و زیبا جلوه می‌کند. «وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ما نُرِيدُ (79)» میدانی هدف ما عمل لواط است. بنابر این نکاح دخترانت را به ما پیشنهاد نکن.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴿۸۰﴾

[لوط] گفت: ای کاش برای مبارزه با شما قدرت و نیرویی داشتم و یا پناهگاه محکمی (قوم و قبیله نیرومند) داشتم که به آن پناه می‌بردم(آنگاه ميدانستم با شما زشت سیرتان دامنش چه کنم؟!).(۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَاوِي»: پناه می برم. «رُكْنٍ»: تکیه‌گاه. مراد این است که کاش غریب نمی بود و او و کاکایش ابراهیم قبیله و خویشاوندان زیادی می داشتند (أنبیاء / 71، عنکبوت / 26).

تفسیر:

«قالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً»: بعد از اینکه قوم لوط بر ارتکاب فحشا مصمم شدند، حضرت لوط خطاب به آنان گفت: ای کاش! قدرت و توانی داشتم که به وسیله‌ی آن آزار شما را دفع کنم. «أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ(80)» یا عشیره و پناهگاهی میداشتم داشتم که به تکیه گاهی استوار پناه می‌جستم و به وسیلهٔ ایشان با شما می‌جنگیدم و میهمانانم را از آسیب شما باز می‌داشتم ویا به شما ضربت میزدم.

در حدیث آمده است: «خدا برادرم لوط را ببخشاید که به رکنی شدید پناه برد». (شیخین این حدیث را به طریق مرفوع از ابو هریره روایت کرده‌اند.) منظورش خدا است که او را یاور و مؤید بود، پس رکن محکم و تکیه‌گاه استوارش همو بود.

قتاده گفته است: گفته میشود که خدا بعد از لوط هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه درحفظ وصیانت عشیره‌ی خود بود. (تفسیر روح المعانی ۱۰۸/۱۲.)

حضرت لوط علیه السلام در این آیه میفرماید: اگر من یاران مؤمنی می‌داشتم، هرآینه با شما فرومایگان به مبارزه برخاسته و از مهمانانم دفاع می‌کردم ویا لااقل آنها رابه نقطه‌ی امنی میبردم وپناه میدادم. ملاحظه می شود اگر قدرت، حکومت، تشکیلات و قوای مسلّحه وجود نداشته باشد، حتّی أنبیاء نیز در جلوگیری بسیاری از منکرات فلج هستند. وقتی فرشتگان حسرت لوط را مبنی بر ضعف و ناتوانی‌اش شنیدند گفتند:

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿۸۱﴾

[میهمانان] گفتند: ای لوط! بی‌گمان ما فرستادگان پروردگار توییم، آنان هرگز به تو رسیده نمیتوانند (تا گزندی بتو برسانند) پس در حصه ای از شب، خانواده ات را ببر و نباید کسی از شما به پشت سر خود بنگرد، مگر همسرت را (با خود نبر)، زیرا عذابی که به تبهکاران

می رسد به او هم خواهد رسید، یقیناً وعده گاهشان [برای دچار شدن به عذاب] صبح [فردا] است، آیا صبح نزدیک نیست؟ (٨١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ**»: دستشان به تو نمی رسد. دسترسی به تو پیدا نمی‌کنند. یعنی در حق ما یا شما نمی‌توانند کاری بکنند.

«**أَسْرِ بِأَهْلِكَ**»: اهل وعیال خود را در شب بکوچان. از مصدر (**إِسْرَاء**) به معنی: شب روی. «**بِقِطْعٍ مِّنَ الَّيْلِ**»: در بخشی از شب. ذکر (**لَيْل**) بعد از (**أَسْرِ**) برای تأکید بیشتر است. «**ترجمهٔ معانی قرآن**»

تفسیر:

«قالُوا يا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْکَ»: خداوند متعال قبل از هلاکت هر قومی، پیامبرشان را در جریان می‌گذارد، بناءً فرشتگان به لوط گفتند: ای لوط! بر ما بیمناک مباش؛ زیرا ما فرستادگان الله تعالی هستیم و او به زودی ما و تو را یاری خواهد کرد، مطمئن باش که این گروه اشرار به ما آسیبی وصدمه رسانده نمی توانند.

«فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اَللَّيْلِ»: پس شب هنگام با خانوادهات و کسانی از اعضای فامیلت که همراهت ایمان آورده‌اند از شهر بیرون رو.

امام طبری گفته است: درنیمه‌ی شب تو وخانوادهات از میان آنها بیرون بروید. (تفسیر طبری ۸۹/۱۲.)

«وَلا يَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ اِمْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصابَهُمْ»: و هیچیک از شما نباید به پشت سرش بنگرد که عذاب به او نیز خواهد رسید، مگر زن خائنت که آنچه به آن ها رسد به او نیز خواهد رسید؛ یعنی عذابی که نصیب قومت شده است به او هم اصابت می‌کند. منع شدند از این که پشت سر خود را نگاه کنند تا از ویران شدن قریه متأثر نشوند.

جمله‌ی «إِلَّا امْرَأَتَكَ» یا از «بِأَهْلِكَ» استثنا شده است، به این معنا که تمام اهل خودت را شبانه کوچ بده مگر همسرت را، و یا از «لايَلْتَفِتْ» استثنا گردیده، یعنی هیچ يك از شما به عقب التفاتی نکند، به جز همسرت که او هنگام خارج شدن به همراه تو، چون نگران حال آن قوم فاسد است، از قافله عقب افتاده و در نتیجه گرفتار عذاب الهی می‌گردد.

از فحوای آیهٔ مبارکه در یافتیم که: فامیل پیامبر بودن، وسیله‌ی نجات شده نمی تواند.

باید یادآور رشد که: انسان‌ها در انتخاب راه آزادند، در آیهٔ مبارکه ملاحظه نمودیم که: حتّی همسر پیامبردر خانه‌ی او، راه انحرافی را انتخاب می‌کند.

امام قرطبی میفرماید: زن لوط وقتی زمزمه‌ی عذاب را شنید، رو برگرداند و گفت: وای بر قومم! در این موقع سنگی به او اصابت کرد و او را کشت. (تفسیر قرطبی ۸۰/۹.)

«إِنَّ مَوْعِدَهُمُ اَلصُّبْحُ»: گویی لوط علیه السلام پرسید: وعده‌گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «أَلَيْسَ اَلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ(81)» مگر صبح نزدیک نیست؟ در قهر الهی نباید عجله کنیم. خداوند متعال صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر می برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراگنده نشده‌اند.

مفسران می نویسند: وقتی قوم لوط خبر مهمان‌های او را شنیدند شتابان به سویش دویدند. لوط علیه السلام دروازه خانه رابه روی آنها بست و از پشت دروازه با آنان به جدل و بحث

پرداخت. آنها دیوار را محاصره کردند. وقتی فرشتگان حال و وضعیت لوط را دیدند، گفتند: دروازه را باز کن و ما را به حال خود بگذار. لوط علیه السلام دروازه را باز کرد. جبرئیل با دو بال خود آنها را زد. چشم آنها نابینا شد و کور شدند. وعقب نشینی کردند در حالی که میگفتند: نجاتمان دهید، نجاتمان دهید! همان‌طور که خدا فرمود: به مهمانانش طمع کردند اما بر چشم آنها پرده کشیدیم و بعد از آن لوط با خانواده‌اش شب هنگام بیرون رفتند. و هنگامی که زمان عذابشان فرا رسید، خدا به جبرئیل فرمان داد شهرهای قوم لوط راکه پنج شهر بود از جا برکند و آنها را با ساکنانش به آسمان ببرد. تاجایی که صدای خروس و پارس سگ‌ها درآسمان به گوش میرسید. آنگاه آنها را سرچپه و زیرورو کرد. و به دنبال آن خدا آنهارا سنگباران کرد، ازاین روگفته است: (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ﴿٨٢﴾

پس هنگامی که عذاب ما فرا رسید، آن (شهر و سرزمین) را زیر و رو کردیم.
وآنجا را باسنگ هایی ازنوسنگ گلی پیاپی از آسمان، سنگباران کردیم.(٨٢)

تفسیر:

«فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها» سزای اشخاصیکه فطرت انسانی را واژگون می‌کنند آن است که شهر بر سرشان واژگون شود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: وقتی زمان عذاب آنها فرا رسید شهرهایشان را زیرورو کردیم یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: پروردگار باعظمت به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن منطقه را به‌وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد. «وَأَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» سبحان الله قدرت الهی چنان با عظمت ومعجزه آساء است که میتواند به جای باران، سنگباران کند طوریکه میفرماید: «و بر آن، سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه باراندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیاپی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر باراندیم. به سبب کثرت و شدت آن را به باران تشبیه کرده است.

«سجیل»: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس(رض) نقل شده‌است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است».

«مَنْضُودٍ (82)» به دنبال هم و پی در پی.

خوانندۀ محترم !

این آیه، پایان کار قوم لوط را به بیان گرفت. در یك جمع بندی باید گفت که حضرت لوط علیه السلام پیامبر قوم لوط بود و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام می زیست و دین او را تبلیغ می‌کرد. به همراه حضرت ابراهیم علیه السلام عازم فلسطین شد و سپس به طرف سرزمینی به نام مؤتفکات رفت که مردم آن منطقه، بت‌پرست بودند و علنی لواط می‌کردند.

حضرت لوط علیه السلام به مبارزه با این فساد و آفت بزرگ پرداخت، امّا هر چه تلاش نمود، تأثیری نبخشید، تا جایی که او را تهدید به اخراج کردند. آنها می‌گفتند: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (شعراء، 167) ای لوط! اگر موعظه را قطع نکنی، و از نصحیت ما دست بردار نشوی، تو را تبعید می‌کنیم. سرانجام فرشتگان مأمور عذاب نازل

شدند و پس از در جریان قرار دادن حضرت اِبراهیم و سپس حضرت لوط علیه السلام، مأموریّتشان را انجام داده و منطقه‌ی این قوم فاسد را زیر و رو کردند.

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴿٨٣﴾

سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان دار بودند. و این چنین سنگباران (عذاب) از ظالمان دور نیست. (٨٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**مُسَوَّمَةً**»: نشاندار. نشاندار به نشان عذاب و نشانه‌گیری شده به‌سوی نقطه معلوم وفرد معین. مسخّر ومسلّط. غیرقابل جلوگیری وپیشگیری. «**مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ**»: سنگ‌ها به فرمان خدا مشخّص و معلوم شده بود که به کجا و به چه کسی اِصابت کنند. سنگ‌ها از سوی خدا بر آنجا و ساکنان آن مُسَخّر و مُسَلّط شده بود و چیزی و کسی نمی‌توانست از آنها جلوگیری کند و مانع اجرای فرمان خدا شود (المنار، جلد12، صفحه 137).

«**مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ**»: چنین عذابی از سایر ستمکاران هم به دور نیست و مردمان ستم پیشه در هر عصر و زمانی باید انتظار این‌گونه مجازات را داشته باشند. سرزمین قوم لوط از ستمکاران مکه چندان دور نیست و سر راه آنان در کوچ های زمستان و تابستان قرار دارد (حجر / 76، صافّات / 137 و 138). **(تفسیر نور).**

تفسیر:

«مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ»: سنگ‌هایی که قوم لوط بدان‌ها بمباران شدند، به نشانه‌هایی نشان زده شده بود که از بقیهٔ سنگ‌ها فرق داشت.

مفسر ربیع بن انس بکری بصری، مینویسد: بر هر سنگ نام شخص مورد اصابتش نوشته شده بود. امام قرطبی گفته است: عبارت «عِنْدَ رَبِّکَ» نشان میدهد که از نوع سنگ‌های زمینی نبودند.(تفسیر قرطبی ٩/٨٣.).

«وَما هِیَ مِنَ اَلظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (83)»: این دهات نابود شده (عده‌ای می‌گویند: این ضمیر به «حجارة» بر می‌گردد و در آن صورت معنی آیه چنین می شود: «این سنگ‌ها از هیچ ظالمی دور نیستند» و هر ظالمی امکان دارد به چنین سرنوشتی دچار شود.) از قوم تو یعنی کفار قریش دور نیست و در تمام سفرهایشان از کنار آن می‌گذرند آیا عبرت نمی گیرند؟

یعنی بعید نیست خداوند متعال سنگ‌هایی را که بر سر قوم لوط کوبید، بر کفار ستمگر قریش نیز بکوبد؛ زیرا هر عصیانگری مجرم است، پس چون عملکردشان به هم نزدیک است، کیفرشان نیز به هم نزدیک می‌باشد.

مفسران گفته‌اند: جای آن دهات به بحر تبدیل شد. بحر بسیار شور به نام «بحر المیت»؛ بحر مرده؛ چون در آب آن هیچ جانداری زندگی نمی‌کند و به نام بحر لوط شهرت دارد و زمین اطراف آن لم یزرع است و حاصلات در آن نمی روید. (تفسیر قرطبی ٥/٩.)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» درتفسیر آیهٔ مبارکه: «مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ» مینویسد:

«سنگ‌هایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می شوند. به قولی: بر سنگ‌ها علامت‌هایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی‌دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. قابل یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه که در هنگام نزول آیه از

ستمكاران مشرک بودند دور نیست.
در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این‌که الله متعال برآنان سنگهایی از سجیل‌بفرستد. سپس آن حضرت (ص) آخر این آیه را تلاوت کردند: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّٰلِمِينَ بِبَعِيد»: «این نقمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست».
مفسرابن‌کثیر میفرماید: «امام شافعی در روایتی از وی و جمعی دیگر از علما برآنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افگنده شود، آن‌گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود».

دروس حاصله از قصة لوط در این سوره:

قوم لوط، از این گناهکاری باکی شرم وحیای نداشتند، هم جنس گرایی در عمل برایشان چیزی عادی بشمار می رفت، و در حضور هم به این پلید کاری دست می زدند و اندرز خیرخواه را نمی پذیرفتند. [عنکبوت/۲۹].
لوط(ع) به آنان گفت: با زنان ازدواج کنید، از الله بترسید و سخن مرا بپذیرید، و در برابر این راهنماییها مال و ثروت شما را نمی خواهم. زنانتان را رها میکنید و به مردان می پردازید؟! و از حق تجاوز کرده اید. قومش او را به بیرون کردن از شهر تهدید کردند... [شعراء/ ۱۶۳ تا ۱۶۷].
چون آن مردم از مهمانان حضرت لوط(ع) کام دل و آرزوی نفس خواستند و در پی راه و رسم پست پیشین خود بودند، خداوند نور دیدگانشان را از آنان گرفت و سرانجام نابودشان کرد.(سوره قمر37).
خداوند، تنها خانة که مسلمان بود از آنجا بیرون آورد. [ذاریات/ ۳۵ و ۳۶] و گنهکاران راصبح هنگام به‌سزای اعمال شان رسانید. فرصت لوط و اهل بیتش، همان شب و روز نزول عذاب بود که در فرصتی مناسب آنجا را ترک کردند.
سنگهایی که خداوند شهر و مردم سدوم را به آن سنگ باران کرد، سه صفت خصوصیت عمده داشتند:
الف: سجیل: گلی که به سنگ تبدیل و سخت شده باشد، کلوخی از گل و سنگ ریزه، سنگ گل.
ب: منضود: متتابع، پی در پی، منظم، به هم پیوسته، محکم و استوار، به هم فشرده، کنار هم چیده شده.
ج: مسؤمه: نشاندار، علامت مخصوص عذاب، سنگهایی مخصوص کیفر این قوم.
د: عند ربك: به قول حسن بصری، آن سنگها از جنس سنگ زمین نبود.
هـ: ما هي من الظالمين ببعيد: آن جایی که با این سنگهای مخصوص، زیر و رو به خرابه ای تبدیل شد از لحاظ مکانی به مکه دور نیست و دیگر این که: هر ستمگر و پلید کاری در مسیر تاریخ از عذاب الهی نخواهد رست. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

خوانندگان محترم!

قصه ای شعیب علیهم السلام ششمین داستان و قصه ای است که در آیات (84 الی 95) به بیان گرفته می شود.

قصة شعيب علیه السلام خطیب أنبیاء:

قابل یادآوری است که: شعیب علیه السلام را خطیب أنبیاء نامیده‌اند، به سبب آنکه او در امر دعوت، وإرشاد به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت وگو و محاجه می‌کرد.
در این آیات - شعیب علیه السلام مردم را به دین حق فرا می خواند؛ اما قومش گوش شنوانداشتند و سرانجام شعیب(ع)، آنان را از عذاب الهی هشدار میدهد، که در نهایت به این عذاب گرفتار می شوند و مؤمنان نجات می یابند.
در قرآن کریم ده بار سخن از شعیب آمده است. در مواطن متفرقه‌ای از سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت... نام برد. ودر هر جایی برای بیان اندرز، عبرت واحکام گوناگون-باسبک و نظم خاصی به آن اشاره شده است.
در این آیات- شعیب علیه السلام مردم را به دین حق فرا می خواند؛ اما قومش گوش شنوا ندارند و سرانجام شعیب، آنان را از عذاب الهی هشدار میدهد، سپس گرفتار می شوند و مؤمنان نجات می یابند.
طوریکه گفتیم خداوند متعال شعیب علیه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود.
«مَدْيَنَ» (که نام امروزش مَعان و در تورات مَدیان است) شهری در مشرق خلیج عقبه موقعیت دارد، است که مردم آن از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام بوده و با کشورهای مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند. بعضی نیز کلمه‌ی «مَدْيَنَ» را نام قبیله‌ای دانسته‌اند که مردم آن در اطراف کوه سینا زندگی می‌کرده‌اند.
قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن‌ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستان‌شان در سوره اعراف: «آیات 85 - 93» هم به بیان گرفته شده است.
مردم مدین به «أصحاب الأیکة» نیز شهرت دارند. «كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٧٦ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ شُعَيۡبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٧٧» [الشعراء: 176- 177] (ساکنان أیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب(ع) بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.
برخی از مفسران عقیده دارندکه «أصحاب الأیکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاکت مردم مدین شعیب را به سوی آن‌ها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء میفرماید آنها در پیمانه و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت أهل مدین بود از این رو آنها را «أصحاب الأیکة» می‌نامند چون أیکه یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آنها دارای باغ ها و بستان های فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیکة» نامیده می شوند.
قابل تذکراست که: فساد امّت‌ها، در هر دوره وزمانی متفاوت است که باید به آن توجّه کامل داشت، فساد قوم لوط، انحراف جنسی و فساد قوم شعیب، کم فروشی و فساد اقتصادی بوده است.

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ﴿٨٤﴾

و به سوی [مردم] مَدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانه و ترازو (در داد وگرفت) کم مکنید، چون

من شما را در نعمت (مال و دارایی بسیار) می‌بینم، و در حقیقت بر شما از عذاب روز احاطه کننده (روز قیامت) می‌ترسم.(۸۴)

تفسیر:

«وَإِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً»: باید گفت که: بعثت أنبیاء علیهم السلام، یکی از سنّت الهی و جریان مستمرّ تأریخی بوده است. طوریکه الله متعال به سوی مردم مدین که زندگی نسبتاً آسوده و مرفهی داشته و از مال و منالی بسیار برخوردار بودند، برادر نسبی‌شان شعیب نبی را فرستاد. طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: «أخاهم» برادرشان. قابل یاد آوری است که رسالت حضرت شعیب، در محدوده‌ی منطقه‌ی مدین بوده است.

«قالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ»: شعیب علیه السلام گفت: ای قوم من تنها به پرستش خدای یگانه و اینکه معبود راستینی جز وی نیست، دعوت خویش رامانند سایر پیامبران علیهم السلام، با ندای توحید آغاز کرد. باید گفت که تنها عبادت الله واحد کافی نیست، بلکه برائت از مشرکان نیز لازم و ضروری می باشد.

«وَلا تَنْقُصُوا اَلْمِكْيالَ وَاَلْمِيزانَ»: أنبیاء علیهم السلام، تنها مسائل اعتقادی و اخلاقی را مدّ نظر نداشتند، بلکه به امور اقتصادی و عوامل فساد آن نیز می‌پرداختند، طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: در پیمانه و ترازوی حقوق مردم را ضایع و ناقص نکنید، آنها به کم فروشي و زیادگیری مشهور بودند.

«إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ»: من می‌بینم شما در ناز و نعمت کافی به سر می‌برید که شما را از نقص پیمانه و ترازو بی‌نیاز می‌کند.

امام قرطبی میفرماید: یعنی در روزی وافر و نعمت فراوان قرار دارید. (تفسیر قرطبی ۸۵/۹.) «وَإِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ(84)» و از عذابی سخت که به علت کفر و کاستن از حق مردم بر آنان از هر سو دچار خواهید شد، هشدارشان داد و گفت: من از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. منظوروی عذاب روز قیامت است.

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿٨٥﴾

و گفت، ای قوم من! پیمانه و ترازو را تمام و کمال به انصاف دهید و به مردم چیزهای شان را کم مدهید و در زمین فساد و تباهی نکنید.(۸۵)

تفسیر :

«وَيا قَوْمِ أَوْفُوا اَلْمِكْيالَ وَ اَلْمِيزانَ بِالْقِسْطِ»: شعیب علیه السلام خطاب به آنان اِضافه نموده گفت: ای قوم من! پیمانه و ترازو را تمام دهید و با مردم در داد و ستد عدالت را رعایت کنید. باید گفت که: برقراری عدالت و قسط در همه مسائل، از دستاورد حرکت أنبیاء علیهم السلام می باشد.

«وَلا تَبْخَسُوا اَلنّاسَ أَشْياءَهُمْ»: و از حقوق بندگان نکاهید؛ ونقض نکنید، زیرا عاقبت ظلم وخیم است. «تَبْخَسُوا» از ماده‌ی «بخس»، به معنای کم کردن آمده است.

«وَلا تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ(85)»: در زمین فساد ایجاد نکنید. «لا تَعْثَوْا»، به معنای فساد نکردن است.

«عیث»: شدیدترین فتنه وفساد مانند دزدی و غارت و راهزنی‌است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ قومی روش کم فروشي را در پیمانه و ترازو در پیش نگرفت مگر این‌که الله متعال آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

خوانندۀ محترم!
در صورتی که ارتکاب گناه در یک جامعه به یک عادت عادی وپیش پا افتاده مبدل گردد باید آنرا با تکرار تذکّر و پیگیری مداوم، بر طرف کرد. طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه میفرماید که بر رعایت وزن و پیمانه که باید؛ با دقت رعایت و در مورد آن توجه واهتمام دقیق بعمل آید،چند بارتکرار گردیده است.
کم گذاشتن حقّ مردم تنها در محدوده‌ی چیزهای وزنی و کشیدنی و یا پیمانه‌ای نیست، بلکه شامل همه‌ی چیزهایی که مردم خرید و فروش می‌کنند و امانات نیز می شود.
نباید فراموش کردکه: ضایع کردن حقّ مردم در مسائل اقتصادی، یکی از بارزترین نمونه‌های فساد است. زیرا اقتصاد ناسالم، جامعه را به فساد میکشاند، در ضمن قابل یادآوری است که: بالاتر و بدتر از عمل فساد، داشتن روحیّه و خصلت افراد مفسد است.

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴿۸۶﴾

سرمایه حلالی که الله برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من بر شما محافظ نیستم (تا بر اعمال شما نظارت کنم).(۸۶)

تفسیر:
«بَقِيَّتُ اَللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: حلالی را که خداوند برایتان باقی گذاشته است بهتر است، از آن چیزیکه حرام است که به وسیلهٔ فریب و کاستن از وزن و پیمانه به طور حرام بر شما وارد می‌شود، رزق اندك ولی حلال و پاك، بهتر از درآمدهای بسیار، امّا حرام است. نباید فراموش کنید که: دنیا، فانی و آخرت باقی است، لذا آخرت‌گرایی بهتر از دنیاطلبی است.
در ضمن قابل یادآوری است: کسیکه حرام را بهتر از حلال بداند، باید در ایمان خود هم شك كند.
مجاهد فرموده است: یعنی اطاعت خدا برایتان بهتراست.(تفسیر طبری ۱۰۰/۱۲.)
«وَما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ(86)» من مراقب و نگهبان شما نیستم، تا اعمال شما را ضبط و ثبت کنم و در مقابل شما را محاکمه و مجازات کنم، بلکه وظیفه‌ام تنها پیام رسانی است و بس. از فحوای آیهٔ مبارکه در می یابیم که: انسان‌ها در عقاید خود آزادند و حتّی أنبیاء هم بر آنان تحمیلی ندارند.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴿۸۷﴾

گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیدند ترک کنیم؟ یا در اموال ما به میل خود تصرف نکنیم؟ البته تو بردبار و خردمند هستی!(۸۷)

تفسیر :
«قالُوا يا شُعَيْبُ أَصَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا» در طول تاریخ ادیان ابراهیمی ملاحظه مینمایم که: همه‌ی أنبیاء علیهم السلام با مخالفانی قوم خویش روبرو شده اند. از جمله حضرت شعیب علیه السلام. بعد از این که شعیب به قوم خویش فرمان داد که الله متعال را پرستش کنند و پرستش بت‌ها را رها کنند و وزن و پیمانه را رعایت نمایند، در مقابل قوم اش به صورت تمسخر و اِستهزاء گفتند:
ای شعیب! آیا نمازت که بدان سخت پایبندی تو را بدین کار فرا می‌خواند که ما را از پرستش بتانی نهی کنی که پدران و اجداد ما آن‌ها را پرستیده‌اند.

ملاحظه میداریم که: واقعیت امر اینست که: تقلید از نیاکان، درمقابل دلیل ونصّ، سرچشمه‌ی بسیاری از انحرافات است.
«أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا»: و ما را واداری تا در اموالی که خود به دست آورده‌ایم آنطور که تمایل داریم تصرف نکنیم؟
باید گفت که: مالکیّت بر چیزی، دلیل جواز بر هر نوع مصرف کردن آن نمیباشد. بلکه در شرعیت و قانون شعیب علیه السلام: قانون کنترل ومصرف وجود داشت.
امام فخر رازی گفته است: شعیب فرمان دو چیز را به آنها داد: اول، توحید و دوم، ترک عدم رعایت حقوق مردم. این دو امر را از او رد کردند و گفته‌ی «ما یَعْبُدُ آباؤُنا» به توحید اشاره دارد و گفته‌ی «نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا» اشاره به ترک عدم رعایت حقوق دیگران دارد.
وگاهی«صلاة»به‌معنی دین است، پس یعنی: آیادینت به‌توچنان دستورمیدهد؟ و نماز را بر دین اطلاق کرده است؛ چون برجسته‌ترین شعار دین نماز است.
نماز، بارزترین نمود آئین شعیب علیه السلام بوده است. و در این هیچ جای شکی نیست که نماز واقعی، انسان را به اِرشاد دیگران و أمر به معروف و نهی از منکر آنها وامی دارد.
مفسران می نویسند: شعیب علیه السلام نماز زیاد می خواند و هر وقت قومش او را در حال نماز میدیدند، به هم چشمک زده و می خندیدند. و منظور آنها از «آیا نمازت به تو فرمان میدهد»، تمسخر و ریشخند بود. همچنان که تو یک نفر أحمق و أبله را می‌بینی که کتابی را مطالعه میکند و سخنی زشت از زبانش خارج میشود و تو میگویی: لابد این از مطالعه‌ی این کتاب است. (تفسیر رازی ۴۲/۱۸).
«إِنَّکَ لَأَنْتَ اَلْحَلِيمُ اَلرَّشِيدُ (87)» بدون شک تو بردبار و رشیدی، این سخن را نیز به شیوه استهزاء و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.
امام طبری میفرماید: دشمنان خدا او را مسخره میکنند و با این سخنان او را أبله و نادان معرفی کرده‌اند. (تفسیر طبری ۱۰۳/۱۲).

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴿۸۸﴾

گفت: ای قوم من! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا مي‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمي خواهم چیزی که شما را از آن باز مي دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانائي دارم نمي‌خواهم، و توفیق من جز به تأیید الله نیست، تنها بر او توکل کرده ام و به‌سوی او باز می‌گردم.(۸۸)

تفسیر:

در آیة مبارکه قبل خواندیم که: کُفّار اِعتراض کردند که چرا ما از تصرّف در أموالمان آزاد نباشیم؟ حضرت شعیب علیه السلام در این آیه در جواب میفرمایند که اگر من شما را از تصرّفِ بی‌قید و شرط محدود می‌کنم، به جهت اصلاح زندگی و جامعه‌ی شماست، نه به خاطر دشمنی، حسادت، تنگ نظری ویا امور دیگر، زیرا مصالح فردی نباید موجب ضرر و زیان به مصالح عمومی شود.

«قالَ یاقَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی»: شعیب به آنها گفت: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن أمر، یا از آن نهی می‌کنم بر حُجتی روشن از جانب پروردگار خود یعنی هدایت و نبوت، داشته باشم. ملاحظه میداریم که: أنبیاء علیهم السلام همه چیز را از خدا میدانند، ومیفرماید:«وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً» و مال و مکنت حلال به من عطا کند، - چون شعیب علیه السلام ثروتمند بود.

مفسرزمخشری میفرماید: جواب سؤال محذوف است و قرینه‌ی معنوی بر آن دلالت دارد. یعنی اگر من از جانب خدا دلیل و اطمینان و یقین داشته باشم، و ثابت شود که پیامبر هستم و حق و حقیقت را در دست دارم، آیا نباید به شما دستور دهم که پرستش بت‌ها را رها کنید و از گناه و نافرمانی کنار بگیرید؟ درصورتیکه هدف ازبعثت پیامبران همین است و بس. (تفسیر کشاف ۲/۴۲۰.)

«وَما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ»: «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم، بلکه به شما دستوری می‌دهم که خود نیز مأمور به انجام آن هستم.

«إِنْ أُرِیدُ إِلاَّ اَلْإِصْلاحَ مَا اِسْتَطَعْتُ»: هدف أنبیاء علیهم السلام اِصلاح انسان‌ها و جوامع بشری است طوریکه در آیة مبارکه آمده است: «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهیی که میکنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان به اندازه‌ی توانایی خودم ندارم« تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌توان و طاقتم باشد.

امر به معروف و نهی از منکر باید قبل از دیگران، خودش أهل عمل باشد.

أنبیاء فقط طرّاح و فرمانده نبودند، بلکه خودشان از بهترین مصادیق أهل عمل بشمار میرفتند.

«وَما تَوْفِیقِی إِلاّ بِاللهِ»: «و توفیق من جز به تأیید الله نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان بخشی و فضل و بخشایش وی برمن، در تفویض این موهبتهای بزرگ، «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ أُنِیبُ (88)»: درتمام امورم به‌خدای سبحان توکل کردم» در تمام امور خویش «و به سوی او باز می گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به سوی او باز می گردم.

دروس حاصله:

در این آیات در مورد برای أمر به معروف و نهی از منکر سفارش های بعمل آمده است:

شخص که مسؤولیت آمر به معروف و نهی از منکر را بدوش میگرید باید شخصاً أهل عمل باشد. «ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ»

هدف او فقط اصلاح جامعه باشد. «إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ»

توفیق کارش را از الله متعال بداند. «وَ ما تَوْفِیقِي إِلَّا بِاللَّهِ»

و همیشه بر پروردگار باعظمت توکّل نماید. «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ»

در مشکلات وصعوبات های وظیفوی وکاری به او پناه ببرد. «إِلَیْهِ أُنِیبُ»

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴿۸۹﴾

ای قوم من! دشمنی ومخالفت با من، شما را به جایی نرساند، که [عذابی] مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد، و قوم لوط از شما [چه از جهت زمان و چه از جهت مکان] چندان دور نیست.(٨٩)

تفسیر:

«وَيا قَوْمِ لايَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِي»: به خاطر دشمنی با یك شخص، سرنوشت و سعادت خود وجامعه خود را نباید به آتش کشیم، طوریکه حضرت شعیب علیه السلام در خطاب به قوم خویش میفرماید: ای قوم من! دشمنی با من شما را بر مخالفتم و کفر به رسالتم و پافشاری بر تکذیب دعوتم وا ندارد، «أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ» که آن وقت الله متعال شما را به عذابی بسان عذاب قوم نوح، قوم هود و قوم صالح گرفتار خواهد ساخت.

باید گفت که: دست الله برای قهر و عذاب باز است. او هر قومی را به هر شکل و در هر منطقه و در هر زمانی که بخواهد می تواند هلاك کند.

همانطور که قوم حضرت نوح علیه السلام را با غرق کردن، قوم حضرت هود را باطوفان، قوم حضرت صالح علیه السلام را باصیحهی آسمانی وقوم حضرت لوط علیه السلام را با ویرانی به قهر خود مبتلا نمود.

حسن بصري(رح) گفته است: یعنی دشمنی با من شما را به ترك ایمان وادار نکند که در نتیجه به مصیبت کفار گرفتار آیید. (تفسیر قرطبی ٩٠/٩.).

واقعیت اینست که: تأریخ أقوام بشری، به یکدیگر شباهت و پیوند دارد، و بازگو کردن آن، درس عبرت است. همچنان سرنوشت تلخ پیشینیان را نباید ساده، شوخی، موسمی، موضعی، فردی و تصادفی بگیریم.

«وَما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ(89)»: بهترین جریان تاریخی برای عبرت آموزی، نزدیكترین آنهاست. قوم شعیب با قوم لوط، هم از لحاظ مکانی نزدیك بودند و هم از جنبهی زمانی. طوریکه در آیة مبارکه آمده است: و بعید نیست که بر سر شما نیز همان عذابی بیاید که بر سر قوم لوط آمد؛ زیرا شما، هم در مکان و زمان به قوم لوط نزدیکید و هم در کفر به پروردگار رحمان مانند آنان هستید، چرا پند و عبرت نمیگیرید؟

از این آیه چنین بر میآید که ترتیب میان داستانها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان اِبتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس اِبراهیم و لوط و در نهایت شعیب علیه السلام زندگی بسر برده است.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴿٩٠﴾

[بیایید] از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید؛ زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار [توبه کنندگان] است.(٩٠)

تفسیر :

باید درکنار هشدار واخطار به مخالفان، راه بازگشت واصلاح را نیزباز گذاشته به آنها ارائه نمایم، طوریکه میفرماید: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»: واز الله بخواهید که گناهانتان را ببخشد. سپس در پیشگاهش به توبهی نصوح و خالصانه بپردازید. طلب آمرزش ودوری از گناه، مقدّمهی بازگشت به راه حقّ است. «إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ(90)» زیرا الله متعال به بندگانش مهربان است؛ ازکسانیکه توبهکار شوند عذابش را برمیگرداند

و پاداشش رافراوان می‌ریزد. اگر استغفار وتوبه کنیم، از جانب پروردگارمان جواب مثبت می‌شنویم.
او «وَدُودٌ» است؛ خداوند نه تنها توبه پذیر است، بلکه توبه کننده را دوست دارد. خداوند و دود است؛ بر بندگانش با انواع نعمت‌ها محبت ورزیده و با لطیف‌ترین و دقیق‌ترین اسباب فضل، شادی و مسرت هدیه‌شان میکند. بر کسانی که بدی تجاوز کرده‌اند رحم نموده و بر بندگانی که خود را به زیور احسان آراسته‌اند مهر می روزد.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴿٩١﴾

(به طور تمسخر) گفتند: ای شعیب! بسیاری از مطالبی که میگویی نمی فهمیم، و به راستی تو را در [مقایسه با] خود، ناتوان و ضعیف می بینیم، و اگر قبیلۀ تو نبود، حتماً سنگسارت می‌کردیم. و تو بر ما گرانقدر نیستی.(٩١)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: از تأریخ أنبیاء الهی چنین معلوم می شود که: أنبیاء و مبلّغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت‌ها را متحمّل شده‌اند.
«قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثِيراً مِمّا تَقُولُ»: قوم شعیب از سر تجاهل و عناد (دشمنی) گفتند: ای شعیب! از بیشتر آنچه که به ما میگویی سر در نمی‌آوریم.
نمی‌فهمیم و ما نمی‌دانیم تو از سخنانت چه هدفی را دنبال می‌کنی.
آلوسی گفته است: سخنان او را که مشتمل بر انواع حکمت و موعظه و أقسام علوم و معارف بود، چرند و هذیانی قلمداد کردند که محتوای آن قابل درک وفهم نیست. درصورتیکه همان‌طور که در حدیث آمده است شعیب «سخنور و خطیب پیامبران بود». (تفسیر روح المعانی ۱۲۳/۱۲).
«وَإِنّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَلَوْلا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ»: سپس افزودند: از این هم که بگذاریم، تو شخصی مستضعف هستی؛ نه از اشرافی ونه از رؤسا، نه ثروتی داری ونه قوت ومکنتی و اگر ما خاطر قوم و قبیله‌ات تو را در نظر نمی‌گرفتیم یقیناً سنگسارت میکردیم. ومیکشتیم.
«وَما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ(91)» نزد ما احترام و شرافتی ندارید که مانع سنگسار کردنت بشود.
گفتنی است که قبیلۀ شعیب نیز مانند اُمتش کافر بودند پس شعیب را به خاطر قبیله‌اش رها کردند وسپس افزودند: تو نزد ما نه قدر ومنزلتی داری و نه احترام و هیبتی.
دیده می شودکه: مخالفان أنبیاء، دلیل و منطق برای گفتن واستدلال ندارند.
منطق آنان همانا توهین، شکنجه و در نهایت تهدید به مرگ می باشد.

خواننده محترم !

کفّار به حضرت شعیب علیه السلام می‌گفتند: ما سخنان تو را درك نمی‌کنیم. مگر کلام آن حضرت چه بود که آنها نمی فهمیدند و آنرا درک کرده نمیتوانستند؟ آیا جز این بود که میفرمود: من معجزه و بیّنه دارم. «كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ»: بصورت کل باید گفت که: أدیان آسمانی و رهبران الهی، نه با زور و تهدید و جهل، بلکه با بیّنه، معجزه و دلیل‌های روشن، مردم را به پرستش الله واحد و توحید دعوت می‌کردند.
آیا جز از این نبود که شعیب علیه السلام میگفت: من دارای مشکل وپرابلم مالی و محتاج شما نیستم. «رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً»

به آنچه می‌گویم، عمل می‌کنم. «ما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ...»
هدف اساسی مرا اصلاح جامعه تشکیل میدهد. «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ»
آنچه در توان دارم تلاش می‌کنم. وآنرا بخرج میدهم. «مَا اسْتَطَعْتُ»
بر آلله متعال توکّل و به سوی او انابه می‌کنم. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»
از عاقبتِ پیشینیان را به شما هشدار می‌دهم. «مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ»
ولی متاسفانه کفّار، هم سخنانش را تحقیر کردند، «ما نَفْقَهُ»، هم خودش را ضعیف دانستند، «فِينا ضَعِيفاً»، هم فامیل و بستگانش را ناچیز شمردند، «رَهْطُكَ»:، هم به شکنجه‌ی سختی تهدیدش کردند، «لَرَجَمْناكَ»: و هم قدرت و عزّتش را نادیده گرفتند. «ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ»

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴿٩٢﴾

(شعیب) گفت: ای قوم من! آیا عشیره کوچکم نزد شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر قرار داده و فراموشش کرده اید؟! یقیناً پروردگارم به همه اعمالی که انجام می دهید، احاطه دارد. (و آگاه است).(۹۲)

تفسیر :
«قالَ يا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ آللّهِ»:شعیب علیه السلام همه‌ای سخنان‌شان را محکوم کرد وگفت: چگونه عشیره‌ام نزد شما از خدای متعال عزیزتر و گرامی‌تر می باشد حال آنکه او سزاوارتر به آن است که بزرگ داشته شود و از وی پروا شود؟
بدین ترتیب آنها را توبیخ می‌کند. یعنی آیا به عوض این که به خاطر خدای متعال دست از سرم بردارید به‌خاطر قوم وخویشانم دست از سرم بر می‌دارید؟ مگر قوم و خویشان من نزد شما از خدا عزیزتر و والامقام ترند؟
ابن عباس(رض) گفته است: در حقیقت مقام و منزلت قوم و عشیره‌ی شعیب نزد آنان از خدا عزیزتر بود وشأن و مقام خدا را کوچک و ناچیز می‌انگاشتند.
سبحان الله. (طبری ۱۰۶/۱۲.) «وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا»: و شما از روی مخالفت و اهانت امر الله متعال را پشت سر انداخته، نه به آن حرمت و ارزش قایلید و نه بدان عمل می‌کنید؟
«إِنَّ رَبِّي بِما تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ(92)»: بدانید که قطعاً پروردگارم بر شما احاطه داشته و هیچ چیز از اعمال‌تان بر او پنهان نمی‌ماند و به زودی شما را بر آنچه کرده‌اید مورد حسابرسی قرار خواهد داد.

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴿٩٣﴾

ای قوم! هرکاری ازدستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد!، و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغ او مي‌آيد و چه کسی دروغگو است، شما انتظار بکشید من هم در انتظارم.(۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«**إِعْمَلُوا عَلَيا مَكَانَتِكُمْ**»: با تمام نیرو و تلاش به کارخود بپردازید. هرچه از دستتان برمی آید، دریغ نورزید (نگا: انعام / 135). «**إِرْتَقِبُوا**»: چشم به راه باشید. منتظر باشید. «**رَقِيبٌ**»: چشم به راه. منتظر. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل)

تفسیر :
«وَیا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنِّی عامِلٌ»: و چون شعیب علیه السلام اصرار آنان بر کفر و تصمیم‌شان بر دین پدران‌شان و عدم تأثیر پندواندرز را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان را تهدید شدید کرد، باید گفت در برخی از أوقات أنبیاء از تأثیر کلام خود مأیوس میشدند، بناءً در خطاب به قوم گفت: ای قوم! بر راه وروش ظالمانه و جفاکارانهٔ کفر و تکذیب خود عمل کنید و به زودی فرجام ونتیجه عمل وکار تانرا خواهید دید، یعنی اینکه شما بر کفر و عداوت خود پایدار بمانید، من هم بر اسلام و شکیبایی پایدار می‌مانم.
اگر از هدایت مردم مأیوس شدید، بر مواضع خود استقامت کنید. در ضمن قابل یادآوری است: در لحظاتیکه موعظه کارساز نیست، باید ازشیوه تهدید را در پیش گیرید. وجواب تهدید را باید با تهدید داد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ»: بعداً خواهید دید چه کسی به عذاب ذلت‌بار گرفتار میشود؟ «وَ مَنْ هُوَ کاذِبٌ» و خواهید فهمید دروغگو کیست؟ آیا من عذاب شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، (مردم، حضرت شعیب را دروغگو می‌پنداشتند) یا شما در اِنکار و اِستکبار و سخنان باطلتان؟
«وَاِرْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ (93)»: پس شما منتظر عذاب باشید و من نیز منتظر پیروزی و اقتداری هستم که پروردگارم به من وعده داده است.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴿۹۴﴾

و هنگامی امر ما (به هلاکت قوم) آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و کسانی را که [به آیات ما] ظلم کردند، فریاد مرگبار فرا گرفت، و در خانه هایشان از پا در آمدند [و جمسی بی جان گشتند] (و مردند).(۹۴)

تفسیر:

«وَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا شُعَیْباً وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا: در این هیچ جای شکی نیست که: قهر الهی بر ظالمان، دیر و زود نازل میگردد. بعد از اینکه زمان فرمان ما مبنی برنابودی قوم شعیب رسید، او به عنایت و رعایتی از جانب خود، شعیب و مؤمنان همراهش را نجات داد. و در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال، ناجی و پشتیبان اهل ایمان است.
«وَأَخَذَتِ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا اَلصَّیْحَةُ»: سرانجام ظلم و ظالم، نابودی است. همان بود که فریاد مرگبار، کفر ورزان به الله واحد را فروگرفت؛ اِمام قرطبی گفته است: جبریل بر آنان بانگ برآورد که روح از بدنشان خارج شده و قالب ته کردند. (تفسیر قرطبی ۹۲/۲.) باید یادآور شدکه صاعقه‌های آسمان تصادفی نیستند، بلکه به فرمان الهی در وقت معین وتعیین شده اش نازل می‌شود.
«فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ(94)»: در نتیجه از شدّت آن فریاد به زانو در آمده وپس از آنکه نیرومند بودند و از پا در آمدند، به گونه‌ای که هیچ جنبنده وجنبشی درآنان نبود. به زانو درآمدن برای انسان مانند به زانو نشستن برای شتر است.
مفسران می نویسند که عذاب الهی بر آنان به قدری سریع وعظیم بود که توان بیرون آمدن از خانه‌های خود را نداشتند.

«دِيارِهِمْ»:(ظاهراً عذاب درشب نازل شده است) وواقعیت امر همین است که: قهر الهی چنان به‌سرعت میرسدکه هرگونه قدرت فرار را ازظالمین میگیرد.
ابن کثیر فرموده است: در اینجا «صیحه» و در سوره‌ی اعراف «رجفه» و در سوره‌ی شعرا «عذاب یوم الظله» را ذکر کرده است که تمام اینها در رابطه با یک ملت آمده است؛ چون در روز عذاب شان تمام انتقامها و مجازات‌ها بر آنان تحقق یافت و هر یک به مناسبتی ذکر شده است. (مختصر ۲/۲۳۱).

كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ﴿۹۵﴾

گویا در آن قریه (قبلا) سکونت نکرده بودند، آگاه باش، دوری باد بر اهل مدین، همان طوری که ثمود دور افتادند.(۹۵)

تفسیر:

«كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها»: گویی قوم شعیب پس از هلاک خود هرگز قبل از آن زندگی نکرده و روزگاری طولانی از زمان را در وطن خویش برخوردار نبوده‌اند. به یاد داشته باشید که از قهر و غضب الهی که یک بار نازل گردد، راه فراری وجود ندارد. که پروردگار باعظمت همه ای مارا از آن در امان داشته باشد.
«أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ(95)»: امام طبری گفته است: یعنی آگاه باشید! خداوند قوم مدین را از رحمت خود دور کند! همچنان که قبل از آنان قوم ثمود را از رحمت خود دور نمود وعذاب خود را برآنان نازل کرد. (تفسیر طبری ۹/۱۲).

مختصری در مورد دعوت حضرت شعیب علیه السلام:

1 - بصورت عموم دعوت شعیب، علیه السلام را دو بخش تشکیل میداد:
اول: اصلاح عقیده
دوم: اصلاح و نظم زندگی اجتماعی.
2 - شعیب(ع) به یکبار دعوت کردن به سوی یکتاپرستی اکتفا نمی کرد؛ بلکه چندین بار در مورد ادای حقوق مردم و رعایت کیل و وزن و وفا کردن به اجرای تمام و کمال آن بارها سخن می گفت؛ زیرا کاستن حق مردم، موجب غرور و عقل از سر پریدن، نازپروری و حرص و آز فراوان است و معمولاً بسیاری از مردم بر نیروی مادی و ثروت و سرمایه تکیه می زند و راه خیر و سعادت خود را در مال اندوزی آن هم تباه کردن حقوق دیگران به شیوه های گوناگون از دست می دهند.
3 - خرید و فروش و اخلاق باید بر اصلی ثابت و بنیادین تکیه کند که به انگیزه های گذرا و به عوامل ناپایدار وابسته نباشد. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

خوانندگان محترم !

درآیات متبرکه (96 الی 109) زاویه ای از قصه‌ی موسی با فرعون، پند گرفتن از داستانها، ملل ستمکار پیشین در دنیا به بحث گرفته میشود.
قصه و داستان موسی با فرعون هفتمین قصه و آخرین قصه‌ی در این سورۀ مبارکه میباشد.
باید گفت که داستان موسی وفرعون در تعدادی از سورةهاي قرآن عظیم الشأن به بیان گرفته شده است که از آن جمله میتوان از: سوره های [أعراف/۱۰۳تا۱۰۵]، [طه/۴۸تا ۵۵]، [شعراء/۱۷ تا ۲۸]، [قصص/۳۸]، [غافر/۳۶ و۳۷]. نام برد.

تعداد آیاتی که در قرآن مجید دربارەی حضرت موسی علیه السلام و قوم بنیاسرائیل وارد شده، در مورد هیچ پیامبر و امّت دیگری نیامده است، بیش از یکصد و سی مرتبه و در بیش از سی سوره نام از آن برده شده است که خلاصهترین آنها در این سوره است.
نهایت و سرأنجام این قصه به رهایی موسی(ع) و مؤمنان همراه او و غرق شدن فرعون و مهتران و سران قومش پایان یافت.
آیه های 100 الی 109 نیز هشدار و اندرزی است که پس از قصهی نوح و اِبراهیم تا موسی علیهم السلام آمده اند. «ذلك من أنباء القري...» و این که: انسان از این آیات شیوەی استدلال می آموزد تا چگونه به جواب بپردازد. این آیات دل شنونده را نرم میکند و تمام اعضای بدنش را برای یاد الله آماده می گرداند، و سپس به پاداش نیاکان و کیفر بدان می پردازد و بر درستی و راستی پیامبران می افزاید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿۹۶﴾

آن گاه موسی عمران را با آیات (معجزات) خود و با دلیل ظاهر کنندۀ حق فرستادیم.(۹۶)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا وَسُلْطانٍ مُبِينٍ(96)»: و به راستی خداوند متعال موسی علیه السلام را را با أدلۀ روشن، حُجتهایی آشکار و برهانهای تابان وحدانیت خود به سوی فرعون فرستاد؛ برهانهایی که هر کس با قلبی بیدار و بینشی باز درآنها تأمل میکرد به باور توحیدی میرسید. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نهگانهای است که در سورۀ «اسراء» بیان گردیده است و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست.
کلمهی «سُلْطانٍ»، به معنای سلطه است. گاهی به سلطهی ظاهری گفته می شود وگاهی در سلطهی منطقی و استدلالی بکار می رود.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴿۹۷﴾

به سوی فرعون واشراف وسرانِ[قومِ]او، ولی سران ازامر فرعون پیروی کردند، در حالیکه فرمان فرعون راهنمای به سوی سعادت و خوشبختی نبود.(۹۷)

تفسیر:

«إِلى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ»: بلی الله متعال موسی را به سوی فرعون و اشراف قومش فرستاد.
«فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ»: و قوم فرعون از فرمان فرعون اطاعت کرده و خدا را نافرمان شدند.
«وَما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (97)» در حالیکه پیروی از وی هیچ ارمغانی از رشد و هدایت را برایشان به همراه نداشت، یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.
باید یاد آور شد که: از مهمترین فلسفهی بعثت أنبیاء علیهم السلام، طاغوت زدایی، آزادی و رهایی انسانها از قید بندگی دیگران را تشکیل می دهد.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ﴿۹۸﴾

[فرعون] روز قیامت پیشاپیش قومش می رود، پس آنان را وارد آتش دوزخ خواهد ساخت. و دوزخ چه بدجای وارد شدن است برای واردان.(۹۸)

تفسیر:

«يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ»: فرعون در روز قیامت پیشاپیش قومش میرود و آنان را به آتش

وارد میسازد یعنی: فرعون در سبقت‌گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ قوم خویش میباشد، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند.
مفسران می نویسند: کسانی که در دنیا جلودار وامام مردمند، در آخرت نیز پیشگام به سوی بهشت یا جهنّم خواهند بود.
زعیم و پیشوای نور (یعنی پشیوای عادل)، مردم را به طرف نور (بهشت)، وپشیوای وزعیم نار (ظالم)، مردم را به سمت نار (جهنّم)، هدایت خواهد کرد.
«فَأَوْرَدَهُمُ اَلنّارَ»: آنها را به آتش دوزخ وارد می‌کند.
«وَبِئْسَ اَلْوِرْدُ اَلْمَوْرُودُ(98)» وه که دوزخ چه ورودگاه بدی برای آنان چه راهی نامیمون است.

وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ﴿٩٩﴾

آنها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطائي به آنها داده میشود.(۹۹)
تفسیر :
نباید فراموش کرد کسیکه دنباله‌رو فرعون ها و طاغوت ها می شود، مطمین باشد که در دنیا و آخرت بد نامی و نفرین او را دنبال خواهد کرد.
«وَأُتْبِعُوا فِی هذِهِ لَعْنَةً»: الله تعالی آنان را در دنیا چنان لعنت کرده که بعد از هلاک نمودن‌شان به وسیلۀ غرق، آن لعنت بدی‌شان پیوست.
«وَيَوْمَ اَلْقِيامَةِ»: به علاوه با وارد کردن‌شان به دوزخ همراه با خشم خدای جبار، برای آنها لعنت و نفرین دیگری است. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است. «بِئْسَ اَلرِّفْدُ اَلْمَرْفُودُ(99)»: پس چه بد است غرق و لعنت و خشم و عذاب که پشت سر هم بدرقه شان میشود به طوری که هر عذابی بر آنان می آید، عذاب دیگری پشت‌سر آن است و هر مصیبت بر آنان نازل می شود، به تعقیب آن مصیبت دیگری را به دنبال دارد.

خواننده محترم !

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه های گوناگون، برای مناسبتهای متعدد، تأثیر گذاردن در روانهای مختلف و اشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه‌ی آن این است:

1 - خبر دادن از تاریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی خبر بودند. [یوسف /۱۰۲] تا صدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. [فرقان/۴تا۶].
2 - آگاه کردن مردم از آن همه جد و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدی با ملت خود. [همین/۱۲۰].
3 - همه‌ی پیامبران در اصول دین، متفق اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید می کنند. [یوسف /۱۱۱].

بعد از این که خداوند متعال بعضی از قصه‌های پیامبران و عذاب و نابودی امت‌های آنان را به بیان گرفت، در اینجا به اهداف این داستان ها بر امت های پیشین و اینکه چرا این ملت ها به عذاب زودرس و قبل از موعد گرفتار شدند اشاره می نماید. و نیز بیان میکند که این عذاب و عقاب‌ها در راستای تأیید و یاری نمودن اولیا و پیامبرانش صورت گرفته

است. همچنان در این آیات ازروز قیامت یادآوری بعمل آمده است که: در آن انسان‌ها به دو گروه تقسیم میشوند: گروهی سعید و نیکبخت و گروهی شقی و بدبخت. سوره با دستور صبر و شکیبایی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل أذیت و آزار مشرکین و توکل و تکیه بر خدای زنده و پایدار، خاتمه می‌یابد.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

این از خبرهای شهرها و آبادي هاست که ما برای توحکایت مي کنیم، که بعضی (هنوز) برپا هستند و بعضی (مانند کشت درو شده) اند از بیخ کنده شده‌اند.(١٠٠)

تفسیر :

داستان‌های قرآنی، صادق‌ترین و صحیح‌ترین قصه‌هاست، زیرا گوینده‌ی آنها پروردگار باعظمت است. طوریکه در آیة مبارکه میخوانیم: «ذِلکَ مِنْ أَنْباءِ اَلْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ» ای پیامبر! این داستان‌هایی که از اخبار ساکنان شهرهای واماکن تخریب شده به سبب کفر و تکذیب پیامبران به دیار نیستی فرستادیم، بر تو وحی و حکایت می کنیم، و تو را از آن با خبر و مطلع می سازیم.

واقعیت أمرهم همین است که: تأریخ نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی علیهم السلام، از بخش مهم تأریخ بشری بشمار می رود که اطلاع دهی آن به پیامبر صلی الله علیه اسلام مهم وتسلی بخش می باشد.

«مِنْها قائِمٌ وَحَصِیدٌ(100)» و برخی از همین اماکن و شهرها چنان شهرهایی است که هنوز پاره‌ای از آثار و نمادهای آنها پا برجاست، ولی و ساکنانش را نابودکرده‌ایم، ولی بعضی دیگر آثار شان تماماً برباد شده، آبادی آنها به کلی ویران گشته و دیکر هیچ اثری از آن‌ها مشهود نمی‌باشد. ومانند زراعت درو شده از بیخ و بن برکنده شده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است.

قابل توجه ودقت است که: الله متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که برساقة خویش ایستاده است ونوع دوم را به کشتزاری که درو شده است، تشبیه نموده است.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ﴿١٠١﴾

[بدان که] ما بر آنان ظلم نکردیم، ولی آنان بر خویشتن ظلم ورزیدند، پس هنگامی که عذاب پروردگارت فرارسید، معبودانی که به جای الله میپرستیدند، چیزی [از عذاب را] از آنان دفع نکردند، و به آنان جز خسارت و هلاکت نیفزودند.(١٠١)

تفسیر:

«وَما ظَلَمْناهُمْ وَلکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: و ما آنان را از روی ظلم و ستم و بدون گناه مجازات و نابود نکردیم بلکه آنها به سبب کفر و معاصی به خود ظلم کردند و مستحق عذاب و عقاب الله شدند. باید گفت تنبیه و جزای ظالم، ظلم نیست، بلکه در ذات خویش عین عدالت میباشد. از جانب دیگر سرنوشت انسان، در گرو اعمال و کردار خود اوست.

«فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ»: به یاد داشته باشید که بجز از الله متعال؛ هیچکس و هیچ نیروی در جهان وجود ندارد که، منجی انسان باشد، طوریکه دیده شد که: بتان شان نه از آنان دفاعی کرده توانستند ونه آنان را از عذاب الهی در هنگام

نازل شدن این عذاب نجات دادند. واضح است که در برابر ارادهٔ الهی، هیچکس و هیچ چیز را تاب مقاومت نیست.
«لَمّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ»:«پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب آنها فرا رسید.
«وَما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ(101)»: وآن خدایان جز زیان وخسران ونابودی چیزی بر آنان نیفزودند. یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند درحالیکه آنها بر این باور بودند که بتان در به چنگ آوردن منافع، یاریشان می رسانند.

وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴿١٠٢﴾

و چنین است مؤاخذه کردن پروردگارت، وقتی شهرهایی را عذاب دهد در حالیکه اهل آن ستمگر باشند، زیرا عذاب الله دردناک و سخت است. (۱۰۲)
تفسیر :
امّت‌های ظالم و ستمگر، در معرض قهر الهی قرار دارند، قهر و لطف خداوند، بر طبق يك سنّت پایدار و قانون جاوید است، نه براساس يك امر دفعی و تصادفی. طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: «وَکَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ»: و همانگونه که خداوند متعال شهرهای ستمگر سابق را نابود ساخت، همچنان هر شهر دیگری را که ساکنانشان در کفر و تکذیب با مردم شهرهای پیشین شباهت داشته باشند، گرفتار میسازد.
«إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (102)»: قهر الهی را نباید ساده وناچیز بشماریم، باید بدانیم واگاه باشیم که: نابودسازی الله تعالی سخت دردناک، مضمحل کننده و در هم کوبنده است.
آلوسی گفته است: این آیه مبارکه متضمن تهدید و اِنذار آشکار برای هر ظالم وستمکاری است. (روح المعانی ۱۳۷/۱۲.).
بناءً ما نباید به مهلت‌اعطا شده الله متعال مغرور شویم. چنان‌که بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری(رض) روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمیکند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ».

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ﴿١٠٣﴾

یقیناً در این (داستانها) دلیل (عبرت) است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، آن روز، روزیست که مردم برای آن جمع کرده می شوند و آن روز روزیست که همه مردم در آن حاضر کرده می‌شوند. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**ءَايَةً**»: نشانه قدرت و مشیت خدا. حجّت و برهان آشکار بر اجراء قوانین و سنن خدا درباره آفریدگانش. عبرت وپند. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل)

تفسیر:

«إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَةِ»: «قطعاً در این» یادآوری‌ها و در این قصه‌ها و داستان‌ها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسیکه از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند میگیرند. و در این هیچ جای شکی نیست: آنعده ازکسانیکه به آخرت ایمان دارند، داستان‌های حقیقی قرآن را سرمشق خویش قرار میدهند.

ترس و خوف از روز قیامت (گرچه از روی یقین نباشد، بلکه براساس احتمال خطرباشد) هم سبب عبرت گرفتن میشود. «ذٰلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ اَلنّاسُ» در آن روز تمام خلایق برای محاسبه و دریافت پاداش و مجازات جمع می شوند.
بناءً اجتماع وحضور مردم درروز قیامت، یک امری اجباری است، نه اختیاری. طوریکه در آیۀ متبرکه «مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ» آمده نه «یوم یجمع الناس».
«وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ(103)»: «وآن روز، روزی است که جملگی درآن حاضر کرده می شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلایق انس،جن،پرندگان،جانوران وجنبندگان درآن احضار میشوند.ابن عباس(رض) گفته است: نیک و بد در آن حاضر می شوند. (تفسیر قرطبی ۹/۹۶.).

وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾

و ما آن روز (قیامت) را به تأخیر نمی اندازیم، مگر تا مدت شمرده شده و معین.(۱۰۴)
تفسیر
:
باید گفت که: زمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، از پیش مشخّص و معیّن شده است. خداوند متعال روز قیامت را جز بدین خاطر به تأخیر نمی‌اندازد که برای آن وقت معینی را مقدر کرده است؛ چنان وقتی که در آن کمی و فزونیی نیست و به زودی در همان لحظه‌ای که الله متعال مقدر و فیصله کرده است، روی خواهد داد.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اذن او سخن نمي‌گويد گروهي از آن ها شقاوتمندند و گروهي سعادتمند (گروهي بدبختند و گروهي نيکبخت).(۱۰۵).
«یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّ بِإِذْنِهِ»: وقتی روز قیامت فرا میرسد در آن روز ترس وخوفناک بر همه حاکم میشود، هیچکس لب به سخن نمی‌گشاید، در باب حجت یا شفاعتی «جز به اِذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن الله تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اِذن و اجازۀ وی. این بدین معنی است که: در روز قیامت سکوت بر همه‌ی انسانها حکم فرماست، مگر آنعده اشخاصیکه اجازه‌ی تکلّم را داشته باشند.
«فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ (105)»: حاضر شدگان در جایگاه دو دسته میباشند: گروهی اهل شقاوت و بدبختی و گروهی نیکبخت و سعادتمند هستند.
سرانجام بعضی از مردم به علت اعمال بد خود تیره بخت و رهسپار عذاب‌اند و بعضی هم به خاطر اعمال خوب خود، نیکبخت‌اند و دریابندۀ پاداش. همچنان طوریکه در آیات متبرکه آمده است: «فَرِیقٌ فِی اَلْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی اَلسَّعِیرِ.» (گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزانند.).

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴿١٠٦﴾

و اما کسانی که بدبخت شده‌اند پس در آتش دوزخ باشند، برای آنها در آنجا فریاد (نفس با آواز) و ناله (نفس بی‌آواز و پست) است.(۱۰۶).
تفسیر :
اما تیره بختان، آنان که حکم شقاوتشان قبلاً مقرر گشته است جایگاه‌شان آتشی زبانه‌کش است که در آن همیشه و برای ابد ماندگاراند و از شدت زجر و آزار، آه دردناک بر می‌آورند و به سختی نفس می‌کشند.

مفسران گفته‌اند: داد وفغان آنان درآتش دوزخ به عرعر الاغ تشبیه شده است. امام طبری در روایتش از قتاده گفته است: صدای ناله‌ی کافر در آتش مانند صدای الاغ است. اولش زفیر و آخرش شهیق است. (تفسیر طبری ۱۱۷/۱۲.)

«زفیر» و «شهیقی»:

زفیر: آه و نالهٔ شخص گرفتار و بلا رسیده (بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از أثر شدت درد سینه‌هایشان است.

زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است.) و

شهیق: فریادهای سخت انسان غرق شده در بحر بلا و مصیبت و محنت است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ﴿١٠٧﴾

پیوسته تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارند، در آن هستند مگر آنچه پروردگارت بخواهد، که پروردگارت هر چه خواهد همان تواند کرد.(۱۰۷)

مگر آنگاه که خداوند متعال بخواهد کسانی از گنهکاران اهل توحید را - بعد ازآنکه به سبب گناهان‌شان در آتش عذاب شده‌اند - ازآن بیرون آورده؛ زیرا پروردگارت همان کند که خواهد، هرگاه که بخواهد وآنگونه که بخواهد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

کلمه‌ی «خُلود» در مواردی که همراه باکلمه‌ی «أبد» آمده باشد، مثل: «خالِدِينَ فِيها ابدا» (نساء، 169 وجنّ، 23.)، به معنای همیشگی و جاودانگی است، نه به معنای مدّت طولانی.

در این آیهٔ مبارکه اگر چه خلود تا زمان برقرار بودن آسمان‌ها و زمین بیان شده است و قرآن مدّت زمان استقرار آنها را تعیین فرموده (ابراهیم، 48 و أنبیاء، 104.)، لیکن باز به معنای أبدیّت و همیشگی است، زیرا که «ما دامَتِ السَّماواتُ» درزبان وأدبیات عرب، کنایه‌ای است که برای أبدیّت و جاودانگی آورده میشود، اگر چه آسمان‌ها ابدی نیستند.

تفسیر:

«خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ اَلسَّماواتُ وَا َلأَرْضُ»: تا زمانیکه آسمان ها و زمین پابرجاست و پایدار است آنها در دوزخ ماندگاراند؛ نه عذاب‌شان قطع میشود، نه به پایان می رسد نه سبک ساخته می شود و نه از آن بیرون می‌آیند.

امام طبری مینویسد: عرب وقتی بخواهند همیشگی بودن چیزی را بیان کنند میگویند: چنین چیزی همانند آسمان وزمین دایمی وپایدار است. پس خداوند متعال مطابق عرف و عادت خودشان آنان را مورد خطاب قرار داده است.

ابن زید گفته است: یعنی تا وقتی که آسمان آسمان است و زمین زمین است، برای همیشه در آن خواهند ماند. (تفسیر طبری ۱۱۷/۱۲.)

امام زمخشری در باره این معنی این آیه مبارکه می نویسد: این آیه دومعنی دارد:

اول: این که منظور از آن آسمان ها و زمین آخرت است، که آن دایمی أبدی است.

دوم: این که به معنی ابدیت و نفی انقطاع است.(تفسیرکشاف ۴۳/۲.) «إلاّ ما شاءَ رَبُّکَ» مگر آنگاه که الله متعال بخواهد استثناء شامل حال اهل توحید میشود؛ (این نظر طبری است و یکی از ده نظری است که مفسران در معنی «استثناء» آورده‌اند. به تفسیر قرطبی ۹۹/۹ مراجعه فرماید).

چون لفظ «شَقُوا» شامل حال کفار وگناهکاران میشود. لذا الله متعال مؤمنان گناهکار را از آن شقاوت و بدبختی ابدی که اهل شقاوت در آن به سر میبرند استثناء کرده است؛ چون مؤمنان گناهکار سرانجام در آتش دوزخ پاک شده و آنگاه با شفاعت سید المرسلین از آن بیرون می روند و خدا آنها را به بهشت می برد. و به آنان گفته میشود: «طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ».

«إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما يُرِيدُ(107)»: «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل‌هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده میشوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا وآخرت «که خواهد».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: مفسران در این أمر که مراد از این اِستثنا کیست، بر چندین قول اِختلاف نظر دارند؛ ابن‌جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده‌است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم الراحمین آنها را به‌سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام(ص) مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسیکه جاودانه بودن در آن بر وی ثابت ومؤکد شده است، باقی نمیماند». واین قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر برآنند. از حضرت عمر(رض) روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان همدر دوزخ بمانند، قطعاً برای شان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده میشوند» والله اعلم.

وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴿١٠٨﴾

اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت الله سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، دربهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیّت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.(١٠٨)

تفسیر :

«وَ أَمَّا اَلَّذِينَ سُعِدُوا فَفِی اَلْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ اَلسَّماواتُ وَ اَلْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ» در این آیه مبارکه از حال گروه دوم یعنی «أهل سعادت» کسانیکه نیکبخت شده اند بحث بعمل آمده است طوریکه می فرماید: جایگاه‌شان دربوستان‌های پر ناز و نعمت در جوار پروردگاری است کریم که تا آسمان‌ها و زمین برجاست در آن جاودانند. یعنی هرگز از آن خارج نمی‌گردند. تا زمانی که آسمان‌ها و زمین پایدار بمانند آنها هم در بهشت خواهند ماند. یا تا آسمان و زمین بهشت باقی است مطابق خواست خدا در آن می‌مانند. یعنی خدا میخواهد آنان برای همیشه در بهشت باقی بمانند.

باید یادآور شد که: عامل شقاوت و بدبختی انسان ها، در اختیار، خواست و دست خود انسان بوده، ولی سعادت آنها با توفیق الهی است. لذا برای شقاوت جمله «شَقُوا» و برای سعادت، عبارت «سُعِدُوا» بکار رفته است.

«عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (108)» «این بخششی غیرمنقطع است» یعنی: تا بی‌نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست.

خوانندۀ محترم !

گرچه دست الهی در هر کاری باز است، حتّی برای بیرون کردن اهل بهشت از بهشت، «إِلَّا ماشاءَ رَبُّكَ» امّا با توجّه به فراز آخر این آیه «عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ» ووعده‌هایی که درآیات دیگر داده شده، این کار را انجام نخواهد داد و وقتی کسی وارد بهشت شد، برای همیشه در آنجا خواهد ماند.

ابن‌کثیر میفرماید: «الله متعال بعد از استثنای فوق وذکر مشیت، این جمله را آورد تاکسی گمان نکندکه بهشت رابربهشتیان انقطاع وگسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی وبرگشت ناپذیر است».

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ﴿١٠٩﴾

پس [ای محمدا!] درباره ی خدایان باطلی که مشرکان می پرستند، در تردید مباش. آنان، همان چیزهایی را می پرستند که نیاکانشان در گذشته میپرستیدند. ما نصیب [عذاب] آنان را بی کم و کاست خواهیم داد.(١٠٩)

تفسیر:

«فَلا تَکُ فِی مِرْيَةٍ مِمّا يَعْبُدُ هؤُلاءِ»: پس ای پیامبر! «پس در باره آنچه که این گروه می پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی. «ما يَعْبُدُونَ إِلاّ كَما يَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ» آنان بدون دلیل و برهان از پدران جاهل خویش در پرستش بتان تبعیت و تقلید می‌کنند.

بدین وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم را تسلی داده و به او وعده میدهد که ازآنها انتقام میگیرد؛ زیرا حال آنان مانند حال گمراهان وتکذیب کنندگان پیشین است. مگر ندیدی که چه بلایی به سرپیشینیان آنها آمد و چنین مصیبتی نیز برآنان نازل خواهد شد؟ (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

«وَإِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ(109)»: «و البته ما بهره آنها را» ازعذاب «تمام وناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به‌طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان نیز هست.

ابن عباس(رض) گفته است: یعنی خیر و شر مقرر شده را به آنها عطا می‌کنیم. (تفسیر طبری ١٢٢/١٢).

نگاهی مؤجز به این آیات:

تکرار یک داستان در قرآن، با شیوه های گوناگون، برای مناسبتهای متعدد، تأثیر گذاردن در روانهای مختلف و اشاره به اهداف متنوع است که چند نمونه‌ی آن این است:

1 - خبر دادن از تأریخ برخی از ملل پیشین و آموختن پرتوی از رویدادهای مهم غیبی که پیامبر خاتم و مسلمانان از آن بی خبر بودند. [یوسف آیة 102] تا صِدق گفتار و درستی رسالت پیامبر را نشان دهد. دیگر این که: این قرآن فقط گفتار کردگار است و بس. (فرقان آیات 4 الی 6).

2 - آگاه کردن مردم از آن همه جد و جهد پیامبران دلسوز، در راه نشر دین و دعوت مردم به سوی حق و گفتگوی بسیار جدی با ملت خود. (آیة 120 همین سوره).

3 - همه ی پیامبران در اصول دین، متفق اند و در مسیر فراخواندن اقوام خود به سوی یکتاپرستی، ایمان به معاد و پاداش و کیفر همدیگر را تأیید میکنند. [یوسف آیه 111].

خوانندگان محترم !

در آیات (110 الی 111) یادآوری در مورد سرانجام اختلاف در تورات به بحث گرفته میشود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴿١١٠﴾

و البته ما به موسی کتاب تورات دادیم، پس در آن اختلاف کردند، و اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود حتماً در میان آنان فیصله می‌شد و آنان سخت در شک و تردیدند.(١١٠)

تفسیر:

در هیچ دوره‌ای از دوران تأریخ، أدیان ابراهیمی تمام افراد یک مجتمع، هم عقیده نبوده‌اند. ودر خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید از اِختلاف مردم دردین وایمان آوردن بعضی وکفر عدّه‌ای دیگر، ناراحت، متاثرو نگران نباشیم که این حادثه‌ی چیزی جدیدی نیست. طوریکه میفرماید: وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ»: «ودرحقیقت مابه موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفاصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به شکل که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک نمودند.

با در نظر داشت اینکه در آیاتی از قرآن عظیم الشأن، تورات، کتاب نور خوانده شده، (مائده، 44 و انعام، 91.) ولی متاسفانه باز هم مردم در آن نور هم اختلاف کرده‌اند.

امام طبری میفرماید: خدای متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد تکذیب او به وسیله‌ی مشرکین قومش میگوید: ای محمد! از تکذیب آنها افسرده خاطر مشو؛ چون همان‌طور که به تو قرآن دادیم، تورات را هم به موسی دادیم. در آن کتاب اختلاف پیدا شد، بعضی آن را تکذیب کرده و جمعی مانند قوم تو آن را پذیرفتند. (تفسیر طبری ١٢/١٢٣.).

«وَلَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»: اگر ازقبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی رفت بەسبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است یقیناً درمیان قومت یا در میان قوم موسی علیه السلام حکم وقضاوت می شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می شدند.

«وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ(110)»: «و بی‌گمان آنان درباره آن» یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات «در شکی قوی‌اند» پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

به این اصل باید اشاره بعمل آورد که مهلت دادن به اختلاف کنندگان در کتاب آسمانی، از سنّت‌های الهی است.

وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿١١١﴾

و یقیناً پروردگارت [جزای] اعمال همه آنان را [در قیامت] کامل و بدون کم و کاست می دهد و او به آنچه می‌کنند آگاه است.(١١١)

تفسیر :

«وَ إِنَّ کُلاًّ لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ»: قطعاً الله متعال جزای نتیجه اعمال هر یک از امت ها را به تمام و کمال به آنان خواهد داد. در جهان بینی‌الهی، هیچ عملی بدون جواب و پاداش باقی نمی ماند.

یعنی اینکه هر یک از این امت‌های مختلفی را که داستان های شان را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم حکایت گردیده (اعم از نیکوکاران و بدکاران) به تمام و کمال خواهد داد، تا مؤمنان به پاداش آنچه کرده‌اند دست یافته و کفار نیز، جزای اعمال‌شان را دریابند. البته متذکر باید شد که: در پاداش یا سزای الهی، هیچگونه کم و کاستی وجود ندارد.

«إِنَّهُ بِما یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(111)»:الله متعال به اعمال صغیر و کبیر آنها آگاه است، جزای کامل الله متعال، بر اساس آگاهی کامل او از اعمال مردم است و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست.که در مقابل آن آنها را مجازات می‌کند.

خوانندگان محترم !

در آیات (112 الی 115) مجموعه از حاصل آن چه در این سوره گذشت، به بیان گرفته میشود.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿١١٢﴾

پس همان گونه که دستور یافته ای استقامت کن و (نیز) کسی که همراه تو توبه کرده (وروی به الله آورده است باید چنین کند) و(از راه راست) سرکشی مکنید، بی‌گمان او به آنچه می‌کنید بیناست.(١١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاسْتَقِمْ»: پس پایداری کن، ایستادگی کن، ثابت قدم باش، پایدار بمان.

«وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»: آنانکه از شرک و کفر توبه کرده و با تو ایمان آورده اند.

«وَلَا تَطْغَوْا» (طغي، طغو): سرپیچی مکنید، از حد اعتدال و میانه مگذرید. در وظائف و تکالیف مقرّره اِفراط و تفریط مکنید و زیاده و نقصان روا مدارید.

یادآوری: استقامت و پایداری در عقاید و در اعمال در جهت تبلیغ وحی و تبیین شرایع الهی آن گونه که نازل گشته است و قیام و اقدام به انجام وظایف و عبادات بدون زیاده روی و کوتاهی، سبب خوشبختی است و استقامت به معنای واقعی آن، بس سنگین است؛ از این رو پیامبر میفرماید: «شیبتني سورة هود». یعني سورة هود مرا پیر کرد(تفسیر فرقان)

تفسیر:

«فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ»: استقامت کن در راه تبلیغ و ارشاد، استقامت کن در طریق مبارزه وپیکار استقامت کن درانجام وظائف الهی وپیاده کردن تعلیمات قرآن. ولی این استقامت نه به خاطر خوشایند این و آن باشد و نه از روی تظاهر و ریا، و نه برای کسب عنوان قهرمانی و نه برای بدست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت، بلکه تنها به خاطر فرمان الله متعال و آن گونه که به تو دستور داده شده است باید باشد. اما این دستور تنها مربوط به تو نیست، هم تو باید استقامت کنی «و همچنین کسانی که از کفر و شرک توبه کرده و ایمان آورده‌اند نیز ثابت قدم باشند.وبایداستقامت کنند (وَ مَنْ تابَ مَعَکَ).

استقامتی خالی از افراط و تفریط، و زیاده و نقصان.

باید گفت که: رجوع و بازگشت به الله متعال، بهای سنگینی را می‌طلبد و آن، استقامت و پایداری در راه مستقیم است «وَلا تَطْغَوْا» خدای متعال را در چهار چوب شریعتش بپرستید و از مرزهای الله متعال تجاوز نکنید.
«وَلا تَطْغَوْا»: «و طغیان نکنید» یعنی، استقامتی که درآن طغیان وجود نداشته باشد. «چرا که خداونی از اعمال شما آگاه است» «إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه ای بر او مخفی نمی ماند.
سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) درتفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در تفسیر آیة: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»، می نویسد: همانگونه که فرمان یافته‌ای (در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن) استقامت کن.
پیغمبر صلّی الله علیه وسلّم هراس و شکوه این فرمان را به گونه‌ای احساس کرد که با اشارۀ بدین آیه فرمود: «(شیبتنی هود): سورۀ هود مرا پیر کرد....
استقامتی که خواسته شده است به معنی اعتدال، و عبور در راستای راه بدون انحراف بدین سو وآن سو است. این چنین چیزی‌هم نیازبه بیداری و هوشیاری همیشگی، تدبّر وتفکّر دائمی، بازبینی وبازنگری پیوستۀ مرزهای راه، و جلوگیری از انفعالات بشری است که کم و بیش رویکرد رایج میکند و به انحراف میکشاند... به همین جهت استقامت کاری است که پیوسته در هر حرکتی از حرکات زندگی ضرورت دارد. آنچه در اینجا شایان ذکر است و باید بدان توجّه داشت این است که نهی بعد از امر به استقامت، نهی از قصور و کوتاهی در کار و تقصیر و تفریط نیست، بلکه نهی از زیاده‌روی و افراط و از حدّ گذشتن و طغیان و سرکشی است... این بدان جهت است که امر به استقامت و بیداری و هوشیاری و پرهیزگاری که به دنبال اجرای این فرمان در درون پیدا میشود، گاه به غلوّ و زیاده‌روی می انجامد، و این دین را از سادگی وآسانی خود به سختی و دشواری تبدیل میکند. خدا دین خود را آن چنان می‌خواهد که آن را بدان گونه نازل کرده است، و استقامت را در چیزی که بدان امر کرده است بدون افراط و غلوّ می‌خواهد، چه افراط و غلوّ این دین را از سرشت خود بیرون می برند، همانگونه که تفریط و تقصیر آن را از سرشت خود بیرون می برند. این هم نگرشی است که ارزش بسیار گرانبهائی دارد، و مایۀ آن می‌شود که مسلمانان بر راه راست بمانند، و نه به افراط و غلوّ بگرایند، و نه سستی و تنبلی کنند.
«إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»(١١٢) قطعاً خدا می بیند چیزی را که می کنید (پس مواظب پندار و گفتار و کردار خود باشید).
«بَصِيرٌ: بینا»: از «بصیرت: بینش»در اینجا مناسب می نماید. چرا که در اینجا بصیرت وبینش و خوب و نیکو درک و فهم کردن و سنجیدن فرمانروا است... بنابر این همان گونه که فرمان یافته‌ای ای پیغمبراستقامت کن همراه با کسانی که با تو به سوی خدا برگشته‌اند.
مفسر تفسیر المسیر درتفسیر آیة مبارکه:«إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(112)»مینویسد: زیرا او به اعمال‌تان بیناست و آن را برای تان بر می شمارد؛ او بر اعمال‌تان آگاه است وهیچ امر پنهانی بر وی مخفی نمی‌ماند. فرمودۀ حق تعالی: «فَاستَقِم كَمَآ أُمِرتَ» الهام بخش یکجا ساختن علم نافع با عمل صالح، فعل مشروع همراه باترک ممنوع، پایبندی و استقامت بر جاده و پرهیز از بدعت و مخالفت است. بناءً این شیوۀ بیانی، بلیغ‌ترین شیوه می‌باشد. (بنقل از تفسیر المیسّر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني).

مفسر «تفسیر أنوار القرآن» می نویسد: پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس‌های زکیه و روان‌های تطهیر شده، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند آن گونه که الله متعال بدان دستور داده استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذرید «همانا او به آنچه می‌کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می‌دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می‌ماند.

ابن عباس(رض) میفرماید: «آیه‌ای دشوارتر و سخت‌تر از این آیه بررسول الله صلی الله علیه وسلم نازل نشده است»، ازاین جهت فرمودند: «سورۀ هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت».

درس حاصله از آیۀ مبارکه:

باید پیامبر و مؤمنان پیروش، راه پایداری و استقامت در عقیده، کردار نیکو و اخلاق پسندیده را بدون کم و زیاد در بر گیرند. پایداری سبب ایمان به خدای یکتا در ذات و صفات، ایمان به رازها و نهانیهای عالم دیگر، فرشتگان و غیره است. پایداری ازدرجه‌ی بالایی برخوردار است، همان گونه که خداوند متعال به موسی وهارون دستور میدهد: پایدار بمانید، دعایتان پذیرفته شد وراه نادانان را در پیش مگیرید. [یونس /۸۹]. پاداش پایداری، مطمئن شدن از سوی خدا به وسیله ی فرشتگان است که در قیامت غم و اندوهی نخواهند داشت و نوید بهشت می دهند: [فصلت/۳۰].

این آیه به ما می فهماند که پیروی از «نصوص شرعی» بدون دخل و تصرف و انحراف و بدون تقلید و عمل به رأی فاسد و نادرست، بر هر مسلمانی واجب است و هر کس از راه و روش «سلف صالح» پا فراتر نهد، منحرف و گمراه خواهد شد و باید فوراً برای رهایی خود از این راه ناصواب به قرآن و سنت باز گردد. [نساء/۵۹] و از بیراهه حذر کند تا نابود نشود و در پناه حق بماند. قطعاً دعوت به سوی پایداری در دین، سرپیچی و طغیان را از آدمی می گیرد و به راه راست هدایتش می نماید. [شوری /۱۵]. هیچ گاه نباید انسان با ایمان بر ستمگر بی باور تکیه کند، بر گفتارش اعتماد ورزد، در پی او روان شود و برایش تعظیم کرنش کند. ستمگر، بی یار و یاور است و هر کس به او امیدوار باشد، زیان می بیند. [بقره/۲۷۰]، [حج /۷۱]، [فاطر/۳۷]. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی).

وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴿۱۱۳﴾

و به‌سوی ظالمان (مشرکان) گرایش پیدا نکنید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید، و جز الله دوست و کارسازی ندارید، باز نصرت داده نمیشوید.(۱۱۳)

تفسیر:

«وَلا تَرْكَنُوا إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ ٱلنّارُ»: و به هیچ کافر و ظالمی متمایل نشوید تا با وی محبت و موالات به ورزید؛ که در آن صورت آتش جهنم شما را می سوزاند، به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران.

مفسر تفسیر انوار القرآن مینویسد: تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ظالمان بر آن قرار دارند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و

معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست.
مفسر ابوالخطاب سدوسی بصری، معروف به قتادة بن دِعامة (۶۱ - ۱۱۷ق)، میفرماید: «معنی‌آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می رسد».
شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی. مفسر تفسیر البیضاوی (انوار التنزيل واسرار التأويل) میفرماید: رکون یعنی تمایل اندک؛ یعنی کوچکترین تمایل به آنها نداشته باشید تا آتش شما را فرا نگیرد. وقتی تمایل ناچیز به ستمکار چنین سرانجامی در بر داشته باشد، تمایل کامل به ستمکاران باید چگونه باشد؟! (تفسیر بیضاوی ۲۵۸.).
«وَما لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ(113)»: قبل ازهمه باید گفت: به جای تمسّك به ظالم، به الله باید توکّل و پناه ببریم طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: هیچ کس نیست عذاب خدا را از شما دفع کند و احدی را نمی‌یابید که شما را در آن بلا و مصیبت یاری دهد. یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده واز آن نجات دهد، بنابر این جلب کنندۀ نفع و دفع کنندۀ زیان فقط ذات پروردگار است.
امام قرطبی میفرماید: آیه بر لزوم ترک و دوری جُستن از أهل کفر و معصیت دلالت دارد؛ چون رفاقت آنها کفر و معصیت است؛ زیرا هم صحبتی جز بر مبنای محبت تحقق پذیر نیست. اما رفاقت ستمگر به طریق تقیه از این نهی مستثنی می باشد؛ چون حالت ناچاری دارد. (تفسیر قرطبی ۱۰۸/۹.).

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ﴿۱۱۴﴾

ودر دو طرف روز (بامداد و مغرب) نماز را برپا دار و در ساعتی از شب، چون نیکی‌ها بدی‌ها رامحو میسازند، این (قرآن) پندی است برای پند پذیران.(۱۱۴)
تفسیر :
باید یادآور شد که: نماز، قوّت قلب مؤمنان است. چون در آیات گذشته، فرمان به استقامت وعدم اعتماد به ظالمان مطرح شد واین امور نیاز به روحیّه‌ی بالا دارد، لذا در این آیه، الله متعال امر به تقویت روح با اهرم نماز میفرماید. «وَ أَقِمِ اَلصَّلاةَ طَرَفَيِ اَلنَّهارِ» و نماز را به کامل‌ترین وجه و با تمام ارکان در اول و آخر روز یعنی در صبح و شام و در ساعاتی از شب بر پا دار، یعنی نماز را باید با شرایط و آداب کامل بجای آورد. در کلمه‌ی «اقامه»، معنای کمال و تمام نهفته است.
منظور نماز صبح وعصر است که در دو طرف روز قرار دارند. (این نظر حسن و قتاده است. و امام طبری معتقد است که این نمازها عبارتند از نماز صبح و عصر. این نظر از ابن عباس(رض) نیز روایت شده است.).
«وَ زُلَفاً مِنَ اَللَّيْلِ»: و در ساعات اول شب که به روز نزدیک است نماز را بر پای دار؛ یعنی مغرب و عشاء.
«إِنَّ اَلْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ اَلسَّيِّئاتِ»: ملاحظه مینمایم که: اعمال انسان در یکدیگر تأثیر دارند طوریکه میفرماید: بیگمان عمل به خوبی‌ها، بدی‌ها را جبران می‌کند و رأس تمام خوبی‌ها، نمازهای پنجگانه است.

در حدیث آمده است: «نمازهای پنجگانه گناهانی را که در فواصل آنها روی می دهد از میان می برند به شرطی که انسان مرتکب گناهان کبیره نشود».
مفسران گفته‌اند: منظور ازحسنات نمازهای پنجگانه است. و برای اثبات ادعای خود به سبب نزول آیه استدلال کرده‌اند، البته این نظر جمهور است، اما قول أظهر آن است که منظور از آن عموم حسنات است.
ابن کثیر نیز این مطلب را تأیید کرده آنجا که میگوید: همان‌طور که در حدیث آمده است، اعمال نیک گناهان قبلی را ازبین می برد. همچنان که در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضوء گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این‌که بر وی بخشوده میشود». مختصر ۲۳۵/۲).
همچنین آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم درحدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلی الجمعة و رمضان إلی الی رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الکبائر» نمازهای پنجگانه وجمعه تاجمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهانی است که در میان آنهاست، به شرط آن‌که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «اتق‌الله حیث کنت، وأتبع السیئة الحسنة تمحها و خالق‌الناس بخلق حسن». «هر کجا که هستی، از الله متعال بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن».
«ذٰلِکَ ذِکْرَى لِلذّاكِرِينَ(114)»: این بیان یعنی پایداری و استقامت بر اقامه‌ی نماز و مداومت بر آن، برای پند پذیران موعظه‌ای و برای عبرت جویان، مایۀ عبرتی است.

اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

1 - دست کشیدن از گناه.
2 - پشیمانی از آن.
3 - تصمیم به عدم بازگشت به‌آن در آینده.
4 - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

امام ترمذی در سبب نزول این آیه از ابو یسر(رض) روایت میکند که فرمود: زنی نزدم آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. وچون به خانه‌ام آمد، او را بوسیدم. آنگاه پشیمان شده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه الله به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس ازآن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن‌گاه این آیه نازل شد.

کمک گرفتن از نماز:

کمک گرفتن از نماز واجب و بردباری است؛ همان گونه آیه‌ی ۱۵۳ سوره بقره میفرماید: «ای مؤمنان؛ از بردباری و ادای نماز کمک بگیرید؛ چون خدا با بردباران است. خداوند در این آیه ها به طور خاص در این توصیه ی عمومی از نماز نام برده؛ زیرا نماز سرچشمه‌ی عبادات و منشأ تغذیه و تقویت ایمان و یار وپشتیبان سایر کردارهای انسانی است که واجب است انسان عاقل ورشید، آن را به شیوه‌ی درست هر روز در اوقات پنجگانه که آیات بدان اشاره دارند، بر پا دارد. دوطرف روز؛ یعنی نماز صبح و عصر که طبع

نماز نیمروز هم در وسط این دو قرار دارد. مجاهد و محمد بن کعب قرظی می گویند: طرف اول روز، صبح و طرف دوم آن ظهر وعصر است. ابن عطیه این رأی را اختیار کرده است. زلف (نخستین ساعات شب) نزد اکثر، نماز مغرب و عشاست و شیخ حسن آن را به زلفتان تعبیر کرده، یعنی نماز مغرب و عشا. به روایتی «هما زلفتا اللیل» [وقت] نمازهای مغرب و عشا در ساعتهای نخستین شب است. این تعبیر، به لغت نزدیکتر خواهد بود.

در سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۳۰ میفرماید: «... قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اليل فسبح واطراف النهار..»قبل طلوع الشمس؛یعنی، نماز سحرگاهان. قبل غروبها؛ یعنی، نماز عصر، آناء اليل؛ یعنی، نماز مغرب و عشاء، اطراف النهار؛ یعنی، نماز ظهر؛ چون ظهر در بین نیمه ی اول روز و نیمه‌ی دوم آن قرار دارد. با این توضیح، اطراف و حوالی روز به دو بخش تقسیم می شود؛ آنگاه که آفتاب به وسط آسمان می رسد بخش اول روز پایان می یابد و چون به آخر روز (پس از غروب کردن) میرسد، قسمت دوم روز هم پایان میپذیرد. [طه /۱۳۰].

در آیه‌ی ۱۷ و ۱۸ سوره‌ی روم میفرماید: «...حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد... وعشيا وحين تظهرون»: تمسون: مابین ظهر تا مغرب، تصبحون: سحرگاهان، عشيا: شامگاهان، تظهرون: وقت ظهر، نیمروز [اسراء /۷۸].

الحسنات، در آیه‌ی ۱۱۴ به روایت ابن مسعود و ابن عباس رضي الله عنهما، همان نمازهای پنجگانه است. ابن عباس(رض) اضافه میکند که: به نماز، «باقیات صالحات» هم گفته می شود. پس نماز، بزرگترین عبادات و کفاره‌ی گناهان است.

شأن نزول آیة 114:

613- بخاری و مسلم از ابن مسعود(رض) (روایت کرده اند: مردی زنی را بوسید، پس نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم (آمد و عمل خود را به اطلاع او رساند.

آنگاه پاک بی همتا وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ را نازل کرد. آن مرد گفت: آیا مخاطب این آیه تنها منم؟ پیامبر گفت: این آیه برای تمام امت من نازل شده است.(صحیح است، بخاری 526 و 4687، مسلم 2763، ابوداود 4468، ترمذی 3112 و 3114، ابن ماجه 1398، ابن حبان 1728 تا 1730، طبری 18681 تا 18689، واحدی در «وسیط» 2 / 594 از چند طریق از ابن مسعود(رض) روایت کرده اند.

614- ترمذی و غیره از ابویسر (روایت کرده اند: زنی برای خرید خرما نزدم آمد. به او گفتم: در خانه خرمای نیکوتر از این دارم، پس با من به خانه‌اش آمد.

دست خود را دراز کردم و او را بوسیدم. سپس نزد پیامبر آمدم و عمل خود را به اطلاع پیغمبر رساندم. گفت: در غیاب رزمندۀ راۀ خدا با خانواده‌اش چنین رفتار کردی و دیر زمانی خاموش ماند، تا الله غفار و مهربان آیة وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (114) را نازل کرد. (حسن است، ترمذی 3115، نسائی 268، طبری 18697 و 18698 روایت کرده اند. ترمذی میگوید: «این حدیث حسن صحیح است وکیع و دیگران قیس بن ربیع را ضعیف شمرده اند».

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴿۱۱۵﴾

و صبر پیشه کن که همانا (صبر عمل نیک است و) الله ثواب نیکوکاران را ضایع نمی

کند.(۱۱۵).
و بر طاعت حق تعالی، بر مقدارت دردآلود وی و از نافرمانی‌هایش که حرام است، صبر پیشه کن؛ زیرا او پاداش کسانی را که با عمل به اوامر، پرهیز از نواهی و رضا به مقدرات، نیکوکاری پیشه کرده‌اند ضایع نمی سازد. و بیگمان پیروی از هدایت، نثار محبت و جلوگیری از اذیت، از مصادیق روشن نیکوکاری است.
«وَاصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ(115)»: ای محمدا! و بر طاعت حق تعالی، بر مقدارت دردآلود وی و از نافرمانی‌هایش که حرام است، صبر پیشه کن؛ زیرا او پاداش کسانی را که با عمل به أوامر، پرهیز از نواهی و رضا به مقدرات، نیکوکاری پیشه کرده‌اند ضایع نمیسازد. و بیگمان پیروی از هدایت، نثار محبت و جلوگیری از أذیت، از مصادیق روشن نیکوکاری است.
این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

خوانندگان محترم !

در آیات (116 الی 123) در مورد سبب نابودی ملتهای پیشین، فایده ی عملی سرگذشت پیامبران و پایان سوره میباشد.

فَلَوۡلَا كَانَ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِن قَبۡلِكُمۡ أُوْلُواْ بَقِيَّةٖ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡفَسَادِ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّنۡ أَنجَيۡنَا مِنۡهُمۡۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَآ أُتۡرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجۡرِمِينَ﴿۱۱۶﴾

چرا در قرون (و أقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ظلم مي‌کردند از خوشگذارانی و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند).(۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**ٱلۡقُرُونِ**»: جمع قَرْن، مردمان یک عصر و زمان. مراد ملّت‌های پیشین است.

تفسیر:

«فَلَوۡ لاكانَ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۡ قَبۡلِكُمۡ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡفَسادِ فِی ٱلۡأَرۡضِ»: پس چرا در بین ملت‌های قبل از شما انسانهای با فضل و خرد و جماعتی نیکو نبودند که باطل پرستان و کفرپیشه‌گان را از عمل‌شان باز داشته و ستمگران را از ستم منع کند؟
ملاحظه میداریم که: در همه‌ی زمان‌ها، انسانهای بی‌تفاوت نسبت به مفاسد اجتماعی، محکوم و مورد قرار گرفته اند. از جمله «أُولُوا بَقِيَّةٍ» چنین افاده میشود که: بیشترین مسئولیّت درنهی ازمنکر، بر عهده‌ی صاحبان علم و قدرت بوده است.
«إِلاّ قَلِيلاً مِمَّنۡ أَنۡجَيۡنا مِنۡهُمۡ استثناء»: منقطع است؛ یعنی جز اندک افرادی که از فساد نهی کردند و در نتیجه نجات یافتند.
با تأسف باید گفت که در هر جامعه‌ای، انسانهای مصلح و دلسوز در اقلیّت قرار دارند. رمز سقوط امّت‌های پیشین، همانا بی‌تفاوتی و ترك نهی از منكر بوده است.
در البحر آمده است: «لولا» در آیه برای تحضیض است و متضمن مفهوم تأسف وتألم میباشد، مانند گفته‌ی «يا حَسۡرَةً عَلَى ٱلۡعِبادِ» منظور تأسف خوردن به حال ملت‌هایی است که راه هدایت را در پیش نگرفتند، همانند قوم نوح و عاد و ثمود که ذکرشان رفت. (البحر ۲۷۱/۵). «وَ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا ما أُتۡرِفُوا فِيهِ»: «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: ناز پروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت،

این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمرخویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند: وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (116) «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبهکار بودند.
در حدیث شریف آمده است: «هنگامی‌که مردم منکر را دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند همه آنانرا به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴿۱۱۷﴾

و پروردگار تو هرگز بر آن نبوده است که شهرها را به ظلم هلاک سازد، در حالیکه اهل آن مصلح (و نیکوکار) باشند.(۱۱۷)
«وَما كانَ رَبُّکَ لِيُهْلِکَ اَلْقُرى بِظُلْمٍ وَأَهْلُها مُصْلِحُونَ (117)»: ای پیامبر! و خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و میفرماید: «و هرگز پروردگار تو برآن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی‌که مردمانش اصلاحگر باشند».
یعنی پروردگارت هرگز بر آن نبوده است تا شهری از شهرها را نابود کرده، یا امتی از امت‌ها را در حالیکه اهل آن در زمین، اصلاحگر و از فساد و ستم پرهیزنده‌اند - ویران سازد بلکه آنها را به علت ظلم‌شان نابود می‌گرداند.
دکتر عایض بن عبدالله القرني مفسر «تفسير الميسّر» مینویسد: بناءً به قولی معنی آیه چنین است: الله متعال برآن نیست که چنان‌چه مردم در میان خود با عدالت وحقشناسی همدیگر، درمسیر اصلاحگری روان باشند؛ تنها به علت شرک‌شان نابودشان سازد. بنابراین قول، عدالت و اصلاحگری ایشان را از عذاب دنیا باز داشته و سبب به تأخیر افتادن عذاب شرک‌شان در آخرت می شود.
مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: پس الله متعال آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی سازد تا آنکه فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خداوند متعال و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزاحم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند.
سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته میفرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴿۱۱۸﴾

اگرپروردگارت میخواست یقیناً تمام مردم را[از روی اجبار، در مسیر هدایت] امت واحدی قرار می داد، [ولی نخواست به همین سبب] همواره [در امر دین] در اختلاف اند. (۱۱۸).

تفسیر:

«وَلَوْشاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ اَلنّاسَ أُمَّةً واحِدَةً»: اگر الله متعال می‌خواست تمام بشر را مؤمن و هدایت شده به دین اسلام بار می‌آورد، اما بر مبنای حکمت خویش چنان نکرد.
ویا اینکه اگر الله متعال میخواست همهٔ ای بشر را یک امّت و یک جماعت بر قلبی واحد و دینی واحدی قرار می داد، طوری که همه بر حق استوار و پایدار می بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند. لیکن او به خاطر حکمت بزرگی این امر را نخواست.
«وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ(118)»: «وهمیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ برخی از انسانها راه حق را در پیش گرفته اند، وبرخی از آنان به راه باطل روان اند، برخی کافرند و برخی مؤمن. و یا معنی آیه این است: مردم پیوسته به سبب پیروی از هوی وهوس وسرکشی واستکبارشان درحق اختلاف می‌کنند.

إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴿١١٩﴾

مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است. و فرمان حتمی پروردگارت تحقق یافت که همانا دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد.(١١٩)

تفسير:

دکترعايض بن عبدالله القرني مفسر «تفسير الميسّر»درتفسيرآية مباركه مينويسد:

ليکن کسانی که خداوند متعال به وسيلۀ ايمان و پيروی از پيامبران عليهم السلام برای‌شان رحم کرده است، با يکديگر اختلاف نمی‌کنند؛ زيرا همۀ ايشان بر دين اسلام و توحيد خالص الله تعال قرار دارند.

البته ارادۀ حق تعالی بر آن رفته است که خلق را مختلف بيافريند به طوری که جمعی از ايشان نيکوکار وجمعی بدکار، گروهی نيکبخت و جمعی تيره‌بخت، عده‌ای صالح و ديگرانی فساد‌پيشه و طالع باشند و هرگروه هم به همان راهی رهرو ساخته می شود که برای آن آفريده شده است تا حکمت‌ها، وعده‌ها و هشدارهای الهی وآنچه که در بهشت برای شايستگان و در دوزخ برای کافران آماده ساخته است، تحقق يابد. بناءً با هدايت نمودن اوليا و دوستانش، بهشتش را پر می‌سازد و با گمراه‌سازی دشمنانش، دوزخش را پُر می‌گرداند.

«وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ»: لام برای عاقبت است. يعنی آنان را آفريد تا در نهايت اختلاف بين دو گروه شقی و سعيد به وجود بيايد.

ابن‌جرير طبری به نقل از امام مالک در **تفسير:** «وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ» می‌گويد: به خاطر اين که در قالب «شقی» و «سعيد» با هم اختلاف داشته باشند آنها را خلق کرد تا گروهی راهی بهشت شوند و گروهی از آتش دوزخ سر درآورند. (تفسير طبری ١٤٤/١٢).

در حديث شريف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به‌وسيله تو بر هرکه بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به وسيله تو هر که را بخواهم عذاب می کنم و بر من است پر ساختن هر يک از شما».

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴿١٢٠﴾

ما از هر يك از سرگذشتهاي انبياء را برای تو باز گو کرديم تا قلبت آرام (و اراده ات قوی) گردد و در اين (اخبار و سرگذشتها) حق و موعظه و تذکر برای مؤ منان آمده است.(١٢٠)

تفسير:

«وَکُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْباءِ اَلرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ»: بيان قصه‌ها و سرگذشت أنبياء عليهم السلام شيوه، أساس و بنياد تربيتی دارد و کلمه و نکته‌ای از آن بی دليل نمی باشد.

طوريکه در آية مبارکه آمده است که: محمدا! از اخبار پيامبران پيشين آن عبرت‌ها، اندرزها و تجاربی را که برايت لازم است بدان مجهزت می سازيم؛ تا قلبت در رويارويی با بحران‌ها نيرومند و در برابر حوادث و بلاها استوار گردد.

به راستی که در اين سوره و حکمت‌ها و اسراری که در خود جای داده است، بليغ‌ترين موعظه‌ها و بزرگ‌ترين عبرت‌ها به تو رسيده و حقی که بر آن قرار داری، به روشنی بيان

شده است؛ در این سوره نصایحی برایت آمده است که تو را به سوی خیررهنمایی نموده و از شر برحذر می دارد.
واقعیت امر همین است که: بهترین داستان به داستان گفته می شود که مایه‌ی آرامش خاطر انسان گردد. داستان های ذکر شده در قرآن عظیم الشأن دارای حقیقتی بلیغی بوده که با نوعی برهان و دلیلِ قابل قبول همراه میباشد.
«وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ(120)»: قصه های قرآنی «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند میگیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه میشود.
مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: مؤمنان را ازآن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.
این سوره دربرگیرندهٔ موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستان‌های پیامبران علیهم السلام با اُمت‌هایشان است؛ و روشن میسازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امت‌هایشان به سوی الله متعال را تداوم و استمرار بخشیده ومجادله‌ها، مخاصمه‌ها، آزار واذیت‌های اقوام‌شان را دراین راه تحمل کرده‌اند. همچنین دراین سوره، الله متعال کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این أمر را روشن کرده است که او چگونه ظالمان را نابود کرده و آنها را بعد از آنکه وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.
مراد از بیان همه این درس‌ها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی صلی الله علیه وسلم در دعوت‌شان و تذکر دادن و توجیه أهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ﴿١٢١﴾

و به کسانی که ایمان نمی آورند، بگو: به اندازه قدرتتان عمل کنید، و ما هم [بی تردید به وظایف الهی خود] عمل می کنیم.(١٢١)

تفسیر :
باید گفت که: اِبلاغ تهدید و بشارت، از جمله وظیفه‌ی انبیاست. انسان، آزاد است و أنبياء عليهم السلام نیز بر او اِجبار و تحمیلی ندارند.
وکسیکه موعظه پذیر نیست وتذکّر به حال او سودی وفایده ندارد، باید تهدید شود. طوریکه در آیة مبارکه آمده است: أی پیامبرا! و به کافرانی که یگانگی الله متعال را تکذیب میکنند بگو: به روش وشیوه‌ی خود همان شیوه‌ای از نبرد با الله متعال و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم، بازداشتن از راهش و کفر ورزی به او و کتابش که قبلاً عمل می‌کردید بازهم عمل کنید؛ ما نیز قطعاً بر حال خویش از ایمان به الله متعال، پیروی از پیامبر، جهاد در راهش و نشر دین وبرنامه اش عمل می‌کنیم.

وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٢٢﴾

و شما منتظر (نتیجهٔ اعمال خود) باشید و ما هم منتظریم.(١٢٢)

تفسیر:
مطابق به وصول؛ در تبلیغ باید با هر کسی به تناسب عقل و فهم خود اوباید سخن گفت، ازجمله با اشخاص لجوج و عنود، باید با قهر و تهدید هدف خود را بیان کرد. طوریکه در

آیه مبارکه آمده است: و شما سرانجام کار ما (از پیروزی و توفیق) را انتظار ببرید، ما نیز فرجام کار شما در رسوایی و هلاک شما را انتظار می بریم.
یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت الله متعال فرود می‌آید هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد. «إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» همانا فرجامی نیکو در انتظار پیامبر و مؤمنان است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴿١٢٣﴾

و (دانستن) غیب آسمان‌ها و زمین خاص از الله است. و همه کارها به‌سوی او بازگردانده می‌شود، پس او را عبادت کن و بر او توکل کن. و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. (١٢٣).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ**»: آگاهی از راز آسمانها و زمین. یعنی اطّلاع از غیب کائنات خاصّ خدا است و بس. «**إِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ**»: کار و بار بدو حوالت میگردد. کار بندگان برای حساب وکتاب در آخرت بدو برگشت داده میشود. متصرّف درشؤون وگرداننده امور جهان او است. «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

تفسیر :

«وَلِلَّهِ غَيْبُ اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضِ»: علم غیب وآگاهی از اسرار جهان مخصوص الله متعال است. زمین و آسمان (تمام هستی)، علاوه بر ظاهر، دارای غیب و نهانی نیز هست.
یعنی تنها الله یگانهٔ است که به هرچه از دید و شنود بشر در آسمان‌ها و زمین نهان است، داناست واطلاع دارد و و تمام آن در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد.این بدین معنی است که: زمین و آسمان (تمام هستی)، علاوه بر ظاهر، دارای غیب و نهانی نیز میباشد.
«وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ اَلْأَمْرُ كُلُّهُ»: وتنها به‌سوی اوست که هرأمری درآخرت برمیگردد؛ تا به آنچه میخواهد در آن حکم کند. لذا از نافرمان اِنتقام می‌گیرد و به مطیع پاداش می‌دهد.
در بیان این آیهٔ مبارکه؛ تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید اِنتقام از کُفار نهفته است. «فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ»: هرکس که به الله متعال توکّل کند، مورد لطف او قرار می‌گیرد. بنابراین پرستش را برای وی خالص گردان و کارت را فقط به وی بسپار و به غیر او تکیه مکن تا مفهوم «إِيَّاكَ نَعبُدُ وَإِيَّاكَ نَستَعِينُ» را در زندگی خویش محقق سازی.
«وَما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ(123)»: پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند جلّ جلاله آرزوها و تمناها ببندد».
بدین‌گونه است که سورهٔ مبارکهٔ «هود» با همان پیامی به پایان میرسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

خوانندگان محترم !

سرأنجام، چهار آیه‌ی پایانی سورة، تصویری از سرگذشت و قِصَص پیامبران و امتهایشان است که در دو مطلب خلاصه می شود؛

1 - پایدار گردانیدن دل مبارک پیامبر بر أمر پیامبری، شکیبایی در برابر أذیت و آزار دشمنان و برای بیان آنچه که حق است و پند و یاد آوری به ارمغان می‌آورد.
2 - پایان سوره، فرمان به بندگی خدای هستی بخش است، همان گونه که در صدر سوره آمده. واینکه: بر خدا توکل کردن و به دشمن أهمیت ندادن است.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبی الکریم.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره يُوسُف

جزء – (12 – 13)

سورۀ «يُوسُف» در مکۀ مکرمه نازل شده، دارای یک صد و یازده آیه و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

علت نامگذاری این سوره به سورۀ «یوسف»، آیات از آیۀ چهار به بعد است که اغلب در بارۀ زندگي وحيات حضرت يوسف عليه‌السلام را بحث می‌کند.

قابل یادآوری است که در بیشتر سوره ها سرگذشت پیامبران به شیوه های گوناگون و اهداف متفاوت برای اهل بینش، تکرار شده، جز سرگذشت یوسف که فقط در همین سوره و بدون تکرار آمده است.

نام مبارک یوسف در این سوره 25 بار، در سوره‌ی أنعام آیه‌ی 84 یک بار و در سوره‌ی غافر(مؤمن) آیه‌ی 34 یک بار آمده است.

محتوای این سوره همگی به هم پیوسته و فرازهای گوناگون داستان، نوزده قسمت مرتبط، گویا و شیوا و عمیق و شورانگیز است.

این سوره داستان فوق العاده‌ی جوانی است که در میان بنی نوع خود از زیباترین صورت، کامل ترین نیروی جسمانی برخوردار و زنی صاحب مقام و منصب او را به بردگی خریده بود. آن زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [مراغی و منار] با او خلوت می گزیند، در برابرش خود را خوار و بی مقدار می‌کند، تلاش دارد به شوهرش خیانت ورزد و می خواهد یوسف جوان را آلوده دامن کند. هر چند عادت چنان است که زنان شکار مردان می شوند؛ اما در این جا آن زن مصری (زلیخا) بر خلاف عادت، با ترفندهای گوناگون تصمیم دارد، بهترین شکار را به دام اندازد، غافل از این که پشتیبان یوسف، ایمان راستین به الله آفریدگار جَلّت عظمته، است.

«سورۀ أحسن القصص»؛ جهت نامگذاري آن به «أحسن القصص: بهترين داستان‌ها» آن است که مشتمل بر شیرین ترین وپر عبرت ترین داستان به بیان گرفته می شود.

این سوره از سرگذشت تلخ و شیرین یوسف صدیق که نمونه‌ی کامل پاکی و عفت است، سخن میگوید. نخست از خواب دیدن و موقعیت او نزد پدر، دسیسه‌ی برادران، انداختنش در چاه کنعان و فروختنش در بازار مصر خبر میدهد، آن گاه به شرح حال او با ترفندهای زن عزیز مصر به نام «فوطیفار» [تفاسیر مراغی و منار] ماجرای زندان، برائت از اتهام، خواب دیدن پادشاه مصر وتعبیر آن، خشکسالی، رسیدنش به مقام وزارت دارایی، آمدن برادرانش به مصر و نگهداشتن بنیامین برادرش پیش خود و آوردن پدر و سایر اعضای خانواده اش از کنعان به مصر می پردازد.

سرانجام، عبرت گرفتن ازصبر وشکیبایی ازاین قصص دل انگیز،اثبات رسالت محمد مصطفی صلى الله عليه وسلم دلداری او و بشارت به آینده ی بهتر پس از آن همه رنج و محنت آن سان که یوسف از زندان به کاخ راه یافت و...

زمان نزول سورۀ یوسف:

موقعیت زمانی نزول این سوره، پس از آن همه سختی و بحران که پیامبر خاتم از قریش

دید و پس از وفات همسر بزرگوارش، خدیجه و کاکایش ابوطالب، (سال 10 بعثت، سه سال قبل از هجرت به مدینه منوره و پنجاهمین سال عام الفیل) سوره‌ی یوسف، شرف نزول یافت. هر چند سوره مکی است؛ اما سبک آن آرام، لذت بخش، آراسته به انس والفت و رحمت و لطف و روانی و سلاست و دور از تهدید و هشدار می‌باشد، آن سان که شأن بیشتر سوره های مکی است.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ «یُوسُف»:

طوری که در بالا هم متذکر شدیم تعداد آیات سورۀ «یُوسُف» به صدویازده آیه (111) وتعداد کلمات آن به هزار وهفت صد وهفتاد وشش کلمه (1776) وتعداد حروف آن به هفت‌هزارو هفتاد و شش حرف:(7766) میرسد. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبراني)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سوره یوسف، مختلف بوده که تفصیل این مبحث رامیتوانید در سورۀ «طور» همین تفسیر «تفسیر احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سورۀ «یُوسُف» با سوره‌ی قبلی:

چون الله سبحانه و تعالی سورۀ «هود» را به ذکر داستان هاي پیامبران مرسل پایان داد، سورۀ «یوسف» رابه بهترین نوع داستان گویی از همان داستان هاي پیامبران آغاز کرد. (ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ج 12، ص 155).

معانی نام سوره:

نام یکی از پیامبران بزرگ الهی است.

یُوسُف:

یوسف علیه السلام فرزند یعقوب و نواسۀ اسحاق و فرزند سوم ابراهیم علیهم السلام مي باشد.

شخصیت والای یوسف علیه السلام در جهان ماندگار و جاودانه و سحرگاهان و شامگاهان در صحیفه‌ی هستی وِرد زبان‌هاست، نجابت و اصل و گوهره، پاکدامنی وخویشتنداری او در عنفوان جوانی، چون ستاره‌ی درخشان میتابد، نیروی ایمان و از دنیا گذشتن به خاطر آخرت و پاکدامنی اش، الگوی زنان و مردان است. البته این پاکدامنی جز به وسیله ی ایمان فعال و محکم و مواظبت از کیان شخصیت در نهان و آشکار ممکن نخواهد شد.

یوسف، قهرمان پاکی، پارسایی و پرهیزگاری است که چون کوه در برابر زنی مقتدر و زیبا و هوسباز و دام گستر ایستادگی کرد و زندان را بر هوسبازی و کام گرفتن ترجیح داد.

پیامبرصلی الله علیه وسلم در وصف شخصیت یوسف و بیان نسب او میفرماید:

«الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم».

از خصوصیت خاص سورۀ «یُوسُف»:

اینست که این سوره در تورات هم ذکر شده است.

سورۀ یوسف باحروف مقطعه (مقطعات) آغاز می یابد و از سُوَر رائیات است.

رائیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند. سوره های یونس، و هود، یوسف، إبراهیم و حجر را رائیات یا راآت می‌نامند.
ابن مردویه از انس(رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رائیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479).
سورۀ یوسف جزء سور مئین (صد آیه ای ها) است. ابن قتیبه (رض) میفرماید: سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به «مئین» نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می‌باشد. (زاد المسير في علم التفسير، ج 4، ص 141)گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی إسرائیل، کهف، مریم، طه، أنبیاء، حج و مؤمنون (دراسة حول القرآن الكريم، صفحه ۳۷). برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، أنبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند. (التمهيد فی علوم القرآن، ج1، ص313).
در روايتي از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سورۀ طوال را به جاي تورات و سوره هاي مئين را به جاي انجيل و سوره هاي مثاني را به جاي زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره هاي مفصّل فزوني بخشيد. (جامع البيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 34).
قابل تذکر است که: سورۀ یوسف داستاني ترين سورۀ قرآن کريم مي باشد که در هشتاد وهشت درصد آن تعليمات زندگاني حضرت يوسف عليه‌السلام بيان شده است. و طورى که یاد آور شدیم: داستان اين سوره از طولاني ترين و شيرين ترين داستان هاي قرآني به شمار می‌آید.

نام دیگر این سوره:

احسن القصص :

مفسران می نویسند که: الله متعال این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستان‌ها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی‌الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد.
چنانکه در این داستان از مواقف اِبتلاء به سختی‌ها، اِبتلاء به شهوات، اِبتلا به قدرت و بیان عاقبت همۀ اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایستۀ شأن کلام معجز حق تعالی است، بحث به‌عمل آمده است.

تعبير «احسن القصص» سورۀ يوسف :

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»؛ (آیۀ: 3 یوسف) ما بهترين سرگذشت ها را از طريق اين قرآن (که به تو وحي کرديم) بر تو بازگو مي‌کنيم؛ و مسلّماً پيش از اين، از آن خبر نداشتی!
سوره يُوسُف يا سوره «اَحْسَنُ القِصَصْ: بهترين داستآن‌ها» و در آن براي اولواالالباب (صاحبان مغز و انديشه) عبرتها بيان کرده است.

سورۀ یوسف دوازدهمین سوره، ازسوره‌های مکی قرآن کریم است وطوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ پرداختن به داستان زندگی حضرت یوسف علیه السلام به عنوان بهترین داستان‌ها، دلیل نام‌گذاری این سوره به «یوسف» است.

داستان یوسف تنها داستان در قرآن است که از آغاز تا پایان آن، به صورت مفصل در یک سوره بیان شده است و به جز چند آیۀ پایانی تمام آیات این سوره به داستان یوسف اختصاص دارد.

علت این‌که این سوره به احسن القصص مسمی شده، اینست که در این سوره قصه ها با بهترین اُسلوب و با نظم عجیبي بیان شده و در آن بهترین نکته ها و حکمت ها و عبرت ها ذکر شده که در سوره های دیگر بیان نشده است.

داستان حضرت یوسف علیه السلام از جملۀ بهترین داستان‌های قرآنی به‌شمار می رود زیرا:

بهترین درس زندگی در آن تشریح و توضیح شده؛

حاکمیت اراده الله متعال را بر همه چیز؛

بحث در مورد سرنوشت شوم حسودان؛ (درین سوره منظور حسودی برادران یوسف علیه السلام)

ننگ بی عفتی همسر عزیز مصر و عظمت تقوای حضرت یوسف علیه السلام؛

تنهایی يك كودك كم سن و سال در قعر چاه و نجات از آن؛

و روزهای يك زندانی بی گناه را درسیاه چال زندان؛

تجلی نور امید از پس پرده هاي تاريك یأس و نامیدی؛

عظمت يك حكومت وسیع و نجات از نقمت و رسیدن به اوج عزت که نتیجه آگاهی و امانت است.

لحظاتی را که سرنوشت يك ملت با يك خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و درس های بزرگی دیگر وسایر موضوعات علمی وآموزنده.

سیماي سوره یوسف:

قبل از همه باید یادآور شد که: چنان چه گفته آمدیم نام حضرت یوسف، 27 مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته، که 25 مرتبه آن در همین سوره است.

آيات اين سوره، به هم پيوسته و درچند بخش جذاب وفشرده، داستان زندگي يوسف را از كودكي تا رسيدن او به مقام خزانه داري كشور مصر، عفت و پاكدامني او، خنثي شدن توطئه هاي مختلف عليه او و جلوه هايي از قدرت الهي را مطرح مي كند.

داستان حضرت يوسف عليه السلام فقط در همين سوره از قرآن آمده، در حالي كه داستان پيامبران ديگر در سوره هاي متعدّد نقل شده است.

داستان حضرت آدم و نوح هر كدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهيم در هجده(18) سوره، داستان حضرت صالح در یازده(11) سوره، داستان حضرت داؤود در پنج(۵) سوره، داستان حضرت هود و سليمان هر كدام در چهار(۴) سوره و داستان حضرت عيسي و زكريّا هر كدام در سه(۳) سوره ذكر شده است.

داستان حضرت يوسف در تورات، سفر پيدايش از فصل 37 تا 50 نيز نقل شده است، امّا در مقايسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبي أصالت قرآن و تحريف تورات معلوم ميگردد.

قرآن عظيم الشأن در داستان يوسف عليه السلام بيشتر به شخصيّت خود او در گذر از كوران حوادث مي پردازد، در حالي كه در داستان پيامبران ديگر، بيشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاكت آنان اشاره نموده است.

نقش و تأثيرات داستان در تأريخ زندگی انسان:

1 - تأريخ، آزمايشگاه مسايل گوناگون زندگانی بشر است. آن چه كه انسان در ذهن خود از روی دلايل عقلی ترسيم میكند، در صفحه‌ی تأريخ و به شيوه‌ی داستان - به صورت عينی - می بيند.

2 - داستان، جاذبه ی مخصوصی دارد وانسان از دوران كودكی تا زمان پيری و كهنسالی از اين جاذبه ی ممتاز، متأثر و پند پذير می شود و شايد پيش از عقل، احساس و مسايل حسی او را تحت تأثير قرار دهد.

3 - داستان برای همگان قابل درک و فهم است، از اين رو قرآن در بيان اين همه تأريخ و داستان، بهترين راه را از جهت تعليم و تربيت طی كرده است.

شأن نزول سورۀ «يوسف»:

روايت شده است كه يهود دربارهٔي يوسف و ماجراي او با برادرانش از پيامبر صلي الله عليه وسلم سؤال كردند، آنگاه سورهٔي يوسف نازل شد.

زندگی نامۀ حضرت يعقوب عليه السلام:

مؤرخان در مورد زندگينامه وی می نويسند: يعقوب عليه السلام در سرزمين كنعان (فلسطين)چشم به جهان گشوده و درحمايت پدرش اسحاق بزرگ شد.

مادرش رفقه دختربتوئيل پسر ناحور پسر آزر است كه مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهيم عليه السلام بود يعقوب پدر اسباط دوازدگانه‌ی بنی اسرائيل است. نسب بنی اسرائيليان به او می رسد.

يعقوب به (اسرائيل) موسوم بود. خداوند متعال ميفرمايد: ﴿كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلّٗا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ مِن قَبۡلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوۡرَىٰةُۚ قُلۡ فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾ (آل عمران: 93). (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائيل حلال بود، جز آن‌چه اسرائيل پيش از نزول تورات بر خود حرام كرده بود.)

نزد اهل تورات معروف است كه خداوند او را اسرائيل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود اين است كه بدانيم اسرائيل نام يعقوب است. چنان‌كه توضيح داديم و قوم يهود به او نسبت داده می‌شوند.

مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد ربيبه اش (لابان) كه در (فدان آرام) بخشی از سرزمين بابل عراق، زندگی ميكرد، سفر كند و نزد او بماند. چون از برادرش (العيص) می ترسيد كه ضرر و صدمه‌ای بر او وارد كند. زيرا او را تهديد كرده بود. يعقوب به قصد ديدار دايه‌اش (پرستار) از فلسطين خارج شد، شب هنگام در جايي خوابيد در خواب ديد كه ملائكه از آسمان فرود می‌آيند و دوباره صعود می‌كنند، خدا را در خواب ديد كه خطاب به او گفت: «من بركت را بر تو خواهم فرستاد و ذريه‌ی تو را فراوان خواهم كرد و اين سرزمين را برای شما و نواسه هاي شما قرار خواهم داد». چون از خواب بيدار شد، خوشحال گشت و نذر كرد در جايی كه اين رؤيا را در آن ديده معبدی بنا كند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه كرد، تا در آينده آن را بشناسد. بعدها اين مكان به بيت ايل يعنی بيت الله موسوم گرديد. اين مكان بيت المقدس كنونی است كه بعدها يعقوب آن را بنا نهاد.

بعد سفر خود را ادامه داد تا به سرزمین دایه‌اش عراق رسید. دایه‌اش دو دختر داشت به نام‌های «لیئه»(که «لیا» هم گفته میشد ودختر بزرگ بود) و «راحیل» که دختر کوچک بود. یعقوب دختر کوچک را که زیباتر بود خواستگاری کرد. دایه به شرط این‌که یعقوب هفت سال نزد او بماند و احشام او را به چرا ببرد با ازدواج او با دخترش موافقت کرد. چون مدت زمان مقرر سپری شد، دایه طعامی درست کرد و مردم را دعوت نمود وشب دست دختر بزرگش لیئهرا گرفت و تحویل یعقوب داد. صبح هنگام یعقوب متوجه شد که دایه دختر بزرگ را (که بدمنظر و چشم ضعیف بود) به عقد او درآورده ناراحت شد و نزد دایه رفت و گفت: چرا به من خیانت ورزیدی مگر من راحیل را درخواست نکرده بودم؟ گفت: سنت ما چنین نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر دهیم. اگر دوست داری با راحیل ازدواج کنی هفت سال دیگر برایم چوپانی کن او را نیز به تو خواهم داد. او هفت سال دیگر به عنوان چوپان نزد دایه ماند در مقابل، او هم راحیل را به عقد نکاح او در آورد. در شریعت آن‌ها ازدواج با دو خواهر به‌صورت همزمان جایز بود.
بعدها در تورات حرام گردید. چنان‌که در شریعت اسلامی نیز حرام است.
لابان به هر کدام از دختران خویش کنیزی بخشید. زلفی را به لیئه و بل‌هارا به راحیل عطا کرد. آنها هم کنیزک‌های خود را به یعقوب هدیه کردند. بدین ترتیب یعقوب صاحب چهار همسر شد و دوازده فرزند او که به اسباط شهرت دارند از آن چهار زن تولد یافته‌اند.
لیئه صاحب 6 فرزند به نام های (1 روبیل، 2 شمعون، 3 لاوی، 4 یهوذا (یهودا)، 5 ایساخر، 6 زابلون) بود، بزرگترین آنها روبیل بود. حضرت موسی از نسل لاوی به دنیا آمد. کلمه‌ی یهود از یهوذا، نام یکی از فرزندان یعقوب اخذ شده است.
راحیل دو فرزند به نام‌های یوسف و بنیامین داشت.
بل‌ها کنیزه‌ی راحیل، صاحب دو فرزند به نام‌های دان و نفتالی شد.
زلفی نیز صاحب دو فرزند به نام‌های جاد و اشیر شد. بدین ترتیب فرزندان یعقوب به دوازده تن رسید. هر کدام از فرزندان یعقوب پدر سبطی از اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل به شمار می روند.
مؤرخان می‌نویسند: همه‌ی فرزندان یعقوب جز بنیامین در عراق متولد شده‌اند.
اما بنیامین در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مولف شیخ علی صابونی(عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری).

وفات یعقوب علیه السلام :

یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف که مورد حسادت و مَکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد. حضرت یوسف و یعقوب در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف، فرزند دلبندش، دار فانی را وداع گفت. یعقوب به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود واو را در جوار قبر حضرت اسحاق در شهر حبرون در الخلیل فلسطین دفن نمود.
(پیغمبری و پیغمبران درقرآن کریم مؤلف شیخ علی صابونی(عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

سلسله نسب یوسف علیه السلام :

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. خداوند متعال او را در ردیف مجموعه‌ی

پیغمبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است. (ذکرآن در آیۀ: 24 / سورۀ یوسف) آمده است. خداوند متعال او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می باشد» (رواه البخاري).

وفات یوسف علیه السلام:

مؤرخان می‌نویسند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سال‌ها دوری، همدیگر را یافتند یعقوب 130 سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد. حضرت یوسف نیز 110 سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان حضرت موسی به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس (یکی از شهر های امروز فلسطین) دفن شد. وفات حضرت یوسف (بنا به اصح اقوال) 360 سال بعد از میلاد پدربزرگش ابراهیم و 64 سال قبل از ولادت موسی (ع) بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از خداوند متعال تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند: «پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.» (یوسف:101).

خداوند متعال دعای او را اجابت نمود و به رفیق اعلی پیوست رحمت واسع خداوند متعال بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

دلایل پاکی و عصمت یوسف علیه السلام :

امتناع یوسف از اطاعت فرمان همسر عزیز که در کمال صلابت در مقابل خواهش ناروا او ایستاد. (مراجعه شود به آیۀ: 23 سورۀ یوسف). فرار او از دست همسر عزیز بعد از این که او را محاصره کرده و درواز ها را بر او قفل کرده بود و می‌خواست با زور و اکراه او را وادار به نزدیکی از خود کند. اگر یوسف قصد انجام فاحشه را می کرد از دست او فرار نمی‌کرد. (مراجعه شود به آیۀ 25 سورۀ یوسف).

شهادت بعضی از نزدیکان همسر عزیز به برائت و پاکی حضرت یوسف آنجا که اشاره کردند که عزیز پیراهن یوسف را تفتیش کند؛ چون اگر یوسف طالب می بود و زلیخا باز دارنده، می‌بایست پیراهنش از جلو پاره میشد و اگر همسر عزیز خواهان بوده و یوسف مانع، باید پیراهن از عقب پاره شده باشد. (مراجعه شود به آیات: 25 الی 28 سورۀ یوسف).

ترجیح دادن زندان بر انجام فاحشه از ناحیه‌ی یوسف. (مراجعه شود به آیۀ: 33 / سورۀ یوسف) و این از بزرگترین دلایل عِصمت و پاکی یوسف علیه السلام میباشد، زیرا چگونه معقول است که فردی زندان را بر چیزی که آن را آرزو دارد و بدان علاقه‌مند است ترجیح دهد؟! اگر یوسف فراخوانی همسر عزیز را استجابت می‌کرد و تسلیم خواسته‌ی او می‌گردید قطعاً برای سال‌های طولانی در زندان نمی‌ماند. بنابر این ادعای قصد همسر عزیز از سوی

یوسف، آشکارا باطل است و هر منصفی که تأریخ این پیغمبر بزرگوار را مطالعه و آیات قرآن را فهم کرده باشد، بدان اعتراف می‌نماید.
خداوند متعال در مقاطع عدیده‌ی سورهٔ یوسف به تمجید و ستایش حضرت یوسف علیه السلام پرداخته است: (مراجعه شود به آیات 22 الی 23 سورهٔ یوسف). در این آیات متبرکه: الله متعال به صراحت خبر داده که یوسف از جملهٔ محسنان و مخلصان بوده، از کسانی که خداوند متعال او را برای مقام نبوت برگزیده و برای عبادت و اطاعت خود انتخاب کرده است.
اعتراف صریح همسر عزیز در جمع زنان شهر به پاکدامنی و عصمت یوسف علیه السلام (مراجعه شود به آیات 31 و32 سورهٔ یوسف).
ظهور امارات و نشانه‌های پاکی یوسف به دلایل واضح و براهین قاطع در برابر جمع شاهدان دلیل دیگری بر پاکی اوست با وجود این، عزیز مصر اقدام به زندانی نمودن او کرد تا به مردم وانمود کند همسرش پاک است. (آیهٔ 35 / سورهٔ یوسف)
علامه نسفی در تفسیر این آیه میفرماید: بعد برای آن‌ها (عزیز و اقوامش) روشن گردید. بعد از این‌که آیات دال بر پاکی و برائت یوسف را (چون پاره شدن پیراهن از پشت و بریده شدن دستان زنان، و گواهی پسر بچه و غیره را) با چشم خود دید مصلحت را چنین دید او را تا مدتی زندانی کند تا عذری بیابد و جلو قیل و قال مردم را گرفته، روی آن سرپوش گذارد و این اقدام جز از سر تسلیم و اطاعت در برابر همسرش دلیل دیگری نداشت. احتمالاً هدف همسر عزیز از پیشنهاد زندان برای مدتی به زانو در آوردن یوسف در مقابل خواسته‌اش بود.
خداوند دعای حضرت یوسف را اجابت فرمود، که از او خواست او را از مکر زنان خلاص کند و اگر می خواست زیر بار خواسته‌ی همسر عزیز برود از خداوند متعال نمی‌خواست او را از مَکر آنان خلاص کند. (مراجعه شود به آیهٔ 34 / سورهٔ یوسف).
یوسف قبول نکرد از زندان خارج شود تا برائت و پاکی او برای همگان معلوم و روشن گردید و این دلالت بر منتهای شهامت، عفت و نزاهت او دارد و اگر چنین نبود، بقا در زندان را بر آزادی ترجیح نمی‌داد، بعد از این که هفت یا نُه سال را در آن سپری کرده و انواع شداید را تحمل کرده بود، اما او قبول نکرد از زندان خارج شود تا همگی به پاکی و عِفت او گواهی دادند. (مراجعه به آیهٔ 50 / سورهٔ یوسف).
و در نهایت، اعتراف واضح و روشن زنان (بخصوص همسر عزیز که او را متهم به قرابت ازخود کرده بود) برپاکی او و این اعتراف کمترین شبهه‌ای در ارتباط با عفت و پاکی او باقی نمی‌گذارد... وقتی عزیز زن ها را جمع کرد و دربارهٔ یوسف از ایشان سؤال به عمل آورد. (مراجعه به آیات 51 و52 سورهٔ یوسف).

محنت های سه گانه حضرت یوسف :

یوسف علیه السلام درحیات خویش باسه محنت بزرگ دست وپنجه نرم کرد:

1 - حسادت برادران وتوسل به‌خطرناکترین حیله وکید علیه او، ابتداء خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفا کردند و اگر عنایت ورحمت پروردگار باعظمت نمیبود قطعاً از بین میرفت و هلاک میشد.
2 - فتنه‌ی همسر عزیز (زلیخا) فراخواندنش بسوی خویش، که در رسیدن به مقصد از هیچگونه دسیسه وتوطیه دریغ نورزید و متوسل به هر حیله و تزویر گشت،

بادرنظرداشت این‌که یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، الله متعال او را از آلودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت نجات داد. (آیهٔ 34 / سورهٔ یوسف).

3 - محنت سوم: او را ظالمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگهداشتن آنهم به خاطر یک اتهام واهی و بی اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی‌شد سال‌های طولانی در زندان باقی می‌ماند.

منظور از رؤیای پادشاه وقت چنین است که شاه وقت خواب دید و معبری ضرورت داشت و برایش تعبیر کنندهٔ خواب حضرت یوسف علیه السلام سفارش شد و وی به دربار احضار و تعبیر خواب پادشاه و حاکم وقت کرد. (تفاصیل بعد ارایه می شود.)

محتوای کلی سورهٔ «یُوسُف»:

از خصوصیات این سوره اینست که: تنها به قصه و داستان ذی عبرت و آموزنده یُوسُف بن یعقوب علیه السلام پرداخته است و انواع مصایب و سختيها و محنت‌هايي را یادآور شده است که یُوسُف علیه السلام از دست برادران خود و دیگران دیده و با آن روبرو شده است.

مشکلات قصر عزیز مصر و زندان و دسیسه چيني زنان را درباره‌ي او بیان کرده، تا بالاخره خداوند متعال او را از آن تنگنا رهانید.

هدف از یادآوري داستان وقصه‌ی زندگي یوسف علیه السلام تسلي و دلداري دادن پیامبر صلي الله علیه وسلم است در مقابل سختي و دردسري که بر او گذشت و در مقابل اذیت و آزاري که از جانب اقوام بیگانه و نزدیک و دور متوجه او شد. این سوره در الفاظ و تعبیرات و نقل داستان‌هاي لذت بخش داراي روشي جالب و منحصر به فرد است.

همان‌طور که خون در عروق جریان دارد مطالب این سوره نیز در روح و روان انسان جریان مي‌یابد و از لحاظ ظرافت و رواني همچون روح در کالبد نفوذ مي‌کند. این سوره اگرچه ازجمله سوره‌هاي مکي است که ظاهر و رنگ و بوي انذار و تهدید دارند، اما این سوره در این زمینه با آن‌ها متفاوت است؛ چراکه ظاهري بسیار دلپسند، روشي دلپذیر و لذت‌بخش و روان و لطیف دارد و بوي انس و مهرباني و نرمش و عطوفت از آن به مشام مي رسد.

از این رو خالد بن معدان ابن أبي کرب الإمام شیخ أهل الشام أبو عبد الله الکلاعي الحمصي میفرماید: بهشتیان در بهشت سوره‌ي یوسف و سوره‌ي مریم را به عنوان سرود شادي مجلس مي خوانند.

مفسر دانشمند اِبْن عَطاء، ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل آَدَمی بغدادی (۳۰۹ق/۹۲۲م) فرموده است: «هر غمگین و افسرده‌اي که سوره‌ي یوسف را بشنود، انس وآرامش به اودست میدهد.» (حاشیه‌ي صاوي بر جلالین ۲۳۳/۲.).

سوره‌ي یوسف بعد از سوره‌ي «هود» بر پیامبر صلي الله علیه وسلم نازل شد، در آن بُرهه‌ي دشوار و سخت از زندگاني حضرت محمد صلي الله علیه وسلم نازل شد، در شرایطی که در آن سختي‌ها و ناگواري‌ها پشت سر هم بر او و بر مؤمنان وارد مي‌شد، خصوصاً بعد از این که دو نفر از یارانش را از دست داد.

یکي همسر با وفا وپاک و بامهرش، خدیجه‌ي کبري و دیگري کاکای فداکار و مدافع اش، ابو طالب که برایش بهترین یاور و پشتیبان بود. با وفات این دو یاور پیامبر صلي الله علیه

و سلم، اذيت و آزار و بلا و مصيبت بر وي شدت و فزوني گرفت. تا جايي كه آن سال را سال اندوه ناميدند.
در اين مرحله‌ی سخت از حيات پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم و در زماني كه پيامبر صلي الله عليه وسلم و مؤمنان در زير بار وحشت غربت و پراكندگي و قطع صله‌ي رحم ازسوي جاهليت قريش كمرشان خم مي شد، خداي سبحانه وتعالى به‌منظور تسلي خاطر پيامبر اين سوره را نازل كرد تا با يادآوري قصه‌ي پيامبران، آلام او را تخفيف داده و آرام نمايد. طوری‌كه الله سبحانه وتعالى به پيامبرش ميگويد: اي محمد! غُصه مَخور و آزار و اذيت قومت تو را دردمند و هراسان نكند؛ چون بعد از سختي گشايش و فراخي است و پايان شب سياه سفيد است. وبعد ازتنگنا، راه خروجي پيدا می‌شود، برادرت يوسف را بنگر و به دقت در زندگي وي بينديش كه انواع بلايا و مصايب برايش پيش آمد و به سختي و ناملايمات بسياري گرفتار شد، و با محنت‌هاي گوناگون دست و پنجه نرم كرد. محنت حاصل ازحسادت برادرانش نسبت به او، محنت پرتابشدنش به چاه، محنت، دلدادگي و عاشق شدن زن عزيز مصر به او، سپس به كار گرفتن انواع حيله و فتنه براي به دست آوردن دل او و فريب دادنش، آنگاه بعد از آن همه عزت و رفاه سرانجام به زندان انداخته ميشود! او را بنگر كه چگونه بعد ازتحمل اذيت درراه ايده و عقيده و صبر و شكيبايي بر مصيبت و بلاء، خدا او را از زندان به قصر شاهي انتقال داد. و او را عزيز سرزمين مصر قرار داد و خزاين آن را در اختيار وي گذاشت، در نتيجه سرور و فرمانروا شد و عزيز و والاقدر گشت. من با دوستان خود چنان كنم. و هر كس در مقابل امتحان من پايدار بماند، بايد نفس خود را بر تحمل بلا بيازمايد و آن را استوار كند و به پيامبران پيشين اقتدا نمايد: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ 35 سوره احقاف. پس (اي پيامبر!) صبر كن همان گونه كه پيامبران اولوا العزم صبر كردند».
و يا طوری‌كه ميفرمايد: «وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ«127» سوره نحل) (و اي پيامبر!) صبر پيشه كن وصبر تو جز (به ياري وتوفيق) خداوند نيست و بر آنان اندوه مخور، و از آنچه مَكر وتدبيرهاي خصمانه كه مي‌كنند، دلتنگ و در فشار مباش.
بايد گفت كه: لجاجت و اذيّت و آزارِ كفار نسبت به پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم به قدري بود كه پيامبر به دلداري و تسلّي و سفارش خداوند نياز داشت. بناءً داستان و سرگذشت حضرت يوسف عليه السلام براي پيامبر صلي الله عليه و سلم تسلي بخش گشت و تحمل اذيت و آزاري را كه با آن مواجه بود بر وي آسان نمود وانس واطمينان رابراي رهروان راه پيامبران مژده ميدهد. پس بعد از تنگي و سختي، فرح و گشايش در راه است و بعد از عسرت و شدت، آسايش فرا مي رسد. سوره‌ي يوسف حاوي پند و اندرزهاي فراواني مي باشد و براي آن كه گوش شنوا و قلبي آگاه دارد يک دنيا اخبار جالب و عجيب را در بر دارد.
فضاي حاكم بر اين سوره و تأثيرات روحي و رواني آن چنين است:
اين سوره بشارت‌دهنده‌ي پيروزي و موفقيت نزديكي است براي كساني كه صبر را پيشه كرده وطريقه‌ي پيامبران و دعوتگران مخلص را در پيش ميگيرند. بنابر اين تسلي بخش خاطر است و مرهم زخمها مي‌باشد. عادت قرآن بر اين جاري است كه به قصد پند و عبرت قصه را در چندين جا تكرار كند. اما به صورتي مختصر وبدون اين كه تمام زوايا

و ابعاد آن را بررسي كند، تا شنونده بدون احساس خستگي و بي ميلي به اخبار گوش فرا دهد. اما سورهي يوسف با شرح وبسط كافي به تمام قسمت‌هاي داستان پرداخته و آن را به طور مفصل آورده است. ومانند قصه‌هاي ديگر پيامبران در جاي ديگري تكرار نشده است تا به اعجاز قرآن در «مجمل و مفصل» اشاره كرده و اعجاز را در هر دو حالت ايجاز و اطناب بيان كرده باشد. پاک و منزه است پادشاه والا مقام و بخشنده.

شيخقرطبي مفسر كبير جهان اسلام ميفرمايد: خداي دانا قصه‌هاي پيامبران را در قرآن بارها تكرار كرده است اما به شيوه‌هاي متفاوت و با الفاظي مختلف و متباين، و با اسلوبي متفاوت در بلاغت و بيان. اما قصه‌ي يوسف عليه السلام را تكرار نكرده است، و هيچ كس نتوانسته است با قسمت تكرار شده به معارضه برخيزد همچنان كه كسي را ياراي معارضه و مخالفت با قسمت غير تكراري نبوده است. و اعجاز آن آشكار است براي آن كه مي‌انديشد. خداوند متعال درست فرموده است آنجا كه ميفرمايد: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي اَلْأَلْبابِ.» (به نقل از تفسير صفوة التفاسير مرحوم شيخ صابونى).

موضوعات مطرح شده: در قصه يوسف عليه السلام:

قبل ازهمه بايد گفت كه: سوره يوسف به خاطرى به«احسن القصص» معروف ومشهور است كه: يكايك كلمات وسراسر جملات آن اخلاق، صبر، مقاومت و عشق به الله رب العالمين است.

درايندداستان و قصه مهم تمامي صفحات آن جاي تفكر و تأمل است، قسمتي از صفحات آن فرح و شادي وخوشحالى و قسمت ديگر آن حزن و اندوه است،يوسف عليه السلام را لحظه اي در بيت ناز و نعمت و محبت يعقوب و مدتي در دست مشتي بي رحم و در قعر چاه، روزي در قصر عزيز پادشاه مصر و ايامي هم در بند ميله هاى زندان، سالياني در مقام وزارت و روزگاري در مقام نبوت و قدرت، روزهايي شاهد اشك يعقوب و گريه يوسف و ساعاتي شاهد تبسم ماه وآفتاب و11 ستاره دركنار يوسف هستيم و دريك جمله حيات حضرت يوسف بهترين و متنوع ترين حيات و «احسن القصص» است.

در زندگى يوسف عليه السلام مسائل مهم دنيوي وديني واجتماعي واقتصادي وسياسي وادبي هستيم و اين امر گوياي آن است كه فرستادگان الهي مردان دين و دنيا بوده اند.

درزندگى يوسف عليه السلام موضوع خواب به عنوان الهام آسماني سوره مهمي است قرآنكريم خواب را درحيات حضرت‌إبراهيم عليه‌السلام و يوسف عليه السلام و خاتم انبياء محمد صلى الله عليه السلام مؤثر معرفي كرده است.

بايد يادآورشد كه: محبت يكسان نسبت به فرزندان يك اصل مهم در زندگي والدين است هر نوع امتياز بندي و ترجيح و فضل بعضي از فرزندان بر بعضي ديگر باعث ايجاد بغض وكينه واختلاف در بين فرزندان را به وجود مى آورد. طورى‌كه اين مبحث ومثال درداستان وزندگى يوسف عليه السلام به وضاحت بيان گرديده است. محبت بيش ازحد حضرت يعقوب عليه السلام نسبت به حضرت يوسف موجب فتنه خانوادگي گرديد.

بايد گفت كه: گريه مهم است ولي بايد دانست هر اشك و گريه اي نميتواند صادق باشد بعضي ازاشك‌ها و گريه ها دروغ و بازي سياسي است مانند گريه برادران يوسف طورى‌كه آمده است«وَجَاءُو أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ»(16 يوسف)

مبحث فتنه زنان در زندگي مردان و در كتاب آسماني وسنت رسول الله به‌كرات وارد شده استو در داستان حيات يوسف مكر زنان مهم قلمداد شده است. قرآن كريم ميفرمايد: كيد و

مکر زنان از کید و مکر شیطان بزرگ تر است «فَلَمَّا رَأي قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ 28 يوسف) (پس همين كه (عزيز مصر) پيراهن او را ديد كه از پشت پاره شده است، (حقيقت را دريافت و) گفت: بي‌شك اين از حيله شما زنان است. البتّه حيله شما شگرف است.) «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ٧٦» (سوره نساء) (يقيناً نيرنگ وتوطئه شيطان [دربرابر اراده الله وپايداری شما] سست و بی پايه است.)

از زندگی عبرت انگيز يوسف عليه السلام بدين فهم و نتيجه رسيدم كه زندان بهتر از گناه است و دعوت به دين نيازي به مكان و زمان خاصي ندارد و تعبير خواب نياز به شخص آگاه و متخصص دارد كه هم آگاه و هم صالح و هم اهل تجربه باشد.

از داستان تعليمی يوسف عليه السلام استفاده كرديم، كه استفاده كردن از مشرك و كافر در جهت رفع ظلم در صورتی‌كه حلال اسلام ويا حرام اسلام از مسير اصلی آن منحرف ومورد دستبرد وتحريف قرار نگيرد، جايز است، مانند درخواست حضرت يوسف از يكي از زندانبانان كافر چنان كه به‌حضور شاه برسد از مظلوميت وي دفاع كند.

دفاع از برائت و رفع و دفع اتهام در فرصت مناسب معقول و مطلوب و جايز و پسنديده است همچنان‌كه حضرت يوسف در لحظه آخر كه شاه مصر دستور آزادي وي را صادر كرد فرمود تا جريان و علت زنداني شدن من ثابت نشود به چه جرمي به زندان آمده ام، از زندان خارج نخواهم شد.

در اسلام درخواست پست و مقام و تعريف انسان از توان خود در صورت اطمينان و داشتن توان بلا مانع است، طوری‌كه يوسف عليه السلام به پادشاه مصر گفت: می‌خواهم مسؤليت بخش خزاين سرزمين مصر را بدوش داشته باشم: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَي خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ(55) (يوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه های اين سرزمين (مصر) قرار ده؛ زيرا من نگهبان دانايی هستم.)

در اسلام تأثير عين و اثر منفي چشم بد مورد تاييد است. حضرت يعقوب زمانی‌كه11 نفر از فرزندانش عازم مصر بودند به آنان فرمود از يك دروازه وارد شهر نشويد از ابواب متفرقه وارد شويد (شهر مصر در آن زمان دارايی4 دروازه بود) «يا بَنِيَّ لاتَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَه (آيه 67) جمهور مفسرين معتقدند اين امر به خاطر جلوگيري از حسادت و چشم بد بوده است.

ميگويند زمانی‌كه حامل پيراهن يوسف نزديك خاك فلسطين گرديد حضرت يعقوب عليه السلام فرمود بوي پيراهن يوسف را استشمام مي‌كنم و زماني كه پيراهن را روي چشمان خود گذاشت چشمان حضرت يعقوب بهبود يافتند، بينا وروشنشدند.

آخرين نتيجه كه در حيات حضرت يوسف عليه السلام مي فهميم اين است كه پيامبران از بين مردان انتخاب ميشوند و از ميان زنان هيچ پيامبري انتخاب نشده است و مطلب ديگر زماني پسران يعقوب از پدرشان درخواست بخشش نمودند و گفتند: اي پدر كه در پيشگاه پروردگار با عظمت براي ما طلب استغفار فرماحضرت يعقوب عليه السلام فرمود: «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ٩٨ يوسف» (يعقوب) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می طلبم، بدون شک او آمرزنده ی مهربان است) دعاي پدر در حقّ اولاد دارای تاثير واثر خاصّ خود ميباشد. وچه آموزنده است كه حضرت يعقوب عليه السلام از حقّ خويش گذشت و براي حقّ الهي وعده دعا به فرزندان داد.

یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش گفت: به زودی از پروردگارم خواهم خواست که گناهان‌تان را بیامرزد و از بدی‌های‌تان در گذرد؛ پدر نباید کینه توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همین که فرزندان اقرار به گناه کردند وگفتند: «إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ».

مفسران میفرمایند یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد؛ زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود دعا را تا وقت سحر به تأخیر انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزدیکتر است.

در نهایت حضرت یوسف دنیا را وداع فرمود و جسد مبارکش در سرزمین فلسطین در کنار قبر حضرت ابراهیم علیه السلام در حبرون دفن گردید.

ترجمه و تفسیر سُورَة يُوسُف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشایندۀ و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

الر: خوانده میشود (الف لام راء) (این حروف مقطعه رموز الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم است.) این است آیات کتاب الهی که حقایق را آشکار می‌سازد.(١)

تفسير :

«تِلْکَ آياتُ اَلْكِتابِ اَلْمُبِينِ1» اي محمدا! آياتي كه بر تو نازل شده است آيات كتابي است كه بيانش معجز، و دلايلش روشن، و برهانش درخشان و معانيش واضح است، كتابي كه در بيان حقايق دچار اشتباه نشده و دقايق و ظرافتش بر هيچ كس مشتبه نمي‌شود.
وظاهركننده حق از باطل است.

این است آیات قرآن مبین که در أدله و معانی اش روشنگر، در برهان‌هایش رخشان ودراحکامش فیصله بخش، قاطع وتابان وظاهرکنندۀ حقازباطل است.

یا این‌که معانی قرآن برای کسی که در آن‌ها تدبر کند، روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد الله متعال است نه از سوی بشر.

خوانندگان محترم !

در آیات (1 الی 3) بحثی در باره منزلت داستان قرآنی به عمل آمده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴿٢﴾

ما آن را قرآنی به زبان عربی فصیح نازل کردیم، باشد که شما (به تعلیمات او) عقل و هوش یابید.(٢)

تفسير :

«إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا»: خداوند متعال این کتاب را به زبان عربی قابل فهم و واضح نازل کرده است کتابي است عربي وازحروف عربي ترکیب یافته است.

یعنی: ما آن را قرآنی را به زبان عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). برای اینکه معانی آنرا بدانید، مضامین آنرا بفهمید ودرآن بیندیشید. «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2)»: نزول قرآن به زبان عربي از يك سو و فرمان تدّبر در آن از سوي ديگر، نشانه‌ي آن است كه مسلمانان بايد با زبان عربي آشنا شوند. ومعانی آنرا بفهمند، به هدایتش عمل کنند و مقاصدش را دریابند.

بايد يادآور شد كه: قرآن، تنها براي تلاوت و تبرّك نيست، بلكه این كتاب مبارک آسمانی وسيله‌ي تعقّل و رشد بشری به‌شمار می رود.

همچنان بایدبه‌عرض رسانیده شودکه: برای رسیدن به‌سعادت واقعی، تنها نزول قرآن كافي نيست؛ بلكه بايد ما انسان‌ها درباره‌ي آن تعقّل وتفکر هم کنیم.

نزول قرآن به زبان عربی است:

مفسران بدين عقيده و باوراند كه: كتب آسمانی به هر زباني كه نازل مي‌شد، ديگران مكلف اند كه بايد با آن زبان آشنا وبلدیت پیدا کنند.

امّا نزول قرآن عظیم الشأن به زبان عربي بوده ودارای مزاياي ذيل است:

زبان عربي داراي چنان لغات غنی و قواعد استوار دستوري است که در زبان‌هاي ديگر يافت نمي‌شود.
طبق روايات زبان اهل بهشت، همزبان عربي است.
مردم منطقه‌اي كه قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امكان نداشت كه كتابِ آسماني آنها به زبان ديگري باشد. و اگربه زبان دیگر نازل می‌شد عین سوال مطرح بود که انتخاب زبان عربی همان مشیت ومقرر الهی بود که بخشی از آن را در برتری واضح زبان عربی ذکر کردیم و دیگر دلایل اش نیز وجود خواهد داشت که از آن بشریت آگاهی دارد و در بخش موارد مانند یک مسلمان باید به آن به یقین باور داشته و شک و تردید را راه نمی دهد.
در این هیچ جای شکی نیست که قرآن عظیم الشأن معجزه‌ی الهی است و طوری‌که یادآور شدیم که: اعجاز قرآن فقط منحصر به اعجاز علمی آن نیست. یکی از اعجازهای قرآن بلاغت وحسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی وحسن نظم وترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلند مرتبگی معانی آن است و همین بلاغت بی نظیر قرآن است که الله متعال تمامی انسان‌ها را به تحدی ومقابله می کشاند و از منکران میخواهد؛ اگر میتوانید سوره یا آیه ای از قرآن بیآورید که از این ساختار بلاغی و ادبی برخور دار باشد.
علاوه بر این مطالب، پیامبر اسلام خود از نژاد عرب بود و لذا کتابی که بر او نازل میگشت باید با زبان قوم عرب میبود تا قوم او آیات الهی را درک کنند واگر مثلاً بازبانی دیگر میبود دراین صورت قرآن برای قوم او بی مفهوم میشد واین امرکاری بیهوده وعبث می شد و خداوند از انجام اعمال عبث منزه است.
بنابر این، عربی بودن قرآن امری طبیعی می باشد؛ چرا که پیامبر از میان قومی برانگیخته شد که زبان شان عربی بود. مخاطبان اولیّه‌ی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) و قرآن کریم، مردم منطقهء مکه و اطراف آن بودند، گرچه در مراحل بعدی، رسالت، جهانی و دعوت همگانی شد «هدی للناس» لیکن معقول نیست که قرآن به زبانی که مخاطبان نخستین و نزدیکان پیامبر با آن بیگانه هستند، نازل شود، به بیانی دیگر معنا ندارد که پیامبری در میان جامعه ای به رسالت مبعوث شود، ولی کتاب آسمانی او به زبان جامعه ی دیگری باشد و مخاطبان اولینش نتوانند از آن بهره ای ببرند.
چنان‌که الله متعال میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» (فصلت 44)یعنی: هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً میگفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می‌کردیم «قطعاً» کافران عرب می‌گفتند: «چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی فهمیم «آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی که پیامبر، پیامبری عربی می باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می باشد؟
ثانیاً امکانات فراوان زبان عربی برای بیان بیشترین حجم از مطالب در کمترین حجم از الفاظ بدون ابهام گویی و نارسایی، سرزمین حجاز وزبان عربی، بهترین راه دفاع طبیعی وغیر خارق العاده ازدین و بقای دین اسلام و کتاب ایشان بود. بنابر این، یکی از دلایل نازل شدن قرآن به زبان عربی، حفظ و صیانت ابدی آن بوده است.

در نهایت باید گفت که با توجه به حکیم بودن الله و این که او خالق و معلم زبان انسان هاست ومرتبه های استواری وکیفیت زبان‌ها را می داند، نازل شدن قرآن به زبان عربی چیزی جزمقتضای مصلحت وحکمت الهی نیست. «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»(هود 1) این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده، از نزد پروردگار باعظمت، نازل گردیده است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾

(ای پیامبر!) ما بهترین داستان‌ها را با وحی کردن این قرآن بر تو حکایت میکنیم، و مسلماً توپیش از آن ازبی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی (و آگاهی نداشتی).(۳)

تفسیر :

ای پیامبر! خداوند متعال در این سوره بهترین داستان را در لفظ معنی و در شیوه و مبنی بر تو حکایت می‌کند؛ هر چند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمرۀ غافلان از این اخبار بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته ای؛ از آن‌رو که این اخبار جز از راه وحی در دسترس نیست.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ أَحْسَنَ اَلْقَصَصِ»: اي محمد! «ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امتهای پیشین را به درست‌ترین گفتار و نیکوترین زیباترین بیان بر توحکایت می‌کنیم، «بِما أَوْحَيْنا إِلَيْکَ هذَا اَلْقُرْآنَ: از طریق این قرآن و این کتاب معجزه‌گر.

«وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ اَلْغافِلِينَ(3)»: هر چند قبل از فرود آوردن این قرآن، در زمرۀ غافلان از این اخبار قصه و داستان بوده و نسبت به آن هیچ علم و اطلاعی نداشته ای و به خاطرت هم خطور نکرده و به گوشت سمع نکرده بودی؛ چون تو ناخوانده‌اي و با خواندن و نوشتن بلدیت نداشتی.

«احسن القصص»:

احسن القصص میتواند دارای دو معنا بوده باشد: (1 بهترین قصه‌ها،2 بهترین داستان سرایی) مفسران در مورد احسن القصص مینویسند که: این سوره مبارکه را، بدین سبب «احسن القصص» نامیده اند که:

داستان یوسف علیه السلام که از لحاظ فهم وحی قرآنی از معتبرترین داستان‌هاست و در این داستان، جهاد با نفس که بزرگترین جهاد است، مطرح می‌شود. لذا از آن به «احسن القصص» یاد شده است.

دراین سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهای شان به بیان گرفته شده است.

تمام چهره هایی که در این داستان، ذکری از آن به عمل آمده است، ایمان میآورند و به سعادت میرسند. از جمله یوسف علیه السلام به حکومت میرسد، برادران یوسف توبه می کنند، پدر بزرگوار یوسف علیه السلام، بینایی خود را دو باره به دست می آورد، کشور از قحطی، نجات می یابد، آزرده دلی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می شوند.

در این داستان، مجموعه ای از اضداد در کنار هم طرح شده اند؛ فراق، و وصال، غم و شادی، قحطی و پر محصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و قصر، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن، زندان و رهایی، گناه و بخشش، مریضی و صحت، اقامت و مسافرت وکوچ کردن.

داستان عاشقانه ای که در نهایت عفت، پنهانی، تنهایی، و خلوت بیان می‌یابد وحاکمیت اراده پروردگار باعظمت برهمه چیز دراین داستان به‌خوبی مشاهده میشود. سرنوشت شوم حسودان و نقشه های نقش بر آب شدهء آن‌ها مشاهده میشود. ننگ و بی عفتی، عظمت و شکوه پاکدامنی، پرهیزگاری، و تقوا را در لابه لای سطورش مجسم میبینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان، تجلی نور امید از پس پرده های تاریک یاس و ناامیدی و سرانجام عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی وامانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان میگذرد. لحظاتی راکه سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون میشود وزندگی یک قوم وجمعیت درپرتو خبرگی وسیاست مدبرانه یک رهبر و زعیم بیدار الهی از نابودی نجات می یابد.

تعداد کثیری از مفسران سوره یوسف علیه السلام را به خاطر لطایفی که در این داستان به‌کاررفته است، به «احسن القصص» مسمی نموده اند، در آین داستان: عشق، عاشق و معشوق؛ حسد ورز و مورد حسد واقع شده؛ زندان و آزادی، حاصل خیزی و خشک سالی، پاک دامنی، پیامبران، ابلیسان، فرشتگان، پرنده گان، چهارپایان، مردان، زنان، تاجران، دانشمندان، نادانان، توحید، تعبیر خواب، سیاست، همزیستی خانوادگی، حکومتداری، شهادت کودکی درگهواره وغیره....

داستان یوسف علیه السلام به شکلی که در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، سراسر نشانه و پند است برای کسانی که گوش شنوا و چشم حقیقت بین و قلب پاک دارند. در لابه لای این داستان، عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است.

در این داستان که به ده‌ها درس بزرگ دیگری منعکس شده است، چرا بهترین داستان نباشد؟! لکن بهترین داستان بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در شخصیت ما چنین لیاقت، شایستگی و خبرگی باید وجود داشته باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح و روان خود جای دهیم. وآنرا سر مشق زندگی عملی خویش قرار دهیم. اصل این داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است؟

این قصه به ما میفهماند که از جمله عوامل سیادت و سروری حضرت یوسف علیه السلام، ولایت خدا بر بنده مؤمنش، پناه بردن یوسف به پروردگار باعظمت اش و استعانت از او و خویش تنداری ایشان از گناه بود، زیرا الله متعال فرموده است: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يرْزُقْهُ مِنْ حَيثُ لايحْتَسِبُ. آیه 2 طلاق»(و هرکس که از الله متعال بترسد، پروردگار باعظمت براي او راه بيرون شدن و رهايي (از هر گونه مشكل) را قرار مي دهد.)

شأن نزول آیهٔ 3:

616- حاکم و دیگران ازسعد بن ابی وقاص روایت کرده اند: چون قرآنکریم برنبی اکرم صلی الله علیه وسلم نازل گردید، مدتی آیات آن را برای مسلمانان تلاوت کرد. پس جماعتی از مسلمانان گفتند: ای رسول الله کاش برای ما داستانی بیان می‌کردی، در آن هنگام آیهٔ: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...» (زمر: 23) نازل گردید.

ابن ابو حاتم افزوده است: جمعی از اصحاب گفتند که ای فرستاده الله، اگر برای ما قصه‌ای نقل می‌کردی چه خوب می شد. آنگاه آیهٔ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ...» (حدید: 16) نازل شد. (- صحیح است، بزار 3218، ابویعلی 740، ابن حبان 6209، حاکم

345/2، طبری 18789، واحدی در «اسباب نزول» 544 از چند طریق از عمرو بن قیس از عمرو بن مره از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده اند. اسناد این به شرط مسلم صحیح است.
حاکم این را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است. به حدیث بعدی و به «زاد المسیر» 803 مراجعه فرمایید.).
617- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: عده‌ای گفتند: ای رسول خدا چه می شد برای ما قصه میگفتی، آنگاه الله «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» را نازل کرد. (طبری 18786 روایت کرده منقطع است، عمرو بن قیس ابن عباس(رض) را ندیده. باز هم طبری 18787 به قسم مرسل روایت کرده، این اصح است. به «ابن کثیر» 3846 مراجعه فرمایید.).

داستان حضرت یوسف علیه السلام :

اساس داستان زیبا یوسف علیه السلام از آیهٔ: 4 این سوره مبارکه آغاز می یابد والی آیهٔ: (101) سورهٔ یوسف ادامه می یابد.
این داستان که به نام «احسن القصص»: شیرین ترین داستان مشهور بوده از آیه 4 شروع و آغاز می‌یابد؛ این سرآغاز شگفت آفرین، مختصری است در رابطه با بخشهای زیبای داستان یوسف که ذهن و حضور هر خواننده و شنونده را برای شناخت و دریافت آنچه که سرنوشت و فرجام امر است، جلب می‌کند.

خوانندهٔ محترم !

درآیات (4 الی 6) قصه یوسف علیه السلام در دوران کودکی در کنار پدرش و خوابی که دیده بود. به بحث گرفته شده است:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴿۴﴾

(آن داستان این است که) چون یوسف به پدرش گفت: ای پدر (بزرگوارم)! من یازده ستاره و آفتاب و ماه را در خواب دیدم، دیدم که آن‌ها برایم سجده می کنند.(۴)
مفسران میفرمایند که: تأویل این خواب بعد از مدت طولانی، یعنی بعد از مدت چهل سال، و آن هم در زمانی‌که حضرت یوسف علیه السلام ادارهٔ مصر را به عهده گرفته بود، به وقوع پیوست. [شرح السنة، للبغوي 231/12].

خوانندهٔ محترم !

آغاز و شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روشها براي نوشتن داستان و سناريو است.
«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»: به یاد بیاور وقتي كه يوسف به پدرش گفت: پدرجان! خوابي عجيب ديدم. يازده ستاره از ستارگان آسمان را در خواب ديدم كه در مقابل من سر سجده بر زمين نهادند.
در حديثى شريف آمده است: كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم، يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم: گرامى، فرزند گرامى، فرزند گرامى، فرزند گرامى، يوسف فرزند يعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهيم».
«وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي ساجِدِينَ4»: و در خواب نيز ديدم كه آفتاب و ماه با ستارگان براي من سجده بردند.

ابن عباس(رض) فرموده است كه: رؤيا در ميان آنان وحي بود. (تفسير طبري ۱۵۱/۱۲). مفسران گفته‌اند: يازده ستاره عبارت از برادران يوسف و آفتاب و ماه والدينش بودند. در وقتى كه يوسف اين خواب را ديده بود عمرش به دوازده سال ميرسيد. و فاصله بين اين رؤيا و ديدار او با والدين و برادرانش در مصر چهل سال بود. (حاشيه‌ي صاوي بر جلالين ۲۳۴/۲).

ذکر رؤیای های قرانی:

قرآن در سوره‌هاي مختلف، از رؤياهايي نام برده كه حقيقت آن‌ها به وقوع پيوسته، از جمله:

الف: رؤياي يوسف عليه السلام دربارۀ سجده‌ي يازده ستاره وماه وآفتاب براو كه با رسيدن او به قدرت وتواضع برادران وپدر ومادر در برابر او تعبير گرديد.

ب: رؤياي دويار زنداني يوسف كه بعداً يكي ازآنها آزاد وديگري اعدام شد.

ج: رؤياي پادشاه مصر درباره گاوِ لاغر وچاق كه تعبير به قحطي و خشكسالي بعد از فراخی شد.

د: رؤياي پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم در باره عدد اندك مشركان در جنگ بدر كه تعبير به شكست مشركان شد. (سوره انفال، 43).

ه: رؤياي پيامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم درباره ورود مسلمانان با سر تراشيده به‌مسجدالحرام كه بافتح مكّه و زيارت خانۀ خدا تعبير شد (فتح، 27).

و: رؤياي حضرت ابراهيم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعيل. (صافات، 10).

دروس حاصله از اين آيۀ مباركه:

پدر و مادر، بهترين مرجع و بهترين تكيه گاه براي حلّ مشكلات فرزندان خويش می باشند.

«يا أَبَتِ»: پدران و فرزندان درخطاب به يكديگر، ودر صحبت به يگديگر بايد از كلماتی كه نشانه‌ي صميميّت، رحمت و شفقت است، استفاده به عمل ارند.

والدين به تعبير خواب فرزندان خويش بايد توجّه واهتمام خاص، دقيق وفوق العاده به عمل آرند.

«يا أَبَتِ» حضرت يوسف در ابتدا، تعبير خواب نميدانست و لذا براي تعبير رؤيايش از پدر استمداد جست و طالب كمک شد.

گاهي رؤيا و خواب ديدن، يكي از راه‌هاي دريافت حقايق است.

در فرهنگِ خواب، أشيا، نماد حقايق ميشوند. (مثلاً آفتاب نشان پدر و ماه تعبير از مادر و ستارگان نشان برادران است).

ديدن ماه وآفتاب وستارگان(به صورت همزمان)،ازشگفتي‌هاي رؤياي يوسف است. انسان‌هاي برگزيده، به مقامي ميرسند كه مسجود ديگر انسان‌ها ميشوند.

رؤیای صادقه :

حضرت یوسف در زندگی چند قسمت و روزگار مهم را پشت سر گذاشتند. اوّلین بحثی که در داستان حضرت یوسف مطرح میشود ماجرای رؤیای حضرت یوسف علیه السلام است: اول اینکه خواب یا رؤیا حضرت یوسف را میتوان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول آن میفرماید: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»: من یازده ستاره وماه وآفتاب را دیدم. در بخش دوم مجدداً کلمه: «رَأَيْتُهُمْ» تکرار میشود ومیفرمایند: «رَأَيْتُهُمْ لی ساجِدِينِ»

دیدم آنان را که بر من سجده میکنند. گفته میشود بخش دوم خواب به بخش اوّل ارتباطی ندارد. ماه و ستارگان که سجده نمی‌کنند. جمعی در برابر حضرت یوسف سجده کردند.

تعبیر رؤیا :

معمولاً این رؤیا را این‌گونه تعبیر میکنند که پدر و مادر و برادران، برای حضرت یوسف سجده کردند. اما این رؤیا به این معنا نیست که آنها بر حضرت یوسف سجده کردند که آنگاه در تأویل آن دچار مشکل شویم. در تأویل رؤیا براساس این‌که رؤیای سجده ستارگان، آفتاب و ماه را دیده باشند، گفته‌اند پدر و مادر و برادران یوسف(ع) بر او سجده کردند. ولی با این نگاه که سجده‌کنندگان خودِ ماه و آفتاب نیستند، تأویل رؤیا هم متفاوت می‌شود.
طبق آیات قرآن حضرت یوسف پدر خود را بر عرش، یعنی بر تخت بالا بردند و خود در جایگاه عزیز مصر و مقام دوم کشوری نشستند. آنگاه جمعی از حاضران که کارکنان و مقامات و وزرا بودند، طبق رسم و رواج مصر در برابر حضرت یوسف علیه السلام به سجده افتادند. نه این‌که پدر و مادر، او را سجده کرده باشند زیرا این با متن آیه چندان سازگار نیست. چون میفرماید: «وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَي الْعَرْشِ» (آیه 100 یوسف).
گفته شده که آفتاب به سلطان و مَلک بر میگردد، ماه به رئیس الوزراء و ستارگان به وزراء. حضرت یوسف خود را در جمع آنها می‌بیند و بعد براساس قانون مصر، عدّه‌ای در برابر او سجده می‌کنند.
در ملاقات حضرت یوسف با پدر، مادر و برادران دو مرحله وجود داشت.
یک مرحله، بیرون از شهر مصر بوده که حضرت یوسف خود به استقبال و پذیرایی آن‌ها می‌آید و آنها را دعوت میکند تا به شهرتشریف آورند. که تفصیل آن در آیهٔ (99) همین سوره به بیان گرفته شده است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَي يُوسُفَ آوي إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنينَ» وقتی که پدر و مادر و برادران وارد مصر شدند، پدر و مادر را در نزد خود جای داد. برخی تعبیر کردند که آنها را در آغوش گرفت و به آن‌ها گفت که با امنیت وارد مصر شوید.

قَالَ يَابُنَيَّ لَاتَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَي إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴿۵﴾

(یعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای توحیله سازی میکنند، بیگمان شیطان برای انسان دشمن آشکار است.(۵)
تفسیر :
«قالَ يابُنَىَّ لاتَقْصُصْ رُؤْياکَ عَلي إِخْوَتِکَ»:یعقوب به فرزندش یوسف گفت: پسرم! خوابت را به برادرانت حکایت و قصه نکنی؛ و آنان را از این خواب با خبر نسازی، زیرا این رؤیایی است بزرگ که حسادت‌شان را بر می‌انگیزد.
يکي از اصول زندگي، همانا حفظ رازداري است که انسان در طول حیات و زندگی خویش باید جداً به آن اهتمام به خرج دهد. ملاحظه میشود که: یوسف علیه السلام، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر خویش بیان داشت. که این خود نشانه‌ي زیرکی وهوشیاری یوسف علیه السلام را نشان میدهد. درضمن درمییابیم که: پدر و مادر باید فرزندان خویش را چنان تربیت دهند و با فرزندان خویش چنان را بطه‌اي صمیمانه اعتماد سازی در زندگی ایجاد کنند که فرزندان شان به اعتماد کامل، نه تنها رازهای بیداری خویش؛ بلکه حتی رازهای خوابی خویش را نیز به آنان در میان بگذارند.

طوری‌که ملاحظه می نماییم که: یوسف خواب ورؤیای خویش را با پدر خویش مطرح میکند.
یعقوب علیه السلام بعد از استماع خواب فرزندش، تأویل خواب فرزندش یوسف را دانست و از آن ترسید که اگر وی خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک و حسادت برند.
ملاحظه می‌داریم که: در خانواده أنبیاء نیز، مسایل ضد اخلاقي همچون حسد و حیله میان فرزندان شان وجود داشت، بناءً یعقوب علیه السلام به منظور جلوگیری از فتنه، طوری که در بین مردم معروف است که: پیشگیری بهتر از درمان است. (واقعاً نگفتن خواب به برادران، نوعي پيشگيري از تحريك حسادت می باشد).
باید گفت؛ برادران یوسف علیه السلام که از خواب وي و مقام آینده‌ء او اطلاعي نداشتند دست به چنین عملی زدند، و اگر احیاناً برادران از خواب یوسف مطلع و باخبر می شدند به الله متعال معلوم است، که دست به چه اعمال و توطیه های می زدند.
در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کِتمان آن‌ها یاری جویید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است».
همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا تا آنگاه که صاحبش از آن سخنی نگوید به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می پیوندد، لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.
«فَيَكِيدُوا لَکَ كَيْداً»: و از آن می ترسم که بر تو نیرنگی اندیشیده و در جهت نابودی‌ات تلاش محیلانه‌ای سازمان دهند؛
«إِنَّ اَلشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ(5)»: چه شیطان انسان را دشمنی نیرومند و نیرنگ بازی است آشکار.
مفسر ابوحیان در این مورد می نویسد: یعقوب از رؤياي یوسف دریافت که الله او را به مقام و درجه‌ي والا وحکمت نايل مي‌كند و او را به پيامبري بر ميگزيند ونعمت وعزت هردوجهان رابه او میدهد. از این رو، بیم وترس داشت برادرانش به او حسد برند؛ لذا او را از بازگفتن رؤيا براي برادرانش منع كرد. (تفسير البحر ۲۸۰/۵.)
واقعاً برخي اسرار در زندگی انسانی به قدري مهموذی اهمیت هستند كه افشاي آن زندگي انسان يا جماعت انسانی را به مخاطره مي اندازد. بناءً در زندگی مهم است که در برخی از موارد خاص، مهم و حسّاس بايد خطر را قبل از وقوع آن گوشزد كرد.
يعقوب علیه السلام در مورد كيد برادران نسبت به یوسف اطمينان داشت.
شيطان با استفاده از زمينه‌هاي دروني بر ما سلطه مي‌يابد. حسادت برادران، زمينه را براي بروز دشمني شيطان نسبت به انسان فراهم ساخت.
واقعيت همیناست که:شیطان دشمن انسان است، حتّي اگراولاد پيامبرهم باشد.

رؤيا (خواب) یوسف علیه السلام:

مفسران در مورد رؤیای حضرت یوسف علیه السلام می نویسند: یوسف در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رؤیای عجیبی دید، در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند، این امر او را به خوف و ترس انداخت و این رؤیا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد، آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده

شأن عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد که خواب خود را پنهان بدارد و برای کسی قصه نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متوسل شوند، زیرا کید و حسادت جزء طبیعت انسان‌ها است. یعقوب علیه السلام فرزند دلبند خود را به کتمان این راز توصیه فرمود.

در حدیث آمده است: «استعینوا علي قضاء حوائجكم بالكتمان فإن كل ذي نعمة محسود» (در راستای برآوردن نیازها و حاجت‌های خود از راز داری و کتمان سود بگیرید، چون هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت واقع می‌شود.)

خداوند متعال در اشاره به این رویا میفرماید: «إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ٤ قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٥» (یوسف: 4- 5]. (زمانی‌که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، آفتاب و ماه در برابرم سجده میکنند. گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ‌بازی و دسیسه سازی کنند بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.

آن چه که از ظاهر نص قرآنی استفاده می شود اینست که: یوسف رؤیای خود رادر غیبت برادرانش با پدر خویش در میان گذاشت و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد.

ولی از عبارت تورات استفاده می شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفته است. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آن چه در تورات آمده قطعاً خطا است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است. (به نقل از رسالهء پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته: شیخ علی صابونی).

وَكَذَٰلِكَ يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ مِن قَبۡلُ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ﴿٦﴾

و این گونه پروردگات تو را بر میگزیند، و تأ ویل احادیث (= تعبیر خوابها) را به تو می‌آموزد و نعمت خود را برتو وفرزندان یعقوب کامل می‌کند، همانطور که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل نمود. بی‌گمان پروردگارت دانای باحکمت است.(۶)

تفسیر :

باید یاد آور شد که: ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسي از نظر سني کوچکتر باشد ولي از نظر خصلت ها و ارزش والاتر باشد. چنان‌که یوسف از برادران خود کوچك‌تر بود. طوریکه میفرماید: «وَ کَذٰلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ» یعقوب فرمود همانطوری‌که خدای سبحان این رؤیاي با عظمت را به تو نشان داد، همان‌طور هم شما را براي پیامبري بر مي گزیند.

حضرت یعقوب علیه السلام در این آیه مبارکه، خواب فرزندش یوسف را براي او تعبیر مي کند و از آینده‌اش خبر مي دهد.

گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده‌ي جمله «وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ» یا خداوند است و یا حضرت یعقوب که چون علم او از طرف خداوند است، یك پیشگویي صحیح است و مانعي ندارد به

خصوص با توجّه به این‌که در آن زمان یوسف، پیامبر نبوده با جمله‌ي «يَجْتَبِيكَ» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود. (تفسیر نور)
«وَيُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحادِيثِ»: و تعبیر رؤیاهای در حال خواب و خبر دادن از مقاصد آنها را به تو خواهد آموخت، «وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ وَ عَلي آلِ يَعْقُوبَ» ونبوت وحکمت را بر توو نسل پدرت یعقوب تکمیل و تمام مي‌کند.
یعنی: همان‌گونه که پروردگارت تورا با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان که اجرام آسمانی ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آن‌ها را در پیشگاهت به سجده انحنا و تعظیم واداشت «و به تو از علم تأویل الاحادیث» یعنی: تعبیر وتفسیر خواب می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند» و نبوت و پادشاهی (هر دو) را برایت فراهم می‌آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد.
«کَما أَتَمَّها عَلي أَبَوَيْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِيمَ وَإِسْحاقَ»: همانگونه که آن را قبلاً بر پدرانت ابراهیم و اسحاق - این دو پیامبر بزرگوار - به اتمام و اکمال رسانید.
یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد: ابراهیم» که الله متعال او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل‌اللهی خویش مفتخر ساخت «و اسحاق» که به قولی: الله متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد.
«إِنَّ رَبَّکَ عَلِيمٌ حَکِيمٌ(6)»: در حقیقت پروردگارت می داند که چه کسی شایستهٔ گزینش است، او در قرار دادن فضل خود بر هر کسی که بخواهد، سنجیده کار و صاحب حکمت است؛ زیرا به علم خویش به امور آگاه و به حکمت خویش گذارندهٔ امور در جایگاه های آن می‌باشد.

اسباط چه کسانی هستند؟

قبلاً ذکر کردیم که حضرت یعقوب 12 فرزند داشت. اسباط بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده میشوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب(ع) بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب حضرت یوسف(ع) بود حتی برخی از علماء گفته‌اند: در میان فرزندان یعقوب(ع) جز یوسف(ع) پیغمبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچیک از آنها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و میفرماید: «آن چه از عملکرد گفتار آن‌ها در این داستان بر می‌آید این است که، آن ها پیغمبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیغمبر بودن آن‌ها به آیه‌ی «قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ» (البقرة: 136). (بگویید: به خدا و آنچه که به ما فروفرستاده شده و آنچه که به ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب ونواسه هاي یعقوب فروفرستاده شده... (ایمان آوردیم). استدلال نموده‌اند استدلال شان قوی به نظر نمیرسد، چون منظور از اسباط قبیله های بنی اسرائیل است که در میان آنها پیغمبران وجود داشته‌اند و وحی نیز برآنها فرود آمده است. دلیل اینکه تنها یوسف(ع) از میان برادرانش پیغمبر بوده است این‌که: نصی برپیغمبر بودن هیچ کدام از آن‌ها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

يادداشت:
برخی از مفسران بر این باورند که برادران یوسف پیامبر بودند و به این استدلال کرده‌اند که آنها همان اسباط مذکور در آیه میباشند: «قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَما أُنْزِلَ عَلي إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْباطِ» (آيةّ: 84 سورۀ آل عمران)، اما صحیح این است که اسباط اولاد یعقوب نیستند بلکه قبايلي از نسل یعقوب(ع) اند و محققان بر این نظرند.
پس اگر برادران یوسف(ع) پیامبر بودند، به چنین عملي ناپسند اقدام نميكردند؛ چون حسد وایجاد فساد واقدام به‌قتل ودروغ وانداختن یوسف(ع) به چاه با عصمت انبياء منافات دارد. بنابر این که آن ها با وجود این جرايم، پیامبر باشند عقل سالم آن را نمي پذيرد. (به نقل از تفسير صفوة التفاسير).

خواننده محترم !
در آیات متبرکه (7 الی 10) 2 بحث در مورد، داستان یوسف علیه السلام وبرادرانش ادامه می یابد.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴿٧﴾

البته در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود.(۷)
تفسیر :
در حقیقت در داستان وسر گذشت یوسف و یازده برادرش متضمن اندرز و پند وعبرت روشنی برحکمت وقدرت حق تعالی است؛ برای کسانی که اخبار آن ها را از دانشمندان پرسیده و دوستدار شناخت داستان‌شان باشند. واین داستان مطلقاً بهترين داستان‌ها درطول تأريخ است.
روایت است که: روزی تعدادی از یهودان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آیند و از ایشان سؤال میکنند که چرا فرزند یعقوب(علیه السلام) از کنعان به مصر رسید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز داستان یوسف علیه السلام را برایشان بازگو نمود. و یهودی‌ها متوجه موافقت داستان نقل شده از پیامبر صلی الله علیه وسلم با تورات شدند و از آن متعجب شدند. بنابر این در آیه از «لِّلسَّائِلِينَ» منظور همان یهودیانی بودند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند. و قرآن اشاره دارد به این‌که: «لقد کان فی یوسف وإخوته» یعنی در داستان و قصه یوسف علیه السلام و برادرانش برای آن یهودیانی که سوال نمودند عبرتی است (در حقانیت رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و اثبات نبوتش) آنجا که میفرماید: «آيات للسائلين» و نیز گفته شده که آن داستان برای سؤال کنندگان و برای غیر آن‌ها عبرت و گواهی است بر نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.
و گفته شده که آن داستان عبرتی است برای کسانی که حسد می ورزند؛ زیرا برادران یوسف بر وی حسد ورزیدند و نیز قصه یوسف علیه السلام شامل خواب وآن‌چه که از آن خواب‌ها الله تعالی به حقیقت رسانیدشان و نیز داستان شامل صبر یوسف علیه السلام است در برابر شهوت جنسی و تحمل وی در زندان و نیز شامل تحمل رنج و غم یعقوب علیه السلام بر دوری فرزندش و... که همگی آن‌ها مایه عبرت برای عبرت گیرندگان است.
در حدیثی که از جابر روایت شده در باب شأن نزول این سوره آمده است: که در یکی از روزها یک‌تن از یهودیان مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف در خواب دید خبر

ده که نام‌های آنها چیست؟ راوی میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم ساعتی سکوت کرده و درجواب وی چیزی نگفت، در این اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و ایشان را از نام های آن ستارگان با خبر ساخت، آنگاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نام‌های آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه یهودی گفت: بلی! فرمودند: «نام های آنها عبارت است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکنفات، قابس وثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نام های آنها همین هاست که برشمردید.

برادران یوسف نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف را به دنیا آورد. (به نقل از تفسیر انوار القرآن).

خوانندهٔ محترم !

در داستان زندگي حضرت يوسف، آيات و نشانه‌هاي زيادي از قدرت‌نمايي پروردگار باعظمت به چشم مي خورد که هر کدام از آنها مايه‌ي عبرت و پند براي اهل تحقيق و جستجو است؛ از آن جمله است: 1- خواب پر راز و رمز حضرت يوسف. 2- علم تعبير خواب. 3- تشخيص و اطلاع يافتن يعقوب از آيندهء فرزند خود. 4- در چاه بودن و آسيب نديدن. 5- نابينا شدن و دوباره بينا شدن حضرت يعقوب عليه السلام. 6- قعر چاه و اوج جاه. 7-زندان رفتن و به حکومت رسيدن. 8- پاك بودن و تهمت ناپاکي شنيدن. 9- فراق و وصال. 10- بردگي و پادشاهي. 11- زندان براي فرار از گناه. 12- بزرگواري و عفو سريع برادران خطاکار.

دروس حاصله:

یکی از دروس بی نهایت علمی وآموزنده در این سوره در جنب سایر دروس، شناخت از مرض مهلک حسد، است که بر اثر آن مرز خانواده و عواطف خويشاوندي را در هم می شکند. که باید جداً به مضرات آن توجه خاص و دایمی داشته باشیم.

إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٨﴾

هنگامیکه (برادران یوسف در مشورهٔ خود) گفتند: یقیناً یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر ما نسبت به ما دوست داشتنی ترند، در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم، واقعاً پدر ما در اشتباهی آشکار است.(٨)

تفسیر :

«إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلي أَبِينا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» در این آیه مبارکه اولین آزمایش و محنت یوسف علیه السلام مورد بیان قرار می‌گیرد.هنگامی که برادران یوسف در مابین خود به یکدیگر گفتند: یوسف و برادر پدری و مادری‌اش نزد پدر از ما دوست داشتنی‌تراند و او ایشان را با عنایت و بهره‌مندی و توجه بیشتر، بر ما ترجیح می‌دهد در حالیکه ما همه اعضای یک خانواده هستیم و فرقی درمیان ما نیست.

«عُصْبَةٌ»:

عُصْبَةٌ به گروه متحد و قوي و زورمندی اطلاق می شود که؛ با وحدت و همبستگي همچون

«اعصاب» يك بدن، از همديگر حمايت مي‌كنند.
عصبه: به جمعی گفته میشود که شامل بیش از یک نفر تا ده تن باشند. یعنی: درحالیکه ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خرد سال هستند بر همگی ما ترجیح می دهد.
دو نفر از پسران حضرت یعقوب، هریک (یوسف و بنیامین) از يك مادر و بقيه از مادري ديگر بودند. علاقهٔ پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل كمالاتي كه داشت، موجب حسادت برادران واقع شده بود.آنان علاه بر حسادت با گفتن: «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» نشان دادند که دچار غرور و تکبّر شده و در اثر این غرور وحسد، پدر رامتّهم به اشتباه وانحراف درمحبتبه فرزندان میکنند.
با تأسف باید گفت که: هستند اشخاصی در جامعه، به جاي آن که خود را بالا ببرند، و به اصطلاح خود را به مقام بالا و یا بلندی برسانند، کوشش به عمل می‌آورند که: بزرگان راپایین بیاورند. چون خودتوان محبوب شدن را ندارند، در جستجوی آن هستند که محبوبیت دیگران را هم زیرا سؤال قرار دهند.
در ضمن باید گفت که: احساس قدرت و نيرومندي، در بسیاری موارد عقل انسانرا کور میکند. همچنان معيارهاي نادرست، نتايج نادرست را به بار می‌آورد. (اگر معیار فقط قدرت و تعداد شد، نتيجه‌اش نسبت انحراف به اقلّيت مي شود.)
در اینجا قابل تذکر است که: علاقه ومحبت حضرت یعقوب به یوسف، حكيمانه بود، نه ظالمانه، ولي برادران یوسف، اين علاقه را بي‌دليل پنداشتند و گفتند: «إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» (پدر ما در اشتباهی آشکار قرار دارد).
خود خواهان به‌جای این‌که عوامل ناكامي را درخود و شخصیت خود جستجو کنند، درارایه قضاوت های غیرمنصفانه، درحق دیگران، خودرا باخود خواهی متهم ساخته و میگویند: «إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» (به جاي آنكه بگويند ما حسوديم، گفتند: پدر ما منحرف است) غفلت در وجود برخی از انسان ها ممکن به حدی برسد در عين انحراف و خطاكاري خود دیگران را خطاكار قلمداد كند. (برادران یوسف به جاي آن‌كه خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، با تأسف؛ پدر را منحرف دانستند).
در ضمن قابل یادآوری است که: در بسیاری اوقات چنین هم واقع شده است که: علاقه زیاد، سبب دردسربرای انسان‌ها می گردد؛ يعقوب، یوسف را خيلي دوست داشت و همين امر موجب حسادت برادران و افكندن یوسف در چاه شد. چنان‌كه علاقهٔ زلیخا به یوسف، به زنداني شدن یوسف انجامید.
لذا زمانی‌که زندانبان که شيفتهٔ اخلاق یوسف شده بود، وقتي به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: مي ترسم مباد اين دوستي نيز بلايي به دنبال داشته باشد.
«إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ. 8» بیگمان پدر ما در اشتباه است و آشکارا از راه درست خارج شده است؛ چون یوسف و برادرش را بر ما ترجیح داده است.
و در میان ما در محبت و علاقه مندی عدالت نکرده است، با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی التفاتی به ما. در حالیکه ما همه پسران یک مرد هستیم و کسی از ما بر برادرش برتری ندارد.

قابل یادآوری است که: «إن أبانا لفي ضلال مبين»، ضلال، به معنای گمراهی نیست، به معنای خطا و اشتباه است؛ چون حضرت یعقوب علیه السلام پیامبر خداست و ساحت پیامبران از گمراهی پاک و بری است.
شيخ امام قرطبي در تفسیر خویش می نویسد: منظور آنها گمراهي پدر از دين نبود، وگرنه كافر مي شدند، بلكه منظور شان این بود كه اشتباه مي‌كند دو نفر را بر ده نفر ترجيح مي دهد. (تفسير قرطبي ٩/١٣١.).

حسادت:

حسادت، از جمله بیماری های مهلکی و تباه کنی است که از افراد بدطینت و شرور، ناشی میشود، همان کسانیکه تابِ تحمل دیدن خیروخوبی رابرای افراد ندارند و خیر را برای صاحب آن نمیخواهند، وفقط آنرا برای خود میخواهند.
بنابر این چنین کسانی چشم دیدن نعمت و خوبی را برای دیگران ندارند و با دیدن آن ناآرام و ناراحت می شوند، این ها حسود هستند؛ هرچند که آرزوی زوال نعمت را نکرده باشند، چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه(رح) گفته است. (مجموع الفتاوی 111/10 – 129.).

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴿٩﴾

(لذا) یوسف را بکشید یا او را در سرزمین (دور) بیندازید تا توجه پدرتان به شما معطوف گردد، و بعد از او پس از قتل یوسف، با توبه کردن مردمان نیک و شایسته باشید.(۹)
تفسیر :
داشتن افكار خطرناك، انسان رابه كار خطرناك وا مى‌دارد. در ضمن ملاحظه نموديم كه احساس تبعيض در محبّت از طرف فرزندان، آن ها را تا حدّ برادركشي سوق مي دهد.
(گرچه شدّت علاقه‌ي پدر به يوسف بي دليل نبود، بلكه به خاطر كمالات او بود، ولي برادران احساس تبعيض كردند و خيال كردند علاقه‌ي بي‌دليل است و همين احساس، آنان را به توطئه وادار كرد).
«أُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اِطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ»: یا یوسف را به قتل برسانید و یا او را به سرزميني دور وناشناخته ببريد. یعنی این‌که وی را از این آبادی‌ها دور بیندازید، طوری‌که برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افگندن وی در چنان سرزمینی تا علاقه و محبت پدر نسبت به شما صاف و یک‌دست شده و او شما را به توجه و شفقت بیشتری مخصوص سازد و در این میان کسی دیگر وی را از شما به خودش مشغول نسازد.
امام فخر رازي گفته است: يعني محبت يوسف او را مشغول كرده و فقط به او توجه دارد، پس وقتي يوسف را از دست بدهد به طرف ما مي‌آيد و به ما محبت مي كند. (تفسير امام رازي ١٨/٩۴.).
ملاحظه می شود که مرض مهلک حسادت، انسان را تا برادركشي هم سوق مي دهد.
«وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِينَ9»:آنگاه پس ازکشتن یوسف و دورساختنش از صحنه، از کار خود به سوی الله متعال توبه کنید و خوشبختانه دروازۀ توبه هم باز است. یعنی ایشان قبل از ارتکاب گناه با خود از توبه سخن گفتند.
آری! پس از ارتکاب این عمل حال تان با پروردگارتان (از راه توبه) و با پدرتان مجدداً به صلاح و سامان می‌آید.

ابن‌كثير در تفسير: «وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ قَومٗا صَٰلِحِينَ» می‌گويد: «بدين‌گونه، آنان قبل از ارتكاب گناه، نيت توبه كردند».
نبايد فراموش كنيم كه: سخن از توبه قبل از انجام گناه، فريب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به يكديگر مي‌گفتند: شما يوسف را نابود كنيد بعد با توبه از افراد صالح مي شويم).
در ضمن ملاحظه می نمايم كه: چگونه شيطان كوشش می‌كند كه: با وعده‌ي توبه در آينده، راه گناه امروز را برای انسان های جاهل باز نگاه دارد.
قابل تذكر است كه: علم وآگاهي، هميشه عامل دوري از انحراف نيست. برادران با آنكه قتل يا تبعيد يوسف را بد مي دانستند؛ «تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِينَ» امّا اقدام كردند.
بايد گفت كه: انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت را در برابر خود اتخاذ می‌كند: حسادت، بُخل، ايثار، غبطه.
اگر پيش خود بگويد: حال كه ما فلان نعمت را نداريم، ديگران هم نداشته باشند، اين ديگر حسادت است. با تأسف انسان‌ها حسود طوری خيال مي‌كند كه با نابود كردن ديگران، ميتوانند نعمت‌ها براي خود كمايی كنند اين ديگر خواب است وخيال.
اگر گفت: فقط ما برخوردار از اين نعمت باشيم ولي ديگران نه، اين ديگر بُخل است. اگر گفت: ديگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قيمتي كه ما محروم باشيم، اين ايثار است. اگر گفت: حالا كه ديگران از نعمت برخوردارند، اي كاش ما هم بهره‌مند مي‌شديم، اين غبطه است.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

يكی از آنها گفت: يوسف را نكشيد بلكه او را در قعر چاهی باندازيد، تا كسی از مسافران او را بگيرد، او را بر گيرد (و به جای دوری ببرد). (١٠)
تفسير :
شايد بعضی رهگذران مسافر او را برگيرند؛ با اين كار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شويد و هم مسؤوليت كشتن اش را بر عهده نمی‌گيريد. پس اگر بر اين كار مصمم هستيد، همين گزينه را عملی كنيد. اين يكی دلسوزترين‌شان به يوسف بود [كه نظری چنين جفاجويانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال ديگران؟!
«قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَيابَتِ اَلْجُبِّ»: يكی از برادران ناراضی كه نام شان را «يهودا»آورده اند. (البته اين نظر ابن عباس(رض) است.
ولی تعداد ديگری اسم او را «روبيل» می دانند كه البته قتاده هم چنين نظري دارد.) فرزند بزرگتر يعقوب بر سبيل مشوره دهی به ايشان گفت: يوسف را نكشيد؛ بلكه وی را به قعر چاه در اندازيد.
«غَيابَتِ اَلْجُبِّ»: در قعر چاه بيندازيد كه ديدگان بر وی نيفتد. و اين چاه در سرزمين بيت‌المقدس بود.
«جب» به معناي چاهي است كه سنگ‌چين نشده باشد.
«غَيابَتِ»: نيز به طاقچه هايي مي‌گويند كه در ديواره‌ي چاه، نزديك آب قرار مي دهند كه اگر از بالاي چاه نگاه شود، ديده نمي شود.

«يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ اَلسَّيّارَةِ»: شاید بعضی رهگذران مسافراورا برگیرند؛ آنگاه او را با خود به سرزمینی نا اشنای ببرند، به طوری‌که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند.
«إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (10)»: «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف به این مشورت من عمل می‌کنید. با این کار هم از بابت وی آسوده خاطر می‌شوید و هم مسؤولیت کشتنش را بر عهده نمی گیرید. پس اگر بر این کار مصمم هستید، همین گزینه را عملی کنید. این یکی دلسوز ترین شان به یوسف بود و به اصطلاح نظر وی به تناسب نظر دیگران در مورد یوسف متعادل‌تر و کم ضررتر بود. ملاحظه می نماییم که برادر میانه رو چنین نظر داشت [که نظری چنین جفاجویانه ارائه داد] پس چگونه بوده است حال دیگران؟!
مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: طرح این توطئه از سوی برادران یوسف دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمد بن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف نبی نبوده‌اند، میگوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق ونافرمانی پدر، قلت رأفت ورحم برطفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود الله متعال بر ایشان بیامرزد».
ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدآن که بر نبوت برادران یوسف هیچ دلیلی وجود ندارد».
ملاحظه می داریم که در بسیاری از اوقات نهي از منكر يك شخص مي تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکي گفت: نکشید، ولي نظر جمع را تغییر داد)
اگر نمي توان جلو منکر را به صورت کلي بگیریم، هر مقدار که ممکن است باید آن را پایین آورد. علما بدین نظر اند که: براي مبارزه با فساد، گاهي دفع افسد به فاسد لازم است.
(او را نکشید، در چاه بیندازید) همچنان در کنار نهي از منکر، جایگزین آنرا ارائه کنیم.
(اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند).

خواننده محترم!

در آیات (11 الی 18) اجرای توطئه، پنهان کردن تصمیم شان از پدر و معذرت خواستن آنان مورد بحث قرار می‌گیرد.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَي يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴿١١﴾

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! گفتند:اي پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمي داني در حالي که ما خیرخواه او هستیم.(١١)
«لَا تَأْمَنَّا»(امن): ما را امین نمی دانی، به ما مطمئن نیستی، ما را امین نمی‌شماري.
الناصحون: خیر خواهان، دلسوزان.

تفسیر :

اجرای توطئه، نهان کردن تصمیم از پدر:

برادران یوسف بعد از همدستی بر تبعید وی، به پدر خود یعقوب گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر برادرمان یوسف امین قرار نمی دهی؟ چرا در محبت، خیرخواهی و دلسوزی ما نسبت به وی شک وتردید داری حال آنکه ما وی را نگهبان خواهیم بود و در مهرورزی به وی و سرپرستی و توجه به وی سخاوتمندانه و صادقانه عمل خواهیم کرد. بگذار غرض تفریح و گردش با ما برود.
«وَإِنّا لَهُ لَناصِحُونَ(11)» و مي داني که ما نسبت به او مهربان و مشفقیم و خیرخواه او مي باشیم.

با تأسف باید گفت که: از روز اوّل، همین بشر به اسم خیرخواهي فریب خورده است. ابلیس نیز براي اغفال آدم وحوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (آیهٔ: 21 سورهٔ اعراف) و (شیطان براي آن که و سوسه‌اش تأثیر کند) براي آن دو سوگند یاد کرد که به راستي من از خیرخواهان شما استم) ملاحظه می‌شود که قَسَم به دروغ از شیوه های کاری شیطان است. بناءً به قسم نباید اطمینان کرد، و دشمن، از اعتقادات و باورهاي ما به نفع خود سود مي برد. ودر بسیاری از اوقات دشمن با ظاهري دلسوزانه و ادّعاي خیرخواهي، در اعتقادات ما نفوذ مي‌کند و ضربه مي‌زند.

ملاحظه نمودیم که: برادران یوسف نیز براي از بین بردن یوسف و جدا کردن او از نزد پدرشان به ظاهر سازي پرداخته و به او گفتند: «إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ» همچنان در بیشتر موارد طوری پیش می‌آید که: دشمن براي برطرف کردن سوء ظن، هرگونه اطمیناني را به انسان میدهد، که نباید فریب هر شعاري را خورد، به تأسف باید گفت در بسیاری ازحالات طوری هم واقع شده که؛ خائن نام خود را ناصح مي‌گذارد.

مفسران گفته‌اند: زمانی‌که برادران تصمیم قطعي گرفتند، بدین ترتیب زبان به سخن گشودند و در خدمت پدر چنان وانمود کردند که بي‌نهایت یوسف را دوست دارند و بیش از اندازه نسبت به او مهر و دلسوزي دارند، تا او را از نظرش منصرف نمایند و در مورد یوسف از آنان بیمي به دل راه ندهد. وبدین ترتیب مي‌گویند: چرا از او در هراسي، در حالي که ما او را دوست داشته و خیر و سعادتش را مي‌خواهیم؟!

حتّي به هر برادري نمیتوان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از این‌که یوسف همراه برادرانش برود جلوگیري کرده است که برادران با گفتن «ما لَكَ لاتَأْمَنَّا - انتقاد مي‌کنند.)

قابل یاد آوری است که از این تقاضای برادران و اِصرار و پا فشاری آنان طوری معلوم میشود که آنها زمانی پیش هم، چنین تقاضایی را به عمل آورده بودند که پدر بزرگوار شان آن را رد کرده بود.

لذا در این بار، قدری با تأکید واِصرار خواستندبه پدر اطمینان بدهند طوری‌که افزودند: «درحالیکه ماخیر خواه اوهستیم» و درحفظ ونگهداری‌اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم.

أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴿١٢﴾

(اگر ما را خیر خواه او می دانی) فردا او را با ما (به صحراء) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی کند و البته ما نگهبان و مراقب او خواهیم بود. (١٢)

تفسیر :

«أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ»: پس وقتی‌که فردا به چراندن گوسفندان ورمه به صحرا می رویم او را با ما بفرست تا از غذاي لذیذ و پاک به میل خود بخورد، میوه های پاکیزه وخوشگوار را تناول کند و با ما گوسفندان را بچراند و با شرکت در مسابقهٔ تیر اندازی و مسابقه و سرگرمی های مباح، شاد و خوشحال شود واز هوای آزاد حظ ببرد.

«وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (12)»: ما او را از هر گزند و آسیبي مصون مي داریم. آن‌ها گفته‌ي خود را در حالي به «اِن - در ابتداءو لام در لحافظون» مؤکد مي‌کنند که به نحوي برنامه و دسیسهٔ خود را پنهان کردند و دروغ گفتند.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنان‌که در این آیه مشاهده مي شود قوي‌ترین منطقي که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در ضمن برادران از وسیله‌اي مباح و منطقي براي فریب دادن سوء استفاده کردند. از فحوای آیهٔ مبارکه که برادران یوسف از پدر جهت گردش وتفریح وبا آزادی خوردن و نوشیدن و بازی کرد ناجازه خواسته شد، حضرت یعقوب آنها را از آن منع نه فرمود، فقط به فرستادن یوسف با آن ها تردید داشت. باید یاد آور شد که در بسیاری از حالات اِصرار بیش از حد بر یك موضوع نشان دهندهٔ نقشه و توطئه ای نیز بوده می تواند. طوری‌که در جملهٔ قبلی: «إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ» و در این آیه «إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» مبیّن این حقیقت است.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴿١٣﴾

(یعقوب) گفت: آنکه او را ببرید مرا ساخت غمگین می‌کند، و از این میترسم که گرگ او را بخورد، در حالی که شما از او غافل باشید! (١٣).

تفسير :

«قالَ إِنِّی لَيَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ»: امتحان الهي از همان ناحیه‌اي است که انسانروي آن حساسیّت دارد. یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف حسّاس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش اوشد.

وقتی که برادران حضرت یوسف از پدر خواستند تا حضرت یوسف را فردا همراه باما جهت تفریح بفرستد، حضرت یعقوب فرمود: فرستادن او را به دو علت نمی پسندم، اول: این‌که من بدون این نور چشمم آرام نمی گیرم، دوم: این‌که مبادا در جنگل در اثر غفلت شما گرگی او را بخورد.

قابل تذکراست که احساس خطر حضرت یعقوب ازگرگ ازاینجا ناشی میشد که در کنعان گرگ بسیار وجود داشت، یا از آنجا بود که او در خواب دیده بود که او وبربالای کوهی قرار دارد، وحضرت یوسف دردامن آن کوه میباشد، ناگهان ده گرگ او را احاطه نمودند و بر او حمله کردند، ولی یکی از گرگها دفاع نمود واو را رها ساخت، سپس حضرت یوسف در زمین غایب شد.

تعبیر آن بعداً چنین ظاهر گشت که ده گرگ این ده برادر بودند و آن گرگی دفاع نمود و او را رهایی داد برادر بزرگتر یهودا بود، و پنهان شدن به عمق چاه تعبیر گردید. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«وَأَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ اَلذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ(13)»: پدر از حسادت فرزندان خویش آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابي راكه دیده‌اي براي برادرانت قصه مكن. ولي در اینجا حسادت فرزندان خویش را مطرح نمي‌كند، بلكه خطر گرگ وغفلت آنان ازیوسف رابهانه مي‌آورد. و میفرماید: میترسم در حالیکه شما از اوغافلید گرگ اورا بدرد و بخورد. حضرت یعقوب میخواهد دلیل را به آن‌ها تلقین کند.

مفسر زمخشري گفته است: به دو دليل عذر آن‌ها را خواست:

اول، مفارقت و دوریش او را افسرده مي‌كند؛ چون حتي براي یک مدت کوتاهی تاب دوریش را ندارد.

دوم، بیم از این که در حال سرگرمي وبازي وشادي بوده و از او غافل میباشند و گرگ او را بخورد. (تفسیر کشاف ٢/۴۴٨.).

قابل توجه است که: ما نباید حساسیّت‌های خویش را نزد هر کس وناکس بازگو کنیم و به تأسف حالاتی در زندگی پیش می آید که همین موارد حساسیّت‌ها علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد.
در روایتی از حضرت عبدالله بن عباس آمده که حضرت یعقوب در اثر آن خواب، از خود برادران یوسف احساس خطر میکرد و به آنها «گرگ» گفت، ولی بنابر مصلحت، حقیقت امر را کاملاً ظاهر نه فرمود. (تفسیر قرطبی).
برادران با شنیدن این سخن حضرت یعقوب؛ گفتند که این خوف وخطر شما شگفت آور است گروه نیرمند ده نفری ما جهت حفظ ونگهداری او موجود است، اگر با بودن همه ما گرگی او را بخورد، پس وجود ما بیکار خواهد شد، پس از ما چه توقعی را میتوان داشت؟ حضرت یعقوب(ع) با وضع پیامبرانه خویش در برابر فرزندان، این امر را اظهار نفرمود که من از خود شما احساس خطر میکنم زیرا در این اولاً، فرزندان دل شکسته میشدند، ثانیاً پس از چنین سخنی، این خطر وجود داشت که دشمنی برادران افزایش یابد، اکنون اورا رها کرده و در وقت دیگری بنا به بهانه ای اور بکشند، بنابر این اجازه داد، اما از برادران عهده وپیمان کامل گرفت که به وي هیچگونه اذایت وآزاری نرسانند، و او را به برادر بزرگتر «روبیل» یا «یهودا» سپردکه تو نسبت به گرسنگی، تشنگی و ضروریات دیگر، مطلع باش وزود او را برگردان. مفسران می نویسند: برادران در پیش روی پدر، یوسف را بر پشت خود گرفتند، و نوبت به نوبت او را بر پشت می کردند، تا مسافت طولانی حضرت یعقوب به خدا حافظی کردن آن ها همراه شد.
امام قرطبی به حواله روایات تأریخی بیان کرده است که وقتی آن‌ها از دید حضرت یعقوب(ع) غایب شدند، برادری که یوسف را به دوش گرفته بود او را بر زمین انداخت، یوسف مجبور شده پیاده راه رود، اما سنش کم بود، از دویدن همراه با آنها عاجز مانده به برادر دیگر پناه برده او نیز همدردی نکرد، به برادر سوم و چهارم پناه برده از آنها کمک خواست، اما همۀ آنها جواب دادند که تو آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که به تو سجده می کردند، صدا بزن تا به تو کمک کنند، از اینجاست که قرطبی فرموده است که از این معلوم می شود برادران به نحوی از خواب حضرت یوسف علیه السلام اطلاع یافته بودند و همین خواب سبب غیظ و غضب آنان شد. بالآخره حضرت یوسف به یهودا گفت که تو بزرگتری تو برضعف حال وکودکی من وناتوانی و عاجزی پدرت رحم کن وعهد وپیمانی راکه با پدر انجام داده ای در نظر بگیر، چطور تو به این زودی عهد را فراموش کردی، یهودا با شنیدن این به رحم آمد و به او گفت تا من زنده هستم برادران به تو آزار و اذیتی نخواهند رساند. (به نقل از معارف القرآن).

علاقه‌ی یعقوب(ع) به یوسف(ع):

حضرت یعقوب علیه السلام درمیان پسرانش، یوسف را بسیار دوست میداشت و او و برادرش بنیامین را بر سایر فرزندان مقدم می داشت. این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند وکینه آنها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آنها بفرستد تا به صحرا بروند و با آنها به بازی بپردازد این تقاضا برنفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و میترسید بلایی سرش بیاورند.

﴿قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ﴿۱۴﴾
برادران گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این‌که ما (بر دفع گرگ) گروه نیرومند هستیم، در این صورت یقیناً زیانکار خواهیم بود (و هرگز چنین چیزي ممکن نیست).(۱۴)
تفسیر
:
فرزندان یعقوب گفتند: قسم به الله که اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی نیرومند و شجاع هستیم، در آن صورت هیچ خیر و مردانگی و سودی در وجود ما نخواهد بود.
باید گفت که: قوي بودن، همیشه دلیلي بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قوي بودند، و خود را «نَحْنُ عُصْبَةٌ»، (عده ای یکپارچه و زورمند) می شمردند، ولي امین نبودند.
آنان به پدر خویش گفتند: مطمئن باش که چنین حادثه ورویدادی هرگز به وقوع نخواهد پیوست. و چنین است که وقتی خداوند متعال کاری را بخواهد، اسبابش را نیز مهیا می‌گرداند.
ظاهر فریبي وابراز احساسات دروغین، ازدسیسه‌هاي افراد دو رو و منافق است.
﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۱۵﴾
پس وقتی او را با خود بردند و تصمیم گرفتند که او را در قعر چاه بیندازند و (تصمیم خود را عملی نمودند) (در همان لحظه) به او (یوسف) وحی کردیم که البته آنها را ازاین کارشان آگاه خواهی ساخت، درحالیکه نمی‌فهمند.(۱۵)
تفسیر
:
«فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ»: پس یعقوب یوسف را با برادرانش فرستاد و چون او را بردند و به دور دست صحرا رسیدند، شیطان ایشان را برانگیخت و با هم بر گذاشتنش در قعر چاه همداستان شدند.
«وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِی غَیابَتِ اَلْجُبِّ»: نباید اشتباه کرد که: اتّفاق نظر و اجماع گروهي از انسان‌ها، همیشه نشانه‌ي حقانیّت نیست.
مطابق روایتی که در «تفسیر معارف القرآن» آمده است می نویسد: خداوند متعال در قلب یهودا رحم و توفیق عمل صحیح قرار داد و به برادران خود گفت که قتل یک نفر بی گناه جرم بس عظیمی است از خداوند بترسید و این کودک را به آغوش پدرش برسانید، البته از او عهد بگیرید که جریان را با پدرش در میان نگذارد و از شما شکایت نکند.
برادران گفتند ما میدانیم که هدف تو چیست، تو میخواهی که رتبه و پایۀ خودرا در قلب پدر بیفزایی، لذا بشنو که اگر تو در انجام اراده ما مزاحم شوی تورا نیز خواهیم کُشت.
یهودا دید که در برابر نه برادر کاری از دستش بر نمی‌آید، گفت خیلی خوب اگر شما تصمیم گرفته اید که صد در صد این کودک را از بین ببرید پس سخن مرا گوش کنید، در این نزدیکی کهنه چاهی هست که در آن بسیار خس و خاشاک ریخته و مار و گژدم در آن جای گرفته اند او را در آن چاه بیندازید، اگر مار و گژدمی به او نیش زد و از بین برد که شما به هدف خود رسیده اید، و شما از ریختن خون او بریء الذمه هستید واگر او زنده ماند شاید در آنجا کاروانی بیاید و برای برداشت آب در چاه، دلو بیندازد واو بیرون آید آن‌ها او را با همراه خود به مملکت دیگری می برند در این صورت نیز شما به هدف خود خواهید رسید.

روی این سخن یهودا همه اتفاق نظرکردند، و همه تصمیم گرفتند که او را به قعر چاه بیندازند. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).
مفسر تفسیر معارف القرآن می‌نویسد: برادران بعد از آن‌که یوسف‌را زدند و به وی اهانت کردند، پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افگندند تا بمیرد. یوسف در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که نابودش کند، اما یهودا ایشان را از این کار بازداشت.
مفسر نسفی میگوید: «خداوند متعال به یوسف درکودکی وحی فرستاد چنانکه به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد». (به نقل از تفسیر معارف القرآن).
«وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ(15)»: امید، بهترین سرمایه براي ادامه زندگي است. مابه یوسف وحیف رستادیم که در آینده و به زودی ازچاه نجات خواهد یافت و برادران را از کارشان شرمنده خواهي کرد.
بلی! عنایت حق تعالی نسبت به یوسف بسی بزرگ بود؛ به طوری که بر او وحی فرستاد، او را در تنهایی‌اش اُنس بخشید، بر او آرامش نازل کرد، او را به گشایش و فَرَج بشارت داد و در این امتحان به وی پایداری بخشید پس اگر خداوند متعال با توست دیگر از چه کسی خوف وترس داری؟ اما چنان چه الله متعال علیه تو باشد بعد از وی دیگر به چه کسی امید می بندی؟ پس وقتی نظر عنایت حق مراقب توست در کنف الطافش آرام بخواب و بدان که سختی‌ها و گرفتاری‌ها در غار ولایت حق، عین امن و امان است.
امام فخر رازي گفته است: فایده‌ي این وحي عبارت است از آرام کردن یوسف و اُنس دادن به او تابرایش تسکین خاطر باشد و وحشت از قلبش برطرف گردد؛ چرا که در آینده از درد و محنت خلاصي مي یابد. (فخر رازي ۱۸/۱۰۰.)
امام قرطبی میفرماید: در این لفظ «أوحينا» جزا و جواب شرطیه «فلما ذهبوا» است، و حرف «واو» در اینجا زاید است. [تفسیر قرطبی]
منظور این است که برادران با هم شده تصمیم گرفته بودند که او را در چاهی بیندازند، خداوند جهت تسلی دادن به یوسف وحی نازل فرمود که در آینده چنین زمانی می‌آید که تو با آن‌ها ملاقاتی خواهی داشت و نیز به او مژده داد که تو در آن وقت از آن‌ها بالا دست قرار می گیری که می توانی از این ظلم و ستم آن‌ها انتقام بگیری و آن‌ها از تمام این ماجرا بی خبر خواهند بود.
امام قرطبی فرموده است: که برای این، دو صورت میتواند باشد، یکی این‌که این وحی برای او بعد از انداختنش به چاه جهت تسلی و مژده برای نجاتش آمده است، دوم این‌که قبل از انداختن به چاه خداوند به یوسف علیه‌السلام اوضاع و احوال آینده را به وسیله وحی اطلاع داده است، و در آن به او خبر داده است که تو از این مهلکه نجات خواهی یافت و چنین اوضاعی پیش خواهد آمدکه تو جهت سرزنش (ملامت کردن برادران فرصتی) خواهی یافت درحالیکه آنها تو را نشناسند که تو برادر آن‌ها (یوسف) هستی.
در تفسیر مظهری آمده است که این وحی زمان طفولیت حضرت یوسف علیه السلام وحی نبوت نبود، زیرا وحی نبوت در سن چهل سالگی می‌آید، بلکه این وحی چنان وحیی بود

که به مادر حضرت موسی علیه السلام شده بود، سلسلهٔ وحی نبوت بر حضرت یوسف علیه السلام پس از رسیدن به مصر آغاز گردید. چنان که الله متعال میفرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً» ابن جریر، ابن ابی حاتم وغیره آنرا به طور استثنا وحی نبوت قرارداده اند، همچنان که حضرت عیسی علیه السلام در کودکی به پیامبری رسید. [تفسیر مظهری]

حضرت عبدالله بن عباس رضي الله عنهما فرموده است که خداوند حضرت یوسف علیه السلام را پس از وارد شدن به مصر به وسیله وحی از اطلاع وضع خویش به خانواده منع فرموده بود. [تفسیر قرطبی]

از اینجا بود که شخصیت والا و پیامبری مانند حضرت یوسف علیه‌السلام پس از آزاد شدن از زندان و رسیدن به حکومت مصر چنین صورتی پیدا نکرد تا به پدر ضعیف خود وضع سلامتی خویش را اطلاع داده به او اطمینان دهد.

چه کسی می تواند حکمت های خداوند متعال را دریابد وقتی که بدین گونه مخفی باشند، شاید هدف این باشد که به‌حضرت یعقوب علیه السلام هشداری شود که چرا باغیرالله این اندازه محبت و دوستی برقرار کرده است، ونیز اینکه برادران را نیازمند قرار داده به بارگاه یوسف علیه‌السلام تقدیم دارد تابدین شکل به گونه‌ای به آنها کیفرداده باشد.(به‌نقل ازتفسیر معارف القرآن).

وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴿۱۶﴾

و (برادران) شبانگاه گریان به نزد پدرشان آمدند.(۱۶)

تفسیر :

بعد از افکندن یوسف در چاه، فرزندان یعقوب شامگاهان، گریان نزد پدر آمد وبه رسم رفتن قاتل درجنازهٔ مقتول، از خود اندوه و آه و فغان نمایش میدادند.

یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند.

قابل بیان است که: گریه‌ها، همیشه نشانه‌ي صداقت نیست. و نباید به هر گریه‌اي اطمینان کنیم.

روایت شده است وقتي یعقوب گریه و زاري آن‌ها را شنید، آشفته حال گشت و پرسید: چه شده، چه بلايي به سرتان آمده است؟ یوسف کجاست؟

اشک در قرآن:

در قرآن عظیم الشأن چهار نوع گریه و اشك به بیان گرفته شده است:

1- اشك شوق:

گروهي از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشك مي ریختند. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَي الرَّسُولِ تَرَي أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ «83»» (مائده، 83.) و (آن مسیحیان) هرگاه آیاتي را که بر پیامبر نازل شده میشنوند، مي بیني که چشمانشان از این که حقّ را شناخته‌اند از اشك لبریز میشود و میگویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس نام ما را در زمره‌ي گواهي‌دهندگان (به حقّ) بنویس.).

باید گفت: نشان افراد دل آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حقّ، منقلب میشوند. (ولي نا اهلان، با دیدن حقّ هم از جای تکان نمي‌خورند.)، البته در هیچ جای شکی نیست

که: اشك، اگر همراه معرفت باشد، نشانه‌ي كمال است. و واقعيت امر اينست: که روح و فطرت انسان، شيفته‌ي حقيقت است و چون به معشوق رسيد، اشك شوق مي‌ريزد.

2- اشك حُزن و حَسرَت:

مسلمانان عاشق همين‌که از رسول اکرم صلي الله عليه وسلم مي شنيدند که امکانات براي جبهه رفتن نيست گريه مي‌کردند. «تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلَّا يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ» (توبه، 92.) (در حالي که چشمانشان از اندوه، اشکبار بود که چرا چيزي ندارند که خرج جهاد کنند).

3- اشك خوف:

همين‌که آيات الهي براي اوليا تلاوت مي‌شد، گريه‌کنان به سجده مي‌افتادند، «خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا» (مريم، 58.)، «وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً»(اسراء، 109.)

4- اشك تزويري و ساختگي:

همين آيه که برادران يوسف گريه‌کنان نزد يعقوب آمدند که گرگ يوسف را دريد.

لطيفه:

روايت شده است: زني را براي محاکمه پيش قاضي شريح آوردند، زن گريه راسر داد. شعبي گفت: اي ابو اميه! مگر نمي بيني گريه ميکند؟ گفت: برادران يوسف که ستمگر و دروغگو بودند گريان آمدند. انسان نبايد جز به حق قضاوت کند. (فخر رازي ١٨/١٠١.).

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴿١٧﴾

گفتند: ای پدر! همانا ما رفتيم كه مسابقه دهيم، و يوسف را نزد سامان واسباب ما گذاشتيم، پس گرگ او را خورد، ولی تو باور كنندۀ ما نيستی اگر چه راستگو باشيم.(١٧)

«قالُوا يا أَبانا إِنّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ»: برادران يوسف گفتند: ای پدر! ما رفتيم تا مسابقه دهيم.

تفسير :

«وَتَرَكْنا يُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ اَلذِّئْبُ»: و يوسف را در در محل لباس و اثاثيه و غذای خود در جای امن گذاشته بوديم که از آن ها مواظبت کند، يعنی: مسابقه دويدن، يا مسابقه اسب سواری، يا مسابقه تيراندازی. از هری ميگويد: «نِضال» مسابقه تيراندازی، و«رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع وشامل هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرين و آموزش مهارت های جنگی بوده است، پس اشتباه از ما نبود و ما مدّت زيادی ازنزد وی دور نبوده‌ايم اما پس ازما گرگ بر وی حمله‌ور شد و وی را خورد.

ملاحظه مينماييم که: دروغ، دروغ را به بار مي‌آورد. برادران يوسف براي توجيه خطاي دروغين خويش، سه دروغ مسلسل را يکی بعد از ديگر برای پدر گفتند: مسابقه رفته بوديم، يوسف را نزد و سايل اثاثيه لباس وغذای خويش گذاشتيم، گرگ او را خورد.

معروف است که دروغگو حافظه ندارد. با وجود اين که برادران، يوسف را براي بازي بردند؛ ولي در گزارش خود به پدر وي را مراقب وبه اصطلاح نگهبان اثاثيه وغذای خويش بيان داشتند.

«وَما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَلَوْكُنّا صادِقِينَ17»: حرف و گفته‌ي ما را تصديق نميکني هرچند که در واقع راستگو هم باشيم. پس چگونه ما را متهم مي‌کني و به ما اطمينان نداري؟ اين سخنان از جانب آنها نشان دهنده‌ي شک و ترديد است.

دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند، بناءً این اصرار و استدلال که مبین احساس ترس و بیم نهفتهٔ ایشان می‌باشد از این باب است که گفته‌اند: خائن خائف است؛ و هر کس عملش بد است، گمانش نیز بد است.

وَجَاءُوا عَلَي قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَي مَا تَصِفُونَ﴿١٨﴾

و پیراهن او را آلوده به خون دروغین (برای یعقوب) آوردند، پدر گفت: نه، بلکه نفس‌های تان کار زشت را برای شما آراسته است، پس کار من صبر جمیل است وراجع به آن چه شما میگویید، از الله مدد خواسته می شود.(۱۸)

تفسیر :

«وَجاؤُ عَلي قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ»: و پیراهن یوسف را به خونی دروغین وغیر واقعی آغشته شده بود که خون یوسف نبود، آن را به عنوان گواه راستگویی خود آوردند در حالی که این پیراهن خود دلیل دروغگویی شان بود؛

زیرا پیراهن سالم بود واصلاً پاره هم نشده بود.

ابن عباس(رضِ) در این باره می نویسد که برادران، گوسفندي را سر بریدند و لباس‌هاي یوسف را بدان آغشته کردند، وقتي آن را نزد یعقوب آوردند، گفت: دروغ میگویید، اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش پاره مي شد. (طبري ۱۶۴/۱۲).

و روایت شده که یعقوب گفته است: چه گرگ پر حوصله و عاقلي! پسرم را خورده و پیراهنش را پاره نکرده است.

«قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»: فریب مظلوم نمایيها را نباید خورد. حضرت یعقوب علیه السلام، فریب پیراهن خون آلود و اشك ها را نخورد بلكه گفت: امان از نفس شما این سخن تان دروغی بیش نیست بلکه حقیقت این است که شیطان و نفس‌های اماره بالسوء شما، کاری زشت و نیرنگی بدی را برای‌تان آراسته است.

حضرت یعقوب علیه السلام مي دانست که یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان ویا بقاياي جسد را مطالبه نكرد.

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»: اما من بر این محنت صبری نیکو پیشه خواهم ساخت؛ صبری که نه خالقم را به خشم آورد و نه در آن شکوه و گلایه‌ای از مخلوق باشد.

یعقوب علیه السلام گفت: شکایتم را نزد پروردگارم می برم و به نیکویی بر سر صبر و شکیبایی پایدارم و در برابر این دروغ پردازیها و صحنه سازیها از الله متعال یاري و مدد می جویم.

شیخ حسن بصری(رح) میفرماید: وقتی یوسف را در چاه انداختند، دوازده سال عمرداشت و در چهل سالگی پدرش به دیدار او شاد گشت؛ یعنی، پس از بیست و هشت سال دوری به همدیگر رسیدند وای به آن همه سال که چه ها بر سر آن قلب دردمند غم زده ی یعقوب گذشته است!

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: صبر بر مقدرات الهي زیباست، ولي صبر برظلمي که درحقّ یک طفل معصوم به‌عمل آمده است، چه زیبايي دارد که حضرت یعقوب علیه السلام میگوید: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»؟

مفسر تفسیر نور در مورد می نویسد:

اولاً حضرت یعقوب علیه السلام ازطریق وحي میدانستکه یوسف زنده است.

ثانياً اگر احياناً حضرت يعقوب عليه السلام كدام عكس العمل از خود نشان ميداد كه: ظن وگمان آنها را بيفزايد، برادران برسرآن چاه می رفتند، و يوسف را از بين مي بردند.
ثالثاً نبايد كاري كرد كه راه توبه حتّي بر ظالمان به كلّي بسته شود.
در حديث شريف آمده است كه از رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسيدند: صبر جميل چيست؟ ايشان فرمودند: «صبری كه با خود شكايت و گلايه‌ای به همراه نداشته باشد».
«وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلي ماتَصِفُونَ (18)»: أنبياي الهي در برابر حوادث سخت، زيباترين عكس العمل را از خودنشان ميدهند. طوری‌که حضرت يعقوب عليه السلام ميگويد: از الله متعال بر تحمل اين مصيبتی كه آن را سازمان داده‌ايد ياری ومدد می‌طلبم و بر او در دفع اين دروغی كه توصيف می‌كنيد توكل می‌كنم. يعنی: از او بر آشكار كردن و برملا ساختن دروغی كه اظهار كرديد، مدد می‌طلبم. يا از او بر تحمل آنچه كه شما وصف می‌كنيد، مدد می طلبم.
انسان بايد در حوادث بايد علاوه بر صبر و توانايي دروني، از امدادهاي الهي هم استمداد جويد، بهترين نوع صبر آن است كه عليرغم آنكه دل ميسوزد و اشك جاري ميشود، استعانت از الله متعال را نبايد فراموش نمود. حضرت يعقوب عليه السلام با جمله‌ي «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلي ما تَصِفُونَ» به جاي «عَلي ما فَعَلْتُمْ»، به برادران يوسف فهماند كه مدّعاي آنان باور كردني نيست.

پيراهن و معجزه آن:

دانشمند و فقيه شهير جهان اسلام ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هجری قمری 974 تا 1057 ميلادی) در مورد پيراهن حضرت يوسف عليه السلام مينويسد: كه پيراهن يوسف از عجايب روزگار است، سه واقعه بزرگ و عظيم الشأن با اين پيراهن وابسته است.
اول: خون الود كردن آن به خاطر فريب دادن پدر و ثابت شدن دروغ آن ها به گواهی پيراهن.
دوم: واقعه زليخا، كه در آنجا نيز گواهی پيراهن يوسف تقديم گرديد.
سوم: داستان بينايی حضرت يعقوب عليه السلام كه درآنجا نيزپيراهن حضرت يوسف عليه السلام مظهر اعجاز قرار گرفت.
آيا يعقوب عليه السلام واقعاً بين فرزندان خويش تبعيض قائل بود؟
خير، تبعيض قائل نشدند، يعنی درمسائل مادی ويا تربيتی و يا ارشادی تبعيضی بين فرزندانش قرار نداده بودند، اما اگر منظور اين باشد كه چرا يعقوب عليه السلام يوسف عليه السلام را نسبت به ديگر فرزندانش بيشتر دوست ميداشت، كه البته علت اين امر واضح است چرا كه هر اندازه انسانی مؤمن تر و با تقوا تر باشد دوست داشتنی تر ميشود و اين امر بديهی است كه يوسف عليه السلام از اين لحاظ نسبت به ديگر برادرانش برتر بود و طبيعی است كه پدر، فرزند با اخلاق تر و با تقوا ترش را بيشتر دوست خواهد داشت، و خدای متعال كسی را به خاطر محبت قلبی مواخذه نمی كند.
چنان‌كه پيامبر صلى الله عليه وسلم نيز در مسائل مادی نسبت به همه همسرانش يكسان بود اما در قلب خود بعضی از همسرانش را از بقيه بيشتر دوست ميداشت و ميفرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلُمْنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ» ابو داود (2134) يعنی:

«ای الله! این تقسیم من (در نفقه و تأمین مایحتاج آنها) در آن چیزی است که در اختیار و توانم است. پس در آن چه در اختیار توست و در اختیار من نیست (یعنی قلب)؛ مرا ملامت مکن».

و علاوه بر این، شریعت انسان‌ها را مؤظف نموده که محبت و دوست داشتن خود را نسبت به سایر مسلمانان بر اساس معیار ایمان و تقوا قرار بدهند؛ یعنی هر اندازه مسلمانی تقوای بیشتری داشته باشد به همان اندازه نیز محبوبتر است حال چه او فرزند ما باشد یا فرزند دشمنمان یا غریب باشد یا از نژاد و ملیت دیگری باشد، وبالعکس آن هم صادق است؛ یعنی اگر کسی ازتقوای کمتری برخوردار باشد محبت او در قلب ما کاهش می یابد حال چه او پدر ما باشد یا فرزندمان یا برادرمان. برای همین است که الله متعال میفرمایند: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ». (مجادله 22). یعنی: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، درحالی‌که کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند را دوست بدارند، هر چند پدران شان یا پسران شان یا برادران شان یا عشیره آنان باشد». و این همان «ولاء و براء» یی است که هر مسلمانی باید بر اساس میزان ایمان و تقوا نسبت به انسان‌ها لحاظ کند.

خوانند گان گرامی !

در آیات (19 الی 22) یوسف و کاروانیان، وموضوع یوسف در مصر مورد بحث قرار گرفته است.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴿۱۹﴾

وکاروانی (نزدیک چاه) آمد پس آنها آب آور خود را فرستادند، پس(او) دلو خود را انداخت (پس چون بیرون آورد، یوسف را در آن دید، صدا زد و) گفت: «مژده باد! این کودکی است» و او را بعنوان یک متاعی(از دیگران) پنهان داشتند، و خداوند به آن‌چه می کردند، آگاه است.(۱۹)

تفسیر :

به تأسف بایدگفت که دربسیاری از حالات در زندگی و روز گار دنیا حالاتی پیش می‌آید که دوستان واقارب انسان، را به چاه می اندازد؛ ولی پروردگار باعظمت انسان را توسط بیگانگان، از چاه نجات میدهد. طوری‌که میفرماید:

«وَجاءَتْ سَيّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ»: مسافران و کاروانیان به آنجا آمدند و از آنجا عبور کردند. «سَيَّارَةٌ»: قافله، کاروان.

سپس خداوند متعال از حال یوسف علیه السلام در قعر چاه خبر می دهد: کاروانی از مسافران به نزدیک چاه آمد پس کاروانیان مأمور آب را فرستادند تا برای‌شان از آن چاه آبی بیاورد،

«وارِدَهُمْ»: پس وارد خود را فرستادند، وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می‌آورد.

وارد: آبدار، آب آور، مسؤول تدارک آب کاروان، سقا، مردی بود به نام مالک پسر دعر خزاعی از تبار عرب عاربه. (تفسیر فرقان)

ابن عباس(رض) گفته است: كاروان وجماعتي از «مدين» به مصر ميرفتند. راه را گم كرده بودند و درآن بيابان سرگردان شدند. تا به محل چاهي كه يوسف در آن قرار داشت، رسيدند. چاه در واحهاي دور از آباداني قرار داشت.
«فَأَدْلي دَلْوَهُ قالَ يابُشْري هذا غُلامٌ»: وچون او دلوش (دلو:ظرفی چرمی، سطل) را در چاه افكند، يوسف بدان ريسمان آويخت. در اين هنگام آب آورشان فرياد زد: مژده! مژده! اين يک پسر معتبر است. اين مژده را يا به خود، يا به ياران همسفرش داد.
مفسران گفتهاند: وقتي دلوش را در چاه انداخت يوسف در گوشهاي از قعر چاه قرار داشت، پس خود را به طناب سطل آويزان كرد، وقتي صاحب دلو او را ديد زيبايی اش او را به تعجب وا داشت و صدا زد.
ابو سعود گفته است: گويي بشارت را منادي قرار داده و ميگويد: بيا كه به نعمتي گرانقدر نايل آمدهای (ابو سعود ٥٩/٢.)
به ياد داشته باشيد كه الله متعال، بندگان مخلص خود را هيچ وقت تنها نميگذارد و آنها را در شدايد و سختيها نجات ميدهد. به طور مثال نوح عليه السلام را روي آب، يونس عليه السلام را زير آب و يوسف را كنار آب، نجات داد. همچنان كه ابراهيم را از آتش، موسي را از ميان نهر نيل و محمد صلی الله عليه وسلم را در درون غار ثور.
با اراده الهي، ريسمان چاه وسيله شد تا يوسف عليه السلام از قعر چاه به تخت وكاخ برسد، پس بنگريد با حبل الله چه ميتوان انجام داد!؟ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَةِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلي شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آلعمران، 103.) (و همگي به ريسمان خدا چنگ زنيد وپراكنده نشويد ونعمت خدا را بر خود ياد كنيد، آنگاه كه دشمنان يكديگر بوديد، پس خداوند ميان دلهاي تان الفت انداخت ودر سايه نعمت او برادران يكديگر شديد، و بر لب پرتگاهي از آتش بوديد، پس شما را از آن نجات داد. اينگونه خداوند آيات خود را براي شما بيان ميكند، شايد هدايت شويد.)
بايد گفت كه: در برخی موارد حالاتی در زندگی انسان پيش می آيد كه به وی به ديد كالا و جنس ديده می شود طوری‌كه ميفرمايد:
«وَأَسَرُّوهُ بِضاعَةً»: (واو را پنهان ساختند، كالايی دانسته)يعنی: كاروانيان مسافر، اين موضوع راكه از چاه چنين پسری را يافتهاند، پنهان داشته و گفتند: مالكان اين آب اين پسر را به ما دادهاند تا او را در مصر به صورت كالا برای‌شان بفروشيم. يوسف هم سكوت كرد، از بيم آن كه مبادا برادرانش او را گرفته و به قتل برسانند.
اما ابن عباس(رض) در تفسير «وَأَسَرُّوهُ بِضَعَةً» ميگويد: برادران يوسف كه نزديک وی بودند، قضيه راپنهان داشته وكاروانيان را ازاين امركه او برادرشان است آگاه نساختند، بلكه گفتند: اين غلامی است از بردگان برای فروش.
«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَعْمَلُونَ(19)»: كتمان حقيقت، در برابر مردم امكان دارد، ولی به ياد داشته باشيد كه با الله چه خواهيم كرد كه به همه چيز وهمه احوال بندگان خويش آگاه است، راز آنان برالله مخفي نميماند و قصد آنها دربارهي يوسف بر او پوشيده نيست.

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴿٢٠﴾

و (سر انجام)او را به پول ناچيزی (و تنها) به چند درهم شمرده شده فروختند و در بارۀ او بیعلاقه بودند (چرا كه مي ترسيدند رازشان افشا شود.).(٢٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«شَرَوْهُ»: او را فروختند. «بَخْسٍ»: ناقص. مراد قیمت ارزانتر از قیمت افراد مثل او است. «دَرَاهِمَ»: درهم ها. بدل از (ثَمَن) است. «مَعْدُودَة»: اندک. کم.
«الزَّاهِدِینَ»: افراد بی علاقه و بی مبالات. مراد این است که هر چه زودتر میخواستند شر او را از سر خود کم کنند. به دو جهت: یکی این که او را مُفت به دست آورده بودند. دیگر این که می‌ترسیدند خانواده‌اش سر برسند. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسير :

پايان تلخي ها، شيريني است:

«وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ»: دراین بخش محنت دوم زندگي حضرت يوسف عليه السلام كه همانا محنت بردگي است شروع مي شود.
هر كس ارزش چيزي را نداند، آنرا ارزان از دست مي دهد.
«بِثَمَنٍ بَخْسٍ»: (کاروانیان، ارزش يوسف را نمي شناختند.) بناءً کاروانیان وی را به بهای ناچیزی به فروش رسانیدند.
باید یادآور شد که: داستان و واقعه‌ی یوسف تقریبا، 1600 سال قبل از میلاد به وقوع پیوست. (تفسیر صفوة التفاسیر)
ارزش انسان‌های ارزشمند روزی آشکار می شود، اگرچه در حالاتی مورد بي‌توجهی وبی مهري قرار گيرند. (اگر امروز يوسف را به عنوان برده وغلامی فروختند، روزی در زندگی اش آمدنی است که او حاكم مصر خواهد شد).
ميگويند: مالي كه آسان به دست آيد، به آسانى از دست ميرود، مفسر«تفسیر انوار القرآن» می نویسد که: مراد این است که برادران یوسف او را فروختند.
«بِثَمَنٍ بَخس»: به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال ووضع او بود. ابن‌مسعود (رض) میگوید: «او را به بیست درهم فروختند».
ابن‌کثیر این قول را که برادران یوسف او را فروختند، ترجیح می دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی دادند. ابن‌کثیر میگوید: «کاروانیان ازیافتن یوسف بسیار شادمان شده و به خاطر آن علاقه‌مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشند. پس این بی رغبتان همان برادر یوسف بودند».
«وَكانُوا فِيهِ مِنَ اَلزّاهِدِينَ(20)»: دربارهٔي نگهداشت يوسف بي‌ميل و روگردان بودند. ورغبتي به خريدن آن نداشتند؛ چون اورا پيدا كرده بودند ومي‌ترسيدند بنده‌ي فراري باشد و صاحبش آن را ازچنگشان بيرون بياورد.
بدین اساس می‌خواستند خود را از وی خلاصی بخشند از آن‌رو که قدر و جایگاه وی را نمی شناختند.
با تأسف بايد گفت كه مردانناآگاه و غافل، يوسف را به بهاي كم فروختند، ولي زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌اي كريم توصيف نمودند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَي أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَي أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿۲۱﴾

و آن کسی از أهل مصر که او را خریده بود به همسرش گفت: او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی گیریم. و این گونه ما یوسف را در سرزمین متمکن ساختیم، و تا از تأویل احادیث (= تعبیر خواب) به او بیاموزیم، وخداوند برکارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمیدانند.(۲۱)

تفسیر :

«وَقالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْواهُ»: کاروان یوسف را به مصر برد و عزیز (وزیر مصر) وی را از ایشان خرید و به زنش گفت: مقام و منزلت او را گرامي بدار.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک».

ابن عباس(رض) مینویسد: شخصي که یوسف را به بیست درهم خرید «قطفیر» نام داشت وعزیز مصر بود و مسؤولیت خزاین مصر را به عهده داشت. (طبري ۱۷۵/۱۲.) ونام همسرش «زلیخا» یا«راعیل» بود وشاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف ایمان آورد و در حیات یوسف درگذشت».

روایت شده است که عزیز مصر یوسف را در هفده سالگی‌اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی‌اش او را به وزارت عزیز مصر برگزید و آن پیامبر جلیل القدر در صدوبیست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکنت رسید.

«عَسي أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً»: دلها به دست پروردگار باعظمت است. مِهر یوسف، در دل خریدار نشست. عزیز مصر به همسر خویش سفارش کرد که وی راچون مهمان عزیزی گرامی داشته وبه خوبی ازوی پذیرایی نماید تاشاید به حال شان در خدمت گزاری سودی بخشد یا برای شان جانشین فرزند شود.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است: که سه نفر در دنیا عاقل و قیافه شناس ثابت شده اند:

اول: عزیز مصر از قیافه حضرت یوسف علیه السلام به کمالات او پی برد و به همسرش چنین توصیه و راهنمایی فرمود.

دوم: دختر حضرت شعیب علیه السلام که نسبت به حضرت موسی علیه السلام به پدرش گفت «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» [سوره قصص، آیه ۲۶] یعنی پدر جان این را خادم مقرر کن، زیرا بهترین خادم کسی است که هم قوی باشد و هم امین.

سوم: صدیق اکبر، که پس از خود حضرت فاروق اعظم را خلیفه نمود، [ابن کثیر] قابل یادآوری است که: تصمیم هاي مهم را پس از ارزیابي و آزمایش و مرحله‌اي اتّخاذ کنید. (اوّل یوسف را به عنوان کمك‌کار در خانه، «عَسي أَنْ يَنْفَعَنا» کمکم به عنوان فرزند قرار دهیم. «أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً»)

سبحان الله بزرگواري در چهره‌ی یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش مي‌کند.

باید گفت که: جملهي «عَسي أَنْ يَنْفَعنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً»: دو بار در قرآن عظیم الشأن به کار رفته است: یکي در مورد حضرت موسي وقتي که صندوق او را از آب گرفتند، زن فرعون به او گفت: این طفل را نکشید، شاید در آینده به ما سودي رساند. (قصص،9.) وبار دیگري دراینجاست که عزیز مصر به همسرش میگوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آري، به ارادهي خداوندي، محبّتِ نوزاد و بردهاي ناشناس، چنان در قلب حاکمانِ مصر جاي ميگيرد که زمینههاي حکومت آیندهي آنان را فراهم ميسازد.

«وَكَذَٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي اَلْأَرْضِ»: اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند.و آنگونه که خداوند متعال یوسف را از قعر چاه نجات داد و وزیر مصر را براکرامش گماشت، همچنان به یوسف درمصر مکنت واقتدار بخشیده وی را برگنجینهها وذخایر مصر مسلط گردانید؛ چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعي آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولي در واقع طرح چیز دیگري است.

«وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحادِيثِ»:وتوفیق تعبیر بعضي ازرؤیاها رابه اوعطامیکنیم.

و تا الله متعال تأویل خواب را به وی بیاموزد و در نتیجه او مردم را از تعبیر آنچه در خواب می بینند آگاه سازد.

«وَاَللّهُ غالِبٌ عَلي أَمْرِهِ»: بیگمان الله متعال برکار خویش چیره است؛ هیچ نیرویی وی را ازانفاذ امرش بازداشته نمیتواند، آن چه را ما حادثه ميپنداریم، در حقیقت طراحي الهي براي انجام یافتن ارادهي اوست.

«وَلكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لايَعْلَمُونَ(21)»: مردم، ظاهر حوادث را مي بینند، ولي از اهداف و برنامههاي الهي بيخبرند، قضایش را آنگونه که بخواهد نافذ میسازد و حکمش چنان که اراده کند، واقع میشود ولی بیشتر مردم اسرار قضا را نمیدانند و غافل از آنند که کار به دست بلاکیف یگانهٔ یکتاست؛ پس آنها از أسرار قدرت و اهداف حکمت بی خبر اند.

وتا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. والله برکار خود غالب است، اما بیشتر مردم نمی دانند.

و کسی از (اهل) مصر که او را خرید؛ به همسرش گفت: «جای او را گرامی دار، امید است برای ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی گیریم» و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، وتا ازتأویل احادیث (= تعبیر خواب)به او بیاموزیم، والله بر کارش چیره است، ولیکن بیشتر مردم نمی دانند.

تعبیر خواب در دین مبین اسلام :

در مورد اینکه تعبیر از نظر اسلام جواز دارد یا خیر؟ باید گفت که: بلی، زیرا این امر در قرآن عظیم الشأن ثابت شده است که الله تعالی به پیامبرش یوسف علیه السلام علم تعبیر خواب داده بودند؛ چنانکه الله تعالی میفرماید: «وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 6) یعنی: «و اینچنین پرودگارت تورا بر میگزیند» یعنی: همانگونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تورا برسایر بندگان بهنبوت برمیگزیند وبرادرانت را برایت رام و مطیع میگرداند چنانکه اجرام آسمانیای را که درخواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجدهء انحنا و تعظیم واداشت «وبه تو ازعلم تأویل الاحادیث» یعنی:تعبیر وتفسیر خواب «میآموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام میکند» و باز میفرماید: «كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف 21) یعنی: «ما یوسف را در آن سر زمین مکنت بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی:

تعبیر خوابها را «و الله بر کار خویش تواناست» بنابر این اینکه الله تعالی علم تعبیر خواب را به یوسف علیه السلام عطا نموده است خود بیانگر این مطلب است که خواب دارای تعبیر و تأویل است؛ البته باید در نظر داشت که هر خوابی دارای تعبیر نیست و هرکسی قادر به تعبیر خواب نیست.

حقیقت و پایۀ خواب و اقسام آن:

ازهمه نخست جای بحث ازحقیقت خواب و درجه و پایهء آن اخبار و وقایعی است که از آن معلوم می شود.

حضرت قاضی ثناء الله در تفسیر «مظهری» فرموده است که در حقیقت خواب این است که هرگاه نفس انسان در هنگام خواب یا بیهوشی از تدبیر ظاهر بدن فارغ باشد صورت‌هایی برای او از راه قوت خیالی نشان داده می شود، و به آن خواب می گویند.

رؤیاهایی که روح می بیند بر سه نوع است:

1 - رؤیای خوشایند، که از جمله نعمت های الهی است و باعث شادی و خوشحالی دل‌های مؤمنان است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میفرماید: «لم یبق من النبوة الا المبشرات» یعنی، از نبوت به جز رؤیای صالحه که مایه مژده و شادی است چیزی باقی نمانده است.

2 - رویای ناخوشایند، که ازشیطان است و با کمک آن، انسان‌ها را ناراحت میکند و دوای آن، پناه بردن به الله از شرّ شیطان و آن‌چه که دیده است؛ میباشد و نباید آنرا نزد دیگران بازگوید که دراین صورت، از آن رؤیا، دچار زیان نمی‌گردد و نباید بر تعبیر چنین خواب هایی اصرار داشت، زیرا اگر تعبیر شوند ممکن است به همان صورتی که تعبیر شده‌اند، اتفاق بیفتند.

3 - خواب‌هایی هستند که تعبیر ندارند وخود این خواب‌ها نیز، برچند گونه‌اند: افکار درونی انسان هستند یا وقایعی هستند که در زندگی روزمرۀ آن فرد وجود دارد یا خواب‌های پریشان و بی معنی هستند که کار شیطان است و آدمی را با آن بازی میدهد مانند داستان آن مردی که به پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: ای پیامبر خدا در خواب دیدم که سرم قطع شده است و جلو من افتاده و با سرعت بالا و پایین می جهد و از من دور می شود و من نیز، به دنبال آن می دویدم. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «لا تحدث الناس تلعب الشیطان بک فی منامک»؛ یعنی، چنین خوابی را که در آن شیطان، تو را بازی داده است، برای مردم بازگو نکن.

بعضی از رؤیاها به همان صورت اتفاق افتاده یا اتفاق خواهد افتاد، اما بسیاری از این رؤیاها دارای سمبل و نمادهای مشخصی استند که به تعبیر درست احتیاج دارند. در مورد تعبیر خواب، کتاب‌های زیادی نوشته شده است؛ بیشتر آنها ادعا می کنند که تعبیرات خود را از استادان ماهر در تعبیر خواب، مانند ابن سیرین اقتباس نموده‌اند، اما در این مورد، سند و مدرک صحیحی ارائه نداده اند. اگرچه تواتر تجربیات مردم در دیدن خواب و تعبیر آنها در طول زمان و بیان این تجربیات، خود به تنهایی باعث شده است که اغلب مطالب این کتاب‌ها درمورد تعبیر خواب راست ازآب درآید، اما انتساب‌های نامستند و افزودن به قطر این کتاب‌ها، بدون دلیل موجه، اعتبار آن ها را خدشه‌دار نموده است. آن چه که مهم است این است که نباید به کتاب‌های تعبیرخواب به صورت کامل اعتماد نمود، زیرا تعبیر خواب برحسب زمان و مکان و شرایط و احوال محیط یا بینندۀ خواب تغییر می‌کند.

خلاصه این‌که؛

خواب سه نوع است:

1 - رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بیننده‌ی آن و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. [بخاری و مسلم]

2 - خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بیننده‌ی خواب می‌باشد.

3 - خوابی که ناشی از خیالات وتفکرات انسان و اعمال روزمرهٔ اوست.

خواب‌هایی که به‌علت عادت‌های روزمره میباشند، دراین طبقه جای میگیرند؛ مثلاً، فردی عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت درآن ساعت، غذا نخورد وبخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می‌کند.

غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی توان آن ها را تعبیر نمود، زیرا بر قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند.

در ضمن باید توجه داشت که تأویل خواب امکان دارد بعد از سالهای طولانی به‌وقوع بپیوندد. یعنی ممکن است انسان امروز خوابی ببیند و بعد از بیست یا سی سال آن تأویل آن خواب محقق گردد و حتما شرط نیست فردی امروز خواب می‌بینند وفردا تأویل آن به وقوع انجامد. و ممکن است فاصله‌ی بزرگی بین وقوع خواب حقیقی و انطباق آن خواب بر واقع و بین خود خواب باشد.

از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز منقول است، آنحضرت صلي الله علیه وسلم فرمود خواب برسه قسم است یکی شیطانی که از ناحیه شیطان چیزهایی در ذهن می‌آید، دوم آن است که انسان چیزهایی را در حال بیداری می‌بیند همان صورتها در خواب به نظرش می رسند، سوم که صحیح و بر حق است جزئی ازچهل وشش جزء نبوت است، یعنی اِلهام ازجانب خداوند متعال است.

معنی جزء نبوت بودن خواب و تشریح آن:

در بارهٔ این قسم که حق و صحیح و در احادیث جزئی از نبوت قرار داده شده است روایات مختلفی در احادیث وجود دارند. در بعضی روایات چهلمین جزء ودربعضی چهل وششمین جزء ودربعضی دیگر چهل ونهمین وپنجاهمین و هفتادمین جزء بودنش منقول است. در تفسیر «قرطبی» پس از جمع آوری همه این روایات تحقیق ابن عبدالبر چنین نقل گردیده است که بین اینها هیچ گونه تضاد و مخالفتی نیست بلکه هر روایت به جای خود صحیح و درست است، و اختلاف تعداد اجزاء مبتنی بر احوال خواب بیننده است کسی که به راستگویی، امانتداری و کمال ایمان متصف باشد خواب او چهلمین جزء نبوت می باشد، و کسی که در این اوصاف رتبه کمتری داشته باشد خوابش چهل و ششمین یا پنجاهمین جزء می شود و کسی که از این هم پایه کمتری داشته باشد خوابش هفتادمین جزء نبوت قرار می‌گیرد.

در اینجا این امر قابل توجه است که مراد از جزء نبوت بودن خواب راست چیست؟ در تفسیر «مظهری» توجیه آن چنین نقل شده است که سلسله وحی نبوت بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ظرف بیست و سه سال جاری ماند در شش ماه قبل وحی به صورت خواب، نمودار گردید و در بقیه چهل و پنج شش ماهی با پیام رسانی جبرئیل امین علیه‌السلام

نمودار شد، و با این حساب خواب درست و حقانی چهل و ششمین جزء نبوت قرار گرفت، و آن روایاتی که عدد کمتر یا بیشتری در آن‌ها ذکر شده است یا محاسبه آن تقریبی است و یا از روی سند ساقط الاعتبار هستند.

و امام قرطبی فرموده است که مراد از جزء نبوت بودن این است که بسا اوقات انسان در خواب چنان چیزهایی را می‌بیند که در حد توان او نیستند، مثلاً می‌بیند که به آسمان پرواز میکند، یاچنان چیزی ازعالم غیب ببیند که تحصیل علم آن در حد توان او نبوده، پس وسیله آن‌ها به‌جز امداد و الهام خداوندی چیز دیگری نمیتواند باشد، و این در اصل از ویژگیهای نبوت است، بنابر این، جزئی از نبوت قرار داده شد.

گاهی خواب کافر و فاسق هم می تواند راست در آید:

این امر نیز از قرآن و حدیث ثابت و از تجربیات واضح است که خواب راست گاه وقتی از فاسق بلکه از کافر هم متحقق می‌شود، راست درآمدن خواب دو رفیق زندانی حضرت یوسف علیه‌السلام و راست درآمدن خواب پادشاه مصر در سورۀ یوسف از قرآن مذکور است در صورتی که این هر سه نفر مسلمان نبودند، در حدیث خواب «کسری» آمده است که او نسبت به بعثت آنحضرت صلي الله عليه وسلم خواب دیده بود، و آن خواب راست درآمد، در صورتی که کسری مسلمان نبود، عمه رسول الله «عاتکه» در حال کفر نسبت به آنحضرت صلي الله عليه وسلم خواب راستی دیده بود، و نیز تعبیری که حضرت دانیال (یکی از پیامبران بنی اسرائیل) در باره خواب بخت النصر (بخت النصر که از جبارترین، ستمکارترین و خونخوارترین پادشاهان دنیا به شمار می‌آمد، فرزند یکی از پادشاهان بابل در زمان ارمیای پیامبر بود) بیان کرده بود، راست درآمد.

از این معلوم گردید که تنها با دیدن خواب راست و واقع شدن آن مطابق با واقع لازم نمی‌آید که خواب بیننده مرد نیک و صالحی باشد، بلکه دلیل مسلمان بودن او هم نمی تواند باشد، آری این صحیح است که عموماً عادة الله این است که خوابهای مردمان نیک و صالح، راست در می‌آید، و خوابهای فاسقان و فجار عموماً از قبیل حدیث النفس یا تسویل شیطانی، باطل می‌باشد، اما گاهی بر خلاف این هم می باشد. در هر صورت خواب راست برای عموم امت موافق با صریح حدیث بیش از بشارت و تنبیه، مقام دیگری ندارد، نه برای خود خواب بیننده در معامله ای حجت قرار می‌گیرد، و نه برای دیگران.

بیان نمودن خواب پیش هر کس درست نیست!

مسأله: در آیهٔ «قال يابني» حضرت یعقوب علیه السلام حضرت یوسف علیه السلام را از بیان کردن خوابش نزد برادرانش منع فرمود.

از این معلوم شد که انسان نباید خوابش را نزد کسی بیان کند که خیر خواه و همدردش نباشد و آن را برای کسی بیان کند که در تعبیر خواب مهارت نداشته باشد.

در «جامع ترمذی» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب راست یکی از چهلمین اجزاء نبوت است، و خواب تا زمانی که با کسی بیان نشده آویزان میباشد وقتی که بیان گردید و شنونده تعبیری ذکر کرد مطابق با تعبیر او واقع خواهد شد. بنابر این خواب را نباید به‌جز نزد شخص عالم و عاقل یا حداقل دوست و خیرخواه پیش دیگری بیان کرد.

نیز در سنن «ابن ماجه» آمده است که رسول خدا فرمود: خواب سه قسم است: یکی بشارتی است از جانب خدا، دوم خیالات نفسانی است و سوم تصورات شیطانی. لذا هر کسی که خوابی بیند و به نظرش خوب باشد اگر خواست آن را برای مردم بیان کند و اگر به نظرش

خوب نباشد باکسی بیان نکند، بلکه برخیزد ونماز بخواند، در حدیث «صحیح مسلم» نیز آمده است که اگر خواب بدی دیدید به طرف جانب چپ سه بارتف کند و از بدی آن به خدا پناه ببرد وبه کسی آن را بیان نکند، پس، این به او ضرری نخواهد رساند، وجه وعلتش این است که بعضی از خوابها تصورات شیطانی است و آن‌ها بدین عمل دفع می شوند، و اگر خواب خوبی است پس با این عمل امید می رود که بدی آن برطرف گردد.

مسأله:

و اما درین مبحث و درین خصوص تعبیر خواب مراد از موقوف بودن و منوط بودن خواب بر تعبیر در تفسیر «مظهری» چنین بیان شده است که بعضی امور تقدیری بر تقدیر معلق میباشند که اگر فلان کار انجام گیرد مصیبت بر طرف میگردد، و اگر انجام نگیرد مصیبت واقع خواهد شد، و به آن قضای معلق گفته میشود، درچنین صورتی باتعبیر بدمعامله بد وباتعبیر خوب، خوب خواهد شد، از اینجاست که در حدیث «سنن ترمذی» از بیان کردن خواب با شخص غیر عاقل و غیر خیرخواه و غیر همدرد ممانعت آمده است، و نیز میتواند وجه آن این باشدکه باشنیدن تعبیر بد، خواب دردل انسان خیالاتی پدید می‌آید که اکنون مصیبت دارد برمن واقع میشود،ودرحدیث آمده استکه خداوند متعال فرموده است: «أنا عند ظن عبدی بی» یعنی همچنان که بنده نسبت به من گمان ببرد ودرحق او چنان خواهم بود، پس وقتی بر وقوع مصیبت از طرف خداوند یقین کند، مطابق با این عادت الله و قوع مصیبت بر او ضروری خواهد شد.

مسأله: آنچه از این آیه، معلوم گردید که اگر در خواب، امر مشقت و مصیبت آوری به نظر برسد آن را با کسی بیان نکند از روایات حدیث معلوم می‌شود که این ممنوعیت تعبیر خواب نزد جاهل، فقط مبتنی بر شفقت و همدردی است ولی شرعاً حرام نیست لذا اگر آن را با کسی بیان کرد گناهی عاید او نخواهد شد، زیرا در احادیث صحیح آمده است که رسول خدا به وقت غزوهٔ اُحُد فرمود: من در خواب دیدم که شمشیر «ذوالفقار» شکست، و دیدم که تعدادی گاو دارند ذبح میگردند که تعبیرآن شهادت حضرت حمزه و شهادت تعدادی از صحابه بود که حادثهٔ بزرگی بود؛ ولی آنحضرت صلي الله عليه وسلم آن را با صحابه در میان گذاشت. [تفسیر قرطبی]

مسأله: این نیز معلوم گردید که برای نجات مسلمانی از شر کسی جایز است که خصلت و نیت بد او را اظهار نماید، و این، غیبت به حساب نمی‌آید. مثلاً مطلع شود که فلان شخص در نظر دارد در خانهٔ فلان کس رفته عمل سرقت انجام دهد یا می خواهد او را به قتل برساند بر او لازم است که به آن کس اطلاع دهد، این در غیبت حرام به حساب نمی‌آید، چنان که حضرت یعقوب علیه‌السلام به حضرت یوسف علیه‌السلام اظهار نمود که او از طرف برادران در معرض خطر قرار گرفته است.

مسأله: از این آیه این نیز معلوم گردید که اگر نسبت به کسی چنین گمانی برود که اگر خوشحالی و نعمتی از ما در جلو او بیان گردد، حسادت نمی‌کند ودر فکر واندیشه اذیت وآزار رسانی قرار می‌گیرد پس نعمت، ثروت و عزت خود را پیش او بیان نکند، رسول خدا فرموده است که: «برای به پیروزی رساندن اهداف خویش با پنهان نگهداشتن کمک بجویید، زیرا در دنیا با هر صاحب نعمت حسادت ورزیده می‌شود.»

مسأله: از این آیه و آیات بعدی که در آنها مشورت قتل یا در چاه انداختن یوسف علیه السلام و سپس عمل بر آن ذکر شده است، این نیز روشن شد که برادران یوسف پیغمبر و نبی

نبودند و اگر نه به قتل یوسف مشورت و سپس بر ضایع کردن او تدبیر وبرنافرمانی پدر عمل نمی کردند، زیرا أنبیاء علیهم‌السلام از همه گناهان پاک و معصوم استند و آن‌چه در کتاب طبری، نسبت به آن‌ها پیامبر گفته شده است درست و صحیح نیست. (به نقل از تفسیر قرطبی).

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿٢٢﴾

وچون (یوسف به مرحله‌ی بلوغ و) کمال قوت رسید، به او حکم (= نبوت) و علم عطا کردیم.، و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.(۲۲)

تفسیر :

«وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»: قبل از همه باید گفت که: علم و حکمت، ظرفيّت وآمادگي ميخواهد.
وقتی‌که یوسف به کمال نیروی جوانی و قدرت و رشد، يعني به سن سي سالگي رسيد.
به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی وسه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. به نقل از «تفسیر انوار القرآن»
«اشدّ» از «شد» به معناي «گِره محکم»، اشاره به استحکام جسمي و روحي است. این کلمه در قرآن عظیم الشأن؛ گاهي به معناي «بلوغ» استعمال شده است، چنان‌که در (آيه 34 سوره اسراء) آمده: «حَتَّي يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» یعني به مال یتیم نزديك نشويد تا زماني که به سِنّ بلوغ برسد.
گاهي مراد از «اشد» سنّ چهل سالگي است. مانند (آيۀ 15 / سورهٔي احقاف) كه ميفرمايد: «بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» و گاهي به سن قبل از پيري گفته ميشود، مانند (آیه 67 سوره غافر) كه ميفرمايد: «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً». آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً حق تعالی به وی فهم، دانش و دریافت حق در فیصله و قضاوت را با حکمت های آن، عنایت کرد.
- حکمت، غیر ازعلم است. (علم، دانش است، ولي حکمت، بينش و بصيرتي است كه انسان را به حقّ مي رساند) وجود علم و حكمت در كنار يكديگر، بسيار ارزشمند و كارساز است.
«وَكَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ(22)»: وجود علم وحكمت دركنار يكديگر، بسيار ارزشمند وكارساز است. و آنگونه که او یوسف علیه السلام را در قبال عمل نیکش چنین گرامی داشت، همچنان هر نیکوکار دیگری را نیز در قبال نیکوکاری‌اش گرامی می دارد.
این آیه بر آرامش بخشیدن به پیامبر و تسلیت گویی به ایشان در محنت‌هایی که با آن رو به رو خواهند شد، دلالت دارد.

خوانندگان گرامی !

در آیات (23 الی 29) در مورد یوسف و زن عزیز مصر (زلیخا)، و این که یوسف نمونه کامل عفت و پاکی، است بحث به عمل آمده است.

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴿٢٣﴾

و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگارخویش خیانت نمیکنم] به یقین ظالمان رستگار نمی شوند.(۲۳)

تفسیر :
مرحوم شیخ محمد علي صابونی در تفسیر «صفوة التفاسیر» می نویسد: بعد از اینکه خداوند متعال به فضل وکرم خود موقعیت ومنزلت یوسف علیه السلام، را درقصر عزیز مصر استوار ومستقر ساخت، دراینجا فتنه و فریب کاري همسر عزیز مصر را در مورد یوسف یادآور شده است وپایداري ومقاومت یوسف را درمقابل چنان فتنه انگیزي هاي بنیان برانداز خاطر نشان ساخته و عفت و پاکدامني او را بیان داشته است، تا جایي که رفتن به زندان را بر عمل زشت و پست فاحشه ترجیح داد و براي اِثبات عفت و پاکي او همین بس است.
«وَراوَدَتْهُ اَلَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ»: این هم محنت و آزمایش سوم یوسف علیه السلام بعد از افتادن در چاه و بردگي است.
«وَراوَدَتْهُ»: مراوده درخواست با رفق و نرمش است، از راد به معني آمد و رفت گرفته شده است. رائد به حیواني گفته ميشود که براي پیدا کردن گیاه وعلف درجلو گله حرکت میکند. براي مرد گفته ميشود: «راودها عن نفسها»: خواست دلش را به دست آورد، و براي زن گفته مي شود: «راودته عن نفسه» یعني خواست دلش را به دست آورد و با او همبستر شود.
راودته: از مراوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی شیرین زبانی حیله است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است. (نباید فراموش کرد که: گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع ميشود).
همسر عزیز وزیر با آرایش و کرشمۀ خاصی یوسف را که در خانهاش بود به سوی خود خواند. و میخواست تا با یوسف همبستر شود. و با نرمش و آرامي از او خواست که با وي نزدیکي کند، و از تمام وسایل و ابزار براي نیل به مقصود استفاده کرد.
او زن عزیز مصر بود که نامش بنابر آن چه نقل کردهاند زلیخا بود.آن زن از منصب و جمال و مال هر سه برخوردار بود، یوسف نیز جوانی ازدواج نکرده و غریب و از زیباترین انسانها بود.
با تأسف باید گفت: قدرت شهوت در برخی از حالات به اندازهاي میرسد که همسر پادشاه را نیز اسیرِ برده خود ميکند.
معمولًا عشق در اثر مراوده و به تدریج آغاز می یابد ملاحظه فرمودید که: وجود دائمي یوسف در خانه کمکم سبب عشق شد. بناءً پسران جوان و بالغ را با زنان نامحرم در خانه تنها نگذاریم. زیرا احتمال دارد وخطر آن وجود دارد که باب مراوده باز شود.
و اکثر حضور مرد و زن نامحرم در یك محیط در بسته، وتنها زمینه را براي گناه فراهم ميکند.
«وَغَلَّقَتِ اَلْأَبْوابَ»: زن عزیز درها را پیاپی برخود و یوسف محکم بست و به اصرار از یوسف می خواست که از وی کام گیرد.
شیخ قرطبي میفرماید: زلیخا بعد از اینکه هفت در را بست آنگاه یوسف را پیش خود به کامجویی دعوت کرد. (تفسیر قرطبي ۹/۱۶۳.)
در این اوضاع و احوال یوسف به آستان عصمت حق تعالی پناه برد و بر نفس و هوای خود پیروز شد.

«وَقالَتْ هَيْتَ لَکَ»: زن عزیز به وی گفت: بیا زود باش به بستر بشتاب که من از آن تو ام! چيزي نيست كه از آن بترسي. در البحر آمده است: به او دستور داد كه به نزدش بشتابد. (البحر ۲۹۳/۵).

«قالَ مَعاذَ اَللّهِ»: یوسف خواسته‌اش را قبول نکرد و گفت: معاذ الله! به الله پناه میبرم و خود را از شر ارتکاب این فعل نفرت بار حرام که اولاً درآن خیانت به الله و سپس خیانت به مولایم در امر خانواده و در درون قصرش هست، به جوار عصمت حق تعالی می سپارم؛ ابو سعود گفته است: بدين ترتيب نشان ميدهد كه عملي است سخت ناپسند و بايد از آن به خدا پناه برد تا انسان رهايي يابد؛ چون الله متعال دليل روشن را در مورد كمال زشتي آن به يوسف ارائه داد. (ابو سعود ۶۲/۲).

در آيۀ مباركه به وضاحت در يافتيم كه: موقعيّت‌هاي امتحان الهي متفاوت است؛ گاه درچاه وگاه در قصر عزيز. و در اين هيچ شكی نيست كه: توجّه به الله متعال، عامل باز دارنده از گناه و لغزش است، ولی تقوا و اِرادهٔي انسان، ميتواند بر زمينه‌هاي انحراف وخطاء غالب شود. و نبايد فراموش كرد كه: همهٔي درها بسته، امّا درِ پناهندگي خدا باز است.

به هنگام خطرِ گناه بايد به الله بزرگوارپناه برد، اولين اقدام عليه گناه، ياد الله و پناه بردن به اوست. بهترين نوع تقوا آن است كه به خاطر لطف، محبّت و حقّ خداوندي گناه نكنيم، نه از ترس رسوايي در دنيا يا آتش وعذاب در آخرت.

«إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ»: آخر مولایم مرا به خوبی میزبانی و پذیرایی کرده و گرامی‌ام داشته است؛ يعني شوهرت آقا و عزيز من است و مرا احترام گرفته و به نحو احسن سرپرستي مرا به عهده گرفته است، پس چگونه نسبت به او بدي كنم و به حريم او خيانت كنم؟ (صفوة التفاسير).

مفسران در تفسير آيۀ مباركه «مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوايَ» دو احتمال نوشته اند:

الف: خداوند پروردگار من است كه مقام مراگرامي داشته ومن به اوپناه ميبرم.

ب: عزيز مصر مالك من است و من سر دسترخوان او هستم و دربارهٔي من به تو گفت: «أَكْرِمِي مَثْواهُ»: و من به او خيانت نمي‌كنم.

هر دو تفسير نزد علم تفسير، طرفداراني به خود دارد كه: بر اساس شواهدي بدان استناد مي جويند. ولي، احتمال اوّل بهتر است. زيرا يوسف به خاطر تقواي الهي مرتكب گناه نشد، نه به خاطر اين‌كه بگويد: چون من در خانه عزيز مصر هستم و او حقّي بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نميكنم!. چون ارزش اين كار كمتر از رعايتِ تقواست.

البتّه در چند جاي اين سوره، «رَبُّكَ»كه اشاره به «عزيز مصر» است، به چشم ميخورد، ولي «رَبِّي» هر كجا دراين سوره استعمال شده، مراد خداوند متعال است.به‌نقل از(تفسير نور).

«إِنَّهُ لايُفْلِحُ اَلظّالِمُونَ(23)»: پس چگونه زیبایی را با زشتی جواب دهم؟!

ارتكاب گناه، ناسپاسي و كفران نعمت‌ها است. قطعاً این ظلمی است آشكار؛ و ظالم توفيق و ياری نمی يابد بلكه خوار و زيانكار ميشود.

ملاحظه می‌داريم كه: يوسف عليه السلام در بحبوبه(ميان) درگيري با زليخا به فكر فلاح خود بود، او به طور دقيق بدين نتيجه رسيده بود كه: يک لحظه گناه، ميتواند انسان را از رستگاري ابدي محروم سازد بناءً ميگويد: چگونه با تو چنين كاری بكنم درحاليكه شوهرت عزيز، آقا و سرور و مولای من است كه مرا پرورش داده، جايم را نيكو ساخته و به من

منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به توگفت: جایگاه اورا گرامی دار! پس چگونه اورا درحریم همسرش خیانت کرده وتورا دراین خواستهاات اجابت گویم؟«قطعاً ستمکاران» یعنی: کسانیکه نیکی را با بدی پاسخ می دهند «رستگار نمی‌شوند».

از جملهي آن تجاوزگران كساني هستند كه پاداش نيكي را به بدي مي‌دهند و ناسپاسي مي‌كنند. سپس خداي متعال خبر داده است كه همسر عزيز تلاش كرده كه او را در دام عشق خود اسير سازد و در نهايت با او همبستر شود. و تمام وسايل فريب و اغواء را به كار گرفت، و اگر الله عز و جل او را از كيد و نيرنگش حفظ نمي‌كرد، به دام هلاكت مي افتاد، آنجا كه مي فرمايد:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴿۲۴﴾

البته آن زن قصد (مقاربت با)یوسف کرد.(ولی)اگریوسف برهان پروردگارش را نمیدید، او نیز قصد (مقاربت با) آن زن میکرد. مااین چنین کردیم تا بدی و فحشارا ازاو دورسازیم، چون که او از بندگان مخلص و برگزیده ما بود. (۲۴)

تفسیر :

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارک می‌نویسد: و در حقیقت آن زن آهنگ یوسف کرد و نفسش به وی سخت تمایل یافته از وی همان چیزی را می‌خواست که زن از مرد می‌طلبد. یوسف نیز با خود در این مورد حدیث نفس کرد وخاطره‌هایی بر خاطرش گذشت؛ لیکن هرگز بر کار زشت مصمم نشد وآهنگ وی نکرد؛ زیرا لطف الله متعال شامل حالش گشت و نشان‌های از نشانه‌های وی وبرهانی از برهان‌هایش را دیدکه وی را از آلودگی به فحشا نهیب میزد. چنین شد تا الله متعالوی را از کار زشت و عمل زنا محفوظ دارد؛ چراکه او درطاعت حق‌تعالی ازصادقان، درعبادتش ازمخلصان، نبوت را از برگزیدگان و در دوری از پلیدی‌ها از پاکان بود. به حق که این کار یوسف جلوۀ تمام نمای تقوی و بزرگ‌ترین پیروزی بر نفس اماره بود.

همچنان مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیۀ مبارکه در تفسیر خویش صفوة التفاسیر نگاشته است:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ» با عزم و نيتي استوار قصد و تصميم آميزش با يوسف را اتخاذ كرد و تصميم قطعي گرفت به طوري كه در مورد عمل زشت زنا هيچ قدرتي او را منصرف نمي كرد.

و تصميم گرفت او را به عمل نزديكي مجبور كند و در اين مورد از زور استفاده كند. بعد از اين كه تمام درها را به رويش بست از او خواست بشتابد به طوري كه يوسف ناچار شد به طرف در برود.

«وَهَمَّ بِهَا» بر مبناي اقتضاي طبيعت انساني يوسف هم تمايلي جزئي پيدا كرد. نفسش او را وسوسه كرد كه با او كنار بيايد، اما نه با تصميم و قصد جدي؛ بلكه فقط وسوسه‌ي محض بود. پس اين دوعزم وتصميم بسيار با هم متفاوتند.

(اين از باب مشاكله مي باشد كه عبارت است از اتفاق در لفظ و اختلاف در معني. «همّ»ي كه از جانب همسر عزيز مصر صورت گرفت به معني عزم و تصميم قاطع است و «همّ» كه از جانب يوسف روي داد به معني وسوسه‌ي دروني مي باشد.) (تفسير صفوة التفاسير).

امام فخر رازی گفته است: «همَّ» يعني خطور چيزي به قلب يا تمايل و آرزوي طبع، مانند روزه داري که در تابستان آب خنک مي يابد و نفسش او را بدان وا مي دارد که از آن بنوشد، اما ديانتش او را از مصرف آن منع ميکند. (تفسير فخر رازي ۱۱۹/۱۸.)
«لَوْلا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ»: اگر امداد الهي نباشد، پاي هرکسي مي‌لغزد. جواب لولا محذوف است؛ يعني اگر حفظ و عنايت الله متعال با يوسف نبود و او را محفوظ نمي‌کرد، با او در مي‌آميخت و خواست نفس خود را انجام مي‌داد.
اما پروردگار باعظمت او را محفوظ نمود، و قطعاً عملي از او سر نزد.
در البحر آمده است: عده‌اي چيزهايي را به يوسف نسبت داده‌اند که نسبت آن حتي به افراد فاسق هم جايز نيست. وبه نظر من به طور يقين هيچ گونه قصدي ازيوسف عليه السلام سرنزده است، بلکه به سبب ديدن برهان، ارتکاب و قصد کار بد از او منتفي است. به يک نفر ميگويي: «اگر حفظ و عصمت خدا نبود مرتکب گناه مي شدي». و عرب ميگويند: اگر چنان کني ظالمي، و در اينجا نيز موضوع چنين است. يعني اگر برهان الله را نمي‌ديد، قصد آن را ميکرد، پس برهان تحقق يافت و قصد منتفي شد. اما راجع به اقوالي که در اين زمينه از سلف روايت شده است، ما معتقديم که چنين چيزي از هيچ يک از آن‌ها درست نيست؛ زيرا آنچه که در اين راستا به سلف نسبت داده شده است عبارت است از اقوالي که يکديگر را تکذيب ميکنند و با هم متناقضند و انگهي حتي بسياري از فاسقان از ارتکاب چنين عملي شرم دارند، تا چه رسد به يوسف که عصمت و پاکدامنيش قطعي و يقيني است. (البحر ۲۹۵/۵.)
ابو سعود گفته است: «همّ» يوسف عبارت بود از خواست طبيعي و غريزي انسان، تمايل فطري نه قصد و تصميم اختياري، مگر پرهيز و پاکدامني قبلي او را نمي‌بيني که ناشي از اوج نفرت و بيزاري وي از آن عمل زشت مي‌باشد؟ مگر نمي‌بيني که خود به عدم رستگاري ستمکاران حکم داده است؟ و آيا آن بيزاري و تنفر اثبات نمي‌کند که چنين قصد و تصميمي محال است از جانب او صورت گرفته باشد؟ آنچه که گفته شده است مبني بر اين که او به مقدمات آن عمل اقدام کرده است، جز خرافات و اباطيل چيزي نيست که گوش از شنيدن آن ابا دارد و عقل و خرد و ضمير آن را مردود مي‌داند.(ابو سعود ۶۴/۲.)
«كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ»: عبادت خالصانه، رمز موفقيّت در دوري از گناه است، براي اين که ناپسندي و زشتي را از او دور کنيم، آنچنان او را در مقابل عوامل و انگيزه‌هاي فتنه و نيرنگ ثابت قدم و استوار کرديم. اين جمله دليلي روشن وقطعي است براينکه هيچگونه قصدي مبني بر ارتکاب معصيت از او سر نزده است.
و اگر مطابق زعم آنها ميبود ميگفت: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَ ٱلْفَحْشاءَ»، اما وقتي ميگويد: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ»: نشان ميدهد که عملي خارج از اراده‌ي او بوده وخدا آنرا از او دفع وبرطرف کرده است؛ زيراموجبات عصمت وعفت رابه اوعطا کرده است.
«وَٱلْفَحْشاءَ»:وارتکاب زنا راکه بي‌نهايت زشت است ازاو دور و برطرف کنيم.
«إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ(24)»: به فتح لام، يعني از جمله بندگاني است که خدا آن‌ها را براي اطاعت خود پاک و پالفته کرده و آنها را براي وحي و رسالت برگزيده است. بنابر اين شيطان نميتواند آنانرا فريب دهد. سپس خداي متعال از ورود ناگهاني شوهرش خبر ميدهد در حاليکه آن دو مسابقه ميدادند تا خود را به در برسانند، درحاليکه زن به اوج تحريک و هيجان جنسي رسيده بود: (به نقل از تفسير صفوة التفاسير).

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَي الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۲۵﴾

و هر دو به طرف دروازه بر یکدیگر سبقت کردند و (همسر عزیز) پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد. و شوهرش را نزدیک دروازه یافتند. (زن به شوهر خود) گفت: جزای کسی که قصد بدی به همسرت کرده چیست؟ جز این نیست که زندانی گردد یا عذاب دردناک (داده) شود.(۲۵)

تفسیر :

«وَاِسْتَبَقَا اَلْبابَ»: باید گفت که تنها گفتن «مَعاذَ اللَّهِ» کافی نمی‌باشد، بلکه باید از گناه هم فرار کرد. یوسف به سوی دروازه گریخت و میخواست از آن فرار نماید، زلیخانیز شتاب کرد تا وی را بگیرد، وبدین ترتیب یوسف براي فرار و زن براي رسیدن به هدف مسابقه مي دادند. گاهي ظاهر عمل يكي است، ولي هدف‌ها مختلف است. (يكي ميدود تا به گناه آلوده نشود، ديگري ميدود تا آلوده بكند).

قابل تذکر و دقت است که: بهانه‌ي بسته بودن دروازه براي تسليم شدن در برابر گناه كافي نيست، بايد به سوي دروازه هاي بسته حركت كرد و دويد، شايد باز شود.

يادآوري:

علماء در مورد آيه‌ي «وَاِسْتَبَقَا اَلْبابَ» گفته‌اند: این بيان از جمله اختصار گويي‌هاي قرآن معجزه گر است؛ چرا كه معاني فراواني را در الفاظي اندک جا داده است، به اين ترتيب وقتي همسر عزيز خواست دل او را به دست آورد و يوسف امتناع نمود، خواست به زور و اجبار او را وادارد، پس يوسف از دست او فرار كرد و به طرف دروازه دويد، زن هم خواست مانعش بشود و او را به سوي خويش كشيد و يوسف هم از دست او فرار كرد. قرآن تمام اين مطالب را در عبارت رسا و بليغ در يک جمله «وَاِسْتَبَقَا اَلْبابَ» به اختصار گنجانيده است.

«وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ»: پیراهن یوسف از پشت پاره شد؛ چون از پشت سر او را دنبال و تعقیب می کرد، و او را کشید تا پیراهنش پاره شد.

دراین میان زلیخا پیراهن یوسف را از پشت به سوی خود کشید تا از فرار و بیرون شدن ممانعت به‌عمل آوردکه بر اثر آن پیراهن یوسف از پشت پاره شد.

«وَأَلْفَيا سَيِّدَها لَدَي اَلْبابِ»: مراد از «سيد: آقا» در اينجا شوهر است. یعنی ناگهان و به طور غیر منتظره بر در قصر با عزیز روبرو شدند، اما فوراً صحنه عوض شد، پس زن نیرنگ زد و مظلومانه چيغ و فرياد كشيد: در اين وقت است كه ظالم در جاي مظلوم قرار گرفت و گناهكار تبرئه گشت.

«قالَتْ ماجَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلاّ أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِيمٌ (25)»: زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند.

بدین‌سان بود که این قصد بد را به یوسف نسبت داد و اضافه کرد. زن گفت: سزای کسی‌که قصد فحشا با همسرت را کرده چیست جز این‌که به زندانش افگنی یا باعذابی دردناک که وی را از کار بدی که به عمل می آورد پشیمان سازد، مجازاتش کنی؟

ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف سزاوار این مجازات است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

گنهکار براي تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد ميكند، و معمولاً صاحبان قدرت، زمانی‌که مقصّر باشند، ديگران را متّهم مي‌كنند.
از فحوای آیهٔ مبارکه بر می‌آید که: زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس‌باز بود؛ چرا که عاشق حاضراست جانش را فداي معشوق خويش كند، نه این که او را متهم و به زندان افكند.

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴿۲۶﴾

یوسف (در جواب) گفت: این زن با اصرار مرا به سوی خود خوانده است!، (ولی من امتناع کردم و از وی فرار می نمودم) و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش روی پاره شده باشد، پس آن زن راست گفته است و یوسف از دروغگویان است.(۲۶)
تفسير :
واضح است که: متّهم بايد از خود دفاع و مجرم اصلي را معرفي كند. يوسف عليه السلام در برابر جمله «ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً 25» با گفتن «قالَ هِىَ راوَدَتْنِى عَنْ نَفْسِى» درجمله «هِيَ راوَدَتْنِي»، جواب قناعت بخش و مناسبي به ادعای زلیخا ارایه داشت. و بدين ترتيب ادعای و اتهام كاذب زلیخا رانسبت به خود تكذيب كرد و به مولايش گفت: اين اوست كه از من كام خواست، مرا دنبال كرد و خواستار كار زشت و قبيح با من بود. من قصد سوئي به او نداشته‌ام.
«وَشَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ اَلْكاذِبِينَ(26)»
خداوند از راهي كه هيچ انتظارش نميرود، اشخاصرا حمايت ميكند، آنجا كه الله متعال بخواهد، بستگان مجرم عليه او شهادت مي دهند، در این میان یکی از شاهدان آن خانه که میگویند، طفلی از خانوادهٔ زن بود چنین شهادت دادکه: اگر پیراهن یوسف از پیش‌رو پاره شده باشد، پس زن راست گفته و او یوسف در ادعایش از دروغگویان است؛ زیرا این خود دلیل آن می باشد که یوسف دنبالش می‌کرده است.
مفسر ابن عباس(رض) فرموده است: شاهد عبارت بود از طفلي در گهواره، الله تعالی او را به زبان آورد. او پسر خاله همسر عزيز بود. (تفسير طبري ۱۲/۱۹۳.)
تعدادی از مفسران بدین عقیده اند که: صحیح این است که آن شاهد، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته‌اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده‌اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «پاره شده پس این زن راست گفته است» که یوسف در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.
قابل تذكر است كه در برخی از روايات آمده است كه: شاهد را يكي از مشاوران عزيز بدانيم كه فاميل همسر و داراي هوش و ذكاوت بود و همانند عزيز مصر، شاهد اين اتّفاق گرديد، والا اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معني نداشت كه به صورت جمله شرطيه، شهادت دهد و بگوید: «إِنْ كانَ....».
خوانندهٔ محترم !
در تأريخ چنين حواث زياد به وقوع پيوسته است كه: دربرخی ازحالات انسان‌های پاک و

شریف در معرض تهمت قرار گرفته‌اند: به طور مثال در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، امّا او را متّهم به ناپاکي کردند، در میان مردان نیز کسي به پاکي یوسف یافت نمي شد، به او هم نسبت نارواي زنا دادند. امّا الله متعال در هردو مورد به بهترین وجه پاکي آنان را ثابت نمود.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: دراینجا؛ پارگي پیراهن از پشت، دلیل بي‌گناهي او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جاي دیگر؛ همین پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتي برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهنِ یوسف، وسیله‌ي بینا شدن چشم پدر گردید.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿۲۷﴾

و اگر پیراهن اش از پشت پاره شده باشد، پس این زن دروغ گفته است و یوسف از راستگویان است.(۲۷)

تفسیر :

اما اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده، پس این امر دلیل آن است که یوسف از سوی زن دنبال می شده؛ بناءً زن در ادعایش دروغگو و یوسف از راست گویان است، در ادعایش علیه آن زن. چون منطق چنان حکم مي‌کند که اگر زن درخواست کرده باشد و یوسف فرار کرده باشد، پیراهن از پشت پاره مي شود.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴿۲۸﴾

پس چون (عزیز مصر) دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: «این ازمکر وحیله شما(زنان)است، بی‌گمان مکر وحیله شما زنان بزرگ است.(۲۸)

تفسیر :

قضاوت بر اساس ادلّه و به دور از حبّ و بغض‌ها، مقتضاي عدالت است. بناءً زمانی‌که شوهر آن زن دید که پیراهن یوسف از پشت چاکو پاره شده، متیقن شد وحقیقت را دریافت که زنش او را دنبال می‌کرده و یوسف در حال گریز بوده است که این دلیلی قاطع بر برائت یوسف است. بناءً وقتي انسان به نتیجه قطعي دست یافت، در اعلان حکم و فیصله شک وتردید را به‌خود راه ندهد.

قابل تذکراست که: عزیز مصر داراي عدالت نسبي و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. زیرابدون سؤال وجواب کسی رامتهم نکرد و پس از آن نیز حقّ را به یوسف داد.

«قالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ» گفت: پس به زنش گفت: این نیرنگ و شکایتت بر ضد یوسف از مکروحیله شما زنان است. «إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ(28)» از مکر زنان ناپاك بترسید زیرا حیله وکید آنان بی نهایت خطرناك است. طوری‌که در آیهٔ مبارکه آمده است: اي جماعت زنان! بیگمان نیرنگ وحیله شما زنان براي رهایي از دسیسه و توطئه‌اي که خودتان آن را ساخته‌اید بس عظیم و غیر قابل تحمل میباشد؛ زیرا به طور پنهانی شکل میگیرد وبا گریه و ادعا همراه میشود.

در برخي از حالات خداوند متعال کارهاي بزرگ را با وسیله‌هاي کوچك انجام مي‌دهد. به‌طور مثال سرنگوني وشکست و فرار سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر

اسلام محمد صلی الله علیه وسلم را با تار عنکبوت درحین اولین هجرت است به مدینهٔ منوره، آموزش دفن میّت را با زاغ، اثبات پاكي مريم عليها السلام را با سخن گفتن طفلش در گهواره، پاكي يوسف عليه السلام را با پاره شدن پيراهن، ايمان آوردن يك كشور را با سفر پرنده هُدهُد و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقّق بخشیده است.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴿٢٩﴾

(عزیز مصر گفت:) ای یوسف! تو از افشای این کار در گذر و تو ای زن! برای گناه خود آمرزش بخواه، همانا تو از خطا کاران بوده ای.(۲۹)

تفسیر :

«يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا»: عزیز وزیر گفت: ای یوسف! در مورد این رویداد واین واقعه به‌کسی چیزی نگو و آنرا به کسی یاد نکن تا آبروی قصر محفوظ بماند. و از جانب دیگر تا خبر میان مردم شایع نشود.

عزيز مصر مي‌خواست مسأله مخفي بماند ودر ضمن پاکی یوسف ثابت بماند، ولي مردم دنیا در طول قرن‌ها از ماجرا و از حوادث به سرعت مطلع می شوند.

«يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا» عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر وچشم پوشی بکند.

سيد قطب رحمه الله در این مورد می نویسد: در اينجا چهره و سيماي قشر مترقي در جامعه‌ي جاهلي نمايان مي شود که در صورت آبروريزي جنسي آن را از جامعه مكتوم مي دارند. از اين رو عزيز را مي بيني كه به يوسف بي‌گناه رو كرده و به او دستور ميدهد كه موضوع را با هيچ كس در ميان نگذاريو آن را ابراز ندارد. سپس در رويارويي با جريان و حادثه‌اي كه خون را به جوش مي‌آورد، زنش رابانرمش مخاطب قرار ميدهد وميگويد: «وَ اِسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ» و براي حفظ ظاهر همين مهم بود. (تفسير في ظلال القرآن.)

ملاحظه ميشود كه: روابط لجام گسيخته جنسي و هوسراني، حتّي در بين غير متديّنان به اديان الهي، كاري ناپسند شمرده مي‌شده است.

و اما تو ای زن! از پروردگارت آمرزش بخواه؛ زیرا تو در کام خواهی از یوسف و دروغ سلامت نزدیک‌تر است.

«إِنَّکِ كُنْتِ مِنَ اَلْخاطِئِينَ(29)»: يعني از جمله افرادي هستي كه آگاهانه و عمداً مرتكب گناه مي شوند. اين تعبير نشان مي دهد كه عزيز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دليل اين‌كه عزيز انسان بي‌غيرت بوده است؛ زيرا براي انتقام گرفتن ازآنكه قصد خيانت به او داشته و اراده‌ي آلوده كردن دامن همسرش راكرده، اقدامي به‌عمل نيآورده است.(به‌نقل ازتفسير صفوة التفاسير).

همچنان ابن کثیر گفته است: از این اظهارات طوری معلوم می شود که: که شوهرش بي غيرت و سست عنصر بوده است یا این که به این سبب او را معذور داشت که دین و دل را از دست داده و تاب و توان از او سلب شده بود. (تفسیر مختصر۲۴۷/۳).

احکام:

مفسر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح) می‌نویسد:

از آیات فوق الذکر چند مسأله مهم و احکام استخراج می گردد.

اول: از آیهٔ «واستبقا الباب - آیهٔ 25» معلوم گردید از جایی که خطر مبتلا شدن به گناه احساس شود باید گریخت، طوری‌که یوسف علیه‌السلام از آنجا گریخت و این را به اثبات رسانید.

دوم: این که در اطاعت از احکام الهی بر انسان لازم است که در حد توان خویش کوتاهی نکند اگر چه به ظاهر توقع نتیجه گیری نباشد، نتایج به دست الله متعال می باشد، وظیفهء انسانی این است که زحمت و توان خود را در راه الله صرف نموده، بندگی خود را به اثبات برساند، هم چنان‌که حضرت یوسف علیه‌السلام با وجود بندشدن درها، بلکه طبق روایات تاریخ قفل بودن آن‌ها در دویدن به سوی درها توان خود را کاملاً صرف نمود، در چنین موارد بیشتر مشاهده می‌شود که از طرف الله متعال کمک و امداد شامل حال می گردد؛ زیرا وقتی بنده جدیت و کوشش به خرج دهد، پروردگار باعظمت اسباب پیروزی را فراهم میسازد. (به نقل از تفسیر معارف القرآن سوره یوسف)

خوانندهٔ محترم !

در آیات (30 الی 35) 5- موضوع پخش وفاش شدن خبر در میان زنان شهر، مشورت زلیخا با زنان مصری، ودر مورد قطعی شدن زندان یوسف، بحث به‌عمل آمده است.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۳۰﴾

و (این خبر به شهر رسید) عده ای از زنان در شهر گفتند: «همسر عزیز، برای کام جویی غلام (جوان) خود را به سوی خود میخواهد، تا او را از پاکدامنی غافل کند به راستی محبت (و عشق این جوان) در قلبش نفوذ کرده است، مسلماً ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.(۳۰)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که: بستن دروازه ها براي انجام گناه نیز مانع رسوايي آن شده نمی‌تواند، طوری‌که میفرماید: «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی اَلْمَدِینَةِ» آوازهٔ کام جویی زن عزیز از یوسف برخلاف خواست وی، در شهر منتشر و پخش شد و زنان از باب ناپسند شمردن و محکومیت زن عزیز گفتند: چگونه این زن با وجود این شرف و مقامش با غلام خویش مراوده و روابط عاشقانه بر قرار نموده و به شوهرش خیانت می‌کند؟

یعنی: برخلاف خواستهء عزیز، خبر بر سر زبان‌ها افتاد و گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام میخواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است»

یعنی: محبت یوسف در دلش جا خوش کرده و او را مریض ساخته است.

مطابق روايت گروهي از زنان مصر که همچو صحبت ها را انتشار داده اند آن‌ها پنج نفر بودند: همسر ساقي عزيز، همسر حاجب و پرده‌دار، همسر نانوا، همسر سرپرست اصطبل (طویله خانه) و همسر رئيس زندان.

ابن عباس(رض) و تعداد دیگری از مفسران در این بابت می نویسند: اما ظاهر این است که این واقعه در شهر شایع و سخن وِرد زبان زنان گشته بود. «اِمْرَأَتُ اَلْعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ» گفتند: همسر عزیز دل را به خدمتکار خود باخته است و از او مي‌خواهد با او همبستر شود او را فريب مي دهد و براي برآوردن خواست خود به هر وسيله‌اي متوسل مي شود.

مفسر ابوحيان می نويسد: اين که به صراحت او را به عزيز نسبت مي دهند، مبالغهٔي زشتي عمل را نشان مي دهد؛ چون بعضي از مردم به شنيدن اخبار بزرگان وصاحب منصبان بيشتر مايل هستند. و از تعبير «تُراوِدُ» استفاده کرده‌اند تا نشان دهند که چنان امري به صورت شخصيت و منش او در آمده بود، به نحوي که هميشه او را فريب می دادتا دلش را به دست آورد و کامي از او برگيرد؛ چون مضارع مقتضي تجدد و استمرار است. (البحر ۳۰۱/۵.)

«قَدْ شَغَفَها حُبًّا»: عشق او در اعماق قلبش نفوذ کرده است. يعنی: محبت يوسف در اعماق قلبش نفوذ کرده است. و او را مريض ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است.

«إِنّا لَنَراها فِی ضَلالٍ مُبِينٍ(30)»: بيگمان اين کار را نکرده است مگر بعد از آنکه عشق يوسف به غلاف قلبش وارد شده و در اعماق وجودش جای گرفته است، اما با اين وصف ما او را بر اين کار زشتش در اشتباهی آشکار و عملی رسواگر می‌بينيم.

خوانندهٔ محترم !

علاقه و محبت پيش از حدّ به يوسف نشانهء گمراهی شمرده شده، به طور مثال بعد از اين‌که برادران يوسف که محبّت پدر را به يوسف ديدند، آنان پدر را گمراه مخاطب قرار دادند و گفتند: «إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» همچنان بعد از اين‌که زنانِ مصر از عشق ومحبت بی حد وحصر زليخا به يوسف اطلاع حاصل کردند، زليخا را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّا لَنَراها فِي ضَلالٍ مُبِينٍ.».

همچنان اگر خوانندگان محترم توجه کرده باشند: هر کس يوسف را براي خود ميخواهد؛ يعقوب او را فرزند خود ميداند؛ «يا بُنَيَّ» کاروانيان او را سرمايه خود مي دانستند؛ «شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» عزيز مصر او را فرزند خوانده مي داند؛ «نَتَّخِذَهُ وَلَداً» زليخا او را معشوق خود مي داند؛ «شَغَفَها حُبًّا» زندانيان او را تعبير کننده خواب خود ميدانند؛ «نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِهِ» ولي الله متعال او را برگزيده و رسول خود ميداند؛ «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» و آن چه براي يوسف ماندنی شد، همين مقام رسالت بود وبس. «وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلي أَمْرِهِ».

شيوع خبر در شهر:

خبر عشق زليخا در بين در باريان قصر پادشاهی مصر باقی نماند، بلکه آوازهء اين عشق يک طرفه در شهر و بازار و در نهايت امردر کل قلمرو شاهانه مصر شيوع پيدا کرد و اين خبر زبانزد مردم گشت. زنان شهر نکوهش و توبيخ همسر عزيز را شروع کردند که چه شده يک زن دل باخته و عاشق برده‌ی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خويش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزيز رسيد، زنان دوست نکوهش گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حيله‌ای به‌کار گرفت تا توسط آن خود را از ملامتی و سرزنش آنان رها کند طوری‌که در آيه مبارکه آمده است:

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴿٣١﴾

پس چون زن عزيز حيله زنان (غيبت آنان) را شنيد، کسی را به سوی زنان فرستاد و برای آنها مجلسی آماده کرد و به دست هر يک از آنها کاردی داد و گفت: (به يوسف) بر زنان بيرون آی. پس چون زنان او را ديدند او را (در حسن و جمال) بزرگ يافتند و دست‌های

خود را (از شدت مشغول شدن به جمال او) بریدند و گفتند: سبحان الله (پاکی است الله را) این بشر نیست بلکه این فرشته بزرگوار است.(۳۱)
تفسیر :
«فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ»: بعد از این‌که زن عزیز آگاه شد که زنان شهر به غیبت وی مصروف گردیده اند و در پخش و نشر ماجرای وی و یوسف به نیرنگ متوسل می‌شوند ایشان را به دیدار خویش در قصر خویش برای یک مهمانی دعوت نمودند.
مفسران در باره این مهمانی می‌نویسند: چهل نفر از زنان صاحب مقام و منزلت را با پنج نفر مذکور دعوت کرد.
شاید علت غیبت زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام میخواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند.
در ضمن زلیخا کنترول پروپاگند و تبلیغات علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده‌اي که در پروپاگند و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه‌ي زنان منطقه نبودند و در ضمن قابل تذکر است که: مجرم گاه براي تنزيه خود، جرم را گسترش مي دهد وکوشش می‌کند آن را برای مردم عادّي جلوه دهد.
«وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً»: و برای شان بالش‌هایی آماده ساخت تا بر آنها تکیه زنند وانواع میوه جات به آنها تعارف کرد. شهید سید قطب رحمه الله مي‌گويد: در قصر براي آنان مهمانی تدارک دیده بود. از این رو می دانیم آن‌ها از طبقه‌ي بالا بوده‌اند؛ چرا که آنها به چنين جايي و بر سر چنين مهمانی دعوت ميشوند، و در قصرهاي خود از اين تجملات پر نعمت بهره مي‌گيرند. نيز معلوم مي‌شود که آنها به پشتي تکيه داده و مشغول خوردن بودند که به هر يک از آنان کاردي داده تا در خوردن از آن استفاده کنند، و بدين ترتيب سيماي عيش و عشرت و امکانات مادي آنها معلوم مي‌شود. در همان حال که مشغول خوردن وپوست کندن میوه بودند، که ناگهان یوسف را ميخواند، وقتي او را مي‌بينند از فرط دهشت، به جای پوست کردن میوه، دست های خويش را زخمي مي‌کنند. (في ظلال القرآن ۲۳۲/۱۲).
«وَآتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً»: آنگاه به دست هر زنی کاردی داد تا میوه را پوست بکنند، «وَ قالَتِ اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ» در حالي که آنها با کارد مشغول پوست کندن میوه بودند، تا به طور ناگهاني بر زنان وارد شود، زنان ناگهان یوسف را در بين خود ديدند.
«فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ»: وقتي یوسف را به غايت شگرف و بزرگ ديدند او را تعظيم و تجليل کرده و از حسن سيمايش مات و مبهوت شدند. عشق که آمد، انسان بريدن دست خودش را نمي فهمد، «وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» آنان از حسن و جمال بی مانند یوسف مدهوش وبی خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندام‌های‌شان به لرزه در آمد «و دستانشان را بريدند» چون حسن دلربای یوسف را ديدند، چنان هوش وحواس خود را از دست داده و هيجان زده شدندکه به‌جای میوه، دستانشان رابريدند واحساس دردهم نکردند. ميگويند زمانی که عشق بيايد، انسان بريدن دست خودش را هم نمي فهمد.
بايد گفت که هدف مهمانی ودعوت اين هم بود که: زليخا خواست به زنان مصر تفهيم کند که شما يك لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟!
«وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً»: آنگاه از تعجب وحیرت وسراسیمه‌گی گفتند: معاذ الله! سوگند به الله که او از جنس بشر نیست؛ زيرا ما هرگز همانندش را نديده‌ايم! زيرا چنان زيبايی

حيرت انگيز و جمال شگرفی دارد كه در هيچ بشری ديده نشده است. يوسف در زيبايي خويش در واقعيت بي نظير بود و در عين حال در عفت الگويي براي همگان است.
«إنْ هذا إلاّ مَلَکٌ کَرِيمٌ (31)»: به راستی كه زيبايی‌اش باور نكردنی و حسن و ملاحتش بی مانند است؛ اين جوان جز فرشته‌ای از فرشتگان شريف و پاكيزه نيست و از جنس بشر نمی باشد.
بايد گفت كه: جمال يوسف عليه السلام موجب مشكلاتی فروانی برای يوسف شد، ولي خوشبختانه علم و تقوايش موجب نجات يوسف گرديد. بلی در اين هيچ جای شكی نيست كه: جمال معنوي مهمتر از جمال ظاهري است.
واقعاً در سرشت وطبيعت يوسف، زيبايی‌هايی برتر و فوق العاده‌ای نهاده شده است.

قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ﴿٣٢﴾

(همسر عزيز) گفت: اين همان جوانی است كه مرا درباره محبت او ملامت كرديد، و البته من او را بسوی خود طلب كردم، ولی خود را پاک داشت. و اگر آنچه را كه به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی ميشود و حتماً از خوار شدگان خواهد شد.(٣٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَعْصَمَ»: سرپيچی و خود داری كرد. پاكدامنی نمود. **«الصَّاغِرِينَ»**: افراد پست. توهين و تحقير شدگان. (تفسير نور: «ترجمة معانی قرآن».

تفسير :

«قالَتْ فَذلِكُنَّ اَلَّذِی لُمْتُنَّنِی فِيهِ»: همسر عزيز بعد از آن‌كه دهشت زنان از مشاهدهٔ حسن گيرا وجمال دل ربای يوسف راديد به‌صراحت گفت: بلی! اين همان شخصی است كه عقل از من ربوده و دلم را شيدای خويش ساخته است؛ همانسان كه اكنون بر شما نيز همين اثر را گذاشت پس بعد از امروز ديگر بر من سرزنشی نيست.
«وَلَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ»: واقعاً عشق كه باگناه آلوده باشد، سبب رسوايي در انسان ميگردد. زليخا ميگويد: بلی! من به صراحت ميگويم كه از وی كام خواسته و بر آن شدم كه وی را مفتون خود سازم. تا او شهوتم را ارضا كند اما او امتناع ورزيد و سخت اِبا كرد.
ملاحظه نموديم كه: دروغگو اخير الامر رسوا ميشود. كسي كه ديروز اِدعا داشت كه: يوسف قصد سوء قصد به من داشت؛ «أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً» امروز ميگويد: «لَقَدْ راوَدْتُهُ» من قصد كام گرفتن از او را داشتم.
زمخشري گفته است: استعصام براي مبالغه است و بر امتناع و خودداري شديد دلالت دارد. (تفسير كشاف ٢/٤٦٧.)
بايد گفت كه: شرايط اجتماعي ورواني، درنوع عكس‌العمل انسان‌ها تأثير بسزايی دارد. زليخا همسر عزيز مصر در لحظاتی كه از اِفشاي كار زشت وبد خود مي‌ترسد، دروازه های قصر خويش را مي بندد، «غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ»، امّا هنگامي كه زنان مصر را همراه و همداستان خود مي بيند، علناً وبدون خوف وترس اعلان می دارد: «أَنَا راوَدْتُهُ» من او را فرا خواندم. توجه بايد داشت در جوامع امروزی ما نيز زمانی‌كه حساسيّت به بد شمردن گناه از بين برود، ارتكاب گناه ديگر كار ساده وآسان شمرده مي شود.

«وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُوناً مِنَ اَلصّاغِرِينَ(32)»: و اکنون هم میگویم که اگر به خواستەام تن در نداده و بر مرادم موافقت نکند، و دستورم را عملي نسازد، یقیناً به سبب امتناعش زندانیاش خواهم کرد و از آنکه بر نظر خویش در تن ندادن به تمایلم اِصرار ورزیده است، او را خوار و بی مقدار خواهم ساخت. به سبب اینکه نعمت از وی سلب میشود و گرفتار رنج و زحمت می شود.
ملاحظه میداریم که: گناهکاران ومجرمین براي رسیدن به هدف خویش از هر وسیلهاي ممکن استفاده ميکنند.
شیخ قرطبي مینویسد: زلیخا در حضور زنان درخواستش را برای یوسف تکرار کرد، و پردەي عصمت و حیاء را پاره نمود. در صورت عدم انجام هدفش از طرف یوسف او را به زندان تهدید کرد، و در این مورد از هیچ سرزنش و گفتهاي باک و هراسي به دل راه نداد، به عکس بار اول که رازي نهان در بین او و یوسف بود. (قرطبي ۱۷۸/۹.)
ملاحظه می داریم که هواي نفس به قدري در وجود زلیخا نیرومند است که حتّي با رسوايي نیز به راه خود ادامه میدهد. و عاشق شکست خورده، به مثابهء دشمن سرسخت مبدل مي شود.
مفسر «تفسیر المیسّر» دکتر عایض بن عبدالله القرني مینویسد: قسم به الله که این فتنهای بزرگ بود که بر یوسف رُخ نمود چرا که زنی زیبا، در شرف سرآمد، در منصب عالی و در مال و مکنت ممتاز، از او به الحاح و اصرار کام میطلبد، سپس تهدید هایی سخت و هشدارهایی محکم به وی صادر می شود درحالیکه یوسف غلامی است مستضعف و انسان غریبی است تحت ستم؛ اما با این وجود او به عصمت خدای یگانه پناه می برد و خدای مهربانش هم وی را در حیطهٔ عنایت و حفظ و رعایت خویش میگیرد. وه! چه والا منزلت وچه خجسته سعادتی که الله متعال نصیب ما هم بگرداند.آمین یارب العالمین.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴿۳۳﴾

(یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من از آنچه (اینها) مرا به سوی آن میخوانند، محبوبتر است، و اگر مکر و نیرنگ آن زنان را از من باز نداری بهسوی آنان خواهم گروید و از جملهٔ نادانان میگردم. (۳۳)
تفسیر :
یوسف علیه السلام سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فداي حسادت برادران خویش شد؛ ولی دشمنی نکرد، یکبار همهدفِ عشقِ زلیخا شد، ولي گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جاي تقاضاي برگشت به وطن، تقاضاي تدبیر امور اقتصادي و نجات کشور را داد.
یوسف علیه السلام براي هرکس، محبوبي است؛ براي یوسف پاکدامني از زندان محبوبتر است. طوری که در آیهٔ مبارکه میفرماید: «قالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّا يَدْعُونَنِى إِلَيْهِ»
یوسف به الله خویش پناه میبرد و با فروتني و زاري به مناجات با او ميپردازد و میگوید: پروردگارا! زندانکه این زن مرا از آن می ترساند برای من دوست داشتنیتر است از آنچه مرا به سوی آن می خوانند تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می برد، درافتم. واقعاً هم هر آزادي ارزش نیست وهر زنداني عیب نیست. وانسان با استمداد از پروردگار باعظمت، میتواند در هر شرایطي از گناه فاصله بگیرد.

واقعيت امر همين است كه: دعا و نيايش و استمداد از خداوند، يكي از راه هاي مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسي است.
«اَلسِّجْنُ أَحَبُّ»: شخصيّت انسان به روح اوبستگي دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است واگر روح در فشار باشد، قصرهم زندان ميشود. جداسازي محيط به خاطر مصون ماندن انسان از گناه، عمل مقبول وعاقلانه ای است طوری‌که یوسف علیه السلام خواهان جدا شدن بود، حتّي اگر به قيمت زندان رفتن هم باشد.
«وَإِلاّ تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ»: اگر شر آنها را از من دفع نكني و مرا از آنان مصون نداري. و اگر مرا علیه نفسم و سرکوب هوایم یاری نکنی و از ریسمان‌های نیرنگ زنان بازم نداری «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» بنا به اقتضاي طبيعت بشريِ به اجابت خواست آن‌ها مايل مي شوم. آزمايش‌هاي الهي هر لحظه سخت‌تر مي شود. قبلاً يك زن گرفتار يوسف بود حالا چندين زن گرفتار وي شده است.
«وَأَكُنْ مِنَ اَلْجاهِلِينَ(33)»: و به سبب عمل زشتي که مرا به آن ميخوانند مرتکب حرام گشته و در چاه‌سار گناه افتاده‌اند از آنرو که به احکام جاهل بوده‌اند. یعنی: ازکسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب میشوند. بدين گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی الله متعال التجا کرد، آنگاه که بلا بر او گران و سنگين شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسيد.
جهل تنها بيسوادي نيست، انتخاب لذّت آني و چشم پوشي از رضاي خدا، جهل محض است.
در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «هفت کس‌اند که الله متعال ایشان را در سایه خویش جای می دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوی خود فرا می خواند، اما او می‌گوید: من از الله متعال خویش می ترسم.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿٣٤﴾

پس پروردگارش (دعای) او را قبول کرد و مکر زنان را از او باز داشت. يقيناً او شنوای داناست.(٣٤).
تفسير :
«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ»: در بسیاری از اوقات همین شد اید و سختي‌ها است که زمينه‌ي پيدا شدن امداد الهي و راه نجات را برای انسان‌ها اماده ميسازد، و از جانب دیگر درخواست خالصانه از پروردگار باعظمت است، که زمینهء استجابت و عنایت را به عمل می آورد. طوری‌که در آیه مبارکه در یافتیم که: پروردگار باعظمت به خاطر اخلاص و صداقت یوسف دعایش را اجابت کرد او را از مَکر و فِتنۀ زن عزیز مصر و زنان همدمش نگاه داشت؛ و او را بر عصمت وپاكدامني پايدار كرد. واقعاً هم پاكدامني و عِفاف، موجبات اِستجابت دعاء را فراهم ميسازد. طوری‌که دعاي یوسف علیه السلام براي مصون ماندن از كيد فريب و خدعه زنان مصر سريعاً مستجاب شد. زيرا حرف «فاء» در «فَاسْتَجَابَ»، رمز سرعت است.
در جملۀ «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» آیۀ مبارکه به اين واقعيت انكار ناپذير اشاره دارد كه: هر كسی‌که به الله متعال پناه ببرد، محفوظ مي ماند. در ضمن نبايد فراموش كنيم كه در بسیاری از اوقات عمل دشمن به نفع انسان هم تمام می شود. دشمن یوسف علیه السلام را محکوم به زندان ساخت و همین امر موجب نجات و خلاصی وی ازکید وفتنه زلیخا شد.

«إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ همو دعاي پناه جويان را مي پذيرد. اَلْعَلِيمُ (34)» زيرا الله متعال دعای دعوتگر را شنیده و راستی را از دروغ باز می شناسد، او شنوای صداها و دانای نیّت‌ها و اعمال است. به احوال و مکنونات قلب و نیات انسان هاآگاه و دانا است. بدين ترتيب يوسف در زير سايه‌ي الطاف و توجه الله متعال، محنت و آزمايش سومش را به سلامت پشت سر نهاد.

ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّي حِينٍ﴿۳۵﴾

سپس بعد از آنکه علامات (پاکی یوسف) را دیدند؛ تصمیم گرفتند تا مدتی او را زندانی کنند.(۳۵)

تفسير :

«ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا اَلْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّي حِينٍ(35)»: رفتن یوسف به زندان سرآغاز محنت چهارم یوسف علیه السلام است. محنت زندان که آخرین آزمایش او نیز به شمار میرود و هر آنچه بعد از آن پیش آمد گشایش و آسایش بود؛ بعد از این‌که نشانه‌های پاکدامنی و وارستگی یوسف، بر عزیز و یاورانش چنین نمایان شد که از روی مصلحت و به خاطر بر چیدن سفرۀ بدنامی و ختم به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم سر زبان‌ها بود، خاموش و پایان دهند و در قضاوت مردم، برائت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

به تأسف باید گفت يك زن عاشق شد، مردان متعدّد و شخصیت های بزرگ یک کشور نتوانستند اين رسوايي را چاره انديشي كنند؛ بناءً فیصله کردند که یوسف را تا مدتی غیر معین که چه بسا طولانی یا کوتاه خواهد بود، به زندان افگنند.

ملاحظه بفرماييد وقتي دستگاه قضايي بر طبق خواسته سياستمداران و افراد ذي نفوذ تصميم مي‌گيرد، مدّت زمان زندان نيز نامشخّص است. نبايد فراموش كرد كه: زيبايي، هميشه خوشبختي‌آور برای انسان نمی‌باشد، بلکه دردسرهای را هم دربر دارد.

روايت شده است وقتي همسر قدرتمندترين شخص مصر یعنی عزیز مصر یوسف را مطيع ورام نشده يافت و از او نا اميد شد، به حيله‌ي ديگري پناه برد؛ به اين معني به شوهرش گفت: اين برده‌ي عبراني آبروي مرا پيش مردم برده است و به آنها ميگويد: او چنين درخواستي را از من كرده است، اكنون من نميتوانم چيزي بگويم. بنابر این یا به من اجازه بده بيرون بروم و از خود دفاع كنم، و يا او را زنداني كن. در اين موقع عزيز مصر زنداني كردنش را مصلحت ديد.

مقتضای عدالت این بود که یوسف به خاطر صداقت و طهارتش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز به عنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم برعکس گرفته شد. یوسف پاک و مطهر محکوم به زندان شد و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکه‌ی ننگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به برائت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند.

ابن عباس(رض) مينويسد: يوسف را بر الاغي نشاندند و طبل زنان بانگ بر مي‌داشتند كه يوسف عبراني قصد تجاوز به خانم عزيز را كرده و درسزای این عمل زشت او را به

زندان مي برند. ابو صالح گفته است: هر وقت ابن عباس(رض) این حديث را باز ميگفت ميگريست.(البحر ۵/۳۰۷).

خوانندۀ محترم!

در زندانی شدن یوسف از رحمت حق تعالی بر حق یوسف بود که وی را به بلا رفعت داد تا درجه‌اش را والاتر گردانیده و برائتش را در همه جا نمایان و آفتابی سازد.

در آیات متبرکه ذیل(36 الی 40) 6- موضوع یوسف در زندان و دعوت کردن از زندانیان به دین توحیدی خالص، بحث به عمل می‌آید.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴿۳۶﴾

و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزي] يکي از آن دو گفت: «من خواب دیده ام که (انگور برای) شراب می فشارم» و دیگری گفت: «من خواب دیده ام که نان بر سر حمل می کنم، پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر آن آگاه کن، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می بینیم».(۳۶)

تفسير :

«وَدَخَلَ مَعَهُ اَلسِّجْنَ فَتَيَانِ»: یوسف با دو جوان از جوانان خدمت کار دربار شاه، یکجا راهی زندان عمومی شدند، يکي از آنها خباز و ديگري ساقي شاه بود. آن‌ها متهم بودند که ميخواستند شاه را مسموم کنند. به قولی: آن دو با همدستی یک دیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار خویش پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. آن دو غلام چون یوسف را دیدند به او انس و اُلفت یافتند.

«قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانِی أَعْصِرُ خَمْراً»: ابن‌جریر طبری می نویسد: آن دو از یوسف راجع به علم و دانش اش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم.

آنگاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت میکند: ساقي گفت: من در خواب ديدم که آب انگور ميگيرم تا شراب بشود و آن را به شاه بدهم. یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور میفشارم، «وَ قالَ اَلْآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْكُلُ اَلطَّيْرُ مِنْهُ» «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من‌خواب دیدم که روی سرم تُکری (سَبَد) نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند.

باید یاد آور شد خواب‌ها را نباید ساده نگری کنیم، در برخی از اوقات در خواب اسراري نهفته است. ودر این هیچ جای شکی نیست که: ممکن است انسان‌هاي عادّي نيز خواب‌هاي مهمي ببينند.

«نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِهِ إِنّا نَراکَ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ(36)»: خواب‌ها را براي ما تعبير کن، ما معتقديم که شما بهترين تعبير کننده‌ي خواب استي. یعنی: از تعبیر خواب‌هایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم» یعنی: ما تو را از کسانی یافته‌ایم که در عبادتشان راستگو و در طاعت نیکوکارانذ؛ افزون بر کمال خلقت وجمال مروت که در تو مشهود است. انسان همه جا میتواند مثمر ثمر باشد، حتّي در زندان. نیکوکاران همه جا حتّي در زندان مورد احترام وپناهگاه مردم هستند. حتّي مجرمان و گناهکاران نيز براي نيکوکاران، جايگاه شايسته‌اي قايلند.

بناءً باید گفت که انسان اوّل نيکوکاري خود را به اثبات رساند، سپس به تبليغ دين بپردازيد. به طور مثال یوسف زمانی‌که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، یعنی قبل از اینکه یوسف

به تعبير خواب دوستان زنداني خويش بپردازد، به تبليغ و ارشاد آنان پرداخته و به يكتاپرستي آنان را دعوت می نمود.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴿٣٧﴾

يوسف گفت: پيش از آنكه غذای‌تان به شما برسد، وتناول كنيد، شما را از تعبير خواب‌تان آگاه خواهم ساخت، اين (تعبير خواب) كه به شما ميگويم از چيزهايی است كه پروردگارم به من آموخته است. همانا من آيين قومی را كه به خدا ايمان نمی آورند، وآنان به (سرای آخرت (نيز) كافرند، ترک كرده ام.(٣٧)

تفسير :

مفسر شيخ صابونی در تفسير اين آية مباركه مينويسد: «قالَ لا يَأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُما» قبل از اين كه برای‌تان خوراک بياورند، حقيقت تعبير آنرا به شما خبر مي دهم. يوسف به آنها گفت:كه من داراي معجزات از جمله دانستن«غيب» به اِذن الله هستم تا بدين وسيله مقدمات فراخواني آن‌ها را به سوي ايمان فراهم كند.

امام بيضاوي ميفرمايد: يوسف خواست قبل از جواب دادن به سؤال‌شان و قبل از برآوردن حاجت‌شان آنان را به توحيد هدايت كند و آنها را به دين راستين و استوار ارشاد نمايد، همچنان كه ديگر پيامبران نيز از اين روش استفاده كرده‌اند. و براي آن كه اعتماد آنها را جلب كند تا صدق او را در دعوت و تعبير بپذيرند، قبل از هر چيز از «خبر دادن از غيب» به عنوان معجزه‌ي خود استفاده كرد.

«ذلِكُما مِمّا عَلَّمَنِی رَبِّی»: يعني خبر دادن از غيب، كهانت و ستاره بيني و نجو مگري نيست، بلكه وحي و الهامي است از جانب خدا كه به من اِلقا مي شود.

«إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لايُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»: الله از اين جهت آن علم را به من اختصاص داده است كه من از خاندان نبوت هستم و دين قوم مشرک را رها كرده‌ام كه به خدا ايمان ندارند.

«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ(37)»: روز قيامت را تكذيب مي‌كنند. بر دو اصل مهم تأكيد نهاد و آن ايمان به الله متعال و روز آخرت است؛ چون آن دو بزرگترين اركان ايمانند. و لفظ (هُم) به منظور تأكيد تكرار كرده است.

خوانندهٔ محترم !

چرا يوسف عليه السلام خواب آن دو نفر را فوراً تعبير نكرد و آن را به وقتي ديگر و ساعتي بعد موكول كرد؟

در اين مورد امام فخر رازی مفسر مشهور جهان اسلام در تفسير كبير مينويسد:

يوسف عليه السلام ميخواست آنها را در انتظار قرار دهد تا كمي تبليغ و اِرشاد كند، شايد شخص اعدامي ايمان آورد و با حسن عاقبت از دنيا برود.

يوسف ميخواست با بيان نوع غذايي كه نيامده، اعتماد آنان را جلب كند.

ميخواست آن‌ها را تشنه‌تر كند تا بهتر بشنوند.

و در نهايت حضرت يوسف عليه السلام می خواست: چون تعبير خواب يكي از آنها اِعدام بود، كمي ذهن وی را مصروف مسائل ديگر بسازد تا شنيدن خواب اعدام برايش سخت تمام نشود.

بناءً در رساندن احکام الهی به مردم؛ در صورت ممکن از فرصت‌ها، باید به بهترین وجه استفاده به عمل آرید. ملاحظه فرمودید که یوسف علیه السلام قبل از تعبیر خواب، به چه شیوۀ دقیق وحساب شده، کار فرهنگي و اعتقادي خود را شروع کرد.
علمای اسلام بدین نظر اند: که گاهي براي تأثيرگذاري بيشتر، لازم است انسان قدرت علمي وکمالات خود را به دیگران هم عرضه کند. باید گفت: در مجموع این بیان یوسف دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای اینکه شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴿٣٨﴾

بلکه دین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب را پیروی کرده ام، برای ما شایسته نیست که با الله چیزی را شریک گردانیم، این (ایمان و توحید) از فضل الله بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکر گزاری نمی‌کنند.(٣٨)

تفسیر :
«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ»: آنگاه یوسف علیهم السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانی اش بر ایمان آوردن به الله متعال افزود: من دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام از این رو تنها پروردگارم را به یگانگی پرستش نموده و دین را برای وی خالص گردانیده‌ام. مقصود این است که نشان دهد که وی متعلق به خاندان نبوت است تا بدین ترتیب رغبت آنها را به شنیدن نصایح اش تقویت کند و در نتیجه بیشتر به گفته‌ي او اعتماد کنند. از جانب دیگر افتخار به پدران و پیروي از آنان در صورتي که راه حقّ و توحید را پیموده باشند، پسندیده و رواست.
باید یادآور شد که: اصالت خانوادگي، همچنان که در ساختار شخصیّت انسان نقش و ذی تاثیر می باشد، این امردر پذیرش مردم نیز اثر بسزایی دارد. بنابر همین منطق است که حضرت یوسف علیه السلام براي معرفي خود، به پدران خود که انبیاي الهي استند تکیه مي‌کند تا هم اصالت خانوادگي اش را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را.
البته این همان روشي کاری است که: پیامبر صلي الله علیه وسلم نیز در معرّفي خود به کار مي برد و مي فرمود: من همان پیامبر امّي هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است.
«ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللهِ مِنْ شَیْءٍ»: آخر برای ما سزاوار نیست که چیزی را با الله متعال شریک قرار دهیم؛ این دین استوار - یعنی توحید پروردگار و شرک نیاوردن به وی از عنایات الهی بر ما و بر مردم است.
«ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اَللهِ عَلَیْنا وَعَلَي اَلنّاسِ»: این ایمان و توحید از فضل خدا است که به ما رسالت عطا کرده و براي مردم پیامبران فرستاده است تا آن‌ها را راهنمايي و ارشاد کنند.
«وَلكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لايَشْكُرُونَ(38)»: در این هیچ جای شکی نیست که: تعالیم أنبیاء، نعمتي الهي و سزاوار شکر و سپاس است. ولی اکثر مردم فضل وکرم الله متعال را بر نعمت هدایت و ایمان شکر نگذاشته و بیشترشان به وحدانیتش اقرارنمیکنند. بایدگفت: که پشت کردن به راه أنبیاء، بزرگـترین کفران نعمت است. در ضمن باید گفت که: اکثریّت، همیشه معیار شناخت صحیح نیست.

باید گفت که: جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و «أب» به او نیز اطلاق شده است. بنابر همین بنیاد است که یوسف، ابراهیم و اسحاق را نیز پدر نامید.
و در ضمن ابن عباس(رض) با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود.
بعد از این که یوسف دین حقیقي را براي آنان به بیان وتوضیح گرفت، و به صورتي نیکو بر فساد دین آن دو گروه استدلال کرد، در رابطه با فساد عبادت بت‌ها گفت:

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴿۳۹﴾

(یوسف گفت:) ای دوستان زندانی ام! آیا معبودهای پراگنده بهتر است یا الله یگانه غالب (بر همه مخلوقات).(۳۹)

تفسیر :

و بعد از مقدمهٔ فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف آن دو جوان را به‌سوی دین حق دعوت نماید: یوسف علیه السلام در خطاب به دو تن غلامی که در زندان همراهش بودند گفت: اي یاران زنداني من! آیا پرستش خدایان آفریده شده و متفرق برای انسان بهتر است یا عبادت الله یگانهٔ قهار؟ پیداست که عبادت الله یگانه بهتر است؛ زیرا اوست که هم آفریده و هم روزی بخشیده است پس فقط او سزاوار پرستش می باشد.
مفسران در تفاسیر خویش در مورد شخصیت حضرت یوسف علیهم السلام مینویسند: انسان‌ها سه دسته‌اند: گروهي قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خودشکلي ندارند ودر هرظرفي به شکل همان ظرف درمي‌آیند. گروهي نفوذ ناپذیر ومقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیروني ایستادگي میکنند. اما گروهي سوم شخصیت هایی اند شخصیت شان چنان عالی است که: دیگران را به رنگ حقّ در مي‌آورند. یوسف علیه السلام نمونه‌اي از انسان‌هاي دسته سوم است که در زندان نیز از مشرك، موحّد میسازد.
در ضمن قابل یادآوري میدانم که مبلغ باید از همه اوضاع و احوال برای رساندن حق از هر امکان و هر زمان استفاده به عمل ارد. و در این هیچ جای شکی نیست که انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. بنابر همین حکم است که: یوسف علیه السلام به مجرد این‌که می‌داند که دو زندانی به تعبیر خواب یوسف نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و به کار تبلیغاتی خویش غرض رساندن حق آغاز می نماید. در ضمن باید یاد آور شد که: اعتقاد به توحید اساس ایمان است. بناءً یوسف علیه السلام سرآغاز دعوت خود را مبحث توحید اختصاص می دهد.

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿۴۰﴾

شما به جای الله(چیزی را) نمی پرستید، مگر نام هایی را که خود ونیاکان تان به آن‌ها داده اید، خداوند هیچ دلیلی وبرهانی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی (کائنات) تنها از الله است و امر کرده که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.(۴۰)

تفسیر :

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم»: ای جماعت! آنچه را که پرستش میکنید جز أسماء تو خالی چیزی نیستند که شما آن‌ها را خدایان می نامید، آنها دارای

قدرت وتسلطی نمی باشند، اینان به‌جز از جمادات بیجان و روح، چیزی بیشتری نیستند، که نه سودی به شما میرسانند ونه فایده ازآنان برای شما متصور است.
«مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ»: پس این شما و پدران‌تان بوده‌اید که این اشیاء بی‌زبان و ناشنوا را به زعم خود به خدایی گرفته‌اید و به یقین الله متعال بر درستی پرستش آنها هیچ دلیل قاطع و برهان روشنی نازل نکرده است.
«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»: پس بدانید که حکم در آسمان‌ها و زمین و در همهٔ گسترهٔ هستی از آن الله یگانهٔ لاشریک است، در برابر هیچ فرمانِ غیر الهي، گردن خم نکنید. زیرا فرمان دادن تنها حقّ ذات پروردگار است.
«أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»: فرمان داده است که فقط او را پرستش کنید؛ چون جز او که دارای عظمت و جلال است، هیچکس استحقاق پرستش را ندارد.
اوست که به عدل حکم نموده و به حق فیصله مینماید، او خود فرمان داده که غیر وی را به یگانگی نخوانده و جز او را به پرستش نگیرید. عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پا برجاست.
«ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»: بناءً انقیاد و فرمان پذیری تام و تمام و خضوع و فروتنی کامل از آن اوست؛ هرقانوني جز قانون الهي متزلزل است. اخلاص در عبادت که شما را بدان دعوت می دهم همان دین مستقیم است که در آن کجی و کاستی نیست.
«دین قیم»:
یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.
«وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(40)»: «دین قیم» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم این را نمی‌دانند» و از این رو عبودیت را برای حق‌تعالی خالص نمی سازند.
از این رو به پرستش چیزی مصروف اند که؛ سود و زیانی از آن نمي خیزد. با تأسف باید گفت که: بیشتر مردم به استواري دین الله جاهل اند. این عده از انسان‌ها (یا جاهل بسیط اند که به جهل خود آگاه نیستند، ویاهم یاهم جاهل مرکّب که خیال میکنند میدانند، ولی در واقعیت نمیدانند.) و نباید فراموش کنیم که: همین مرض خطرناک جهل ونادانی است، که زمینه ساز پیدایش شرك در بین انسان‌ها می‌گردد.
شیخ محمد علي صابونی در تفسیر خویش در مورد شیوهٔ دعوت یوسف علیه السلام مینویسد: یوسف علیه السلام دعوت آنها را پله به پله انجام داد و آنها را به پذیرش دلیل وحجت ملزم کرد. به این معني که اول برتري توحید را بر اِتخاذ خدایان متعدد براي آنان بیان کرد. آنگاه با دلیل و برهان ثابت کرد که آنچه را که مردم خدایان میخوانند و آنها را پرستش مي کنند شایستگي الوهیت و پرستش را ندارند. آنگاه بر دین مستقیم یعني پرستش خداي یگانه، خداي واحد و فریادرس تأکید کرد. چنین روشي دردعوت به سوي الله متعال داراي حکمت است؛ چون راهنمایي و ارشاد و پند و اندرز را اول ارائه داده است.

خواننده محترم !

در آیات (41 الی 49) ۷- به موضوعاتی متعلق به تعبیر خواب دو جوان در زندان، و موضوع تعبیر خواب پادشاه مصر، اشاره به عمل می‌آید: در قدم اول به تفسیر و تعبیر خواب آن دو نفر زندانی پرداخته و مي فرماید:

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴿۴۱﴾

ای دوستان زندانی ام! اما یکی از شما [از زندان رهایی می‌یابدو] به آقای خود شراب مینوشاند، اما آن دیگری به دار کشیده میشود و پرنده‌ها از سر او میخورند. (باز گفت:) امری که شما دوتن جویای (تعبیر آن) از من شدید، قطعي و حتمي است.(۴۱)

تفسیر :

یوسف علیه السلام طی خطابه ای به دو رفیق زندانی خود گفت: حالا به تعبیر خواب شما پرداخته پس این تعبیر را بشنوید؛ آن شخصی اولی که ساقی پادشاه بوده و درخواب دیده است که انگور می فشارد وعصاره‌ي شراب میگیرد، از زندان آزاد میشود و به شُغل پیشین وقبلی خویش یعني ساقيگري باز میگردد و آقاي خود را شراب می نوشاند، اما آن شخص دوم که نان را در خواب بر سر خود دیده است محکوم به اِعدام شده و جسدش به دار آویخته میشود تا پرندگان بر سرش منقار زنند و از گوشتش بخورند.

قابل تذکراست که: معبّر میتواند تعبیر خواب کسی را تعبیر و بیان کند، با درنظرداشت اینکه خواب ناگوار باشد.

در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود(رض) آمده است: بعد از آنکه یوسف خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابی ندیده بودیم، بلکه فقط می خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم.

آنگاه گفت: «قُضِىَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ(41)»: اما یوسف علیه السلام درجواب شان فرمود: «امری که شما دو تن از من جویا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خواب های فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست.

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خواب به‌پای پرنده‌ای آویخته است تا آنوقت که تعبیر نشود، پس چون تعبیر شد، محقق می شود».

باید گفت: تعبیر خواب یوسف علیه السلام صرف پیش بیني، حدس وگمان نمی باشد، بلکه خبر قطعي از جانب پروردگار باعظمت است. پس آنگونه که یوسف خبر داده بود، هردو خواب به همان صورت تحقق یافت.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴿۴۲﴾

و (یوسف) به یکی از آن دو که گمان می‌کرد رهایی می یابد، گفت: مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یاد کن، ولی شیطان از یادش برد که پروردگارش را (برای نجات خویش) یاد کند، بنابر این یوسف چند سال در زندان ماند.(۴۲)

تفسیر :

«وَقالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا»: یوسف به آن ساقيي که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت: «اُذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ»: مرا نزد آقایت پادشاه با اوصاف و داستانم یاد کن و به وی خبر ده که بر من ظلم شده و بی هیچ جرمی در زندان به سر می‌برم، امید است که دستور آزادی‌ام را صادر فرماید.

قابل تذکر است که: هر تقاضايي به مثابه رشوه نمی‌باشد، یوسف علیه السلام براي تعبیر خواب، مزد و رشوه‌اي را درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلوم یتم را به شاه برسانید. واقعاً هم زندان چه عذابی سخت و رنجی جانکاه است.

و براي اثبات بي گناهي و پاكي خويش انسان بايد از هر طريق سالم براي رساندن شكواي خود به گوش مسئولان استفاده نمايد.
یوسف فقط گمان میکرد که آن شخص آزاد میشود وبه این امر یقین نداشت؛ زيرا تعبيركننده خواب فقط گمان میکند و گمان مبنای قضاوت اوست.
«ظَنَّ»: به معناي اعتقاد و علم نيز استعمال شده است. زيرا در آیه قبل، يوسف به صراحت وقاطعيّت از آزادي يكي و اعدام ديگري خبر داده است. بنابر اين «ظَنَّ» در اينجا به معناي گمانِ همراه با شك و ترديد نيست. (تفسير نور)
«فَأَنْسَاهُ اَلشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»: آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به وظيفه ساقی‌گری اش گماشته شد ولی شیطان سفارش یوسف را از یاد و خاطر وی برد. که این موضوع را به شاه یادآور شود و حال يوسف را براي شاه بيان نمايد. و به صورت كل باید گفت که: آزاد شدن یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان اصلاً ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. وطوری دست به توطیه ابلیسی زد که آنرا از خاطر آن شخص آزاده شده به فراموشی بسپارد.
در روایتی از ابن عباس(رض) و مجاهد، ضمیر «ربه» در آیه مبارکه به یوسف بر میگردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف برد و در نتیجه او چند سال در زندان باقی ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند» بِضع سنين: مابين سه تا نه سال. اكثر مفسران بر اين نظرند كه يوسف هفت سال در زندان ماند است. «تفسير انوار القرآن».
«فَلَبِثَ فِي اَلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.42»:بناءً يوسف چندین‌سال در زندان باقی ماند.
مفسران گفته‌اند: چون يوسف به مخلوق اعتماد و تكيه كرد، چند سال در زندان ماند و فراموش كرد احتياجش را پيش پروردگار باعظمت پيش كند.
امام قرطبي مى نويسد: عبدالله بن و هب گفته است: ايوب هفت سال را در بلا به سر برد و يوسف هفت سال را در زندان.
روايت شده است كه جبرئيل به عنوان اعتراض در زندان نزد يوسف آمد و گفت: يوسف چه كسي تو را از كشته شدن به دست برادرانت نجات داد؟ گفت: الله متعال. گفت: چه كسي تو را از چاه بيرون آورد؟ گفت: الله متعال. آنگاه گفت: پس چرا الله را رها كردي و به مخلوق اعتماد كردي؟ يوسف گفت: خدايا كلمه‌اي بود به اشتباه از زبانم در رفت. اي خداي ابراهيم و يعقوب پير! از پيشگاهت مسألت دارم كه مرا زير پوشش مهر و محبت خود قرار دهي. آنگاه جبريل گفت: كيفرت اين است چند سال در زندان بماني. (به نقل از تفسير صفوة التفاسير).

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴿۴۳﴾

و پادشاه [مصر به بارگاه نشينانش] گفت: همانا من در خواب هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر، آنها را می خوردند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت خوشه خشک دیگر را دیدم. ای سران قوم! در باره خوابم به من نظر دهيد، اگر خواب را تعبير مى‌كنيد.(۴۳)
تفسیر :
تاکنون در این سورۀ مبارکه، چهار بار موضوع خواب مطرح شده است؛ خواب اولى خواب حضرت یوسف علیه السلام بود، خواب دومی و سومی خوابی دو رفيق زنداني که

با یوسف علیه السلام در زندان بودند و خواب هردوی شان توسط وی تعبیر شد، و حالا هم در این آیۀ مبارکه خواب پادشاه مصر. که مطرح میگردد.
خوابِ اوّل سبب درد سری را برای حضرت یوسف علیه السلام به عمل آورد، ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه يك نوبت در خواب دید، گاوهاي لاغر گاوهاي چاقرا ميخورند ونوبت ديگر، خوشهي سبز در كنار خوشههاي خشكيده را ديد.
«وَقالَ اَلْمَلِکُ إِنِّی أَري سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ»: پروردگار باعظمت با خواب ديدن يك شاه ظالم، (به شرطي كه تعبير كنندهاش يوسف باشد) ملّتي را از قحطي نجات مي دهد، طوریکه پادشاه مصر گفت: ای قوم! من درخواب دیدم که هفت گاو چاق ازرودخانهاي خشک شده بیرون آمدند وپشت سرآنها هفت گاو بسیار لاغر ومردني آمدند وگاوهاي چاقرا خوردند.
باید گفت که: اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصّي دارند.
(مثلًا گاو لاغر، سمبل قحطي و گاو چاق، سمبل فراواني است).
«وَسَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يابِساتٍ»: يعني همچنين خواب ديدم كه: هفت خوشهي سبز كه دانه هايشان سختنشده بود و هفت خوشهي خشک را ديدم كه دروشده بودند، خوشه هاي خشک به دور خوشههاي سبز پيچيدند و آنها را خوردند.
«ياأَيُّهَا اَلْمَلَأُ أَفْتُونِي فِی رُءْيایَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيا تَعْبُرُونَ (43)»: در اين آيه مباركه ملاحظه مى نماييم كه:رؤسا و قدرتمندان با اندك خاطرهي ناگواري، احساس خطر میکنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای سران قوم! پس اگر به تعبیر خواب آشنایی دارید، این خواب را برایم تفسیر وتعبیر کنید. براي تعبير خواب، بيننده خواب بايد به اهل آن مراجعه كرد و نبايد به تعبير هركس توجّه واهتمام نمود. و خداوند متعال چون امری را بخواهد، اسبابش را نیز آماده میگرداند و چنانکه خواهیم دید همین خواب سبب رها سازی یوسف علیه السلام از زندان شد.

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ﴿۴۴﴾

(سران قوم) گفتند: این خوابهای (آشفته و) پریشان کننده و بیاساس است و ما به تعبیر خوابهای پریشان و بیاساس آگاهی نداریم.(۴۴)
تفسیر :
«قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ»: اشراف قوم گفتند: اين خوابت آميزهای از خواب های پريشان است و حقيقت ندارد. ضحاک گفته است: به معني خواب هاي كاذب است.
حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویشهای درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی أساس به انسان در برخی از حالات رخ می دهد.
«أَضْغاثُ أَحْلامٍ»: يعني خواب هاي پراكنده و درهمي كه معّبر نمي تواند سرنخي از آن را به دست آورد.
«وَما نَحْنُ بِتَأْوِيلِ اَلْأَحْلامِ بِعالِمِينَ(44)»: کار را باید به اهل کار سپرد، خبیر تعبیر میکند، ولي غير كارشناس ميگويد خواب پريشان و غير قابل تعبير است.

یعنی این‌که خواب شما هیچ تفسیر و حقیقتی ندارد و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم. و تفسیر خواب های آشفته و پریشان را نمی دانیم. و ما تأویل امثال این رؤیاي کاذب را نمي‌دانيم. (عده‌اي مي‌گويند: معني آيه چنين است: ما مطلقاً تعبير خواب را نمي دانيم.)

رؤیای پادشاه و خارج شدن یوسف از زندان:

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد و وضعیت مناسبی برای خلاصی از رنج و مشقت مساعد گردید. طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم.

پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به چریدن در باغچه‌ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بد منظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوهای چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوشه‌ی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوشه‌ی خشک مورد هجوم واقع شدند و آنها را خوردند. پادشاه از ترس آنچه دیده بود. از خواب پرید از ساحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده‌ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خواب‌ها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. او نزد یوسف رفت و رؤیای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می باشد.

برکات و غلات فراوان در این هفت سال به دست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی باران خواهند بود و سال های خشک محصولات سال‌های سرسبز و حاصل خیز را خواهند خورد. لذا بر آن ها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قُوت سال‌های خشک و بی‌حاصلی را ذخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربان واقع شود و یکی از وزارت خانه‌های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالیکه متهم و مجرم به شمار می‌آید. مگر این‌که دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این تهمت شرم‌آور از ساحات او زدوده شود و مردم به نزاهت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیغمبری است.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴿۴۵﴾

و یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود، بعد از مدتی (یوسف) را به یاد آورد، گفت: «من شما را از تأویل (= تعبیر) آن خبر میدهم، پس مرا (به سوی جوان زندانی یعنی یوسف) بفرستید». (۴۵)

تفسیر :

«وَقالَ اَلَّذِی نَجا مِنْهُما وَ اِدَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یادآورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف در زندان گذرانده بود، ملاحظه می‌کنیم رسیدن به مقام و موقعیّت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشي مي‌كند.

«أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»: یوسف را وآن‌چه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یاد آوردگفت: من تأویل و تعبیر این خواب را به شما بیاورم.

در اینجا ملاحظه میکنیم که: زندانی کاملاً متیقین گردیده که حضرت یوسف(ع) تسلط و مهارت کامل با تعبیر خواب را دارد چنانکه از طرف خود به پادشاه وعده قطعي به تعبير خواب را میدهد.

«فَأَرْسِلُونِ (45)»: پس اجازه دهید که به زندان نزد یوسف بروم، در آیه مبارکه می‌آموزاند که انسان باید به سراغ استاد رفت نه این‌که استاد را پیش خود احضار کنیم. البته بعد ازاین‌که پادشاه را با کلمات تعظیم مورد خطاب قرار میدهد میگوید: مرا پیش یوسف بفرستید، تا تعبیر خواب را برایتان بیاورم. ابن عباس(رض) می نویسد: چون زندان در داخل شهر نبود، از این رو گفت: مرا نزدوی بفرستید. (طبري ۲۲۹/۱۲).

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴿۴۶﴾

(چون نزد یوسف آمد، گفت:) «یوسف، ای (مرد) راستگو! در(باره ی این خواب که: هفت گاو چاق، هفت گاو لاغر آنها را میخورند، و در باره هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) دیگر خشک، برای ما نظر بده (و تعبیر کن) تامن به‌سوی مردم بازگردم، شاید آنان (ازتعبیر این خواب) باخبر شوند».(۴۶).

تفسیر :

«یُوسُفُ أَیُّهَا اَلصِّدِّیقُ»: چون غلام ساقی به طرف زندان شتافت و نزد یوسف رفت و به او گفت: ای یوسف! ای مرد راستگوی، دربارۀ خواب مردی به ما نظر ده. غلام حضرت یوسف علیه السلام راصدیق خطاب کرد؛ چون صداقت او را در تعبیر خوابي که در زندان دیده بود، تجربه کرده بود. صدیق صیغه‌ي مبالغه از ماده‌ي صدق است.«صدیق» به کسي گفته میشود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند.

در ضمن باید گفت که ساقی دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوي دیگر، تعبیرهاي خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدّیق خطاب کرد.

پروردگار باعظمت ابراهیم علیه السلام را «صدّیق» خوانده، «إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً» (مریم، 41.) و او را خلیل خود کرد؛ «وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا» (نساء، 125.) مریم را صدّیقه خوانده، «وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ» (مائده، 75)و او را برگزید؛ «إِنَّ اللّهَ اصْطَفاكِ» (آل‌عمران، 42.) یوسف را صدّیق شمرده، «یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ» (یوسف،46.) و هرگونه مکنت به او داد؛ «وَ کَذلِكَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ» (یوسف، 56.)

ادریس را صدّیق خوانده، «إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً» (مریم، 56) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا»(مریم، 57.)

و براي کساني که در آن درجه نیستند، همراه بودن با صدیقان است. «فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ...» (نساء، 69.)

«أَفْتِنا فِی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ» یعني ما را از تعبیر این رؤیاي عجیب با خبر کن. «لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی اَلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ (46)» تا پیش پادشاه و یارانش برگردم و آنها را از آن باخبر سازم، تا مردم از بزرگي و دانش تو باخبر شوند و تو را از ناراحتي نجات دهند.

ساقی خواب پادشاه را به یوسف چنین به بیان می‌گیرد: پادشاه درخواب هفت گاو چاقرا که هفت گاو لاغر آن‌ها را می‌خورند و هفت خوشۀ سبز را با هفت خوشۀ خشکیدۀ دیگر دیده است.

ساقی به یوسف گفت: میخواهم تعبیر خواب را گرفته وبه سوی پادشاه و یارانش بر گردم و تفسیر این خواب را به ایشان خبر دهم، شاید آنها از تعبیر آن بهره‌مند گشته و به فضل و دانایی‌ات پی‌ببرند.
امام فخر رازی گفته است: از این رو گفته است: «لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَي اَلنّاسِ» که او عجز و ناتواني ساير تعبير گويان را از دادن جواب به اين مسأله ديده بود، ترسيد او هم از آن درمانده شود پس به اين سبب گفت: «لَعَلِّی». (تفسير رازي ۱۴۹/۱۸.)
برخی از مفسران مینویسند که: جمله‌ي «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» در آيه مباركه احتمال دارد به معني مطلع شدن مردم به وجود ارزشي يوسف باشد. يعني به سوي مردم برگردم تا آنها بدانند كه تو چه گوهري استي.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ﴿۴۷﴾

(یوسف) گفت: «هفت سال پی در پی (با جدیت) زراعت کنید، پس آن‌چه را دور کردید، جز اندکی که می خورید، (بقیه) در خوشه اش باقی بگذارید (و ذخیره نمایید).(۴۷)
تفسیر :
یوسف علیه السلام بدون گلایه وگلایه گذاری به غلام و ساقی پادشاهازبابت این‌که سفارش اش را به فراموش کرده وآن‌را به پادشاه انتقال نداده است، یادآوری به عمل نیاورد، ولی برای نجات جامعه از مشکلاتی که در پیشرو دارد، ازموضع شخصی خویش گذشت ویکه و راست به فکرحلّ مشکل مردم و جامعه که مردم به آن مواجه می شود، به تعبیر خواب پادشاه اهتمام نمود.
همچنان یوسف علیه السلام بدون این‌که موضوع بیرون آوردن از زندان را پیش‌شرط برای تعبیر خواب قرار دهد، فوري به تعبير خواب پرداخت، زيرا كتمان علم و دانش به خصوص در هنگام نياز و ضرورت جامعه به آن، امري به دور از شأن انسان‌هاي پاك و نيكوكار است.
یوسف علیه السلام در ضمن تعبیر خواب، راه مقابله با قحطي را با پروگرام روشن و عملی بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه ریزي واداره امور مملكت را نيز دارا مى باشد.
یوسف «گفت؛ هفت سال پی درپی بر عادت خود می‌کارید پس آن چه را درویدید، با خوشه‌اش کنار بگذارید» یوسف هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ وحاصل خیز، وهفت گاو لاغر وهفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی‌محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هرسال ازاین سال‌های حاصل خیز و فراخ می درويد، همچنان در خوشه‌هايش واگذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نكنيد تا موريانه‌ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی‌که از آن می‌خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه‌ها واگذارید.
«آن‌گاه پس ازآن» یعنی: پس از سال‌های فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آن‌ها بر مردم سخت و دشوار است «می‌آید که آن‌چه را قبلاً برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌ها درخوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آنگاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران میرسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی الله متعال بر آنها سهولت و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب میشود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی رسد مگر با سالی فراخ و حاصل خیز.

در اینجا یوسف علیه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی الله متعال از طریق وحی او را بر آن آگاهانید. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن».

قابل یادآوری است که: هر تلخي‌اي چیزی بد هم نیست. همین قحطي مقدّمه‌ي حاكميّت یوسف شد و هم چنین مقدّمه صرفه جويي وكار بیشتر در میان مردم گشت.

درضمن قابل یاد آوری است که: رؤياي كافران نيز مي تواند بيانگر واقعيّت‌ها و حاوي دستور العمل هايي براي حفظ جامعه باشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ﴿۴۸﴾

سپس بعد از آن [هفت سال فراوانی و گشایش] هفت سال سختی[و قحطي] پیش مي‌آید که[مردم] آنچه را از پیش برای آن [سال ها] ذخیره کرده اید مگر اندکی که برای کاشتن نگهداری می کنید، می خورید.(۴۸)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴿۴۹﴾

آنگاه بعد از آن [دوره سخت و دشوار،] سالی می‌آید که مردم در آن بارانِ [فراوان] یابند و درآن [سال از محصولات زراعتی انگور و زیتون و دیگر میوه‌ها] عصاره میوه می‌گیرند.(۴۹)

تفسیر :

«يُغاثُ النَّاسُ»: يا از «غوث» است، يعني مردم از جانب خداوند ياري مي شوند و يا از «غيث» است، يعني باران مي‌بارد و حوادث تلخ پايان مي پذيرد.

آنگاه پس از آن هفت سال خشک و قحط زده، سال باران و فراوانی و میوه و محصول فرا میرسد و گشایش پس از سختی و آسانی پس از دشواری می‌آید و در این سال است که مردم از کثرت حاصل و میوه، آب میوه می‌گیرند.

و در خلال آن به سبب فراواني نعمت، مردم عصاره‌ي انگور و ديگر ميوه ها را مي گيرند.

مفسر زمخشري گفته است: حضرت یوسف علیه السلام گاوهاي فربه و خوشه‌هاي سبز را به سال هاي پرمحصول و رفاه، و گاوهاي لاغر و خوشه‌هاي خشک را به سال هاي هاي بي حاصل و قحطي تعبير و تأويل كرده است. سپس به آنان مژده داد كه سال هفتم با بركت و خير فراوان و نعمت‌هاي افزون فرا ميرسد. و اين تعبير را از راه وحي ارائه داد. (تفسير كشاف ۲/۴۷۷.).

از دروس حاصله این آیهٔ مبارکه اینست که:

از فحوای جمله «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ 48» بر می‌آید که: جامعه را باید نسبت به شدايد و سختي هاي آينده كه آن جامعه و مردم به آن روبرو ميگردد، در قدم اول آگاه كنيم تا آنان شيوه آمادگي مقابله با آن را در پيش خود داشته باشند.

«سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ»: طرح پروگرام و مقدار و مدت پرگرام براي ايّام ناتواني، دارای ارزش خاص می باشد.
واقعيت امر همين است كه: آينده نگري و برنامه ريزي مي تواند ملّتي را از طوفان‌هاي سخت حوادث عبور ونجات دهد.
«مِمَّا تُحْصِنُونَ»: و در شرايط سخت دشوار بايد پايه‌ها و سرمايه هاي اصلي را حفظ كرد.
يقين و اميدوار بايد بود كه: بعد از هر سختي، آساني آمدنی است. طوری‌كه فحوای آيه مباركه در مورد صراحت دارد: «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النَّاسُ»
مردم را به آينده اميدوار كنيم تا بتوانند سختي‌ها را تحمّل كنند.
و در نهايت بايد گفت كه: علم و دانش، رمز پيشرفت و بقاي حكومت‌ها و امنيّت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه يوسف براي مبارزه با قحطي و خشكسالي، از دانش او حكايت دارد).

خواننده محترم !

درآيات(50 الی 52) ۸- موضوع؛ شاه خواهان ديدار يوسف ميشود و به بيرون آوردنش از زندان دستور و هدايت ميدهد. اما يوسف تا قطعی شدن برائتش از اتهام ناروا، از بيرون آمدن امتناع می ورزد. طوری‌كه ميفرمايد:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَي رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴿۵۰﴾

و پادشاه (چون اين تعبير را شنيد) گفت: يوسف را پيش من بياوريد، پس چون فرستاده‌ی (پادشاه) نزد او آمد، (يوسف) گفت: «به سوی سرورت باز گرد، پس از او بپرس ماجرای زنانی كه دستهای خود را بريدند چه بود؟! قطعاً پروردگارم به نيرنگ آن‌ها آگاه است.(۵۰)
تفسير :
«وَقالَ اَلْمَلِکُ اِئْتُونِی بِهِ»: وقتي ساقي پيش پادشاه دوباره برگشت و تعبير خواب ارايه شده توسط يوسف را به حضور پادشاه عرضه و بيان داشت، پادشاه تعبير ارايه شده را استماع كرد وآنرا نيكو و پسنديده شمرد، از ياورانش خواست تا يوسف را از زندان نزد وی حاضر نمايند «إئتوني به: او را پيش من بياوريد.»، تا خودم تعبيروتفسيرخواب را ازاوشخصاً بشنوم و او را ببينم. سبحان الله اگر پروردگار باعظمت بخواهد پادشاه را محتاج برده زنداني هم مي‌كند.
«فَلَمّا جاءَهُ اَلرَّسُولُ»:فرستادهٔ پادشاه نزديوسف درزندان آمد واز وی خواست به حضور شاه برود، ملاحظه می داريم كه: يوسف عليه السلام با تعبير خواب پادشاه وإرائه برنامه‌اي سنجيده، آن هم بدون توقّع و قيد وشرطي، ثابت كرد كه اويك مجرم وزنداني عادي نيست، بلكه انساني فوق‌العاده و داناست.
وقتي فرستاده‌ي شاه به نزد يوسف عليه السلام دوباره به زندان آمد، وی فوراً از خبر آزادي اش استقبال نكرد، بلكه درخواست كرد كه دوسيهٔ سابق دوباره بررسي شود، زيرا او نمي خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلكه مي‌خواست بي‌گناهي و پاكدامني او ثابت شود و به شاه بفهماند كه در رژيم او تا چه اندازه فساد و بي‌عدالتي حاكم شده است.
«قالَ اِرْجِعْ إِلي رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ اَلنِّسْوَةِ اَللاّتِی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»: «پس هنگامی كه آن فرستاده نزد يوسف آمد، يوسف» به او «گفت: نزد رب خود» يعنی: مولا وآقای خود

«برگرد و از او بپرس‌که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است».
«قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»: يوسف به خاطر رعايت احترام عزيز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس مهمانى كرد. بدين‌گونه، یوسف علیه السلام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتاب زده اجابت نگفت تا برائت وى براى مردم روشن شود.
بايد گفت كه: آزادي، به هرقيمتي كه باشد ارزش ندارد. بلكه اثبات بي‌گناهي مهم‌تر از آزادي است. يوسف عليه السلام، اول ذهن مردم را پاك كرد، بعد مسئوليّت پذيرفت.
بى‌ترديد اين حلم و صبر در جايگاه و پايگاهى قرار دارد كه عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از اين جهت در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: «اگر من به آن اندازه كه يوسف در زندان باقى ماند، باقى مانده بودم، دعوت پادشاه را بى‌درنگ اجابت مى‌كردم». البته اين حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم براى بيان رخصت در حق امت‌شان و از روى مهربانى به اين امت است تا كسى از امت با تكيه بر سنت يوسف اثبات برائت ذمه خود را شرط رهايى از هر مشكلى قرار ندهد.
«إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ(50)»: سپس افزود: بيگمان پروردگارم به فريب و نيرنگ زنان داناست، هيچ كار پنهانى بر وى نهان نمى ماند و به زودى حق را آشكار خواهد ساخت.
واقعاً هم! هيچ بنده‌اى به فتنه‌اى سخت‌تراز فتنۀ زنان مبتلا نشد. پس خوشبخت كسى است كه الله متعال وى را (بسان يوسف) به سلامت دارد.
با در نظر داشت اين‌كه: كيد دشمن عظيم است، امّا الله متعال نيز به همه كيدها آگاه است و دوستان خود را از كيدها حفظ مي‌كند.

مزاياى عدم شتاب و آرام تصميم گرفتن يوسف:

در مورد اين‌كه يوسف عليه السلام چرا به عجله تصميم نگرفت ودر بر آمدن خويش از زندان وارخطايى به خرج نداد، مى‌توان درآن مزاياى ذيل را برشمرد:

1 - نشان شكيبايى نيكو و آرامش روحى است.

2 - عزت نفس و حفظ كرامت او چنان اقتضا مى كرد كه پيش از آن‌كه،از آن اتهام ناروا تبرئه شود، از زندان پا به بيرون نماند. پس او نخواست تا حقايق روشن گردد و شك و شبهه‌اى در اطرافش باقى نماند.

3 - يوسف از طريق تحقيق قاطعانه‌ى پادشاه از اتهام پاک گرديد، آنگاه از زندان بيرون آمد و به درخواست شاه، وزارت اقتصاد و دارايى مصر را به عهده گرفت.

4 - يوسف در جواب فرستاده‌ى شاه ميگويد: از طرف من به سرورت بگو: «ما بال النسوة اللاتي قطعن أيديهن: حال و وضع زنانى كه دستهاى شان را بريدند چگونه است؟» يوسف بزرگوار، اسمى از زليخا - كه اين آشوب و بلوا را پلان وبه راه انداخته بود به زبان نياورد، تا نسبت به عزيز كه او را ولى نعمت خود مى دانست، وفادار مانده و او را مورد تفقد قرار داده باشد. اما آن وقت كه زليخا آشوب برپا كرد و درهاى كاخ را بر رويش بست كه از او كام بگيرد، يوسف به دو دليل زليخا را متهم كرد و مورد تعرض قرارش داد و گفت: «هى راودتنى عن نفسى...»:

الف: دفاع از شخص خود در آن هنگامه‌ى تلخ و ناخوشايند در حضور عزيز،

ب: پس از آن که زلیخا او را مورد طعن و تهمت بی جا قرار داد...(به نقل از تفسیر فرقان محمد بهاءالدین حسینی).

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴿۵۱﴾

(پادشاه آن زنان را خواست و) گفت: «جریان کارتان چه بود؛ هنگامی که یوسف را به سوی خود دعوت دادید؟!». گفتند: «پناه بر الله! ما هیچ گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد، این من بودم که او را به سوی خود خواندم (ولی او به من روی نداد) ویقیناً او از راستگویان است.(۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

خَطْبُكُنَّ: رویداد، کار شما، منظور و هدف شما. حَاشَ لِلَّهِ: خدا منزه است. [در همین سوره ۳۱/]. حَصْحَصَ: آشکار گشت، نمایان شد.

تفسیر :

«قالَ ماخَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ»: پادشاه به زنانی که دست‌های‌شان را با کاردها بریده بودند و در این میان زلیخا زن عزیز نیز حضور، دعوت به عمل آورد: «خطب» دعوت شدن براي امر مهم را گويند «خطيب» کسي است که مردم را به هدفي بزرگ دعوت مي‌کند.

در این میان پادشاه مصر در خطاب به این زنان گفت: به من بگویید در چه حال و وضعی قرار داشتید، چرا ازیوسف در روز میهمانی قصر کام خواستید؟ آیا او به خواست شما تن در داد، آیا از وی رغبتی در خویشتن یافتید؟ و گفت: چه هدف و قصد مهمي از این دعوت داشتید؟ (سید قطب رحمه الله میگوید: فرستاده نزد شاه برگشت و او را از ماجرا باخبر کرد، شاه هم زنان را احضار و از آنها بازجويي نمود.

شاه تحقيق کرد و از راز آنها مطلع شد و انگشت اتهام را به سوي آنان دراز کرد، آن‌هايي که در پي کاري بس مهم بودند: «ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ». بدين وسيله از شمه‌اي از مجالس تشريفات خانه‌ي عزيزوآن‌چه زنان به يوسف گفته‌اند و فريبکاري هايي که به منظور جلب توجه يوسف صورت گرفت و به حد درخواست نزديکي رسيده است، سردر مي‌آوريم. از این بیان میتوان تصور کرد که درآن محافل و درمیان مجالس زنان چه مسايلي ميگذشت. آن ايام بر این مبنای جاهلیت در هر عهد و زمان جاهلیت است.

هرجا رفاه و آسايش باشد، قصر و کاخي در ميان باشد، عيش وعشرت و بي‌عفتي و فسق و فجور سايه‌ي شوم خود را مي‌گستراند. (تفسير في ظلال القرآن۲۴۸/۱۲.)

«قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ماعَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»: زنان گفتند: پناه بر الله! قسم به پروردگار که ما از وی کمترین شائبه و عیبی ندیده و ندانسته‌ایم و او کاملاً بی‌گناه است. این بیانگر پاکي يوسف و تعجب از عفت او را نشان مي دهد.

ملاحظه می نماييم که پادشاه امر کرد که اشخاص متّهم را دعوت کنيد تا از خود دفاع کنند. «ماخَطْبُكُنَّ» حتّي زليخا نيز بايد حضور داشته باشد. واقعاً به دنبال هر سختي و دنبال هر تلخي ها شيريني ها است. در برابر «أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً»، «ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»: آمده است. در این جلسه زنان دعوت شده مصری نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف

کردند، بلکه هر نوع بدي و انحرافي را از او نفي کردند. «مِنْ سُوءٍ» يعني هيچ عيب و گناهي بر او نيست.
به ياد داشته باشيد که: حقّ براي هميشه، مخفي نمي ماند. «الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ». روزی آمدنی است که وجدان‌ها، بيدار شده و اعتراف مي‌کنند. «أَنَا راوَدْتُهُ»، چنان‌که فشار جامعه و محيط، گردنکشان را به اعتراف وادار مي‌کند.
(همسر عزيز همين که ديد تمام زنان به پاکدامني يوسف اقرار کردند، او نيز به اعتراف گردن نهاد.).
سبحان الله؛ عزيز مصر خواست مراودهٔي زليخا با يوسف عليه السلام مخفي بماند، ولي پروردگار باعظمت آن را بر همهٔي عالميان و براي هميشه آشکار کرد تا پاکي يوسف به اثبات برسد.
«قالَتِ اِمْرَأَةُ اَلْعَزِيزِ اَلْآنَ حَصْحَصَ اَلْحَقُّ»: در اين هنگام بود که همسر عزيز مصر حق را به صراحت مطرح کرد و گفت: اکنون حق بعد از پنهان ماندن آشکار و راستی و درستی بعد از پيچيدهگی و ابهام آفتابی وآشکارا شد؛ «أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ اَلصّادِقِينَ (51)»: قسم به الله که من تلاش کردم تا وی را به فتنه اندازم. اين من بودم که به اغوا و انگيزش وی پرداخته و شيفته و شيدايش شده بودم. من بودم که از وی کام خواستم. اما به الله قسم ياد ميکنم که او نپذيرفت و مخالفت کرد. به الله قسم که يوسف در هر چه گفته راستگوست و بيگمان او مظلوم است.
اين اعتراف در ملأ عام به برائت يوسف عليه السلام صريح است.آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسيلهٔي نجات و رفع اتّهام مي‌شود.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴿۵۲﴾

(يوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت) اين (در خواست من) به آن خاطر است که او (عزيز مصر) بداند من در نهان به او خيانت نکرده ام و الله هرگز مکر و خدعه خيانتکاران را به مقصود نمی رساند.(۵۲)
تفسير :
قبل از همه بايد گفت: در مورد اينکه اين آيه کلام يوسف عليه السلام است و يا ادامه کلام خانم عزيز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخي از مفسران آنرا سخنان همسر عزيز می شمارد ولی برخی ديگری از مفسران آن را ادامه سخن يوسف مي دانند، ولي با توجّه به محتواي آيه، نمي تواند کلام همسر عزيز مصر باشد. زيرا چه خيانتي بالاتر از اين‌که يك نفر بي‌گناه، سالها در زندان بماند.يوسف عليه السلام با اين سخن، دليل تأخير خودش را براي خروج از زندان، بررسي مجدد پرونده و اعادهٔي حيثيّت مطرح مي‌کند.
«ذٰلِکَ لِيَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ اظهر»: طوری‌که يادآور شديم: اين است که اين گفته از سخنان يوسف است. وقتي خبر به او رسيد که زنان به برائتش شهادت داده اند آن را به زبان آورد؛
بايد گفت: که انسان‌های کريم درصدد انتقام نيستند، به دنبال اعادهٔي حيثيّت و کشف حقيقت می باشند.
«اين» درخواست اِعادۀ حيثيت و نفی تهمت «برای آن است تا او» يعنی: عزيز مصر «بداند که من به او در نهان خيانت نکرده‌ام و بداند که خداوند نيرنگ خائنان را به جايی نمی رساند».

يعني اگر من درخواست فرستادەي پادشاه را رد کردم بدان دليل بود که عزيز بداند درپنهان به اوخيانت نکردەام، بلکه من عفيف وپاکدامن بودم. بايدگفت: واضح است که: نشان ايمان واقعي هم، عدم خيانت در پنهاني و خفاست.

«وَأَنَّ اَللّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ اَلْخائِنِينَ(52)»: يوسف تلاش مي کرد تا پادشاه را متوجّه سازد که ارادەي پروردگار و سنّت الهي، نقش تعيين کنندەاي در حوادث و رخداد ها دارد.

«إنی لم أخنه بالغيب»: من به عزيز در مورد زنش به طور پنهانی در حالیکه او از من غايب است، يا من از ديد وی غايبم، خيانت نکردەام. از سنن الهي، عدم موفقيّت خائنان و شکست و رسوايي آنان است.

پايان جزء دوازدهم

مبحث نفس اماره:

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿۵۳﴾

من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم؛ زيرا نفس (اماره، انسان) پيوسته طغيان گر، بسيار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زيرا پروردگارم بسيار آمرزنده و مهربان است. (۵۳)

تفسير :

«وَما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ اَلنَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ»: نفس خود را پاک و منزه جلوه نميدهم؛ زيرا نفس انسان به هوس و شهوات تمايل دارد. يوسف اين سخنان را به طريق تواضع و فروتني گفته است: يوسف مي خواست در مقابل الله فروتني و شکسته نفسي را نشان دهد، تا نفس خود را پاک معرفي نکند و آن را به خود خواهي و مباهات وادار ننمايد. (تفسيرکشاف ۲/۴۸۰.).

مفسر تفسير «انوار القرآن» در تفسير اين آيۀ مبارکه می‌نويسد: اين نيز از سخن يوسف است که از باب هضم نفس و عدم تزکيه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثير ترجيحاً بر آن است که اين و آيه قبل هر دو حکايت ازسخن زن عزيز است و اضافه می کند که اين قول، مشهورتر و به سياق داستان مناسب‌تر است.

پس اگر(چنان‌که ابن‌کثير می‌گويد) اين ازسخنان زن عزيز مصر باشد، معنی چنين‌است: اين سخن را که گفتم برای آن است تا يوسف بداند که من پنهانی در حق وی خيانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقيقت را گفتم؛ ولی با اين وجود نفس خود را از خيانت تبرئه نمی‌کنم، زيرا وقتی يوسف از نزد من گريخت به او خيانت کردم و او را به زندان افکندم «چرا که نفس قطعاً بسيار به بدی امر می‌کند» يعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب اين‌که نفس به شهوات گرايش داشته و شهوات در آن تأثير طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از اين گرايش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصيت نگهدارد. يا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در اين ورطه نگهدارد «همانا پروردگار من آمرزندهء مهربان است».

در حديث شريف آمده است که رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمودند: «چه می‌گوييد درباره رفيقی که به همراه داريد، رفيقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنيد و او را بپوشانيد، شما را به بدترين فرجام می رساند و اگر او را خوار سازيد و عريان و گرسنه

بدارید، شما را به بهترین فرجام می رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهای‌تان است».

نفس و حالاتی آن در قرآن:

خوانندۀ محترم !

خطر هواي نفس جدّي است، آن را ساده ننگرید در قرآن عظیم الشأن براي نفس، حالات ذیل بیان گردیده است:

نفس امّاره، که انسان را به سوي اعمال شنیع و شریر سوق مي دهد و اگر با عقل و ایمان مهار و تحت کنترول آورده نشود، انسان یکباره سقوط مي‌کند.

نفس لوّامه، حالتي است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش مي‌کند واقدام به توبه و عذرخواهي میکند. طوریکه در سورۀ قیامت از آن یادآوری به عمل آمده است.

نفس مطمئنّه، حالتي است که تنها أنبیاء و اولیاء وتربیت شدگان واقعي آنان دارند و در هر وسوسه وحادثه‌اي، پیروزمندانه بیرون مي‌آیند و دلبسته‌ي الله تعالی لایزال اند.

خواننده محترم!

آيات (54 الی 57) ۹- یوسف، زمام امور مصر را در دست می‌گیرد.

قابل تذکر است که با دست گرفتن زمام أمور مصر؛ دوران رنج زندان و رنج اتهام به سر میرسد وفصل دیگری از زندگانی یوسف علیه السلام شروع میشود که آن زندگانی خوش و خرم و در عین حال برایش آزمایشگاه بزرگی است.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴿۵۴﴾

وپادشاه (باردوم) گفت: یوسف را نزد من بیاورید تا وی را از مخصوص (مشورۀ خود واز افراد مقرب) خودگردانم. پس چون با او به سخن پرداخت، (پادشاه) گفت: البته تو امروز نزد ما ارجمند و امانتدار (و قابل اعتماد) صاحب مقام والا (و) و مورد اعتماد هستي.(۵۴)

تفسیر :

«وَقالَ اَلْمَلِکُ اِئْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی»: پروردگار باعظمت زمانی که: اراده کند؛ اسیر دیروز را امیر امروز هم قرار مي‌دهد. بعد از این‌که برائت یوسف علیه السلام و تقوی و شرافت اخلاق اش برای پادشاه مصر عیان شد، چنین گفت: یوسف را نزد من آورید تا او را خاصۀ خود، از دوستان خود و از نزدیکترین اشخاص به خویش مقرر نمایم؛ تا او از من بهره‌مند شود و من از مشوره‌های عالی اش مستفید شوم.

چون یوسف حاضر شد و پادشاه با وی سخن گفته با رجاحت عقل، حسن ادب، عظمت امانتداری، عفت، آبرومندی و وارستگی اش آشنا گشت.

«أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي»«اَستَخَلِصهُ»: **او را از مقرّبان و خاصّان خویش قرار دهم.** باید گفت که: براي تصدّي اعطاي پست‌هاي مهم و کلیدي در یک کشور علاوه بر تدبیر و کارداني، محبوبیّت و مقبولیّت نیز نقش بسزایی داشت. یوسف علیه السلام در اثر عفّت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواري، محبوبیّت خاصّي پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او براي خودم باشد.

«فَلَمّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ اَلْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ(54)»: بعد از اينكه او را آوردند و بايوسف سخن گفت وپادشاه فضل وعقل وحسن بيان اورا ديد،گفت: توامروز درنزد ما قرب و منزلتي رفيع داري و در تمامي امور مورد اعتماد و امين استي.

واقعاً انسان صادق و امين حتّي در جمع كافران نيز مقبول و مورد احترام است. طوری‌که ملاحظه شد که: پادشاه با كلمه «لَدَيْنا» اعلام می‌دارد كه: يوسف در حكومت ما مقام و منصب بس عظیمی دارد، نه تنها در دل من، بلكه همه مسئولين بايد از او اطاعت كنند.

قدرت داشتن و امين بودن در كنار هم ارزشمند است، زيرا اگر امين باشد ولي امكانات نداشته باشد، قدرت انجام كاري را ندارد واگر مكين باشد امّا امين نباشد، حيف و ميل بيت المال مي‌كند.

ارمغان يوسف عليه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود كه مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشاند و جايگاه او را در اندرون جان وی راسخ كرد كه اين سخن پادشاه خود مظهر چنين محبتی است.

«مكين»: صاحب جاه وجايگاه وامانت، به نحوی كه هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست يابد، و «امين»: امانتداری كه پادشاه او را بر راز كار خود، يا بر آنچه كه به وی از وظايف و مناصب می‌سپرد، امين بشمارد.

مؤلف تفسير فرقان شيخ محمد بهاء الدين حسينی در تفسير اين آيۀ مباركه می‌نويسد:وقتی شاه مصر مطابق روايات تاريخی به‌نام «وليد بن ريان» بود. بعد از اين‌كه سخنان حكيمانه‌ی يوسف را شنيد و شخصيت والای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بيرون آورد و در انگشت او كرد و به اطرافيانش گفت: اين، عزيز مصر است؛ يعنی، صدراعظم مملكت است؛ سخنانش را گوش دهيد و او را پيروی كنيد. يوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسايش مردم ستمديده‌ی تاريخ زمان كوشيد و مملكت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار كرد.

سبحان الله زنان مصر جمال يوسف را ديدند، دل از كف دادند و دست بريدند؛ پادشاه امانت و پاكي او را ديد مُلك مصر را در اختيارش قرار داد.

اگرساير كمالات يوسف برآنان آشكار ميشد به الله معلوم كه چه مي‌كردند.؟

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَي خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴿۵۵﴾

(يوسف به شاه) گفت: مرا سرپرستی خزانه های اين سر زمين (مصر) قرار ده؛ زيرا من نگهبان دانايی هستم. (۵۵)

تفسير :

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَي خَزَائِنِ الْأَرْضِ» يوسف به پادشاه مصرگفت: مرا به سرپرستی خزانه‌های اين سرزمين بگمار؛ يعنی مرا متولی امرنگهداری خزانه‌های سرزمين مصر و ذخاير خوار و بار آن بگردان. زيرا و ديعتی كه بر من سپرده شود، امانتدار هستم، به حساب و كتاب دانا و در ذخيره سازی و مصرف، صاحب بصيرت و بينش می باشم.

مفسر «تفسير انوار القرآن» نويسد: يوسف‌اين منصب را از پادشاه مطالبه كرد تا از اين جايگاه به نشر عدالت و محو ستم توفيق يافته و از اين مقام به عنوان وسيله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ايمان به الله متعال و ترک پرستش بتان استفاده كند زيرا به عهده گرفتن اين مقام، يوسف‌را در موقعيت مطلوبی برای تحقق اين اهدافش قرار می‌داد.

«إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ(55)»: در مورد آن‌چه در اختيارم قرار مي دهي امين هستم و به راه‌هاي دخل و تصرف آگاهم. «همانا من نگهبانی دانا هستم» يعنی: من با داشتن سواد نوشتن وحساب‌دانی و مانند آن از راه‌کارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان اين خزانه‌ها وذخاير هستم و آن را در غير مصارف آن صرف نمی‌كنم و به وجوه جمع و تفريق و در آمد و بر آمد آن ها به خوبی دانايم.

يوسف به منظور اجراي عدالت و برقراري حق و احسان، سرپرستي و رياست را خواستار شد و اين درخواست به منظور ارضاي خواهش‌هاي نفس نبود، بلكه مي خواست كارايي و شايستگي خود را در وزارت خزانه كشور به نمايش بگذارد.

آيه كريمه بر جواز درخواست مقام و منصب برای كسانی دلالت دارد كه در آنها شايستگی وجود دارد، از هوی و هوس عاری‌اند و در عين حال امانتدار، دانا، مدبر و برپا دارندۀ حق مسؤوليت می باشند. (تفسير الميسّر).

خوانندۀ محترم !

سؤال: چرا يوسف پيشنهاد اعطاي مسئوليّت براي خود را مطرح كرد؟ يا به تعبير ديگر؛ چرا يوسف طلب رياست خزانه داری به اصطلاح وزارت اقتصاد را كرد.؟

جواب: او ازخواب پادشاه مصر، احساس خطر وضرر براي مردم كردوخود را براي جلوگيري از پيش‌آمدهاي ناگوار اقتصادي، لايق مي‌دانست، پس براي جلوگيري از ضرر، آمادگي خود را براي قبول چنين مسئوليّتي اعلام داشت.

سؤال: چرا يوسف از خود تعريف و تمجيد كرد، مگر نه اين است كه قرآن ميفرمايد: «فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: (نجم، 32) خود را نستاييد؟

جواب: ستايش يوسف، ذكر قابليّت‌ها وتوانايي‌هاي خود، براي انجام مسئوليّت بود، كه ميتوانست جلو آثار سوء قحطي و خشكسالي را بگيرد، نه به خاطر تفاخر وسوء استفاده.

سؤال: چرا يوسف با حكومت كافر همكاري كرد؟ مگر قرآن از آن نهي نكرده است. «وَلا تَرْكَنُوا إِلَي الَّذِينَ ظَلَمُوا...» (هود، 113.)

جواب: يوسف، براي حمايت از ظالم اين مسئوليّت را نپذيرفت، بلكه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالي، به اين كار اقدام نمود. يوسف هرگز حتّي يك كلمه تملّق هم نگفت.

شخصيت های سياسي، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها كرده و دست به فرار ميزنند، ولي يوسف بايد مردم راحفظ كند. بگذريم از اين‌كه اگر نميتوان رژيم ظالمي را سرنگون كرد و تغيير داد، بايد به مقداري كه امكان دارد از انحراف و ظلم جلوگيري كرد و بخشي از امور را به دست گرفت و فعاليّت نمود. (به نقل از تفسير في ظلال القرآن)

همچنان در تفسير نمونه آمده است كه: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع يك اصل است.

شركت در نظام حكومتي شرك، جائز نيست ولي نجات يك ملّتي از قحطي مهمتر است. به همين دليل، يوسف عليه السلام مسئوليّت سياسي نپذيرفت، تا مبادا كمك به ظالم شود، مسئوليّت نظامي نپذيرفت، تا مبادا خون به ناحقّي ريخته شود. فقط مسئوليّت اقتصادي راآن‌هم براي نجات مردم برعهده گرفت.

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴿٥٦﴾

واین گونه به یوسف در آن سرزمین تمکن (و قدرت) دادیم، از آن (سرزمین) هرجا که میخواست منزل میگرفت، ما رحمت خود را به هرکس که بخواهیم می رسانیم، و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.(۵۶)

تفسیر :

«وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ»: این چنین الله متعال براي يوسف با بيرون آوردن یوسف اززندان، اعلام برائتش ازتهمت، پی‌درپی فرستادن نعمت‌هایی چون دانش،علم تعبیر وامانتداری، عزت واحترام وقدرت بروی منت گذاشت.

سنّت خداوند، عزّت بخشیدن به انسان های پاکدامن و باتقوا است. گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ» ولي در واقع پروردگار باعظمت به يوسف مكنت داد.

«يَتَبَوَّأُ مِنْها حَيْثُ يَشاءُ»: همچنان برايش در سرزمين مصر اقتدار بخشيد، هر جا كه بخواهد اقامت مي‌گزيند و در امور مملكت به ميل خود دخل و تصرف ميكند. يعنی: تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف میکند، «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ» «به هرکه خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را میرسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم میکنیم. واقعاً قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است و گرنه زیان بخش خواهد بود.

«وَلانُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ(56)»: بیگمان خدای سبحان عمل مخلصان راستگوی درستکار را بی اثر نمیسازد، بلکه به ایشان بزرگترین پاداش‌ها را همراه با سر انجام نیک، زندگی پاکیزه و گوارا و استواری در هر کار ارزانی می‌دارد.

با آن‌كه همه چيز در گرو مشيّت الهي است، امّا خداوند حكيم است و بدون دليل به كسي قدرت نمي دهد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: آيۀ کریمه دلالت میکند بر اینکه به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به‌نفسی برخوردار باشد و به شرط اینکه کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد.

چنان‌که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی‌که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به عبدالرحمن بن سمره(رض) فرمودند: «لاتسأل الإمارة: درخواست امارت نکن...»: ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند.

نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آيۀ کریمه: «فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ». «خود را تزکیه نکنید» «نجم/32» نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد واز خود ستایش میکند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر صلی الله علیه وسلم انطباق نداشت.

تفسیر :

دراين دو آيۀ مباركه حضرت يوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متّقي» ستايش شده

است. در سراسر این سوره، اراده الله متعال را میتوان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادرانِ یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، امّا عزیز مصر درباره‌ء او گفت: «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ» او را گرامي بداريد. همسر عزيز (زليخا) قصد نمود دامن او را آلوده سازد، امّا خداوند او را پاك نگهداشت. بعضي خواستند با زنداني ساختن يوسف مقاومت او را در هم شكنند وتحقيرش كنند؛ «لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصَّاغِرِينَ»: امّا در مقابل پروردگار باعظمت اراده كرد او را عزيز بدارد و حكومت مصر را به او بخشد.

مفسران می نویسند: بعد از این‌که شاه مصر-که ولید بن ریان نام داشت، کلام حکیمانه‌ی یوسف را شنید و شخصیت والای او را خوب شناخت، انگشتر خود را بیرون آورد و در انگشت او کرد و به اطرافیانش گفت: این، عزیز مصر است؛ یعنی، صدر اعظم مملکت است؛ سخنانش را گوش دهید و از اوامر او اطاعت کنید. یوسف با تمام قدرت و توان در راه رفاه و آسایش مردم ستمدیده‌ی تاریخ زمان کوشید و مملکت را از منجلاب مادی و معنوی رستگار کرد. (به نقل ازتفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

یوسف بنا به رؤیایی که در پیش دیده بود، یقین داشت که در آن مدت خشکسالی می تواند در سرزمین مصر توازن اقتصادی برقرار کند و مصر و اطراف را از گرسنگی و نابودی نجات دهد.

یوسف علیه السلام زمانی‌که اختیاردار امور مالی و اقتصادی کشور مصر شد، برای سر و سامان دادن وضع اسفبار قحطی زده ی مملکت، جانانه به پا خاست و بر امور مالی چیره گشت و ذخایر را از انواع حبوبات پر کرد تا در وقت خشکسالی به داد مردم برسد. بلی! این عطایای آفریدگار است که به بنده‌ی نیکوکارش بخشیده است، تا او نیز به دیگران بدهد.

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴿٥٧﴾

و یقیناً ثواب آخرت برای آنانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند (نسبت به پادشاهی دنیا) بهتر است. (۵۷)

تفسیر :

یعني اجر و پاداش و ثواب آخرت براي مؤمنان پرهيزگار از پاداش دنيوي بهتر است. و در این هیچ جای شکی نیست که: پادشاهي و حكومت نيز در برابر اجر آخرت ناچیز است. زیرا پاداش آخرت بهتر و ماندگارتر است. این پاداش برای کسانی محقّق است که ایمان به الله متعال را در وجود خود پایدار ساخته و با انجام اوامر و پرهیز از نواهی به تقوایش پایبند شده‌اند.

ایمان، همراه با تقوا چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است بدین‌سان الله متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگتر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمت‌های دنیاست.

خواننده محترم !

در آیات (58 الی 62)۱۰- برادران یوسف برای خریدن گندم نزد یوسف می‌آیند.
یوسف از آنان میخواهد برادرشان، بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند.

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ﴿٥٨﴾

و برادران یوسف [با روی آوردن خشکسالی به کنعان، جهت تهیه آذوقه و تهیه گندم به

مصر] آمدند، و بر يوسف وارد شدند. پس او آنان را شناخت وآنان او را نشناختند.(۵۸)
وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (58)
مفسران می نويسند: طبق پيش‌بيني و پيشگويي يوسف عليه السلام، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولي بعد از آن، هفت سال دوم فرا رسيد و مردم دچار قحطي و خشكسالي شدند. دامنه قحطي نه تنها در مصر بلكه به فلسطين وكنعان هم رسيد. يعقوب به فرزندان خود گفت: براي تهيه گندم به سوي مصر بروند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه كردند. يوسف در ميان متقاضيان غلّه، برادران خود را ديد، امّا برادران يوسف را نشناختند و حقّ هم همين بود، زيرا از زمان انداختن يوسف به چاه تا حكومت او در سرزمين مصر، حدود بيست تا سي سال فاصله افتاده بود.
يوسف وقتي از چاه بيرون آمد، نوجوان بود، «يا بُشْري هذا غُلامٌ» چند سالي در خانه عزيز، خدمتكار بود و سالها نيز در زندان به سر برد و از زمان آزادي او از زندان نيز هفت سال (دورهٔ كثرت و وفور نعمت و پر آبي) گذشته بود و حال كه ساليان قحطي بود، برادران به مصر آمده بودند.
در زمان قحطي، جيره بندي لازم است و هركس بايد براي گرفتن سهميه، خود مراجعه كند تا ديگران به نام او سوء استفاده نكنند. «إِخْوَةُ» با اين‌كه مي‌توانستند يك نفر را به نمايندگي بفرستند، همه برادران آمدند.
طوری‌كه ياد آور شديم برادران يوسف بعد ازآن‌كه دچار فقر وتنگدستی شدند و خشک سالی و قحطی دامنگيرشان شد از سرزمين كنعان فلسطين به مصر نزد يوسف آمدند؛ آمدند تا از خزانهٔ مصر در خواست كمک آذوقه كنند اما يوسف برادران خود را شناخت؛ اما آنها به سبب هيبت موقعيت و فاصله‌ی زمانی زياد و تغيير قيافه، او را نشناختند.
البته اين شناخت، دليل كمال ذكاوت و هوشمندی يوسف را نشان می‌دهد؛ زيرا با آن‌كه حال، چهره و وضع ايشان نيز تغيير كرده بود، اما او با ذكاوت و هوشمندی برتری كه داشت ايشان را شناخت.
ابن عباس(رض) گفته است: فاصله‌ی بين انداختنش به چاه و وارد شدن برادران به سرزمين مصر بيست و دو سال بود، از اين جهت او را نشناختند. (حاشيه‌ي صاوي ۲/۲۴۹.)
وعلت آمدن شان اين بود كه آنها در ديار خود دچار گرسنگي ناشي از قحطي شدند كه همه‌ي ولايات را فراگرفته بود و براي خريد مواد خوراكي ذخيره شده توسط يوسف به مصر و نزد يوسف آمدند.
بعد از اينكه برادران نزد يوسف آمدن و طوری كه در فوق يادآور شديم؛ يوسف آنان را شناخت ولی خود را ناآشنا انداخت. در خطاب به آنها گفت: چرا به مملكت ما آمده‌ايد؟ گفتند: براي تهيه‌ي خوراكي آمده‌ايم. يوسف گفت: شايد جاسوس باشيد؟ گفتند: پناه بر خدا! گفت: از كجا آمده‌ايد و اهل كجا هستيد؟ گفتند: از سرزمين كنعان مي‌آييم و پدر ما يعقوب، پيامبر الله است گفت: آيا به‌جز شما اولادي ديگر دارد؟ گفتند: بله، ما دوازده برادر بوديم، برادر كوچكترما در صحرا از بين رفت-كه پدر او را از همه‌ي ما بيشتر دوست داشت - و برادر خُردش كه از مادر باهم شريک اند، باقي است كه پدر او را نزد خود نگهداشته است. و ما ده نفر آمده‌ايم. يوسف دستور داد از آنها پذيرايي و احترام به عمل آورند. (تفسير جلالين ۲/۲۴۹.).

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴿۵۹﴾

و چون يوسف مواد خوراكي ايشان را مجهز كرد، گفت: (بار ديگر)«آن برادرى كه از پدرتان داريد، (نوبت آينده) نزد من بياوريد، آيا نمى بينيد كه من پيمانه را تمام مى دهم، و من بهترين ميزبان هستم ؟(۵۹)

تفسير :

«وَلَمّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ»: بعد از این‌که يوسف از ايشان به خوبى ميزبانى و پذيرايى نمود و نيز ايشان را به مواد خوراكي به طور كامل مجهز كرد و ما يحتاج سفر آنها را به آنان داد، و بسان انسان‌هاى بزرگوار و با فضيلت افزون بر آنچه انتظارش را داشتند به ايشان بخشيد، «قالَ اِئْتُونِى بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ»: به ايشان گفت: و از آنان در خواست كرد كه: در سفر بعدى برادر پدرى خود را (كه برادر پدرى و مادرى وى بود.) نيز با خود بياورند. البته آنها خود در جريان گفتگو به وى خبر داده بودند كه برادر پدريى نيز دارند كه او را در سرزمين خويش جا گذاشته‌اند.

مفسران مينويسند: يوسف به برادران خود گفت: «ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ» يعني برادري كه شما از پدر داريد و نگفت: برادر من، از اين كلام طورى معلوم ميشود كه يوسف در چهره‌ي ناشناس، باب گفتگو و صحبت را با برادران خويش آغاز كرد و در ضمن يوسف عليه السلام گفت: «بِأَخٍ لَكُمْ» و نگفت: برادر من، تا مفهوم راستگويي و رازداري با هم رعايت شود.

طورى‌كه مفسران تذكر ميدهند: آنان به يوسف گفتند: كه ما فرزندان يعقوب نواسهء ابراهيم مي باشيم. پدر ما شخص ريش سفيد است كه به خاطر غم و اندوه فرزندش كه گرگ او را پاره كرده، سالهاست گريان وگوشه‌گير است و يكي از برادران‌مان را نيز به خدمت او پيش اوگذاشتيم، اگرممكن است سهم آن پدر و برادر مارا نيز به ما بدهيد كه با خوشحالي برگرديم.

يوسف هدايت داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار ديگر سهم يعقوب و برادر ديگر نيز افزوده شود.

يوسف براي جذب برادران گفت: «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» من بهترين ميزبان هستم، و آن برادران جذب شدند، ولي پروردگار با عظمت با جملات زيبا چنين تعبيرات را در قرآن عظيم الشأن براي جذب انسان‌ها بيان فرموده است:

«خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (جمعه، 11.) او بهترين روزي رسان است.

«خَيْرُ الْغافِرِينَ» (اعراف، 155) او بهترين بخشنده است.

«خَيْرُ الْفاتِحِينَ» (اعراف، 89.) او بهترين گشايشگر است.

«خَيْرُ الْماكِرِينَ» (انفال، 30.) او بهترين تدبير كننده است.

«خَيْرُ الْوارِثِينَ» (انبياء، 89.) او بهترين وارث است.

«خَيْرُ الْحاكِمِينَ» (يونس، 109) او بهترين داور است.

«أَلا تَرَوْنَ أَنِّى أُوفِى اَلْكَيْلَ»: مگر نمي بينيد كه من پيمانه را بدون كم و كاست تمام مي‌كنم.

«وَأَنَا خَيْرُ اَلْمُنْزِلِينَ(59)»: من بهترين مهمان نوازم و از مهمانان به نحو احسن پذيرايي مي‌كنم. از آنها نيز به خوبي پذيرايي كرده بود واقعاً يوسف عليه السلام از آنان به بهترين وجه پذيرايى كرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگيزد و تشويق كند.

﴿فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ﴿۶۰﴾
پس اگر او را نزد من نیاوردید، پس برای شما هرگز پیمانهٔ غله نزد من نیست و هرگز به من نزدیک نشوید.(۶۰)
تفسیر :
یوسف بدی‌ها را به خوبی جواب داد، سهم برادران را به طور کاملاً جرا و پرداخت نمود، و در باره‌ي ظلمي که به وی کرده بوند، بحثی به عمل نیاورد.
و بدین ترتیب قدرت مقام و منزلت خویش را وسیله‌ي انتقام قرارنداد.
چه زیبا است در سو اعجاز قرآن. درآیهء مبارکه بیان میدارد که: در مدیریّت، هم محبّت لازم است و هم تهدید. اوّل مژده و محبّت؛ «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي» (پس اگر او را نزد من نیاوردید) یوسف به برادرانش گفت: اگر برادر خویش را در سفر بعدی با خود نیاورید، بعد از این پیش من مواد ارتزاقي نخواهید داشت، و باري دیگر به کشور من نزدیک هم نشوید. پس نه به قصرم نزدیک شوید ونه به خانه‌ام در آیید.
و بدین ترتیب آنان را تهدید کرد.
یعنی: در آن صورت هرگز درآینده چیزی را به شما نمی فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی‌کنم چنانکه این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانه را به‌شما تمام دادم.
در تهدید لازم نیست که مسؤول تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فَلا كَيْلَ لَكُمْ» (زیرا یوسف کسي نبودکه حاضر شود برادرانش از قحطي بمیرند.)
در تفسیر البحر آمده است: ظاهر این است که تمام کارهاي یوسف بر مبناي وحي و از جانب الله متعال بود، وگرنه نیک مردي چنان مقتضي بود که نزد پدر بشتابد و اورا بخواند، اما الله مي‌خواست پاداش و محنت یعقوب را تکمیل کند. و تعبیر و تفسیر خواب تحقق یابد.
(البحر المحیط ۳۲۲/۵).
﴿قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ﴿۶۱﴾
گفتند: ما در بارهٔ او با پدرش با اصرار گفتگو نموده تلاش می کنیم که به هر وسیله ممکن او را نزد تو بیاوریم و این کار را خواهیم کرد.(۶۱)
تفسیر :
یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده، او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم.
«مراودة»: به مراجعه پي در پي، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته میشود. برادران یوسف از عکس العمل منفي پدرشان در برابر تقاضاي همراه بردن بنیامین اطلاع داشتند «سَنُرَاوِدُ» به معناي گفتگوي پي در پي همراه با نقشه و تدبیر است.
حضرت یعقوب پس از ماجراي یوسف بنیامین را از خود دور نمي‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آساني هم نبود.
مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مورد وعده براران به یوسف می‌نویسد: که برادر خویش بنیامین را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و چال وفریب که میشود او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

در ضمن قابل دقت است که از کلام برادران یوسف بوي حسد وعداوت با تمام وضاحت به استشمام میرسد، زیرا به جای این‌که «ابانا» بگویند، گفتند: «أَباهُ»ودراوّل سوره نیزگفتگوي برادران این بودکه؛«لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلي أَبِينا مِنَّا» پدر براي ماست، ولي یوسف وبرادرش را بیشتر ازما دوست دارد.

وَقالَ لِفِتْيانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِي رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلي أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۶۲﴾

و [یوسف] به جوانان (خدمتگذار خود) گفت: سرمایهٔ (پول)شان را (که در برابر در یافت آذوقه پرداخته اند) در بارهای شان بگذارید، تا چون به نزد خانواده شان بازگردند آن را بازیابند و شاید دوباره برگردند.(۶۲)

تفسیر :

«وَقالَ لِفِتْيانِهِ اِجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِيرِحالِهِمْ»: نباید فراموش کرد که: صله رحمی، یعني کمك نمودن، به معنی معامله کردن نیست. درضمن پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگارهم نیست. یوسف به کارگران و مؤظفان خویش هدایت فرمود: پولي را که ازبابت خرید مواد ارتزاقي پرداخته‌اند در درون کالای‌شان بگذارند، بعد از آنکه ببینند بها همراه با کالا به ایشان بر گردانیده شده است خوش وخوشحال خواهند شد نـد. بديها را باید با خوبي جبران کنیم. سبحان الله یوسف که دیروز خودش برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار در اختیار دارد.

اما در هنگام ملاقات با برادران خویش، نه در فکرانتقام برآمد، و نه گلایه‌اي از آنان به عمل آورد، و نه کینه‌اي در مورد داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجّه وچنین اهتمام داد که گویا من شما را دوست مي‌دارم.

«لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلي أَهْلِهِمْ»: تاوقتي که نزد خانواده‌ي خود برگشتند و بارها خویشرا باز نمایند، آن را ببینند و بشناسند.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (62)»: شاید وقتي آن را دیدند، به کرم و بزرگواری یوسف پی‌برده و به طمع افزایش این کرم دوباره نزد وی برگردند؛ چون یوسف مي‌دانست آیین آنها آنان را وادار مي‌کند که بها را مسترد دارند؛ زیرا آنان از خوردن حرام پاکند. پس این امر بیشتر آنها را به عودت تشویق مي‌کند. و یا هم حکمت برگرداندن بهای مواد ارتزاقي به آنان، نگرانی یوسف از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند.

یا هم کرم و بزرگواری یوسف به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد.

در مورد این‌که چرا یوسف علیه السلام خود را به برادرانش معرفی نداشت، تاخبر صحتمندی اش را به پدرشان میرساند و در نتیجه پدر شان از غم و اندوه نجات می‌یافت؟ همین قدر بایدگفت که فرمان پروردگار چنین بودکه یعقوب دوران آزمایش را سپری کند وهنوز زمان آزمایش پایان نیافته بود. (به نقل از تفسیر فرقان: محمد بهاء الدين حسینی).

خواننده محترم !

در آیات (63 الی 66) ۱۱- گفتگوی برادران یوسف با پدرشان که بنیامین را همراه آنان به سرزمین مصر بفرستد، بحث به‌عمل می‌آید.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلي أَبِيهِمْ قالُوا يا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ﴿۶۳﴾

پس چون به سوی پدرشان بازگشتندگفتند: ای پدر! پیمانه از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما روان کن تا سهمی (از غله) بگیریم، یقیناً ما او را حفظ خواهیم کرد.(۶۳)
تفسیر :
وقتي برادران یوسف پیش پدر برگشتند، قبل از این که بارها را باز کنند، گفتند: پدرجان! ما را تهدید کرده‌اند که اگر بنیامین را این مرتبه با خود نبریم، دیگر غله جات و مواد خوراکي به ما نخواهند داد؛ چون پادشاه گمان برده بود که ما جاسوسیم، و ما داستان خود را به او گفتیم، او از ما خواست برادر خود را با خود ببریم تا صدق سخنان ما محقق شود.
پدرشان به ایشان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم درحالیکه شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم به من خیانت کردید؟ پس هرگز به وعدهٔ شما اعتماد نکرده و سخن شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگهبانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداشت الله متعال متکی می شوم که بهترین نگهبانان است.
«فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَكْتَلْ»: از پدر در خواست کردند که برادر دیگرشان بنیامین را نیز به منظور دیدار با عزیز مصر همراه شان به آنجا بفرستد تا این بار نیز آذوقهٔ کافی بیاورند.
از فحوای آیهٔ مبارکه در میيابیم که: یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریّت وتسلط کامل داشت و در ضمن پدر، به طور طبیعی داراي حقّ امر و نهي به فرزند خود مي باشد.
«وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (63)»: مجرم چون در درون خویش تشویش و نگراني دارد، در سخنانش تأکیدهاي پي در پي دارد.
«إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»: «إِنَّا» وحرف «لام» وجمله اسمیه نشانه تأکید است. و افزودند: باتو عهد می بندیم که برادر خویش را نگهبان بوده و از وی به خوبی مراقبت کنیم. و اجازه نمي دهیم مشکلي برایش پیش بیاید.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَي أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴿۶۴﴾

(یعقوب) گفت: «آیا شما را بر او امین دانم، همانگونه که پیش از این نسبت به برادرش (یوسف) امین داشتم، پس خداوند بهترین نگهبان است، و او مهربانترین مهربانان است».(۶۴)
تفسیر :
«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَي أَخِيهِ مِن قَبْلُ»: اعتماد سریع به کسی‌که سابقه تخلّف دارد، جایز نیست، بناءً حضرت یعقوب علیه السلام به آنان گفت: چگونه شما را بر «بنیامین» امین گردانم در حالیکه شما پیش از آن در مورد یوسف که شما را بر وی نیز امین قرار داده بودم و شما تضمین نمودید که از یوسف محافظت به عمل آورید آن کار را کردید و به عهد و پیمان خیانت کردید؟
می ترسم همانطور که برای برادرش دسیسه چیدید، برای این هم نیرنگی به کار برید؟
پس هرگز به وعدهٔ شما اعتماد نکرده و قول شما را تصدیق نمی‌نمایم؛ هرگز به نگهبانی شما تکیه نکرده، بلکه به حفظ و نگهداشت الله متعال متکی میشوم که بهترین نگهبانان است. «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»، برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، «إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»، ولی حضرت یعقوب تذکّر دادکه: حفظ و صیانت الله متعال از حفظ و صیانت شما بهتر است. چنان‌که او به رحمتش یوسف را حفظ کرده و وی را به من بر می‌گرداند.

«وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ(64).»: ذات پروردگار ارحم الراحمين است كه به عاصى (چنانچه توبه كار شود.) پاداش ميدهد و چون از راه عصيان باز گردد، بدى‌هايش را به حسنات تبديل ميكند. حق تعالى به خاطر پيرى و ناتوانى‌ام و اشتياق فراوانم به ديدار يوسف بر من رحم خواهد كرد و من اميدوارم كه الله متعال او را به من برگرداند، پس بر او توكل كردم و او بهترين مهربانان است.

لذا اميدوارم منت حفظ او را برمن بنهد. و دومصيبت را با هم بر من روا ندارد.

بناءً يعقوب عليه السلام كه طعم تلخ و ناگوار مفقود شدن يوسف را سالها چشيده بود، پس از پافشارى و درخواستهاى پى در پى پسران، از آنان پيمان محكم گرفت كه بنيامين را برايش باز آورند و خدا را بر اين قول و قرار شاهد و وكيل گرفت و سرانجام با توكل به الله متعال موافقت كرد و از طرفى نيز به گندم و حبوبات نياز مبرم داشتند.

پس با توجّه به رحمت بي‌نظير الهي و با توكل به پروردگار باعظمت، بايدبه استقبال حوادث زندگي برويم. «فالله خير حافظا و هو أرحم الراحمين» يعقوب ميفرمايد: اميدوارم خداوند به من رحم كند و بنيامين را از گزند مصون بدارد و مصيبت من، تازه و دو چندان نگردد و بر مصيبت اولى ام نيفزايد.

خوانندۀ محترم !

بادرنظرداشت اين‌كه فرزندان يعقوب سابقه نيكى نداشتند، چرا با آن هم پدر شان بار ديگر فرزند ديگرش را به آنان سپرد؟

مفسر كبير جهان اسلام امام فخر رازى در تفسير كبير احتمالات متعددى را مطرح نموده مينويسد: هركدام از آنها ميتواند توجيهي بر اين موافقت باشد؛

اوّلاً: برادران از اقدام اوليه‌شان به نتيجه‌اي كه مورد نظرشان بود، (محبوبيّت در نزد پدر) نرسيده بودند.

ثانياً: حسادت برادران نسبت به اين برادر، كمتر از يوسف بود.

ثالثاً: شايد قحطي و خشكسالي شرايط خاص وفوق العاده اي را پديد آورده بود كه سفر مجّدد را ضروري مي‌كرد.

رابعاً: ده ها سال از حادثه اوّل گذشته و فراموش شده تلقّي مي شد.

خامساً: الله متعال در حفظ فرزندش به او تسلّي خاطر داده بود.

در آية 12 سورۀ يوسف خوانديم كه: حضرت يعقوب عليه السلام در مورد يوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد كرد، كه به فراق يوسف بينايي چشم خويش رااز دست داد، ولي در مورد بنيامين به الله متعال تكيه كرد و گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حافِظاً»، هم توانا شد، هم بينا و هم فراق و جدايي پايان يافت.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ﴿٦٥﴾

و هنگامى كه كالاى شان را گشودند، ديدند كه سرمايه (پول) شان به آنان بازگردانده شده است. گفتند: اى پدر! ما ديگر چه مى خواهيم؟ اين سرمايه ماست كه به ما بازگردانده شده است و (باز مى رويم تا) براى خانوادۀ خود آذوقه بياوريم و برادر خود را محافظت مى‌كنيم و يک بار شتر زياده خواهيم آورد، و اين مقدار براى ما كم و ناچيز است.(٦٥)

تفسیر :
زمانی‌که بارهای آذوقه خود را بازکردند، بهاي خوراكي را در ميان كالا یافتند. یعنی سرمایهٔ کالای خریداری شده که آن را پرداخته بودند به آنان باز گردانیده شده است!
«قالُوا يا أَبانا ما نَبْغِی»: گفتند: پدرجان! از این بیشتر دیگر چه میخواهیم؟ چه چيزي بالاتر از فضل و کرم پادشاه مي جوییم؟
به قولی: «مَانَبغِيّ» به این معنی است: بعد ازاین دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این‌را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است.
«هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَيْنا»: اینک این کالا و این هم سرمایهٔ همراه آن را عزیز مصر به ما برگردانیده است، ولی نمي‌دانیم به چه علت به ما مسترد شده است.
آیا بالاتر از این احساس چیزي پیدا میشود؟ پیمانه را کاملاً به ما داده و بهاي آن را هم مسترد کرده است!
پس ای پدر جان! به وعدهٔ ما اعتماد کن و فرزندت را با ما بفرست تا قُوت خانوادهٔ مان را فراهم نماییم، بدین وسیله میخواستند پدرشان از اصرار و پافشاري دست بردارد و نظرش را تغییر بدهد. «وَ نَمِيرُ أَهْلَنا»: مواد خوراكي براي خانواده مي‌آوریم.
«وَنَحْفَظُ أَخانا»: برادر خود بنیامین رانگهبان باشیم و او را از هرآسیب وگزندي حفظ میکنیم. و به علاوه با بردن برادر، عزیز مصر یک بار شتر بیشتر برای ما می افزاید؛
«وَنَزْدادُ كَيْلَ بَعِيرٍ»: زیرا عزیز مصر (یوسف) در خشکسالی به هر فرد فقط یک بار شتر می دهد نه بیش از آن.
از فحوای جملهٔ «نَزْدادُ كَيْلَ بَعِيرٍ»، چنین است نباط مي‌شود که سهم هر نفر، يك بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.
همچنان در روایت آمده است که: به هر کس بیش از یک بار داده نمیشد. از این‌رو بار ده شتر به آنها داد. یازده هم را نداد مگر این‌که دیگر برادرشان حاضر شود.
«ذلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ(65)»: پادشاه به آساني آن را میدهد؛ چون انساني سخاوتمند است. البته این بار اضافی نزد عزیز مصر ناچیز است و از آن دریغ خواهد کرد.
مفسران می نویسند: هنر یوسف، نه فقط انسان بودن بلکه انسان سازي است.
«وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ»: (به برادران حسود وجفاكار خود، مخفیانه هدیه میدهد تا زمینه را براي مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن میفرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»: بدي را با خوبي دفع کنید. (فصّلت، 34.)

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّي تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَي مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴿۶۶﴾

(یعقوب) گفت: «هرگز او را با شما [به مصر] نمیفرستم؛ تا آنکه عهدی به نام الله به من بدهید که او را حتما نزد من بر می‌گردانید، مگر این‌که گرفتار شوید (و از توان شما خارج گردد)، پس وقتی با پدر عهد بستند، یعقوب گفت: الله بر آنچه می‌گوییم وکیل (آگاه و ناظر) است.(۶۶)

تفسير :
يعقوب عليه السلام به آنها گفت: تا تعهد مؤكد نسپاريد و به الله قسم نخوريد كه او را پيش من باز مي‌آوريد، من بنيامين را با شما به مصر نمي‌فرستم.
«إِلاَّ أَنْ يُحاطَ بِكُمْ»: مگر اين‌كه همهٔ شما مغلوب و قدرتي نداشته باشيد او را نجات دهيد و يا هم در پاي وى هلاک شويد که اگر چنين شود اين نزد من عذرى موجه براى شما خواهد بود و به اصطلاح در آن وقت شما معذور خواهيد بود.
مجاهد گفته است يعني: مگر اينكه همه بميريد، كه چنين امري عذر به حساب مي‌آيد. «فَلَمّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ»: هرگاه ازانسان ازکسی بد قولي و بدرفتاري ديديد، در نوبت بعد قرار داد محكمترى از وييگيريد؛ بناءً برادران بنيامين تعهدات مؤكد را به پدر دادند و بعد از اين‌كه برايش سوگند خوردند وپيمان هاى غليظ به وى سپردند،
«قالَ اَللّهُ عَلي مانَقُولُ وَكِيلٌ(66)»: گفت: خدا را بر گفته و پيمان خود وكيل مي‌گيريم. بر او توكل كرده، كارمان را بدو سپرديم و او ما را بس است و نيک كارسازى است.

خوانندهٔ محترم !

در آيات(67 الى 68) ۱۲- سفارش يعقوب به فرزندانش که از دروازه هاى مختلف وارد شهر مصر شوند، بحث به عمل مى‌آيد.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۶۷﴾

و (همچنين يعقوب به آنها) گفت: «اى پسران من! از يک در وارد نشويد، بلكه از دروازه‌هاى مختلف وارد شويد، و نميتوانم چيزى را كه الله مقرر كرده است از شما دور كنم، (چون) حكم (نفع و ضرر) تنها و خاص به دست الله است، بر او توكل كرده ام و توكل كنندگان بايد بر او توكل كنند.(۶۷).

تفسير :
يعقوب عليه السلام به فرزندان خويش دستور داد از دروازه هاى مختلف و جداگانه وارد شهر شوند تا مورد حسد و كينه‌ى اين و آن قرار نگيرند.
«وَقالَ يا بَنِيَّ لاتَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَأُدْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ»: اى پسران من! همه ازيک دروازه به مصر يابه قصر عزيزمصر وارد نشويد، بلكه بر دروازه‌هاى مختلف و متفرق وارد شويد.
زيرا يازده فرزند با آن شكوه و شوكت از يک خانواده بودند. و پدرشان بدين وسيله راه متوسل شدن به اسباب و مسببات را به آنان آموخت تا احتياط لازم را فراگيرند. «خُذُوا حِذْرَكُمْ» [نساء/۱۰۲]. اين سفارش و رهنمود يعقوب به خاطر آرامش دل و روح خود بود، تا بيارامد؛ هر چند احتياط را مراعات كردند. و از چهار دروازه ى شهر وارد شدند.
مفسران در اين مورد مينويسند: حضرت يعقوب از زخم چشم (نظر) ترسيده بود كه اگر با هم از يک دروازه وارد شوند چشم بد آنها را نظر كند؛ چون اهل جمال وهيبت بودند. و همان طور كه درحديث آمده است؛ اثر چشم حقيقت دارد، انسان را به قبر و شتر را در ديگ مي‌اندازد.
در ضمن قابل يادآورى است كه: عاطفه پدري چنان محكم وخلل ناپذير است كه حتّي نسبت به فرزندان خطاكارهم، از بين نمي‌رود.

«وَما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ»: البته اين فقط سفارشى از من به شماست، من نمي توانم با تدبير خودم چيزي از قضا و قدر الله متعال را از شما دفع كنم؛ چون حذر و احتياط تقدير را رد نميكند.

«إِنِ اَلْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: هيچ برگرداننده‌ای برای قضای وی نيست، ولی ما وظيفه داريم اسباب را به كار گرفته اما بر مسبّب الاسباب توكل (به الله تعالى توكل) كنيم فقط به او تكيه ميكنم و بر او اعتماد دارم.

«وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُتَوَكِّلُونَ (67)»: اهل ايمان و توكل بايد فقط به او تكيه كنند و كار خود را به او واگذارند. هر مؤمن فقط بر او تكيه كرده و هر موحّدی تنها به او اعتماد می‌كند و بس!

در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم هميشه از چشم زخم به الله متعال پناه ميبردند و ميگفتند: «أعوذ بكلمات الله التامة من كل شيطان و هامة ومن كل عين لامة» به كلمات تامه الله پناه می برم از شر هر شيطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم زخم هر چشم بدی».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٦٨﴾

و چون به همان گونه كه پدرشان به آنها دستور داده بود، داخل شدند، (اين كار) نميتوانست چيزى از (قضاى) خداوند را از آنان دفع كند جز حاجت (و خواهشى) در دل يعقوب كه آن برآورده شد، و بى گمان او علمى داشت كه ما آموخته بوديم، وليكن اكثر مردم نمى دانند.(٦٨)

تفسير :

«وَلَمّٰا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»: همانطوری‌كه يعقوب عليه السلام توصيه فرموده بود آنان از دروازه‌هاي متفرق و مختلف وارد مصر يا قصر عزيز مصر شدند، «ما كٰانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ»: چنان نبود كه يعقوب با اين توصيه چيزى از قضاى حتمى الله متعال را از آنان دفع كند، «إِلاّٰ حٰاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضٰاهٰا»: جز اين كه يعقوب قبلاً ترسيد كه فرزندانش دچار ضرر وزياني شوند و از بس كه به فرزندان شفقت داشت از چشم بد ميترسيد.

به قولی: در ضمير يعقوب عليه السلام اين تشويش و بى قرارى پديد آمد كه وقتى پادشاه مصر آنان را با آن شكل و شمايل و سيماى شجاعتمند كه در و جودشان هويد است يكجا ببيند، به آنان حسد و كينه خواهد ورزيد، يا از آنان ترس و بيم در دل خواهد گرفت لذا ممكن است به ايشان گزندى برساند، «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمٰا عَلَّمْنٰاهُ»: بيگمان يعقوب از دانشى نافع، بصيرتى نافذ و فهم و خردى بزرگ، (از آنچه حق تعالى به وى وحى كرده بود) برخوردار بود اين عبارت تمجيد بزرگي است از يعقوب از جانب الله؛ زيرا به وسيله‌ي نور نبوت مي دانست كه تقدير به وسيله‌ي احتياط و حذر دفع نمي‌شود.

«وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰيَعْلَمُونَ(68)»: معيار حقّ و باطل، تشخيص اكثريّت نيست طوری‌كه ميفرمايد: ولى بيشتر مردم؛ فرجام امور، رازهای اشياء و مقاصد احكام را نميدانند، بلكه اين يعقوب عليه السلام و امثال وى اند كه بر اين امور آگاهى دارند.

خوانندۀ محترم!

در آيات متبركۀ ذيل (69 الى 76) ١٣- يوسف خود را به بنيامين به معرفى گرفت و

تدابیری اندیشید تا نزد او بماند. بحث به عمل آمده است.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَي يُوسُفَ آوَي إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۶۹﴾

و چون (برادران) (بار دوم) بر یوسف وارد شدند، برادر [مادری] اش (بنیامین) را کنار خود جای داد، گفت: بدون شک من برادر تو (یوسف) هستم، بنابر این بر آنچه آنان همواره انجام میدادند[ومن برای توافشاکردم] اندوهگین مباش.(۶۹)

تفسیر :

بعد از اینکه فرزندان یعقوب بار دیگر به مصر میروند. این بار ماجرای تازه ای رخ میدهد وخانواده ی یعقوب ازآن بی‌خبرند وبرغم و اندوه یعقوب می‌افزاید و بار گران فرقت آن دو گل (یوسف و بنیامین) دلش را به درد می آورد و غم کهنه اش تازه ترمیشود. یوسف نیز فرمان الله را دوست تر دارد و این شیوه را در نگهداشتن بنیامین نزد خود به امر حق، برای رسیدن به مقصد و تحقق رؤیای شگفت انگیز دوران کودکی اش به کار میبیندد؛ هرچند یعقوب نگران و چشم به راه است.

بلی! وقتی‌که یازده برادر با یوسف دیدار میکنند و بنیامین را به او می شناسانند و میگویند: این برادر کوچکتر ماست که نزد تو آورده ایم، یوسف به آنان آفرین میگوید و خوشحال میگردد، از آنان اکرام می‌گیرد، دو نفر دو نفر آنان را سر سفره های جداگانه می نشاند. بنیامین تک و تنها می ماند، یوسف نیز با او سر سفره می نشیند و اندک اندک از احوال پدر می پرسد، خود را به او می شناساند.

«وَلَمّا دَخَلُوا عَلي يُوسُفَ»: ملاحظه می‌داريم برادراني که ديروز به قدرت خود مي‌باليدند؛ وخود را «نَحْنُ عُصْبَةٌ»: (گروهي نيرومند هستيم) مینامیدند، اکنون بايد براي تهيه آذوقه، با کمال تواضع نزد يوسف آنهم در قصر پر شکوه حاضر شدند.

«آوي إِلَيْهِ أَخاهُ»: (یوسف بنیامین) برادر شقيق خويش را، در آغوش گرفت و در کنار خود جا داد.

«قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ»: و در پنهان برایش گفت: من برادر تو، یوسف هستم. این را به تو میگویم اما این موضوع را به هیچکس نگو. (هدف این بود که به سایر برادران این راز را افشا نکنی).

«فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا يَعْمَلُونَ(69)»: هرگاه به نعمتي دست يافتيد، خاطرات تلخ گذشته را بايد فراموش کرد. (يوسف و بنيامين به ديدار هم رسيدند، پس نگراني‌هاي قبلي را بايد فراموش ميکردند.)

یوسف در خطاب با برادر خویش بنیامن گفت: از آنچه برادران با من کردند نه ترسی داشته باش ونه غصه ای بخود راه دهی ونباید از این بابت، محزون و غمگین باشی؛ زیرا پروردگار باعظمت با ماست و سرانجام کارها به خیر و خوبی وبسیار فرخنده وشاد خواهد بود، لیکن راز میان من و خود را پنهان دار، به زودی الله متعال به ما لطف کرده و ما را مورد حمایت خاصّهٔ خویش قرار خواهد داد.

مفسران در مورد ديدار و ملاقات يوسف و بنيامين می نويسند: وقتي برادران يوسف وارد قصر شدند، يوسف از آنان احترام و پذيرايي و مهمان نوازی نيکو و خاصی به‌عمل آورد، آنگاه هر دو نفر از آنان را در يک اتاق جا داد و بنيامين تنها ماند و گفت: اين يکي رفيق ندارد، پس با من مي باشد. پس از آن يوسف او را در آغوش گرفت و دست در گردنش

انداخت و به او گفت: من برادرت يوسف استم، از كاري كه بمن كردند خفه ناراحت و افسرده مباش.
سپس به او گفت: براي اين كه او را نزد خود نگهدارد حيلهاي به كار خواهد برد. وبه اوگفت: راز را مكتوم ومخفی بدارد. (به نقل از تفسير صفوة التفاسير).
همچنان در تفاسير آمده است كه در جلسه دو نفری كه يوسف و بنيامين با هم داشتند، يوسف از او پرسيد آيا دوست داری در نزد من باقی بمانی. بنيامين اعلام رضايت كرد، ولي يادآور شد كه پدرش از برادران تعهد گرفته كه او را برگردانند. يوسف گفت: من راه ماندن تو را طرّحي ميكنم و لذا با موافقتِ بنيامين اين نقشه كشيده شد.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴿٧٠﴾

پس هنگامی كه يوسف بارهای آذوقه آن ها را مهيا كرد، جام (آب خوری پادشاه) را در بار برادرش گذاشت، سپس ندا دهندهی ندا داد: «ای كاروانيان، بدون شک شما سارق هستيد».(٧٠)
تفسير :
«فَلَمّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ»: بعد از اينكه ساز و برگ شان مجهز با شتران برادران يوسف آماده سفر شدند و نياز آنان برآورده شد.
«جَعَلَ اَلسِّقايَةَ فِی رَحْلِ أَخِيهِ»: «رحل» جام آب خوری طلايی است كه قبلاً پادشاه با آن آب مينوشيد، سپس از آن به عنوان پيمانه استفاده ميشد «در بار شتر برادر خود» بنيامين «نهاد» «رَحْلِ» به خورجين و مثل خورجين است كه آنرا بالای شتر میگذارند.
«ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ»: وقتی آهنگ بازگشت كردند، در اين وقت است كه: جارچي جار زد.
«أَيَّتُهَا اَلْعِيرُ»: اي كاروانيان و اي مسافران كارواني!
«عير» به معني كارواني شتر سواری ای است كه مواد غذايي بر آن حمل ميكنند.
«إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ(70)»: شما جمعي دزد هستيد؛ يعنی: بايد منتظر بمانيد تا حقيقت ماجرا روشن شود. چون مصلحت نگهداشتن برادر اقتضا كرد، تهمت دزدي به آنان را روا داشت.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ﴿٧١﴾

كاروانيان روی به گماشتگان كردند و گفتند: چه چيزی گم كرده ايد؟ (٧١)
تفسير :
فرزندان يعقوب درحاليكه به جای نداكننده بازگشتند گفتند: چه گم كردهايد كه ما را به دزدی آن متهم میكنيد؟
مفسران گفته اند: وقتی جارچيان (منصبی از مناصب ديوان بهحساب میرفت) نزد آنها آمدند گفتند: مگر ما از شما احترام به عمل نياورديم و از شما مهمان نوازی و پذيرايی نكرديم، و پيمانه را كامل به شما نداديم و با شما طوری عمل نكرديم كه با ديگران چنان نكرديم؟ گفتند: بلی! موضوع چيست؟ گفتند: ظرف پيمانهی پادشاه راگم كرده ايم وبه جزشما به كسي ظنين نيستيم، از اين رو گفتند: «قالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ماذا تَفْقِدُونَ»: به آنها رو آوردند و پرسيدند: چه چيزي گم شده است وچه چيزي را از دست دادهايد؟ در گفتهي «ما ذا تَفْقِدُونَ»: به جاي «ماذا سرقنا» آنان را به رعايت حسن ادب راهنمايي ميكنند تا بدون دليل بيگناهان به دزدي متهم نشوند. از اين جهت در مقابل آنان ادب را رعايت كرده و در جواب آنان گفتند:

﴿قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴿۷۲﴾

«پیمانه ی پادشاه را گم کرده ایم، و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (از غله جایزه) دارد، و من ضامن این (وعده) هستم.(۷۲)

تفسیر :

«قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ اَلْمَلِکِ»: گفتند: پیمانه‌ي طلايي پادشاه كه باجواهرات تزيين شده است از ما گم شده است. «وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ»: هر کس پیمانه را به ما بازگرداند، به عنوان جایزه بار یک شتر خوار و بار دارد.

«وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ(72)»: و من این جایزه را که به عنوان پاداش راهنمایی وی بر جای وجود جام پادشاه تعیین شده است، ضامنم.

«صُواعَ»: و«سقايه» به يك معني بكار رفته‌اند، پيمانه‌اي كه هم با آن آب ميخورند وهم گندم را كيل و اندازه ميكنند كه نشانهٔ صرفه جويي، بهره وري و استفاده چند منظوره از يك وسيله است.

«صُواعَ» ظرفي است كه گنجايش يك صاع (حدود 3 كيلو) گندم را دارد.

﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿۷۳﴾

(برادران یوسف) گفتند: «به خداوند قسم، شما می دانید که ما نیامده ایم تا در این سرزمین فساد کنیم، و ما (هرگز) دزد نبوده ایم».(۷۳)

تفسیر :

«قالُوا تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی اَلْأَرْضِ»: برادران یوسف در خطاب به ماموران یوسف گفتند: قسم به ذات الله متعال است که شما از مشاهدهٔ وضع و بررسی احوال ما در خلال این ایام به علم یقین دانسته‌اید و شما خوب هم می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در زمین فساد کنیم.

«وَما كُنّا سارِقِينَ(73)»: وما از جمله افرادي نيستيم كه به صفت دزدي موصوف اند. وما هرگز دزد نبوده‌ايم و دزدي نكرده‌ايم؛ چون ما فرزندان پيامبران هستيم و مرتكب چنين عملي زشت نمي‌شويم.

آنان افزودند که: به صورت قطعاً یوسف و یارانش می‌دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فساد افروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه‌ها و نمونه‌های آن می باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی‌مان به مصر خوب دانسته‌اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه‌مان را در بارهای مان نهاده و آن را به ما برگرداندید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

مفسر بيضاوي ميفرمايد: به آگاهي وعلم مأموران حكومت بر برائت خود استشهاد كردند؛ زيرا مأموران امانتداري و صداقت آنان را مي‌دانستند؛ زيرا بهايي را كه در بار آنان گذاشته بودند مسترد داشته و دهان چهار پايان را بسته بودند تا زراعت يا خوراک كسي را نخورند. (تفسير بيضاوي ۲۶۷).

﴿قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ﴿۷۴﴾

(مأموران) گفتند: پس سزای او (دزد) چیست اگر دروغگو باشید؟ (۷۴)

تفسیر :

ماموران یوسف در خطاب به فرزندان یعقوب گفتند: اما اگر دروغ تان آشکار گشت و

روشن شد که شما دزد هستید، در آن صورت مجازات دزد نزد شما چیست؟ چنین کردند تابدین ترتیب حکم قضیه بر زبان خودشان اظهار و حجّت بر آنها الزام آورتر گردد.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴿۷۵﴾

گفتند هر کس (آن پیمانه) دربارش پیدا شود، پس خودش سزای آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ظالمان راسزا مي‌دهيم.(۷۵)

تفسیر :

«قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ»: برادران یوسف گفتند: سزای دزد نزد ما این است که هرکس مال دزدی در میان کالایش پیدا شد، باید همراه با آن مال به صاحب مال تسلیم داده شود تا پیش وی بردگی کند.

«کَذلِکَ نَجْزِی اَلظّالِمِینَ(75)»: ما آن عده اشخاصی را که از حدود الله تجاوز میکنند وبه سرقت وامثال آن مي‌پردازند، او دربرابر مال دزدی شده به برده‌گی گرفته میشود. این است مجازات کسی که برخود و دیگران ظلم کرده و به عمل دزدی دست زده است.

این گفته برادران یوسف است، و البته جزای دزدی در حکم شریعت یعقوب علیه‌السلام این بودکه به‌مدت یک سال برده آن‌کسی میگشت‌که ازوی دزدی کرده بود. و یوسف علیه السلام هم دقیقاً در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴿۷۶﴾

پس شروع به (جست وجوی وتفتیش نمودن) بارهای آنها، پیش از بار برادرش پرداخت، آنگاه آنرا از بار برادرش بیرون آورد، این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم، او (هرگز) نمی توانست بر پایه قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بگیرد، مگر آن‌که الله بخواهد، درجات هرکس را بخواهیم بالا می بریم، و بالاتر از هر صاحب علمی، دانا تری است.(۷۶)

تفسیر :

«فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِیهِ»:مؤظفان، برادران یوسف را نزدش برگرداندند و او خود به بازرسی کالای‌شان پرداخت اما ازحسن تدبیرو درایت گرایی که حق‌تعالی به‌وی عنایت کرده بود، پیش ازکنترول وتفتیش وتلاشی بار برادرش «بنیامین»، از بار دیگران آغاز کرد یعنی: بارهای برادران ده‌گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حیله‌ای که سنجیده بود آغاز کرد، تا این اتهام را که برای رفتن وی نقشهٔ قبلی طرح نموده است از خود دفع کرده و حجّت را بر آنان اثبات کند.

مفسران گفته‌اند: این کار اوج مهارت یوسف را نشان مي دهد تا تهمت و سوء ظن را برطرف کند؛ چون بعد از اینکه ادعاي بي‌گناهي کردند به آنان گفتند: باید بارهاي یکایک شما تفتیش وکنترول شود. آنگاه آنان را نزد یوسف بردند. یوسف قبل ازتفتیش بار بنیامین، بازرسي وسایل آنها را شروع کرد.

قتاده گفته است: هرظرف وباري را که باز میکرد وآنرا تفتیش مینمود از این که آنها را متهم کرده بود از خدا طلب بخشودگي مي‌کرد، تا به بار برادرش رسید که از همه کوچکتر بود، یوسف گفت: گمان نمي‌کنم چیزي در این وجود داشته باشد. اما برادران گفتند: براي

اين كه خاطرت جمع و مطمئن باشد، حتماً بايد بار او را هم تفتيش كني، تا ما هم آسوده خاطر شويم.
به محض اين كه بار را گشودند كاسه را در آن يافتند. همان گونه كه خدا فرموده است: «ثُمَّ اِسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ» سرانجام چون به بار برادرش رسيد، ظرف را از ميان وسايل بنيامين بيرون آورد. وقتي آن را بيرون آورد، برادران سر شرمندگي را پايين انداختند و شروع به سرزنش وي كردند و ميگفتند: آبروي ما را بردي و روي ما را سياه كردي اي پسر راحيل!
«كَذٰلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ»: آنچنان وضع را براي يوسف تدبير كرديم و حيله را به او الهام نموديم تا برادرش را نزد خود نگهدارد.
واقعاً اين تدبير سنجيده شده، تسهيل وآموزش از سوی خدای متعال به يوسف بودتا بااين وسيله بهمرام گرفتن برادرش دست يابد؛ زيرا براساس قوانين حاكم بر پادشاهی مصر، او نمی‌توانست با ارتكاب آن جرم برادرش را تحت قبضهٔ خويش درآورد چراكه جزای دزد درقوانين‌شان، تملكـوی دربدل مال دزدی نبود. ليكن حق تعالی برای انجام اين مأمول، اسبابش را نيز آماده ساخت و به آنان راه نمود تا در اين مورد شريعت برادران يوسف را اساس حكم خود قرار دهند. اين هم نشان مقام بلند يوسف بود كه الله متعال به او نصيب فرموده بود. يوسف هم از آيين قانون جزايی مصر و هم از شريعت پدر و نياكانش خبر داشت كه در قانون نياكانش مجازات دزد، اسير نمودن خود اوست.
«ماكانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ اَلْمَلِكِ»: چرا كه يوسف طبق قوانين و دستور پادشاه مصر نمي توانست برادرش را گرفتار نمايد؛ چون نزد او سزای سارق زدن او و جريمه‌اي معادل دو برابر مال مسروقه بود.
نه قوانين حاكم بر مصر را تا حكم مورد نظر بر زبان خود برادرانش جاری شده و ديگر در اين مورد برای جدال و مناقشه مجالی باقی نماند.
«إِلاّٰ أَنْ يَشاءَ اَللّٰهُ»: مگر به ميل و اجازه‌ي خدا. آيه بيانگر آن است كه اين حيله به تعليم و الهام خدا صورت گرفته است.
اينگونه است كه حق تعالی جايگاه هركس ازخلقش را كه بخواهد بلند ميبرد، آن‌گونه كه جايگاه يوسف را بر برادرانش رفعت داد. بی‌ترديد برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندتری وجود دارد تا سرانجام، گسترهٔ علم با همهٔ مطلقيت خود به خدای متعال می‌انجامد.
«نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ»: «درجات كسانی را كه بخواهيم بالا می بريم، با بخشيدن انواع علوم ومعارف وعطيه‌ها وكرامت‌ها به آنان چنانكه درجه يوسف عليه السلام را با اين مواهب بلند برديم. «وَ فَوْقَ كُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِيمٌ (76)»: بالاتر از هر دانشمندي، دانشمندي ديگر هست، تا به دانشمند نهايي يعني پروردگار عالميان ميرسد.
حسن بصری(رح) در تفسير اين جمله ميفرمايد: «هيچ دانشمندی نيست مگر اين‌كه فوق آن دانشمندی است تا اينكه كار به الله متعال منتهی ميشود و اوست كه بر فراز همه دانايان و دانشوران قرار دارد». به قولی ديگر: معنای «فوق كل ذی علم عليم» اين است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانايی است كه الله سبحانه و تعالی می باشد. ابن عباس(رض) گفته است: يعني الله دانا و آگاه است و بر تمام عالمان تفوق دارد. (تفسير طبري ٢٧/١٣).
خوانندهٔ محترم !
در آيات (77 الی 87) 14- در مورد گفتگوی يوسف و برادران و پدرشان در مورد

سرقت، مطالبی به بیان گرفته می شود.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴿۷۷﴾

(برادران) گفتند: «اگر او دزدی کرده است (تعجب ندارد)؛ چون برادرش پیش از او دزدی کرده است. پس یوسف آن (سخن) را در دل خود پنهان نمود و آن را برای شان آشکار نکرد. (و در دل خویش) گفت: «شما از نظر منزلت بدترین (مردم) هستید، و خداوند به آنچه توصیف میکنید، آگاه تراست».(۷۷)

تفسیر :

«قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»:برادران یوسف گفتند:اگر این برادر ما دزدی کرده، قبل از وی برادر شقیقش، «یعني یوسف» هم دزدي کرده بود.

یوسف و برادرش را به دزدي متهم کردند. که این دروغی محض و اتهامی بی‌اساس نسبت به یوسف بود. به قولی دیگر: برادران یوسف هنوز هم در دل بر وی حسد می بردند، لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف سابقه نداشت.

در آیهٔ مبارکه ملاحظه نمودیم که: متّهم، یا انکار میکند و میگوید: من دزد نیستم؛«ماكُنَّا سارِقِينَ» یاکارخود را توجیه میکند و مي‌گوید: دزد بسیار است.

همچنان آنجا که صفا نیست، اتّهام افراد زود پذیرفته میشود. (بیرون آمدن پیمانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولي برادران چون علاقه‌اي به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسأله را مسلّم پنداشتند.).

در جملهٔ «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» اشاره به داستانی معتمد است که ابن مردویه به نقل از ابن عباس روایت میکند که: یوسف علیه السلام در دوران کودکی از نزد جد مادری اش بتی که مزین به طلا و نقره بود ربود و آن را شکستاند وتوته های آن را در راه عمومی پر تاپ کرد.

این بود که برادرانش دزدی را به او نسبت می دادند. در این خصوص روایت مشابه دیگری نقل کرده اند. از جمله، داستان کمربند اسحاق، پدر یعقوب که نزد عمه ی یوسف بود. (به نقل از تفسیر فرقان شیخ بهاءالدین حسینی).

«فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِى نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ»: جوانمردي و سعه صدر، رمز رهبري است. یوسف آن گفته و اتهام را در دل خود نگهداشت و کتمان کرد و از سر لطف و محبت نسبت به آنها آن را به روي برادران نیاورد. لیک با خود گفت: شما از کسی که متهمش کردید موقعیت بدتری دارید.

نباید فراموش کنید که: رازها را فداي احساسات نکنیم. یوسف از برادران نسبت دزدي مي شنید، ولي به خاطر مصلحت وحفظ رازش چیزي نگفت.

«قالَ أَنْتُمْ شَرٌّمَكاناً» گفت: شما داراي منزلتي پست و بد هستید که برادر خود را ازپدر دزدیدید، آنگاه دارید بي‌گناهي را متهم میکنید و به او افترا مي‌بندید.

یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست،این سخنان را روبروي آن‌ها بر زبان نیاورد، بلکه آن را در دل گفت.

حسد در حقّ برادر، دروغگويي و اتّهام بي مورد از جمله دلايل يوسف براي گفتنِ «شَرٌّ مَكاناً» به برادران بود.
«وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِما تَصِفُونَ(77)»: الله متعال به گفته‌هاي نادرست و افتراهای تان، ازباطل وناروا، با نسبت دادن دزدی به‌من وبرادرم بنيامين، داناتروآگاه‌تر است.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴿٧٨﴾

گفتند: ای عزیزا! او پدر پیر وسالخورده ای دارد، (که از دوری او سخت ناراحت می‌شود) پس یکی از ما را به جای او بگیر، بی گمان ما تو را از نیکو کاران می بینیم. (۷۸)
تفسير :
وقتی برادران متوجه شدند که بنیامین در گرو و اسارت دزدی مطابق شریعت پدرشان یعقوب، سزای دزدی که همانا اسارت و بردگی است، از عزیز یوسف با تضرع وزاری خواهش به‌عمل آوردند که: این برادر ما بنیامین که تو گرفته‌ای، پدری پیر و سالخورده دارد که به وی بسیار خاطر خواه بوده و تاب جدایی از وی را ندارد، «فَخُذۡ أَحَدَنا مَكانَهُۥ» پس لطف کن يكي از ما را به جای اوبگیر تا جایگزین وی در تحمل مجازات سرقت باشد او را نگهدار که درنزد پدربه اندازه‌ي او از قدر و منزلت و محبت برخوردار نیستیم.
«إِنّانَراکَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ(78)»: احسان ونيكي خود را درحق ما به اتمام برسان.
ما را به احسان و كرم خود عادت داده‌اي. و در این هیچ جای شکی نیست که تو را از نیکوترین مردم در اخلاق و رفتار می بینیم چنان که به ما نیکی کرده و به خوبی پذیرایی ما را به عمل آوردی.
سبحان الله فراز و نشيب و حالات مختلف روزگار زندگی، سختي و آساني، ضعف و قدرت، تغييري در احوال محسنان ايجاد نمي‌كند. در همه جا و در همه‌ي شرايط، از یوسف به نیکوکاری توصیف به عمل آمده است.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ﴿٧٩﴾

(یوسف) گفت: «پناه بر الله، که ما جز آن کسی که کالای مان را نزد او یافته ایم، (دیگری را) بگیریم، بی گمان در آن صورت از ظالمان خواهیم بود.(۷۹)
تفسير :
واقعيت اينست كه: قضاوت كار حساسي است كه بايد در آن به الله متعال پناه برد.
(يوسف) ميگويد: از اين كه يكي را به گناه ديگري بگيريم به الله پناه ميبريم. بناءً شخصی که جامم را دزدی کرده است هرگز شخصی دیگری را به‌جای آن نخواهیم گرفت. این حکم همان مقتضای عدل و انصاف و مبتنی بر شرعیت خودتان صورت گرفته است و نیز مبتنی بر این قاعده است که: هیچ کسی بار دیگری را بر نمی دارد.
همچنان بي گناه نبايد به جاي گناهكار جزا ببيند، ولو كه خودش به اين كار هم رضايت داشته باشد.
باید یاد آور شد که: یوسف علیه السلام در دو موقع به الله پناه می برد: يكي در خلوت زليخا و دیگری به هنگام قضاوت و حکم.

«إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ(79)»: اگرچنين كاري بكنيم جزوظالمان خواهيم شد. واضح است كه انسان‌های نيكوكار قانون شكني نميكند، ازجانب ديگر مراعات مقرّرات، برهركس لازم است وقانون شكني حتّي براي عزيزمصرنيزروا ندارد.
شيخ محمود بن عبد الله آلوسی مفسر تفسير «روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني» می نويسد: تعبير گفته‌ي «مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ»: به جاي «من سرق» به خاطر تحقيق حق و دوري جستن از دروغ است. (تفسير روح المعاني ۳۴/۱۲.)
در ضمن قابل دقت و يادآوری است كه حضرت يوسف عليه السلام در استعمال كلمات اين را نشان می دهد كه: نمي‌خواهد بنيامين را سارق معرّفي كند، لذا نمي‌گويد: «وجدناه سارقاً» بلكه مي‌گويد: «وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ»: متاع در بار او بود، نه آنكه قطعاً او سارق است.
واضح است كه اگر يوسف برادر ديگري را به جاي بنيامين می گرفت، پلان يوسف بر هم می خورد و برادران با او بمثابهٔ يک نفردزد برخورد مي‌كردند و انواع آزار و اذيّت‌ها را در حق او روا می داشتند در ضمن آن شخصيكه به جاي بنيامين مي ماند، احساس مي كرد به ناحقّ گرفتار شده است.

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴿٨٠﴾

پس هنگامی كه (برادران) از عزيز مأيوس شدند، در كناری [با يكديگر] به گفتگوی پنهان پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: «آيا نمی دانيد كه پدرتان از شما به نام الله عهد محكم و پيمان (استوار) گرفته است وپيش از اين (نيز) در باره ی يوسف كوتاهی كرده‌ايد؟! پس من هرگز از اين سرزمين (مصر) بيرون نمی شوم، تا پدرم به من اجازه دهد، يا الله در حق من حكم كند و او بهترين حكم كنندگان است.(۸۰)
تفسير :
«فَلَمَّا اِسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»: بعد از اينكه فرزندان يعقوب از جواب مثبت يوسف عليه السلام به درخواست خويش نا اميد و مأيوس شدند (كه يكي را به جاي ديگري زندانی كند)، به گوشه ای دور از مردم رفتند و در ميان خود به مشوره پرداختند.
«خَلَصُوا»: يعني گروپ خود را از سايرين جدا كردند.
«نَجِيًّا» يعني به نجوي پرداختند. پس «خَلَصُوا نَجِيًّا»: يعني مجلس محرمانه تشكيل دادند كه چه كاری را انجام دهند.
سبحان الله روزگاری بود كه همين برادران، قدرتمندانه به مشوره می پرداختند كه: چگونه يوسف را ازبين ببرند و اورا بقتل برسانند؛ ولی پروردگار باعظمت روزی را بالايشان آورد كه: باتمام عجز وناتوانی به مشورت و نجوي می پردازند كه: چگونه بنيامين را ازقيد زندان آزاد سازند. «قالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اَللّهِ»: برادر بزرگشان، «روبيل» گفت: آيا فراموش كرديد كه درپيش پدر خويش عقوب قسم خورديم وعهد بستيم كه: بنيامين برادر خويش را صحيح و سلامت باز گردانيم مگر اين‌كه همگی مغلوب و يا هم نابود شويم؟
برخی از مفسران گفته اند كه مراد از: بزرگترشان در رأی و خرد است كه نامش «شمعون» بود، به دليل اين‌كه او رئيس‌شان بود.
البته در عدم حضور پدر مسئوليّت اعضاي يک خانواده به برادر بزرگتر سپرده ميشود.

«وَمِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ» و درضمن ازياد شما نه رود كه در حق يوسف چه تفريطي كرديد؟ پس حالا با چه رويي پيش پدر بر ميگرديد؟ پس اكنون بر پدر مصيبتى بر مصيبت ديگر خواهد آمد بنابر اين من هرگز سرزمين مصر را ترک نخواهم كرد.
«فَلَنْ أَبْرَحَ اَلْأَرْضَ حَتّي يَأْذَنَ لِي أَبِی»:تاآنكه ازسوى پدراجازه‌ای به‌خروج از خاک مصرو بازگشت به خانه‌را دريافت كنم، غربت، بهتر از شرمندگي است.
«أَوْ يَحْكُمَ اَللّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ اَلْحاكِمِينَ(80)»: يا اين‌كه الله متعال حكم خلاصى برادرم را بدهد و يا با پايان دادن به اجلم آن چه مى خواهد برايم برگزيند.
بيگمان الله متعال بهترين حاكمان در قضايا، برترين دادگر در هر كار و فيصله بخش هر اختلاف است.
مفسران در معنى جمله (أَوْ يَحْكُمَ اَللّهُ لِي يا الله در حق من حكم كند) سه وجه را به بيان گرفته اند:

1 - الله متعال به پيروزی‌ام بر كسى كه برادرم را گرفته است حكم كند لذا با وى بجنگم و برادرم را از وى باز گيرم.
2 - الله متعال به پدرم يعقوب عليه السلام حقيقت اين موضوع را وحى كند.
3 - و يا در مصر بميرم.

خوانندۀ محترم !
سرانجام و در نهايت امر و مشوره هاى متعددى توسط براران، فيصله به عمل آمد كه برادر بزرگ در مصر باقى بماند، تا فرمان الهى چه پيش آورد و ساير برادران، بادلى پردرد به سوى كنعان برگشتند وماجراى غم انگيز را به پدرشان گزارش دادند. يعقوب غم ديرينه اش تازه شد؛ اما به رحمت پروردگار اميد داشت و براى بار سوم آنان را به مصر فرستاد تا از پسرانش خبرى باز آورند.
قاضي عياض در كتاب «الشفاء» آورده است كه مرد عرب شنيد يک نفر آيه‌ي «فَلَمَّا اِسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» را ميخواند. گفت: شهادت مي دهم كه مخلوق توانايي آوردن چنان كلامي را ندارد؛ (كتاب الشفا بحث اعجاز قرآن) چون آيه عزلت وگوشه‌گيري آنانرا از مردم يادآور شده است. آنها به كنجي خزيدند وبه تبادل آرا پرداختند و مشورت نمودند كه چگونه پدر را فريب داده و او را متقاعد سازند و به هنگام روبرو شدن با پدر چه بگويند.
بنابر اين هر چند آيه كوتاه و مختصر است اما متضمن معاني زياد و داستاني طولاني است.

ارْجِعُوا إِلَي أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴿٨١﴾

(شما) به سوى پدرتان باز گرديد، و بگوييد: «اى پدر جان! بى گمان پسرت دزدى كرد، و ما جز به آن چه مى دانستيم گواهى نداديم، و ما از غيب آگاه نبوديم.(٨١)
تفسير :
«اِرْجِعُوا إِلي أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ اِبْنَکَ سَرَقَ»: سپس به برادرانش دستور داد كه پيش پدر برگرديد واو را از ماجرا واصل موضوع آگاه و با خبر سازيد وحقيقت آنچه را كه به وقوع پيوسته به‌طور واضح و روش بيان سازديد؛ بگوييد كه پسرت بنيامين جام پادشاه را دزديده است.

ملاحظه ميفرماييد كه انسان، چه قدر خود خواه است. در آن زمانى كه مي‌خواستند، حصه گندم بيشتر به دست اورند به پدر گفتند: «فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا» (يوسف، 63.) برادر ما را با ما روان كنيد، ولي امروز كه تهمت در ميان است، به پدر گفتند: «ابْنَكَ» پسر تو دزدي كرده و نگفتند: برادر ما.
«وَما شَهِدْنا إِلاّ بِما عَلِمْنا»: و ما جز به آنچه كه ديده‌ايم گواهي نمي دهيم. زيرا باچشم‌هاى خود جام را درميان بارش ديده‌ايم. وعذر خودرا با كمال صراحت بيان كنيم وبگوييم.
«وَما كُنّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ(81)»: اى پدر عزيز! روزى كه ما تعهد كرديم وى را به تو بر مى‌گردانيم داناى غيب نبوديم كه بفهميم او دزدى خواهد كرد، پس اكنون كار از دست ما خارج شده و بالاتر از توان ماست؛ گناه، گناه برادر ما بنيامين است نه گناه ما.

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴿٨٢﴾

و از (مردم) شهرى كه در آن بوديم، و از كاروانى كه با آن بوديم بپرس، و بدون شك ما در(در گفتار خود) صادق هستيم.(٨٢)
تفسير :
«وَسْئَلِ اَلْقَرْيَةَ اَلَّتِى كُنّا فِيها»: اى پدر! حقيقت همين بود كه به خدمت شما بيان و به عرض رسانيديم، و اگر بازهم ما در نظرت متهم هستيم، پس از باشندگان آن دهى و شهرى كه ما در آن اقامت داشتيم بپرسيد.
امام بيضاوي در اين مورد مى نويسد: كه يكى را نزد مردم مصر بفرست و در اين رابطه از آن‌ها بپرسد. (تفسير بيضاوي ٢٦٨.)
«وَاَلْعِيرَ اَلَّتِى أَقْبَلْنا فِيها»: و نيز از كاروانياني كه با آنها درين قافله به ديار خويش برگشته ايم، بپرس كه جماعتي از مردم كنعان بودند و در اين سفر همراه ما بودند.
«وَإِنّا لَصادِقُونَ(82)»: وبه الله متعال قسم در آنچه ما گفتيم، راستگو و صادقيم.
ملاحظه ميكنيم كه: سابقه‌ي بد و دروغگويى، چقدر در پذيرش سخنان انسان در طول عمر ايجاد ترديد و شكاكيت مي‌كند. بايد گفت كه: برادران يوسف درگفتگو باپدر، درحادثهء به‌قتل رساندن يوسف توسط گرگ، دليل نداشتند، ولي در زندانى شدن بنيامين دو دليلى را براى پدرخويش پيش كشيدند؛ يكي سؤال از مردم آن قريه مصرى كه ما درآن زندگى مى كرديم وديگر اين‌كه از كاروانيان كه ما در ميان آنان بوديم سؤال كن. علاوه برآن‌كه در ماجراي قبل گفتند: «لَوْ كُنَّا صادِقِينَ» و «لَوْ» نشانه ترديد دودلى و سستي است، ولي در اين صحنه با «إِنَّا» و حرف لام كه در جمله «إِنَّا لَصادِقُونَ» است نشان مي دهند كه قطعاً راست مي گويند.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَي اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾

(يعقوب) گفت: «(حقيقت چنين نيست) بلكه (هواى) نفس شما، كارى (ناشايست)رابراى شما آراسته است؛ پس(كار من) صبر جميل است، اميدوارم خداوند همه آن‌ها را به من باز گرداند چرا كه او عليم و حكيم است.(٨٣)
تفسير :
«قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»: بعد از اين‌كه پسران نزد پدر خود يعقوب بازگشتند وپدر را از داستان و قضيه بنيامين مطلع ساختند، گفت: قضيه چنانكه ميگوييد نيست! بلكه نفس‌هاى أماره بالسوء شما، براى شما نيرنگ ديگرى را آراسته است كه آن را

سازمان داده‌اید؛ زیرا شما اهل توطئه و نیرنگ هستید، زیرا قبلاً علیه یوسف توطئه چیدید، حضرت یعقوب آنان را به دسیسه و توطئه چيني علیه «بنیامین» متهم کرد؛ چون قبلاً چنین عملي را نسبت به یوسف انجام داده بودند.

«فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» پس اکنون من چاره ای جز صبری جمیل که در آن هیچ بی‌قراری و شکوایی جز به آستان الله متعال نیست دیگر چاره‌ای ندارم؛ صبر، شیوه‌ي مردان خداست و صبر جمیل، صبري است که در آن سخني بر خلاف تسلیم و رضاي خداوند گفته نشود.

واقعیت امر اینست که: صبر یکي از اخلاق هاي حمیده و صفت انبیاء و اسلحه متقیان و نیکو کاران است به نحوي که هیچ پیغمبر و هیچ رهبر و زعیم و در نهایت امر هیچ انسان خیر خواه بدون صبرو شکیبایي کامیاب و موفق نگردیده است. در قرآن عظیم الشان هفتاد و چهار بار از صابران و نعمت صبر یادآوری به عمل آمده است.

در روایات اسلامی تذکر رفته که: «الصبر نصف الایمان» صبر نصف ایمان است. متل مشهوری و معروف عربي است که میگوید: «الصبر مطیة النصر» صبر وسیله کامیابي و ظفر است.

امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام می نویسد: از واقعه حضرت یعقوب علیه السلام ثابت گردید که بر هر مسلمان واجب است که هرگاه بر او مصیبت و مشقتی در جان، مال و یا اولاد وارد گردد، آن را صبر جمیل و رضا به قضای خداوند معالجه و مداوا نماید، و به حضرت یعقوب علیه السلام و أنبیای دیگر تأسی بجوید.

حضرت حسن بصری(رح) فرموده است: «از هر جُرعه‌ای که انسان بنوشد دو جرعه به پیش خداوند محبوب تر است، یکی جرعه صبر بر مصیبت، دوم فرو بردن خشم».

در حدیثی به روایت حضرت ابو هریره آمده است که آن حضرت فرمود: «من بث لم یصبر» هر کسی مصیبت خویش را پیش همه کس بیان نمود او صبر نکرده است.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است که خداوند در برابر با این صبر به حضرت یعقوب علیه السلام ثواب شهدا را عنایت فرموده است، و در این امت هم اگر کسی بر مصیبتی صبر کند به او چنین اجری خواهد رسید. (به نقل از تفسیر معارف القرآن).

«عَسَي اَللّهُ أَنْ يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعاً»: انسان در هیچ وقت و در هیچ صورت نباید از قدرت الله بزرگوار مأیوس و دلسرد شود. حضرت یعقوب علیه السلام میگوید: امیدوارم الله متعال که ذات رحیم و رحمان است، بر ضعف و پیری‌ام رحم کند و فرزندان سه گانه‌ام: یوسف، برادرش بنیامین و برادر بزرگترشان را که به خاطر برادرش باقی مانده است به من برگرداند، و چشمم به دیدن آن‌ها روشن شود.

«إِنَّهُ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْحَكِيمُ (83)»: همانا پروردگارم به حال و درخواستم داناست، او در فیصله‌اش متهم نیست و در حکم و کارگردانی و تدبیر امور بندگانش ستم نمی‌کند.

مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت های الهی قلمداد میکند. باور وتوجّه به عالمانه وحکیمانه بودن افعال الهي، انسانرا به صبر وشکیبایي درحوادث دشوار وادار مي‌کند. آیهٔ کریمه دلالت بر آن دارد که: به هر اندازه مصیبت سخت گردد گشایش نزدیک‌تر میشود و هرگاه شب محنت طولانی شود، بارقه‌های صبح در افق نمایان می‌گردد، بناءً نسبت به ظهور فَرَج و گشایش از هر زمان دیگر، بیشتر مطمئن باش که از آن نا امیدتری.

وَتَوَلَّي عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَي عَلَي يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴿۸۴﴾

و از آنها روی بر گرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندوه سفید شد، در حالیکه (سرشار از غم بود) اندوه خود را فرو می برد.(۸۴)

تفسیر :

«وَتَوَلّي عَنْهُمْ»: یعقوب علیه السلام بر اثرخبری اندوهگین، حسرت آور خبري که شنید گریه گرفتش واز آن‌ها روگردان شد.

«وَ قالَ يا أَسَفي عَلي يُوسُفَ» و گفت: آه حزن و اندوه و حسرت دوري از یوسف چقدر سنگین است!

«اسف»: به معناي حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب علیه السلام بر چشم گریه، و بر زبان «يا أَسَفي» و در دل حزن داشت.

ملاحظه بفرمایید که: اهمیّت مصائب، بر محور شخصیّت انسان‌ها است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده میشود، نه دو برادر دیگر.)

«وَابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ اَلْحُزْنِ»: غم وغصّه وگریه پیش ازحد، گاهي موجب نابینایي چشم میشود «و چشمانش از غم سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را می بلعید و آن را اظهار نمی داشت.

یعنی بر اثرشدت حزن و اندوه ناشي از فقدان دو فرزند بینایي‌اش ضعیف شد و از بین رفت.

«عشي البصر»: یعني از شدت گریه بینایي اش ضعیف شد، طوری‌که نمي‌تواند ببیند و طوری‌که گویا پرده‌اي بر آن افتاده است.

مفسران می نویسند که: یعقوب علیه السلام از شدت تأسف بر یوسف شش سال نابینا ماند تا اینکه به سبب پیراهنش مشکل برطرف شد، و به آيه‌ي مبارکه «أَلْقاهُ عَلي وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً» استدلال کرده اند. (به نقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

در این هیچ جای شکی نیست که: تحمّل غم وغصه برای انسان حدّي و مرزی دارد و روزي در زندگی اش می‌آید که کاسه صبرش لبریز می شود.

«فَهُوَ كَظِيمٌ (84)»: قبل از همه باید گفت: گریه و غم، منافاتي با کظم غیظ و صبر ندارد. قلبش از افسردگي و کین و اندوه لبریز شد اما آن را در دل نگهداشت و کتمان کرد. مصیبت سنگین سایه‌ي سیاهي از غصه و اندوه را بر قلب او مستولي کرد.

البته اندوه خوردن در سختی ها و مصیبت‌ها، یک حقیقت وامری انسانی است که اگر به شکیبایی وخود نگهداری مقرون باشد، شرعاً مذموم نیست.

طوری‌که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم برفوت پسرشان ابراهیم گریان کرد و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گرید و دل می‌گیرد، اما جز آن چه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم».

مفسر ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) فرموده است: هر چند مشکل تازه، مسأله‌ي برادر یوسف بود، اما با این وجود غم از دست دادن یوسف یک لحظه اورا تنها نمیگذاشت و براي او تأسف میخورد؛ زیرا یاد و خاطره‌ي یوسف تمام زوایاي قلبش را فرا گرفته بود و هرگز آن را فراموش نمي‌کرد. و نیز از زنده بودن این دو مطمئن بود و امید بازگشت آنها را داشت ولي در مورد یوسف جز فضل و رحمت خدا امیدي نداشت. (تفسیر ابو السعود ابو سعود ۸۸/۳ با نام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب

الكريم). مفسر امام فخررازي فرموده است: اندوه جديد، حزن قديم را كه در نهان مكنون است زنده و تقويت مي‌كند. و غم ايجاد غم و غصه مي‌كند.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّي تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴿٨٥﴾

پسران گفتند: قسم به الله همیشه یوسف را یاد می‌کنی تا مشرف به مرگ شوي يا هلاك گردي!(٨٥)

تفسير :

«قالُوا تَاللهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ»: پسران یعقوب گفتند: به الله قسم که پیوسته یوسف را یاد میکنی، «حَتّي تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ اَلْهالِكِينَ (85)»: از روی تأسف ودرد ودریغ واندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» واقعاً آن كه یوسف را مي شناسد، سوزي دارد که انسان‌های عادّي آن را درك كرده نمی توانند.

حرض: تباهی در جسم یا در عقل به اثر اندوه و تاثر پیش از حد «یا از هلاک شدگان گردی» و بمیری. پس ای پدر! صبر و شکیبایی پیشه کن؛ زيرا آنچه گذشت، ازدست رفت وآن چه فوت شد، در حکم موت است. یعنی: ای پدر! یوسف دیگر از میان رفته است، یا (چنان‌که ادعا کرده بودند) او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

در ضمن قابل یادآوری است که: مسايل روحي وروانى، پیش از حد به صحتمندی جسم تاثير بسزايي مي‌گذارد.

«حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ»: (فراق مي‌تواند انسان را بشكند و يا بكشد، تا چه رسد به داغ و مصيبت.).

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَي اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿٨٦﴾

(یعقوب) گفت: «من شرح غم و پریشانی خود را تنها به الله شکایت می‌کنم و از سوی الله چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید.(٨٦)

تفسير :

یعقوب درجواب فرزندانش گفت: «قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَي اللهِ»: من شکایتم را جز به سوی پروردگارم نمی‌برم، بلکه آن را پیش پروردگار با عظمت باز مي‌گويم كه شكوي فقط نزد او فايده دارد و بس.

بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه بار می رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین اندوه است.

قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: حضرت آدم از کار خود به درگاه الله متعال ناله نمود؛«قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ. (اعراف، 23) (آدم و حوّا) گفتند: پروردگارا! ما بر خويشتن ستم كرديم و اگر ما را نبخشايي و رحم نكني، قطعاً از زيانكاران خواهيم بود.)

و حضرت ايّوب عليه السلام از مریضی خود؛ طوری كه در سوره (انبياء، آيه83) آمده است: «وَأَيُّوبَ إِذْ نادي رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «83» (و (بياد آور) ايوب را آن زمان كه پروردگارش را ندا داد كه همانا به من آسيب رسيده و تو مهربانترين مهربانانى.)

و حضرت موسي عليه السلام از فقر و نادارى؛ «فَسَقَي لَهُما ثُمَّ تَوَلَّي إِلَي الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ «24» (پس (موسي گوسفندان شان را) براي آنان آب داد، سپس رو به سوي سايه آورد و گفت: پروردگارا! همانا من به هرخيري كه توبرايم بفرستي نيازمندم.) (قصص، 24) و حضرت يعقوب عليه السلام از فراق فرزند. «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَي اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

قابل تذكر است كه: شرع اسلام آنچه مذموم است، يا سكوتي است كه بر قلب واعصاب فشار مي‌آورد و صحتمندی انسان را به مخاطره مي اندازد و يا ناله و فرياد در برابر مردم است كه موقعيّت انسانی او را پايين مي‌آورد، ولی شكايت بردن به نزد پروردگار باعظمت مانعی ندارد.

بايد گفت كه در اين هيچ جای شكی نيست كه انسان‌های ظاهر بين از كنار حوادث به آسانی مي‌گذرند، ولي انسان‌هاي ژرف نگر آثار و حوادث را تا قيامت مي بينند.

«وَأَعْلَمُ مِنَ اَللّهِ مالا تَعْلَمُونَ(86)»: از رحمت و نيكي خدا مطالبي را مي‌دانم كه شما آن را نمي‌دانيد، لذا اميدوارم مرا مورد مهر و لطف خود قرار دهد و موجبات گشايش و آسايشم را فراهم سازد. هدف ومقصد يعقوب عليه السلام از اين سخن، آگاهی‌اش از طريق وحی بر زنده بودن يوسف عليه السلام بود.

به قولی ديگر: مراد وی علمش به اين حقيقت بودكه رؤيای يوسف عليه السلام، رؤيايی راستين بوده است وحتماً تحقق پيداميكند.«تفسير انوار القرآن».

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴿٨٧﴾

ای پسران من! برويد و از يوسف و برادرش جست و جو كنيد، و از رحمت الله نااميد نشويد، زيرا جز قوم كافر از رحمت الله نااميد نمی شود.(٨٧)

تفسير :

واقعيت همين است كه: در رسيدن به لطف الهي، اساساً با تنبلي سازگار نيست. حضرت يعقوب گفت: «يا بَنِيَّ اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ»: اي فرزندانم! به آنجا برويد كه آمده‌ايد يعنی به مصر بازگرديد و حواس خود را به كار بگيريد، به جستجوي يوسف و برادرش بپردازيد. و از رحمت الله متعال قطع اميد ننماييد؛ تحسس: جستو جو در كار خير است، اما تجسس، جست و جو در كار شر.

«وَلا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ»: از مهر و رحمت الله متعال نااميد نشويد. و هر چه كه انسان از آن به جنبش و نشاط درآيد و لذت ببرد، «روح» ناميده می شود.

«إِنَّهُ لايَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اَللّهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْكافِرُونَ(87)»:زيرا فقط كسانی ازرحمت الله متعال قطع اميد می‌كنند كه منكر قدرتش بوده و به وی كفر ورزند.

خوانندهٔ محترم !

در آيات متبركه (88 الی 98) ١۵- موضوعات در باره اين‌كه: برادران يوسف، او را می شناسند و به گناهان خود اعتراف می كنند، او نيز از گناه آنان در می گذرد، و موضوع بازيافتن بينايی يعقوب، به بحث گرفته می‌شود.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴿٨٨﴾

پس چون (بارسوم به مصر رفتند و) بر او(= يوسف) وارد شدند، گفتند:«ای عزيز! به ما

و خاندان ما سختی (و ناراحتی) رسیده است، و (اینک) کالای نا چیز(و اندکی) با خود آورده ایم؛ پس پیمانه را برای ما کامل کن، وبر ما صدقه (و بخشش) کن، بی گمان خداوند بخشندگان را پاداش می دهد».(۸۸)

تفسير :

«فَلَمّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا اَلْعَزِيزُ مَسَّنا وَأَهْلَنَا اَلضُّرُّ»: پس زمانی‌که برادران برای بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز مصر.

کمبود و قحطي سخت برما و خانواده‌ي ما فشار آورده است. خشک سالی رسیده و باران از ما قطع شده است به طوری که نه کشت و کاری. وبرای ما گرسنگی و نیازمندی، رنج و مریضی، ضعف و ناتوانی رسیده است.

برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود، ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به‌کار می رفت.

«وَجِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»: وبا كالايي نامرغوب و ناچیز آمده‌ایم، کالايي که هر بازرگاني آن را رد کرده و نمیپذیرد. «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی مقداری، آن را نمی پذیرند و مسترد می‌کنند.

ابن عباس(رض) گفته است: کالای شان نامرغوب بود و در مقابل خوار و بار پذیرفته نمی شد.(تفسير امام رازي ۲۰۱/۱۸.) به منظور جلب ترحم و عطوفت، از خود ذلت و گردن‌کجي نشان دادند.

«فَأَوْفِ لَنَا اَلْكَيْلَ»: «پس به ما پیمان‌های تمام و کمال بده. یا به آن‌چه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن سرمایه‌ای که باخود آورده‌ایم.

جالب است: براي حضرت يعقوب عليه السلام، یوسف مطرح است؛ «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ» ولي براي فرزندان يعقوب گندم.

«وَتَصَدَّقْ عَلَيْنا»: با برگشت دادن برادرمان یا با صرف نظر کردن از بي‌ارزشي بضاعت، بر ما منت بنه و صدقه روا دار. (این قول ابن جريح است اما طبري ميگويد: منظور این است: کالای مان نامرغوب است و از ما چشم پوشي کن.)

برخي از مفسران گفته‌اند: مراد از «تَصَدَّقْ عَلَيْنا» درخواست بازگرداندن بنیامین است.

در روايات آمده است: حضرت یعقوب عليه السلام نامه‌اي براي يوسف نوشت که محتواي آن تجليل از يوسف، بيان قحطي كنعان، تقاضاي آزادي بنيامين و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان براي يوسف فرستاد. وقتي يوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسيد و بر چشم گذاشت و گريه‌اي کرد كه قطرات اشك بر لباسش نشست. برادران كه هنوز يوسف را نمي شناختند شگفت زده بودند كه اين همه احترام به پدر ما براي چيست؟ كمكم برق اميدي در دل آنها روشن شد. خنده يوسف را چون ديدند، با خود گفتند نكند او يوسف باشد. (تفسير نمونه.)

«إِنَّ اَللّهَ يَجْزِى اَلْمُتَصَدِّقِينَ(88)»: در حقيقت خدا پاداش صدقه دهندگان را میدهد و به بهترين وجه پاداش احسان را ميدهد. وقتي آنان تا اين حد در مضيقت و ذلت قرار گرفتند و از در استرحام در آمدند، رقت قلب و دلسوزي به او دست داد. و آنچه را تا آن موقع درباره‌ي خودش مكتوم داشته بود، ابراز داشت.

خوانندۀ محترم !

ملاحظه می داریم که طلب کمک و مساعدت، هم فرهنگ خاصّي به خود میخواهد:
تکریم و بزرگداشت از كمك كننده. «أَيُّهَا الْعَزِيزُ».
بيان حال و ضرورت مایحتاج خويش. «مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ».
کمبود بودجه و سرمایه (فقر مالي). «بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ».
ایجاد انگیزه در كمك كننده. «تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ».
فقر و نیاز، انسان را ذلیل ميكند. «مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ».

خوانندۀ محترم!

در سفر سوم، فرزندان یعقوب، احساس شرمندگی میکنند و روحشان را می‌آزارد؛ چون اتهام دزدی بر پیکره ی شخصیت ایشان، سخت آسیب زده بود. تنها به این جمله ی پدرشان که گفته بود: «از رحمت خدا نومید مباشید» خود را دلداری می دادند و رفتن به مصر را برای شان آسان کرده بود. وقتی این برادران فروتنی و خود شکنی نشان دادند و از نیازمندی‌های روزانه ی زندگی شکایت کردند، یوسف بیش ازاین تاب نیاورد که شخصیت خود را از آنان پنهان دارد. اکنون وقت آن رسیده که با لبخند و تبسم به سخنان‌شان گوش فرا دهد و این راز شگفت انگیز و شنیدنی را - که آزمایش بس بزرگی بود و دورانش به سر رسیده است. آشکار کند و پیام و کلام پدر پیرش را روی چشمانش نهد و اشک سرازیر شود و با این وضع و حال و با سینه ای پر عشق فراق، خطاب به برادرانش بگوید: می دانید به یوسف و بنیامین برادرش، چه ها کردید؟ این جمله آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آمدند و تاکنون که یوسف را مرده می پنداشتند، حال می بینند که آن مهمان نواز دادگر و آن خردمند مردم دوست، و آن عزیز مصر، یوسف است به خود دل و جرأت می دهند و می گویند: مگر تو یوسف استی؟ آری! یوسف خود را می شناساند و بسیار خلاصه و کوتاه سخن میگوید و برای خود و برادرانش از فضل ورحمت خدا حرف میزند.... برادران که غافل گیر شده اند، شرمندگی فرای‌شان می‌گیرد؛ چون با یوسف چاه کنعان رویارو هستند. از برتری و بزرگواری او سخن می‌گویند و به اعتذار می پردازند. یوسف از آنان در می گذرد و کمترین نکوهشی و سرزنشی بر زبان نمی آورد و شکوه و گلایه را در هم می پیچد؛ چون شیوه‌ی مردان بزرگ تاریخ چنین است. آنان را نوازش می‌کند و دلداری می دهد تا مصیبت گذشته را از یاد ببرند. امروز، سرزنش و انتقامی در کار نیست و از سوی من همه چیز به پایان آمده است. الله مهربان، همه‌ی شما را مورد رحمت و آمرزش خود قرار می دهد.

سپس از پدرشان سخن میگویند. یوسف یکی از آنان را - شاید یهودا، همان کسی که پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف رابرای یعقوب برد - با شتاب به کنعان می فرستد و پیراهن خود را به او می دهد که بر چهره ی پدر بیندازد.

چرا یوسف، پیراهن خود را برای پدر می فرستد؟ از کجا می داند که بوی عرق پیراهنش بینایی وی را باز می گرداند؟ بله! همه ی اینها از الطاف خفی الهی بود که به یوسف اختصاص داشت.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴿۸۹﴾

گفت: آیا زمانیکه نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟(۸۹)

تفسیر :

چون یوسف سخن برادرانش را شنید، دلش به حال ایشان سوخت و آتش فراق پدر و

خانواده در درونش زبانه کشید و بیش از آن نتوانست به پنهان کاری ادامه دهد؛ لذا به ایشان گفت: آیا به یاد مي‌آورید در عهد شباب و غرور نسبت به یوسف و برادرش چه کار کردید؟ غرض بزرگ نمایاندن حادثه است، «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن‌گاه که به گناهی که در آن اعمال تان بود، علم نداشتید و پایه معرفت تان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف‌کردند، همان است که الله سبحانه و تعالی در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف در جان وی افگندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین ازآنان می دید.

ملاحظه میکنیم که وی ازروی کرم قبل از سرزنش ایشان، عذر جهل و نادانی را برای‌شان به میان می‌افکند؛ زیرا او بزرگوار و کریم است و کریم جویای عذرها و بهانه‌ها گردیده، لغزش‌ها را می‌پوشاند و عیوب را مرمّت میکند.

ابو سعود فرموده است: این مطلب را به عنوان نصیحت و تشویق به توبه کردن و ابراز دلسوزي به حال آنان بیان کرد. (ابو سعود ۳/۹۰).

«هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ»: این فهم عالی را میرساند که فراموش نکنید که روزی آمدنی است که دوسیهء خطاها و گناهان باز خواهد شد و هرکس جوابگوی اعمال خود خواهد بود.

قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴿٩٠﴾

(برادران) گفتند: «آیا به راستی تو همان یوسفی؟!». (یوسف) گفت: «(بلی) من یوسفم، و این برادر من است، یقیناً الله بر ما منّت گذاشت، همانا هرکس پرهیزگاری کند و صبر نماید، بی گمان خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌کند.».(۹۰)

تفسیر :

هر چه زمان مي‌گذشت، فرزندان یعقوب مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامه‌ي پدرشان گریه کرد!؟ عزیز از کجا ماجراي یوسف را مي‌داند؟ راستي قیافه او به یوسف شباهت زیادي دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمي‌گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگي چه مي‌کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤالِ: آیا تو یوسفي؟، شکستند.

برادران یوسف متعجب شده گفتند: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ»: آیا واقعاً توخود یوسف استی؟ به قولی: آنان به مجرد این‌که یوسف گفت: «مَّا فَعَلْتُم بِیُوسُفَ وَأَخِیهِ». «با یوسف و برادرش چه‌کردید؟»، یوسف را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که آنچه با یوسف کرده بودند جز الله متعال و سپس خود یوسف، هیچ کس دیگر از آن اطلاع و آگاهي نداشت.

یوسف گفت: «قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی» بلی! من خود یوسفم و این برادر من است؛ «قَدْ مَنَّ اَللّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ» «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادنم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت.

همچنان مفسران می نویسند: زمانی‌که یوسف به برادرانش گفت: «أَنَا یُوسُفُ» و به نام خود تصریح کرد، بدین معناست که من همانم که شما به بدترین شیوه مورد ظلم وستم قرارم

دادید. «و هذا أخي» یعنی، این برادر پدر و مادری من هم از دست شما رنج دید و ستم کشید. این مطالب را کنایه وار بیان کرد تا دل آنان را زیاد به درد نیاورد. آنگاه برای آن همه رحمت و نعمت از الطاف الهی سپاسگزاری کرد.
صبر و تقوا، زمینه عزّت است طوری‌که میفرماید: «فَإِنَّ اَللّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ (90)»: بی‌گمان هرکه تقوا وصبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.
بدین ترتیب بودکه یوسف قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم الله متعال بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.
مفسر بیضاوي می‌نویسد: آوردن «محسنین» به جاي ضمیر به این خاطر است که مي خواهد بگوید: نیکوکار آن است که پرهیزگاري و صبر را با هم داشته باشد. (طبري ۵۷/۱۳)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿۹۱﴾

(برادرانش) گفتند: قسم به الله که الله تو را بر ما برتری داده است و در حقیقت ما خطاکار بودیم. (۹۱)

تفسیر :

و بدین ترتیب آنان به خطا و گناه خود اقرار کرده و گفتند: «قالُوا تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اَللّهُ عَلَيْنا»: به الله قسم حقیقتاً پروردگار با عظمت تو را با علم و حلم و فهم و خرد وشکیبایي بر ما برتری داده است. بی‌شک که تو در امور دنیا صاحب حسن صورت، خوبی سیرت و صاحب مُلک و مجد و جاه و جلال هستی و در امور آخرت نیز راه توشه‌ای به عظمت صدق و تقوی و خصلت‌های نیک با خود داری.
و با کاري که در حق تو انجام دادیم؛ «وَإِنْ كُنّا لَخاطِئِينَ(91)»: ما خطاکار و گناهکار بودیم، به همین سبب الله ما را خوار و تو را عزیز نمود، به تو اکرام و احترام و به ما خفت و خواري ارزاني کرده است.
از فحوای آیهٔ مبارکه آموختیم که: در ایام قدرت وتوانمندی نباید دست به عمل بزنیم که در روزگار ضعف، شرمنده آن باشیم.
خاطی: کسی است که تعمداً از وی اعمال ناشایست و بدی سرزند، اما مخطیء: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود.
خطاء: گناه است.

خوانندۀ محترم !

در این سوره در می‌یابیم که برادران یوسف چند بار به صیغهٔ «تَاللَّهِ» قسم یاد کرده اند:
«تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ»: به خدا قسم می خوریم که شما خود مي دانید که ما براي فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.
«تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ»: به پدر گفتند: به الله قسم یاد می‌کنیم، تو دائماً یوسف یوسف مي‌کني.
«تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ»: پدرجان به خدا قسم یاد می‌کنیم که تو در علاقه افراطي به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌اي.
«تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا»: واخیراً به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را برما برتري داد.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴿۹۲﴾

یوسف گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.(۹۲)

تفسیر :

یوسف علیه السلام به بازسازي روحي و رواني برادران گنهکار خويش پرداخت، و در خطاب به آنان گفت: «قالَ لاتَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ اَلْيَوْمَ»: امروز گناهي به گردن نداريد و کيفر و عقوبتي بر شما نيست، بلکه من از شما صرف نظر ميکنم و شما را مي بخشم. يَغْفِرُ اَللّهُ لَكُمْ: خداوند شما را ميبخشايد.

بدين ترتيب در مقابل عمل نادرست آنان او آن‌ها را بيشتر مورد تفقد و تفضل قرار مي‌دهد. واقعاً هم عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیاء الله می‌باشد.

ایثار وجوانمری را باید از یوسف یاد بگیریم که: هم حقّ خود را بخشید و هم از الله متعال طلب آمرزش و عفو مي‌کند.

یوسف گفت:«وَ هُوَ أَرْحَمُ اَلرّاحِمِينَ(92)»:ذات پروردگار منت بخشودگي بر توبه کار مينهد وازهرکس بیشتر نسبت به بندگانش مهربان‌ترین مهربانان است.

به ياد داشته باشيد که: اعتراف به خطاء زمينه را براي عفو و بخشش فراهم ميکند. يوسف در خطاب به برادران خود گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست، یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. امروز گناهي به گردن نداريد و جزا وسزایی بر شما نيست، بلکه من از شما صرف نظر ميکنم و شما را مي‌بخشم. «يَغْفِرُ اَللّهُ لَكُمْ»: خداوند شما را مي‌بخشايد. عفو خداوند، شامل كساني هم كه سالها موجب آزار دو پيامبر او (يوسف و يعقوب) شده‌اند، مي‌شود.

بدین ترتیب بود که یوسف خود از حق خویش در گذشت و از الله متعال نیز خواست تا گناه‌شان را بر ایشان بیامرزد. واقعا! چه بردباری و گذشت و چه کرم و سخاوتی که گوی سبقت از همه بردباران ربوده است! به راستی که یوسف در عفو و گذشت پیشوای آیندگان است. بلی؛ با چنین اخلاقی است که بنده نزد پروردگارش رفعت یافته، در دنیا به مجد و سیادت و در آخرت به فوز و فلاح نایل می‌گردد.

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴿۹۳﴾

(و به برادران خود گفت:) این پیراهن مرا با خود ببرید و آن را بر روی پدرم بیندازید تا بینا گردد و همه‌ی خانواده ی خود را نزد من بیاورید.(۹۳)

تفسیر :

كسي که با هوي و هوس مبارزه کند، حتّي لباسش نيز از مقدسات مي شود.

یوسف بعد از این‌که اطلاع یافت که پدرش یعقوب بر اثر غم و غصه وبر اثر گریه زیاد بینایي چشم خویش از دست داده است، از این رو به برادرانش گفت: «اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا فَأَلْقُوهُ عَلي وَجْهِ أَبِی» نزد پدرم باز گردید و این پیراهنی را که من می‌پوشم ببرید و آن را بر چهرهٔ پدر بیندازید؛ او به اذن الله متعال مجدداً بینایی‌اش را باز خواهد یافت، ملاحظه میفرماییم که: تنها ديدن اشياي مقدّس براي تبرّك كافي نيست، بلكه بايد آن را لمس هم كرد.

امام طبري ميفرمايد: وقتي يوسف برادران را شناخت، دربارهٔي پدر از آن‌ها سؤال كرد. گفتند: از بس كه غصه خورده است بينايي‌اش را از دست داده است، آنگاه پيراهن خود را به آنان داد.
يوسف مي‌خواست بدين وسيله مژده‌ي زنده بودن خود را به پدر بدهد و او را شاد و مسرور گرداند. «يَأْتِ بَصِيراً» بينايي‌اش را باز مي‌يابد.
پروردگار باعظمت آنچه را كه روزي سبب حزن يعقوب شده بود، مايه شادي و شفاي او قرار داد. پيراهن روزي سبب اندوه شد و امروز سبب شادي.
مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: آن پیراهن به قول صحیح تر پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که الله متعال، در اثنایی که نمرودیان او را در آتش افگندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق، اسحاق بر تن یعقوب و یعقوب بر تن یوسف پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت چنان‌که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام متنعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکتم متألم گشتند.
جوانمردي يوسف عليه السلام تا آن اندازه بود كه برادران او را تحمّل نكردند و را در چاه انداختند، ولي يوسف عليه السلام همه برادران و خانواده‌هاي شان را دعوت كرد. وگفت: «وَأْتُونِی بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ(93)» همگی‌تان با تمام اعضای خانواده به مصر بیایید تا پراکندگی‌ها جمع گردد، خانوادهٔ ما همای سعادت را به آغوش کشد و همگی به رحمت الله متعال شاد و مسرور گردند.

خوانندهٔ محترم !

در مورد شفا یافتن چشمان یعقوب پس از دریافت قمیص یوسف، باید گفت که: این از معجزات و کرامات یوسف علیه السلام بود که برای وی رخ داد، و خداوند متعال که از چندین کیلومتر قبل از رسیدن قمیص به یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف علیه السلام را به مشامش رساند تا همّ وغمّ و اندوه که سبب ازبین رفتن چشمانش شده بود از بین برود و شفا یابد، بنابراین قمیص یوسف علیه السلام بشارت و معجزه بود و شفا یافتن چشمان یعقوب علیه السلام به اذن خداوند متعال بود.

خوانندهٔ معزز !

در آيات مابعدی بحث از آمدن خانواده‌ي يعقوب به مصر و وارد شدن آن‌ها بريوسف سخن ميگويند، يوسفي كه دراوج عزت وشكوه وشوكت وعظمت قرار دارد. در اين مقطع رؤياي او با سجده بردن يازده برادر و پدر و مادرش و جمع شدن آنان بعد از پراكندگي، وبه وجود آمدن انس والفت بعد از كدورت وآشفتگي تحقق مي‌يابد. آنگاه سوره نظرها را متوجه عجايب مكنون در كائنات ميكند كه دال بر قدرت و يگانگي خالق يكتا است. سپس سوره با متوجه ساختن انسان به پند و اندرز گرفتن از قصه‌هاي قرآن به پايان ميرسد: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ».

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴿۹۴﴾

و چون کاروان (برادران یوسف از سرزمین مصر به سوی کنعان) حرکت کرد، پدرشان (به اطرافیان) گفت: «یقیناً من بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نادانی وکم عقلی نسبت ندهید.(۹۴)

تفسير :
بعد از اين‌كه كاروان (از مصر به سوي كنعان محل زندگي حضرت يعقوب) با پيراهن يوسف از مصر به سوی شام بازگشت كرد و رهسپار كنعان شد. «وَ لَمّا فَصَلَتِ اَلْعِيرُ» «فَصَلَتِ» يعني فاصله گرفت. «فَصَلَتِ الْعِيرُ» يعني كاروان از مصر فاصله گرفت. «قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» يعقوب به افراد خانواده‌اش گفت: حقيقتاً من بوی يوسف را استشمام ميكنم، زيرا بادصبا به اذن باری‌تعالی رايحه روح نواز يوسف را از آن فاصله دور كه به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز يا بيشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان يعقوب عليه السلام رساند واورا سرمست وخرم وفرحمند گردانيد.(به نقل از«تفسير انوار القرآن»).
ابن عباس(رض) فرموده است: بادي تند وزيدن گرفت و از فاصله‌ي هشت شبانه‌روز بوي يوسف را با خود آورد (تفسير قرطبي ۹/۲۵۹.)
همچنان مفسران در مورد جمله «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» می نويسند: به راستی من بوی يوسف را ميشنوم، يا: من بوی يوسف را احساس می كنم، يا: من بوی يوسف را می‌يابم، يا: من بوی يوسف را می بويم. سخن بر سر جمله ی اول است: «من بوی يوسف را می شنوم». بو، استشمام می‌شود، بو، بوييدنی است؛ اما آوردن ميشنوم در اين جمله در فن بلاغت: «حس آميزی» نام دارد.
حس آميزی يعنی: آميختن دو يا چند حس است در كلام؛ را می‌گويند.
«لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ(94)» اگر مرا به مسخره نگيريد و به بيعقلی متهم نكنيد.
(«تُفَنِّدُونِ» از ريشه «فند» به معني ناتواني فكر و سفاهت است.).
جواب «لَوْلا» محذوف و تقدير آن چنين است: «لأخبرتكم أنه حي» به شما مي‌گفتم كه زنده است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴿۹۵﴾

(آنها) گفتند: «به الله قسم، بی گمان تو در همان اشتباه قديمت هستی.(۹۵)
تفسير :
خانوادهٔ يعقوب به وی گفتند: قسم به الله كه شما سخت در خطای ديرينت هستی، اعضای خانواده گفتند: ای يعقوب! قطعاً تو بر همان شيوه هميشگی خود به‌سبب افراط در محبت يوسف، از قضاوت واقعی در بيراهه قرار داری، پيوسته به ياد او هستی، هرگز او را فراموش نميكنی، می پنداری كه او زنده است و اميدواری كه به سويت باز گردد در حاليكه از زمانی دور به اين سو، گرگ او را خورده و او ديگر در قيد حيات نميباشد.
مفسران گفته‌اند: اين سخنان را از اين جهت ميگفتند كه گمان مي‌كردند يوسف مرده است.
اما بايد گفت: حضرت يعقوب عليه السلام در طول دوران فراق يوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را براي اطرافيانش هم اظهار مي‌كرد.

خوانندهٔ محترم !

در آيهٔ 8 اين سورهٔ مباركه خوانديم كه برادران در حقّ پدر خود گفتند: «إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» پدرمان به خاطر علاقه بي‌جهت به يوسف و برادرش، در گمراهي آشكار است. در اينجا گفتند: «ضَلالِكَ الْقَدِيمِ»، يعني هنوز هم درآن خطاي پيشين به سر مي برد.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَي وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿۹۶﴾

پس چون بشارت دهنده آمد و آن (پیراهن) را بر روی یعقوب انداخت، نا گهان بینا شد، گفت: «آیا به شما نگفتم که من از (سوی) خدا چیزهایی میدانم که شما نمی دانید؟! (۹۶)
تفسیر :
زمانی‌که مژده رسان خبر خوشی را نزد حضرت یعقوب علیه السلام آورد، امام مجاهد گفته است: مژده آور همان برادرش، یهودا فرزند یعقوب بود که پیراهن خونین را پیش پدر برد ه بود، ودلیل این‌که او حامل این مژده شد، این بود که وی حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف نزد پدر نیز بود، و گفت: همان طور که او را افسرده خاطر کردم او را مسرور و شاد مي‌كنم. (تفسير طبري ۱۳/۶۳.)
«أَلْقاهُ عَلي وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً»: پیراهن یوسف را بر چهرهٔ وی انداخت و به اذن الله متعال بینایی‌اش که از اثر گریه و اندوه بسیار، از بین رفته بود مجدداً برگشت. واقعیت امر اینست که: فرزند ناصالح باعث كوري چشم پدر وفرزند صالح موجب بينايي او مي شود.
اگر مراد از سفيد شدن چشم «وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ»؛ كم نور شدن باشد، «بَصِيراً» به معناي پر نور شدن است و دلالت بر اين دارد كه حزن و شادي در ديد و قوه باصره‌ي انسان مؤثر است.
امّا اگر مراد نابينايي مطلق باشدكه از ظاهر آيه و «فَارْتَدَّ بَصِيراً» بر مي‌آيد، يك معجزه و توسّل است كه قرآن آن را اثبات مي‌كند.
واقعاً هم دنیا دارای چه فراز و نشیبها است، همين برادران يوسف يك روز كشته شدن يوسف را به دست گرگ اطلاع دادند و يك روزهم مژده زنده بودن وحاكم شدن يوسف را به حضور پدر اطلاع وگزارش می دهند.
«قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اَللّهِ مالا تَعْلَمُونَ(96)»: یعقوب به حاضران گفت: آيا به شما نگفته بودم که من ازجانب الله متعال چیزهایی میدانم که شما نمی دانید؟ بی‌گمان این از فضل و رحمت پروردگار من است. طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم؛ یعقوب علیه السلام بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت.
مفسران گفته‌اند: یعقوب به فرزندانش یادآور شد: مگر من از همان ابتدا نگفتم: «إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَي اَللّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اَللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ 96 ؟!»
روایت است که یعقوب علیهم السلام از مژده‌آور پرسید که: یوسف چطور است؟! او هم گفت: پادشاه مصر شده است. یعقوب گفت: من با پادشاهي او كاري ندارم، وقتي او را ترک نمودي بر چه ديني بود؟ گفت: بر دين اسلام بود. یعقوب گفت: حالا نعمت خدا كامل شد. (رازي ۱۸/۲۰۹.).

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿۹۷﴾

(پس از رسیدن به کنعان) پسران گفتند: ای پدر(جان) ما! برای ما آمرزش گناهان ما را بخواه بی گمان ما خطا کار بودیم.(۹۷)
تفسیر :
فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر! برای ما از درگاه پروردگار درباره گناهان که نسبت به یوسف مرتکب شده ایم، آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم. و ما به گناه خویش معترف هم هستیم. «إِنّا كُنّا خاطِئِينَ (97)».

فرزندان يعقوب موحّد بودند و به مقام والاي پدرشان آگاه بودند؛ «يا أَبانَا اسْتَغْفِرْلَنا»آنچه درآيات قبل به‌عنوان«ضلال»به پدرنسبت داده‌اند،مراد گمراهي در عقيده نيست، بلكه گمراهي در تشخيص و علاقمندي او به يوسف بود.
كسانيكه در اثر اشتباه به پدر گفتند: «إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ» بعد از توجّه به اشتباه خويش اقرار ميكنند. «إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ».

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿۹۸﴾

(يعقوب) گفت: به زودى از پروردگارم براى شما آمرزش مى طلبم، بدون شک او آمرزنده ى مهربان است.(۹۸)

تفسير :

دعاي پدر در حقّ اولاد داراى تاثير و اثر خاصّ خود ميباشد. وچه آموزنده است كه حضرت يعقوب از حقّ خويش گذشت و براي حقّ الهي وعده دعا به فرزندان داد.
يعقوب عليه السلام به فرزندان خويش گفت: به زودى از پروردگارم خواهم خواست كه گناهان‌تان را بيامرزد و از بدى‌هاى‌تان در گذرد؛ پدر نبايد كينه توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. همين كه فرزندان اقرار به گناه كردند وگفتند: «إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ» ما خطاكار بوديم. پدر گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ».
مفسران ميفرمايند يعقوب عليه السلام در دم به دعا شتاب نكرد زيرا گناه آنان بسيار بزرگ بوددعا را تا وقت سحر به تأخير انداخت؛ چون دعا در آن موقع به اجابت نزديكتر است.
و برخى ديگر مفسران ميفرمايند كه: گويا دعا را تا روز جمعه به تأخير انداخت؛ چون در پي ساعتي بود كه در آن دعاء مستجاب مي‌شود.
سيد قطب(رحمه الله) ميفرمايد: يعقوب عليه السلام ازعبارت«سوف...» استفاده كرده است واين امر بيانگر آن است كه قلبش جريحه‌دار شده وپس ازبرطرف شدن آن همه غصه و آلام براي آن‌ها استغفار مي‌كند.
«إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ(98)»: همانا او آمرزنده مهربان است او پرده بر گناهان ميكشد و نسبت به بندگان مهربان است.
مفسر «تفسير الميسّر» دكتر عايض بن عبدالله القرني مى نويسد: اين آيه بر درخواست دعا از شخص صالح حاضر وجستجوى اوقات اجابت دلالت دارد؛ زيرا يعقوب عليه السلام در همان حال خواهش‌شان را اجابت نكرد بلكه جوياى وقت ديگرى كه به اجابت حق تعالى مناستتر باشد، گرديد.

خوانندگان گرامى !

در آيات متبركه (99 الى 101) 16. حضور به هم رسانيدن خانواده ى يعقوب در مصر و تأويل رؤياى پيشين يوسف و.
۱۷- دعاى جامع يوسف در مورد تحدث نعمت الهى و درخواست سرانجامى نيكو از پروردگار باعظمت مورد بحث قرار مى‌گيرد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَي يُوسُفَ آوَي إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿۹۹﴾

پس زمانى كه بر يوسف وارد شدند، او پدر ومادرش را (در آغوش گرفت و) نزد خود جاى داد و گفت: همگى با خواست الله [آسوده خاطر و] در كمال امنيت وارد مصر شويد.(۹۹)

تشريح لغات واصطلاحات :
«ءَاوَيٰٓ إِلَيۡهِ»: در بغل خود گرفت. به خود چسپاند. «ءَامِنِينَ»: کسانی که در امنيت بسر ميبرند. حال است. (تفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن».
تفسير :
«فَلَمّا دَخَلُوا عَلي يُوسُفَ آوي إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ»: يعقوب عليه السلام، فرزندان و خانوادهاش عزم سفر به سوی مصر و ديدار يوسف راکردند، در لحظاتی که خانواده يعقوب خودرابراي سفرآماده ميکردند، شور وغوغا درکنعان برپا بود.
مردم کنعان مي‌ديدند که چگونه بعد از سالها، با دريافت خبر خوش صحت وسلامتی يوسف، درحاليکه يعقوب بينايي خودرا باز يافته با اشتياق عزم ديدار فرزند را دارد. آنها نيز خوشحال از احوال اين پدر وپسر بودند، مخصوصاً از اين‌که يوسف در مصر خزانه‌دار وحاکم است ودر دوره قحط سالي، با ارسال غلّه آن‌ها را نيز حمايت کرده است.
مقام و منصب بايد ما را از احترام به والدين غافل کند. ابن‌کثير در اين بابت مينويسد: بعد از اين‌که يوسف از نزديک شدن آنان به مصر اطلاع حاصل کرد، به پيشواز شان بيرون شهر خيمه‌اي زده و به انتظار نشست، تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند، در ضمن پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را هدايت فرمودند تا همراه بايوسف به پذيرايی يعقوب پيامبر خدا بيرون آيند.
زمانی‌که يعقوب عليه السلام فرزندان و خانواده‌ي آنها نزد يوسف تشريف آوردند، پدر و مادر را در آغوش گرفت.
به نظر مفسران، مراد از مادر يوسف عليه السلام زن يعقوب يعنی خاله‌ی بود، زيرا «راحيل» مادر يوسف و بنيامين، هنگام زايمان از دنيا رحلت نمودهيعنی وفات يافته، و يعقوب عليه السلام با خواهر زنش که «ليا» نام داشت، ازدواج نمود. در عرف مردم چنان بود که خاله را مادر و کاکا را پدر خوانند.[بقره/۱۳۳]. (به نقل از تفسير فرقان: محمد بهاء الدين حسينی).
«وَقالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اَللّهُ آمِنِينَ(99)» :وگفت: درکمال امنيت و آسايش وبه دور از هر مکروه ومصيبتي به سرزمين مصر وارد شويد نه از رنج و سختيی هراسانيد و نه از مصيبت و بلايی بيمناک؛ زيرا ترس و هراس‌ها به پايان رسيد و براي تبرک گفته است: إِنْ شاءَ اَللّهُ.
به قولی: وقتی يوسف در خارج از شهر مصر به پيشواز آنان بيرون آمد و به انتظار آنان در محلی ايستاد و ايشان بر وی وارد شدند، در اينجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شويد).
وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَي الۡعَرۡشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأۡوِيلُ رُؤۡيَايَ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدۡ أَحۡسَنَ بِي إِذۡ أَخۡرَجَنِي مِنَ السِّجۡنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الۡبَدۡوِ مِنۢ بَعۡدِ أَن نَّزَغَ الشَّيۡطَانُ بَيۡنِي وَبَيۡنَ إِخۡوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُۥ هُوَ الۡعَلِيمُ الۡحَكِيمُ﴿١٠٠﴾
و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و (همگی) برای او سجده کنان به زمين افتادند، و گفت: ای پدر! اين تعبير خوابی است که قبلاً ديده بودم و پروردگارم آن را راست و درست گردانيد، و حقاً که به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بيرون ساخت و شما را پس از آنکه شيطان بين من و برادرانم اختلاف افگنده بود از دهات باز آورد. به راستی

پروردگارم هر چه بخواهد (با لطف و مهربانی خود) سنجیده و دقیق انجام می دهد، زیرا او دانای حکیم است.(۱۰۰)

تفسیر :

یوسف از روی احترام و محبت وتقدیر، پدر و مادرش را در کنار خود بر تخت پادشاهی برنشاند، «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَي اَلْعَرْشِ» انسان در هر مقامي كه قرار داشته باشد والدين خود را بايد برتردانسته از آنها تقدير و تكريم به عمل ارند.

«رَفَعَ أَبَوَيْهِ» وواضح است آنكه رنج بيشتر می كشد بايد عزيزتر هم باشد.

«وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً»: وقتي پيش او آمدند، پدر و مادر و برادران يازده گانه نيز از روى اعزاز و تجليل و شادباش نه از روى عبادت و خضوع برايش به سجده افتادند. مفسران گفته‌اند: در نزد آنان سجده براي احترام بود، نه براي عبادت.

قابل تذكر است كه: اين كار در شريعت‌شان جايز بود اما در اسلام حرام است و جز براى خدابراى هيچكس ديگر سجده انجام نمى‌شود.

در اين أثنا يوسف به پدرش گفت: اى پدر! «قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيایَ مِنْ قَبْلُ»: اين است تعبير خواب پيشين من! كه قبلاً و درعهد كودكي آن را ديدم. يعنى سجده‌ي پدر و برادران بر يوسف، خواب او را تعبير كرد.

«قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا»: به درستي كه پروردگارم آن را محقق ساخت.

با اين سجده، همان رؤيايى كه در كودكى ديده بودم به تحقق پيوست و الله متعال آن را راست گردانيد.

«وَقَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ اَلسِّجْنِ»: همچنان كه او برمن منت گذاشته با بيرون آوردنم اززندان به‌سوى قصر پادشاهى، مرا مورد إكرام خويش قرارداد.

مفسران گفته‌اند: يوسف از روي كرامت و شخصيت رفيعي كه داشت داستان چاه را مطرح نكرد تا موجب شرمندگي برادرانش نشود؛ زيرا آنها را بخشيده بود، پس به رخ كشيدن كار زشت شان لزومي نداشت.

در هنگام برخورد وملاقات با يكديگر، از تلخي‌هاي گذشته چيزي بحث به‌عمل نياريد. اولين سخن وكلام يوسف با پدر، شكر پروردگار باعظمت بود، نه نقل تلخي‌ها.

«وَجاءَ بِكُمْ مِنَ اَلْبَدْوِ»: و از جانب ديگر شما را از باديه صحرا؛ آنجا كه قحطى و تنگ سالى خيمه در صحراى فلسطين زندگى بسر می برديد به مصر يعنى شهر فراوانى و آسوده حالى آورد.

زندگي والدين در كنار فرزند، يك لطف و نعمت الهي است:

بدين ترتيب نعمت الهى را بر آل يعقوب به آنها يادآور شده كه از صحرا به شهر آمده و خانواده‌ي پراگنده در مصر جمع گشته‌اند.

امام طبري دراين بابت مينويسد: وقتي يعقوب وهمراهان وفرزندان و خانواده‌ي آنها به مصر آمدند از يک صد نفركمتر بودند و وقتي از آن خارج شدند بيش از شش‌صد هزار نفر بودند. (تفسير طبري ۱۳/۷۳).

«مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ اَلشَّيْطانُ بَيْنِی وَ بَيْنَ إِخْوَتِی»: بعد از آنكه شيطان پيوند ميان من و برادرانم را به هم زد. بدين‌گونه بود كه يوسف از روى ادب و به لحاظ گرامى داشت و رعايت خاطر برادران، گناه آنان را به شيطان حوالت كرد.

باید جوانمرد و با سخاوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. طوری‌که یوسف علیه السلام میفرماید: «نَزَغَ الشَّيْطانُ» شیطان وسوسه کرد وگرنه برادرانم بد نیستند.
همچنان خود را برتر ندانید.
«بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي»: یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، مي‌گويد شیطان بین من و آنها را... يعني خود را نیز در يك سمت قرار مي‌دهد.
مفسر ابو حیان میفرماید: همین مقدار از برادران بحث کرد؛ چون اگر نعمت و خوشي بعدازنقمت وسختي بیاید تاثیرش بیشتر ونیکوتر و شدیدتر خواهد بود.
مفسر تفسیر المیسّر، دکتر عایض مینویسد: بنگر به بزرگواری یوسف که در این بین بحث گناه برادران خویش را هیچ مطرح نکرد؛ بلکه قضیه را میان خود و ایشان مشترک ساخت و همهٔ گناه را به گردن شیطان انداخت؛ زیرا مجلس، مجلس عفو وگذشت وبخشش وشادی است پس نباید بابثّ الشکوی آن را مکدّر ساخت. و این است روش و منش انسان‌های بزرگ که بدی‌ها را فراموش کرده وفقط از خوبی‌ها ونیکی‌ها یاد میکنند، ازلغزش‌ها چشم پوشیده و احسان‌ها و خدمت‌ها را به خاطر می‌آورند.
همان گونه که حضرت يعقوب در کودکي و اوّل داستان به یوسف گفت: «إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»: یوسف نیز در پایان میگوید: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي».
«إِنَّ رَبِّی لَطِيفٌ لِما يَشاءُ»: بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است، یعنی: او در برآوردن آن‌چه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است.
«إِنَّهُ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْحَكِيمُ(100): بی‌شک که او به منافع بندگان دانا و در قضا و شرع و آفرینش و صنعش، سنجیده‌کار و حکیم است.
مفسران گفته‌اند: یعقوب(ع) در مصر در کنار یوسف(ع) بیست و چهار سال زندگي کرد و آنگاه درگذشت و وصیت کرد او را در شام (شهر حبرون) امروزه فلسطین در کنار پدرش، اسحاق(ع) به خاک بسپارند.
یوسف خود به آنجا رفت و با دست خود او را در آنجا دفن کرد. و بعد از این که به مصر برگشت، بیست وسه سال درقید حیات ماند و بعد از این که کارش به آخر رسید و دریافت که دیگر ماندني نیست، روحش مشتاق دیدار پادشاه پایدار گشت و به لقاي خدا و پدران صالح خود، ابراهیم و اسحاق مشتاق شد.

سجده کردن یعقوب(ع) به یوسف(ع) :

دراین جای هیچگونه شکی وجود ندارد که: سجده بردن برای غیر الله تعالی که همراه با تعظیم، خوف و رجا باشد شرک و حرام است و موجب ارتداد میشود؛ اما سجده ی پدر، مادر و برادران یوسف علیه السلام از بابت تعظیم و خوف و رجا نبوده؛ بلکه نوعی سلام و تحیت و احترام به جایگاه یوسف علیه السلام بود که در رسم آن زمان آن‌ها مرسوم بوده و ازطرفی اگر غیر این هم باشد، با آمدن شریعت اسلام آن اعمال دیگر جایز نیست و به اصطلاح نسخ شده اند زیرا اسلام نسخ کننده‌ی ادیان سابق و احکام شان است.
امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خویش میفرماید: «این امر در شریعت آن‌ها جایز بوده که هرگاه بر بزرگی سلام می کردند برایش سجده می بردند و این امر از زمان آدم تا شریعت عیسی علیه السلام جائز بوده است ولی در شرع این امت (یعنی امت اسلام) حرام

شده است و سجده بردن فقط مختص پروردگار سبحان قرارداده شده و این گفته از قول قتاده نیز برداشت میشود، و در حدیث معاذ آمده است که هنگامی او به شام رفت دید که مردمان آنجا برای اسقف‌های شان سجده می برند؛ وقتی که بازگشت او نیز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم سجده برد، ایشان به معاذ فرمودند: «مَا هَذَا يَا مُعَاذ ؟» این چه کاریست که می کنی ای معاذ؟ گفت: من دیدم که مردمان شام برای اسقف های شان سجده می برند، ولی من دیدم که ای رسول الله شما برای سجده کردن لایق تر هستید تا برای تان سجده کنم؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَوْ كُنْت آمِرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُد لِأَحَدٍ لَأَمَرْت الْمَرْأَة أَنْ تَسْجُد لِزَوْجِهَا لِعِظَمِ حَقّه عَلَيْهَا» اگر کسی را به سجده برای کسی دیگر امر می کردم دستور می دادم تا زن برای شوهرش (به دلیل حق بزرگی که بر او دارد) سجده ببرد. همچنین در حدیث دیگری، سلمان فارسی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در قسمتی از راه مدینه ملاقات نمودند و در آنموقع سلمان فارسی تازه مسلمان شده بود، او برای پیامبر صلی الله علیه وسلم سجده برد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَسْجُد لِي يَا سَلْمَان وَاسْجُدْ لِلْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت» ای سلمان برای من سجده مبر، بلکه برای زنده ای که هرگز نخواهد مرد سجده ببر. و غرض در اینجا این است که سجده بردن در شریعت (یوسف علیه السلام) جایز بوده و لذا (طبق رسم و عادت اخلاقی شان) برای او سجدهء (تکریم و احترام) بردند.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴿١٠١﴾

پروردگارا! (بهره‌ی عظیمی) از پادشاهی به من عطا کردی، و از علم (تأویل احادیث = تعبیر خوابها به من آموختی، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تویی کار ساز من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرما».(١٠١)

تفسیر :

سپس یوسف به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کرد و گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِى مِنَ اَلْمُلْکِ»
پروردگارا! عزت وبزرگي وشکوه وسلطنت را به من عطا فرمودي که آن بهره،
رهبريت و مسؤولیت وزارت مالیه حکومت پادشاهی مصر از سوی وی بود، «وَعَلَّمْتَنِى مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحادِيثِ» و تعبیر و تفسیر رؤیا را به من آموختي و نعمت دانش را به من دادي.

«فاطِرَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»:ای فاطر آسمان ها و زمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداعگر و پدیدآورنده.

الله متعال که: خالق آسمان ها و زمین است میتواند کسي را از لابلاي تمام سختي‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند.

«أَنْتَ وَلِيِّى فِى اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ»: فقط تو سرپرستي و نظارت امور دنیا و آخرت مرا به عهده داري. یعنی: یاری دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» «تَوَفَّنِى مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِى بِالصّالِحِينَ(101)» :از تو میخواهم که مرا بر اسلام بمیرانی وبه قافلهٔ صالحان که متشکل ازپیامبران، عالمان، شهیدان وبرگزیدگان هستند ملحق فرمایی.

از پروردگارش التماس کرد تا دم مرگ او را بر اسلام حفظ و پایدار کند.

نباید به ایمان فعلي خود مغرور شویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. عاقبت خیر، بهترین نعمتي است که الله متعال به بندگانش عطا ميکند نهایت ایمان، تسلیم در برابرپروردگار باعظمت است. با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوي پاکان است. و در

این هیچ جای شکی نیست که: صالحان داراي بالاترين مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوي ملحق شدن به آنان را دارد) و میگوید: «أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

ازدواج یوسف با زلیخا:

در مورد اینکه آیا زلیخا یا «راعیل» دوباره جوان شد و به اصطلاح با یوسف صدیق ازدواج کرد؟! حقیقت دارد یا خیر! جواب واضح و مختصر همین است که نه خیر «هذا بهتان عظیم» این یک تهمت بزرگ و از جمله اسرائیلات محسوب می شود. سیمای قرآن و احادیث نبوی و تأریخ اسلام و سیرەی سلف صالح، این را نمی پذیرد. مگر رسالت یوسف برای این بود که: چنان زن ناسالم و پریشان حالی را پس از عمری عیاشی در قصر های فرعون مصر، دوباره به سن جوانی بازگرداند و یوسف او را به ازدواج خود در آورد؟! قطعاً دروغی بیش نیست و برای شخصیت نمونه و والای یوسف بزرگوار، برازنده نیست که آن همه رنج و محنت را بکشد و سرانجام چنان زن توطئه گری را به همسری خویش برگزیند!؟

خوانندۀ محترم !

در اینجا داستان یوسف صدیق خاتمه مي‌يابد. ودر ایات متبرکه (102 الی 111) موضوعاتی: ۱۸ اثبات نبوت محمد صلی الله علیه وسلم، و ۱۹- عبرت گرفتن و درس آموختن از این قصص قرآنی، پرداخته می‌شود.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴿١٠٢﴾

(ای پیامبر!) این داستان از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. وهنگامی که (برادران یوسف) بد اندیشی میکردند و تصمیم (قطعی) گرفتند، تونزد آنها نبودی.(۱۰۲)

تفسیر :

«ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ اَلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْکَ»: ای محمد! این داستانی که بر تو نازل کردیم از خبرهای غیب و نهان است که جز از راه وحی قابل دریافت نیست.

ما آن را با بليغ‌ترين و دقيق ترين شكل به تو مي‌آموزيم، تا صداقت و درستي تو در ادعاي پيامبري نمايان شود.

«وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ(102)»: و تو هنگامی که برادران یؤسف با یکدیگر همداستان شده و برانداختنش در چاه نیرنگ میکردند وعلیه وی توطئه‌ای بزرگ مي‌چيدند. محور داستان یوسف همانا توطئه نابودي یوسف بود.اي محمد! تودرآنجا حاضر نبودي تا حقيقت داستان و ماجرا را بداني بلكه خبر آن از راه وحي و از جانب خداي آگاه و خبير به تو رسیده است. پس چرا بعد از این همه شواهد، شکاکان در رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شک می ورزند.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴿١٠٣﴾

و بیشتر مردم هر چند رغبت شدید [به ایمان آوردن شان] داشته باشی، ایمان نمی‌آورند.(۱۰۳)

تفسیر :

اين بيان براي تسلي خاطر پيامبر صلي الله علیه و سلم است ای پيامبر برگزيده!

«وَما أَكْثَرُ اَلنّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ(103)» با وجود روشنی حجّت و درستی نبوتت اما بیشتر کفار هر چند بر ایمان شان مشتاق باشی تو را باور نمی‌دارند و به تو ایمان

نمی‌آورند؛ بنابر این بر حال آنها اندوهگین مباش و از مکر و نیرنگی که به هم می‌تنند دل تنگ مدار.
باید یادآور شد که: ایمان نیاوردن اکثریّت مردم، به خاطر ملامتی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ي اختیار و آزادي خود انسان ها است که نخواسته‌اند ایمان بیاورند. ولی کج فهمي و ایمان نیاوردن اکثریّت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد.
بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول الله صلی الله علیه وسلم داستان یوسف و برادرانش را پرسیدند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از طریق وحی از این داستان آگاه وآن را به شیوایی تمام به آنان تشریح و بیان داشت، به امید آنکه این امر سبب ایمانشان گردد، اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را در پیش گرفتند که دور از انتظار رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و این امر رسول الله را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴿۱۰۴﴾

وتو بر این [کار] مزدی از آنان نمي خواهي آن [قرآن] جز پندي براي جهانیان نیست.(۱۰۴)
تفسیر :
«وَ مَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»: ای محمد! و تو بر دعوت قومت به سوی هدایت خیر ونیکی، از آنان اجری نمی‌خواهی؛ زیرا آن‌چه پروردگار باعظمت بر تو نازل کرده برای هدایت تمام بشر است نه برای طلب پاداش یا منافع از آنان؛ رسالت پیامبر اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم رسالت جهاني است طوری‌که میفرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ(104)»: این موعظه و یادآوری برای جهانیان است، و تو در مقابل آن از آنان مالی را طلب نمی کنی. بنابر این اگر عقل و خرد داشتند آن را قبول مي‌کردند و به تمرد و طغیان پایان مي‌دادند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴿۱۰۵﴾

و چه بسیار دلائل قدرت و وحدانیت (الله) در آسمان‌ها و زمین وجود دارد که آن ها از کنارش مي گذرند و از آن روي مي گردانند.(۱۰۵)
تفسیر :
و چه بسیار نشانه‌هایی روشن و دلایلی قاطع که در آسمان‌ها و زمین پیرامون وحدانیت و عظمت الله متعال وجود دارد از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و دریاها و سایر عجایبات مکنون «يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ (105)»: و مردم این نشانه‌ها را به چشم سر خود می بینند اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال وعبرت‌گرفتن و درس‌آموختن و نه مشاهدهٔ آن بر ایمان‌شان می‌افزاید، بلکه بالعکس از آنها روی می‌گردانند. واقعیت امر اینست: انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه‌اي را نمي پذیرد و واضح است که نگاه سطحي و بدون فکر و تأمّل، زمینه‌ي هدایت و رشد نیست، علم به تنهايي کافي نیست، حقّ پذیري نیز لازم است تا ایمان حاصل شود.
و باید گفت که: أحسن القصص بودن داستان یوسف به تنهايي کافي نیست؛ مهم آمادگي براي به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴿۱۰۶﴾

و بیشتر آنها (که ادعای ایمان می‌کنند) به الله ایمان نمی آورند؛ مگر این‌که آنان (به نوعی) مشرک اند. (۱۰۶)

تفسیر :
اکثر تکذیب‌کنندگان قومت ایمان نمي آورند مگر این که براي الله متعال شریکی بیاورند.
کافران بدین امر که حق تعالی آفریننده خالق و رزاق است و تنها او سزاوار پرستش می باشد اقرار و اعترافی خالصانه و بدون کم و کاست نمیکنند، بلکه در آن هم شکاکیت ایجادمی کنند ودر مقابل با پرستش بتان به وی شرک می‌آورند؛ پس آنها به ربوبیت حق تعالی معترف اما منکر الوهیت وی اند به طوری که از یک سو آفرینندگی وی را به رسمیت می‌شناسند اما در عین حال یگانگی‌اش در پرستش را نفی می‌کنند!!
ابن عباس(رض) گفته است: آنها به هنگام «تلبیه» ميگفتند: «لبیک لا شریک لک إلا شریکا هولک. تملکه ومالمک» یعني شریک نداري جز یک شریک. تو مالک او و همه‌ي دارایي‌هایش هستي.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿١٠٧﴾

آیا [به زعم خود] در امان هستند از این که عذاب فراگیر خدا بر آنان فرود آید، یا قیامت به ناگاه در رسد و آنان بی خبر باشند. (١٠٧)
تفسیر :
هیچکس نباید خودرا تضمین شده فکرکند طوری‌که درآیهٔ مبارکه میفرماید: «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غاشِيَةٌ مِنْ عَذابِ اَللّهِ» آیا آن تکذیب کنندگان از سوی الله متعال پیش خود امان نامه‌ای دارند که عذاب عام و ناگهانی بر آنان نازل نمی‌شود، و عذاب فراگیر پروردگار آن ها را در بر نمي گیرد؟!
«غاشیه»: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به یادداشته باشید که: قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت‌است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست.
«أَوْ تَأْتِيَهُمُ اَلسّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰيَشْعُرُونَ(107)»: یا این که روز رستاخیز با تمام خوف و ترس ناگهان برآنان وارد شود. یعنی: غافل‌گیرانه «در حالیکه بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قراردارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می ورزند؟.
در واقع این ها احساس و شعور حقیقی شان را از دست داده‌اند. به راستی که زخمی ساختن مرده، وی را تکان نمی‌دهد پس اینان نیز در حقیقت مردگان متحرّکی بیش نیستند.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَي اللَّهِ عَلَي بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿١٠٨﴾

بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوي الله دعوت مي‌کنیم، منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم.(١٠٨)
تفسیر :
در این هیچ جای شکی وجود ندارد که: راه انبیا، راه روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. طوری‌که آمده است: «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي»: ای پیامبر! به مردم بگو: «این است راه من» این دعوتی که به‌سوی آن شمارا فرا میخوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. رهروان وپیمایندگان راه حقّ باید مواضع خویشرا با

صراحت و بدون ترس و لرز به مردم بیان و اعلام کنند. و مردم را چشم بسته و بدون آگاهي نبايد به انجام كاري دعوت و ترغيب كرد.
«أَدْعُوا إِلَي اَللّهِ عَلي بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اِتَّبَعَنِی»: دعوت رهبران الهی بايد به سوي الله باشد، نه به سوي خود، در ضمن پيروان پيامبر بايد هر كدام مبلغي باشند كه با بصيرت و آگاهي مردم را به سوي الله دعوت كنند. طوريكه در آية مباركه ميفرمايد: خود و پیروانم «با بصیرت به سوی الله دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، مردم را به عبادت و طاعت الله متعال فرا ميخوانيم.
محور تبليغ، تنزيه پاكی و تقديس الله متعال از هرگونه شرك وشريك است «وَسُبْحانَ اَللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ(108)»: «و الله منزه است» من و کسانی که بر راه و روش من قرار دارند و به من اقتدا کرده‌اند، الله متعال را از شریکان و همتایان تنزیه نموده و او را از آن‌چه سزاوارش نیست تقدیس می‌کنیم. من با خدای متعال غیر وی را شریک نمی‌آورم و در اسماء و صفاتش انحراف و کج روی نمی‌کنم. به صورت كل بايد گفت كه: توحيد ونفي شرك، اساس وجوهر دين مقدس اسلام را تشكيل مى دهد.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَي أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿١٠٩﴾

وما نفرستاديم پيش ازتو جز مرداني از اهل شهرها كه وحي به آن‌ها ميكرديم، آيا (مخالفان دعوت تو) سير در زمين نكردند تا ببينند عاقبت كساني كه پيش از آن‌ها بودند چه شد؟ و سراي آخرت براي پرهيزكاران بهتر است، آيا فكر نمي‌كنيد؟!(١٠٩)
تفسير :
ای پیامبر! و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را که برای‌شان وحی نازل می‌کردیم به سوی بشر به رسالت نفرستادیم، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم»: در مورد این‌که همه أنبیاء مَرد بوده‌اند، شاید به خاطر آن که امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، براي مرد بيشتر است.
شیخ محمد بن جریر طبری در تفسیر خویش جامع البیان عن التأويل القرآن می‌نویسد: یعنی مردان را فرستادیم نه زنان و فرشته ها را. آیات خود را به آنان وحی کردیم که مردم را به عبادت ما فرا خوانند.(تفسير طبري ١٣/٨٠)
آية مباركه به رد نظريه آنعده اشخاص مى پردازد كه؛ مي‌گويند: نبايد پيامبر ازجنس انسان باشد ويا تصور كرده‌اند كه ازميان زنان نيزپيامبراني برخاسته‌اند.
«مِنْ أَهْلِ اَلْقُري» از اهل و ساكنان شهرها برگزيديم تا به صلاح و سازماندهی امور مردم نسبت به ديگران داناتر باشند. ايشان در خلقت از همه كاملتر، در عقل و خرد از همه فرزانه‌تر و در شناخت مصلحت مردم از همه آگاه‌تر بوده‌اند. نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گير ونه اهل رفاه.
حسن بصری(رح) می‌نويسد: الله هرگز پيامبري را از ميان باديه نشينان و زنان و جن مبعوث نكرده است. (تفسير قرطبي ٢٧۴/٩.)
مفسران گفته‌اند: از اين جهت پيامبران از مردم شهرها بودند كه آگاه تر و شكيباتر بودند. و در ميان باديه نشينان ناداني و ستمكاري و سنگدلي مرسوم است. (تفسير صفوة التفاسير).

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: آيا آن تكذيب كنندگان درزمين گشت وگذار نكرده‌اند تا فرجام كسانى را كه پيش ازآنان پيامبران خدا راتكذب كردند ببينند كه چگونه الله متعال ويران‌شان كرد و به خاک سياه هلاک برنشاند؟ بايد گفت كه: فرستادن انبيا، نزول وحي و هلاكت مخالفان لجوج آن ها، همه از سنّت هاي الهي در تأريخ است.
«وَلَدارُ ٱلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوْا»: و قطعاً پاداش آخرت يعنى بهشت براى تقوا پيشه‌گان بهتر از سراى دنياست؛ با همهٔ بهره‌هايى كه دنيا - از مال و جاه نيرو و جلوه‌هاى آراستهٔ ديگر- با خود دارد؛ اين پاداش از آن كسانى است كه از پروردگار خود پروا كرده، به شريعتش عمل نموده و پيامبرش را اطاعت كرده‌اند.
مطمين بايد بود كه: كفار ازمخالفت با پيامبران چيزي را به دست نمي‌آورند، و واضح اند كه دردنيا گرفتار قهر وعذاب مى شوند. ولي اهل تقوا به آخرت كه بهتر از دنياست مي رسند.
«أَفَلا تَعْقِلُونَ(109)»: به كار انداختن و استفاده ازعقل و فكر بشر، از اهداف رسالت انبيا و قرآن است. تعقل و تفكر، انسان رابه سوي مكتب أنبياء پيش ميبرد. پس از چه روى عبرت اندوزان، عبرت نگرفته و انديشه‌وران در سرنوشت نجات يافتگان و نابودشدگان نمى‌انديشند تا به هوش آيند.

حَتَّي إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴿١١٠﴾

(پيامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا آنكه پيغمبران نااميد گشته وگمان كردند كه (حتي گروه اندك مؤمنان) به آنها دروغ گفته اند، در اين هنگام ياري ما به سراغ آنها آمد هر كس را ميخواستيم نجات ميداديم و مجازات و عذاب ما ازقوم زيانكار بازگردانده نميشود.(١١٠)
تفسير :
با تأسف بايد گفت كه: قساوت و لجاجت در برخى از انسان ها، تا سرحدى به اوج خود ميرسد، كه انبياي بردبار را نيز مأيوس ميسازد، «حَتّي إِذَا اِسْتَيْأَسَ اَلرُّسُلُ»: تا اينكه پيامبران ما از ايمان آوردن قوم خود نااميد شدند. يعنى: قبل از تو جز مردانى را به پيامبرى برنينگى ختيم ولى پيروزى ايشان به تأخير افتاد تاسرانجام ازپيروزى نااميد شده وپنداشتندكه مااقوام منكرشانراعذاب نميكنيم.
بناءً نبايد نيرو وقوت خويش را صرف زمينه‌هاي غير قابل نفوذ كنيم، پس بايد از برخي مردم صرف نظر كرد.
«وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا»: تاخير در عذاب الهي سبب جرئت و تكذيب مجرمين ميگردد «و پنداشتند كه به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولى، معنى اين است: پيامبران عليهم السلام بر اثر ديركرد پيروزى تحت تأثير اين اِلقاء درونى قرارگرفتندكه دروعده پيروزى مورد خلف وعده قرارگرفته‌اند وگمان كردند كه به آنان دروغ گفته شده. اين معنى كه بنابر قرائت تخفيف يعنى: (كذبوا) به تخفيف ذال است، ازابن عباس(رض)، عاصم، حمزه و كسائى روايت شده.
به قولى ديگر معنى اين است: امتها پنداشتند كه پيامبران عليهم السلام در آنچه كه از پيروزى وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. يا معنى بنابر قرائت ديگر كه قرائت

تشدید: «کذبوا»است و این قرائت از عائشه رضي الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌های شان نیز آنان را دروغگو شناخته‌اند.
ابوالیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه (رض) نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام أنبیای الهی است. (به نقل از «تفسیر انوار القرآن»).
«جاءَهُمْ نَصْرُنا»: در چنین موقعیت سختي یاري و نصرت ما به دادشان رسید.
در آن دم که سختي شدت میيابد و به اوج خود رسیده و فشار و اِختناق به حد اِنفجار میرسد و هیچ امیدي جز به خدا باقي نمي ماند، در چنین لحظه‌اي نصرت و یاري کامل ما فرا میرسد و شدت و سختي را از بیخ برکنده و به آن پایان مي دهد.
«فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ وَلا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ(110)»: پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند. که آنان، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان همراه شان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند. «وعذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که برآنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».
باید گفت که: هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست الله متعال است، راه الله بن‌بست ندارد. وهیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که مانع قهر الهی شود.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿١١١﴾

به راستی که در داستان‌های آنان (پیغمبران) عبرتی برای خرد مندان است، (قرآن) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق کننده کتاب های است که پیش از آن است، و بیانگر (و شرح) هر چیزی است و سبب هدایت و رحمت است برای کسانی که ایمان می‌آورند.(١١١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى**»: قرآن و از جمله این داستان، سخنی نیست که از سوی انسان‌ها به هم بافته شده باشد و از اندیشه و خیال آن‌ها سرچشمه گرفته باشد، بلکه یک واقعیت عینی و جدا از یک خیال و پندار است و از هر نظر راه گشا است. (نگا: یونس / 37 و 38، هود / 13 و 35). «**تَصْدِيقَ الَّذِي...**»: مراد این است که قرآن تصدیق‌کننده کتاب‌های صحیح آسمانی پیشین است. «**تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ**»: تفصیل دهنده و شرح کننده همه چیزهائی است که مؤمن در عقیده و عمل خود بدان نیازمند است. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: شرط اِمتیاز در داستان‌ها، پندآموزي آن‌هاست.
در بدایت سورهٔ مبارکهٔ یوسف خواندیم: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»: و این که در آخر این سوره می خوانیم: «لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ»:همانطوریکه حضرت یوسف علیه السلام علي رغم همه کیدها، فریب و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز علي رغم همه‌ي مکرها، أذیت، آزار و... به عزّت و قدرت خواهد رسید.
«لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ»: براي انسان های عاقل، خردمند و روشن ضمیر، کسانی که خردی سالم و بزرگ، و برای کسانیکه دارای فطرت استواری اند، در داستان یوسف و برادرانش پندو اندرز زیادي و درس های بزرگ و عالی نهفته است.

«عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ»: واضح است كه تنها خردمندان از داستان‌های قرآنی، پند و عبرت مي گيرند. و بايد متذكر شد كه: عبرت آموزي از قصص قرآن، مخصوص يك زمان نيست. داستان‌هاي قرآن، بيان واقعيّت‌هاي عيني و عبرت آموز است. (يافتني است، نه بافتني.).
«ماكانَ حَدِيثاً يُفْتَري»: اين قرآن اخبار روايت شده و سخنان ساختگي نيست.
اين قرآن سخنی نيست كه به دروغ و بُهتان (دروغی كه گوينده نيز ازعدم صحت آن متقاعد وآگاه است.) باور سرهم بندی شده باشد، بلكه خبری است صحيح و وحيی است صريح كه از سوی الله متعال بر پيامبرش صلی الله عليه وسلم نازل شده است.
«وَلكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ»: بلكه كتاب‌هاي آسماني را تصديق مي‌كند كه قبل از آن نازل شده‌اند.«وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدي وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (111)»: قرآن، تمام نيازهاي و مايحتاج انسان را مطرح مي‌كند و تمام احكام مورد نياز از قبيل حلال و حرام و شرايع و احكام را توضيح داده و بيان كرده است.
قرآن روشنگر هر امری به صورت كل و يا مجمل است كه بشر در اَبعاد عقيده، احكام، علم حلال و حرام، آداب و اخلاق بدان نيازمند است؛ زيرا قرآن حاوی اخبار راستين، احكام عادلانه، آيات استوار، اخلاق برين و برتر، آداب خجسته، اندرزهای والا ونيكو و داستان‌های زيباست. قرآن در برگيرندۀ ارشاد گمراهان، هشدار كج روان و رحمت هدايت پويان است كه به آن در دنيا و آخرت راه يافته و سعادتمند می‌شوند. پس هر كس به آن ايمان آورد، يقيناً بر وفق ايمان، دلبستگی، روی كرد و عنايتش به آن؛ از خير و بركت، هدايت، نور، رحمت و شفايش به وی می رسد.
داستان يوسف براي جويندگان حقيقت، «آياتٌ لِلسَّائِلِينَ» آيت براي خردمندان، عبرت «عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ». و براي اهل ايمان، مايه‌ي هدايت و رحمت است. «هُدي وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».عبرتي‌كه از داستان يوسف عليه السلام ميتوان گرفت اينست: كسی‌كه توانست يوسف را از چاه بيرون بياورد و او را از زندان بيرون بياورد و بعد از بردگي، ملك مصر را از آن او بسازد، و بعد از مدت‌هاي مديد و نااميدي او را با پدر و برادران جمع كند، همان ذات نيز قادر است كه به محمد صلّي الله عليه وسلم عزت بدهد و مقام و منزلتش را بالا برد و دينش را مستقر و استوار گرداند. و بازگو كردن اين قصه‌ي عجيب در واقع به منزله‌ي خبر دادن از غيب است. بنابر اين معجزه‌ي رسول الله صلی الله عليه وسلم مي باشد.
پروردگار باعظمت ماچه زيبا فرموده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (ای پيامبر!) ما بهترين داستان ها را با وحی كردن اين قرآن بر تو حكايت ميكنيم، ومسلماً توپيش از آن از بی‌خبران [نسبت به اين بهترين داستان] بودی (و آگاهی نداشتی) (يوسف/٣).

فاعتبروا يا أولی الإبصار

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الكريم.

و من الله التوفيق

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی -12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5 - البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .

6 - تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8 - تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

9 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدۀ سوم قمری است.

10 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11 - تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12 - تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13 - تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).
16 - تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
17 - تفسیر معارف القران:
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.
18 - تفسیر خازان:
نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)
19 - روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)
20 - جلال الدین سیوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)
21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری ـ 311 هجری 855 -923 ـ میلادی)
22 - تفسیر ابن عطیة:
نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفی: 542 هـ)
23 - تفسیر قَتادة :
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.
24 - تفسیر بیضاوی:
تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.
25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:
«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 ـ 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.
26 - تفسیر مختصر:
تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فی التفسير القرآن الکريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحيح البخاری:

داکتر عبد الرحيم فيروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحيح مسلم – و صحيح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نيشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحيح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعيد، حَوّی، سعيد، مفسر «الاساس فی التفسير (يازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، كه از مهم ترين و اثر گذار ترين آثار حوی به شمار می‌آيد.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خير الدين زركلی در كتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سكونت گزيد، اديب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات كرد». امام فخرالدين رازی در كتاب «تأسيس التقديس» در علم اصول ذكر كرده كه راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297، وأساس التقديس صفحه 7.).

ترجمه و تفسیرجزء دهم (10)، یازدهم (11) و دوازدهم (12)

تتبع ونگارش: امين الدين « سعيـدی - سعيد افغانی »
مدير مركز مطالعات ستراتـيـژيكی افغان و مسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com